[illegible] نابود جای قدمی نیست مگر فرشته‌ای پیشانی نهاده
سجده‌ای بر خدای صحیح بدانکه رواه ابو داود والترمذی عن ابی ذر
[illegible] ان رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اری ما لا ترون بدرستی
یعنی می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید آن را از امارات ساعات و آیات
سبحانی و صفات او و هی سبحانه و اسمع ما لا تسمعون و می‌شنوم
چیزی را که شما نمی‌شنوید آن را از اصوات و اسرار اطت السماء احوال
آسمان و شنوده است صوت آن در خبر اطت اسما را آواز کرد و نالید
آسمان وحق لها ان تئط و سزاوار کرده شده است مر
ورا که آواز کند و ناله اطیط آواز پالان و زین و نالیدن شتر گرانبار
از ثقل داد از نالیدن آسمان حالیکه شوق و حرکت و در آن ناظر
است از کثرت و از جام ملائکه و ثقل ایشان حالیکه هر کسی در راه
از سواری از ثقل آواز کند و گفته اند که مقصود بیان کثرت
ملائکه اوست آنجاست اگر چه در اینجا آوازی و ناله نباشد و
ممکن است که ناله وی از خوف و هیبت مر در دگار تعالی باشد و
هر جاه که آسمان ناله‌ای داد است و محل ملائکه مقدسه است از ترس
حق تعالی ببالد آدمی که حالی دارد و آلوده گناهان است سزاوار
تر است که بنالد و بگرید و معنی این مناسبتر است بمقصود کمال تحقیق
ما فی السماء موضع اربعة اصابع و تحدا سوگند که نیست
در آسمانها هیچ جای چهار انگشت او و ملک واضع جبهته ساجد
مگر آنکه فرشته نهاده است سر خود را در حالی که سجده
کننده است مر خدا را و خائف و خاشع است همت ایشان بر کبریا و جلال

حق و الله لو تعلمون ما اعلم بخدا سوگند اگر بدانید چیزی که من [illegible] لضحکتم
قلیلا ولبکیتم کثیرا هر آینه می خندید اندک و گریستید بسیار وما تلذذتم
بالنساء علی الفرشات و خوشی نمی یابید بزنان بر بسترها [illegible]
ولخرجتم الی الصعدات تجأرون الی الله هر آینه بیرون می آمدید
بسوی صحراها در حالی که ناله و فریاد و زاری میکنید گمان آمد [illegible] نبوا
چنانکه شبان بحرمان و اندوه زدگان از خوار [illegible] گمان بست که
از خانه بدر روید و سر [illegible] خانه تا گریه ای [illegible] ممکن بود و [illegible]
کرد و صحرا [illegible] است [illegible] روی زمین است چنانکه [illegible]
و طریق و طرق و قال ابو ذر و گفت ابو ذر بعد از روایت
این حدیث لطریقه ما لم [illegible] بالسی گفت بخدا ای کاش بود
می من درختی که بریده می شود یعنی ما [illegible] که نیا هان برابر [illegible]
می شکافد درخت را و بریدند و رفت ای کاش من شجر بودمی و مثل این
از ابو ذر و غیر آن از کبار صحابه آمده است یکی گفت کاش گیاهی من
کو سبزی بودمی که او را بی گسستندی [illegible] دیگری گفت
ای کاش جانوری پرنده بودمی هر جا خواستی می نشستی و هر جا که
خواستی رفتی و کلمی [illegible] نه دانا و جانوران که [illegible] بادند
آمد از خطاب رسالت به بشنید و عاقبت آنان محمود است دیگران
را چه گمان [illegible] و غیره بخبر صادق حق است اما خوف [illegible]
نشد رواه احمد والترمذی وابن ماجه و عن ابی هریره قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من خاف ادلج [illegible] کسی که بترسد از [illegible]
[illegible] می رود اول شب زیرا که غارت [illegible]

[illegible] من خاف ادلج ومن ادلج بلغ المنزل وكسي كه مي گريزد اول شب مي رسد
بمنزل را ادلاج بسكون دال در شب رفتن و بتشديد دال در آخر
شب رفتن دو رحمت يعني اول است الا ان سلعة الله غالية
آگاه باشند كه كالاي خدا گران قيمت است تعبير از عيش جاودان آورد
وان دادن جان و مال است الا ان سلعة الله الجنة آگاه باشند كه كالاي
خدا عبارت است از بهشت است رواه الترمذي   انس عن النبي
صلي الله عليه وسلم قال يقول الله آنحضرت مي گويد خداي جل ذكره
بعد روز قيامت بفرشتگان كه بيرون آريد از دوزخ اخرجوا من النار من
ذكرني يوما بيرون آريد از آتش كسي را كه ياد كرده است مرا روزي
كسي كه ترسيده است از من در جاي يعني از ارتكاب معصيت و اين
آن است كه هر كه يكبار از روي اخلاص خدا ياد كرده و در يافته
بود از عذاب وي نرسيده [illegible] عذاب دوزخ او را نجات است و اگر
خواهد حق تعالي در دوزخ اندازد و بيم از اول بهشت برسد تقصير بسبب
بسيار معصيت اوست ولعل الله يا بد و بحكم ما يريد كار او را لايسأل
عما يفعل وهم يسألون شان او است اين رواه الترمذي والبيهقي في
كتاب البعث والنشور   عائشة رضي الله عنها قالت سألت رسول
الله صلي الله عليه وسلم عن هذه الآية گفت عائشه صديقه پرسيدم
آنحضرت را از معني اين آيه كه والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة
مي دهند [illegible] تعالي هيچ [illegible] خاص خود مي كنند كه انگشتاني كه
مي دهند چيزي و تصديق مي كنند [illegible] و دلهاي ايشان ترسان
است از آنكه بسوي پروردگار باز مي گردند [illegible] سؤال

عائشه و رانها این است که گفت اهم الذین یشربون الخمر
ویسرقون ایا ایشان ان انانیند که شراب میخورند و دزدی می کنند با انکه می
ترسند از عذاب کار کنان بکار ان و بدکاران است قال گفت آنحضرت
لا یا بنت الصدیق نه ای دختر صدیق ایشان ان جماعه اند که شراب
خورند و دزدی کنند و کارهای بد کنند ولکن هم الذین ولیکن ایشان ان
اند یصومون روزه میدارند ویصلون و نمازی گذارند و یتصدقون
ان لا یقبل منهم و ایشان میترسند که قبول کرده نشود از ان بدلیل
انکه در اخر ایه فرمود اولئک الذین یسارعون فی الخیرات فرموده
است وهم سابقون انجماعه که شتابی می کنند و کار ی نمایند در ان
با وجود آن رواه الترمذی وابن ماجه بدانکه درین ایه دو قراءت است
مشهور که قراءت قراء سبعه است یؤتون بضم با فعل مضارع از ایتا
والوا بمد همزه فعل ماضی از دست وایتاء بمعنی اعطاست چنانکه معنی
آن بر تقدیر کرده قراءت دوم شاذ است یاتون ما اتوا بقصر از
اتیان بمعنی کار کردن و معنی آن باشد که آن کسانی که می کنند و می آیند
الاتیان بر سالت و سوال عائشه تابع این قراءت است اما در
نسخ مصابیح هم بر لفظ قراءت اول واقع است وظاهر است که بر لفظ
قراءت ثانی باشند فافهم . ابی بن کعب قال کان النبی صلی
الله علیه وسلم اذا ذهب ثلثا اللیل قام گفت بود آنحضرت چون میرفت
دو ثلث شب بر میخواست برای نماز فقال پس می گفت یا ایها
الناس ای مردمان اذکروا الله اذکروا الله یاد کنید خدا را
و یاد کنید خدا را جاءت الراجفة امد نفخه اولی که قیامت ...

و [illegible] و رجف در لعنت جنبیدن و جنبانیدن و سخت اضطراب
کرد زلزله مرجعه یعنی زلزله اید تبعها الرادفه در پی می آید او را رادفه
یعنی نفخه ثانیه که بدان زنده می شوند دمی خبر بدار منور رجف باد دادن
فیها بمثابت اینها تابعت شوند هر عمل و ذکر حق سبحانه دور وی ایا
بی ست مانند بجواب رفتن حکم موت دارد که از نفخه اولی است و بعد از
شدن حکم بعث دارد که از نفخه ثانیه است [illegible] مردود بان قیامت
و باد دهنده است اران وعی گفت آنحضرت مکرر جاء الموت بما فیه
آنکه [illegible] ب با حوالی که در وی موت است رواه الترمذی الی
سعید قال خرج النبی ابو سعید خدری گفت بیرون آمد پیغمبر صلی الله علیه
وسلم للصلوة برای گزاردن نمازی فرای الناس کانهم یکتشرون
پس دید مردم را گویا خنده میکنند کسر نین نجمه و دندان سفید کردن
در خنده فقال گفت آنحضرت اما انکم لو اکثرتم ذکر هاذم اللذات لشغلکم
باشید که شما اگر بسیار کنید ذکر قطع کننده لذت ها را هادم بدال معجمه از
هدم بمعنی قطع و روایت همین است و در بعضی نسخهای بدال مهمله
تیری نویسند از هدم بمعنی شکستن بنا و سیوطی گفته که سهیلی تصحیح
کرده است که روایت بدال معجمه است پس فرمود که اگر شما ذکر هادم
اللذات بسیار کنید مشغول کند شما را از چیزی که می بینم باز دارد شما را
از آنچه می بینم یعنی خنده کردن و خوشحال بودن الموت [illegible] هادم
لذات است فاکثروا ذکر هاذم اللذات الموت پس بسیار کنید ذکر
هادم لذات را که موت است فانه لم یأت علی القبر یوم الا تکلم فیه
[illegible] هیچ روزی الا تکلم مگر آنکه سخن گفت بزبان [illegible]

پس گفت می گوید انا بیت الغربة من خانه غریبم فی الفراغ [illegible] بالصم
دوری از جای خود وانا بیت الوحدة ومن خانهٔ تنهایی ام وانا بیت
الدود ومن خانهٔ حاکم وانا بیت الدود ومن خانهٔ کرمهایم واذا دفن
العبد المؤمن چون در گور کرده می شود بنده مؤمن مطیع قال له القبر
گوید مران بندهٔ مؤمن را گور چنانکه مهمانان عزیز را گویند مرحبا واهلا امّا
جای فراخ را و جای خود را اما ان کنت لاحب من یمشی علی ظهری
الی آگاه باش بتحقیق بودی تو بسوی نیز نزد من از هر که میرفت بر پشت
من فاذ ولیتک پس چون والی وحاکم کردانیده شدم من بر تو [illegible]
شدید بر صیغهٔ مجهول از تولیت است و بر صیغهٔ معلوم از ولایت نیز
روا نیست یعنی چون والی شدم من بر تو الیوم امروز وصرت
الی پس باز گشتی تو بسوی من فستری صنعی بک پس نزدیک
است که به بینی تو نیکی کردن مرا بتو قال گفت آنحضرت فیتسع له
مد بصره پس فراخ می شود گور مران بنده را وی در اندر و نظر وی
مقدار درازی میدان آن بنده یعنی تا آنجا که چشم کار می کند ویفتح
له باب الی الجنة وکشاده می شود مران بنده را دری بسوی
بهشت واذا دفن العبد الفاجر او الکافر وچون دفن کرده می شود
بنده فاسق یا کافر قال له القبر گوید مر او را قبر چنانکه نا خوانده را
گویند لا مرحبا ولا اهلا اما ان کنت لابغض من یمشی علی ظهری
الی آگاه باش بتحقیق بودی تو دشمن ترین بسوی من از هر کسی که
میرود بر پشت من فاذ ولیتک پس والی کردانیده شدم بر تو امروز
وصرت الی وباز گشتی تو بسوی من فستری صنعی بک الیوم [illegible]

ثم [illegible]

[illegible] چون مرا بتو مال گفت آنحضرت صلعم علیه لیس جمع میکردد
پیهم می اید قبر مردی جنب مختلف اصلاح تا آنکه مختلف می شوند آنچه
[illegible] بطوی شدی و عدد می اسند بعضی از آن در بعضی قال گفت ابو سعید
قال رسول الله اشتباهت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای بودن
صورت اصلاف اصلاح تا صالحه با یکسان خود جاد حل بعضها فی
بعض لیس [illegible] در بعضی ایکه [illegible] اوردن بعض قال گفت
آنحضرت و بعضی [illegible] چون سیاه [illegible] می شوند زان بنده فاجر
تا کافر را بتقصا وارد لوان واحدا منها فی الارض الکریکی ازان
[illegible] در زمین نابیست سعا برد تابد زمین جزی را مافعیت
الدنیا [illegible] آنکه تا بنده راست و تعاهدهسه لیس که کردند آن عاران ان
بنده را [illegible] پس [illegible] بدان [illegible] کردن و [illegible] می حراسند
[illegible] شد دوست او را جیع بعضی به الی الی [illegible] تا آنکه بسا بنده ی
شود آن بنده را بسوی جاست بعضی تا روز قیامت قال گفت ابو
سعید قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انما القبر
روضة من ریاض الجنة هست گور مرغزاری از مرغزارهای بهشت
یا حفرة من حفر النار یا گوی است از گوهای آتش دوزخ و
در بعضی بجای ابیات من حفر النیران برآمده رواه الترمذی
[illegible] جمعه [illegible] در زمان وفات آنحضرت خورده ولیکن
سماع در روایت [illegible] اورده [illegible] در موضع دیگر نوشته شده است
قال قالوا گفت بعضی صحابه یا رسول الله [illegible] بزرگی
[illegible] آنحضرت [illegible] و در بعضی نسخ سوره [illegible] بود و

ای ابا بکر پیر گردانید مرا سوره هود و امثال آن از سورهای که احوال قیامت و روز قیامت
آینده مذکور شوند و گفته اند که مراد از سوره هود آیه فاستقم کما امرت و من
تاب معک است زیرا که استقامت بر طریق مستقیم که میل نکند بجانب افراط
و تفریط در اعتقادات و اعمال ظاهره و باطنه نهایت دشوار است و لهذا
بعضی عرفا گفته‌اند مرا حضرت را از این خطاب بجسته و من تاب
معک و الا چو بر سر لطف و کرم مظهر کمال استقامت و اعتدال است دشواری
چه معنی دارد و لهذا لیست بیکر خدا [illegible] سوی با وجود آنکه در آن
سوره نیز خطاب فاستقم کما امرت به خطاب است و لیکن فی ذکر
من تاب معک لیس نیست بجهت اهتمام با مر امت است و عسر حصول حقیقة
استقامت مر ایشان را نه از جهت ذات شریف خود بی برهمین جمل باید کرد
حکم شیبتنی و نیکرا که در حدیث آینده با سوره هود مذکور شده اند رواه
الترمذی ابن عباس قال قال ابو بکر گفت ابن عباس که گفت
ابو بکر یا رسول الله قد شبت تحقیق پیر شدی تو قال گفت آنحضرت
شیبتنی هود و الواقعة و المرسلات و عم یتسائلون و اذا الشمس
کورت زیرا که درین سورها احوال آخرت و عذاب الیم و وعیدهای
سخت مذکور شده رواه الترمذی و ذکر حدیث ابی هریره که اذا [illegible]
[illegible] فی کتاب الجهاد الثالث الحسن قال انکم
تعملون اعمالا بدرستی که شما بجا آرید می کنید عملهای را که هی ادق
فی اعینکم من الشعر عملها باریک است در چشمهای شما از موی بعضی
بتوفیق بنگرد و امعان نظر در آن عملها نمایند و گمان می برند آن
عملها نیک است و در حقیقت بجنس است یا مراد السیئه که بیان نکرد

ثنا عشر

را مهجور نبی بخوانند و از القاب آن باک ندارند ... بعد از رسول الله ...
ان علما را در زبان ... من المنافقات ... عثمان ...
... بگویند ... البخاری ... ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال ...
... گفتند ...
خدا طالب است یعنی ندای بسیار طلب ... سوال کننده است از آن
رحمن مثل این ترکیب و یمین نعیم در زبان عرب بسیار ... چنانکه گویند
رامین من شهد الله داد دیدم از زید شیری را یعنی زید را که دیدم شیر را دیدم
... ندارد که معنی آن باشد که بلا که از جانب حق طالب و سایل اند
روا فی ابن ماجه والدارمی والبیهقی فی شعب الایمان ابی برده
بن ابی موسی قال قال لی عبد الله بن ابی موسی اشعری که از
... باعیض است گفت که گفت مرا عبد الله بن عمر رضی الله عنهم
اجهس هل تدری ما قال ابی لابیک اما تدری ... بابی
که ... گفت پدر من پدر ترا قال قلت لا گفت ابو برده گفتم نمیدانم
قال فان ابی قال لابیک گفت ابن عمر پس پدر من گفت
... پدر ترا یا ابا موسی هل یسرک ان اسلامنا مع رسول الله
ای ... اما چو سخن ... اسلام آوردن ما
... خدا صلی الله علیه وسلم و هجرتنا معه و هجرت کردن ما با ...
... و جهادنا معه و کارزار کردن ما با کافران همراه آنحضرت و عملنا کله
معه و عملهای ما همه که کردیم با آنحضرت برد لنا ثابت و باقی ماند
... کل عمل عملنا بعده و اینکه هر عملی که کردیم بعد از

ر حضرت نبی چو نامه کفار را بسیار اتش بخاست با هم و خلاص شوند هم ایشان
برابر سر بسر بعضی بعض ان نماز رسد و نه ضرر آن مرما اشنیده
موجب ثواب گردد و نه سبب عقاب بعض اگر موجب ثواب
نشود باری علت عقاب نیز نگردد و نعم من قال شعر طاعت ناقص
ما موجب غفران نشود را چه کند علت عصیان نشود بعضی اگر آن
عملهای که در ظل ترتیب صحبت اوی صلی الله علیه وسلم
کردیم و گمان قبول بران داریم تا چی کنند زنی [illegible] اما عملهای
که بعد از ان حضرت کردیم مجهول و قبول میدانم اگر سر بسر بگذرد
غنیمت است فقال ابو کت انی لیس گفت پدر تو مر پدر مرا ان والله
قد جاهدنا بعد رسول الله چه [illegible] بخدا سوگند بتحقیق جهاد کردیم
ما بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و صلینا و صمنا و نماز گذاردیم و
روزه داشتیم و عملنا خیرا کثیرا و کردیم عملهای نیک بسیار و اسلم علی ایدینا
بشر کثیر او مسلمان شدند بر دست ما از مردمان بسیار و انا لنرجو
ذلک و بورسنی که ما را امید میدارم ثواب آن را معصیت
وعده کریم با فراس عمر گفت قال الی گفت پدر من یعنی عمر رضی
الله عنه ولکنی انا والذی نفس عمر بیده و لیکن من سوگندی خورده
ما بکسی که بقای عمر من در دست قدرت اوست دوست ان
ذلک [illegible] ما دوست میدارم اینکه ان عملها که با حضرت
صلی الله علیه وسلم کرده آم تا بعض باقی ماند ما را ازان
علیه نا بوده و اینکه هر چه کرده ام ان را بعد از ان حضرت
چو نامه کفار اعمار پس سر بسر بگذرد جو برده می [illegible]
تمم

کفهم نهی ان عمر بالان تارک والدکان خیرا من ابی پدر رستی که
پدر تو بوی را سوگند بود پدر را پدر من یعنی چون پدر [illegible] باد خود چنین
اعمال و [illegible] در نعام خوف و وحشت [illegible] مرا به پدر باشد از
[illegible] و [illegible] اعلی باشد با مرادانست که تعجب میکند که با وجود
انکه [illegible] پدر من [illegible] نمی شود
[illegible] زنار کسب است رواه البخاری [illegible] قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم امرنی ربی [illegible] آخر کرد
مرا در [illegible] خصلت [illegible] فی السر والعلانیه خصلت
اول [illegible] ترس خدا در پنهان و آشکارا و کلمة العدل فی الغضب
والرضا [illegible] سخن راست و درست گفتن که از حد اعتدال [illegible] در
نگذرد در حالت خشم و خوشنودی یعنی ادمی چون راضی می باشد از
کسی که مدح میکند [illegible] و چون [illegible] در
خشم [illegible] خلاف ان مرد [illegible] در هر دو حال یکسان باشد
والقصد فی الفقر والغنا سوم میانه روی در حالت اعتدال
[illegible] در توانگری این عبارت احتمال دو معنی دارد یکی انکه
[illegible] وقت تعاقب بود نه فقر باشد [illegible] دیگر انکه در هر دو حالت
[illegible] اعتدال [illegible] باشد یعنی در فقر [illegible] و فرح [illegible] نکند
در [illegible] بود وان اصل من قطعنی چهارم انکه [illegible]
با کسی [illegible] از من [illegible] اولوالارحام قطع رحم کنند وی
[illegible] باشد با ان واعطی من حرمنی
[illegible] محروم گرداند مرا و اعفو عمن ظلمنی

بیستم آنکه عفو نمم دو کنم بهم از کسی که ظلم کند بر او دان بکوی نصیحت ملکو

ابیستم آنکه باشد خاموشی من فکر یعنی چون خاموش باشم در فکر و

تحصیل موعظت باشم و نطقم ذکر آنکه باشد نطق من ذکر یعنی

چون سخن کویم ذکر خدا کنم   سخن برای کویم [illegible]

و نظری عبرة بیم آنکه باشد نظر من عبرت یعنی چون نظر در مخلوقات

کنم بروجه عبرت [illegible] به تحصیل و تطلب و امر بالعرف

وامر کرد مرا پروردگار من که امر کنم بعرف وقیل بالمعروف [illegible]

کرده شده است بالمعروف [illegible] بالعرف و این خصلت دیگر است

راندبه خصلت مذکوره که جامع است مر جمیع خیرات و طاعات [illegible]

در حقوق خلق خدا که بطریق اجمال بعد از تفصیل ذکر کرده او [illegible]

عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من

عبد مومن یخرج من عینیه دموع بیست هیچ بنده مسلمان که بیرون آید از

دو چشم او اشکها وان کان مثل رأس الذباب اکرچه باشد اشک

مانند سر مکس در صغر و قلت ثم حسبه الله از ترس خدا ثم یصیب

شیئا من حر وجهه بس برسد آن اشک چیزی را از ظاهر روی بعضی

اشک از چشم برآمده بر روی افتد و خود [illegible]

مر روی و مقابل است از روی وجه از وسط زیرا که [illegible]

الله علی النار مکر آنکه حرام کرده باشد آن بنده را خدا تعالی بر آتش

دوزخ رواه ابن ماجه   [illegible]

مراد [illegible] حال مردم است از آنچه در زمان نبوت بود از استقامت

بر طریق دین و التزام احکام سنت [illegible]

[illegible]

و مغرور نشوند به زخارف از مال و منال و خدم و حشم و دنیا بجز
اعمال مرضیه و صفات حمیده و اخلاق حسنه و نورانیت قلب و صفای باطن
و مخصوص باشند [illegible] احوال در آخر زمان الاول این
حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس کالابل المائة و در
روایتی کابل مائة [illegible] مسند او معنی مگر یابند صد شتر [illegible]
راحله نزدیک [illegible] که قابل سواری و مطلب در آن صد شتر مگر اجله
راحله سواری را گویند که توانا باشد بر سفر کردن و بار برداشتن
و باجدای مبالغه است [illegible] الحدیث کذا [illegible] بار بند و بر کرد
کار و پسندیده کرداران که قابل صحبت باشند و [illegible] صحبتهای
ارزند [illegible] باشند [illegible] الیان کمتر اند و بعضی گویند که مراد
از معنی آخر زمان اند که بعد از قرون ثلثه که اخیار امت اند بدا
[illegible] وجه است که حاجت [illegible] احتمال دارد که مسلمانان
کامل که در آن زمان باشند اگر چه نسبت با خود اخیار روند بالجمله
مردم نیک جامع صفات پسندیده موصوف در همه زمانها کم بوده
اند و در آخر زمان کمتر اند و فضیلت و خیریت آن برقرار نسبت
است که بعد از آن پس آمدند باقی است باعتبار کثرت و قلت
[illegible] ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لتتبعن سنن [illegible] شبرا بشبر [illegible] من قبلکم [illegible]
[illegible] می کنید [illegible] راههای کسانی را که پیش از شما بوده
اند [illegible] و [illegible] که [illegible] کردند و [illegible]
[illegible] کرده [illegible] الیان [illegible] در

اعلان را عاشر ببرد و ذراع ذراع عبارت است از مواضع هر طرف
و سر یکسر از سر انگشت میانه انگشت کوچک جمع اشبار و ذراع دست
از سر انگشت میانه تا بند بازو در خراج کمند سر یک [illegible] است و ذراع
از سر دست مراد آنکه متابعت کنید ایشان را الله [illegible] جحر ضب
کنایه [illegible] بعد طول جحر ضب مشهور است تا آنکه در آمدند از آنها سوراخ سو
سمار را که نام فارسی سوسمار است لیس رد [illegible] سما البته تو
رادی و در آیند آن سوراخ را فعل کنند [illegible] صحابه پرسیدند یا رسول
الله الیهود والنصاری قال فمن یعنی آن کسان که پیش از ما بوده اند و متابعت کنیم ما
ایشان یهود و نصاری اند و از من فلهم ایشان را مراد داشته
قال فمن گفت آنحضرت اگر ایشان یهود و نصاری نیستند مراد
نداشته ام ایشان را پس کیستند ایشان دیگر و کدام مراد داشته ام
یعنی ظاهر است که مراد یهود و نصاری اند متفق علیه   مرداس
سلمی بکسر میم و سکون را و حمی است از اصحاب شجره معدود در
کوفیین مراد از ایشان یک حدیث است که روایت کرد بخاری
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یذهب الصالحون الاول
فالاول میروند مردم نیکوکار نخستین بعد از نخستین یعنی یکی بعد از دیگر
و هر کدام را نخستین خواند زیرا که چون نخستین رفت بعد از و [illegible]
نخستین بعد نسبت باقی و یبقی حفالة کحفالة الشعیر و التمر و باقی
می مانند بدان نیکوکاران مانند [illegible] جو خرما و حفاله
حای مهمله و فا [illegible] و [illegible] از هر چیزی که بکار نیاید و حفاله [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] آنرا [illegible] در خراج [illegible] حفاله

تا آخر

بالضم سبوسه هر چیزی و غباره بالضم پوست جو و گندم و خرمای کوفته و نخاله و سبوس
و تنوین اینجا عوض از باقی مانده خواهد است که لا سابهم الله مالیه یا لب نداید
آب آن را نشاید بوده باک داشتن یعنی قدری و اعتباری نمی نهد ایشان را رواه
ابن عمر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مشت امتی
المطیطا و خدمتهم ابناء الملوک ابناء فارس و الروم سلط شرارها علی خیارها
و مقصور بر خرامیدن و دست افراختن یعنی متکبرانه به ناز روند کذا فی الصحاح
آنرا ناموسی و مطیطا در قاموس و صحاح و صراح و در نسخ مصحح مشکات و حواشی
آن بیک بار است میان دو طا که بعد طاء ثانیه است و در
مجمع البحار لغة و در بعضی حواشی کتاب به تشدید یا نوشته اند و بعضی حذف یاء بعد از
طاء ثانیه نیز روایت است و از اینجا معلوم میگردد که یا ثبات یاء بعد از طاء
ثانیه هم هست بلکه راجح است والله اعلم و خدمتهم ابناء الملوک ابناء فارس
و الروم و خدمت نمایند و چاکری کنند ایشان را یعنی امت مرا اولاد
فارس و الروم یعنی ولایتها و شهرها فتح کنند و اولاد فارس و روم
را اسیر کنند و خدمت فرمایند و ملوک و امرای ایشان را امت چاکر شوند
و خدمت کنند سلط الله شرارها علی خیارها مسلط گرداند خدای تعالی
شرار این امت را بر نیکان ایشان و همچنین واقع شد که چون خبر داد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون فتح بلاد فارس و روم
کردند و ایشان را استخدام نمودند و مشغول شدند بر سیر
شکست امر در آخر کار پس تعالی کردند کار عثمان را پس کشتند رضی
الله تعالی عنه و برگماشتند بنی امیه را بر بنی هاشم و کردند آنچه کردند
رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب . حدیقه ابن الیمان

صلی الله علیه وسلم قال [illegible] یوم الا بعد حتی یعلوا اماکم گفت آنحضرت

که هر روزی بیشتر و فراهم تا آنکه می گردند امام شما و بعلو و اما بسیار کم

[illegible] مگر بگیر را لسماک ای شود اصلاد و جاه [illegible] سر دل

مکند مکر و برب دنیا کم سیار کم و تا آنکه وارث و مالک شوید

می شوند بدی شما را بدکاران شما یعنی ملک و سلطنت بدست

ظالمان افتد و کار دنیا بر عکس شود و منصب اهل را بدان که تا صعان [illegible]

الترمذی و قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة

حتی یکون اسعد الناس بالدنیا لکع بن لکع یعنی بیشتر بهره و فراهم تا آنکه می باشد

بنده مند ترین مردم بدنیا بکثرت مال و طیب عیش و نفاذ حکم لکع

بن لکع یعنی لئیم احمق بن احمق که اصالت ندارد و حسب و نسب

ندارد و لکع بضم لام و فتح کاف لئیم و احمق و بنده و آنکه [illegible]

حرف زدن نداند همچو کودک خورد سال باشد رواه الترمذی والبیهقی

فی دلائل النبوة محمد بن کعب القرظی قال بضم قاف و فتح

راء و ظاء معجمه که از کتاب تابعین است مطلق مرد صالح عالم بقرآن

و بود بدر آذربایجان قرظه گفت حدثنی من سمع علی بن ابی

طالب رضی الله عنه قال حدیث کرد مرا کسی که شنید امیر المؤمنین

علی را که گفت انا لجلوس مع رسول الله صلی الله علیه

وسلم فی المسجد یعنی که ما نشسته بودیم با آنحضرت

در مسجد فاطلع علینا [illegible] واقف شد و در آمد بر ما مصعب

بن عمیر ما علیه الا برده له در حالتی که نیست بر وی مگر [illegible]

که مراد او بود و برد بضم یا جامه خط دار [illegible] کرانی [illegible]

مرقوعة

مرقوعه بود وصبح وشام [illegible] را بپوشید کرده [illegible] ان بعد به لوسلی
با شعار و دثار رسول الله [illegible] بر کار [illegible] اشعر خدا صلی الله علیه
وسلم یعنی [illegible] حضرت الذی کان [illegible] من اصحابه ارحمه یاد کردن
[illegible] مصعب در آن حال از نعم [illegible] و پس از آن در مکه
والذی [illegible] الیوم وارحمه دیدن حال [illegible] دیدی [illegible]
جلد از فقر و مذلت و [illegible] در جمع الجوامع از عمر رضی الله عنه
روایت میکنند که مصعب بن عمیر روزی پیش آنحضرت آمد و
گوسفندی بکمر خود بسته بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نگاه کنید بسوی این شخص که روشن گردانیده است الله تعالی
دل او را [illegible] دیدم من او را در میان پدر و مادر او که می خورانیدند او را
را خوشترین طعامها و دیدم بر وی جامه که بدویست درهم
خریده بود و بعد آن بیرون رفت او را محبت خدا و رسول
خدا بحالی که می بینید و مصعب بن عمیر رضی الله عنه از جمله
اصحاب و فضلای ایشان بود در جاهلیت منعم ترین مردم
در طعام و لباس پس گرفت آنحضرت طریق فقر و [illegible] چون
[illegible] شد [illegible] الکرامت و زهد و زهد [illegible] رضی الله عنه
[illegible] از احد [illegible] رضی الله عنه و [illegible]
[illegible] بیست سال با [illegible] ان ثم قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم [illegible] آنحضرت طریق فقر و
[illegible] اذا [illegible] احدکم فی حله [illegible] باشد حال [illegible]
[illegible] مراد کسیند [illegible] از [illegible] جامه [illegible] فی حله و

شتابکاه کنند در صحبت [illegible] دیگر یعنی اول روز نماز سر و باقی بود شد
و در آخر روز نمازهای دیگر بود و ضعف من بدینه صحیح و در غیب [illegible]
اخری و نشاده میشود [illegible] کاسه کلاه [illegible] و مردم داشته
شبیه و کاسه و یکروسیاه [illegible] کی انسر الکعبه و بوسند [illegible]
مود را [illegible] بوشیده میشود کعبه را کنایه است از بهم سرفه و بسرت
در لباس [illegible] و مسکن مثلو انس کنند یعنی لنجاسه یا رسول الله نحن
بو بهتر حرمن الیوم ما در ان روز که اجیس حال واسطه باشیم [illegible]
از بحال که امروز خلوتیم زیرا [illegible] تفرغ للعباده و نکفی المونه فارغ
باشیم از اسباب معیشت و نزد در زمرق برای عبادت و کفایت
و کار گذاری کرده شویم بار دیگر الی اهل و عیال را قال لا انتم
لعمری نه انچنین که در ان روز باشید انتم الیوم خیر منکم یومئذ
شما امروز بهترید از ان که در ان روز باشید زیرا که امروز مشغول دنیا
و فرسوده بجا [illegible] شغل معیشت دنیوی و در ان روز مشغول شوید با عبادت
حق و دور باشید از حضرت دنیا و این حدیث دلیل است بر فضیلت
فقر و غنا رواه الترمذی   انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یاتی علی الناس زمان بیاید بر مردم روزگاری
الصابر منهم علی دینه [illegible] در ان زمان [illegible]
نگاه دارنده امر دین و شریعت ممنون و ثابت بودن کالقابض
علی الجمر مانند نگاه دارنده است اخگر سوزان را در دست [illegible]
چنانکه نگاه داشتن اخگر در صبر کردن بر آن دشوار است همچنان
نگاه داشتن دین و ثابت و مستقیم بودن بر آن در آخر زمان مشکل

است [illegible]

بدیست از جملهٔ [illegible] فسق و علامت نفاق و قلب مخالف و موافق بران
رواه الترمذی و قال هذا حدیث [illegible] عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان امراؤکم خیارکم و اغنیاؤکم
سمحاءکم یعنی امیران شما نیکان شما و اغنیاؤکم سخیاءکم و باشند توانگران
شما سخیان شما و امورکم شوری بینکم و باشند کارهای شما
[illegible] مشورت کرده شده میان شما یعنی متفق باشند بر
راستی باشند و منع باشند یکدیگر را در هر کدام از استبداد برای منزه
مخالفت بر یکدیگر نورزند و ظهر الارض خیر لکم من بطنها پس پشت
زمین و ظاهر وی بهتر است مر شما را از شکم زمین و باطن وی یعنی
حیات بهتر است شما را و اذا کان امراؤکم شرارکم و [illegible] که باشند
امیران شما بدان شما و اغنیاؤکم و باشند توانگران شما بخیلان شما
و امورکم الی نسائکم و باشند کارهای شما مفوض برای زنان
شما [illegible] عبارت است که گفته شود و باشند امر شما مخالف مقابل
شما چنانکه مقابل شوری است که تا اختلاف و [illegible] اکبر از راه
مخالفت زنان در منش مرگفته ایشان می آید فبطن الارض خیر
لکم من ظهرها پس درون زمین بهتر است مر شما را از ظاهر وی
یعنی مردن بهتر از زیستن است در آن وقت رواه الترمذی و
قال هذا حدیث غریب [illegible] ثوبان قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم یوشک الامم ان تداعی علیکم نزدیک آید
[illegible] که جمع کرده شود [illegible] و جماعت که جمع کردانید و بخوانند بعضی از
الکفار بعض [illegible] مقابله و کسر شوکت شما کما تداعی الاکلة

الی قصعتها چنانکه جمع می شوند جماعة طعام خورندگان بر خوان

یعنی نزدیک است که بعضی بعضی را بخوانند بر کاسه طعام که می خورند از آن ایشان دلیل جمع

و ملاحظه کرده اند چون ... ارند و همچنین این امتها ... اند بر شما

و ملک ... بگیرند اموال ... را در بین ... بی دشواری با آنکه شما در

ایشان مثل طعامی اند که فرو می برند آن را و بلاد ملک بگیرند فقال

قائل یعنی گفت گوینده از صحابه و من قلة نحن یومئذ و این کردا

ایشان بر ما از جهت کمی است که ما بر ایشم در این روز فقال یعنی گفت آنحضرت

آیا از جهت کمی نیست که شما دارید بل انتم یومئذ کثیر بلکه شما در آن

روز بسیار باشید ولکنکم غثاء کغثاء السیل بلکه شما مثل کفی اند که بر روی

سیل می آید یا مثل خس و خاشاک و برگ درختها اند که بجوش کف

بالای سیل می باشد و غثاء بضم غین معجمه و تخفیف مثلثه و آنچه بر روی

کف و برگهای کهنه درختان که بر روی سیل روند یعنی قوتی و

شما عینی نه باشد شما را ولینزعن الله من صدور عدوکم المهابة منکم

و هر آینه می کشد خدا تعالی از سینه های دشمنان شما هیبت و بزرگی

و ترس از شما ولیقذفن فی قلوبکم الوهن و هر آینه می اندازد

در دلهای شما ضعف و سستی را فقال قائل گفت گوینده یا رسول

الله و ما الوهن چیست افتادن سستی در دلهای ما فقال حب الدنیا

و کراهیة الموت فرمود سبب افتادن و زوال و سستی دین

دنیا خوش داشتن و ترس مرگ یعنی چون زندگانی دنیا را دوست

دارید و مرگ ناخوش بود کار زار نتوانید کرد و جهاد

نتوانید نمود رواه ابو داود و البیهقی فی دلائل النبوة

الثالث

الثالث

الثالث عن ابن عباس قال ما ظهر الغلول في قوم الا القى الله
في قلوبهم الرعب ظاهر نشود خیانت کردن در غنیمت در میان
قومی مگر اینکه بیندازد خدای تعالی در دلهای آن قوم ترس ولا
فشا الزنا في قوم الا كثر فيهم الموت و آشکار نشود زنا در قومی مگر اینکه
بسیار کند در ایشان مرگ ولا نقص قوم المكيال والميزان و کم
نکنند قومی پیمانه را و ترازو را در بیع تجارت کشند و [illegible] و وزن الا
قطع عنهم الرزق مگر اینکه بریده شود از ایشان برکت در رزق
ولا حكم قوم بغير حق الا فشا فيهم الدم و حکم نکنند قومی بناحق مگر اینکه
فاش کرده شود میان ایشان خونریزی ولا ختر قوم بالعهد الا سلط
عليهم العدو و غدر و عهد شکنی نکنند قومی مگر اینکه برگماشته شود بر
ایشان دشمن [illegible] بخاء معجمه و تاء فوقانیه غدر و فی الصراح [illegible]
[illegible] و فی القاموس الختر الغدر و الخديعة رواه
مالک — در لواحق و متممات باب سابق — الفصل الاول

عن عياض بن حمار المجاشعي [illegible] حیوان معروف و عیاض بکسر
عین مهمله و در آخر ضاد معجمه [illegible] مجاشعی بضم میم نسبت بمجاشع بن
[illegible] تمیمی است معدود در بصریین [illegible] و دوست آنحضرت
[illegible] یکباری در حالت کفر [illegible] فرستاده برای آنحضرت
[illegible] قبول نکرد و چون وی مسلمان شد قبول کرد روایت
کرده از وی مسلم [illegible] حدیث که این حدیث است ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال [illegible] خطبه روایت کرده است
[illegible] آنحضرت روزی در خطبه خود الا ان ربي امرني ان

اعلمکم ما جهلتم آگاه باشید که پروردگار من امر کرد مرا که تعلیم کنم شما را
چیزی که نمیدانستید شما آن را از جمله آن چیزها که عیان کرد [illegible] تعلیم
آن بود خود مما علمنی یومی هذا از جمله آنچه تعلیم کرد مرا پروردگار تعالی
در این روز [illegible] این حکم است که فرمود وی تعالی کل مال نحلته
عبدا حلال هر مالی که عطا کردم آن را بنده از بندگان را از وجه [illegible]
حلال است که هیچکس آن را بر نفس خود حرام نتواند ساخت [illegible]
در جاهلیت مسلمانان [illegible] بر خود حرام میساختند چنانکه در بحایر سائبه
سوائب در اول باب البقرة و الحیف گذشت و انی خلقت
عبادی حنفاء کلهم دیگر این است که گفت وی سبحانه که من پیدا کردم
بندگان خود را مایل از باطل بحق و ارگرد باسلام یعنی مستعد به قبول حق
و طاعت را ارشاد رب است بفطرت اسلام که آمده است کل مولود
یولد علی فطرة الاسلام که آمده است کل مولود یولد علی فطرة الاسلام
نه مسلمان بالفعل مراد حنفاء اسلام است که در میثاق بلی بهم
اقرار بر ربوبیت پروردگار تعالی کردند اگرچه بعد از آن شرک ورزیدند
و اختلاف نمودند حنفاء جمع حنیف بر وزن کریم صحیح المیل
با اسلام ثابت بر آن و حنیف غلبه یافت بر کسی که بر دین ابراهیم
بود علیه السلام و اصل حنیف میل است کذا فی القاموس [illegible]
اتتهم الشیاطین و بدرستی که آمدند بعضی بندگان من آمد
را شیاطین که لشکر ابلیس اند و اجتالتهم [illegible] ساطین
باشند چنانکه آمده است [illegible]
[illegible] دینهم [illegible] بر گردانیدند [illegible]

بس

از دین الهی و حرمت علیهم ما احللت لهم و حرام کردند شیاطین
ایشان را و در وسوسه انداختند یا حرام کردانیدند حلال را بر نفس
خود و امر بهم دلیل کنند شیاطین بر ... آن لشکر نورانی که سرکش
نژاد ... ما امر این به سلطان ما جری که فرستاده ایم با حجت و بر
های ... عالی اند مراد ما ... اند که ایشان ... فرستاده ... و
... ان عبادت ندارند و سلطان منتهی است یعنی
غلبه و سلطنت و حجت و برهان ... و غلبه بر دل دارند سلطان
نامیدند چه بعضی تسمیه پادشاه به سلطان و ان الله نظر الی اهل
الارض دیگر این است که خدا تعالی نظر کرده بسوی اهل زمین
فمقتهم عربهم و عجمهم پس دشمن داشت ایشان را یعنی اهل زمین
عرب را و عجم را الا بقایا من اهل الکتاب مگر جماعه از اهل کتاب
... و ثابت ماندند بر دین و ایمان بموسی و عیسی و تحریف
و تبدیل نکردند دین و کتاب خود را و قال و گفت پروردگار
من یا من انما بعثتک لابتلیک فرستاده ام ترا به پیغمبری مگر
برای ابتلا و امتحان و آزمایش کنم ترا و بدانم که رضامندی خلق
از چه حکم کردم بدان از دین و شریعت یا نه و ابتلی بک و آزمایش
کنم ... به پیغمبری قبول کردند یا نه رضامندی ... ن ... ...
... ایشان را آزمایش ... به پروردگار ...
که ... مراد ظهور آن د علم بدان است ...
... کتابا ... لا یغسله الماء ... شوند
... تقرؤه نائما و یقظان ... محفوظ و مصون است از زوال

دلسح بعضی مافاهت هر دلهای محفوظ است و الهام او باقی و دایم
و مستمر است قرانها بخاند و حفظ ان می خواهی توان کتابت را در جوکرد
و سبداری بعضی محفوظ است دل نو جمع اجمال الکتاب است
از کمال حفظ و ضبط ان حصول قراءت است ... ایشان
اسلام ... ان احرف قرت و خدا تعالی امر کرد مرا که نسوا هر کس
را بعضی ملاقات کرده ام حالکه الوده بوند و انری از ان بماند
علت ... ادن ... پس بعضی ... پروردگار من الکل
در مقام ابلاغ و هلاک ان ... ببسوم می شکند سر را اندیوه حره پس
میکند از بد مرا مانند مالی بعضی همچنین می شکند و لیست میکنند که در دست
مالی می بود و ... و تلخ ماه ... سر شکستن و هر جه ... ملوک
ما سندار نابست ... و تلخ را العسر شرح کرده آند پس و ...
و شرح بعضی شکستن و بستن و لیست کردن چیزی که نرم و ...
چیزی که خشک و شکستن بود حالکه میوه ... از درخت می افتد
و در زیر پای لیست میکرد و معقود ... ن ... بان ... ن ...
پس ... امم و از ... ان غالب ... مسوم ... من ... ان
... قال ... کار ... کفت پروردگار تعالی بیرون ...
... ن ... را از جای و وطن ... و ... ن کرد آن ... را
حالکه ... ادر ... ان ... ن ... و ... اول ... الم
و ... اجزای ... بعضی ... کار ... ان ... ان ... ما ... الم
الاسباب ... ان ... ن ... فو ... مجسم ...
میکرد ایم ... ان و ... الفی ... ن ... ن ...

...

لشکرها بر خود دیدند را و اگر نه داری ما اتفاق بمکتم و سم رسانیم آن
را کشیدی بوظایف حساد و نورسیت ... اسلامی لشکر را بعثت سپه
سیاه منو ... پنج هزار ... لشکر عثم ... در روز ... پنج هزار
فرشته را بمدد لشکر اسلام فرستادند و حامل ... اطاعت و حال
کن همراه کسانی که اطاعت و فرمان برداری کرده اند حاضر آید کمال
او ... اند ... انکسانی را که سرکشی کرده اند با خود و فرمان بردار
نکرده اند ... راه مسلم ... ابن عباس قال لما نزلت
ابن عباس قال گفت چون نازل شد این آیه وانذر عشیرتک
الاقربین و فرسان قبیله و ما خود را که نزدیکتر ... هزار سال عرب
بطون صعد النبی بالانذار پیغمبر صلی الله علیه و سلم الصفا کوه
صفا را که نزدیک کعبه است ... بادی ... اواز داد
... بنی فهر یا بنی عدی لبطون قریش هر
بطون ... را ... شکم و گروه ... از قبیله قریش
... نضر بن کنانه است و ... اولطون
... است و تحقیق این در جای دیگر کرده شده است
... بکسر فا و سکون خا و ... در آخر ... اجتمعوا ... جمع شدند
... بطون قریش فقال پس گفت ارأیتکم ...
... لو اخبرتکم ان خیلا بالوادی ترید
ان تغیر علیکم ... که اسپان ... سواران ... در وادی
... وادی است که ... علیکم ...
... مصدقی ... سما لصدق ...

راست کردانیده و خوار ساخته برادرین خود ابو الحکم که چون آری با ور میدارم
زیرا که ما خبر یا علیک الا ... نیاز بوده ایم مر تو مکر یا سخنی را دیده
ایم از تو جز راست قال که آنحضرت فانی نذیر لکم بین یدی عذاب
شدید پس اگر باور دارید ... من خود هم ... شما را
سخن آخر بوده است ... خدا است سخت یعنی اگر ایمان نیارید بر شما
فرود آید هر ستم عذاب سخت ... حال ابو لهب ... هلاک ...
الیوم پس تبت ابو لهب ... آنحضرت بود مرا آنحضرت ... فی
زبان ما در هر ادر تمام بروز ... و تبا ب ... خرابی ... بودی ...
کرد و سه بار در اصل ... و ... جمع ... مستعمل کردد
الله اجمعیا با برای این سخن با وه و تبا ... جمع کردی ما
را ... لطون ... پس فرود آمد این سوره ...
تبت یدا ابی لهب هلاک باد و زیان کار باد دو دست ابی لهب
... باد که هلاک شد با فعل ... که بر رسول خدا
صلی الله علیه و سلم ... ذات او ...
را از برای آن ... چون آنحضرت انذر کرد ابو
لهب ... دست تا آنحضرت را ... بعضی گفته اند که مراد
... دست دنیا و آخرت او ... هلاک
و زبان کاری ... علیه ... روایه ... در روایتی
آمده است که ندا کرد آنحضرت و فرمود یا بنی عبد مناف
انما مثلی و مثلکم کمثل رجل رای العدو ...
... حال و قصه ... [illegible]

[illegible]

مردی که دید لشکر دشمن را فانطلق یربأ اهله پس رفت احمد
تا نگاهبانی و دیدبانی کند قوم خود را و نگاه دارد ایشان را از
غنیمت و غارت دشمن پس بر کوهی بلندی برآید تا آواز او را
بشنوند یا صباحاه یا صباحاه جسم دشمن دیده یا [illegible] کردن و بر بلندی
برآمدن مخصیه آن است پس برسید احمد که بترسد [illegible] و دریابند
دشمن را خبر از هجوم وی تا بپرهیز کنند این مرد را دیدبان
دشمن و خبر از هر وی دریابند و حال بدو که یکی است مشغول بشوی
پس آواز دادن و فریاد کردن گرفت احمد و قوم خود را گفت
یا صباحاه و این کلمه ایست که برای ترسانیدن قوم را بری بخوف
بدان آواز کنند و علتش آن است که اکثر غارت در وقت صبح
واقع می شود پس فریاد و مکیدن صبح را ما اراد آن آگاه باشند ابو هریره
[illegible] قال لما نزلت وانذر عشیرتک الاقربین دعا النبی صلی الله
علیه وسلم [illegible] احادیث بلطفی و بکر نیز آمده است ابو هریره
[illegible] آیه فرود آمد خواند آنحضرت [illegible] فاجتمعوا پس فراهم
آمدند گرد پیغمبر قریش عم و خص پس تعمیم کرد آنحضرت در
دعوات و تخصیص کرد یعنی خواند ایشان را بنام جد بعید ایشان
که همه را عام و شامل بود و بنام جد قریب که مخصوص باشند بعضی
فقال یا بنی کعب بن لوی انقذوا انفسکم من النار ای اولاد کعب
بن لوی خلاص کنید خود را از آتش دوزخ یعنی ایمان آرید و کار
نیک کنید [illegible] ایشان از آتش دوزخ نجات یابید لوی
[illegible] مره [illegible] بنام جد اعلی ایشان است بالاتر

از عبد مناف یا بنی مرة بن کعب ... انقذوا انفسکم
من النار ای اولاد عبد مناف خلاص کنید خود را از آتش دوزخ
عبد مناف بالاتر از عبد شمس جد دیگر و نسبت در جد ... ذکر او با مان
تر دوزخ یافته یا بنی هاشم انقذوا انفسکم من النار یا بنی عبد المطلب
انقذوا انفسکم من النار ای اولاد عبد المطلب خلاص کنید خود را از
آتش دوزخ درین احکام آنحضرت درینه احکام هم داخل شدند
و در تخویف و انذار نکاتی رسانید که اولاد دختر را نیز رسانید
و فاطمه زهرا که جگر گوشه شده آن عالم است و از آتش دوزخ
بروی حرام شده او را داخل این انذار ساخت و فرمود یا فاطمه
انقذی نفسک من النار فانی لا املک لکم من الله شیئا ای
فاطمه خلاص کن نفس خود را از آتش دوزخ پس بدرستی
من مالک نیستم مر شما را از عذاب خدا چیزی را غیر ان
و مرا قدرت تصرف و دخل در آن نباشد غیر ان لکم رحما سابلها
ببلالها چرا که مر شما را بر من حق رحم و قرابت است آن را تسلیم
اجزای تری ان ... جواب صله و احسان می کنم چرا رسید حرف
احتیاج انسان را بجمیع این کلمه دریافت شد الرد ... کرده اند
و این علامت تخویف و انذار و مبالغه در آن بود الا تفضل ...
از بن ... دو آمدن الشان ... را و صفا ...
سرور مر عطاره ... چه جا بهی اقربا ... ان ...
باحادیث صحیحه ثابت شده ... اهل خوف
... باقی است و این مقام ... تفصیل احوال کرده شد

آحا

اما درجت فضل و شفاعت نبود ایشان فرود و با خدمت ما سر و بالجمله امور
سبب حجاب مردم گردد کار به علی مانند ابلیس امثال کرد این امر را
بدانکه مضمون این روایت مسلم است و محی السنه علیه در حدیث متفق
علیه که بخاری و مسلم هر دو آن را روایت کرده آورده اند که چون
گفت آنحضرت یا معشر قریش اشتروا انفسکم ای گروه قریش بخرید
ذاتهای خود را و خلاص کنید ایشان را از آتش دوزخ باعمال و طاعات
لا اغنی عنکم من الله شیئا یعنی بی نیاز نمیتوانم کرد و کفایت نمیتوانم
کرد و فایده نمیدهم شما را از عذاب خدا چیزی را یا بنی عبد مناف
لا اغنی عنکم من الله شیئا ای اولاد عبد مناف بی نیاز نمیتوانم
کرد و کفایت نمیتوانم کرد شما را از عذاب خدا چیزی را یا بنی
عبد مناف یا عباس بن عبد المطلب لا اغنی من الله شیئا یا
صفیه عمه رسول الله صلی الله علیه و سلم لا اغنی عنک من الله شیئا
ای ابن عباس بن عبد المطلب بی نیاز نمیتوانم کرد از عذاب
خدا چیزی را صفیه یا عمه آنحضرت است مادر زبیر بن العوام که از
عشره مبشره است او را آواز کرد چنانکه عباس را آواز کرد که عم شریف
او است یا فاطمه بنت محمد سلینی ما شئت من مالی ای فاطمه جگر
گوشه محمد بطلب هر چه میخواهی از مال من لا اغنی عنک من
الله شیئا بی نیاز نمیتوانم کرد از عذاب خدا و کفایت و دفع
نمیکنم چیزی اینجا معلوم میشود که آنحضرت را خود مالی نبود خصوصاً
در مکه که ابتدای بعثت بود را در و نافع این سخن چیزی نیست
اموال ... و بس ... بایدو حرم بانکه هیچ جنس از مال

مطلقا نبود از کجا حاصل است و آنحضرت را تکرار در کسی نبود تا آنکه
این نقصهای موجود بان ما فعل یکند مراد است که اگر بلای در ملک من
باشد لطیف اما عذاب آخرت در ملک من نیست الاشعری
ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امتی هذه
امة مرحومة امت من که این امت است یعنی با همه آنک دار ابعاد
واطاعت از محبت من ونکته محبت حق دارند صفات حرونی ذات
درجت حق تعالی ایشان را بدان مخصوص کرده اند وهیچ یکی از ام
سابقه را آن عطا نموده و تفضل ذکرم وعفو ومغفرت وحسن معامله
خود بایشان مرا بشارت داده است امة مرحومة امتی مرحوم ومغفور
ومستحق رحمت ونیکو امت است در آخرت لیس علیها عذاب فی
الآخرة یعنی امت دلیل بر آن آنست که در آخرت بروی
عذابی نباشد عذابها فی الدنیا الفتن والزلازل والقتل عذاب ایشان یعنی
امت این است در دنیا فتنها وفتنها وبلاها ومحنتها است وزلزلها
وحادثهای روزگار بایشان میرسد وموجب کفارت ذنوبشان
ورفع درجات ایشان میگردد وقتال وکشتهایی که میان ایشان
وقوع می یابد اگر دست کافران وسلطان است خود موجب
شهادت واجر است واگر میان مسلمانان باشد لیکن اکثر بعض
استفاه وتاویل است هر دو جانب مسلمانند واگر یک جانب
صریح ظالم است از جانب مظلوم ماجور خواهد بود وبعضی علما
گفته اند که عذاب غیر از خصائص این امت مرحومه مخصوصه
نابر رح محمص ذنوب وتکفیر خطا [illegible] ایشان را نعمت کرد
باخر

هر بند و دارای جا عیدالی نه بعید و گویند که کریمهٔ ان الله یغفر الذنوب جمیعا

در شان این امت است اما ورود احادیث در وعید مرتکب

کبیره و تعذیب وی منافات با این ندارد زیرا که مغفرت غیر

شرک در مشیت حق است عموماً و خصوصاً و لازم نیست که الله

جمیع را بیامرزد اگر واقع شود لازم نه که هر فرد وقوع یابد شاید که بعضی

معذب باشند و بعضی معفو بفضل الله تعالی و بحکم یابد بود تا جمله

این امت مخصوص است بمزید رحمت و عنایت باری تعالی

که اقتضای نجات و عفو و مغفرت ایشان میکند و همه در مشیت اوست

تعالی و واجب نیست بروی چیزی لیکن وفای وعد صادق مرجو است

رواه ابو داود والله اعلم   ابی عبیدة و معاذ بن جبل عن

رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابو عبیدة بن الجراح که از عشرهٔ مبشره

است و معاذ بن جبل که از عظمای صحابه است روایت میکنند از آنحضرت

که گفت ان هذا الامر بدأ نبوة و رحمة فرمود در آنحضرت این امر دین

یعنی ابتدا شد بعلامت نبوت و رحمت و در بعضی نسخ بدا بمعنی

زند و معنی ظهور یعنی اول ظهور دین زمان نزول وحی و

نبوت و نور است بود ثم یکون خلافة و رحمة پس می شود خلافت

و رحمت و آن زمان خلفاء راشدین که کمال [illegible] و نیابت

آنحضرت کار دین [illegible] ملت اسلام والسلام [illegible] ثم

یکون ملکا عضوضا پس میباشد ملک و پادشاهی گزنده

و کنایت است از وقوع ظلم و تعدی بر خلق خدا و عموم

و خصوص بعضی [illegible] مبالغه است و در بعضی روایات [illegible]

عضوض بضم عین جمع اعض بکسر عین صیغه مبالغه است و در بعضی
روایات بضم عین بمعنی حیث است بر بعضی پادشاهان جابر ظالم پیدا آیند
هم کاین جبریه وعتوا وفسادا في الارض پیدا شونده است این کار
بکبر و قهر و از حد در گذشتن و فساد و تباهی در زمین و در نسخ مشکات
بخط ضرت بعض جیم و بالتصحیح کرده شده است و در جمیع انجا زار شرح
مشکات السکونی نیاورده بمعنی کبر و از قاموس بکسر جیم تعلیم میگردد
واین مناسبتر است بقول وی که بلغنی والا نا، گویا که اسلام ابایی
است که رعیه مسود ارد وی احکام کلام تبر معلوم کردد یستحلون الحر
والحریر والخمور حلال میدانند این جماعت اخر و مسکرات جنانکه حلال
میدانند این جماعت اخر و مسکرات حلال را کنند جنانچه های افرنسیم را در
جها والواع شراب ها را یرزقون علی ذلک وینصرون علی ذلک
وینصرون رزق داده میشوند با وجود این کار و یاری داده
می شوند در کارها بالفرب داده می شوند بر کفار و مالکان آن
و هلاک کرده میشوند اگرچه بعضی ان شده اند که انه سعت
کرده است از پروردگار تعالی مراین امت را از مغفرت و رحمت
شاید که حق تعالی را دران حکمتی باشد از ضبط امور خلایق و انتظام
ان از نامید بعض احکام دین بوجود ایشان اگرچه در خود
بود فاسق و فاجر بر حسب یلغوا العذر تا انکه ملاقات ملکیت حسن
میاید خدای تعالی در روز جزا رواه البیهقی فی شعب الایمان
عایشه رضی الله عنها قال سمعت رسول الله
شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود می گفت ان

اول

اول ما یکفأ مدرسین که یعنی چیزی که سرنگون کرده میشود و
گردانیده میشود و اکفاء سرنگون کردن آوند یا سرنزد آنچه در دست
بر آنست الاسلام شراب و چون نفرت میکنند کسی را که مردی اند سرنگون
کرده حال زید بن یحیی الراوی گفت زید بن یحیی که راوی
این حدیث است و گفت او عبد الله مستفتی چرا می گفت روایت
میکنند از وی احمد دارمی لفظ است مانند سنن شیخ و ماسس یعنی
الاسلام یعنی سرنگون کرده میشود در اسلام و کلمه فی ارتباط زاید
ست لفظ شده که ما یکفأ الا انا یکفا که سرنگون کرده میشود آوند
یا سرنزد آنچه در دست است از آنجا یعنی الخمر این لفظ زاید است
که بیان مراد میکند یعنی اول ما یکفأ فی الاسلام کدام است خمر
است این تفسیر ساز خاص است در تفسیر حدیث در نسخه بعضی
دیگر است ظاهر این است آنچه ایشان گفته اند در شرح این بیان کرده
ایم حاصل آنکه اول چیزی که ارتکاب کرده میشود از محرمات
و ساقط کردانیده میشود از احکام اسلام نزد تغیر احوال مردم در
آخر زمان حکم خمر است که می نوشند آنرا و تاویلات میکنند در
تحلیل وی چنانکه گفت و قیل تکلیف و گفتم لیس حکومته
ارتکاب کرده می شود خمر را و تغیر داده می شود حکم آنرا با رسول
الله فو ذنبی الله و خدا تا بحق و حال آنکه تحقیق بیان کرده است
خدای تعالی در خمر آنچه بیان کرده است یعنی حرمت او را باشد
و احتیاط و جوه تاکید کرده تعالی و اصح است و مثل قال
بعضی به حرمت حیله میکنند و تاویل می نمایند در خوردن آن

بطریق که بسوی سنا خمر اسمها می نهند ها نام می نهند انرا نامی دیگر خمر
چنانکه نبیذ و مثلث و مانند ان در داخل خمر است و این نشانه منجو زمینه
ما یجی بسیار است انرا از عسل و برنج و زعفران و جو می گویند که خمر نام آنست
انگور است که مسکر ارد و این نه از انگور است پس خمر نباشد و نبیذ آ
که هر چه مسکر است خمر است تا حکم خمر دارد رواه الدارمی
[illegible] ا النعمان بن بشیر عن حذیفة قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم تکون نعمان بن بشیر صحابی انصاری است اول مولودی
که در خانه انصار امد بعد از هجرت آنحضرت ملکه از حذیفه که صحابی
عظیم القدر است صاحب سر رسول الله است آنحضرت تکون
النبوة فیکم پس باشد و باقی می ماند وجود نبوت و نوری در میان
شما ما شاء الله ان تکون مادام که می خواهد خدای بودن ان
ثم یرفعها الله تعالى پس بردارد خدای تعالى نبوت را یعنی درگذشتن
نبی ثم تکون خلافة علی منهاج النبوة ما شاء الله ان تکون پس می
باشد خلافت بر طریقه نبوت و بر روش ان مادام که میخواهد خدا
بودن انرا منهاج راه پیدا و کشاده ثم یرفعها الله تعالى پس بر میدارد
خلافت را ثم تکون ملکا عاضا پس می باشد امارت و حکومت
ملکی که زیده ظلوم ما شاء الله ان تکون پس باقی می ماند آن
مالک مادام که می خواهد خدای تعالى بماند ثم یرفعها الله تعالى
پس بر میدارد انرا خدای تعالى از عالم ثم تکون ملکا جبریة
پس می باشد ملک خداوند تکبر و ظلم و عدوان ما شاء الله
آن تکون پس می باشد و باقی می ماند مادام که می خواهد خدای
تعالی

تعالی که باشد هم مرحوما الله تعالی بسیر مقدار در نزد خدا تعالی هم
بگویند خلافة علی منهاج نبوة بسیر باشد خلاف هرزه دستش نبوت
و گفته‌اند که مراد با خلافت زمان مهدی است هم سکب بسیار جا گوش
کتب احادیث قال حسن بن سالم که یکی از روات این حدیث
است و مولی نعمان بن بشیر و کاتب او حسن روایت میکند از
وی بعد ده و غیر وی فلما قام یعنی هنگامی که بر نشست عمر بن
عبد العزیز یعنی از مجلس کتب الیه بهذا الحدیث لو سلم لیسوی
وی این حدیث را ذکر کرده بود در حالی که تا در حالی که یاد میدهم او
را این حدیث و گفت از حوال تاویل و گفتم امید میدارم که باشی
تو امیر المؤمنین یعنی خلیفه بعد الملک العاض و الجبریه بعد از ملک
گزنده و ملک قهر و غیره که آنحضرت خبر داده است بدان خبر پس
خوشحال کرد امیر را شد عمر بن یحیی و اعجبه و خوش آمد او را یعنی
عمر بن عبد العزیز را رواه احمد و البیهقی فی دلایل النبوة
الفتن من جمع فتنه مثل محن جمع محنت یعنی آزمایش و خوشدل اش.
سبب و در لغت شدن بدان و یعنی گمراه شدن و گمراه کردن
و گناه و کفر و فضیحت و عذاب و گداختن طلا و نقره و جنون و
محنت و مال و اولاد و اختلاف مردم در رای تیر آمده بدانکه
مولف از ینجا تا آخر کتاب خود کتاب الفتن ساخته بعد
از وی ابواب ترتیب داد و وجه این ظاهر است خصوصاً
مناقب و فضایل و مناقب که آنها را داخل کتاب الفتن
ساخت چه وجه دارد اگر گویند که ما مکلف و مبتلا هستیم با اعتقاد

اشتباه کرده بودند در آن پس ما بین اعتبار تمام آنچه در کتاب مذکور
است ازین فصل ثبت والله اعلم الاول حذیفه قال
روایت است از حذیفه که گفت قام فینا رسول الله صلی الله علیه
وسلم یعنی ما ایستاد در ما یا بحضرت بعضی خطبه خواندن و وعظ گفتن
ایستادنی که ما ترک شیئا یکون یعنی نگذاشت چیزی را که باشد و واقع
شود فی مقامه ذلک الی قیام الساعة یعنی در آن مقامی که ایستاده بود
تا روز قیامت یعنی نگذاشت در آن مقام چیزی را از وقایع که شدنی
است تا روز قیامت الا حدث به مگر آنکه حدیث کرد و خبر داد
بدان حفظه من حفظه ونسیه من نسیه یعنی یاد گرفت آنرا کسی که یاد
گرفت و فراموش کرد آنرا کسی که فراموش کرد یعنی بعضی یاد
داشتند و بعضی فراموش کردند قد علمه اصحابی هولاء یعنی دانسته اند
بحقیق و رسیده اند این قصه را یاران من که ایشان اند وانه لیکون منه
الشیء قد نسیته بدرستی که شان این است که هر آینه واقع می شود بعد
از خبر دادن آنحضرت چیزی که بحقیق فراموش کرده ام من فاراه
فاذکره پس می بینم آن چیز را پس یاد می آرم آن فراموش شده
را کما یذکر الرجل وجه الرجل چنانکه یاد دارد مردی مردی را بطریق اجمال
والعام اذا غاب عنه چون غایب می شود از وی و فراموش می کند
اذا اشخص و مشخص ثم اذا رآه عرفه پس چون می بیند او را می شناسد
متفق علیه و عنه قال سمعت رسول الله صلعم از حذیفه روایت
که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول تعرض الفتن یعنی گفت تعرض
الفتن علی القلوب عرض کرده میشوند و نموده میشوند و نهاده

می شود

ی شود چنانچه مرد دلها کالنقش فی الحجر بود و اعتقاد این لفظ را بسه نوع
روایت کرده اند اول بضم عین و اهمال دال و این مشهور و معروف
است و ثانی است و معنی وی جهان باشند چنانچه می در اینجا و در دلها
فتنه بعد از سه صبغه نمی و مراد خوب در باطن بود با ملکی بعد از دیگری
و مراد بعوت و راهی ساجدا باشد از خرما که بسکافته بدان نور با ثابت
بماند و دلبسته عرش فتنها انتشار بردلها مرض شافعالی حصیر
تابیده الا یکی بعد از دیگری و نوع یعنی اند که حصیر تافتن و تابیدن
کردن در دل بست مثل حصیر بافتن حصیر و تاثیر کردن او در پهلوی
خواب کننده بران تا که ... بود ان محمد و معنی وی التفات
کردن و بازگشتن بدست از سر فتنه ها بلکه در اعادی کلام
بعد از دیگر کرد معصیت کو مذکور باشد مینها با مکاوالله بالث
فتح عین با جمال دال و مراد عود و تکرار عرض فتنه است بر دل
مره بعد اخری و هر روایت اولی برفع و نصب بر دو آمده و
بر ثانی و ثالث منصوب بنقطه در شرح وجوه دیگر در کشف
این عبارت مذکور نشده است و مراد تعمیها اعتقادات جاهلیه
زلت با عاملین از آن شامل سهو است چنانچه منزجای خلیب
استخراج نیست مردلی که بجوط سر بحسب فتنه و زرایع میشد
حران و در آمد رنگ ان و زردی جامه که در آید و رنگ در جامه
و البراب دراینجا خوردن جامه رنگ را اخذ و خورده شدن ان
دران کو با که می نوشید ان را دقول حق سبحانه و اشربوا فی
قلوبهم العجل ازین باب است این کلیت فقه بلکه سودا

خلاف بنده ی بود دران دل نکته سیاه و نکته هیچ آیتی ابرکه از علامهول
جهل و مانند این در زمین حاصل گردد و بمعنی نقطه در حجری
که مخالف رنگ او بود نیز مستعمل گردد ای قلب انکرها و موجودی
که منکر شد فتنه را و امتناع ورزد از قبول و قبای بکسب فتنه نکته
بیضاء خلاف بنده مسبود دران دل نکته سفید حتی تصیر علی قلبین
تا آنکه متکرر گردد انسان باعتبار عروض فتنه ها بیز و عدم تاثیری در
دل وی یا ذمه کبر دیده دلها باعتبار ان سر دو نوع و تصیر را اعاد
نماید د خوانده اند بعضی بتا و بعضی بیا اصح راجح تا است که معلوم میگردد
از سیاق کلام و بعضی بنا ... که مذکور است تفریع
و تمییز ... دل صفت بر دو اورده ابیض مثل الصفا نوع اول سفید
مانند سنگ سفید که متاثر نمیگردد بهری نحس این دل که بایه
نمیکند در وی فتنه اصلا و تشبیه به صفا در سفیدی نیست بلکه صلابت
خوب و سختی نیز محل ملحوظ است ولا تضره فتنه در زبان نمیکند این
نوع دل را هیچ فتنه ما دامت السموات والارض تا آنکه باقی
است آسمان و زمین یعنی همیشه والاخر میشود دو دل دیگر سیاه
است که تاثیر کرده فتنه در وی مربادا بالضم میم و سکون را و
تشدید دال نیز و خاکستر رنگ ربده بالضم خاکستر گون اربداد
خاکستر گون شدن و در روایتی مرباد همزه مکسوره بعد از با سر
آمده و وجه ان در شرح ذکر کرده ایم کالکوز مجخیا را این حال
همچو کوزه است وارگون شده که هرچه در وی نهند استاده نگردد
افتاده یعنی این دل از نور ایمان و معرفت خالی گشته

وسیاه

سیاه شده مجخی بالضم و فتح جیم پیش از خاء معجمه منکوسه شده
چون آبله و جمعی ابدا لا یعرف معروفا شناسند این دل کار
نیک و مشروع را و لا ینکر منکرا و منکر نمیکرد کار بد و نامشروع
را الا ما اشرب من هواه مگر چیزی را که نوشانیده شده
خلط کرده شده است آن دل دیگر بآن محبت آن کرده شده
شد او بهوای نفس او موسوم تقلب عبارت است از حالت است
اعاذنا الله من ذلک رواه مسلم و قال حدثنا رسول الله
صلی الله علیه و سلم حدیثین هم از حذیفه روایت است که گفت حدیث
کرد مارا آنحضرت دو حدیث رأیت احدهما و انا انتظر الآخر دیدم
من یکی از آن دو حدیث را یعنی وقوع یافتن آنچه خبر داده بود
آنحضرت و من انتظار میبردم حدیث دیگر را که مصدوق وی
تمیم و قوع یابد حدیث ان الامانة نزلت فی جذر قلوب الرجال حدیث
کرد مارا آنحضرت که امانت فرود آمده است در اصل دلهای مرد
آن جذر بفتح جیم و کسر آن و سکون ذال معجمه اصل هر چیزی و مراد
با امانت یا معنی مشهور اوست که خیانت نکردن است در
حق مردم یا امانه تکالیف شرعیه است که مذکور است در کریمه انا
عرضنا الامانة علی السموات و الارض الایة و اصل معنی امانت ایمان است
چنانکه اشاره بدان کرد در آخر حدیث و ما فی قلبه من خردل من
ایمان و اما بیعلانهم که مذکور شده بقول وی ولا لکا احد بودی
الامانه نیز بمعنی مزالیست معهد باید که حق سبحانه ایمان و امانت
در جذر دلهای مومنان پیدا کرد و اثبات نموده است مر

علموا من القرآن ثم شرع و استعداد انرا از قرآن مجید که فرستاده [illegible]

من السنة پس و استعداد انرا از سنت رسول که بیان فرموده یعنی

خلق و هدایت اراده ان از حق جل وعلا ثابت است بعد از انزال

کتاب و ارسال رسل برای سابقه عنایت هدایت وی کتابی

نامه شده از کتاب [illegible] سنت شده و منقح گشته و نیز در بین [illegible]

شان در اعلای رتبه ایمان و امانت است از باوجود انزال ایات

ان در قلوب مکلفات و نسبت نرآید انرا دیده و مؤید [illegible] جمله

رست انما حدیث اول [illegible] که حقیقه انرا در صحابه رسول [illegible] عصر

حضوری صلی الله علیه وسلم [illegible] دیده نموده است

حدیث دیگر در بیان [illegible] و کم شدن امانت که بعد از زمان

انحضرت صلی الله علیه وسلم راه یافته و واقع شده چنانکه گفت

وحدثنا عن رفعها و حدیث کرد ما را انحضرت از برداشتن امانت [illegible]

و نقصان پذیرفتن قال گفت انحضرت در بیان نقصان امانت

ينام الرجل النومة خواب میکند مرد خوابی کردنی یعنی

غافل میگردد از ذکر ایات و تدبر کتاب و تتبع سنت [illegible]

[illegible] است که فرمودند ثم علموا من الکتاب و السنة بعد

الامانة من قلبه پس قبض کرده می شود و گرفته می شود [illegible]

از دل مرد یعنی بعض انوار و ثمرات ان [illegible]

شود و نقصان ان می پذیرد فیظل اثرها [illegible] میگردد [illegible]

وانرا امانت و اثر انرا باقی ماند از علامات [illegible]

اثر الوکت مانند اثر [illegible] و مثل [illegible]

گنج و گوهر دان اثر حبری که مثل نقطه بر خلاف رنگ اثری
غایبکه نقطه نسبت در سفید و بعضی گفته اند که نقطه سفید که در سیاهی
چشم تیره است یعنی تحت جریان علت دار الکتاب معصیت کند
امانت کم شود و چون آگاه شود از حال دل خود تعویض نماید
چندان نقطه از آن اثری باقی نه شد بهم مانم اللوامه شد چون
نه خواهی دیگر غافل گردد باید دیگر صحت الامانه بس کرده شود
نقصان کرده شود مردی دیگر امانت را باقی مانده بود
یعنی اثر مثل اثر این محل چون امانت باقی مانده اثر آن مانند
در محل فتح میم و سکون الف بعضی گفته اند اثر آبی تو سعدان
بکار کردن و در اخراج گفته محل شوخ بس از کار بعد
آن ثناء آن اثر محل مثلا نقول خود دکمه و خرج طاعلک
مفید احکری که بکرد آبی دبعطالی اثر ابا ی خود ای می طلب
عطلس ایله کنند آن موضع ار مانی که احکر را بدان مانا بل
د مبر الیس ببینی تو آن موضع را که آبله کرده بلند مستر لهم
بهم و سکون نون و فتح با و کسر یا اسم فاعل از تنبیر بمعنی
ارتفاع و بلندی و ببینی سینه اروسینه بس فنه سے و حال
آنکه جنت در آن آبله کمه بلندی ها مد حبری ... ...
بمرد که آن امانت در دل وی که گرفته شد
دکار امدی ... بند و در باطن وی خلقی و حری ... را بد
... بیل نو بر معلوم شده وکت و محل مثال فعه امانت است
در دل سے ابتدا ما بر بن ... دارد و هکرد و دکه انر محل ...

نزد بسیاریست از آثار و کلب و مضاربت شغل است که بیانی ۹ اثر صحوت
کرده باشد که معذور نماند از کردن اول جواب بلند گاه چون محل
امر می‌شود لاطائل چه استقبال و حضر باشد از آثار و کیف
و این جواب خالی از صحیح نیست و بعضی شرایع ابو ملک و
محل را مثال رد ل امانت و اسنه اولا مثل و کیفیت ارا ان را این میکرد
و بار دیگر مانند محل و سزاوار مرتبه اول دوری شود زیرا که در مرتبه
فیض کرد د سند مرحل محلا باقی باشد جدا از فیض در مرتبه اول فاذا
ولصح الناس سیما بون [illegible] مثلند مردم و مثالی که تنافرت
و معاملت میکنند [illegible] بودی الامانه و نزدیک
سبب هیچ نبی که ادا کند امانت را حقوق خلایق شریعت
را و خیانت نورزد در حق مردم متحال لیس کننده می‌شود لحقد
تحلیل در بیان حدیث وجود امانت و اهل آن ان فی بنی فلان
رجلا امینا بدرستی که در فلان قبیله با وجود کثرت مردم در روی
یکمردی امین در حق کدار است و تعال الرجل و گفته می‌شود مرد
را و ستوده می‌شود بصفاتی که در عرف مردم آن را از افعال
فضایل و کمالات مقدار نه ما اعقله چه تحسین عاقل و دانا است
در کار دنیا و عقیبت و ما اظرفه چه صفت زیرکی و چوش
زبان است و خوش‌منشی بکوی الست و نیز ما اجلده چه عجب چستی و چالاکی
است و می باین صفات بشناسند مرد را و ما کان فی قلبه مثقال حبه
من خردل من ایمان و حال آنکه نیست در دل آن مرد که او را بدین صفات ستایند
مقدار دانه خردل از ایمان و صفات حمیده که تابع آنست از اینجا معلوم گرد
که امانت کار ایمانیه

نقص که از ایمان و صلاح است نافی همه فساد و بدعت است اگرچه
مردم اهل [illegible] از خوب دانند و بدان ستایند و حقیقت [illegible]
بنوعی معرفت احکام است رفتار ایشان منوط [illegible] عمل
كان الناس يسألون رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الخير و
اسرار حذیفه است در وقت بودند مردم که می پرسیدند از حضرت
از نیکی و کنت أسأله عن الشر و بودم من که پرسیدم او را از بد
مخافة أن يدركني اگرچه غرض اینکه [illegible] از آن بدی دور
ایمن باشد آن [illegible] و قوع [illegible] از حضرت از جنس
نوع و ماناکه مرا از سر [illegible] و قوع شوند در مردم و
حاصل کرده در میان ایشان از نزاع و جدال [illegible] نه موافق
حق باشد و الا مصاحب و [illegible] است و سوال از خصوص
حذیفه رضی الله عنه نبوده چنانکه سیاق حدیث بران دلالت
دارد قال حذیفه قلت یا رسول الله انا کنا فی جاهلیة و
شر بودیم ما پیش از این در جاهلیت و شری می بود
فجاءنا الله بهذا الخير آورد ما را خدای تعالی با وجود شریف
تو این نیکی را که دین اسلام الله استقامت بر عمل مقتضای
آن فهل بعد هذا الخير من شر آیا خواهد شد [illegible] موقع
بعد از این [illegible] از شر و ظلم و فساد و اضلال امر دین قال نعم گفت
حضرت آری [illegible] خواهد شد بعد از این خیر شر قلت
وهل بعد ذلك الشر من خير گفتم آیا هست بعد از آن شر که
بعد از ظهور حادث گردد خیری از خیرها که باز امر دین رواج یابد

و بر نهج استقامت رود و خالی نعم گفت آنحضرت آری بعد از آن
خیری و فیه دخن و در وی خیر که بعد از شر باید بود ولکن در وی کدورتی
هست و دخن بفتحتین بمعنی دخان آید چیزی باشد ممزوج بشر و دیانت
مردم باین صفا و خلوص که در اوایل بود نماند عقاید صحیح و اعمال
صالحه و عدل ملوک که در قرن اول بود نماند و بدیها و بدعتها حلول
کرد و بدان با نیکان و اهل بدعت با اهل سنت ممزوج و مخلوط شوند قلت
و ما دخنه گفتم چیست آن کدورت که او دخان آنکه گفتی قال قوم فرمود حال
کسانی که [illegible] قومی که یستنون بغیر سنتی راه و روش گیرند
بغیر راه و روش من و یهدون بغیر هدیی و سیرت سازند غیر سیرت
من تعرف منهم و تنکر یعنی میشناسی از ایشان عمل کارها و یا ردین را و نا
شناسی یعنی معروف و منکر و مشروع و نامشروع هر دو در ایشان جمع
است با امتزاج و اختلاط خیر و شر که مراد در قول قول اوست
نعم و فیه دخن و بقول تعرف و تنکر و یستنون بغیر سنتی بغیر هدیی است و گفته اند
که مراد بخیر بعد از شر ایام عمر بن عبد العزیز است و مراد بالدخن
نوب [illegible] و تنکر امرائی که بعد از وی آمدند و گویند بعضی از ایشان
کس بود که دعوت میکرد بر بدعت چنانکه خوارج و بعض
بعضی اند احتمال دارد که شر زمان قتل امیر المومنین عثمان باشد
و خیر بعد از وی زمان امیر المومنین علی رضی الله عنهما و دخن
خوارج و شر بعد از وی زمان جماعه که لعن میکردند بر منبر علی
رضی الله عنه بر منابر و الله اعلم حاصل که بقیت قلت و هل
بعد ذلک الخیر من شر گفتم آیا هست بعد از آن خیر شری دیگر

قال دعاة

دعاة علی ابواب جهنم گفت آری خوانندگان ما هستند مردم

را که در پای دوزخ ایستاده من اجابهم الیها کسی که پاسخ دهد

دعوتهای ایشان برداری کند ایشان را او به سوی دوزخ قذفوه فیها

یعنی می‌اندازند ایشان آن کس را در دوزخ گفتم یا رسول الله

صفهم لنا وصف کن ایشان را برای ما بگو که کیستند ایشان

و چه صفات دارند تا بشناسیم ما ایشان را فقال هم من جلدتنا بود

از تبار ما یعنی از جنس ما یا از اقربای ما یا از اهل ملت ما اند و جلده

پوست را گویند و در بعضی نسخه‌ها جلده آمده که به معنی پوست خواهد

ویتکلمون بالسنتنا و سخن می‌کنند به زبان ما گفت عرب است

یا عجم می‌کنند قرآن و حدیث و مواعظ و حکم و سبب در دل ایشان

چه علت خیانت ... از درک ... گفتم پس چه می‌فرمایی مرا

و چه کار کنم اگر دریابد مرا آن وقت این گروه و آن وقت ...

قال تلزم جماعة المسلمين وامامهم فرمود لازم می‌گیری و می‌پیوندی به

جماعت مسلمانان را که هر حکم کنند و بیعت کنند و امام ایشان را قلت

فان لم یکن لهم جماعة ولا امام گفتم پس اگر نباشند مسلمانان را جماعتی

و نه امامی پس من چه کار کنم قال فاعتزل تلک الفرق کلها گفت دور شو

از همه آن فرقه‌ها و لو ان تعض باصل شجرة اگرچه به دندان گیری

با ایشان هیچ در ... و پناه جستن از ایشان در بیشه و بیابان و تحمل

شدائد ... و خاندن کناره و خوب ... کردن با ایشان

گناه در صحرا صبح بدر کف الموت تا آنکه دریابد و برسند ترا ابن کرطالبه
علی ذلک و حال آنکه باشی تو بحال اعتزال متعلق بقطعه قطعی روایه
مسلم و آمده است در روایتی در مسلم و آمده است در روایتی در مسلم
را ابیض که قال گفت آنحضرت یکون بعدی ائمه خواهند بود پس
از من امامان و پیشوایان بعضی یا دیگران که لا یهتدون بهدای
که راه نمی یابند و نمی جویند براه هدایت من دارم که لا یستنون بسنتی
و طریقه ورزند و نمیکنند بطریقه من وسیقوم فیهم رجال و خواهند
رسید و در آن زمان ... قلوبهم قلوب الشیاطین بمثل دلهای آن
دلهای دیوان است فی جثمان انس در تن آدمی یعنی صورت
ظاهر ایشان صورت آدمی است و سیرت باطن آن ایشان سیرت
شیطان در جسمان ایشان ... مثله قلت گفتم کیف اصنع گوید
حذیفه کیف کنم چه کار کنم و چگونه باشم یا رسول الله ان ادرکت ذلک
اگر دریابم آن وقت را قال تسمع و تطیع الامیر فرمودی بشنوی
و فرمان برداری میکنی کسی را که امیر است و حاکم است بر شما و ان
ضرب ظهرک و اخذ مالک اگرچه زده شود پشت تو و گرفته شود
مال تو یعنی ظلم کرده شود در پشت تو و مال تو با بردن امیر است
فزاد بگیرد مال تو را ... و احد ... بحول ... ... بر دو
است یعنی خروج بمیکنی و شنو ... ... و ...
ملت ... ... و از ... ... اگر اگر

و دیگر هست انکه اینها اخذ غیر هست باقی هست ما شنیع در طبع لیس بود
اهل سنت و دلیلها ذکر این ما کرده است در جامع صغیر و حدیثه الکبری
[illegible] ابو هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا الدردا الا
بحال فما انقطع اللسان بالنطق لسانا بند و بنتی کسب بمنهای نمک فیها
را که مانند بار گری بینت با رنگ ابر که معلوم مفهوان کرد سبب انرا
فرا د بینت بخلافی ازان جهنم بیش ازانکه ایشان بینها نازل کردد
و پس ابرکارها بعکس کنند که دران واجبی میسر نخواهد شد و باز
موسست نخواهد ابد و در بهشت بلا شی کرده خواهد مکد و قال
مردم دران وقت ایشان [illegible] الرجل یوم معاویه
کافراکاهی صحیح میکند مرد مسلمان دشنام میکند کافر بهمه مومنا
و یصبح کافرا و کاهی دشنام میکند مسلمان و صبح میکند کافر نحمد بلا
وابستان و اهل ان ازاهل روزگار و دلربایت دل که اختلاط
می کنند بالسان و کرد [illegible] و دماجات دی در آید
دوستان رب لن ما حضا کند حاجت را لیس بالغ میکردد
بلت این عهد امور که نه از دین اسلام هست ردا است که
معنی ان تا بسلم صبح میکنند با ایمان از جمله محرم چون د دبال
بماند مسلمان دشنام می کند کافر بسبب تحلیل ان براحوج
[illegible] من حملها و مثلها باشند و معنی اول مناسب بود
دی که فر میوه ربیع دینه بوض من الدنیا فی قرون دین و
ایمان جمع را بعا حق ملیك ار دیها رواه مسلم و قال
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم سیکون فتن

است که پیدا کرد و فیها خیر من النائم بالسعدیه و در آن فیها ای یک سیما
مرتبه و دوری هر است از استعداد و حضور در آن مرتبه است از انبیا و که
نزدیکتر است از استعداد النائم فیها خیر القائم یعنی و ایستاده در آن مرتبه
بیدار بعد از آن است نسبت بدوی و القائم فیها خیر من الساعی در
ونده در آن فیها بهتر از رونده و شتابان رونده است من تشرف
لها تستشرفه کسی که نظر کند در آن فتنه ها طلب کند آنرا و نزدیک
گردد تا ببین می نگرد طلب فتنه ها می جوید او را یعنی اشراف و اطلاع
و قرب آن شوند [illegible] در آن در بسیار بر آن جهت تلبیس
خلاص و نجات [illegible] دوری از آن فمن وجد
ملجأ او معاذا فلیعذ به کسی که بیابد جای پناهی و ملجأ و منی در وی
[illegible] آورده و یابد حصنی اگر از برای بستگی را وی است بایستد
بتر باید جای پناه کند جایگاه این دو کلمه همین معنا مذکور
[illegible] لیس باید که پناه گیرد بدان تا نجات یابد از شر آن
متفق علیه و فی روایة لمسلم قال یکون فتنة النائم فیها
باشد فتنه که النائم فیها خیر من الیقظان که خواب کننده در آن
فتنه که خبر ندارد از آن و دیده نشود احوال او به است از بیدار
والیقظان فیها خیر من الساعی و بیدار در وی به است از سعی کننده
مراد سعی که با آن [illegible] که موقع است [illegible] مراد
السعی دویدن و شتاب کردن و کسب [illegible] لیکن در اینجا
السعی [illegible] مراد باشد فمن وجد ملجأ او معاذا فلیعذ به الی
بکره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انها ستکون فتن

بر [illegible]

پدرش بکشته این است که نزدیک است که مرا گرد دفعهای
بسیاران هم بگویند فتنه اگاه باش لشکر با جنه می شود در زمین فتنهای
... از فتنهای دیگر انجا خبر من الماسح فتنهاو اما یستی فیها
خبر من الساعی من النهار الله ولا تحسب الکلمه ما شغل پس چون
واقع شود آن فمن کان له ابل فلیلحق بابله پس کسی که باشد
او را شتران که می چرند در صحرا و بیابان پس باید که لاحق گردد بدیو بود
بشتران خود ومن له غنم فلیلحق بغنمه و کسی که هست مر او را گوسفند
از آن پس باید که لاحق گردد و مشغول شدن خود ومن کان له
ارض فلیلحق بارضه و کسی که هست او را زمینی و قریه دور از
مکان فتنه پس باید که لاحق گردد بزمین خود یعنی بگریزد از فتنه و
بجای آباد و بکار بعض خود مشغول باشد فقال رجل یعنی
مردی یا رسول الله ارایت من لم یکن له ابل ولا غنم ولا ارض
خبر ده مارا که کسی که نباشد مر او را شتران و نه گوسفند و نه زمینی که
لاحق گردد بدان و مشغول خود گردد چه کار کند قال یعمد الی سیفه
یعنی قصد کند بسوی شمشیر خود فیدق علی حده بحجر پس بکوبد بر
تیزی شمشیر سنگی یعنی بشکند شمشیر را تا نه بیند مردی که جنگ خود
در کارزار او را ثم لینج ان استطاع النجاء پس رهائی بکند و برود و بدر
رود هر جا اگر می تواند رستگاری کردن را اند انکه یا بجا است و ما هذا الحدیث
دال بر احتیاج کرده شده است که قتال نیست تا انکه قتال جایز نیست در
فتنه یعنی حال فی گوهر که چون دو فرقه از مسلمانان مقابل یکدیگر
قتال کنند واجب است احتراز کردن از ان و یکسو شدن از

کوشش کردن دی است هیچ یکی ازین دو فریق شفاعتی و در صحیحست
ابی بکره که صحابی مشهورست و بعضی صحابه دیگر همین است و
ابن عمر گوید که قتال نباید کرد اینها اگرچه قتال کنند دفع
آن لازم است و جمهور صحابه و تابعین بر آنند که واجب است نصرت
و اعانت حق و قتال کردن با باغی و اگر نه چنین کنند ظاهر گردد
فساد و تطاول کنند اهل بغی و دلیل بر مذهب ایشان قول حق سبحانه
است و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا الآیه که ناطق است باینکه
چون قتال کنند دو طایفه از مسلمانان اصلاح باید کرد میان ایشان
و اگر بغی کند یکی از ایشان بر طایفه دیگری قتال باید با طایفه باغیه تا
باز گردد بجانب حق و چون بیان کرد این حدیث حکم بعض را فرمود
اللهم بل بعث [illegible] بدارا انا زدت بیندم حکم ترا به [illegible]
[illegible] یا بعض اسلحه را فقال رجل لیس تحت مردی از رسول الله
ارایت ان کرهت [illegible] که اگر اکراه و جبر کرده شوم من حتی
ینطلق بی الی احد الصفین یا انکه برده شوم الی یکی ازین
دو صف فقال ضربنی رجل بسیفه لیس ببرند مرا مردی [illegible]
تو داد یجی سهم یا بیاید بر می [illegible] یکبد مرا [illegible]
[illegible] یبوء باثمه واثمک ویکون من اصحاب النار [illegible]
مرد که کشته شد آنگاه خود و گناه تو بود می باشد از [illegible]
این عبارت را [illegible] گفته اند یکی آنکه [illegible] گناه
خود که بالفعل کرده و [illegible] است و گناه تو [illegible]
[illegible] کشته و گناه ان [illegible] ان [illegible]

بهره

بعد و عقوبت گناه او را بعض عقوبت سازند بجهت زجر و لو بعد
مرگ او گناه منکر و دو ملکا ه خود که بس الی ذریت از بعض و اولاد ذریت
مظلومان که بسبب فعل شدن و گناه کسی بود که صادر شده
نزدی الان رواه مسلم ابی سعید قال قال رسول الله صلی
علیه وسلم یوشک ان یکون خیر مال المسلم نزدیک باشد آن
که باشد بهترین مال مسلمان غنم یتبع بها شعف الجبال گوسفند
که پیروی میکند وی چوپان بدان گوسفندان سر کوهسار او
مواقع القطر و جایهای افتادن باران را یعنی گوسفندی چند داشته
باشد و چوپان را و جایها را که فرود آید باران می اندازی
چوپانی باشد و گوسفندان را در آنجا بچراند و قوت خود دلالة
بدان حاصل کند یفر بدینه من الفتن می گریزد این مسلمان بدین
خود از فتنها و گوشه گیری میکند و با مردم اختلاط نکند در فتنه بعد
رواه البخاری اسامة بن زید قال اشرف النبی بالا بر آمد
نبی صلی الله علیه وسلم علی اطم من اطام المدینة بر حصنی از
حصنهای مدینه و اطم بضمتین یعنی قصر بلند و حصن که بسنگها بنا
کرده شده باشد در حوالی مدینه مطهره قلعه ها و حصنها
بود که یهود و غیر ایشان درآنجا ساکن می بودند پس بالای
حصن رفتی کوشک روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر یکی
از این حصنها آمده بود فقال پس گفت آنحضرت هل ترون
ما اری ایا می بینید شما چیزی را که می بینم من قالوا لا گفتند نه
بینیم قال فانی لاری الفتن فرمود پس بدرستی من هر آینه می

عنهم فقد دانسته که ان فتنه ها همه بسوی کمی اصند و فرصتی حادثهای شما
کودکی امطر ماسیدا افتادن باران متفق علیه ابو هریره قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم هلکه امتی هلاک امتی علی
یدی غلمه من قریش هر دو دست کودکان و جوانان و نو سال
است از قریش هلکه مهلکات هلاک و غلمه بکسر عین و سکون لام
جمع غلام جوان کودکی اما موش جمع اغراح غلام کودک و اصل
اغلم و اغلام غلبه شهوت است و حال او نیست و طلب عسر کرد و فاکر
نو سالان که پختگی ندارند و پیسته بیدار بند با زبان و خطا
و جدا و بدان صفت روایة البخاری فقه اسی بوسه که مراد با بن
هلم کسید کان امرا مومنین عثمان و علی و حسن و حسین الله رضی
عنهم اجمعین و امثال ایشان از اهل جنه و بیعت ولی و غلبه و در تجح
البخاری آورده که ابو هریره صاحب ایشان را با شمار و اسم ایشان
ایشان و سکوت نمیکرد از بعض خدام مردان ایشان از جمله
ندین معده و امراد یزید بن معاویه و عبد الله بن زیاد و مانند ایشان
اندار احداث نو سالان بنی امیه خدلهم الله بحقیق حال درست اند
ایشان از اهل اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و شهید کردن
ایشان و کشتن صحابه مهاجرین و انصار انچه حال درست از
حجاج که امیر الامرا عبد الملک بن مروان بود و از سلیمان
بن عبد الملک حادثه دارد بعض خونها و خلف بکردن ما لها
آنکه پوشیده نیست بر هیچکس و ابو ذر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم تقارب الزمان نزدیک میکند یکدیگر می شود

اجزای

برای آن زمان علما مراد قرب قیامت است یا تقارب اهل
زمان بعضی از بعضی در شر و فتنه یا تقارب ازمنه در سرعت [illegible]
آن در آخر او مثل یکدیگر و بعضی گفته که مراد کوتاهی عمرها است
در آخر زمان و گفته اند که مراد قصر مدت ایام و لیالی است
بلکه در حدیث دیگر آمده است که در آخر زمان سال چون ماه
گردد و ماه چون هفته و هفته چون روز باشد و دیگر سخن [illegible]
ملال که سبب برخاستن و بر بالای خلق است و این عبارت
در کتاب البرهان آنجا که فرموده که نزدیک شود تقارب زمان
[illegible] [illegible] و وجوه دیگر نیز در آنجا مذکور شده و بالجمله
[illegible] محتمل معانی متعدده است بعضی مناسب المقام و بعضی
مناسب این والله اعلم و بعض العلما گفته در [illegible] میشود
[illegible] در بعض علما حنابله در حدیث آمده است و نظر العین
پیدا میگردد [illegible] و بلغ [illegible] و انداخته می شود [illegible]
[illegible] مراد خوف و عموم وجود شح است در طوائف
[illegible] آن را در آخر زمان والا وجود اصل شح در مردم
طبعی است و بکثر الهرج و لسان رسول هرج معنی [illegible]
[illegible] فتنه و اختلاف مردم در یکدیگر [illegible] [illegible]
[illegible] قال القتل فرمود مراد بهرج قتل است [illegible]
هرج قتل [illegible] است که هرج سبب قتل و منجر بدان
است [illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم والذي نفسي بيده لا تذهب الدنيا يعني سوگند بخدا که آنحضرت بید اوست نخواهد
نمود و فانی نگردد دنیا حتی یاتی علی الناس یوم لا یدری آید بر
مردم روزی که لا یدری القاتل فیم قتل در نیابد و نداند کشنده
که در چه جرم کشته است ولا المقتول فیم قتل و نه دریابد
کشته شده که در چه جرم کشته شد یعنی بحق یا بباطل و اشتباه فتن
ملکند و ممتنع تشخیص بمنتهایی که حق نیست و باطل که فعل کیست
بکون ذلک پس پوشیده شود از آن حضرت چگونه می باشد الحال
قال الهرج گفت آن یعنی فتنه و اختلاط و درهم افتادن است الی
یمتنع تشخیص القاتل والمقتول فی النار کشنده و کشته شده
هر دو در آتش دوزخند کشنده خود ظاهر است که ناحق چون
ریخت و اما کشته شده بجهت آنکه وی نیز موجب است که کشته حریص
و عازم بود بر آن و او بی لعزم معصیت ماخوذ است و این حکم در
نحو هر جاهل و عدم تمییز است اما اگر بجهت شبهه خطا در اجتهاد
بحری صواب باشد اگر چه در واقع نه صواب باشد پیچیال
نخواهد بود والله اعلم رواه مسلم معقل بفتح میم و سکون
عین مهمله و کسر قاف بن یسار بفتح تحتانیه و تخفیف سین
مهمله صحابی است از اهل بیعت شجره است که شجره بوده و
منسوب است بر معقل که در بصره نهر است معال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی الهرج کهجرة الی ثواب عبادت
کردن در وقت فتنه و خود شدن در زمان هرج بحد ثواب هجرت

٢٢

ون المسلمین نیست چنانکه آن شخص که دار کعبه را اسلام
یت نمی‌بوده و لیکن صحبت اکثرت مشرف شد و همچنین
شخص که از طلب منع و فساد روی گردانیده بعبادت
لی تعالی مشغول گشت و در دایره نور ایشان در آمد پس گویا
صحبت کرد رواه مسلم   الزبیر بن عدی قال اتینا
انس بن مالک زبیر بن عدی که از تابعین است و شنیده است
از انس و روایت میکند از وی که او از تابعین معتبر است گفت
آمدیم نزد انس بن مالک فشکونا الیه پس شکایت کردیم
بسوی وی ما یلقی من الحجاج از آنچه میدیدیم و پیش می آمد
ما را از حجاج ظالم فقال اصبروا انس گفت صبر کنید و تحمل
نمائید بر ظلم و ایذای او فانه لا یاتی علیکم زمان پس بدرستیکه
نمی آید بر شما هیچ زمانی الا الذی بعده اشر منه مگر آنکه زمانی
بعد از وی می آید بدتر است از زمان گذشته پس چه میدانید
شما که بعد از وی این ظالم شری از حجاج پیدا شود و فاسد.
و بدتر از زمان وی پیدا آید پس صبر کنید حتی تلقوا ربکم
تا آنکه ملاقات کنید و نفس ایزد پروردگار خود را و در
بهشت درآیید روز آخرت سمعته من نبیکم شنیده‌ام
این حدیث را از پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم رواه البخاری
درین حدیث اشکال آورده اند که زمان عمر بن عبد العزیز
بعد از زمان حجاج است و با وجود آن بدتر از
[illegible] بهتر از [illegible] زمانهای دیگر که گذشته بودند چه

داده اند که قول آنحضرت این را و خبر دادن از ان باعتبار اکثر
و اغلب است و مقصود خبر و تسلی دادن است بر امتان او بعلم
و نزد عیب مرتحمل ابدا و خفای مردم بدان و اضطراب نکردن
و جزع و فزع نمودن والله اعلم   الثانی   حذیفه قال والله
ما ادری انسی اصحابی ام تناسوا گفت حذیفه بخدا سوگند در
نمی یابم من که آیا فراموش کردند یاران من یا فراموش نکرده
اند و لیکن بتکلف میکنند خود را فراموش کار می نمایند والله ما
ترک رسول الله بخدا سوگند ترک نکرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
من قائد فتنة کشنده فتنه را و پیدا کننده آن را یعنی داعی و ابتدا
آنرا مثل عالمی که احداث بدعت کند که سبب ضلالت گردد
و مردم را بدان دعوت نماید یا امیری که باعث محاربه
و مقاتله شود و خود کشنده آن جانب را باشد چنانکه بشوق اندک
الی ان تنقضی الدنیا تا سپری شدن دنیا یبلغ من معه
ثلاثمائة فصاعدا اصحاب قائد فتنه سیصد که مرسند کسانی که
تابع شوند و سعی او می کنند عدد سیصد را و زیاده از آن الا قد
سماه لنا باسمه مگر بتحقیق ذکر کرده او را آنحضرت بنام وی
واسم ابیه واسم قبیلته نام پدر او و نام قبیله او و چنانکه مذکور شد
ظاهر اینجا این گوید که اصحاب این حدیث از مردم با جمله وجود
معتبره و [illegible] ذکر میکرد [illegible] باشد اعتبار
ندارد والله اعلم رواه ابوداود   ثوبان قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انما اخاف علی امتی الائمة

المضلین

بمصلین گمونیم که موالی آنحضرت و خادم درگاه و حاضر گاه و
بیگاه بود گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم می ترسم من بر امت خود مگر امیران
پیشوایان را که گمراه کننده اند دیگران را بگمراهی خود زیرا که
ضرر گمراهی ایشان بیشتر و بدتر است از گمراهی دیگران
و اذا وضع السیف فی امتی لم یرفع عنهم الی یوم القیمة و
چون نهاده شود شمشیر در امت من و واقع شود قتل
در میان ایشان برداشته نشود تا روز قیامت و مصداق این حدیث واقعه قتل
امیر المومنین عثمان رضی الله عنه است که اول واقعه قتل است
در اسلام و بعد از آن باقی است تا اینوقت و بحکم خبر مخبر صادق
تا روز قیامت باقی خواهد ماند رواه ابوداود والترمذی
سفینه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول سفینه
که مولی رسول الله و صاحب کرامت و مرکب بود و احوال
او در مواضع نوشته شده است گفت شنیدم آنحضرت را که می
گفت الخلافة ثلثون سنة خلافت کامله حقیقیه مرضیه که موافق
سنت و اتباع طریقه حق باشد سی سال است ثم تکون ملکا
عضوضا پس میگردد خلافت بعد از سی سال ملک و پادشاهی
گزنده که مردم از گزیدن سیم ایشان ایمن نباشند و رهائی از
پنجه ایشان بدر نتوانند برد و اگرچه اطلاق این
اسم بمجاز رفته بر آنکه خلفا گویندگان اند در نسبت اما حقیقت
خلافت که آنحضرت بآن اشارت کرده مخصوص بسی سال
است که خلافت خلفای اربعه در آن بود و اگر ... بدا

امیر المومنین گویند دور باشد که امراء و حاکم امیر عثمان بود اما حاکم
ظاهر ثم تحول بعثه بسر میگویند سنه از برای حساب سی سال که خلفاء
اربعه تمام میکردند و آنکه خلافه ابی بکر سنتین و نصف [illegible]
مدت ابی بکر را دو سال و خلافت عمر عشره و مدت خلافت عمر
را ده سال و عثمان اثنی عشره و کذلک و خلافت عثمان را دوازده
سال و علی سته و مدت خلافت علی را شش سال رواه احمد و
الترمذی و ابو داود و این حساب بطریق است مبنی بر حذف
کسور و الا خلافت ابی بکر چنانکه در جامع الاصول وغیره
مذکور است دو سال و چهار ماه است و خلافت عمر ده سال و شش ماه
و خلافت عثمان دوازده سال الا چند روز و چند [illegible] علی چهار
سال و نه ماه و باین حساب خلافت خلفای اربعه بیست و نه
سال و شش ماه تمام شود و پنج ماه از سی سال باقی ماند که با امام
المسلمین حسن بن علی تمام میکردند پس وی نیز از خلفای باشد
و در بعض کتب خلافت ابی بکر دو سال و سه ماه و ده روز بعده
و خلافت عمر ده سال و شش ماه و بیست روز و خلافت عثمان دوازده
سال بکم دوازده روز و خلافت چهار سال و نه ماه و باین
حساب مر حسن را شش ماه و سه شب ماند و الله اعلم حذیفه
قال قلت یکون بعد هذا [illegible] قال نعم یا رسول الله [illegible]
سرا اما می باشد و باقی می ماند بود [illegible] که در دین
اسلام است بدی که کفر [illegible] بود پس از آن
بدی قال نعم فرمود آنحضرت آری ثم [illegible] و باقی می ماند

دی بعد

تی ملک [illegible] گفتم لیس حیث طریق عصمت و نجات از ان
یعنی حال [illegible] طریق عصمت و نجات از ان شمشیر ست
خالی کردن [illegible] بعد از سیف [illegible] گفتم اما باقی
ماند [illegible] قال و محاربه کردن با کافران و حکایت
[illegible] امرا امارت [illegible] اما بیت را و جمع شدن و
[illegible] الشیطان [illegible] یکون امارت علی اقذار
[illegible] تا شد ملکه و امارت [illegible] با قذار
[illegible] جمع [illegible] اقذار [illegible] و حاله
[illegible] اصطلاح مردم [illegible] و فساد و انکار در
[illegible] و صفای باطن [illegible]
[illegible] ظاهر مردی صحیح است و باطن [illegible]
[illegible] و هدنه علی دخن وی باشند صلح مردمان [illegible]
[illegible] حکم [illegible] و هدنه بضم ها و سکون دال مهمله صلح
[illegible] و دخن [illegible]
[illegible] صلحی باشد با [illegible] و نفاق [illegible] کدست و اولی
[illegible] یکون امارة علی اقذار [illegible] می باشد امارت
[illegible] تا این قول [illegible] فایده جدید
[illegible] بعد از این [illegible] قال [illegible]
[illegible] دعاة الضلال [illegible] هدای شوند [illegible]
[illegible] هدای [illegible] مردم را [illegible]
[illegible] الکبریا شد [illegible] را در [illegible]

خلیفه یعنی امیری و حاکمی که خلد ملکه و اخذ مالک [illegible] پدر است
نزاد بکیرد مال ترا یعنی اگرچه ظلم کند بر تو در حق تو الا فاطعه پس
اطاعت و انقیاد و فرمان برداری کن او را و زنهار [illegible]
که بر خلاف فرموده خدا و رسول چیزی حکم نکند و الا [illegible]
[illegible] علی [illegible] و اگر باشد خلیفه و امیر در [illegible] پس [illegible] -
حال آنکه لوازم گزنده [illegible] را یعنی گوشت گزنده از مردم
و کوراننده [illegible] و [illegible] در [illegible] [illegible] و زبر و در [illegible] و
خاطبت کننده [illegible] گوشت و کیانه و [illegible] بکسر جیم و [illegible]
دال معجمه و [illegible] آمده چنانکه در فصل اول گذشت و [illegible] و الا
[illegible] معلق خاطره دار [illegible] و کرنه اطاعت [illegible] خلیفه را [illegible]
بحال شدت و سرکردانی و در بعضی نسخ بجای [illegible]
آمده [illegible] ما [illegible] و اگر نه [illegible] باشد بر خود [illegible]
در [illegible] نباه کرد [illegible] هم ها [illegible] از [illegible] چه [illegible]
و [illegible] حال خواهند شد [illegible] بعد ذلک [illegible]
[illegible] آید و حال [illegible] حال [illegible] که [illegible]
باری [illegible] است و [illegible] ظاهر است که مجهول [illegible]
[illegible] و احتمال دارد که مراد [illegible] و [illegible] و عدد [illegible]
[illegible] پاره پس [illegible] که [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] امداد را [illegible] [illegible]
در معرض [illegible] و [illegible] و [illegible] آمده و [illegible]
[illegible] تا [illegible] بجمله [illegible] می [illegible]

[illegible]

[illegible] بی آورده او بعده شد تا گناه ارکرونی
او [illegible] فی بدو جب درزه وخط اجره وکسی که فساد
[illegible] فی بدوحت دروه و خط اجره کسی که فساد
[illegible] وا [illegible] شدند و امان آورد بوی بصیح دیا
[illegible] و ا [illegible] ... و رمقام لطف و عنایت و یا بت
[illegible] ثابت ان دو درآید در مقام لطف و عنایت و یابت
[illegible] تا زگناه بروی و فرود گذرده شد اجر دو لب وی قال
[illegible] تم ماذا کنت حدیثه کنم لیس خواند شد قال ثم سبح المهد فلا
[illegible] تم ماذا کنت ... مستوی است کره لیس سواری
[illegible] یوم ابتناعه خبر را ما نده مستوی است کره لیس سواری
[illegible] شدید تا آنکه ... مستوی [illegible] بصورت مجهول ارج دارسید
[illegible] اند نه از ابناج ... اند که ج ... بعد لیدریت یعنی را با بدن و
[illegible] خدمت و نه [illegible] اسعال اعر کردن جابکه دابه ... میکند
[illegible] و معنی ... این لفظ در مواضع دیگر از شرح کرده شده است
[illegible] و [illegible] ... ولادت و بعد لعم میم و سکون
[illegible] ... یا ... ما دکرفت و شدن
[illegible] وقت سواری دادن یعنی قابل سواری شدن و مراد در
زمان نزول عیسی علیه السلام چه از ان وقت تا روز قیامت
بر ایشان سواری واقع نشود به عدم وجود کفار و احتیاج
[illegible] ... ایشان تا ... است که بعد از حرامدن دجال ...
[illegible] کرده ... نزدیک ... رسید ... زمان ...
[illegible] شدن ... تا رسیدن وقت سواری ... ان و ...
[illegible] موافق ... دیگر که در این باب وارد باشد
[illegible] زند و روایت ... و در روایتی اعمش امده که گفت [illegible]

یعنی وجهی مقلب خواهد بود میان مردم از زمان [illegible] تا گردد
و وعمل در باطنه و ظاهره علی افراد و اصحابی خواهد بود با آنکه [illegible]
کفتم یا رسول الله اندر به علی الارض ما هی بدرسه مرد حق که در عوض دی
جهت وجه حسب دارد فال انا ارجع ثوب اقوام علی الدین که
علیه با رهم بی اید دنیای و خارج آن حال وصیت که بود دلیله
بر آن صعب وا هاف و تا که هنگام و خاکه بیش از آن بود
در زمان سابق اسلام و با جابکه بیش از خروج کرده بود فلمن
بعد بلدا الا بسر العدا زیب [illegible] ممدوح لسبزه و مختلط الظلمت
و فتلج با تغاف سری دیکر خواهد بود فال ... عمار کفت
بعد از آن عهد خواهد بود کور دیکر یعنی مردم در آن عهد محجوب
خواهند از دیدن حق و ممنوع خواهند کشت از سنیدن آن
و اسنادکوری دیکری بغیه مجاز رست و در حقیقت صعنا دیدان
است که در آن زمان فتنه باشد علیها دعاة علی ابواب النار
در آن فتنه و در زمان اطلاع بر آن خواهند کان اند بسوی آتش
دوزخ ایستاده بر ابواب آن فان مت با حذیفه و انت عاض
علی جذل لیس اکر بمیری تو ای حذیفه و حال آنکه تو لازم کرنده
باشی اصل درخت با خیر لک من آن تتبع احدا منهم تربیت
مرضا از بردی که بهتر است تو را از التعلق رواه ابو داود و [illegible]
الی ذوالنان کفت زد لقا خلفاء رسول الله صلی الله علیه وسلم
بوما علی جار ربیا نسب است از الی در رضی الله عنه که کفت
ابو موم من سوار نیش رسول علیه السلام که ذی مرجری علما

۶۳ ورق ۱

قاذا رأيتموه خرج من المدينه پس هرگاه كه ديديد او را كه بيرون رفته از مدينه را
قلت كيف انحضرت كيف تصنع ماه در چگونه خواهی بود و چه
حال خواهی بود نزد الی ابوذر او قال یا ابا ذر جوع و جهد که
باشد و بنده گرسنگی بسبب لوم عن فراشک ولا تستطیع
ان تتحول من فراشک الی مسجدک برای از جامه خواب خود و نمی توانی رسید بمسجد
خود از ضعف تحدنک الجوع تا آنکه در مشقت می اندازد ترا
گرسنگی بحدی که ضعف گرسنگی چنان شود که خود بمسجد
تمام مسجد نتوان رسید قال قلت کفتم ابوذر کفتم الله و
رسوله اعلم خدا و رسول خدا داناتر است بدان یعنی من
نمیدانم که علم هر چه فرمائی آن کنم قال تعفف یا ابا ذر فرمود
عفت یا ابا ذر ساکن کن و باز دار نفس خود را از حرام و سوال
کردن از مردم و صبر کردن بر محنت گرسنگی ثم قال کیف بک
یا حضرت کیف تصنع یا ابا ذر اذا کان بالمدینة موت
چگونه می باشی تو ای ابا ذر وقتی که واقع شود در مدینه
مرگ یعنی مردم بسیار بمیرند تا آنکه حد در کثرت که بلغ
البیت العبد هر خانه بنده را این بهار تا رسد
یعنی که فره ... آنکه ... فر ... یعنی هر بنده
های ... فی المقبرة ... را ... که مردم بسیار
در جاهای ... مردم ... مقبره و ... هر بنده
بجای ... فی ... جاهای ... دیگر آنکه هر بنده
بالجت کنند ... آنکه چون مردم

بار

میرند کسی پیدا نمیشود که گور بکند با اجرت اقدام بحفار قیمت بنده
میرسید دیگر انکه مراد به سبب معنی اصلی او نیست که حاضر سبب و مراد
انست که بجهة کثرت موت مردم خانها خالی میکرد و ورثه بها
ارزان می شود تا کاری که خانه به بهای بنده فروخته میشود
و انچه غالب و متعارف بهتر انست که بهای خانه بسیار ارزان
می باشد دیگر انکه باقی نمی ماند بنده نمیشود در خانه مکر یک بنده
بنده که خدمتکاری تمام اهل خانه او میکند و نوبت در بعضی احوال
انسان نوی میرسد و نیز سبب و لفظ قول وی که فرمود
ابه بیاع البیت بالعبد تا انکه فروخته می شود موضع قبر به بنده قیمت
وی بر معنی اول ظاهر است و نیز معنی ثالث محل حفظه انکه از بیع
قبر اسیا حاضر مراد دارند اما بر معنی ثالث اصلا صحیح نمی
اید و مناسب ندارد بر معنی رابع می توان گفت که چون
مردم میرند و مال مکرر سند هر یک بنده اگر برای خریدن
موضع قبر با اجرت حاضر احتیاج افتد همان بنده را در خریدن
موضع قبر و دادن اجرت حفر صرف خواهند کرد پس واقع
نشود فروختن قبر به بنده و کرفتن بنده را در اجرت حفر
ظاهر شد که اولی [illegible] لیست حمل بر معنی اول است بلکه
معنی [illegible] متصل حیران والله اعلم قال [illegible] ابو ذر [illegible]
الله و رسوله اعلم میدانم که [illegible] قال گفت ای صبر
لصبر یا باذر صبر کن و [illegible] هر چه [illegible] هر حبذا [illegible] ای ابا
ذر و نکر بر دم هر [illegible] مردار مدینه و [illegible] بصر بصدد

تصل

تاریخ ابن شهاب گفت ما با ذر را بگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
یا سیدی نوی ابا ذر اذا کان بالمدینة قتل تغمر الدماء احجار الزیت
و حتی کشته شدند در مدینه کسانی که می نوشتند و با اسم در در
سکنی و صفه عنقریب مثل که نام او احجار الزیت است و آن
موضعیست در غربی مدینه که در سنگها ابیست سیاه گونا که طلا
کرده شده است مروی از زینب و این اخبار است از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از وقوع حره و استیلاء و وقائع واضح است که
زبان و گوش مستمع و مستمع از تحمل گفتن و شنیدن آن در زمان
سعادت نشان یزید بن معاویه است که بعد از امام حسن
لشکری انبوه مدینه مطهره فرستاد و هتک حرمت آن بلده
کریمه و مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم کرد و از صحابه و تا
بعین جماعه کثیره را قتل رسانید با سیاستها و دیگر که نتوان گفت
و در تاریخ مدینه ذکر آن کرده شده است و اینجا باید جست لیکن
خراب کردن مدینه همین لشکر بمکه فرستاد و بعد در سال آن
سعی بدار لیوار رفت قال قلت گفت ابو ذر گفتم الله و رسوله
اعلم قال تاتی من امتی گفت آنحضرت مثل است
که می ای ابو ذر گفتم راکدوا رقی پس اجلسوا فارس خود را
تو در خانه خود پس گفتم ما رجوع با امام خود ولیکن که تو اتبع
از ولی معلوم و اینجا ظاهر و بنا بستن است و آن بوذر قال
فلبیث والبس السلاح و پوشیدم در آن وقت سلاح
را و محاربه کنم با اهل قوم فقال قال گفت آنحضرت [illegible] کنت

القوم و انبار شدی آن قوم را اکنون یعنی سلاح گیرم بر دوش نهم و جنگ
بکردی بمجاورات آن بدی در معاشرت ایشان و اما رسید آن علت
کیف اصنع گفتم پس چگونه کنم و چه کار کنم یا رسول الله قال فرمود که
ان خشیت ان یبهرک شعاع السیف الق ثوبک یعنی که روشنی
کرد و غلبه کند ترا یا بترسی شمشیر یعنی خواهی که چون بر تو شمشیر زنند و
ترا بکشند فالق ناحیه ثوبک علی وجهک پس بیفکن از طرف جامه
خود را بر روی خود یعنی روی خود را بپوشان یبوء فکن من المسلم
وی سوی ترا بکشد بشود یا ثمک و اثمه یا بازگردد در رجوع کند وی
بگناه خود معنی این عبارت در فصل اول در حدیث ابی بکره
معلوم شد و این تاکید مبالغه است در منع از سعی کردن در
قتل و خون ریزی و الا معلوم شده است در شرع که دفع حمله
که صاحب بخون ریزی آید واجب است رواه ابوداود بدانکه وقوع
واقعه حجره در سنه ثلث و ستین است و موت ابوذر در سنه ثلث
و ثلثین در آخر خلافت عثمان رضی الله عنه و ابوذر واقعه حجره
را در نیافته پس گویا برای حضرت وقوع این واقعه در مدینه کشف
گردید لیکن وقت آن پس خبر داد آنحضرت بوقوع
آن آباد در آن حیث شکم خود معموره و منب آن غرض احجار
و در باجتن یعنی آباد و وقوع جوع و شوف در مدینه احجار الزیت
که در مدینه واقع شده و ابوذر انرا در نیافته شد چنانکه در عالم
الرباد و جیران ماحال الناس من هابین تا شد والله اعلم
عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه و سلم قال کیف
الدوی

الذین [illegible] که آنحضرت کعب کعب تک اذا استفتی
فقاله من الناس هذا الحال باشند نزا و فتنه که باقی واسته سوی تو
و [illegible] کعب بیت ودر لسان فی الفرح فقاله بالهم بیت
خود مرج و [illegible] ره و سو بیه و فی الی موشی فقاله حری که حرمت
وران [illegible] دی از حرمی مرحب جلود هم واما بالهم مخلط شده
و [illegible] کشته عدد ئی السان واما همهای لسان و برآمده
آنذار [illegible] بره و فا و اصعانیت و مرحب هرا وضم مرضعها صی معلوم
ارباب فرح و در بعضی اصح ناوط بحیاول تر نوشته اند و آن تیر
درست و مرج مغذی برآمده چنانکه مرج البحرین دفی
الموءمن مرج العهد و فا تکردا نزا واختلفوا واختلاف کردند
ایشان خود را افتادند در یکدیگر فکانوا هکذا لس کسیند ابین
لسک بین اصابعه و در آورد آنحضرت انگشتان مبارک
خود را در یکدیگر از برای مثل و تصویر در افتادن میان یکدیگر
به نزاع و خلاف و کنایتی این لسک را تصویر اجماع و
ائتلاف برآمده چنانکه در باب فیست جنس غنائم در بیان
اتفاق و التیام میان میان بنی هاشم و بنی عبد المطلب [illegible]
و اصل و [illegible] لسک امیعن و در آوردن چیزها در یکدیگر [illegible]
[illegible] در مرد او [illegible] سزا است فال لکعب عبد العدین
[illegible] و منهم نامل لیس به خدا امسکی مرا و جه سیفه یا ابی فال ذلک
ما بوجب او دفع یا سکر لازم کند بر خود عمل با تحه بی سنات
که در دین است و شرع است دیگر زبان خیر را کم بی سناحی

بیفکن او را در دین و علیک بخاصة نفسک ولا تنظر [illegible] یعنی بسر وقت
خود را و اماک و عوامهم و دور دار خود را از عوام مردم یعنی خود باش
و برای خود کاری کن و در خیال مردم مباش و در اینجا ارخصه در
ترک امر معروف و نهی منکر کرده و این بنابر غلبهٔ اشرار و اتباع
نفس و هوا و امارت فتنه و فساد و عدم فایده است و اخبار در
سنت صحابه در باب خود کرده است و فی روایة و دع [illegible] یعنی
اینجا آمده امر است لازم گیر خانهٔ خود را و بنشین در خانهٔ خود
باش و بیرون میا بغیر ضرورت و املک علیک لسانک و محکم
کن و نگهدار خود زبان خود را و دراز که زبان باشد مکسار و
املک را بمعنی نگهدار و بر صیغهٔ امر از املاک تصحیح کرده اند و طیبی
با همچنانکه گفته اند امر از ملک کرده و در جمیع اخبار گفته که وی امر است
از ملک یعنی مالک شو و نگهدار زبان را از آنچه خیر نیست در وی
انتهی و غیره در اینجا که گفته اند تکلم مکنید مگر بخیر و غیره کرده اند یکی
آنکه ورود امر شود پس مباح را نیز شامل باشد دیگر آنکه
بود پس مباح داخل شود و خذ ما تعرف و دع ما تنکر و علیک
بامر خاصة نفسک و دع ما تنکر و علیک بامر خاصة نفسک ودع
امر العامة موصولست بمعانی است که در روایت اول است و
اصلاح نیست مگر [illegible] و ذلک رواه الترمذی و صححه
آنحضرت وصیت کرد عبد الله بن عمر را با جماع با مردم در زمان فتنه
و امر کرد او را بمداومت و اصلاح نفس خود [illegible] و عدم تعرض
وکار بعض احوال عامه و امر کرد حذیفه را به [illegible] از فتن
مردم.

نام بضمیر بد عثمان والتزام عزلت لطلب وارث ذکرد هرکدام
زیادی البر غ قال او صفت و صلاح اوردان بیت و منبر بیت
معقل آن اوردی جایکه مرشدان که مظهر اسم الحکم اند بلند و ضعیف
حال السنه الی عبدالله بن عمر رضی الله عنه در جوالی لعاب سعید
و سنیک بودی هرکه افطار نکردی و سبب تحیی و بزن مهل
نکردی پس پدر وی عمرو بن العاص اورا نزد آنحضرت اورده
است لیکن از شدت ریاضت و جایز نیست که منکر شود باز اورد
الصیام سنه برود قیام ملیلی باشد حسن بلا امر فرمود و به لکا
پدر لیت رضای پدر رو صحبت کرد لیکن بحکم ضرورت وی در
و تا مرتفعه نر با بدکرد که در هر معاویه بود و مختلط بودی و حق
بسبب آنحضرت رای اوردی و جایکه حکم فرموده بود
الظاهر مشغول بودی با پدر آن می گفتند که نوازمانی حرادر
نامی با بت گفتی من در حرب ما ستم بسته کم و در سربه و در باطن
نا اهلی صف را لطف موجب حکم دلالت اورده اند که روزی
امام حسین را دید بکد سنت و نصیحت سر لطف وی چرا دست
نتوانست کرد گفت چرا نزد دی مرضی و ما دی سببی گفت
من سرمنده ازیشانم که از ان بیم و ما بان نتوانم بود
ینانهوس سخن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ان بین یدی
الساعه فتنا کقطع اللیل المظلم گفت که بیش از امدن فتنها مبت
فیها ابد بخواهد بسیار ما نند تار های سب ستاره یصبح الرجل
فیها مومنا و یمسی کافرا فراجع میکنند مرد و از آن فیها مومنا و شام

مسلمین کافر و یمسی مومنا و یصبح کافرا و شام مسلمان مومن و صبح مسلمان کافر گردد

فیها خیر من القائم یعنی نشسته در ان فتنها بهتر است از ایستاده و القائم

فیها خیر من الساعی و رونده در وی بهتر است از دونده شیخ

این عبارت در فصل اول در حدیث ابی هریره گذشت

فکسروا فیها قسیکم یعنی بشکنید در ان فتنها کمانهای خود را و قطعوا

فیها اوتارکم و ببرید در ان فتنها زههای کمانهای خود را و اضربوا

سیوفکم بالحجارة و بزنید شمشیرهای خود را بسنگها تا کند گردد

یا بشکند فان دخل اخذکم یعنی اگر در آید بر کسی تا کشته شود یعنی در آید

کسی بر یکی از شما تا بکشد فلیکن کخیر ابنی آدم یعنی باید که باشد وی

همچو بهترین از دو پسر آدم که هابیل است و وی قصه که قابیل قصد

برای کشتن وی کرد هابیل برادر را گفت که من دراز کننده نیستم دست

خود را بسوی تو من میخواهم که بازگردی تو بگناه من و گناه خود

رواه ابو داود و فی روایة له در روایتی برای ابو داود را ذکر الی

قوله ذکر کرده شده است حدیث تا قول وی خیر من الساعی

و در وی فکسروا فیها آخر است و در این روایت بعد از خیر

من الساعی این عبارت است که ثم قالوا یعنی گفتند صحابه

فما تامرنا یعنی چه میفرمائی ما را و چه کنیم در ان فتنها قال کونوا

[illegible] است کونوا احلاس بیوتکم یعنی باشید فرشهای خانه

خود و جمع جابر جمع حلس بالکسر گلیمی سطبر حلس بعض

مثله احلاس جمع حلس احواف احلاس البیوت گلیمهای

کهنه زیر فرشها و جا [illegible] کنند و فی روایة الترمذی ان رسول

الله

بالمدینه صلی الله علیه وسلم قال فی الفتنة ودر روایت ترمذی اینست
آمده است که آنحضرت گفت در باب فتنه کسروا فیها قسیکم و
قطعوا فیها اوتارکم والزموا فیها جوف بیوتکم لیکسید در فتنها و در روایت
ابن ماجه [illegible] آنحضرت گفت در باب فتنه
بشکنید [illegible] خود را و ببرید زههای خود را و لازم گیرید
درونهای خانهای خود را و کونوا کابن آدم و باشید
مانند بهترین دو پسر آدم یعنی هابیل که کشت او را قابیل قال و گفت
ترمذی هذا حدیث حسن غریب . ام مالک البهزیة بضم
[illegible] منسوب بدین ابن ابی [illegible] حجازیه است
و حدیث او صحیح است روایت کرده اند از وی طاوس
[illegible] قالت ذکر رسول الله صلی الله
علیه وسلم فتنه فقربها و گفت آنحضرت فتنه را پس نزدیک
گردانید فتنه را یعنی خبر داد که وقوع آن قریب است و [illegible]
یعنی وصف کرد او را وصف بلیغ زیرا که وصف کند چیزی
را [illegible] وصف بلیغ و ذکر کند صفات و احوال او را همه
[illegible] گویا [illegible] در دیده وی [illegible]
[illegible] زیرا که چون [illegible]
[illegible] یا رسول الله من خیر الناس
فیها کیست بهترین مردم در زمان وقوع فتنه قال رجل
[illegible] بهترین مردم در آن زمان مردیست
[illegible] خود [illegible]

دعوی کنند به او میکنند حق با ایشانست که از کوه و صد فات [illegible] پرستش
میکنند سر در دکان خود را از بطن ناحق بر این قرینه و مردمی دیگر
که کم عقل هستند ساکت اند خود را لهو برائت سوار جنازه و منافق
او را گرفته شهاده است بحقوق الحدود و بحقوق [illegible] و دشمنان
دین دانسته کافران را در می بر شمارند اتباع او را [illegible] صنعت
و قتال مسلمانان کرده جنگ کافران نتوسته است [illegible]
از حدود اسلام بکرده با کافران که با دشمنان دین اندر
جنگ نی باشند رواه الترمذی عن عبد الله بن عمرو
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستکون فتنه تستنظف
العرب [illegible] که [illegible] که ذکر او عرب آزاد [illegible]
سران همه ایشان را استیصال تمام کرده قتلی ها
فی النار کشته شده کان ان فتنه در [illegible] و تحریم [illegible]
منها شد من وقع السیف در از کردن زبان در آن علامه
نیست و دشنام سخت تر است از در خفادن شمشیر
و در تحریم گفته که وقع بالسکون نیز کردن کار دشمنان به
المعصیان زیرا که هر دو طائفه مسلمان بودند خصوصا که صحابه در آن
منافی نا بنشند و عیب و دشنام مسلمانان حرام است
حالانکه آمده است [illegible] من الربا [illegible] زبان دراز
کردن با دشنام و عیب الله عنه [illegible] تا اینها ارتکاب
که قبل است اگر چه با اینها مرشدی که [illegible]
[illegible] کنند و بیعت و عارت میکنند و سیوطی [illegible] که

لها

مثل اجابت شده از عصور زبان گشادن سرا آن مانع میگردد
زبان بستند حلال ولش دینا شد حلم بسیار از آنکه از مکارم
سنه عادت سعی کرد و چون شد طایفه مسلمان باشند حلم بودن
ما در اسم وروجی بس رحم رجعه نوبیح بود رواه الترمذی
وابن ماجه عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال سکوت حسنه فاز اتکلما عمما و بود مکتب ۱ است که جدا کرد دهمه
ملک عنکوریت خوش شنیدن و خوش بوس دخل دسدل
دی صورت نه شد دهمن اشرف بهالکی که بنکرد اندا
طلاع کرد در ان جزیر دنک کرد د بان اسیر نف نه بکرد
در عیب کرد دمنه مرا تکلس را از اسراف اللسان منها
دریع السنف د اطلاع دیگر لسن زبان بوی کشادن و
کردن زبان در وی مانند در فوح سمعیت و اطلاق
اسراف در لسان لطریق ما کله است رواه ابو داود
عن عبد الله بن عمر قال کنا نعود عند الله عبد الله بن عمر گفت.
بودیم ما نشسته نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فذکر الفتن فی کر
بود از نحضرت فتنها را او کثرت ذکر الفتن اسبابی و درازی
ذکر کرد از ذکر لسنها سماء ذکر فتنه الا حلاس تا انکه ذکر فتنه
حضرت فتنه ... وی فتنه احلاس کرد ده لسمیه
فتنه احلاس بکنه دوام و درازی مدت وی باشد
حتی صا بگذشت عرب است که انرا از مزیسهای
عرض حرام اکنند و وی در نیم ال مرزین بهم افتاده

می باشد و سر رشته مسدود با آنکه سبب کردن فتنه را احلاس دیگر

ورادت تا در بحر وا اینکه در خانه می نشیند و در آنجا افتاده می باشد

گویا رشته است از التزام بیوت و از این جهة فرمان مقابل

پس گفت گوینده که حاضر بود ما فتنة الاحلاس یعنی چیست فتنه

احلاس و چه حال دارد و کیفیت آن چیست قال هی هرب بود و هی

هرب و حرب ای الفتنة الاحلاس گریختن است و جنگ و

شدن و غارت کردن مال مردم که ضعفا هر ساد و حرب

دو را بمعنی راد صحیح کرده و بدانکه تمام شرح کرده ثم فتنة

دخنها یعنی فتنه سراء دود ظلمت و فساد وی ناشی

من تحت قدمی رجل من اهل بیتی از زیر دو پای مردی

از اهل بیت من که یزعم انه منی گمان می برد آنمرد که او از من

و اهل بیت من است ولیس منی و نیست چنانکه گمان برد

صنف انما اولیائی من المتقون جز این نیست دوستان من

متقون پرهیزگاران اند و اهل ولایت من مکر بیند

کارهای از فتنه و فساد و شرط بعضی دیگر دارند حمل کنندگان

و وجه تسمیه فتنة السراء آن گفته اند که سبب وجود آن کثرت

نعمت و مسرت است و اسراف و آن بر آنکه دو

وی خوشنودی میکردانند دشمنان دین را فتنه السراء روایت

صحیح است چنانکه بعضی ذکر کرده ثم و بعضی سراء بعضی

فتنه سراء بود ایشان کفران را قبول خود ثم یصطلح

ملکمی علی رجل بسبب آنکه از وقوع این فتنه اتفاق میکند مردم بر
بیعت کوکوکب علی ضلع مانند ورک بر ضلع و در نسخ
فتح و کسر را بهمن و بالای [illegible] و ضلع بکسر ضاد معجمه و فتح
لام استخوان پهلو یعنی چندی که استقامت ندارد و احوال وی
معلوم نشود چه ضلع استخوان پهلو مستقیم نمی آید و نوعی کجی
دارد [illegible] فیه الدهماء بضم دال و فتح ها تصغیر دهما بمعنی سیه
[illegible] حادثه با [illegible] انجا نیز لفظ [illegible] مرفوع
[illegible] امده لاتدع احدا من هذه الامة الا لطمته [illegible]
[illegible] اصابته بالاطمه مکر اینکه طپانچه بر ندا و را طپانچه ردی [illegible]
[illegible] العصب [illegible] پس چون گفته شود که گویت این
[illegible] بیداری [illegible] هم مسعود اند که
[illegible] زیاده میکند و لیصبح الرجل فیها مومنا و یمسی
کافرا صبح میکند مرد [illegible] در حالتی که مومن است و شام
میکند در حالتی که کافر است حتی یصیر الناس الی فسطاطین
اینکه میکردند مردم در [illegible] دو خیمه باد
کرده شوند فسطاط ایمان لا نفاق فیه یعنی فسطاط اهل
ایمان که خیمه اهل [illegible] و این فسطاط نفاق لا ایمان
فیه و آنکه دیگر خیمه اهل نفاق که [illegible] اهل ایمان
[illegible] فسطاط بالضم و کسران ضمه فوقانیه خرگاه بزرگ و
خیمه انبوه فاذا کان ذلک فانتظروا الدجال من یومه
من غده یعنی وقتی که شود این فتنه پس انتظار

هر بند برآمدن دجال را در هفت روز با فزودای آن از الجا معلوم نمی شود که این فتنه در آخر زمان بوجود خواهد آمد تا در لقین فقهاء سابق هیچ تعلیم نکرده اند و حضو[ر] مذکور رفته اسرار که گفته اند تحت قدمین بر وی لیتعلمه لیعرف من خواهد شد تا شد تا امروز از این حدیث گفت در زمان این فتنه رواه

ابو داود ابو هریره ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ویل للعرب من شر قد اقترب هلاک ... و مر عرب را از شر ها که بعض نزدیک شده رسید افلح من کف یده بیکار و بر دری با فتنه کسی که با ز داشته است خود را از بعض وجوب رواه ابو داود المقداد بن الاسود قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان السعید لمن جنب الفتن ان السعید لمن جنب الفتن ... این کلمه را فرمود بهر رسیده که سکینه کسی است که یکسو کرده شد از فتنها و در داشته بیشتر از آن و لمن ابتلی فصبر فواها و بیک عجب کسی است که مبتلا گردانیده شد بفتنه پس صبر کرد و احتیاط نمود از فتنه و شرین لفظ را لام در لمن مفتوحست و ... او فواها منقطع است از آن ... و تلهف و تحسر است یعنی حسرت بر آن مبتلا کرده شده ... و مبتلا کرد از آن شده شد دین و صبر نکرد هر بند هر ابتلا با ... اعجاب و ... است یعنی عجب نیکو است صبر و احتیاط از آن و لیکن لام را مکسوره نیز خوانده اند متعلق بواها ... عجب رواه

ابو داود

روا ابو داود ... ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا وضع السيف في امتي لم يرفع عنها الى يوم القيمة
چون نهاده شود شمشیر در امت من دو افع شود و جنگ بردا
شود شمشیر یعنی اندامت من تا روز قیامت ولا تقوم
الساعة حتى تلحق قبائل من امتي بالمشركين بر پای نشود
قیامت تا پیوندد گروهها از امت من بمشرکان و
حتى تعبد قبائل من امتي الا الاوثان و تا آنکه پرستش کنند
گروهها از امت من بتها را وانه سيكون في امتي كذا
بون ثلثون و بدرستی که شان است که نزدیک
است که باشد در امت من دروغ گویان سی
كلهم يزعم انه نبي الله هر یک ازین دروغ گویان
گمان می برد که وی پیغمبر خدا است وانا خاتم النبيين و من
آخر پیغمبران و ختم کننده ایشانم و خاتم بفتح تا و کسر آن
هر دو قرائت در این لفظ منقول و وارد است و هر دو یک
معنی است والخاتم یعنی هر که در آخر تمام کند اراده
نیابند بنیز مقصود از لطف است حاصل است لا نبي بعدي
نیست و هیچ پیغمبری نیست بعد از من ولا تزال طائفة
من امتي على الحق ظاهرين و همیشه باشند طایفه از امت من
ثابت بر حق غالب بر اعدای دین و غلبه اند که علی
حق متمسک باشند لا يضرهم من خالفهم زیان
نمیکنند ایشان را کسی که مخالفت کند ایشان را حتی یاتی

امر الله تا آنکه بنیاد آمر قیامت با مراد خلیفه دین است چنانکه
اشتر کرده بر زمین نماید رواه ابو داود عن عبد الله بن مسعود عن
النبی صلی الله علیه وسلم قال تدور رحی الاسلام متکبره و بسیار
دین اسلام یعنی مستمر و منتظم می باشد امر آن که در امن جا
سلامت از فتن و جریان احکام است چنانکه باید لخمس وثلثین
در مدت سی و پنج سال او ست وثلثین یا در مدت سی و
شش سال او سبع وثلثین یا سی و هفت سال یعنی منتهای
مدت انتظام مهام اسلام این صورت باشد و بعد از آن [illegible]
بود که مبدا ظهور دولت اسلام و فتوحات است و تحقیق
بود قتل عثمان رضی الله عنه که اول فتنه است که در اسلام
وقوع یافت در سی و پنج از هجرت و واقعه جمل در
سی و شش و حرب صفین در سی و هفت احتمال دارد که
نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم اسلام را در سالی که باشد
از عمر شریف چند سال باقی مانده باشد که را بده [illegible]
سی سال که مدت خلافت خلفای اربعه است پس چون
با هم کنند مدت خلافت عدد آن باین مبلغ میرسد که
خبر داده و این توجیه اولی است اگرچه [illegible] را انتظام با جهاد
عدم لطریق سنت و خلافت ائمه [illegible] و ابتدا اسلام
مراد دارند و وجه اولی باشد اگر باعتبار عدم وجود و [illegible]
و خلافت بود و احتمال دارد که ابتدا از طلوع ظهور [illegible]
اعتبار کنند پس تمامی مدت پنج و بیج تا انقضای زمان خلافت

فاروق

تا آنکه عمر رضی الله عنه چه مسلک بست کما امن و ایمان و
نسبت و جمعیت و ائتلاف قلوب بود در خلافت شیخین رضی
الله عنهما منتظم شد و اسلام مستقیم گشته بود و در خلافت عثمان
رضی الله عنه بعد از گذشتن یک سال یا دو سال از آن خبر اعلام
پیدا شد که سبب جمعیت قلوب و امن رعیت فتنه گشت تا
هلکوا و قتیل من هلک لیس اگر هلاک شوند بعد از انتظام
امر دین در مدت سی و پنج سال لیکن سالی که هلاک شدند
حضرات عمر و ... سالی و اسم سالی و ان یقم لهم دینهم و اکثر برپای
و تمام کار دین استوار شود دین اسلام در طاعت امرا و ولات
و اقامت شرایع و احکام شوکت دولت اسلام یقم لهم
سبعین عاما برپای و تمام مستور دین مر ایشان را انتظام
نشان بر سایر امور مملکت باعتبار امور مذکوره انتظام و
انجام بود تا این مدت بسبب کمال خود باخبار مخبر صادق و
مصدق دانا رسیده از فلتات امالی او تمام پایان بود
حاصل آنکه بعضی الله عنه لفظ من یوم مسعود را از حضرت صلی الله
علیه و سلم یعنی هفتاد سال که تمام برپای می شود برای
آنکه باقی است پانزده است یعنی هفده و هجده از بعد سی و پنج یا
سی و شش یا سی و هفت سال پار را ابتدا کرده یعنی
هفتاد از زمان هجرت است از زمان ظهور وحی یا وجود
... دین را بعد از این سال بعد دران حال تمام
و مجدد برپای شود و تمام دین را از ابتدا را اینکه گذشت

نه بعد از انقضای حسن ما بسبب ما سبق و ملبس نیست روایة ابو داود
و ابن ماجه که ذکر کردیم هم صحیح‌اند نیز در شرح احادیث کمانی نیست
چه وجه تکرار و موافق لفظ متن نیست و سیاق را در هر مقام سزاوار این
کلام نیست والله اعلم

الثالث ابی واقد اللیثی ان

رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خرج الی غزوة حنین ابو واقد
لیثی که صحابی قدیم الاسلام است و حاضر شده بدر را و با
وی بود لوای بنی لیث بعضی گفته‌اند که از مسلمهٔ فتح است و قول
اول صحیح است منقول است که چون بر آمد آنحضرت بسوی غزوه
حنین که بعد از فتح مکه است بر گذشت بر سدرة المشرکین که درختی بود سبز
که بود مر مشرکان را کانوا یعکفون علیها ای یقیمون می‌بودند مشرکان
که می‌آویختند به آن درخت سلاح‌های خود را از تیر و
کمان و شمشیر و نیزه و جز آن تا حاصل شود برکت آن و نام کرده
می‌شود مر آن درخت را ذات انواط خداوند جمع نوط
یعنی آویختن و چون سلاحها آویخته می‌بود گفتند او را ذات
انواط نام کرده شد این نام در حقیقت معنی است
فقالوا پس گفتند مسلمانان اجعل لنا ذات انواط یا رسول الله
یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط بگردان از برای ما
درختی که بیاویزیم سلاح‌ها را با وی آن را ذات انواط
تا مر ایشان را کما لهم ذات انواط چنانکه مشرکان را است
ذات انواط که بیاویزند سلاح‌ها را می‌آویزند فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم الطریق

لغو الی

تعجب و انکار سبحان الله تعالی بدانکه قال قوم موسی این
یعنی بعض از ایشان نه همه اجعل لنا الها کما لهم الهة
الواحا صنمان اهست که بعضی قوم موسی علیه السلام اجعل
لنا الها کما لهم الهة گفتند برای ما معبودی که نیز بسیم مانند اینکه
مر ایشان را نیز خدایان است معبود و الذی نفسی بیده لترکبن
[illegible] که بجای ذات من در دست قدرت اوست لترکبن سنن
من کان قبلکم برابر سوار میشوید و از کار میکنید طریقها و روش
سنتهای کسانی را که پیش از شما بودند از بنی اسرائیل و غیر
هم این شکایت نیست از احوال ایشان در گمراهی کوشیدند بسبب
گمراهی و تجاوز که سبب از حد میکردند چنانکه امم سابقه را شد از
بنی اسرائیل و در احادیث دیگر اینمعنی ورود یافته است رواه
الترمذی   این الست قال ابن المسیب که از کبار تابعین
[illegible] است و فقهای اربعه را در علم کوشت وقعت الفتنة الاولی
واقع شد فتنه اولی که پیش از ان فتنه در اسلام واقع نشده
بود یعنی قتل عثمان رضی الله عنه میخواهد و مراد میدارد ازین
فتنه [illegible] یعنی کشتن عثمان بن عفان را رضی الله
عنه فلم یبق من اصحاب بدر احد پس باقی نماند از صحابه
بدر که در غزوه بدر حاضر بودند هیچ کسی یعنی مردند از
ایشان هر که بر پای شد فتنه قتل عثمان و در [illegible]
تا واقعه اخری که واقعه حره است نه اینکه اصحاب بدر

و در قتل عثمان کشته شدند و مردند و بود آخر کسی که مرد
از بدریین سعد بن ابی وقاص پس از واقعه حره بچند سالی
از صحابه رضی الله عنهم و وقعت الفتنة الثانية يعنى واقع
شد فتنه دوم یعنی الحرة در سنه ثلث و ستين فلم تبق
من اصحاب من الحديبية احد يعنى باقى نماند از صحابه
که در حدیبیه حاضر بوده اند که آن را بیعة الرضوان خوانند هیچ
یکی بنا بر آن که مذکور شد ثم وقعت الفتنة الثالثة يعنى
واقع شد فتنه سوم فلم ترتفع و بالناس طباخ يعنى بر طرف
نشد آن فتنه ثالثه و حال آنکه در مردم قوتی و فربهی باشد
و طباخ بر وزن سحاب و کانه لفظ مزید قوت و فربهی
کذا فی القاموس و در مشارق الانوار گفته مراد بطباخ عقل
است و نزد بعض عقل است و نزد بعض قوت و نزد بعض
حسن بودن و نزد بعض مراد گفته خیر و صلاح و قوت است
یعنی در آن فتنه هیچ یکی از صحابه نمانده و در جواب بوسنه
است که مراد از فتنه ثالثه خروج ابی حمزه خارجی است در
زمان مروان بن الحکم و بعضی گفته اند که فتنه الا زار فتنه
اول اعلی است زیرا که مخصوص بمدینه است چنانکه
فتنه اول و ثانیه و ثالثه از آن مخصوص بمدینه است و در
صحیح البخاری از ابو بکرمانی گفته که فتنه ثالثه فقال عبد الله بن

الزبیر

از سموم حجاج است که در آن بحر متلاطم بود و آن در اعتقاد
و جهاد و در زمان عبد الملک بن مروان بود و امامی دیگر
نخواهد صحیح نباشد چون بعدم لقای یاسر یکی از صحابه بودند
رواه البخاری . الملاحم جمع ملحمه بمعنی معرکه و موضع قتال
بازار لحم است از جهه بسیاری کشتن گوشت کشتگان در روی آن از
لحمه بوده لحم که بمعنی گوشت است مستعمل شده اشتباک و اختلاط
مردم در روی مانند اشتباک و اختلاط تار و پود که بمعنی
تار است و معنی اول انسب است و ملحمه بمعنی حرب و واقعه
عظیمه نیز آمده فی الصراح ملحمه جنگ و حرب بزرگ و در این
باب ذکر فتنهای مخصوص و طوایف معین و در ملاحم مذکوره
و بلاد معینه آورده و باین ملاحظه این باب را جدا
آورده از باب فتن که در آن ذکر فتنهای اکثر مجمل و مبهم بود

الفصل الاول عن ابی هریره ان رسول الله روایت است
از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال لا تقوم
الساعة حتی یقتتل فئتان عظیمتان بر پا نمی شود قیامت
تا آنکه قتال کنند دو گروه بزرگ یکون بینهما مقتلة عظیمة
می باشد میان ایشان دو کشتن بزرگ دعواهما واحدة
دعوی آن هر دو یک گروه یکی است یعنی هر دو دعوی
دین اسلام دارند و هر دو طایفه مسلمان اند یا هر دو دعوی
خلافت دارند و هر یکی در زعم و اعتقاد خود بر حق است
گفته‌اند که مراد باین دو گروه اتباع علی و معاویه اند چنانکه امیر

المؤمنین علی فرمود که خواهنا بود اعلما دین را و رده اینکه یکی را
اصحاب معاویه نزد آنحضرت اسیر آوردند یکی از جمعیت ایشان
رجال حربی با سعد خورد که من میدانم که وی مسلمان نیک
اسلام بود فرمود چه کونه که وی مشهور مسلمان است در نهج
دلیل سنت بر انطلاق قول خوارج که وی بعد از ... و طایفه کفار
بود بطلان قول روافض ... می کویند مخالفان علی کافرند
و هم سنت و جماعت کذا بون و دربای مسعود عبا مت تا
انکه بر ابلیس مسعود رجوع کرد کمان که ملبس کنند و حق را
باطل بپوشند و چنانکه باید بیاستند و اجل دجل هم غلط
و بنویه و ملبس امر فرب شی ملبس عند از وجاالان
نزدیک ... ورد ... سابق ... تابع طریق
بعض فرمود و ابی ... منبر باید نواند که انجا نزدیک
... مراد باشد که ... فرمود و نواند که اولاد حق
طریق امام داخل شده باشند و ثانیا بعض ما فیه والله اعلم
کلام ... رسول الله هر کدام از ایشان ... می برد
دعوی ... که او ... حدیث و هم بعض العلم و ...
... تا انکه ... سنود علم ... منتشر شود
از میان مردم ... علمای از ... و ... از ازل دنیا انکه
... مسعود ... و ... از میان و نزدیک ...
... سنود ... بعض ... که ... سالی ... تا
سنود و ... مثل ... ماشد ... چون ...
نامراد

یا مراد بدان زمان مدتی است که چون واقع شود ایمن در
زمین و چوبین کنز و ریند کالی کوتاه نماید زمان حامله خاصیت
زمان عیش ورا حسب است که هر چند دراز باشد کوتاه نماید
زمان حامله و معانی دیگر نیز برای این عبارت در کتاب
دوباره کتاب [illegible] گفته شده است یعنی اول منطوق [illegible] دیگر
[illegible] و جلها میان مسلمانان [illegible] الذبح و تا انکه بسیار
می شود ذبح و هو القتل یعنی مراد بذبح قتل است که بسبب فتنه
تروا اختلاط بوجود می آید و یعنی یکثر فیکم الاموال و تا انکه بسیار شود
در میان شما مال [illegible] بسیار بسیار شود و فیض در
اصل بسیار ریختن است چندانکه روان گردد در روایتی یعنی
یهم رب المال من یقبل صدقه در این عبارت چند وجه است
اول انکه یهم بضم یا و کسر ها خوانده و رب مفعول یعنی غمگین سازد
بسیار شود مال تا آنکه در رنج اندازد و محزون گرداند خداوند
مال را کسی که قبول کند صدقه او را یعنی بسیار جوید فقیری
که زکوة و صدقات او را بستاند و کم شناسد از غصه قلت وجود
محتاجان دوم انکه بفتح یا و ضم ها خوانده از هم معنی قصد و رب
مرفوع یعنی تا آنکه قصد کند و بسیار بجوید صاحب مال کسی را
که بستاند صدقه او را سوم یهم بفتح و ضم و رب مفعول
هم همین معنی کرده اند فی الصراح هم کرد قصد سماری [illegible]
[illegible] و فی القاموس الهم الحزن هم الامر حزنه کما هم یعنی
اندوهگین کرداند [illegible] صاحب مال را تا یافتن فقیر که قبول کند

صدقه و راجع بعرضه تا آنکه ظاهر کند حال را بر سیجی ما سازد
آن را معمول الذی یعرض علیه پس بگوید آنکسی که عرض مکنیم
مال هروی لا ارسب لی ثبت جانب [illegible] اعمال ارتب
بعض ما حصد سنبل و ضیع مطادل الناعس فی سبیل ثم ما
آنکه فرستد ملک بکردند [illegible] اوردن خانه تعالی الفراح [illegible]
اوردن خانه معاین [illegible] بگرد در آورده لفظ اول بکر کردن
وکردن درارکردن را درو جنت بگرلستن و [illegible] ما ازحال
بعد از حال و تا آنکه می گذرد هر دی بکذر مردی دیگر معمول لیکن
ملکو بند تا لیسه مکا بنهای کاسن من می بود من بجای وی
در قبر که فیها درین که دراخر زمان نمی شد لیکن مرگ
را از روی دارد تا آنکه از آن بلاها نجات یابد و این محمود
و مطلوب است چنانکه در حدیث آمده و اذا اردت بقوم
فتنه الحدیث اما تمنی موت بجهه محنت و بلا روا نبود و ما وعود
آن واضح است و حتی تطلع الشمس من مغربها تا آنکه بر آید
افتاب از طرف مغرب سر آن در باب انقلابات [illegible]
سرمی السحه ستاید و این روز است که بسته گردد درهای توبه
دران روز بعد از آن روز توبه قبول نشود چنانکه فرمود
فاذا طلعت درآنها الناس امنوا اجمعون پس چون بر آید آفتاب
از جانب مغرب و نه شد آن را او معاین ایمان از بدیه
و امر آخرت عیانی گردد فذلک حین لا ینفع نفسا ایمانها
پس از در [illegible] هنگام [illegible] پس هیچ نفعی را ایمان

اوردن

او دن او را از دور نه بکن احسب من جمل و نفسی که ایمان
نیاورده بود جستن این روز را و کسب نمی ایمان ما خیرا و نه سود
نکند کسب کردن نفس خیر را در ایمان اگر نیست مکروه
چه عبس این روز و لتقومن الساعة و بیرانه برپای میشود
قیامت و قد نشر الرجلان ثوبهما و حال آنکه گشوده باشند
اند دو مرد جامه خود را مقابل خویش برای فروختن فلا
یتبایعانه و لا یطویانه پس نخرند جهت فرصت نمیکند از او نمی جد
تو نیز را در همین حال باشند که قیامت قایم شد و لتقومن
الساعة و قد انصرف الرجل بلبن لقحته فلا یطعمه و بیرانه برپای
میشود قیامت و حال آنکه بازگشته است مردی بشیر ناقه
خود پس نخورده است از آن نصیب ناقه را دوشیده او از ده است
و نخوران سر نخورده که قیامت در رسید لقحه بکسر لام ناقه
شیردار که دوشیده شده باشد و سه ماه بود از زادن آن
نام دارد بواران یعنی سه گویند و لتقومن الساعة و هو
یلیط حوضه فلا یسقی فیه و بیرانه قایم می شود قیامت و
حال آنکه مردی گل می اندود حوض خود را تا شتران را در آن
دران آب دهد پس آب نمیدهد شتران خود را در آن
حوض همه رین قیامت و تحقیق نزدیکست مرد لقمه
خود را بسوی دهن خود پس نخورد آن را قیامت در رسد
بی قیامت ناگاه می رسد مردم در کار و بار باشند که
در رسد و مراد لیس ساعت انجا لجه الساعت که بدان نمیرند

لیکن علامات قیامت بعض ازان هی نشد متفق علیه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی تقاتلوا
قوما قایم نمیشود قیامت تا آنکه قتال کنید شما قومی را که نعالهم الشعر
کفشها یعنی پاپوشهای ایشان از موی بافته باشد و بعضی گویند مراد
پیهان دور زمی موی بافته آنکه مویهای ایشان را بالای
الشان میبندند و پایمال میکنند و اصح بعید می نماید
خواه موی سر مراد دارند یا موی بافته و حتی تقاتلوا الترک
و تا آنکه قتال میکنید ترکان را که از اولاد یافث بن نوح اند
و ترک نام پدر کلان ایشان است و صورت ایشان این است
که صغار الاعین حمر الوجوه ذلف الانوف خورد چشم سرخ
روی خورد بینی ذلف بضم دال و سکون لام ذلفا
جمع اذلف چنانکه حمر بضم حا و سکون میم جمع احمر کان وجوههم
المجان المطرقة بفتح میم و تشدید نون جمع مجن بکسر میم و فتح جیم
گویا که رویهای ایشان سپرها و لغت یعنی خود دیگر یا
سپری طرف آن که بالای آن پوستهای چرم بر هم نهاده
اند در سطی و سپاری گوشت دار المطرقة بضم میم و سکون طا
بخصف را از اطراف و بفتح طا و تشدید را از التطریق نیز خوانده
اند متفق علیه. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقوم الساعة حتی تقاتلوا ... قایم نمیشود قیامت تا آنکه قتال
کنید خوزان و کرمان من الاعاجم خوزان را و کرمان را از
عجمان خوز بضم خا در اصل نام کوهی از مردمان است از بلاد

جو رستان و کرمان بکسر کاف نام شهری معروف است میان
فارس و سیستان و محدثان آن را بفتح کاف نیز روایت
کنند و در قاموس گفته کرمان بفتح کاف است و بکسر کاف
نیز آمده یا کسر غلط است و کرمانی شارح بخاری گفته که ما دانا
تریم بنام شهر خود بکسر کاف است نه بفتح کاف انتهی و ما نیز
فتح نوعی از تعریب است و در واقع محدثان بفتح کاف نه
بفتح کاف نه بفتح مبنی بر السنه و صنف خورد کرمان نیز هست
که حمر الوجوه سرخ روی و فطس الانوف است یعنی صغار
الاعین خورد چشم وجوههم المجان المطرقه او رویهای ایشان
مانند سپرها بر تو بر است کانهم الشعر نعلهای ایشان از موی است
رواه البخاری و فی روایة له عن عمرو بن تغلب مثله و جابیه
و عین معجمه صحابی است روایت کرده آنرا پیغمبر صلی الله علیه
وسلم و روایت کرده از وی حسن بصری و حکم الاعرج
و در روایت بخاری از عمرو بن تغلب بجای حمر الوجوه
عراض الوجوه است یعنی پهن روی   ابو هریره قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی تقاتلوا المسلمون
الیهود فیقتلهم المسلمون فتابعت تا اینکه فرمود جنگ کنند مسلمانان یهود
را پس بکشند ایشان را المسلمون حتی جنگ کنند یهود با ایشان را مسلمانان
حتی یختبئ الیهودی من وراء الحجر والشجر تا اینکه پنهان شود یهودی
پس سنگها و درخت فیقول الحجر والشجر پس گویند سنگ
و درخت یا مسلم یا عبد الله هذا الیهودی خلفی ای پس مسلمانان

ای بنده خدا این یهودی است پس پشت من پس بیا و
بکش او را الا الغرقد مگر درخت غرقد بفتح غین معجمه و سکون
را و فتح قاف نام درختی است خاردار و معروف بدینه را که بقیع الغرقد
گویند اضافت بوی کنند که در زمان پیش اینجا درختستان این
جنس بود و این درخت یهودی را که بوی پناه می برد پنهان
دارد و سلامت ندارد فانه من شجرة الیهود زیرا که وی
درخت یهود یا آن است و یهودی را با ایشان انس است و
حقیقت این اخبار را جز خدا و رسول وی نداند رواه مسلم و
قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یخرج رجل
من قحطان برپای نشود قیامت تا آنکه بیرون می آید مردی
از قحطان بفتح قاف و سکون حاء مهمله که ابو الیمن است یسوق
الناس بعصاه میراند امر و مردم را بچوب خود کنایت است
از انقیاد و اطاعت مردم مر او را و اتفاق ایشان بر وی
و سبیل و جستجو ست وی بر ایشان و تسخیر وی مر ایشان را و
احتمال دارد که مراد حقیقت سوق بعصا باشد متفق علیه و
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تذهب الایام و
اللیالی حتی یملک رجل نمی رود روزها و شبها تا آنکه مالک
شود ملک دنیا را مردی که گفته شود او را جهجاه و فی روایة حتی
یملک رجل من الموالی ظاهر مراد بموالی اعاجم که در اکثر
موالی عرب می باشند نه غایت ما موالات یقال له الجهجاه
بجیم مفتوحه و هاء و جیم و هاء آخر نیز روایت آمده رواه مسلم

باب

جابر بن سمره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لتفتحن عصابة
من المسلمین کنز کسری جابر بن سمره که صحابی مشهور است و این قول را
در صحیح مسلم آورده شده است گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت
هر آینه فتح خواهند کرد گروهی از مسلمانان گنج کسری را که پادشاه فارس
و ملک عراق بود حیره و بیست و پنج کتاب و کسری نام پادشاه ملک
فارس کسری خوانند چنانچه پادشاه روم را قیصر و حبش را نجاشی و مصر
را فرعون و یمن را تبع … فاتح … رأی است بعد از آن وصف
کرد کنز را بقول خود الذی فی الابیض آن گنجی که در ابیض است و
آن قصری است در مداین که عرب آن را سفید کوشک می گفتند و
الآن بنا کرده شده است در مکان آن مسجد مداین و این گنج در
زمان امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بیرون آورده شد و مصدق
این خبر مخبر صادق گردید و نباید فراموش کرد که ابیض نام قصری است
که … کسری را بود و آن از عجائب روزگار بود و خلیفه مکتفی بالله آنرا خراب
ساخت و کنگره های او قصری بنا کرد و بالای اساس وی کنگره ها را انداخت
پس مردم تعجب کردند ازین انقلاب و نام شهری است بجانب … حدیث سوم از
احادیث رواه مسلم … ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هلک کسری
هلاک شد کسری … فلا یکون کسری بعده پس نخواهد شد پس از وی کسری و این
کلمه در آن زمان گفته شد که … منشور حکم آنحضرت را پاره کرد و قیصر لیهلکن
وقیصر … ثم لا یکون قیصر بعده پس نباشد قیصر پس از وی ولتنفقن
کنوزهما فی سبیل الله و هر آینه قسمت کرده خواهد شد گنجهای ایشان در راه
خدا و سیم آنحضرت صحیح و نام نهاده آنحضرت جنگ را مکر … چون این منشور بود بوقوع

حرب بنا این کردند بود و حرب خدعه است یعنی در جنگ کردن با دشمنان فریبهای
و حیلهای را می باید که در حصول ظفر و نصرت دخل دارد و جایی که لشکر خود
را کلها در حیم دشمن شمار نمایند یا در معرکه جای دیگر روند تا دشمنان میل
کنند که ایشان رفتند و جنگ نخواهند کرد و چون غافل شوند ناگاه بر سر
ایشان سر برند و مانند آن و در وی … حدیث سکسش و عذر کردن در
نباشد و علامه … و فتح آن … و ابل … و فتح دال … آمده و فتح
و سکون … است و در قاموس … گفته و فتح حا و دال سر …
جمع خادع … روایت کرده شده است و مراد بدان اهل عرب اند و اصل
خدع ظاهر کردن چیزی است و مضمر داشتن خلاف آن در دل متفق علیه
نافع بن عتبة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تغزون جزیرة
العرب نافع بن عتبة بن ابی وقاص زهری که برادر زاده سعد بن
ابی وقاص صحابی که اسلام آورد روز فتح مکه از طلقا است …
است و … گوید که گفت آنحضرت جنگ خواهید کرد شما جزیره عرب
را و آنرا جزیره خوانند از جهت احاطه دریا بدان از هر طرف و طول و عرض
جزیرة العرب را در شرح … ذکر کرده ایم فیفتحها
الله پس می گشایند آنرا الله تعالی بر دست شما ثم فارس فیفتحها
الله پس جنگ میکنید ولایت فارس را پس می گشاید آنرا خدا تعالی
بر دست شما ثم فارس فیفتحها الله پس جنگ میکنید ولایت فارس
را پس می گشاید آنرا خدا تعالی ثم تغزون الروم فیفتحها الله پس
جنگ میکنید روم را پس فتح می کند او را خدا تعالی ثم تغزون
الدجال فیفتحه الله پس غزا می کنید دجال را پس می گشاید ملک …

و بار

دو تا را از آنکه در دست وی در آمده و انگشت میدید شمار را برده

بداد مسلم عوف بن مالک قال صحابی اشجعی اول ... بداد

... داد بادی را بینی اشجعی روز فتح مکه بدست وی

... مسلم داد بود و وی را سه ... روایت کرده اند

از وی صحابی و تابعین گفت اتیت النبی صلی الله علیه وسلم فی

غزوه تبوک و هو فی قبه من ادم ... آنحضرت را در غزوه تبوک

که نام موضعی است از زمین شام و حال آنکه آنحضرت در خیمه بود

از چرم خال پس گفت آنحضرت اعدد ستا بین یدی الساعة شمار

شش چیز را نشانی از آمدن قیامت یعنی این شش چیز را از علامات

قیامت بدان موتی اول مردن برادر من مرا از عالم که نام ...

شمام قیامت بر پای نشود دوم فتح بیت المقدس دوم فتح بیت

المقدس بر وزن مجلس و معظم یعنی تا بیت المقدس را فتح ممکند

قیامت قایم نگردد سوم موتان بضم میم و سکون واو سوم و بالی که

باخذ حکم ... و پیدا ... د در شما کعقاص الغنم مانند موتی که پیدا

میکرد در گوسفندان و قعاص بضم قاف و عین مهمله و روی

که در مواشی پیدا آید و بدان بمیرند و مراد بابن موتان و بالی

در شدنه آید که در زمان عمر رضی الله عنه پیدا امده و در مدت سه

روز هفتاد هزار ... لشکرگاه مسلمانان در آن وقت

عمواس ... کی از قریات بیت المقدس است والله اعلم این را

طاعون عمواس گویند و این اول طاعونی است که در اسلام واقع

شده ثم استفاضة المال چهارم بسیار شدن مال در میان مردم حتی

یعطی الرجل مائة دینار تا آنکه داده میشود مرد را صد دینار پس فیظل سا
خطا یعنی میگردد ناراضی و قلیل و حقیر میپندارد از غایت کثرت ثم فتنة لا یبقی
بیت من العرب الا دخلته یعنی پیدا شدن فتنه و جنگ که باقی نمی
ماند هیچ خانه از عرب مگر که در آید اثر و شر آن فتنه در آن خانه گفته
اند مراد بدان قتل عثمان است رضی الله عنه یا جنس فتنه که بعد از آن
حضرت بود علیه السلام ثم هدنة تکون بینکم و بین بنی الاصفر هدنه صلح که باشد
میان شما و میان روم و بنی الاصفر نام روم است زیرا که عیص ابن
که روم بن عیص بن اسحاق است زرد رنگ بود و سفیدی مایل و بعضی
گفته اند که این روم بن عیص خواست دختر پادشاه حبشه را پس
پیدا آمدند اولاد او میان سیاهی و سفیدی و بعضی گفته اند که اصفر نام پدر
کلان ایشان است که اصفر بن روم بن عیص است فیغدرون یعنی
عذر و عهد شکنی می کنند ایشان فیأتونکم تحت ثمانین غایة یعنی
می آیند شما را زیر هشتاد رایت فی الفائق الغایة بمعنی الرایة و کفایة
علم که افراز رایت گویند و نهایت رسی و فرس گویند که در جنگ همراه سردار
آن می باشد و در بعض روایات غابة بباء موحده آمده بمعنی بیشه
تشبیه کردن لشکر را بجهت کثرت علمها و نیزها به بیشه کرده باشد تحت
کل غایة اثنا عشر الفا زیر هر رایت دوازده هزار کس مقصود بیان
انبوهی لشکر است رواه البخاری. وعن ابی هریرة قال قال رسول
رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتی ینزل الروم
بر پا نمی شود قیامت تا آنکه فرود آیند روم بالاعماق در اعماق بفتح
همزه که موضعی است از اطراف مدینه او بدابق یا بموضعی دیگر که
نام او دابق

تاهم آبادی ملحمت تبع ما بخروج اللهم حسن من المدینه پس بیرون
خدای بیرون بالکبری از مدینه من خیار اهل الارض لو مندار نشان
آسان [illegible] ایران بود زمادا اصافوا چون صف بندند جنگ را قالت
الروم خلوا بیننا و بین الذین سبوا منا نقاتلهم خالی کنند
خالی بمانید میان ما و میان کسانی که بنده کرده اند کسی را از ما فیقول
مسلمانان که غزا کرده اند و اسیر گرفته اند جماعه را از قوم ایشان را
تا ایشان را زیرا فال لهم بالث ل و انتقام [illegible] را ابستم حرص کادیه
مسلمانان و غریبی کلم ان ن است فیقول المسلمون لا والله
لا نخلی بینکم و بین اخواننا نیس می گویند مسلمانان بخدا سوگند خالی
نمیکنیم میان شما و میان برادران خود که مسلمانانند و بنده کرده ایم شما
ایشان را فیقاتلونهم پس قتال میکنند مسلمانان روم را فینهزم
ثلث پس شکست می خورند ثلثی از مسلمانان لا یتوب الله
علیهم ابدا رجوع برحمت نمیکند الله تعالی برایشان همیشه و یقتل
ثلثهم کشته می شوند یک ثلث از مسلمانان افضل الشهداء عند الله
ایشان فاضلترین شهیدانند نزد خدا و یفتتح الثلث و فتح می کشایند
بجز بلاد روم را ثلثی یک ثلثی از مسلمانان لا یفتنون ابدا در فتنه
انداخته نمیشوند و هلاک کرده نمیشوند الثان ثلثه فیفتتحون
قسطنطینیه این را [illegible] تصحیح کرده اند مشهور بضم قاف و
سکون سین و ضم طا و سکون نون بعد او طاء مکسوره و یاء
ساکن بعد از وی نون مفتوحه قبل تا و بعضی زیاده کرده یاء
مشدده تا بعد از نون اخیر نیز روایت کرده اند بزیادتی

تقدیر نون آخر مکسور خواهد بود و این نام شهری عظیم است از بلاد روم
در حدود افرنجه که دار الملک روم است و فتح از علامات قیامت
است و طیبی گفته که فتح آن در زمان بعض اصحاب آنحضرت صلی الله
علیه و سلم شده و نزدیک خروج دجال نیز خواهد بود چنانکه فرمود فبینما هم
یقتسمون الغنائم پس در اثنای آنکه ایشان قسمت میکنند غنیمت
ها را قد علقوا سیوفهم بالزیتون حال آنکه تعلیق کرده اند شمشیرهای خود
را بدرخت زیتون اذ صاح فیهم الشیطان ناگاه آواز دهد در میان
ایشان شیطان که ان المسیح قد خلفکم فی اهلیکم که مسیح دجال عقب
پس از شما آمده در اهل و اولاد شما فیخرجون پس بیرون می آیند
بشنیدن این خبر از آن شهر و ذلک باطل و این خبر شیطان دروغ
بود دجال هنوز نیامده فاذا جاؤا الشام خرج پس چون می آیند
از آنجا بشام بیرون می آید دجال [illegible] و [illegible] آمده و
آن بلاد شام اراضی گویند که در جانب جنوب کعبه است چنانکه یمن
در جانب یمین فبینما هم یعدون للقتال یسوون الصفوف پس در
اثنای آنکه ایشان ساز می کنند مر کارزار را و راست می کنند صفها را
اذ اقیمت الصلوة ناگاه برپای کرده می شود نماز [illegible] کرده میشود
در آن فینزل پس فرود می آید عیسی بن مریم فامهم پس امامت میکند
ایشان را فاذا رآه عدو الله ذاب پس چون ببیند عیسی را این
دشمن خدا که دجال است می گدازد از خوف و هیبت عیسی علیه السلام
کما یذوب الملح فی الماء چنانکه می گدازد نمک در آب فلو ترکه لانذاب
حتی یهلک پس اگر بگذارد عیسی دجال را خود بخود می گدازد تا آنکه

هلاک شود

هلاک آن ملعون بوجود وی نگشت بلکه یقتله الله بیده ولکن می کشد او را
خدای تعالی بدست عیسی علیه السلام یعنی حکم قرار دست الهی بر این
کنند [illegible] و ظهور [illegible] سبب بود بعض ضربهم و بعض ضربه [illegible] نماید
عیسی علیه السلام است بن را [illegible] حال [illegible] در نزد خود که بان کشته
بیت او را [illegible] معلوم می شود که [illegible] در مقابله اهل حق
محو و فانی و هلاک [illegible] هلاک [illegible] مصلحت
است که خوار و زار [illegible] شوند رواه مسلم وعن عبدالله بن مسعود قال ان
الساعة لا تقوم حتی لا یقسم میراث ولا یفرح بغنیمة یعنی از قیامت قائم نشود
تا که قسمت کرده نشود میراث [illegible] شادمان ساخته نشود بغنیمت ثم قال بیده
[illegible] عدو یجمعون لاهل الاسلام [illegible]
از دشمنان یعنی [illegible] گرد می آرند لشکر [illegible] برای مقابله اهل اسلام ویجمع لهم
اهل الاسلام و گرد می آرند برای قتال [illegible] مسلمانان نیز لشکری [illegible]
جمع کرده [illegible] یعنی الروم [illegible] یعنی مراد [illegible] روم
فیشترط المسلمون شرطة للموت [illegible] و برمی چینند مسلمانان
از لشکر خود قومی را که [illegible] تا جنگ کنند و [illegible] فیشترط [illegible] لا ترجع
الا غالبة [illegible] غالب [illegible] یعنی [illegible] غالب بر گردند
واگر جنگ کنند [illegible]
که حاضر کرده [illegible] اول [illegible]
[illegible] فیقتتلون حتی یحجز بینهم اللیل [illegible] کارزار می کنند
[illegible] مسلمانان [illegible] میان ایشان شب
[illegible] جنگ [illegible]

پس رجوع می کنند و بر میگردند این هر دو گروه کل غیر غالب یعنی
غیر غالب وتفنی الشرطه و فانی می شوند جماعه که ایشان بدان اشترط کرده
بودند ثم یتشرط المسلمون شرطة للموت لاترجع الا غالبة یعنی تعیین
میکنند مسلمانان لشکری را برای موت که بر نگردد مگر غالب فیقتتلون
حتی یحجز بینهم اللیل یعنی ... فیفیء هولاء وهولاء کل غیر غالب وتفنی الشرطه ثم یتشر
ط المسلمون شرطة للموت لاترجع الا غالبة فیقتتلون حتی یمسوا تا اینکه
شبانگاه می کنند فیفیء هولاء وهولاء کل غیر غالب وتفنی الشرطه فاذا کان
یوم الرابع پس چون باشد روز چهارم نهد الیهم بقیة اهل الاسلام قصد کنند
و بر خیزند و بروند بجنگ بسوی دشمنان باقی اهل الاسلام بسوی دشمن و غیر
آن برامدن فیجعل الله الدبرة علیهم پس میگرداند الله تعالی هزیمت و
شکست بر لشکر اهل کفر دیده ... [illegible] هزیمت
فیقتلون مقتلة لم یر مثلها پس ... میکنند کارزاری که دیده نشده
است مانند آن کارزار حتی ان الطایر لیمر بجنباتهم تا اینکه پرنده پرواز
میکند بر می گذرد بجوانب و نواحی ایشان فما یخلفهم حتی یخر میتا پس نمیگذرد
و پس نمی اندازد ایشان را آن پرنده تا اینکه مرده بر زمین می افتد
بجهة گنده بوی ایشان یا بجهة طول مسافت این سو تا آن سوی
پس مانده می شود از پریدن و می افتد فیتعاد بنوا لاب پس شمار
کرده می شوند پسران یک پدر یعنی [illegible] و عدد ایشان مگر
که حاضر بودند در جنگ شمار می کنند خود را کانوا مائة فلا یجدونه بقی منهم صد بوده
پس نمی یابند آن عدد چند کس که باقی مانده باشد از ایشان الا الرجل الواحد
مگر یک مرد و این قدر کشته شوند که از عدد یک باقی ماند فبای غنیمة یفرح پس بکدام

غنیمت شاد

[illegible] مال گروه نشود ادای میراث تقسیم یا کدام میراث قسمت
کرده شود و قسام کند پس در اثنای این حال که ایشان همچنین باشند
آمد [illegible] ببأس هو اکبر من ذلک ناگاه بشنوند جز جنگ دیگر را و عداوت
[illegible] دیگر را که وی بزرگتر شود غنیمت نزد ازان جنگ و عداوت
[illegible] بهره عذاب [illegible] رسد و خبر فجاءهم الصریخ پس
بیاید آن [illegible] او از ان ان الدجال قد خلفهم فی ذراریهم بدرستی دجال
[illegible] آمده در فرزندان ایشان فیرفضون ما فی ایدیهم پس بگذارند
و می نمایند چیزی را که در دست ایشان است از مال و منال و یقبلون و
روی می آرند جانب فرزندان فیبعثون عشرة فوارس طلیعة پس می فرستند
ده سوار را [illegible] از سواران را تا مطلع شوند از حال دشمن
و طلیعه مرد زن لشکر که پیش [illegible] شود [illegible] پس
حال ایشان واحد جمع و [illegible] فقال رسول الله که گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم انی لاعرف اسماءهم بدرستی که من می شناسم
نامهای ایشان و اسماء آبائهم و نامهای پدران ایشان و الوان خیو
لهم و رنگهای اسپان ایشان هم خیر فوارس او من خیر فوارس علی
ظهر الارض یومئذ ایشان بهترین سوارانند بر روی زمین در ان روز
رواه مسلم ابو هریره ان النبی صلی الله علیه وسلم قال سمعتم بمدینة
جانب منها فی البحر گفت آنحضرت ایا شنیده اید خبر شهری را که یکسو
از وی در خشکی است و یکسو در دریا قالوا نعم گفتند آری یا رسول
[illegible] الله قال لا تقوم الساعة حتی یغزوها سبعون الفا من بنی اسحاق
[illegible] بر پای نمی شود قیامت تا آنکه جنگ میکنند اهل آن شهر را هفتاد

هزار کس از پسران اسحاق پیغمبر علیه السلام فاذا جاؤها نزلوا بنی اسحق
اسحاق این شهر را جنگ فرود می آیند در نواحی آن شهر فلم یقاتلوا بسلاح
پس جنگ نمیکنند اهل آن شهر را با آلات حرب ولم یرموا بسهم
اندازند تیری را فقالوا لا اله الا الله والله اکبر فیسقط
احد جانبیها پس می افتد مکبر ... یکی از دو جانب آن شهر قال ثور
بن یزید الراوی گفت ثور بن یزید راوی این حدیث است کسی
خالد است چنین است ... بیان کرده است از خالد بن معدان و روایت کرده
از وی یحیی بن سعید حافظ ثقه صدوق صحیح الحدیث ولیس بذی ... مات سنه خمس
و خمسین ومایه لا احسبه الا قال الذی فی البحر ثم یقولوا راوی گفت یکی از دو جانب
شهر آن جانبی که در دریا است ثم یقولون الثانیه لا اله الا الله بگویند دو بار لا اله الا الله
الا الله والله اکبر فیسقط جانبها الآخر پس می افتد جانبهای دیگر از شهر ثم یقولون
الثالثه ... بگویند سیوم بار لا اله الا الله والله اکبر فیفرج لهم پس گشاده می شود
و راه کرده می شود برای ایشان فیدخلونها پس ... شهر را فیغنمون پس غنیمت
میگیرند فبینما هم یقسمون المغانم پس در اثنای آنکه قسمت میکنند غنیمت
را اذ جاءهم الصریخ ناگاه می آید ایشان را آواز کننده و صریخ بجیم آواز کننده
فقال ان الدجال قد خرج پس میگوید آن آواز کننده که دجال بتحقیق بیرون آمد
فیترکون کل شیء ویرجعون پس میگذارند هر چیز را و بر میگردند سوی وی رواه مسلم
الثانی معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عمران
بیت المقدس خراب یثرب معموری و آبادانی بیت المقدس سبب ویرانی
و ویرانی یثرب است زیرا که آبادانی بیت المقدس با استیلاء کفار نصاری ... او
ایشان است و آن سبب ویرانی یثرب شود و یثرب نام مدینه منوره است ... پس

ده نسخه اصل

واما بالتطبيق [illegible] در کلام [illegible] بعض بلده مطیبه [illegible] ازان است و
رستاقش [illegible] بسبب هلاک [illegible] ازکفار است وخرابست
خروج ملحمه [illegible] بیرون آمدن و پیدا شدن فتنه و جنگ عظیم است
[illegible] که در وی از [illegible] خروج الملحمة فتح قسطنطينية
[illegible] شدن آن جنگ سبب فتح قسطنطنیه خروج الدجال وفتح این
[illegible] امارت بیرون آمدن دجال است ومراد اینست که این
حوادث و وقایع بعد از یکدیگر باین ترتیب [illegible] خواهند یافت و
[illegible] امارت [illegible] وتاخیر
نیز واقع گردد رواه ابوداود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الملحمة العظمى وفتح القسطنطينية وخروج الدجال في سبعة اشهر فرمود این
وقایع در مدت هفت ماه واقع شود [illegible] رواه الترمذي وابوداود
عبد الله بن بسر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عبد الله بن
البسر بضم موحده وسکون [illegible] مازنی [illegible] والد وی [illegible] برادر وی
عطیه وخواهر وی صحابی اند احوال وی در مواضع دیگر نوشته شده است
روایت میکند که آنحضرت گفت بين الملحمة وفتح المدينة ست سنين
میان آن جنگ عظیم وفتح شهر مذکور شش سال است ویخرج الدجال
في السابعة ونیز [illegible] دجال در سال هفتم [illegible] این حدیث
سابق اختلافی [illegible] لیکن این حدیث صحیح است چنانکه
[illegible] رواه ابوداود وقال هذا اصح ودر اسناد این حدیث سابق
[illegible] بعض رواة وی مجروح ومطعون است ابن عمر قال
[illegible] المسلمون [illegible] الى المدينة [illegible] نزدیک است مسلمانان حصر کرده ومضطر

گردانیده شوند بسوی مدینه مطهره که بیرون نتوانند رفت از دنیا [illegible] از نواحی
وی یا صب یکون ابعد مسالحهم سلاح تا آنکه میباشد دورترین سرحدهای ایشان
سلاح بفتح سین و کسر حاء مهمله با رفع او به تنوین خبر یکون [illegible] آن
در شرح مذکور است و سلاح قریه [illegible] خیبر و سلاح نام جایی است نزدیک
از خیبر چند مرحله از مدینه مطهره است رواه ابوداود وعن ذی مخبر قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول [illegible] ازوی مخبر بکسر میم و سکون خاء
معجمه و فتح موحده که خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم و برادرزاده نجاشی بود
گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت ستصالحون الروم صلحا آمنا نزدیکست
است که صلح کنند شما از روم را صلح امن گردانیده طرفین را از غدر و فتنه و
ون امن و بیم غدر و امن و از آنکه جنگ میکنید شما و ایشان با اتفاق شما
را که از پس شما آید فتنصرون و تغنمون و تسلمون پس نصرت داده می شوید
شما و غنیمت [illegible] ایشان جنگ ثم ترجعون پس بر
گردید [illegible] بمرج ذی تلول تا فرود می آئید بمرغزاری که زمینهای
بلند دارد فیرفع رجل من اهل النصرانیة الصلیب پس بلند میکند مردی از اهل
نصرانیت صلیب را از روم چه روم همه بر دین نصرانیت اند الصلیب چلیپای تر
سایان را فیقول پس میگوید آن مردی غلب الصلیب غالب آمد صلیب یعنی
بعض [illegible] این سخن فیغضب رجل من المسلمین خشم میکند
مردی از مسلمانان بشنیدن این سخن [illegible] فیدقه پس میکوبد و میشکند آن
را یعنی میشکند صلیب را فعند ذلک تغدر الروم پس نزد این قصه غدر
و شکستن عهد میکنند روم و تجمع للملحمة و گرد می آیند [illegible]
و زاد بعضهم و زیاده کرده اند بعض از روات این عبارت را [illegible]

فعلی اهل

الى اسنمتهم ليس يعني حريد يعني جهند وشتاب ميروند مسلمانان بسوى
بر خلافى نبود معلوم ليس بكار زارى كنند با روم منكرم الله تلك العصابة
بانجته ليس برامى ميايد خداى تعالى ان گروه مسلمانان را بسبب اين دعا رواه
ابو داود. عن عبد الله بن عمرو عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اتركوا الحبشة
ما تركوكم بگذاريد حبشه را و تعرض نكنيد ايشان را مادام كه بگذارند
ايشان شما را و تعرض نكنند بشما فانه لا يستخرج كنز الكعبة زيرا كه بيرون نمى
آرد گنج كعبه را الا ذو السويقتين من الحبشة مكبر ذى خداوند دو ساق
خورد و باريك از حبشه سويقه تصغير ساق است و تثنيه خداى حبشه را اكثر خورد و باريك
ساق مى باشد و گنج كعبه عبارت است از مالهايى كه مردم نذر در قديم
الزمان به بيت الله مى آوردند و مى گويند كه در زير كعبه گنجهاى مدفون است
و در حديث ديگر آمده است كه خراب ميكند كعبه را صاحب دو سويقه از
حبشه و اين نزديك قيام قيامت باشد وقتى كه باقى نمايد گويندهٔ الله
الله و بعضى گويند كه اين در زمان عيسى عليه السلام باشد و قرطبى گفته بعد از
برداشتن قرآن بود از سينها و برداشتن مصحف از ميان مردم بعد
از موت عيسى و اين قول صحيح است رواه ابو داود. عن رجل من
اصحاب النبى صلى الله عليه وسلم قال دعوا الحبشة ما ودعوكم بگذاريد
حبشه را مادام كه بگذارند ايشان شما را واتركوا الترك ما تركوكم و بگذاريد ترك
را مادام كه بگذارند ايشان شما را اگر گويند كه در قرآن مجيد حكم جهاد است كه قاتلوا
المشركين كافة ليس يعنى على العموم فرموده است كه همه كافران را قتال كنند هر كه
باشد جواب گويند كه حبشه و ترك از عموم اين آيه مخصوص اند و
وجه تخصيص زيرا كه ديار ايشان بعيد گرفته و در ميان بلاد ايشان و بلاد اسلام

دست و پاهای بسیار از اکراش ن تعرض نکنند و در بلاد اسلام بیا بمنو تعرض بایشان
نباید کرد اما اگر ایشان شوکت شوند و در بلاد اسلام بخورند و غلبه نمایند تعرض
عین کردد قتال ایشان باید کرد که آیه یا سیح [illegible] و [illegible]
و در ابتدای اسلام ضعف اسلام و جوانی قوت کفر بود حکم عام شد اینجا
قال الطیبی رواه ابو داود والنسائی بریده عن النبی صلی الله علیه
وسلم فی حدیث روایت است از بریده اسلمی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم در حدیثی که او روایت کرده یقاتلکم قوم صغار الاعین قتال میکنند بشما قومی
خورد چشمان یعنی الترک بجواب آنحضرت ازین قوم ترک را اولی
تسوقونهم ثلث مرات گفت آنحضرت میرانید شما ایشان را سه بار
حتی تلحقوهم بجزیرة العرب تا اینکه ملحق میکنید ایشان را بولایت عرب
فاما فی السیاقة الاولی فینجو من هرب منهم اما در راندن نخستین رستگاری
می یابد کسی که گریخته [illegible] الثانیة فینجو بعض و یهلک بعض
و اما در راندن دوم نجات می یابد بعض و هلاک میشوند بعضی و اما فی
الثالثة فیصطلمون و اما در راندن سوم بیخ قطع کرده میشوند و ازین برکنده
میشوند او کما قال یا چنانکه فرموده آنحضرت این لفظ در جایی میگویند که
حدیث بمعنی نقل کرده میشود و لفظ او بخصوص معلوم نباشد رواه ابو
داود ابی بکرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ینزل اناس
من امتی بغائط فرود می آیند مردمانی از امت من در زمین
پست مغاک فراخ یسمونه البصرة نام می برند آنرا البصره بفتح باء
وسکون صاد و بفتح آن و کسر صاد نیز آمده عند نهر یقال له دجلة نزد جوی که
گفته می شود مر او را دجله بفتح دال و کسر آن بکون علم جسری باشد [illegible]

بکثیر استغفار اشعار می باشد آمین لعنه ویکون من استغفار المسلمین ومی
باشند این شهر از شهرهای مسلمانان واستغفار گفت اشارت کرد به بزرگی
آن شهر یعنی بصره شهر عظیم را گویند بصره مدینه و بلد و قریب است واذا کان فی آخر الزمان
و چون باشد امر یا چنان در آخر زمان چنان تو عظو رای ابید برای فعال آمین این نفر لیزال
در طبرانیه بر ملان به قطو را یعنی ماف خرطه یا بالف مقصوره نام بدر کلان کرب
آنکه همه ایشان از اولاد ... عراض الوجوه صغار الاعین وجوهها الی ...
وجهها چون خورد ... حتی ینزلوا علی شط النهر تا آنکه فرود آیند بر کرانه این جوی ...
... پس متفرق می شوند اهل بصره سه گروه فرقه یاخذون فی اذناب
البقر والبریه گروهی راه می گیرند در دنبال گاوان خود یعنی و بیابان
... اعراض میکنند از قتال و مشغول می شوند بزراعت و زراعت ...
میکنند خود را از هلاک ... و اسباب و متاع
خود را بر گاوان و سر ... خود را در بیابان و شهرهای عرب بیرون
می شوند تا از شر ایشان نجات یابند و قول وی که فرمود وفرقه ...
... ظاهر ... هلاکو ... می شوند ... کرده و از ... آسمان
یاخذون لانفسهم ... و فرقه یجعلون لانفسهم و گروهی دیگر ...
... کردند ... خود را یعنی امان چنانکه ... بالله خلیفه و اکابر
واعیان بغداد و علما و امرای آن بطلب امن و امان ... آمدند
و هلاکو ... شدند ... تحقیق ... این ترکان ...
... و فرقه یجعلون ذراریهم خلف ظهورهم و گروهی دیگر ... میکردانند
... فرزندان خود ... های خود ... تغافل ... از
ایشان و قطع می نمایند علاقه مهر و محبت ایشان را تا دنبال ... میکنند
گی

و همراه خود میبرند و لعاملوهم وقتال میکنند با بربرها و کشته می‌شوند اکثر
ایشان وهم الشهداء و ایشان اند شهیدان حقیقی کامل در شهادت
که در طوفان چنین فتنه و طغیان باین نوع ابتلا کم همت نشدند جانفشانی
نمودند و در راه خدا جان دادند رواه ابو داود و این قصه بر آن راستی
بر آمدن تاتار است فتنه و قتل و در زدن ایشان در بلاد اسلام و در
گرفتن ایشان بغداد را و کشته شدن مستعصم در آن کرت و هو خلیفه
عالم را و این قصه است که زبان تقریر و تحریر از کشف و بیان آن عاجز
و قاصر است و گفته اند که از ابتدای عمارت ربع مسکون قتل این واقعه
باین کیفیت این نوع نادره چه اکثر بود نقل کرده می‌شد و این قصه در
کتب تواریخ بتفصیل مذکور است بدانکه آنچه درین قصه در حدیث بصریح
مذکور است نام بصره است و علما گفته اند که مراد ازان بغداد است بدلیل آنکه
وقعه دیلم در بغداد است نه در بصره شهر بصره در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
باین هیئت که الآن بنا یافته نبود ملک فرسها بود مفتوح و منخرق از مضافات
بصره منسوب بدان و آنحضرت بمعجزه خود خبر داد از وجود آن و فرمود وی
مصری خواهد شد از مصار مسلمانان عظیم و بسیار خواهند بود اهل سکنه آن و تیر را که
در بصره قصه جرت و قتال باین کیفیت بخصوص مذکور شده نیامده اند [illegible]
تواریخ ابرا نقل کرده الا در بغداد چنانکه مشهور و معروف است پس ذکر بصره در
حدیث بجهت است که بصره بسبب بغداد [illegible] قدیم است که قریها و مواضع که بغداد
در آن بنا یافته منسوب بوی بودند چنانکه [illegible] نه بعراق [illegible]
قدیم نام وی بصره البیت الکوفه [illegible]
مکتوبند انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال روایت است

از انس

از انس که گفت آنحضرت یا انس ان الناس یمصرون امصارا ای انس مردم می سازند شهرها
وان مصرا منها یقال له البصره و بدرستی که شهری ازان گفته شود مر او را بصره فان
انت مررت بها او دخلتها فایاک و سباخها یعنی پس اگر بگذری تو ببصره یا در آئی او را پس بپرهیز از شوره زار وی
و دار نخیلها از مواضعی که شوره زمینها دارد و کلاء نی که سبز شود سخت و بلون بادکسر آن
تو شبیه نام موضعی است در بصره و کلارها و در کنار خود دارد موضعی که نام وی کلاء است
جو دفتری کشتی ها از اصل یعنی که راه جوی باید و مملها و سوقها و ابواب امرائها ای از وی
و بابهای امرا و از در های ملوک و امرای او علیک بضواحیها و لازم گیر زمینها و نواحی
بیرون آن را که جای صحرا است و ضواحی جمع ضاحیه یعنی ناحیه از زمین که ظاهر و بارز باشند در افتاب
و ضاحیه بصره نام موضعی است ازان فانه یکون بها خسف یعنی پس بدرستی که می باشد در این موضع
از بدر کرده شود در زمین ان خسف فرو بردن در زمین و فرو شکستن آن
و رجف و قذف و زلزله سخت و قوم سیون و تصبحون قرده و خنازیر و گروهی که شب میکنند
به بیع صحیح و سالم و با مداد میکنند در حالی که مسخ کرده می شوند و گردانیده می شوند بصورت
بوزینه و خوکها از اینجا معلوم میکرد که مسخ درین امت نیز جایز الوقوع است چه اگر جایز
نبودی ... فایده نمیبخشید و بعضی واقع شده است در احادیث دلیل
و بیاید که ... در اینجا گفته اند بعض شراح که در حدیث اشارت است بوجود قدریه در آن
شهر زیرا که مسخ درین فرقه باشد والله اعلم رواه ابو داود در روایت کرد این حدیث را
ابو داود من طریق لم یجزم بها الراوی از طریقی که جزم نکرده ابو داود در آن طریق راوی
را این قال لا اعلمه الا ذکره عن انس کوید ابو داود نمیدانم او را مگر روایت کرده از روات که داخل
... مگر که ذکر کرد این حدیث را عن موسی بن انس عن مالک الشیخ الجزری
... در ابهام و ... واین موسی بن انس بن مالک انصاری قاضی بصره است
... و حدیث روایت کرده از پدر خود و روایت کرد از وی مکحول شامی و حمید

طویل و در نسخه اصل از مسکلات که ابو هف نیست و در اینجا ما فی نسخه ما فیهما ما فی موقف
نام راوی در مردم و مکرر آمده و نام راوی را ما فقه نوشته لهذا صحابه که در دنبال ان
کرده نیست صالح بن درهم قول روایت است از صالح بن درهم که از تابعین
است می گفت انطلقنا حاجین فاذا رجل فقال لنا الی جنبکم قریة یقال لها الابلة فاذا رجل لیس باوه
انکار دی حاصل است و مراد باین مرد ابوهریره است فقال لنا الی جنبکم قریه یقال لها
الابلة لیس گفت انعم و لنا در حاشیه از سمهودی نقل است که گفته می شود اوبا ابله الم بصره
د سوخره و تشدید لام نام قریه است مشهور قریب بصره در قاموس گفته که وی یکی از بستان
و منابت نخل است گفتیم ماری دران قاست قریه است نام وی ابله است نخل گفت ابن ابو
که ابوهریره است من یضمن لی منکم ان یصلی لی گفت کیست ضامن و متعهد گردد مرا
از شما که بگذارد برای من در مسجد العشار گفت نواب از امن فی مسجد العشار رکعتین و از نواحی مسجد تا که
دران قریه است و نام وی مسجد العشار است بعین معجمه و تشدید شین معجمه در گفت ما حمله
و قول هذه لا بی هریره می گوید این نماز را یعنی ثواب وی مرا ابوهریره است سمعت خلیلی ابا
القاسم است صلی الله علیه وسلم یقول می گوید ان الله یبعث من مسجد العشار
یوم القیمه شهدا اضرای تعالی برانگیزد از مسجد عشار روز قیامت شهدان لا یقوم مع
شهدا بدر غیرهم یعنی ایستد و برابر نشود با شهیدان بدر غیر ایشان و این مع غلط است
مراد جماعه را که با شهدا بدر برابر بدلش چون این مسجد این فضل و شرف را
دارد نماز گذاردن در وی فضل عظیم و ثواب جزیل داشته باشد و ازینجا
معلوم می شود که نماز گذاردن در اماکن متبرکه و عبادت ها کردن در آن فضل عظیم
دارد و محمد بن نواب عمل مسجد کسی را جایز است و اکثر علما
جایز میکنند در عبادات مالیه بالاتفاق جایز است
رواه ابوداود و قال هذا المسجد مما یلی النهر

الله روایت [illegible] داود و گفت این مسجد را [illegible] است که متصل [illegible] احادیث
ابی الدرداء ان سقط السهو فی باب ذکر البیع و الشراء و در دیگر است که [illegible]
حدیث ابی الدرداء که او گفت این حدیث ان تقط الصلاة [illegible] باب ذکر [illegible] ثم
ان رسول الله صلی [illegible] سیفرق [illegible] قال لبعضهم عمر [illegible] و عمر رضی الله عنه
[illegible] پس گفت عمر که کیست از شما که یاد دارد حدیث رسول الله کدام یکی از شما یاد دارد حدیث [illegible]
مر از رسول صلی الله علیه وسلم فی الفتنة که در بیان فتنه [illegible] است فقلت انا احفظه کما قال
گفتم من چنانکه یاد دارم چنانکه گفته اند آنحضرت [illegible] لی زیادت [illegible] قال گفت عمر [illegible]
[illegible] حدیث را روایت کن [illegible] گفت [illegible] که [illegible] دلیری
در روایت حدیث و بگوی که چگونه گفته است چون حذیفه در میان جماعه اصحاب در حضور
عمر دعوی حفظ حدیث کرد و گفت یاد دارم همچنانکه فرموده است سخت آمد
این سخن وی بر عمر و گفت بسیار دلیری میکنی تو را بحدیث [illegible] بیان چگونه گفته است
آنحضرت و اراده کن که این بحث و مانند حدیث باید در حفظ و ضبط میدانم که تو
دلیر بوده در پرسیدن از آنحضرت از سر فتنه الله [illegible] علم خواهد بود در این
باب و بگو که چگونه است قال ثم گفت حذیفه [illegible] گفتم سمعت رسول الله
[illegible] صلی الله علیه وسلم یقول فتنة الرجل فی اهله وماله و
نفسه و ولده و جاره فتنه مرد و ابتلاء [illegible] وی در اهل وعیال او [illegible] و در
مال وی [illegible] و فرزندان وی [illegible] همسایه وی [illegible] است برعایت حقوق آن
[illegible] تقصیر [illegible] و برخلاف فرموده [illegible] مرد و [illegible]
[illegible] این [illegible] می نماید [illegible] و ابدای [illegible] و تعدی [illegible]
یکفرها الصیام والصلوة والصدقة والامر بالمعروف والنهی عن المنکر [illegible]
فتنه را [illegible] را که [illegible] اند [illegible] میکنند و سبب [illegible] ایشان [illegible] کرد

و روزه و نماز و صدقه و امر معروف و نهی منکر که همه مکفرند فقال لیس هذا ارید
و گفت عمر رضی الله عنه نیست که فتنه میخواهم من بلکه حدیث فتنه را زین در موج بیم
بیا دهی المراد فتنه در معامله که در میان مردم راه یابد و میگیرد اهل و ولد و مال که
تو گفتی نیست بلکه اما ارید التی تموج کموج البحر یعنی میخواهم من از فتنه بزرگی فتنه را
که موج برد مانند موج دریا یعنی محاربه در معامله که در میان مردم راه یابد مگر
و سروری و محبت کی در ان است قال گفت حذیفه قلت گفتم بعمر با کلمه و لبا نمی
میکنی وجه کار داری تو با آن فتنه یا امیر المومنین یعنی ترا از ان چی سفارش آن
بتو نرسد و تو از ان در امانی ان بینک و بینها بابا مغلقا بدرستیکه میان تو و میان
ان فتنه دری بسته و بابی محکم است مراد از در وجود عمر رضی الله عنه چنانکه
در آخر حدیث تفسیر کرده است یعنی با وجود تو در میان نیست این فتنه راه نمی یابد
و چون تو از میانه رفتی ان فتنه می درآید و راه می یابد قال گفت عمر ایکسر ام یفتح
الباب او یفتح بس شکسته میشود آن در که فتنه از آن می درآید و باز کرده می
شود و فرق میان شکستن در و کشادن چون شکست ره واز بسته دیگر نتوان
شد و بهم براورد و بعد از کشادن بستن ممکن است و بعضی گفته اند که شکستن
را کنایه از قتل داشت و کشادن را از موت یعنی چون عمر که باب است
از وجود او بیت ان از میان برطرف خواهد شد پرسید که بقتل خواهد بود یا بموت
قال گفت حذیفه قلت گفتم لا بل یکسر بلکه شکسته می شود چنانکه دیگر علاج پذیر
نشود و باز بستن ان ممکن نباشد قال گفت عمر ذاک احری ان لا یغلق ابدا یعنی
شکستن و نبستن او احری است یا بکه بسته نشود هرگز قال گفت شقیق که راوی این حدیث
است قلنا لحذیفه هل کان عمر یعلم من الباب آیا بود عمر که میدانست گفتیم
ترا آن در که شکسته خواهد شد قال گفت حذیفه نعم آری میدانست کما ان دون غد الليلة

ان وقت معزول شد چنانکه میدانند که پیش از فرود سفینه علم یعنی حروری الی صورة
در سنین ما العالم بعد از حیث کی حدیث کردیم او را حدیثی که نسبت در وعظها
وعقلها بود در کل بسب بلا کمهیب و هم جواب در روی و غلط در همه حرور و دلیعی
گفته اند محرومی بعضا ربود و قال نسالی تنزیل خدیوه من الناب گفت روای حدیث
که سعی سبب پس بعث را اسم و نیز لسیدم ازینکه برسم حد بود زا که گست مراد بیات
تعدی سر معنی زا که خاطر بود ای اجل پیش حد بود زا قضا به پیش برسید سر و حد بود را افعال
و کس گفت حد بود مراد بیات عرب سعی سحب حلیه   انس قال نبی الله صلعم
بعثت انا و الساعة کهاتین فهم ابی حصی میفرون نسبت با قیام قیامت رواه الترمذی و قال هذا
حدیث صحیح   اشراط بفتح شرط بسکون را و حرکی را و جمع کمی ادمیسه
کردانیم چند کلمه گویند اگر حسن باشد و شرط و جمع آنست و شرط لغت را از علم صفت
و نشان و هو جبری و اشراط جمع وی لیس اشراط ساعت یعنی نشانهای قیامت
باشد باوساعت جزوی از اجزای شب و روز را گویند و بعض وقت حاضر برا ید
قیامت باوقت و بر عکس امر ان ساعت گویند زیرا چون امدن وی مبهم است
هدیر شاه عصر منتظر و مخفی است و مبالغه کرده اند اشراط ساعت را باوجود
معانی که وقوع یابند پس از قیام قیامت منکر باشند امرا مردم پس را الدو ساعه
بعضه خود را د نطاول در بیان نوکرها حاصل در ما و سرت جز و ملت زجال کرباب
ف برنصیح اماره وکرباب حروب شقی امثال ان بود که درین باب مذکور
شده است و نیز بغیر اشراط با سبب سببی که شرط بعض اول شد در و اهل و صفار ان
جرانند کاشتند و باعث انکار مردم امر انست که امور در عالم یقینه واقع است
پس علامت بجون بر قیام قیامت را انکار ساعه کنند اما کر باب وقوع و
شیوع امر اعلامت آن که سه مطلق امرا اولیکن درین باب حروج المهدی را برد
ن

ذکر کرده و خروج وی با عجیب احوال باشد تا که در قرب ساعت ظهور نماید و آنچه گوییم که ذکر
آنکه گوییم که مهدی اینجا مغرب ذکر حروب و عیب و همه این علامات در قرب ساعت
بیاید ان شاء الله تعالی   الاول   انس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول ان من اشراط الساعة گفت شنیدم پیغمبر را که میگفت که
از علامات بپای قیامت ان یرفع العلم ویکثر الجهل برداشته شدن علم است از
میان مردم و بسیار شدن نادانی و یقل الرجال و یکثر النساء و کم بودن
مردان بسیار بودن زنان نسبت چون کفر ولد حرام ... عدالت ... مردان
... کند و کشته شوند جمع ... اراه ... الواحد تا آنکه ... مرد ...
را یک مرد که برپای شود ... این زمان ... و معصیه و ...
و در روایتی بجای یرفع العلم ویکثر الجهل این عبارت آمده یقل العلم ویظهر الجهل که
... علم و پیدا گردد جهل متفق علیه   جابر بن سمره قال سمعت النبی ...
صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ان بین یدی الساعة کذابین فاحذروهم بدرستی
که پیدا می شوند پیش از آمدن قیامت دروغ گویان ... که ...
... باشد که احادیث ... وضع کنند ... آنکه دعوی پیغمبری کنند و گمان برند که
... در راه ... رواه مسلم   ابو هریره قال بینما النبی در اثنای آنکه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم حدیث ... اعرابی ناگاه ...
... الساعة ... خواهد بود قال کیف اضاعتها قال اذا وسد الامر
... و ... صالح و ... کرده ...
... حق ...
... العرب ... انند ...
... که علامات ... از وی ... آمده ... کرده ...

بیان

و یکی از ... در ضایع ساختن امانت چیست قال کیف اضاعتها بعد الی چگونه باشد

ضایع کردن امانت دیگر کدام وقت باشد قال اذا وسد الامر الی غیر اهله گفت چون

سپرده شود کار دین از امارت و خطابت و قضا وغیرها الی غیر اهله ... ال عم

... در راه قیامت زیرا که چون کار دین و دنیا در دست نا اهل افتد لازم

جمیع کارها از دست برود و ضایع گردد و حقوق ضایع شود و وسد بلفظ مجهول است

... از توسید ماخوذ است و هر که بوی کاری سپرده شود گویی الکا ... داده

تکیه‌گاه وی ساخته شد رواه البخاری و ... قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم

الساعة حتی یکثر المال و یفیض ... بر پای نشود قیامت تا آنکه بسیار شود مال ... و حتی

تعود ارض العرب مروجا وانهارا و تا آنکه باز گردد زمین عرب کشت زارها و چراگاه‌ها و جوی‌ها

... سوران کدای ... رواه مسلم و فی روایة

قال ... و در روایتی ... گفت ... المساکن اهاب ... یهاب ...

... که از مدینه هر چند ... و نام وی ...

... همه بر وزن ... که ... الا ... همه بر گفته‌اند

... وی ... و ... ان وا و برای ...

با انکار ... می‌خوانند بعضی ... دو نام اوست ... است

که عبارت ... اهاب ... طیبه ... و تمام ... جابر قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم یکون فی آخر الزمان خلیفة ... در آخر زمان خلیفه که بقسم

المال و لا یعده ... و ... بسیار ... بعضی گفته‌اند که مراد

بآن خلیفه مهدی است و فی روایة و در روایتی ... آمده ...

... خلیفه گفت ... تا ... خلیفه که ... المال

... می‌دهد و ... نمی‌کند ... شمار کردن ... اموال الغنائم

و فتوحات جمع و یکجا ثبت وی روایة مسلم ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم یوشک الفرات نام جوی کوفه است و انحسار وی اصلست از حسر
سخت است یحسر مراد از حدیث معنی است وی بیاید نزدیک است انحسر
جوی ان یحسر که ظاهر گرداند و کشف کند دور کند پرده عن کنز من ذهب
المذهب که از طلا است یعنی آب وی خشک گردد و ظاهر شود از وی گنجی از طلا فمن
حضر فلا یاخذ منه شیئا پس کسی که حاضر شود آنجا باید که نستاند از وی چیزی زیرا
که فتن آن باعث شارع بقتال است چنانکه در حدیث آینده نیز همین جمع
گویند زیرا که فتن از آن گنج بسبب موجب فتنه درد و زوال امانت و ملت
است و آن ایشان است از آیات خداوند تعالی بعض گفته اند از آنجهت که آن
مال مغضوب و منکر ده است بر وجه سحاره و تعلق فتنه فار و اهل کرو امتناع بیع بجهت آن
حرام باشد وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتی یحسر
الفرات عن جبل من ذهب و هم از ابی هریره است که گفت گفت آنحضرت
قایم نشود قیامت تا آنکه کشف کند و بازگشاید فرات کوهی از طلا ظاهر گرداند از ل
یقتتل الناس علیه کشته میشوند آدمیان بر وی فیقتل من کل مائة تسعة و تسعون کشته شوند
از هر صد نود و نه و یقول کل رجل منهم و می گوید هر یکی از ایشان شاید اکون انا الذی
انجو شاید که من باشم آنکه نجات یابم رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم و هم از ابی هریره است گفت گفت آنحضرت تقیئ الارض افلاذ کبدها قی
کند یعنی بیرون می اندازد زمین پاره های جگر خود را که عبارت است از گنجهای مدفون
و عروق معدنیه و افلاذ جمع فلذ بکسر فا و دال در آخر و فلذه بمعنی قطعه
و در قاموس گفته که [illegible] جگر و پاره و ... و پاره گوشت و جز پاره ها است
جگر از برای آن است که خلاصه زمین بر است چنانکه جگر خلاصه حیوان است اما قلیه برآید

قد ید وکم [illegible] و الاثم و بغضیتن و حقیتین جواهر حدیث است پس و سبب فی قصه معانی
نور [illegible] ملید که بیرون می آرد من تطلعها و امثال الا مصطلان مانند سوختگی
الله سبب و الحکم و از [illegible] و بعره اهل الغفل پس می تبه که کسانیست مردم
را برای اعمال قبول می شد افلت پس میگوید ا برای این عمل کرده ام من
و یحی العاطع و مهابت فتح شد چه حتم باز دارند و احسن از جوابان
فحل فی سد الطعن بدی پس میگوید ا برای این بدکار دوست من بنی
الحمان بدی است که در محبت خواهش از این بعضی ارتکاب کرده این معاصی
[illegible] و سلم و الان آن بهیچ کاری نمی آید و منفعت بدان نداریم هم بدعوت پس
ترک میکنند و می گذارند اعمال را که از زمین بر آمده ملا یاعرون منه پس نمیگیرند
لها اجری رواه مسلم. قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم والذی نفسی بیده لیعت
[illegible] بحرمت تو کنند بحد انقای و است پس در دست قدرت اوست لا [illegible]
الدنیا حتی یمر الرجل علی القبر فیتمرغ و [illegible] مکررد دنیا [illegible] می گذرد مرد بر گور
مسلمی پس می غلطد و بر گور نقول یا لیتنی کنت مکان صاحب هذا القبر
می گوید کاشکی بودم من بجای صاحب این گور و لیس به الدین الا البلاء رواه [illegible]
[illegible] این مصطلح [illegible] این عبارت را و بعضی گفته اند که اکثر مراد بدین عادت
است و دین بمعنی عادت آمده پس معنی چنان باشد که می غلطد بر او و از روی
[illegible] برقبر و سبب غلطیدن و از روی کردن نزا در اعادت است [illegible]
[illegible] غلطیدن [illegible] ملاحظه و گرفتار [illegible] شده است وجه دیگر آنکه و این معنی
مشهور [illegible] بمعنی نیست که نیست این غلطیدن و از روی کردن بجهه امری
[illegible] رسیده باشد او را در دین [illegible] و مشقت که از جهة دنیا رسیده
است و این هر دو وجه حاصل او بیهدی نیست و تواند که معنی آن باشد که [illegible]

بلاد موصوف که بی غلط بر فرو عیب منعقد می شد را پنج از دین محمدی اثری نماند که سبب
وهن بمذهب شده و استظهار از جهت داده و بنیاد سب بر فرق ... نهانی محضر و
بلا والله اعلم بالصواب قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة
حتی تخرج نار من ارض الحجاز تضیء اعناق الابل ببصری تا آنکه بیرون نمی آید لیکن از حق
مدارسی عناق الابل ببصری روشن منکر دانند آن آتش بیکبار نهایی شهر ان لا
در بصری با همگی ... شهری است از شهرهای شام میان وی و مدینه
صد مرحله است ... اکثر اصحاب در ظهور این ... بود است ... که
ظهور او در مدینه بوده و در کار معانی برکت حضرت نبیه که ما ... علیه افضل
الصلوة واکمل التحیات اصل این ملده را از التنبان و قانه بیخ و ابتدای
ظهوران از روز جمعه ماه جمادی آخره ... روز یکشنبه ... و ... ه حجت
که مجموع امدت ... ماه و در ... بود ... از جانب ... بوده مانند شهری بزرگ
که او را قلعه باشد با بروج و کنگرها گویا که جماعتی از میان آن ... که ... بید
بدرگوهی که بر سر جگری ... چون از زیر می گذارد و چون رعد مهابت می کند و چون
دریا جوش می زند و گویا که از میان آن جویهای سرخ کبود می براید و تقرب مدینه مطهره
برسد باد خوش لیمی باز داران بسوی مدینه می آید و گفته اند که چون بار آتش
و اطراف آن بوادی ... را گرفته بود و حرم نبوی ... مدینه را مثل
نور افتاب در گرفته و مردم شبها در روشنائی آن کار ... و نور افتاب و ماه
در آن ایام از کار افتاده المسافه ... بود و بعضی از اهل مکه معظمه بوده
این بار در تهامه و بصری مشاهده نموده و از عجائب احوال این آتش آن بود که
احجار را می خورد و می گداخت و کسی را از وی اثری در سنگ ... و کو ...
نه ... وادی سنگ بزرگ بود که نصف که آن در حد حرم مدینه بوده و نصف

دیگر ملوک [illegible] فرو برده بود و چون [illegible] این سه [illegible] گفت [illegible]
[illegible] الساعة [illegible] ابواب [illegible] لم تکن آمنت من قبل [illegible]
[illegible] این [illegible] و [illegible] کردند
[illegible] به [illegible] انتقال بجای [illegible] برود [illegible] تعالی [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] بدر [illegible] را [illegible] وقت [illegible]
[illegible] در این [illegible] عالم [illegible] آمد و [illegible] مکر [illegible]
[illegible] و اکثر [illegible] عالم [illegible] فتن [illegible] و [illegible]
[illegible] الی [illegible] المغرب که در احوال [illegible] مطهره [illegible]
[illegible] والله اعلم انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اول
اشراط الساعة [illegible] تحشر الناس من المشرق الی المغرب
[illegible] مردم را از مشرق بجانب مغرب [illegible] که مراد [illegible]
[illegible] تعالی [illegible] بار [illegible] ان کردت [illegible]
[illegible] والله اعلم رواه البخاری الثانی انس قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یتقارب الزمان [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible] شوند و [illegible] اجزای زمان [illegible] که می فرماید
فتکون السنة کالشهر [illegible] ماه والشهر کالجمعة و ماه مانند هفته
وتکون الجمعة کالیوم [illegible] ویکون الیوم کالساعة [illegible] روز
[illegible] وتکون الساعة کالضرمة بالنار [illegible] یک شعله از آتش [illegible]
بفتح [illegible] را [illegible] از آتش [illegible] را [illegible] که [illegible]
[illegible] در [illegible] و در اکثر [illegible] شده [illegible] و در
[illegible] کرده اند [illegible] دال [illegible] بر آن [illegible]

یعنی کلمات را به وقفه و بغیر صفت بیان کرد با یک اعجاز ... ولی برکشید و ابراز نهایت
نزول ... و محل حروف و معنی که با ابهام از ... بیان ... و کلام ...
که ... است ... عبد الله بن ... صحابی است ... رسول
گرد و سلم را در ... که برادر ... حدیث ... آنحضرت که این ...
است قال قال رسول الله ... صلی الله علیه وسلم برای
... اگر ... بعلم ... حاصل کنم ... قوم ...
... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... که جری ... خود ...
... احتیاج ... ذکر ... نکرده و ...
علی الله ... بیاده ... عدم ضرورت
... پس ... از آن ... بسیار ... از ...
الحمد لله ... حاجت ... آنحضرت ... در روبهای ...
فلیس برحمتک ... دعا کردن ... اللهم ... لا تکلهم
... ایشان ... ضعف ...
و نوائم ... ولا تکلهم الی انفسهم و ...
ایشان را و کارهای ایشان ... مردم
... اعتبار کنند و معدوم دارند خاصهای خود را بر حاجتهای ...
حالکه ضعف بشری و عادت ... است در این العلم ...
و ... از آنحضرت ... کارهای خود را بجد اسباب ...
... سبحانه تعالی ... و نظر ... کار خود را بخدا ...
... و بحضرت ... در ...
وصف عبودیت ... اعظم ...

من معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم جلجله مطلق و ثابت می‌شود از پیش است
نیکبختها و بهتر هم جوابه باو فی یوم بان من جو دکف الدنیا و جزیها من علوم
ام الفتح و الحکم سوال الله عما حرّ الاثم و صح بیه علامات عهد الدین جوابه که
دلیل اعجاب است مثلو بدلیل ثنیها و الحجرات نیت مبارک جبو لابد پرسش ثم قال یا ابن
حواله سبب خود موی مایسج بالا و دارایت الخلافه قد نزلت الارض المقدسه وصی که بجا
عاقبه و ابادته ابهم فرود آمده است در زمین شام بعدوت الا لالی لیسر آنکه و
تعمیم میسد است از ابهاء الیسلاسل و نفسها و بلیله نفع معنی ام جوان و قبر و گوله اند
حاضر العالم و مرد یک رسیده است کارهای عظیم و حادثهای بسیار شدند و الیه علم لوسید
آن جای الناس من یدی الی راسکت و ماسه در زمین تکام برد و دیگر نیست از مردم
ازین دست تقوی پاسرلوفه و ما باکه و حج اجمال در آخر زمان باید باشد و رو صفت
فتح بیت المقدس هم آنکه در احادیث گذشت والله اعلم رواه ابو داود و همداده
نصیب و بداه الحاکم فی صحیحه و اتحاد کتاب ساحل پشت و جریری اشکارم لا لوسه اسم
بره ما آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم اوالحانی یولا وقتی که لرجه شود و کرد
شده بود عمها را و لهیهبیعی هاو اربابت مناصب عمهها را که بحکم شرع مرتب
بست مثال تمام عدمان پرداخته در دست نصرت جمع دار بعضان و جود
قسمت کنند و فقرا و ضعفا را از آن محروم کرد و اخذ و دل تکبر قال و قیع و اوحج
رویت لهم دال لهم قال فی ان یعنی العلاب زبان و وسرب تبدیت رفتن
بان بیعه کو بید که هم اسم بایست که رجعه شود و لقبع استقبال از جلال شدت مجلت
بجالت شعم و مهدور و الاهانه صحابه و گرفته بود امامت را عصمت به بحی که نزد
محمود هم نهاده بود و خیانت کنند از او و در حکم عصمت دارند که ارکان مهران است
آورده اند حق اینان است و از کوه سر باو کرد و اخذ بود در کور امثل عراقی عرد

پیشوا و مقتدای مردم جاهلان شدند که بنام علم با جاهلان ایران همداستانی باشند
بعضی علما این خرافات که اوجه سود تحصیل کرده‌اند و علم را برای دین بر ترویج آن باعث
و وصول حطام دنیا بجهت این تحصیل و بناه وجاه و منصب [illegible] و اتباع
اهل امارت و اطاعت فرمان برداری کنند و دل عوام را در راه مصلحت دین
نموده چون شیخ احمد و بعضی شیخ لاهیجی با درجه و رتبه جاهل صد تنه و
ترویج کرده‌اند مروج دکان عوام را و الفت اماه در دور زمان شدند در اطراف
الاعراب البلاد و بلاد اکراد و لورها و شهرها یعنی در شهرها و بلاد
قاسم مهتر و بزرگ کرد و صدر اکبر که ملکشان میان این و [illegible]
رعیت العوام از دل ایم و بنای کفر و رسم قوم که اسم شیخ در کارها و مهمات
البلاد و رجوع مهمات ایشان با و شد خود از دل زمین و کینه ترین مردمان
است و کرم اهل همان شهره و گرامی و این سعد مزد را هشت ترس و بدی
او حاجه قاضی با ظالم حاکم و عادلی بد مردم را حاجه نمانند ای بعلم او
و مکرم و اطاعه دین و طریقت العبادات سدا احمد مردم و احتیاط کنند
با حسن معتقدات زمان تو فقه بعضی قلب کن با خدم رسول در اطراف بعض
و اسرود و گوشه نشین با دلو مطلق و المعارف و سیدا احمد مکان پسی اکد
سرود که ابرار امر خواجه مثل محمود و طیفور و زمان حلاق و شیخ المحمود خورده
شنو و سرابها و شکر پست و بعضی از حرمه الاحمد او بها و تعویض کنند و تدکره مدد
و سام و مدعی شان این مریدان بی‌سبب از صحبت از طبع کوهستان طمع کنند حلق
و سلف و بلد کنند این زمانه بدی و افسانه بروی مکند انسان را و جواب آن
کردند و این سخن درست و حقیقت نیست نیز در محاربه و ما این زمان انیغو و منه
به ذا فقه بوجود امثال این الفدا العالم فها رابعوا جدا و لکن لیس اسطار بر [illegible]

ادبر ۱۲۱

بر و بند است تق لیس امور که مذکور شد بغیر حرام باد و شرح را در الیه حید زمین

از جمیع [illegible] رفتن در زمین و آسمان و هیچ که ممل شده جوری لغوری و بکر قسم ران

عقد ما و سنگ [illegible] فساد [illegible] آسمان و آیات [illegible] منتظار بر بدیهای [illegible]

[illegible] درو بر سد که نظام قطع شکله بجز ترتیب و همه جواهر در رشته [illegible] که

بسته رشته ضایع پس تنانی افاده جواهر آن نظم از گسیل جواهر رشته نظم

[illegible] اسمه جواهر بجمع بر لعده و سلک رشته که ای القاموس والصحاح و نظام را

[illegible] پس [illegible] مصدر بر گفته پس [illegible] اسم او را بمعنی منظوم یا بمعنی حاصل مصدر

[illegible] ترجمه اشارت بدان کردیم فافهم رواه الترمذی علی رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فعلت امتی خمس عشرة خصلة [illegible]

یکی [illegible] باز [illegible] خصلت را حل بها البلاء فرود آید [illegible] بلا فتنه

که مذکور است و عدد [illegible] الخصال شمار نکرد آنحضرت این خصلتها که مذکور شد

و [illegible] قول صاحب [illegible] زنده [illegible] ذکر هر دو حدیث [illegible] و شمار کرد

اعداد [illegible] اما [illegible] بر وجوه این خصلتها که مذکور شد شمار کرده

[illegible] از این جهت [illegible] و لم یذکر تعلم لغیر الدین و ذکر نکرده این خصلت را که او [illegible]

[illegible] و علم شد از برای دین قال گفت [illegible] اطلاع دیگر درین دو حدیث

این است که گفت بجای وادنی صدیقه واقصی اباه بر صدیقه و جفا اباه و نیکی

کند دوست خود را و جفا کند بر پدر خود و قال گفت بجای و شرب الخمور

و شرب الخمر [illegible] کنت [illegible] بعض [illegible] لبس الحریر [illegible] مسعود

[illegible] رواه الترمذی عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم لا تذهب الدنیا حتی یملک العرب رجل من اهل بیتی یواطئ

و [illegible] دنیا تا آنکه مالک شود عرب را مردی از اهل بیت من [illegible]

بثبوت پیوسته در حدیث محمد ابن طالب و شرافت او بسبب والا در سیادت حکم کرد انکه
با لکه تمام و نسب کرد دعوی بعضی علم نبوی که پیغمبر او با نسب با نام او و نام جد او
و ابو داود روایه ... اسمی مرا ... داد ... لو لم یبق
من الدنیا الا یوم گفت آنحضرت گر باقی نماند از دنیا مگر یک روز بطول الله ذلک
الیوم هرآینه دراز میکرداند خدای تعالی آن روز را حتی یبعث الله فیه رجلا منی
تا برانگیزد خدای تعالی در آن روز مردی را که از من باشد او من اهل بیتی یا گفت
از اهل بیت من یواطی اسمه اسمی واسم ابیه اسم ابی موافق باشد نام او نام من
و نام پدر او نام پدر مرا یملأ الارض قسطا وعدلا پر کرداند او زمین را از داد و عدل
کما ملئت ظلما وجورا چنانکه پر کرده شده بستم و جور یعنی قسط و عدل هر دو
بیک معنی اند چنانکه معنی ظلم و جور و در صراح گفته قسط داد و عدل داد و داد دهنده
خلاف آن جور و ظلم و ستم کردن و در حکم ... و در ... نزدیک ... گفته
و گویا که مراد در حدیث ... باشد ... مراد ... داد ...
دادن و عدل عدالت و تسویه و برابری در حقوق نمودن و ... ظلم و جور مقابل
این دو معنی والله اعلم رواه مسلم ام سلمه قالت سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول المهدی من عترتی من ولد فاطمه ام سلمه گفت شنیدم رسول
الله صلی الله علیه وسلم را که می گفت مهدی از عترت من است از اولاد فاطمه
عترت بکسر نسل مرد و گروه وی و خویشان و نزدیکان وی که ... گفته اند و
مانند آن ... اولاد ... فی الصراح عترت خویشان و نزدیکان مرد
و در نهایه گفته عترت مرد خویشان وی اند خویشان آنحضرت اولاد عبد المطلب
را گویند و گفته اند از اهل بیت یعنی اولاد وی ... گویند ... [illegible]
... نسبت که عترت ایشان که حرام است بر آن زکوة و ایشان اولاد ...

انتهی

ندو برهم احوال وی باولاد فاطمه بعبد امت سنت معلوم میگردد که مهدی خصوص
ر اولاد فاطمه است رواه ابوداود عن ابی سعید الخدری قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم المهدی منی مهدی از اولاد منست اجلی الجبهة روشن
پیشانی اقنی الانف بلند بینی یملأ الارض قسطا وعدلا پر میکند
زمین را بعدل و داد کما ملئت ظلما وجورا چنانچه پر کرده شده بجور و ستم
یملک سبع سنین مالک می شود زمین را هفت سال رواه ابوداود عن
النبی صلی الله علیه وسلم فی قصة المهدی قال روایت کرد ابوسعید از آنحضرت
در قصه مهدی که ظهور بعد از ذکر عدل و داد فیجیء الیه الرجل پس می آید بسوی مهدی
مردی سوال پس میگوید ای مهدی اعطنی اعطنی عطا بده قال فیحثی له الحضرت
فی ثوبه پس بر دارد کفت بر کرده مهدی در جامه او
باستطاعت آن حمله کمی تواند که بردارد اندر آن دراهم و دنانیر بسیار
بینهما و فی سما رسیده بود حیات کرد رواه الترمذی ام سلمه عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت یکون اختلاف عند موت خلیفه
پیدا می شود اختلاف و نزاع و جدال در مردم نزد مردن خلیفه که در آخر زمان
باشد فیخرج رجل من اهل المدینه پس بیرون می آید بعد حرب امامه مردی از اهل
مدینه تا رمالی بیکر در حالتی که گریزنده و دونده باشد بسوی مکه فیاتیه ناس من اهل
مکه پس پیش می آیند او را مردمان از اهل مکه فیخرجونه پس بیرون می آرند و امام
میکردند او را بالحراس والالحاح و تو کاره و حال آنکه آن مرد خود را ولی نیست
بامامت فیبایعونه بین الرکن والمقام پس بیعت میکنند وی کردند مردم آن
مرد را میان حجر اسود و مقام ابراهیم گفته اند که مراد باین مرد مهدی است
فیبعث الیه بعث من اهل الشام لشکری
مسعت الله پس فرستاده می شود بسوی این مرد بعث من اهل الشام لشکری

از سام یعنی باد ساحی که دران وقت در شام باشد لشکری را برای جنگ
وقتال مهدی بفرستد خسف شام باشند این محمد الدسه لشکر بر زمین
برده شود واین لشکر ملحق شد که نام موضعی ست در میان مکه و مدینه
در بعض بیابان وزمین فرو آید و مراد ازین لشکر سفیانی است وان
قتال فتنه امارت سفیانی است که یکی از علامات خروج مهدی است ودر
باب احادیث بسیار وارد شده قریب بتواتر یکی از حدیثها منقول است که
کرده شده است از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه که فرموده سفیانی
از اولاد خالد بن یزید بن ابی سفیان اموی است مردی کلان سر حمک رو اثر آبله
سعد در چشم که برون اید از جانب دمشق و اکثر اتباع وی از قبیله کلب باشند
که نام وی کلب و بسیار کشته شود مردم را تا آنکه شکمهای زنان را بشکافد که
بکشند بچه‌ها و چون خروج مهدی شود لشکر بجنگ وی بفرستد لشکر آن لشکر بر مت
خود پس از ان سفیانی خود با لشکر که با وی بود بجنگ مهدی بیاید در حرم
که بیدا نام دوست با لشکر بهم در زمین فرو رود و مع نیکی از ایشان بخلاص نجات
نیابد مگر کسی که این خبر مهدی برساند فاذا رای الناس ذلک پس چون
ببینند و بدانند مردم این حال او را لشوند خبر هلاک سفیانی را آماده بدال
ان هم ببایند مهدی را ابدال از بلاد شام و عصایب اهل العراق
وعصائبها اهل عراق فاتوه پس جمعیت کرده مهدی را ابدال قومی اند که
بر پای میدارد خدا تعالی برکت ایشان زمین را وایشان همگی دین اند
چهل تن در شام است در عراق که یکی از ایشان بمیرد در بدل وی کسی را از
س برانگیزد بجای نشانند و ذکر ایشان در احادیث آمده و عصایب در حدیث
سنن ابی داود و کتب ابوبکر الابدال در کتب شبه نامده میکرد در حدیث فرموده

الی

ابوداود و حاکم این روایت را اخراج کرده و تصحیح نموده است ولیکن سیوطی در جمع الجوامع اعراض
کرده در ذکر این احادیث باین سبب آورده و در ذکر احادیث دیگر که در فضل
[illegible] در بعضی دیگر حدیثی یا از امیر المؤمنین علی آورده که ابدال این درجه
[illegible] بسیاری نماز و روزه و صدقه نیافته اند و بدان ایشان بر مردم فضل یافته
[illegible] سخاوت نفس و سلامت قلب و خیرخواهی مسلمانان یافته اند و فرموده حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی عدد مردم در امت من که صفت ابدال باشند کمتر از کبریت
احمر اند و در حدیثی از معاذ بن جبل آورده که هر که در وی این سه صفت بود وی
از جمله ابدال است رضا بقضا و صبر از محرمات و خشم کردن بجهت دین خدا و بر امام
[illegible] در اصحاب النجوم آورده که هر که این دعا هر روز سه بار بخواند اللهم اصلح امة
محمد اللهم ارحم امة محمد اللهم تجاوز عن امة محمد او را در درجه ابدال نویسند و بالجمله هر که
[illegible] صفت رحم کند و خیرخواه خلق خدا باشد از جمله ابدال است و اما مراد
[illegible] اهل عراق پس در [illegible] اند از رجال الله گفته بعضی چنانکه ابدال
او را امیر المؤمنین علی آمده ابدال شام باشند و نجبا مصر و عصائب عراق
بعضی می گویند مراد بعصائب نیکان و زاهدان و عابدان اند از مردم و عصائب
القوم در لغت نیکان قوم گویند ثم یسیر رجل من قریش بعد از آن بیند آشود رجل
از قریش مخالف مهدی اخوال کلب شایان اند یعنی برادران مادر وی از قبیله
کلب باشند که قبیله ایست مشهور از عرب و جهت کلبی از آن خبر بود و صفت
القوم بعث [illegible] بفرستد امیر دیگر بسوی مهدی و تابعان وی لشکری را و مدد دهد
[illegible] اخوان خود که بنی کلب اند فیظهرون علیهم پس غالب می آیند مهدی
و تابعان وی برین لشکر و ذلک بعث کلب و این را گویند لشکر کلب است
که سبب اختلاف خروج مهدی است و یعمل فی الناس و کار کند مهدی در مردم

نسبتی بهم رسید و روش شود آنکه بن محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم ویلقی الاسلام
بجرانه فی الارض و می اندازد و دین مسلمانی گردن خود را بر زمین و ثبات و قرار
می یابد و جران بکسر جیم و تخفیف راء و دون در اصل پیش گردن شتر است از مذبح تا منحر
که در وقت نشستن و قرار گرفتن آنرا بر زمین نهد و این کنایت است از تمکین
و استقرار وی که دیگر هرج و مرج ارسال برخیزد از جنگ و جدل نشان نماند و دین با اوامر
و احکام سنت حمایت قرار یابد و استقامت پذیرد و خلافی در میان نماند فیلبث
سبع سنین پس مکث نماید و باشد مهدی هفت سال ثم یتوفی پس میرانده شود ویصلی
علیه المسلمون و نماز بگذارند بروی مسلمانان رواه ابو داود ابی سعید
قال ذکر رسول الله گفت ابوسعید خدری ذکر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بلاء یصیب
هذه الامة حتی وا رسید و بلائی را که برسد این امت را حتی لا یجد الرجل ملجأ الیه من الظلم
تا آنکه نیابد مرد جای پناهی را که پناه گیرد ازظلم فیبعث الله رجلا من عترتی واهل
بیتی پس برانگیزد خدای تعالی مردی را از فرزندان من و اهل
بیت من فیملأ به الارض قسطا وعدلا پس پر میکرداند حق تعالی بوجود
او زمین را بعدل و داد کما ملئت ظلما وجورا چنانچه پر کرده شده بود پیش از آن بجور
و ستم یرضی عنه ساکن السماء راضی و خوشنود می باشد از روی سکونت کنندگان
آسمان یعنی که در آسمان است و ساکن الارض و سکونت کنندگان زمین یعنی هر که
بر زمین است لا تدع السماء من قطرها شیئا الا صبته مدرارا نمی گذارد آسمان از قطره های باران
خود چیزی را الا صبه مدرارا میریزد آنکه میریزد آسمان آنرا بر زمین در حالی که
بسیار ریزنده است در بعض دال و سکون راء ریزنده باران مدرار بسیار ریزنده
ولا تدع الارض من نباتها شیئا الا اخرجته و نمیگذارد زمین را از گیاهها خود
چیزی را مگر آنکه بیرون می آرد آنرا یعنی بار آنها در زمان مهدی بسیار بازدید

۱۱ ۱۰ ۹ ۲ ۱

بار دو در وصیت جاصلهای زمین تمام و عیش و زندگانی حرث کرد حتی یعنی الاجماع
الاموات ما آنکه از روی دارنده بدکان مرکان را بعث وجود حیات انسان
سکوینده ای که حاصل انسان درین زمانه بوده‌اند از روی جنس ثبات و کامرانی
[illegible]ندی ببعضی اسما که همه خوانند مصنف یعنی زنده کردانندی یعنی مرده‌ها از روی
[illegible] زنده کرده خدا تعالی انسان را روایت بطریق فرض تقدیر بست که الی قصه
فا به اکر زیاده بدان ثابت کرده و الا مجرد احتمال است والله اعلم عیسی ع
و قصه سبع سنین او تمام عمل زندگانی میکند درین خوبی و کامرانی بعث ال
یا که الله و این بطریق است که راوی سند با دران وقت بر انحضرت مبهم و اسمه درین
دیگر تعیین کرده باشند والله اعلم رواه الحاکم فی مستدرکه و قال صحیح اداء کرا
احمد بن الحاکم در مستدرک جود که نام کتاب اوست و لفظ این حدیث
صحیح است در اصل کتاب و مقام بیان صحیح است شا رضی الله عنه رسول الله صلی
الله علیه وسلم یخرج رجل من وراء النهر بیرون می آید مردی از وراء النهر در صحیح
مصابیح من وراء النهر یقال له گفته می شود مرا مر دا الحارث حراث نام
نام اوست و حراث صفت او که ازو است یعنی کشت کار کننده و تواند که بر دو
نام باشد ما مابهر دو صفت و مالمد جاه بطریق علم باد صفت او را یا این دو نام
خوانند علی مقدمته رجل پس از روی مردی دیگر بر آید یقال له گفته می شود مرا مر دی را
منصور یوطئ او یمکن لآل محمد قرار دهد و توطئ مکن و اندای مرد که حارث
نام اوست آل محمد را و تمکین سکنه اوی و تمکین و توطئ نزدیک هم اند
بمعنی قرار دادن و پای برجای کردن کما مکنت قریش رسول الله چنانکه
قرار دادند و پای برجای کردند قریش من بعد از اصحاب الله علیه وسلم از بعضی
ایشان در ابتدای حال ابا اباء انحضرت کردند بیرون آوردند اما در آخر

نتوبت و تمکین و نصرت و مانند از قریش و بعد مهاجران از مدینه و ... باشند و
تمکین ابو طالب آنحضرت را برادرین باب آیست و حسب ... و من نصره
و ارام سبب مر هر ... باری دادن باشند ... نام او
اجابت باز نموده لازم است قبول نمودن و گرویدن او را ... بسبب که نصرت
نفس با اجابت او سوی آنحضرت ... احادیث دیگر وارد بدین
باب ظاهری ... امانت ... بود که بر مومنان اجابت
و اطاعت او لازم کرده و تمکین و بطریق تعلیم و ادب ... بود و مراد
و اجابت اعتقاد و محبت ... و الله اعلم رواه ابو داود و عن ابی سعید الخدری قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده سوگند بخدائی که بقای ذات
من در دست قدرت اوست لا تقوم الساعة برپای نشود قیامت حتی تکلم
السباع الانس تا آنکه سخن کنند درندگان آدمیان را وحتی تکلم الرجل عذبة سوطه
و تا آنکه سخن کند مرد را طرف تازیانه او و عذبه سر یک طرف ... [illegible]
و فی الصراح عذبة اللسان ... زبان و عذبة السوط ... تازیانه ... [illegible]
... شراک نعله و سخن کند
... فخذه ... ران وی بما احدث اهله بعده خبری که تو بعد
کرده با اهل و عیال وی پس وی رواه الترمذی الثالث عن ابی قتاده قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الآیات بعد المائتین ظهور نشانها و قیامت ...
در پی هم شود بعد از دویست سال ... بود از ظهور دولت اسلام یا از وفات حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و تواند که مراد ازان بعد از هجرت باشد ... [illegible]
والله اعلم رواه ابن ماجه عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رایتم
از باب السود و گفت ثوبان ... آنحضرت ... که بعد ... [illegible]

[illegible]

حارث بن حراث است که محقق از صاحب خراسان نامور است سابقه انصار آل
محمد صلوات الله المهدی را برای که بعد رسیده که دران را امام علیه السلام حضرت که نام او مهدی
است روایت کرده احمد و البیهقی فی دلائل النبوه و بعضی بن حفص ... ان از
... روایت شیخ شاطبی قدس سره که در علامات مهدی آخر الزمان نوشته اند که
... اسحاق گفت ابو اسحاق سبیعی که تابعی کبیر است دید علی را و ابن عباس و
... بن عمرو و دیگر صحابه را و سند ... حدیث از ... و ثبت صحابی حنفیه ...
گروهی از حسن بصری در حدیث از حسن بن ... و مجاهد و سعید بن جبیر ...
که امام شعبی ... قال گفت ابو اسحاق سبیعی گفت امیر المؤمنین علی رضی
الله عنه و نظر الی ابنه الحسن و قال ... که دید بسوی پسر بزرگ خود که امام حسن
بود پس قال گفت علی رضی ان ابنی هذا سید ... که مرد عالی ... سبب کما
سماه رسول الله صلعم نام کرده است او را سید پیغمبر صلی الله علیه و سلم و سیخرج من صلبه
... که بیرون آید از پشت وی مردی که مسمی باشد بنام
پیغمبر شما یعنی محمد یشبهه فی الخلق مشابهت دارد این مرد پیغمبر را در صورت
باطنی ولا یشبهه فی الخلق مشابهت ندارد آنحضرت را در صورت ظاهر یعنی در همه جهت
بهمه وجوه و الا در احادیث مشابهت در صورت نیز به بعضی جهات ثابت است
چنانچه گذشت ثم ذکر قصه یملأ الارض عدلا یعنی ذکر کرد علی رضی الله عنه قصه
پر کردن او زمین را از عدل و داد رواه ابو داود و در روضه ذکر کرد این حدیث را ابو داود
و لم یذکر القصه و ذکر نکرد قصه را فصل بدانکه احادیث در باب بودن مهدی از اولاد
فاطمه زهرا بحد تواتر رسیده لیکن در مخصوص بودن او از اولاد امام حسن یا امام
حسین در بعضی احادیث مخصوص بودن از اولاد امام حسن بروایت رسیده چنانچه در
همین حدیث که از امیر المؤمنین ع روایت یافته و در بعضی احادیث غریبه از اولاد

عباس بیرون آمده است ابن حجر هیتمی در صواعق گفته که مانع سبب از رجوع و
ولادت مهدی ورسی ... و امر از جهات مختلفه پس تواند که امام حسن را رجوع و
ولادت باشد لیکن امام حسن را ولادت عظمی باشد زیرا که اولاد بودن
در بیت امام حسن است در ممکن است یکی از امهات بنی عباس بود والبیهقی
جابر بن عبد الله قال فقد الجراد في سنة من سني عمر گفت جابر گم کرده شد ملخ در یکی
از سالهای خلافت امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب ... که نیافت در آن
سال عمر هیچ ملخ و در آن سال دران دیار ... ما هم بدان ... پس عمر
سد عمر رضی الله عنه پس فرستاد سواری بسوی یمن فاعنا کسی از شما ... معنی الی الیمن
را کسی بفرستاد عمر بسوی ولایت یمن سواری را و را کسی الی العراق و بفرستاد دیگری
دیگر را بسوی عراق و را کسی الی الشام و سواری را بسوی شام تا سوال کنند من الجراد
حالی که سوال بکنند آن سوار مردم را از وجود ملخ و بحقیقت که حرف آن برای عمر
باشد پس اری منه شیئا بنموده شد هیچ یکی از آن دو سوار را خبری از ملخ ما آنکه ازاتی
الیمن من قبض الیمن قبضة پس آورده عمر را آن سواری که از جانب یمن قبضه از ربع
از ملخ پس چون دید پس پراکنده کردن هست ملخ فلما رآها کبر الله پس عمر
فما رآها عمر کبر پس هرگاه که دید آن ملخ را عمر تکبیر برآورد و قال سمعت رسول الله صلی
الله علیه وسلم یقول الله عز وجل خلق الف امة گفت بدرستی که خدای تعالی پیدا کرد
هزار گروه را از حیوانات ستمائة منها فی البحر و اربعمائة فی البر ...
در ... و ... چهار صد گروه در بر است فاول امة هلاک الجراد
پس بدرستی که نخستین هلاک هذه الامة پس بدرستی که نخستین هلاک از این
گروه الجراد هلاک ملخ است و در بعض نسخ لفظ هلاک نیست یعنی اول
از این هزار گروه جراد است فاذا هلکت الجراد پس وقتی که هلاک شود ملخ تتابع

الامم لتعلم الکمنا بادری برسد امها در ممالک عجم که سوی ترجمه را نوشتیم است
بر روی بر وارنده و نشانی زمان می دارند از آن رواه السهمی فی سمعت اللسانی
مهدی ماست بین یدی الساعة و ذکر الدجال ذکر کرد و در این باب احوال علامات کبری از
قیامت که نزدیک بقیام آن و وقوع آن به شمایند ذکر کرد در باب این علامات
ضعیف و مهر و تسبیب آن بود که ذکر خروج مهدی که وجود وی با عیسی و دجال بودند
در این باب کردی ولیکن چون مهدی در احادیث با ذکر فتن و ملاحم مگر بیش
از خروج او واقع شوند و بعد از خروج وی مرتفع گردند واقع شد بدین تقریب ذکر
وی در آن باب جریان یافت دیگر به آنکه احادیث و اخبار در زمینه
نوع آیات ... که موافق ذکر کرده مختلف آمده است و جمع در تطبیق و توفیق
آن بسیار است و شاید که در این که جمع و شرح بعضی از آن مذکور کرد و عظم آیات
و اسرار آنی ... وجود دجال است و در ورود احادیث در وی اکثر اشهر است و
دجال بیش از دجل است و دجل بمعنی خلط و مکر و خداع و تلبیس آید دجل الحق
بالباطل گویند و ضبع که کسی حق را بباطل خلط کند و نما و نوانماید بمعنی کذب
نیز آمده و این معانی در حال ظاهر است و معانی دیگر که از وجوه تسمیه دجال
تواند بود نیز قاموس مذکور است در شرح آن را ذکر کرده ایم و مسیح اسم مشترک
است میان عیسی علیه السلام و دجال است که اسم وی را مقید بدجال دارند
و در عیسی علیه السلام مطلق گذارند و عیسی را مسیح از آن گویند که چون آنکه
ابرص را مسح و لمس کردی به شدی و او وجه آنکه ... در ممسوح بر آمد ... و
چه گفته که اطفال را ... بعضی گویند مسیح بمعنی صدیق است و ارجمه
کف پای که هموار بود نه چون دیگران که خالی در آن باشد که مردم را باشد تا آنکه بسیار سیاحت
میکرد ... را و این وجه مشترک میان وی و دجال را مسیح از آن گویند که یک

چشم وی ممسوح الوده گیسو را کاوند که بیک طرف روی وی بلا بود و دیگر چشم وی برآمده
نباشد فارا انجه نه مسح کرده شد و با تهذه بیدار و نی خر خولی جانکه مسیح گرا
شده از عیسی بروبرکی پیش وی مسیح الضلالت است و عیسی مسیح الهدایه و از آنکه
ایام وی مسیح بکرم و بیش مسدود بر آمده و بعضی گفته اند که مسیح نام وی
است و بعضی نام عیسی دانکه گفته اند که نام دجال مسیح است و بعضی حطاب ولد
مدینه بن سعد الصاری بفتح صرف و سکون و دال مهمله از اهل مدینه رجال است
بعضی گفته اند اول صیاد وی جدیه است ولیکن صحت نکند بخت لیست زود
زر دکوفه و معدود است در اصل کوفه روایت کرد از انحضرت در روایت
کرد از روی الوالطفیل و بعضی قال اطلع النبي صلی الله علیه وسلم وغلب وکن سدا
گفت صلعم و افقه سر انحضرت بر جا در حالی که مایداکه منکردم پیکد کر مال اید
کردن پس گفت انحضرت صلعم ذکر میکنید سما فانو اند کر اساعه گفتند حاضران
ذکر میکنیم ضامت رلعال الدالس بوم گفت انحضرت که بدرستی که قیامت
قایم نشود چنانچه نزد اهله عشر ایات تا انکه می بیند بعض از یلق مرده
ذکر الدجال پس ذکر کرد انحضرت دجال را بعیب دد دی که برامد و برگردان
شرق و مغرب بر او وجهل روز ربا پس مسلمانان مثل زکام زدگان شوند و کافرا
مایند مساق گردانند چنانکه در حدیث ذکر امد است و انچه در زمان سعید در زید
دجال امده که یوم یالی بیستمار اند جای نعتی بعض الناس الاله بامرین تحولت
بقول جدیه و مالعان وی و نزد این مسعود و کسی که مانع است او را برادر ان تحط
است که قریش را در عهد رسول الله بر دعای وی صلی الله علیه وسلم که فرمود
خدایا مدد کن بر ان بکنند هفت سال قحط چنانکه کرد ایند بر مصریان در زمان
یوسف علیه السلام در گرفت پس هلاک شدند بدان وی خوردند مردها

١٩

و در انوقت زنهار از دین و بهبود در سوال است و دخان دیدی را براکه رسیده گفته ضعف بصر بود را
تا شده و در پی شد بره و باریک ستر بود در فوطه سال به یوسف و فات است مطار و کر
باب عجائب زبره نماید مانند دود ابر عرب بر مغاوبه نسبت دار و دجال نام کند و در
محلی بکاری دیس باب نیز مسعود احادیث آمده والله اعلم والدجال و ذکر کرد دجال
و اعمال وی نیاید و الدابه و یاد کرد آنحضرت از ان وی نشانه دابه را که برول
می آید از مسجد حرام میان صفا و مروه و قول وی علیه السلام واخر حالهم دابة من
للدین محمول بر آنست که گفته که ان چهار پایه ایست که در ارکان وی بست
کرده و بعضی گفته که وی مختلف الخلقه یا بدصورت ایست بسیاری از حیوانات
که جمع هقار ... و برابد و روی عصای موسی و خاتم سلیمان باشد
در رنگ و بوی نو اند رسید وار روی نتواند گریخت بر ند مومن را بعصا و نوسند
در روی مومن و مهر کند کافر را بخاتم و نوسند در روی کافر و طلوع الشمس من
مغربها و یاد کرد آنحضرت از آن وقت به بر آمدن آفتاب را از جانب
مغرب و فرو رفتن وی و بیان در حدیث نیا و نزول عیسی بن مریم و یاد کرد
آنحضرت فرود آمدن عیسی را از آسمان بر زمین بیان این نیز بیاید و یاجوج و ماجوج
ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح و این دو اسم عجمی است و بعضی
گفته اند عربی دو ماه مشتق و آن در شرح بیان کرده شده است و ثلثه خسوف
یاد کرد فرو رفتن زمین را که سه جا واقع شود جهت باستراق یک خسف
واقع شود در زمین مشرق و خسف بالمغرب و خسفی دیگر در زمین مغرب و خسف بجزیرة
العرب و خسف دیگر در زمین عرب معنی جزیره و معنی جزیره عرب و حدود آن
در ... معلوم است و آخر ذلک نار تخرج من الیمن ... که ...

هم واقع شود و تعجب نیست که بیرون آمدن آتش از یمن تطرد الناس الی محشرهم همراه
آتش مردم را بسوی شام که حشر در آنجا خواهد شد و مراد بآن زمین مسلم نیست چه
در صحیح آمده که حشر در زمین شام خواهد بود و از این لازم نیاید که این طرد و بدا
آتش مردم را بعد از حشر باشد ما گویند که علامت قیامت بود و حشر بعد از آن بود
خواهد شد فی روایة نار تخرج من قعر عدن در روایتی اینچنین آمده که آتش
که بیرون آید از اقصای عدن تسوق الناس الی المحشر براند مردم
را بسوی محشر و فی روایة العاشرة و در روایت دیگر از آنها دهم بجای ذکر نار
خارج از یمن یا قعر عدن ذکر بادی آمده که می اندازد مردم را در دریا که تطرح
وریح تلقی الناس فی البحر رواه مسلم این اشکال نماند که در صحیح بخاری باز مذکور
است از اول اشراط ساعت شمرده جمع کرده اند میان این دو حدیث که آخریت
وی باعتبار آن است که ذکر کرده شده اند و اولیت من آیات است که بعد از
ظهور آخری از امور دنیا باقی نماند بلکه بانتهای آن نفخ صور واقع شود که دنیا
به تمامها فانی و هالک گردد بخلاف آنچه ذکر کرده شده باقی از آیات
زیرا که با هر یکی از آنها چیزی از دنیا باقی میماند پس قسم اول علامات متقارب
قیام ساعت است و ثانی ابتدای قیام اوست و اولیت واحد بالنسبه آخری است و یک
جزء تواند که بنسبت یکی اول باشد و بنسبت دیگری آخر فافهم عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بادروا بالاعمال ستا مبادرت کنید نیکوکاریهای
نیک پیش از آیات و حوادث را یعنی بشتابید بسوی اعمال صالحه پیش
از رسیدن این شش چیز الدخان والدجال و دابة الارض و طلوع الشمس من مغر
بها و امر العامة و کار عامه را یعنی فتنه را که کبیر و شامل گردد عامه خلق را و خویشتن

و علم فیها اکثر مخصوص است. چه کرامات سوای امور غیبی و اهل حال که مخصوص بود یکی
بسیار واقع شده‌اند که مراد و یا مراعات قیامت است و عاصم بن سول محمد بر که دراز
سنت قیامت صغری کرده اند عبارت آن وارد است که قیامت صغری است
مرد مسلم. عبد الله بن عمرو گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان اول
الایات خروجا طلوع الشمس من مغربها بدرستی که نخستین آیات قیامت بر اهل
اسلام است از جانب مغرب فرو رفتن لولولست این طلسمه ما تکه حادث الیها
سمت شمس و سیار بر باشد چنانکه پیشین در تار او است در بین علامت و
خروج والدابه علی الناس ضحی و بر طلوع آمدن دابة الارض که صفتش معلوم شد بر
مردم و تکلم کردن او با ایشان وقت چاشت و در بعضی روایات او
خروج الدابه تکلمهم را تعبیر کرده‌اند و این موافق قرآن است بقول قرآن که فرموده
ایتهما کانت قبل صاحبتها و هر کدام از زمان و علامت مذکوره که پیش از دیگر
باشد فالاخری علی اثرها قریبا پس آن دیگری واقع می شود در پی او نزدیک
یعنی فاصله میان خروج این دو علامت از فاصله میان آیات دیگر نیست بر آمدن
آفتاب پس شد خروج دابه معارفت اوست و اگر خروج یافت بر اهل آفتاب
از مغرب متصل اوست و بنا بر آنکه وحی در باب ترتیب تعدد و با بر این ورد
علامت سبق دارد شده و بهم کرد ایشان این قدر معلوم شد که این هر دو علامات
دیگر از جنس ایشان باشد و سره دقیق است روایت مسلم ابوهریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثلث اذا خرجن لا ینفع نفسا ایمانها الایة سه علامت است که چون
بیرون آیند و ظاهر شوند سود نکند هیچ ذاتی را ایمان او لم تکن آمنت من قبل
ذاتی که ایمان نیاورده بود پیش از این نفسی ایمان او نزول جلوه کرد از
کسی که ایمان وقت سود نداده او کسبت فی ایمانها خیرا کسب کرده اند

در ایمان خویش نیکی را که نکرده بود پس لذلک یعنی توبه از آن نیک نباشد این تیر در آن

وقت شود مستند بود و شمس در میان آنها و دلو سر بسر از این غرب و آنچه کفتم یک

درست از آن و آنچه نشانه علامت است کدام طلوع الشمس من مغربها والدخان

ودابة الارض زیرا که قیام ساعت نوعی این محقق کردد و احوال آخرت

معاینه کرده شود و معنی ایمان غیبت رواه مسلم ابی ذر قال قال رسول

الله صلی الله علیه وسلم حین غربت الشمس روایت است از ابی ذر که در کفت

کفت آنحضرت هنگامی که فرو رفت آفتاب اتدری این تذهب هذه یعنی

میدانی ای ابا ذر که کجا میرود این آفتاب قلت الله ورسوله اعلم قال

فانها تذهب حتی تسجد تحت العرش فرو رفتن آفتاب میرود تا آنکه سجده

کند زیر عرش حق تعالی پس طلب اذن میکند تا درآید در حضرت حق فرمودن

پس اذن کرده شود آفتاب را تا درآید و امر کرده شود تا بشرق رود

طلوع کند و ظاهر است که مراد با سجدات همین طلب اذن طلوع یا جز

[illegible] سجود و اذن کردن بدان و [illegible] السجود والله اعلم بحقیقتها

و دیگر است که سجده کند آفتاب قبول کرده نشود و سجده او [illegible]

[illegible] بودن و طلب اذن کند پس اذن داده نشود [illegible] ارجعی

من حیث جئت [illegible] آفتاب را که برد بجایی که آمده و چون از [illegible]

[illegible] بار کرده فتطلع من مغربها پس طلوع می کند از [illegible]

و پس الست مراد بقول حق سبحانه که فرموده است والشمس تجری لمستقر لها

آفتاب [illegible] میکرد [illegible] که قرار اوست قال مستقرها تحت العرش

کفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] قرارگاه او

زیر عرش است که بعد از غروب بجا میرود و سجده میکند [illegible]

بی [illegible]

ای ملیند پس اذن کرده مسعود او را یعنی مخلصه بدانکه در نور نصاری وجوه دیگری در مقابله
تکذیب نبوت هست که آنکه این حدیث مسیح علیه در نجران واقع شده مضمون
... ابن وهب و ضعیف اصلا ذکر کرده قال الله تعالی
... براین دهشت ذا رکلام طیبی ترصیف صدری در این باب ظاهر میکرد و نسان
السلام عمران بن حصین قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
ما بین خلق آدم الی قیام الساعة امر اکبر من الدجال نیست میان پیدا
شدن آدم ... امری بزرگتر ... دجال یعنی در باب فتنه و اضلال و اصلال
در شبه راه رواه مسلم عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان
الله لا یخفی علیکم بدرستیکه خدای تعالی پوشیده نیست بر شما یعنی متحقق است جناب
او بصفات کمال و ایمان آورده اند بوی چنانکه در شرع آمده پس
گمراه نشوید ... ادعای دجال ... ان الله لیس باعور بدرستیکه خدا
تعالی نیست یک چشم کور مراد باین نفی ... اثبات ... تعالی
از جسمی ... چنانکه آدمیان را باشد ... از عور
... وان المسیح الدجال اعور عین الیمنی و بدرستیکه دجال کور چشم راست
کان عینه عنبة طافیة گویا که چشم وی ... انگوری است بلند بر آمده
... و اکثر روایات ...
... روایت ... کشیدن ...
... متفق علیه انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما من نبی الا قد انذر امته الاعور الکذاب ... مگر آنکه بتحقیق ترسانیده
... از آن یک چشم کور دروغ گوی که دجال است ...
... دجال را ... معلوم است ...

که پس از قطع حقیقت برابد چون وقت قیام مهدی نشست و وقت خروج وی در حین
نیابد پس الله اعور وان ربکم لیس باعور آگاه باشند بدرستی که دجال اعور است بر وجه که
سیار حیوتست مکتوب بین عینیه ک ف ر نوشته شده است میان دو چشم وی
نقطه که موجود است در صحیح مصابیح و مشکوة این سه حرف را جدا از یکدیگر نوشته اند گویا
آن دجال بین عینیه مکتوب نوشته اند که در روی آن دجال بین عینیه کافر نوشته
شده است متفق علیه ابو هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا
احدثکم حدیثا عن الدجال ما حدث به نبی قومه آیا خبر ندهم شما را حدیثی از دجال
که خبر نداده است بدان هیچ پیغمبری امت خود را آن خبر این است که انه اعور بدرستی
که دجال یک چشم کور است وانه یجیء معه بمثل الجنة والنار و بدرستی که دجال بیاورد
با وجود مانند بهشت و دوزخ را اختیار یادی لیسانی و آنچه تو دیدار او را مانند
و محب باشد ما با لطف و قهر و فالتی یقول انها الجنة هی النار همچی گوید دجال
که این بهشت است در حقیقت آن آتش است که افکند در وی و احیانا کردن
آن بهشت عذاب و در امور و در جنت و بهشت فیاس انچه گوید که آتش است در
حقیقت آن آتش بهشت است معهود اند است اکتفا کرده اند فقط و در صحیح
احادیث ثانی بر نوع دیگر ما هست و آنچه اند رکم حما اند به نوع تحقیق
کرمن بر شما شما را از دجال چنانکه بر شما مذکور است بدان نوح قوم خود را خصه
نوح با وجود عموم حکم بحسب بودن او حقیقت مقدم و ما بعد انبیا صلوة الله وسلام
علیهم متفق علیه حذیفه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الدجال یخرج وان
معه ماء و نارا فرمود بدرستی که دجال بیرون می آید دجال با که با وی ابی است
این ... احمال حقیقت دارد مجاز چنانکه جنت و نار و فاما الذی یراه
الناس ماء فنار تحرق اما انجری که شهد او ... ادمیان در ظاهر ابی بعضی در
حقیقت آتش است

حقیقت آنست که می سوزد اما الذی یراه الناس ماء فنار یحرق و عذاب و اما الذی
یراه که می بینند آنرا مردم آتش پس آب سرد شیرین است فمن ادرک ذلک منکم فلیقع
کسی رسد باید آنکه از شما فلیقع فی الذی یراه نارا پس باید که بیفتد در آنچه
بیند آنرا آتش فانه ماء عذب طیب پس بدرستیکه آن آب سرد خوش است
یعنی باید که عذاب و محنت که از جانب وی بینند آنرا راحت و خوش داند
و باشد از جای برود و در دام وی نیفتد متفق علیه و زاد مسلم و زیاده کرده است مسلم
آنست و سبب که از جانب وی ببینند آنرا راحت و خوش داند و باشد از
جای برود و در دام وی نیفتد متفق علیه و زاد مسلم و زیاده کرده است مسلم این
عبارت را که وان الدجال ممسوح العین و بدرستیکه دجال هموار و مالیده شده
است چشم وی علیها ظفرة غلیظة بر چشم وی ناخنه است سطبر و ظفره بفتح ظا و فا
گوشت پاره ایست که می روید بر چشم وی بپوشد آنرا از جانب بینی مکتوب بین عینیه
کافر نوشته شده است میان دو چشم او لفظ کافر نوشته شده است که وی کافر
است یقرأه کل مؤمن کاتب وغیر کاتب می خواند این لفظ را هر مسلمان خواننده
و نویسنده را و ناخواننده را یعنی آنکه شناخته علم کتابت دارد و یا ندارد بدانکه
ظاهر نیست که ناخنه در عین غیر ممسوح باشد چه ممسوح حالتیکه و در حدیث
دجال ممسوح گفته است که بر یک جانب از وی چشم و ابروی اصلا نیست
هموار و مالیده است پس ناخنه در وی چه معنی دارد مگر آنکه مراد بممسوح
معیوب مطلق دارند و نیز کانه عنبة طافیة واقع شده و این بر جمیع
عین بمعنی مذکور و بعض عین که در حدیث دیگر آمده منافات دارد و نیز
در حدیثی اعور عین الیسری آمده حالانکه گذشت و در حدیث دیگر عین الیسری
و آنچه جمع ... ملحقه احادیث دجال در وصف دجال ... معانی می رود باید

بو ملیحی گفته و وجه جمع میان این اوصاف متضاده آنست که فرض کرده شود که یکی از
دو چشم او مطلق رفته نیست و معیبت است پس هر یکی را توان گفت چه چشم
در اصل معیب است و منفذ چشم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الدجال جاحظ العین
الیسری یعنی دجال کور چشم است فقال الیسر گشاده برآمده مری فقال اللهم ذلک
ما خصوص است به چشم و مانند آن و فی الغ ... مثل الیسر ... حجت ... وار
نامم از وست ثابت او و پس ... خسته ... پس ... او است و
تنزیه ... سلیم المواسی یعنی بون و ... سمعان بکسر سین و سکون
میم صحابی است ... سلیم قال ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم الدجال فقال ان
دانا حکم یخرج فانا حجیجه یاد کرد آنحضرت دجال را پس فرمود اگر بیرون آید و
شما باشم من حجت کننده ام با او دور کنم پس شما دور ... امام
و فوق هر سه اند و ان یخرج و لست فیکم و اگر بیرون آید در شما ما نیستم حجت
حجت کننده ذات خود است بعضی دفع می کند شر او را از خود و ... حافظ
و خلیفه که تهود ... الله خلیفتی علی کل مسلم ... و الله خلیفتی ... کل م
هر مسلمان دوستی و حافظ او ست بعد از من که دفع می کند شر دجال را از
بدالل ... معلوم شد که ظهور دجال الجلز زمان مبارک آنحضرت
علیه وسلم خواهد بود و سلوک ... مذکور در حدیث از برای مبالغه
در تحقیق و تنفیذ ظهور دجال و الهام و ... و الغائی ...
ازمنه ... قطط بدرستی که دجال جوان است ... نکته موی ...
وی بر اسیده ولی ... کانی اسمه ... تیشه دهنده ام ...
... بعض ... عبد العزی ... بود از ...
عهد جاهلیه و بعضی گویند که نام ... است و از ... نام او معلوم

نشد

بود بصورت تشبیه کرد دجال را بوی و اشعور جرم سابه وی میکنند جوانا بدکو ما تشبه
میکنند بوی و از اجارت دیگر جرم بلسعه بر معلوم میکرد کوتاهکافی برای تاکید
سته شهو بهان فمن ادرکه منکم فلیقرأ علیه فواتح سوره الکهف کی
در ... از رسش باید که بخواند آیات از اول سوره کهف و فی روایة و در روایتی
من حفظ الله علیه اعلمه فلیقرأ سوره الکهف فانها جوارکم من فتنه پس
... این آیات اوائل سوره کهف سبب امان است از فتنه دجال چه
اصحاب ... زمان و نجات یافتند از شر فتنه دقیانوس ... که در زمان ...
... بعضی ... جوارکم ... یعنی نامه که ... از اطراف ...
... ایشان او با جزمن نیکو ... خارج
... که دجال بیرون آمده است از راه که میان شام و عراق است
... رسد ... سمال ... دلننده
... درجانب شمال یعنی ...
... ده برد ... سوی درخت ... کاروی ...
... بر خوانده اند یا عباد الله ما سوای بندگان خدا پس ثابت
... از ... فلنا یا رسول الله وما لبثه فی الارض ...
... اقامت بودن دجال در زمین قال اربعون یوما گفت مدت
... چهل روز است یوم ... سال است در در
... الذی ... ولوم الجمعه ...
... که مشارف ... فلنا گفتیم ما یا رسول الله فذلک
... صلوة یوم ... که مقدار سالی است آیا

بسیاری میکنند و مار را در آن روز نماز بگذارد فال با خود گویند که میکنند و از روز نماز بگردد در
بجنب قدر روایة فذوه انطلیدر یکشنبه برای ادای صلوة خمس مقدار روزی جابجا
چون مقدار وقت جی فطر مقارنت بگذرد و بعد از طلوع بگذارند نماز فجر را چون
بگذرد و وقت مقدار انچه میان وی ظهر متعارف است می باشد بگذارند نماز
پیشین را چون بگذرد میان وی و عصر وی بگذارند نماز دیگر را و همچنین با تمامی
از روز که مقدار سالی است و بر این قیاس در روز مانند ماه و هفته و ازینجا معلوم
میشود که باطل در این روز مثل سالی و ماهی است معلوم و اجرای و مدار آن بعض
چون قدر و شوکت حق در هر وقت زیادت میگردد و باطل نقصان می پذیرد
و بر مردم محبت و فتنه خوبی میکنند و ایشان [illegible] میگردد گونه می نماید
باطل است و معنا این سوال و جواب آنکه قلنا کیف لبثه یا رسول الله و ما اسرعه
فی الارض و حدیث کنعت [illegible] قال کالغیث استدبرته
الریح فرمود مانند باران که در دنبال او است باد و تواند که مراد غیث ابر باشد
فیاتی علی القوم فیدعوهم پس می آید و حال بر قومی پس میخواند ایشان را بسوی
خود و مدعیست خود فیؤمنون به پس ایمان می آرند بوی فیامر السماء فتمطر پس امر
میکند آسمان را پس میبارد والارض فتنبت و امر میکند زمین را پس میرویاند
فتروح علیهم سارحتهم شبانگاه می آید بر ایشان مواشی ایشان که بامداد رفته
بودند بچراگاه سرح بچراگاه کردن ستور و سارحه بچراگاه کننده اطول ما کانت
ذرارا [illegible] کوهان [illegible]
اعلای هر چیز را دروه میگویند مراد [illegible] که ایشان [illegible]
[illegible]

انی القوم

بی باشد ... وکلمه ... از وی ... کابهای ... کرباب ... مالی الیوم
بنزین ابد دجال خوبی دیگر ... عوهم فنرولیا علته ... میخوانند ابن قوم رئیس
بروی کنند بر ... ورا اجمان نمی ارند و ... بار میشمارد
از بابت ... باران ... و نبات ... را فیصون و ... لیس میکردانند
نظاره [illegible] سالی دیده و ... شکسته نفس بار بهم ... امواهم درحالی که
نیست درد بست ایشان جزبی ازمانهای ایشان و سر بالواه وی کسد و دجال
بویرانه ... سوی ... میگویند ویرانه را ... کیتهای خود ... لعوباس
بروی می کند اورا و دری ... ویرانه یعاسیب النحل مانند ایران
نحل که بروی می کنند انهارا و دردنبال ایشان میرند نحل یعنی ... یعسوب
... یعسوب ... یعنی امیر نحل و مهتر قوم را یعسوب ایشان گویند و در قول
امیرالمومنین ... که انا یعسوب المومنین والمال یعسوب الکفار فرمود
من یعسوب ... که متابعت میکنید مرا و ... میخوانند مال یعسوب ...
... که نوی ... میخوانند و درسال ... و در مدح امیرالمومنین
ابوبکر ... آمد که حضرت مرتضی ... فرموده کنت ...
یعسوما ... ورای امامکر دین را ... بدعوار ...
میراند دجال مردی راکه ... یعنی درجات جوانی ...
... المرد جوان ... حزلس ...
... پاره میکند دجال جوان ... مانند ... فاصله ...
... دوباره مقدار یک ... ندارد و بعضی گویند ...
... مانند ... و جرله بفتح جیم و بکسر ...
... بضم ... بفتح ... ضم ... خوانند الخ.

جوان را مفصل و بعضی وجه و لقبک پس بنده میکرد تیولان بطلان در وجی می‌برد
نجابت حال درویش ماهان میکرد در روی وی از خانکی می‌خیند و مسی هو که
ز و بعث الله المسیح بن مریم بعضی ابرار اسامی الکنه و حال درین کار ما اتفق و اجلال
می باید مالکه می برانگرد و بجا می فرستد الله تعالی مسیح ابن مریم را علیه السلام
نزد منارة البیضاء پس فرود می آید مسیح بن مریم نزد منارة سفید شرقی
دمشق و دمشق بکسر دال و فتح میم
و کاهی بضم مکسور بر آید بینی مهرودتین ستانه دو جامه رنگ کرده شده
بگیاهی که نام وی ورس است مانند سراج مهرودتین بدال مهمله و دال معجم
هردو آمده و در قاموس گفته یعنی در دو جامه که رنگ کرده اند بورس و بعضی گفته مهرودتین
سفلی است این بعض سر این کلام آورده شده و امثال گفته علی احمر ملکین
در حالی که نهاده است مسیح بن مریم هر دو کف دست خود بر بازوهای دو
فرشته او نهاده سر فقط چون بسته میکند سر خود را می چکد عرق از وی
و اداره جحد ر مسه مثل جمان کاللؤلؤ و چون بر میدارد سر را فرود می آید
از وی مانند دانه‌های نقره که همچو مروارید بود و جمان بضم جیم
لؤلؤ باد انها بر شکل لؤلؤ از نقره و اصل جمانه کدامی قاموس و در جواهر گوید
که جمان رحم جمع و لیکن بر دو اواز خرد بضعف سنم و انها که از نقره سازند
و مراد اینجا مشابهت است در صفا و صفید بر ارزد صبح احمر قول او کاللؤلؤ
یعنی چون لعنت میکند حکم از موی سر او قطرات نور انه چون لآلی بازو در
می افتد آن قطرات کنایه است از نشانه نور آنچه قوله رب دمحوت
و جمال وی علیه و سلم حال کل لکافر یجد ریح نفسه الا مات پس حلال لی
نیست بعضی ممکن نبود و صورت نمی بندد و هیچ یک کافر را که یابد آن

بادام

وطعنی برگرده و در میان دو کتف درعی

یار دم مسیح جان بر بیم مگر آنکه بمیرد و نفس سهی جست بهر طرف و دم عیسی بهمن میگردد

و میرسد تا آنجا که نهایت نظر وی است تا آنکه بدم وی مردم را زنده می

کند نهایت فی مسد و فی زند عالی رای مرا اند و بیا نکت گردانند مطلب وکس

بیابد و بگیرد دجال را عیسی بدر که ساعت لد ما انکه در می باید او را برادر فرزندار

نزدیک بیت المقدس که نام او لد است اسم لدم و نسد نند دال و در قاموس هم قریه است

نزدیک فلسطین که می کشد عیسی دجال را بر در وی یا قریه ایست از قری بیت المقدس پس

بکشد عیسی دجال را پس بیاید عیسی قوم قد عصمهم الله منه پس مسح می کند عیسی علیه السلام

رکرویی که بتحقیق نگاه داشته است ایشان را خدای تعالی از دجال پس مسح کند و

جوهم پس می مالد وی اثر بدی عیسی از رویها ایشان گرد و غبار سفر و محنت

ریاضت و بحدثهم فی وجوههم بدرجاتهم در بهشت را بدرجات مراتب ایشان که می باشد در

بهشت فبینما هو کذلک اذ اوحی الله الی عیسی پس در میان آنکه عیسی همچنین باشد

که ناگاه وحی فرستد خدای تعالی بسوی عیسی که انی قد اخرجت عبادا لی لا یدان

بدرستی من بتحقیق بیرون آورده‌ام بندگانی که مرا اند لا یدان لاحد بقتالهم

یعنی نیست هیچ کسی را قدرت و مر هیچ یکی را طاقت را کردن با ایشان چون آثار قدرت

در کار را در سرشت ظاهر میکرد و فتح اراز پیدا شده و غالب اوراد

و کاهی بسه کنند برای مبالغه فحرز عبادی الی الطور پس گرد دار و استوار کن و

نگهدار بندگان مرا بسوی کوه طور و بعث الله یاجوج بر انگیزد و میفرستد خدا

تعالی یاجوج و ماجوج را و هم من کل حدب ینسلون و ایشان و از هر زمین بلند

در سرازیر می آیند و فرو می روند قمر و ا اوائلهم علی بحیرة طبریه پس میگذرند

اولیهم نیز ابتدای ایشان بر دریاچه طبریه که نام قریه است بواسطه دوبامم

... ده میل فیشربون ما فیها پس می نوشند هر چه در وست ازت

و شمار ایشان را نمی کرانند جماعه از ایشان که بسر می آیند از ایشان قبول پس می کویند
این جماعه بعد کار نبوده ره ماو تحقیق بود درین نحوی کلیوای ایشان بسر قه
صبح سهو الی جبل بحر موصوف بیت المقدس لسبب میکشند ما اگر بعضی را جبل
بحر که نام کوه بیت المقدس در حمص ... درجان در آنجا ... بر ...
حربی را از ... وعره و درین جبل درختان بسیار ند ایشان آخر ...
کردند ... بعد قتلنا من فی الارض پس می گویند یاجوج ماجوج مرا ... تحقیق ...
و ماکیان را که در زمین بوده اند فلنقتل من فی السماء پس نشانند که ... کسی را
که در آسمان ... فیرمون نشابهم الی السماء پس می آلایند بر ...
را بسوی آسمان نشاب ... و ... سهام و ... ساقوا
علیهم نشابهم مخضوبه ... بار میکردانند خدای تعالی بر ایشان بر ...
را رنگ کرده ... و ... واصحابه و ... کرده ...
که عیسی علیه السلام و یاران او که ... طرحی ... راس الثور
لاحدهم خیر من مائه دینار ... بایکدیگر ... ایشان
هزار صد دینار ... از ... و ... میکرد ...
را که ... که از ان ... ایشان ... هزار صد دینار
باشد نزد ایشان ... ایشان قیاس کن چه حال ...
... ازان ... و بعضی گفته اند که مرد ...
... که ... سوگند بدان و این ...
... که ایشان در ... محصور باشند ... کار بود که در
... نبی الله عیسی و اصحابه پس رغبت میکنند و دعا کنند ... خدا
علیه السلام و دعا می کنند ... در اهلاک یاجوج ماجوج ...
... ایشان

الصعب في مقام تعليلت بجا خنند خداى تعالى بر ايشان كرمها ور كردن ايشان
ترجمه البعوضه بعنى بوان بعض منحه كرمهاى كه در بينى سر وكوسفند افتد واحد بعوضه
بعنى ... ان قوت كوتون بعض بوصده بينى بيخ زدند تر ده كشته بجون روان بكند ست
... بر كى ايشان ومالك شوند وقدرت بر بودن قلعه ... قوم و
... عليه الصعب واصحابه الله الصعب زمودى ايد ... صدا ... وفردى ايشد
اصحاب ... رمت ملاحدون والارض موضع ... مى باشد در ميان
... بيت الاصلاده ... ودهام مكر اينكه ... كرده شده است ... را
... ايشان وكنبد كي ايشان و ... الضجيين ... وسوم ... حربى ديگر روات
... ست ... وفتح تا ... روانه كرده اند ... صعب ... بد ...
... الصعب واصحابه على الله ... ايشان ... الحصف ... شد
... تعالى ... تا را كه ... كردن سر ايشان ... دحست
رحم ... وسكون ... كه ... كردن مى ... واحد ...
... الصعب ... بر ميدارند اين طوره ايشان را الحاكه ...
... وى روانه نظر با ... ودر روايت امده است كه مى ... را
را ... بفتح نون وسكون فتح ... موضعيست ... المعطاس ...
... اين ايد افتاب ... بعض ... اين لفظ كرده شده است
اين لفظ در ... صفات ... واين است ... لفظ ... ودر
... ولغز كرده ... فرود ... در
رمن ودر ... در باب الكلام وفصل ... كفته ... كرل
... جبل بعنى فرود ... اسركوه وكفته ... ن
... فطر ... ما ... بود ... وجواب ... ست تمم

ولستوهد للسلون من فسلهم وسائم حبابهم ولسنا سعين ونس می لغو رند
مسلمانان از ماهیهای باجوح ماصح دربهای ملطان درگمراه این ان هسیار
وحماب مکسر مم وحفتر بفتح حسیم مشیب زدان نم برس الله مطوالعیش حسیب
بدرو مدرارا دیر بسیری فرستد صدای نعالی باران را که می بایدا فراوان باریدن حامه
بدر بعضان بعضی سکوح که خانه اهل حضرت و نه خانه و بر بعضان نعالیهم
سرکه خانه اهل سوراست حری باد وحای رابعنی باران همه جا مار وحای تمام بم
که باران بدانجا نرسد و بیخ دیوار و هم از رسیدن باران بهر جامع نماید ولا کم
بفتح ما زهمامه و ضم کاف از گس و بضم تا و کسر کاف از اکیان هر دو آمده از
مرد دمعنی بهر سبب جعل الارض بس می کویندان باران زمین را چنین رکما
کما لبعه ما انکه می کارد و می باشد زمین مانند ربوه بفتح رای ولاهم وحائجه
معنی امده که همه ان معانی مناسب مفهوم معنی جای که آب در انجا بر سود دمی
سارد معنی کاشته سر هر طرف که بران باشد سر ریک نماید و بفتح صدف
وسنگ همواره وصاف در زمین جاروب زده و بضم زای و اسکان لام
در روایت بست بمعنی صحک کلل وکان رعه نقاب بر روایت کرده اند
بمعنی سنگک ساوه آمده نیز مناسب است گویا ساحت زمین بخته که مات آب
مثل انداسته روی از روی می توان دیدیم بجعل الارض اینی بزرگ بس کفته
می کنو زمین بر رویان میوه خود را و روی بر ریک زومار نیاید برکت خود را
موسند باکل العصاره من آثامه بس زمین زگری خود زده نا مهل از
انار باحسان بر ترکه برداند که جماعت کبیر از روی نخورند و رسوند مسطور
العیجابانه خوبند و ساه کرنند بانه او سلاماز کس طلال انیات جل
بانه بسند کرده وروی لوست انار را و استخوان مسرار دمی که تا لبی دماغ
اولرا

زوت که مانند مخفف است بکسر قاف و سکون حاء مهمله یعنی کسر و فتح و بلن
و مبارک است از بکسر زا و سکون شین معجمه و برکه کرده شود در سر بعضا در لسند
بسیار چنانکه گو بود حتی ان الله من اهل لسنی الغمام
را بدن با دو نیمه باد به فتح خواند بعد از آن بنون یا مید
قاف و بعضی بفتح آن ترکیب کرده اند و ما رو بره اوهم داودی
و بعضی بفتح لسد ند یا ر خوانند و حط لی گفته که آن خط است و بد
و هم صح او حات است و او را واحد در لفظ اوست و اللهم من الیوم کعی
می کند معنی را در بردم معنی بفتح و سکون حاء مهمله ان و از بطن
کرا فسیه و انا مده معوار محصوص که از آن است بکسر و سکون اوست
مثا د بعضی لسد المحصوص معود اسمه و سکون حاء و کسر ان و اسکن بمعنی
منقول از حوار جبا کنم در ... بطن حق بود در آن شب و هر کی
او در آن تا حتم است از آن بمعنی در بعضی منها هم لدلک ام بعث
الله ریحا طیبه بس در اسای انکه اسان بمحاسن و با شمال باشند تا نگاه ... باشند
صد اسعالی با دی خوشبوی را صا صدا بهم بحث ابا طبعهم بس منکردان یاد
رب ن ز ار بر تعهاد ات ... فیقبض روح کل مومن و کل مسلم نسر کی سیاه آن
یا روح هر مومن و هر مسلم را در محل خود معلوم شده است که مومن است مسلم آن
و هر که مسلم و لیکن تحقیق ولی که در ... است که مومن باعتبار التصدیق
قلبی گویند که در باطن ... و مسلم باعتبار خضوع و انقیاد در ظاهر و خود ای
نا کنند و نعم ... نا ... در رود و شی سرا ر الهی با فی ... ید زبان
و ... حل ... البحر المحیط گویند و حومت ... در زمین
یابند اصطلاح حران در یکدیگر بعضی گفته اند که را دکاع مرد است زنان

علامته چنانکه عادت شده است و برج بیعت جماعه آمده خارجا منها کذا فی
القاموس مقابلهم یوم ان عجب پس برابر ان برمای مخصوص است رواه مسلم
الا از روایه الباهلی روایت کرده است از مسلم مکرر روایه دوم با فتح مشارقی
روایه دوم قول کوثت نظرهم بانهق لی قوله اقول بعد و کم سنن رواه ابن ماجه
روایت کرد این روایت را بعد از الترمذی و ابن عمر رضی الله عنه است بر حسب مصابیح که این
روایت را در فصل اول آورد عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرج
الدجال بیرون می آید دجال فیتوجه قبله رجل من المسلمین پس روی می آرد
بجانب وی مردی از مسلمانان فتلقاه المسالح مسالح الدجال پس پیش می آیند او را مسالح
یا سلاح جنگ که مقدم لشکر دجال اند و مسالح در اصل جمع مسلح بمعنی سرحد
که جای باشند سلاح وار مرد مسلمان را که قصد کرده است فیقولون له این تعمد الی هذا الذی
خرج پس می گویند آن مرد را قصد دارم بروم بسوی این کس که بیرون آمده است
یعنی دجال قال گفت آنحضرت بار اوی فیقولون له او ما تؤمن بربنا پس میگویند
آن جماعه از لشکر دجال آیا ایمان نمی آری و مقر نمیشوی بپروردگار ما فیقول
پس میگوید آن مرد فما بربنا خفاء نیست در صفات پروردگار ما [illegible] له
پوشیدگی یعنی برهان روشن است او ما هر است دلایل او و اوصاف کمال است که بعضی
ازان ازینست و این دجال بیرون از صفات است فیقولون اقتلوه پس
میگویند این جماعه بعضی این مرد را که ایمان نمی آرد بپروردگار ما فیقول بعضهم
لبعض پس می گویند بعضی از جماعه و بعضی را الیس قد نهاکم ربکم ان تقتلوا احدا
دونه اما نیست که بتحقیق نهی کرده است شما را پروردگار شما بعضی دجال
از کشتن یکی بدون حکم او [illegible] فینطلقون به الی الدجال پس می
برند آن مرد را بسوی دجال فاذا رآه المؤمن قال پس چون می بیند او را مؤمن

قال

تو پس می گوید یا ایها الناس هذا الرجل الذی ذکر رسول الله ای مردمان آگاه
باشید که این وصفی است که ما ذکر کرده و نشان داده است پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ملک گفت حضرت بار اوی فیامر الدجال به پس امر میکند دجال بخوابانیدن
او یعنی بر پشت و بعضی گفته اند بر شکم بر زمین چنانکه گناهکاران را می خوابانند بار
بستن فیشبح پس خوابانیده می شود فیقول خذوه وشجوه پس میگوید دجال بگیرید
او را و بشکنید سر او را بشکنند و شج بسکون و دال و مخفف ... از وسیع در
بعضی نسخ بفتح و دال ... از وسیع نیز تصحیح کرده اند یعنی پس فراخ و پهن
کرده می شود ظهره و بطنه ضربا پشت و شکم آن مرد از زدن و بروایتی گفته شد
نسخ صیغه مضارع مجهول است بیان ... شده و جان ... بعضی از نسخ بیعنی کرده اند
بر جمیع ... وشجوه امری است از شج یعنی جراحت کردن در سر و این روایت
چنانکه در شرح مسلم گفته اصح است در روایات و دوم آنکه فشبحوه وشجوه سر او را بشکنید
روایات الحمیدی در جمع بین الصحیحین آورده است سوم فشبح وشجوه هر دو از
شج یعنی جراحت در سر قال فیقول اما تومن بی پس میگوید دجال اما ایمان
نمی آری بمن فیقول انت المسیح الکذاب پس میگوید آن مرد تویی مسیح دروغ
گوی قال فیؤمر به فیؤشر بالمئشار من مفرقه حتی یفرق بین رجلیه
پس امر کرده می شود یعنی امر میکند دجال پاره کردن پراکنده کردن آن مرد
پس دو پاره کرده میشود دو پاره از فرق سر وی تا آنکه دو پاره کرده می شود
میان هر دو پای وی ومئشار ... یعنی ... نیز آمده است
از ... در ... و در ... آمده و بالنشا ... بیرون برآمدن ...
بفتح میم و کسر ... قال ثم یمشی الدجال بین القطعتین پس میرود
دجال میان هر دو پاره ثم یقول له قم پس میگوید دجال مر آن

کشته را بر جسر بسوی فالملس پس میرود در سنت ... یقول له اتؤمن بی پس
میگوید آن مرد را ایمان می آری بمن میگوید پس نمیگوید امروز از دوست
فیک الا بصیرة زیاده کرده ام باز زیاده کرده شده ام من تکذیب تو پس بیشتر
بجربت پس زنده باینکه زنده گردانیدی تو مرا بعد از مرگ ...
شده که تو دجال دروغ گوئی و فی الصراح الازدیاد افزونی کردن تا بزرگی
کرده ... قال ثم یقول پس میگوید یا ایها الناس انه لا یفعل بعدی باحد
الناس ای مردم بدرستی که این دجال نمیکند بعد از من هیچ یکی از مردم را یعنی
... گوید از من جواب قال فیاخذه الدجال لیذبحه پس میگیرد او را دجال
تا ذبح کند او را فیجعل ما بین رقبته الی ترقوته و در بعضی نسخ و فاخذه الدجال لید
ترقوته و در بعضی نسخ ... پس گردانیده میشود موضعی که میان گردن است
تا سحوالی که میان سینه و دوش است نحاسا یعنی مس سخت چنانکه شمشیر در وی کار
نکند فلا یستطیع الیه سبیلا پس نتواند یافت بسوی وی هیچ راه قال فیاخذه
بیدیه و رجلیه پس میگیرد دجال آن مرد را بهر دو دست وی و بهر دو پای آن مرد و میاندازد به
پس می اندازد او را بعضی در آتشی که همراه دارد فیحسب الناس انما قذفه الی
النار پس گمان می برند او را مردم که بینداخت بسوی آتش و انما القی فی
الجنة و جز این نیست که انداخته شده است بسوی بهشت چنانکه گذشت که نار وی جنت و
جنت وی نار است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا اعظم الناس شهادة
عند رب العالمین پس گفت آنحضرت این مرد بزرگترین مردم است از روی
شهادت نزد پروردگار جهانیان باعتبار کشته شدن او را بار اول اگرچه
بعد از آن زنده شده باعتبار مخصوص کردن اگرچه وی مذبوح نشد و لیکن
که مر او را شهادت حقیقی و گواهی باشد نزد حق تعالی والله اعلم بمراده

الحمد

ام شریک بفتح شین و کسر را صحابیه انصاریه است وام شریک دیگر نیز
صحابیه است و دیگر تتمه عامره است از بنی لوی بن غالب وانکه در حدیث
قال شیخ مشکل در مغرب واقع شده است که بر آمده که نام غزیه انصاریه
است و شیخ گفته فرشته والله اعلم کذا قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لیفرن الناس من الدجال حتی یلحقوا بالجبال هر آینه بگریزند مردم از دجال
تا آنکه در آیند و متوسل شوند بکوهها قالت ام شریک قلت گفتم یا رسول
الله فاین العرب یومئذ پس کجا باشند در آن روز عرب که کار ایشان جهاد در راه
خدا و دفع شر و فتنه است ازین قال فرموده آنحضرت هم قلیل ایشان
در آن روز اندک باشند رواه مسلم وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال یتبع الدجال من یهود اصفهان پس پیروی میکنند دجال را از قوم یهود
اصفهان که شهری است مشهور از شهرهای عجم و اصفهان بفتح همزه و کسر
خود بهمزه بکسر و فتح بر آمده و این حرف از سائر است بعضی لشکرهای که در
آنجا ساکن بودند تا آنکه چون نمرود پسماه خود را جنگ کنند در آسمان
نرسیت نخواهد در روی نوشتند ساتان ان آنه با خدا جنگ کنند کدامی بلاکها
می فرماید که پیروی کنند دجال را از یهود این شهر سبعون الفا هفتاد هزار کس
علیهم الطیالسة که بر ایشان طیلسانها باشد و این بر عادت یهود است
که طیلسان بر سر می پوشیدند رواه مسلم بعضی از علما احتجاج کرده اند بانکه پوشیدن
طیلسان و بآنکه روایت کرده است از انس که وی جماعه را دیده که بر ایشان
طیلسانها بود گفت گویا ایشان یهود خیبر اند و معلوم نیست که طیلسان
پوشیدن شعار یهود است و شیوخ و اکابر علما ازان از حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم و از اصحابه رضی الله عنهم آمده اگرچه در وقتی که

• سوزن بود و بود و الفاظ آنها برین بجهت بود یار چنانچه رنگ آنها بعد که زرد بود مجانب خلاف و مس طیلس
است یعنی پوشیدن گرد او و اندراض طرف ازار بر پشت و آثار العلم و فتاح بر او
و بسیار آن که اکثر از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و صحابه واقع بشده مخصوص
بوقت ضرورت است از رمی لغات ممانعت آن و نزد جمهور مع الاطلاق
منکر است و در حدیث انس آمده است که پوشیدن طیلسان که از پنداشته عرف است
و اقتباع لسر ایمان است و ترمذی و غیره او از انس بن مالک آورده اند که
رسول الله صلی الله علیه و سلم که بسیار مشکلو فتح شود جو و نا جبان می نمود که گویا
جامه ارمان است و در لوازم جامه گوشه طیلسان است که بر سری نهاد و در حدیث انس
که رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بسیار مشکلو و فتاح بلاد و در و انشی آمده معارفت
نمکو و از فتاح و از کلام حسن بن علی رضی الله عنهما که دیدند او را که عماری مشکلاره
و حال آنکه صبح بود اهل فزوی در غیر حال نماز بر آمده و در حدیث دیگر آمده پوشیدن
طیلسان در روز صبح است و در شب زینت است و از صحابه بیشتر فصیح اند و تعاملها
و احضار هروی بسیار است ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ما لی الا قال و نحو تحرم علیه آن بدخل نقاب المدینه می آید و حال آنکه بر جلی حرام کرد
شده است هروی در وی اهل زاد مدینه مطهره بود و نمودند در آمد
ازار و لفاف مکر قدح لغت فتح نون و سکون قاف و از انجا نمیبینه در کوه
فصل بعض اسباع انفس المدینه لیس مردود اند همچنین بور شان بود و سنی بود که
منفصل و روی است و بسیار و بکر بستن معده و پای آموخته و ها منحنح لسحه لقیم سنه
سنی و سکون با رمی بوده که بر و مانده هری بلا فتح الیه جنس رفع می آمد
لوی او مرحی و نحو و السلس و حال آنکه او نمودن مردم است او من صار الناس
با گفت از حد نمودن مردمان است منکر اوی است محمد علیه و السلام و در تعریفی

و داليه

چون این لعنت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرد سبب و الله اعلم قبول کردن آنست که آن دجال الذی
مدینه را رسول الله لعین می گوید آنحضرت گوارا نمی شد که زوال و حالی که در وجود او
بموضع قبال صلی الله علیه وسلم عرشه و او قبول للدجال از اینجا آن فتان مدام
بیشترین لعین می گوید و حال با مردم که در دست او اگر مسلم آنحضرت دجال را زنده کرد ثم
او را دجال می گوید و می آرد اما شک می کنند در شان و می گوید ای مردم
از کجا می گویند مردم شک می کنم اگر اینجا دجال شعور باید گوی
و بعث او کرده بود حقیقت کلام کسی و الا که در حق دجال می گویند
و نیز آنکه در لسان ترکی بود و آن بعث حدوم شک شدگی وی با تست فاقهم فصل
ثم کسی که آنحضرت دجال را زنده می کند او را قتل کسی می گوید آنحضرت کو که
موعود است و الله ما کنت قط اشد بصیره منی الیوم که دانستم که همان دجال
موعود است که از روی علم و العرف از حدیث نام او در تعین نعرفه که امانت وافا
بود بعلم لغی که ثبت می شود و حال سند بسته و علم است کذب نیز که بهمو
خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده بود که در الدجال آن لعینی می خواند و حال که شکند
پس مردو دجال را تسلط علیه کسی که اشد ممنوع و قدرت و علم ممنوع و حال اثر فعلت آنحضرت صلی
علیه ابن عمر رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما لی المسیح من قبل المشرق
حتی ابتدا مسیح دجال از جانب شرق هم للمدینه ید و حالی که قصد و مرکه و در امدن مدینه
از سطوره است جبل مرل و در احد تا اینکه فرود می آید مرکب احد که بر سینه
ماند از مدینه ثم لصرف الملائکه و حرفات الشام و سالک ملک و انما نعی
در شام هلاک شود حتی که لمس که عیسی علیه السلام هلاک کرد از اقربات شام از
لد بود که مشغول شده الی بکره عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الدجال
المدینه رعب المسیح الدجال در وی اند امات مدینه لها و لها تمی اند هر کسان که رسمی

سبع و حال لها یومئذ سبعة ابواب مدینه را روزی که دجال آید هفت دروازه
على كل باب ملكان بر هر دروازه دو فرشته نگاه بانی در روز دجال نگه میدارند او را
که در آید رواه البخاری . فاطمه بنت قیس فهریه خواهر ضحاک [illegible]
مالک بن [illegible] ضحاک بن قیس از مهاجرات اول بود صاحب
جمال و عقل بر کمال بود و نکاح عمرو بن المره و حفص [illegible] طلاق [illegible]
رود برای اسامه بن زید خواست و احادیث در باب النفقه [illegible]
است قالت سمعت منادی رسول الله شنیدم مؤذن [illegible] صلی الله
علیه وسلم بیادی که ندا میکرد و آواز میداد باین کلمه الصلوة جامعة نماز
جمع کننده مردم است که برای رغبت و طلب نماز می گویند یا [illegible]
و جمع شوند چنانکه در نماز خسوف و کسوف و در زمان [illegible]
الى المسجد پس بیرون آمدم من بسوی مسجد فصلیت مع رسول الله پس نماز
گزاردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلما قضی صلوته جلس على المنبر
چون تمام کرد آنحضرت نماز را نشست بر منبر [illegible] حال آنکه
آن حضرت خنده میکند فقال لیلزم کل انسان مصلاه پس فرمود که
لازم گرد هر آدمی جای نماز خود را یعنی جای که نماز گزارده است نشسته
باشد و بر نگردد ثم قال هل تدرون لم جمعتكم قالوا الله و رسوله اعلم قال
انی والله ما جمعتکم لرغبة ولا لرهبة فرمودند [illegible] که من بخدا سوگند که شما را
[illegible] شما را از جهت امری مرغوب [illegible] و نه از جهت امری مرهوب [illegible]
و لکن جمعتکم لان تمیما الداری و لیکن جمع کرده ام شما را از جهت آنکه
تمیم داری که منسوب است بعبد الدار [illegible] نام جای است [illegible] عبد الله
گویند صحابی مشهور است که از احوال وی در مواضع [illegible]

[illegible]

بود آن هم داری مردی بعطالی گاه آدم الیس آمد و مسلمان شد و صحبتی حاصل
و خبر داد مار را بحیری واقع الذی گفت احد بکم به عن المسیح الدجال
بود نفسی دیگری را که بودم من صبا ادم شمار ز ارسیح و حال
بیلی می ترسم که نتوانم خبر شما دارم که موجب زیادت یقین
شما باد جز مکام معروف و برهان بعیان معظم شود و وصف انه
رکبت فی سفینه بحریه جر داد مرا نیز داری که سوار شد کشتی در
مارزیع سی رجل من لخم و جذام با نخ مردار لخم بفتح
لام و سکون خاء معجمه محله ایست از یمن و جذام بضم جیم و دال
معجمه نام محله ایست از لسر و مراد او سفینه بحریه کشتی
بزرگ است در دریا میرود بر زورق خرد که در انهار
میگردد بعضی گویند که سفینه بحریه بر آب میرود در جزایر
دریا بل است که او را سفینه بردی میگویند و این سخن
صحیح نیست زیرا که در حدیث فرا ان لفظ است که دلالت
دارد بر آنکه مراد کشتی معروف است پس اصلاح بایں تفسیر
و تمر نمود ملعب بهم الموج شهراً فی البحر پس بازی کرد کشتی سواران
را موج یکماه در دریا یعنی انداخت در دریا ایشان را در عمه
خانه مقصد خود بعد مع را گویند که در وی قاعده و حرص.
ثم ارفئوا الی جزیره حین مغرب الشمس پس نزدیک
بر آمد سفینه ایشان بجزیره در هنگام فرو رفتن آفتاب و
ابرای نزدیک گردانیدن کشتی را بکنار ملحوا فی قرب
السفینه پس نشستند در کشتیهای خورد که همراه سفینه مرکب

می باشند مثل سنت کو بل ماطواع از سواحل منفا کنند فرحلو
الحریره پس در امدند حریره را حریره موضع که است کرد اوکه
باشد و ورکرفته فتقسهم دابه اسلت کنند نشر پس ... اطلو
ر رعار نامه و درست مو یا بی الصراع یعلمه مونا بی سطر دم ...
اسلت سنت انوه دم لابد روبان فیلم من دره نی کنره ...
حائشه در می بایند پس لورا را پس او نمیدانند که روی و نیش ...
کدام از لسارب موی فانو ر و بلک ما ابت کفسد و نی ز لاله
وای بود حست ما بت توحیح مالسی و ماجه کارنه سال
بو حلست مالت انا الحسابه کفت من حاشیه ام که
جاسوسی منکم و میرسانم جرنای افان را به حال الطلوا الی مر را
الرجل فی الدبر بلا و بد بسوی را ابر دکه دایره سنت و برلسانی
نرسانان و موضعه را سنت کو بند فانه الی جبرکم بالرسول ... زبرد
که وی بسوی سستی با جبرنای سمال رسوق دارد قال کفت
نعم داری ماسنت لنا رحلار کاه که تکلم کردان دابه را مام
بردید ای ما ردی را فرونا مهاال نکون سیطانیه رسید م
مازوی که باید وی سلطان که در بیاسش عوالی در امد قال
فالطلعا نسرا عا کفت نعم فاسانان بسوی در جنب و حلبا الدر
تا دمکه در امدم دیر را جا دانه اعطم الیسان ما ر زنبه وطحلا حل
ناکاه دروی بزرک مدت و وطنع مرا دی سنت دید بده
باسم ما او رانه کرار روی جلعت و کسده و ماق و تحت بزین
ال بی که دیده باسم از روی و ماق بکسه ولاد و فنح ان جبری
مونی طلم

به بوی ممکلم پیوندند مجموعه ابتره الی عنقر درحالی که جمع کرده شده
گسپنده سپید وسهای او بلوبی کردن بابهی زکسته الی
کشتیها رفتند میان دو رای دورا بونی ونه با سهای او با آمین
نمینا ونک ما انت کفتم وای جه بهری بود اگرچه دستند که از
حبس او میان سپید اما حول بر صفی دیدید برخلاف
صفات رو میان نبک کردند دریا سمت وی که چپ حال
کفت الرد فد فدریم علی حبری محقق فادر و ممکن شده اند
سما بر حرمن بعضا من حرخواهم داد سمارا از حال خود ما حرولی
ما اهم پس خبر و مسید مرا که سماحه حرید و ده کس اند و حال
دارند باست زنان حو معلوم سبب زمانه ما بعد سحال
ابان دو شرار ماست سوال ابان او شرار ماست
وسوال کردند فالو الحمن اناس من العرب کفتند ما داو مساهم از عرب
لسانی نبعسه بحریه سوار شدیم در کشتی درنای فلعبها الحرسد
ایسش تا بری کرد بما موج دریا یکماه و ما ملتا انجزیره پس درآمدم
زبین جزیره را فلفسا داده انبدبت پس پس امکما را داده
بر سوی علط قفالت اما الحی سه اهدوالی مداحی الدیر پس
کفت ان دانه من جاسوس جر توام فقصد کشته و بروند
بسوی ابکس که در دایره سبب ما مقدما اثنک سرا عالی
روی آوردم به نوشابان معال اجر و لی عن بحل جبال
بعنی کفت ان ابان جبر دهند مار ز ارد رحمان سبان ابل
ابنسرا اباعبره ملبد بد و سان بفتح موبده و سکون مساه

نخانیر فربه است در شام و موضعیست ابت فی جزر هند
همام و دیار ق الله لوار گفتم که بیابانی در حضرت حاسه از
اربلاد و حمار هست و بیابان دیگر در بلاد شام هست فلما انم گفتم از
میوه میدید نحل بیان قال اما انهار فسک ان لا سر گفت ملحا
باشد بر ریب که نحل بیان نزدیک است که میوه ندهند استادیت
کردلعوب تمام قسامت قال اخبرنی عن بحرة الطبریة هل فیها
مار گفت خبر دهند مرا از دریاچه طبریه آیا هست در روی آب
طبریه نعم طاوما فصه نیست که از اردن و طرابلی که از اهم حد
است میسوف با وبیت اما نیست در روی آب فلما هیچ کم را
و گفتم ان بحره اب بسیار دارد قال ان مارها بوسک ان
ندنبست گفت که آب وی ردیک نیست که برد و حک
کرد قال اخبرنی عن علن رع جز دهند مرا از چشمه زرعر
بنای محمره و عین معلوم شهری مشهور در جانب قبلی شام هل
فی العین مار اما هست در آن چشمه آب و اهل بر زرع و اهله
بمار العین ان را ... میکنید اهل ان بلده ... بال اب
چشمه فلیا نعم هی کثیره الماء و اهلها یزرعون من مائها
گفتم اری آن چشمه آب بسیار دارد و اهل آن زراعت
میکنند از آب و فی قال اخبرنی عن نخل الا مبیش
با معلی گفت خبر دهند مرا از ثمر ایشان یعنی عرب
که چه کردن ... ضعفا و یعلم بود است که بود الحفر شد

۱۱۲

سید المرسلین را صلی الله علیه وسلم اعتقاد دارند اما محصور من لوب [illegible] رند یا لقوابض از آن
میمون بود این حضرت وی مبعوث شد ان وجاء ان خذله الله فلما ید خرج من مکة
و بنظر [illegible] تحقیق بیرون آمد آن پیغمبر از مکه و تبدیل کرد به یثرب که نام قدیم او
مدینه بهشت قال اقاتله العرب گفت آیا مقاتله و کارزار کردند وی را عرب
قلت نعم گفتم آری مقاتله کردند او را عرب قال کیف صنع بهم گفت چگونه معامله کرد
او با عرب [illegible] انه قد ظهر علی من یلیه من العرب واطاعوه پس خبر دادیم
او را که آن پیغمبر تحقیق غالب آمد بر کسی که متصل و نزدیک بود وی را از عرب
و اطاعت و فرمان برداری کردند او را اینجا قال اما ان ذلک خیر لهم ان یطیعوه گفت
آگاه باشید بدرستی که آن بهتر است مر ایشان را یعنی طاعت کردن ایشان
مر او را و این اشارت است از وی بفضل آن حضرت صلی الله علیه وسلم اضمار او
از جهت آنکه نبود مر او را درین حال غرضی در اظهار کفر و انکار دین پوشیده نیست
یا مراد وی خیریت دین است و انی مخبرکم عنی انی انا المسیح و تحقیق من خبر دهنده
ام شما را از حال خود بتحقیق من مسیحم و انی یوشک ان یؤذن لی فی الخروج فاخرج
بدرستی قریب است که اذن کرده شود مرا بر آمدن پس بر آیم فاسیر فی الارض پس
سیر کنم در زمین فلا ادع قریة الا هبطتها پس نگذارم من هیچ دهی را مگر آنکه نزول
کنم و فرود آیم او را فی اربعین لیلة در چهل شب غیر مکة وطیبة و مدینه طیبة
یکی از نامهای این بلده مطهره طیبه است و او را نامها است متجاوز از صد
بعضی از آن در اول کتاب جذب القلوب ثبت یافته است و تعبیر وی از
مدینه بطیبه متضمن جنایات و نکات نفیس عجیبه است که نسبت این بلده از
وی منزه و مقدس خواهد بود و این لفظ بی اختیار بر زبان او جاری شده اند
[illegible] احتمال دارد که آنحضرت بارادی تعبیر از وی باین اسم مناسب مقام دیده دگر گروه

باشند والله اعلم بما تحرمان على كلتا هما يعني مكه وطيبه حرام كرده شده اند
برو وكلما اردت ان ادخل واحدا منهما هرگاه كه خواهم كه درآيم يكي ازان دو موضع
استقبلني ملك بيده السيف صلتا پيش مي آيد مرا فرشته كه در دست اوست شمشير
آهيخته و در قاموس گفته كه صلت شمشير صيقل يافته و في الصراح صلت بالضم شمشير
صلته بالسيف ضربه ليصدني عنها باز ميدارد مرا ازان وآن على كل نقب منها
يحرسونها و بدرستي كه بر هر راه از طيبه فرشتگانند كه نگاه باني مي كنند او وعن
رسول الله صلى الله عليه وسلم وطعن بمخصرته في المنبر گفت آنحضرت اين كلمه را و
بمخصره چوب كه در دست داشت در منبر ومخصره بكسر ميم وسكون خاء معجمه وفتح
معجمه چيزي كه در دست گيرد او را آدمي وتكيه كند بروي مثل عصا وتكاره و ما
آن هذه طيبة هذه طيبة هذه طيبة يعني المدينة آن طيبه است سه بار مكرر فرمود
جهت ابتهاج و سرور و اظهار فضيلت و امتياز وي از ميان ساير مواضع و ما
الا هل كنت حدثتكم آگاه باشيد آيا بودم من كه خبر ميدادم شما را يعني تا
فقال الناس نعم پس گفتند مردم آري خبر ميدادي تو ما را بابن خبر الا انه في
آگاه باشيد كه دجال در درياي شام است او بحر اليمن يا در درياي يمن
قبل المشرق وما هو نه بلكه از جانب مشرق مي آيد وي وما در ما هو زايده از
جمله كلام است وما نفيه نيست كذا قال القاضي عياض في المشار
طيبي در شرح اين لفظ و اعراب آن وجهي ذكر كرده با مشكل متعدده انزار
ساخته است واو ما بيده الى المشرق واشارت كرد آنحضرت بدست
خود بسوي مشرق چون حق جل وعلا قيام قيامت را مبهم گذاشته و تعيين حد
اوقات ظهور علامات آن نساخته است آن حضرت مكان چند كر
را. و در بين اماكن ثلثه بر مردم مبهم داشته يا غلبه ظن در آخر آن و آن

چرا که در آن مجانست از طرفین موضع مخصوص و نیست معنی نفی و احتمال اول و
اثبات ثانی است که فرمود بل قبل النشر و احتمال دارد که تردید میان این اماکن
[illegible] از بعض بعضی والله اعلم رواه مسلم عن عبدالله بن عمر ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال رایتنی لیلة عند الکعبه آنحضرت فرمود دیدم
من خود را در خواب امشب نزد کعبه فرایت رجلا آدم پس دیدم مردی
گندم‌گون را کاحسن ما انت راء من آدم الرجال همچو نیکوترین آنچه بیننده
تو از مردان گندم‌گون له لمة آن مرد را موی است نزدیک به دوش رسیده
است کاحسن ما انت راء من اللمم قد رجلها همچو نیکوترین آنچه بیننده تو از
مویها بصفت مذکور بتحقیق شانه کرده است آن مرد مویها را فهی تقطر ماء پس
آن مویهای چکد از وی آب کنایت است از غایت نضارت و لطافت متکئا
علی عواتق رجلین تکیه کننده بر دوشهای دو مرد یطوف بالبیت طواف میکند
بخانه کعبه فسألت من هذه پس پرسیدم کیست این مرد فقالوا هذا المسیح
بن مریم پس گفتند این مسیح بن مریم است قال گفت آنحضرت ثم اذا انا برجل
جعد قطط بسته ناگاه میگذرنده ام بمردی جعد موی اعور العین الیمنی کور چشم راست
کان عینه طافیة گویا چشم او را انگور دانه است برآمده یا بی نور است چنانکه
گذشت کاشبه من رایت من الناس بابن قطن همچون مشابه ترین کسی که دیده
تو یا دیده ام من از مردم روایت بر صیغه مخاطب و متکلم هر دو خوانده بابن قطن
مراد همان عبدالعزی بن قطن است که ذکر او گذشت و کاف در کاشبه زاید
است و اضعا یدیه علی منکبی رجلین یطوف بالبیت در حالی که نهنده است هر دو
دست خود را بر دوش دو مرد طواف میکند او در کنار کعبه فسألت
پرسیدم کیست این مرد فقالوا هذا المسیح الدجال پس گفتند این مسیح دجال است

متنفی نیست اینجا اشکال می آید که دجال کافر است او را با طواف چه کار جواب
میگویند که این از مکاشفات آن حضرت است در رؤیا تعبیرش آنست که
حضرت را نمودند که روزی باشد که عیسی علیه السلام گرد دین بگردد و در بسط
اقامت و اصلاح خلل و فساد آن و دجال نیز بگردد از برای قصد فساد و
آن کذا قال الطیبی پوشیده نماند که کفار قریش در جاهلیت طواف میکردند پیشتر
از آنکه نهی کرده شوند از قرب مسجد حرام اگر دجال نیز همچنان دیده باشد محذوری نیست
اینجا از طواف کافر در خارج لازم نمی آید و نهی از طواف مشرک در خارج است
وفی روایة قال فی الدجال و در روایتی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و
گفت در وصف صورت دجال رجل احمر مردی سرخ جسیم جعد الرأس ژولیده
موی سر اعور عین الیمنی کور چشم راست اقرب الناس به شبها ابن قطن نزدیک
ترین مردم بوی از روی مشابهت ابن قطن و ذکر ولده ذکر کرده شد حدیث
ابی هریره که اول الآیات است که لا تقوم الساعة حتی تطلع الشمس من مغربها فی باب
الملاحم در باب ملاحم که گذشت و شد ذکر و تحویل است که ذکر کنیم حدیث ابن
عمر که اول الآیات است قام رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الناس فی باب قصة ابن
الصیاد انشاء الله تعالی و این هر دو در مصابیح در باب العلامات بین یدی الساعة
مذکور بودند الفصل الثانی فاطمة بنت قیس حدیث تمیم الداری روایت است از
فاطمه بنت قیس در حدیث تمیم داری که هم از فاطمه بنت قیس بروایة مسلم گذشت
بجای فلقیتهم و ابته اهلت الی آخره و در روایت ابی داود از فاطمه بنت قیس
اینچنین آمده که قالت گفت فاطمه قال گفت تمیم داری اذا انا بامرأة تجر
شعرها ناگاه من مقرون بازنی ام که می کشد موی خود را از خود راهی قال گفت
تمیم داری ما انت چیستی تو و کیستی قالت گفت ان زن موانا الجساسة

حلم

جا سلام خبرها می رسانم بدجال اذهبوا الی ذلک القصر برو بجانب آن که
مي مني فانیته پس آمدیم آن قصر را فاذا ار[illegible] عظیم شوه پس ناگاه درین قصر مردی
است عظیم که ندیدیم فی حدید مسلسل فی الاغلال بند کرده و بسته شده است در غلها
یکروز فیما بین السماء والارض وی جنبد و اضطراب میکند در میان آسمان و زمین تعلقت
من انت پس گفتیم کیستی تو قال انا الدجال گفت من دجال ام ذکر آن لقب خود را
باسم دجال از جهت لقب تعریف خود است باسم اگرچه بجهت اشتقاق اصل لفظ
حقارت نقص لازم می آید یا تواند که آن حضرت ذکر وی باین اسم کرده باشد نقلا بالمعنی
رواه ابو داود بدانکه مخالفتی که درین در حدیث واقع شده آنست که در اول جساسه را
دابه گفته که بعرف عام در چهارپایه مستعمل است و اینجا امراة خوانده جواب میگویند
بانکه شاید که دجال را جاسوس باشند یکی دابه و دیگر امراة و بآنکه دابه در اصل
وضع لغت بمعنی جنبنده بر زمین است و تخصیص بچهارپایه بحسب عرف عام است و در
قرآن مجید استعمال دابه بمعنی لغة بسیار آمده و این شامل انسان را و بآنکه
احتمال دارد که جساسه شیطانه باشد که متمثل می شود بهر صورت که خواهد و این احتمال
قریب نزد وجیه تر است والا تجسس اخبار عالم از دابه یا امراة بعید است و دیگر
آنکه مراد اخبار دجال است باشد که در ان نواحی میگذرند والله اعلم و مخالفت درین دو حدیث
باین دو وجه نیز هست که سائل و مخاطب در حدیث مسلم جماعه که تمیم داری در میان
ایشان بوده و درین حدیث سوال و جواب مخصوص بتمیم داری داشته و این مخالف نتواند
که سائل جماعه باشند و چون تمیم داخل است نسبت سوال بوی نیز جائز است یا سائل
وی باشد و نسبت آن بجماعه نیز درست است چون یکی از جماعه کاری کردن است آن
کار بجماعه میکنند بر طریقه قول مردم قتلوه بنو فلان و عن عبادة بن الصامت عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت انی حدثتکم عن الدجال حتی خشیت ان لا تعقلوا

این خبر دادم شما را از دجال خبرهای متعدد و پراکنده تا آنکه بترسیدم که مبادا تعقل
نکنید و نفهمید حقیقت حال وی را و کذب وی را و مشتبه شود بر شما حال او پس باید
تعقل کنید و بفهمید و مشتبه نگردد بر شما بعد ازان بیان کرد حال او را تا [illegible]
خود ان المسیح الدجال قصیر کوتاه قد است اگرچه جسم و بدن وی عظیم است افحج [illegible]
ما بین قدمین آنکه در وقت راه رفتن هر دو پای او از یکدیگر دور افتد و در قاموس
گفته اند دور شدن صدور قدمین او و در مشی نزدیک افتد و پاشنهای او دور
جعد قطط موی او مجعد است مطموس العین محو و هموار کرده شده چشم لیست بناتئة
ولا جحراء بتقدیم جیم بر حا یعنی نه بلند برآینده است چشم او و نه پست در آن
فرو رفته و وجه تطبیق میان احادیث که بعضی دلالت دارد بر نتو و بعضی بر طمس
سابق معلوم گشته است فان البس علیکم پس اگر التباس و اشتباه
کرده شود بر شما یعنی در حال او شبهه آید فاعلموا ان ربکم لیس باعور پس بدانید
و این مقدمه [illegible] بدانید که پروردگار تعالی شانه کور نیست رواه ابو
داود وعن ابی عبیدة بن الجراح قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است
از ابو عبیدة بن الجراح که از صحابهٔ عظام و عشرهٔ مبشره و امین این امت است
گفت شنیدم آنحضرت را که یقول انه لم یکن نبی بعد نوح گفت بدرستی که شان
این است که نبود هیچ پیغمبر بعد از نوح الا قد انذر الدجال قومه مگر آنکه تحقیق
ترسانیده است آن پیغمبر از دجال قوم خود را پس مراد بقول او بعد نوح بعد از
انذار نوح است نه بعد از وجود نوح و انی انذرکموه و بدرستی که من می‌ترسانم
شما را از وی فوصفه لنا پس وصف کرد و بیان کرد آنحضرت حال
دجال را برای ما قال لعله سیدرکه بعض من رآنی فرمود شاید که نزدیک
بود که دریابد او را بعض از آنکسان که دیده اند مرا و سمع کلام من نموده اند

کلام مرا یعنی رسید بوی خبری که من مطلع داده ام از وی اگرچه بعد از طول زمان باشد
یعنی وجود و خروج وی متیقن است و وقت آن مبهم اگرچنان باشد که بعضی
اصحاب من بدو نرسند و الا دیگران که بعد از ایشان بیایند البته خواهند دید
وی را پس خبر که از وی داده ام شنیده اند باید که بر یقین خود باشند قالوا فکیف
قلوبنا یا رسول الله فکیف قلوبنا یومئذ یعنی پس چگونه باشد دلهای ما در روزی که
ببینیم او را قال مثلها یعنی الیوم فرمود چنانکه هستند دلهای شما امروز
او خیر یعنی یا بهتر از این باشد یعنی هرکرا ایمان ثابت و مستقیم است دل او
باک نیست و هیچ اندیشه نیست چنانکه الآن منکر است او را و آن روز
از آن منکر خواهد بود بلکه منکرتر که معاینه احوال او را خواهد دید رواه الترمذی وابو
داود عمرو بن حریث بضم حاء مهمله و فتح راء و سکون تحتانیه و مثلثه ابو سعید
قرشی مخزومی دید آنحضرت را و شنید از وی و آنحضرت مسح کرد سر
او را و دعا کرد به برکت و بعضی گویند که در وقت وفات آنحضرت دوازده
ساله بود و نزول کرد بکوفه و سکونت کرد در آن روایت میکند از ابی بکر و
ابن مسعود عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال حدثنا رسول الله ابو بکر صدیق
خبر داد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال الدجال یخرج من ارض بالمشرق
یقال لها خراسان دجال بیرون می آید از زمینی که بمشرق است گفته می شود
مر آن زمین را خراسان یتبعه اقوام کان وجوههم المجان المطرقة متابعت
میکنند او را قومهای که گویا روهای ایشان سپرهای تو بر توست تحقیق این
لفظ در کتاب فتن گذشته است رواه الترمذی عمران بن حصین
صحابی مشهور است و احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من سمع بالدجال فلینأ منه کسی که بشنود خبر دجال را

پس باید که دور شود از وی فرا اهوان الرجل لیاتیه وهو یحسب انه مومن فیتبعا
شود کنند که بتحقیق مردی بر آینه می آید او در حال آنکه آمردگان می برد که مومن است
فیتبعه پس متابعت میکند دجال را و ایمان می آرد بوی مما یبعث به من الشبهات
از جهت چیزهایی که برانگیخته شده است دجال را و ایمان می آرد بوی بدانها
چیزها که موجب اشتباه و التباس میکرده اند سحر و احیا و اموات و امثال
آن از استدراجاتی که با وی اند رواه ابو داود و عن اسماء بنت یزید بن السکن
بعضی صحابیه مشهوره است از ذوات عقل و کیاست و دین و دیانت قالت
قال النبی صلی الله علیه وسلم یمکث الدجال فی الارض اربعین سنة درنگ میکند
وی مانند دجال در زمین چهل سال السنة کالشهر سال مقدار ماه میگردد والشهر
کالجمعة و ماه مثل جمعه والجمعة کالیوم و جمعه مانند روز والیوم کاضطرام السعفة
فی النار و روز همچو افروخته شدن شاخ خرما خشک در آتش در زود گذشتن وی تا
آتش توجیه این سال که گذشته است مشکل آنست که در فصل اول از حدیث
نواس بن سمعان گذشت که مدت لبث او در زمین چهل روز است و
در حدیث تمیم داری نیز گذشت که مدت سیر او در زمین چهل شب باشد جواب
داده اند که تواند که مراد با ول لبث است او مقارن فتنه و اضلال و افساد
و ثانی مطلق مکث والله اعلم رواه فی شرح السنة و عن ابی سعید الخدری قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یتبع الدجال من امتی سبعون الفا متابعت
میکنند دجال را از امت من هفتاد هزار کس که علیهم السیجان که بر ایشان طیلسان
سبز یا سیاه مراد بامت امت دعوت است یا امت اجابت و از حدیث
انس که در فصل اول گذشت یتبع الدجال من یهود اصفهان ظاهر می شود که مراد
امت دعوت باشد رواه فی شرح السنة و عن اسماء بنت یزید قالت کان

النبی

کان النبي صلی الله علیه وسلم في بيتي فذكر الدجال اسماء بنت یزید که می گوید که
بود آن حضرت در خانه من پس یاد کرد دجال را فقال ان بین یدیه ثلث سنین
گرسنگی که پیش از برآمدن او سه سال باشد سخت تمسک السماء فیها ثلث قطرها
تمامی است که باز میدارد آسمان در آن سال دو دانگ باران خود را و
الارض ثلث نباتها و باز میدارد زمین دو دانگ رویدنیهای خود را والثانية
تمسک السماء ثلثي قطرها والارض ثلثي نباتها و سال دوم باز میدارد آسمان
چهار دانگ باران خود را و زمین چهار دانگ رویدنی خود را والثالثة
تمسک السماء قطرها كله والارض نباتها كله و سال سیوم نگاه میدارد آسمان
باران خود را تمام و نگاه میدارد زمین رویدنی خود را تمام فلا يبقى ذات
ظلف ولا ذات ضرس من البهائم الا هلك پس باقی نمیماند خداوند سم شکافته
از حیوانات مانند گاو و آهو و مانند آن و نه خداوند دندان و چونش چهارپایها مگر آنکه
هلاک گردد و ظلف بکسر ظا معجمه مر پایها گاو و گوسفند و آهو اطلاق کرده شد چنانکه خف بعیر
خار در شتر و حافر در سم اسب ما را که مراد اینجا مطلق حیوانات است یعنی
هیچ حیوانی بر روی زمین نماند که بسبب قحط سال زنده نماند و ان من اشد فتنته
که و بدرستی که از سخت ترین فتنه دجال است انه یاتي الاعرابي این است
که دجال می آید با دیه نشینی را که علم و عقل ندارد فیقول ارایت ان احییت
لک ابلک پس میگوید مر این اعرابی را خبر ده مرا که زنده گردانم برای تو شتران
ترا الست تعلم اني ربك آیا نیستی تو که میدانی که من پروردگار توام فیقول
بلی پس میگوید اعرابی آری میدانم که تو پروردگار منی فیتمثل له پس تمثیل و تصویر
میکند دجال برای اعرابی و در بعض النسخ فیمثل له الشیاطین چنانکه دراید
چنانچه ... بجوابه مانند شتران اعرابی کاحسن ما یکون ضروعا و اعظمه

انچه می باشد ابد از روی پستانها [illegible] و بزرگترین آن جو می باشد
از روی سنا مها قال گفت آن حضرت و یاتی الرجل قد مات ابوه و امه آید
دجال بسوی او آنکه بتحقیق مرده است برادر او و مادر [illegible] پدر او
قول اف اتیت ان احییت لک اباک و اخاک پس میگوید دجال با اعرابی خبر ده
مرا اگر زنده گردانم برای تو پدر ترا و برادر ترا الست تعلم انی ربک آیا نمیدانی تو
که من پروردگار توام فیقول بلی پس میگوید اعرابی آری میدانم که تو پروردگار منی
فیتمثل له الشیطان پس تصویر می نماید مر اعرابی را الشیاطین اینجا لفظ شیاطین
مذکور است و در بعض نسخ نحو ابیه و نحو اخیه مانند پدر او و برادر او اینجا اشارت است
که آنچه بنموده می شود اعرابی را برادر و پدر مثالی و خیالی است که شیاطین بدان صورت
می بندند و متمثل می شوند بحقیقت آن قالت گفت اسما بنت یزید که راوی این حدیث
است ثم خرج رسول الله پس تر بیرون رفت پیغمبر خدا از مجلس صلی الله علیه و سلم
لحاجته برای حاجتی که او راست ثم رجع پس تر باز آمد بمجلس از قضای حاجت و القوم
فی اهتمام و غم مما حدثهم و حال آنکه صحابه در هم و غم بودند از آنچه خبر داد ایشان را
از حال دجال قال فاخذ بلحمتی الباب پس گرفت آن حضرت هر دو طرف در را
بهمین واقع است در نسخ مشکاة و مصابیح در حواشی نوشته اند که لحمه
بفتح لام و سکون حاء مهمله و میم مفتوحه ناحیه و جانب و در صحاح و قاموس و
کتب دیگر لحمه باین معنی ذکر نکرده و طیبی گفته صواب بلجفتی الباب بجیم بمکان حاء
و بدل میم به و در کتب لغت لجفه بجیم و فا بمعنی عضاده باب آمده و الجاف نیز خواند
جاه را گویند فقال مهیم اسماء پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم چیست حال
و شان تو ای اسماء مهیم بفتح میم و سکون ها و فتح یاء کلمه یمانیه است
بمعنی استفهام ای ما حالک و ما شانک قلت گفتم من یا رسول الله لقد خلعت

افئدة

[illegible] الدجال بما تحقق شدی و بیرون آوردی و لهائی ما را بیاد کردن دجال
[illegible] گردی قال گفت آن حضرت ان یخرج و انا فی اگر بیرون آید دجال
و من زنده باشم فانا حجیجه پس من حجت کننده و الزام دهنده او ویم والا و اگر
من زنده نباشم فان ولی خلیفتی علی کل مؤمن پس پروردگار من خلیفهٔ من و وکیل
من است بر هر مسلمان و وی مرا اسم حافظ و حامی و مستولی امر ایشان
است فقلت پس گفتم من یا رسول الله والله انا لنعجن عجیننا فما نختبزه
[illegible] بالجوع خداوند سوگند بدرستی که ما هر آینه ساخته و مهیا می‌کنیم خمیر خود را پس
نمی‌توانیم که نان به پزیم تا آنکه گرسنه میمانیم از جهت هم و غم عظیم که گرسنه و بیرون
آورده است و لهائی ما را از ذکر دجال فکیف بالمؤمنین یومئذ پس چگونه بود حال
مسلمانانی که در زمان او باشند و چه غم و اندوه بر حال ایشان مستولی باشد
و مانع آید از تهیه اسباب اکل و شرب قال گفت آن حضرت یجزیهم ما یجزی
اهل السماء من التسبیح والتقدیس کفایت می‌کند مؤمنان را که در زمان
او باشند چیزی که کفایت میکند اهل آسمان را از فرشتگان از تسبیح و تقدیس
یعنی حق تعالی صبر و تسلی میدهد ایشان را به برکت تسبیح و تقدیس یا معنی آن بود که
ما خمیر میکنیم پس گرسنه می‌شویم از جهت تأخیر خبز و طبعت ایشان در گرسنگی تا
بدین حد است پس چه حال بود آنکسانی را که در زمان دجال باشند از مسلمانان چیزی
نیابند که بخورند چگونه صبر کنند بر عدم غذا پس فرمود غذای ایشان در آن روز
تسبیح و تقدیس بود چنانکه غذای فرشتگان آسمان تسبیح و تقدیس است
و شاید که اسماء این سخن را بعد از این مجلس آمده عرض کرده باشد و لیکن ظاهر
مقتضای کلمهٔ فا در فقلت ناظر باتصال این قول است بشنیدن خبر دجال در
مجلس نخست پس آنچه گفت از قصه عجین و جوع از زمان آینده گفت فافهم رواه احمد.

الفصل الثالث عن المغيرة بن شعبة قال ما سأل احد رسول الله صلى الله عليه وسلم
عن الدجال گفت مغیره پرسید هیچ یکی آنحضرت را از احوال دجال اکثر مما سألته
از آنچه پرسیدم من او را وانه قال لی ما یضرک و بدرستیکه آن حضرت گفت
مرا زیان نمیکند ترا یعنی گمراه نمی سازد و لطف و حمایت الهی کفایت میکند ترا قلت
انهم یقولون ان معه جبل خبز و نهر ماء و گفتم من که مردم می گویند که با وی کوه نانی است
و جوی آب است یعنی اگر یکی گرسنه شود و تشنه گردد دجال باضطرار ... سجده
کار کند قال هو اهون علی الله من ذلک گفت آن حضرت دجال خوارتر است بر
خدا از آنکه پیدا کند بر دست وی امثال این امور حقیقت و آنچه ظاهر شود بر دست
او سحر باطل و صورتها بی حقیقت و او را قدرت نیست بر اضلال و تشکیک
مومن که یقین دارد و هر چه می بیند از وی از خوارق موجب زیاده یقین
وی میگردد و بر کذب او متفق علیه وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
یخرج الدجال علی حمار اقمر بیرون می آید دجال بر خر سفید و در قاموس گفته که قمره رنگ
...یل سبزی یا سرخی که صورتی به ترکیب ما بین اذنیه سبعون باعا مسافت
میان دو گوش او هفتاد باع است و درازی آنچه میان هر دو درازی ذراع
دست است فی الصراح باع و بوع و لغم ... رواه البیهقی فی کتاب البعث والنشور
باب قصه ابن صیاد و او را ابن صائد نیز گویند و نام وی صاف است و بعضی
عبد الله بود وی از یهود مدینه است و بعضی گویند دخیل بود میان ایشان و بود
وی چیزی از کهانت و سحر و مجمل امر وی آنست که وی فتنه بود که مبتلا و ممتحن
شده بود بوی مسلمانان و احوال وی مختلف فیه است و صحابه را نیز در وی
بود پس بعضی بر آنند که وی دجال معهود بود که در آخر زمان بر آید و مردم را
و اکثر بر آنند که این نه آنست و لیکن از جمله دجالان است که باعث فتنه وی

[illegible] چنانکه در خبر آمده است که درمیان امت دجالان باشند که گمراه کنندگان

[illegible] و لیکن اینطایفه آلت که وی خود اول اگرچه کاهن و ساحر بود و لیکن

در آخر [illegible] بعد از وی فرزندان شوند و وی در مکه و مدینه بود و دجال کافر باشد

[illegible] با فرزندان نباشند و از درآمدن مکه و مدینه ممنوع بود و بعضی برآنند که وی دجال

[illegible] و کفر و عدم اولاد و منع از درآمدن مکه و مدینه علامات و صفات دیگر

از [illegible] دجال در وی یافته و در وی موجود نبود احوال دجال است بعد از خروج

[illegible] اما [illegible] حال بحدیث تمیم داری بران تمام است و بالجمله حال وی مبهم است و بران

حضرت نیز درین باب وحی نشد و مبهم داشتند چنانچه از احادیث باب

معلوم گردد والله اعلم الفصل الاول عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب رضی

الله عنه انطلق مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رهط من اصحابه قبل ابن صیاد

روایت است از ابن عمر که عمر رفت همراه آن حضرت در گروهی از اصحاب بطرف

ابن صیاد حتی وجدوه یلعب مع الصبیان تا آنکه یافتند او را که بازی می

کند با کودکان عند اطم بنی مغالة اطم بضمتین قصر و بناء مرتفع و [illegible] مبنی بحجاره [illegible]

و اطوام بنی مغالة بفتح میم و تخفیف غین معجمه نام قومی است از یهود و قد قارب

ابن صیاد یومئذ الحلم و حال آنکه بتحقیق نزدیک رسیده بود ابن

[illegible] الحلم [illegible] پس خبردار نشد ابن صیاد بآمدن آنحضرت و اصحاب وی

حتی ضرب رسول الله صلی الله علیه وسلم ظهره بیده تا آنکه زد آنحضرت پشت

ابن صیاد را بدست خود اتشهد انی رسول الله گفت آن حضرت آیا

گواهی میدهی که من پیغمبر خدا ام فنظر الیه فقال پس نگاه کرد ابن صیاد بسوی آن

حضرت پس گفت اشهد انک رسول الامیین گواهی میدهم که تو پیغمبر امی

[illegible]

یهود است که رسالت آن حضرت را منکر نشوند ولیکن مخصوص بعرب [illegible]
سخن از وی از قبیل اباطیل است که شیطان بکاهنان القا می کند و [illegible]
هرآئینه صادق باشد و چون آن حضرت صلی الله علیه وسلم و بعثت آنحضرت عام گرد
تخصیص بعرب باطل باشد ثم قال پس گفت ابن صیاد بآن حضرت اتشهد انی رسول
الله آیا تو گواهی میدهی که من پیغمبر خداام فرصه النبی صلی الله علیه وسلم پس بهم فشرد
آنحضرت اعضاء ابن صیاد را بر همدیگر و استوار گرفت او را و در بعض نسخ فرفضه بصاد
مهمله استوار کردن و بر هم جنبانیدن دو چیز را و بنای مرصوص بنیاد استوار گویند
و در بعض روایات فرفضه النبی بفاء و ضاد معجمه نیز آمده یعنی ترک داد و رها کرد او را
و ترک داد سؤال کردن او را از اسلام از جهت عدم نفع و تأثیر در وی ثم قال
پس گفت آنحضرت آمنت بالله و برسله ایمان آوردم بخدا و به پیغمبران او
و این حسن ادب است در رد و انکار بر وی از جهت عدم احتیاج بتصریح رد
و انکار و ظهور بطلان دعوی وی و درین نوع تبکیت و استهانت بر او را و
بعد ظهور حقیقت حال تصریح کرد برد و انکار وی و زجر و طرد کرد او را بقول خود اخسأ فلن
تعدو قدرک و این ادخل است در زجر و منع ثم قال لابن صیاد ماذا تری
پس گفت آن حضرت با ابن صیاد بقصد کشف و امتحان حال وی تا ظاهر گردد
کذب دعوی رسالت وی چه چیز می بینی تو قال یاتینی صادق و کاذب گفت
ابن صیاد می آید مرا گاهی سخنی راست گوینده که می آرد خبر راست را و گاهی
سخنی دیگر دروغ گوینده می آرد خبر دروغ را یعنی بعض خبرها راست می آید و بعض
دروغ می افتد چنانکه عادت کاهنان است که شیاطین القا می کنند بر ایشان
خبرها راست و دروغ را قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خلط علیک
الامر تخلیط و تلبیس کرده شد بر تو حال تو می آید ترا شیطان که می کند [illegible]

بطلان دعوی رسالت از وی چه رسول الله را جز کاذب نیاید
خود به آن اعتراف کرد و این حال کاهنان را باشد نه پیغمبران را قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از آن گفت آن حضرت بقصد امتحان و تحقیق سحر و کهانت
دجال وی انی خبأت لک خبأ یعنی بدرستی که من پوشیده ام و مضمر داشته ام
برای تو امری پوشیده را خبئ بروزن قبیح و خبیئة بروزن لطیفه و خبأ بروزن
صحیفه چیزی پوشیده را گویند و روایت در حدیث خبئی و خبأ نیز روایت
آمده و خبأ در قول حق سبحانه و هو الذی یخرج الخبأ فی السموات والارض مراد به
خبأ سموات باران است و بخبأ ارض نبات و خبأ لغة یوم تأتی السماء بدخان
مبین پوشیده آنحضرت از برای او این آیه را که در وی ذکر دجال است وقال ابن
هو الدخ گفت ابن صیاد آن خبئ و خبئت دخ بضم دال و فتح آن بمعنی دخان آید
پس بیافت وی از آن خبئ مگر لیکن لفظی ناقص بی آنکه تمام آیه دریابد این نیز
بعادت کاهنان است که شیاطین کلمه را از کلمات در ربوده بایشان القا
کنند و اعتماد آرند که آن حضرت با بعض اصحاب آیه بهسته بدان تکلم کرده باشند که
شیاطین آنرا شنیده بروی القا کرده فقال اخسأ فلن تعدو قدرک و چون ظاهر
شد که حال وی کاهنان است بعضی چیزهای ناقص بالقا شیاطین دریابند
پس گفت آن حضرت دور شو و پس تجاوز نمی توانی کرد قدر خود را و درنمیگذار
از حد مرتبه خود که حد قدر و مرتبه کاهنان است از اظهار بعضی از عبارت ناقص و
ناتمام و در وی ممکن نبوت را کان نه حد تست و اخسأ کلمه زجر و استهانه است
که برای راندن سگ و خوک گویند نه تر و بلک مردم نیاید و اینجا نکته لطیفه است
که بعضی شراح گفته اند که اضمار و اخفای آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیه
را اشارت است تا آنکه دجال را طینت بکشد نزدیک بکوهی که نام وی جبل

دخان است و این بنا بر ظن و جاهلیت اوست و تغیر سیرت لفظ [illegible]
قال گفت عمر یا رسول الله اتاذن لی فیه ان اضرب عنقه آیا دستوری میدهی
در زدن ابن صیاد که بزنم گردن او را قال رسول الله گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ان یکن هو فلن تسلط علیه اگر باشد این صیاد دجال موعود مسلط گردانیده و بر کشتن او
نمی شوی تو بروی و نمی توانی کشت او را زیرا که کشنده او عیسی است وان لم یکن هو
اگر نباشد وی دجال فلا خیر لک فی قتله پس نیست نیکی مر ترا در کشتن وی زیرا که
وی ذمی است از یهود که اهل ذمه بوده اند در ان وقت تا بالغ نیز بود قال ابن عمر انطلق
بعد ذلک رسول الله گفت ابن عمر رفت بعد از ان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وابی
بن کعب الانصاری و ابی بن کعب نیز همراه آن حضرت بود یومان النخل التی
فیها ابن صیاد در حالی که قصد می کنند درختان خرما را که در وی ابن صیاد می بود
فطفق رسول الله پس در استاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتقی بجذوع النخل که
پناه می جوید بتنهای خرما وهو یختل ان یسمع من ابن صیاد شیئا قبل ان یراه
و حال آنکه آنحضرت طلب میکند پنهانی و پوشیده که بشنود از ابن صیاد سخنی را
پیشتر از آنکه به بیند او را و ختل بفتحتین در اصل فریب و خداع دادن وابن صیاد
مضطجع علی فراشه و حال آنکه ابن صیاد بر پهلو افتاده است بر جامه خواب خود فی
قطیفة پیچیده در چادری له فیها زمزمة ابن صیاد را در قطیفه زمزمه است بود از ای
مسجمه کلام پنهانی که فهمیده می شود و زمزمه بدو را مهمله نیز روایت بهمین معنی
فرأت ام ابن صیاد النبی پس دید مادر ابن صیاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و
هو یتقی بجذوع النخل و حال آنکه آن حضرت پناه می جوید و بتنها میکرد و در پناه تنهای
خرما فقالت ای صاف وهو اسمه پس گفت مادر ابن صیاد و ندا کرد او را
ای صاف و صاف نام ابن صیاد است هذا محمد این محمد است آمده و [illegible]

فثار

ونزل الحسن بار آنه الحق یعنی ابن صیاد و از آن کلام غمائی کردی از و خاموش گشت قال
النبي صلی الله علیه وسلم گفت ان تو ترکته لبین اگر بگذاشتی ورا مادر
او را صبر تمیکرد ظاهر میکرد وی حقیقه حال خود را یعنی چیزی از وی بوجود می آمد
که بدان حقیقت حال وی ظاهر می گشت از صحبت که قال عبد الله بن عمر قام رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی الناس گفت ابن عمر ایستاد آن حضرت در مردم یعنی
خطبه خواند فاثنی علی الله بما هو اهله پس ثنا کرد بر خدا بانچه وی تعالی اهل و سزاوار
آنست ثم ذکر الدجال پس ذکر کرد دجال و احوال او را باحتمال آنکه ابن صیاد
دجال است یا بتقریب فتنه گری و اتصاف او به بعض صفات وی دجال
را یاد کرد و احوال او را اعلام فرمود فقال انی انذرکموه پس گفت بدرستیکه
من می ترسانم شما را از وی و ما من نبی الا وقد انذر قومه و نیست هیچ پیغمبری
مگر آنکه حال این است که بتحقیق ترساننده است از وی قوم خود را لقد انذر
نوح قومه هر آینه بتحقیق ترسانید نوح قوم خود را از دجال ولکنی ساقول لکم
فیه قولا لم یقله نبی لقومه ولیکن من میگویم مر شما را در باب دجال سخنی و سخنی
که نگفته است از انبیا هیچ پیغمبری مر قوم خود را تعلمون انه اعور میدانید که وی اعور است
وان الله لیس باعور و بدرستیکه الله سبحانه و تعالی اعور نیست از جهت تنزه وی
تعالی از خاصه عین بصر با عور لاحق گردد لوی متفق علیه الی سعید الخدری
قال لقیه رسول الله صلی الله علیه وسلم وابوبکر و عمر یعنی ابن صیاد فی بعض طرق
المدینة ملاقات کرد ابن صیاد را آن حضرت و ابوبکر و عمر در بعض راههای
مدینه فقال له رسول الله گفت او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتشهد انی
رسول الله آیا گواهی میدهی تو که من پیغمبر خدا ام فقال اتشهد انی رسول الله پس
گفت یعنی ابن صیاد مر آن حضرت را آیا گواهی میدهی تو که من پیغمبر خدا ام

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم آمنت بالله وملائکته وکتبه ورسله
آوردم بخدا و فرشتگان وی و کتابهای وی و پیغمبران وی چنانکه پیغمبران گفت
از قول وی آمنت بالله وملائکته وکتبه ورسله بیان واضح است چه چیز می بینی تو ای
ابن صیاد قال اری عرشا علی الماء گفت می بینم تختی بر آب فقال رسول الله
ابلیس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تری عرش ابلیس علی البحر می بینی تخت
سریر ابلیس را بر دریا چنانکه در اول کتاب در باب الوسوسه گذشت که
ابلیس می نهد سریر خود را بر آب و میفرستد لشکرهای خود را که فتنه می
اندازند مردم را قال گفت آن حضرت وما ترى ودیگر چه می بینی قال گفت
ابن صیاد اری صادقین وکاذبا می بینم دو مرد راست گوی را که می آیند نزد من
یا ای راست و یکی دروغ گوی را این یا از قبیل شک راوی است او الجیاد
گفت یا اینچنین واحتمال دارد که شک هم از ابن صیاد باشد که گفت آن را می بینم
یا این را و ابن از خلل است در خلط و اختلال امر وی که جزم ندارد دو سخن یا
بر وجه انتظام واستقامت نه گاهی اینچنان می بینم وگاهی اینچنین فقال رسول
الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لبس علیه فدعوه خلط ولبس کرده شده است
کار بر وی پس بگذارید او را رواه مسلم و ان ابن صیاد سأل النبی و هم از
ابی سعید خدری است که ابن صیاد پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن تربة
الجنة از خاک بهشت که بر چه صفت و کیفیت است فقال درمکة بیضاء مسک
خالص فرمود خاک بهشت در سفیدی وسرخی بر صفت درمک سفید است
و درمک بفتح دال وسکون راء وفتح میم آرد سفید و نان پخته که میانه و
مغز آرد است پس توصیف به بیضاء بر وجه تاکید است و در طیب و خوشبوی
مانند مشک خالص است رواه مسلم نافع قال لقی ابن عمر ابن صیاد

في بعض طرق المدينة کفت نافع ملاقات کرد ابن عمر مر ابن صياد را در بعض
از راههای مدينه فقال له قولا اغضبه پس کفت ابن عمر مر ابن صياد را سخنی که
در غضب آورد او را فانتفخ حتى ملأ السكة پس دم کرد و پر شد تا ابن صياد
تا آنکه پر کرد کوچه را فدخل ابن عمر على حفصة پس در آمد ابن عمر بر ام المومنين حفصه
بالتحقيق که خواهر او بود وقد بلغها و تحقيق رسيده بود حفصه را اين خبر در غضب آوردن
ابن عمر ابن صياد را فقالت له رحمك الله ما اردت من ابن صياد پس کفت
حفصه ابن عمر را رحمت کند ترا خدای تعالی چه خواستی از ابن صياد که در غضب
آوردی اما علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال آيا نميدانی که آن حضرت
کفته است انما يخرج من غضبة يغضبها بيرون می آيد دجال مکر از جهت خشمی که می
کيرد آن ... منع حفصه ابن عمر را بجهت احتمال و امکان آن بود که ابن صياد
دجال باشد يا بسبب اعتقاد و جزم مردم بدان بود والله اعلم رواه مسلم
عن ابي سعيد الخدري قال صحبت ابن صياد الى مكة ابی سعيد خدری می کويد که صحبت
داشتم ابن صياد را تا مکه يا در حالی که متوجه بوديم بمکه فقال لي ما لقيت من
الناس چه چيز و چه محنت را پيش آمد من و ديدم از مردم يزعمون انی الدجال
کمان می برند که من دجالم الست سمعت رسول الله آيا نيستی تو ای ابا سعيد که
شنيده پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقول که می کفت انه لا يولد له درستی که
شان اينست که زاده نمی شود مر دجال را يعنی او را اولاد نمی باشد وقد
ولد لي و بتحقيق زاده شده است فرزندان برای من اليس قد قال هو كافر آيا
نيست که بتحقيق کفته آن حضرت که دجال کافر است و انا مسلم و من مسلمانم او
ليس قد قال لا يدخل المدينة ولا مكة آيا نيست که فرموده است آن حضرت
که در نمی آيد دجال مدينه را و نه مکه را وقد اقبلت من المدينة و تحقيق پيش آمدم

من از مدینه وانا ارید مکة ومن میخواهم مکه را وی گوید آیم قد آذانی ثم قال لی اما والله

پس گفت ابن صیاد مراد در آخر کلام خود اما والله انی لاعلم مولده ومکانه واین هو و

اعرف اباه وامه آگاه باش بخدا سوگند بدرستیکه من هر آینه میدانم مکان ولادت

دجال را وجای بودن او را ومی دانم که کجاست او ومی شناسم پدر او را و

مادر او را قال فلبسنی بتحقیق باز مغلوب گفت ابوسعید پس ملتبس ساخت

امر را بر من یعنی من با اعتقاد دجالیت او بودم این انکار که کرد واشتباه شد

او را مرا دیا بجهت آنکه اول کلام او در انکار که کرد دجالیت واستدلال بران برد

واینکه در آخر گفت که من میدانم مولد ومکان او را ومی شناسم پدر ومادر او را

تعریض وتلویح با قرار آن می کند چه این عبارت را متکلم گاهی کنایت از نفس خود

میدارد والله اعلم قال گفت ابوسعید قلت گفتم من با ابن صیاد تبا لک سایر الیوم

زیان وهلاک باد ترا در باقی روزها یا در تمام روزها وسائر بمعنی باقی وتمام هر

دو می آید عمر تو قال گفت ابوسعید وقیل له وگفته شد مر ابن صیاد را یعنی کسی

از حاضران گفت ایسرک انک ذاک الرجل آیا خوش وراضی میگرداند ترا که

تو آنمرد باشی یعنی دجال باشی قال فقال گفت ابوسعید پس گفت ابن صیاد

لو عرض علی ما کرهت اگر عرض کرده شود بر من صفاتی که در دجال است از اغوی و

اضلال وخدعه وتلبیس ناخوش ندارم ونا راضی نیستم ازان واین کلام دلا

دارد بر رضای او بدجالیت وصفات وی واین دلیل واضح است بر کفر

ورواه مسلم ۔ ابن عمر قال لقیته وقد نفرت عینه ابن عمر می گوید ملاقات

کردم ابن صیاد را وحال آنکه بتحقیق خوشیده وبر آمده بود چشم او فقلت

متی فعلت عینک ما اری پس گفتم از کی باز کرد چشم تو آنچه می بینم از برآمدن

خود ورم قال لا ادری گفت نمیدانم ودر نمی یابم آنرا قلت لا تدری وهی

فی راسک

صلى الله عليه وسلم در يمي تاكي ودجال آنكه چشم تو در سر نيست قال ان الله خلقها في
عصاك گفت اگر ميخواهد خداي تعالى پيدا مي كند آن را در عصاي تو يعني خداي قادرست
كه پيدا كند چشم در جلد و در آن را و جلد را خود شعور نخواهد بود و چشم در بدر دي
تو اين چشم ميدارد و پس همچنين جائز است كه آدمي را نيز شعوري نبود بدان بجهت
اشتغال و افكار كه مانع گردد از احساس و ادراك قال گفت ابن عمر فنخر
كاشد نخير حمار سمعت پس آواز كرد از بيني همچو سخت‌تر آواز خري كه شنيده
ام آن را رواه مسلم محمد بن المنكدر قال رأيت جابر بن عبدالله يحلف بالله
ان ابن صياد الدجال محمد بن منكدر كه تابعي مشهور جليل جامع ميان علم و زهد و عبادت
و دين متين و صدق و ثقه و امام ثقات است و شنيد از جابر و انس و
ابو هريره و غير ايشان از صحابه و شنيد از وي ثوري و سعيد و عمرو بن دينار و
مالك و غير ايشان از ائمه مات سنة ثلثين ومائة و قيل غير ذلك ميگويد كه
شنيدم جابر بن عبدالله انصاري را كه سوگند مي خورد بخدا كه ابن صياد دجال است قلت
تحلف بالله گفتم سوگند مي خوري بخدا يعني از كجا جزم كردي بآن قال اني سمعت عمر يحلف
على ذلك گفت جابر من شنيده ام عمر را رضي الله عنه كه سوگند مي خورد بر آنكه صياد
دجال است عند النبي نزد پيغمبر صلى الله عليه وسلم فلم ينكره النبي صلى الله عليه وسلم
پس انكار نكرد آن را آن حضرت اگر واقع نمي بود انكار ميكرد آنحضرت
و ماناكه سوگند جابر و عمر رضي الله عنهما بر آن بود كه وي دجالي از دجالان بود نه دجال
معهود اما حديثي كه در فصل ثاني از ابن عمر آمده كه صريح است كه وي مسيح دجال
مشهور بود شايد كه مذهب ابن عمر اين باشد و بالجمله در حال وي اختلاف
و اشتباه است والله اعلم متفق عليه الثاني نافع قال كان ابن عمر يقول
والله ما اشك ان المسيح الدجال ابن صياد بود و ابن عمر كه مي گفت بخدا اگر بيند

شک نمیکنم من که مسیح دجال ابن صیاد است رواه ابوداود والبیهقی فی کتاب
البعث والنشور   جابر قال فقدنا ابن صیاد یوم الحرة گم کردیم ابن صیاد را روز واقعهٔ
حره اگر مراد باین عبارت آنست که ابن صیاد در آن واقعه غائب شد چنانکه کس
ندانست که کجا رفت پس این روایة منافی این روایت است که وی در مدینه مرد و جنازه
کردند بروی و اگر مفهوم این عام است و شامل موت نیز هست فالعلم عند الله
واقعهٔ حره واقع است که از مدینه مطهره از لشکر یزید شقی واقع شده و مجملی از وی پیشتر
سابق گذشته است و تفصیل آن و شناخت آن تا گفته به اثرا و تاریخ مدینه
ذکر کرده ایم رواه ابوداود   عن ابی بکرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ابوبکره که صحابی مشهور است که گفت آن حضرت یمکث ابوا الدجال ثلثین عاما لا یولد
لهما ولد درنگ میکنند مادر و پدر دجال سی سال را که زاده نمی شود مر ایشان را فرزندی
ثم یولد لهما غلام اعور پستر زاده می شود مر ایشان را فرزندی ثم یولد لهما غلام اعور
پستر زاده می شود مر ایشان را پسری یک چشم کور اضر شیء بزرگ دندان و بعضی
گفته اند مراد با ضرش آنکه زاده شود بدندان واقله منفعة و کمتر جنس غلامان
از وی منفعت تنام عیناه ولا ینام قلبه خواب میکنند چشمان او و خواب نمیکند
دل او بجهة کثرت وساوس و توالی افکار فاسده که القا میکند آن را شیطان
ثم نعت لنا رسول الله ابویه بیان کرد برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ابویه
صفت مادر و پدر وی را فقال پس گفت آن حضرت ابوه طوال بضم طاء ضرب
اللحم پدر وی دراز قد سبک گوشت یعنی ضعیف جسد کان انفه منقار گویا
که بینی وی نول مرغ است وامه امرأة فرضاخیة ومادر وی زنی است عظیم بزرگ
عریض فرضاخ بکسر فا عظیم مرد سطبر و فرضاخیة زن سطبر و فرضاخیة ملفعم ثدیین
میگویند طویلة الیدین دراز هر دو دست فقال ابوبکرة فسمعنا بمولود فی الیهود
بالمدینة

ما آمدیم بصفت گفت ابو بکره پس شنیدیم ما مر زن وی را و ز یهود بمدینه فذهبت انا
و از چه بین العوام پس رفتم من و زبیر حتی دخلنا علی ابویه تا آنکه در آمدیم ما بر ما در
و پدر او فاذا نعت رسول الله پس ناگاه وصف پیغمبر خدا که کرده بود صلی الله علیه
وسلم فیهما در حق مادر و پدر او دو فرزند نعت و نشان است که فرموده بود فقلنا هل
لکما ولد پس گفتیم ما مادر و پدر او را آیا هست شما را فرزندی فقال امکثنا ثلثین
عاما پس گفتند ایشان درنگ میکردیم ما سی سال لا یولد لنا ولد زاییده نمی
شد ما را فرزندی ثم ولد لنا غلام اعور اضر پس زاییده شد ما را پسری
اعور زیان رساننده اقله منفعة تنام عیناه ولا ینام قلبه قال فخرجنا من عندهما گفت
ابو بکره پس بیرون آمدیم ما از پیش ایشان فاذا هو منجدل فی الشمس فی قطیفة
پس ناگاه و ابن صیاد افتاده است بر زمین در آفتاب در قطیفه و له همهمة و مر او را
کلامی است خفی فکشف عن راسه پس بکشاد سر خود را فقال پس گفت ما قلتما
چه می گفتید شما قلنا گفتیم ما و هل سمعت ما قلنا آیا می شنیدی تو چیزی که
می گفتیم ما قال نعم گفت آری می شنیدم چیزی که می گفتید شما تنام عینای ولا ینام
قلبی خواب میکنند چشمان من و خواب نمیکند دل من رواه الترمذی جابر ان
امراة من الیهود بالمدینة ولدت غلاما ممسوحة عینه روایت است از جابر بن عبد الله
که زنی از قوم یهود در مدینه زاییده پسری که محو و هموار کرده شده است چشم او طالعة
نابه برآینده است دندان پیشتر گران را پیشک نیز گویند فاشفق رسول الله صلی
ترسید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یکون الدجال از ان که باشد وی دجال فوجده
تحت قطیفة پس آمد آنحضرت بدیدن او تا تحقیق حال او نماید پس یافت ویرا
بر قطیفه خسپیده یهمهم در حالی که می گوید کلامی خفی فاذنته امه پس ...
مادر او فقالت پس گفت یا عبد الله هذا ابو القاسم این ابو القاسم است ...

حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم است ایستاده تینج با همچنین ملاحظه
بیرون آمد از قطیفه فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما له قاتله
الله چه شد مر آن زن را چه کرد آن زن بکشد او را خدای تعالی بودند که تبین الامر
گذاشت او را و خبر نمی کرد او را هر آینه ظاهر میکرد وی حال خود را فذکر مثل
حدیث ابن عمر پس ذکر کرد جابر با راوی جابر مثل یعنی حدیث ابن عمر که اول
باب گذشت فقال عمر ابن الخطاب ایذن لی پس گفت عمر رضی الله عنه دستوری
ده مرا یا رسول الله فاقتله پس بکشم او را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ان یکن هو فلست صاحبه الذی است ابن صیاد دجال موعود پس
نیستی تو یار او و یعنی کشنده او و انما صاحبه عیسی بن مریم نیست یار او مگر عیسی
بن مریم که هیچکس را قدرت بر قتل وی نباشد مگر عیسی را علیه السلام و الا
یکن هو و اگر نباشد وی دجال فلیس لک ان تقتل رجلا من اهل العهد پس نمی رسد
ترا که بکشی مردی را از اهل ذمه و این پیش از اسلام وی بوده و بعد از اسلام
نیز حال وی معلوم شد که راسخ بود یا نیکه دجال باشد و این کفر است چنانکه از حدیث
ابی سعید خدری که همراه او بمکه میرفت معلوم شد فلم یزل رسول الله پس همیشه
می بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مشفقا انه هو الدجال ترسنده از آنکه که وی
دجال باشد رواه فی شرح السنة نزول عیسی علیه السلام دین محمد صلعم
ثابت شده است با حدیث صحیح که عیسی علیه السلام فرود می آید از آسمان
بر ملت وی باشد تابع دین محمد را صلی الله علیه وسلم بود و حکم میکند بشریعت آن
حضرت و اما بعض احکام که در شریعت ما نیست و احکام حکم عیسی بدان
ثابت شده پس روی از ما ثبات بیان مدت است چنانکه نسخ می باشد و آن
دران زمان از شریعت محمدی است چنانکه وضع جزیه و مانند آن بالادله

ابوهریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده سوگند بخدای
که بقای من بذات وی و در دست قدرت اوست لیوشکن ان ینزل فیکم ابن مریم
هرآینه نزدیک است که فرود آید از آسمان در اهل دین و ملت شما عیسی پسر
مریم علیهما السلام حکما عدلا در حالتی که حاکم دادگر است فیکسر الصلیب پس بشکند
صلیب را و آن دو چوب است از یکدیگر گذاشته و تقاطع نموده بر هیئت مصلوب
یعنی شخصی بر دار کشنده وی و نصاری آن را رعایت کنند و بران محافظت
نمایند و اکثر چیزهای خود را بدان منقش سازند و در گردن آویزند مثل زنار و دیگر کافران
را و گاهی صورت عیسی را در وی بسازند از جهت تذکر هیئته که او را باعتقاد ایشان یهود
بر دار کشیده بودند و فی الصراح صلیب چلیپای ترسایان ویقتل الخنزیر و بکشد
خوکان را ویضع الجزیة و بنهد جزیه را از اهل ذمه و حکم کند باسلام یا شمشیر مقصود
ابطال نصرانیه و محو احکام و آثار آن و حکم بشرائع دین اسلام است ویفیض المال و
بسیار گردد در زمان عیسی مال یا بسیار بریزد و عیسی مال را الفیض بفتح یا از فیضان
و بخشیدن وی از افاضه بر دو روایت است حتی لا یقبله احد بسیاری مال در آن زمان
چندان شود که قبول نکند آن را هیچکس حتی تکون السجدة الواحدة خیرا من الدنیا وما فیها
تا آنکه می باشد یک سجده نماز بهتر از همه دنیا و هرچه در دنیا است این کلام متعلق است
بمجموع جمله مذکور شد از کسر صلیب و مثل آن یعنی در عهد اسلام ...
رونق ... و میل و رغبت آدمیان بطاعات و عبادات پیدا گردد ...
بتمام متاع دنیا گردد و این خود همه است که سجده بهتر از دنیا و ...
هم نماند و احتمال دارد که متعلق بیفیض المال باشد یعنی مردم را چون رغبت در مال
نماند و نفلی از آن اعراض نمایند و در بذل مال تعمیم و همت نمانند پس نماند ذوق
... ثم یقول ابوهریره ... من اهل الکتاب ...

و تردد واريد درين جز بخوانيد اگر مي خواهيد اين آيت را و ان من اهل الكتاب
الا ليؤمنن به قبل موته الآية نيست هيچ يكي از اهل كتاب يعني يهود و نصاري مگر آنكه
ايمان مي آرد يعني عليه السلام پيش از موت او يعني بعد از نزول و همه در آن زمان
پس چون دين و ملت يكي گردد و اختلاف را تباين بر افتد اختلافي كه يهود و
نصاري در شان عيسي عليه السلام دارند نيز بر طرف گردد و همه ايمان بياورند لوثي
بر وجهي كه در دين اسلام است كه انه عبد الله و رسوله و اين است و اين يك وجه است
در تفسير اين آيت و ابو هريره رضي الله عنه باين وجه استدلال كرد بر مضمون حديث
و وجه ديگر نيز گفته اند و آن اينست كه نيست هيچ يكي از اهل كتاب مگر آنكه ايمان مي آرد
يعني پيش از موت خود يعني در وقت غرغره كه ايمان در آن وقت سودمند نبود و درين وجه
احتمال دارد كه ضمير به محمد صلي الله عليه وسلم يا با الله سبحانه تعالي راجع باشد و محصل
مقصود آنكه يهود و كافر در وقت مردن بحكم اضطرار ايمان مي آرد وليكن فائده ندارد
پس بايد كه باختيار پيش تا از آن وقت بدان مستعد گردد متفق عليه و قال
قال رسول الله صلي الله عليه وسلم و الله لينزلن ابن مريم حكما عدلا فليكسرن الصليب و
ليقتلن الخنزير وليضعن الجزية بخدا سوگند فرود مي آيد عيسي پسر مريم در حالي كه حاكم دادگر
است پس مي شكند صليب را و مي كشد خنزير را و مي نهد جزيه را از اهل ذمه و
ليتركن القلاص فلا يسعي عليها و هر آينه ميگذارد عيسي عليه السلام يا گذاشته
مي شود شتر ماده هاي جوان را پس كرده نمي شود سواري بر وي در عمل و طلب
حاجات و مكاسب بر آنها و قبول نمي كنند آن را هيچ يكي از جهت اموال و عدم احتياج
بآن و قلاص بكسر قاف جمع قلوص بفتح قاف ناقه جوان وليذهبن الشحناء
والتباغض والتحاسد و هر آينه مي رود از ميان مردم وجود دشمني و دشمن
داشتن يكديگر را و حسد بردن بر يكديگر از جهة زوال محبت دنيا كه باعث بر وجود اين

ديام

حاکم و سنت شما و دین و ملت جدا گشته سبب حدوث و این صفات اختلاف
زمان شود مذاهب باشد ولیدعون الی المال فلا یقبله احد و هر آینه می خواند عیسی
روم را بسوی طاعات پس نمی ستانند آن را هیچ یکی رواه مسلم و فی روایة لهما قال
روایتی مر بخاری و مسلم را آمده که گفت آن حضرت کیف انتم اذا نزل ابن
مریم فیکم و امامکم منکم چه می باشد حال شما وقتی که فرود آید عیسی بن مریم در
میان شما و امام شما باشد یعنی از قریش بود یا از اهل ملت شما این را بدو وجه
شرح کرده اند یکی آنکه امام نماز کسی بود که از شما است و عیسی اقتدا کند بوی یا
و آن مهدی است و این تحفه تکرمه و تعظیم امت محمدی بود چنانکه مضمون حدیث
آمده هر بحث در آن و عیسی حاکم و خلیفه باشد و امام و معلم خبر باشد در آن
زمان اما امام نماز مهدی بود و در بعضی اخبار است که عیسی نزول کند و مهدی
نایب در نماز بود و خواهد که پس رود امامت عیسی بگذارد پس عیسی امام
نشود و اقتدا کند بوی بعد از این نماز امامت عیسی کند از جهة فضیلت او و از
مهدی و دوم و دیگر آنکه مراد با امام عیسی است و مراد بودن او از شما حکم کردن او است
باحکام شریعت شما نه باحکام انجیل و در روایتی دیگر آمده است فامکم به
کتاب ربکم و سنة نبیکم پس امامت میکند شما را بکتاب پروردگار شما
و سنة نبی شما پس معنی چنین شود که امامت میکند شما را بکتاب
پروردگار شما و سنة نبی شما عیسی چنان بودن او از دین و ملت شما
و حاکم بکتاب و سنت شما جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم لا یزال طایفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرین الی یوم القیمة
همیشه باشند گروهی از امت من که کارزار میکنند بر سر حق و از برای حق در
حالتی که غالب اند تا نزدیک روز قیامت قال فینزل عیسی بن مریم گفت پس

نو

فرود می آید عیسی علیه السلام فیقول امیرهم تعال صل لنا پس میگوید امیر امت
بعیسی پس آی بامامت کن و نماز گذار برای ما فیقول لا ان بعضکم علی بعض امراء
پس می گوید عیسی با آن امیر پس نه ام بامامت نمیکنم من زیرا که بتحقیق بعضی از
شما بر بعضی امیرانند و امام تکرمة الله هذه الامة از جهت گرامی داشتن خدای
این امت مکرمه محمدیه را صلوة الله و سلامه علیه و علیهم بمتابعة اکرم عیسی
در مراقبت از امت محمد و متابعان وی باشد با وجود آن در بین تشریف و اکرام
الهی تعالی مر آنرا بانبی است رواه مسلم و هذا الباب خال عن الفصل الثاني
الثالث
و این باب در مصابیح خالی است از فصل ثانی که از حسان است
عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ینزل عیسی بن
مریم الی الارض فرود می آید عیسی بسوی زمین فیتزوج و یولد له پس زن میخواهد
و زاده می شود اولاد برای وی و یمکث خمسا و اربعین سنة و درنگ میکند
وی ایستد در زمین چهل و پنج سال ثم یموت پس میرد فیدفن معی فی قبری
پس گور کرده می شود با من در مقبره من فاقوم انا و عیسی بن مریم فی قبر واحد
می خیزم من و عیسی در یک مقبره بین ابی بکر و عمر میان ابوبکر و عمر که در آن مقبره
مدفونند رواه ابن الجوزی فی کتاب الوفا پس معلوم شد که مراد بقبر مقبره است
و در اخبار آمده است که در مقبره شریفه آن حضرت صلی الله علیه وسلم جای
یک قبر خالی است و هرکس را آنجا میسر نشده چنانکه امام المسلمین حسن بن علی
را خواستند که در آنجا بنهند و عایشه رضی الله عنها که خانه او بود بدان راضی
شده بنی امیه مانع آمدند و نگذاشتند که او را در مقبره جد وی نگاه دارند و عبدالرحمن
بن عوف را نیز با آنکه عایشه راضی شد نیز میسر نیامد و عایشه را نیز گفتند که جای
نیست ترا اینجا نهم گفت من بدان راضی نه ام مرا با صواحبات من در بقیع نهند

میگویند

می گویند که حکمت در آن آن بود که بعد از خبر عیسی علیه السلام خواهد بود والله
اعلم قرب الساعة وان من مات فقد قامت قیامته ظاهر آنست
که تمثیل کرده بعضی قیام قیامت بآن معنی است که آنچه مانده است از مدتی که برای
دنیا داده اند کمتر است و اکثر آن گذشته و بعضی گفته اند که اگر اندکی ازان گذشته
باشد حکم بتقریب صادق است باعتبار که ما بقی ازین لفظ ما بقی کمتر است
از مقدار ما انجا و این اعتبار صحیح است ولکن مراد اینجا معنی اول است چه واقع
آنست که آنچه مانده معنی اندکی است چنانکه احادیث بآن ناطقند و من مات
فقد قامت قیامته نیز لفظ حدیث است که مؤلف اینجا عنوان باب ساخته و
معنی او آنست که هر که مرد آنچه در قیامت از احوال و اهوال واقع شدنی
است نمونه ازو در حق او واقع میکرد و امام غزالی در کتب خود این معنی را
تفصیل داده و شرح نموده است با وجود ترقیف تفاصیل آن بر وجود دیگر
و موت را نسبت نمیست قیامت صغری گویند چنانکه هلاک و فانی شدن مجموع
عالم و عالمیان را قیامت کبری نامند و قیامت وسطی نیز دارند و آن عبارت
است از مردن طبقه مردم که در اعمار قریب یکدیگر باشند که آن را قرن خوانند
که در حدیث عائشه بیاید الاول شعبة عن قتادة عن انس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم بعثت انا والساعة کهاتین شعبة از قتاده
از انس روایت میکند که آن حضرت فرمود بر انگیخته شده ام من با قیامت
همچو این دو انگشت که سبابه و وسطی باشد قال شعبة وسمعت قتادة یقول
فی قصصه گفت شعبه شنیدم قتاده را که می گفت در قصصها و وعظها خود که می
خواند و می گفت در بیان مراد ازین لفظ بعثت آن حضرت با قیام ساعت
این دو انگشت کفضل احدیهما علی الاخری همچو زیادتی و پیشی یکی ازین دو انگشت

که وسطی است بر دیگری که سبابه است یعنی همان مقدار که انگشت میانین دراز تر از
انگشت سبابه است مبعوث شدن من پیشتر از قیامت مر مانند آنکه سبقت کرده بر وی یعنی
آمده ام قیامت از پس رسیده می آید فلا ادری اذکره عن انس او قاله قتاده
شعبی گوید پس نمیدانم که این بیان را قتاده و از انس نقل کرده یا از پیش خود
و بعد از آنکه از انس باشد نیز احتمال دارد که انس از خود گفت یا از آن حضرت
صلی الله علیه و سلم شنید و از حدیث مستورد بن شداد که بیاید معلوم گردد
که این بیان از آن حضرت است و بعضی گویند مراد بیان ارتباط و اتصال وجود
آن حضرت است بقیامت که هیچ نبی دیگر در میان متخلل نیست چنانکه در
میان دو انگشت انگشت دیگر نه اما بعد از آن که راوی آن را تفسیر کرده باشد
و در حدیث تصریح آمده خلاف آن را اعتباری نبود متفق علیه بدانکه مثل این حدیث
در باب کافل یتیم نیز ورود یافته است که فرمود انا و کافل الیتیم فی الجنة هکذا
من و آنکه غمخوار یتیم باشد در بهشت همچو باشیم که این دو انگشت اند و درین
حدیث اگر حمل بر تقارن و اتصال کنیم بقصد مبالغه وجهی دارد اگر تاخر کافل
یتیم در دخول جنت از آن حضرت بر وجهی که تقدم و تاخر این دو انگشت است
نیز فضل عظیم دارد تا آنکه کرمانی در شرح صحیح بخاری در همین حدیث بیان
کرده که چون آن حضرت صلی الله علیه و سلم این کلام فرمود در آن کشیده بود این
هر دو انگشت در آن حال پس از آن بخلاف طبع اصلی که تقدم و تاخر است
باز آمدند و از اینجا معلوم میگردد که خلقت این دو انگشت از آن حضرت بر
طریق معهود و متعارف بود چنانکه از سایر مردم و لیکن برابر گشتن الا در
وقت این قول معجزه بود و آنچه در بعضی کتب فارسی نوشته اند که سبابه
و وسطی از آن حضرت برابر بودند بحکم طبیعت اصلی ندارد و مخالف کلام

را

شرح و متن حدیث است والله اعلم و عن جابر قال سمعت رسول
الله صلی الله علیه و سلم یقول قبل ان یموت بشهر جابر گفت شنیدم آن
حضرت را که می‌فرمود پیش از رحلت خود بیکماه تسألونی عن الساعة
می‌پرسید مرا از وقت قیام قیامت و انما علمها عند الله و نیست علم بیقین
وقت آن مگر نزد خداوند عز و جل یعنی از وقت وقوع قیامت کبری می‌پرسید
آن خود معلوم من نیست و آن را جز خدای تعالی نداند قیامت صغری را و دستی
با شما بیان کنم که از آن علمی دارم چنانکه فرمود و اقسم بالله ما علی الارض من
نفس منفوسة سوگند می‌خورم بخدا که نیست بر روی زمین هیچ نفسی که زاییده
شده و موجود است الآن یأتی علیها مائة سنة و هی یومئذ بیاید و بگذرد
بر وی صد سال و وی زنده باشد در آن روز که صد سال که تمام بگذرد یعنی
این طبقه و قرن از آدمیان که در زمان خبر دادن من موجود اند در مدت
صد سال همه بمیرند و هیچ یکی از ایشان باقی نماند این را قیامت وسطی
گویند و مردن هر یک را الساعة گویی قیامت صغری رواه مسلم و باین حدیث
تمسک کرده اند بعضی از اکابر علماء حدیث فی موت خضر علیه السلام
چه وی در وقت خبر دادن آن حضرت صلی الله علیه و سلم از موجودان که
موجود بر روی زمین بود بحکم خبر مخبر صادق باید که لقاروی از صد سال درگذرد
و بعد از گذشتن صد سال بمیرد جواب میدهند که خضر ازین عموم مخصوص است
آن حضرت خبر از احوال امت خود داده است که از امت من در آن وقت
موجود اند بعد از صد سال همه بمیرند و بعضی گویند که شاید خضر علیه السلام در آن
وقت بر زمین نباشد بلکه بر آب بود یا در هوا از امام محی السنة نقل کرده
اند که چهار کس از انبیا زنده اند دو بر زمین خضر و الیاس و دو بر آسمان ادریس

و عیسی علیهم السلام و اخبار در وجود خضر علیه السلام از مشایخ و علما به
تواتر رسیده اگرچه آنرا بعضی تاویل کنند که هر زمانی را خضری است که جز بی و مفیض
آنست و لیکن از کمل اولیا بوجود همان شخص از بنی اسرائیل که صحبت موسی
بود آمده و از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله
عنه منقول است که گاهی در اثنای کلام محمدی فرمود و اشارت کنانیده
می کرد نفس ما بی اسرائیلی و اسمع کلام المحمدی فرمود بالنسبت الیک شی اسرائیلی
و بشنو کلام محمدی را امر ذات شریف خضر را در کلام محمد را مید است
ابی سعید عن النبی صلی الله علیه و سلم قال کان لا یاتی مایة سنة و علی الارض
نفس منفوسة الیوم رواه مسلم عائشه رضی الله عنها قالت کان رجال
من الاعراب یاتون النبی بودند مردان از بادیه نشینان که می آمدند پیغمبر
را صلی الله علیه و سلم فیسألونه عن الساعة پس می پرسیدند آن حضرت
را از وقت قیام قیامت فکان ینظر الی اصغرهم پس بودند آن حضرت
که می نگریست جانب خردترین ایشان در سن و سال فیقول ان یعیش
هذا لا یدرک الهرم الرغی زید اگر زندگی کند این خردک در نمی یابد او را پیری تا سخت حتی
یقوم علیکم ساعتکم تا آنکه برپا می شود بر شما قیامت شما یعنی منقرض می شود و می آید مرگ
بر شما رسیده باشد که شما همه مرده باشید اشارت کرد و بهلاکت این
طبقه و فنای این قرن در مقدار این مدت و لهذا فرمود ساعتکم تنقضی علیه
الثانی المستورد روایت است از مستورد بضم میم و سکون سین
مهمله و فتح فوقانیه و کسر را ابن شداد بفتح شین و تشدید [illegible] صحابی است
معدود در اهل کوفه ساکن شد مصر را و معدود است در ایشان و در وقت
وفات آن حضرت کودک بود اما روایت دارد از آن حضرت عن النبی صلی
الله علیه و سلم

علیه وسلم فقال بعثت في نفس الساعة برانگیخته شده ام من در ابتداء کار قیامت

و ابتدای میدانست آن در نفس همی یک ابتداء ظهور چیزی چنانکه نفس صبح گویند

طلوع و ظهور آن را اجرا نمیکند فسبقتها کما سبقت هذه لهذه پیشی گرفتم ساعت را

مانند پیشی گرفتن این انگشت یعنی وسطی این انگشت را یعنی سبابه را و اشاره با

صوبه السبابة والوسطی و اشارت کرد بدو انگشت خود که سبابه و وسطی است رواه

ترمذی سعد بن ابی وقاص عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انی لارجو ان

برانگیخته عند الله فرمود بدرستیکه من هر آیینه امید میدارم که عاجز نباید بدانست من نزد

پروردگار خود ان تؤخرهم نصف یوم ازینکه تاخیر دهد و مهلت بخشد ایشان را نیم روز

قیل لسعد وکم نصف یوم گفته شد مر سعد بن ابی وقاص را چند است چه مقدار

است نیم روز قال خمسمائة سنة گفت پانصد سال است این ازان ماخوذ

است که می گفت فرموده ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون می فرماید که

یک روز نزد پروردگار تو مانند مقدار هزار سال است از آنچه شمار میکنید

شما چون روز مقدار هزار سال باشد نیم روز پانصد سال بود و معنی حدیث آنست که

امید است این مقدار قدرت و مکنت و قرب و مکانت تر در پروردگار

الی است که تا پانصد سال ایشان را نگاه دارد و هلاک نکند و بقای ایشان

تا پانصد سال خواهد اگر بیشتر بود تو انداز است کرد تا آنکه در کمتر از پانصد سال

قیامت قائم می گردد و این امت را هلاک نکند بعد ازان تا چه خواسته باشد

و معلوم نیست اند که مراد آنست که تا پانصد سال سالم و ایمن از

نگاه دارد و ما لسان آن حضرت اند که بدان مهلک و مستاصل نکرد رواه

بود و شیخ جلال الدین سیوطی در بعض رسائل خود اثبات کرده که بقای

امت زیاده از هزار سال از رحلت آن حضرت صلی الله علیه وسلم از پانصد نخواهد

نکنند و گفته که بعضی از علما وقت فتوی داده‌اند که در مائهٔ عاشر خروج مهدی و
دجال و نزول عیسی علیه السلام و دیگر علامات قیامت واقع گردد و این قول
را رد کرده از پیش خود اثبات کرده که اخبار و آثار دلالت دارند که اینها از هزار
و دویست بر آن زیاده نگذرد والله اعلم الثالث انس قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم هذا الدنیا مثل ثوب شق من اوله الی آخره قال الدنیا
نزدیک رسیدن بفنا و هلاک و قرب زمان قیامت همچو جامه‌ای است
که پاره کرده شده است از اول تا آخر آن فبقی متعلقا بخیط فی آخره پس باقی مانده و
آویخته بیک رشته در آخر وی فیوشک ذلک الخیط ان ینقطع پس نزدیک است
آن رشته که گسسته شود و دنیا تمام فانی گردد رواه البیهقی فی شعب الایمان
لا تقوم الساعة الا علی شرار الناس باب در بیان آنکه برپا نمی‌شود قیامت
مگر بر مردم بد یعنی نیکان همه بمیرند و بدان باقی مانند پس قایم شود قیامت بر ایشان
و با وجود نیکان در دنیا هست قیامت قایم نمی‌شود چنانکه گذشت در آخر
عیسی علیه السلام بادی خوشبوی بوزد که مسلمانان همه بدان جان بدهند و
بدکاران باقی مانند که میان خود مانند خران اختلاط نمایند پس بر ایشان قایم
شود قیامت الاول انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
لا تقوم الساعة حتی لا یقال فی الارض برپا نمی‌شود قیامت تا آنکه گفته نمی‌شود
در زمین الله الله یعنی کسی نمی‌ماند که ذکر خدا کند و او را بپرستند بلکه همه کافر و بت
پرست و فاسق باشند و فی روایة قال و در روایتی دیگر آمده است که گفت
لا تقوم الساعة علی احد یقول برپا نمی‌شود قیامت بر هیچ یکی که می‌گوید الله الله رواه
مسلم و از اینجا معلوم میگردد که بقای عالم ببرکت ذکر خدا و ذاکران و صالحان
و نیکوکاران است چون ایشان را از عالم بردارند عالم نیز نماند

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة الا علی شرار الخلق
معنی این حدیث از بیان معنی ترجمهٔ باب معلوم شد و مراد از خلق ناس است زیرا که
مراد از خلق اندر تصنف معصیت آدمیان اند نسائی رواه مسلم. ابوهریره
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی تضطرب
الیات نساء دوس حول ذی الخلصة برپا نمی شود قیامت تا آنکه می جنبد سرینهای
زنان قبیله دوس گرد بتخانه که نام او ذو الخلصة است الیات بفتح همزه و لام
جمع الیه بفتح همزه و سکون لام در قاموس گوید سرین زن یا بیه و گوشت با آنچه
که نشسته است بروی آن و گوشت و فی الصراح الیه دنبه و در مجمع البحار گفته گوشتی
که بلند شده بر پشت و ران و در مشارق الانوار آورده که گوشت تهیگاه یا ران
حیوان و آن از بیجا گوشت مقعد و دوس بفتح دال و سکون واو دال نام قبیله
است از یمن و ذو الخلصة بفتح خاء معجمه و لام بخصه نیز آورده بتخانه که آنرا کعبه یمانیه
می گفتند و در الجاهلیه بود و نام او خلصه که قبائل دوس و خثعم و بجیله آنرا
می پرستیدند و آن حضرت جریر بن عبد الله بجلی را فرستاد و آنرا خراب کرد پس می
فرماید که در آخر زمان این قبائل مرتد و بت پرست شوند و زنان ایشان گرد
آن بتخانه طواف کنند و راوی در تعبیر ذو الخلصة گفت که ذو الخلصة طاغیه دوس
نام بت قبیله دوس است التی کانوا یعبدون فی الجاهلیة و آن طاغیه که بودند
ایشان که پرستش می کردند در زمان جاهلیت و از اینکه گفته اند که نام بتخانه است معلوم
گردد که در بعض مجاز است متفق علیه عائشه رضی الله عنها قالت سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا یذهب اللیل و النهار حتی یعبد اللات و العزی
نمی رود شب و روز یعنی فانی نمی گردد دنیا تا آنکه عبادت کرده می شود لات و عزی
... و دو بت مشهوراند لات نام صنم قبیله ثقیف است و عزی نام بت غطفان

وسلم فقلت عائشه میگوید پس چون شنیدم آن حضرت را که این سخن گفت گفتم
یا رسول الله ان کنت لاظن حین انزل الله بدرستی بودم من هر آینه گمان می بردم
من هنگامی که فرو فرستاده خدای تعالی این آیه را که هو الذی ارسل رسوله بالهدی
ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون آن خدایی که فرستاد پیغمبر
خود را براه راست و دین درست تا غالب گرداند او را بر دین همه دینها و اگر چه ناخوش
دارند آن را مشرکان و بت پرستان وجه نزول این آیه اینست که دینها همه باطل
شوند و بت پرستیها زوال پذیرد و دین اسلام بر همه غالب آید پس من گمان
می بردم مطلقا یعنی می دانستم که ان ذلک تام که بت پرستی تمام شونده و
زوال پذیرنده و بر طرف شونده است و در بعض نسخ تاما منصوب آمده و آن
را موافق علم نحو وجهی هست که در حاشیه شرح ذکر کرده ایم و دیگر این خبر صریح است
که در آخر زمان لات و عزی را پرستند قال انه سیکون من ذلک ما شاء
الله فرمود آن حضرت که بدرستی شان اینست که خواهد شد در آخر زمان
چیزی از تمکن بت پرستی مدتی که خواسته است خدای تعالی ثم یبعث الله ریحا طیبه
پس میفرستد خدای تعالی بادی خوشبوی فتوفی کل من فی قلبه مثقال من
خردل من ایمان پس میرانیده می شود هر کس که هست در دل وی مقدار دانه خردل
از ایمان فیبقی من لا خیر فیه پس باقی می مانند کسی که نیست هیچ نیکی در وی فیرجعون
الی دین آبائهم پس مرتد می شوند و باز میگردند بسوی دین پدران خود و بعضی محققین
الی در آخر زمان کفر و بت پرستی خواهد شد تا غایتی که محل ظهور مهدی و خلافت
حق است بر آن قائم گردد و نه بر نیکان رواه مسلم   عبد الله بن عمرو قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرج الدجال بیرون می آید دجال فیمکث اربعین
درنگ میکند و می ماند چهل لا ادری یوما او شهرا او عاما عبد الله بن عمرو الح

میگوید

میکرد و نمی یابم که مراد آن حضرت از جمل جمل نور است و وجه تطبیق نیز معلوم گشت
مسیح الله عیسی بن مریم پس می برانگیزد وی را فرستد الله تعالی عیسی را علیه
السلام کانه عروة بن مسعود یعنی گویا که وی عروة بن مسعود است در صورت و شکل عروة
بن مسعود ثقفی از صحابه عظام است و این مسعود دیگر است عبدالله بن مسعود نیست پدر روی
مسعود است عامل نیست و پدر را ابن معتب بن مالک فیطلبه فیهلکه یعنی می جوید
عیسی علیه السلام دجال را پس می کشد او را ثم یمکث فی الناس سبع سنین یعنی
بین اثنین عداوة پس درنگ می کند و می پاید عیسی علیه السلام در مردم هفت
سال در حالتی که نباشد میان دو کس و شخصی همه کس بر حقیقت ایمان کامل و
طریقه محمود و مراقبت بلا مکر باشند و مکث عیسی علیه السلام هفت سال بعد از
کشتن دجال باشد و الا سابقا معلوم شد که مدت مکث وی علیه السلام
چهل و هیچ سال است ثم یرسل الله ریحا باردة من قبل الشام یعنی بعد از آن بفرستد
الله تعالی بادی سرد و خنک از جانب شام فلا یبقی علی وجه الارض احد
یعنی باقی نمی ماند بر روی زمین هیچ یکی کان فی قلبه مثقال ذرة من خیر که در دل
وی مقدار ذره از خیر است او ایمان شک راوی است که من خیر گفته یا من
ایمان گفته الا قبضته مگر آنکه می ستاند آن باد آنکس را و سبب انزهاق روح
وی میگردد حتی لو ان احدکم دخل فی کبد جبل یعنی تا آنکه اگر ثابت شود یکی از شما
در آید در درون کوه حتی لدخلته علیه حتی تقبضه هر آینه در آید آن باد در آن کوه
بر آن شخص تا آنکه می ستاند جان او را و کبد بفتح کاف و کسر دال میانه هر
چیز را گویند و جگر را نیز باین معنی کبد گویند و جگر بفارسی نیز باین معنی می آید قال
فیبقی شرار الناس یعنی پس باقی میمانند مردم بد فی خفة الطیر و احلام السباع
یعنی در سبکی مرغ و گرانی درندها یعنی در فسق و فساد و قضای شهوات نفسانی

چنان سبک و بی‌درد باشند که نه خوف است و نه درد ظلم و خونریزی و در افتادن در آن
چنان گران و متمکن شده‌اند که در بنده‌ها و اعلام انبیا جمع علم بگستر جا داشته‌اند که هیچ
گران بار رسالت و تعالی است و مراد انبیا دیگر و استقرار است در ظلم و فساد
لا یعرفون معروفا ولا ینکرون منکرا نمی‌شناسند انبیا که مشروع را و انکار می‌
کنند تا مشروع را فیتمثل می‌کنند صورت می‌بندد و می‌آید ایشان شیطان
پس میگویند الا تستحیون پس میگوید که آیا شرم ندارید که فسق و فجور و ظلم و فساد
می‌کنید و این مکر و فریب است از شیطان که با این حیله میخواهد که الناس را
بعبادت اصنام بخواند فیقولون فما تأمرنا پس میگویند ایشان را پرستش کردن
بتان را وهم فی ذلک دار رزقهم و ایشان در این حال روزی داده است یعنی بر ایشان
رزق ایشان چنانکه باران می‌ریزد و حسن عیشهم نیکو و فراخ معیشت و زندگانی
ایشان ثم ینفخ فی الصور پس دمیده می‌شود در صور و قایم می‌شود قیامت فلا
یسمعه احد الا اصغی لیتا ورفع لیتا پس نمی‌شنود آواز صور را هیچ یکی مگر
آنکه مایل میشود و کج میکند طرف گردن را و فرو می‌افکند طرف دیگر را یعنی از دهشت آن
آواز دل مردم پاره می‌شود و نشاط جسمانی معطل میگردد و سست می‌شود اثر آن
در گردن پیدا می‌آید که گاهی جانب پایان می‌افتد و زمانی بالا می‌رود چنانکه حیل
مدهوشان و غافلان باشد و لیت بکسر لام و سکون یا جانب گردن را گویند
قال اول من یسمعه رجل یلوط حوض ابله و یحسینی مردی که می‌شنود آواز صور را
مردی است که گل میکند و اصلاح میدهد حوض شتران خود را تا در آن آب شان
بخورانند فیصعق ویصعق الناس پس در اثنای همین کار بهلاک می‌افتد و هلاک
می‌گردند مردم در عین کار و بار ثم یرسل الله مطرا کانه الطل اؤ الظل شک من الراوی پس می‌فرستد الله
تعالی باران را گویا که شبنم است فتنبت منه اجساد الناس پس میرویند

این بار ... های مردم ثم نفخ فیه اخری پس دمیده می‌شود در صور بار دیگر فاذا

هم قیام ینظرون یعنی ناگاه این مردم که از زمین رویده شده و زنده شده اعضا

اند و نگاه می‌کنند [illegible] قیامت را ثم یقال ایشان را گفته می‌شود مر آدمیان را که

برانگیخته شده اند یا ایها الناس هلم الی ربکم ای آدمیان بیایید و باز گردید بسوی پروردگار

خود وقفوهم انهم مسئولون و گفته می‌شود فرشتگان را موقوف و محبوس دارید ایشان را انهم

را نگه دارید ایشان پرسیده می‌شوند از کردارهایی که کرده اند و جنایات که کرده‌اند ازایشان

ثم یقال پس گفته می‌شود یعنی پروردگار تعالی گوید بفرشتگان اخرجوا بعث النار بیارید

از میان این مردم لشکر آتش را [illegible] یعنی که بدوزخ فرستاده می‌شوند بسوی

دوزخ فیقال من کم پس گفته می‌شود یعنی فرشتگان از خدای عزّ و جل می‌پرسند فیقال

کم کم از چند کس چند کس را بیرون آریم یعنی آنها که بدوزخ فرستاده شوند چند

کس باشند از چند کس یعنی عدد و مقدار آنها چیست فیقال پس گفته می‌شود از هزار

کس نهصد و نود و نه همه را بدوزخ فرستند و مراد آنست که اینها که سوی

یعنی بموجب کردارهای خود قابل و مستحق آن باشند که بدوزخ روند بعد از آن شفاعت

آن حضرت صلی الله علیه وسلم و انبیا و رسل و لطف و مغفرت وی [illegible] و علم

از رحمت و رضای [illegible] برآرند و در حدیث ابی سعید در فصل اول از باب الحشر ماند گذشت

بعث نار از یأجوج ماجوج خواهد بود فذلک یوم یجعل الولدان شیبا پس آن

روزی است که می‌گرداند کودکان را پیر کنایت است از درازی آن روز یا از

[illegible] از شدت و محنت که در آن روز است چه پیری از غم و محنت زود در رسد

وذلک یوم یکشف عن ساق و آن روزی است که [illegible] می‌کرده [illegible]

می [illegible] از امر عظیم و محنت [illegible] و کشف ساق کنایت است از

خوف و هول و شدت و محنت و این معنی [illegible] عرب و اصل آن است

که هر که در شدت و محنت سخت افتد در اهتمام آن دامن از ساق بر زند و
ساق وی بدان مکشوف گردد و کلام در تفسیر کریمه یوم یکشف عن ساق
ویدعون الی السجود بسیار است و بیشتر اکثر تاویل این است که گفته شد والله
اعلم بمراده مسلم و دیگران روایت کرده اند حدیث معاویه که از وی شنیدن است لا تنقطع الهجرة
و در وی ذکر طلوع آفتاب از جانب مغرب آمده است و در باب التوبه گذشت
توبه النفخ فی الصور نفخ دمیدن و صور نفیر شاخ که در وی بدمند مراد
اینجا شاخ است که در وی اسرافیل بدمد و آن دو نفخ است یکی برای هلاک
گردانیدن و میرانیدن زندگان و دیگر برای زنده گردانیدن و برانگیختن مردگان
الاول ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین النفختین ار
بعون مدت فاصل میان دو نفخه چهل است و چون ابوهریره اربعون بگفت
قالوا یعنی شنیدند یا اباهریره اربعون یوما آیا مقصود چهل روز است قال ابیت
گفت ابوهریره آیا آورده ام از خویشتن و قطع کردن بآنکه گویم چهل روز است و ندانم
و نتوانم گفت آنرا قالوا اربعین شهرا گفتند آیا چهل ماه است قال ابیت گفت
نمیدانم و این را نیز نتوانم قالوا اربعون سنة گفتند آیا چهل سال است قال
ابیت گفت این را نیز نتوانم گفت یعنی چون از آن حضرت مجمل شنیده ام
مفصل نشنیده آن را فراموش کرده ام بجزم نتوانم گفت که مراد چیست و گفت آن
حضرت ثم ینزل الله من السماء ماء فینبتون می فرستد خدا تعالی از آسمان آ
را فینبتون کما ینبت البقل پس می رویند و پیدا می شوند آدمیان و جز ایشان
از جانداران چنانکه می رویند و پیدا شود تره ها و سبزه ها و گیاه ها از زمین و همه
آدمی زاد را تمام است چنانکه نباتات را ابتدا از زمین که بوجود باران پیدا
گردد و سر کشد چنانکه اشارت کرد بقول خود قال و لیس من الانسان

لا يبلى الا عظما واحدا و نيست از آدمى چيزى كه كهنه نشود يعنى همه اجزاى اعضاى و
اجزاى و ابعاد و [illegible] فرسوده گردد مگر يك استخوان و هو عجب الذنب و نام آن
استخوان عجب الذنب است بفتح عين و سكون جيم و فتح دال و زنون آن استخوانى
است يا مابين [illegible] سرين و عجم الذنب به تبديل با بميم نيز آمده و عجب
و عجم بود و بمعنى اصل و بيخ آيد و ذنب بمعنى دم و اين استخوان چون در آنجا
است وى را باين نام خوانند و منه يركب الخلق يوم القيمة و از اين استخوان
تركيب كرده مى شوند و پيوند داده مى شوند بدن پس جسد آدمى روز قيامت
متفق عليه و فى مسلم قال كل ابن آدم يأكله التراب همه جسد آدمى را خورد
آنرا خاك الا عجب الذنب مگر اين استخوان كه منه خلق و فيه يركب ازوى پيدا
كرده شده است بدن در اول خلقت و در وى تركيب داده مى شود روز قيامت و
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبض الله الارض يوم القيمة در پيچيده
مى گيرد خداى تعالى زمين را روز قيامت و يطوى السماء بيمينه و مى پيچد آسمان را
بدست راست خود كنايت است از عظمت و جلال و كبرياى حق و قدرت و حقارت
افعال عظيمه كه بزعم خلق در ان خير است در جنب آن و قدرت است بر آنكه حركت
گردانيدن عالم و برداشتن زمين و آسمان نزد قدرت وى مثل [illegible] است و چون
آسمان اشرف و عظمت شان زمين [illegible] است ذكر كرد او را و تخصيص
كرد يمين به اشرف از [illegible] قبض [illegible] زمين را
بدست راست مى شود ثم يقول الشيرى گويد وى تعالى انا الملك منم پادشاه
اين الملوك اين ملوك الارض كجا اند پادشاهان كه در زمين دعوى پادشاهى ميكردند
متفق عليه عبدالله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يطوى الله
السموات يوم القيمة مى پيچد خداى تعالى آسمانها را روز قيامت ثم يأخذهن بيده

بیمینه سپس می گیرد آسمانها را همه را بدست راست خود ثم یقول پس می گوید انا الملک
این الجبارون این المتکبرون منم پادشاه کجا اند جباران قهر کنندگان و کجا اند گردنکشان
و کجا اند تکبر کنندگان ثم یطوی الارضین بشماله پس می پیچد زمینها را بدست چپ
خود و فی روایة و در روایتی بجای این آمده است که یأخذهن بیده الاخری می گیرد زمینها را
بدست دیگر ثم یقول پس می گوید انا الملک این الجبارون و این المتکبرون منم پادشاه
کجا اند ستمکاران که قهر میکردند بر مردم را و کجا اند گردنکشان که تکبر می نمودند از حد
رواه مسلم • عن عبد الله بن مسعود قال جاء حبر من الیهود الی النبی آمد دانشمندی
از یهود بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت یا محمد ان الله یمسک السموات
یوم القیمة علی اصبع بدرستیکه خدای تعالی نگاه میدارد آسمانها را روز قیامت
بر یک انگشت والارضین علی اصبع ونگاه میدارد زمینها را بر انگشت والجبال
والثری علی اصبع ونگاه میدارد آب را و خاک نمناک را بر انگشت دیگر و کوه و شجر
الخلق علی اصبع ونگاه میدارد آب را و خاک نمناک را بر انگشت دیگر وسایر الخلق
علی اصبع باقی را بر انگشت دیگر ثم یهزهن پس می جنباند فیقول پس میگوید انا الملک
انا الله منم پادشاه منم خدا اینها همه کنایت و تمثیل و تصویر غلبه قدرت و عظمت
الهی است تعالی شانه و تقدس معنی دست و انگشت چنانچه علامه طیبی در
ملخص نموده روش کلام عرب است که چون ملکی را خواهند وصف کنند بجود و کرم گویند
• وی دستهای فراخ و گشاده است تا آنکه گویند که او را دست نبود و دسته
• وی بریده شده باشد یا از اول خلقت دست او بریده شده و یا کسی را که اسد
ملک را بانی وصف کنند گویند فلان بر تخت نشست اگرچه او را تختی نبود و نشسته
نه و این مسلک لطیف است در فهم متشابهات قرآن و حدیث بی آنکه تاویل
کنند و گویند مراد بدست قدرت است و تجسیم را نفی و لهذا تعجب نمود آن حضرت

از الفاظ

از تفسیر بغوی و تفصیل که حبری از احبار یهود آمد نزد رسول الله پس گفت یا محمد خدا جل
اجلاله ... صلی الله علیه وسلم تعجبا بما قال الحبر تصدیقا شگفت نمودن از آنچه گفت آن دانشمند یهود
له تصدیقا یعنی بخندید آن حضرت نه از جهت تکذیب حبر بود بلکه از جهت تصدیق در
راست گوی دانشمند وی بود ثم قرا یعنی خواند آن حضرت این آیه را و ما قدروا الله
حق قدره یعنی نشناختند و نکردند آنها که شریک میگردانند خدا را غیر او را و ایمان نیاورند
بکمال قدرت و عظمت او حق اندازه کردن او یعنی نشناختند او را چنانکه باید
شناختن و تعظیم نکردند او را چنانکه تعظیم باید داشت و نه پرستیدند او را چنانکه باید
پرستیدن والارض جمیعا قبضته یوم القیمة و زمین تمام در چنگ قدرت اوست
والسموات مطویات بیمینه و آسمانها پیچیده شده اند بدست راست وی
سبحانه و تعالی عما یشرکون پاک است و بزرگ است وی از چیزی که
شریک میگردانند او را و آنچه یهودی گفت تفسیر و تفصیل است صحیح عن
عائشه رضی الله عنها قالت سالت رسول الله گفت عائشه پرسیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم عن قوله تعالی یعنی از قول خدای تعالی که گفته است یوم تبدل الارض
غیر الارض والسموات روزی که تبدیل داده شود آسمانها و زمین را و غیر آن بوده شود آسمانها
بگیر یعنی روز قیامت فاین یکون الناس یومئذ پس کجا باشند آدمیان در آن روز
در آن وقت که تبدیل داده شود زمین و آسمان را قال علی الصراط گفت
آن حضرت آدمیان در آن وقت بر صراط باشند مراد همان صراط است
معهود است نزد مسلمانان یا بر صراطی که باشد واصل صراط
بدانکه تبدیل دو نوع است یکی تبدیل در ذوات چنانکه گویند تبدیل کردم درهم
به دینار یعنی درم بدل دادم و دینار گرفتم دوم تبدیل در صفات چنانکه گویند تبدیل کردم
حلقه انگشتر یعنی حلقه را خاتم و بر شکل خاتم ساختم با آنکه ذات یکی است صفت

وهیئت دیگر باشند و تبدیل و آسمان دیگر گردد و اختلاف است در تبدیل ذات و یا تبدیل
صفات اشهر است ابن عباس فرموده زمین همان است لیکن تغیر در صفات اوست
وابوهریره گفته فراخ کنند زمین را چنانکه هیچ بلندی و پستی در وی نماند تغیر وصفی کار
تعالی قادر است که زمین دیگر و آسمان دیگر پیدا کند چنانکه بعضی آثار و اخبار در آن
نیز ناطق است از امیر المومنین علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه زمینی پیدا کنند از
نقره و آسمانی از طلا و از ابن مسعود آمده است که زمینی پیدا کنند سفید مانند نقره که گناه
نکرده کسی بر آن و ظاهر حدیث در سوال عائشه و جواب آن حضرت مراد و از تبدیل
است کذا قال الطیبی والله اعلم عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الشمس والقمر مکوران یوم القیمة آفتاب و ماه پیچیده می شوند روز قیامت یعنی گرد آورده
و در گوشه انداخته می شوند چنانکه جامه را به پیچند و در گوشه بیندازند یا پیچیده می شود
نور و روشنائی ایشان را و می رود انبساط آن از آفاق و زوال می پذیرد ظاهر
آن رواه البخاری . الثانی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کیف انعم وصاحب الصور قد التقمه چگونه تنعم کنم و
شاد باشم و حال آنکه صاحب صور که اسرافیل است علیه السلام فرو برده است
صور را در دهن خود برای دمیدن واصغی سمعه و مایل گردانیده و برداشته است گوش
را بجانب حق تا کی اذن و امر فرماید که بدمد و حنی جبهته و خم داشته و نگون کرده است
پیشانی خود را چنانکه عادت دمندگان بوق و سازهاست می باشد ینتظر متی یومر
منتظر است که امر شود بالنفخ انتظار می برد که کی امر کرده شود به دمیدن فقالوا پس گفتند صحابه
یا رسول الله و ما تامرنا چون حال این است چه می فرمائی ما را چه کار کنیم قال قولوا
حسبنا الله ونعم الوکیل بگوئید بس است ما را خدا و نیکو وکیل است وی که
تمام کار و بار خود را بوی یعنی التجا بدرگاه حق برید و اعتماد جز فضل و کرم وی
نکنید

در حدیث وارد شده توکلنا علی الله با آنکه بدانچه فرموده است کار میکرده باشید واین کلمه ایست
که چون گفته شود محنت و ترس از چیزی پیش آید آن را بگویند و از ان سلامت
یابند قال الترمذی عن عبد الله بن عمرو عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الصور قرن
ینفخ فیه گفت آن حضرت صور که اسرافیل در وی دمد و بدان قیامت قایم شود در صور
شاخی است که دمیده شود در وی و عظمت آن را خدای تعالی داند و اخبار و روایات
در تعبیر بوصف عظمت آن بسیار آمده است والله اعلم رواه الترمذی وابوداود

الفصل الثالث عن ابن عباس رضی الله عنهما قال فی قوله گفت ابن عباس
در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است فاذا نقر فی الناقور الصور یعنی مراد بناقور صور است
معنی این است که چون دمیده شود در صور پس آن روز سخت است بر کافران قال
الراجفة النفخة الاولی والرادفة الثانیة گفت ابن عباس در تفسیر قول حق تعالی یوم
ترجف الراجفة تتبعها الرادفة روزی که بجنبد راجفه می آید او را رادفه مراد
براجفه نفخه اولی است که زمین و کوه بدان بجنبد و در حرکت آید مشتق از رجف
بمعنی جنبیدن و در زلزله افتادن و مراد برادفه نفخه ثانیه است که در پی نفخه اولی
برسد مشتق از ردف بمعنی در عقب چیزی آمدن و در پی رسیدن رواه
البخاری فی ترجمة باب روایت کرده است آن را بخاری از ابن عباس در ترجمه

باب الرابع عن ابی سعید قال ذکر رسول الله صلی الله علیه
ذکر کرد آنحضرت فرشته را که صاحب صور است و موکل است بر آن و دردمنده در آن
اسرافیل باشد و قال و گفت آن حضرت عن یمینه جبرئیل از جانب دست راست
وی جبرئیل باشد وعن یساره میکائیل و در دست چپ وی میکائیل بود یعنی در وقت
در دمیدن عن ابی رزین بفتح رای و زای العقیلی بضم عین و فتح قاف نام او لقیط
بن عامر است بفتح لام صحابی مشهور است معدود در اهل طائف قال قلت

گفت ابو رزین گفتم یا رسول الله کیف یعید الله الخلق چگونه باز میگرداند خدای تعالی خلق را
و زنده می سازد بعد از پوسیدن و خاک شدن وما آیة ذلک فی خلقه و چیست
نشان آن در خلق که بدان امکان آن توان دانست و بران دلیل گرفت قال گفت
آن حضرت اما مررت بوادی قومک جدبا آیا نگذشته تو در زمین و صحرای
قوم خود وقتی که زمان قحط سالی و خشکی باران که هیچ سبزه نبود آنجا
ثم مررت به یهتز خضرا بعد از آن میگذری بآن وادی در حالی که می جنبد و می بالد سبزه
جدب بفتح جیم و سکون دال و کسر آن خشک سالی و خضر بکسر ضاد قلت نعم گفتم
آری گذشته ام بوادی در هر دو حالت قال فتلک آیة الله فی خلقه گفت آن حضرت
پس آن نشان خدای تعالی است در خلق وی در زنده گردانیدن مرده‌ها بعد از مردن
و برآوردن ایشان از گور و دلیل است بران چنانکه فرموده کذلک یحیی الله الموتی
همچنین که می رویاند از زمین سبزه‌ها زنده میگرداند خدای تعالی مرده‌ها را روایت کرد این
دو حدیث را ابو رزین الحشر فی الصراح حشر برانگیختن و راندن و گرد کردن
و منه یوم الحشر یعنی روز قیامت و آن عبارتست از گرد آوردن مرده‌ها بعد از زنده
گردانیدن و برآوردن ایشان از قبور و جایی که آنرا محشر گویند بکسر شین و بفتح
نیز خوانده اند و حشر دو حشر است یکی بعد از قیامت باین معنی که گفته شد و دیگر پیش از قیامت
از علامات آن چنانکه در حدیث آمده است که آتشی از جانب مشرق پیدا آید که
مردم را بجانب مغرب یعنی زمین شام براند چنانکه سابقا گذشت و مراد در اینجا معنی اول است
و بعضی احادیث می‌آید که محتمل هر دو معنی است علما هر دو احتمال قایل شده‌اند و اختلاف
کرده اند و ظاهر اینجا آن اول است الاول عن سهل بن سعد قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یحشر الناس یوم القیمة علی الارض بیضاء عفراء کقرصة و رده
حشر کرده شوند مردم روز قیامت بر زمین سفید که سفیدیست سفیدی وی و اعفر سفیدی که خالص

دلیل الحدیث

و نسیم باشد سفیدی او مایل باشد بسرخی که قرصة النقی مانند نان آرد کرده شده

[illegible] سپید نمودن و استعارت است لیس فیها علم لاحد یعنی و دران زمین

علامتی و نشانی نیست بنای و چهار دیواری مر هیچ یکی را یعنی زمین هموار خالی از بلندی

و نشیب باشد و دران زمین هیچ کس را بملک تصرف مر هیچ یکی را نیست که زمین هموار

خالی [illegible] و نشیب الی مکر مرور و کار رفتار ولکن بس را [illegible] الی سعید

الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تکون الارض یوم القیمة خبزة واحدة

می باشد زمین روز قیمت یکتا نانی که ملک الجبار رنده می گرداند آن نان را بقدرت خود

ولکن بدست خود چنانکه عادت است که نان را از دستی بدستی می گردانند

تا گرد کرده و پهن کرده برابر شود پس از ان بر جا [illegible] زنند تا پخته گردد

کما یکفا احدکم خبزته فی السفر چنانکه می گرداند یکی از شماها خود را در سفر یعنی

می گرداند آن را بطریق [illegible] و مستفر [illegible] و فتح [illegible] نیز خوانده اند جمع سفره

که بر ان طعام خورند نزلا لاهل الجنة در حالی که این نان نزل است مر بهشتیان را

و نزل [illegible] طعام حاضری که اول [illegible] بیابند بدانکه ظاهر حدیث

[illegible] که زمین نان گردد و مبدل گردد و طعام بهشتیان گردد که بالفعل [illegible]

[illegible] بخورند پس بعضی هم بر ظاهر حمل کرده و گفته که مستبعد نیست از هیچ چیز را

از قدرت خداوند تعالی وی تعالی قادر است که زمین را نان [illegible] و بخورد بهشتیان

دهد و دیگران گویند که در قدرت حق استبعادی نداریم ولکن [illegible]

نص باشد و دران نداریم و حال آنکه وارد شده است که این زمین را [illegible]

بجرمی یا آتش [illegible] و یا [illegible] پس مقصود تشبیه این است در صافی

[illegible] که [illegible] کنند و [illegible] بهشتیان

[illegible] آن بطریق نزل و در ضمن این بیان عظمت است

دانسته شده است مر بهشتیان را از حلاوت نعم یعنی نانهای بهشت [illegible] باشند
که تمام روی زمین مقدار یک نان از آن نانها باشد پس [illegible] محمد [illegible]
فاتی رجل من الیهود پس بیامد فرود آن حضرت این حدیث را مردی از
قوم یهود فقال پس آن مرد گفت بارک الرحمن علیک برکت فرستد خدا بر تو [illegible]
[illegible] ابا القاسم الا اخبرک بنزل اهل الجنة یوم القیمة آیا خبر دهم ترا بطعام
بهشتیان که اول پیش ایشان بیارند روز قیامت قال بلی گفت آن حضرت
بلی خبر ده مرا بآن قال تکون الارض خبزة واحدة گفت یهودی می‌باشد زمین یک نان
کما قال النبی صلی الله علیه وسلم چنانکه گفته بود پیغمبر خدا فنظر النبی صلی الله علیه وسلم
الیهم پس نظر کرد آن حضرت بسوی ایشان ثم ضحک پس خنده کرد آن حضرت بخنده
موافقت خبر وی صلی الله علیه وسلم مر یهودی را که از توریت [illegible] و حصول
مزید الایقان و قوت ایمان صحابه بخبر وی صلی الله علیه وسلم و خنده [illegible] کرد
حتی بدت نواجذه تا آنکه ظاهر شد دندانهای پسین که در اقصای دهن اند
و آنها را دندانهای حلم و عقل گویند از جهت رو بیدن آنها [illegible] کمال عقل
و نواجذ بر انیاب و [illegible] اضراس که بعد از [illegible] اطلاق کنند [illegible]
که مراد اینجا این معنی باشد چه ظاهر شدن دندانهای عقل که در خنده [illegible]
ثم قال پس گفت آن یهودی الا اخبرک بادامهم آیا خبر دهم ترا بنانخورش
اهل بهشت بالام والنون تا آخر [illegible] بالام است [illegible]
لام و یا ی [illegible] لفظ عبرانی بود و صحابه معنی آنرا نفهمیدند قالوا وما هذا
چیست این یعنی بالام قال گفت یهودی [illegible] ثور و نون
ثور بمعنی گاو است و نون ماهی است یاکل من زائدة کبدهما سبعون الفا [illegible]
[illegible] از گوشت پاره که زیاده بر جگر است هفتاد هزار کس و ان [illegible]

[illegible] جهت و واسطه ورودی ایشان مانند ماه شب چهاردهم باشد و تواند که
مراد بحضرت [illegible] و هم دران باشند عدد محصور نشود و گفته اند که زیاده کند قطعه حدیث
پیوسته بمکر آن حکمت و گویند اثر اجرای است و تواند که همان معنی باعلام زوال
حضرت باشند مخصوص صحابه چنانکه آمد المقصود و پرسید آن حضرت عیسی زان که
[illegible] بیان [illegible] و [illegible] حروف الذوات [illegible]
از وجه دوم فافهم معنی حدیث [illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یحشر
الناس علی ثلث طرائق حشر کرده می شوند آدمیان بر سه طریق و سه فرقه را [illegible]
فرقه رغبت کنندگان در بهشت و فضل و رحمت الهی که لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
صفت ایشان است و اینها فرقه دیگر ترسندگان از آتش دوزخ و خصم و مستعد
[illegible] اثنان علی بعیر و ثلث علی بعیر و قال انه دو کس بر یک شتر ند
و واربعه علی بعیر و عشرة علی بعیر چهار کس بر یک شتر و ده کس بر یک شتر این اعداد
بالفصل مراتب این دو قسم است بر سبیل کنایه و تمثیل و هر که مرتبه وی عالی تر است
در روی [illegible] بیشتر و اعدادی که میان اربعه و عشره است ذکر
نکرد [illegible] کنایت و بودن چند کس بر شتری یا بر وجه اجتماع بود یا بطریق
[illegible] و تناوب که هر کدام بنوبت سوار می شده باشند و واحد بر شتر ذکر نکرد
زیرا که آن مرتبه مقربان است از انبیا و رسل و مقصود ذکر احوال امم است و
یحشر بقیتهم النار و جمع میکند و گرد می آرد باقی مردمان را آتش این نهایت فرقه سوم
است که آتش ملازم و مصاحب گاه و بیگاه ایشان است چنانکه فرمود تقیل
معهم حیث قالوا [illegible] میکند و تصبح حیث اصبحوا و صبح میکند آتش با ایشان
[illegible] صبح میکند و تمسی معهم حیث امسوا و شام میکند آتش روز و شب و صبح و
شام با ایشان است و ایشان [illegible] را اند و گرد می آرد بمحشر مرادا

از حدیث ابو هریره پیدا شد که حشر کرده می‌شوند آدمیان سه صنف صنفی پیادگان و صنفی
سواران و صنفی روندگان بر روی و این حدیث نیز متضمن ذکر آن اصناف ثلثه است
بعد ذکر سواران و بر روی روندگان صحیح و برپای روندگان حشر این متعین را در شرح
به تفصیل از ما سبق تقریر کرده شده است اینجا باید دید شارحان را اختلاف در آن
که این حشر روز قیامت است بعد از برانگیختن مردها از گورها یا حشر است از جمله
علامات قیامت بجانب محشر که زمین شام است و اول اظهر و صواب است
والله اعلم متفق علیه ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انکم محشورون
حفاة عراة غرلا روایت می‌کند ابن عباس از آن حضرت که گفت بدرستی
که شما حشر کرده برانگیخته می‌شوید پا برهنه‌ها ناختنه کرده و غرل بضم غین معجمه و
سکون را جمع اغرل بمعنی اقلف یعنی ناختنه کرده شده ثم قرأ پس خواند آن
حضرت این آیت کما بدأنا اول خلق نعیده همچنانکه آغاز کردیم آفرینش را در اول پیدایش
باز گردانیم آن را از قبور وعدا علینا وعده لازم است این وعده کردن بر ما انا کنا فاعلین
علین بدرستی ما هستیم کنندگان آن را و گفته است آن حضرت که اول من
یکسی یوم القیامة ابراهیم نخستین کسی که پوشانیده شود و او را در قیامت ابراهیم
خلیل است زیرا که علیه السلام نخستین کسی است که برهنه کرده شد در راه خدا
که انداخته شده در آتش و غیر او باشد فضیلت از وجه و لازم نیاید بر
افضلیت وی از سید انبیا صلی الله علیه وسلم و در حقیقت این اعزاز و اکرام
وی بملاحظه ابوت اوست آن حضرت را باشد و در بعض روایات آمده است
که آن حضرت هم با جامه‌ها که در آن دفن کرده شد مبعوث گردد و ان ناسا من اصحابی
یؤخذ بهم ذات الشمال و گفت آن حضرت که جماعه از اصحاب من
می‌گیرند بجانب دست چپ که عاصیان و گناهکاران را آنجا ...

فاقول

[illegible] بطلان تحیر و قصد استخلاص ایشان اصحابی صنعه جمیع ملت آورده
[illegible] از جمله ملت عدد ایشان قبول نیس می کردند و سرور کائنات قصد
[illegible] بیان صنعت و تعجب ایشان انهم لن یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم
[illegible] ایشان فاقول کما قال العبد الصالح پس می گویم من همانکه گفت
بندهٔ صالح که عبارت است از عیسی علیه السلام در اعتذار از استخلاص
قوم خود بحضرت رب العزت آیتی است را که و کنت علیهم شهیدا
ما دمت فیهم و بودم من شاهد و واقف بر احوال ایشان تا آن وقت
که بودم در میان ایشان الی قوله العزیز الحکیم تا اینجا که آخر آیت است
و مضمون تمام آیت اینست که عیسی علیه السلام گفت خداوندا تا من در میان
ایشان بودم بر احوال ایشان واقف بودم و منع ایشان می کردم که کفر ورزند و حرف گویند
و چون مرا از میان ایشان تو بردی تو نگاهبان و واقف
بر حال ایشان و تو بر هر چیز شاهد و حاضری اگر عذاب میکنی
ایشان را [illegible] بندگان تو اند [illegible] اگر بگذاری ایشان را
[illegible] توانند [illegible] مسکنی و اگر می آمرزی
[illegible] ایشان را و در میگذری از عذاب ایشان تو عزیزی
و حکیمی متفق علیه و گفته اند که مراد با صحاب اینجا خواص
اصحاب نیست زیرا که ما را اعتقاد معلوم است که هیچ
یکی از خواص اصحاب نبودند [illegible] صلی الله علیه و سلم مرتد
[illegible] الا قومی از جفاة عرب از اصحاب [illegible] بوده
[illegible] مؤلفة القلوب که نه بصیرت در دین [illegible] در
[illegible] که مراد بر روی ارجوع از دین مسلمانی نیست

ملکت خود را از اسلاف و در بعضی حقوق و رعایت اهل ...
او میبایست که این همه جهلا در بلاد فتنه خوان حضرت ... نموده بود که ...
ترسیم ترسیما کفر سازد و سبب ترسیم ... و لکن ... ترسیم از ...
و آفات لا قائل ... عائشه رضی الله عنها قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول یحشر الناس یوم القیمة حفاة عراة غرلا قلت کیف یا رسول الله
الرجال والنساء جمیعا مردان و زنان همه ینظر بعضهم الی بعض نگاه میکنند بعضی
از ایشان بسوی بعضی بعضی مردان و زنان برهنه می بینند مردان ... را و زنان ...
پس ... حشر ایشان برهنه چه حکمت ... اشتغال نفسی ... فرموده آن حضرت یا عائشه
الامر اشد من ان ینظر بعضهم الی بعض ... عائشه ... در آن روز ...
... نگاه کنند بعض ... ترا ... عائشه ...
انس ... قال روایت است از انس ... مردی ... آن حضرت کیف یا
رسول الله کیف یحشر الکافر علی وجهه یوم القیمة چگونه حشر کرده شود کافر بر روی
خود روز قیامت و چگونه کشیده شود بر روی زمین ... گفت آن حضرت الیس
الذی امشاه علی الرجلین فی الدنیا قادر علی ان یمشیه علی وجهه یوم
القیمة آیا نیست ... آنکس روان ساخته است او را بر دو پای در
دنیا توانا است بر روان گردانیدن وی روز قیامت بر روی وی
متفق علیه ابو هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یلقی ابراهیم اباه
آزر یوم القیمة گفت آن حضرت ... می آید ابراهیم پدر خود را
که نام او آزر است روز قیامت تحقیق ... بعضی علما رحمهم الله ... گفته اند
با نکه آبای آنحضرت همه از لوث شرک و کفر پاک بوده اند ...
آزر او عم ابراهیم است علیه السلام ... آمده

چنانکه ... پدر روی تار خست و از باب جهة معتقد صحبت اما و در آنجا
... روز پرسش بعد آید ابراهیم این خود را آزر است و علی وجه
... قترة و غبرة و حال آنکه بر روی آزر سیاهی و غبار است قتره
... بمعنی غبار آید و لیکن قترة عبارت از روی در سیاهی آید و
... گویند قترة سیاهی و گرد و بی آزرهم و حزن بر روی
و ... فیقول له ابراهیم پس می گوید ابراهیم مر آزر را الم اقل لک لا
تعصنی آیا نگفتم مر ترا ای پدر ما نی کن مرا و اطاعت کن مرا در آنچه
... فیقول له ابوه پس می گوید ابراهیم را پدر وی
مر آزر ... فالیوم لا اعصیک پس امروز نافرمانی نکنم ترا ... فیقول
... ابراهیم یا رب انک وعدتنی ان لا تخزنی یوم یبعثون
... می گوید ابراهیم ای پروردگار من بدرستی که تو وعده کرده
مرا اجابت کرده دعای مرا که رسوا نکرده ای مرا روزی که مردم ...
... فای خزی اخزی من ابی الابعد پس کدام رسوائی
... ترا ... رسوائی پدر ... که هالک است و دور از
رحمت تو فیقول الله تعالی پس می گوید خدای تعالی انی حرمت الجنة
علی الکافرین بدرستی که من حرام گردانیده ام بهشت را بر کافران
و دعا کرد ابراهیم در حق وی ... و آنچه که در مغفرت وی وارد
شد ... ثم یقال یا ابراهیم انظر ما تحت رجلیک پس گفته میشود مر
ابراهیم را نگاه کن که چه چیز است در زیر هر دو پای تو ... پس
ینظر ... ابراهیم زیر پاهای خود ... پس ناگاه وی ...
... ذیخ بکسر ذال معجمه و سکون یاء تحتانیه و خاء معجمه در آخر

کرک کفتار نر را حیوانی است کلان شکل بی اندام و فی القاموس الذیخ
بالکسر الذئب و در بعضی نسخ ذیخ بیای [illegible] بعد [illegible]
بمعنی مذبوح متلطخ آلوده بخون و سرگین فیؤخذ بقوائمه پس گرفته می شود
کشیده می شود پاهای آن ذیخ را فیلقی فی النار پس انداخته می شود و کشیده می شود
پاهای آن ذیخ را فیلقی فی النار پس انداخته می شود در آتش دوزخ و [illegible]
که مسخ گردانیده حوار ساخته شده در چشم ابراهیم تا نفرتی که پیدا
شده بود ساقط گردد و گفته اند اگرچه ابراهیم [illegible] در دنیا تبری کرده
بیزار شده بود و لیکن چون روز قیمة او را دید مهربانی ذاتی او روی شد
و برای وی مغفرت درخواست شاید که پدر وی قبول افتد و چون به
افتاد و مسخ شده دید نا امید شد و تبری باز بدی نمود و بعضی گفته اند
که موت او بر کفر یقین ابراهیم نشده بود [illegible] تنها بی ایمان آورده
باشد و وی را اطلاع [illegible] نداده و تبری وی از وی بحکم ظاهر
بود و روز قیمة [illegible] شد که بکفر رفته بود پس تبری کرد تبری ابدی و
الله اعلم رواه البخاری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یعرق
الناس یوم القیمة حتی یذهب عرقهم فی الارض سبعین ذراعا و [illegible]
و خوی می ریزند مردم روز قیمة تا آنکه می رود خوی ایشان در زمین
هفتاد گز و یلجمهم حتی یبلغ آذانهم ذلک می کند عرق ایشان بعنی
می رسد تا دهنهای ایشان مثل لگام و باز میدارد ایشان را از
کلام تا آنکه می رسد تا گوشهای ایشان متفق علیه المقداد صحابی
قدیم الاسلام است [illegible] در اسلام حاضر شد بدر را و [illegible]
را از فضلای کبار و صحابه اخیار است روایت کرده است از وی

یقول

علی بن ابی طالب و غیر وی از صحابه و در بعض مواضع زیاده بر بیان احوال وی
و تحقیق آن شده است فقال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه و سلم یقول ای میگفت تدنی الشمس یوم القیمه من الخلق ای نزدیک گردانیده
می شود آفتاب در روز قیامت از خلق حتی تکون منهم کمقدار میل تا آنکه می باشد
آفتاب از ایشان همچو مقدار یک میل ای ثلث فرسنگ است و
بعضی گفته اند که مراد سرمه است و مقصود دلالت به قرب است فیکون الناس
علی قدر اعمالهم فی العرق پس می باشند آدمیان بر قدر عملهای خود در عرق
فمنهم من یکون الی کعبیه پس بعضی از ایشان کسی است که می باشد عرق
تا هر دو بجلک تا ... وی و انجماعه اند که اعمال ایشان بیشتر بدتر
است و منهم من یکون الی رکبتیه بعضی را تا هر دو زانوی
وی و منهم من یکون الی حقویه و بعضی را تا جای بستن ازار وی و منهم من یلجمهم
العرق الجاما و بعضی از ایشان کسی است که لگام میکند آن را عرق
لگام کردنی یعنی تا دهان وی میرسد بلکه در دهان وی در آید و اشار
رسول الله و اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بیده الی فیه
بدست شریف خود تا دهان مبارک خود رواه مسلم و عن ابی سعید
الخدری عن النبی صلی الله علیه و سلم قال یقول الله تعالی گفت آن
حضرت میگوید خدا تعالی روز قیامت یعنی در محشر و ندا میکند آدم را
و می گوید یا آدم فیقول پس میگوید آدم لبیک و سعدیک ای ایستم
برای خدمت و فرمان برداری تو و اطاعت و القیام مستلزم را
ای بعد از دگر ایستادنی بعد ایستادن و الخیر کله فی یدیک
و نیکی همه در دست تست قال الذی گوید سرور کائنات ادم اخرج

بعث النار بیرون آر لشکر آتش را یعنی الجماعة ... بیرون
بینداز از میان فرزندان خود بیرون آر و جدا کن قال ای کوید
و کار و ما بعث النار و چیست مقدار لشکر دوزخ از میان ایشان
قال من کل الف تسعمائة و تسعة و تسعین می گوید بیرون آر از هر هزار
کس نهصد و نود و نه و این است مقدار انسان که از هر هزار یکی را بخشند
می فرستند و باقی بدوزخ و در حدیث ابو هریره از صد نود و نه آمده
شیخ ابن حجر گفته که ممکن است حمل حدیث ابی سعید بر جمیع ذریه
آدم و حدیث ابو هریره بر ما عدای یاجوج و ماجوج معرفت آنکه در حدیث
ابی سعید ذکر یاجوج و ماجوج واقع شده است نه در حدیث ابو هریره یا
رود معلق همه خلایق است و تا آنکه [illegible] مرحوم است یا بعث
نار در حدیث شامل کفار و عصاة است و در حدیث ابو هریره مخصوص
مؤمنین و کرمانی گفته که مقصود عدد معتبر نیست و مقصود تقلیل عدد مؤ
منین است و تکثیر عدد کفار والله اعلم [illegible] بیشتر کرد
[illegible] حکم [illegible] و تضع کل ذات حمل حملها [illegible]
می افکند هر زن باردار حمل خود را یعنی فرضا اگر در آن وقت زنی
باردار باشد از هیبت آن حال و شدت آن مقام بار خود را ساقط
افکند و بعضی گفته اند [illegible] زن حامله مبعوث گردد از هیبت این مقام
حمل بیفکند و نوشیده [illegible] صغار بر همین منوال مبعوث که ایشان
بر صغر مبعوث می شوند پس [illegible] ابن حال بر می گردند پس
از آن [illegible] جوان می سازند و صواب [illegible]
این عبارت کنایت است که از شدت [illegible]

از ضعف عقل معانی منفرد است همچنانکه در امثال آن گفته‌اند وتری الناس
سکاری و می‌بینی [illegible] محاکمت و در آن حال مردم مستان و
بی‌هوشی می‌باشند [illegible] نیستند [illegible] ولکن عذاب الله شدید ولیکن عذاب
خدای [illegible] سخت است [illegible] و مستی [illegible] ازو است قالوا الصحابه
[illegible] از خوف و حسرت و حزن [illegible] شنیدند که [illegible] بلی از
صحابه یا رسول الله صلی الله علیه وسلم وایّنا ذلک الواحد [illegible] ایکم
آن باشد که او را ببهشت برند قال گفت از برای تفهیم و تنبیه
ان [illegible] ابشروا [illegible] شوید [illegible] فان منکم رجلا [illegible]
که [illegible] یاجوج و ماجوج الف [illegible] یاجوج و ماجوج
بر [illegible] یاجوج و ماجوج [illegible] که [illegible] ملکی [illegible] هزار باشند
جماعه [illegible] از آن [illegible] و [illegible] سالفه
[illegible] یاجوج و ماجوج که اگر [illegible] باشید و [illegible]
[illegible] گفت راوی ثم قال [illegible] گفت آن حضرت
[illegible] از حوالی [illegible] ربع اهل الجنة امیدوارم
[illegible] شما چهاریک [illegible] فکبرنا پس [illegible] آوردیم [illegible]
[illegible] الله اکبر [illegible] استبشار و استعظام این نعمت فقال [illegible]
[illegible] گفت آن حضرت [illegible] ان تکونوا ثلث اهل الجنة امید
دارم که باشید شما سه یک اهل بهشت فکبرنا پس [illegible] تکبیر [illegible] آوردیم
فقال [illegible] گفت آن حضرت ارجوا ان تکونوا نصف اهل الجنة
امیدوارم که باشید شما نیمه اهل بهشت فکبرنا پس [illegible] تکبیر آوردیم
فقال گفت آن حضرت ما انتم فی الناس [illegible] شما در میان

جزء دوم بود قلت الا كالشعرة السوداء في جلد ثور ابيض يا كموئي سياه
در پوست گاو سفيد او كالشعرة البيضاء في جلد ثور اسود همچو موئي سفيد در پوست
گاو سياه متفق عليه و قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم
يقول وهم از ابو سعيد خدري است كه گفت شنيدم آن حضرت را
مي گفت يكشف ربنا عن ساقه مي كشايد و برهنه ميكند پروردگار
ما ساق خود را يعني مي نمايد شدت و محنت از پيش خود براي ابتلا
و اين عبارت كنايه است از شدت و محنت و هم و حزن ني نظر
بخصوص معاني منظوره است چنانكه بعدي مي شود در كار دي و بعضي بيان
مي كنند و بعضي تاويل مكنند و بعضي آن را الحق تعويض مي نمايند چنانكه حكم
متشابهات است فيسجد له كل مؤمن ومؤمنة پس سجده ميكنند مر
او را هر مسلمان از مسلمان و مسلمه و يبقى من كان يسجد في الدنيا رياء
وسمعة و باقي مي ماند از سجده نمي كنند هر كه سجده ميكرد در دنيا
براي نمودن مردم و شنوانيدن آن فيذهب ليسجد پس
مي رود و متوجه مي شود كه سجده كند فيعود ظهره طبقا واحدا پس مي گردد
پشت وي يك لخت كه فاصله نيست ميان استخوانها آنچه ممكن
بدان شود تا شود نتواند برداشتن و فرود آوردن متفق عليه
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليأتي الرجل العظيم
السمين يوم القيامة هر آينه مي آيد مرد عظيم كلان فربه روز قيامت لا يزن
عند الله جناح بعوضة نمي سنجد و نمي ارزد نزد خدا بازوي پشه و قال
و گفت آن حضرت اقرؤوا بخوانيد تا بدانيد كه طالبان دنيا كه مغرورند
در خود بسيار چيزي شمارند عملهاي ايشان ضائع و باطل در حقيقت است

... بلا ظلم لهم القیمة ... پس برپای نمیکنم و نمی نهم مر ایشان را
... ترازوی و ... نمی‌شمارم ... علیه التالیة
ابو هریرة قال قرأ رسول الله خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هذه آیة
... یومئذ تحدث اخبارها در آن روز که تحدث زمین و
... آن آرد ... را که گوید زمین خبرها از خود را قال فرمود اتدرون
ما اخبارها آیا می‌دانید و می‌دانید چیست خبرهای زمین
که میگوید آن را قالوا الله ورسوله اعلم قال فان اخبارها ان تشهد
علی کل عبد و امة فرمود پس خبرهای زمین آنست که گواهی میدهد بر هر بنده
و زن بنده بهر مرد و زن بما عمل علی ظهرها بعمری ... عمل کرده است بر پشت
وی ان تقول ... بگوید عمل عملی کذا وکذا ... بر فلان
... یوم کذا وکذا در روز فلان و فلان قال فرمود فهذه اخبارها پس این
است خبرهای زمین رواه احمد والترمذی وقال و گفت ترمذی هذا حدیث
حسن صحیح غریب و ... قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما من احد یموت الا ندم نیست هیچ کسی که بمیرد مگر آنکه پشیمان میگردد
... قالوا و ما ندامته گفتند چیست پشیمانی وی ... چیست ...
... یا رسول الله قال ان کان محسنا ندم ان لا یکون ازداد فرمود اگر
... پشیمان می‌شود ... نیکی را وان کان مسیئا
ندم ان لا یکون نزع و اگر هست بدکار پشیمانی میخورد که ... نفس
خود را از بدی و باز نیامد از آن رواه الترمذی قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یحشر الناس یوم القیمة ثلثة اصناف
... گرده می‌شوند مردم روز قیامت سه گروه صفها مشاة رکبانا

معاده مر پای روان را بیجال عاید مومنان باشد و صلحای کنعان و کروهی
مر اولیا و انبیا خواص مسلمانان و بعضی برده می بای ایشان
صفا دو هم و کروهی بر رویهای خود ... کنند و شد
شد یا رسول الله و کیف یمشون علی وجوههم چگونه می روند بر رویهای خود
و چگونه می توانند رفت قال ان الذی امشاهم علی اقدامهم قادر علی
که آنکس که بر روان ساخته است ایشان را بر پاهای ایشان قادر
علی ان یمشیهم علی وجوههم توانا است بر روان کردن ایشان می برند
بر رویهای ایشان اما انهم یتقون بوجوههم کل حدب و شوک آگاه باشید
و بدانند که ایشان می پرهیزند بر رویهای خود هر آنچه درشت بلند او خار
ها را یعنی رویهای ایشان بجای دستها و پاهای ایشان میگردد و چنانکه
بدست و پای از موذیات طرفی و نگاه ... آن پرهیزند و احتراز
نمایند ایشان بر رویها ... خود را ... کار پاهای ایشان
کنند بی هیچ تفاوت و لیکن ... در دنیا سجده نکردند و کردن را فا
را القیاد ... و ... کار ...
رواه الترمذی ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من سره ان ینظر الی یوم القیمة ... که شاد و خوشحال میکرد اند او را
که نظر کند بوی روز قیامت ... رای العین ... آن دیدن
بچشم است و شادی ... خوشحال ... ایمان ...
فوائد ... فلیقرأ ... اذا الشمس کورت و اذا السماء
انفطرت ... احوال قیامت بتفصیل ... مشتمل اند
و بر خواننده ... منحصر می گردانند که بچشم سر می بیند

٢٢١

ازان احمد منی الثلث الی در قال ان الصادق المصدوق
گفت ابوذر ... نساهالی آنست گفته شده است بوی وزراست
حجه ... یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم حدیثا
ان الناس یحشرون ثلثة افواج حشر کرده میشوند آدمیان حشر کرده میشوند سه فوج
فوجا راکبین طاعمین کاسین فوجی سوار خورنده پوشیده یعنی منزه و
منعم وفوجا یسحبهم الملائکة علی وجوههم وفوجی دیگر میکشند ایشان را
بر زمین فرشتگان بر گردنهای ایشان وتحشرهم النار الی النار وفوجی
نفذنهم تحشرهم ... بملائکست یعنی گرد می آرند ایشان را فرشتگان
بر می رانند ایشان را بسوی آتش ... دوم تحشرهم النار بنصب نار ای تحشرهم
ضمیر برای ملائکه است یعنی جمع میکنند ایشان را ولازم میگردانند
آتش را برای ایشان تا آنکه مفارقت نمی کنند از ایشان در روز و شب
و صبح و شام چنانکه ... سوم برفع نار و این معنی ظاهر است
و موافق احادیث دیگر از ... اسناد حشر بنار واقع شده و فوجا
یمشون ویسعون وفوجی دیگر بر پای می روند و میدوند و شتاب میکنند
... الدواب فیه علی الظهر و می اندازد خدای تعالی آفت بر ... است
یعنی ... النار ... فلا یبقی پس باقی و پاینده نمی
ماند ... جمیع آن ... تا آنکه مردی بر آینه می
باشد ... عظیماً بذات القتب میدهد آنرا در بدل شتر که
که ذات القتب عبارت از آن است و قتب ... بالاتر ... جدا ونند
با ... یعنی شتر باشد لا یقدر علیها ... آنکه ... در بدل شتر میدهند
حدیث نمی باید ... نمی رسد بدانکه سیاق حدیث و ذکر وی

درین باب دلالت دارد بر آنکه اینجا بلند شدن روز قیامت خواهد بود
ولیکن قول او و آن الرجل مجنون تعالی که بنده کرده میم است که ابد حشر
قیامت نیست و بمعنی قرن او ظاهر کلامش کار است و ازان و علیه
گفته که این حشر قیامت نیست بلکه حشری است که از اشراط الساعة
است چنانکه دران باب ذکر آن گذشت پس ذکر این حدیث انجا
داده است رواه النسائی الحساب والقصاص والمیزان
حساب شمردن و مراد اینجا شمردن کردارهای بندگان است روز قیامت
اگر چه همه پروردگار تعالی را معلوم است و بر وی روشن است ولیکن تا حجت
گردد بر ایشان و روشن گردد بر خلایق قرآن مجید بدان ناطق است و احادیث
صحیحه بدان وارد شده پس اعتقاد بدان واجب باشد و قصاص
عمل کردن با شخص باشد هر چه کرده و در دنیا فردا قیامت و هرکه با هر کسی
چیزی کرده و او را آزرده اگرچه مور و مگس باشد و قصاص ان از وی
ستانند اگر چه مکلف نباشد و چنانکه حیوانات و اطفال و جمیع حیوانات
را برای اظهار مصلحت برانگیزند چنانکه گفتند شاخ دار را که بی شاخ را
آزرده و آزرده باشد قصاص از وی بگیرند و میزان عبارت است از آنچه
دانسته شود با آن مقادیر اعمال و جمهور برانند که او را دو کفه است و زبانه
چنانکه ترازوهای دنیا را باشد و دو کفه آن دو کفه مثل طبقها میان مشرق
و مغرب رسیده می گویند آن صحایف اعمال و بعضی از حسنات
بصورتهای خوب متمثل کرده و سیئات را بصورتهای بد بر آرند
و برکشند و در حدیث بطاقه که بیاید مقوی قول اوست و بعضی وزن
را تاویل کنند بمقابله ساختن اعمال با جزای آن و ظواهر نصوص در
اوزان

در قول اول کلمات الاول عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی
الله علیه وسلم قال لیس احد یحاسب یوم القیمة الا هلك یعنی هیچ
کس نیست که حساب کرده شود روز قیامت مگر آنکه هلاک شود و عذاب کرده شود
فقالت عائشه میگوید پس گفتم من یا رسول الله ... کلید اند ان حضرت
... ازبرای رفع اشکال گفتم او لیس یقول الله
تعالی آیا نیست که میگوید الله تعالی فسوف یحاسب حسابا یسیرا
پس کسی که داده شد او کتاب وی بدست راست وی پس زود
است که حساب کرده شود آنکس حسابی آسان پس چون حساب آسان
باشد چرا هلاک شود فقال پس گفت آن حضرت در رفع اشکال
انما ذلك العرض یعنی نیست آن حساب آسان که فرموده است
مگر عرض محض و نمایان کردن مجرد قبائح گویند پس کردی و آن کردی بی آنکه
بر وی مناقشه و تدقیق کنند و در فضل بالذات ... حساب یسیر
آنست که کتاب او را بوی نمایند تا منکر و پس درگذرند ولکن من نوقش
فی الحساب یهلک ولیکن مراد به بعضی از کسی که مناقشه کرده شود در
حساب و دشوار گرفته شود بر وی کار و وقت استقصا کرده شود
و هر چیز خرد و بزرگ نوشته شود از قلیل و کثیر هلاک کرده می شود آنکس حساب
تحقیق ... است ... از عرض و اظهار است و لیس متفق علیه
عدی بن حاتم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم
من احد الا سیکلمه ربه عدی بن حاتم طائی مشهور که از صحابه است
که پسر ازپدر وی و خواهر وی با قوم خود آمدند و مسلمان شدند گفت
رسول خدا نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه کلام میکند و سخن میگوید او را پروردگار

او باین صفت که لیس بینه وبینه ترجمان نیست میان او و میان پروردگار
او صفت که لیس بینه وبینه پرده یا ملک [illegible] پرده [illegible] وترجمان بفتح تا و
ضم جیم وبضم هر دو وبفتح هر دو نیز آمده کسی که زبانی را بزبانی دیگر تفسیر
کند چنانکه زبان عربی را بفارسی یا فارسی را بترکی فهماند فینظر ایمن
منه پس نگاه می کند آنکس جانب دست راست خود فلا یری الا ما قدم
من عمله پس نمی بیند مگر چیزی را که پیش فرستاده است از کردار خود وینظر
اشأم منه فلا یری الا ما قدم ونگاه میکند جانب دست چپ خود پس
نمی بیند مگر آنچه پیش فرستاده است وینظر بین یدیه فلا یری الا النار تلقاء
وجهه ونگاه میکند پیش خود پس نمی بیند مگر آتش را پیش روی خود فاتقوا
النار ولو بشق تمرة پس بپرهیزید از آتش و اگر چه به نیمه خرما باشد این
عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه بپرهیزید آتش دوزخ را و ظلم مکنید
هیچ یکی را اگر چه به نیمه خرما باشد یا آنکه تصدق کنید اگر چه این قدر باشد و
در پناه آن باشید از آتش دوزخ متفق علیه ابن عمر رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یدنی المؤمن خدای
تعالی نزدیک میگرداند مؤمن را از جناب رحمت خود فیضع علیه کنفه
پس می نهد بر مؤمن حرز و حفظ و پرده خود را الکنف بفتحتین پناه و پرده
ونگاه [illegible] سایه و جانب [illegible] و ستره وی بپوشد مؤمن
را تا در اهل محشر رسوا [illegible] [illegible] الناس [illegible] ورسوا
نکرد [illegible] پس میگوید بمؤمن اتعرف ذنب کذا اتعرف ذنب کذا آیا
می شناسی گناه فلان را آیا می شناسی گناه فلان را [illegible]
تا آنکه در اقرار می در آرد به همه گناهان او ورأی فی نفسه

انه

انه قد هلک ہای بیند وی چه در باید مومن در ذات خود که متحقق ہلاکت
شد بعقوبت جزای گناہان قال می گوید پروردگار تعالی سترتہا
علیک فی الدنیا پوشیدم من این گناہان را در دنیا و انا اغفرہا لک
الیوم می آمرزم اینہا را مر ترا امروز فیعطی کتاب حسناته بدست وی داده
می شود نامہ حسنات وی و اما الکفار والمنافقون فینادی
بہم علی رؤس الخلائق یعنی کافران و منافقان پس ندا کرده می شود ایشان
را آواز داده می شود بر سرہای خلائق و در حضور ایشان ہؤلاء الذین کذبوا
علی ربہم اینہا آنکسانی اند که دروغ گفتند بر پروردگار خود الا لعنة
الله علی الظالمین و دانا و آگاه باشید که لعنت خدا است بر ظالمان
متفق علیه   ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا کان یوم القیمة یعنی چون باشد روز قیامت دفع الله الی کل مسلم
یہودیا او نصرانیا می سپارد خدای تعالی بہر مسلمان یک یہودی
یا نصرانی را و در بدل وی باتش فرستاده شود و آن مسلمان از بہر ون
آورده شد تا وبیل وی آنست که هر مکلف را از کافر و مومن جای است در
بہشت و در دوزخ و هر که با ایمان رفت مکان او در دوزخ بوی بدل
یعنی با وی مکان او در بہشت شد و هر که با ایمان نرفت حال بر عکس
آن است که گوئیا این کافر فکاک مومن باشد لیکن از اینجا مراد آن نیست
که آن کافر را بجای آن مومن عذاب کنند و لا تزر وازرة وزر اخری
و تخصیص یہود و نصاری از جہت اشتہار ایشان است بعداوت و معاندت
مومنین رواه مسلم   ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یجاء
بنوح یوم القیمة آورده می شود نوح را روز قیامت فیقال له هل بلغت

گفته می شود مر اورا یا رسانیدی اوامر و احکام الهی را بامت خود فیقول نعم
یا رب پس می گوید نوح آری رسانیدم ای پروردگار من فیقال لامته
اهل بلغکم پس پرسیده می شود امت نوح آیا رسانید شما را فیقولون
ما جاءنا من نذیر پس منکر می شوند امت وی و می گویند نیامد ما را هیچ
رساننده فیقال من یشهد لک پس گفته می شود بنوح کیست که گواهی دهد تو
بر دعوی تبلیغ فیقول محمد وامته پس می گوید نوح گواهان من محمد و امت او
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد صحابه خود را
فیجاء بکم پس آورده می شود شما را فتشهدون انه قد بلغ پس گواهی
می دهید شما که نوح بتحقیق رسانیده است احکام الهی را بامت ثم
قرأ رسول الله پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای تحقیق و
تصدیق این حال این آیة کریمه را که حق تعالی خطاب باین امت کرده
می فرماید وکذلک جعلناکم امة وسطا و همچنین گردانیدیم شما را امتی نیک
و عادل و فاضل لتکونوا شهداء علی الناس تا آنکه باشید شما گواه بر
مردم ویکون الرسول علیکم شهیدا رواه البخاری و باشد پیغمبر
گواه گواهی دادن ایشان بر مردم چنانکه گواهی دادند بر قوم نوح که
نوح بر شما آنچه فرستاده شده بروی از وحی رسانید و لیودن پیغمبر صلی الله
گواه بر ایشان چنانکه در حدیث دیگر آمده است که ... حضرت علیه
صلوات الله وسلامه منکر شوند که بما هیچ کس چیزی نرسانید پس
محمدیه را گواه گیرند و ایشان گواهی دهند و پرسیده شود ازیشان
از شما چه دانید و از کجا گواهی دادید ایشان گویند از کتاب
ناطق پیغمبر خود خبر یافتیم بدان پس گواهی دادیم پس از ان امم انبیا سخن دیده

الله

عدل است یعنی است کنند پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم تعدیل وی
ایشان و گواست و فرکه این تعاول بما فی الدارست معنی بودن
رسول شهید بر ایشان همین باعتبار آن حضرت گواه برایم گفته شد که چون
تزکیه امت خود و تحقیق شهادت ایشان نمود بر ایم گویا خود بر گواهی داد
ثمرات گواهی اعتبار گفته محمد واشته فافهم انس رضی الله عنه قال کنا عند
رسول الله بودیم ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فضحک پس خنده کرد آن
حضرت فقال پس فرمود هل تدرون مما اضحک آیا دریابید و میدانید که
از چه خنده میکنم قال گفت قلنا گفتیم الله ورسوله اعلم خدا و رسول وی
دانا تر است قال من مخاطبة العبد ربه گفت خنده می کنم از خطاب کردن بنده در روز
قیامت بنده پروردگار خود را یقول میگوید بنده مر رب را یا رب الم تجرنی من الظلم
ای پروردگار من آیا پناه ندادی مرا [illegible] نداشتی مرا از ظلم و فرمود وی
که ظلم نمیکنم بر بندگان خود مقدار ذره قال گفت فان حضرت یقول
بلی میگوید پروردگار وی آری پناه داده ام ترا از ظلم و ظلم نمیکنم بر بندگان
قال گفت آن حضرت فیقول پس میگوید بنده فانی لا اجیز الیوم علی نفسی
الا شاهدا منی پس بدرستیکه من اجازت نمیکنم و روا نمیدارم
بر نفس خود امروز گواه را از جانب خود یعنی دیگر را [illegible]
مگر از ذات من [illegible] گواه [illegible] قبول [illegible] [illegible] از ذات
یا پرسش که گواهی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] گواهی [illegible] [illegible] که وی [illegible] قادر است که هم از ذات
وی گواهی پیدا کند که او اعمال الکفار و [illegible] [illegible] [illegible]
آن حضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و نطق کردن ارکان و اعضا بآنچه عمل کرده و دشنام داده ایشان
را و دعای بد کردن بر ایشان چنانکه می آید قال فرمود آن حضرت فیقول
پس میگوید پروردگار تعالی کفی بنفسک الیوم علیک شهیدا پس بسست
نفس تو امروز بر تو گواه و بالکرام الکاتبین شهودا و بس اند فرشتگان بزرگ
که نویسندگان اعمال بندگان اند گواهان و گواه کردن این فرشتگان را با وجود
بر مقصود و است از برای تقریر ما کند بعد از آنکه از نفس بنده گواه قرار داده
شد که خود بدان راضی شده بود و در خواسته ایشان را نیز گواه ساخت
و اگر تنها ایشان را گواه می ساخت خلاف قرار داده می بود قال گفت
آن حضرت فیختم علی فیه پس مهر کرده می شود بر دهان بنده فیقال لارکانه
انطقی پس گفته می شود مر جماعت اعضای بنده را که نطق کن و گویا شو
قال گفت آن حضرت فتنطق باعماله پس نطق میکند و گویا می شود ارکان وی
بکردارهای او ثم یخلی بینه و بین الکلام پس خالی گردانیده می شود و گذاشته
می شود میان بنده و میان سخن کردن اعضای وی قال گفت آن
حضرت فیقول بعدا لکن و سحقا پس میگوید بنده مر اعضای خود را
دوری باد مر شمارا از خیر و هلاک باد مر شمارا فعنکن کنت اناضل
پس از شما بودم من که خصومت میکردم با مردم و دفع میکردم ضرر را از شما
یعنی می خواستم شمای کرده و مدد و معاونت شمای نمودم و شما را
دوست خود میداشتم آخر شما دشمن و بدخواه من بر آمدید رواه
مسلم انهره و قال قالوا گفت ابوهریره که گفتند صحابه یا رسول الله
هل نری ربنا یوم القیمة آیا می بینیم ما پروردگار خود را روز قیامت قال
فرمود هل تضارون فی رؤیة الشمس فی الظهیرة فی سحابة آیا نزاع می نمو

دید

می‌کنند و شک دارند در دیدن آفتاب در نیمروز که نیست پوشیده
در زیر ابر قالوا لا گفتند خلاف نمی‌کنیم قال فهل تضارّون فی رؤیة القمر لیلة البدر
لیس دونه سحابة فرمود پس آیا نزاع و شک میکنید در دیدن ماه در شب
چهارده که نیست پوشیده در زیر ابر قالوا لا گفتند نه قال فوالذی نفسی
بیده لا تضارّون فی رؤیته یعنی فرمود پس سوگند بخدای که بقای ذات من در
دست قدرت اوست نزاع و خلاف نمیکنید در دیدن پروردگار خود
الا کما تضارّون فی رؤیة احدهما مگر چنانکه نزاع و خلاف و شک می‌کنید
در دیدن آفتاب یا ماه و در دیدن ایشان هیچ خلاف و نزاع و شک نمیکنند
پس در دیدن پروردگار نیز نمیکنید بدانکه تضارّون بضم تا و تشدید را و
تخفیف آن هر دو آمده با تشدید است از مضاربت بمعنی ضرر
و با تخفیف است از ضیر نیز بمعنی ضرر آید و یکدیگر و معنی آنست که
ضرر نمی‌رسانند یکدیگر را بمجادلت و منازعت تا در مخالف یکدیگر افتند و
تکذیب یکدیگر کنند در دیدن و صحت نظر از جهت غایت ظهور و وضوح و
بعضی گفته‌اند مراد آنست که مضایقت نمیشوند تا ضرر کنند یکدیگر را
و در مجمع البحار گفته که مضایقت بمعنی اجتماع و ازدحام است و در نظر
و قاضی عیاض مالکی گفته که معنی مضایقت و تنگ گرفتن یکدیگر راست
بمعنی ازدحام و اجتماع است و لفظ مضایقت در دیدن چیزی بود
در مکان واحد حقیقه مخصوص در اندازه خاص نزد و در روایت دیگر لفظ
بهم ملکان را ان بضم تا و تشدید میم و تخفیف آن نیز آمده از ضم و تخفیف
از ضم بمعنی انضمام و ازدحام و ضیم بمعنی ظلم و ستم کردن و مآل معنی هر دو تقدیر
یکی است قال گفت آن حضرت فیلقی العبد پس می‌بیند بنده

پروردگار را پس می‌آید و خطاب می‌کند حق تعالی بنده را فیقول
ای فل پس میگوید پروردگار تعالی بنده را ای فلان الم اکرمک وسودک
وازوجک آیا گرامی نداشتم ترا و بزرگ و مهتر نگردانیدم ترا و جفت نه
گردانیدم ترا وسخر لک الخیل والابل و مسخر نگردانیدم ترا اسپان
را و شتران را واذرک ترأس وتربع و نگذاشتم ترا که ریاست کنی و سردار
قوم گردی و بگیری ربع غنیمت را در جاهلیت چنانکه رسم بود که سردار قوم چهار
یک از غنیمت میگرفت باقی را بقوم میگذاشت فیقول بلی پس میگوید بنده که
بلی ای پروردگار من کردی و دادی بمن آنچه گفتی قال گفت آن حضرت
فیقول پس میگوید پروردگار افظننت انک ملاقی آیا پس گمان می
بردی تو که ملاقات کننده تو و پیش آینده مرا فیقول لا پس میگوید بنده نه
تعالی بنده گمان نمی‌بردیم و غافل بودم از آن و فراموش کردم ترا فیقول فانی
انساک کما نسیتنی پس میگوید پروردگار تعالی پس بدرستی که من
بتحقیق فراموش میکنم ترا در ترک رحمت خود ترا چنانکه تو فراموش کردی مرا ثم
ثم یلقی الثانی پس ملاقات و خطاب میکند پروردگار بنده دوم
را فذکر مثله پس ذکر کرد آن حضرت در خطاب حق با این بنده دوم
بنده همه او را مانند آنچه در بنده اول مذکور شد ثم یلقی الثالث فیقول له مثل
ذلک پس پیش می‌آید پروردگار تعالی بنده سیوم را فیقول پس میگوید مر او را مانند
آنچه گفت بدو بنده اول فیقول پس میگوید بعد بنده سیوم در جواب
پروردگار یا رب آمنت بک وبکتابک وبرسلک ای پروردگار من ایمان
آوردم بتو و بکتاب تو و به پیغمبران تو وصلیت وصمت وتصدقت ونماز
گذاردم و روزه داشتم و تصدق کردم یعنی زکاة دادم ویثنی بخیر ما استطاع

والمنی

[illegible] حساب جز [illegible] گشته این بنده نفس خود را به نیکی چنانکه می تواند [illegible]
[illegible] گفتن می گوید پروردگار تعالی اینجا باش تا بعضی اکنون بر دعوی اعمال
چه [illegible] گواری بعضهای ما گردی باش تا [illegible] کردارهای ترا بنمایم ثم یقال الان
نبعث شاهدا علیک [illegible] گفته می شود به بنده که اکنون برانگیزیم گواه
[illegible] تو و یتفکر فی نفسه من ذی الذی یشهد علی و اندیشه میکند بنده
در نفس خود [illegible] که گواهی میدهد بر من و که میداند کردارهای مرا فیختم علی فیه
پس مهر کرده می شود بر دهان بنده و بصیغه معلوم نیز خوانده اند یعنی مهر میکنند خدای
تعالی بر دهان وی و یقال لفخذه انطقی و گفته می شود ران او را انطقی
[illegible] و سخن گوی فتنطق فخذه و لحمه و عظامه پس نطق میکند ران وی و گوشت
[illegible] وی و استخوان وی بعمله بکردار وی و در قرآن نطق دست و پای و زبان
و پوست واقع شده و اینجا نطق ران و گوشت و استخوان ذکر یافته ظاهر
مقصود بیان تمامه اعضا و ارکان است چنانکه در حدیث انس گذشت و ذلک
لیعذر من نفسه و این سوال و جواب و مهر کردن بر دهان و نطق کردن اعضا
از مذکور شد برای آنست که تا ازاله عذر کند بنده از نفس خود [illegible]
[illegible] گناهان وی و جای عذر نماند معنی آنست که تا حجت عذر بگذارد
خدای تعالی در عذاب کردن آن بنده از جانب نفس وی و ذلک المنافق
و آن بنده که ذکر کرده شد حال وی منافق است و ذلک الذی یسخط
الله علیه و آن بنده آنست که خشم گرفته خدای بر او و شده خدای تعالی
بر وی رواه مسلم و ذکر حدیث ابی هریره و ذکر کرده شد حدیث
ابی هریره که او گفت یدخل من امتی الجنه در میان امت من
[illegible] هزار کس بی حساب فی باب التوکل در باب توکل بروایة ابن

عبارتش مختفی این حدیث در مصابیح در صحاح باب ذکر کرده حق تعالی

بر بره ما این را در باب نزول ذکر کردیم بر روایت ابن عباس این حدیث

... باب [illegible] الثانی الی امامه قال سمعت رسول الله

شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت وعدنی ربی ان

یدخل الجنة من امتی وعده کرده مرا پروردگار من که در آرد در بهشت از امت من

سبعین الفا لا حساب علیهم ولا عذاب هفتاد هزار کس را که نیست حساب

ایشان و نه عذاب مع کل الف سبعون الفا با هر هزار کس هفتاد هزار دیگر

وثلث حثیات [illegible] ربی و سه حثیه از حثیات پروردگار

من وحثیه آنچه پر [illegible] رواه احمد والترمذی و

ابن ماجه [illegible] الحسن عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعرض

الناس یوم القیمة ثلث عرضات ظاهر کرده و عرضه می شوند مردم روز قیامت

سه بار فاما عرضتان فجدال ومعاذیر اما دو عرضه نخست جدال است

ومراد بجدال آنست که بندگان در دفع گناهان [illegible] آن از حق میکنند

حجت [illegible] کافران [illegible] انبیا [illegible] ایشان [illegible]

را میکنند و معاذیر جمع معذرت است که بندگان اعتراف بمعاصی میکنند و

اعتذار مینمایند بسهو و نسیان و عجز و اضطرار [illegible] اما العرضة الثالثة

فعند ذلک تطیر الصحف فی الایدی اما عرضه سوم پس پران می برد

و می رسد صحیفهای اعمال در دستها بتمام [illegible] معامله حساب فآخذ

بیمینه وآخذ بشماله پس یکی گیرنده است صحیفه اعمال را بدست راست و

دیگر گیرنده است بدست چپ رواه احمد والترمذی وقال گفت ترمذی

لا یصح هذا الحدیث صحیح نیست این حدیث من قبل ان الحسن لم

من ابی هریره

... زره از جمله اینکه حسن بصری از راوی حدیث است شنیده است
حدیث را از ابی هریره و بصحبت او رسیده بود اگر چه او را دیده باشد و ملاقات
نموده باشد ... و حدیث را از وی بصحبت رسیده شیخ جزری در تصحیح
... می گفته که بخاری در صحیح خود سه حدیث از حسن از ابوهریره اخراج کرده
... و امام مسلم بیرون نیاورده از وی جزری والله اعلم و قد رواه بعضهم
... در تفسیر این حدیث را بعضی از محدثین عن الحسن عن ابی موسی
از حسن بصری از ابی موسی الاشعری عبدالله بن عمرو قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان الله سیخلص رجلا من امتی علی رءوس الخلائق یوم
القیمة گفت آن حضرت بدرستی خدای تعالی بیرون می آرد مردی را
... من بر سرهای خلایق یعنی در حضور تمامه مردم روز قیامت
فینشر علیه تسعة وتسعین سجلا پس پراکنده میکند بر آن مرد نود و نه کتاب
بزرگ کل سجل مثل مد البصر هر کتاب مانند دوری البصر یعنی دراز تا
... نظر ثم یقول اتنکر من هذا شیئا پس می گوید الله تعالی مر آن مرد را آیا منکر
می شوی از اینکه ... چیزی را اظلمک کتبتی الحافظون آیا ظلم کرده
بر تو نویسندگان ... که ... اعمال و احوال تو بوده فیقول لا یا رب
پس میگوید آن مرد نه ای پروردگار من منکر نمی توانم از این چیزی را و ظلم نکرده
اند کاتبان فیقول افلک عذر پس می گوید الله تعالی آیا پس مر ترا عذری
هست قال لا یا رب گفت نه ای پروردگار من عذری نیست فیقول بلی
ان لک عندنا حسنة پس می گوید الله تعالی بلی بدرستی مر ترا نزد ما نیکی هست
وانه لا ظلم علیک الیوم و بدرستی که نیست ظلم بر تو امروز فتخرج بطاقة فیها
پس بیرون آورده می شود کاغذ پاره خورد که نوشته شده است در وی این

کلمه اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وبطاقه تنکیر ترجمه ...
کاغذ که نهاده می شود در ترازو و نوشته می شود در تمام بقای وی پس گفت ایشان
سهم فیقول احضر وزنک پس میگوید الله تعالی حاضر شو وزن را و عمل خود را فیقول
یا رب ما هذه البطاقة مع هذه السجلات پس میگوید آن مرد ای پروردگار من چیست
حضر است این پاره کاغذ و چه وزن خواهد داشت با این کتابهای بزرگ پس
فیقال انک لا تظلم پس می گوید الله تعالی بدرستی که تو ظلم کرده نمی شوی یعنی این
بطاقه عظیم است می باید آنرا وزن کردن تا بر تو ظلم نبود و بحال گفت آن حضرت
فتوضع السجلات فی کفة والبطاقة فی کفة پس نهاده می شود سجلها در
کفه ترازو این کاغذ پاره در کفه دیگر فطاشت السجلات وثقلت البطاقة پس
سبک می آید تمامه آن سجلها و گران می آید این کاغذ پاره در کفه دیگر فلا یثقل
مع اسم الله شیء پس گران نمی آید با نام خدا چیزی و نام خدا از همه عظیم و ثقیل
است اگرچه کوه گناهان بود رواه الترمذی و ابن ماجه عن عائشة رضی
الله عنها انها ذکرت النار فبکت روایت است از عایشه که وی یاد
کرد آتش دوزخ را پس بگریست فقال رسول الله صلی الله علیه
الله علیه وسلم ما یبکیک چه چیز در گریه آورد ترا ای عایشه قالت ذکرت النار
فبکیت گفت عایشه یاد کردم آتش را پس بگریستم از ترس و عذاب آن
فهل تذکرون اهلیکم یوم القیمة پس آیا یاد می آرید شما اهل و عیال خود
روز قیامت و غمخوار می باشید از ایشان فقال رسول الله
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما فی ثلثة مواطن فلا یذکر احد احدا اما
جایگاه پس یاد نمی آرد هیچ یکی یکی را عند المیزان یکی نزد میزان که ترازو
اعمال است حتی یعلم أیخف میزانه ام یثقل تا آنکه میداند آنکس که سبک آید

...ران و عند الكتاب یعنی و بار تر و دادن کتابت بدست حین لفظ
...اقرؤا کتابیه مروزی که گفته می شود بگیرید و بخوانید کتاب مرا این را آنکس
...می گیرد کتاب بدست راست وی یا در دست چپ وی از پس
پشت وی و در بعضی نسخ مصابیح ادمی ورا اخراج است و عند الصراط
...جسر جهنم و کار ترول صراط وقتی که نهاده شود میان دوزخ
تیز تر از شمشیر و باریک تر از موی و گذرانیده شود مردم بر آن و در بعضی سر ...
...هم جز آن و در ماندن ... بسند و کسی را مجال یاد آوردن و جز گرفتن ...
رواه ابو داؤد الثالث عائشه رضی الله عنها قالت جاء
رجل فقعد بین یدی رسول الله آمد مردی پس نشست نزد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله ان لی مملوکین مرا بندگان
مرا غلامانند که دروغ می گویند بمن و خیانت می کنند و دروغ ... دیانت
می کنند در حق من و یعصوننی و نافرمانی می کنند مرا و اشتمهم و اضربهم
و دشنام می کنم ایشان را و می زنم ایشان را فکیف انا منهم
پس چگونه ام من از ایشان یعنی چگونه خواهد بود حال من در قیامت
از جهت ایشان و بسبب ایشان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا کان یوم القیمه یحسب ما خانوک و عصوک و
کذبوک و عقابک ایاهم چون باشد روز قیامت حساب کرده
شود آنچه خیانت کرده اند و نافرمانی کرده اند و دروغ گفته اند ترا ... ...
... کرده می شود عذاب کردن تو که دشنام دادن و زدن است
ایشان را فان کان عقابک ایاهم بقدر ذنوبهم ...
... ایشان را برابر اندازه گناهان ایشان ... لا لک

باشد عذاب تو بر گناهان ایشان برابر شود تو و وادن است شاعنی رنالی
تو و ان کان عقابک و آن هم دون ذنبهم و اگر باشد عذاب کردن
تو ایشان را فرود گناه ایشان و کمتر از آن کان فضلا لک باشد آن
زیادتی مر ترا بر ایشان و ان کان عقابک آیاهم فوق ذنوبهم و اگر باشد
عذاب کردن تو ایشان را بالای گناهان ایشان و بیشتر از ایشان
اقتص لهم منک الفضل قصاص کرده می شود مر ایشان را
را فتنحی الرجل وجعل یهتف ویبکی پس یکسو شد آن مرد و بنا
کرد و فریاد کردن و گریه کردن را فقال له رسول الله پس گفت مر او را
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای نا شنید و آیات الخ فرمود اما تقرأ
قول الله تعالی آیا نمی خوانی قول خدای تعالی را که می گوید ونضع الموازین
القسط لیوم القیمة و می نهیم ترازوهای راستی و درستی را در روز
قیامت فلا تظلم نفس شیئا پس ظلم کرده نمی شود هیچ نفسی چیزی
از ظلم و غیر ذلک دانسته نمی شود حتی او چیزی و ان کان مثقال حبة
من خردل اتینا بها و اگر باشد عمل یا ظلم مقدار وزن از خردل می آریم
و حاضر می کنیم آن را و کفی بنا حاسبین و بسنده ایم ما حساب کننده
که زیاده بر علم و ... تا متصور نیست فقال الرجل پس گفت آن مرد
یا رسول الله ما اجد لی ولهؤلاء شیئا خیرا من مفارقتهم نمی یابم مر خود
را و ایشان را بهتر از جدای ایشان اشهدک انهم کلهم احرار
گواه می کنم ترا که ایشان همه آزادند رواه الترمذی و عن عائشة قالت سمعت
رسول الله و هم از عائشه است که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه

[illegible] مقبول است بعوض صلوة از مکلفست در بعضی نمازها خصوصاً در دعا
[illegible] اللهم حاسبنی حسابا یسیرا فلما فرد احساب کن مر
[illegible] احساب آسان فلما گفتم یا رسول الله ما الحساب الیسیر چه
[illegible] حساب آسان و صورت آن چیست قال ان ینظر فی کتابه
[illegible] در صحیفه عمر و صورت حساب یسیر آنست که نگاه کند یعنی بنده
در نامه خود پس عفو کند الله تعالی از وی یعنی گناهان اعمال
او را یاد نماید و درگذرد و اگر صغیر سطر را با الله تعالی راجع دارند بغیر
صورت دارد از من نوقش الحساب نوقشه یا عایشه هلک
بدرستی که آن است که کسی که گناه وی [illegible] شد و وقت
[illegible] در آن روز ای عایشه پس بتحقیق هلاک شد رواه
احمد عن ابی سعید الخدری انه اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از ابی سعید خدری که وی آمد آن حضرت را فقال اخبرنی
من یقوی علی القیام یوم القیامة پس گفت آن موجود مرا که چه کس
قوت تواند داشت بر پا استادن روز قیامت الذی قال الله تعالی
روز وی که گفته است خدای عز و جل در شان او یوم یقوم الناس
لرب العالمین روزی که باشند مردم نزد پروردگار جهانیان آیا
[illegible] آن روز دارد فقال یخفف علی المؤمن پس گفت آن
حضرت سبک و آسان گردانیده می شود ایستادن در آن روز
مسلمانان حتی یکون علیه کالصلوة المکتوبة تا آنکه می باشد آن روز
بروی مانند نماز فرض در نهایت آن چهار رکعت است قال
[illegible] رسول الله [illegible] از ابی سعید آمده است که هر [illegible] شد [illegible] خدا

صلی الله علیه وسلم عن یوم کان مقداره خمسین الف سنة [illegible]

[illegible] باشد مقدار آن پنجاه هزار سال ما اطول هذا الیوم [illegible]

[illegible] روز معقال پس گفت آن حضرت والذی نفسی بیده انه لیخفف

علی المؤمن [illegible] آن روز سبک گردانیده می شود مسلمانان حتی

یکون اهون علیه من الصلاة المکتوبة یصلیها [illegible] تا آنکه می باشد سبکتر و آسانتر

بر مسلمان از نماز فرض [illegible] فی الدنیا [illegible] میگذارد آن را در دنیا رواه

البیهقی فی کتاب البعث والنشور اسماء بنت یزید عن رسول الله

صلی الله علیه وسلم قال یحشر الناس فی صعید واحد یوم القیمة فراهم

آورده می شود مردم در صعید واحد روز قیامت صعید یعنی زمین یا روی

زمین و مراد اینجا زمین فراخ هموار چنانچه در حدیث دیگر آمده است

زمین محشر زمین سفید هموار است که می شود [illegible] روی از جهت [illegible]

آن فینادی مناد پس آواز میدهد آواز دهنده فیقول پس میگوید

آواز دهنده این الذین کانت تتجافی جنوبهم عن المضاجع کجا اند

آن کسانی که دور و جدا می باشد پهلوی ایشان از خوابگاه ها [illegible]

مراد ازین قیام لیل است از برای نماز تهجد و جمعی [illegible]

وابسته بنماز [illegible] فیقومون وهم قلیل پس می خیزند از اهل محشر آنانکه صفت

ایشان آنست و حال آنکه ایشان کم باشند میان مردم فیدخلون

بغیر حساب پس می در آیند بهشت را بی آنکه حساب کرده شود

ایشان ثم یؤمر سائر الناس الی الحساب پس امر کرده می شود سایر

را بحساب کرده شود رواه البیهقی فی شعب الایمان [illegible]

خصوص در لغت جمع شدن آب [illegible] اوست و بعض [illegible]

[illegible]

[illegible] المحمود ... دوم است مشتق از ثنا است و مراد اینجا حوض
[illegible] آن حضرت را صلی الله علیه وسلم در روز قیامت باشد و
[illegible] و در احادیث ... آمده [illegible] است
در روز قیامت باشد و تحقیق آنکه وی در احادیث آمده و وارد شده
[illegible] حوض است در روز قیامت که امت وی بر آن ورود ...
و شفاعت مشتق از شفع است به معنی آن و در اصل پیوستن چیزی به
چیزی است و شفع مقابل وتر که به معنی زوج مقابل فرد نیز آمده بمعنی است
و شفعه که حق همسایه است در معنی ... قلیل است
و در شفاعت نیز پیوستن شفیع است به مجرم ... درخواست کردن گناهان
[illegible] ... و انواع شفاعات همه ثابت است مر سید المرسلین
را صلی الله علیه وسلم بعضی مخصوص وی و بعضی بمشارکت و اول کسی
[illegible] شفاعت کند آن حضرت باشند پس در حقیقت شفاعتها همه راجع
بآن حضرت است صاحب شفاعات علی الاطلاق نوع اول شفاعت عظمی است
[illegible] است که عامه خلائق را ... مخصوص است به پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
[illegible] که هیچ کس را از انبیا صلوات الله علیهم مجال جرأت و اقدام بر آن نباشد و آن
برای راحت و تخلیص از طول وقوف در عرصات و تعجیل حساب
و حکم کردگار ... و برآوردن از آن شدت ... حائله
در احادیث ... دوم از برای درآوردن قومی در بهشت بی حساب
و ... این نیز ... برای پیغمبر ما ... مخصوص بحضرت است
سوم در افزایی که حسنات و سیئات ایشان
... درآید چهارم افزایی که مستحق ...

باشند پس شفاعت کنند و این کلمه بشارت است در آخرت و هم برای ...
در بیان شکر امامت نیستم در گناهکاران که به دوزخ در آمده ...
شفاعت برانند و این شفاعت مشترک است میان پیغمبران ...
و علما و شهدا هفتم در استفتاح جنت هشتم در تخفیف عذاب از آنها
که مستحق عذاب مخلد شده باشند هم برای اهل مدینه خاصه و هم برای زیارت
کنندگان قبر شریف بوجه امتیاز و اختصاص کذا ذکر

الاول

انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بینا انا اسیر فی الجنة
در اثنا و اینکه من سیر می کنم در بهشت و ظاهر آنست که این سیر در شب معراج
باشد اذا انا بنهر حافتاه قباب الدر المجوف ناگاه رسیدم بجوی که در دو
جانب او گنبدهای مروارید میان تهی واقع اند یعنی هر گنبدی مروارید آمده است
مجوف قلت ما هذا پرسیدم چیست این جوی یا چیست صفت یا جبرئیل قال
هذا الکوثر الذی اعطاک ربک گفت این حوض کوثر است که بداده است
ترا پروردگار تو اشارت است بکریمه انا اعطیناک الکوثر و ...
از مفسران آن را بحوض کوثر تفسیر کرده اند و تحقیق آنست که مراد کوثر
خیر بسیار است از علم و عمل و شرف دارین و حوض مذکور بعض وی از آن است
و بعضی باولاد و اتباع و علما است تفسیر کرده اند ... قول بسیار است
و امام قوم را در بیان آن سخنان بلند و کلمات ارجمند است بر ...
از آن در رساله مناقب ائمه اثنا عشر مذکور شده است فاذا طینه
مسک اذفر پس ناگاه می بینم که گل وی مشک تر بوی خالص است و در
بعض نسخ تیزی بوی خوش یا ناخوش مشک اذفر مشکی که ...
خوش و پربوی خالص است رواه البخاری   عن عبد الله بن عمرو قال

قال الله

[illegible] صلى الله عليه وسلم حوضى مسيرة شهر [illegible] گفت حوض من مقدار
[illegible] دو ماه راه است زواياه سواء و گوشه‌های وی برابر اند یعنی مربع است
[illegible] ماؤه ابيض من اللبن آب وی سفیدتر از شیر است
وريحه اطيب من المسك و بوی وی یعنی بوی آب وی خوشتر از بوی مشک
وكيزانه كنجوم السماء و کوزه‌های وی مانند ستاره‌های آسمان است در بسیاری
و درخشیدن من يشرب منها فلا يظمأ ابدا کسی که بنوشد از آن حوض پس
تشنه نشود و همیشه اگر گویند که بعضی تقدیرات [illegible] بهشت که در یابند [illegible] لذت
آب بی وجود تشنگی است [illegible] لذت نیز [illegible] از تشنگی مفرط
مهلک است و نیز تشنگی و گرسنگی الم است [illegible] به دفع آن لذتی [illegible]
چون آنجا الم نباشد به دفع آن حاجت نیفتد و [illegible] یابد و هیچ [illegible] تشنگی لذت
[illegible] خواهند حاصل گردد اگر تشنگی نیز خواهند حاصل گردد
متفق علیه [illegible] عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
حوضی ابعد من ایلة من عدن [illegible] حوض من دورتر است از دوری
ایله [illegible] نام شهریست از آخر شهرهای شام متصل دریای یمن از
عدن و آن شهریست از شهرهای یمن متصل دریای هند لهو اشد بیاضا
من الثلج هر آینه آب آن حوض سخت‌تر است در سفیدی از برف و
واحلی من العسل باللبن و [illegible] لذیذتر است از شهد آمیخته با شیر
ولآنیته اکثر من عدد النجوم و هر آینه آوندهای او بیشتر است از شمار ستارگان
وانی لاصد الناس عنه [illegible] هر آینه باز میدارم و میرانم مردم
[illegible] دیگران روز [illegible] یصد الرجل ابل الناس عن حوضه [illegible]
[illegible] آن مردم را از حوض [illegible] قالوا یا رسول الله اتعرفنا یومئذ [illegible]

می‌شناسی ما را و در آن روز از غیر ما را می‌رانی و باز ... قال نعم
گفت آن حضرت آری می‌شناسم شما را که سیما ... لیس لاحد
من الامم مر شما را علامتی و نشانی است از نسبت مر هیچ یکی از امم
سیما بکسر سین و سکون یاء مقصوره علامت و مد نیز آمده ترِدون
علیّ غرّاً محجّلین من اثر الوضوء می‌درآیند بر من سفیدپیشانی و سفید دست و پا
از اثر نورانیت وضو چنانکه گذشت در کتاب الطهارت در باب فضل
وضو رواه مسلم وفی روایة له عن انس و در روایتی مر مسلم را از انس
آمده است قال گفت آن حضرت تری فیه اباریق الذهب والفضة
دیده می‌شود در آن حوض آب‌ریزها از طلا و نقره و اباریق بکسر همزه جمع ابریق
آب‌ریز کعدد نجوم السماء مانند ستارگان آسمان وفی اخری له عن ثوبان و
در روایتی دیگر مر مسلم را از ثوبان آمده است قال گفت سئل
عن شرابه پرسیده شد آن حضرت از آب آن حوض فقال اشد
اشد بیاضا من اللبن واحلی من العسل آب وی سخت‌تر است از
سفیدی از شیر و شیرین‌تر است از شهد یغت فیه میزابان یمدانه
من الجنة احدهما من ذهب والآخر من ورق می‌ریزند و سیلان
می‌کنند در آن حوض دو ناودان که مدد می‌کنند آن را
یکی از طلا و دیگری از نقره و یغت بفتح یا و ضم غین معجمه مفتوحه مشدده
... و جوشیدن آمدن و یغت بکسر غین و ضم آن از ضرب
و نصر هر دو آمده و یغت بیاء موحده مشدده و ضم عین
بمعنی پیاپی آب خوردن و یثعب بیاء تحتانیه و ثاء مثلثه و عین
... بمعنی روان شدن و بیرون آمدن آب
سوا ... کرد

[illegible] الحسر منهم مشتق است از ذود بمعنی سیلان
[illegible] است منسوب بکسره و ضمه در فارسی بمعنی ترش آمده
[illegible] من اصحابه قال فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی فرطکم علی الحوض من
مر [illegible] دروند مستعمل برحوض و فرط بفتحتین کسی را گویند که پیشتر از
قوم برود تا حوض [illegible] بدلو و ریسمان [illegible] دارد و من مر علی شرب،
یعنی هر که بگذرد بر من بیاشامد آن [illegible] و من شرب لم یظما ابدا
و هر که بنوشد از آب آن تشنه نگردد هرگز لیردن علی اقوام اعرفهم هر آینه
[illegible] در می آیند و می درآیند بر من گروهها یعنی از امت من [illegible] می شناسم
من ایشان را [illegible] و می شناسند ایشان مرا ثم یحال بینی وبینهم
پس [illegible] و مانع گردانیده می شود میان من و میان ایشان فاقول انهم منی
[illegible] من [illegible] ایشان از من اند فیقال انک لا تدری
ما احدثوا بعدک [illegible] که نمی دانی [illegible] و بدعتها [illegible]
[illegible] پیدا آوردند ایشان بعد از تو فاقول سحقا سحقا لمن غیر بعدی
پس میگویم من دوری باد از مقام قرب و رحمت الٰهی [illegible] تغییر دادند
دین [illegible] سنت مرا بعد از من یعنی [illegible] حدیث نزدیک بمضمون آن
حدیثی است که در فصل اول از باب [illegible] گذشت [illegible] و در [illegible]
صحیح و شرح [illegible] آنجا گذشت متفق علیه [illegible] النبی
صلی الله علیه وسلم قال یحبس المؤمنون یوم القیمة حبس کرده میشوند و بازداشته
[illegible] میشوند [illegible] مسلمانان روز قیامت [illegible]
تا آنکه [illegible] و محزون گردانیده میشوند [illegible] فیقولون
لو استشفعنا الی ربنا پس میگویند مسلمانان کاشکی طلب شفاعت می

گردیم بسوی پروردگار خود و پیدا میکردیم کجایی ای ابراهیم [illegible]

حضرت وی بشفاعت فیشکرد ما را از مخیا من مکانا [illegible]

ما را از ما جای که استاده ایم تا در راحت [illegible] و خلاص

می کرد ما را از مکان اندوه و محنت فیاتون آدم پس می آیند آدم را پس گویند

پس میگویند انت آدم ابو الناس تو آدمی پدر خلق [illegible] خلقک الله

بیده بیدا کرد ترا خدای تعالی بدست قدرت خود و اسکنک جنته و ساکن

گردانید ترا بهشت خود را و اسجد لک ملائکة و ساجد گردانید برای تو

فرشتگان خود را و علمک اسماء کل شیء و دانا گردانید ترا بنامهای همه

چیز اشفع لنا عند ربک شفاعت کن ما را از پیش [illegible] بجانیه سخت و

دشوار است فیقول لست هناکم پس میگوید آدم نیستم من در آن

مقام و مرتبه که گمان می برید شما تا جرات کنیم و بیایم در مقام شفاعت

وابتدا کنیم و فتح لک باب [illegible] و یذکر خطیئته التی اصاب [illegible]

کند وی علیه السلام گناه و تقصیر خود را که رسیده بود او را [illegible]

الشجرة را خوردن از درخت و قد نهی عنها و حال آنکه تحقیق

نهی کرده شده بود از نزدیک شدن با آن و لکن ائتوا نوحا اول نبی بعثه

الله الی الارض و لیکن بیائید نوح را که اول پیغمبر فرستاده است که فرستاده

است او را بر کافران روی زمین فیاتون نوحا پس می آیند نوح

را فیقول لست هناکم پس میگوید نوح نیستم من در [illegible]

مقام شما گمان می برید و یذکر خطیئته التی اصاب [illegible]

و یاد کند نوح گناه خود را که رسید بوی و آن سوال کردن او در

[illegible] کار خدا که در نجات پسر خود [illegible]

[illegible]

[illegible] نباشد چنانکه یا نوح پس مپرس از انچه بدان علم نداری و
[illegible] خلیل الرحمن ولیکن بعد ابراهیم را گر دوست خدای نخواند
[illegible] آن حضرت فیأتون ابراهیم پس می آیند ابراهیم را
[illegible] الیست [illegible] میگوید ابراهیم [illegible] که من نیستم در مقام
[illegible] کذبات که [illegible] و یاد میکنند ابراهیم سه دروغ
[illegible] آن را [illegible] انها [illegible] و در صورت دروغ
[illegible] مقام و مرتبه انبیا عالی است بر ایشان امثال
این امور [illegible] و یکی از آن سه دروغ این است. چون قوم او
[illegible] که [illegible] بیرون رفتند او گفت که [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] گفت من بیمارم [illegible] نتوانم رفت
[illegible] بیماری [illegible] اما صورت [illegible] در باطن
[illegible] و مزاج آدمی [illegible]
[illegible] بیماری [illegible] آن مراد [illegible] کفر و
[illegible] و دوم آنکه چون [illegible] ایشان را بشکست گفتند
تو کردی این را با الهه ما ای ابراهیم گفت من نکردم [illegible] کلان
[illegible] حمل [illegible]
[illegible] مقصود استهزا و الزام ایشان است چنانکه
[illegible] و لطافت و دیگری را [illegible]
[illegible] من نه نوشته ام [illegible]
[illegible] آنکه [illegible]
[illegible] استخلاص از ظلم آن کافر [illegible] است

[redacted] و در اد لعوت السلام داشت و غیره و خبر عم ولی بودند [illegible]

عبد الله و امة الله التوبة ولیکن ساید موسی را که بنده [illegible]

او را الله تعالی توبیت [illegible] کتاب فی عظم [illegible] کشت و بر ابنای [illegible]

تابع او بنید و کلمه قرب بحیاة و سخن کفت الله تعالی [illegible] موسی بواسطه [illegible]

او را از دارد و محروم [illegible] اسرار حضرت حق [illegible] قال فیاتون موسی [illegible]

نزول الی لیست ههنا کما کفت پس می آیند موسی را پس کویند موسی نحن

نیستیم در این مقام و اهل آن کویند خطیئة التی اصابت قتله النفس و لو

میکنند موسی [illegible] که [illegible] رسید بوی و آن [illegible] قبطی است که او را

مستحق زد و کار وی [illegible] تمام کرد ولکن ایتوا عیسی عبد الله و کلمه

و روح الله و کلمة ولکن [illegible] عیسی را که بنده خاص خدا است و [illegible]

او در و حالی است که [illegible] از حضرت حق [illegible] سبب

حیات اجسام و قلوب و کلمه او بیست که [illegible] کلمه کن [illegible]

و در عهد کلام قال فرمود آن حضرت فیاتون عیسی لیست ههنا [illegible]

آیند عیسی را پس میکوید عیسی من نیستم در اینجا و اهل این کار [illegible] عیسی

علیه السلام عذری بیان نکرد و خطیئه از خود یاد نیاورد و کفته اند که

شاید توقف وی علیه السلام [illegible] از اهلیت [illegible]

[illegible] وی [illegible] زوایات مذکور

نیز شده و احتمال دارد که وی علیه السلام [illegible] قطع نظر از [illegible]

و تمسک بدان اهل این مقام که [illegible]

نیافت [illegible] جرات [illegible] کشته [illegible] انبیا [illegible]

صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] در آمدن در این مقام و اقدام بر [illegible]

و قام

[illegible] مقتضای اعتذار و لیکن در ظاهر عذری نیز کردند که سید
[illegible] اکرام النفس را نهایت قرب و عزت و مکانت محروم
[illegible] محبوب و محبوب حضرت است و بهذا در احادیث دیگر آمده
که انبیا هر یک گفتند که ما اینجا کار من نیست بل انه سبب و معلق با عذار باید
[illegible] علیکم بمحمد عبدا غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر لیکن بیاید
[illegible] صلی الله علیه و سلم که بنده است که امرزیده است خدا او را هر چه
پیش گذشته از گناهان وی و هر چه پس آید بدانکه اقوال و تاویلات درین
آیه بسیار است و بعضی گفته اند که مراد بمغفرت عصمت است و جمیع
انبیا صلوات الله علیهم معصوم و مغفورند و اجمع بحضرت ایشان منسوب
نیست نه در حق گناه آنست و هر یکی از ایشان را تاویل و توجیهی است حضرت
سید انبیا صلی الله علیه و سلم را هرگز در هیچ وقت خطیئه و سیئه
از حضرت وی بوجود نیامده و لیکن او را خبر دادند در دنیا و اعلام نمودند
[illegible] دیگران را و ایشان یاد آوردند خطیئات خود را و حسن احوال
[illegible] بطریق تعظیم و تشریف است از حضرت عزت برای سید المرسلین صلی
الله علیه و سلم فی الله در بعضی گناهی باشد و مغفرتی بود صاحبان
حال [illegible] چون [illegible] از بنده خاص خود راضی و خوشنود گردند و خواهند که [illegible]
و امتیاز آن بنده را اظهار نمایند و عزیز و سرافراز گردانند گویند که [illegible] الحمد
[illegible] و هر چه گفته [illegible] است و [illegible] توجیه [illegible]
اقوال [illegible] کرده ام قال گفت آن حضرت [illegible] پس [illegible]
آیند مرا فاستاذن علی ربی [illegible] پس طلب و اذن در آمدن [illegible]
[illegible] در سرای عزت وی که مقامی خاص و جائی مخصوص است

که هیچ کس در آنجا مدخلی و گنجایش نبود [illegible] [illegible]

بدر آمدن بر روی تو فاوا رمه وقعت ساجدا [illegible]

الی تعالی والقدسی [illegible] انتم سجده کننده [illegible] ما شاء الله ان [illegible]

پس میگذارد و رها میکند مرا پروردگار تو در سجده و حمد الله [illegible]

بگذارد منقول از جمع محامد پس اذان میگوید سر بردار ای محمد [illegible]

مطلوب من ای ستوده درگاه من ای بنده خاص من و [illegible]

هر چه میگوئی شنوده میگردد و اجابت نموده میگردد و اشفع تشفع و

شفاعت کن پس [illegible] قبول کرده شود شفاعت تو [illegible]

هر چه میخواهی داده میشوی آن را فال گفت تا رفع رأس پس بر میدارم

سر خود را فاثنی علی ربی بثناء و تحمید [illegible]

پروردگار خود به ثنا و ستودنی [illegible] امروز مرا [illegible]

این را مقام حمد و مقام محمود گویند و اینجا معلوم گردد [illegible]

که اول حمد و ثنا [illegible] کند تا بقرب رضای وی مشرف شود [illegible]

فاقول [illegible] اشفع [illegible] شفاعت میکنم [illegible] پس [illegible]

پروردگار تعالی برای من حدی [illegible] می نماید طایفه [illegible]

از گناهکاران را برای شفاعت [illegible]

را [illegible] این طایفه را [illegible]

النار [illegible]

[illegible]

[illegible] مستحقان شفاعت [illegible]

[illegible]

[illegible] فانتها نيز نكرد يا مراد مقام اينجا كرسي است كه ازو [illegible]
حاصل شده ومراد باخراج استجلاس آرا نست كذا قيل والله اعلم
ثم اعود الثانية [illegible] بگردم وبيرون بدرگاه بار دوم براي شفاعت [illegible]
[illegible] فاستاذن على ربي في داره فيؤذن لي عليه فاذا رأيته وقعت ساجدا
فيدعني ما شاء الله ان يدعني ثم يقول ارفع محمد وقل تسمع واشفع تشفع
وسل تعطه قال فارفع راسي فاثني على ربي بثناء وتحميد يعلمنيه ثم اشفع
فيحد لي حدا فاخرج فاخرجهم من النار وادخلهم الجنة ثم اعود الثالثة فاستاذن
على ربي في داره فيؤذن لي عليه فاذا رأيته وقعت ساجدا فيدعني ما شاء
الله ان يدعني ثم يقول ارفع محمد وقل تسمع واشفع تشفع وسل تعطه قال
فارفع راسي فاثني على ربي بثناء وتحميد يعلمنيه ثم اشفع فيحد لي حدا فاخرج
فاخرجهم من النار وادخلهم الجنة حتى ما يبقى في النار الا من قد [illegible] در
حبسه القرآن [illegible] مگر كسي را حبس كرده ولازم گشته اورا قرآن اي
وجبت عليه الخلود كسي واجب گشته بروي هميشه بودن در دوزخ بنص
قرآن ثم تلا هذه الآية پس خواند آن حضرت اين آيت را عسى ان يبعثك
ربك مقاما محمودا نزديك است كه برانگيزد ترا پروردگار تو در
مقام محمود يعني مقام ستوده چنانكه فرموده قال هذا المقام المحمود الذي
وعده نبيكم واين است مقام محمودي كه وعده كرده است خداي تعالى
پيغمبر شما را [illegible] مقام محمود [illegible]
[illegible] بكشند [illegible] وستايند آن را [illegible] حمد [illegible]
حضرت در آن حق سبحانه وتعالى چنانچه از حديث معلوم شد يا براي
[illegible] ستوده مي كرد آن حضرت صلى الله عليه وسلم در آن مقام بر زبان [illegible]

در آخر سخن متفق علیه و قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم
القیمة ماج الناس بعضهم فی بعض یعنی باشد روز قیامت مختلط [illegible]
مردم بعضی در بعضی فیأتون آدم فیقولون اشفع لنا الی ربک پس بیایند نزد آدم
را پس گویند شفاعت کن بسوی پروردگار خود فیقول لست لها پس میگوید
نیستم من اهل و قابل او را برای شفاعت ولکن علیکم بابراهیم فانه خلیل
الرحمن ولیکن لازم گیرید ابراهیم را زیرا که بدرستی وی دوست خدای تعالی
است فیأتون ابراهیم پس می آیند ابراهیم را فیقول لست لها پس میگوید ابراهیم
نیستم من برای شفاعت ولکن علیکم بموسی فانه کلیم الله زیرا که وی
سخن گوینده است بحق تعالی بی واسطه فیأتون موسی فیقول لست لها
پس می آیند موسی را پس میگوید موسی نیستم من اهل مر شفاعت را
ولکن علیکم بعیسی فانه روح الله وکلمته ولیکن لازم گیرید عیسی را زیرا که وی
روح الله است و کلمه او فیأتون عیسی فیقول لست لها ولکن علیکم بمحمد
می آیند عیسی را پس میگوید عیسی نیستم من اهل آن ولیکن بر شما باد
رسانید محمد را پس آن حضرت میفرماید که فیأتونی پس می آیند مرا فا
قول انا لها پس میگویم من برای شفاعتم و منم اهل آن این کار من است
از دیگری نیاید فاستاذن علی ربی فیؤذن لی پس طلب اذن در آمدن
می کنم بر پروردگار خود پس اذن کرده شود مرا ویلهمنی محامد احمده بها
والهام میکند پروردگار من مرا ستایشی چند را در دل من که حالا وتنهای که می
ستایم او را بآن حمدها لا تحضرنی الآن حاضر نمی شود مرا آن محامد درین
وقت یعنی پیشتر ازان وقت نوری خاص از مقام قرب و معرفت دروند
دل افتد که علم آن محامد اثر آن باشد واحمده بتلک المحامد پس حمد میکنم

[illegible] بمحامد [illegible] پس سجده کنان می افتم مر خدای تعالی را
[illegible] فیقال پس گفته می شود یا محمد ارفع راسک وقل تسمع وسل
تعطه واشفع تشفع ای محمد بردار سر خود را وبگو هر چه گوئی شنیده شوی و
بخواه [illegible] داده شوی وشفاعت کن مقبول الشفاعة شوی فاقول
یا رب امتی امتی پس میگویم من ای پروردگار من ببخش امت مرا امت مرا
بشفاعت من [illegible] امت خود را فیقال انطلق فاخرج من کان فی قلبه
مثقال شعیرة من ایمان پس گفته شود بیرون آر کسی را که هست در دل وی
مقدار جوی از ایمان فانطلق فافعل پس میروم پس میکنم آنچه گفت
پروردگار یعنی بیرون می آرم کسی را که هست در دل وی مقدار جوی از
ایمان ثم اعود فاحمده بتلک المحامد ثم اخر له ساجدا پس بار دیگر باز میگردم
پس حمد میکنم الله تعالی را بآن محامد که الهام کرده [illegible] پس می افتم
پیش وی سجده کننده فیقال یا محمد ارفع راسک وقل تسمع وسل تعطه واشفع
تشفع فاقول یا رب امتی امتی فیقال انطلق فاخرج من کان فی قلبه
مثقال ذرة او خردلة من ایمان اینجا مبالغه در تحقیق [illegible] مقدار
ذره وخردل [illegible] است لا جرم مراد بذره اینجا یا مورچه خورد است یا آن ذره
[illegible] که در آفتاب [illegible] نماید فانطلق فافعل ثم اعود فاحمده بتلک المحامد ثم
اخر له ساجدا فیقال یا محمد ارفع راسک وقل تسمع وسل تعطه واشفع
تشفع فاقول یا رب امتی امتی فیقال انطلق فاخرج من کان فی قلبه ادنی ادنی مثقال حبة
خردل من ایمان فاخرجه من النار [illegible] مبالغت [illegible] است
فانطلق فافعل ثم اعود الرابعة پس بار [illegible] مرتبه چهارم
فاحمده بتلک المحامد ثم اخر له ساجدا فیقال یا محمد ارفع راسک

و قال الشيخ [illegible] لفظه و اشفع تشفع فاقول يا رب ائذن لي [illegible]
يعني بشنو [illegible] من اي پروردگار من اذن فرما از براي شفاعت [illegible]
لا اله الا الله و هيچ نيکي زيادت بر آن ندارد و قال ليس ذلک لک و لي [illegible]
پروردگار [illegible] نسبت شفاعت آن کس که گفت لا اله الا الله
را نامه مر ترا نيست اين کار تو و ليکن و عزتي و جلالي و کبريائي و عظمتي
و ليکن [illegible] بعزت و جلال و کبريا و عظمت ذات تو و اسما و صفات تو
افعال [illegible] همه را بيرون آرم از آتش من قال کسي که گفته
است لا اله الا الله متفق عليه و عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال اسعد الناس بشفاعتي يوم القيمة نيکبخت ترين مردم بشفاعت
روز قيامت من قال کسي است که گفت لا اله الا الله خالصا من قلبه
ساده و دل [illegible] از شرک و نفاق [illegible] او نفسه [illegible]
من قلبه شک راوي و بر هر تقدير يقين [illegible] چنانکه گويد ديدم
شنيدم بگوش خود [illegible] اخلاص [illegible] و جاي اخلاص دل است
نه غير او رواه البخاري و قال اتي النبي صلى الله عليه وسلم بلحم گفت
ابو هريره آورده شد گوشت بحضرت [illegible] فرفع اليه الذراع [illegible]
شد بسوي آن حضرت گوشت استخوان [illegible] و کشانيده شد [illegible]
[illegible] مي آمد گوشت [illegible] استخوان آن حضرت را گوشت
استخوان [illegible] پس گزيدن آن حضرت از
ذراع بدندان [illegible] نهس بسين مهمله گرفتن بدندان [illegible] و
[illegible] است [illegible] روايات مهمله است و در بعض روايات
بدندان بمعجمه نيز آمده ثم قال انا سيد الناس يوم القيمة [illegible]

اورده

قیمت یوم یقوم الناس لرب العالمین روزی که بایستند آدمیان برای
[illegible] پروردگار جهانیان وتدنوا الشمس و روزی آنکه نزدیک شود آفتاب
فیبلغ الناس من الغم والکرب ما لا یطیقون پس برسد آدمیان را از اندوه
و اندوه و سختی چیزی که طاقت ندارند در دست این را فیقول الناس
الا تنظرون من یشفع لکم الی ربکم پس گویند آدمیان بیکدیگر آیا نمی بینید و نمی نگرید
کسی را که شفاعت کند شما را به پروردگار شما فیاتون آدم پس بیایند
آدم را و ذکر حدیث الشفاعة و ذکر کرد آن حضرت تمام حدیث شفاعت
و آمدن آدمیان را نزد انبیا و التماس شفاعت از ایشان و جواب دادن
ایشان بعدم قدرت بر درآمدن بر درگاه کبریائی در چنین مقام [illegible] فقال و گفت
آن حضرت [illegible] فانطلق فآتی تحت العرش پس میروم از میان مردم
پس می آیم زیر عرش که مقام عظمت و کبریاست فاقع ساجدا لربی
پس می افتم بر زمین سجده کننده مر پروردگار خود را ثم یفتح الله علی من
محامده وحسن الثناء علیه شیئا [illegible] پس بگشاید حق تعالی بر من و الهام کند
مرا از حمدهای خود و ثنای نیک بر ذات خود چیزی را که لم یفتح علی احد من
قبلی [illegible] و الهام نکرده بر هیچ یکی پیش از من بلکه بر من نیز پیش از این
وقت [illegible] این حدیث [illegible] می شود ثم یقال پس گفته میشود پروردگار
تعالی یا محمد ارفع رأسک و سل تعطه واشفع تشفع فارفع رأسی فاقول
پس بر میدارم سر خود را پس میگویم [illegible] امتی یا رب امتی یا رب
فیقال یا محمد ادخل من امتک پس گفته می شود ای محمد درآر از امت خود کسی را
[illegible] لا حساب علیهم کسانی را که نیست حساب برایشان یعنی کرده نمی
شود حساب ایشان از آنکه [illegible] حساب در آورده می گردند در بهشت [illegible]

الباب الأيمن من الأبواب الجنة از دو جانب دست راست بهشت [illegible]
بهشت وهم شركاء الناس فيما سوى ذلك من الأبواب والسلف
مردم اند در آنچه غیر این باب است از درهای دیگر که در جانب دیگر اند یعنی باب
ایمن مخصوص بایشان است و هیچکس در آن شریک ایشان نه و باقی در
ها مشترک است میان ایشان و غیر ایشان ثم قال یعنی گفت آنحضرت
والذي نفسي بيده إن ما بين المصراعين من مصاريع الجنة كما بين مكة وهجر
سوگند میکند بخدای تعالی که بقای ذات من بوی است و قدرت اوست بدرستیکه
مسافت میان دو تخته در از درهای بهشت مانند مسافتیست
که میان مکه و هجر است و هجر نام قریه است از قرای بحرین و مدینه و صحیح
آنست که مراد اینجا اوست و دو مصراع دو تخته از باب واحد اند که
بسته می شوند بر یکدیگر وقت در آمدن در میان هر دو گشوده می شود و مصراع بیت
هم گفته اند مصراع باب می گویند واصل وی از صرع بمعنی طرح و القا
و در مشارق الانوار گفته که مراد بمصاریع جنت ابواب اوست مصراع
باب را گفته نمی شود مگر در جایی که دو باشند انتهی و مقصود بیان سعت
باب جنت است که مسافت میان دو جانب در او این قدر است و مراد
تحدید نیست بلکه از باب تمثیل و تقدیر است برای تفهیم مردم و حصول
ورای این است متفق علیه وعن حذيفة في حديث الشفاعة عن رسول
الله روایت است از حذیفه بن الیمان در حدیث شفاعت از پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم قال وترسل الامانة والرحم فرستاده می شوند
امانت که حفظ حق که حفظ اموال مردم است و لقا بداعیت امانت
و رحم که قرابت ولادت است و صفه آن نوعیست فتقومان جنبتی

الصراط

هم ازین [illegible] پس ایستاده می شوند امانت و رحم برای طلب حقوق
[illegible] و خصومت کردن با آدمیان و در رعایت آن هر دو جانب [illegible] از
[illegible] مقصود تعظیم شان و تاکید رعایت حقوق و امانت و رحم است
و تواند که حضرت حق سبحانه این دو صفت را بصورتی متمثل کرداند و بر هر دو
[illegible] طرف ایستاده کند تا طلب حق خود نمایند رواه مسلم عن عبد الله
بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه وسلم تلا قول الله تعالی فی ابراهیم روایت
از عبد الله بن عمر که آن حضرت خواند قول خدای تعالی را در شان ابراهیم که
حق سبحانه از ابراهیم خلیل حکایت کرده که گفت رب انهن اضللن کثیرا من
الناس پروردگار من این بتان گمراه کردند بسیاری از مردم را فمن تبعنی فانه
منی پس کسی که پیروی من کند مرا پس بدرستی که آن کس از من است و آخر آیت
اینست که ومن عصانی فانک غفور رحیم و قال عیسی و آن حضرت خواند قول
عیسی یعنی در حق امت خود پروردگار تعالی گفت و قال انبیا یعنی قول است
ان تعذبهم فانهم عبادک اگر عذاب می کنی تو ایشان را پس بدرستی
ایشان بندگان تواند چاره ندارند و بغیر مانع نمی تواند آمد و آخر آیت اینست
وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و حاصل آنست که آن حضرت شفاعت
این دو نبی کریم را که برای امت خود کرده اند یاد آورد و بنابر آن امت خود را
یاد کرد و رقت نمود و شفاعت امت کرد و دعا کرد چنانکه گفت فرفع یدیه
پس برداشت آن حضرت هر دو دست خود را فقال پس گفت اللهم امتی امتی
خداوندا ببخش و بیامرز امت مرا امت مرا و بکی و گریست آن حضرت فقال
الله تعالی پس گفت خدای تعالی یا جبرئیل اذهب الی محمد برو بسوی محمد و
ربک اعلم و پروردگار تو داناتر است [illegible] جبرئیل [illegible] و احتیاج پرسیدن ندارد

و عکس ما وجود برای اظهار کرم و عنایت خود می‌رسد فتعجب [illegible]
پس محمد را که هرچه در گریه آورد فاتاه جبرئیل فسأله پس آمد این [illegible]
جبرئیل پس پرسید او را که هرچه در گریه آورد ترا فاخبره رسول الله پس خبر داد
جبرئیل را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بما قال [illegible] که گفت اینها پس معروف است
کرد فقال الله یا جبرئیل پس جبرئیل بدرگاه رفت و عرض کرد و گفت الله تعالی مر جبرئیل
را اذهب الی محمد فقل برو بسوی محمد پس بگو انا سنرضیک فی امتک بدرستیکه
که ما نزدیک است که راضی گردانیم ترا در باب امت تو و در روایات آمده
است که آن حضرت گفت که من هرگز راضی نشوم تا یکی از امتان باشد من
بخشیده الیوم است اما باید بود [illegible] درست کرد که مشکل
حالت این است دیگر هیچ نیست خاک آن درگاه پادشاهی کس آن
باشیم بر هم خواهی کن ولا نسوءک رواه مسلم الی سعید الخدری ان
ناسا قالوا روایت است از ابی سعید خدری که جماعه از آدمیان گفتند
یا رسول الله هل نری ربنا یوم القیمة آیا می‌بینیم پروردگار خود را روز قیامت
قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نعم آری می‌بینید پروردگار
خود را بعد از آن از برای تحقیق و اثبات حال روایت هل تضارون فی رؤیة
الشمس بالظهیرة صحوا لیس معها سحاب آیا شک میکنید [illegible] می
نماید در دیدن آفتاب در نیمروز گشاده که نیست در روی ابری صحو یعنی
گشاده شدن ابر از روی آفتاب و ماه و هل تضارون فی رؤیة القمر
لیلة البدر صحوا لیس فیها سحاب آیا شک دارید در دیدن ماه شب
چهاردهم گشاده که نیست در روی ابری قالوا لا یا رسول الله شک نداریم
قال ما تضارون فی رؤیة الله یوم القیمة الا کما تضارون فی رؤیة احد

و … نمی کنند در دیدن خدای تعالی روز قیامت مگر چنانکه شک میکنند
… ایشان در دیدن آفتاب و ماه و در دیدن آفتاب و ماه قطعا شک ندارند
… نخواهند کرد ایشان را شک نخواهند شک در است و گفته اند که این رویت که اینجا مذکور
است غیر رؤیتی که ثواب مومنان و کرامت ایشان در بهشت است این روایت
… برای اعتبار و امتحان و تمیز عابدان حق از عبده طواغیت و امتحان ابتلاء و
… جاری است در آن موطن تا وقت فراغ از حساب و وقوع جزا از
ثواب و عقاب آخرت اگرچه دار جزا است واقع می شود گاهی در وی امتحان
چنانکه دنیا دار امتحان است و گاهی واقع می شود در وی جزا چنانکه فرموده است
وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم کذا فی الطیبی والله اعلم اذا کان یوم
القیامة اذن مؤذن چون می شود روز قیامت آواز دهد لیتبع کل امة ما کانت
تعبد باید که در پی رود هر گروه چیزی را که عبادت میکردند فلا یبقی احد کان
یعبد غیر الله سبحانه باقی نمی ماند هیچ کسی که عبادت میکرد غیر خدا را من الاصنام
والانصاب اصنام جمع صنم بمعنی بت والانصاب جمع نصب سنگی که بر پای
کرده شود و عبادت کرده شود او را و ذبح کرده شود نزد آن بقصد تقرب
و طاعت الا یتساقطون فی النار مگر آنکه می افتند بر عابد و معبود در آتش دوزخ
حتی اذا لم یبق الا من کان یعبد الله من بر و فاجر تا آنکه چون باقی نماند مگر کسی
که عبادت میکند خدا را از نیکوکار و بدکار و مطیع و عاصی اتاهم رب العالمین
می آید ایشان را امر پروردگار جهانیان [illegible] و معنی میکنند وی را خطابی
مر ایشان را لقرب و بحقیقت ایشان و می از صفات حق است که اسناد کرده
است آن را بذات خود چنانکه در کتاب مجید وارد شده است در کلام رسول
و [illegible] اعتقاد متکلم ما آنها بلا چگونگی آنکه کیفیت آن را بدانیم و منزه می دانیم

بنمود که تحول و انتقال که در اتیان و مجی مخلوقات می باشد جمله ...
مسالبات است یا گویم می آید فرشته از فرشتگان او و طلب تقربه
الله تعالی و تقدس در صورت ملکی از ملائکه که مشابه صفات الهی نیست
بنمایند تا امتحان کنند پس چون نفس ملک در آن صورت بگوید که منم پروردگار شما
ام و نه بیند بروی از علامات مخلوق انکار کنند و بدانند که نه پروردگار
تعالی و تقدس و استعاذه نمایند و طلب را در باب مقام کلام مشبع است
نقل از شرح حدیث قال فماذا تنظرون می گوید الله تعالی با ایشان
چه چیز را انتظار دارید یتبع کل امة ما کانت تعبد در پی میرود هر گروه چیزی را که
عبادت میکنند شما را یعنی چرا شما نمیروید قالوا یا ربنا فارقنا الناس
فی الدنیا می گویند ایشان ای پروردگار ما تعالی گردیدیم مردم را در دنیا
افقر ما کنا الیهم در حال محتاج تر بودن ما بسوی این مردم و لم نصاحبهم و مصاحبت
نکردیم با ایشان و متابعت نورزیدیم ایشان را پس اکنون چون فما نوت
مصلحت ایشان را و حال آنکه بی نیازیم از ایشان و ایشان نعبد و آن
ایشان همه دوزخ اند و فی روایة ابی هریرة و در روایت ابی هریره اینجا آمده
که فیقولون هذا مکاننا پس میگویند این عبادت کنندگان حق این است جای
نمی رویم ما از اینجا حتی یاتینا ربنا تا آنکه بیاید ما را پروردگار ما فاذا جاء
ربنا عرفناه پس چون بیاید پروردگار ما شناسیم ما او را و فی روایة
ابی سعید و در روایت ابی سعید خدری اینجا آمده که فیقول هل بینکم و بینه
آیة تعرفونه پس میگوید پروردگار ایشان آیا هست میان شما و میان وی نشانی می
کشف عن ساق پس آشکارا گره می شود یا کشف می کند و می نماید شاید
در شرح این سابقا در آخر فصل اول از باب لا تقوم الساعة الا علی الاشرار

الملک

الناس بعضی گفته‌اند که مراد از روح فرشته است و محیط است که خلق ساق مثل است
نیز گفته‌اند و بعضی گویند مراد او نور عظیم است یا جماعه از ملائکه و صواب السنت
که توقف کنند و تاویل ننمایند و حقیقت معنی و مراد او را الی العلیم الحکیم کنند
و بعضی حکایت لیسجد الله من ملک نفسه لیس باقی نمی ماند که سجده می کرد
هر چند ... نیاز ... خود بینند یا اخلاص ... برای ریای خلق و
... ان و حرف ... الاذن الله له بالسجود مگر آنکه اذن ... الله
... مراد از سجود ... گرداند سجده ایشان را و لا ینبغی من کان یسجد
القاء ... و ریای و ... نمی ماند که سجده میکرد و از جهت ... و
قتل و غارت و برای ... الا جعل الله ظهره طبقه واحده مگر آنکه
میکرده اند خود ... ایشان ... که کنند تا در سجده ... و
... تا توانند ... نشد و سجده کرد کلما اراد ان یسجد خر علی قفاه
هر گاه که خواهد سجده کند ... بر سر ... یضرب الجسر علی جهنم ... زده
می شود ... صراط بر دوزخ و تحل الشفاعة و ... میکند و واقع شود
شفاعت و اذن داده می شود و ... و یقولون و می گویند ... برای
... خود و برای طلب سلامت و استقامت ایشان ... که در
حدیث ... اللهم سلم سلم خداوندا سلامت بگذران ایشان را
از صراط ما در آتش ... المومنین پس میگذرند مسلمانان از صراط ...
هر اندازه عمل و استقامت ... بعضی ... مثال
صراط مستقیم شریعت است که باریکتر از ... است و سلوک کردن این
... است آما روشن است و در ما ... گفته شده است
... مشکل ... چون ... صراط است ...

باریک کطرف العین پس بگذرند بعض مومنان مانند چشم زدن وکالبرق
وبعضی مانند برق که در آسمان درخشیده وکالریح وبعضی مانند باد وکالطیر وبعضی
مانند پرندگان وکاجاوید الخیل ولا بعضی مانند برق که در آسمان درخشنده
وکالریح وبعضی مانند باد وکالطیر وبعضی مانند پرندگان وکاجاوید الخیل وبعضی
مانند اسپان تیزرو و دونده وکالرکاب وبعضی مانند شتران فناج مسلم
پس بعضی از مومنان نجات یابند سلامت داده شده اند از آتش و
مخدوش بعضی از صراط می گذرند و نمی رسد بایشان هیچ ضرری و مخدوش
مرسل وبعضی بی اندازه مجروح و خراشیده می شوند و مرا اینده می گردند
پوستهای ایشان پس ازان رها کرده و گذاشته می شوند و خلاص کرده می شوند
از آتش ومکدوس فی نار جهنم وبعضی پاره پاره کرده و انداخته دوزخ می شوند
در آتش ومکدوس بسین مهمله منقول از کتاب است بمعنی افکنده و مکردس بضم میم و
فتح کاف و سکون راء و فتح دال نیز آمده بمعنی بسته و در هم پیچیده و
جمع ساخته و بر یکدیگر انداخته می شوند در آتش حتی اذا خلص المؤمنون من
النار تا آنکه خلاص شوند از مسلمانان که افتاده بودند در آتش و بیرون
آیند از آتش یعنی بعضی از ایشان بعد از چشیدن عذاب بمقدار معصیت
و پاک شدن از آلایش و از اینجا معلوم شد که مومنان همیشه در عذاب
نباشند و بیرون می آیند آخر ازان و شفاعت می کنند مگر آنکه منکر
از آتش بر آمده اند بسبب معاصی ایشان جزا ... میکند در مطالعه
ومستی ارض عز وجل بر آمدن ایشان ... فرموده ... بعضی
... ما من احد منکم ... شده ... بیست ...
از ... در ... طلب ... و ... فی الحق ...

خصم [illegible] بحق ظاهر و ثابت شده بر خصم من المؤمنين لله يوم القيمة لاخوانهم الذين
في النار و تحقيق [illegible] از مومنان و روشن شد شد مطالبت و سبيل كردن مر خداوند را روز
قيامت مر برادران خود را كه در آتش باشند لله و بيرون آوردن ايشان را از آن
[illegible] مطالبت و سبيل از جناب حق كه منسبري نمايند يقولون
ربنا كانوا يصلون معنا و يصومون و يحجون مي گويند مومنان اي پروردگار ما
بودند ايشان كه نماز مي گزاردند با ما و روزه مي داشتند و حج مي كردند فيقال
لهم اخرجوا من عرفتم پس گفته مي شود مر ايشان را بيرون آريد كسي را كه مي شناسيد
از اهل خير و صلاح است چنانكه از سياق حديث ظاهر است فتحرم صورهم
على النار پس حرام گردانيده مي شود صورتهاي ايشان يعني رويهاي مومنان كه
بدان روها ايشان شناخته مي شوند فيخرجون خلقا كثيرا پس بيرون مي آرند خلق
بسيار ثم يقولون ربنا ما بقي فيها احد ممن امرتنا پس مي گويند اي پروردگار
ما نماند در آتش هيچ يكي از آن كساني كه امر كردي تو ما را بر آوردن ايشان
فيقول ارجعوا فمن وجدتم في قلبه مثقال دينار من خير فاخرجوه پس مي گويد
پروردگار رجوع بازگرديد پس كسي كه بيابيد در دل وي مقدار دينار را از نيكي
بيرون آريد او را فيخرجون خلقا كثيرا پس بيرون مي آرند مردم بسيار را ثم
يقول ارجعوا فمن وجدتم في قلبه مثقال نصف دينار من خير فاخرجوه فيخرجون
خلقا كثيرا ثم يقول ارجعوا فمن وجدتم في قلبه مثقال ذرة من خير فاخرجوه فيخ
رجون خلقا كثيرا ثم يقولون ربنا لم نذر فيها خيرا پس مي گويند مومنان اي
پروردگار ما نگذاشتيم ما در آتش هيچ يكي را يعني از اهل خير كسي را كه او را
ذره از آن زياده بر اصل ايمان داشت خواه از اعمال جوارح يا افعال قلوب
فيقول الله عز و جل پس مي گويد الله تعالى شفعت الملائكة و شفع النبيون و شفع

المؤمنون شفاعت کردند فرشتگان و شفاعت کردند پیغمبران و شفاعت
همه ایشان مخصوص بود بکسانی که عملی کرده اند اگرچه مقدار ذره باشد خیر
بر اصل ایمان ولم یبق الا ارحم الراحمین و باقی نمی ماند مگر حضرت حق سبحانه و
تعالی که مهربان ترین مهربانان است فیقبض قبضة من النار پس میگیرد یک
تعالی را لعله یک مشت مردم از آتش دوزخ فیخرج منها قوما لم یعملوا خیرا
پس بیرون می آورد حق تعالی از آتش گروهی را که نکرده اند هیچ عملی را بر زیاده
بر اصل ایمان قد عادوا حمما قومی که بتحقیق گشته اند در دوزخ مانند انگشت
و حمم بضم حا و فتح میم جمع حممه بمعنی فحم یعنی انگشت فیلقیهم فی نهر فی
افواه الجنة یقال له نهر الحیاة پس می اندازد ایشان را در جوی که در افواه
در دهانهای بهشت و راههای وی گفته می شود مر او را جوی زندگانی و افواه
را جمع فوهة داشته اند بضم و تشدید واو مفتوح و فی القاموس فوهة بالضم
والتشدید و دهانه جوی و در مشارق الانوار گفته گویا مراد مفتحات مسالک
قصور جنت و منازل وی است فیخرجون مثل پس بیرون می آیند از آن
نهر تر و تازه کما تخرج الحبة فی حمیل السیل چنانکه بیرون می آید حبه در خس
و خاشاک که بالای سیل می باشد حبه بکسر حا تخم تره ها ف در مشارق گفته
که حبه بکسر اسم جامع است مر تخمهای تره ها را چون باد و غیره افکنده
گردد و چون باران بیارد زود در یک شب بر روی بر آید والحمیل و گفت
چه در بر سر آید آنچه در خس و خاشاک خود بر وید و در صراح گفته که حبه
بالکسر تخمهای دشتی که از وی قوت نشود و چه نشسته در بستان و تره
تازه شده است و حمیل سیل کاه و هیمه بر وزن فعیل آنچه می بردارد آن
سیل از گل و خس و خاشاک فیخرجون کاللؤلؤ فی رقابهم الخواتم

ایشان در گردنهای روشن و صافی مروارید پاک مانند می آید هرکان
مهر کرده شده ای از آنها و ندارانی ممتاز شوند که بدان شناخته شوند وقتها و جانشینی
پس اهل الجنة بفضل عمل صالح واسطه رسیده از آتش اندازه آمده و
خدای تعالی ایشان را آزاد کرده جماعت عتقاء الرحمن هؤلاء میان گویند
در ایشان را است آورده و عملوه عمل بغیر الجنة ادخلهم او ... بهشت
که متوسط خیر قدموه ولا را آن کردند عملی بی سابقه بهشت
ازان مر بود می گفته پس ما رأیتم لکم لهم فیقال را آن فرستادند پس
دیگر نعمتهای و مسلم و اکرام و انعام از دیده و آنچه ... از شمار در
شمار و حسن و بشود نه که تا آنست معنی گفته طیبی و آن با مثل
با او آن مانند و است شمار برای کنند کار نهایت تا شمار نظر معتقد این
در بهشت همه چون علما و غیر عاملان میان باشد چه فرق پس گویند اگر
پس اگر توان تصور چه بران زیاده شدند مشرف بهشت سرور آن نعیم و آمده
درست همه نهایت بی حد و بی است مراتب و درجات را بهشت اند
و اعمال جزای اما شدند شریک همه ظاهری نعمتهای در و اند آمده در
والله یشاء من یؤتیه اوست فضل همه آن وجود با است اعمال نتیجه را اسباب
و نعیم است برای زیاده و عمل که دانست باید اینجا و العظیم الفضل ذو
آن جزای و اجر و است محبت مقتضای و بدنی و ... است آن
اجری را هرچه بود صالح عمل ذره آن هیچ وجود با آنچه کرم محض
صلی الله رسول قال قال علیه متفق باشد درجه در ... هر
بعض گفت که است خدری سعید ابی از و سلم و علیه الله
فیه و النار اهل و الجنة اهل ادخل اذا سلم و علیه الله صلی

در آیند نشانهای سجده است را او را از رضای خدا بشناسند یقول الله می گوید خداوند جل و علی
تبارک و تعالی من کان فی قلبه مثقال حبة من خردل من ایمان فاخرجوه
که هست در دل وی مقدار دانه از خردلی از ایمان پس بیرون آرید او را
و دوزخ فیخرجون قد امتحشوا و عادوا حمما پس بیرون آیند در حالی که سوخته
گشته اند مانند انگشت فیلقون فی نهر الحیوة پس انداخته می شوند در نهر حیات
فینبتون کما تنبت الحبة فی حمیل السیل پس می رویند تر و تازه می گردند
چنانکه می روید حبه در حمیل سیل الم تروا انها تخرج صفراء ملتویة آیا نمی بینید
که حبه بیرون می آید از زمین زرد یعنی تر و تازه منعطف عن ابی هریرة
ان الناس قالوا روایت است از ابی هریره آمده که مردم گفتند یا رسول
الله هل نری ربنا یوم القیمة آیا می بینیم پروردگار خود را روز قیامت
معنی حدیث ابی سعید پس ذکر کرد معنی حدیث ابی سعید خدری که گذشت
اگر چه در لفظ اختلافی دارد در غیر کشف الساق که ذکر کشف ساق که
در حدیث ابی هریره و قال ابوهریره بجای آنکه در حدیث ابی سعید است
ثم یضرب الجسر علی جهنم الی آخره این عبارت که در معنی اوست فیضرب الصراط
بین ظهرانی جهنم زده می شود و برپای کرده می شود صراط در میان دو کرانه دوزخ
فاکون اول من یجوز من الرسل بامته پس می باشم من نخستین کسی که می گذرد
از صراط از پیغمبران با امت خود و لا یتکلم یومئذ الا الرسل و سخن نمی کنند
مجال سخن ندارد در آن روز هیچ کس مگر پیغمبران و کلام الرسل یومئذ و سخن
پیغمبران در آن روز این است که اللهم سلم سلم و فی جهنم و در دوزخ کلالیب
جمع کلوب بفتح کاف و تشدید لام مضمومه آهنی سر کج و بعضی گفته اند که
سیخی دار که در او پخته می شود بدان گوشت امثال شوک السعدان

خارج

هاي سعدان بفتح سين وسكون عين مهمله گياهي است كه مر او را خارها است
تيز مانند پستانها و آن بهترين چراي شتر است و نووي گفته مر او را
خارهاي بزرگ هست مانند خسك از جانب او خارهاي او در حسك السعدان
نيز مانند او لا يعلم قدر عظمها الا الله نمي داند مقدار بزرگي آن را هيچكس جز خداي
تعالى تخطف الناس باعمالهم مي ربايد آن كلاليب مردم را بكردارهاي ايشان و تخطف يعني
مي ربايد و لفظ ان هر دو راست فمنهم من يوبق بعمله پس بعضي از ايشان كسي است
كه بهلاك كرده مي شود ديگر در خرد ومنهم من يخردل ثم ينجو و بعضي از ايشان
است كه خرد [illegible] مي شود و پاره پاره كرده مي شود و بيشتر نجات مي يابد
و [illegible] مي شود پس كافر هلاك كرده مي شود و نجات نمي يابد و عاشق [illegible]
و بعض كه مي شود پس نجات مي يابد حتى اذا فرغ الله من القضاء بين
العباد يعني چون بيرون مي آرد خداي تعالى از حكم كردن ميان بندگان خود
و تمام مي كند آن [illegible] واراد ان يخرج من النار من اراد ان يخرجه
و مي خواهد كه بيرون آرد از آتش كسي را كه مي خواهد كه بيرون آرد ممن كان
يشهد ان لا اله الا الله از آن كسان كه گواهي مي دهند كه نيست
معبود حقي جز خدا و محمد فرستاده اوست امر الملائكة ان يخرجوا من كان
يعبد الله مي فرمايد فرشتگان را كه بيرون آرند كسي را كه پرستش مي كنند خدا را
يعني ايمان آرد و عبوديت او فيخرجونهم و يعرفونهم بآثار
السجود پس بيرون مي آرند فرشتگان ايشان را و مي شناسند ايشان را
به نشانهاي سجود وحرم الله على النار ان تاكل اثر السجود و حرام
گردانيده است خداي تعالى بر آتش دوزخ كه بخورد اثر سجود را يعني
نشانه سجود او با نشانه سجود [illegible] است و بعضي سائر اعضا گفته اند اما

سجده کنند الا ابلیس نبوده و آن بعضی عضو است [illegible] و [illegible]
و دوست [illegible] و حسبه فکل [illegible] آدم تا [illegible] الا [illegible] السجود فیخرجون [illegible]
قد [illegible] ابلیس بیرون آورده می شود از آتش چنانکه بعضی سوخته و [illegible]
شده اند فیصب علیهم ماء الحیوة [illegible] می گردد الحال [illegible]
منافقست [illegible] و با آنکه آورده می شوند در نهر حیات [illegible]
الجنة حمل السیل پس سر [illegible] تازه می شوند چنانکه می روید آن تخم [illegible]
و خاشاک سیل [illegible] من الجنة والنار [illegible] باقی می ماند مردی در میان بهشت
و دوزخ و هو آخر اهل النار دخول الجنة و المرد [illegible]
و [illegible] بهشت ای [illegible] که آتش فیقول یا رب اصرف
وجهی عن النار پس میگوید آن مرد ای پروردگار من بگردان روی مرا
از آتش دوزخ فقد قشبنی ریحها و احرقنی ذکاؤها [illegible] روی [illegible] آتش دوزخ
بجانب [illegible] و توانند که آتش دوزخ را [illegible]
بد باشند [illegible] و متفرد [illegible] ریحهای
اذا آتی و قشبنی الدخان [illegible] که بر [illegible] قشبنی در روا
به تخفیف است و [illegible] معلوم می شود [illegible] و سوخت
[illegible] و [illegible] آن [illegible] بدان معجمه در آتش [illegible]
[illegible] معروف [illegible] و [illegible]
و [illegible] فیقول هل عسیت ان افعل ذلک ان تسال غیر
ذلک پس میگوید پروردگار [illegible] آیا نزدیک است که اگر [illegible] من [illegible]
یعنی بگردانم روی ترا از آتش دوزخ سوال کنی و بخواهی چیزی جز این چیزی
را [illegible] پس میگوید آن مرد [illegible] سوال نمی [illegible] چیزی [illegible]

بی [illegible]

فیعطی الله ما یشاء الله من عهد و میثاق پس میدهد این مرد خدای تعالی
بمرتبه‌ای که میخواهد خدای تعالی از پیمان و استواری آن فیصرف الله وجهه
عن النار پس بگرداند خدای تعالی روی او را از آتش فاذا اقبل به علی الجنة
پس چون روی میآرد خدای او را بر بهشت رای بهجتهای بهشت و اصار
ملکت ما شاء الله ان یسکت پس خاموش می باشد تا زمانی
که میخواهد خدای تعالی که خاموش باشد ثم قال یا رب قدمنی عند باب
الجنة پس میگوید آن مرد ای پروردگار من پیش بر مرا تا در بهشت فیقول
الله تبارک و تعالی الیس قد اعطیت العهود و المیثاق ان لا تسأل
بخصوص داده تو پیمانها را و استواری را ان لا تسأل غیر الذی کنت سألت
هرگاه سوال نکنی جز آنکه که سوال کرده بودی یعنی که روی مرا بجانب بهشت
آری فیقول یا رب لا اکون اشقی خلقک پس میگوید ای پروردگار من نباشم
من بدبخت ترین خلق تو که در بهشت باشم فیقول فما عسیت ان
اعطیت ذلک ان تسأل غیره پس میگوید پروردگار تعالی پس چیست
که نزدیک است که اگر داده شوی تو آن را که یعنی پیش برده شوی بر در
سوال کنی جز آن چیز دیگر را فیقول پس میگوید آن مرد لا و عزتک لا اسأل
غیر ذلک نه سوگند بعزت تو سوال نکنم جز آنکه گفته شود که جز این
میکند پروردگار تعالی او را بر شکستن عهد و سوگند چون پس آنکه حال او
بر حال و الحال رحمانی است و روی در آن عهد و بهشت با آنکه الحی الخلیفه
نیست تا مواخذه کند فیعطی ربه ما یشاء من عهد و میثاق پس میدهد
پروردگار خود را در بین مرتبه بمرتبه‌ای که میخواهد الله تعالی از عهد و
میثاق که دیگر باره سوال نکند ... فیقدمه الی باب الجنة پس پیش

می برد خدای تعالی او را تا در بهشت فاذا بلغ بابها فرای زهرتها وما فیها
من النضرة والسرور پس چون می رسد آن مرد در بهشت را می بیند
تازگی و خوبی بهشت را و چیزی را که در بهشت از تازگی و خوشی فسکت
ما شاء الله ان یسکت پس خاموش می ماند تا آنکه خواسته است خدا که خاموش
ماند فیقول یا رب ادخلنی الجنة پس میگوید ای پروردگار من در آر
مرا در بهشت فیقول الله پس میگوید خدای تبارک و تعالی ویلک یا ابن آدم
ما اغدرک هلاک باد ترا ای فرزند آدم چه عجب عهد شکنی و بی وفایی
میکنی تو در عهدهای خود پس اغدرک خدای تبارک و تعالی یا ابن آدم
ما اغدرک بغین معجمه و دال مهمله است از غدر یعنی عهد شکستن و بعضی بها
و دال معجمه از عذر بفتح خوانده اند یعنی چه چیز عذر دارد ترا در سؤال الیس قد
اعطیت العهود والمیثاق ان لا تسئل غیر الذی اعطیت آیا نیست
که عهدی دادی تو عهدها و میثاق که سؤال نکنی بغیر آنچه داده شدی فیقول
یا رب لا تجعلنی اشقی خلقک پس میگوید ای پروردگار من مگردان مرا بدبخت
تر من خلق خود که همه درون بهشت باشند و من بر در آن فلا یزال یدعو حتی
یضحک الله منه پس همیشه دعا میکند و میخواهد تا آنکه می خندد الله تعالی از
حالت وی فاذا ضحک اذن له فی دخول الجنة پس چون خندد الله تعالی
اذن میکند او را بدر در آوردن بهشت فیقول له تمن پس چون خندد الله تعا
میگوید خدای تعالی آرزوی کن و بخواه هرچه می خواهی فیتمنی حتی اذا انقطع
امنیته پس آرزوی میکند تا آنکه چون منقطع میگردد تمامت می رسد آرزو
های او قال الله میگوید خدای تعالی تمن من کذا وکذا آرزوی کن از جنس و جمله
اقبل یذکره ربه پیش می آید پروردگار او را که یاد میدهد او را آرزوها را ام

[illegible]

عنایات و اجتبی از نعمت به الامانی تا آنکه چون نهایت می رسند به
نزد ... فیقال الله تعالی ... میگوید خدای تعالی لک ذلک و مثله معه ... است
... [illegible] خراسانی و مانند آن با اوست و فی روایة ابی سعید
و در روایة ابی سعید اسمعیل آمده است که قال الله تعالی لک ذلک و عشرة امثاله
... آرزوها و ده چندان متفق علیه   ابن مسعود رضی الله عنه ان رسول
صلی الله علیه وسلم قال آخر من یدخل الجنة رجل پس مردمان که در آیند
بهشت مرد است ... مرة و یکبو مرة پس آن مرد راه می رود
یکباری و بر روی در افتد باری و یکبو و تسفعه النار مرة ... میکند آن را آتش
... می رسد گرمی آتش ... ظاهری ... آن در روی و تغییر میکرد
... از نای ... و بعضی اعضا ... سیاهی که در روی
... سوختگی که بالای آن سیاهی ... و رها التفت
الیها ... آن مرد از آتش در می گذرد از آن التفات میکند و می نگرد
بجانب آتش فیقال تبارک الذی نجانی منک پس میگوید و خطاب میکند با آتش
... خدای تعالی که نجات داد مرا از تو لقد اعطانی الله شیئا ما اعطاه احدا
من الاولین والآخرین ... الله ... خدای تعالی چیزی را که نداد هیچ یکی
را از ... و این کلامی است ... از غایت فرح
و سرور ... مراد ... و مراد مبالغه ... عطا است فترفع له شجرة
پس بلند کرده می شود برای او درختی فیقول ای رب ادننی من هذه الشجرة
پس میگوید آن مرد ای پروردگار من نزدیک گردان مرا از این درخت
فلاستظل بظلها ... آن درخت واشرب من مائها
... که در زیر آن درخت است از غایت تشنگی گمان برده کرده

نیروی آبی خواهد بود یا بنا بر آنکه عادت جاری است که در زیر درخت آبی
می باشد یا بر سبیل احتمال گفت یعنی اگر آبی در آنجا باشد بخورم فیقول الله یا ابن
آدم پس میگوید حق تعالی ای پسر آدم لعلی ان اعطیتکها سألتنی غیرها شاید
من اگر بدهم ترا آن درخت را و نزدیک گردانم ترا بسوی آن درخت که از من بطلبی
و می خواهی چیزی دیگر غیر آن درخت فیقول لا یا رب پس میگوید آن مرد نه ای
پروردگار من سؤال نمیکنم غیر آن را و یعاهده ان لا یسأله غیرها و عهد میکند
آن مرد پروردگار را که سؤال نکند غیر آن را وربه یعذره و پروردگار او معذور
میدارد و ملامت نمیکند او را لانه یری ما لا صبر له علیه زیرا که وی می بیند
چیزی را که صبر نیست مر او را بر آن چیز فیدنیه منها پس نزدیک میگرداند او را
از آن درخت فیستظل بظلها پس سایه می جوید آن مرد بسایه آن درخت و
یشرب من مائها و می نوشد از آب آن ثم ترفع له شجرة هی احسن
من الاولی پس تر بلند نموده می شود او را درختی دیگر که آن بهتر است از در
نخستین فیقول ای رب ادنی من هذه الشجرة لاشرب من مائها و استظل
بظلها ای پروردگار من نزدیک گردان مرا از این درخت تا بنوشم از آب
وی و بیاسایم در سایه او لا اسألک غیرها سؤال نمیکنم ترا غیر این درخت را
فیقول یا ابن آدم الم تعاهدنی ان لا تسألنی غیرها فیقول لعلی ان ادنیتک
منها تسألنی غیرها فیعاهده ان لا یسأله غیرها وربه یعذره لانه یری ما لا
صبر له علیه فیدنیه منها فیستظل بظلها و یشرب من مائها لا اسألک غیرها فی
قول یا ابن آدم الم تعاهدنی ان لا تسألنی غیرها قال بلی یا رب هذه لا اسألک
غیرها و ربه یعذره لانه یری ما لا صبر له علیه فیدنیه منها حاصل آنکه هر بار درختی
بهتر از نخستین و خوبی می طلبد قرب آن را و عهد میکند که دیگر نطلبد هر بار عهد

تمنی میکند و پروردگار تعالی چون معذری او را می بیند معذور میدارد تا
درخت سیوم فاذا ادناه منها پس چون نزدیک میگرداند او را ازین
درخت فسمع اصوات اهل الجنة میشنود آوازهای بهشتیان را فیقول
ای رب ادخلنیها پس میگوید ای پروردگار من در آر مرا در بهشت فیقول
یا ابن آدم ما یصرینی منک بفتح یا و سکون صاد و فتح را و جری بمعنی
قطع تمنی پس میگوید پروردگار تعالی ای ابن آدم چه چیز قطع میکند و خلاص
میدهد مرا از تو یعنی از سوال تو و خواهش تو که هر بار پیش میکنی و در روایتی
ما یعریک بعین مهمله قطع میکند ترا از من یعنی مکرر کردی سوال با وجود عهد کردن
که دیگر نکنم پس چه چیز قطع کند و باز دارد سوال ترا از من و این معنی ازو مشهور
است سوالها و اول محمول بر قلب است ایرضیک ان اعطیک الدنیا
ومثلها معها آیا ترا خوش میکند و راضی میسازد ترا اینکه بدهم ترا جای در بهشت مقدار
ساحت دنیا و مانند آن با آن قال ای رب اتستهزئ بی وانت
رب العالمین میگوید این بنده از غایت فرح و سرور آیا استهزا و سخریه
میکنی بمن و حال آنکه تو پروردگار جهانیانی فضحک پس خنده کرد ابن مسعود
فقال پس گفت الا تسالونی مم اضحک آیا نمی پرسید مرا که چرا خنده
کردم فقالوا مم تضحک پس پرسیدند چرا خنده کردی فقال هکذا ضحک
رسول الله پس گفت ابن مسعود همچنین خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فقالوا مم تضحک پس گفتند صحابه از چه خنده کردی یا رسول الله قال فرمود من
ضحک رب العالمین خنده کردم از جهت خنده کردن پروردگار جهانیان
حین قال وقتی که گفت بنده اتستهزئ وانت رب العالمین فقال
پس گفت پروردگار تعالی انی لا استهزئ منک ولکنی علی ما اشاء قدیر

مید رستی که من استهزا میکنم از تو و میدانم که اهل و مستحق آن نیستی لیکن
میدهم آن را بقوه بر آنکه من بر هر چه میخواهم قادرم رواه مسلم و معنی دارد اینه
از معنی ابی سعید نحوه و آمده است در روایتی مر مسلم را از ابی سعید خدری
مانند این الا انه لم یذکر و لیکن مسلم در روایت ابی سعید ذکر نکرده این عبارت
که صعوبت یا ابن آدم ما یصریني منك الی آخر الحدیث و زاد فیه و زیاده کرده
است درین روایت ویذکره الله سل کذا و کذا و یاد میدهد وی را و می آموزد الله
تعالی آن بنده را که سوال کن و بخواه چنین و چنین حتی اذا انقطعت به الامانی
تا آنکه چون منقطع میگردد و نهایت می رسد به بنده آرزوها قال الله
میگوید خدای تعالی هو لك و عشرة امثاله ای آنچه آرزوی کردی آن برای
تست و ده چندان دیگر قال گفت آن حضرت ثم یدخل بیته پس در می آید
آن مرد خانه را که در بهشت است فتدخل علیه زوجتاه پس در می آیند بر
وی دو زن وی من الحور العین حور جمع زنان سفید روی سیاه چشم کلان
چشم حورا جمع حور و عین جمع عینا فتقولان پس میگویند آن دو زن وی
الحمد لله الذي احیاك لنا و احیانا لك شکر مر خدای را که پیدا کرد ترا برای
ما و پیدا کرد ما را برای تو درین سرای که نیست موت در وی قال گفت
آن حضرت فیقول پس میگوید این بنده از غایت خوشی و شادی
ما اعطی احد مثل ما اعطیت داده نشده هیچ یکی مانند آنچه داده شدم
من انس ان النبي صلی الله علیه و سلم قال لیصیبن اقواما سفع
من النار بر آینه میرسد گروههای مسلمانان را علامت ها از اثر آتش
دوزخ که متغیر میگرداند رنگ روی ایشان را و فی الصراح سفع لوح
آتش و سموم یا درد وی و رنگ گردانیدن ثم رافع روی سوختنکها بدنوب

اهمانی

فقالوا بسبب گناهانی که رسیده بودند ایشان این گناهان بلا عقوبتیه بجهة مکافات
کردن بعضی از گناهان ایشان ثم یدخلها الله الجنة بسبب رحمت در آرد ایشان را
خدای تعالی در بهشت بفضل رحمت بوسیله زیادت رحمت خود و در
بعض نسخ بفضل رحمته فیقال لهم الجهنمیون پس گفته می‌شود مر این قوم را
دوزخیان بجهت در آمدن ایشان در دوزخ در اول بار و این نه بجهت تنقیص
و تحقیر ایشان گویند بلکه تفریح و تذکیر تا شکر نعمت گویند و خوشحال
و مسرور شوند رواه البخاری عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یخرج اقوام بیرون آورده می‌شوند قومها و در بعض نسخ قوم
من النار از آتش دوزخ بشفاعة محمد بشفاعت آن حضرت فیدخلون
الجنة پس داخل میشوند در بهشت و یسمون الجهنمیین و نامیده میشوند جهنمی رواه
البخاری و در روایتی اینچنین آمده که یخرج قوم من امتی من النار
بشفاعتی یسمون الجهنمیین بیرون آورده میشوند گروهی از امت من از آتش
دوزخ بشفاعت من نامیده میشوند ایشان را جهنمی عبد الله بن
مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لاعلم آخر اهل النار خروجا
فرمود آن حضرت که من میدانم آخر دوزخیان را در آمدن از دوزخ و آخر
اهل الجنة دخولا و آخر بهشتیان در در آمدن در بهشت رجل یخرج من النار
حبوا مردی است که بیرون می‌آید از آتش و میرود بر شکم و دست خود
چون بچه خردی کودک بر دو سرین خود بیرون آید فیقول پس میگوید الله تعالی
اذهب فادخل الجنة برو پس درآی بهشت را فیاتیها پس می‌آید آن مرد
فیخیل الیه انها ملأی پس انداخته می‌شود در خیال آن مرد که بهشت پرست
از مردم و در وی جای نیست فیقول الله پس میگوید الله تعالی اذهب فا

و ادخل الجنة برو پس در آی در بهشت فان لك مثل الدنيا وعشرة امثالها يعني
بدرستی که مر تراست مثل مسافت دنیا و ده چندان فیقول پس میگوید
آن مرد یعنی پروردگار تعالی أتسخر مني آیا مسخریت میکنی تو بمن
میخندی یا می گوید آیا خنده میکنی از من وانت الملك و حال آنکه تو پادشاهی
ابن مسعود میگوید فلقد رأيت رسول الله صلی بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم ضحك خندید ازین سخن حتی بدت نواجذه تا آنکه ظاهر شد
دندانهای درون دهان مبارك و بود که گفته می شد در دنیا یا در آخرت
ادنی اهل الجنة منزلا آن مرد که مقدار دنیا و ده چندان داده شود فروترین و کمترین
بهشتیان از روی منزل یا مرتبت و في الصحاح منزل جای فرود آمدن
و سرای منزلت منزله و ایضا مرتبت متفق علیه عن ابی ذر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم انی لاعلم آخر اهل النار خروجا منها و آخر دخول
را از برآمدن از آتش و دوزخ رجل يؤتى به يوم القيمة مردی است که او را
می شود او را روز قیامت فیقال اعرضوا علیه صغار ذنوبه وارفعوا عنه کبارها
پس گفته می شود یعنی بملائکه عرض کنند بر وی گناهان صغیره او را و بردارید و
بپوشید از وی گناههای کبیره را فیقال عملت یوم کذا وکذا پس گفته می شود
کردی تو روز چنین و چنین کذا وکذا کذا چنین و چنین و عملت یوم کذا وکذا کذا
وکذا و کردی تو روز چنین و چنین کذا چنین و چنین فیقول نعم پس میگوید آری
کردم فلان روز چنین و چنین کذا چنین و چنین لا یستطیع ان ینکر نمی تواند
که منکر شود و هو مشفق من کبار ذنوبه ان تعرض علیه و حال آنکه وی ترسان
است از گناهان کبیره که عرض کرده شوند بر وی فیقال له فان لك مكان
سیئة حسنة پس گفته شود مر او را که ترا بجای هر بدی نیکی است فیقول

نب قد علمت اشیاء لا اراها منهما پس بگوید آن مرد ای پروردگار من
کرده شده که می سوزم آنها را اینجا و لقد رایت رسول الله و می گوید بتحقیق
دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ضحک حتی بدت نواجذه تا
ظاهر گشت دندانهای آن حضرت روی رواه مسلم انس ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال یخرج من النار اربعة و آن حضرت بیرون آورده می شوند
از آتش دوزخ چهار مرد فیعرضون علی الله پس عرض کرده می شوند بر خدا پس
فیأمر بهم الی النار پس امر کرده می شود بهار و فرستادن ایشان به
سوی آتش فیلتفت احدهم پس باز می نگرد یکی از ایشان فیقول پس گوید
ای رب لقد کنت ارجو ان اخرجتنی منها ان لا تعیدنی فیها ای پروردگار
من بتحقیق بودم که امید داشتم چون بیرون آوردی مرا از آتش باز پس نفرستی
[illegible] قال فینجیه الله منها بلطف آن حضرت پس نجات می دهد و خلاص میکند
ایشان را و باز می فرستد آنها را بآتش و ما نا که این بیرون آوردن و باز
فرستادن و نجات دادن از برای اظهار امتحان و امتنان ایشان است
و ذکر حال یکی و ترک احوال سه دیگر بر مقایسه است یعنی بهمین قیاس دیگرانرا
نیز حال همین می تواند خواهد بود و ذکر اربعه بر سبیل تقدیر و تمثیل است و مراد
جماعه است والله اعلم رواه مسلم ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یخلص المؤمنون من النار خلاص کرده می شوند مسلمانان
از آتش دوزخ فیحبسون علی قنطرة بین الجنة والنار پس حبس کرده می شوند و
باز داشته می شوند بر پلی که میان بهشت و دوزخ است فیقتص لبعضهم
من بعض مظالم پس قصاص گرفته می شود مر بعض از ایشان را از بعض ظلمها و
ستمها که کانت بینهم فی الدنیا بود بر ایشان در دنیا حتی اذا هذبوا و نقوا

[illegible]

تا آنکه چون پاکیزه کرده می‌شوند از لوث اعمال خبیثه و اخلاق ذمیمه اذن لهم
فی دخول الجنة اذن کرده می‌شود ایشان را در درآمدن بهشت ازینجا معلوم می
شود که دوزخ نوری از مؤمنان فاسق در بهشت برای تنقیه و تهذیب ایشان
است از کثافت ناپاک و صاف کرده و در بهشت که مکان خلود است عقاب
در آرنده بطریق غضب و عداوت چنانکه در دنیا با امراض و مصائب گاهی
ذنوب مبتلا بیند محققان گفته اند که بعضی گناهان است که با امراض و مصائب از
پاک کردند بعضی ازان شدت سکرات موت و بعضی بعذاب قبر و بعضی
گناهان است که جز آتش دوزخ ازان پاک نگردد چنانکه خبث طلا و نقره جز به آتش صاف
و پاک نگردد فهو الذی یحبس محبوسه بعده لاجلهم الی تمحیصه فی الجنة پس بحکم آنکه
هر آینه یکی از ایشان راه یابنده است بمنزل مکان خود که در بهشت است وارد
منه بمنزله کان فی الدنیا از خود پس که راه یابنده و شناسنده بود بمنزله
و مکان خود که بود مر او را در دنیا اشارت است بقوت شعور این امت
قلب و بدانست بعد از خود بهشت و تقسیمه و آنکه چون در دنیا بنور
توفیق با ایمان و عمل صالح و مقام قرب الهی عز و جل هدایت یافت
در آخرت نیز منزل و مقام خود که در بهشت وارد است پیدا می‌نماید و تا علی
اثر اول است رواه البخاری   ابو هریره قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم لا یدخل الجنة احد الا اری مقعده من النار لو اساء و در نمی آید هیچ کس
بهشت را مگر آنکه نموده می‌شود او را جای نشست او از آتش که اگر بدی
میکرد جای او آن میبود و این نمودن جای در دوزخ برای آنست که
زیاده شود شکر او تا زیاده کند شکر را و بیشتر باشد لذت آن نعمت
و لا یدخل احد النار الا اری مقعده من الجنة لو احسن لیکون علیه حسرة

بودی آید آنکس را هیچ یکی مگر آنکه نموده می‌شود جای وی که است او را بهشت
که اگر بدی میکرد جای او آن بودی تا باشد این نمودن بر وی حسرت
زیاده کرده عذاب رواه البخاری ابن عمر رضی الله عنهما قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صار اهل الجنة واهل النار وقتی که
بگردند و بروند بهشتیان سوی بهشت و برگردند و بروند دوزخیان سوی
دوزخ جیء بالموت آورده می‌شود مرگ را و در بعض روایات آمده
که آورده می‌شود مرگ بصورت کبش حتی یجعل بین الجنة والنار تا آنکه گردانیده
می‌شود و نهاده می‌شود میان بهشت و دوزخ ثم یذبح پس ذبح کرده می‌شود
ثم ینادی منادی پس آواز میدهد آواز دهنده یا اهل الجنة لا موت ویا اهل
النار لا موت ای بهشتیان نیست بعد ازین موت وای دوزخیان نیست
بعد ازین موت فیزداد اهل الجنة فرحا الی فرحهم پس زیاده میکنند اهل
بهشت خوشی را مضاف سوی خوشی خود که داشتند ویزداد اهل النار
حزنا الی حزنهم و زیاده میکنند اندوه را مضاف سوی خود که داشتند متفق علیه
الثانی ثوبان عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
حوضی من عدن الی عمان البلقاء فرمود مسافت حوض من مقدار مسافت
از عدن که شهری معروف است از یمن تا عمان بلقاء عمان بفتح عین و تشدید
میم موضعی است از شام و بضم و تخفیف بلده ایست بیمن و طیبی موافق
نهایه گفته که موضعی است به بحرین و در اینجا چون اضافت بلقاء کرده
که بفتح موحده و سکون اللام و قاف ممدود موضعی است از شام اراده معنی
اول متعین باشد ماؤه اشد بیاضا من اللبن آب او سفیدتر است
از شیر و احلی من العسل شیرین تر است از شهد و اکوابه

1 عدد نجوم السماء و کوزها بشمار ستارگان آسمان‌اند من شرب منه شربة
لم یظمأ بعدها ابدا کسی که بنوشد از وی یک نوشیدنی تشنه نگردد بعد از آن
همیشه اول الناس ورودا فقراء المهاجرین نخستین مردم که فرود آیند بر آن نیز
خوردن فقراء مهاجرانند الشعث رؤسا که ژولیده موی گرد آلوده‌اند
شعث بضم شین و سکون عین جمع اشعث ژولیده موی الدنس ثیابا چرکین
جامهای دنس بضم دال و نون جمع دنس بفتح دال و کسر نون بمعنی چرکین الذین
لا ینکحون المنعمات ای النساء المتنعمات نکاح کرده نمی‌گیرند زنان متنعمات را یعنی اگر خواستگاری
کنند این زنان را قبول کرده نشوند ولا یفتح لهم السدد و گشاده نمی‌شود برای
ایشان درها یعنی اگر بر در آیند ولیکن اذن نمی‌یابند در درون درآورده شوند
رواه احمد والترمذی هذا حدیث غریب زید بن ارقم قال کنا مع
رسول الله زید بن ارقم که صحابی مشهور است می‌گوید بودیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم فنزلنا منزلا پس فرود آمدیم منزلی فقال پس گفت آن حضرت یعنی
باصحاب ما انتم جزء من مائة الف جزء ممن یرد علی الحوض نیستید شما
مگر جزوی از صد هزار جزو یک جزو که فرود می‌آیند بر من حوض را قیل کم کنتم یومئذ
گفته شد مر زید بن ارقم را چند کس بودید شما در آن روز قال گفت زید بن
ارقم سبعمائة او ثمانمائة بودیم ما هفتصد یا هشتصد و مراد بدین تحدید و
تعیین نیست بلکه مراد محض تکثیر است و شاید که مراد آنست که محصور
زیاده بر این باشند زیرا که ظاهر آنست که وارد تمام امت باشند مگر آنکه
مخصوص باشد بعض از ایشان والله اعلم رواه ابو داود سمرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لکل نبی حوضا گفت سمره بن جندب
که گفت آن حضرت بدرستیکه مر هر پیغمبر را حوضیست و ایشان هم ...

[illegible]

جهنم اند وارده وجه دوستی که انبیا مفاخرت می کنند بر ملا بر آنکه کدام یک از ایشان بیشتر اند 1
[illegible] امت که وارد می شوند بر حوض وانی لارجو ان اکون اکثرهم واردة
[illegible] که من بر آینه امید میدارم که باشد بیشترین ایشان از روی ورود کنندگان
بر حوض [illegible] باشند از امم انبیا و آن یقین است و لفظ ارجو که بمعنی [illegible]
[illegible] تواضع است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب
[illegible] ظاهر آنست که امید بیشت محمول بر ظاهر او جمعیت هر پیغمبر را حوض باشد
در روز قیامت [illegible] و تاویل آن بعلم و هدی خلاف ظاهر است   انس رضی الله
عنه قال سألت النبی گفت انس پرسیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
ان یشفع لی یوم القیمة که شفاعت مرا روز قیامت فقال انا فاعل پس
گفت آن حضرت من کننده ام آن را شفاعت را یعنی من شفاعت میکنم
[illegible] مر ترا که خادم و یار من باشی چرا نکنم یا معنی آنست من از جانب خود
[illegible] و قبول آن از باری تعالی است و وی تعالی خود وعده کرده است
[illegible] قلت گفتم یا رسول الله فاین اطلبک پس کجا بجویم
و کجا یابم ترا قال اطلبنی علی الصراط گفت طلب کن مرا اول زمان طلب [illegible]
من بر صراط قلت فان لم القک علی الصراط و گفتم من پس اگر ملاقات نکنم
ترا [illegible] صراط کجا طلبم ترا فاین قال فاطلبنی عند المیزان فرمود پس اگر در آنجا
در حالی طلب مرا نزد میزان قلت فان لم القک عند المیزان گفتم پس اگر ملاقات
نکنم و نیابم ترا نزد میزان کجا طلبم ترا قال فاطلبنی عند الحوض فانی لا اخطئ هذه
الثلاث المواطن پس بدرستی که من خطا نمیکنم و نمیگذارم این سه مکان را [illegible]
اینجا ام و گاهی آنجا چون [illegible] و [illegible] راست شفاعت ایشان [illegible]
[illegible] گذاری [illegible] رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب

ودر تطبیق این حدیث با حدیث عائشه که در فصل ثانی از باب الحساب گذشت

که چون عائشه از آن حضرت پرسید آیا یاد می آرید شما اهل و عیال خود را

روز قیامت آن حضرت فرمود اما در سه موطن هیچ کس هیچ کس را یاد

نخواهد آورد و همه بخود درمانده باشند میگویند که این جامعه جواب آن حضرت

مر عائشه را الحقیقه آن بود که وی حرم پاک وی بود این چنین فرمود تا اعتماد بر

شفاعت نکند و از عمل و جهد و اجتهاد باز نماند چنانکه با اهل بیت و قرابت خود

میفرمود که من مالک نیستم شما را چیزی کار بکنید و تکیه بر من نکنید و با انس بن مالک

گفت تا ناامید نشود و در حقیقت شدت و محنت آن روز در غایت سختی

است و وجه شفاعت مر آن حضرت را ثابت و هر دو حق است در هر

جواب مصلحت حال مخاطب مرعایت فرمود . ابن مسعود عن النبی صلی

الله علیه وسلم قال قیل له ما المقام المحمود گفت ابن مسعود گفته شد مر

آن حضرت را چیست مقام محمود وچیست صفت آن که حق تعالی خبر داده است

از آن و فرموده عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا قال گفت آن حضرت

ذلک یوم ینزل الله علی کرسیه گفت آن حضرت مقام محمود در آن روز

خواهد بود که فرود می آید خدای تعالی بر کرسی خود فیئط کما یئط الرحل الجدید من

تضایقه پس آواز میکند کرسی چنانکه آواز میکند پالان نو که از جرم

می باشد از تنگی آن وهو کسعة ما بین السماء والارض و فراخی کرسی همچو

میان آسمان و زمین است و در حدیث دیگر آمده است که هفت

آسمان و هفت زمین نسبت بکرسی مگر مانند حلقه در بیابان و فضل

عرش بر کرسی مانند فضل آن بیابان است بر آن حلقه و از اینجا ظاهر می شود

که تشبیه ما بین السماء والارض که درین حدیث واقع شده است [illegible]

[illegible]

الارضين مقصود از بيان فراخي اينجا دفع توهم ضيق اوست كه از تشبيه او بر جل
المحيط و تزاحم الخلائق پيدا شده و حديث از قبيل متشابهات است و خلاصه
معني و ورود آن بيان عظمت الهي و كبرياي اوست و معاني مفردات كلام
ربنا مفهوم و واضح است و كرسي ماخوذ است از كرسي پادشاهان شده و علم
را نيز كرسي گويند كرسي عالم كه بران افاده و افاضه علوم و معارف نمايند و كحاكم
حنفه [illegible] آورده مي شود [illegible] ايماي برهنه تن برهنه حنفه ناكرده
[illegible] پس مي باشد تحسين كه جامه پوشانده مي شود ابراهيم
يقول الله تعالى اكسوا خليلي ميگويد خداي تعالى كسوت ميدهيم دوست خود را
فيؤتى بريطتين بيضاوين پس آورده مي شود جامه از كتان سفيد من رياط الجنة
از جامهاي بهشت و ريطه بكسر راء و سكون مثناة تحتانيه ثوب رقيق لين
از كتان سفيد كه دو قطعه بهم دوخته نباشد و يك تخته بود ثم اكسى على اثره
پس كسوت پوشانيده مي شوم من از پي ابراهيم و اثره بفتحتين و بكسر همزه و سكون
ثاء مثلثه هر دو خوانده اند و سبب تقدم كسوت ابراهيم در فصل اول ارباب حشر
بيان كرده شد و معلوم شد كه آن دلالت بر تفضيل ابراهيم بران حضرت
ندارد بلكه تقدم و تعظيم وي است كه ابوت آن حضرت است اما
آنكه گفته شده است كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم هم در جامها
مبعوث شود بطابها بمناسبات قرار و بقول وي كه فرموده ثم اكسى على اثره بكرامه
گفته شود كه آن حضرت مبعوث در كسوت شود با وجود آن با انبيا صلوة
الله عليهم كسوت داده شود مگر بحقيقه كمال شرف و فضل وي تقديم و كسوت
فضل جزوي و فضل كلي آنست كه فرمود ثم اقوم عن يمين الله يستري آيم من از
جانب راست مولي تعالى و تقدس مقاما يغبطه به الاولون والاخرون

استادنی که رشک می برند مر ایشان را پیغمبران و شهیدان و درین حدیث
دلالت ظاهره است بر فضل پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم بر کافهٔ کاینات
از ملایکه و انبیا و مرسلین و سایر مقربین صلی الله علیه وسلم شعار المؤمنین
یوم القیمة علی الصراط شعار مسلمانان روز قیامت بر صراط وقت گذشتن
از آن این کلمه است رب سلم سلم و در بعضی رب سلم رب سلم و در قاموس گفته
که شعار بکسر شین علامت در جنگ و در سفر و این کلمه علامت مسلمانان است
روز قیامت که بدان شناخته شود و هر امت متابعت و اقتدای پیغمبر خود
آن را بکند رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب   انس ان النبی صلی
الله علیه وسلم قال شفاعتی لاهل الکبائر من امتی شفاعت من ثابت
است مر گناه کبیره کنندگان را از امت من چه جای اهل صغایر و مراد از شفاعت
است که برای نجات و خلاص از عذاب بود اما برای رفع درجات و
مزید کرامات ثابت است برای اولیا و اتقیا و صلحا رواه الترمذی و ابو داود
ورواه ابن ماجه عن جابر   عوف بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اتانی آت من عند ربی آمد مرا آینده از نزدیک پروردگار من مراد
بدان جبرئیل باشد یا غیر وی از ملایکه والله اعلم فخیرنی بین ان یدخل نصف
امتی الجنة پس مخیر گردانید مرا درین که در آید نصف امت من بهشت را و بین
الشفاعة و میان شفاعت کردن برای کل فاخترت الشفاعة پس اختیار
کردم من شفاعت کردن را برای امت تا همه مومنان را شامل و همه کس از آن
بیرون نروند چنانکه فرمود یعنی وهی لمن مات لا یشرک بالله شیئا شفاعت
من ثابت است برای هر که بمیرد و شریک نگرداند بخدا چیزی را یعنی برای
مومنان همه رواه الترمذی و ابن ماجه   عبدالله بن ابی الجدعاء ... حیم و

بسکون شین و دال مهمله تمیمی و بعضی گفته اند کنانی صحابی است معدود در بصریین کذا فی 1
جامع الاصول و در تقریب بدال معجمه گفت و گفته اند که او را دو حدیث است
یکی این و دیگر کنت نبیا و آدم بین الروح والجسد و در نسخه میر جمال الدین محدث
بعد تصحیح نموده سمعت رسول الله گفت ابو الجدعا شنیدم پیغمبر خدا را صلی
الله علیه وسلم یقول می گفت یدخل الجنة بشفاعة رجل من امتی در می آید به بهشت
بسبب شفاعت کردن مردی از امت من اکثر من بنی تمیم بیشتر از بنی تمیم
که قبیله ایست در غایت کثرت رواه الترمذی والدارمی وابن ماجه و چون
...عت بکر چنین کس بهشت روند و چنین مردان باشند در امت من که اگر هم
شفاعت عالم شود عالم همه بشفاعت ایشان بهشت روند رواه الترمذی والدارمی
وابن ماجه   عن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان من امتی من
یشفع للفئام بدرستی که بعض از امت من کسی است که شفاعت میکند مر
جماعتها را و فئام بکسر فا جمع فیه است از روی معنی نه لفظ و او را واحد از لفظ وی
نیست و اصل او همزه است و بی همزه نیز خوانند ومنهم من یشفع للقبیلة و بعضی از
ایشان کسی است که شفاعت میکند مر یک قبیله را که قبیله پسران یک پدر را
گویند ومنهم من یشفع للعصبة و از ایشان کسی است که شفاعت میکند مر عصبه را
و عصبه بضم عین و سکون صاد از ده تا چهل ومنهم من یشفع للرجل و از ایشان کسی است
که شفاعت میکند مر یک مرد را حتی یدخلوا الجنة تا آنکه در می آیند بهمین طریق به
شفاعت تمام امت بهشت را رواه الترمذی   عن انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله بدرستی که خدای عز وجل وعدنی وعده کرده مرا آن
یدخل الجنة من امتی که در آرد در بهشت از امت من اربعمائة الف بلا حساب
چهار صد هزار بی حساب فقال پس گفت ابوبکر زدنا زیاده کن ما را یا رسول الله فقال

زیاده کن سؤال از الله تعالی وعده خواه از وی که زیاده کند و ان یا زیادت کن در
جزا دادن ما را آنچه وعده کرده است پروردگار تو و سابق گذشت صد هزار
ما را هم هزار ضعف و هزار و بسته حثیات قال گفت آن حضرت صلعم زیاده پس
اینچنین فحثا بکفه و جمعها پس برای بیان هکذا جمع کرد هر دو کف دست خود
را چنانچه در وقت عطا می کند حفنه آنکه هر دو کف دست بهم ملصق کند فقال
ابو بکر زدنا یا رسول گفت ابوبکر زیاده کن ما را یا رسول الله قال و هکذا گفت آن حضرت
که هکذا یار دیگر اشارت کرد بهر دو کف دست فقال عمر دعنا یا ابابکر پس گفت
عمر بگذار ما را ای ابوبکر یعنی تا عمل کنیم و بخوف عذاب حذر و اجتهاد نمائیم در آن
و باعتماد کرم الهی از عمل باز نمانیم فقال پس گفت ابوبکر و ما علیک ان یدخلنا الله کلنا
الجنة و چه گران می آید بر تو ای عمر آیا نیست زیان بر تو ای عمر که در آرد خدای همه
ما را در بهشت فقال عمر ان الله عز و جل ان شاء الله ان یدخل الجنة واحد فعل پس
گفت عمر بدرستی که خدای تعالی اگر می خواهد که در آرد تمامه خلق خود را بیک
کف دست یعنی بیک عطا و بیک بار می کند آن را پس اصحاب منکر از سؤال و
کرد آن صحبت فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صدق عمر
گفته عمر و گفته اند که آنچه ابوبکر رضی الله عنه گفت ارباب فقر و مسکنت
و نیازمندی است و قول عمر رضی الله عنه ارباب رضا و تسلیم والله آن حضرت
هم در اول جواب نداد ابوبکر را با آنچه عمر گفت و ثانیا تصدیق عمر کرد زیرا که
بشارت کرامت جلیل عظیم است در توجه و عمل و کلام عمر بشارت
است بلکه عظیم تر از آن پس مآل هر دو یکی باشد فافهم و عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم یصف اهل النار صفان بی استند یا
استاده کرده می شوند و دو نشان بصیف یصیفه معلوم و مجهول هر دو است

فهم

فیمر بهم الرجل من اهل الجنة پس میگذرد بایشان مردی از بهشتیان و 1
فیقول الرجل منهم پس میگوید مردی از دوزخیان بمردی یا فلان و تعرفنی
آیا می‌شناسی مرا انا الذی سقیتک شربة من الماء که ترا آب نوشانیده بودم
ترا بکنار آبی و قال بعضهم انا الذی وهبت لک وضوءا می‌گوید بعضی از آن دوزخیان
من آنم که بخشیده بودم برای تو آب وضوی فیشفع له شفاعة پس شفاعت
نماید آن بهشتی مر آن دوزخی را فیدخله الجنة پس درمی‌آرد او را در
بهشت ازینجا معلوم می‌شود که عاشقان و گنهگاران اگر خدمتی و امدادی به
اهل طاعت و تقوی در دنیا کرده باشند در آخرت نتیجه آن بیابند و با امداد
و شفاعت ایشان در بهشت درآیند رواه ابن ماجه . و ایضا هو ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم قال ان رجلین ممن دخل النار فرمود که دو مرد از آنها که
درآمده‌اند آتش را اشتد صیاحهما سخت شد فریاد دادن دو مرد فقال
الرب پس گفت پروردگار تعالی اخرجوهما بیرون آرید این دو مرد که فریاد
میکنند فقال لهما پس گفت پروردگار تعالی مر آن دو مرد را لای شیء اشتد صیاحکما
از چه چیز سخت شد فریاد شما قالا فعلنا ذلک لترحمنا گفتند فریاد کردیم
تا رحم کنی ما را قال گفت پروردگار تعالی از برای امتحان عبودیت و تسلیم
ایشان فان رحمتی لکما ان تنطلقا فتلقیا انفسکما حیث کنتما من النار پس
بدرستی که رحمت من بر شما این است که بروید پس بیندازید خود را در آنجا
که بودید از آتش فیلقی احدهما نفسه پس می‌اندازد یکی از آن دو مرد خود را در
آتش از جهت سلوک طریق بندگی و امتثال و طلب رضای مولی فیجعلها
الله علیه بردا و سلاما پس میگرداند آتش را خدای تعالی بروی سرد و سلامت
ازینجا معلوم می‌شود که هرکه در بلا و محنت و مصیبت طریقه رضا و تسلیم سلوک کند

حق تعالی آن بلا را بروی آسان کرداند و شیرین سازد و آن بدو نرسد
یقوم الآخر فلا یلقی نفسه و ایستاده میماند دیگری پس بجا نیارد خود را در آن
بمشاهده عجز و نیاز و امید لطف و رحمت باری تعالی فیقول له الرب تعالی
ما منعک ان تلقی نفسک کما القی صاحبک چه چیز منع میکرد ترا از انداختن
خود را در آتش چنانکه انداخت یار تو فیقول پس میگوید آن مرد رب انی لارجو
ان لا تعیدنی فیها بعد ما اخرجتنی منها ای پروردگار من بدرستی که من امید
میدارم که باز نگردانی مرا در آتش بعد از بیرون آوردن تو مرا از آن فیقول الرب
تعالی لک رجاؤک پس میگوید پروردگار من ترا است آنچه امید داشتی تو
و درینجا دلیل است بر آنکه رجای بنده مولی را مفید و موثر است در کرم و
عطای الهی تعالی اگرچه بجهت عجز و ناتوانی خود دارد ابراز اطاعت و امتثال
فیدخلان جمیعا الجنة برحمة الله تعالی پس درآورده می شود آن دو مرد
در بهشت برحمت و مهربانی خدا رواه الترمذی ابن مسعود قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یرد الناس النار ثم یصدرون منها باعمالهم
فرود می آرند مردم آتش را یعنی بر آتش یعنی بر صراط که بر آتش نهاده اند پس
باز میگردند از آن یعنی نجات می یابند و خلاص می شوند از آن بسبب
اعمال خود بر اندازه آن فاولهم کلمح البرق پس اول و افضل ایشان مسلمانا
مانند درخشیدن برق ثم کالریح پس مانند وزیدن باد ثم کحضر الفرس پس
مانند دویدن است فی الصراح و حضر بضم حاء مهمله و سکون ضاد دویدن
اسپ است ثم کالراکب فی رحله پس مانند سوار بر شتر خود
واصل معنی رحل پالان شتر است و مراد بسواری بر رحل سواری است و
سواری بر رحل اقوی و امکن است از سواری نه بر رحل ... بمعنی علی ا

بجنبد از جبل بیشتر مانند دویدن مرد است هم تک شتر بیشتر مانند رفتن مرد بپای
فرا گرفتن معنا و رواه الترمذی   الثالث   ابن عمر ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال امامکم حوضی فرمود بدرستیکه پیش شما حوض من است
پیش شما که فاصله میان جرباء و اذرح مسافت میان دو جانب مانند مسافتی
است که میان جرباء و اذرح است و صحت نهد در قاموس گفته جربا بسکون
نیز جا است و بفتح آن سوی ایشان وغیره کذا فی القاموس و جرباء بفتح جیم
ممدود و قصر و اذرح بفتح همزه و سکون ذال معجمه و ضم راء و حاء مهمله قال الحمیدی
الرواة گفته اند بعضی راویان ما قریتان بالشام بینهما مسیرة ثلث لیال جرباء
و اذرح دو قریه اند شام که مسافت میان ایشان سیر سه شب است
انکار کرده اند شراح حدیث و درین بحث است که صاحب قاموس آن را
ذکر کرده است و در شرح آن را آورده ایم و فی روایة و در روایتی از رهاد
نیز آمده است که فیه اباریق کنجوم السماء و دران حوض آفتابه هاست مانند ستاره
های آسمان در بسیاری و درخشیدن من ورده فشرب منه لم یظمأ بعده
ابدا کسی که فرود آید آن حوض را پس بنوشد آب از وی تشنه نگردد بعد از آن
هرگز متفق علیه   و عن حذیفة و ابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یجمع الله تبارک و تعالی الناس فراهم می آرد خدای تبارک و تعالی
مردمان را در محشر فیقوم المؤمنون حتی تزلف لهم الجنة پس می ایستند مسلمانان
تا آنکه نزدیک کرده شود مر ایشان را بهشت فیأتون آدم پس می آیند
آدم را فیقولون یا ابانا استفتح لنا الجنة پس میگویند ای پدر ما طلب
فتح کن برای ما بهشت را فیقول پس میگوید آدم و هل اخرجکم من الجنة
الا خطیئة ابیکم آیا بیرون آورد شما را از بهشت مگر گناه تقصیر پدر شما که باعث

بر سر آمدن شما باشد سر آمدن بدر خانه از کثرت و هیبت دور آمدن و هیبت راه
میگویند لست لصاحب ذلک نیستم من صاحب داخل این کار اذهبوا الی ابراهیم
خلیل الله بروید بسوی پسر من که ابراهیم است و دوست خداست و در بعض حدیث
ذکر نوح علیه السلام نیامده قال گفت آن حضرت فیقول ابراهیم لست لصاحب
ذلک پس میگوید ابراهیم نیستم من صاحب این کار انما کنت خلیلا من وراء وراء
نبودم من خلیل مگر دور دور یعنی در مقام ادب و هیبت ایستاده برای تعظیم
و عبودیت نشسته بانبساط و دلال از من نیامده و لفظ وراء بفتح همزه و فتح
آن بر وزن آمده و وجه آن در شرح مذکور است اعمدوا الی موسی الذی کلمه الله
تکلیما قصد کنید و بروید بسوی موسی که کلام کرده او را خدای تعالی کلام کردنی
بی واسطه جبرئیل فیأتون موسی فیقول لست لصاحب ذلک پس می آیند
موسی را پس میگویند موسی نیستم من صاحب داخل این کار اذهبوا الی عیسی
کلمة الله و روحه بروید بسوی عیسی که کلمة الله و روح اوست فیقول عیسی لست
لصاحب ذلک پس میگوید پس میگوید عیسی نیستم من صاحب این کار فیأتون
محمدا پس می آیند محمد را که در غایت که مقام قرب و حب و مکانت
است در حضرت رب العالمین و مشهور و ممتاز است در میان انبیا و مرسلین
و لهذا گفت می آیند مرا و ذکر کرد اسم شریف را با آنکه در روایت از صیغ
حمد و منبع است از قیام بمقام محمود که مقام شفاعة عظمی قبول اوست همانند
فرمود صلعم و یؤذن له پس می ایستند محمد و اذن کرده می‌شود او را و ترسل
الامانة والرحم فرستاده می‌شود امانت و رحم در دو جانب صراط دست
راست و دست چپ از برای طلب حق واحد الضعاف فیمر اولکم کالبرق
پس میگذرند طایفه که اول و افضل اند از میان شما مانند برق قال گفت راوی

قلت

گفت گفتم من به آن حضرت صلی الله علیه وسلم بأبی أنت وأمی مادر و پدر
یعنی فدای تو بادا أي شيء كمر البرق كدام چیز است و چگونه می باشد همچو گذشتن
برق گفت آن حضرت ألم تروا إلى البرق كيف يمر ويرجع في طرفة عين
آیا نمی بینید سوی برق که چگونه می گذرد و باز می گردد در یک چشم زدن
ثم كمر الريح پس می گذرند همچو گذشتن باد ثم كمر الطير پس می گذرند همچو گذشتن
پرندگان وشد الرجال و چون دویدن مردان تجري بهم أعمالهم می برد ایشان
را اعمال ایشان و قوت کردارهای ایشان ور زور و غلبه روز قیامت
داخل است قوت و حال یا مدد و توجه و تقرب حضرت نبوی است که
بر سر ایشان ایستاده است و مدد می‌بخشد چنانکه فرمود ونبیکم قائم علی
الصراط ونبيكم ایستاده است بر صراط يقول رب سلم سلم می گوید ای
پروردگار سلامت دار و سلامت دار و استقامت بخش و نجات و خلاصی
ده حتى تعجز أعمال العباد تا آنکه عاجز می آید و سست می گردد قوت عملهای
ایشان و نمی دارند آن طور عملهای که بدان به قوت بگذرند حتى يجيء الرجل فلا يستطيع
السير تا آنکه می آید مردی پس نمی تواند آن مرد سیر کردن و گذشتن از
صراط را إلا زحفا مگر چندین بر مقعد بر مثال صبی قال گفت آن حضرت
وفي حافتي الصراط كلاليب و در هر دو طرف کلوبهاست آهنهاست
سرکج معلقة آویخته شده مأمورة امر کرده شده است آن کلوبها از
در جمله فرموده است بأخذ من أمرت به می گیرد کسی را که امر کرده شده به گرفتن
وی فمخدوش ناج پس از ایشان مردم که قوت عبور ندارند بعضی خدشه
کرده شده و مجروح گردیده شده اند و با وجود آن نیز حاصل نجات
و خلاص یافتگان اند ومکدوس في النار و بعضی دست و پای در بند افتاده

اندر دو نار فی الهواء ملکم و سلاسل دست و پای ها برهم بسته میشوند و ملائکه ... 1
نه و اینجا نسبت بمعنی ساقط و افتاده همانچه گفته شد و ابوهریره بعد از
حدیث چون اصحاب رسیدند کو کبده باد آورده و گفت والذی نفس ابی هریره بیده
آن قعر جهنم سبعین خریفا در سنی که در ردی یک دوزخ هفتاد
سال است و مقصود بیان کثرت و تعمیق و تمثیل است نه تحدید و تعیین
و در روایت سبعون نیز آمده و این قاعده که موافق تر است چنانکه در
شرح مبین شده رواه مسلم جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یخرج من النار قوم بالشفاعة کانهم الثعاریر بیرون می آیند از
آتش دوزخ قومی بشفاعت گویا ثعاریر اند بفتح مثلثه و بعین مهمله
گفتیم ما الثعاریر ثعاریر چیست قال انه الضغابیس فرمود ثعاریر ضغابیس
بفتح معجمه و کسر موحده و سکون تحتیه جمع ضغبوس بضم و صاد معجمه و
با موحده و سین مهمله خیار خرد را گویند و بعضی گفته اند گیاهی است
سفید مانند پنبه میروید در ریگ متفق علیه عثمان بن عفان رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یشفع یوم القیمة ثلثه شفاعت
میکنند روز قیامت سه قوم الانبیاء نخست پیغمبران ثم العلماء پس علماء ثم
الشهداء پس شهیدان رواه ابن ماجه باید دانست که تخصیص شفاعت
باین سه گروه بجهت زیادت فضل و کرامت ایشان است والا همه اهل خیر
از مسلمانان را شفاعت است و احادیث است بسیار مشهور در این باب
وارد خواه از برای مغفرت معاصی باشد یا رفع درجات و انکار
شفاعت بدعت و ضلالت است چنانچه خوارج و بعضی معتزله
بدان رفته اند باب صفة الجنة و اهلها صنف در احادیث صفت نعمة

السعود

پیشانی است و ترکیب این حروف برای ستره نوشتن آید پس از آن نام
تحریر شتال و سایر درر که بعد بجهت نوشتن تا بخت خود را پس از آن نام پستان
شد که در ضمان کتابه درر واز و تبداران نقل کرده شد بدار ثواب که رکعت
است و در صراح گفته حسب باخ و تیست است الاول ابوهریره
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی اعددت
ای آماده کردم لعبادی الصالحین آماده کرده ام مر بندگان صالح خود را ما لا
عین رأت چیزی که نه هیچ چشم ذات آن را دیده ولا اذن سمعت و نه هیچ گوش
صفات آن را شنیده ولا خطر علی قلب بشر و نه گذشته ماهیت آن
بر دل آدمی و گویند که مراد با دل صور زیبا و خوش و لطافت آوازهای دلکش
و مبانی خاطرهای خوش باشد فاقرؤا ان شئتم پس بخوانید اگر
خواهید تحقیق و تصدیق این آیه را فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین یعنی
نمیداند هیچ نفسی چیزی را که پنهان کرده شده و نهاده شده است برای ایشان
جزای عمل خیر کسیکه از آنکه سبب خنکی چشم و آرام اوست کنایت
از شادی و خوشی و یافتن مقصود و قرت مشتق است از قر بفتح قاف
بمعنی قرار و ثبات و چشم در نظر بمحبوب قرار گیرد و مطمئن گردد و بجای
دیگر نگرد و همچنین در حال فرح و سرور سکون و آرام میگیرد و تردد نظر
بمحبوب متفرق و ملتفت نبود و همچنین در حال ترس و اندوه متحرک
و مضطرب باشد یا مشتق از قر بضم قاف بمعنی سردی و خنکی و سردی
چشم و لذت او در مشاهده محبوب و دریافت مقصود بود و گرمی و گرمی
وی در دیدن دشمنان و در حالت انتظار و استشراف بمطلوب
بود و از قرة العین گویند و آنکه در حدیث واقع شده که جعلت قرة

حنیفی فی الصلوٰة باین دو معنی است چنانکه در باب فضل فقرا گذشت متفق
علیه و قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موضع سوط فی ۱
الجنة خیر من الدنیا وما فیها جای یک تازیانه در بهشت یعنی اندکی جای
وادنی مکانی دران بهتر است از دنیا وهرچه در دنیا است و ذکر تازیانه بنابر
مجری عادت است که سوار چون در جائی نزول خواهد کرد تازیانه خود را بیندازد
تا علامت باشد بران و دیگری دران جا فرود نیاید متفق علیه وعن انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم غدوة فی سبیل الله او روحة خیر من الدنیا
وما فیها غدوة بامداد یعنی بامداد یا از اول بامداد تا برآمدن آفتاب روحة بفتح
یکبار رفتن در شب از زوال آفتاب تا شب و تخصیص غدوه و روحه
بر سبیل عادت است و مراد مطلق وقت و ساعت است اگرچه نه در بامداد
و شبانگاه باشد و سبیل الله جهاد و حج و طلب علم و هرچه در آن قصد
تقرب الی الله باشد و برای خدا بود تا آنکه برای طلب رزق حلال برای
نفقه عیال و تحصیل جمعیت و حضور در عبادت و سبیل الله است و چون
ذکر کرد فضیلت رفتن در راه خدا معلوم شد که ثواب آن بهشت است بعد ازین
تقریب چیزی از محاسن بهشت بیان کرد ولو ان امرأة من نساء اهل
الجنة اطلعت الی الارض و اگر باشد که زنی از زنان بهشت ظاهر شود
و فرود آید بسوی زمین لاضاءت ما بینهما ظاهر آنست که اضاءت اینجا
متعدی استعمال یافته و ضمیر راجع بامرأة و اضمار الدار و اگر لازم باشد و با و اهله
ما بینهما فاعل و تانیث فعل باعتبار بودن تا عبارت را امکنه چنانکه در قول
وی تعالی اضاءت حوله گفته اند برآمده روشن کند آن زن هرچه را
که میان بهشت و زمین است و لملأت ما بینهما ریحا و هر آینه پر کند

ای از

مائتین جنان هر درجه را که میان آسمان و زمین است بسوی فردوس و اتصال دارد که ضمیر
تراجیمها راجع باسمان و زمین باشد بقرینهٔ مقام ولنصیفها علی راسها خیر
من الدنیا وما فیها هر آینه معجر آن زن که بر سر دارد بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا
است رواه البخاری ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان
فی الجنة شجرة یسیر الراکب فی ظلها مائة عام بدرستی که در بهشت درختی است
که سیر میکند سوار در سایهٔ او یعنی در در سایه جای او صد سال لا یقطعها
نمی تواند قطع میکند مسافت آن را و گفته اند که مراد باین شجره درخت
طوبی است و نزد احمد و طبرانی و ابن حبان بتصریح آن آمده و لقاب قوس
احدکم فی الجنة و هر آینه جای مقدار کمان یکی از شما در بهشت قاب قوس
و قیب بکسر قاف و ها و قوس ای قدره قاب گوشه کمان را میگویند
و گفته قاب و قیب بمعنی ذراع نیز آید و حق تعالی در قول حق سبحانه و کان
قاب قوسین گفته اند پس میفرماید جای مقدار کمانی در بهشت خیر مما طلعت
علیه الشمس و تغرب بهتر است از چیزی که طلوع کرده است بران آفتاب
یا غروب میکند یعنی از تمامه دنیا و این در معنی همان سوطاست که در
حدیث سابق مذکور شده عادت عرب است که سوط را تازیانه می اندازد و میاده
بکمان متفق علیه ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم للمؤمن
فی الجنة لخیمة من لؤلؤة واحدة مجوفة بدرستی که هر مسلمان را در بهشت
خیمه است از یک مروارید میان کاواک عرضها پهنای آن خیمه و فی روایة
و در روایتی طولها درازی آن خیمه ستون میلا شصت کرده است فی کل
زاویة منها اهل در هر گوشه از آن خیمه اهلیانه مومن بود که نمی بینند الآخرین
یعنی نمی بینند ایشان را اهلیانه که در گوشه دیگر اند یطوف علیهم المؤمن طواف

کنند و بسیار کردند الحاصل آن مسلمانان در بعضی نسخها جنتان للمؤمنین آمده
بصیغه جمع مؤمن و با المؤمنین نیز صحیح است و معنی آنست جنتان من فضة آنیتهما وما فیهما و
مر مسلمانان را دو بهشت است که از نقره است آوندهای آن بهشتها و هرچه در آن است
از متاع و اسباب خانه که مناسب است بودن آن از نقره و جنتان من ذهب
آنیتهما وما فیهما و دو بهشت است که از طلا است آوندها و آنچه هرچه در آن است
وما بین القوم وبین ان ینظروا الی ربهم و نیست میان قوم و میان نظر کردن
ایشان بسوی پروردگار ایشان الا رداء الکبریاء علی وجهه مگر چادر
بزرگی و عظمت بر ذات پروردگار یعنی حجابهای جسمانی و کدورتهای طبیعی
همه از میان برافتاده مگر پرده های جلال و کبریا و عظمت ذات مقدس
حق این نیز برافتد جزا و عیانا به سبب تحقق و معاینه این معنی در مقام
رویت میاید فی جنة عدن در بهشت که محل اقامت و خلود است و عدن
در لغت بمعنی اقامت است و باین وجه جنت عدن نام کرده اند وعن
عبادة بن الصامت صحابی مشهور است که در جوامع احوال وی گفته
شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الجنة مائة درجة
در بهشت صد پایه است ما بین کل درجتین مسافت میان هر دو پایه کما بین
السماء والارض آن مقدار است که میان آسمان و زمین است والفردوس
اعلاها درجة و فردوس که یکی از بهشتهاست بلندترین آنهاست از روی
درجه یعنی درجات وی بلندترین درجات است صوری و معنوی
در قاموس گفته که فردوس بستان اشجار نام است ومنها تفجر الانهار الاربعة
یعنی از جنت فردوس روان کرده می شود جویهای بهشت که چهار جوی است ومن فوقها
یکون العرش و از بالای جنت الفردوس است عرش خداوند تعالی فاذا

فل

و اما ... پس چون سوال کنند و بخواهند فرود ... از جمله رفیعه و
بالا تر است ... روایت کرد اینحدیث را ترمذی و لم اجده فی الصحیحین
و بعضی از [illegible] نوشته اند که اینحدیث موجود است در صحیح بخاری در دو جا
یکی در کتاب الجهاد [illegible] مسلم و لا فی کتاب الحمیدی و نه در کتاب حمیدی که جامع
است میان صحیحین و بعضی از شراح نوشته اند که اینحدیث موجود است در صحیح
بخاری در دو موضع یکی در کتاب الجهاد و دوم در باب و کان عرشه علی الماء
و [illegible] مسلم در باب فضل الجهاد فی سبیل الله و در بعضی حواشی نوشته که
این حدیث در صحیح بخاری مذکور است از ابوهریره با دنی تفاوت انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة لسوقا یأتونها کل جمعة
در بهشت بازاری است یعنی مجمع که می آیند بهشتیان آن را هر روز جمعه فتهب
ریح الشمال [illegible] و باد شمال بفتح شین و کسر نیز آمده بادی که از جانب
دست راست آید چون مستقبل قبله باشند مقابل جنوب و مانا که مراد اینجا
بادی است مثل باد شمال فتحثو فی وجوههم و ثیابهم پس می ریزد وی اندازد
آن باد یعنی مشک را و انواع طیب را در روی ایشان و جامهای ایشان
و در بعضی روایات آمده است که آن باد را نام مثیره است برساند
آن مشک و طیب بجاهائی که باید رسانید از زمین که بسر ده باشد یکی از
زرشما انواع طیب را خوی گو با اشارت است بعموم و عطایات الهی که
در محل قابل آن میرسد فیزدادون حسنا و جمالا پس زیاده میبوند بهشتیان
که در آن مجمع حاضر می آیند از روی حسن و جمال باز زیاده میکند حسن و جمال را
فیرجعون الی اهلیهم پس باز میگردند بسوی اهل خانه خود و مقدار [illegible] و حسنا
[illegible] زیاده کرده اند حسن و جمال را فیقول لهم اهلوهم پس میگویند

شان والله لقد ازددتم بعدنا حسنا وجمالا یعنی کوید
زیاده کردید شما بعد از جدا شدن ما حسن وجمال را فیقولون یعنی پس کویند
ایشان با اهلهای خود وانتم والله لقد ازددتم بعدنا حسنا وجمالا و شما هم
بجد سوکند زیاده کردید بعد از ما حسن وجمال را کویا که پرتو انوار و آفاقات آن
آن مجلس شامل صحبت ایشان نیز میرسد غلا رضی من کاس الکرام نصیب رواه
مسلم عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اول زمرة یدخلون
الجنة یعنی نخستین کروهی که در می آیند بهشت را علی صورة القمر لیلة البدر
بر صورت ماه تمام اند که در شب چهاردهم می باشد در حسن و نورانیت و کمال
و بهیت ثم الذین یلونهم بعد از آنکسانی که متصل و نزدیک می شوند بایشان
یعنی بعد از ایشان می آیند کاشد کوکب دری فی السماء اضاءة یعنی
سخت تر و قوی تر ستاره درخشان از روی روشنایی غیر ماه آفتاب
و دری منسوب بدر است بمعنی مروارید بزرک و دری نیز خوب بمعنی عظیم
المقدار آید قلوبهم علی قلب رجل واحد دلهای همه ایشان بر دل یک مرد است
یعنی متفق و متحد و یکدل و یکجا و دوست مانند یکدیگر چنانچه فرمود لا اختلاف
بینهم ولا تباغض نیست هیچ اختلاف میان ایشان و نه دشمنی و کینه لکل
امرئ منهم زوجتان من الحور العین هر مردی را از ایشان دو زن است
از حور عین حور جمع حوراء بمعنی زن سخت سفیدی چشم و سیاهی آن و عین
جمع عیناء بمعنی فراخ چشم اکر کویند در آخر فصل ثانی از حدیث ابی سعید
معلوم شد که ادنی اهل جنت را هفتاد و دو زوجه باشد و اینجا دو زوجه می فرماید
جواب آنکه مراد آنست که دو زوجه باشد از اینجنس که حور العین است و تا
منافات که ذکر کرده این منافات ندارد به آنکه ورای این جنس زوجات دیگر

ای

یری مخ سوقهن من وراء العظم من الحسن و دیده می شود مغز استخوان ساقهای ایشان
از زیر پوست استخوان و پوست از غایت حسن و صفا و لطافت یسبحون الله بکرة
وعشیا یعنی تسبیح میکنند خدا را صبح و شام یعنی همیشه التسرق بخاری می شوند
میل نیست ولا یبولون و بول نمیکنند ولا یتغوطون و بجای نمی روند ولا یتفلون
و تف از دهن نمی افکنند ولا یمتخطون و آب از بینی نمی اندازند انیتهم الذهب و
الفضة آوندهای ایشان از طلا و نقره است و امشاطهم الذهب و
شانه‌های ایشان از طلاست و مجامرهم الالوة فروزینه مجمرهای ایشان عود هندی است
که بخور کرده می شود بآن یعنی مجمرهای دنیا فروزینه آن همه نار بود و بخور آن
عود بخلاف مجمرهای بهشت که فروزینه هم عود باشد و توده بضم و اوا فروزش اسم
و بفتح آن افروخته شود بآن آتش و مجامر جمع مجمر بکسر میم بر صیغه آلت آنچه بها ددا
بخور در وی افکنند برای بخور و بفتح نیز آمده و الوه بفتح همزه و ضم آن و ضم لام
و تشدید واو عود بخور کرده میشود بدان و رشحهم المسک و عرق ایشان
مشک است یعنی خوشبوی مانند مشک علی خلق رجل واحد بضم خا یعنی همه
بر خلق و سیرت یک مرد است یعنی خوش خلق و مشفق و مختلط با یکدیگر چنانکه
در حدیث گذشت و بر یک وجه قول وی علی صورة ابیهم آدم ستون ذراعا فی السماء
بر صورت و شکل پدر ایشان که آدم است شصت گز در جانب آسمان
یعنی در طول قامت هر یکی چندان باشد از برای بیان صورت پدر ایشان
بر سیرت و خلق بفتح خا نیز روایت است یعنی بر همه شکل و صورت یک مرد
در ترکیب و خلق موافق یکدیگر و بر این وجه قول وی علی صورة ابیهم الی
آخره بیان و تفسیر این قول باشد و در روایت بفتح و ضم هر دو صحیح است
متفق علیه جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اهل الجنة

يأكلون فيها ويشربون يعني اهل بهشت مي خورند در بهشت و
مي نوشند ولا يتفلون ولا يبولون ولا يتغوطون ولا يمتخطون قالوا گفتند و
پرسيدند صحابه فما بال الطعام يعني چون تغوط نميكنند چگونه مي رود حال
فضله طعام چيست و چگونه بدر ميرود قال جشاء بضم جيم و سين يعني آروغ و رشح
كرشح المسك فرمود آروغ است و عرق مثل عرق مشک يعني آروغ مي شود
و بدان اندكي از فضله بدر ميرود و عرق ميكنند و بدان باقي در طبيعت بيرون
مي آيد بايين نهج فضله طعام بيرون ميرود يلهمون التسبيح والتحميد كما تلهمون
النفس الهام و اعلام كرده مي شوند بهشتيان تسبيح و تحميد و ذكر الهي را يا
كرده آن لازم حال ايشان و بي تكلف مي آيد چنانچه بيرون آورده مي شود
از شما نفس كه بي تكلف مي آيد و مي رود و ذكر الهام در نفس بطريق مشاكله
است رواه مسلم ابو هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
يدخل الجنة ينعم ولا يبأس كسي كه در مي آيد بهشت را متنعم و آسايش ميكند و محروم
نميگردد و متنعم از محنت و مشقت يعني در بهشت اصلا محنت و مشقت نبود
همه راحت و آسايش باشد ولا يبأس لا تبلى ثيابه كهنه و ... موجوده از بأس
بمعني شدت و مشقت ولا يبلى و مشابه و كهنه نميگردد جامهاي او ولا
يفنى شبابه و فاني و نابود نميگردد جواني او يعني در بهشت تغير و تحول
و جواني نبود رواه مسلم ابي سعيد و ابي هريرة ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال ينادي مناد آواز ميدهد آواز دهنده به بهشتيان
و ميگويد ان لكم ان تصحوا فلا تسقموا ابدا بدرستي كه مر شما راست كه
باشيد تندرست پس بيمار نشويد هميشه و ان لكم ان تحيوا فلا تموتوا ابدا مر شما راست
كه زنده باشيد پس نميريد هميشه و ان لكم ان تشبوا ولا تهرموا ابدا مر شما

که جوان بهشتید و بیرنگ بدهیه تشبیک بسر سبب و تهز مراء الفتح را دوان یکم ان یعموا
تو البتہ اسوا ابدا [illegible] شمار است که راحت بینند و کساکس بینند و محنت وکلفت
نه بینند بعینه [illegible] مسلم ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال ان اهل الجنة یتراءون اهل الغرف من فوقهم بدرستی که بهشتیان
می بینند اهل غرف را از بالای خود و غرف لغة علی و منع را جمع غرفه بمعنی
مسکنی منزل عالی و قصر رفیع کما تراءون الکوکب الدری الغابر فی الافق
من المشرق و المغرب چنانکه می بینید شما ستاره دری درخشان را که رفته
است یا باقی مانده در کناره از مشرق تا مغرب چه ستاره دری وقت روشن تر
و نیکو تر نماید و کمتر در آسمان میگفت بلندی و دوری غرف معلوم می شد
[illegible] معنی روشنی و درخشیدن مفهوم می گشت و در افق [illegible] مستعاد
میگردد و در بعض روایات غائر بیاء تحتانیه نیز آمده از غور بمعنی نشیب
و در بعض عابر بعین مهمله و رای یعنی بعید است و در روایة مشهور غابر
است بغین معجمه و باء موحده از غبور بمعنی در گذشتن و باقی ماندن لتفاضل
ما بینهم و این ارتفاع و بلندی غرف بجهت تفاضل و تفاوت مراتب است
میان ایشان است مرتبه بعض بلند و بعض پست و گفته اند که بهشت را
طبقات باشد عالی برای سابقان و اوسط برای مقتصدان و اسافل
برای [illegible] قالوا گفتند یا رسول الله تلک منازل الانبیاء لا یبلغها غیرهم آیا
این قصرهای [illegible] مگر منزلهای پیغمبران خواهد بود که
[illegible] مراتب پیغمبران بمتابعت و محبت ایشان والذی نفسی بیده
رجال آمنوا بالله و صدقوا المرسلین بخدا و سوگند بخدا که آن امر دانی
[illegible] بخدا درست گویی دانسته اند پیغمبران را متفق علیه

فال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یدخل الجنة اقوام افئدتهم مثل افئدة
الطیر یعنی درآیند بهشت اگروههای که دلهای ایشان مانند دلهای پرندگان
است یعنی در خوف و هیبت از پروردگار و ترسیدن و گفته‌اند از اغیار
پرندگان ترسنده‌تر و ترسنده‌ترین جانوران اند یا در توکل و در رزق چنانکه در
حدیث و در شان پرندگان واقع شده است که بیرون آیند بامداد گرسنه
و بر میگردند شبانگاه سیر بوده‌اند مسلم عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول لاهل الجنة بدرستی که خدای تعالی میگوید
بهشتیان را و ندا می‌کند ایشان را که یا اهل الجنة فیقولون پس میگویند بهشتیان
و جواب میدهند پروردگار تعالی را لبیک ربنا وسعدیک یعنی ایستم برای
خدمت ایستادنی بعد از ایستادن و یاری میدهم ترا یاری دادنی
بعد از یاری دادنی یعنی دایم و مستمر والخیر فی یدیک و نیکی در کف
قدرت تست هرکرا خواهی بدهی فیقول هل رضیتم پس میگوید پروردگار تعالی آیا
راضی شدید شما که درآوردیم شما را در بهشت فیقولون و ما لنا لا نرضی
یا رب و چیست ما را که راضی نشویم ای پروردگار وقد اعطیتنا
ما لم تعط احدا من خلقک و بتحقیق دادی تو ما را چیزی که ندادی هیچ یک از
خلق ترا فیقول الا اعطیکم افضل من ذلک پس میگوید ندای پروردگار
بکلام خود آیا نه بدهم شما را فاضل‌تر از آن فیقول احل علیکم رضوانی فرود آرم بر شما رضا
خود را فلا اسخط علیکم بعده ابدا پس خشم نگیرم بر شما بعد از این همیشه
چون موقوفی از مزید رضا همه نعمتها و سعادتها حاصل شد و دولت دیدار
میرافتد و نتیجه آنست اول پرسیدار ایشان که آیا راضی اند از وی ایشان
چون رضای ایشان از حضرت وی حاصل شد رضای خود را از ایشان

انزال

حدیث نفس تا معلوم کرده که دلیل و علامت رضای خدای تعالی از بنده رضای
بنده است از مولی در جمیع احوال خود لکن اگر خود را راضی یابی از پروردگار
خود پس بدان که او نیز از تو راضی است صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بحث
میکردند و بعضی منع نمودند که بچه شناسیم که حق تعالی از ما راضی است پس
بیامد این بشارت داد که رضای از ایشان دایم و ابدی است ما لا آنرا آن
چیز نفیس باشد اندک رضای از الله تعالی بزرگ رضای از الله تعالی بزرگترست
از بهشت و گر چه در وصف حامله فرموده و رضوان من الله اکبر چه جای آنکه
دایم و مستمر باشد اللهم ارض عنا وارضنا عنک متفق علیه ابی هریره
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان ادنی مقعد احدکم من الجنة بدرستی
کمترین مقام و جای یکی از شما ان مقدار است که ان یقول له تمن فیتمنی و یتمنی بگوید
پروردگار تعالی مر او را آرزو کن و بخواه آن قدر که خواهی پس آرزو کند
و بخواهد و مکرر آرزو کند و بخواهد فیقول له هل تمنیت پس بگوید پروردگار
تعالی مر آن بنده را آرزو کردی و خواستی تا نهایت آنچه آرزو
توان کرد فیقول نعم پس بگوید بنده آری آرزو کردم نهایت آنچه آرزو
توان کرد فیقول له پس میگوید پروردگار تعالی مر ان بنده را فان لک ما تمنیت
و مثله معه پس بدرستی که مر تراست آنچه آرزو کردی مانند آن با وی رواه
مسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سیحان و جیحان و الفرات
والنیل کل من انهار الجنة فرمود آن حضرت هر یکی ازین چهار جوی از جویهای
بهشت است رواه مسلم فرات و نیل خود که نام نهر کوفه و مصر است بخلاف
اما درین سیحان و جیحان خلاف است بعضی گفته اند سیحان نهر آب
شام و جیحان نهر بلخ است بعضی گفته اند سیحان و جیحان عین جیحون

که بهشت بنای او چیست قال فرمود لبنة من ذهب ولبنة فضة یعنی خشت
خشتی از طلا و خشتی از نقره ولبنة بفتح لام و کسر با و سکون نون یا بفتح لام
و ملاطها المسک الاذفر وگل آن که بدان بنا کنند مشک خالص تیز بوی
و حصباؤها اللؤلؤ والیاقوت وسنگریزهای او که جوهرهای وی
باشند مروارید و یاقوت وتربتها الزعفران و خاک او مثل زعفران
زرد و خوشبوی من یدخلها ینعم ولا یبأس کسی که در آید بهشت تنعم میکند
و بهی ... ریح و ... و یخلد ولا یموت و همیشه می باشد و هرگز نمی میرد
ولا یبلی ثیابهم وکهنه نمیگردد جامهای بهشتیان ولا یفنی شبابهم و فانی
نمیگردد جوانی ایشان رواه احمد والترمذی والدارمی و قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هریره که گفت گفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما فی الجنة شجرة الا وساقها من ذهب نیست
در بهشت درختی مگر که تنه وی از طلاست رواه الترمذی و عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة مائة درجة ما بین کل درجتین
مائة عام بدرستی که در بهشت صد پایه است مسافت میان هر دو پایه
مسافت صد سال رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب
و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة مائة
درجة لو ان العالمین اجتمعوا فی احدیهن لوسعتهم بدرستی که در بهشت
صد درجه است که اگر عالمیان تمام جمع شوند در یکی از آن درجات
گنجایش خواهد همه را رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و
عن النبی صلی الله علیه وسلم فی قوله آورده است از آن حضرت در تفسیر قول
حق تعالی وفرش مرفوعة و در بهشت فرشها باشند چنانکه مسافت میان

السمای

... مخصوص است بسینه حسن صحابه سینه با ... را و گفته اند که مراد
بتن زنان اهل بهشت است و مرجوع بمعنی فایق ... فاعل و حسن جمال
ان دنیا رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم اول زمرة یدخلون الجنة یوم القیمة بدرستی که نخستین گروهی
که در آیند بهشت را روز قیامت صورهم علی مثل ضوء القمر لیلة
البدر روشنی روهای ایشان واقع شده است مانند روشنی
ماه شب چهارده هم والزمرة الثانیة علی مثل احسن کوکب دری فی
السماء و گروه دوم مانند بهترین ستاره درخشنده در آسمان لکل منهم
زوجتان علی کل زوجة سبعون حلة هر یکی از ایشان را دو زن است
هفتاد حله بر هر یک ازین دو زن با این صفت که یری مخ ساقها
من ورائها و دیده می شود مغز استخوان ساق وی از پس ... لطافت است
لطافت و صفا و جمال رواه الترمذی و عن انس عن النبی صلی الله
علیه و سلم قال یعطی المومن فی الجنة قوة کذا و کذا من الجماع داده می
شود مسلمان در بهشت قوت چندین و چندین زن از صفه جماع قیل گفته
شد یا رسول الله و یطیق ذلک آیا طاقت دارد مرد جماع چندین زنان
را قال یعطی قوة مائة فرموده داده می شود قوه صد مرد پس چرا طاقت
چندین زنان را ندارد قال یعطی قوة مائة فرموده داده می شود ...
رواه الترمذی و عن سعد بن ابی وقاص عن النبی صلی الله علیه و سلم قال
لو ان ما یقل ظفر مما فی الجنة بدا اگر آنچه برمیدارد آن را ناخن
از چیزهایی که در بهشت است از اسباب زینت و آلات آن ظاهر
شود هر آینه ... ما بین خوافق السماء و الارض هر آینه زینت می یابد
بخ

از جهت آن چیزی که میان جوانب واطراف آسمان و زمین است [illegible]
یعنی ما بین ها و جوانب جمع خافقه است بمعنی حرکت و اضطراب آید و خافقین
دل را بجانب خوافق آسمان جوانب آن الا که ازانجا صادر ما در آید
میگویند و لو ان رجلا من اهل الجنة اطلع و اگر آنکه مردی از بهشتیان بر آید
و نظر کند فبدا اساوره پس ظاهر گردد بازوبندهای وی لطمس ضوء
الشمس هر آینه محو و ناپدید میکرد از روشنی او روشنی آفتاب را کما تطمس
الشمس ضوء النجوم چنانکه محو و ناپدید میکند آفتاب روشنی ستارها را
رواه الترمذی قال هذا حدیث غریب   ابو هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اهل الجنة جرد مرد کحل بهشتیان جرد بضم جیم و سکون
راء جمع اجرد مرد هم بر وزن وی جمع امرد و کحل بر وزن قفل جمع اکحل است
الکحل و اجرد مردی را گویند که موی بر بدن وی نباشد و اصل ماده برای
سلب و ازاله است چنانکه جرد بتصحیح [illegible] کرده روی نبات موجود [illegible]
پوست بر کندن موی از وی و تجرید از ثوب برهنه کردن از ان و جرد
ساده ریخ و در قاموس گفته که امرد جوانی را گویند که طلوع کرده موی
لب وی و نرسیده ریش وی و کحل بتحریک سیاهی چشمهای مرکان
بی سرمه چنانکه بسرمه کرده باشد و در مثل آمده لیس التکحل کالکحل یعنی آنکه به
تکلف سرمه کند آن چنان نبود که بی سرمه کرده در اصل خلقت [illegible]
سیاه افید لا تفنی شبابهم ولا یبلی ثیابهم فانی نمیگردد جوانی ایشان
کهنه نمیگردد جامهای ایشان رواه الترمذی والدارمی   معاذ بن
جبل ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یدخل اهل الجنة جردا مردا مکحلین
می درآیند بهشتیان بهشت را [illegible] صفات [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] خانه ورو بنا [illegible] و سالی می باشد
لی جوانی و قوت [illegible] همین وقت که ان را است [illegible] هم
حسن رواه الترمذی — اسماء بنت ابی بکر قال سمعت رسول الله
شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و [illegible] در حال انکه ذکر کرده شد مر
آن حضرت سدرة المنتهی قال فرمود یسیر الراکب فی ظل الفنن منها مایة
سنة یعنی میگذرد سوار در زیر شاخهای وی چند سال فنن الغصن [illegible] الفنان
شاخ وی او یستظل بظلها مایة راکب یا بیاید و میگیرد در سایه او صد سوار شک
راوی است کرده است راوی حدیث که یسیر الراکب فی ظل الفنن منها
مایة سنة یا یستظل بظلها مایة راکب گوید اما شک نیست که مبالغه در
عظمت [illegible] است فیها فراش الذهب و در سدرة المنتهی کرمکهای طلا
است فراش بفتح فا و فتحه ان کرمکی که برو گرد چراغ در می افتد ودر
آتش را پروانه خوانند [illegible] که مراد [illegible] اند نورانی که می [illegible] باز و بر
[illegible] که از طلا است یا [illegible] انوار که [illegible] میکرد وازان
و تعبیر کرد ازان و بفراش [illegible] و این تفسیر این آیه کریمه است اذ یغشی
السدرة ما یغشی می پوشد سدره را آنچه می پوشد و مفسران گفته اند که
می پوشد آن را [illegible] از ملائکه که عبادت میکنند حق را کان ثمرها القلال
گویا میوها وی مثل [illegible] کلان است قلال بکسر جمع قله بضم سبوی کلان
[illegible] سدرة المنتهی نام درختی است در نهایت
[illegible] میکرد دو با آن علم اولین و آخرین و هیچ ملکی از مخلوقات نداند که
[illegible] آن نهایت [illegible] است و در ملک نیست ازان جز محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] مقامی [illegible] کمال است که ازان نتوانند گذشت و آن بروایتی در آسمان ششم است

و مشهور آنست که در آسمان چهارم است و دو قطعی در بهشت و وارد است
انکه جوی در بهشت روانست شاخهای در بهشت و اندر بهشت رواه الترمذی آنکه
در حدیث غریب انس قال سئل رسول الله پرسیده شد پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم ما الکوثر چیست کوثر قال فرمود نهر اعطانیه الله
یعنی فی الجنة جوی است که داده است مرا خدای تعالی آن جوی را در بهشت
اشد بیاضا من اللبن سخت ترست آب در سفیدی از شیر و احلی
من العسل و شیرین تر است از شهد فیه طیر اعناقها در این جوی پرندگان
اند که گردنهای ایشان کاعناق الجزر مانند گردنهای شتران است و جزر
بفتح جیم جمع جزور بضم جیم یعنی شتر که آماده کرده شده است برای
نحر و ذبح قال ان هذه لناعمة گفت عمر رضی الله عنه بدرستی که این پرندگان
دران حوض منعم و فربه و خوشحال باشند قال رسول الله گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اکلتها انعم منها خورندگان این پرندگان که بهشتیانند
باشند متنعم تر و شریف تر اند از آن پرندگان رواه الترمذی بریدة ان
رجلا قال روایت است از بریده اسلمی که صحابی مشهور است گفت
که مردی گفت یا رسول الله هل فی الجنة من خیل آیا هست در بهشت اسپ
از جنس اسپان قال گفت آن حضرت ان الله تعالی ادخلک الجنة
اگر خدای تعالی درآورد ترا در بهشت فلا تشاء ان تحمل فیها علی فرس
من یاقوتة حمراء پس نخواهی تو که سوار کرده شوی در بهشت بر اسپی
از یاقوت سرخ یطیر بک فی الجنة که بپرد آن اسپ ترا در بهشت هر جا که
و ببرد ترا حیث شئت هر جا که خواهی الا فعلت این کلمه را بصیغه
خوانده اند که مجهول و معروف یعنی مگر آنکه کرده می شوی تو یعنی واداده می شوی

برجا مقصود فرزا باسلیمی یعنی تو بی تمامی و فائز می شوی مقصود و تمنای تو بتمامیت

جنسیه جمیل برآمده یعنی کرده می شود و صفا کرده می شود آن اسپ برای

نفس مشتهی در آید حاصل آنکه در بهشت هر کس هرچه خواهند ماند دو ساله

و سوال کرد از آن حضرت را مردی فقال پس گفت یا رسول الله هل في الجنة

من ابل آیا هست در بهشت از شتر قال فلم پس گفت آن حضرت ادا

قال لصاحبه مرده فلم يقل له ما قال لصاحبه پس نگفت آن حضرت مر این

مرد را آنچه گفت مر صاحب او را در جواب یعنی نگفت که اگر درآرد خدای تعالی

ترا در بهشت و خواهی که سوار کنند ترا بر اسبی از یاقوت سرخ فقال پس گفت

ان یدخلک الله الجنة یکن لک فیها ما اشتهت نفسک اگر درآرد

خدای تعالی ترا در بهشت باشد ترا در بهشت هرچه خواهد نفس تو و لذت عینک

و لذت یابد چشم تو رواه الترمذی عن ابی ایوب قال اتی النبی گفت ابو ایوب

بادیه نشینی که از کنار صحرا است آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم اعرابی بادیه

نشینی فقال پس گفت یا رسول الله انی احب الخیل افی الجنة خیل من دوست

می دارم اسپان را آیا در بهشت اسپان می باشند قال رسول الله گفت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان ادخلت الجنة اگر درآورده شوی تو

در بهشت اتیت بفرس من یاقوتة داده می شود ترا اسپی از یاقوت له

جناحان که مر او راست دو بال فحملت علیه پس سوار کرده می شوی

بر اسب ثم طار بک پس می پراند و می پراند است ترا هرجا که

خواهی رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی و گفت

این حدیث است که نیست اسناد او قوی و ابو سوره راوی

این حدیث و ابو سوره بفتح سین مهمله و سکون واو که راوی

این حدیث است که بضعف کرده میشود در حدیث وی شنیده‌ام
محمد بن اسمعیل بخاری را که میگفت ابو سوره حدیث او
منکر الحدیث یروی مناکر ابو سوره حدیث او منکر است یعنی
وی احادیث منکر را و معنی منکر در مقدمه معلوم شد ابو بریده قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اهل الجنة عشرون ومائة صف یعنی چند ردیف
رسته باشند ثمانون منها من هذه الامة هشتاد و از آن صفها از امت
مرحومهٔ محمدیه باشند و اربعون من سایر الامم و چهل از سایر امم از این
معلوم می‌شود که بهشتیان از این امت دو حصه تمامه امتها باشند رواه
الترمذی والدارمی والبیهقی فی کتاب البعث والنشور از لمعه شنود که سابقا
در طلوع شفاعت گذشت که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود امید
دارم که باشید شما نصف اهل جنه و اینجا می‌فرماید و چندان حصه
آنکه تواند که امیدواری آن حضرت از درگاه باری آن باشند بعد از آن
زیاده کرده شد و ابشارت داده شد فرماده از آن چه امید کرده بود
و این زیادت فضل و کرم اوست تعالی شانه در حق حبیب خود و امت
والله ذو الفضل العظیم سالم عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ابن عبد الله بن عمر بن الخطاب از اجله تابعین و سادات
ولات است امام مالک گفت که هیچ یکی در زمان وی مشابه
تر بسلف در زهد و فضل و رندگانی نیست در شرح گفته است
شخص حجاج بن یوسف ظالم روایت میکند از پدرش که گفت
باب امتی الذین یدخلون منه الجنة دری از بهشت که امت من
در آیند بسبب آن عرضه مسیره الراکب المجود بضم میم و کسر واو مشدد

ان از

[illegible] بمقدار مسافت سه روزی است مرکب تیک میدارند و ابیدن

[illegible] را باجبیر مسیر است که تیک میدود مطلقا [illegible] سال [illegible]

[illegible] بر سینه ایشان آیه از دحام کرده می شوند و فشار [illegible]

می شوند [illegible] و سعت و پهنای جنیه [illegible] نزول تا انکه نزدیک

[illegible] ایشان زوال نذیرد و مسود و گمود رواه الترمذی وقال

هذا حدیث [illegible] ضعیف روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت که این حدیث

ضعیف [illegible] محمد بن اسحق [illegible] هذا الحدیث [illegible]

بخاری را این حدیث [illegible] آن را و قال بخاری [illegible] ابی بکر [illegible]

[illegible] گفت بخاری که [illegible] ابی بکر که راوی این

حدیث است [illegible] احادیث منکر را علی رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة لسوقا بدرستی که در بهشت

بازاری و مجمع است که ما فیها شری ولا بیع نیست در آن بازار خریدن و

فروختن هیچ الا الصور من الرجال والنساء مگر صورتها را خوب از مردان

و زنان که تبدیل کرده می شود در وی صورتها الصورتهای خوب فاذا اشتهی الرجل

صورة دخل فیها [illegible] خواهشی دارد و خواهد مرد و همچنین زن صورتی خوب را [illegible]

می [illegible] بآن صورت رواه الترمذی و قال هذا حدیث

غریب [illegible] سعید بن المسیب که از کبار تابعین است که وی [illegible]

[illegible] فقال ابو هریره اسأل الله ان یجمع بینی و بینک فی سوق

الجنة [illegible] خدای تعالی را که جمع کند میان من و میان تو در بازار [illegible]

[illegible] فیها سوق پس گفت سعید بن المسیب آیا در بهشت بازاری

[illegible] اخبرنی رسول الله [illegible] خبر داد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اهل

الجنة اذا دخلوها بهشتیان چون درآیند بهشت اهل آن را فرود آیند بفضل اعمالهم نزول
میکنند در بهشت و فرود می آیند در منازل بهشت بقدر تفاوت مراتب اعمال خود هر که عملش
بیشتر و بهتر منزل وی بیشتر و بلندتر ثم یؤذن لهم فی مقدار یوم الجمعة من ایام
الدنیا پس از آن گرده می شود مر ایشان را در مقدار روز جمعه از روزهای
دنیا یعنی در روزی که در دنیا روز جمعه بود حکم پروردگار تعالی چنان شود که آیند
چنانکه در دنیا حکم بود که روز جمعه را آیند و این اثر و نتیجه و جزای آمدن روز
جمعه و رفتن نماز جمعه باشد فیزورون ربهم پس زیارت میکنند
پروردگار خود را و می درآیند در حضرت کبریای او عز و علا و یبرز لهم عرشه
و ظاهر و هویدا میکند پروردگار تعالی [illegible] عرش خود را کنایت است
از ظهور حق و تجلی او و تجلی مر بندگان ترا [illegible]
و دوال جمله بالتشدید لهم فی روضة من ریاض الجنة و ظاهر می شود وی جل
جلاله مر بهشتیان را در مرغزاری از مرغزارهای بهشت فیوضع لهم منابر من
نور پس نهاده می شود مر ایشان را منبرها که از نور که بر آن [illegible] و منابر
من لؤلؤ و منبرها از مروارید و منابر من یاقوت و منبرها از یاقوت و منابر
من زبرجد و منبرها از زمرد و منابر من ذهب و منابر من فضة و منبرها از
طلا و منبرها از نقره هر یک تفاوت مراتب [illegible]
اعمال و یجلس ادناهم وی نشینند فرودتر و کمترین ایشان [illegible]
و ما فیهم دنی و نیست در ایشان خسیسی [illegible]
ادنی که گفتیم بمعنی اقل و کمتر در مرتبه بسبب باطل و اکثر را [illegible]
نه متصف بدنائت و خساست در حد ذات که وجود آن در بهشت [illegible]
ما یبت است علی کثبان المسک والکافور می نشینند [illegible]

در مرتبه جلهای خسک و کافور نه بر کرسیها و منبرها که اعلی در مرتبه می‌نشینند
و ایشان بعضی جماعه قد صد مجلس می‌نشینند و جماعه دیگر بر خاک می‌نشینند و کثبان
اهل کمال [illegible] کثبان مثلثه جمع کثیب یعنی تل ریگ ما دون اصحاب
منابر نشسته باشند هم مجلسان گمان می‌برند این قوم تل نشینان که بر کرسی
و منبر نشستگان تفضل ترند از ایشان از روی جای و نشستگاه چه در نعمت
[illegible] هر مرتبه خود را [illegible] و سازگار باشند و از روی مرتبه فوق نمیدانند ولم
[illegible] خود را از چه میدانند که او در مرتبه ادنی [illegible] قال گفت
[illegible] گفتیم یا رسول الله و هل نری ربنا آیا می‌بینیم ما پروردگار خود را
قال نعم هل تمارون فی رؤیة الشمس والقمر لیلة البدر آیا شک و شبهه میدارید در
دیدن آفتاب [illegible] و دیدن ماه در شب چهاردهم قلنا لا گفتیم نه شک
نداریم قال کذلک لا تمارون فی رؤیة ربکم فرمود همچنین شک نکنید در دیدن پروردگار
[illegible] ولا یبقی فی ذلک المجلس رجل الا حاضره الله محاضرة و باقی نمیماند در آن
مجلس مردی [illegible] کلام می‌کند او را حق سبحانه و تعالی بی واسطه و کشف میکند
حجابها را اصل محاضره سخن گفتن است روی بروی بی واسطه و ترجمان
حتی یقول للرجل منهم [illegible] آنکه می‌گوید حق تعالی مردی را از ایشان را یا فلان
بن فلان [illegible] کذا و کذا آیا یاد داری روزی که گفتی چنین و
چنین [illegible] ببعض غدراته فی الدنیا پس یاد میدهد وی تعالی آن مرد را
[illegible] عهدشکنیها که کرده است در دنیا [illegible] و معاصی
[illegible] که در ارتکاب آن نقض عهد در وی هست منقول است [illegible] یا رب
[illegible] پس میگوید آن مرد ای پروردگار آیا که آمرزیده تو مرا آن
[illegible] پس بگوید آن مرد ای پروردگار [illegible] تعالی بلی امرزیده

در شعوب بلعنت منزلیک هره بس بصحب فراغ

خدا فرحمت من رسیده تو این مرتبه و صرفت از نفسانیهم عشا

ولک علیهم سبحانه من فوقهم بس فرا نما و اکه بهشتیان در حال حضور در حال

باشند که تمام کرامت ایشان را ابری از بالای ایشان فام گرفت علیهم

عساکم که در امثل دیگر سیاقط بس می بارد آن ابر بر ایشان هر چه

را که نخواسته اند مانند بوی از هیچ چیز را هرگز و گویند ربنا و مسکو بد فرود آید گار ما

تعالی هو موالی ما اعددت لکم من الکرامت باشند و بعضهم بعضی چیزها

کرامات و کرده ام من برای شما از بزرگی و گزیده پیدا کنید مجددا ملائکهم

بس بگیرید هر چیزی را که می خواهید گفتیم بخورید بلا اسرفا قد حفت به الملائکة

بس آییم ما جا بازاری را که محیط کرده است آن را چیزها و ستکلان

ما لم تنظر العیون الی مثل وی آییم و می یابیم چیزی را که نگاه نکرده اند چشمهایی

مانند آن و نشنیده اند مثل آن را و لم تسمع الآذان نه شنیده اند گوشها

مانند آن را و لم یخطر علی القلوب و نگذشته است بر دلها و خاطرها مانند

ان فیحمل لنا ما اشتهینا پس برداشته می شود و داده می شود برای

ما هر چیزی که خواستیم و آرزو کردیم نیست بیع فیها و الا شراء [illegible]

می شود در آن بازار و خریده نمی شود در جمعه [illegible] اهل الجنة

بعضهم بعضا و در آن بازار ملاقات میکنند بهشتیان یکدیگر را [illegible]

گفت آن حضرت فیقبل الرجل ذو المنزلة المرتفعة پس [illegible]

از مردی خدا و بند مرتبه بلند فیلقی من هو دونه پس [illegible] آید

که از لباس فرود مرتبه او است و ما فیهم دنی و نیست در بهشت [illegible]

دنی و خسیس و همه در صدر ذات خود رفیع و عالی اند اگرچه نسبت [illegible]

[illegible]

و دو باید در وقته ما یری علیه من اللباس این عبارت احتمال دارد دو معنی
دارد یکی معنی نرسانید حق ولی شگفت آوردن و بر وجه اول این معنی نمود
[illegible] آن مرد بلند مرتبه را یعنی مکروه می آید او را چیزی که می بیند بران
[illegible] از لباس او و بر وجه ثانی شگفت می آرد و در تعجب
[illegible] او را چیزی که می بیند بر خود از لباس زیبا چنانچه بعضی احادیث
چنین [illegible] ما هر کس [illegible] میکرد ما مال سخن آن مرد که با نفس خود میکرد
بر آن مرد عالی مرتبه [illegible] که بهتر است از لباس او که بود و است بر
وی ما بر آید که [illegible] او و این معنی مناسب و موافق تر است بقول
وی که فرمود [illegible] انه لا ینبغی لاحد ان یحزن فیها و ان ظهور لباس [illegible]
از جنس [illegible] دو نمی آید مرا هیچ یکی را که اندوهگین گردد در بهشت
و سزاید که [illegible] لباس اهل [illegible] را حرکتی و اندوهی راه یافته باشد و شاید
که آن مرد عالی مرتبه [illegible] که لباس دیگر بهتر از وی بری باشد محزون
گردد فاذهبوا ثم [illegible] الی منازلنا فتلقانا ازواجنا [illegible] باز میگردیم
ما بسوی منزلهای خود پیش می آیند ما را زنان ما فیقلن مرحبا و اهلا
[illegible] ما را خوش آمدید و خانه خود را آمدید دی گوید هر یکی مرد خود
لقد جئت و ان بک من الجمال افضل مما فارقتنا علیه فتقول انت و
[illegible] از حسن و جمال حاصل شد ترا که جدا شده بودی
[illegible] جمال [illegible] انا جالسنا الیوم الجبار ربنا [illegible] ما با زنان
[illegible] رسیده [illegible] کردیم امروز پروردگار خود را که نیکو کنند جانها
[illegible] کشنده [illegible] است و یحقنا ان ننقلب بمثل ما انقلبنا و
راست وی می رسد ما را که باز گردیم مانند آنکه باز گشته ایم

چه هرکه با این چنین دانی که نهایت حسن و جمال بر تو بود از یوسف و ... حور ...
و جمال بیابد رواه الترمذی وابن ماجة قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب
ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادنی اهل الجنة
الذی له ثمانون الف خادم و کمترین و فروترین ... در ...
است که مرا و را هشتاد هزار خدمتکار است و اثنتان و سبعون زوجة و
هفتاد و دو زن است وتنصب له قبة من لؤلؤ و زبرجد و یاقوت
و برپای کرده می‌شود برای ان کس قبه از مروارید و زبرجد و یاقوت
می‌شود بقبه از انها با ... دراز ... می‌شود بقدر کما بین الجابیة الی صنعاء
مسافت و فرسخ آن قبه همچندان مسافت میان جابیه ... و ...
و ... که شهری است ... تا صنعا که موضعی ... ولیکن بهذا الاسناد
قال و بهمین اسناد که حدیث مذکور شده است گفت آن حضرت
من مات من اهل الجنة من صغیر او کبیر ... بنی ثلاثین ...
بهشت چون ... در آورده شوند از خرد و کلان ... سی ساله
فی الجنة کرده می‌شود ... ساله ... لا یزیدون علیها ابدا
نمی‌شوند بر سی سال ... و کذلک ... و بهذا الاسناد ...
گفت ان علیهم التیجان بدرستی بر سر بهشتیان ... ان ادنی لؤلؤة
منها لتضیء ما بین المشرق و المغرب فروترین مروارید ...
هر آینه روشن می‌گرداند چیزی را که میان مشرق و مغرب
... و بهذا الاسناد قال ... بهمین اسناد گفت المؤمن اذا اشتهی
الولد فی الجنة مسلمانان چون خواهد ... فرزند ...
کان حمله و وضعه و سنه فی ساعة کما یشتهی ... باشد ...

بیند سخن ذی وجه دی و در ملک بهشت چنانکه میخواهد و میل دارند
قال گفت اسحاق بن ابراهیم فی هذا الحدیث اذا اشتهی
المومن فی الجنة الولد و فیه که چون اراده کند مسلمان در بهشت فرزند را کان
حمله ... در ساعت ولکن لا یشتهی و لیکن نمیخواهد ...
... قال هذا حدیث غریب و روی ابن ماجه الرابعة و الدارمی
... روایت کرده است ابن ماجه روایت چهارم را و روایت
کرده دارمی ... اخر را که قول اسحاق بن ابراهیم است
... علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان فی الجنة لمجتمعا للحور العین ... بدرستی که در بهشت
... مر حوران را ... با صوت بلند میکنند
... الخلائق مثلها ... نشنیده اند خلایق مانند آن آواز را
... این کلمات را نحن الخالدات فلا نبید
... ما قائمیم ... هلاک نمیشویم و نحن الناعمات
... فلا نبأس و ما منعم کنند قائمیم ... نمیشویم نحن
... الراضیات فلا نسخط و ما خوشنود بودیم
... ناخشنود و خشمگین نمیشویم طوبی لمن
کان لنا و کنا له خوشا حال و خوبی مر کسی را که هست برای
ما ... برای او رواه الترمذی علم باشد معاویه
اختلاف است در صحبت او ... کرده است کلام
... ابنت میکند معاویه بن حکیم ... قال قال
... الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة بحر الماء

وبحر العسل و بحر اللبن و بحر الخمر بدر بهشتی [illegible] بسیار
است و دریای شهد و دریای شیر و دریای [illegible]
ثم تنشق الانهار بعد یعنی می شکافند [illegible] آید
دریاها جهار جویها بعد از در آمدن مسلمانان در بهشت و می آید
هر یک جوی از ان چنانکه در قرآن مجید می فرماید انهار
من ماء غیر آسن و انهار من لبن الایة رواه الترمذی حدیث
الدارمی عن معاویه — الثالث — عن ابی سعید عن رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله [illegible] [illegible]
الجنة [illegible] [illegible] ان یتحول [illegible] که مرد در
بهشت [illegible] آینه [illegible] در بهشت [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
آمده [illegible] است که بر هم [illegible] شده [illegible] بالا
بعضی ثم یاتیه امرأة فتضرب علی منکبه [illegible] آید آن
مرد را زنی از زنان بهشت پس می زند آن زن بر دوش
آن مرد فینظر وجهه فی خده [illegible] من امرأة [illegible]
مرد روی خود را در رخساره آن زن [illegible]
که رخساره آن ور [illegible] از آینه است و آن ادنی
لؤلؤة علیها تضیء ما بین المشرق والمغرب [illegible] که کوچکتر
مرواریدی که بر آن زن است روشن میکرداند میان مشرق
و مغرب فتسلم علیه پس سلام کند آن زن بر [illegible]
فیرد السلام پس جواب میگوید آن مرد سلام او را [illegible]

من بنحت روزی برسد آن مردان زنان کسی تو بعه

[illegible] من المزید پس همی گوید آن زن من از جمله زنان دستی

کرد و مقصود [illegible] جهت حق تعالی مر نیکوکاران را آنجا که موعود

[illegible] مالا [illegible] فیها ولدینا مزید و بیشمار است مر

خواهد [illegible] اسوز مالست چرا که خواهنده و نیز فرموده الا ما

[illegible] الحسنی و زیاده مر [illegible] که نیکی است و زیاده

دلیل کرده [illegible] برو نبه الله و حبیب [illegible] آمدن همه

بیاید و [illegible] لیکون [illegible] اسوق [illegible] و بدرستی که زنان

بهشت که هر آینه می باشند بر آن زن [illegible] جامه [illegible]

[illegible] می بیند روزی با زود در آن جامها نظر آن مرد چیست

[illegible] جامها [illegible] وراء [illegible] تا آنکه می رسد آن

[illegible] مغز استخوان ساق آن زن را از پس آن لباس

[illegible] علیها [illegible] العینان ان ادلی لؤلؤة [illegible] مابین المشرق

والمغرب و بدرستی که بر سر آن زن تا جای کند که فرو

[illegible] بالجبار [illegible] مسکن وادد میان مشرق و مغرب

روا [illegible] ابو هریره رضی الله عنه ان النبی صلی

الله علیه وسلم کان یتحدث وعنده رجل من اهل

البادیه ان آنحضرت حدیث میکرد و حال آنکه بر وی

مردی بود از بدویان صحرا نشین ان رجلا من اهل

[illegible] استاذن ربه فی الزرع حدیث این بود که مردی

[illegible] طلب اذن کرد مر خود [illegible]

در زراعت کردن یعنی درخواست از حضرت جل و علا
که او را اذن فرماید تا در بهشت زراعت کند خدای تعالی
را آنست فیما شئت پس گفته مر ورا و کار قال بلی گران باید
را آیا نیستی تو در هر چه میخواهی یعنی همه چیز از هر چه کس
میخواهی حاضر است و مگر زراعت برای چه میکنی قال
بلی ولکن احب ان ازرع گفت آری مرا همه چیز هم
هست ولکن من خوش دارم که زراعت کنم چندی
پس او کاشت و او را بذر را افشاند تخم آن مرد
لکاشت صادر الطرف نباته واستواؤه واستحصاده
پس شتافت زمین کرد بذر را بعد چشم بر هم زدن سبز
برومند شدن او را و رسیدن آن و درویدن آن زراعت
وان طرف سکون را از حاصل شدن آنها و کار آن ابه
الجبال پس گردید چندانکه کوه‌ها فیقول الله تعالی دونک
سعد گوید ملائکه تعالی دونک یا ابن آدم مگر ا
فرزند آدم که خواستی و او روی گردم
میسی پس پدر شیفته که سیر نمیکرد اندرون هیچ چیز
همه نعمتهای بهشت لابد و تجنبی از زر و ... زراعت
کردی و از اینجا معلوم میشود که آدمی را در هر حرص هر که
قناعت مجهول است و این ضعف گر بدر بر و
والله چه در بهشت بود فقال الاعرابی والله لا
الا قرشیا و انصاریا پس گفت آن بادیه نشین

خدا بر بگوید نمی یابی تو آن مرد را مگر قرشی یا انصاری
فانهم اصحاب زرع زیرا که ایشان خداوندان زراعت
اند واما نحن فلسنا باصحاب زرع و اما ما نیستیم خداوندان
زراعت بلکه بنده‌ایم میکنیم دیگر احوال بشر و
با صاحب رسول الله پس خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم از سخن اعرابی رواه البخاری عن جابر
رضی الله عنه قال سأل رجل رسول الله گفت جابر پرسید
مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اینام اهل الجنة آیا
خواب میکنند بهشتیان قال النوم اخ الموت گفت آن
حضرت خواب برادر مرگ است و در حکم اوست در
تعطیل قوی و جوارح ولا یموت اهل الجنة و نمی میرند اهل
بهشت پس خواب عارض وقت ایشان نگردد رواه
البیهقی فی شعب الایمان رؤیة الله تعالی بدانکه
رؤیت حق تعالی جائز است عقلا نزد اهل سنت وجماعت
و واقع است در جنت و مقابله شرط دیدن نیست نزد ایشان
بلکه مقدور است ممکن است دیدن آن اگرچه حق
سبحانه تعالی در مکان و جهت نباشد و مدخلیت این امور
در دیدن با جریان عادت است واگر نماید مطلق بر خلاف
عادت بی آن نماید نیز جائز است و وی تعالی قادر است
بر خلق بصیرت را در بصر نهد و همچنانکه او را امروز در
آنحضرت دل می یابند فردا به مشاهده علی کماهی خواهد دید.

واتفاق دارند بر وقوع رویت مؤمنان حق را سبحانه
در آخرت و دلایل از کتاب و سنت و اجماع صحابه و تابعین
بران و ظاهر و متعاضد اند و آن دلایل با اعتراضات مبتدعه
که منکر اند آن را و تاویلات ایشان آیات و اخبار را و دفع شبهه
و جواب اهل حق از آن مفصل در کتب کلامیه مذکور است
و مختار آنست که رویت حق سبحانه در دنیا نیز ممکن است
ولکن واقع نیست بالاتفاق الا حضرت سید المرسلین را
صلی الله علیه وسلم در شب معراج که واقع است
و بعضی را در اینجا نیز خلاف است و مآل آن در ضمن سیر
احادیث معلوم است و از هیچ یکی از سلف دعوی دیدن
حق سبحانه در دنیا بصحت نرسیده و نزد اولیا و مشایخ
طریقت محکیست بدان نرسیده و دعوی آن منکر دو و
اتفاق دارند بر تکذیب و تضلیل مدعی آن و در انوار
فقه مسطور است که هر که گوید خدا را عیانا در دنیا
بچشم سر می بینم و وی تعالی با من [illegible] کلام میکند
کافر گردد اگر گویند که چون رویت الهی تعالی و تقدس
تجلی الهی و مکاشفه تصدیق کسی چرا که نمی نماید و سبب
ما بدیدن صفت حدود [illegible] انکه در بدن تقدس و تعلق الهی
و مکاشفه تصدیق علت آن نیست حق سبحانه و تعالی بجز
عادت آن را سبب ساخته و دخلی و تعلق
نماید بی چشم توان دید اگر نماید اگر چه بچشم

نیز توانی دید اگر کوهی بلند مثلا پیش چشم برد و وی نتواند
ضعیف دیدن در چشم منعدا نکند نتوان دید و اگر کوری
در اقصی بلاد مشرق باشد و پشه در مغرب اگر وی را تواند
هر آینه تواند دید این انکار و استبعاد منکران از رؤیت
منشأ آن قیاس بحواس است و نظر بقدرت باری تعالی همه
سهل و آسان باشد و گفته اند که این تخصیص رؤیت بمومنان
در بهشت است که بیدار و در آمدن آن باین دولت مشرف
شوند اما در موقف حشر همه ببینند چه مومن و چه کافر کافران
بعد از دیدن محجوب شوند و در حسرت و ماندند و این مانند صحیح
آنست که زنان را نیز رؤیت باشد چنانکه مردان را و
بعضی گفته اند که دیدار زنان را گاه گاه باشد مثل ایام
جمعه و اعیاد در اوقات بار عام بود و بعضی گفته که زنان را
دیدار نبود چه ایشان در پرده باشند چنانکه فرمود حور
مقصورات است و این قول خطا و نادرست است و عمومات
نصوص وارده در رؤیت شامل است مردان و زنان
را تمام و جنت محل پرده و حجاب نبود و چه صورت
دارد که فاطمه زهرا و خدیجه کبری و عائشه صدیقه و امثال ایشان
ازین نعمت محروم و باین دولت مشرف نباشند با وجود
افضلیت و اکملیت ایشان از بسیاری از مردان و منقول
است که رؤیت عام است مر جمیع مومنان را از
بشر و غیره از ملائکه و جن و از کلام بعضی از علمای شافعیه چنان

مفهوم میگردد که رؤیت مخصوص بمؤمنان بشر است و ملائکه
و جن را رؤیت نبود و این قول نیز صحیح نیست والله اعلم و رؤیت
حق جل و علا در منام نیز جایز است و در حقیقت آن رؤیت مثلی
که بمثال بود چون در منام مثال بود نه مثل و از سلف نقل آن بصحت
رسیده و از امام ابو حنیفه رضی الله عنه آمده که صد بار بدین
نعمت مشرف شده و از امام احمد حنبل رضی الله عنه هم آمده
که دیدم رب العزت را در منام پس پرسیدم که کدام عبادت
فاضلتر است فرمود تلاوت قرآن بار دیگر پرسیدم که بفهم
معانی آن فرمود بفهم یا بی فهم الاول جریر بن عبد الله رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم جریر بن عبد الله
بجلی که از عظماء صحابه است گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
انکم سترون ربکم عیانا یعنی بدرستی که شما نزدیک که ببینید پروردگار
خود را آشکارا بچشم وفی روایة قال و در روایتی آمده است قال
کنا جلوسا عند رسول الله بودیم ما نشسته نزد پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فنظر الی القمر لیلة البدر پس نگریست آن حضرت بسوی
ماه در شب چهاردهم فقال پس فرمود انکم سترون ربکم کما ترون هذا
القمر بتحقیق شما می بینید پروردگار خود را چنانکه می بینید این ماه شب
چهارده را و این تشبیه رؤیت برؤیت است در انکشاف تمام یعنی
میدانید شما حق را انکشافی بود که دیدن ماه که شک و شبهه را بدان
راه نبود نه تشبیه مرئی بمرئی یعنی چنانکه این ماه در مقابله شما است
و در جهت است و محدود است ذات حق تعالی و تقدس نیز بود

چنانکه

چنانکه تضمو ولا تضامون فی روایت تضامون بضم تا و تخفیف میم مضموم
و بفتح تا و تشدید میم مرفوع روایت است بر وجه اول از ضیم است
بمعنی ضرر و ظلم یعنی ضرر کرده نمی شوید در دیدن وی سبحانه باین طور
که بعضی نه بینند و بعضی نه یا ظلم کنند بر یکدیگر مکذب یکدیگر انکار و بر وجه ثانی
از ضم که بمعنی بهم پیوستن و ازدحام کردن نمیکنید در روایت وی
تعالی از جهت کمال ظهور و وضوح چنانکه در شب چهارده بخلاف
دیدن ماه نو که خفای و اشتباه دارد قبل الشمس قبل غروبها بر
نمازی که پیش از بر آمدن آفتاب است یعنی نماز بامداد و نماز پیش
از فرو رفتن آفتاب و دیگر است یعنی نماز دیگر فافعلوا پس
بکنید آنرا تا توانید مواظبت بر نماز صبح و عصر از دست ندهید که مواظبت
بر نماز صبح کشنده بر نماز سزا وار تر و اولی تر است بدیدن نزدیک کار
تعالی که ملکه شهود داشته ازینجا بهم میرسد ان تعبد ربک کانک
تراه و جعلت قرة عینی فی الصلوة شاید آن شهود چون در دنیا
پرده در میان است کانک تراه گفت فردا که پرده از میان
برخیزد کانک تراه انک تراه گردد و جعلت قرة عینی فی
الصلوة مضمون اثبات معاینه میکند و این مقام خاصه آن حضرت
است صلی الله علیه وسلم و تمامه نمازها را حکم همین است و تخصیص
نماز بامداد و دیگر جهت فضیلت آنهاست که اول وقت استراحت
و غلبه خواب و ثانی وقت کار و بدو رفتن بازار است و از
جهت شرف این دو وقت از جهت آنکه رؤیت در آخرت بمقدار
آن وقت باشد ثم قرا پس خواند آن حضرت این آیه را که وسبح

بجد درنگ قبل طلوع الشمس وقبل غروبها ونمازگزین در حالی که حمد
وثنا گویند مر پروردگار خود را پیش از بر آمدن آفتاب که مراد از آن
نماز فجر است و پیش از غروب آفتاب و مراد نماز عصر است و گفته
ظهر و عصر هر دو مراد داشته و اول ظاهر تر است و ظاهر حدیث مرجح
آنست متفق علیه صهیب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال اذا دخل اهل الجنة الجنة گفت آن حضرت چون در آیند بهشتیان
بهشت را یقول الله تعالی میگوید خدای تعالی تریدون شیئا ازیدکم
خواهید چیزی را و نعمتی عظیم را که زیاده کنم شما را بر در آمدن بهشت فیقولون
پس بعرض میکنند بهشتیان و میگویند الم تبیض وجوهنا آیا سفید و روشن
نگردانیدی رویهای ما را با فاضه حسن و جمال در رعایت فضل و کمال
پاک نگردانیدی حساب و خلاص نگردانیدی از ورطه سهم و عتاب
الم تدخلنا الجنة آیا در نیاوردی ما را در بهشت و تنجنا من النار و نجات
ندادی ما را از آتش دوزخ زیاده و برین چه خواهد بود قال فیرفع الحجاب
فینظرون الی وجه الله پس برداشته می‌شود پرده پس نگرند بسوی
ذات اقدس الله تعالی فما اعطوا شیئا احب الیهم من النظر الی ربهم
پس داده نشوند بهشتیان هیچ چیزی را که دوستتر بود مر ایشان را از نظر بسوی
جناب پروردگار زیرا که نهایت تمامه نعمتهای دیدار حق است چنانکه نهایت
عامه مراتب وجود ذات اقدس اوست ثم تلا پس خواند آن حضرت
این آیه را للذین احسنوا الحسنی وزیاده مر کسانی را که نیکی کرده
اند جزای نیکی است وزیاده براین مراد تجلی ذات است و مراد
رویت حق تعالی و تقدس رواه مسلم گویند که صفات

دارد

ولعل است و باصطلاح صوفیه مرکز این پرده و بر مقید لیس بر دامنش پرده
ازوار چه معنی دارد جوابش آنکه این تدقیق است از قوم در تحقیق احدیت
دانسته شود از جمیع صفات و اعتبارات ولکن مبنای رؤیت مرئی
است و هر که ذات با صفات دید گویند ذات را دید و تو چون جسم
را که می‌بینی یا سفید یا دراز یا کوتاه متحرک یا ساکن گویی جسم را دیدم
تو هیچ خرده صفات در میان است و آنکه علمی گوید مرئی اعراض
است نه جوهر تدقیق باروی است که در عرف آن را اعتبار نتوان
زد بالجمله در آخرت چیزی نماید که صادق آید و یقین کرده که خدای را
دیدم و خصم را در روی دخل بود بعضی از عرفا گفته که مالیس وارم که دیدن
یاران و فردا دیدن حق تعالی بدان است و چون فرمود که ندیده را دخل باشد
دیدار و صد هزار گرمی گفت که گوش شما را دران دخل خواهد بود و من الصدیق
شنیدم چه جای جسم فافهم و بالله التوفیق الثانی عن ابن عمر رضی
الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ادنی اهل الجنة منزلة
لمن ینظر الی جنانه و ازواجه و نعیمه و خدمه و سرره مسیرة الف سنة
اکثر و بیشتر بهشتیان از روی قدر و مرتبه هر آینه کسی است که می
نگرد بباغهای خود و زنان خود و مأکل و مشارب و غلامان و تختهای
خود و مال و منال خود چندین هزار و سریرهای خود که می‌نشیند
و استراحت میکند بران تا مسافت هزار سال که مرشدی بین
اشیا نظر و وسعت بهشت و فراخی جای آن و اکرمهم علی الله من ینظر الی
وجهه غدوة و عشیة و گرامی‌ترین و عزیزترین مرد خدای تعالی کسی است
که می‌نگرد [illegible] هر صبح و شام یعنی روز و شب

علی الدوام مامراد خصوص این دو وقت باشد و تجلی در این دو وقت تمام
بود چنانکه از انسان فقط مثل از طلوع و مثل غروب که در حدیث [illegible]
گذشت مستفاد میشود باین معنی توان کرد و از اینجا معلوم میشود که بزرگی
و علو همت آنست که بما سوای حق و مشاهده ذات وی [illegible]
نه [illegible] دارند و توجه و التفات بغیر حق از پستی همت و دنائت مایه
قدر است اگر چه نعیم بهشت باشد ثم قرا [illegible] خواند آن حضرت
این آیه را وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة رویها تازه باشد و در آن روز
تازه و خوش و خرم بجانب پروردگار خود نظر کننده رواه احمد والترمذی
الی رزین بفتح را و کسر زا العقیلی بضم عین و فتح قاف نام او لقیط [illegible]
الله صحابی مشهور [illegible] معدود در اهل طایف رضی الله عنه قال قلت گفت ابو رزین
گفتم یا رسول الله کلنا یری ربه مخلیا به یوم القیمة آیا هر یکی از ما می بیند پروردگار
خود را در حالی که تنهاست و خلوت دارنده است پروردگار خود را [illegible]
و مخلیا بضم میم و سکون خا و کسر لام و تشدید یا و بضم میم و سکون
خا و تخفیف یا و کسر لام هر دو روایت است قال بلی گفت آن حضرت
آری می بیند هر یکی از شما پروردگار خود را در حالی که تنها و خلوت دارنده
بوی باشد قال قلت پرسید ابو رزین از آن حضرت و ما آیة ذلک فی خلقه و چیست
علامت و نشان دیدن همه پروردگار را [illegible] در مخلوقات قال گفت آن حضرت
یا ابا رزین الیس کلکم یری القمر لیلة البدر آیا نیست هر یکی از شما که می بیند
ماه را در شب چهارده هم مخلیا به بمعنای فراغت و خلوت دارنده بوی قال بلی گفت ابو رزین
آری می بیند هر یک از ما ماه را باین صفت قال گفت فالله اعظم فانما هو خلق من
خلق الله یعنی نیست ماه مگر مخلوقی از مخلوقات خدا [illegible]

حقیقت و ماهیت که همه او را ببینند و هر یکی در دیدن متغیر دو مشاهدات ب
در ... م والله اعلم ذو العظمة و خدای تعالی جلیل و عظیم بزرگ است
ذات و عظمت ... و بیک معنی است بزرگ بزرگ شدن کذائی
... و یکی را باعتبار ذات ملاحظه کنند و دیگری از حسب صفات ... بود

الثالث ... ابی ذر رضی الله عنه قال سألت رسول الله
... گفت پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم هل رأیت ربک آیا دیدی
پروردگار خود را یعنی در شب معراج قال نور انی اراه فرمود ... در
... و اقدس نور است چگونه بینم او را چه کمال نور و شدت ظهور مانع
... از ادراک و خیره کننده است الابصار را و اطلاق نور بر ذات
... باری تعالی آمده چنانکه الله نور السموات والارض یعنی منور سماوات
... روشن کننده دلهای بندگان و نور در اصطلاح اهل تحقیق بمعنی ظاهر
بخود و مظهر مر غیر خود را است و بر نوعی که ... معنی کرده شد نور منون
... و انی بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه بمعنی کیف و نورانی بصیغه
نسبت ... روایت است و تواند که این نیز بر طریق استفهام بود بحذف
همزه استفهام یا برای اثبات رویت بود ... استفهام و در حدیث
... آمده رأیت نورا و این نیز محتمل است که بمعنی نفی رویت ذات
حق یعنی همین نور دیدم و خیره گشتم و مجال دیدن ذات نبود یا دیدم
... را که منور است والله اعلم رواه مسلم ابن عباس رضی الله
عنهما ما کذب الفؤاد ما رأی دروغ نگفت دل محمد یا محمد در چیزی که دید
... بچشم و آن ذات اقدس الهی است تعالی شانه و لقد رآه نزلة
اخری ... و دید آن حضرت پروردگار را یکبار دیگر قال گفت ابن

عباس در تفسیر این آیه رآه بفؤاده مرتین دید آن حضرت پروردگار
تعالی و تقدس بدل خود باین طور که در آورد چشم پروردگار و تقدس بفؤاده
در دل وی یا در آورد دل او را در بصر وی یا بمعنی خواه گویند چشم دل
یا چشم سر دیدند هر دو یک معنی دارد و این معنی بجهت آن گفتیم که مذهب
ابن عباس دیدن ببصر است و دیدن بدل مذهب دیگران است
بر خلاف مذهب او چنانکه معلوم گردد در روایه مسلم مسعود گفت که
ابن عباس از رؤیت رؤیه حق مراد است در دل و جمهور صحابه موافق
او شدند و ایشان دنو و تدلی و قاب قوسین او ادنی همه را
میان قرب آن حضرت در شب معراج بدرگاه صمدیت دارند و
ابن مسعود و عائشه و بعضی دیگر از صحابه ایشان رؤیت جبرئیل بصورت
اصلی وی اراده نموده که در این شب و در غیر این شب حاصل شده
و آیات مذکوره را میان این قرب داشته چنانکه در حدیث آید
معلوم گردد فی الرؤیه از ترمذی و در روایه ترمذی استحسن آمده که
گفت ابن عباس در تفسیر این آیه رای محمد صلی الله علیه و سلم ربه
پروردگار خود را قال عکرمه گفت عکرمه قلت گفتم با ابن عباس
اشکال آوردم بروی که الیس الله یقول آیا نیست که میگوید خدای
تعالی در صفت ذات خود و تمدح میکند خود را بانکه لا تدرکه الابصار
و هو یدرک الابصار درنمی یابد او را بصرها و او تعالی و تقدس در می
یابد بصرها را پس چون قائل می شوی بدیدن آن حضرت رب العزت
جل جلاله قال گفت ابن عباس در جواب عکرمه ویحک وای بر تو اذا
نا کردن ابصار مراد ادراک را آن تجلی بنوره الذی هو نوره هو حقیقته است

و اما

تجلی کند و ظاهر گردد بنور خود که آن نور خاص ذات اوست چنانکه سبب
دیدن هنگام مخصوص گردد ادراک و فانی و نابود گشود و مدرک اما اگر تجلی
چند نکردی که وفا کند با آن قوت بشر را از ادراک می تواند کرد او را الابصار
و مو نفعه هر که او ادراک در لغة احاطه است بجمیع حدود و نهایات
او و حق سبحانه را حدی و نهایتی نباشد پس دیدن عام تر است از این
و خبر داری همه مرتبتین و بعض دیدن آن حضرت صلی الله علیه وسلم مر دو کار
مودورا جل وعلا دو بار یکی چون نزد سدرة المنتهی بود دوم چون بالای
عرش بر آمد السبع قال لقی ابن عباس کعبا بعرفة ملاقات
کرد ابن عباس کعب احبار بعرفات در روز عرفه فسأله عن شیء
پس پرسید ابن عباس کعب را از چیزی یعنی از رویت حق عز وعلا
در دنیا فکبر پس تکبیر بر آورد کعب احبار بجهة استعظام و استبعاد این سوال
ابن عباس حتی جاوبته الجبال تا آنکه جواب داد ندا او را کوههای ما
یعنی چنان بلندتر بر آورد تکبیر را که از کوهها صدا بر آمد فقال ابن عباس
انا بنو هاشم پس گفت ابن عباس ما پسران هاشمیم یعنی مشهور بعلم
و فضل که ما دانسته سوال کنیم و از آنچه متحیل و مستبعد باشد مرسم
[illegible] و ملازمان درگاه نبوة که استفاضه و اقتباس علوم
انوار از حضرت وی کرده ایم تا ملی و بحث و استبعاد و اضطراب
در تفکر کن در جواب که رؤیت حق در دنیا فی الجمله ممکن است
فقال کعب آن قسم رؤیته و کلامه بین محمد و موسی پس چون ابن عباس
این مبالغه نمود کعب احبار متفکر و تامل نمود و گفت بدرستی که خدای
الهی بخش کرد رویت خود را و کلام خود را میان محمد و موسی فکلم موسی

موسی مرتین پس کلام کرد با موسی دو بار یکی در وادی ایمن دیگر
بر سر کوه طور و او را محمد مرتین و دید او را محمد دو بار ظاهر آنست که کعب
احبار این کلام را از توریت نقل کرد فقال مسروق [illegible]
روایت از وی دارد فدخلت علی عائشة پس در آمدم بر عائشه بعد از شنیدن
مناظره ابن عباس و کعب احبار و شنیدن این کلام از کعب فقلت
هل رأی محمد ربه آیا دید محمد صلی الله علیه و سلم پروردگار خود را فقالت
پس گفت عائشه مسروق را لقد تکلمت بشیء قف له شعری سخنی گفتی
کردی تو ای مسروق [illegible] که برخاست [illegible] موی بر اندام من فقلت
رویدا [illegible] تعالی مکن در انکار [illegible] حتی ثم
قرأت [illegible] خواندم برای [illegible]
این آیه را لقد رأی این آیة خاتمه [illegible] بدان سبب دیگر کرد
آخر حدیث میاید که [illegible] فقالت پس گفت عا
در جواب من این مذهب تو کجا می برد این آیات ترا همه
انواع رویت پروردگار را [illegible] حمل کردی انما هو جبرئیل است
آن مرئی مگر جبرئیل و مراد با این آیات [illegible] قرب جبرئیل است
با آن حضرت و در روایت اوست جبرئیل را [illegible] ذکر کرد عائشه
حرفی چند که آن حضرت را و هیچ کس را [illegible] و اعتقاد دیگر
آن حاضر [illegible] و گفت من اخبرك ان محمدا رأی ربه که خبر داد ترا
که محمد دید پروردگار خود را در شب معراج او کذب [illegible]
یا خبر دهد که آن حضرت پوشید چیزی را از احکام شرایع [illegible]
از آنچه امر کرده شده بدان [illegible]

[illegible]

تا برساند آن را بخلق او و یعلم الناس اینست قال الله تعالی یا سید الکسه
آن حضرت است چرا که گفته است الله تعالی در شان آنها ان الله
مجده علیهما السلام جنی و نزل العشت تا آخر آیه فقد اعظم الفریة یعنی
بتحقیق عظیم افترا کرد آن کس و بسیار دروغ گفت و لقد رای جبرئیل
و لیکن مراد با آیات مذکوره آنست که وی صلی الله علیه و سلم دید
جبرئیل را علیه السلام فی صورته الا مرتین ندید جبرئیل را در صورت خاصه وی
عمل میکرد مارمرة عند سدرة المنتهی یکبار نزد سدرة المنتهی چنانکه
فرمود و لقد راه نزلة اخری عند سدرة المنتهی و مرة فی اجیاد و یکبار در
اجیاد بفتح همزه و سکون جیم و یا تحتانیه موضعی مشهور است در
اسفل مکه تا روضه که در آنجا است و دری است از درهای حرم شریف
که او را باب الاجیاد گویند ازجهة کانت شیخ ما در حدیث قلت
لی ابن عباس الله چون تا این حدیث بما رسیده است برادر و قال
میکرد و می گفت یا شیخ عبد الحق ما عند عزة الجبال والا مکة التی
ترونها محال الرحمة و تجلیات الحق سبحانه له ستمائة جناح دید
آن حضرت جبرئیل را در حالی که مر جبرئیل را ششصد بازوست علما را
در بیان مراد از اجنحه اقوال است مختار آنست بعضی گویند که مراد
جنحه اولی بلکه است و چون در قرآن اثبات اجنحه ملائکة
آورده ما آن را اعتقاد آن باید کرد تا مراد بدان چه باشد والله
علم عند الله الافق یعنی بسته بود تمام کرانه آسمان را رواه الترمذی
گفت که این حدیث را که مذکور شد ترمذی و در وی السیحانی
روایت کرده اند بجا ربه در مسلم نیز زیاده و اختلاف با زیادتی

واختلاف وی روایتها و در روایت ابن عباس آمده که قال لقد رآه مرتین و مسروق
قلت بعایشه مرعایشه را فاین قوله پس گفت ندید محمد پروردگار خود را
کی است و بر وجه مجهول است قول حق سبحانه ثم دنی فتدلی پس
نزدیک پس فرود آمد و متعلق شد گوی فکان قاب قوسین او ادنی
بود مقدار دو قوس قرب مانند مقدار دو کمان نزدیکتر از آن و تحقیق معنی
این لفظ در باب ثانی گذشت قالت ذاک جبریل گفت عایشه این
مرد است در این آیات جبریل است کان یاتیه فی صورة الرجل
بود که می آمد جبریل آن حضرت را در صورت مردی و انما اتاه هذا
المرة فی صورته التی هی صورته و بدرستی که جبریل آمد او را در این بار در
صورت خود که آن صورت خاص اوست فسد الافق پس بست
و پر کرد تمامه کرانه آسمان را از جهت عظمت صورت او و
ابن مسعود رضی الله عنه فی قوله و در روایت است از ابن مسعود
قول حق سبحانه فکان قاب قوسین او ادنی و فی قوله و در قول
وی تعالی ما کذب الفؤاد ما رأی و فی قوله و در قول وی سبحانه لقد
رأی من آیات ربه الکبری قال فیها کلها گفت ابن مسعود در تفسیر
همه آیات که رأی جبریل دید آن حضرت صلی الله علیه و سلم جبرئیل
را علیه السلام له ستمائة جناح در حالی که مر او را ششصد بال بود
متفق علیه و فی روایة الترمذی و در روایت ترمذی از ابن عباس آمده
که قال ما کذب الفؤاد ما رأی قال گفت ابن مسعود رأی رسول الله
صلی الله علیه و سلم دید آن حضرت جبریل را فی حلة من رفرف
در حقیقت جامه از جامهای سبز قد ملا ما بین السماء و الارض در حالی

و در حالی که بعضی بر کرده است جبرئیل جری را میان آسمان و زمین و
رفرف معنی بسیار دارد و بعضی جامهای سبز پهنا و آنچه از دیبا رقیق
[illegible] و مسکوسیاه چه بود و بساطها و فراش و سحابات و این جمله و غیر
آن مانند مساکت و رینجا معنی اول است و بعضی از آن بازوهای جبرئیل
هم دو [illegible] بسته اند که بکشته اند چنانکه جامها را و فرشها را بگسترانند رفرف
جامه سبز [illegible] را و بسط کردن آنها برای فرود آمدن [illegible] للنبی
و در روایت ترمذی و بخاری رافی فرود در تفسیر قول حق سبحانه لقد
رأی من آیات ربه الکبری ایضاً آمده که قال لقد [illegible] ابن مسعود رأی
رفرفاً اخضر سد افق السماء و دیدن آن حضرت رفرف سبز را که
پوشیده است کرانه آسمان را از اینجا دانسته معلوم شد که در رؤیت
آن حضرت صلی الله علیه و سلم پروردگار را تعالی و تقدس در شب معراج
بچشم سر صحابه را اختلاف است عائشه رضی الله عنها نفی آن میکند
و ابن عباس رضی الله عنهما اثبات آن می‌کنند و با هر یکی از ایشان
جماعه اند از صحابه موافق و بعد از صحابه تابعین و من بعدهم هم بر طریق اختلاف
رفته و بعضی توقف کرده و گفته بر هیچ جانب دلیل واضح نیست و لیکن
جمهور بجانب اثبات اند و شیخ محیی الدین نووی گفته راجح و مختار
نزد اکثر علما آنست که آن حضرت دید پروردگار خود را بچشم سر و لفظ
در اثبات آن خبر سماع از سید صلی الله علیه و سلم نیست نه بید که
[illegible] را از آن تمسک نمودند [illegible] کرده و خبری سماع از حضرت بود
[illegible] مثل آن از سماع [illegible] احتیاج است از وی رضی الله عنها
بقول حق سبحانه ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب

و قول وی سبحانه لا تدرکه الابصار به حواس انسب کما یقتضی و اث
اولی کلام در حال روایت است و اما نفی رؤیت فی کلام لازم معنا بر
داوری است احاطه است و از نفی احاطه مطلق رؤیت مفهوم نگردد و بعضی
از علما گفته اند که اعتماد درین باب بر قول ابن عباس است و معنی
است که وی این قول را جز از سماع از حضرت نبوت نگفته و روایت
که امثال چون عظیم را بعقل و اجتهاد نگویند و ازین درین مسئله مراجعت نمود
کرده و از وی رسیده که قد رای محمد ربه پس وی گفت الله پس این
عمر تسلیم نموده و قطعا براه تردد و انکار نرفته و محقق شد گفته که ما
نزد ما از ابن عباس اشهر و مختار از مشایخ صوفیه ثبوت رؤیت است و به
حقیقت آن حضرت را تعالی است در دار انعام خلق و حصول آن را
حصول عیان در شب معراج که اتم و اکمل و اعلا و ارفع مقام قرب است
و در امکان رؤیت حق در دنیا نمود هیچکس را خلافی نیست و اگر درین
مقام آنچه ممکن است لهذا از حصول غایت قرب و کمال حاصل شده
باشد و مگر کجا دیگر حاصل خواهد شد یا رب مگر رؤیت لقا را مخصوص
بدار آخرت و موقوف آن نشاه داشته باشند و نیست بر آن
دلیل قاطع و با وجود حاصل رؤیت بعضی در اینجا بوجهی که مناسبت
این نشاه باشد بوده که بعضی لطایف وجوه و حالات موقوف بر نشاه
آخرت بوده باشد و چون کلام درین مقام بر طریقه علم و نقل بود
بهمین قدر اختصار نموده اند و نزد اهل معرفت و تحقیق درینجا کلام و کشف
و ذوق است والله اعلم و سئل مالک بن انس در مسئله شد امام و محقق
عن قوله تعالی بعد از تفسیر قول حق تعالی الی ربها ناظرة رؤیتها باشد

در روز

در آخرت بسوی پروردگار خود نگرند و قیل وجوه ینظرون الی ثوابه
یعنی گفته شد یعنی مر امام مالک را که قومی میگویند که مراد نظر بسوی ثواب
پروردگار است بسوی ذات وی نیست گویند اینجا مضاف محذوف
است یعنی منتظرند نعمت پروردگار خود را فقال مالک کذبوا این کجاست امام
مالک رضی الله عنه دروغ گفتند و خطا کردند این قوم که گفتند مراد
نظر بسوی ثواب است نه بسوی ذات فاین هم عن قوله تعالی پس
کجا اند این قوم و چرا دور افتاده اند از فهم معنی قوله حق تعالی که در شان
کفار و تصحیح قال ایشان فرموده است کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون یعنی
کافران از دیدن پروردگار خود در آن روز محجوب و ممنوع اند قال
مالک الناس ینظرون الی الله تعالی یوم القیمة باعینهم مردم یعنی مسلمانان
می نگرند بسوی خدای تعالی بروز قیامت بچشمهای خود و گفته اند از تقریر
مجرد مذهب امام مالک بر دیدن مومنان پروردگار تعالی و لقد احسن
و قال و گفت لو لم یر المومنون ربهم یوم القیمة اگر نمی دیدند مسلمانان
پروردگار خود را روز قیامت لم یعیر الله الکفار بالحجاب سرزنش و
نکوهش نمیکرد الله تعالی کافران را بدانکه ایشان محجوب اند از دیدار
حق تعالی در شان کفار فقال گفت حق تعالی در شان کفار
کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون یعنی تعذیب و تعییر در این است
که دیگران به نعمت دیدار محظوظ و مخصوص باشند و ایشان محروم
و ممنوع و اگر مومنان نیز محجوب باشند سرزنش کافران در این چه باشد
رواه فی شرح السنة جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه
و سلم قال بینا اهل الجنة فی نعیم در زمانی که اهل بهشت در ناز و نعمت

خود باشند اذ سطع لهم نور ناگاه بر آمده و بلند گشته باشد بر بالای
ایشان نوری فرفعوا رؤسهم پس بر داشته باشند سرهای خود را
تا بنگرند آن نور را فاذا الرب قد اشرف علیهم من فوقهم پس ناگاه
می بینند که پروردگار تعالی مشرف و مطلع شده است بر ایشان از
بالای ایشان فقال پس گفت پروردگار تعالی السلام علیکم یا
اهل الجنة قال گفت آن حضرت و ذلک قوله تعالی در اینست قول حق
سبحانه تعالی که در موضع سلام قولا من رب الرحیم و معنی سلامست
سلام در حالی که گفته است پروردگار مهربان متعالی گفته که سلام
می رسد پروردگار تعالی بر ایشان بتوسط ملائکه یا بی توسط و
از حیثیت خود معلوم گردد که بی توسط است قال فینظر الیهم و
ینظرون الیه پس نگریست پروردگار تعالی بسوی ایشان فلا یلتفتون
الی شیء من النعیم و ایشان نمی نگرند بجانب چیزی از نعمتهای بهشت
ما داموا ینظرون الیه تا زمانی که نظر میکنند بسوی وی تعالی حتی
یحتجب عنهم و یبقی نوره تا آنکه محتجب و پنهان میگردد پروردگار
تعالی از نظرهای ایشان و باقی می ماند آثار نور اوست و دیدن و ذکر
در آن رواه ابن ماجه و این احادیث و روایات نیز از جمله لطف
و مهربانی است از رحیم منان به بندگان خود که بدوام دیدار مسعود
و محظوظ داشتن و مستغرق بنور ذات کرده اند که لذت
تا به ایشان است تعالی با ملائکه بیاسایند و بکمال حظها را اند
و زنده صفات که متعالی و مرا به نعیم جنت است
نمایند و مستغنی و دیگر گوند فرمایند تا زه شود و دو

جوید

بدانکه نشانیها حقیقة النار واستعمالها از آتش و استعمال نار و نور
از یکماده است جمع نار انوار و نیران و نیره بکسر نون و فتح یا و
دینار و انبار را استعمال وی مرتب آید و هم در ذکر برآمده و در عاقبت
آمده در زمان هم شرح بر آتش دوزخ نعوذ بالله منها الفصل الاول
عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نارکم
جزء من سبعین جزء من نار جهنم فرمود گرمی آتش شما یعنی آتش دنیا
یکپاره است از هفتاد پاره از آتش دوزخ یعنی آتش دوزخ هفتاد
مرتبه گرم تر است ازین آتش شما و مقصود از عدد هفتاد بیان کثرت
و مبالغه است نه تعیین این عدد و این معنی معهود و متعارف است
قیل تقدیم یا رسول الله ان کانت لکافیة بدرستیکه بود این آتش
دنیا بسنده در عذاب بردن و سزا دادن یعنی چه حاجت بود به
تعدد کردن آتشی سخت تر ازین قال فضلت علیهن بتسعة و
ستین جزءا فرمود زیادت کرده شده آتش دوزخ بر این
آتش به شصت و نه جزو کلهن مثل حرها هر یک از این شصت و نه جزو
و مانند گرمی این آتش شماست این جواب همان مضمون مفهوم اولی
است که گفت گرمی آتش شما یکی از هفتاد جزو آتش دوزخ
است برای تاکید و تقریر تکرار کرده و مقصود آنست که همچنانی
باید که زیاده باشد گرمی آتش دوزخ بر آتش دنیا ولابد است
از آن و کفایت نمیکند آتش دنیا تا ممتاز باشد عذاب حق را
از عذاب خلق و از این جهت اختیار کرده شد عذاب به آتش
بر ... را عباس عذاب آتش متفق علیه واللفظ البخاری ابن

حديث در صحيح بخاري و مسلم است اما اين لفظ كه ذكر كرده مسلم
ازان بخاري است وفي رواية مسلم و دور روايت صحيح مسلم
است كه ناركم التي يوقد ابن آدم آتش شما كه مي فروزند نوع
جزوي است از هفتاد جزو آتش دوزخ وفيها و دور روايت مسلم
عليها وكلها بدل لفظ عليهن وكلهن و دور روايت مسلم لفظ عليها
وكلها است بجاي عليهن وكلهن يعني در روايت بخاري آمده
فضلت عليهن بتسعة وستين جزءا كلهن ودر روايت مسلم
فضلت عليها بتسعة وستين جزءا كلها ابن مسعود رضي الله عنهما
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤتى بجهنم يؤتند آورده مي شود
دوزخ را و دران روز لها سبعون الف زمام مران دوزخ را هفتاد
هزار مهار است مع كل زمام كه با هر مهاري سبعون الف ملك يجرونها
هفتاد هزار فرشته مي كشند آن را رواه مسلم النعمان بن بشير
صحابي مشهور است وان نخستين مولودي است كه بود در هجرت
آمده رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اهون اهل النار
عذابا بدرستي كه آسانترين مستحقين دوزخ ازروي
عذاب من له نعلان وشراكان من نار كسي است كه مر او را
نعلين و دو والهاي نعلين است از آتش درپاي يغلي منهما دماغه
مي جوشد ازان نعلين مغز سروي كما يغلي المرجل چنانچه مي جوشد
ديگ ما يرى ان احدا اشد منه عذابا گمان نمي برد آنكس كه
يكي از اهل دوزخ سخت تر باشد از روي عذاب ازوي عذاب وانه
لاهونهم عذابا و حال آنكه آنكس سهل ترين ايشان است

ابن عباس رضی الله [illegible] متفق علیه [illegible] عذاب است از روی [illegible] دوزخیان
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اهون اهل النار عذابا
ابو طالب [illegible] سبکترین دوزخیان از روی عذاب ابو طالب است
و هو منتعل بنعلین یغلی منهما دماغه ابو طالب پوشیده است نعلین را که
می جوشد از آنها دماغ وی رواه البخاری انس رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یؤتی بانعم اهل الدنیا من اهل النار
یوم القیمة آورده می شود منعم ترین اهل دنیا را از دوزخیان روز قیامت
فیصبغ فی النار صبغة پس غوطه داده می شود و فرو برده می شود در آتش
دوزخ یک غوطه چنانکه جامه را در خم برای رنگ کردن اندازند
ثم یقال یا ابن آدم هل رأیت خیرا قط پس گفته می شود ای فرزند
آدم آیا دیدی روی نیکی را هرگز هل مر بک نعیم قط آیا گذشت بر تو
نعمت [illegible] هرگز در دنیا فیقول لا [illegible] پس میگوید آن دوزخی را
والله ما رب بخدا سوگند ندیدم هرگز روی نیکی و نگذشت بر من نعمت
واسباب [illegible] در دنیای [illegible] بعد از آنکه در دوزخ در آمد
[illegible] و [illegible] پس دنیا را فراموش کرد و گویا [illegible]
[illegible] بأشد الناس بؤسا فی الدنیا من اهل الجنة و آورده می شود سختیه
[illegible] را از روی محنت و اندوه در دنیا از بهشتیان فیصبغ صبغة
فی الجنة پس یک غوطه داده می شود و انداخته می شود در بهشت فیقال
له یا ابن آدم هل رأیت بؤسا قط پس گفته می شود ای فرزند آدم آیا
دیدی روی محنت را هرگز هل مر بک شدة قط و آیا گذشت بر تو
سختی هرگز فیقول لا والله یا رب ما مر بی بؤس قط ولا رأیت شدة

قطران پس گوید آنکس بخدا او گند ای پروردگار من ملک ... بر و من
محنتی بر تر نعیم دنیا و ندیدم سختی هرگز اینجا هیچ نعیم کرده ایم
محنت درو دیدن و شدت درد دنیا تحت حصول کمال آسایش
خوشحالی در تبیت و مطلقا فراموش گردانیدند آن را لحلاوت
درد و رنج اگر صوفی بر فراموش کرده است اما اگر فی الجمله یاد هم
داشته باشد موجب کمال حسرت و محنت خواهد شد هر و اهل
مسلم و عن النبی صلی الله علیه و سلم قال یقول الله لاهون
اهل النار عذابا یوم القیمة می گوید خدای تعالی مر آسان ترین دوزخیان
از روی عذاب روز قیامت لو ان لک ما فی الارض من شیء
می بود مر ترا هر چیزی که در زمین است از اشیاء دنیا اکنت تفتدی
به آیا بودی که فدیه میکردی بآن یعنی میدادی آن را و خود
را از عذاب و رنج باز می خریدی و می رهانیدی اگرچه
اندک عذابی می بود فیقول نعم پس میگوید خدای تعالی اردت منک
اهون من هذا خواسته بودم من از تو و امر کرده بودم ترا چیزی آسان
تر و کمتر از این فدیه دادن و انت فی صلب آدم و حال آنکه تو
در صلب آدم بودی ان لا تشرک بی شیئا و آن چیز این بود
که شریک نگردانی بمن چیزی را اشارت بعهد میثاق که در
روز الست گرفته و امر و نهی در دنیا نیست و متفرع بر آن
است فابیت الا ان تشرک بی پس سرکشی کردی از عهد میثاق
که در روز الست گرفته و امر و نهی که وا باز نما ... ی و سر
کردی مگر آنکه شریک گردانیدی بمن متفق علیه سرتابی حد

می

تمامی مشهور است مسعود و از اهل بصره حسن بصری و ابن سیرین
از وی روایت دارند رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال منهم من تاخذه النار الی کعبیه بعضی از دوزخیان کسی است که می
گیرد او را آتش دوزخ تا دو شتالنگ او ومنهم من تاخذه النار الی
رکبتیه بعضی از ایشان کسی است که میگیرد او را آتش تا دو زانوی
او ومنهم من تاخذه النار الی حجزته و بعضی از ایشان کسی است که
میگیرد او را آتش تا بند ازار ومنهم من تاخذه النار الی ترقوته
و بعضی از ایشان کسی است که میگیرد او را آتش تا چنبر گردن ترقوه
بفتح مثناة فوقانیه وسکون راء وضم قاف چنبر گردن رواه مسلم
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین منکبی
الکافر فی النار یعنی دو دوش کافر در آتش دوزخ مسیرة ثلثة
ایام للراکب المسرع مسافت سه روزه است مر سوار تیز
رو را وفی روایة ضرس الکافر مثل احد و آمده است در روایتی که
دندان کافر مانند کوه احد است واحد بضمتین نام کوه پاره ایست
در مدینه جدا افتاده که با هیچ کوه دیگر اتصال ندارد و لهذا او را احد
گویند وغلظ جلده مسیرة ثلث وستبری پوست تو مقدار مسافت
سه شب است رواه مسلم و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره
رضی الله عنه که او لیس امن است اشتکت النار الی ربها در باب تعجیل
الصلوات

الثانی

عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله
علیه وسلم قال اوقد علی النار الف سنة حتی احمرت افروخته
شد مردم کرده شد آتش دوزخ هزار سال تا آنکه سرخ شد

اوقد علیها الف سنة حتی ابیضت یعنی افروخته شد بروی
هزار سال تا آنکه سفید شد آتش چون هیزم کرد و صاف کرد و سفید
کرد و چه سرخ ... وی از افروختن ... ثم اوقد علیها الف سنة
حتی اسودت یعنی افروخته شد هزار سال تا آنکه سیاه شد
و تیره گشت فهی سوداء مظلمة یعنی آتش دوزخ سیاه تاریک
است که اصلا روشنایی نیندارد رواه الترمذی وعنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ضرس الکافر یوم القیمة مثل احد دندان کافر
روز قیامت مانند کوه احد است وفخذه مثل البیضاء وران وی مانند
بیضا است که آن نام کوهی است ومقعده من النار مسیرة ثلث مثل
الربذة جای نشست از آتش دوزخ مسافت سیر سه شب مانند
ربذه ... و ذال معجمه ... قریه ایست از قری مدینه ...
سه شب رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان غلظ جلد الکافر اثنان واربعون ذراعا بدرستی که ستبری پوست
کافر چهل و دو گز است وان ضرسه مثل احد و بدرستیکه دندان
او مانند کوه احد است وان مجلسه من جهنم ما بین مکة والمدینة و بدرستی
که جای نشست او مقدار مسافتی است که میان مکه و مدینه و آن
مسافت است ده یا دوازده روز بیشتر رواه الترمذی
ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الکافر
لیسحب لسانه الفرسخ والفرسخین ... بدرستیکه کافر هر آینه
کشیده شود زبان خود را بر زمین سه میل ... [illegible] پایمال کنند
او را مردم رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب

ابی سعید رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصعود جبل
من نار یتصعد فیه در قرآن مجید فراتر شده است [illegible] صعود الصعد صعاد
کوهی است از آتش تتصعد فیه سبعین خریفا برآمده میشود بر روی صعاد
[illegible] سال و بهوی یکبارگی فرود افتاده میشود و آن [illegible] همچنان
[illegible] و در دوزخ همیشه رواه الترمذی و عن النبی صلی الله علیه
وسلم فی قال [illegible] کالمهل بضم میم و سکون ها روایت کرد ابو سعید
از آن حضرت که گفت و در تفسیر قول حق تعالی ان شجرة الزقوم
طعام الاثیم کالمهل یغلی فی البطون بدرستیکه درخت زقوم [illegible]
[illegible] از آتش [illegible] در [illegible] الحضرت [illegible]
[illegible] کالمهل فرمود [illegible] آب [illegible] و در روی [illegible]
[illegible] و [illegible] از جسد برآمده [illegible]
[illegible] چون نزدیک [illegible] کالمهل بسوی روی
[illegible] می افتد پوست روی در آن رواه الترمذی [illegible]
رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الحمیم لیصب علی
[illegible] بدرستیکه آب گرم ریخته میشود بر سرهای ایشان
[illegible] حتی یخلص الی جوفه پس در میگذرد آب گرم تا آنکه
[illegible] تا درون [illegible] و قطعات ما فی جوفه پس می برد
[illegible] را که در [illegible] حتی یمرق من قدمیه تا آنکه
[illegible] و [illegible] و این است صهر [illegible] صعاد [illegible]
[illegible]
[illegible]

از بالای سر ایشان پس گداخته می شود چیزی که در شکم ایشان است
و گداخته می شود پوستهای ایشان یعنی تأثیر میکند از فرط حرارت در
ظاهر و باطن ایشان ثم یعاد کما کان پس باز گردانیده می شود و صالح بود
یعنی بحال خود می آید پوست چنانکه بود و ریخته می شود آب گرم و می درآید
در شکم و گداخته می شود آنچه در شکم است چنانکه در قرآن مجید مذکور
است بدلناهم جلودا غیرها رواه الترمذی الی امامة رضی الله
عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم فی قوله تعالی الی آخره روایت میکند که
حضرت در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی و یسقی من ماء صدید نوشانیده
می شود در دوزخ چیزی که دفع کرد و بالا رفته است از آب که زرداب است یتجرعه
در حالی که جرعه جرعه می کشد آن را بتکلف قال فیقرب الی فیه فیکرهه
نزدیک آورده می شود صدید بسوی دهن وی پس ناخوش میدارد
آن را فاذا ادنی منه شوی وجهه پس چون نزدیک کرده شود وی سوخته
می شود از دهان او بریان میکند روی او را و وقعت فروة رأسه و می
افتد پوست سر وی فاذا شربه قطع امعاءه پس چون می نوشد آن
را پاره پاره میکند روده های او را حتی یخرج من دبره تا آنکه بیرون
می آید از جانب سرین یقول الله تعالی پس میگوید خدای تعالی و سقوا ماء
حمیما فقطع امعاءهم و نوشانیده می شوند در دوزخ آب گرم پس پاره پاره میکند
روده های ایشان را و یقول میگوید حق تعالی و ان یستغیثوا یغاثوا
بماء کالمهل و اگر فریاد خواستگاران از تشنگی و فریاد رسی کرده شود
بابی که مانند مس گداخته است یا آنکه همچو دردی روغن است چنانکه
بگدازد یشوی الوجوه بریان میکند رویها را بئس الشراب بد نوشیدنی

الفهد

است آن آیت رواه الترمذی ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن
النبی صلی الله علیه وسلم قال لسرادق النار اربعة جدر جمع جدار یعنی دیوار
سرادق سراپرده و روایت کرده اند بفتح لام و رفع قاف و کسر لام و جر
قاف یعنی مر سرادق اول چنان بود که سراپرده آتش دوزخ چهار دیوار
است و مر دوم آنکه مر سراپرده آتش را چهار دیوار است کثف کل جدار
مسیرة اربعین سنة یعنی سطبری هر دیواری مسافت سیر چهل سال است
رواه الترمذی و قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو ان دلوا
من غساق یهراق فی الدنیا لانتن اهل الدنیا اگر آنکه یک دلو از غساق ریخته
شود در دنیا هر آینه گنده می شوند اهل دنیا و غساق نامند ... و کثیف
آن ... است که روان میگردد از جسدهای دوزخیان و بعضی گویند که
اشکها روان است از چشمهای ایشان رواه الترمذی ابن عباس
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قرأ هذه الآیة روایت است از ابن
عباس که آن حضرت خواند این آیت را اتقوا الله حق تقاته بترسید خدا را
حق ترسیدن یعنی چنانچه سزاوار است و درخور است و لا تموتن الا وانتم مسلمون
مرید مگر در حالی که شما مسلمانید یعنی مسلمان باشید تا وقت مردن
و چون تقوی سبب سلامت از عذاب دوزخ است و ترک آن سبب
گرفتاری بدان ذکر کرد آن حضرت باین تقریب بعضی از عذابهای دوزخ
در روایت کرد آن را راوی و گفت که قال رسول الله گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم لو ان قطرة من الزقوم اگر آنکه یک قطره از زقوم که
درختی است در دوزخ و طعام دوزخیان است قطرت فی دار الدنیا
چکد در سرای دنیا لافسدت علی اهل الارض معایشهم هر آینه تباه گرداند

تبه

هر دو میان ایشان حجاب بند کما فی الاتقان را فکیف من تکون طعامه لیس
چگونه باشد حال کسی که باشد زقوم خوردنی وی رواه الترمذی وقال
هذا حدیث صحیح حسن ابی سعید رضی الله عنه عن النبی صلی الله
علیه وسلم قال وهم فیها کالحون ایه اول آنست که تلفح وجوههم فیها کالحون
می سوزد و زبانه میزند رویهای ایشان را ایشان و از این آتش
روی گرفته و بر هم کشیده لبها اند در ترجمه سوزش و کلوح ترش روی گردان
و بر هم کشیدن لبهای او دندان قال گفت آن حضرت در تفسیر این آیه که
النار زبر مال می سازد روی ایشان را آتش دوزخ فتقلص شفته العلیا
پس بر هم می چیند و منقبض میکرد لب زبرین او تقلص بر بالا بتعل و
قلوص بر آمدن بالا و جمع شدن لب و ما به بدار شکستن او حتی تبلغ
وسط راسه تا آنکه میرسد تا میان سر او و تسترخی شفته السفلی
و سست میگردد و فرو می افتد لب زیرین حتی تضرب سرته تا آنکه می
رسد تا ناف او رواه الترمذی انس رضی الله عنه عن النبی صلی الله
علیه وسلم قال یا ایها الناس ابکوا فرمود آن حضرت ای مردمان
بگریید از ترس خدا فان لم تستطیعوا فتباکوا پس اگر نمیتوانید گریستن نمی
توانید گریست و تکلف گریه کنید صاحب این حال شوید پس تکلف کنید و
گریستن و صورت را برای دارید و تذکر و تصور کنید احوال کسیکه گریه آرد و گریست
بخند فان اهل النار یبکون فی النار پس بدرستیکه دوزخیان میگریند در دوزخ
حتی تسیل دموعهم فی وجوههم تا آنکه روان میگردد اشکهای ایشان بر رو
ایشان کانها جداول گویا اشکها جویهای خورد حتی تنقطع الدموع
تا آنکه تمام میشود فتسیل الدماء پس روان میگردد خونها فتقرح العیون

فلو

نشانس پس میشود چشمها مار پس میکنند خونها چشمهارا فلو ان سفنا اجریت
فیها لجرت پس اگر کشتیها رانده شود در اشکهای ایشان که روان
بر آمده روان میکرد کشتیها ورد روی رواه فی شرح السنه و عن ابی الدرداء
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یلقی علی اهل النار الجوع
انداخته میشود بر دوزخیان گرسنگی فیعدل ما هم فیه من العذاب پس برابر
میشود گرسنگی هر چیزی را که ایشان در آنند از عذاب آتش دوزخ
از اینجا معلوم شود که الم گرسنگی با رنج دوزخ برابر است فیستغیثون
پس فریاد میکنند از الم گرسنگی فیغاثون بطعام من ضریع پس فریاد
رسی کرده میشوند از ضریع که نام گیاهی است خاردار در جون خشک گردد
لا یسمن ولا یغنی من جوع فربه نمیکردانند از گرسنگی فیستغیثون بالطعام
پس باز فریاد میکنند بطعام فیغاثون بطعام ذی غصة پس فریاد رسی
کرده میشوند بطعام گلوگیر از مثال همین اشیا فیذکرون انهم کانوا یجیزون
الغصص فی الدنیا بالشراب پس یاد می آرند که ایشان بودند که میگذرانیدند
طعامهای گلوگیر را فرو میبردند فیستغیثون بالشراب پس فریاد میکنند
بآب فیرفع الیهم الحمیم پس برداشته میشود بسوی ایشان و داده
میشود آب گرم بکلالیب الحدید یا بهها و فی الصراح کلوب و کلاب
بالضم والفتح اره کلالیب جمع فاذا دنت من وجوههم شوت
وجوههم پس چون نزدیک می آید زرد رویهای ایشان بریان میسازد
رویهای ایشان را فاذا دخلت بطونهم قطعت ما فی بطونهم پس چون
در آید شکمهای ایشان را پاره پاره میکند هر چیزی را که در شکمهای
ایشان است فیقولون ادعوا خزنة جهنم پس میگویند دوزخ

ای خازنان دوزخ ولکن سامان آن و بخوانید پروردگار خود را تا که
سبک گرداند از ما یک روزی عذاب را میگویند پس میگویند خازنان دوزخ
ام تک یاتیکم رسلکم بالبینات آیا نبود که می آمدند شما را پیغمبران
شما بمعجزات و دلایل روشن قالوا بلی پس میگویند دوزخیان قالوا پس
گویند خازنان فادعوا دعا کنید اما امید اجابت نیست زیرا که وما دعاء
الکافرین الا فی ضلال نیست دعای کافران مگر در گمراهی و زیان کاری
ولی باید که قال گفت آن حضرت میفرمودند پس میگویند ملائکه اب ...
ادعوا مالکا بخوانید مالک را که دوزخ حواله اوست میفرمودند پس میگویند
یا مالک لیقض علینا ربک ای مالک باید که بمیراند ما را پروردگار تو قال
گفت آن حضرت صلعم انکم ماکثون پس جواب میدهد مالک ایشان را
بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ و بیرون نیایید از او
قال الاعمش گفت اعمش که راوی این حدیث است ان بین دعائهم
واجابة مالک ایشان را هزار سال است میان خواندن
است مالک را و جواب دادن مالک ایشان را هزار سال است منتظر جواب
مالک می باشند و عذاب میکشند قال گفت آن حضرت میفرمودند پس
میگویند ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را و بخوانید از روی اخلاص
را فلا احد خیر لکم من ربکم زیرا که نیست هیچ یکی بهتر مر شما را از پروردگار
شما میفرمودند ربنا غلبت علینا شقوتنا پس میگویند ای پروردگار ما
غلبه کرد بر ما بدبختی ما و کنا قوما ضالین و بودیم ما قومی گمراه ربنا اخرجنا
منها ای پروردگار بیرون آر ما را از آتش فان عدنا فانا ظالمون پس
اگر باز بر گردیم ما بکفر پس ما ظلم کنندگانیم بر نفس خود قال گفت آن حضرت

و سلم اخسئوا فیها پس چون این شنیدند پروردگار تعالی ایشان را نومید
نومید گردند و در آتش چنانکه سگان روند و وا حسرتا و اندوه سخت ورسیدن
از دست ایشان ندارند وسخن نگویند و هیچ نگویند مرا در دوزخ عذاب از جو
که در آن دو زبانه نیست قال گفت عبد ولک همواره جل
جیش خواهان ثبوت بودند ثو بدار هیچ چیز خوانند که داده شد و او را مالک
و جوابست نمودند مقبول نیفتاد همه نگریستی ازو رفتند چنانکه حال ایشان دوزخ
تا مردن هی از قبر و نزد آن بیچاره مسکین دربان دو فریاد چه را گویند چنانکه
نهی جزان را و الحسرة و الویل و در پیچ خوردن و آه و و بلا کردن
قال گفت عبد الله بن عمر بن عبد الرحمن که یکی از رواة احادیث است والناس
لا یرفعون هذا الحدیث و مردم رفع نمیکنند احادیث را و نمی رسانند
بحضرت نبی صلی الله علیه و سلم و موقوف میدارند مر ابی الدرداء و قول
او را میدارند و لا بد احادیث مرفوع است خواه تصریح بحضرت برسانند
یا نرسانند چه این خبرهای قیامت و گفت و گوی دوزخیان
غیر سماع از حضرت نبوت نتوان دانست رواه الترمذی اقسمان
بن بشیر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انذرتکم
النار انذرتکم النار و مکرر فرمود ترسانیدم شما را از آتش دوزخ ترسانیدم
شما را از آتش دوزخ همان سخن را تکرار کرد نزدیک تا آن قول را متصل گفت
بحضرت آنحضرت علیه السلام را و بلند میکرد آواز را
سید الانام رضی الله هذا تا آنکه اگر می بود آن حضرت در جایی که سیم است
اهل آن می شنیدند آنرا مردم که در بازار نشسته و حتی سقطت خمیصة
کانت علیه عند رجلیه و تا آنکه افتاد گلیم نسبتا علم دار مربع که بود بر دوش

آن حضرت برد ما بهای او رواه الترمذی والدارمی عبد الله
عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو ان رصاصة مثل هذه
اگر یافته شود که از زر پاره مثل این و اشاره الی مثل الجمجمة و اشارت
کرد آن حضرت برای بیان کردن خرد ریزه گوی مانند جمجمه بضم جیم
مضمومه بمعنی کله سر و قدح چوبین یعنی اگر از رزی مدور مقدار کله که
از زمین او است و مدور این بود صفت سببیت سرعت حرکت و شدت
سقوط و هبوط است ارسلت من السماء الی الارض فرستاده شود
و انداخته شود از آسمان سوی زمین و هی مسیرة خمسمایة سنة و حال آنکه
مسافت میان آسمان و زمین مسافت سیر پانصد ساله راه است
لبلغت الارض قبل اللیل هر آینه برسد آن رصاصه زمین را پیش از شب
یعنی در اندک مدت و لو انها ارسلت من راس السلسلة و اگر
شود آنکه رصاصه فرستاده شود از سر زنجیری که درازی او [illegible] است
و در آورده می شود در آن کافر [illegible] اربعین خریفا اللیل و النهار
هر آینه سیر میکند آن رصاصه چهل سال است و روز رفتن میکرد چهل سال
قبل ان تبلغ اصلها پیش از آنکه برسد آن رصاصه بیخ سلسله و [illegible]
دورا او قعرها یا برسد [illegible] او راسک راوی است که اصلها گفت یا
قعرها ظاهر عبارت همین است که ضمیر اصلها یا قعرها راجع بسلسله باشد
و احتمال دارد که جهنم بود زیرا که دوزخیان که در سلسله اند در دوزخ
بر وجه اول مشکل می گردد که سلسله هم مقدار که باشد المقدار مسافت [illegible] در
ازکجا شد در جواب آن میگویند که مراد به مقدار عدد مخصوص نیست بلکه
کثرت و مبالغه است مگر آنکه گفته شود که [illegible] آن جهان را [illegible] برزخ

الی جهان

این چنان ملائی کرد چنانکه وقوع شده است که غیر الا مثل احد است و غیر
بزرگ‌ها که جلقه انبار را ان بعظم باشد که در احادیث آمده است
شنیده که در گردن ومنای ایشان کشند از نه چنانکه می توان کرد که چه مقدار
باشد و با وجود آن کشیده مانده که عود جهر جهنم اظهر وادنی است از
مسیر میشی اور رواه الترمذی   ابی بردة بضم با و سکون را پسر ابو
موسی اشعری است تابعی ثقه قاضی کوفه نام او عامر و بعضی گفته
که نام او و بعضی کنیه هم او نسبت او است روایت میکند از پدر خود
دار بعانی و در بر و بود از عقلای علما توفی سنه اربع و مائة عن ابیه ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال ان فی جهنم لوادیا یقال له هبهب که در
دوزخ وادی است که گفته شود آنرا هبهب بر وزن جعفر و معنی هبهب
صحتاب روشنای است از حقه ستابی و در قوع بعدیت کما یقال الا
و هبهب زدن آتش و دروی یسکنه کل جبار سکونت میکنند در وی هر
متکبر و زور کننده رواه الدارمی   الثالث   ابن عمر رضی الله
عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یعظم اهل النار فی النار بزرگ
ولی اندام میگردند دوزخیان در دوزخ حتی ان بین شحمة اذن احدهم
الی عاتقه تا آنکه میان نرمه گوش یکی از ایشان تا دوش وی مسیرة سبع مائة
عام مسافت سیر هفتصد سال راه است وان غلظ جلده سبعون ذراعا
و بدرستی که ستبری پوست وی هفتاد گز است وان ضرسه مثل
احد و بدرستی که دندان وی مانند کوه احد است   عبد الله بن
الحارث بن جزء بفتح جیم و سکون زای و همزه و در بعضی نسخ مصابیح
بفتح جیم و کسر زای تصحیح کرده اند صحابی است حاضر شد فتح مصر را

و ساکن شده در آن هوا جز کسی است که ما فی ماند عن عمر رضی قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی النار حیات کامثال البخت تلسع
موجود بدرستی که در آتش دوزخ مارها اند مانند شتران بختی تلسع احدهن
اللسعة می گزد یکی از آن ماران گزیدنی فیجد حموتها اربعین خریفا یعنی
مانند سنجی و درد آن چهل سال وحموه بفتح حاء وسکون میم شده ... وان
فی النار عقارب بدرستی در آتش کژدمهاست کامثال البغال الموکفة
مانند استرهای پالان کرده تلسع احدهن اللسعة فیجد حموتها اربعین خریفا
رواهما روایت کرد این دو حدیث را احمد الحسن قال حدثنا ابو
هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الشمس والقمر ثوران مکوران
فی النار یوم القیامة آفتاب و ماه دو گاو ... شده در آتش دوزخ
روز قیامت ... فقال الحسن وما ذنبهما
گفت حسن و چیست گناه آفتاب و ماه فقال احدث ابو هریره
عن رسول الله ... خدا صلی الله علیه وسلم ... تو در این
سوال میکنی گویا که ... از حسن بطریق استبعاد و استغراب بود
فسکت الحسن رواه البیهقی فی کتاب البعث والنشور ابو هریره
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل النار الا شقی در نمی
آید آتش دوزخ مگر بدبخت قیل گفته شد ... یا رسول الله
من الشقی ... بدبخت قال من لم یعمل لله بطاعة ولم یترک
له معصیة فرمود کسی که نکند برای خدا طاعت را و ترک نکند برای
خدا گناه را رواه ابن ماجه علی الجنة والنار موجودتان
بهشت و دوزخ ... احادیثی که دلالت دارند بر وجود آن الآن

منش از روز قیامت بر خلاف آنکه بعضی متبدعه گویند که جنت و نار
هنوز خلق نشده است و در روز قیامت پیدا خواهد شد

الاول ابو هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحاجت
الجنة والنار مکالمه و حکایت کردند با ملائکه و دوزخ با اظهار نوعی
از شکایت از حال خود که چرا چنین شد و بهشت جواب داد از برای
حضرت رب العزت که آن مقتضای مشیت و اختیار است بلی
یکی محل و مظهر لطف و رحمت قسم و دیگری را محل و مکان قهر و غضب
فقالت النار پس گفت دوزخ اوثرت بالمتکبرین والمتجبرین
اختیار کرده شده ام من از برای متکبران و گردن کشان و قالت
الجنة فما لی لا یدخلنی الا ضعفاء الناس و گفت بهشت چه شد مرا که در
نمی آیند در من مگر ضعیفان و مسکینان از مردم و سقطهم و افتادگان
از قسم مردم و سقط بصحیح متاع روی و ناکاره گویند و این
باعتبار اکثر و اغلب است والا انبیاء و رسل و ملوک و علما نیز
در من در آن باشند یا مراد از ضعفا اهل خضوع بود و تواضع کنندگان
برای خلق و خوار دارندگان نفس و ساقط از نظر باعتبار نزد خود
بدارند و عزتهم ملکی سرعنی متحیر و شد بدانرا و در نمی آید مرا گولان و درج
دارندگان و ساده دلان صالحه و واقع شده است اکثر اهل الجنة
البله فقال الله تعالی للجنة گفت خدای تعالی مر بهشت را انما انت رحمتی
نیستی تو مگر مظهر رحمت من و محل آن ارحم بک من اشاء من عبادی
رحمت میکنم بسبب تو کسی را که میخواهم از بندگان من و قال للنار انما انت
عذابی و گفت خدای تعالی مر آتش دوزخ را که نیستی تو مگر محل

و جای بلکی عذاب من و اخذت بکشن ایشان و من جبار و ذی عذاب
میکنیم هوشی را که میخواهم از رسید گمان من و لطف و اجزه مثلی هو ...
هر یکی را از شمار سری است نعمتی هر یکی را هبر میکردانم هر دو هم فاما النار فلا
تمتلی اما النس دوزخ پس پر میشود حتی یضع الله رجله تا انکه می نهد خدای
تعالی پای خود را تقول قط قط قط بفتح قاف و سکون طا می گوید
النس دوزخ بس بس بس سه بار و اطلاق رجل بر حضرت حق سبحانه
نه متشابهات است چنانکه ید و عین و وجه هم متشابهات است
چنانکه ید و عین و وجه هم متشابهات است که در قرآن مجید و حدیث آمده
و آنست که اعتقاد کنند که انچه مراد است بدان حق است و کیفیت
ان معتقد مذهب اسلم اینست و بعضی اهل را اما وصل کنند یا بحکم
مناسبت ذات اقدس است تا موهم تشبیه نگردد چنانکه تحلیلی
پس در اینجا و در آن وقت پر میشود دوزخ و نزدیک میشود بعضها الی
بعض و جمع کرده می شود و گرد آورده می شود بعضی اجزاء النس بسوی
بعضی یعنی تنگ کرده می شود و فراهم می آید و لا یظلم الله من خلقه احدا
پس ستم نمیکند الله تعالی از خلق خود هیچ کسی را که گناه نا کرده کسی را
در روی دوزخ را و هر جماعت را پیدا کند که دوزخ را با ایشان پر کرد
و مراد بظلم ادر روی صورت است و الله اگر بیگناه را نیز عذاب کند و تخصیص
ظلم نباشد که هر که تصرف در ملک خود کند ظلم نبود اما وی تعالی
بصورت نیز نکند و اما الجنة فان الله ینشئ لها خلقا و اما جنت
پس پیدا میکند خدای تعالی پیدا میکند برای وی خلقی جدید را که
بی سابقه عمل ایشان را بهشت دارد بفضل و رحمت او است

یعنی گناه بدوزخ نزدیکی طاعت بهشت میآرد متفق علیه انس رضی
الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تزال جهنم تلقی فیها یعنی همیشه
دوزخ باین صفت که انداخته می شوند دروی تقیه جن وانس و یقول هل
من مزید و می گوید آیا هست هیچ زیاده ولی تقیه مر مشود و بس تمسکند از طلب
زیاده حتی یضع رب العزت فیها قدمه تا آنکه می نهد حق که خداوند
صاحب عزت و غلبه است وی قدم خود را فتزوی بعضها الی بعض
پس فراهم می آید و منقبض میگردد بعضی اجزاء دوزخ بسوی بعضی
میگردد ویقول قط قط پس میگوید بس بس بعزتک وکرمک سوگند
بعزت تو وکرم تو که من بس شدم ولا یزال فی الجنة فضل همیشه است در
بهشت وسعت وزیادتی حتی ینشئ الله لها خلقا تا آنکه پیدای
کند خدای تعالی برای بهشت خلقی فیسکنهم فضل الجنة پس ساکن می
گرداند آن خلق را در زیادتی و وسعت بهشت متفق علیه و ذکر حدیث
انس و ذکر کرده شد حدیث انس که در اول او این کلمه است
که حفت الجنة بالمکاره فی کتاب الرقاق الثانی ابی هریرة
رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لما خلق الله الجنة
قال لجبرئیل چون پیدا کرد خدای تعالی بهشت را گفت مر جبرئیل را
اذهب فانظر الیها برو پس نظر کن بسوی بهشت که چه جمال و لطف
[illegible] ام ... فذهب فنظر الیها پس رفت جبرئیل پس نظر کرد به
سوی بهشت والی ما اعد الله لاهلها فیها و نظر کرد بسوی چیزی
که آماده کرده است خدای تعالی برای اهل بهشت را در بهشت ثم جاء
پس آمد جبرئیل بحضرت حق فقال ای رب پس گفت ای پروردگار

ای پروردگار من وعزتک لا یسمع بها احد بعزت تو که کسی نمی
شنود صفات بهشت را الا دخلها مگر که می در آید در او را
یعنی طمع میکند در در آمدن از جهت حسن و بهجت وی مقصود بیان کمال
خوبی و لطافت بهشت است چنانکه هر کس خواهد که آن را در آید
حفها بالمکاره پس گرد کرد الله تعالی بهشت است چنانکه هر کس خواهد که
آن را در آید ثم حفها بالمکاره پس گرد کرد الله تعالی بهشت را بمکروهات
طاعت و مشاق نه در آید به بهشت مگر بمشقت ثم قال یا جبرئیل اذهب
فانظر الیها پس گفت حق تعالی ای جبرئیل برو و نظر کن نگاه کن سوی
بهشت بالمکاره که محفوف بدان شده فذهب فنظر الیها پس
رفت جبرئیل پس نگاه کرد بدان آن ثم جاء پس آمد فقال پس گفت
ای وعزتک لقد خشیت ان لا یدخلها احد ای پروردگار من
بعزت تو بتحقیق ترسیدم من که در نیاید بهشت را هیچ یکی مقصود
بیان شدت تکالیف شرعیه و صعوبت وصول بجنت است
قال گفت آنحضرت لما خلق الله النار پس هرگاه که پیدا کرد خدای
تعالی آتش دوزخ را قال گفت خدای تعالی یا جبرئیل اذهب فانظر
الیها ای جبرئیل برو پس نظر کن بسوی آتش که چه فظیع و شنیع است
ثم قال فذهب فنظر الیها گفت آنحضرت پس رفت جبرئیل
نظر کرد بسوی آتش ثم جاء پس آمد جبرئیل فقال ای رب وعزتک
لا یسمع بها احد فیدخلها پس گفت جبرئیل ای پروردگار من
بعزت تو و جلال تو نمی شنود صفت آتش دوزخ را هیچ یکی
خواهد که در آید یعنی بجهت قطع و شناعت و هیبت آن فحفها بالشهوات

پیچیده کرده و محافظ کرده اند حق تعالی آن را بشهوات نفس و خواهش های
نفسیت و ذوبنت و مناصب ثم قال پس گفت یا جبرئیل اذهب فا
نظر الیها [illegible] پس نظر کن آتش قال گفت آن حضرت فذهب
فنظر الیها پس رفت جبرئیل پس نظر کرد بسوی آتش یا بسوی شهوات
فقال پس گفت جبرئیل ای رب و عزتک لقد خشیت ای پروردگار
من بعزت تو بتحقیق ترسیدم که ان لا ینجو احد الا دخلها یا بقی
نی ماند هیچ یکی مگر آنکه در آید در دوزخ را یعنی این شهوات و مناصب که دای
پس این است که هیچ یکی از اهل نفس و طبیعت نماند که میل بدان نکند و نسبت
دوزخ بدر آید رواه الترمذی و ابو داود و النسائی الحدیث الثالث
انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی لنا یوما الصلاة
[illegible] انس است که آن حضرت گذارد برای ما نماز را یعنی امامت
[illegible] ثم رقی المنبر پس بر آمد منبر را فاشار بیده قبل قبلة المسجد
پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب قبله مسجد فقال
[illegible] پس فرمود بتحقیق نموده شد مرا اکنون بدرستیکه [illegible]
الصلوة را [illegible] که گذاردم برای شما نماز را الجنة و النار بهشت و دوزخ را
[illegible] فی قبل هذا الجدار ممثل کرده صورت [illegible]
[illegible] و قبل بکسر قاف و فتح با و بالضم نیز درد روایت است
[illegible] و سکون با نیز آمده بمعنی مقابل فلم ار کالیوم فی الخیر
و الشر پس ندیدم هیچ چیزی را از جنس [illegible] مانند امروز و ندیدم [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] را [illegible] دیدنیها یافتم و دوزخ از همه دیدنیها
[illegible] می گوید که بهشت و دوزخ با این طول و عرض چگونه ممثل

و مصور کرده دوزخ در دیواری جواب میگویند چنانکه متمثل میگردد با عرض
سرای وسیع در جانب مشرق در آینه و آب و تمثل بشی لازم
نیست که مثل او باشد در طول و عرض مثل از حدیث لازم نمی آید که بهشت
و دوزخ متمثل در دیوار گرده و دوری نموده بلکه میفرماید که متمثل گشته
در جانب دیوار مقابل دیدم پس توان که نمودن مثالی وی در آن دیوار بود و وجود
مثال در جای دیگر و عالمی دیگر باشد و در بعضی احادیث آمده که
رؤیت الجنة والنار فی عرض هذا الحائط دیدم بهشت و دوزخ را
در عرض این دیوار و عرض بضم عین و سکون را بمعنی ناحیه و جانب
و بعضی در این اشکال آورده و جواب گفته اند که مراد آن است که
بهشت و دوزخ را دیدم در حالی که بهشت و دوزخ در جانب آن
دیوار بودند بلکه مراد آنست که دیدم آنها را در حالی که من در آن
جانب بودم و علی هذا فلا اشکال والله اعلم بحقیقته
و ذکر الانبیاء علیهم الصلوة والسلام در ابتدای آفرینش و ذکر بعضی از آنکه
ابتدا از امر دین و ملت و انتظام امور عالم و صلاح آن باب ... است
آغاز آفرینش نوع انسان با آدم علیه السلام بدانکه اهل ملل ملکه مجوس
نیز همه بر آنند که عالم حادث است یعنی از عدم بوجود آمده بمعنی آنکه
هیچ چیز نبود و جز خدا پس از آن پیدا کرد وی سبحانه عالمی را و حدیث
و در این باب خبر مخبر صادق است که فرمود کان الله ولم یکن معه شیء
پس پیدا کرد لوح و قلم و نوشت کتابی را پیش از آنکه پیدا کند خلق را
بعد از آن پیدا کرد عرش و کرسی و آسمانها و زمینها و کرسیها و جن و
انس چنانکه در احادیث آمده و اتفاق کرده اند که اجسام حادث

مدرك است جسد و صفات لیس بعضی گفته اند که ابدان مخلوق را اجسام است
در برابر وی حاصل است مماثله صورتها چه آب چون لطیف گردد صورتها مشهود از
نهد آن تابش پیدا آید و از جا و مانند آن آسمان مشهود شود و اطلاق دخان
بر آسمان و در قرآن مجید آمده است و این قول نسبت به گذشته است
بعضی حکما که نام او تالیس ملطی است و بعضی گفته اند که وی این قول را از
مشکات نبوت گرفته و در سفر اول از تورات آمده است که الله تعالی
بیافرید جوهری را پس نظر کرد بوی نظر هیبت پس بگداخت پس گشت
اجزای وی آب پس برزد ازوی بخاری چون دخان پس خلق کرد ازو
ازوی آسمانها پس ظاهر است بر روی آب زبدی پیدا کرد از
وی زمین پس لنگر کرد زمین را بکوهها و مردم را در بیان این احوال
مختلف است و این امور نقل و قیاس در بیان آن نیست الا به وحی الهی
استنباط فهم از آنچه وارد شده بآن و الله اعلم بحقائق الامور
الفصل الاول عمران بن حصین نعیم خاء وضع صاد مهملتین
عثمان صحابی است که بسیار از اکابر صحابه بود ملائکه بوی
سلام میکردند و ملائکه بروی سلام میکردند و آورده اند که یکبار زخمی
بود و در بدن ملائکه بروی محجوب شد قال انی کنت عند رسول الله
گفت بودم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ جاء
جمعی از بنی تمیم ناگاه آمدند آن حضرت اکرم از بنی تمیم فقال
اقبلوا البشری یا بنی تمیم پس گفت آن حضرت قبول کنید خبر خوش
ای پسران تمیم یعنی قبول کنید دین را آن چیزی را که نوید آن آورده اند
که بشارت آن سخن بهشت بود است و رسیدن ثواب

تعلیم احکام و عقاید آن دو قوم مضطر بودند اگر هم [illegible] ایشانرا
و بنا و [illegible] آن بود بخود ما بعد من ذلک قالوا گفتند بشرتنا فاعطنا
بشارت دادی ما را پس چیزی بده یعنی بشارت شنیده گرفتیم
چیزی هم بده [illegible] از دنیا که ما را می باید فدخل ناس من اهل الیمن
پس در آمدند مردم از اهل یمن فقال یا پس گفت آن حضرت اقبلوا
البشری یا اهل الیمن اذ لم یقبلها بنو تمیم قالوا گفتند قبول کنید بشارت
را ای اهل یمن چون قبول نکردند بنو تمیم قالوا گفتند اهل یمن قبلنا قبول
کردیم جئناک لنتفقه فی الدین آمده ایم ما نزد تو تا دانش دریابیم در
دین و لنسألک عن اول هذا الامر آمدیم تا بپرسیم ترا از آفرینش
کار یعنی آفرینش ما کان که چه بود قال کان الله ولم یکن شیء قبله
گفت آن بود خدا بود و هیچ چیز از وی چیزی [illegible] پیش از وی نبود
چیزی وکان عرشه علی الماء و بود عرش خدا تعالی بر آب ثم خلق
السموات والارض پس بیافرید خدای تعالی آسمانها را و زمین
ازینجا معلوم می شود که عرش و آب پیش از آسمان و زمین آفریده
اند بودن عرش بر آب یعنی راست و جایی در میان ایشان
نبوده نه آنکه عرش بر روی آب بود و مراد از آب آب دریا
[illegible] دیگر بر عرش و دیگر ارکان و در اول کتاب در ما سبق الکلام
بالقدر یکدیگر گفته است و کتب فی الذکر کل شیء و نوشت در ذکر
یا نکاه حروف یا در کرد ملائکه را نوشتن در لوح محفوظ هر چیز را و
ظاهر آنست که [illegible] نوشتن [illegible] چیزی [illegible]
چه [illegible] [illegible] تا [illegible]

دهند

و سبب اینست آمده مراد وی و لطف او بی عمران در باب سره ماده
بود اما فصلی رفته است و در صحیح است مشکوة فالطف اطلعنا بس
بر آمدم لطف ما فیه و اهم آمده و بعد اما که آمد ملک و کندیم بود دست المها
بود سبب بدلهم زدم بر آمده و دست میداریم که ما فیه میرفت و من
بر همچو رسیدم عمران ما فیه مروی در سینه حضرت رسول الله در آمده بود
ما فیها فهم انجمن پس صحیح آمده خبر کرد که ما فیه تو کر نجم است در باب
مجلس برکات وی رضی الله عنه بحکم ضرورت و نسیان شد که
جزا بر جا ستم وازو خواند صحبت بلطف آن حضرت و حقایق که
زای مذکوری شد محروم شدم رواه البخاری عمر رضی
الله عنه قال قام فینا رسول الله صلی الله علیه و سلم مقاما فاخبر
المرتضی که ایستاده در میان ما یار صفه ما موعظت ما آن
حضرت ایستاده ما در مقام ایستادن خطبه خواند فاخبرنا
ان بدء الخلق پس خبر داد ما را از آغاز آفرینش حتی دخل اهل الجنة
بهشت و اهل النار منازلهم و منازل خود در قیامت که ذات اند بهشتیان
بهشت [illegible] در میان [illegible] اوسط احوال مبدا و معاد از اول تا
آخر همه را بیان کرد حفظ ذلک من حفظه یاد داشت آن را کسی که
یاد گرفت و بعد از یاد کردن فراموش نکرد و نسیه من نسیه یاد
[illegible] که یاد نگرفت و یا یاد گرفت و بعد از آن فراموش کرد
حاصل بعضی آنرا یاد دارند و بعضی فراموش کردند رواه البخاری
و عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
ان الله کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض ان

و رحمتی سبقت غضبی در سینه ام خدای تعالی نوشت کتابی را پیش
از آنکه پیدا کند آسمانها را و زمین را این نوشت که صورتها تحریر
کرده است خشم مرا فهو مکتوب عنده فوق العرش پس این کتاب
نوشته شده است نزد او نوشت بالای عرش و معنی سبقت
و رحمت غضب را کثرت ظهور آثار رحمت و شمول و سعت آن
بن عامه مخلوقات است بعضی که غیر گاه گاهی دو عموم
مخصوص نباشد چنانچه در قرآن مجید میفرماید که ان عذابی اصیب
به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء فرمود بدرستی عذاب من
میرسانم کسی را که میخواهم و رحمت من در گرفته است همه چیز را
متفق علیه عائشه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
خلقت الملائکة من نور پیدا کرده شده اند فرشتگان از نور فی
القاموس نور روشنائی یا پرتو آن و مراد اینجا جوهر مضیء
و کشف معنی نور آنچه در تفسیر کریمه الله نور السموات والارض
گفته اند باید جست و امام غزالی در کتاب مشکاة الانوار تحقیق
آن کرده و ما نیز در رساله جدا آن را ترجمه و شرح جداگانه کرده
ایم و خلق الجان و پیدا کرده شده است جان که جمع جن است یا
مفرد جان چنانکه جان آدم ابو البشر است من مارج من نار از زبانه
آتش آمیخته اند به دود و کذا فی النهایة مارج در اصل لغت
مضطرب مختلط است و مراد به گفته مارج صاف از زبانه
و من نار بیان اوست مراد آنکه در صحاح و قاموس مذکور است
مارج من نور آتش شعله ای است بی دود گفته است مراد ...

[illegible]

صفت الحليم و ابليس نيز همچنان است جز آنكه به دوستانی وی پليد و زشت
محنه بد ... است و چون ... شود و مصفا شود محض نور ... بد و چون
پس رود وجود ... اصل نمايد نور او منطفی گردد و ... چون حرف
باید يعنی فرق ميان فرشته و ... و علی آدم ... صفت
... و مدار كرده شده است آدم را بجهت ضعف كرده شده است ای
... قرآن مجيد از ... و كل ... روایة مسلم انس ان رسول
محمد صلی الله عليه وسلم آدم فی الجنة ... ما شاء الله ...
... خدا او تصوير نمود آدم را ... ظاهر اين حديث آنست
... تصوير آدم ... است و ... اخبار ... است ...
... تصوير وی در وادی نعمان است كه در ميان مكه و طايف است
... تسويه و نفخ روح ... پس ذكر فی الجنة ...
... حال است فافهم ... گفته كه ...
... كه ذكر فی الجنة ... ...
... چون آدم را مدار كرد ... جعل ابليس لطف ...
... ابليس ... آيد با دم فی ...
... منظر ... كه ... ابليس ...
... آدم ... دارد ... ...
... علی ... پس چون ديد ابليس
آدم را ... و شناخت كه وی مدار كرده شده است ...
... تواند ... ...
شهوات يعنی ...

در اصلاح وی رواه مسلم عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اختتن ابراهیم النبی و هو ابن ثمانین سنة بالقدوم ختنه کرد ابراهیم
خود را و حال آنکه وی هشتاد ساله بود و در روایتی صد و بیست ساله بالقدوم
بفتح قاف و تخفیف دال تنبیه در ذکر شده نام موضع است بشام
و در مختصر نهایه گفته که بتخفیف و تشدید نام موضعی است و بعضی اند تشدید
و تخفیف بمعنی تیشه است و نووی گفته که قدوم بتخفیف دال
نام موضعی از شام و بعضی محدثین تشدید میخوانند و آن خطا است
بعضی مردم گمان می زنند که ختنه کرد بقدوم که بر تیشه می کنند بدان
چوب و آن غلط است و بیشتر گمان من آنست که این تیشه است
متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یکذب
ابراهیم الا ثلث کذبات دروغ نگفت ابراهیم مگر سه دروغ و سه دروغ
و آن سه را باعتبار ظاهر است و نظر بمقصود همه راست اند اما آنکه بدروغ
مانی است در وقت صدور که در آن وقت مکلف نبود
و کذبات بفتح کاف و دال است جمع کذبة بروزن رکعة
و کلمات است بفتح کاف و سکون ذال و آن نیز جمع است ثنتین منهن فی
ذات الله دو دروغ از آن سه دروغ در ذات خدا است
برای خدا و امر وی و طلب رضای اوست که در آن چیزی نفع از
برای نفس خود نیست و مقصود توحید و تنزیه حق بود و یا آنست
که بدان اختفی است ذکر آن نظر برای خدا است اما در وی نفع
برای او است که ثمره حاصل باشد و بعضی گویند که مراد بذات الله
جز آن است که صفت حق ... تعظیم به ذات وی فانهم قوم

الی

انّی سقیم [illegible] قول وی علیه السلام انّی سقیم بدین معنی که من بیمارم

است و در الکشاف که قوم وی را بتماشای عید خود طلبیدند وی نرفت

و عذر آورد که من بیمارم این نظر بر ورود [illegible] می نماید که وی بیمار نبود ما دلیل

[illegible] انه [illegible] مراد الکشاف است سقیم فی الجمله و در معانی [illegible]

[illegible] الهام کرد و نقطه [illegible] را آگاه در سقیم است و در حال بعضی گفته اند

[illegible] انداخت که وی استدلال کرد بامارات علوم نجوم که بیمار خواهد

گشت چنانکه از سیاق آیه معلوم میگردد و با ول آن مراد است

که دل من بیمار و بد حال است بسبب کفر شما و نیز [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] مع [illegible] و صدور افعال آن بر وجه صلاح و سقیم مانکه

[illegible] هیچ کسی نیست که خالی از سقیم باشد مگر کسی که مزاج

وی بهمه وجوه معتدل باشد و آن نادر الوقوع بلکه معدوم الوجود

است صاحب مقام عالی [illegible] قادری [illegible] ضعیف [illegible]

[illegible] خواندن [illegible] مجلس [illegible] که اگر مردم [illegible] دهند [illegible] طلبند

[illegible] خلیل الرحمن و در [illegible] است که انی سقیم و این

بیت [illegible] اگر ترا بتماشاء عید خود طلبند خلیل

[illegible] بهانه که بیمارم و قول مردم قول اوست بل فعله کبیرهم هذا

[illegible] علیه السلام [illegible] معانی این [illegible] را شکستند رسیدند

[illegible] وی این کار را [illegible] ابراهیم [illegible] و ملک این بت

که فلان است معانی این [illegible] وی [illegible] صادق نیست و نقلی

[illegible] وی [illegible] که باعث [illegible] شکستن مر این بت کلان

[illegible] تحقیر و تقطیع [illegible] آورد [illegible] است

نا ملکه کسی که قادر نیست بر دفع ضرر نفس خود لا یملک که او را
می پرستند و قال بگفت آن حضرت سما نحو ذات یوم و ساره اذ اتی
میان صدور کذبه ثالثه است از ابراهیم که بی بود در اثنای آنکه ابراهیم و
ساره همچنین را که زوجه وی بود در منزلی که ابراهیم کرده با نام ملکه
او اتی علی جبار من الجبابرة ناگاه آمد ابراهیم با ساره و کلانه
بر مسکری از مسکران که نام وی هلاکو بود و حصل به ان هنا رجلا معه
امرأه پس گفته شد مر آن جبار را یعنی خبر رسانیدند وی که در
مردی آمده است که با وی زنی است من احسن الناس زیباترین
مردم در حسن و جمال فارسل الیه یعنی کس فرستاد آن جبار بسوی
ابراهیم لغایه عنها پس پرسید آنکس ابراهیم را از حال ساره من
هذه که کیست این زن که با تست قال اختی گفت ابراهیم که این
خواهر من است و این بظاهر دروغ است که ابراهیم گفت و لیکن
و تاویل این نشانه خالی است از ساره پس آمد ابراهیم ساره را فقال
کرد او را حیله در استخلاص وی از شر آن جبار فقال ابراهیم
مر ساره را ان هذا الجبار ان یعلم انک امرأتی یغلبنی علیک
بدرستی که این جبار اگر بداند که تو زن منی غلبه میکند بر من
و ترا از من می ستاند فان سالک فاخبریه انک اختی یعنی اگر
پرسد ترا پس خبر ده او را که تو خواهر منی فانک اختی لکن
بدرستی تو اخت منی فی الاسلام در دین مسلمانی یعنی
منت اخوت که اسلام است مر این را گفتن مر آنکه لیس
علی وجه الارض مومن غیری و غیرک نیست بر روی زمین مومن
بجز

از من و ... این بیان وارد است که در آن وقت هیچکس بغیر ... ایمان
نیاورده بود و ساره بنت عم ابراهیم بود و این نیز توجیهی دیگر است
برای صدق هذا اختی و شاید که اقتصار ابراهیم بر اخوت اسلامیه از جهت
شرف و اصالت این نسبت است و بعضی گویند که مراد ابراهیم که گفت
که این زوجه من است و حال آنکه زن را از دست ... وی کم ساختند
و مر ظالم ... که دارد زن باشد با خواهر میکرد و اولی آنکه عادت
آن ظالم بر آن رفته بود که زن میگرفت نه خواهر را و مرد وی را میکشت
بود و زن محبوس اگر خواهد بود برادر آن احق و اولی است تو به
ایذای وی ... چون ساره ابراهیم که ... پس آن ظالم با وجود
آن وی بجانب زن خود نگرد و قصد کردی که حبس وی را ...
... که زن محبوس از دست آمده و وی خود متاجر است
... ابراهیم جواب میگویند که دین محبوس قدیم است ولیکن در دست
آن ... خفته با ... دریاده کرد فارسل الیها پس فرستاد
... را بسوی ساره ... اورا ... پس اوردند
ساره را ... قام ابراهیم یصلی ایستاد ابراهیم تا نماز کند و مناجات
... کار خود و روی بخدا آورد تا از بین ورطه نجات یابد و
... در کلام است که چون مانند و هیچ درمانند بنماز در آیند
و عادت شریف پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم نیز همچنین بود فلما
دخلت علیه ذهب یتناولها بیده بلفظ مجهول پس گرفته شد
آن جبار ... بازداشته شد بقدرت ... الها ...
... شد بلناه ... و عقابه ... آن یا ... کرد ...

بهر سبب نفی تفسیر کرده اند این لفظ را و در روایتی اخذ شدند از
ما حضر نیز آمده است بمعنی گرفته شدن و در نسخه‌ای چسون با تسنیم
ضمانه با یم و حاجر کرده و بجای ما حضر فقط بفتح علی معجمه و سنده ها
مهمله بر مثال مجهول بمعنی حصه کرده شد و گرفته شد را تفسیر نموده
تا آنکه رسیده باشد از حلق وی و از ضمانه کسی آواز میکند که آخر الامر
گویند یعنی الحق هر حیله تا آنکه حرکت کرد سایه‌های خود یعنی تا ساحل الخ
رهش می‌رود می‌رسید ضمانه کسی را تسبیح میکنند تا چون میکرد حق تعالی
او علیه السلام پس گفت آن حباب یعنی ستاره دعا کن خدای تعالی را
برای من تا خلاص کرده اند مرا ازین بلا و الا مرگ زیان عمر شده
من ترا و ممنون تو ام ترا چند عیسی علیه السلام پس دعا کرد ستاره خدای تعالی
را فاطلق پس رها کرده شد آن حباب از بند این بلا تمام شد و [illegible]
بستر دست اندازی کرد و بگرفت سبزه را گرفت دوم جا حذف
پس گرفته شد مانند گرمی محبت او و شد ملک سخت [illegible]
او علیه السلام و الا مرگ چند عیسی الله فاطلق چند جا معجمه [illegible]
خوانده آن حباب یعنی زرده داردن سبزه را خود را [illegible]
جمع حاجت ضمانه طلبه و طالب مثقال [illegible] تا بی [illegible]
پس گفت چه درستی تو بنادردی [illegible] آدمی را [illegible]
نادری مگر سلطان را اسطرلاب تمام بر سر کسی که منفرد گشت چون باشد
مانس کدامی القاموس و طبعی گفته مراد اینجا چون است و این
قوم ار حص ستاره‌ای رسید فا حد [illegible] پس [illegible]
ستاره ها جرز النصح صبح [illegible] تمام او نا جر بود امر [illegible]
می‌آیند

می گویند که نام مادر اسمعیل است علیه السلام ابراهیم را از ساره

فرزندی نشد پس ساره هاجر را با براهیم بخشید و گفت امید است که

ترا ازوی فرزندی شود پس اسمعیل شد و ابراهیم دران تاریخ هشتاد و

شش ساله بود و را حرارت ساره بر اسحاق علیه السلام شد فاتته و هو قایم

یعنی پس آمد ساره نزد ابراهیم و حال آنکه ابراهیم استاده نماز میکرد

[illegible] بفتح میم و سکون [illegible] و فتح [illegible] [illegible]

برد و گرد که چه حال داری و چه شد قالت رد الله کید الکافر [illegible]

گفت ساره بازگردانید خدای تعالی بد سگالی آن کافر را در سینه

وی یعنی بد اندیش وی [illegible] بازگشت یعنی [illegible] نکرد [illegible]

نرسید و اخدم هاجر و خادم گردانیده است [illegible] هاجر را حال ابو هریره

[illegible] تلک امکم یا بنی ماء السماء گفت ابو هریره ان هاجر مادر شماست

ای پسران آب آسمان [illegible] اسمعیل است علیه

السلام و بنی ماء السماء تعبیر کرد از جهت طهارت نسب ایشان

[illegible] مثل است [illegible] طهارت خانگی گویند فلان از

آب [illegible] گویند [illegible] با نسب مردان

[illegible] زمزم [illegible] اسمعیل و ان [illegible] است از اسحاق

[illegible] برآمد [illegible] که در زمین [illegible] تعالی

آن را از آسمان [illegible] شد و بعض گفته اند که این خطاب بالعرب است

زیرا که ایشان اولاد [illegible] گرفته از وی اند و وی ملقب

ماء السماء بود زیرا که قوم وی طلب باران میکردند [illegible]

بعض گفته اند مراد عرب [illegible] تمام کرد [illegible] آن را مدام

زیرا که ایشان پیروی می‌کنند پدران را و محبت می‌کنند و زیرا
که پدران است و اگرچه تمام عرب از نطفهای حضرت‌اند و لیکن تخلف
کرد اولاد اسمعیل را بجهت شرف و علو ایشان و بعضی میگویند
که این نسبی است بر آنکه مشهور است که همه عرب اولاد اسمعیل
است. متفق علیه. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
نحن احق بالشک من ابراهیم گفت آن حضرت ما سزاوارتریم به شک
آوردن از ابراهیم اذ قال رب ارنی کیف تحیی الموتی و چون گفت
ابراهیم ای پروردگار من بنما مرا که چگونه زنده میکنی مردها را سبب
ورود این حدیث آنست که چون نازل شد قول حق سبحانه قال اولم
تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی گفتند طائفه از صحابه شک آورد ابراهیم
و شک نیاورد پیغمبر ما پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما سزاوارتریم
به شک از ابراهیم و ظاهر این عبارت در اثبات شک است مر
ابراهیم را و مر نفس شریف خود را و حال آنکه هر دو محال است
عروض شک مر انبیا را صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین که اول
مرضیان اند و معنی ندارد پس معنی آنست که اگر شک راه می‌یافت
به ابراهیم ما سزاوارتر باشیم و شما میدانید که شک راه نمی‌یابد به ما پس
بدانید که ابراهیم نیز همچنین است پس سؤال ابراهیم از جهت طلب
ترقی بود در علم الیقین بعین الیقین که اطمینان قلب عبارت
از آن است یا چون وحی علیه السلام محبت آورد بر قوم خود که
پروردگار من زنده میکند و میراند طلب کرد آن را که
ظاهر گردد و قبل وحی عیاناً [illegible] الخلیل آنست که در حدیث
[illegible]

ترجیح ابراهیم بر نفس شریف آنحضرت مفهوم میشود جواب آنست که
این سخن را بطریق تواضع فرموده یا پیش از آن فرموده که وحی آید که او
صلی الله علیه و سلم سید اولاد آدم است و ممکن است که هر دو
بر تقدیر که مفهوم است نبود افضلیت آنحضرت را از انبیاء دیگر چنانکه
فرموده تفضیل مکنید مرا بر یونس و امثال آن قال کیف ان حضرت صلی
الله علیه و سلم و یرحم الله لوطا لقد رحمت کند خدای تعالی لوط را
هر آینه ماوی الی رکن شدید هر آینه به تحقیق بود که می آید جایی [illegible]
بسوی رکن سخت و رکن کناره قوی از هر چیز را گویند مراد
آنست که چون قوم لوط قصد کردند مهمانان او را که فرشتگان بودند
میمیل بصورت امردان گفت لوط لو ان لی بکم قوة کاش مرا می بود
با شما نیرو یعنی بنفس خود قدرت مقاومت و دفع شما میداشتم
او آوی الی رکن شدید یا پناه می جستم بسوی قومی یا جایی سخت
یا روی می آوردیم بوی و باز میداشتم خود را از شما گفت آنکس
آنحضرت رحمت کند خدای تعالی لوط را که پناه می جست
بسوی رکن شدید آنکه میان و قال الله رکن شدید تمسک بعصمت حق
... [illegible] و حرف ترحم در جایی میکنند که از کسی تقصیری
واقع شود و نمی گویند که پناه نگرد و میگویند خدا رحمت کند فلان را
بحیلتی کاری کرد یعنی با کسی نگرد و نه بخشد او را در دکر این
قول لفظ در حسب قول ابراهیم لایاد است که قول ابراهیم هر
با گوشه تقصیری و غفلتی نیست والله اعلم و نیز فرمود آنحضرت و
لبثت فی السجن طول ما لبث یوسف و اگر درنگ میکردم

من در زندان دراز مدت درازی که درنگ کرد یوسف لاجبت
الداعی هر آینه اجابت میکردم خواننده را که از جانب ملک مصر
بطلب یوسف علیه السلام آمده بود قصه آنست که یوسف علیه السلام
نه سال در زندان بود و چون ملک مصر او را طلبید تا خلاص کند و مقرب
خود گرداند یوسف علیه السلام توقف کرد در برآمدن توقف کرد
در زود اجابت نکرد و گفت تحقیق حال مرا تحقیق کنید و زنان را
که مرا دیده‌اند و سبب خود را ببرید عصمت و امانت و عرض من تحقیق
نمود زنان می برایم پس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید که
اگر من بجای یوسف می بودم و چندین مدت دراز در زندان بر من
میگذشت و کسی برای استخلاص من می آمد زود اجابت میکردم
و اصلا شرط تحقیق حال نمی شدم و بر توقف و تامل نمی نمودم چنانکه یوسف
نمود و بعضی علما این کلام آنحضرت را بر ثنای یوسف و صبر و ثبات و متانت
رای وی حمل کرده اند یعنی با وجود طول مکث وی در زندان و کثرت
محنت و شدت کشیده در اینکه برای استخلاص وی [illegible]
و وی صبر و ثبات ورزید زیاده بر این اکتفا [illegible]
اگر من در این طور جای بر این حال می بودم زود بر می آمدم و [illegible]
و درین تواضع است از آنحضرت صلی و مبالغه در مدح و ثنای یوسف
و اگر نه استقامت آنحضرت بالاتر از استقامت جمیع انبیا
و اولیا معلوم است و بعضی گفته اند که این اشارت است بنقد
یوسف در شتابی بر برآمدن نکردن با وجود اینکه برآمدن او از
زندان به و در آمدن در خانه ایشان [illegible] ایشان

و ملک نیستند که وی علیه السلام مرسل بود بر ایشان و لهذا
نوبت کرده‌اند ایشان را بعون خود ما صاحب النحو ارباب منقول
الآیات نیست مخالف اورا و زیادت برآمد و دعوت میکرد و کوفت
بمرگ و منفعت بر ذات نفس خود نشد که اقبل دو در بیان سخن نظرات
برزنه تقدیم اثبات بدات نفس وی از مثل بود و در ارام دعوت
ابلاغ والله اعلم بمعنی عبید   قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان موسی رجلا حییا کعف الحرث بدر سنی توضیح
سلمة السلام بود مردی حیی بفتح حاء و کسر تحتانیه اولی و تشدید
ثانیه ستیر مبالغه ساتر بفتح سین و کسر تاء و کسر فوقانیه ممدوده
بسکون تحتانیه بسیار پوشیده بدن خود را و مبالغه کند در آن
در جای عورت و ستر مکان او و فی الصراح رجل ستیر عفیف و جاریة
ستیرة عفیفة لا یری من جلده شی استحیاء و دیده نمی شد از
پوست وی و بدن وی هیچ چیزی از جهت شرم و دوشیزگی فاذاه
من اذاه من بنی اسرائیل پس ایذا نموده و آزار کرد او را کسی
آزار کرد او را از قوم بنی اسرائیل فقالوا ما یستتر هذا التستر
ستر این قوم تکلف و مبالغه کرد موسی در ستر کردن و کوشیدن
ایشان مبالغه کردن در آن الا من عیب بجلده مگر از جهت عیبی
در پوست اوست اما من برص و اما برص است و برص بفتح
دو راء بیسی او ادرة ادرة با ثا بضم همزه و سکون دال
بعد با ورم آماس در خصیتین و ان الله اراد ان یبرئه و بهر رسته
مما قالوا چو خواست که پاک گرداند موسی را از تهمت و ظاهر

کردند بر مردم عیبی او را فعلا بوده و چه مستغسل پس فاش شد
موسی روزی تنها تا غسل کند فوضع ثوبه علی حجر پس نهاد جامه
خود را بر سنگی و دوید چون از غسل بهت برهنه و در فعل موسی علیه
السلام حکمتی بود که عاقبت او مبری است جهت عز و کمال او بود
از اتهام بعیب و نقصان ففر الحجر بثوبه پس بگریخت آن سنگ و
ببرد جامه موسی را فجمح موسی فی اثره پس بشتافت رفت در پی
در پی آن سنگ و شتابان وی جمح بضم جیم شتافتن و در آخر کلمه
حمزه و سکون مثلثه و بفتح هر دو است ثبوت و در حالی که می گفت
موسی ثوبی یا حجر یعنی جامه مرا ای سنگ حتی انتهی الی ملاء من بنی
اسرائیل تا رسید موسی بجماعتی که بودند از بنی اسرائیل فرآوه عریانا
تا احسن ما خلق الله پس دیدند آن جماعت موسی را برهنه نیکوترین خلق
خدا یعنی مبرا از عیب و نقصان که نسبت میکردند او را آن قوم
بدان وقالوا والله ما بموسی من بأس و گفتند بخدا سوگند نیست موسی را
هیچ باکی و هیچ عیبی از آن حال معلوم میشود که خدای تعالی پاک میسازد
دوستان خود را از هر عیب و نقصان که نادانان و بیخردان با
منکران ایشان را بدان موسوم وصفت میکنند تا از آن منزه
و مبرا باشند و معزز و مکرم در خلق باشند واخذ ثوبه وطفق بالحجر
ضربا پس در ایستاد موسی که زد سنگ را زدنی فوالله ان
بالحجر لندبا من اثر ضربه پس بخدا سوگند که پیدا است در سنگ نشان
از نشان زدن موسی آن را و ندب بفتحتین نشان جراحت که
بلند شده باشد از پوست تشبیه کرده شد اثر ضرب را با اثر جراحت

ثلثا

بلند و دورین دمشق سه فرسخ ان با چهار پایچ هر بار که روشنی از آن جدا
آید و این معجزه موسی بود علیه السلام متفق علیه . قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم بینا ایوب یغتسل عریانا فخر علیه جراد
من ذهب ایوب علیه السلام غسل میکرد برهنه پس از خداوند صحبت و عافیت از آن
مرضی که بدان مبتلا شده بود وحی سبحانه ملخها از زر در خانه وسیت
فخر علیه جراد من ذهب پس افتاد بر ایوب ملخی از زر فجعل
ایوب یحتثی فی ثوبه پس گشت ایوب که گرد می آورد بعضی ازان ملخ
را در جامه خود فناداه ربه یا ایوب الم اکن اغنیتک عما ترى
پس ندا داد ایوب را پروردگار وی که ای ایوب آیا نبودم که توانگر
گردانیده ام من ترا از چیزی که می بینی یعنی چندین زرها را بعد ازان
ویرا که ترا اعطاء نهاده است یا این ملخ که بر دامن در جامه خود
جمع میکردی آوردی قال بلی وعزتک گفت ایوب آری ای پروردگار
توانگر کرده بعزت تو ولکن لا غنی بی عن برکتک ولیکن نیست
مرا بی نیازی از فزونی نعمت و برکت تو
که بر دامن ایوب علیه السلام ان ملخ را بشهود
و تصدیق کرد حرص دنیا و تکثیر
مال و ذلک ظاهر رواه البخاری . قال استب رجلان من
المسلمین ورجل من الیهود دشنام یکدیگر کردند مردی از مسلمانان
و مردی از یهود فقال المسلم والذی اصطفی محمدا علی العالمین
سوگند بان خدای که برگزید محمد را بر جهانیان فقال الیهودی گفت
یهودی والذی اصطفی موسی علی العالمین برگزید بان

بان خدای که برگزیده موسی را بر جهانیان فرفع المسلم یده عند ذلک
فلطم وجه الیهودی پس برداشت مسلمان دست خود را گرد این گفتن
یهودی پس طپانچه زد روی یهودی را ظاهرا گفتن آن یهودی این
قول بر وجه انکار اصطفا موسی علیه السلام بر جمله عالمیان ثابت
است بوحی سبحانه در باب بنی اسرائیل گفت و فضلنا علی العالمین
و در باب موسی علیه السلام انی اصطفیتک علی الناس فذهب الیهودی
الی النبی پس رفت یهودی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاخبره بما
کان من امره وامر المسلم پس خبر داد آن حضرت را بکاری که بود از
کار وی و کار آن مسلمان و آنچه گذشته بود در میان فدعا النبی
صلی الله علیه وسلم المسلم پس طلب کرد پیغمبر مسلمان را فسأله
من ذلک پس پرسید مسلمان را از آنچه گذشته بود فقال النبی
منهم صلی الله علیه وسلم لا تخیرونی علی موسی برتر مکنید و تفضیل
مدهید مرا بر موسی فان الناس یصعقون یوم القیمه زیرا که مردمان
بیهوش می‌شوند روز قیامت و صعق بمعنی بانگ عذاب و آواز
سخت و موت می‌آید فاصعق معهم پس بیهوش می‌شوم من همراه
ایشان فاکون اول من یفیق پس باشم اول کسی که بهوش
می‌آید فاذا موسی باطش بجانب العرش ناگاه می‌بینم که موسی
علیه السلام گرفته استاده است یکجانب عرش را البطش حمله کردن
و سخت گرفتن فلا ادری کان فیمن صعق فافاق قبلی پس
در نمی‌یابم من آیا بود موسی در میان آنکسان که بیهوش افتاده
بودند پس بهوش آمد پیش از من و معلق شد بعرش او کان ممن
استثنی

استثنی الله باشد و موسی در آنکسان که استثنا کرده و بیرون آورده
است ربّ آن را خدای تعالی از صعق و فرمود فصعق من فی السموات
ومن فی الارض الا من شاء الله تعالی یعنی فرموده حق تعالی آن روزی که دمیده
شود در صور هلاک گردد هرکه در آسمان و زمین است مگر کسی که خواهد
که وی را هلاک نکند حق تعالی پس ممکن نیست که موسی از آنان
باشد و فی روایة و در روایتی چنین آمده است که لفظ الحدیث فلا
ادری اجوزیت بصعقة یوم الطور پس در وی با هم من آیا حساب
کرده شد این صعقه با موسی بصعقه روز طور یعنی موسی را علیه السلام
صعقه نشد در آن روز که دیدار ظاهر بود تا آن صعقه را بصعقه که
روز را دران شده بود حساب کردند صعقه نشد او را و بعث قبلی
یا صعقه نشد موسی را و لیکن افاقه شد وی پیش از من پس موسی را چون
این فضیلت ثابت است که مرا است تفضیل چون نهند مرا بر وی و این
تواضع است از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و نیز این فضیل جزئی است
که موسی علیه السلام ثابت است و آن منافی افضل کلی نیست ما و فوق
این کلام پیش از نزول وحی با فضیلت و شرافت آنحضرت بوده و بوده
و دیگر نیز معاید و یابد و الله اعلم که این صعقه غشی است که بصیحه صور روز قیامت
حاصل شود و مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و موسی علیه السلام دران روز
کما میدانند که آن را ابتدا صعق حاصل گردد و نیز بعد از وی نه آن وقت
وآن حضرت اول مبعوث است باتفاق چون فرماید انا اول من ینشق ملک
مراد بصعقه در حدیث صعقه البعث که بعد از بعث خواهد بود و شاید هم
همه ملبوس شوند بعد از آن با فاقت آیند اینجا فرموده است که چون امر یا محمد

نام موسی را نبیم تا طی بجانب عرش و سماء والارض سماوات ابد
همچنانکه و تحقیق در شرح صحیح است که قبل از بعثت است چنانکه معراج آن حضرت
بعد از بعثت دلالت میکند که در بعضی صحیح ... فرایند بود ... ولا تقول ان
احدا افضل من یونس بن متی و معلوم که هیچ یکی را بهتر از او فاضلتر است
از یونس علیه السلام و متی بفتح میم و تشدید فوقانیه معروف نام پدر
یونس است علیه السلام کذا فی القاموس و در شرح ابن الملک از جامع
الاصول نقل کرده که نام مادر اوست و تخصیص یونس علیه السلام بذکر جهت آنست
که وی از اولو العزم نبود و ابتدای غولی صبری نمود و قصه او در قرآن
در سبب القصه پس اینجا خطیئه آن است که کسی را بر وی فضل شد و فی روایة
ابی سعید قال لا خیر و ابن للانبیاء ینبغی بر مکر سد بعضی از شعرا را بر بعضی
بعضی میگویند که فلان شعر فاضلتر است از فلان متفق علیه و فی روایة ابی هریرة ولا
تفضلوا بین انبیاء الله تفصیل بنهند میان شعر فرد و لا تفضلوا تفاضلهم
نیز روایت کرده اند محمل این نهی یا در وقتی است قبل از نزول وحی بفضل
یا لفضل در اصل نبوت یا تفضیل بر وجهی که تحقیر او را و مکر لازم آید
ابی هریره قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ینبغی لعبد ان یقول انی خیر من
یونس بن متی گفت آن حضرت میرسد هیچ بنده را که بگوید من بهترم از یونس
شعر این عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه آن حضرت فرماید که مرا نمیرسد از روی
تواضع که معلوم شد دوم آنکه کسی خود را بهتر از یونس گوید ... هیچ وقتی مرتد
میشد اگر چه نه از اولو العزم بود نقل است که در زمان حضرت غوث
الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی یکی از مشایخ وقت خود را فوق یونس علیه السلام
میگفت ... ملامت ... فاضلترم از یونس علیه السلام و مقام من بالاتر است از مقام

وی

وی پس حضرت موسی علیه السلام در غضب آمدند بروی و در دست وا ستند ازد
انداختند و فرمودند که رسید این وقت و مرا بر دل وی بار رسید او را رهانید کار آن
مرد بود و هلاک شد متفق علیه وفی روایة البخاری بود در اینجا مجازی را ابهام
آمده است قال الحضرت من قال انا خضر بن برنس پسر میشو فعد کرد کسی که
موسی بن عمران از این پس بحقیقت و وجهی می گوید بر معنی تا فی مراد مکذب کفر است
زیرا که علاقه اتفاق ورزیده بر تکفیر کسی که حضرت را بهتر از عمران داند. ابی بن کعب
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الغلام الذی قتله الخضر طبع کافرا در صحیح
کودکی که کشت او را خضر علیه السلام سرشته شده بود کافر یعنی در تقدیر الهی
چنان رفته بود که خاتمه وی بر کفر صورت بود و این منافی است حدیث کل مولود
یولد علی فطرة الاسلام را زیرا که مراد با آن بهتو و استعداد قبول اسلام است
و این منافی نیست شقاوت خاتمه را و بالجمله فطرت غیر سابق است که تحقیق
این در اوایل کتاب در باب الایمان بالقدر گذشته است هندگروه لو عاش لا
رهق ابویه اگری زیست آن کودک برآمدی و رسیدی آن کودک و ظلم میکرد
پدر و مادر خود را و تکلیف میکرد ایشان را بر کفر طغیانا و کفرا الحیثیت از جهت
در کشیدن در ظلم کردن بر ایشان و کفران نمودن نعمت ایشان را مفعول معدود
مکر خضر است درین باب و اشارت است بآنکه وی از انبیا است و خضر
بفتح خا و کسر آن و سکون ضاد و کسر آن کذا قال الکرمانی و قسطلانی
گفته خضر بفتح خا و کسر ضاد و بسکون ضاد با کسر خا و صحیح این مر آمده و نام وی
بلیا بن ملکان است و بعضی گفته اند مالک برادر الیاس و بعضی گفته
پسر آدم است از صلب وی و بعضی ابن فرعون گفته و این قول عجب
است جدا و بعضی گفته اند در زمان ابراهیم خلیل بوده و بعضی گفته اند که از اولاد نوح

است بعضی گویند اسکندر پدر او از ملوک بود والله اعلم وصحیح آنست که وی [illegible]
جمهور [illegible] بصار و باقی است تا روز قیامت از جهت خوردن آب
الحیات اکثر بر این اند جماهیر علما و صوفیه و بسیاری از صالحان و بعضی اکابر
محدثین و مثل بخاری و ابن المبارک و جمعی دیگر مثل ابراهیم حربی و ابن جوزی حیات
او را انکار کرده‌اند نقل فی شرح القصیدة اللامیة و ذکر او در کلام مشایخ
بسیار آمده است چنانکه بسیاری از مشایخ بدان راه یافته‌اند و در احوال حضرت
غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی نوشته‌اند که گاهی در وقت تکلم آن حضرت
در هوا می‌گذشت و ایشان می‌فرمودند قف یا نبی اسرائیل واسمع کلام المحمدیه
و مشایخ وقت که او را دیده‌اند و صحبت کرده ایشان از وی
گفت علیکم بمجلس الشیخ عبدالقادر فانه ینزل فیه البرکات وتحصل منه السعادات
و کما قال معنی عبید عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انما
سمی الخضر لانه جلس علی فروة بیضاء گفت آن حضرت که نام کرده شد
خضر را خضر آنکه وی جا نشست بر زمین خشک که روئیده نبود در وی گیاه
فاذا هی تهتز من خلفه خضراء پس ناگاه آن زمین جنبید از پس وی سبز تر و تازه
رواه البخاری و قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء ملک الموت
الی موسی بن عمران آمد فرشته مرگ یعنی عزرائیل علیه السلام بسوی
موسی فقال له اجب ربک گفت اجابت کن پروردگار خود را یعنی
[illegible] و قبول کن حکم او را که بقبض روح تو شده است قال فلطم موسی
عین ملک الموت ففقأها پس طپانچه زد موسی چشم ملک الموت را ففقأها پس کند
بر کند چشم فرشته را و کور کرد یعنی کور کردن قال فرجع الملک
الی الله پس بازگشت آن فرشته بجناب حق فقال انک ارسلتنی الی عبد
لا یرید الموت پس گفت فرشته یعنی ملک الموت بدرستیکه تو فرستادی مرا بسوی

بنده

بنده که مرگ نیز است که نمی‌خواهد مرگ را وقد فقأ عینه یعنی کور کرد چشم مرا چون گفتم
مرا اجابت کن پروردگار خود را جان بده قال فرد الله الیه عینه گفت آنحضرت
پس باز داد خدای تعالی چشم فرشته را و قال ارجع الی عبدی و گفت برگرد باز بگو
بگوی آن بنده را من فقل الحیوة ترید آیا زندگانی دراز میخواهی فان کنت ترید
الحیوة فضع یدک علی متن ثور اگر خواهی زندگانی دراز پس بنه دست خود را بر
پشت گاو فما توارت یدک من شعرة پس هر موی را که بپوشد دست تو از موی
یعنی آنچه در زیر دست تو بیاید از موی با آنکه بسیار است فانک تعیش بها سنة پس تو
زیستی کنی بشمار هر موی یک سال و توارت بدون با است در صحیح مسلم و ظاهر وارد
است بمعنی بپوشید دست تو و توارت بمعنی پوشیده شود و این در عبارت
معنی ندارد اگر چه آن را توجیهی است که در شرح ذکر کرده ایم قال ثم مه گفت
در معنی پس بعد از این همه زندگانی دراز چیست قال ثم تموت گفت فرشته
پس تو میری تو قال گفت موسی فالآن من قریب پس اختیار کردم موت
را هم اکنون و مناجات کرد بحق تعالی و در مقام مرگ واقع کرد و گفت
رب ادنی من الارض المقدسة خداوندا نزدیک گردان مرا از زمین پاک کرده
شده که بیت المقدس باشد و اشرف و افضل بقاع بود در آن زمان و مدفن
انبیا و رسل بود رمیة حجر نزدیک گردان مرا از آن ارض مقدار یک سنگ انداز
باشد و ازین استحبابست دفن است و در مواضع متبرکه و قرب ارواح صالحین
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فلو انی عنده لاریتکم قبره الی جنب الطریق
گفت آنحضرت اگر این است که می بودم من نزدیک بیت المقدس هر آینه می
نمودم شما را قبر موسی را در یک جانب راه عند الکثیب الاحمر نزد توده
ریگ سرخ که در آنجا است متفق علیه پوشیده نماند که در بعض اذهان استبعاد

از مضمون این حدیث مراد آدمی باید که صورت فرشته چه نسبت دارد و فرشته که برای قبض روح آمد
طپانچه زدن بر روی وی چه وجه دارد اینجا کراهت موت و طول لقا و دنیا مفهوم میشود
و این وجه لایق مقام نبوت و رسالت نباشد جواب آنکه فرشته چون بصورت بشر آمد
موسی علیه السلام ندانست که این ملک الموت است و بقبض روح وی آمده ملک را بیگانه
مردی دید ناگاه بر وی در آمد گمان کرد که بقصد هلاک وی آمده پس دفع کرد او را تا به
کوری چشم وی کشید و ملک صورت بشری ابوزا در دفع کردن درست دعوی قبض روح وی
کرد و نیز اگر بشر قابض روح می باشد پس غضب کرد بر وی و غضب در دفع کرد الله
تعالی بسیار نیست پس ملوم نبود و بدین ابتلا عتابی از جناب حق بر وی صلی الله علیه وسلم
شد و گفته اند که در طبع موسی علیه السلام حدت و تندی بود و وی مظهر جلال بود و مادر
میکنند که چون در غضب آید کلاه که بر سر داشت اشتعال می نمود و از بدن
ما رجل علیه السلام بحقیقه تصرفی که از وی صادر شد از گرسنه بر کسی و چه هم ازین باب
و بهم حق بود و بالجمله چون حدیث صحیح است ایمان بدان باید کرد و هر آنچه صحیح است
از محافل و تأویلات حمل باید کرد و الله اعلم جابر عن رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال عرض علی الانبیاء گفت آن حضرت بتحقیق عرض کرده شد بر من پیغمبران
و بهم دیدند صحابه که لشکر را عرض میکنند بر سردار قافله موسی مردیست از رجال کم گوشت
مشنوة پس ناگاه دیدم که موسی علیه السلام خفیف و قسیم از مردان است
وی از مردان شنوة است بفتح شین معجمه و ضم نون پس از واو قبیله از و او همزه نام در عرب
قبیله مشهور است از یمن و ازد شنوءه مری گویند بفتح همزه و سکون زاء و ضرب
بمعنی کم گوشت و بمعنی میانه جسم نه لاغر و نه فربه آید و مردان شنوءه
فسیم اند و حمل بر معنی مناسبتر است و دراست عیسی بن مریم و دیدم عیسی علیه
السلام را فادا اقرب من رایت شبها الفحص عروة بن مسعود پس ناگاه
ادهم

بود و ملک صورت گرفته بود و دیدم عیسی و مشابهت یعنی چهره و پیکر عروه صحابی بود ثقفی
بندر عروه بن مسعود آنحضرت را در طایف آمده و مسلمان شد و یعنی عروه که در قوم خود او قتیل
شد عروه بعد از آنکه به شهادت رسید بر بام خود اذان گفت مردی از قوم وی تیری
انداخت و گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود قصه عروه مانند قصه صاحب
یس است که دعوت کرد قوم خود را پس کشتند او را ورأیت ابراهیم فاذا اقرب
من رأیت به شبها صاحبکم و دیدم ابراهیم خلیل را علیه الصلوة والسلام پس نزدیکترین
کسی که دیدم مشابه برای حضرت وی صاحب شما است یعنی نفس خود مراد میدارد
آنحضرت به صاحبکم ذات شریف خود را معلوم شد که میان آنحضرت و حضرت ابراهیم مشابهت
تمام بود ورأیت جبرئیل فاذا اقرب من رأیت به شبها دحیه بفتح دال و کسر آن کلبی
خلیفه صحابی مشهور است که جبرئیل بر آن حضرت متمثل میشد در وقت نزول وحی متمثل
بصورت وی بود رواه مسلم ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
رأیت لیلة اسری بی موسی گفت آنحضرت دیدم در شبی که برده شدم به
بیت المقدس و در شب معراج موسی علیه السلام را رجلا آدم مردی گندم گون طوالا
طویل جعدا بفتح جیم و سکون عین جعودت اگر صفت موی می آید و
گاهی صفت جسم می آید که جمع و گرد باشد و اینجا همین مراد داشته اند زیرا که
در حدیث آمده است که موسی علیه السلام رجل الشعر بود و رجل غیر جعد است
چنانچه معلوم شد الخ کأنه من رجال شنوءة و
عیسی رجلا مربوع الخلق و دیدم عیسی را مردی میانه و دیدم عیسی را مردی میانه
بالا الی الحمرة والبیاض مایل بسرخی و سفیدی یعنی رنگ وی میان سرخی و سفیدی
بود و سبط الراس موی فرو گذاشته سر و تحقیق معانی این الفاظ در شمائل شریف حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم معلوم شده است مالکا خازن النار و دیدم مالک که خازن نار

دوزخ است در دوزخ حواله کنند والدجال و دیدم دجال را فی آیات اراهن الله
ایاه و بلاهای حضرت اسماعیل در ضمن آیات و علامات قدرت خود که نمود آن را
واقعه اسرای او را و کیف اسری این قول راوی است نه از کلام حضرت همین مرتبه من فقالیس
پس تو ای مخاطب در شک مردید مشو در یافتن آن حضرت دجال را و انبیا را
عبارت را توجیهی دیگر هم هست که در شرح مذکور است متفق علیه و عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة اسری بی لقیت موسی گفت ابو هریره که گفت
آن حضرت که در شب اسری ملاقات کردم موسی را فنعته رسول صفت کرد آن حضرت
موسی را و بیان کرد حلیه او را بقول خود فاذا هو رجل مضطرب حسبته قال پس ناگاه دیدم که
موسی مردی است مضطرب تا این را بحسنه ده تفسیر کرده اند بعضی گفته اند که مضطرب
بمعنی دراز بالا است و قاضی عیاض گفته مضطرب طویل غیر شدید و بعضی
ضعیف اللحم گفته اند چنانکه در حدیث دیگر جسیم من الرجال را بدان تفسیر کرده اند و بعضی
گفته اند که مضطرب اینجا بمعنی جنبنده است از خوف حق و آمده است که وی علیه السلام در
نماز مضطرب و متحرک می بود و در عرارف از اینان کرده و بعلامی که حاصل است
که جلد ان وی از خوف دریاها آتش و حضور و مشاهده جلال حق بود و در باطن وی
رجل الشعر بفتح را و کسر جیم گونه فرو هشته باشد که انقراض سطو گویند و نه
ذلک که آن را جعد گویند کانه من رجال شنوءة و لقیت عیسی ربعة بفتح را و سکون با
میانه احمر و دیدم عیسی را میانه بالا سرخ مائل بسپیدی گفت و اینجا سرخ
سفید بود و اطلاق سرخ راست آید و گویا سرخ در سفیدی غالبتر و بیشتر بود کانما
خرج من دیماس بکسر دال و سکون تحتانیه و در آخر سین مهمله گویا برآمده است از حمام
مقصود وصف اوست بصفای لون و تر و تازگی جسم و غایب آبروی یعنی گویا
علیه رو جامه است و رأیت ابراهیم و انا اشبه ولده به و دیدم ابراهیم را علیه السلام

و انا

ذهیل لله من مشابهه ترین فرزندان آدم بوی قال گفتند حضرت فا و نیست ما نا من
هیچ دیده شد مراد و آورده اند همانا این یکی از ان دو کسر است والله جز فیه جر او
آورده دیگر در جی آنست در این قد نما و روده و در جز فیه گفت طاهر است
~~بیان ... است~~ و بعضی گفته اند که در شیر برکت است مگر ... این ...
عرفا هم همل فی هذا المکتب پس مخبر ما قد شد مراد و گفته شد مگر کردیم
ملی ابن حکم تعبیر از شیر دو آورده اند که مصطفی ... و اعتبار کن شیر را اما ... زرا ماعد
اللبن فشربته پس گرفتم شیر را این نوشیدم انرا همچنین حدیث الفطرت پس گفته شد
مراد از آن همه بندی نور دین اسلام را که مفطور و مخلوق اند مردم بران زیرا که شیر در
عالم صون صاف و پاک و خالص سفید و شیرین است و اول چیزی است که تربیت
مولود و بعد به وی بدان حاصل میگردد و در عالم قدس امثال مراتب فطرت است
نه عالم علم دیدار قوت و غذای روحانی در عالم قدس صور و امثله از عالم
سفلی ما مراست ما را و سبب مواظبت مناسبه اعد میکند و آمده
است که هرکه شیر در خواب بیند و بخورد و تعبیر علم و دین
و هدایت است و الحمد لله علی ذلک بر خلاف هرکه ...
وفساد و شر و مضرات است در بیان عالم ... ان و گفته
شد من ... الخ حضرت دانا و آگاه
باشد ... تو اگر ... همراه ... گمراه و لی رشد
می کند ... ابن عباس قال سر
امر رسول الله صلی الله علیه و سلم من مکه و المدینه
گفت ... کردیم ما ... حضرت ...
مکه و مدینه ... الازرق پس

گفتند صحابه این وادی الازرق مقدم را و ...
وجه تسمیه این وادی بازرق بجهة کبودی که زمین وی است
پس گذشتیم بر وی پس گفت آن حضرت ای مراد ها پس گفت آنحضرت صلی
الله علیه وسلم کدام وادی است این گفتند ... [illegible]
گویا من نگاه میکنم بسوی موسی می بینم او را پس ذکر کرد من لونه و شعره
چیزیرا پس ذکر کرد آن حضرت از رنگ موسی و موی وی چیزی را
گفت گندم گون است و رجل الشعر است چنانکه گذشت واضعا
اصبعیه فی اذنیه نهنده بود دو انگشت خود را در سوراخ گوشش خود چنانکه
در اذان می نهند برای بلند بر آوردن آواز له جوار الی الله بالتلبیة
مر او را آواز بلند و زاری ... فریاد است بسوی خدا در
لبیک گفتن که محرمان می کنند و جوار بضم جیم و تخفیف همزه بعد از وی الف
در آخر راء در اصل بانگ گاو ... [illegible] جوار ... بهم
فرائی است و بمعنی آواز بلند کردن بدعا و تضرع و زاری نیز آمده
مارا بهذا الوادی در حالیکه گذرنده است ... در این وادی قال
ثم سرنا حتی اتینا علی ثنیة گفت ابن عباس پس سیر کردیم تا آنکه
بر آمدیم بر کوه ... وثنیه بفتح مثلثه و کسر نون و تشدید تحتانیه
راه بلند بر کوه فقال ای ثنیة هذه پس پرسید
آن حضرت که کدام ثنیه و کدام کوه است این قالوا
هرشی او لفت کوه هرشی بفتح ها و سکون را
و شین معجمه نام کوهی است
میان مکه و مدینه

بیان [illegible] تلبیه تو لبیت بالحج گفته شد لوه لغت است بکسر لام وفتح آن وسکون واو نیز نام کوهی است درین راه شک راوی است

فقال کانی انظر الی یونس علی ناقة حمراء علیه جبة صوف پس گفت آنحضرت گویا من می بینم بسوی یونس سوار بر ناقه

خطامها خلبة مهار ناقه وی از پوست خرماست خطام بکسر خاء معجمه وخلبة بضم خاء معجمه وسکون لام وضم آن مارا بهذا الوادی

[illegible] بآن وادی ملبیا تلبیه کننده به حج می آید رواه مسلم   دیدن آنحضرت این انبیا را صلی الله علیه وسلم وعلیهم

[illegible] اربعین آنام یعنی من چنان علم دارم باحوال ایشان که درحالت حیات داشتند گویا که می بینم ایشان را وبعضی

گفته اند که [illegible] منام است وبعضی برانند که تمثیل است که متشکل کرده شد برای آنحضرت ودر آورده شد در حس

مثبرکی صلی الله علیه وسلم وبعضی از اهل تحقیق این می گویند که همه آن رفت ودیده درحالت حیات داشتند

وایشان درحالی می باشند که درانجا ماضی ومستقبل وحال نیست وتحقیق این ازکلام بعضی ازصوفیه که حقیقت زمان ومکان

تکلم کرده اند باید جست گفت بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین عصمه الله که حق آنست که حیات انبیا صلوات الله

وسلامه علیهم اجمعین بحیات حقیقی دنیاوی لیکن محجوب اند از نظر عوام پس بحقیقت نمود ایشان بحبیب خود صلی الله علیه وسلم

بی منام وبی مثال وبی اشتباه وبی اشکال   ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خفف علی داود القرآن

سبک کرده شد بر داود علیه السلام قرائت زبور وتوریت فکان یامر بدوابه فتسرج پس بود داود

امر میکرد بزین کردن چهارپایهای خود پس زین کرده می شدند فیقرأ القرآن قبل ان تسرج دوابه پس میخواند داود

قرآن را وتمام میکرد آنرا پیش ازآنکه زین کرده می شدند دواب وی معلوم نیست که چند بود دواب داود ودر چه مقدار

زمان زین کرده می شدند اما این قدر معلوم است که از مجرای عادت بیرون بود خصوصاً قرائت توریت با آن بسیاری

ودرازی که داشت چنانکه میگویند که حفظ وی معجزه انبیاء بنی اسرائیل بود وعزیر علیه السلام را که بعد از حیات

بازشناختند بحفظ توریت شناختند واین ازقبیل طی زمان است واین امری مقرر است نزد عارفان واز

سیدنا امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه نیز نقل است که در رکاب پای می نهاد وتا پای دررکاب دیگر ختم قرآن میکرد

[illegible] ازستلزم تابات وی ولا یاکل الا من عمل یده ونمیخورد داود روزی مگر از کسب کار کرد دست خود

که زر باقی بود رواه البخاری و عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کانت امرأتان معهما ابناهما گفت آنحضرت بود

دو زن که با ایشان دو پسر ایشان بود یعنی هر یکی از آن دو زن پسری داشت جاء الذئب فذهب بابن احدیهما آمد گرگ

پس برد پسر یکی از آن دو زن را فقالت صاحبتها انما ذهب بابنک گفت زن دیگر که مصاحب آن زن بود نبرده است

گرگ مگر پسر ترا وقالت الاخری انما ذهب بابنک گفت زن دیگر نبرده است مگر پسر ترا پس [illegible]

دو زن اختلاف و هر کدام میگوید که پسر ترا برده مرا فتحاکمتا الی داود پس قصه بردند آن دو زن بسوی داود تا حاکم

در میان ایشان فقضی به للکبری پس حکم کرد بآن پسر برای زنی که کلانتر بود بجهت شبهتی که آن پسر را بآن بود

یا بجهت آنکه در دست وی بود یا بدلیل دیگر که نتایج شد مراو را باجتهاد در این حکم داود بوحی نبود و الا خلاف

آن مر سلیمان را گنجایش نداشت فخرجتا علی سلیمان بن داود پس بیرون آمدند آن دو زن بر سلیمان آمدند

نزد وی فاخبرتاه پس خبر دادند سلیمان را بصورت قضیه فقال ائتونی بالسکین اشقه بینکما پس گفت سلیمان

بیارید نزد من کارد را دو پاره کنم این پسر را میان شما یکپاره بیکی دهم و پاره دیگری مقصود سلیمان علیه السلام

ازین امتحان شفقت آن دو زن بود تا متمیز گردد که مادر کیست فقالت الصغری لا تفعل یرحمک الله

پس گفت زن خوردتر دو پاره مکن پسر را رحمت کند ترا خدای تعالی هو ابنها این پسر پسر زن کلان است

و هم وی را دهد فقضی به للصغری پس حکم کرد سلیمان بآن پسر مر زن خوردتر را ظاهر بعد از وی بیرون آمد اقرار کرد

که این پسر صغری است بوی داد لذا قیل اینجا میگویند که سلیمان چون نقض کرد حکم داود را با آنکه حکم مجتهد

منقوض نمیکرد اگر چه باجتهاد باشد و جواب میگویند که این حکم از داود علیه السلام بطریق جزم و قطع نبود

بلکه بطریق احتمال بود و قصد کرده بود که حکم کند و توانند که نسخ حکم مجتهد بغیر جایز باشد در شریعت

ایشان والله اعلم متفق علیه و قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال سلیمان لاطوفن اللیلة

علی تسعین امرأة گفت سلیمان علیه السلام هر آینه طواف کنم امشب تو و زنان کنایت از جمع کردن

ایشان است و فی روایة بمائة امرأة و در روایتی طواف بصد زن واقع شده است کلهن تاتی بفارس

یجاهد فی سبیل

فيوهن يجاهد في سبيل الله هر يك ازان زنان بيارد يعني ابراهيم برآيد عليه السلام سواري را كه كارزار كند در راه
خدا سليمان عليه السلام اين عهد را بخود بربست وعزم كرد كه انچنين كند فقال له الملك قل ان شاء الله پس گفت
مر اورا فرشته بگو ان شاء الله يعني ميگويم اين كارزار واقع شود اگر خواسته است خدا كه بي خواست وي
هيچ كار نمي آيد وخواست بنده بي خواست وي سودي ندارد فلم يقل ونسي پس نگفت سليمان ان شاء الله وفراموش
ساخت ... وي هم نگفت بجهت آنكه فراموش كرد فطاف عليهن پس طواف كرد وگشت برد سليمان
يعني اين زنان را وجماع كرد واين دلالت ميكند بر كمال قوت وشهوت سليمان عليه السلام وفضل مباهات
زياده قوت باه امري معروف است ميان مردان ونقصان ان معدود از نقايص خصوصا حضرت انبيا را وحال سيد انبيا
صلى الله عليه وسلم اقوى شايد بكمال الست وتصور آن بصورت نقص از نقصان طبعت رهبانيت است واحوال
... ازشواهدان است فلم تحمل منهن المرأة واحدة پس بار ورنشد ازين زنان هيچ زني مگر يك زن وجاءت
بشق رجل آورد اين زن نيمه مردي را وتنها يعني ازو بسر وشق پاره از چيزي في الصراح شق يك سر نيمه چيزي هم آيد
... بيده وسوگند ميكنم بحق آنكه ذات محمد در دست اوست لو قال ان شاء الله اگر ميگفت سليمان ان شاء الله
لجاهدوا في سبيل الله هر اينه از هر زني پسري بوجود مي آمد وجهاد ميكردند در راه خدا فرسانا درحاليكه سواران باشند اجمعون
همه ايشان اين زلتي بود از سليمان عليه السلام وابتلائي از حضرت حق سبحانه مر او را تا بيند انگه توبه كرد وانابت آورد
بجانب حق سبحانه چنانكه در قرآن مجيد گفته است متفق عليه و ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كان زكريا
نجارا ... آن حضرت بود زكريا عليه السلام دروگر از حرفت دروگري روزي مي خورد بجز بچشم چون ترا نشيدن زكريا بمدد
... رواه مسلم و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اولى الناس بعيسى ابن مريم في الاولى والاخرة
من نزديكتر ومتصل ترين مردم بعيسى عليه السلام مبشر بود در آغاز وانجام زيرا كه نيست ميان آنحضرت وميان
عيسى پيغمبري وعيسى بود تقدم وي صلى الله عليه وسلم وممهد قواعد دين وي بود و در آخر زمان تابع وخليفه

آنحضرت کرده والانبیاء اخوة من علات و پیغمبران برادرانند از یک پدر و امهاتهم شتی و مادران ایشان
مختلف و بنو العلات بفتح عین جمعند بود لازم فرزندان یک پدر از چند زن چنانکه اخیاف فرزندان از یک مادر
از پدران متعدد و آنکه از یک پدر و مادر باشند آنان اعیانی خوانند پس میفرماید پیغمبران [illegible]
پدرند و مادران ایشان متعدد تشبیه کرد چیزی را که مقصود از بعثت همه انبیاست
خلوت است به پدر و شرایع ایشان را که مختلف و متعدد اند بمادران کذا قالوا و در کلام مشایخ
که ابناء السبیل اخیاف لیس بینهم خلاف راه روان طریق حق بمثابه یک مادرند که شریعت باشد و پدران
مختلف اند که مشایخ و مرشدان ایشان اند که هر یک تربیت بطریقی دیگر میکنند و بینهم واحد و اصل دین پیغمبران که
توحید است یکی است و انبیاء در قواعد دین متحدند اگرچه در شرایع و اعمال مختلفند بحسب حکمت و مصلحت ارشاد هم
مناسب احوال ایشان و لیس بینی و بینه نبی میان ما یعنی من و عیسی و هیچ پیغمبری پس قرب و اتصال [illegible]
انبیا مشترک است و خصوصیت قرب و اتصال صوری با عیسی است علیه السلام متفق علیه و قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم کل بنی آدم یطعن الشیطان فی جنبیه باصبعیه حین یولد هر فرزند آدم می خلاند [illegible]
شیطان در هر دو پهلوی وی هر دو انگشت خود در هنگامی که زائیده می شود فرزند آدم غیر عیسی بن مریم جز
عیسی رفت یطعن رفت شیطان تا بخلاند فطعن فی الحجاب پس بخلانید و زد انگشت در پرده مراد پوستی
است که مولود در وی می باشد که آنرا مشیمه می گویند انگشت در وی خلانید و نخلانید عیسی نرسید کلام
درین در حدیث ما من مولود الا یمسه الشیطان در باب السوال گذشت و معلوم شد که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم مستثنی و خارج است از آن زیرا که حکایت از احوال بنی آدم خبر خود میکند متفق علیه و عن ابی
موسی النبی صلی الله علیه وسلم قال کمل من الرجال کثیر گفت آنحضرت کامل شدند از مردان بسیاری و لم تکمل من النساء
الا مریم بنت عمران و کامل نشدند از زنان مگر مریم دختر عمران و آسیة امرأة فرعون و آسیه زن فرعون

لذا چون ظاهر این حدیث ناظر است بر اکملیت و افضلیت این دو تن از زنان جز این است که فاطمه
و خدیجه و عایشه و سایر ازواج مطهرات و بنات است و توجیه میکنند که مراد ازان در امم سابقه است یا این کلام
... و فضل و کمال این مطهرات باشد تا اینها مستثنی اند ازان بقرینه احادیث دیگر و در
... است که فاطمه سیده نساء اهل الجنه و در بعضی طرق این حدیث افضلیت فاطمه و مریم
... آمده و بالجمله احادیث مختلف و درین باب است و پس باجمعها و حیات متعدد دارند
با تخصیص عمومات قایل شوند در رساله فارسیه در عقاید اقوال علما درین باب نقل کرده شده است و الله اعلم
و درین حدیث فضل عایشه بلکه افضلیت او را بیان کرده و فرموده و فضل عایشه علی النساء کفضل الثرید
علی سایر الطعام و فضل عایشه بر زنان دیگر مانند فضل ثرید است بر باقی طعام و ثرید طعام مشهور است
... شکسته نان و تر دمان شکستن در کاسه متفق علیه و ذکر حدیث انس و ذکر کرده شده است
حدیث ابی هریره که در وی ای الناس اکرم است و حدیث ابن عمر و ذکر کرده شده است ابن عمر که در
... الکریم فی باب المفاخرة والعصبیة گذشت الثانی ابی رزین بفتح راء و کسر زاء و
سکون تحتانیه صحابی مشهور است معدود در اهل طایف است قال قلت یا رسول الله این کان
ربنا قبل ان یخلق خلقه ای رسول خدا کجا بود پروردگار ما پس ازانکه پیدا کند خلق خود را قال کان فی عما
لغت بخصرت ... ابر ... سحاب ... و رقیق بالکسر بر هم نشسته و روایت
نموده شده است عمی بمد و بقصر و بر هر تقدیر مراد ازان امری است که ادراک نکنند ایرا عقل و نرسد
بدان وصف و قول وی که فرمود ما تحته هوا و ما فوقه هوا نبود زیر وی هوا و نبود بالای وی هوا ازانکه
نبود ماوی چیزی پس حاصل آن راجع است بمضمون کان الله ولم یکن معه شیء و بعضی گفته اند که این اشارت
است بدفع توهم مکان زیرا که ابر متعارف محال است و جود وی بی مکان و بی هوا بر هر گفت که ما

ایمان آوردیم بدان بلا کیف نداریم ازو خبری و بعضی گفته اند که مراد از سوال آن بود که این کان عرش ربنا
دنیا فرمود خلق عرشه علی الماء و پیدا کرد عرش خود را بر آب رواه الترمذی و قال و قال گفت ترمذی
یزید بن هارون که از اعلام است و ائمه علم حدیث و حافظ متفق علیه صحیح الحدیث و امر او
و گفته و اصل او از بخارا است فضائل او بسیار است مات سنه سبع و عشره و مایتین العما ای لیس معه
شیء المعنی عما کنایت از آنست که نبود با وی چیزی چنانکه گفته شد وعن العباس بن عبد المطلب قال
انه کان جالسا فی البطحاء روایتست از ابن عباس گفت که وی نشسته بود در گروهی از مردم و ظاهر
عبارت در آنست که قصه پیش از اسلام عباس بود و آن گروه نیز مسلمان نبودند و رسول الله و حال آنکه
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جالس فیهم نشسته است در ایشان فمرت سحابة فنظروا الیها پس گذشت
ابری پس نگاه کردند الجماعه بسوی آن ابر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما تسمون هذه
گفت آنحضرت چه نام می کنید شما این را قالوا السحاب گفتند این سحابست یا نام میکنیم این را سحاب
والسحاب برفع و نصب هر دو روایت است قال گفت آنحضرت والمزن و مزن هم نام میکنید بضم
میم و سکون زای و مزن ابر سپید را گویند قالوا والمزن گفتند و مزن هم نام میکنیم قال والعنان و گفت
آنحضرت و عنان نیز نام می کنید بفتح عین قالوا والعنان گفتند و عنان هم نام میکنیم و فی القاموس
عنان ابری که نمناکی ندارد ابر را قال هل تدرون ما بعد ما بین السماء والارض گفت آنحضرت آیا
در می یابید و میدانید که چه چیز است و چیست اندازه دوری مسافتی که میان آسمان و زمین است
قالوا لا ندری گفتند نمیدانیم قال ان بعد ما بینهما فرمود که مسافت میان آسمان و زمین اما واحدة یا یک
واما اثنتان و یا دو و اما ثلث یا سه و سبعون سنة هفتاد سال است یعنی مسافت هفتاد و یک سال است
یا هفتاد و دو و یا هفتاد و سه سال است و این تردید از شک راوی است والسماء التی فوقها کذلک

زنت و سماییکه بالای اوست نیز همچنین ست که مسافت میان این آسمان و آن آسمان هفتاد و چند سال ست
عدد سبع سموات تا آنکه شمرد آنحضرت هفت آسمان و در حدیث دیگر بیاید که بعد میان زمین و آسمان و همچنین میان
[illegible] تا [illegible] سال [illegible] ست و پری تا آسمانی نیز مقدار پانصد ساله راه ست طیبی گفته که مراد تسعین
[illegible] سبعین و این عدد برای مبالغه بسیار آید و الله اعلم ثم فوق السماء السابعة بحر بود آن بالای آسمان
[illegible] ما بین اعلاه و اسفله کما بین السماء الی السماء مسافت میان بالای آن دریا و پایان وی مانند
مسافتیست که میان آسمان و آسمانی دیگر ست و در اخبار آمده ست که حق تعالی زیر عرش دریا آفریده ست
[illegible] که عرش را بعد اکرده ست آن دریا دالست ثم فوق ذلک ثمانیه اوعال بستر بالای آن دریا هشت
[illegible] بر صورت اوعال جمع وعل بفتح واو و سکون عین بز کوهی بین اظلافهن و رکبهن مثل ما بین السماء الی
السماء مسافت میان سمهای ایشان و سر زانوهای ایشان مقدار [illegible] میان آسمان و آسمان دیگر ست
[illegible] العرش [illegible] کشتیهای ایشان عرش ست بین اسفله و اعلاه ما بین سماء الی السماء
مسافت میان پایان عرش تا بالای آن مقدار [illegible] میان آسمانی تا آسمانی دیگر ست ثم علی ظهورهن
العرش بستر کشتیهای ایشان عرش ست بین اسفله اعلاه ما بین سماء الی السماء مسافت میان پایان
[illegible] بالای آن مقدار [illegible] میان آسمانی تا آسمانی دیگر ست ثم الله فوق ذلک بستر خدای تعالی بالای آنست
[illegible] و [illegible] حکم و [illegible] که مکانی معینه و استواره ممکن و این تصویری و تمثیلی نسبت برای علو عظمت
حق تعالی و تقدس که وی فوق همه و ورای کل است چنانکه در قرآن مجید [illegible] و هو القاهر فوق عباده [illegible] محیط است
آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواست که ایشان را از شغل سفلیات برداشته بتصور علویات و تفکر
در ملکوت سموات و ارض متعلق سازد تا از آنجا بر ترقی کرده به بیدا الله و برپای داشته ایشان
[illegible] و اگر رفتاری به پرستش بتان که در اسفل سافلین افتاده اند باز دارد فافهم و بالله التوفیق

رواه الترمذي وابوداود   جبیر بضم جیم وفتح باء بن مطعم بضم میم وسکون طاء وکسر عین صحابی ست از اشراف
قریش از اولاد عبد مناف اسلام آورد پیش از فتح بعد از عام احزاب عالم بود بعلم انساب واخبار وایام عرب
شاگرد ابی بکر صدیق رضی الله عنه قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم اعرابی گفت آمد آنحضرت را اعرابی
فقال جهدت الانفس [illegible] انداخته شد نفسها وضاع العیال و [illegible]
ونهکت الاموال نقصان کرده شدند مالها وهلکت الانعام وهلاک گشت چارپایان فاستسق الله لنا پس
طلب باران کن از خدا برای ما فانا نستشفع بک علی الله پس بدرستی ما طلب شفاعت میکنیم بتو بر خدا یعنی ترا شفیع
ووسیله میگیریم بدرگاه حق تا باران بفرستد ونستشفع بالله علیک وطلب شفاعت میکنیم بخدا بر تو وخدا را
شفیع می آریم نزد تو باران طلبی از وی فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سبحان الله سبحان الله
فما زال یسبح حتی عرف ذلک فی وجوه اصحابه پس همیشه تسبیح میکرد آنحضرت بتعجب وغضب
تا آنکه شناخته شد اثر غضب در رویهای اصحاب وی یعنی صحابه بغضب آنحضرت متغیر شدند
تا رویهای ایشان نیز اثر آن ظاهر شد ثم قال پس گفت ویحک وای تو وعجب از تو انه لا یستشفع
بالله علی احد بدرستی شان این است که طلب شفاعت کرده نمیشود بخدا بر هیچ یکی ووسیله گرفته نمیشود
او را شان الله اعظم من ذلک امر خدا وقدر ومرتبه او بزرگتر است از آنکه وسیله سازند او را نزد کسی
ویحک اتدری ما الله وای تو آیا میدانی ودر می یابی که چیست خدا وصفت او وعظمت جبروت
ان عرشه علی سماواته لهکذا بدرستی که عرش او که وی بران محیط بر آسمانهای وی اینچنین است
وقال باصابعه مثل القبة علیه واشارت کرد آنحضرت برای نمودن وفهمانیدن صورت بلند
بانگشتان خود مانند گنبد برگنبد ست خود یعنی احاطت وی تمامه آسمانها را چرجانی زمینها وانه
لیئط به اطیط الرحل بالراکب وبدرستی عرش بان عظمت وسعت هراینه آواز میکند مانند

میکند مانند آواز کردن پالان شتر بسواری یعنی عاجز می آید عرش از برداشت عظمت حق مانند عجز پالان
از برداشتن سوار اطیط آواز پالان و زین و شکم یعنی و نالیدن شتر و این تصویر و تمثیل عظمت الهی است
[illegible] روایت کرد او را ابو داود — عن جابر بن عبد الله عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذن لی ان
احدث عن ملک من ملائکة الله من حملة العرش گفت آنحضرت اذن کرده شده مرا که تحدیث کنم و خبر دهم
از فرشته از فرشتگان خدا از حاملان عرش و بردارندگان آن ان ما بین شحمة اذنه الی عاتقه که میان دو
نرمهٔ گوش وی با دوش وی مسیرة سبعمائة عام جای سیر هفتصد سال است عاتق دوش و بعضی گفته اند میان
دوش و گردن موضع رداء رواه ابو داود زرارة بضم زاء اوفی بن ابی اوفی بفتح همزه و سکون واو و فاء از تابعات تا
تابعی است قاضی بصره بود و از فضلاء و عباد زمان خود و از ابن عباس و ابو هریره سماع دارد روزی در نماز صبح امامت
میکرد و میخواند فاذا نقر فی الناقور جان داد صحیح از دنیا رحلت نموده سنه ثلاث و تسعین در زمن ولید بن عبد الملک ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال لجبرئیل روایت میکند زرارة که آنحضرت گفت و جبرئیل را هل رایت ربک آیا دیده تو پروردگار
خود را فانتفض جبرئیل نفض بقاف و فاء و معجمه افشاندن و انتفاض لرزیدن و ناخوش شدن یعنی در لرزه میکرد بسبب
جبرئیل از دهشت این سوال و تصور اجمال و قال گفت یا محمد ان بینی و بینه سبعین حجابا من نور بدرستی میان
من و میان خدا هفتاد پرده است غایت آنکه پرده‌های نوراند و آن صفات ملکیه جبرئیل است یا ملک
صفات حق که بر صفحهٔ [illegible] تعیین عدد و ماکول بعلم شارع است و در روایتی [illegible] از حجاب
[illegible] کنایه از کثرت حجب باشد و در حدیث دلیل است بر [illegible]
صلی الله علیه وسلم ازان و کلام جبرئیل نیز دلالت وارد بران و فرق میان ملائکه و بشر درین باب بحکم آیت
[illegible] حجب در بشر روحانی یا جسمانی جمع است و خود بشر احق باشند در روز قیامت برویت حق و در آید
ملائکه خلاف است فاعتبر بود و فوت من بعضها الاحترقت اگر نزدیک شوم از بعض آن حجابها هرآینه بسوزم

اگر یکسر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم این عبارت ناظر است بحجب صفات حق و انوار ذات او سبحانه
تعالی شانه کما فی المصابیح همچنین است در مصابیح که از زراره روایت کرده و نام صحابی نبرده است و روا
ابو نعیم فی الحلیة عن انس و روایة کرد انرا ابو نعیم در حلیه که نام کتاب اوست از انس و تواند که زراره [illegible]
روایة کرده باشد الا انه لم یذکر [illegible] ابو نعیم ذکر کرده است این عبارت را که [illegible]
ذکر کرده ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله خلق اسرافیل منذ یوم خلقه بدرستیکه خدای تعالی
پیدا کرد اسرافیل را از ان روز که پیدا کرده است صافا قدمیه در حالی صف زننده است پای خود را
لا یرفع بصره بر نمیدارد اسرافیل چشم خود را یعنی از صور و این عبارت است از تهیئ و انتظار وی برای امر
نفخ صور شاید که همین ساعت فرمان در رسد بینه و بین الرب میان اسرافیل و میان پروردگار تبارک و تعالی
سبعون نور هفتاد نور است یعنی حجاب است ما منها من نور یدنو منه الا احترق نیست از ان هفتاد نور
هیچ نوری که نزدیک شود از پروردگار تعالی مگر اینکه بسوزد رواه الترمذی و صححه عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال ما خلق الله و در بعضی روایة است از جابر که انحضرت گفت هنگامی که پیدا کرد خدای تعالی آدم را
و اولاد او را قالت الملائکة یا رب خلقتهم یاکلون و یشربون و ینکحون و یرکبون گفتند فرشتگان ای
پروردگار پیدا کردی تو ایشان را که می خورند و می نوشند و جماع میکنند و سوار میشوند فاجعل لهم الدنیا
ولنا الاخرة پس بگردان [illegible] مر ما را اخرت یعنی چون ایشان متمتع اند بدنیا [illegible] الجمع بین الدنیا
[illegible] دنیا [illegible] الاخرت [illegible] جمع [illegible] میان دنیا و اخرت مر ایشان را روا نیست قال الله تعالی
الا اجعل من خلقته بیدی نمیگردانم کسی را که پیدا کرده ام من او را بهر دو دست قدرت خود جامع میان
جلال و جمال و نفخت فیه من روحی و دمیده ام در وی از روح خود و اضافت برای تشریف و تکریم است
کمن قلت له کن فکان همچو کسی که گفتم مر او را در پیدا کردن او کن پس می شود و ادم و در بعضی [illegible]

این ایم دارند با وجود آن تشریف و تکریم و لهذا انسان جامع کمالات صوری و معنوی حسی و عقلی دنیا و آخر
شده و اکرم است دلیل است بر افضلیت بشر بر ملایکه رواه البیهقی فی شعب الایمان الثالث
عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المؤمن اکرم علی الله من بعض الملائکه بزرگتر است بر خدا از بعضی
فرشتگان و تفصیل این مسئله مذکور است در کتب کلام رواه ابن ماجه و قال اخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم
بیدی و هم از ابو هریره است که گفت گرفت آنحضرت هر دو دست مرا فقال پس گفت خلق الله التربة یوم
السبت پیدا کرد خدا تعالی خاک را روز شنبه و خلق فیها الجبال یوم الاحد و پیدا کرد در وی کوه‌ها را روز یکشنبه
و خلق الشجر یوم الاثنین و پیدا کرد درختان را در روز دوشنبه و خلق المکروه یوم الثلثا و پیدا کرد مکروه را یعنی چیزهای
ناخوش را در سه شنبه و خلق النور یوم الاربعاء و پیدا کرد حوت را در روز چهارشنبه و توانند که نور و حوت هر دو در
روز پیدا شده باشند و باشد و بث فیها الدواب یوم الخمیس و پراکنده کرد زمین چنبنده‌ها را در روز پنجشنبه و خلق آدم بعد العصر
من یوم الجمعه پیدا کرد آدم را بعد از نماز دیگر از روز جمعه فی آخر الخلق در آخر پیدایش و آخر ساعة من النهار فیما
بین العصر الی اللیل و در آخر ساعت از روز میان عصر تا شب و از این جهت جمعه نام کردند که پیدایش همه در روز
جمع شده و فضیلت دادند آخر ساعت او را رواه مسلم و قال بینما نبی الله صلی الله علیه وسلم جالس و اصحابه
در اثنای آنکه آنحضرت نشسته است و یاران او اذ اتی علیهم سحاب ناگاه آمد بر ایشان ابری و در بعضی نسخ
سحابة فقال نبی الله صلی الله علیه وسلم هل تدرون ما هذا پس گفت آنحضرت آیا می‌دانید چیست این
گفتند بر عادت خود الله و رسوله اعلم قال هذا العنان گفت آنحضرت این عنان است به لغت اهل عرب
چنانکه نام ابر است هذه روایا الارض و این ابرها و شترهای زمین است روایا جمع راویه
شتری که بر وی آب کشند تشبیه کرد ابرها را بدان یسوقها الله تعالی الی قوم لا یشکرونه میراند خدای
تعالی این ابرها را بسوی قومی که شکر نمی‌کنند خدا را و او را بندگی و نمی‌خوانند او را در این شکایت است از کفران این قوم

نه چون نعمت شکر نمیکویند ثم قال هل تدرون ما فوقکم پس گفت انحضرت آیا در می یابید شما که چیست بالای شما
قالوا الله اعلم اصحاب الله و رسوله اعلم قال فانها الرقیع گفت انحضرت پس بدرستی انچیزی که فوق شماست
رقیع است بکسر قاف بر وزن فعیل آسمان و بعضی گفته اند نام آسمان دنیاست سقف محفوظ [illegible]
نگاه داشته شده از افتادن تشبیه کرده آسمان را بسقف خانه و موج مکفوف و آسمان موجی است [illegible]
از سقوط موج نیز تشبیه کرده چنانکه موج معلق در هوا می باشد و آسمان نیز معلق است بی ستون ایستاده
ثم قال هل تدرون ما بینکم و بینها پس گفت انحضرت آیا میدانید چه قدر مسافت است میان تو آسمان
پانصد ساله راه است ثم قال هل تدرون ما فوق ذلک پس گفت انحضرت آیا میدانید چیست بالای این
آسمان دوم آسمانی دیگر است به دوری مسافتی که میان این دو آسمان است پانصد ساله راه ثم قال
کذلک پس گفت انحضرت همچنین حتی عد سبع سموات تا آنکه شمرد هفت آسمان را بالای یکدیگر ما بین
کل سمائین ما بین السماء و الارض مسافت میان هر دو آسمان مقدار مسافتی است که میان آسمان
و زمین است یعنی پانصد ساله راه ثم قال هل تدرون ما فوق ذلک قالوا الله و رسوله اعلم قال ان فوق ذلک
العرش گفت بدرستی بالای این هفت آسمان عرش است و بینه و بین السماء البعد ما بین السمائین
در میان عرش و میان آسمان مقدار دوری میان هر دو آسمان است ثم قال تدرون ما الذی تحتکم پس گفت
انحضرت آیا میدانید چیست انچیزی که زیر شماست قالوا الله و رسوله اعلم قال فانها الارض
انچه زیر شماست زمین است ثم قال هل تدرون ما تحت ذلک پس گفت آیا میدانید چیست زیر این زمین
قالوا الله و رسوله اعلم قال ان تحتها ارضا اخری گفت بدرستی زیر این زمین دیگر است بینهما
خمسمائة عام میان دو زمین مسافت پانصد ساله است حتی عد سبع ارضین بین کل ارضین
خمسمائة عام تا آنکه شمرد انحضرت هفت زمین را میان هر دو زمین پانصد ساله راه از یکدیگر این را

معلوم می شود که نسبت مسافت و دوری زمینها بروفق نسبت آسمانهاست یعنی آنکه میگویند طبقات زمین متصل
یکدیگر اند و هم چسپیده و بهذا ارض را در قران مجید مفرد ذکر میکنند و سموات را بلفظ جمع مخالف این حدیث است شاید
که مقصود [illegible] بهمین جهت است که [illegible] منفصل [illegible] دیگر کارند از یکدیگر بخلاف آسمانها که از هم فوق
دارند [illegible] ثم قال والذی نفس محمد بیده لو انکم دلیتم بحبل الی الارض السفلی لهبط علی الله اگر آویزد یکی از شما
ریسمانی را بسوی زمینی که پایانه از همه است هر آینه می افتاد از رسن بر خدا چون در احادیث دیگر
[illegible] و احاطت پروردگار تعالی و تقدس بر عرش بیان یافته است احاطه وجود علم و قدرت
و ظهور آثار صفات و افعال در زمین نیز بیان کرد و همه جا قدرت اوست و زیر و بالا همه را احاطت کرده است
بعد از آن خواند این آیه را که هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم شرح معانی این اسماء شریف
سابق در شرح اسماء حسنی مجملا شده است رواه احمد والترمذی و قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم الآیة تدل
علی انه اراد لهبط علی علم الله و گفت ترمذی خواندن آنحضرت این آیه را دلالت دارد بر آنکه مراد در حدیث
آنست که لهبط علی علم الله است لعزته وهو بکل شیء علیم یعنی می افتد آن ریسمان بر علم خدا و قدرته
و سلطانه بر قدرت او و بر فرمان او و علم الله و قدرته و سلطانه فی کل مکان و علم خدا و قدرت و سلطان او در
همه جا است یعنی آثار این صفات در همه جاست حتی هم مکانی بینه وهو علی العرش و خدا تجلی ذات خود بر عرش است
[illegible] که در کتاب خود وصف کرده نسبت وی تعالی و تقدس ذات خود را در کتاب خود و گفت الرحمن علی العرش
استوی وهو رب العرش العظیم یا مراد مجموع آنچه ذکر کرد از وجود علم و قدرت [illegible] و جمع [illegible] عرش
[illegible] هو الله فی السموات وفی الارض فرمود و آمد بکل شیء محیط و بر هر تقدیر این ابیات اگرچه بظاهر [illegible]
[illegible] ولیکن بحقیقت کنایت و عبارت از ظهور سلطان و علم و قدرت اند و مراد بآنها حقایق و معانی است
[illegible] او نیز تعالی شانه و عظم برهانه و ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کان

طول آدم ستین ذراعا بود درازی قد آدم شصت گز و عرضه سبع اذرع یعنی عرضاً و هفت گز پهنا ذراع و ذراع اصل بمعنی ارش یعنی گز است

از مرفق تا طرف اصبع وسطی و کرمانی در شرح همین حدیث ماند آنکه مراد ذراع آدم است که قد او مقدار شصت ذراع

یا ذراع متعارف الآن از مردم و ظاهر این است که مراد ذراع آدم باشد لازم آید که هر عضوی وی بسبب یک ذراع

باشد و در غایت قصر باشد بحسب طول جسد وی و از مناسبت بغایت بیرون بود کما الحقق ... الی در دانست

از ابوذر غفاری که در صدق و زهد از اکابر و اعیان صحابه است قال قلت گفت گفتم یا رسول الله ارای الانبیاء کان

اول گفتم یکی از پیغمبران بود نخست قال آدم گفت آنحضرت آری آدم پیغمبر بود سخن کرده شد یعنی فرستاده شد

بر وی صحف یعنی رسول الله است قلت گفتم یا رسول الله کم المرسلون از میان انبیا رسل چند کس اند قال ثلثمائة

و بضعة عشر گفت آنحضرت رسل سیصد و ده و چندین اند و در روایتی سیصد و چهار آمده جما غفیرا جماعة

انبوه جم بفتح جیم و تشدید میم بمعنی بسیار و غفیر از غفر است بمعنی ستر زیرا که در معنی کثرت همکینه جماعة

کثیر می پوشند ما ورای خود را و فی روایة عن ابی امامة قال ابوذر قلت و در روایتی از ابی امامه آمده است

که گفت ابوذر گفتم من یا رسول الله کم وفاء عدة الانبیاء و چند است تمام شمار انبیا چه رسل و چه غیر

رسل قال مائة الف و اربعة و عشرون الفا و بود است چهار صد هزار المرسل من ذالک ثلث مائة و خمسة

عشر جما غفیرا رسل از میان آنها سیصد و پانزده تن فرق است میان نبی و رسل نبی آنکه نبوت

بیاید ... کتاب باوی باشد و در عدد انبیا بیست و چهار هزار روایه آمده و بیست

این اختلاف ... مسعود ... منع کرده اند و مجمل باید گفت آمنا بالانبیاء کلهم اجمعین

عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس الخبر کالمعاینة نیست خبر چون شنیدن مانند

دیدن هر چند خبر یقینی باشد باوجود دیدن را حاجتی و حکمتی نیست که شنیدن را نیست و آنحضرت دلیل

می آرد بر معنی وی میفرماید که ان الله تعالی اخبر موسی بما صنع قومه فی العجل بدرستی که خدای تعالی خبر داد

نزد موسی علیه السلام را خبری که کردند قوم وی در پرستیدن گوساله فلم یلق الالواح پس بینداخت لوحها را
[illegible] دران توریت نوشته بودند فلما عاین ما صنعوا القی پس هرگاه موسی نزد قوم امد و بچشم دید انچه ساخته اند از گوساله
[illegible] الواح را انداخت از شدت غضب تا انکه بشکست الواح را [illegible] الاحادیث الثلثه احمد و ابن
مردویه [illegible] حدیث را امام احمد فضایل سید المرسلین خصایل سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
از [illegible] حصر خارج است و احاطه نمیکند بدان علوم اولین و اخرین و نمیدانند کنه و حقیقت انرا مگر پروردگار
[illegible] جل و [illegible] دارند که انحضرت سید اولاد ادم و فاضلترین پیغمبرانست صلی الله علیه وسلم اجمعین و بعد
ازوی ابراهیم خلیل الله پس از وی موسی کلیم الله است و یافته نشده است تصریح از علما بعد از موسی والله اعلم
الاول ابو هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بعثت من خیر قرون بنی ادم قرنا فقرنا
[illegible] تا انکه شده و فرستاده شده ام من از بهترین طبقات فرزندان ادم قرنی بعد از قرنی یعنی در هر قرن
در صلبهای پدران می نشستم و قرن طبقه از مردم در یکزمان که قرین یکدیگر می باشند چنانکه صحابه و تابعین و تبع
تابعین و امثال ان و مراد بخیر قرون بنی ادم هر طبقه ایست که پدران انحضرت دران طبقه بوده اند
[illegible] انحضرت در اصلاب انبیا بود چنانکه بعد از اسمعیل علیه السلام کنانه بود و قریش بود بعد از وی
[illegible] حتی بعثت من القرن الذی کنت منه تا انکه شدم از قرنی که شدم از وی و معنی حدیث محمول است
بر فضایل حمیده و خصایل شریفه که در متعارف عقلا و اهل کرم بدان مدح کنند نه باعتبار [illegible]
[illegible] که اعمال و ادیان در قرون است اما ابا کرام انحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] ادم تا
[illegible] طاهر و مطهر بودند پس [illegible] در جنس شرک چنانکه فرمود بیرون امدم از اصلاب طاهره بارحام طاهره [illegible]
[illegible] متاخرین علماء حدیث اند تحریر [illegible] نموده اند بعضی این علمیست که حق سبحانه بخصوص
[illegible] بان متاخران را یعنی علم بانکه ابا و اجداد شریف انحضرت همه بر دین توحید و

اسلام بوده اند و از کلام متقدمین رایج میشود کلمات بر خلاف آن و ذلک فضل بدیعیه من تقدم [illegible]
من بنی و خدای جزای خیر دهد شیخ جلال الدین سیوطی را که درین باب رسایل تصنیف کرده و افاده و اجاده
نموده این مدعا را ظاهر و باهر کرده است [illegible] حاشا که این [illegible]
بنده در درجات آخرت بتعذیب و تحقیر آبا او را مجزی و مخذول کرده اند رواه البخاری [illegible]
مثله بن الاسقع بسین مهمله و قاف صحابی منسوب است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه [وسلم]
تقول ان الله اصطفی کنانة من ولد اسمعیل که خدای تعالی برگزید کنانه را بکاف که از اولاد اسمعیل
بچند واسطه است بعد از اسمعیل و پیشو از قریش بود و واسطه و اصطفی قریشا من کنانة و برگزید
قریش را از اولاد نضر بن کنانه است از اولاد کنانه مشهور در تسمیه قریش آنست که این نام
بحریست که در غایت قوت و زور است و در صحاح از ابن عباس آورده که لغت قریش نام کرده
که در دریا ماهی است که او را قریش می گویند می خورد ماهیان را و می خورد او را هیچ ماهی و غالب [illegible]
میشود بر ایشان و غالب میکند و بر وی هیچ یکی از ایشان و وجوه دیگر نیز در قاموس مذکور است و اصطفی
من قریش بنی هاشم و برگزید از اولاد قریش هاشم را و پسران او را و اصطفانی من بنی هاشم و
مرا از پسران هاشم پس وی صلی الله علیه وسلم برگزیده ترین برگزیدگان و خلاصه خلاصه است رواه
مسلم و فی روایة الترمذی ان الله اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل و اصطفی من ولد اسمعیل بنی [illegible]
و در روایت ترمذی این حدیث چنین واقع شده که خدای تعالی برگزید از اولاد ادم ابراهیم را اسمعیل را بعد از آن از
اسمعیل کنانه را الی آخره [illegible] ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا سید ولد آدم [illegible]
من مهتر و بزرگتر فرزندان آدمم در جمیع صفات کمال روز قیامت [illegible] روز قیامت باعتبار ظهور [illegible]
و کرامت است در آن [illegible] در آن روز ظاهر کرده که روز روز اوست و هیچکس را دیگر بحضرت الهی [illegible]

[illegible] ثابت شد از اینجا افضلیت بر ملائکه نیز لازم آید بر مذهب اهل حق که میگویند بشر افضلتر از ملائکه اند و در بعضی
روایات افضلیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر خلق علی الاطلاق نیز مذکور است در مواهب لدنیه در حدیث
سلمان [illegible] آورده که گفت سلمان فرود آمد جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه وسلم و گفت بدرستی که پروردگار
تو میگوید [illegible] هیچ آفریده را گرامیتر نزد من از تو و دنیا و اهل دنیا را برای آن پیدا کردم تا بشناسانم ایشان را بزرگی ترا
[illegible] نزد من و اگر نبودی تو پیدا نکردم دنیا را پس ثابت شد که آنحضرت افضل خلائق است همه در
[illegible] آمده است که تفاضیل مدهید میان پیغمبران و تفضیل مدهید مرا بر موسی و بر یونس جواب آن در باب
[illegible] معلوم است و اول من ینشق عنه القبر و من نخست کسی ام که شکافته میگردد [illegible] قبر است از آنحضرت وی
صلی الله علیه وسلم اول کسی که برانگیخته می شود از قبر و اول شافع
یعنی [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم نخستین شفاعت کننده است [illegible] و اول مشفع یعنی مقبول
[illegible] کسی که قبول کرده شفاعت وی آمده است و تفاصیل این در باب الشفاعة گذشت رواه مسلم
[illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا اکثر الانبیاء تبعا یوم القیمة من بیشترین پیغمبرانم از روی تابعان
وانا اول من یقرع باب الجنة و من نخستین کسی ام که می کوبد در بهشت را [illegible] در آید و در آرد در بهشت
[illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آتی باب الجنة و من نخستین یوم القیمة و هم از انس است که گفت گفت
[illegible] بهشت را [illegible] فاستفتح پس طلب میکنم گشادن در را فیقول الخازن من انت پس میگوید
خازن کیستی تو فاقول محمد پس میگویم من محمدم فیقول بک امرت ان لا افتح لاحد قبلک [illegible]
[illegible] امر کرده شده ام که نگشایم در بهشت را برای هیچ یکی پیش از تو رواه مسلم   قال قال رسول الله صلی الله
[illegible] انا اول شفیع فی الجنة من نخستین شفاعت کننده ام برای درآمدن بهشت یا برای رفع درجات
[illegible] من الانبیاء ما صدق تصدیق کرده نشده ایمان آورده نشد هیچ پیغمبری چنانکه تصدیق کرده شده

پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم با جمیع وصفی که هر چیز که از غنیمت جمع میکرد و قتل بشمشیری یا جاریه ...
میکرد و برای خود ذکر از غیر حیوانات را غنیمت میکردند می آوردند انرا در جایی پس آتش می آمد از آسمان ...
کذا فی بعض الشروح و اعطیت الشفاعة و داده شدم مرتبه شفاعت عظمی ...
و مواطن شفاعت را چنانکه در باب شفاعت گذشت و کان النبی یبعث الی قومه خاصة و بو ...
که فرستاده می شد بسوی قوم خود خاصه و بقول دیگر کار ایشان است و بعثت الی الناس عامة و فرستاده
شدم بسوی تمام مردم ملک یا انس و جن و تواند که بعثت وی صلی الله علیه وسلم بسوی جن ...
شده باشد ازین جهت تعرض بجن نکرد و تحقیق این در حدیث آینده کرده شود متفق علیه و ابی هریره
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فضلت علی الانبیاء بست روایت است از ابی هریره که آنحضرت
که آنحضرت گفت فضیلت داده شده ام من بر پیغمبران بشش خصلت در حدیث سابق پنج گفت اینجا
شش و تحقیق فضایل آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بدان مخصوص شده است بسیار است خارج از حد احصار
لیکن بعضی از آن بتقریب وقت و سوال و اجابت مذکور شده و مقصود حصر نیست اعطیت جوامع الکلم
داده شده ام کلماتی که جامع کلمات اند حاوی معانی کثیره و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تکلم میکرد بکلامی
موجز که شامل معانی کثیره باشد و این از خواص حضرت خاتمیه محمدیه است مثل انما الاعمال بالنیات و من حسن
اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه و الدین النصیحة و امثال آنکه هر یکی متضمن معانی کثیره جزیله است و بعضی از علما
اینان جمیع این حدیث متصدی شده قطعه از آن جمع آورده اند و بعضی گفته اند که مراد بجوامع الکلم قرآن است
که حق سبحانه در وی در الفاظ میسره معانی کثیره جمع کرده و معنی اول ظاهرتر است و دلالت میکند بر آن معانی
که زیاده کرده است در وی و اختصر لی الکلام و این دلالت دارد بر معنی اول و نصرت بالرعب و نصرت داده
شده ام برعب و خوف چنانکه در حدیث جابر مذکور شده و در این حدیث ذکر مسیره شهر مذکور نیست و احلت

قبلی الغنائم وجعلت لی الارض مسجدا وطهورا وارسلت الی الخلق کافة و فرستاده شده‌ام من بسوی خلق وختم بی النبیون
ختم کرده شدند بمن پیغمبران رواه مسلم و در عموم رسالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سخن کرده‌اند که در زمان نوح
علیه السلام پیغمبری دیگر نبود پس باید که مبعوث بتمام اهل آن زمان باشد و نیز دعای وی علیه السلام بر تمامه
اهل زمین بهلاکت بغرق دلالت دارد برآنکه مبعوث بهم بود و امتثال امر وی نکردند و نیز سلیمان علیه السلام سیر میکرد
و با سیر امر میکرد مردم را باسلام چنانکه بلقیس و جنود وی و تهدید میکرد ایشان را بقتال و این دلیل است بر عموم
رسالت ایشان و جواب داده شده است بآنکه عموم رسالت در اصل بعثت نبود بلکه حادث شد بود از آن بانحصار
خلق بعد از غرق در موجودین اما پیش از غرق احتمال دارد که وی مبعوث باشد بقوم خود خاصة و چون غیر قوم وی
مؤمنین نبودند بظاهر چنان شود که بعثت وی عام است اما دعای وی علیه السلام بر تمام اهل ارض از جهة
آن بود که دعوت وی قوم خود را بتوحید رسید تمامه مردم را از جهة طول مدت عمر وی پس متمادی شدند
بر شرک پس مستحق شدند عذاب را و بعضی گفته‌اند ابتدا بوده‌اند که توحید عام باشد در بعضی انبیاء و التزام فروع شریعت
وی عام نباشد و از اشکال بحال سلیمان علیه السلام گفته‌اند که معنی رسالت مخصوص است بحال واجبات اما در مندوبات
همه مردم مامور شدند بدان و ایمان و اما تهدید بقتال که ظاهر از خصایص واجبات می نماید بتحقیق از خصایص آن نیست
بلکه مخصوص است و عقاب در آخرت است کذا فی حاشیة السیوطی علی النسائی غفر و احتمال دارد که تهدید بلقیس
بقتال وی از جهة ملک باشد نه از جهة رسالت و وی علیه السلام هم ملک بود و هم رسول خدا اشکال کذا قیل ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بعثت بجوامع الکلم ونصرت بالرعب و هم از ابی هریره است که آنحضرت گفت
برانگیخته شده و فرستاده شده‌ام من بجوامع کلم و نصرت داده شده‌ام برعب و بینا انا نائم و در حالی که من خواب میکردم
بودم آورده شد بمفاتیح خزائن الارض دیدم خود را که آورده شدم کلیدهای خزینه‌های زمین را فوضعت فی یدی پس
نهاده شدند آن کلیدها پس مراد فتوحات و کشادها است که حاصل شد برامت وی صلی الله علیه وسلم از بلاد بعض داده شد

ست آن کلیدها در مشرق و مغرب استخراج کنند و وفا این یا مراد کانهای زمین که وری سیم و زر ست [illegible]

ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله زوى لي الارض بدرستی که خدای تعالی فراهم آورد

برای من زمین را فرایت مشارقها و مغاربها پس دیدم من بلاد مشرق را و مغرب آنها و ان امتی سیبلغ ملکها ما زوی لی منها

و بدرستی امت من شدیک رسیده است که برسد ملک وی یا پادشاهی وی چیزی را که فراهم آورده شد در [illegible]

برای من از زمین یعنی در مشرق و مغرب یادیده شوند و تصرف کنند و اعطیت الکنزین الاحمر و الابیض [illegible]

مراد دو گنج سرخ و سفید مراد گنج سرخ خزینهای اکاسره که خسروان فارس اند که غالب بر ایشان زر است

خزینهای قیاصره که پادشاهان روم اند غالب بر ایشان نقره است و بعضی گفته اند مراد باحمر ملک شام است

از جهت سرخی رنگ ایشان و با بیض ملک فارس از جهت سفیدی رنگ ایشان و معنی اول ظاهرتر است و انی سالت

ربی لامتی ان لا یهلکها بسنة عامة و بدرستی من سوال کردم پروردگار خود را برای امت اینکه هلاک نکند

امت مرا بقحط عام یعنی بقحطی که تمام امت را هلاک کند و ان لا یسلط علیهم عدوا من سوی انفسهم و انکه بر نگمارد

بر امت من دشمنی را از جز ذات ایشان یعنی کافران را فیستبیح بیضتهم پس مباح گردانند و ستانند جای اجتماع

ایشان و محل سلطنت و فرمان ایشان را و بیضه میان سرای و میان شهر و جای قوم یعنی دشمنی که محل و مستقر

ایشان را بستانند و ایشان را تمام هلاک گردانند و ان ربی قال و بدرستی پروردگار من گفت یا محمد انی اذا قضیت

قضاء فانه لا یرد بدرستی من چون حکم کنم امری را پس بدرستی که آن رد کرده و باز گردانیده نمیشود و انی اعطیتک

لامتک ان لا اهلکهم بسنة عامة و بدرستی من دادم مر امت ترا که [illegible]

امت تو دشمنی را از جز ذات ایشان پس مباح گرداند بیضه ایشان را و لو اجتمع علیهم من باقطارها او قال من بین اقطارها

فراهم آیند بر ایشان کسانی که در تمام جوانب و نواحی زمین یعنی اگرچه کافران تمام عالم جمع شوند حتی یکون

بعضهم یهلک بعضا و یسبی بعضهم بعضا تا آنکه باشند بعضی از امت تو که هلاک گردانند بعضی را و بندی گیرند

یعنی کافران برایشان غلبه و تسلط نشود و ملک اسلام را نتوانند ستاند ولیکن است تو میان خود و جنگ
و جمعی هلاک میشوند بعضی را بعض رفته است تقدیر الهی و فصل وی و قضای الهی که هرگز نه برد تغیر نیابد
به هیچ کس امر نکرده اند بدان و حکم نشده بدان تعلق نگیرد رواه مسلم سعد ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم ... من مسجد بنی معاویه روایت است از سعد بن ابی وقاص که آنحضرت گذشت بمسجد بنی معاویه قبیله ایست
از انصار بیرون مدینه مطهره نشان مسجد قایم است و در صحن وی نشان پای ناقه آنحضرت است صلی الله
علیه وسلم دخل فرکع فیه رکعتین در آمد آنحضرت پس بگزارد در آن مجلس دو رکعت و صلینا معه و گزاردیم ما با آنحضرت
ودعا ربه طویلا و دعا کرد آنحضرت پروردگار خود را دعای دراز در تشهد یا بعد از آن و ظاهر ثانی است ثم انصرف الینا پس
برگشت آنحضرت از نماز و دعا فقال پس گفت سألت ربی ثلثا سوال کردم از پروردگار خود سه خصلت را فاعطانی
ثنتین و منعنی واحدة پس داد مرا دو خصلت را و نداد یکی را بعد از آن بیان این سه خصلت میکند که درخواسته و آن
دو را داد و یکی نداد بقول خود سألت ربی ان لا یهلک امتی بالسنة سوال کردم پروردگار خود را که هلاک نکند امت
مرا بقحط تمام فاعطانیها پس داد مرا این خصلت را وسألته ان لا یهلک امتی بالغرق سوال کردم پروردگار
خود را که هلاک نکند امت را بقحط تمام فاعطانیها بالغرق و سوال کردم که هلاک نکند امت مرا بغرق عام
بفتح را و سکون آن و اکثر روایة بسکون است فاعطانیها پس داد مرا این وسألته ان لا یجعل بأسهم بینهم
و سوال کردم که نکند جنگ ایشان را میان ایشان که بیکدیگر جنگ کنند یا سخت شدن و حرب سخت فمنعنیها
پس منع کرد و نداد مرا این خصلت را ازینجا معلوم میشود که بعضی دعاهای انبیای صلوات الله وسلامه علیهم مستجاب
نیست و در اجابت همه دعا نیز ازان کلامی است مذکور در جای خود و چیزی ازان در رساله تتمیم الاذکار
ذکر کرده ایم عطاء بن یسار بفتح تحتانیه و تخفیف سین مهمله از مشاهیر تابعین و کبار علمای ایشان است
مولی میمونه رضی الله عنها است قال لقیت عبدالله بن عمرو بن العاص گفت ملاقات کردم عبدالله بن عمرو بن العاص را

قلت اخبرنی عن صفة رسول الله صلی الله علیه وسلم فی التوریة گفتم خبر ده مرا از بعضی صفات پیغمبر خدا که در توریت
مذکور است ظاهر عبدالله بن عمرو توریت خوانده بود یا از آنحضرت شنیده باشد یا از بعضی اهل کتاب که ایمان آورده
بودند و بوده وی رضی الله عنه از اهل علم و کتابت و عالم بکتب سابقه و خوانده بود آنها را وی کاتب احادیث
رسول الله صلی الله علیه وسلم و وی کثیر الاحادیث است مثل ابوهریره و ابوهریره می گفت که فرق میان من
و عبدالله بن عمرو همین است که وی می نوشت احادیث را و من نوشتن ندانم پس او احفظ عطا کرد
در حدیث که مذکور است قال لقیت عبدالله بن عمرو اجل بفتح همزه و جیم از حروف تصدیق است بمعنی نعم
آری خبر میدهم ترا بصفت آنحضرت که در توریت است والله انه لموصوف فی التوریة بخدا سوگند بدرستی
آنحضرت وصف کرده شده است در توریت ببعض صفته فی القرآن ببعضی صفات وی که مذکور شده در قرآن
درین آیه یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ای پیغمبر گرامی بتحقیق ما فرستاده ایم ترا شاهد بر احوال امت
و مبشرا و خبر خوش دهنده بثواب مطیعان را و نذیرا و ترساننده از عذاب مر عاصیان را و حرزا للامیین و پناه
مر عرب را حرز بکسر حا و سکون را مهمله جای استوار که پناه دهد و مراد بامیین عرب اند زیرا که در غالب
خواندن و نوشتن ندانند یا بجهت آنکه منسوب بام القری اند که نام مکه است تخصیص بعرب بجهت آنست
که مبعوث در ایشان و از قوم ایشان است بجهت محفوظ ایشان از سطوت عجم و اگر حرز از غوائل شیطان
و آفات نفس مراد دارند وجود شریف وی صلی الله علیه وسلم بلکه پناه عالمیان است و بعضی گفته اند
که مراد حفظ قوم اوست از استیصال و نزول عذاب بر ایشان مادامی که وی در ایشان است چنانکه در
قرآن مجید میفرماید وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم انت عبدی تو ای محمد بنده خاص منی که در حقیقت
بندگی خاص مخلص با تو شریک نیست و رسول و پیغام منی و فرستاده شده منی سمیتک المتوکل نام کرده ام
من ترا متوکل که همه کارهای خود را بمن سپرده و قطعاً بر حول و قوت خود ناایستاده لیس بفظ و نیستی تند که

نیست وی تند خوی ولا غلیظ و نه درشت سخن ولا سخاب بتشدید خاء معجمه و نه فریاد کننده فی الاسواق در بازارها تخصیص
بجهت عادت ایشان که در آنجا شور و غوغا بسیار میباشد و صخاب بصاد نیز آمده است ولا یدفع بالسیئة
السیئة و دفع نمیکند بدی را به بدی یعنی هر که بوی بدی کند به بدی جزای وی نمیدهد ولکن یعفو و یغفر ولیکن در میگذرد و می پوشد
و بیامرزد و عفو میکند ولن یقبضه الله حتی یقیم به الملة العوجاء و قبض نمیکند روح او را خدای تعالی تا آنکه راست میکند
بوی ملت کج را یعنی راست میکند بوجود وی قوم کج و گمراه را بان یقولوا راست گردانیدن ملت کج باین است که بگویند ایشان
لا اله الا الله و یفتح بها اعینا عمیا و تا آنکه میگشاید خدای تعالی باین کلمه چشمهای کور را
و آذانا صما و گوشهای کر را و قلوبا غلفا و دلهای را که نمی فهمد چیزی و یاد ندارد چیزی را گویا در غلاف
است رواه البخاری و کذا رواه الدارمی عن عطاء عن ابن سلام نحوه و همچنین روایت کرده است این حدیث
را دارمی از عطاء بن یسار از عبدالله بن سلام مانند این حدیث که روایت کرده است بخاری از عطا از عبدالله
بن عمرو و ذکر حدیث ابی هریرة نحن الآخرون فی باب الجمعة و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره که در فضایل آنحضرت
در اول و لفظ نحن الآخرون است در باب جمعه   الثانی   خباب بفتح خاء معجمه و تشدید
موحده بن الارت بفتح همزه و راء و تشدید فوقانیه صحابی است اسلام او در ششم از در آمدن آنحضرت دار
ارقم را عذاب کرده شد در دین خدا و صبر کرد و حاضر شد بدر را و مشاهدی را که بعد از وی است و وی اول
کسی است که مرد بکوفه و نماز گزارد بر وی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب قال لقد صلی بنا رسول الله
نماز گزارد با ما یعنی امامت کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صلوة نمازی فاطالها پس دراز کرد آن
نماز را فقالوا گفتند صحابه یا رسول الله صلیت صلوة لم تکن تصلیها گذاردی تو نمازی را بدرازی که نبودی که
میگذاردی نماز باین درازی قال اجل گفت آنحضرت آری انها صلوة رغبة و رهبة زیرا که این نماز رغبت
و خواهش و بیم بود یعنی در وی دعا و سوال کردم و امید اجابت و خوف خشیت داشتم از آنجهت دراز گذاردم

وخضوع وخشوع بسیار بودم وانی سالت الله فیها ثلاثا و بدرستی من سوال کردم خدا را درین نماز حاجات را سه
اثنتین و منعنی واحدة پس داد خدای تعالی مرا دو حاجت را و نداد یک حاجت را سالت ربی ان لا یهلک امتی بالسنة
کردم خدا را که هلاک نکند امت مرا بقحط فاعطانیها پس داد مرا این را و سالته ان لا یسلط علیهم عدوا من
غیرهم و سوال کردم او را که برنگمارد برایشان دشمن را از غیر ایشان یعنی کافر را فاعطانیها پس داد مرا این حاجت را
نیز و سالته ان لا یذیق بعضهم باس بعض و سوال کردم خدا را که نچشاند بعضی از ایشان را عذاب بعضی
یعنی جنگ نکنند میان خود و هلاک نکنند یکدیگر را فمنعنیها پس نداد مرا این را رواه الترمذی و النسائی
ابی مالک الاشعری صحابی است در نام وی اختلاف است بعضی عبد الله گفته و بعضی حارث و در کنیت
وی اختلاف است بعضی عبد الله گفته و بعضی حارث و در نسبت وی اختلاف است بعضی اشعری و بعضی اشجعی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله بدرستی خدای عز و جل اجارکم پناه داد و خلاص گردانید شما را
من ثلث خصال از سه خصلت ان لا یدعو علیکم نبیکم فتهلکوا جمیعا یکی آنکه دعا نکند بر شما پیغمبر شما پس
هلاک شوید شما چنانکه بعضی پیغمبران کردند و ان لا یظهر اهل الباطل علی اهل الحق دوم آنکه غالب نباشند
اهل باطل یعنی کافران اگرچه بسیار باشند بر اهل حق یعنی مسلمانان اگرچه کم باشند چنانکه سست و نابود
گردانید دین اسلام را و ان لا تجتمعوا علی ضلالة سیوم آنکه اتفاق نکنند امت همه بر گمراهی و این دلیل
بر آنکه اجماع حجت است که عبارت است از اتفاق علماء عصر بر حکم شرع و مراد علماء مجتهدین اند
رواه ابو داود عوف بن مالک صحابی است اول مشاهد وی خیبر است قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لن یجمع الله علی هذه الامة سیفین جمع نکند خدای تعالی بر این امت دو شمشیر را سیفا منها و سیفا
من عدوها یک شمشیر از این امت و شمشیر دیگر از دشمن این امت توربشتی گفته معنی آنست که
حق تعالی بر این امت دو شمشیر جمع نکند که واقع نشود میان ایشان هلاکت استیصال بلکه دفع کند امت میانهم

حبك لهند كه كارد وى تعالى كافران را بحب ايشان تا از حب كه ميان خود ميكردند باز آيند وطلبى كنند
ست كه منع مى فرمايد ... كرد ما را خداى تعالى كه رجوع بكند مرا امت من در حب مقالة ميان خود و هم حب
كه باشد يا منكرى نباشد والله اعلم رواه ابو داود العباس انه جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم
و در روايت ست از عباس رضي الله عنه كه وى آمد بسوى آنحضرت يعنى خشمگين فكانه سمع شيئا يعنى گويا
عباس شنيده بود چيزى از طعن كافران در شان آنحضرت مى گفتند كه چرا وى از براى عرب مستحق تر بود
به نبوت از وى صلى الله عليه وسلم و وى اولى واحق ست از غير خود فقام النبي صلى الله عليه وسلم على المنبر
فقال من انا پس ايستاد آنحضرت بر سر منبر پس گفت كيستم من بنماييد اينكه من چه كسم فقالوا انت رسول الله پس گفتند
عليك السلام تو پيغامبر خدائى قال گفت آنحضرت براى اظهار شرف نسبت وكرامت خود انا محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب بصفات عظيم و شريف و مشهور بود در عرب ان الله خلق الخلق فجعلني في خيرهم بدرستى خدا
تعالى پيدا كرد خلق را يعنى جن و انس را و احتمال دارد كه ملائكه نيز داخل باشند و اين احتمال ظاهر تر ست
از جهت عموم خلق پس گردانيد مرا در بهترين خلق كه نوع انسان ست بهتر و فاضلتر از غير خود ثم جعلهم فرقتين
پس گردانيد ادميان را دو گروه عرب و عجم فجعلني في خيرهم فرقة پس گردانيد مرا در فرقه بهترين ايشان كه عرب اند
ثم جعلهم قبائل پس گردانيد عرب را قبيله قبيله فجعلني في خيرهم قبيلة ثم جعلهم بيوتا فجعلني في خيرهم بيتا
پس گردانيد مرا در بهترين خانهاى ايشان كه خانه هاشم ست فانا خيرهم نفسا پس من بهترين ايشانم يا
بهترين ادميانم از روى خانه پس مستحق تر باشم از همه به نبوت و لمات از ينجا معلوم ميشود كه بعضى صاحب
نسب عظيم مى باشند چنانكه از حديث نزول معلوم ميگردد و اين تقسيم انسان و الزام ايشان ست كه گمان
ميداشتند كه چرا قرآن نازل نشد و نبوت قرار نيافت بر مردى ديگر از عظام عرب و الا نبوت فضل خدا ست
به نسبت متعلق نيست چنانكه در قران مجيد ميفرمايد والله اعلم حيث يجعل رسالته وحق فرمايد والله يختص برحمته

من نیارد وا الفضل العظیم وکان فضل الله علیک عظیما رواه الترمذی ابی هریرة قال قالوا یعنی

صحابه یا رسول الله متی وجبت لک النبوة کی ثابت شد ترا نبوت و در کدام [illegible] نامزد شد

قال وادم بین الروح والجسد گفت آنحضرت ثابت شد مرا نبوت و حال آنکه آدم میان روح و جسد بود

یعنی خلقت آدم تمام نشده بود روح او بجسد متعلق نشده بود کنایه از سبق و تقدیم نبوت او رواه الترمذی

العرباض بکسر عین وسکون را و صاد مهمله در آخر بن ساریه بسین مهمله و کسر را و تخفیف یا صحابی

ست از اهل صفه و از جمله بکائین است که نازل شده است در شان ایشان که کریمه ولا علی الذین اذا ما اتوک

لتحملهم الایة عن رسول الله روایت میکند از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انه قال انی عند الله مکتوب گفت

آنحضرت بدرستی من نزد خدای تعالی نوشته شده ام خاتم النبیین ختم کننده پیغمبران که نه باشد پیغمبری بعد

وان آدم لمنجدل فی طینته و بدرستی آدم هر آینه افتاده بود بر زمین در گل خود و سرشته و طینت یا از گل

یعنی خلقت و جبلت نیز آید و حاصل این معنی اینجا منقول است بر زبانها بلفظ کنت نبیا و آدم بین

الماء والطین و در روایتی کتبت نبیا از کتابت یعنی نوشته شده ام من پیغمبر و حال آنکه آدم میان آب

و گل بود یعنی مخلوق نشده بود و اینجا گویند که از سبق نبوت آنحضرت چه مراد است اگر علم و تقدیر الهی

نبوت انبیا را شامل است و اگر بالفعل است آن خود در دنیا بود جواب آنست که مراد اظهار نبوت

اوست صلی الله علیه وسلم پیش از وجود عنصری وی در ملاء ملائکه و ارواح چنانکه وارد شده است کتابت

اسم شریف او بر عرش و آسمانها و قصور جنت و غرفهای آن و بر سینهای حور العین و بر برگهای درختان

جنت و درخت طوبی و بر ابروها و چشمهای فرشتگان و بعضی از عرفا گفته اند که روح شریف آنحضرت

نبی بود در عالم ارواح بر نبوت ارواح میکرد چنانکه در عالم جسد شریف وی اجساد بود و تحقیق ثابت

شده است خلق ارواح قبل اجساد والله اعلم وسأخبرکم باول امری و سرانجام است که خبر دهم شما را به نخست

اجابت دعوت ابراهیم اول امر من دعای ابراهیم است علیه السلام که برسالت من کرده بود چنانکه کریمه
ربنا وابعث فیهم رسولا منهم آیه بران دلالت دارد و بشارت عیسی و نیز اول کار من خبر خوش دادن عیسی
است بمن چنانکه میفرماید و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و رویا امی التی رأت حین وضعتنی و نیز
اول کار من خواب دیدن مادر من است که دید بگاهی که بزائید وقد خرج لها نور اضاءت لها منه قصور الشام و تحقیق
ایشان را روشنائی که دید چنین مراد او را ازان روشنائی کوشکهای شام چنانکه در اخبار آمده است که در وقت
زائیدن آنحضرت نوری از امنه ظاهر شد که خانهای ولایت شام نمایان گشت و گفته اند این در
بیداری بوده و بجای رویا چیزیست و خواب دیدن لعنه بشارت ولادت بوده فرشته در خواب آمده
گفت که بعد کی که حامل شده بهترین این است و بعضی جدا رواه فی شرح السنة و رواه احمد عن
ابی امامة من سأخبركم الى اخره او روایت کرده است اینحدیث را امام احمد از ابی امامه از قول و
سأخبركم تا اخر حدیث و اول حدیث را که در شرح السنة از عرباض است بن ساریه روایت کرده است
نمود ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا سید ولد ادم یوم القیامة فرمود آنحضرت من
مهتر فرزندان آدم روز قیامت تخصیص آن روز قیامت بجهت ظهور آثار و انوار سیادت و مهتری است
مرا است و آن روز و الا وی صلی الله علیه وسلم همیشه سید است و متصف بسیادت است چه دنیا و چه
آخرت ولا فخر و فرمود نمیگویم این بطریق تفاخر و مباهات و نازیدن بلکه بجهت شکر و تحدیث بنعمت
پروردگار و امتثال امر وی تعالی که وی فرموده اما بنعمة ربک فحدث و نیز بالشنا سند قدر مرا و اعتقاد
کنند و عمل کنند بمقتضای آن در توقیر و تعظیم و محبت و ایمان باندازه آن و بیدی لواء الحمد ولا فخر و بدست
من است نیزه حمد مراد شهرت و انفراد آنحضرت است بحمد بر روس خلایق و عرب نیزه میکنند لوا را در مقام
شهرت و آنحضرت را نسبت تامه است بحمد که نام وی محمد و احمد است و صاحب مقام محمود است و امت

بود احمد و آن لوای که بعد از شفاعت و ایستاده خواهد بود لوای حمد خواهد بود و وی صلی الله علیه وسلم حامد و محمود و احمد و محمد الله فی یوم
شفاعت نماید چنانکه در باب الشفاعة گذشت و ما من نبی یومئذ آدم فمن سواه الا تحت لوائی و تحت تابع
در روز قیامت چه آدم و چه هر که جز اوست مگر آنکه در زیر لوای من در آید و بیاید و بحق جوید و متابع وی باشند
و از اینجا معلوم می شود که لشکر همه زیر لوای آنحضرت باشند چنانکه بادشاهان و سرداران را می باشند و نام
وی لوای حمد بود و انا اول من تنشق عنه الارض و من نخستین کسی ام که شکافته میکرد از من زمین
کنایت است از انشقاق تقدم در بعث و ظهور و برآمدن از عالم برزخ و لا فخر و نیست این یا نیست آنرا مگر به
اعتراف بفضل حق و شکر نعمت وی چه این همه من بخدا است و نه بما سوای وی تعالی رواه الترمذی
ابن عباس قال جلس ناس من اصحاب رسول الله گفت ابن عباس نشستند گروهی مردمان از یاران
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فخرج پس بیرون آمد آنحضرت از درون خانه حتی اذا دنا منهم سمعهم یتذاکرون
تا آنکه چون نزدیک شد آنحضرت از اصحاب شنید ایشان را که مذاکره میکنند بیکدیگر قال بعضهم ان الله اتخذ
ابراهیم خلیلا گفتند بعضی از اصحاب که بدرستی خدای تعالی گرفت ابراهیم را علیه السلام دوست قال
آخر موسی کلمه تکلیما و گفت صحابی دیگر که موسی علیه السلام سخن کرد خدای تعالی او را سخن کردنی و قال
آخر عیسی کلمة الله و گفت دیگری پس عیسی علیه السلام کلمه خدا است که به یک کلمه کن بی اسباب عادی
پیدا شد و در بهار دیگر سخن گفت در وجه و عیسی روح خدا است که وحی تعالی روح الامین را بمادرش فرستاد
و در دمید و از ان عیسی پیدا شد و نیز آثار روحانیت وی چندان ظاهر شد که مرده را زنده میکرد و آنچه
و قال آخر آدم اصطفاه الله و گفت دیگری آدم برگزید او را خدای تعالی چنانکه فرموده ان الله اصطفی آدم
و نوحا الآیه اصحاب این انبیا را ذکر میکردند و مرتبه ستایش میکردند فخرج علیهم رسول الله پس ناگاه بیرون آمد
و در آمد بر ایشان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال قد سمعت کلامکم و عجبکم ان ابراهیم خلیل الله پس گفت

آنحضرت بتحقیق شنیدم من سخن شما را و شگفت آوردن شما که ابراهیم دوست داشته خداست و هو کذلک
یعنی چنین است و دوست با خلت است و موسی نجی الله و موسی راز گوینده با سخن خداست و هو کذلک و عیسی کلمة الله
و روحه کلمه خداست و روح او و هو کذلک و آدم اصطفاه الله و هو کذلک الا و انا حبیب الله و لا فخر
و انا دوست داشته شده دوست خدا ام و گفته اند که حبیب محب به مقام محبوبیت رسیده باشد و خلیل محب مطلق
است همه انبیا و رسل بلکه مومنان نیز به محب و محبوب درگاه الهی اند ولیکن سخن درینجا در اعلی مرتبه کمال او
و اخص درجات آنست و بعضی از قدما علما را در فرق میان حبیب و خلیل کلامی ست غریب که در
شرح ذکر کرده ایم و انا حامل لواء الحمد یوم القیمة و منم بردارنده علم حمد روز قیامت تحته آدم فمن دونه
زیر لوای من آدم است و هر که غیر اوست پس در جمیع این مناقب و القاب کاملة و معتبر از همه ام ولا
فخر و انا اول شافع یوم القیمة ولا فخر و منم نخستین شفاعت کننده و نخستین مقبول الشفاعة روز قیامت و
نیست فخر و انا اول من یحرک حلق الجنة و منم نخستین کسی ام که می جنبانند حلقهای در بهشت را بقصد درآمدن
آن فیفتح الله لی فیدخلنیها پس بگشاید خدا برای من یعنی در بهشت را پس درآرد مرا در بهشت
یعنی امر میکند ملائکه را بگشادن در و درآوردن مرا در آن و معی فقراء المومنین ولا فخر و حال آنکه با من اند
درویشان مسلمانان و نیست فخر و انا اکرم الاولین و الاخرین علی الله ولا فخر و منم بزرگترین پیشینیان نزد
خدا و نیست فخر ظاهر در آنست که در حدیث مراد اولین و آخرین انبیا اند و اگر در اولین ملائکه را نیز داخل
کنند دور نباشد رواه الترمذی والدارمی عمرو بن قیس نام ابن ام مکتوم است که صحابی مشهور و
[illegible] بود و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله است و اول ارجح است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نحن الآخرون
ما در وجود و ظهور پستر آمدیم و نحن السابقون یوم القیمة ولیکن در مرتبه سابق و پیشیم روز قیامت و انی قائل
قولا غیر فخر و من گوینده ام گفتاری را بی مفاخرت و مباهات و آن قول اینست

ابراهیم خلیل الله ابراهیم خلیل خداست و موسی صفی الله و موسی برگزیدهٔ خداست و انا حبیب الله و من محبوب خدایم
و معنی لوای الحمد یوم القیمة و با منست لوای حمد روز قیامت و حامد و محمود ... روز وان الله وعدنی
فی امتی و اجارهم من ثلث و بدرستی خدای تعالی وعده کرد مرا در باب امت من و نگاه داشت و امان
داد ایشان را از سه خصلت لا یعمهم بسنة در نمیگیرد ایشان را قحط سال و لا یستاصلهم عدو یعنی بر نکند
نمیکند ایشان را دشمنان این یعنی کافران چنانکه گذشت و لا یجمعهم علی ضلالة و جمع نمیکند ایشان را
بگمراهی که متفق شوند همه بر حکمی که موجب ضلالت است رواه الدارمی   جابر رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال روایتست از جابر که آنحضرت گفت انا قائد المرسلین و لا فخر من کشندهٔ مرسلینم
رسلم و نیست فخر یعنی مقدم ایشانم و ایشان می آیند به بهشت یا بعرصات مقدم کشیدن است ای پیش و سوق
راندن از پس و انا خاتم النبیین و لا فخر و انا اول شافع و مشفع و لا فخر رواه الدارمی   انس رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا اول الناس خروجا اذا بعثوا من نخستین مردمم از روی بیرون آمدن از قبر وقتی
که برانگیخته شوند از قبور و انا قائدهم اذا وفدوا من کشنده و پیشوای مردمم وقتی که بیایند بدرگاه خداوندی و انا
خطیبهم اذا انصتوا و من خطبه خوانندهٔ ایشانم وقتی که خاموش شوند از اعتذار و تکلم کنند و ام لشفاعت
نزد پروردگار وقتی که سکوت کنند و تکلم نتوانند کرد انبیای کبار و انا مستشفعهم بفتح فا و کسر فا هر دو روایتست
و بر وجه اول معنی آنست که طلب کرده می شود از من شفاعت بسوی خدا و بر ثانی طلب میکنم من از خدا شفاعت
کنم مردم را اذا حبسوا وقتی که حبس کرده شوند و ایستاده کرده شوند مردم در موقف و انا مبشرهم اذا ایسوا
من بشارت دهنده ام مردم را بشفاعت و رحمت وقتی که نومید شوند از انبیا از شفاعت طلبیدن
و ایشان اقدام بران نتوانند کرد و عذر آرند چنانکه در طرف شفاعت آمده است الکرامة و المفاتیح یومئذ بیدی
و لواء الحمد یومئذ بیدی و لوای حمد در آن روز بدست منست و انا اکرم ولد آدم علی ربی و من گرامی ترین فرزندان

بهتر بدین ادام نیند پروردگار من بهشت خصوصا دران روز یطوف علیهم غلمان خادم برد می‌گردند

وصیفت مخلدون بهرازجهت هیتها کانهم بیض مکنون گویا این خادمان بیضهای مکنون اند پوشیده

مانند بیضها وی در تعبیر قوله سبحانه کانهن بیض مکنون گفته که تشبیه کرد حوران را به بیضهای

شترمرغ به مصون ست از غبار ماندن آن در صفا و بیاض مخلوط با دی صفره در احسن

الوان ایشان ست و در مجمع البحار گفته که مراد ببیض مکنون لولؤ مصون از ابدای

والعبارت ست در صدف که دست مردان نرسیده ست او لولؤ منثورا یا مروارید

های پراگنده کرده شده گلو یا وصف به پراگندگی بحیثیه آنست که مشبه خادمانند

در حضور متفرق و پراگنده استاده می باشند و تیز لالی در انبار روشن‌تر می باید و در

نظر منظور بیاض دارند و بعد ازین اول بیض متغایرت طاهرست بمعنی ثانی متغایره

با عتبار صفت ست که انجا مکنون گفته و اینجا منثور و بعضی گفته اند او برای

شک راوی ست رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب

ابیهریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فاکسی حلة من حلل الجنة پس

پوشانیده می شوم من حله را از حله‌های بهشت و حله جفت جامه را گویند ثم

اقوم عن یمین العرش پستر استم من از جانب دست راست عرش لیس احد

من الخلائق یقوم ذلک المقام غیری نیست هیچ یکی از خلق که بایستد دران مقام جز

من رواه الترمذی و فی روایة جامع الاصول عنه از ابیهریرة این عبارت زیاده کرده

انا اول من تنشق عنه الارض فاکسی من اول کسی ام که شکافته میگردد از وی زمین

پس پوشانیده می شوم حله از حله‌های بهشت الی آخره عن النبی صلی الله

علیه وسلم قال سلوا الله لی الوسیلة سوال کنید و بخواهید از خدا برای من وسیله

قالوا گفتند یا رسول الله الوسیلة چه چیز ست وسیله و چه معنی دارد آن قال گفت

آنحضرت اعلی درجة فی الجنة وسیله بلندترین پایه ایست در بهشت لا ینالها

الا رجل واحد می باید آن وجه را که ملک نیست مگر مرد واحد از جوانب الوان اما متوقع امید میدارم که باشم
من آن مرد این تواضع است از آنحضرت و کنایه و اشعار است به ذکر کار خود و جزاء دیدی ما
والا متعین ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم که متعین و متمیز ست بدیع و
بدانکه وسیله یعنی نسبت دوست است آویز ست بسوی مقصود و طلب وسیله است
برای آنحضرت برای حصول شفاعت و ظاهرا تمکن دران درجه بهشت بود
و ست او بر حصول مرتبهٔ شفاعت ست و تمام کلام در باب اجابت المؤذن
گذشته ست رواه الترمذی ابی بن کعب عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
اذا کان یوم القیمة کنت امام النبیین گفت آنحضرت چون باشد روز قیامت
می باشم من امام و پیشوای همه پیغمبران و خطیبهم و صاحب شفاعتهم و می باشم خطیب
پیغمبران و سخن کننده میان ایشان و می باشم خداوند شفاعت میان ایشان
غیر فخر یعنی مباهات رواه الترمذی عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان لکل نبی ولاة من النبیین بدرستی که هر پیغمبر را دوستان و نزدیکان
اند از پیغمبران وان ولیی ابی و خلیل ربی و درستی دوست و قریب من پدر من ست و دوست
پروردگار من ست که ابراهیم خلیل ست علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
ثم قرأ پس خواند آنحضرت تائید و تقویت این کلام این آیه را که ان اولی
الناس بابراهیم للذین اتبعوه بدرستی که نزدیکترین مردم بابراهیم انسانی اند
که متابعت کردند ابراهیم را و هذا النبی والذین آمنوا و این پیغمبر اشارت بذات
شریف آنحضرت است که مامور ست بموافقت ابراهیم از دین و شریعت
والله ولی المؤمنین و خدای تعالی دوست مسلمانان و متولی امر ایشان ست رواه الترمذی
جابر قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله بعثنی لتمام مکارم الاخلاق گفت
آنحضرت خدای تعالی برانگیخته و فرستاده ست مرا برای تمام کردن خوبیهای

خوبيهاي نيك مكارم جمع مكرمه يعني خصلت مرضيه كه براي داشته شود وتحقق بدان
واخلاق جمع خلق بضم يعني سيرت باطن وكمال محاسن الافعال وفرستاده شده‌ام
من تا كامل گردانم خويهاي نيك يعني براي هدايت خلق وتكميل ايشان بغايت مرتبه
كمال در اخلاق باطن واعمال ظاهر رواه في شرح السنة وعن كعب يحكي عن التورية و
روايت ست از كعب احبار كه از كبار تابعين ست واز علماء اهل كتاب بود
نقل ميكند از توريت قال نجد مكتوبا يعني مي يابم من نوشته يعني در توريت در
صفات آنحضرت محمد رسول الله عبدي المختار محمد فرستاده خدا و بنده برگزيده من است
لا فظ ولا غليظ نه سخت خوي ست ونه درشت سخن ولا سخاب في الاسواق ونه آواز
بلند كننده در بازارها ولا يجزي بالسيئة السيئة وپاداش نميدهد بدي را بدي را ولكن يعفو
ويغفر وليكن محو ميكند وي بخشد مولده بمكة ولادت او در مكه ست وهجرته بطيبة
وبر آمدن او از مكه بمدينه ست وطيبه بفتح طا وسكون تحتانيه نام مدينه است
وملكه بالشام وپادشاهي او در شام مراد بپادشاهي دين ونبوت ست
وظهور آن در ولايت شام غالبتر ست وغزوها وآن ملك بيشتر ست والا
ملك آنحضرت در جميع آفاق والنواحي عالم ست وامته الحمادون وامت
وي بسيار حمد گويندگان اند مرخدا سبحانه وشكر كنندگان مر او را يحمدون الله في السراء
والضراء وحمد وشكر مي گويند مرخدا تعالى را در شادي وغم ودر فراخي وسختي يحمدون الله
في كل منزلة حمد ميگويند خدا را وبه بزرگي ياد ميكنند او را در هر جاي بلند ودر نشيب
[illegible] ودعوات گذشت بايد كه چون بجاي بلند بر آيند تكبير گويند وچون فرود
آيند تحميد ودر بعض روايات تهليل رعاة الشمس رعايت كنندگان چشم داشتكان كنند
آفتاب را وطلوع وغروب وزوال او را براي اوقات عبادات يصلون الصلوة
اذا جاء وقتها مي گذارند نماز را چون بيايد ودر رسد وقت نماز يأتزرون على انصافهم

ازارمی پوشند بر میانهای خود یعنی می بندند ازارها بر ناف خود و مبالغه میکنند بر ستر
عورت یا مراد آنست که می پوشند تا نصف ساقهای خود و این معنی ظاهرتر و متبادر
تر است و یتوضؤن على اطرافهم و وضو می کنند بر اطراف [illegible] یا
باشد و بعضی گفته اند مراد اسباغ وضو و کمال اوست منادیهم ینادی فی جو السماء
آواز کننده ایشان آواز میکند در میان آسمان و زمین یعنی اذان در مکان بلند گفته میشود
اذان در مکان بلند صفهم فی القتال وصفهم فی الصلوة سواء دَوِیٌّ ... یعنی صف
ایشان در کارزار و در نماز برابر است یعنی برابر هموار ایستند چنانکه امر است
در قتال بجنگ کافران و در نماز بجنگ شیطان لهم باللیل دوی کدوی النحل مر ایشان را
در شب آواز پست است به تسبیح و تهلیل و قرآن و دعوات مانند آواز مگس انگبین هذا
لفظ مصابیح است و روی الدارمی مع تغییر یسیر روایت کرده است دارمی با اندک
تغیری عبد الله بن سلام از علمای اهل کتاب بود ایمان آورد همان روز که نظر
او بر جمال مبارک آنحضرت افتاد قال مکتوب فی التوریة صفة محمد گفت عبد الله
بن سلام نوشته است در توریت صفات آنحضرت و عیسی بن مریم یدفن معه و
همچنین نوشته شده است که عیسی علیه السلام دفن کرده شود با آنحضرت در حجره
وی قال ابو مودود که از راویان این حدیث و علمای سیر است که وقد بقی فی البیت
موضع قبر و تحقیق باقی مانده است در خانه که آنحضرت مدفون جای یک قبر
و در آنجا عیسی مدفون گردد گویا حکمت در باقی ماندن آنجا با وجود قصد بعض اصحاب
دفن را در آنجا و عدم تیسر آن این بود و بعضی گفته اند که این کلام از تتمه روایت است که در قول
آنحضرت کرده اند و لا یعیسی بن مریم والله اعلم رواه الترمذی

الفصل الثالث

عن ابن عباس قال ان الله تعالى فضل محمدا صلى الله علیه وسلم على الانبیاء و على اهل السماء
گفت ابن عباس رضی الله عنهما بدرستی که خدای تعالی محمد را بر آسمانیان که ملائکه اند

تعلق گفت متکلمان این کلام و من یقل منهم انی اله من دونه که گوید از فرشتگان که من
خدایم جز خدا فذلک نجزیه جهنم پس اینکس را پاداش میدهیم دوزخ را و کذلک نجزی
الظالمین همچنین پاداش میدهیم ظالمان را که از حد خود درگذرند پس حق تعالی خطاب
به آسمانیان را بدین صولت کرده است و غلظت و مترتب گردانید بر آن
عتاب شدید را و قال الله لمحمد صلی الله علیه وسلم و گفت خدای تعالی مر آنحضرت را در خطاب
کرد بوی بلطف و رحمت و گفت که هرچه از وی صادر گردد معفو و مغفور است
بقول خود انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر بدرستی
ما فتح کردیم ترا ابواب برکات و کرامات که از جمله آن فتح مکه است تا بیامرزد
مر ترا خدای تعالی هرچه پیشتر رفته از گناه تو و هر چیزی که پس آید تا وبلاغت درین
آیه بسیار کرده اند و از جمله توجیهات آنست که این کلمه تشریف و تکریم
و تلطف و ترحم است بی آنکه ذنبی وجود داشته باشد و صاحبان چون از بنده
خوشحال شوند گویند تا همه گناهان ترا بخشیدیم هرچه کنی بر تو نگیریم اگرچه آن بنده
هیچ گناه نداشته باشد و قالوا ما فضله علی الانبیاء گفتند چیست فضل محمد بر انبیا
قال گفت ابن عباس همه گناهان و بیان فضل وی بر انبیا قال الله تعالی وما ارسلنا
من رسول الا بلسان قومه و نفرستادیم ما هیچ پیغمبری را پیش از تو مگر بزبان قوم
وی که بر ایشان مبعوث است لیبین لهم تا بیان کند آن پیغمبر برای قوم خود
احکام و شرایع را فیضل الله من یشاء پس گمراه میکند خدای تعالی هر که را خواهد
بیآرینه تا تمام آیه و قال الله تعالی لمحمد و گفت خدای تعالی مر محمد را وما ارسلناک
الا کافة للناس فارسله الی الجن والانس نبی فرستاد خدای تعالی محمد را بسوی
پریان و آدمیان و تخصیص آدمیان در آیه بجهت فضل و شرف ایشان است و مقصود
انبیا در آیه تعمیم آدمیان است تا عدم تخصیص بود چنانکه بعضی اهل کتاب می گفتند

باطل گردد و دلایل در آیات و احادیث بر شمول نبوت آن حضرت مرجن را بسیار است

ابی ذر الغفاری قال قلت کیف ابو ذر علمت یا رسول الله انک نبی حتی علمت

انک نبی چگونه دانستی تو که پیغمبری حتی استیقنت تا آنکه یقین کردی تو به پیغمبری خود

اینجا معلوم می شود که بعض اعلا مراتب علم دینهات است و علم عامتر است

ازان فقال لو گفت آن حضرت یا ابا ذر اتانی ملکان وانا ببعض بطحاء مکة آمدند

مرا دو فرشته و حال آنکه من بجایی از بطحاء مکه بودم فوقع احدهما الی الارض

پس افتاد یکی ازان دو فرشته بسوی زمین وکان الآخر بین السماء والارض و بود دیگر فرشته

دیگر میان آسمان و زمین فقال احدهما لصاحبه پس گفت یکی ازان دو فرشته

مر یار خود را الیه هو آیا او اوست یعنی حق تعالی ما را خبر داد که مرا پیغمبری

نزد وی برانگیزان پیغمبر ما هو است قال نعم گفت یار وی آری هموست قال

فزنه برجل من امته گفت آن یکی یار خود را پس برکش او را برابر یک مرد و اندازه کن

بمردی از امت او فوزنت پس برکشیده شدم من با یک مرد فوزنته پس راجح آمدم و چربیدم

من ازان مرد ثم قال پس گفت فزنه بعشرة برکش او را به ده مرد فوزنت بهم فر

جحتهم کانی انظر الیهم ینتشرون علی من خفة المیزان گویا که من نگاه میکنم بسوی

این ده مرد که می افتند بر من تمام امت از سبکی ترازو قال فقال احدهما لصاحبه

پس گفت یکی ازان دو مرد یار خود را لو وزنته بامته لرجحها اگر برکشی تو او را برابر یکی

بتمام امت پر آینه میچربد تمام امت را رواهما الرازی روایت کرد این حدیث

را حدیث سابق را دارمی ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

کتب علی النحر ولم یکتب علیکم فرض کرده شده بر من نحر که مراد بدان قربانی الحجة است

واجب بود علی الاطلاق اگرچه غنی نباشد ولیکن بر امت مقید علی الاطلاق

بغنا است وامرت بصلوة الضحی ولم تؤمروا بها و امر کرده شدم بنماز چاشت و امر کرده

در مواضع شتی تحقیق این باب در صلوة الضحی گذشت رواه الدارقطنی و در حدیث
دیگر تعبیر کرده شده باین لفظ که کتبت علی ولم علیکم الضحی والوتر

اسماء

ذکر اسماء شریفه صلی الله علیه وسلم وصفات وی بدانکه اسماء شریفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بسیار است و مذکور است در قرآن عظیم و کتب سماویه و وارد شده در سنت
و بر زبان انبیاء علیهم السلام و اشهر اسماء آنحضرت صلی الله علیه وسلم محمد است
و تسمیه کرده او را باین اسم جد وی عبدالمطلب و چون گفته شد او را که نام نهادی
این پسر خود را بنام پدران خود و این نام در قوم تو نبوده گفت نام نهادم او را
باین نام بامید آنکه ستوده شود بر زبان تمام اهل زمین و در روایتی تا بستاید
او را خدا در آسمان و بستایند مردم در زمین و آورده اند که عبدالمطلب
در خواب دید گویا که سلسله از نقره از پشت او برآمده است که یک طرف
او در آسمان است و طرف دیگر در مشرق و طرف دیگر در مغرب بعد از آن
سلسله درختی است که بر هر برگ وی نوری است و اهل مشرق و مغرب
تابع وی شوند و ستوده شود در آسمان و زمین از بهر آن محمد نام نهاد و نیز آمنه
والده آنحضرت خواب دید که گویند که باردار شده تو بسید این امت
و پیغمبر وی و چون بزائی محمد نام کن وی را و آورده اند که پیش از وجود شریف
هیچکس مسمی باین نام نبود و چون اهل کتاب خبر دادند که نزدیک است که پیغمبر آخر
زمان بوجود آید نام وی محمد باشد چند کس پسران خود را باین آرزو محمد نام نهادند
که شاید بشرف نبوت مشرف شوند و چون این تسمیه بعد از سماع اسم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم شد گویا نبود از وی شد در مواهب لدنیه آورده که از القاب
و اسماء آنحضرت در قرآن مجید بسیار آمده و بعضی علما در عدد معین آن
متقید شده اند نود و نه نام جمع کرده موافق اسماء حسنی الهی عزوجل و تعالی

حاشی گفته که حق جل وعلا بیشتر اسم از اسماء خود حبیب خود را مخصوص گردانیده
بعضی علما گفته اند که چون تفحص کرده شود اسمای آنحضرت از کتب قدیمه و قرآن
و حدیث بسیصد میرسد و چهار صد نیز آمده و قاضی ابو بکر بن العربی که از علمای
مالکیه است گفته که بعضی صوفیه گفته اند مر حق تعالی را هزار نام است و حبیب او را
صلی الله علیه وسلم نیز هزار نام است و مراد اوصاف و از هر صفت اسمی مشتق است
و سیوطی کتابی علاحده در اسمای شریف تالیف کرده و طیبی ست و دو اسم
آورده و شرح هر و مولف چهل چند اسم در ضمن دو حدیث بیاورد و مراد لفظ
آنحضرت در اینجا احوال حلیه شریف و صورت ظاهر است و بیانی دیگر عقد خواهد کرد
در بیان اخلاق و شمایل و سیرت باطن اللهم صل و سلم علی محمد بعدد اسمائک
الحسنی و بعدد کل معلوم لک و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین
الاول جبیر بن مطعم بضم میم و سکون طاء و کسر عین مهملتین
صحابی است قرشی است از اولاد عبد مناف اسلام آورده پیش از فتح قال
سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ان لی اسماء گفت شنیدم آنحضرت را که
می گفت مرا نامهاست انا محمد و انا احمد یک نام من محمد است و دیگر احمد و در
بعضی روایات محمود نیز آمده و همه مشتق از حمد اند محمود ستوده شده در ذات و صفات
در دنیا و آخرت محمد بسیار ستوده شده بسیار من از حد و احصا و احمد
ستوده تر از همه اولین و آخرین و ستوده او را حق سبحانه در کلام قدیم یا ستاینده
تر مر مولی خود را زیرا که فتح کرده شود بر وی مقام محمود حمدها که نشده نشد بر هیچ
کس پیش از وی بستاید بدان پروردگار خود را و عقد کرده شود برای وی لواء حمد
و انا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر و نام من ماحی است یعنی محو کننده خدای بود
من محو می کند کفر را بنا و از آنکه دعوت پیغمبران دیگر نزده محو کفر ... و پاک

دیگر کردن و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و نام من حاشر است
یعنی آنکه محشور شوند مردم بر قدم من یا بر دو قدم من قدمی قدمیّ بلفظ افراد و تثنیه
مروی است اگر بلفظ مفرد خوانده شود که حاشر بمعنی کشنده است و از حشر کردن پیش
وی لازم می آید که وی حاشر باشد جواب آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بعثت از همه مردم پیشتر محشور میکرد و بهم پیش وی لازم می آید محشور می شوند گویا
حاشر ایشان او است و انا العاقب و نام من عاقب است والعاقب الذی
لیس بعده نبی و عاقب آنکسی است که بعد از وی پیغمبری نباشد پس
آینده و مراد اینجا آنست از همه پیغمبران آینده است متفق علیه ابی موسی
الاشعری قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسمی لنا نفسه اسماء کنیت
ابو موسی بود آنحضرت که نام میکرد ذات شریف خود را برای ما نامها فقال
انا محمد و احمد والمقفی بضم میم و فتح قاف و کسر فاء مشدده از التقفیه بمعنی پس
آمدن و پیروی قافیه و فی از اینجاست پس بمعنی آخر انبیا و خاتم ایشان بود
بمعنی عاقب موافق آید والحاشر و نبی التوبه یعنی پیغمبری که توبه کردند خلایق بر دست
وی و توبه کرد خدای تعالی بر ایشان به برکت وی و این صفت در جمیع
انبیا مشترک است و در ذات شریف آنحضرت از همه بیشتر و وافرتر
و کاملتر است و نبی الرحمة و نام شریف آنحضرت است صلی الله علیه وسلم چنانکه
در قرآن مجید مذکور است [illegible] الا رحمة للعالمین و فرمود آنحضرت
انما انا رحمة مهداة رواه مسلم عن ابی هریره قال قال [illegible] ۱۱ ۱۵ ۱۶ بسلم
الا تعجبون کیف یصرف الله عنی شتم قریش [illegible] یا عجب [illegible]
خدا تعالی از من دشنام مشرکان لعنهم الله آنحضرت را صلی الله وسلم مذمم می
گفتند یعنی نقیض است محمد است و دشنام میکردند پس آنحضرت گفت

الشان بعض مذمم می کنند ومن مذمم نشنیدم رواه البخاری حدثنا جابر بن سمرة
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد شمط مقدم راسه ولحیته بود آنحضرت
به تحقیق دو موی شده بود یعنی سر آنحضرت وریش مبارک وی ای شمط سفید شده
موی با سیاهی در آمیخته وکان اذا ادهن لم یتبین وبود وقتی که روغن تیل
می مالید پیدا نمی شد سفیدی موی وی واذا شعث راسه تبین وچون ژولیده
می شد سر مبارک وی پیدا می شد سفیدی یا بجهت آنکه در صورت روغن
مالیدن مویها مجتمع ودرهم می شوند وچون مویهای سفید کم بود ظاهر نمی شد
ودر پراکندگی وژولیدگی مویها از هم جدا می شدند پس پیدا شد سفید از سیاه
یا بسبب آنکه چون روغن می مالند مویهای سیاه نیز براق می درخشند تا سفید
واین موجب عدم امتیاز میگردد ودر پیری آنحضرت در سر ودر ریش
مبارک زیاده بر بیست موی نیامده ودر بعضی روایت کلمه اذن آمده
وکان کثیر شعر اللحیة وبود آنحضرت بسیار موی ریش گوییا این تفسیر
آنست که در روایت دیگر آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کث اللحیة
بفتح کاف وتشدید مثلثه یعنی انبوه موی سطبر عظیم نه سبک ونه تنک
ودر طول لحیه شریف چیزی که ثابت باشد واز صحابه عظام طول لحیه منقول است
واز امیر المومنین علی کرم الله وجهه آمده که ریش مبارک وی تمام سینه وی را
تا دو شانها پر کرده بود وعادت سلف درین مختلف بود ودر غنیة الطالبین
شیخ محی الدین عبد القادر نوشته که کان طول اللحیة وعرضها واز ابن عمر آمده
که زیاده بر قبضه نمیگذاشت [illegible] بالحلق کم از قبضه روایت است ودر زیادات روایات
وآثار مختلف است فقال رجل وجهه مثل السیف پس گفت مردی در وقت
بیان کردن جابر بن سمرة حلیه شریف را بود روی مبارک وی همانند شمشیر

شمشیر یعنی در بریق و لمعان فقال لا بل کان مثل الشمس والقمر پس گفت جابر نه مثل سیف
بلکه بود در گردی بآفتاب و ماه و کان مستدیرا و بود روی مبارک وی گرد و در شمشیر
مشابهت هست در رنگ و لمعان دارد و در حدیثی دیگر آمده است که لا بل مثل القمر
و دیگر آمده و کان وجهه قطعة قمر و در دیگری درخشید روی مبارک وی مانند درخشیدن
ماه شب چهارده و در حدیث آمده که می بود روی مبارک وی چون خوشحالی بود مثل
اینکه القی می انداخت صورت دیوارها در بشره و در مواهب لدنیه می گوید
این تشبیهات که مردم برحسب فهم خود در غایت عرف و عادت شعر کرده اند والا هیچ
یکی ازین امور هیچ باسه جلالت و حسن و ملاحت کمال و کمال هیچ چیزی از مخلوقات
محسوسات معادل و مشارک صفات خلقیه وی نبود. که بحسن و ملاحت بیار مانند
نه او دیمی بحق انکار کار مانرسد هزار نقش برآید ز کلک صنع ولیک یکی بخوبی نقش
نگار ما نرسد صلی الله علیه وسلم علی صحابته و آله قدر حسنه و جماله و کماله و باید دانست
که استداره که در وجه شریف اثبات کرده اند بر شکل دایره ست چنانکه از تشبیه
بآفتاب و ماه و آینه متوهم میکرد و زیراکه در احادیث بیاید که لم یکن بالمکلم ثم ور دی
مبارک آنحضرت تمام گرد بلکه طولی داشت نه بسیار در از بلکه با عتدال چنانچه موافق
حسن و جمال است ضابطه و در بیان حسن و جمال وی همین ست خوبی و شکل
و شمایل حرکات و سکنات یار خوبان همه دارند تو تنها داری کسی هست در جهان
که حسنت نهایت ندارد ای همه کمال حق جوهر زهر حسب اللهم صل وسلم علیه صلی الله
علیه محمد واله و رایت الخاتم عند کتفه زاد بهی می گوید و دیدم مهر نبوت را نزد شانه دی
و در روایتی میان دو شانه مهر نبوت بر شانه چپ نزدیک تر بود مثل بیضة الحمامه
یعنی جسد ما مانند بیضه کبوتر مشابهت بسیار است مانند بیضه مبارک وی را در رنگ آب
و تاب روایت مسلم برآنکه بود مهر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم میان دو شانه پاره

گوشت بلندتر از سائر اعضاء بدن شریف که ازرا خاتم نبوت می گویند یا بکسر تا یعنی ختم
یعنی تمام شدن کار وی یا رسیدن وی بآخر یا بفتح تا یعنی مهر نبوت [illegible] خاتم النبیین
و ذکر این خاتم در کتب متقدم از توریت و انجیل و جز آن موجود و انبیا علیهم السلام
که بوجود ظهور وی صلی الله علیه وسلم در آخر زمان بشارت داده بودند این نشان داد
و حاکم در کتاب [illegible] از موهب [illegible] آورده که هیچ پیغمبری نبود که او را نشانه
نبوت در دست راست نبود الا سید ما را که نشان نبوت وی در پشت بود
میان دو شانه و این حکم بر نام داشتن تا از تغیر و تبدیل مصون باشد و لنعم ما قال
الشاعر نبوت را توئی آن نام در مشت که از تعظیم [illegible] رد مهر بر پشت و در
بعض روایات آمده است که مکتوب بود در وی الله وحده لا شریک له توجه حیث
کنت فانک منصور و در بعض روایات آمده که نوری از وی می درخشید که چشم را
خیره میکرد و محدثان صورت و شکل ظاهر او را بیان کرده و بچیزها تشبیه کرده که مردم
از آن شناسند مانند بیضه کبوتر یا لیشت یا گوشت پاره و مانند آن اما در حقیقت
آن سری عظیم و آیتی شگرف بود که مخصوص سید انبیا صلوات الله وسلامه اجمعین
جز رب العزت [illegible] عبدالله بن سرجس صحابی است تحقیق این اسم در کتاب
الطارف گذشته است و صحابیت [illegible] هر دو [illegible] و سکون را [illegible]
قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] دیدم [illegible] یافتم [illegible]
شریف او را و اکلت معه خبزا ولحما [illegible]
تیر یا کفت [illegible] را [illegible] نیز نان و گوشت [illegible]
که نان را در تنور یا [illegible] کنند و می خورند [illegible]
فنظرت الی خاتم النبوة بین کتفیه [illegible] بسوی خاتم نبوت میان دو شانه
آنحضرت عند ناغض کتفه الیسری [illegible] ناغض [illegible]

و همچنین استخوان بشم که بر طرف شانه است و بعضی گویند ... گردن و بعضی شانه نیز
چهار ... است و جمع ... در اصل بمعنی مجموع ... است و مراد جمع اصابع است و کف
... است علیه صلوات ... بفتح خاء و سکون یاء ... جمع خاء ... است کامثال
... اصابل بعضی ... و ... جمع شاپول و آنها که بر بدن برآید مانند نخود
بعضی بر پستانی نیز برآید رواه مسلم ام خالد بنت خالد ام خالد صحابیه است
دختر خالد بن سعید العاص اموی که صحابی قدیم الاسلام است تا آنکه با امیر المومنین
... میکرد در بعثت اسلام ایمان آورد بعد از ابی بکر والله اعلم و در خوابی دیده بود
که تعبیر آن ظهور نور اسلام بود در مکه و خواب این است که خالد بن سعید پیش از بعثت
نبی در خواب دید گویا که تاریکی پر شده است تا هیچ یکی انگشت خود را نمی تواند دید ناگاه
نوری از زمزم برآمد و به آسمان رفت و خانه کعبه را روشن ساخت بعد از آن مکه را روشن
گردانید بعد از آن ... نخل رفت بعد از آن به یثرب رفت و آنرا روشن گردانید
پس خالد این خواب را به برادر خود گفت که عمرو بن سعید نام داشت و مردی عاقل
و جزیل الرای بود پس گفت ای برادر بنی عبد المطلب خواهد بود که از حفیره پدر ایشان
ظاهر شد که زمزم است قالت گفت ام خالد اوتی النبی آورده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بثیاب فیها خمیصة سوداء صغیرة خمیصه گلیم ... سیاه بود خورد فقال ائتونی بام
خالد ... ام خالد را وی صبیه بود فاتی بها تحمل پس برداشته
شده ام خالد را فاخذ الخمیصة بیده پس برگرفت آنحضرت این گلیم را بدست
... خود فالبسها پس پوشانید او را آن گلیم را آنحضرت چنانکه سنت ...
... مرتبه ... جامه نو پوشید قال ابلی و اخلقی کهنه کن این جامه را که پوشیده
... و اخلقی ... بسیار ببری ...
اصفر و بعضی ... علم سبز یا زرد ... فقال ام خالد ...

آنحضرت ای ام خالد این جامه نیکو بست وسناه بفتح سین مهمله و نون و الف و ها
سکت و سنه بی الف بتخفیف و تشدید نون نیز روایتست و که حسنه و سناه
مکرر بتخفیف و تشدید نیز روایت است و هی بالحبشیه یعنی این کلام بحبشی [illegible]
است یعنی نیک قالت فذهبت العب بخاتم النبوة گفت ام خالد پس رفتم من بازی میکنم
بخاتم النبوة چون ام خالد خورد بود دست بخاتم نبوت زد و بگرفت چنانکه عادت
خوردان است فزبرنی ابی پس منع کرد و باز داشت مرا پدر من فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم دعها پس گفت آنحضرت به پدر من بگذار وی را منع مکن در عوارف آمده است
ما برلباس خرقه که از وی منشاء طریقت است قدس الله ارواحهم سند آورده است
رواه البخاری انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس بالطویل البائن
نبود آنحضرت دراز مفرط یعنی درازی نبود ظاهر بیرون از اعتدال و درین عبارت
اشارت میکند در قامت شریف درازی بود اما نه بسیار و آنحضرت چنانکه قد بود
مائلتر بدرازی نسبت بکوتاهی و الحق در همه حسن و جمال و اهیت است که در خلاف
این نیست و اما انچه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون می استاد
در جماعتی از همه بلندتر مینمود اگرچه دراز قدان می بودند از جهت طول قامت نبود
بلکه بسبب عزت و رفعت و عظمت و اهیت بود و این در تحقیق [illegible] بود
از معجزات وی صلی الله علیه وسلم ولا بالقصیر و نبود آنحضرت کوتاه و چنانکه دراز بسیار
کوتاه نبود بلکه کوتاهی مطلقا از وی منتفی بود و لا بالابیض الامهق و نبود آنحضرت سفید سخت
سفید و امهق سفیدی که با وی سرخی آمیخته نبود و گردش نبود و بسیار مانند سفید
گچ انجیلست در قاموس و کلام جوهری نیز موافق این است و در [illegible] گفته امهق
سفیدی خالص که سرخی و زردی که لفند آلودگی و نورانیت بان منسوب نبود و خلیل
گفته که امهق سفیدی در کبودی و [illegible] گفته اند مانند سفیدی برص و در [illegible] و نبود

شده آنحضرت سخت گندم گون مایل بسیاهی و گفته‌اند که او ته سمره شدیدست و
گاه میان آنچه یابی سفیدی آنحضرت اسمر بود یعنی سرخ سفید گندم گون بود نه آدم
و در روایاتی که آمده است که آنحضرت شدید البیاض بود مراد همان ست
آنچه بود و غرب سمره میگویند و بعضی گفته‌اند که آنچه بیرون بود از
بدن بیامه و آفتاب باد بران می خورد چنانکه روی و گردن و دست آنحضرت بود و آنچه
در زیر بود و درون جامه سفید خالص بود و درین سخن نظرست زیرا که نوشته‌اند که آفتاب
ماه و امثال اینها اثری نبود در بدن شریف وی چنانکه در حدیث آمده ست
که کان انور المتجرد و لیس بالجعد القطط و لا بالسبط و نبود آنحضرت جعد قطط و نه سبط
جعد بفتح جیم و سکون عین موی که در وی دو تابی و پیچش باشد و نرم و رما باشد
و اما قطط بفتح قاف و کسر طا و فتح آن سخت جعد مانند مویهای سیاهان که اینها
حبشه اند سبط بفتح سین و سکون با و فتح و کسر آن موی نرم فروهشته غیر جعد و در
صراح گفته جعد مرغول قطط سخت مرغول سبط فروهشته شدن موی پس موی آن
سرور نه جعد و سبط و خشیله هم بود بعثه الله علی رأس اربعین سنة برانگیخت او را
خدای تعالی بر سر چهل سال یعنی تمام شدن چهل فاقام بمکة عشر سنین پس اقامت
کرد در مکه ده سال در اینجا خلاف ست مختار سیزده سال ست و بالمدینة
عشر سنین و اقامت کرد در مدینه طیبه ده سال این بالاتفاق ست که هیچ گونه در آن
خلافی نیست و توفاه الله علی رأس ستین سنة و میرانید او را الله تعالی بر سر شصت
و چون مختار در اقامت مکه سیزده سال ست وفات بر سر شصت
و سه باشد و توجیه آن میکند که راوی درین روایت کسر را اعتبار نکرده سیزده
را ده گفت و شصت و سه شصت و این از عادت اهل عرف ست در عدد
ولیس فی رأسه و لحیته عشرون شعرة بیضاء آنکه نبود در سر و ریش مبارک

دی نیست موی سفید این معنی روایته و در روایتی اینچنین آمده بحیث لیس فی لحیته روایت

از انس در حالی که وصف میکند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قال کان ربعة من القوم

بود آنحضرت ربعه بفتح راء و سکون با میانه بالا چنانکه گفت لیس بالطویل ولا

بالقصیر نه دراز و نه کوتاه ازهر اللون روشن و درخشنده رنگ و قال کان شعر

شعر رسول الله بود موی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الی انصاف اذنیه تا نیمهای گوش وی و فی

روایة بین اذنیه وعاتقه و در روایتی میان دو گوش و دوش وی و در روایتی دیگر

تا دو نرمهٔ گوش و در دیگر تا نزدیک دوش و اختلاف روایات باعتبار اختلاف

احوال است گاهی که شانه میکردند و تیل می مالیدند درازی معهود ها نمودند و در غیر این حال

کوتاه و یا بریدن موی بود از ستردن و در مجمع البحار گفته گاهی که غفلتی می شد

از تعهد موی دراز می شد و چون قصر میکردند کوتاه می شد و ازین عبارت معلوم

میشود که آنحضرت موی قصر میکردند اما حلق خود گفته اند که در غیر حج و عمره نه والله اعلم

و فی روایة البخاری کان ضخم الراس والقدمین بود آنحضرت سطبر سر و سطبر پایها

و در بعضی روایات عظیم الراس واقع شده است بهمین معنی است و خوردی سر

است و نشان قلت عقل است اما بزرگ نیز ممدوح نیست اعتدال بود

و در همه جا معتبر است و اعضای شریف و مزاج لطیف در غایت حسن و جمال و نهایت

اعتدال بود که فوق آن متصور نیست و مجلس یادی [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

شریک و همتا نبود چنانکه میگوید هرچه اسباب جمال [illegible] خوبت همه برق

کمال است کما لا یخفی . ثم از بعد و لا قبله مثله [illegible] بعد از وی نه بیش از

مجلس را مانند وی کان بسیط الکفین بود آنحضرت فراخ کف و فی

اخری که واقع شده است و در روایة دیگر ترمذی قال کان گفت انس بود آنحضرت ششن

القدمین والکفین سطبر و پر گوشت کف پاها و کفهای دست

البراء قال کان رسول الله

رسول الله صلی الله علیه وسلم مربوعا گفت براء بن عازب که از مشاهیر صحابه است بود آنحضرت
مردی مربوع بعید ما بین المنکبین دور و فراخ مسافت میان دو منکب فی القراح منکب بکسر کاف با دوش
بعض و بعید میان سر دو منکب آنحضرت بسیار بود و ازینجا فراخی سینه نیز لازم می آید چنانکه تصریح
[illegible] است و بعید بضم باء و فتح عین بصیغه تصغیر نیز روایت است یعنی دور بود مردود بود
[illegible] عظیم الجمة الی شحمة اذنیه بر آنحضرت موی تو که میرسید نرمه دو گوش او را علیه حلة
حمراء [illegible] دیدم من آنحضرت را در حله سرخ حله جفت جامه را گویند ازار و ردا که از یک جنس
باشند و مراد بحله جامه او پوشش است چنانکه بعضی توهم میکنند و مراد بحمرا جامه که در وی خطهای
سرخ بود چنانکه الحال در دیار ماهی باشد نه سرخ خالص چنانچه تحقیق کرده اند محدثین و حله خضرا
و منظر [illegible] که در احادیث واقع شده هم بهمین معنی است که خطهای سبز و زرد داشت
[illegible] آنحضرت را حله بود از برد یمن که خطهای سرخ داشت لم ار شیئا قط احسن منه ندیدم من
هیچ چیز [illegible] آنحضرت غالبا آنست که گوید تجلیل را با هیچ مردی را و در تعریض مع حسن
مبالغه بیشتر است کما لا یخفی متفق علیه و فی روایة لمسلم قال ما رأیت من ذی لمة احسن فی حلة حمراء
من رسول الله صلی الله علیه وسلم ندیدم من هیچ موی داری نیکو در حله حمرا از آنحضرت شعر یضرب
منکبیه موی او نزدیک میرسید بدوشهای او بعید ما بین المنکبین لیس بالطویل و لا بالقصیر
[illegible] بپای آدمی را سه نام است جمه بضم جیم و تشدید میم و لمه بکسر لام و تشدید میم و وفره
بفتح واو [illegible] نرمه گوش درگذرد و چون بدوش رسد جمه است و وفره آنکه
[illegible] مشهور و تعریض [illegible] الفاظ اینست و از عبارات بعضی ازین قوم خلاف [illegible]
[illegible] و گاهی جمه بمعنی مطلق موی نیز آید سماک [illegible] بتخفیف میم بن حرب
[illegible] مشهور است گفت بسی نفر از صحابه را دریافتم و وی یکی از علمای
کوفه است و بعضی محدثین او را تضعیف کرده اند و گفته اند [illegible] رفت بصر من پس دعا کردم خدا را و باز داد
مرا بصر مرا عن جابر بن سمره روایت میکند از جابر بن سمره قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم

ضلیع الفم بود آنحضرت بزرگ و کشاده دهن و عرب مدح کنند مردان را که کشاده دهن و [illegible]
تنگی دهان را از مردان عیب میدارند و بعضی این را کنایت میدارند از فصاحت و کشاده سخنی اشکل
العین اشکله سفیدی چشم او مخلوط بود بسرخی گویا کنایت از حسنست و شکله بفتح شین [illegible]
وان را شهله دیگر سین نیز گویند و شبهه بیا اختلاط سرخی بسیاهی چشم که سیاهی چشم بسیاهی
گویا بسرخی میزند چنانکه در اشعار نرگس شهلا واقع میشوند منهوس العقبین منهوس بشین
معجمه و سین مهمله گفته و بعضی نیز گفته اند یعنی کم گوشت پاشنها و قیل لسماک ما ضلیع الفم
و گفته شد مر سماک بن حرب که راوی حدیث است چیست معنی ضلیع الفم قال عظیم ضلیع
الفم عظیم است قیل ما اشکل العین گفته شد چیست معنی اشکل العین قال طویل شق
العین گفت معنی اشکل العین دراز شکاف چشم و گفته اند که تفسیر کردن سماک اشکل
العین را بایمعنی خطا است صواب آنست که گفته شد چنانکه علما و لغت بران اتفاق
دارند قیل ما منهوس العقبین قال قلیل لحم العقب چنانکه گفتم رواه مسلم [illegible] ابی الطفیل
از صغار صحابه است هشت سال از زمان حیات آنحضرت دریافته و آخر من مات من الصحابه است
در سنه صد و ده سال و وی از شیعه علی و در جمیع مشاهد با وی حاضر بود بر ابوبکر و عمر و عثمان
ثنا میگفت رضی الله عنهم اجمعین و عالم و فاضل حاضر الجواب بود قال رأیت رسول الله
گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم کان ابیض ملیحا مقصدا او مقصدا [illegible] ملیح
در طول و قصر و جسامت و نحامت و در تمام صفات و ملاحت [illegible]
بمعنی ست و حسن که در چشم نیک درآید و در دل [illegible] از میان خوبی این قال
رواه مسلم [illegible] انس روایتی است از ثابت بنانی بضم با که از مشهور
تابعین است و کبار ایشان گفت پرسیده شد از انس از خضاب که [illegible]
وی بود اندک پیدا شد در بادی الفم چنانکه از سیاق حدیث ظاهر میشود یا مراد است
که پیری وی چنانکه رسول الله از موی رنگ کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال انه لم یبلغ ما یخضب

ما الخضاب پس گفت انس مدر سیده آنحضرت ما پیری را نرسیده بود که خضاب کردن یعنی
پیری وی بود آنقدر که پیدا می‌شد در بادی النظر چنانکه از سیاق حدیث ظاهر می‌شود یا مراد آنست
که پیری موی خالص نبود و نیز سرخ بود چنانکه در آغاز پیری می‌باشد چنانکه در حدیث دیگر آمده
وا ما بود پیری وی سرخ بود لو شئت أن أعد شمطاته في لحيته اگر میخواستم من که بشمارم موهای
سفید آنحضرت را در لحیه شریف و شمط بفتح شین معجمه و سکون میم سفیدی موی سیاه و در
آمیختن و بفتح میم موی سفید وفي رواية و در روایتی باین لفظ آمده لو شئت أن أعد
شمطات كن في رأسه اگر میخواستم من که بشمارم موهای سفید آنحضرت را در لحیه
شریف و شمط بفتح شین معجمه و سکون میم سفیدی موی سیاه و آمیختن و بفتح میم موی
سفید وفي رواية و در روایتی باین لفظ آمده لو شئت أن أعد شمطات كن في رأسه
اگر میخواستم که بشمارم موهای سفید را که بود نیز در سر مبارک وی فعلت میکردم و میشمردم
و هرگاه که سفیدی موی باین قلت باشد محل خضاب نخواهد بود متفق علیه وفي رواية
لمسلم قال و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که گفت انس انما كان البياض في عنفقته
بفتح عین مهمله و سکون نون بفتح فاء و قاف میبود سفیدی کم در موهایی که زیر لب
زیرین بودند وفي الصدغين و کم در موهایی که درمیان چشم و نرمه گوش اند صدغ بضم
صاد مهمله و سکون [illegible] دال و غین معجمه در اصل نام این موضع است و بر موهایی که درین موضع
اند نیز اطلاق می‌کنند وفي الرأس نبذ و در سر موی چند پراگنده بوده‌اند و نبذ بضم نون
و فتح باء موحده و ذال معجمه جمع نبذه بسکون با بمعنی شیء یسیر انس قال كان رسول الله
صلی الله علیه وسلم ازهر اللون بود آنحضرت روشن رنگ [illegible] كان عرقه اللؤلؤ گویا که
قطره‌های عرق وی مروارید [illegible] صفای رنگ و لطافت چشم اذا مشى تكفأ چون
راه میرفت آنحضرت میل بر پیش [illegible] قوت و جلادت [illegible] چنانکه
عادت قوی نشان و دلیران می‌باشند و این منافات با سرعت مشی ندارد چنانکه در

حریر دیگر آمده است زیرا که حریر عبارت از متاع حظوظات دنیاوی صاحبان

کامهای باشد و ملقاء بمعنی ریختن چیزی یکبارگی نیز آید و تعبیر کرده می‌شود بمایل

بجانب پیش چنانکه کسی از زمین بلند بشیب می‌آید و منحدر میگردد چنانکه در قضا

بیاید و ما مسست بکسر سین اولی و فتح نیز آمده دیباجه بکسر دال و لا حریرا الین من کف

رسول الله انس می‌گوید که نبوده من هیچ دیبا که نوعی از حریر است و نه هیچ حریر نرمتر

از پوست پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و لا شممت بکسر میم و فتح نیز آمده مسکا و لا عنبرا

و نبوئیدم من هیچ مشک و عنبر را اطیب خوشبوتر من رائحة النبی از بوی بدن پیغمبر صلی الله

علیه و سلم متفق علیه و در روایتی من عرقه یعنی خوشبوتر از عرق پیغمبر خدا ام سلیم

رضی الله عنها صحابیه است والده انس و از عقلای نسا و فضلای ایشان است

مناقب وی بسیار است رضی الله عنها ان النبی روایت می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم

کان یاتیها فیقیل عندها بود آنحضرت که می‌آمد ام سلیم را و قیلوله میکرد نزد وی

فتبسط نطعا فیقیل علیه پس می‌گسترانید ام سلیم نطع را بفتح نون و کسر آن و بفتح طا و سکون آن

بچار و چرم ... پس خواب قیلوله میکرد آنحضرت بران و گفته‌اند که ام سلیم از

آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم از رضاع یا نسب و بعضی گفته‌اند که اباحت

و جای خلوت با ایشان از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه [illegible]

اللدینه و کان کثیر العرق و بود آنحضرت بسیار خوی فکانت تجمع عرقه [illegible]

جمع میکرد خوی آنحضرت را فتجعله فی الطیب پس میکرد آنرا ام سلیم عرق آنحضرت

را در عطر خوشبوی فقال النبی صلی الله علیه و سلم یا ام سلیم ما هذا پس گفت

که میکرد عرق او را فرمود ای ام سلیم چیست این کردن عرق [illegible]

عرقک نجعله فی طیبنا گفت ام سلیم عرق تست میکردانم و می‌اندازیم آنرا در خوشبوی

خود و هو من اطیب الطیب و عرق از خوشبوترین خوشبوئیها است

روایته و در روایتی انچنین امده است قالت گفت ام سلمه یا رسول الله ترجوا برکته لصبیانا

ننا امید داریم برکت عرق ترا از برای خوردان خود دی قالیم انرا بر دنیا و بدنهای ایشان

تا ایمن باشند از همه بلاها محفوظ باشند قال گفت انحضرت اصبت راست گفتی

و بصواب بردی متفق علیه جابر بن سمرة پسر و پدر هر دو صحابی اند و دی خواهرزاده

سعد بن ابی وقاص است قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الاولی گفت

جابر گزاردم با انحضرت نماز پیشین را ثم خرج الی اهله پس بیرون انحضرت از مسجد بقصد

سوی اهلخانه خود وخرجت معه و بیرون امدم من نیز با انحضرت فاستقبله ولدان

پس پیش امدند انحضرت را بچگان فجعل یمسح خدی احدهم واحدا واحدا پس گشت

انحضرت که مسح میکند وی مالد بدست مبارک خود رخسارهای این بچگان را یکی یکی

[illegible] فمسح خدی واما من پس مسح کرد انحضرت رخسار را خدی بفتح خاء و سکون دال

[illegible] و در بعض نسخ اینجا نیز بلفظ تثنیه است بفتح دال و تشدید یاء بعض مسح کرد

[illegible] رخسار مراد هر دو روایت یکی است الخ در حدیث دیگر امده است که گفت جابر

[illegible] پس یافتم آن دست نیکوتر از حد دیگر فوجدت لیده بردا پس یافتم من برد است

[illegible] سردی او ریحا یا بوی در یافتم سخت [illegible] او ست که او جابر گفت که برای

[illegible] است کانما اخرجها من جونة عطار گویا که بیرون

[illegible] عطار [illegible] عطار رواه مسلم و ذکر حدیث جابر ذکر کرده شد دست

[illegible] که در اول [illegible] سموا باسمی است و در مصابیح درین باب مذکورست

[illegible] الاسامی در باب اسامی و حدیث السائب بن یزید نظرت الی خاتم

[illegible] حدیث سائب بن یزید که در وی نظر بخاتم نبوت است

در باب احکام المیاه   الثانی   علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال

[illegible] صلی الله علیه وسلم لیس بالطویل ولا بالقصیر و ابتدا کرد امیر المومنین

علی رضی الله عنه گفت نبود آنحضرت دراز قد و نه کوتاه ضخم الرأس و اللحیة بزرگ سر و ریش شثن الکفین
والقدمین سطبر و پر گوشت کفهای دست و پایها مشربا حمرة سفید آمیخته بسرخی مشربا
بضم میم و سکون شین و فتح راء مخففه از اشراب بمعنی آمیختن رنگی برنگی دیگر
پوشیده است ضخم الکرادیس سطبر بندهای استخوان کرادیس جمع کردوس بضم سین
و استخوان که بهم جمع شده اند طویل المسربة دراز مسربه بفتح میم و سکون سین و ضم راء مهمله
موهای باریک که در میان سینه شریف بود چون خطی دراز باریک از بالای سینه تا ناف
مسرب بفتحتین بمعنی راه و سینه آید و موهای باریک میان سینه و ناف که در
اذا مشی تکفا تکفا کانما ینحط من صبب وقتی که راه میرفت آنحضرت میل میکرد میل کردنی
گویا که فرود می آید از جائی بلند به پست مقصود آنست که مشی میکرد بطریق تواضع
نه بطریق تکبر و اختیال و صبب بفتحتین جای نشیب زیرا از بالا به پایان
لم ار قبله و لا بعده مثله صلی الله علیه وسلم رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح
وکان اذا وصف النبی صلی الله علیه وسلم قال و هو از امیر المومنین علی است
رضی الله عنه یعنی بود چون وصف میکرد آنحضرت را می گفت لم یکن بالطویل الممغط
نبود آنحضرت طویل بائن یعنی بسیار دراز چنانکه گذشت و در روایت مشهور ممغط
بضم میم اولی و تشدید میم ثانیه مفتوحه کسر غین معجمه است و بعین مهمله نیز روایت
وبتخفیف میم ثانیه و تشدید غین معجمه مفتوحه نیز روایت کرده اند و در بعض روایت بعین
مهمله نیز آمده است و میم اول بر هر تقدیر مضموم است و هر دو بمعجمه و مهمله بمعنی درازی
و کشیدن دارد و لا بالقصیر المتردد و نبود بسیار کوتاه چنانکه بعضی اجزای در بعضی
در آمده باشد کوتاه و گرد شده اجزا البدن بعضی و کان ربعة من القوم و بود میانه
بالا از مردم و لم یکن بالجعد القطط و لا بالسبط نه پیچیده پیچ خاطر و تغییر آنها معلوم شد
کان جعدا رجلا بود جعد رجل بفتح راء و کسر جیم و بفتح آن نیز آمده میانه موی میان

میان قطط و سبط بود و در صراح گفته رجل فرو هشته موی مقصود آنست که از تکلّف موی نبود و
نبود بلکن بالمطهم و نبود آنحضرت مطهم بضم میم و فتح طا و تشدید ها مفتوح پر گوشت
روی مدور مجتمع و بمعنی نحیف نیز آید و لا بالمکلثم بضم میم و فتح کاف و سکون لام و فتح ثا
و بود فربه روی بر آمده جبهه مدور سبک گوشت و بعضی گفته بسیار گوشت و چون در بود
[illegible] فقط تدویر بود استدراک کرد از آن قول خود و کان فی الوجه تدویر و بود در روی
شریف تدویری نه با فراط ابیض مشرب سفیدی مخلوط بسرخی ادعج العینین سخت سیاه
چشمان و بعضی گفته با [illegible] سفیدی آنها اهدب الاشفار دراز و بسیار مژه کانها
و اشفار جمع شفر بضم و فتح موی چشم جلیل المشاش بزرگ و سطبر سرهای استخوانهای
مشاش بضم جمع مشاشه سر استخوان نرم که از آن توان خایید والکتد و بزرگ کتد بفتح
مثناه و کسر آن محل اجتماع شانها یعنی میان دو شانه که آنرا کاهل گویند اجرد بی موی
ذو مسربة خط دراز موی که از سینه تا ناف بود و ظاهر تحدیث آنست
که بر بدن شریف جز مسربه موی نبود اما از احادیث دیگر معلوم شد که جز مسربه نیز
موی در جای بود چنانکه بالای سینه و بر بازو و ساقها و ذراعها و مراد با جرد اینجا نیست
و فی الحقیقة اجرد مقابل اشعر است و اشعر آنکه بر تمام بدن وی موی بود پس اجرد آنکه
نه چنین باشد شثن الکفین والقدمین اذا مشی تقلع چون راه میرفت بر می
داشت پایها را [illegible] کانما ینحط فی صبب و اذا التفت التفت معا و چون روی میکرد بجمیع
بدن [illegible] چنانکه سبکساران و خطاکاران کنند بین کتفیه خاتم النبوة میان
دو شانه وی مهر نبوت بود و هو خاتم النبیین و وی [illegible] کننده پیغمبران بود اجود الناس
صدرا [illegible] سینه و گفته اند که مراد بسینه دل است که محل اوست
یعنی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدل و جان و بطبع و رغبت بود نه بتکلیف
و سمعه و ریا بود و احتمال دارد که اجود از جودت باشد بفتح جیم و مراد بی تعلق [illegible] باشد

بماسوی کرانی شرح الشیخ واصدق الناس لهجة وراست ترین مردم بود از روی زبان ولهجه بفتح ثابت وبسکون نیز آمده وبعضی گفته اند بسکون لغت ضعیف است نیز راستگوی ترین مردم بود بعضی گفته اند مراد آنست که زبان او راست و درست ترین زبانها بود یعنی تکلم میکرد بمخارج حروف چنانکه باید وشاید چنانکه هیچکس بر آن قادر نبود والینهم عریکة ونرم ترین مردم بود از روی طبیعت واکرمهم عشیرة وبزرگترین مردم بود از روی قبیله ودر روایتی عشرة بکسر عین یعنی صحبة من رآه بديهة هابه کسی که میدید آنحضرت را ناگاه میرسید او را هیبت ناک می شد ومن خالطه معرفة احبه وکسی که اختلاط میکرد آنحضرت را وصحبت میداشت دوست او را یقول ناعته میگوید وصف کننده آنحضرت را ای عبارت از ذات خود میکند یا هر که خواهد وصف کند او را لم ار قبله ولا بعده مثله ندیدم ونمیدانم پیش از وی ونه پس از وی مانند او را صلی الله علیه وسلم رواه الترمذی

وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یسلک طریقا فیتبعه احد الا عرف انه قد سلکه روایتی است از جابر که آنحضرت نمیرفت راهی پس پی روی میکرد او را کسی در پس او میرفت مگر آنکه می شناخت آنکه آنحضرت بتحقیق رفته است این راه من طیب عرقه از خوشبوی عرق آنحضرت وعرق بفتح عین وسکون را بوی خوش وناخوش را نیز گویند اما غالب اطلاق او بر بوی خوش است یعنی هر کسی که میرفت از بوی خوش وی معطر میشد وهم ببوی خوش می شناختند که از آن راه گذشته است وظاهر آنست که این بوی خوش ذاتی آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم وتواند که اثر [illegible] طیب که عادت شریف آنحضرت بود ونیز علاوه آن می شده باشد او قال یا گفت راوی بجای من طیب عرقه من ریح عرقه یعنی از بوی عرق وی یعنی خوی که از بدن چکد رواه الدارمی

وعن ابی عبیدة بن محمد بن عمار بن یاسر یعنی گفته است قال قلت للربیع بنت معوذ بن عفراء صف

گفت ابو عبیده که گفتم مر ربیع را بضم را و فتح موحده و کسر تحتانیه مشدده دختر معوذ
بضم میم و فتح عین و کسر واو مشدده صحابیه مشهوره است صفی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم
صفت کن برای ما آنحضرت را و بیان کن حلیهٔ شریف او را قال یا بنی لو رایته رأیت
الشمس طالعة گفت ربیع در وصف جمال آنحضرت ای پسرک من اگر می دیدی تو
آنحضرت را میدیدی آفتاب را برآمده یعنی چنان ابهت و جلال و نورانیت و
بهجت داشت که گویا آفتاب است طلوع کننده رواه الدارمی جابر بن سمرة قال
رأیت النبی صلی الله علیه وسلم فی لیلة اضحیان گفت جابر دیدم من آنحضرت را در شب روشن
و اضحیان بکسر همزه و سکون ضاد معجمه و کسر حاء مهمله شب روشن که در وی مهتاب بود
و ابر و گرد و غبار نباشد فجعلت انظر الی رسول الله صلی الله علیه وسلم والی القمر پس
شدم که گاهی نگاه میکنم بسوی جمال آنحضرت و گاهی می بینم بسوی ماه و علیه حلة حمراء
و بر بالای آنحضرت حلهٔ حمراء بود معنی حلهٔ حمرا معلوم شد در حدیث براء فاذا هو احسن
عندی من القمر پس ناگاه آنحضرت نیکوتر از روشنی بود نزد من از ماه و نزد من
از برای اظهار استلذاذ و ذوق خود گفت والا وی صلی الله علیه وسلم احسن بود از قمر
در واقع و نزد همه کس از محبان وی رواه الترمذی ابی هریرة قال ما رأیت
شیئا احسن من رسول الله گفت ندیدم من هیچ چیز را نیکوتر از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
کان الشمس تجری فی وجهه گویا که آفتاب روان میرفت در روی مبارک وی و ما
رأیت احدا اسرع فی مشیه من رسول الله صلی الله علیه وسلم و ندیدم من هیچ یکی را تیزتر
در راه رفتن از آنحضرت که از همه تیزتر میرفت کانما الارض تطوی له گویا که زمین
پیچیده میشد مر او را انا لنجهد انفسنا و انه لغیر مکترث بدرستی ما در مشقت
می انداختیم ذاتهای خود را در تیز رفتن و تعب میکشیدیم و تکلف میکردیم و آنحضرت غیر با
ک از رفتار بود و بی تکلف و بی تعب و با آسانی بطور خود میرفت و نجهد بالنون و بسکون

بجیم و کسر با و مکتریت بضم میم و سکون کاف و فتح تا و کسر را و ده بمنزله از کثرت بینی
پاک داشتن و این از معجزات آنحضرت بود که دیگران میدویدند و ملتفت می گشتند
و بوی نمیرسیدند وی صلی الله علیه وسلم با آسانی و بی تعب بیشتر از ایشان میرفت رواه

الترمذی جابر بن سمرة قال کان فی ساقی رسول الله صلی الله علیه وسلم حموشة
لغت جابر بود و ساقهای آنحضرت یکنوع باریکی و پر سطبر نبود و کان لا یضحک
الا تبسما و بود آنحضرت که خنده نمیکرد مگر بطریق تبسم و فی الصراح تبسم لب شکر کردن
و لغت اذا نظرت الیه قلت اکحل العینین و بودم من وقتی که نگاه میکردم بسوی آنحضرت
می گفتم که سرمه کننده چشمهای ست در اکثر اوقات و لیس باکحل و حال آنکه
نبود سرمه کرده بلکه بحسب خلقت سرمه گون چشم بود بان سرمه سیه کرده خانه مردم
و چشم تو که سیاه اند سرمه ناکرده رواه الترمذی الثالث

ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم افلج الثنیتین بود آنحضرت گشاده
دو دندان پیش یعنی میان [illegible] دو دندان فرجه و فراخی بود و فلج بفتح فا و لام
و جیم گشادگی دندانهای پیش افلج الاسنان می گویند و همین مراد میدارند و در
حلیه شریف در روایتی فلج الاسنان نیز واقع است اذا تکلم رای کالنور یخرج من
بین ثنایاه چون سخن میکرد آن حضرت دیده می شد مانند نور که بیرون می آمد از
از دندانهای پیش وی دندانها را ثنایا است دو دندان پیش از بالا و پایان شان
ثنایا می گویند بلفظ تثنیه و جمع دو دندان دیگر را که در دو طرف آنها اند رباعیات
خوانند فلج را [illegible] بین فرجه پس اینجا فلج را بجای فرق استعمال کرده است
و ظاهر عبارت حدیث آنست که آن فرجه در ثنیتین دو بالا [illegible] هر فرجه که مخصوص
ببالا والله اعلم رواه الدارمی کعب بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا سر استنار وجهه بود آنحضرت وقتی که خوشحال کرده می شد [illegible]

چون [illegible] وجه قطعة قمر با آنکه گویا روی مبارک وی پاره از ماه بود وکنا نعرف ذلک
[illegible] ما هم می شناختیم این را که آنحضرت در هنوقت خوشحال است بمشاهده تلألؤ و روشنائی
[ح]دیث وی متفق علیه   انس ان غلاما یهودیا کان یخدم النبی صلی الله علیه وسلم
[illegible] آمد آورا آنحضرت بعیادت فوجد اباه عند رأسه یقرأ التورية پس یافت
[illegible] پدر او را نزد سر او که می خواند توریت را فقال له رسول الله پس گفت مر پدر او را
[illegible] یا یهودی انشدک بالله الذی انزل التورية علی موسی ای یهودی می دهم سوگند
[illegible] ترا بخدای که فرستاده است توریت را بر موسی علیه السلام هل تجد فی التورية
[illegible] وصفتی ومخرجی آیا می یابی در توریت نعت مرا وصفت مرا و بیرون آمدن از مکه
[illegible] یا مخرج یعنی نعت باشد تا زمان یا مکان آن باشد و نعت و صفت یک معنی
[illegible] یا مراد یکی صفات ظاهر و دیگری باطن باشد قال لا گفت یهودی نمی یابم قال
[illegible] بلی والله نعتک [illegible] علام آری بخدا سوگند یا رسول الله انا نجد فی التورية نعتک
[illegible] ک ومخرجک بدرستی ما می یابیم در توریت نعت وصفت ترا و مخرج ترا وانی اشهد
[illegible] ن تو اعتراف میدهم که ان لا اله الا الله وانک رسول الله فقال النبی پس گفت پیغمبر
[صلی] الله علیه وسلم اصحابه مر یاران خود را اقیموا هذا من عند رأسه برخیزانید این شخص را
یعنی پدر او را از نزد سر وی ولوا اخاکم نزدیک شوید برادر خود را که این غلام است
متولی امور وی شوید رواه البیهقی فی دلائل النبوة   ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم
روایتست از ابی هریره از آنحضرت انه قال که آنحضرت گفت انما انا رحمة
مهداة نیستم من مگر رحمت فرستاده شده از جانب حق شیخ ابو العباس مرسی قدس الله
سره فرموده [illegible] امت [illegible] زیرا که هدیه برای اکرام فرستاده می شود
[illegible] فی شعب الایمان این حدیثی است که آورد مؤلف در بیان خلقت
[illegible] احادیث [illegible] بسیار [illegible] که ذکر کرده و در شرح

زیاده بران ازانچه در نظر از کتب احادیث آمده ذکر کرده ایم اینجا باید شمه نیز از نعت
اخلاق و شمایله صلی الله علیه و سلم در اخلاق آنحضرت از مهربانی و مردی و شجاعت و سخاوت
و رفق و تحمل و تواضع و رحمت و حیا و جز آن چون فارغ شد از بیان صورت و شکل ظاهر آنحضرت
صلی الله علیه و سلم که آنرا صورت و خلق میگویند بفتح خا خواست که ذکر کند صفات
باطن شریف که آنرا خلق می نامند بضم خا و شمایل جمع شمال ست بکسر بمعنی طبع کذا فی
القاموس و فی الصراح شمال بکسر دست چپ و خود عادت و شمال بمعنی دست چپ
او و الشمل می آید و شمایل نیز می آید و در شرح شفا گفته شمایل جمع شمال ست بکسر شین
سیرت و بمعنی خلق الاول انس قال خدمت النبی صلی الله علیه و سلم
عشر سنین گفت انس خدمت کردم آنحضرت را ده سال و در همان ایام که حضرت بمدینه
هجرت کرده بود مادر انس و بعض خویشان وی از انصار او را در ملازمت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بمدینه برده خدمت برده و گویند انس در بیست که خدمت کردم
فما قال لی اف بس نگفت آنحضرت مرا اف بضم همزه و تشدید فاء مکسوره منون
و غیر منون کلمه ایست که دلالت دارد بر تعب کراهیت و بر زجر و تنگ دلی و بانگ بر وی برده
امری ملرد و لا لم صنعت و نگفت آنحضرت مرا چرا کردی این کار و لا الا صنعت
و نگفت چرا نکردی این کار را یعنی در آنچه متعلق بخدمت کاری دنیا باشد نه امور
دین این دلالت دارد بر کمال سماحت و حسن و خلق آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و طیبی گفته که درین مدح انس مر خود را که هرکاری کردم که از آن حضرت بر من اعتراض
متوجه کرده پوشیده نماند که معنی او آنست و اوفق ست بمقام فهم منقص مدح بیت
کرم و شفقت آنحضرت بر وی متعلق است قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
من احسن الناس خلقا و هم از انس ست که بود آنحضرت نیکوترین مردم از روی خلق فارسلنی
یوما لحاجة یعنی فرستاد آنحضرت مرا روزی از برای کاری فقلت والله لا اذهب گفتم

خدمت من بود و گفت نمیروم وفی نفسی ان اذهب لما امرنی به رسول الله و در دل من هست
که میروم بجای کاری که فرموده است مرا بآن کار پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی با وجود
آنکه آنحضرت فرموده بود و در دل میخواهم که بروم بزبان گفتم نمیروم و صدور این قول از انس
بجهت صغر سن و نادانی بود و نیروی ورزش هم نبود و لهذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم
بمعاتبت بقول وی ننمود بآن ادب نکرد و بلکه ملاطفت کرد و خنده کرد و نرمی نمود
فخرجت حتی امر علی صبیان وهم یلعبون فی السوق پس بیرون آمدم تا گذرم بر کودکان و
کودکان بازی میکردند در بازار فاذا رسول الله پس ناگاه می بینم که پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم قد قبض بقفائی من ورائی بتحقیق گرفته است گردن مرا از پس من قال فنظرت
الیه وهو یضحک گفت انس پس نگاه کردم بسوی آنحضرت و حال آنکه آنحضرت
میخندید فقال یا انیس ذهبت حیث امرتک پس گفت آنحضرت ای انس
بلفظ تصغیر از جهت شفقت رفتی تو آنجا که فرموده بودم من قلت نعم انا اذهب گفتم آری
اینک میروم و میخواهم که بروم یا رسول الله رواه مسلم. وعنه قال کنت امشی مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم وعلیه برد نجرانی وهم از انس است که گفت بودم من میرفتم همراه آنحضرت
و بر آن حضرت چادری بود منسوب به نجران بفتح نون و سکون جیم در اول موضعی است
غلیظ الحاشیة چادری بود که در نهایت (؟) درشت بود کناره او فادرکه اعرابی فجبذه
بردائه پس دریافت آنحضرت را بادیه نشینی پس کشید آنحضرت را بچادرش جبذه
شدیدة کشیدنی سخت ورجع نبی الله و باز گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی نحر الاعرابی
الاعرابی و در پیش سینه آن اعرابی یعنی چنان برو کشید که آنحضرت پیش سینه اعرابی
کشیده آمد حتی نظرت الی صفحة عاتق رسول الله تا آنکه نگاه کردم من بکرانه گردن
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قد اثرت بها حاشیة البرد بتحقیق تاثیر کرده بود بصفحه
عاتق آنحضرت کناره چادر من شدة جبذته از جهت سختی کشیدن اعرابی برد را و عاتق

شانه ..

موضع ردا از کتف شد قال یا محمد مرلی من مال الله الذی عندک ... اعرابی
امر کن برای من یا محمد بده مرا چیزی از مال خدا که نزد تست فالتفت الیه
پس نگریست بسوی اعرابی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم ضحک پس تبسم خنده کرد آنحضرت
ثم امر له بعطاء پس امر کرد و فرمود برای وی به بخشش و این دلالت دارد بر کمال حلم
و تحمل آنحضرت و تغافل مردم را و این اعرابی از جفاة عرب درشت خویان ایشان
که تهذیب اخلاق نکرده و ادب نیاموخته بود و در حدیث دلالت است برآنکه
حاکم و والی را باید که بر انداز رعایا و بیخردان صبر کند و تحمل ورزد متفق علیه و قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم احسن الناس بود آنحضرت نیکوترین مردم در حسن
و جمال و فضل و کمال و صفات حمیده و اخلاق عظیمه و اجود الناس و جواد تر و سخی
ترین مردم و اشجع الناس و مردانه تر و دلیرترین مردم در حسن و لقد فزع اهل المدینه
ذات لیلة و بتحقیق ترسیدند فریاد کردند ساکنان مدینه یک شبی چنانکه دشمن در روی
دشمنی درآید فانطلق الناس قبل الصوت پس استادند و رفتند مردم بجانب آواز
فاستقبلهم النبی پس استقبال کرد و پیش آمد مردم را پیغمبر صلی الله علیه وسلم قد سبق الناس
الی الصوت در حالی که بتحقیق پیشی کرد آنحضرت مردم را آواز همه پیشتر رفت و هو یقول
و حال آنکه آنحضرت میگفت لم تراعوا لم تراعوا مترسید نترسید و گفته اند لم اینجا
بمعنی لاست یعنی ترسیدن تراعوا یعنی تا وقت بعث و هو علی فرس لابی طلحة عری
و آنحضرت سوار بود بر اسبی که بود مر ابی طلحه انصاری را برهنه نیست ما علیه سرج بود
مر آن اسب زین بیان عری است و وی بفتح عین و سکون را اسب بی زین و
فی عنقه سیف و در گردن آنحضرت شمشیر بود فقال لقد وجدته بحرا و گفت آنحضرت
بتحقیق یافتم این اسب را مانند دریا یعنی فراخ روی و گشاده گام متفق علیه و در
روایتی دیگر آمده که بود آن اسب کم رفتار و تنگ گام و بعد از آن روز چنان تیز

... برای سبقت می توانست کرد و تحقیق هر کس را و هر چیز را که یاری
و مدد میتوانست از آنحضرت بود اگر لا شیء باشد شیء میکرد و اگر زبون بود غالب و اگر پست بود بلند
کرد و اگر ضعیف بود قوی کرد   تو مرا اول ده و دلبری ببین   روبه خویش خوان و شیری ببین
جابر قال ما سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم شیئا قط فقال لا یعنی جابر سوال کرده
نشده از آنحضرت چیزی یعنی گفته باشد لا یعنی نمیدهم شیخ ابن حجر گفته که مراد آنست
که بر لفظ بلا نمیگفت و اگر می بود میداد و اگر نمی بود سکوت می ورزید و حدیث دیگر باین
مضمون آمده و این قریب است بحدیث ابی هریره که آنحضرت هرگز طعام را عیب نکرده
اگر خوشش می آمد می خورد و اگر نه می گذاشت و از شیخ عزالدین عبد السلام نقل کرده
اند که گفته لا هرگز برای منع از عطا بر زبان وی نرفته و این منافات ندارد که
در وقت ضرورت و نایافت بطریق اعتذار گفته باشد چنانکه فرمود لا اجد ما
احملکم علیه و در بلغه ... صلی الله علیه وسلم   ما قال لا قط الا فی تشهده   لولا
التشهد کانت لاؤه نعم   مضمون این بیت آنست ... کرده و گفته اند
لا بر زبان او هرگز مگر با شهادت لا اله الا الله ... و عبارت وی که این صفت را در غیر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از ظلم و فسق صرف کرده نعوذ بالله من الزیغ والزلل متفق علیه
انس ان رجلا سال النبی صلی الله علیه وسلم غنما بین جبلین روایتست از انس رضی الله
عنه که مردی سوال کرد از آنحضرت گوسفندان میان کوه یعنی گوسفندان بسیار آن قدر
که پر کرده بودند تمام وادی را که میان دو کوه بود فاعطاه ایاه پس داد آنحضرت آن
مرد را آن گوسفندان فاتی قومه فقال پس آمد آن مرد قوم خود را پس گفت ای قوم اسلموا ای
قوم مسلمان شوید فوالله ان محمدا لیعطی عطاء ما یخاف الفقر بخدا سوگند بدرستی محمد
هر آینه می بخشد بخششی را که نترسد فقر را یعنی میدهد هیچ نگاه نمیدارد و المعنی گفته است
هر چه آمدست ... بیت ... بداری تو ...   این جود ... از فقر عار

حدیث جبیر بن مطعم بینما هو یسیر مع رسول الله روایت کرده شد ... [illegible]
وسلم ط... جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قرشی و کنیت وی ابو محمد
او چنین نوشته که سید حلیم و وقور از اشراف قریش عالم بود بعلم انساب و اخبار ایام عرب بود گفته اند
ابوبکر صدیق بوی علم روایت میکند که در اثنائی که وی سیر میکرد با پیغمبر صلی الله علیه
وسلم مقفله من حنین در وقت بازگشتن آنحضرت از غزوهٔ حنین که بعد از فتح مکه واقع
شده بود فعلقت الاعراب بفتح عین و کسر لام بتخفیف آویختند پس چسپیدند بادیه نشینان
عرب در حالی که سوال میکردند از آنحضرت اموال را از غنایم حنین و غنایم درین غزوه بسیار بود
و بخشش آنحضرت بسیار و اکثر مر مولفة القلوب بود از اهل مکه و بخشیدن گوسفندان بآن مرد
که در حدیث سابق گذشت هم درینجا بود حتی اضطروه الی سمرة چسپیدن اعراب بآن
حضرت در سوال بجائی رسید که مضطر و بیچاره ساختند اعراب آنحضرت را بسمره
بفتح سین و ضم میم نوعی از درخت خاردار که در بادیه می باشد فخطفت ردائه پس
بربودن سمره ردای مبارک او را که پوشیده بود آنحضرت فوقف النبی پس توقف
نمود و بایستاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال اعطونی ردائی پس گفت آنحضرت بدهید
مرا ردای مرا لو کان لی عدد هذه العضاة نعم لقسمته بینکم اگر می بود بشمار این درختان
که درین جنگل اند چارپایان از شتر و گوسفند هر آئینه بخش میکردم آنرا میان شما ثم لا تجدونی
بخیلا پس نمی یافتید شما مرا بخیل که نه دهم آن را ولا کذوبا و نه دروغ گوئی که وعده کنم و وفا نکنم
ولا جبانا و نه بددل ترسنده که در دادن از فقر و بینوائی ترسم و اصل جبن بمعنی ضد
شجاعت و جوانمردی در اطلاق از شجاعت است که در دادن مثل جبان است
و لفظ کذوبا نکره آورده اند که بوده و لا جبانا جبن است برای تتمیم صفات و تعدد آن الحمد است
بجامعیت صفات حمیده فافهم رواه البخاری انس قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا صلی الغداة جاء خدم المدینة بآنیتهم چون می گذارد آنحضرت نماز بامداد

و جاء خدم ... اهل مدینه از زنان و غلام و خدم ظرفهای خود را فیها الماء که در آن
آب می‌بود فما یؤتون باناء پس نمی‌آوردند هیچ ظرفی را الا غمس یده فیها مگر آنکه فرو می‌برد
آنحضرت دست خود را در آن ظرفها و آب متبرک می‌گردانیدند برای ایشان تا
شفا و برکت شود مر ایشان را فربما جاؤه بالغداة الباردة فیغمس یده فیها پس بسا که می‌آمدند
آنحضرت را در بامداد سرد پس فرو می‌برد دست خود را در آن آبها در این کمال شفقت
و مهربانی است بامت و اشارت است بآنکه از برای نفع خلق ضرر خود باید کشید و
تحمل کرد رواه مسلم   قال کانت امة من اماء اهل المدینة تأخذ بید رسول الله صلی الله
علیه و سلم و عنه ای انس است گفت می‌بود کنیزی از کنیزان اهل مدینه که می‌گرفت دست
مبارک آنحضرت را فتنطلق به حیث شاءت پس می‌برد آنحضرت را هر جا که می‌خواست
و در پی حاجت خود می‌کشید درینجا غایت تواضع و شفقت آنحضرت است صلی الله علیه و سلم
بر امت حتی بر کمترین آدمیان رواه البخاری و عنه ان امرأة کان فی عقلها شیء ای
از انس است که زنی بود در خرد وی چیزی از نقصان فقالت پس گفت آن زن
یا رسول الله ان لی الیک حاجة بدرستی مرا بسوی تو حاجت و کاری است ظاهرا آنحضرت
در راهی می‌رفتند فقال پس گفت آنحضرت یا ام فلان انظری ای السکک شئت
ببین که کدام از کوچه‌ها که می‌خواهی یعنی ... است و در آن کوچه که من با تو می‌نشینم
... حتی اقضی لک حاجتک تا اینکه ادا کنم و برآرم برای تو حاجت ترا فخلا معها فی
بعض الطرق حتی فرغت من حاجتها پس خلوت کرد و تنها شد آنحضرت با آن
زن در بعضی راهها تا آنکه فارغ شد آن زن از حاجت و پرداخت از او عرض کرد
آنچه گفتنی بود رواه مسلم   قال لم یکن رسول الله صلی الله علیه و سلم فاحشا نبود
آنحضرت فحش گوینده و فحش از حد در گذشتن در جواب و در سخن و اکثر اطلاق آن در
الفاظ و قبایح و جاری می‌شود در زبان متعلق است بدان زیرا که اهل فساد در بیان ...

عبارات صریحه فاحشه است که اهل صلاح و ارباب حیا از ان ... و بکنایه
و ابهام از ان اکتفا نمایند بلکه از بول غائط و نیز تعبیر بقضای حاجت که نمایند ... ان
نمایند مخصوص بمعنی زنا و نیز کنایت و بمعنی زنا و معصیت نیز آمده و لا لعانا و نبود بسیار
لعن کننده یعنی [illegible] یا چیزی را و لعن از جدا راندن و دور انداختن از درگاه رحمت
بندگان و دشنام دادن و دعا کردن بران و لعنت کردن مرکسی را که مستحق است
از بعضی از ان سخت است و بلندتر که بره میکرد و اتفاق دارند بر تحریم لعن شخصی معین
اگرچه کافر باشد مگر آنکه بعین معلوم گردد که از دنیا کافر رفته چنانکه ابوجهل و
امثال وی و حرام نیست اکبر موصوف بصفت عام چنانکه گویند لعنت خدا بر کافران
و ربا خواران و ظالمان و امثال ان و باید دانست که لعنت دو قسم است یکی طرد
و ابعاد از رحمت خوی و در امدن جنت و موجب تخلید در نار و این مخصوص بکافر است
دوم طرد و ابعاد از جناب قرب و رحمت خاص و درجه سابقین و این شامل است
مر بعضی گناه کاران را و پیدا کاران [illegible] مطابق و بتحقیق متحمل میکرد و کسی از مشکلات
باب والله اعلم بالصواب و لا سبابا و نبود آنحضرت از دشنام کنندگان یقول
عند المعتبة می گفت ان حضرت نزد عتاب کردن مرکسی را و خشم گرفتن بر کسی
منبته بلفظ متناه و کسر ان و عتاب [illegible] شدن و لیعنی ناز کردن نیز اید ماله ترب
جبینه چه شد بسیت او را چه کند وی خاک الوده باد پیشانی وی کنایه است
از خواری و نگونساری یعنی بنهایت ذلیل نزد خشم و بی رضای میگفت این کلام بود و در
صحیح ابنیت رغم انفه یخاک الوده باد بینی او و این نیز در معنی سجده است و دشنام
نیست رواه البخاری   ابی هریره قیل روایت است از ابی هریره که گفته شد یا رسول الله
ادع علی المشرکین دعای بد کن بر کافران تا همه مستاصل شوند و هلاک کرده شوند و قال
انی لم ابعث لعانا گفت بدرستیکه نه بر انگیخته شده ام و فرستاده نشده ام من لعنت کننده و لیکن

در حدیث آمده که انما بعثت رحمة و برانگیخته نشده ام مگر بسبب رحمت جهانیان
هر چند ... برکافران اما بر مومنان خود ظاهر است اما برکافران برفع عذاب از ایشان
در دنیا بوجود شریف وی چنانکه در قران مجید میفرماید وما کان الله لیعذبهم وانت
فیهم بخلاف امم سابق که بدعای پیغمبران مستهلک و مستاصل شدند و بد دعا نکرد مگر بعضی
مردمان که وقت سعید بحکم الدعی دعا بد کرد و هلاک شدند چنانکه منکران قریش
در روز بدر هلاک شده ند گفته در رواه مسلم   ابی سعید الخدری قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم اشد حیاء من العذراء فی خدرها گفت ابو سعید رضی الله عنه بود
آنحضرت سخت تر از روی شرمناکی از دختر که در پرده خود باشد و خدر بکسر خا معجمه
وسکون دال مهمله پرده که گذاشته می شود مرد دختر را در گوشه خانه و در نهایه گفته
بعضی خانه که گذاشته می شود بروی پرده و دیگر در انجا می باشد و فی القاموس خدر بکسر
پرده محذر زن پرده نشین فاذا رای شیئا یکرهه عرفناه فی وجهه و چون میدید آن
حضرت چیزی را ناخوش میداشت می شناختیم اثر آنرا در روی مبارک وی اگرچه از
از شرم چیزی نمی گفت و اظهار کراهیت نمیکرد متفق علیه   عائشه رضی الله عنها
قالت ما رایت النبی صلی الله علیه وسلم مستجمعا قط ضاحکا گفت عائشه ندیدم من
آنحضرت را مجتمع شونده هرگز در حالتی که خندنده خنده بود یعنی بتمام و کمال خنده
نخندید حتی اری منه لهواته تا آنکه به بینم از آنحضرت کام اورا و لهوات جمع لهاة یعنی آن
گوشت پاره که در اعلای حلق و نهایت دهان است و فی القاموس لهاة ... لهوات
جمع به اراده اجزای کام حلق و نهایت دهان است انما کان یتبسم و بود آن
حضرت مگر آنکه تبسم میکرد و لب شیرین میکرد و دندان سفید میکرد و این اعتبار غالب
حالست و گاهی زیاده بر آن هم کرده چنانکه در باب ضحک رسول الله صلی الله علیه وسلم
آمده رواه البخاری   قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یکن یسرد الحدیث

سردکم روایت است از عایشه که نبود آنحضرت که بیان میکرد سخن را در پی
کلمات لا متصل در پی یکدیگر چنانکه مشتبه و ملتبس میکرد بر شنونده بلکه می گفت
سخن را جدا جدا می آورد کلمات را و سرد بمعنی نسج و در دوختن حلقه زره را و دوختن زره
بپای داشتن ... پیاپی آوردن سخن را کان یحدث حدیثا لو عده العاد لاحصاه
میگفت سخن را جدا جدا که اگر می شمرد آنرا شمرنده هر آینه می شمرد آنرا یعنی اگر یکی قصد
میکرد که شمرد ممکن بود متفق علیه   الاسود تابعی کبیر است زمان نبوت
دریافته و خلفای اربعه را دیده و از اکابر صحابه حدیث شنیده و هشتاد حج و عمره بجای
آورده تا آخر وقت صوم دوام داشته و در هر شب ختم قرآن کرده نوبت است
و فقیه بلند حدیث قال سالت عائشه پرسیدم عایشه را ما کان النبی
صلی الله علیه وسلم یصنع فی بیته چه چیز بود که میکرد آنحضرت در درون خانه خود
گفت عایشه کان فی مهنة اهله بود در شان که می بود آنحضرت از خدمت اهل خانه
خود مهنه بفتح میم و کسر آن انکار کرده اصمعی کسر را و سکون ها و تحریک آن و بر وزن
کلمه خدمت چنانکه تفسیر کرد راوی مقول آخر یعنی خدمت اهله مانند شانه دوشیدن
و نعل دوختن و پاره دوزی کردن و از اینجا معلوم میشود که خدمت خانه و اهل خانه
کردن سنت انبیا و رسم صالحین است فاذا حضرت الصلوة خرج الی
الصلوة یعنی تا آنکه وقت نماز بیرون می آمد برای نماز رواه البخاری
عائشه قالت ما خیر رسول الله صلی الله علیه وسلم بین امرین قط الا اخذ ایسرهما
مخیر کرده نشد آنحضرت و اختیار داده نشد بدست وی میان دو کار هرگز مگر اخذ اختیار
میکرد وی گرفت آنحضرت آسانترین دو کار را مالم یکن اثما مادامی که نبودی آن کار
آسانتر موجب اثم فان کان اثما پس اگر بود موجب گناه کان ابعد الناس منه
بود آنحضرت دورترین مردم از اول کار در این حدیث ... دانده که تخییر عام است

[illegible] پروردگار تعالی یا از جانب خلق را و لیکن هر تقدیر از جانب حق اثم بود مثل
که کنند مراد بعضی باثم باشد چنانکه مثلا مخیر سازند میان فتح کنوز ارض که در اشتغال بوی
احتمال عدم و تفرغ از برای عبادت است و میان کفاف معیشت پس مراد باثم امر الیقینی است
یا آن گناهیست از جهت ثبوت عصمت کذا قال الشیخ ابن حجر و در مجمع البحار گفته که مراد
تخیر از جانب کافران و منافقان باشد بودن یکی از دو امر اثم ظاهر است اما از جانب مسلمان
باشد مراد چیزیست چنانکه تخیر میان مجاهده و اقتصاد زیرا که مجاهده که مفضی بهلاک گردد جایز
نیست و یا تخیر از جانب خدا باشد میان چیزی که در وی عقوبت است یا یک عقوبت
یا میان من و میان کفار چنانکه قتال و اخذ جزیه یا در حق خود امتیان مجاهدت در عبادات
یا اقتصاد فتدبر و ما انتقم رسول الله صلی الله علیه وسلم لنفسه فی شیء قط و کینه نکشید آنحضرت
برای نفس خود در هیچ چیز الا ان تنتهک فی حرمة الله مگر آنکه خرق کرده می شد حرمت
دین خدا فینتقم لله بها پس کینه می کشید برای خدا بسبب حرمت خدا که هتک کرده می شد
در وی گفت شیخ ابن حجر که مراد آنست که انتقام نمی کشید آنحضرت برای حاجت نفس
خود پس مشکل نشود که آنحضرت امر میکرد بقتل کسانی که ایذا میکردند او را زیرا که ایشان انتهاک
حرمات خدا نیز میکردند بعضی گفته اند که این در غیر سب است که مفضی بکفر گردد و بعضی گفته اند
که این مخصوص بنقص مال است نه در عرض و انتهاک بمعنی غدر است یعنی کسی که مبالغه میکرد
در خرق محارم شرع و فی الصراح هتک پرده دریدن و هتوک چون [illegible] مبالغه کردن رواه
مسلم متفق علیه و قالت ما ضرب رسول الله صلی الله علیه وسلم شیئا قط بیده ولا امرأة
ولا خادما گفت عائشه نزد آنحضرت چیزی را و کسی را بدست خود نه زن و نه خادم
را و خادم بر زن نبرد و نیز بسر دو اطلاق میباید الا ان یجاهد فی سبیل الله مگر آنکه کارزار میکرد
در راه خدا و ما نیل منه شیء قط فینتقم من صاحبه و یافته نشد از آنحضرت چیزی یعنی نرسید
به آنحضرت از جانب هیچکس هیچ زیانی که بعد از آن انتقام کشید از جانب خود یا صاحب

الجبر الا ان ینتهک شیء من محارم الله مگر آنکه غالب کرده شود چیزی که نهی کرده شده است از آن پس انتقام می کشید از برای خدا رواه مسلم   الثانی   انس قال خدمت رسول الله

صلی الله علیه وسلم وانا ابن ثمان سنین گفت انس خدمت کردم آنحضرت را و من آن روز بودم در حالی که من هشت ساله بودم خدمته عشر سنین خدمت کردم او را ده سال که مدت

اقامت آنحضرت است در مدینه فما لامنی علی شیء قط پس ملامت نکرد مرا بر هیچ چیزی هرگز

اتی علی یدی بلفظ مجهول است و حاصل معنی ترکیب اینست که هلاک شده و تلف گردید از جهت

دست من فان لامنی لائم من اهله پس اگر ملامت می کرد مرا ملامت کننده از اهل خانه آنحضرت قال دعوه

فانه لو قضی شیء کان می گفت آنحضرت بگذارید او را ملامت نکنید او را زیرا که بدرستی

شان اینست اگر قضا کرده میشود چیزی واقع می شود تخیر بعید تلف شدن بر چیزی بقضا و قدر

الهیست اگرچه بر دست ... شده ثم اگر حکم شرعی در وی ثابت می بود ... و اگر حق

خود را عفو کند ... ست و در حدیث دیگر آمده است که و اگر آن را بکشد که ظروف

بر دست ایشان شکسته می شد و نمی گفت که چنین را اجل و مدت و بقا است هذا لفظ المصابیح

این لفظ مذکور شد لفظ مصابیحست وروی البیهقی فی شعب الایمان مع تغییر و

روایت کرده بیهقی در کتاب شعب الایمان با اندک تغیر و تبدیل در الفاظ

عائشة قالت لم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم فاحشا نبود آنحضرت فحش گوینده

در قول بالطبع ... نبود تکلف کننده مر فحش را ... قصد کننده آن را یعنی فحش از

نبود وی لا فی الطبع و نه بتکلف و معنی فحش در حدیث انس معلوم شده ولا سخابا فی الاسواق

و نه آواز کننده در بازارها چنانچه عادت عوام الناس است ولا یجزی بالسیئة السیئة

و جزا نمیداد به بدی بدی را ولکن یعفو و یصفح ولیکن عفو میکرد و درمیگذشت

و این صفات در کتاب فضائل آنحضرت گذشته است رواه الترمذی   از

عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یعود المریض روایتیست از انس که وی خبر میداد از

بطلب یعنی بتلطف آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز پرس میکرد بیمار را و یتبع یشهد

الجنائز یعنی حاضر میشد پس جنازه و یجیب دعوة المملوک و می پذیرفت خواندن غلام را

بطعام لیکن خواند چه جائی احرار و یرکب الحمار و سوار می شد دراز گوش را از جهت غایت

تواضع و بی تکلفی و دفع بیناوکی و درینجا غایت تواضع و ترک تکلف و نفی تکبر است

بخلاف عادت ملوک و جبابر الغدر آیته یوم خیبر علی حمار رسنه الحقیق دیدم اورا روز

خیبر با وجود آنکه روز اظهار شوکت و جلالت بود سوار بر دراز گوشی که خطام لیف

ریسمان مهار آن از پوست خرما بود رواه ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان

عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخصف نعله بود آنحضرت که می دوخت

نعل خود را خصیف بر هم نهادن پاره پاره و اصل آن جمع کردن بهم و پیوستن است

و یخیط ثوبه یعنی و میدوخت جامه خود را تو یا لینه که بو دندی ... او یعمل فی بیته و کار میکرد

آنحضرت در خانه خود کما یعمل احدکم فی بیته چنانکه کار میکنند یکی از شما در خانه خود قالت

کان بشرا من البشر بود آنحضرت آدمی از آدمیان یفلی ثوبه می جست جامه خود را

تا مخفی نماند جانوری و از حشرات چیزی نباشد و در اصل معنی فلی سپش جستن است

ولیکن در مواهب لدنیه گفته که سپش در جامه و بدن شریف آنحضرت پرتو نیفتاد

و امام فخر الدین رازی نقل کرده که مگس بر آنحضرت نمی نشست و ... مانند آن الحمد

را بر آن آنکه ... و تفلی چون بجهت جستن چیزی از موذیات و حشرات ... اولی است

چاره جست از قائل شدن بتعلق چیزی از آن بجامه شریف از خارج ... از بدن

والله اعلم و یحلب شاته و می دوشید گوسفند خود را و یخدم نفسه و خدمت میکرد ذات

شریف خود را یعنی کار خود را خود میکرد و بدیگری کم می فرمود رواه الترمذی و درین

حدیث دلیل است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پادشاه جابر متکبر نبود چه صدور

این نوع افعال از ایشان بوجود نمی آمد بلکه نبی مرسل متواضع بود واقف بر حدیث

مخصوص گردانیده او را حق جل و علا بفضل عظیم و بمنظر اصلح بتعلیم و ارشاد و بخلق

کریم و اخلاق عظیم بود صلی الله علیه وسلم خارجه بن زید بن ثابت

درآمد بر جماعه بر زید بن ثابت که پدر اوست فقالوا له حدثنا احادیث رسول الله

پس گفتند آن جماعه مر زید را روایت کن ما را احادیث پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم

فقال كنت جاره فكنت اكتب پس گفت زید بودم من همسایه آنحضرت فكان اذا انزل

عليه الوحي بعث الي پس بود آنحضرت چون فرود می آمد بر وی وحی پس میفرستاد

بسوی من فاكتبه له پس می نوشتم من آن وحی را برای آنحضرت فكان اذا ذكرنا الدنيا

ذكرها معنا پس بود آنحضرت چون ذکر میکردیم ما دنیا را ذکر میکرد آنحضرت دنیا را با ما و

اذا ذكرنا الآخرة ذكرها معنا و وقتی که ذکر میکردیم ما آخرت را ذکر میکرد آنحضرت آخرت را

با ما و اذا ذكرنا الطعام ذكره معنا و چون ذکر میکردیم طعام را ذکر میکرد طعام را با ما و این از کمال

حسن معاشرت و انبساط خلق و تالیف قلوب اصحاب است بموافقت در اجزا از متعلقات

عادات مردم و احوال انسان است از انچه مکروه و مذموم نیست و اما انچه مکروه و مذموم باشد

حاشا که ذکر کنند آنحضرت را و ذکر کرده شود در مجلس شریف وی صلی الله علیه وسلم فكل

هذا احدثكم عن رسول الله پس همه این احوال و حکایات حدیث کنم شما را از پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم وعن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا صافح الرجل لم ينزع يده من

يده بود که چون مصافحه میکرد مردی را نمی کشید دست خود را از دست آن

مرد حتى يكون هو الذي ينزع يده تا آنکه می بود آن مرد که وی می کشید دست خود را

از دست آنحضرت و آنحضرت دست خود را نگذاشته صبر میکرد و نمی کشید

و این دلالت دارد بر کمال صبر و تواضع آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصافحه دست یکدیگر را

گرفتن و لا يصرف وجهه عن وجهه حتى يكون هو الذي يصرف وجهه عن وجهه و نه میگردانید

آنحضرت روی مبارک خود را از روی جلیس خود که مراد از بود یعنی

بعضی از مجلس پاهای خود نشستی و زانوها را پیش نکردی چنانکه متکبران و جباران کنند
و بعضی گفته‌اند که مراد آنست که زانوها را در نشستن بر نداشتی بقصد تعظیم اهل مجلس
و مراد از بعضی تعلیم اصحاب و این مشکل می‌شود با آنکه مروی ست که گاهی زانوها برداشتی
و در صحبت اصحاب بنشستی و شاید که آن در خلوت بودی یا با بعضی اصحاب بودی و بعضی
گفته‌اند مراد بر کبتین قدمین ست و تقدیم عبارت دراز کردن آنهاست میان اهل
مجلس والله اعلم رواه الترمذی و ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان لا یدخر شیئا
لغد نبود آنحضرت که نگاه نمیداشت چیزی را برای فردا یعنی برای خاصه نفس خود
والا تحقیق ثابت شده است که می‌نهاد نفقه یکساله برای زنان خود و ذخیره کردنی
بودن و ذخیره کردنی رواه الترمذی جابر بن سمرة قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم طویل الصمت گفت جابر بود آنحضرت که دراز بود خاموشی او و تکلم نمیکرد مگر
به قدر حاجت رواه فی شرح السنة جابر قال کان فی کلام رسول الله صلی الله علیه
وسلم ترتیل و ترسیل بود در سخن آنحضرت آرامیدگی و بیواری و پیدا کردن حروف
و حرکات جدا جدا و ترتیل و ترسیل قریب اند و در اصل معنی ترسل درنگ کردن
و فرو هشتن ست رواه ابوداود عائشة قالت ما کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یسرد سردکم هذا نبود آنحضرت که پی در پی می‌گفت سخن مانند پی در پی گفتن شماها
[illegible] ت وارید ولکن کان یتکلم بکلام بینه فصل ولیکن بود آنحضرت که سخن میکرد بسخنان
که میان آنها فرق می‌بود کلمات آن از یکدیگر جدائی بود یحفظه من جلس الیه یاد میگرفت
کلام او را کسیکه می‌نشست با وی رواه الترمذی عبدالله بن حارث
بن جزء بفتح جیم و سکون زای و همزه در آخر صحابی آخر کسیکه باقی ماند بمصر از صحابه
قال ما رأیت احدا اکثر تبسما من رسول الله گفت ندیدم من هیچ یکی را بیشتر از روی
تبسم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه الترمذی عبدالله بن سلام رضی الله عنه

قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس یتحدث یکثر ان یرفع طرفه الی السماء بود آنحضرت
وقتی که می نشست سخن کند بسیار میکرد برداشتن چشم خود را بجانب آسمان مانند انتظار نزول جبرئیل
بوحی رواه ابو داود. الثالث عمرو بن سعید عن انس صحابی قدیم الاسلام
است از بنی امیه روایت می کند از انس قال ما رأیت احدا کان ارحم بالعیال من رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت انس ندیدم من هیچ کس را که بود مهربان تر با اهل و عیال خود از آنحضرت
کان ابراهیم ابنه مسترضعا فی عوالی المدینة بود ابراهیم پسر آنحضرت که از ماریه قبطیه شده
شیرخورنده در بلندیهای مدینه که بجانب مسجد قبا و مسجد بنی قریظه است از زن که او را شیر
شیر میداد آنجا می بود فکان ینطلق ونحن معه پس بود آنحضرت که میرفت آنجا برای دیدن
پسر و خبرداری وی حال آنکه ما همراه آنحضرت می بودیم فیدخل البیت وانه لیدخن پس در می آمد
آنحضرت بخانه و حال آنکه پر دود کرده می شد لیدخن بفتح لام یا و تشدید دال مفتوحه و فتح
خانه یعنی در خانه پر دود می در آمد از جهت غایت شفقت و مهربانی وکان ظئره قینا و بود
دایه ابراهیم آهنگر و دود خانه باین سبب بود و ظئر بکسر ظاء و سکون همزه دایه هم بر
زنی که شیر میدهد و تربیت میکند اطلاق میکنند و هم بر شوهر وی و نام دایه ابراهیم ام سیف
و نام شوهر وی ابو یوسف و قین بفتح قاف و سکون تحتانیه آهنگر فیأخذه پس میگرفت
آنحضرت ابراهیم را فیقبله پس بوسه میکرد او را ثم یرجع پستر بر میگشت بمنزل
شریف می آمد قال عمرو گفت عمرو بن سعید که راوی حدیث است فلما توفی ابراهیم
قال رسول الله پس هنگامی که میرانیده شد ابراهیم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ان ابراهیم ابنی بدرستی ابراهیم پسر منست وانه مات فی الثدی و بدرستیکه وی
مرده است در پستان یعنی در مدت شیرخوارگی روایات در مدت عمر ابراهیم مختلف
اند باتفاق برآنکه در مدت رضاع بود وان له لظئرین و بدرستیکه مر ویراست
مر او را دو دایه اند تکملان رضاعه فی الجنة شیر میدهند او را و تمام می کنند شیرخوارگی او را

دامادشت یعنی او در بهشت یعنی او در وقت موت به بهشت می درایند و تمام می کنند
دوی رضاع او را الذاق لو رواه مسلم و در شان ابراهیم حدیثی روایت می کنند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم لو عاش ابراهیم لکان نبیا اگر می زیست ابراهیم هر اینه پیغمبری بود
امام نووی گفته که این حدیث باطل است والله اعلم و در شرح مسلم درو ی برده دیده است

روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ان یهودیا یقال له علی رضی الله عنه
که یهودی بود که گفته می شد فلان حبر و حبر بفتح حا مهمله و سکون موحده دانشمند یهود و جمع
احبار کان له علی رسول الله صلی الله علیه وسلم دنانیر بود مر آن یهودی را بر آنحضرت دینارها
دین فتقاضی النبی پس تقاضا کرد آن یهودی و طلب کرد دین خود را از وی صلی الله
علیه وسلم فقال له پس گفت آنحضرت مر یهودی را یا یهودی ما عندی ما اعطیک
ای یهودی نیست نزد من چیزی که بدهم ترا قال فانی لا افارقک گفت یهودی پس
بدرستی من جدا نمی شوم از تو یا محمد حتی تعطینی تا آنکه بدهی مرا یعنی دین مرا فقال له رسول الله
پس گفت مر یهودی را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اجلس معک اکنون چون [illegible]
نمیکنی و نمیگذاری مرا تا ندهم می نشینم با تو و نمیروم از پیش تو فجلس معه پس نشست
آنحضرت با آن یهودی فصلی رسول الله پس گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الظهر
والعصر والمغرب والعشاء الاخرة والغداة ازین پنج نماز معلوم می شود که تمام شب
تا دو روز نشسته بود و کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم یتهددونه و یتوعدونه
میترسانیدند آن یهودی را و تهدید میکردند که ترا حبس کنیم و چنان کنیم ففطن بها رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما الذی تصنعون به پس دریافت آنحضرت چیزی که میکردند صحابه
با یهودی از تهدید و وعید فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله یهودی یحبسک
حبس میکند و منع میکند ترا از برآمدن فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا منعنی ربی ان اظلم معاهدا
و غیره منع کرده است مرا پروردگار من از اینکه ظلم کنم ذمی را که عهد بسته است و غیره

و نه جزوی را یعنی هیچ کس را ظلم نکنم و آنچه از وی دین ادا کرده حبس نمودم ظلم نیست
فلما ترحل النهار قال الیهودی پس هنگامی که بر آمد روز گفت یهودی اشهد ان لا اله
الا الله واشهد انک رسول الله وشطر مالی فی سبیل الله و گفت نصف مال من صدقه است
در راه خدا اما والله ما فعلت بک الذی فعلت بدانکه آنچه کردم من با تو از مکرر ساختن
تقاضا و تشدید نکردم الا لانظر نعتک فی التوریة مگر برای آنکه به بینم سوی صفت تو که نوشته شده است
در توریت و دریابم آن صفت را و آن صفت اینست که محمد بن عبد الله مولده بمکة ومهاجره
طیبة وملکه بالشام محمد پسر عبد الله ولادت وی بمکه است و هجرت وی بمدینه
و ملک او بشام است لیس بفظ ولا غلیظ نیست درشت خوی و درشت سخن ولا سخاب
فی الاسواق و نه فریاد کننده در بازارها ولا متزی بالفحش ولا قول الخنا و نه متزین و
متصف بفحش و نه بگفتار بیهوده زیرا که در شدید شدن تقاضای او صبر کرد و هیچ کلمه فحش از جواب
گفتن در قول وصفات فحش بر زبان او نیامد اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله هذا
مالی فاحکم فیه بما اراک الله و این مال منست پس حکم کن در وی بحکمی که بنماید و بدهاند
ترا خدای تعالی یعنی هر چه قرار گیرد بر آن رای تو ظاهر آنست که تمام مال مراد باشد نخست
نصف مال در راه خدا کرده و چون نور ایمان قرار گرفت در دل و محبت خدا افزون
و غلبه کرد تمام مال را صرف کرد و در اخراجات دین خدا خرج کرد وکان الیهودی کثیر المال
و بود آن یهودی بسیار مال رواه البیهقی فی دلائل النبوة عن عبد الله بن ابی اوفی
صحابی مشهور است آخر کسی که وفات یافت بکوفه از اصحاب قال کان رسول الله یکثر
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکثر الذکر بسیار میکرد ذکر خدا را بسیار چه هر دم و هر زمان
مشغول ذکر بود و یقل اللغو و کم میکرد بیهوده سخن را قلت اینجا بمعنی عدم است
و یطیل الصلوة و دراز میکرد نماز را از جهت غایت شوق و حضور و شهود و یقصر الخطبة
و کوتاه می خواند خطبه را زیرا که کلمه از وی جامع معانی بی حد و اندازه بود و این کتاب

اعتبار کثیر احوال خواهد بود والا در جایی که مقصود بیشتر موعظه و نصیحت بودی تطویل نکردی
علما را مقصود آنست که خطبه آنحضرت نسبت بنماز کوتاه بودی چنانکه در روز عید و
جمعه آمده است که فرمود درازی نماز و کوتاهی خطبه ایشان فقه و دانش
است چنانکه در باب الجمعه گذشت و لا یأنف ان یمشی مع الارملة والمسکین و
ننگ نداشت آنحضرت که برود همراه بیوه و مسکین فیقضی له الحاجة پس برآرد مراد و حاجت
ارمله بفتح میم زنی که شوهر وی مرده و ارمل مردی که زن وی مرده خواه غنی باشد خواه فقیر
اراملی بیوگان و درویشان و محتاجان و در قاموس نیز مثل آن گفته اند رواه النسائی والدارمی
وعن علی رضی الله عنه ان اباجهل قال للنبی صلی الله علیه وسلم انا لا نکذبک ولکن نکذب
بما جئت به ابوجهل لعنة الله علیه بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفت که ما دروغگو نمیدانیم
ترا و صدق تو بر ما ظاهر است و تو مشهوری بصدق و امانت ولیکن تکذیب میکنیم چیزی را که
آورده تو آنرا از کتاب و شریعت و بتکذیب آن ترا نیز تکذیب میکنیم و بحقیقت حسد و عناد با
آن است یعنی این را از تو برنمیتوانم تافت و دید و اگر این نباشد ما را اتباع تو نیز لازم
نیست و این جاهل ملعون این قدر نمی اندیشید و نمیفهمید که هرکه وی صادق باشد و در
دنیا با خلق دروغ نگوید و بر ایشان دروغ نه بندد در کار این چون دروغ گوید و بر خدای چون
دروغ می بندد چنانکه در حدیث در باب علامات النبوة بیاید اما مقصود سخن بیان است
کلمه فانزل الله تعالی فیهم پس فرستاد خدای تعالی این آیه را در شان ایشان
فانهم لا یکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون پس بدرستی که کافران ترا تکذیب
نمیکنند ولیکن این ظالمان اند انکار کنندگان بآیات خدا انکار میکنند و در کشاف
و تفسیر زاهدی دو وجه گفته یکی آنکه این کافران که ترا تکذیب میکنند بحقیقت
ترا تکذیب نمیکنند بلکه آیات خدا را تکذیب میکنند چنانکه مولی غلام خود که مردم او را انکار کنند
میگوید ایشان ترا انکار نمیکنند بحقیقت مرا انکار میکنند که با ایشان چه میکنم و وجه دیگر آنکه

ایشان ترا تکذیب نمی‌کنند زیرا که تو موسوم بصدق و امانتی نزد ایشان و لیکن انکار
ایشان بآیات خداست و این وجه اخیر موافق است بمضمون حدیث رواه الترمذی
عائشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عائشه لو شئت لسارت
معی جبال الذهب گفت آنحضرت ای عائشه اگر من خواهم و طلب کنم
از پروردگار خود هر آینه همراه میروند با من کوههای از زر جاءنی ملک ان حجزته لتساوی الکعبة آمد
فرشته و بدرستی که جای بند ازار وی برابر بود کعبه را در بلندی مقصود بیان درازی قامت
اوست و حجزه بضم حاء مهمله و سکون جیم و بزاء بند ازار و اینجا مراد جای بند ازار است
فقال ان ربک یقرأ علیک السلام پس گفت آن فرشته که پروردگار تو می‌خواند بر تو سلام
و یقول و می‌گوید ان شئت نبیا عبدا و ان شئت نبیا ملکا اگر میخواهی تو باشی پیغمبر بنده
موصوف بصفت بندگی و فقر اگر میخواهی باشی پیغمبر پادشاه صاحب ملک و سلطنت فنظرت
الی جبرئیل پس نگاه کردم من بجانب جبرئیل تا وی چه میفرماید و بچه اشارت کند فاشار
الی ضع نفسک پس اشارت کرد جبرئیل بسوی من که فروتنی نفس خود را پیش گیر یعنی بنده
باش و فقیر نه پادشاه و غنی و فی روایة ابن عباس فالتفت رسول الله پس برگشت و نگریست
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الی جبرئیل بجانب جبرئیل کالمستشیر له مانند مشورت کننده
مراد از التفات جبرئیل بسوی پس اشارت با دست جبرئیل که بست خود آن تواضع که فروتنی خود
از مرتبه خود پست ... شاهان بر مرتبه و عزت و جاه و ... کم خود گیر و از مرتبه خود فرود
حیثیت باعتبار ظاهر است والا قدر و مرتبه و عزت و جاه حقیقی در فقر و بندگی بیشتر است
فقلت نبیا عبدا پس گفتم من می‌باشم پیغمبر بنده نه پادشاه قالت گفت عائشه
فکان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ذلک لا یأکل متکئا و بود آنحضرت بعد از آن
طعام نمیخورد تکیه زننده یقول میگفت آکل کما یأکل العبد می‌خورم چنانکه میخورد بنده و اجلس
کما یجلس العبد و می‌نشینم چنانکه می‌نشیند بنده رواه فی شرح السنة

المبعث وبدء الوحي مبعث بمعنی بعث در زمان بعثت و بعث بر انگیختن و فرستادن

آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم برسالت بسوی کافهٔ خلق و بدء بفتح با و سکون دال

و همزه بمعنی ظهور و بدو بضم با و دال و بواو مشدده بمعنی ظهور نیز و در روایتی ست

بدو بی همزه و لفظ کیف هست و اول ظاهرتر ست بمعنی و روایتی دیگر کیف ست و وحی در اصل بمعنی

اشارت و کتابت و رسالت و اعلام و کلام خفی و آواز و هر چه القا کرده شود بغیر

او و در منتخب اللغات لغة وحی اصل وی اعلام ست در خفا و سرعت و آن در حق

حضرت انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم بر انواع ست بمعنی اسماع کلام

بی واسطه چنانکه موسی علیه السلام را چنانکه دلالت میکند بر آن کتاب مجید و چنانکه پیغمبر

ما را صلی الله علیه در شب معراج و گاه وحی بی واسطه ملک ست و بواسطت ملک و این اکثر و اغلب است

و گاه وحی بمقاسات چنانکه آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم القی فی روعی بمعنی در دل

انداخته شد در دل من و گویند که وحی داود علیه السلام از این قبیل بود و وحی بنسبت

بغیر انبیا و غیر مانند بمعنی الهام ست چنانکه فرمود و اوحینا الی ام موسی و بمعنی امر نیز

اذ اوحیت الی الحواریین و بمعنی خلق عام و طبیعی چنانکه فرمود و اوحی ربک الی النحل

وحی کرد پروردگار تو بسوی زنبور عسل یعنی در طبیعت او جای نهاد والله اعلم و در کتاب

الرؤیا کلام متعلق بوحی و اقسام آن گذشت — الاول — ابن عباس

قال بعث رسول الله گفت ابن عباس بر انگیخته و فرستاده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم لاربعین سنة در چهل سالگی آنحضرت فمکث بمکة ثلث عشرة سنة پس درنگ کرد بمکه

سیزده سال یوحی الیه در حالی که وحی فرستاده می شود بسوی وی در این مدت

ثم امر بالهجرة پس امر کرده شد به بریدن دل و برآمدن از مکه بمدینه فهاجر عشر سنین

پس هجرت کرد و اقامت کرد در دار هجرت ده سال و مات و هو ابن ثلث و ستین

و بمرد آنحضرت و حال آنکه وی شصت و سه ساله بود متفق علیه

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بمکة خمس عشرة سنة و هم از ابن عباس است که گفته بود
اقامت کرد آنحضرت بمکه یعنی بعد از چهل سال که مبدأ ظهور نبوت بود پانزده سال
یسمع الصوت می شنید آواز را از جبرئیل یا غیب که می آید با وی و یری الضوء و می دید
روشنائی را یعنی نور محسوس را و بعضی گفته‌اند مراد وجود انشراح و انکشاف است ظاهر
اول است حتی که در بعض روایات آمده است که میدید روشنائی را و شنید آواز
سبع سنین هفت سال از آن پانزده سال و حی فرستاده می شد بسوی وی آنحضرت
دلالت دارد که بر آن شنیدن آواز و دیدن روشنائی بعد از نبوت بود و در مدت
اقامت مکه که پانزده سال بود چنانکه از کتب سیر و احادیث دیگر معلوم می شود
که این حال پیش از ظهور نبوت بود و حکمتش در آن تحصیل استیناس و ائتلاف
بعالم ملکوت بود تا ظهور آن یکبارگی سبب انهدام بنای بشریت و اضمحلال رسول
آن نیست نشود با وجود حصول تمکین استقرار در وقت وحی نیز بعض اوقات از ثقل
و تعب می یافت که از خود میرفت والله اعلم و بر هر تقدیر درین روایت بعد از نبوت
پانزده سال در مکه بود بعد از آن هجرت کرد بمدینه و اقام بالمدینة عشرا و اقامت کرد
بمدینه ده سال و توفی و هو ابن خمس و ستین سنة وفات یافت در حالیکه وی
شصت و پنج ساله بود و متفق علیه تحقیق آنست که این حدیث صحیح مسلم است و در
صحیح بخاری نیست . انس رضی الله عنه قال توفاه الله علی راس ستین سنة
جهت از آن است که میراند اورا خدای تعالی بر تمامی شصت سال متفق علیه
قال قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو ابن ثلث و ستین قبض کرده شد
آنحضرت و وی شصت و سه ساله بود و ابوبکر و ابوبکر و هو ابن ثلث و ستین
و قبض کرده شد ابوبکر رضی الله عنه و وی نیز شصت و سه ساله بود و همان مقدار
که بعد از حضرت حیات یافت خورده تر از وی بود و عمر و هو ابن ثلث و ستین قبض شد

و بعضی ده شد و چون وحی نیز شصت و سه ساله بود رواه مسلم قال محمد بن اسمعیل البخاری ثلثه
وستین اکثر روایات شصت و سه سال بیشتر است و مدار اختلاف بر اقامت مکه است که ده بود
یا سیزده و میلان نوعی در آن نیز روایت سیزده بیشتر است والله اعلم عایشه رضی الله
عنها قالت گفت عایشه و این نقل وی بسماع از آنحضرت خواهد بود یا از بعض صحابه زیرا که
عایشه در بدایت وحی حاضر نبود گفت اول ما بدئ به رسول الله صلی الله علیه وسلم من الوحی نخست
چیزی که ابتدا کرده شد بآن آنحضرت از وحی الرؤیا الصادقة فی النوم دیدن خواب راست بود در خواب
و نوید بر این حال شبیه بود و کلام در این در باب رؤیا گذشت فکان لا یری رؤیا الا جاءت
مثل فلق الصبح پس بود آنحضرت که نمی دید هیچ خوابی مگر که می آمد تعبیر و تاویل آن خواب مانند
شکافتن صبح یعنی ظاهر میشد چنانچه ظاهر میشود بی شائبه ابهام و اشتباه و در این کلام رمزی است
بوقوع آن شتاب و قرب و مانند صبح بعد از شب ثم حبب الیه الخلاء پس دوست
گردانیده شد بسوی آنحضرت خلوت خلا بمد تنهائی ساختن و این ابتدائی قصه است
پس از ظهور نبوت و نزول وحی کان یخلو بغار حراء و بود آنحضرت که خلوت میداشت
در غار کوه حرا بکسر حاء مهمله و راء ممدوده و بعضی قصر کرده اند نام کوهیست معروف بمکه و آن
را جبل نور نیز گویند از جانب شمال کعبه نزدیک است و ما گفته سبب اختیار این مکان این بود
و آورده اند که عبدالمطلب نیز و دیگر اصحاب جبل آنجا رفته در غار بوده بود فیتحنث
فیه پس عبادت میکرد و هو التعبد اللیالی ذوات العدد و شبهای متعدد مراد روز و شب است
و تخصیص ذکر شب بجهت آنکه مناسب تر است بخلوت قبل ان ینزع الی اهله عبادت میکرد
در آن غار پیش از آنکه باز گردد بسوی اهل خانه و دل بجانب ایشان کند و نزوع بمعنی
اشتیاق است و در روایتی از بخاری یرجع آمده یعنی عبادت میکرد هر گاه که دل بخبر
داری مردم خانه و ادای حقوق ایشان می کشید بمکه می آمد و یتزود لذلک و توشه
بر میداشت برای آن ثم یرجع الی خدیجة پس باز می آمد بسوی خدیجه فیتزود لمثلها پس

توشه برمیداشت برای مدت آن لیالی و مدت خلوت یکماه بود و ماه رمضان بود
و علما اختلاف کرده‌اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از نبوت تابع شریعتی
از شرایع سابقه بود بحکم و استحسان آن مینمود یا از بر شریعتی هر چه اولی بعلمش معاینت
میکرد و اگر تابع شریعت بود مختار آنست که تابع دین ابراهیم بود علیه السلام
ولهذا در روایتی بجای تحنث و تحنیف لفظ نیز آمده که عمل کردن بسنت دین
حنیف که لقب ابراهیم بود علیه السلام است و ظاهر آنست که از جانب
حق نور رشد و هدایت در دل وی تافته بود که بدان معرفت مرضی درگاه متعالی بود فی اتباع
شریعتی و حکم عقل نیز اختلاف کرده‌اند که تعبد وی بفکر بود یا بذکر و صحیح آنست که بذکر بود
نه بفکر و مراین را بنیاد تفکر است در شرح سفر السعادت شیخ ابن پس ذکر میکرد و توجه
بعلو جناب حق میداشت حتی جاء الحق تا آمد او را حق یعنی وحی یا رسول که حق روح
الامین است و در بعضی روایات حتی فجئه تا آنکه ناگهان آمد حق از جائیکه گمان نداشت
که فیض بیان کار رسد لیکن بر دل اکابر السند و هو فی غار حراء و حال آنکه آنحضرت
در غار حراء بود فجاءه الملک پس آمد آنحضرت را فرشته یعنی جبرئیل فقال اقرأ
پس گفت فرشته بخوان فقال ما انا بقاری پس گفت آنحضرت نیستم من خواننده یعنی نمیتوانم
خواند و نمی‌آید خواندن از من و شاید که این معنی از غایت دهشت و خوف بود
که در اول تشریف وی از رویت ملک دهشت متکلمی مر او را آمده نه از جهت آنکه تنها
و امی است نفهم که آنحضرت امی بود و امی خواندن نداند زیرا که خواندن بخواندن
غیر تعلیم وی نامیت منافات ندارد خصوصا از فیض در غایت فصاحت فضائل
کتابت و خواندن نام دارد و در قاموس گفته امی آنکه نوشتن نداند و کتابت نخواند
و در بعضی روایات آمده است که جبرئیل صحیفه از حریر مرصع بجواهر در دست آنحضرت
داد و گفت بخوان پس آنحضرت گفت نمیتوانم خواند و در تاریخ طبری فلستری

خوانم و المعنی مذهب و اظهر است در مقصود والله اعلم قال فاخذنی فغطنی آنحضرت پس
گرفت آن فرشته مرا فغطنی یعنی بفشرد و طاء مهمله پس واقع او رد بفشرد و فی الصراح غط
غوطه داده در آب حتی بلغ منی الجهد یعنی رسید رنج و مشقت تا آنکه رسید جبرئیل تا بفشردن وی
نزد من غایت وسع و طاقت من غایت خود را یعنی آن مقدار که بود در طاقت من بود تحمل
و انسم کرده و گفته اند که یعنی اخیرا اقرب و انسب است از معنی اول زیرا که بنیه البشری احتمال
استیفای قوت ملکه ندارد و لابد ما در افعال کار و حرکات ذاتیه اند که این ما لو نیست در بیان
فغطه اضعاف حقیقت تمییز جبرئیل بصورت حقیقیه و قوت ملکه خود نبود و این تصرف
بود از جبرئیل در وجود شریف آنحضرت بدر آوردن آن نور ملکوت و تجلی در باطن شریف
و تمامی و مستعد تحمل آن بار گردد ثم ارسلنی پس رها کرد مرا جبرئیل فقال پس گفت
اقرا بخوان فقلت ما انا بقاری فاخذنی پس گفتم نمیتوانم خواند فاخذنی فغطنی الثانیه
پس گرفت مرا و بفشرد مرا بار دوم حتی بلغ منی الجهد ثم ارسلنی فقال اقرا فقلت
ما انا بقاری فاخذنی فغطنی الثالثة حتی بلغ منی الجهد ثم ارسل فقال اقرا باسم
ربک الذی خلق بخوان بنام پروردگار تو که پیدا کرده است ترا و هر چیز را یعنی تو بحول
و قوت خود منکر و استعانه به پروردگار خود کن که پیدا کرد و بر همه چیز قادر است
خلق الانسان من علق پیدا کرد آدمی را از خون بسته که در رحم بود اقرا و ربک الاکرم
الذی علم بالقلم بخوان پروردگار تو کریمتر و بزرگتر از همه آن پروردگاری که تعلیم کرد آن
تعلیم را بقلم عجب است که سبب قناعت [illegible] ایشان جمیع علوم و کتب سماویه است
یا بمعنی قلم [illegible] که درین علم مظهر است [illegible] قلم است و صاحب کتابت لوح
[illegible] صفت الهی یعنی قلم را مظهر ساخته جمیع عجایب و غرایب از علوم می نگارد نبشته
[illegible] کمال قدرت وی عز و علا علم الانسان ما لم یعلم دانا بید [illegible]
[illegible] بقدرت خود توانست دانست و درین بحث چیزی است که از قرآن [illegible]

نازل شده فرجع بها رسول الله صلى الله عليه وسلم پس باز گشت آنحضرت با این کلمات یا با این
قصه يرجف فؤاده در حالی که می جنبید دل وی فؤاد بضم فا و همزه قلب فدخل على خديجة
پس در آمد آنحضرت بر خدیجه فقال زملونی زملونی پس گفت گلیم پیچید مرا الخ لاحق شد ازو
از خوف تنبیه است و پیچید مرا پیچید مرا الجامه فی القاموس تزمیل در پیچیدن بجامه فزملوه پس پیچیدند
آنحضرت را بجامه حتى ذهب عنه الروع بفتح را تا آنکه رفت ازوی ترس بحال خود
آمد فقال لخديجة واخبرها الخبر پس گفت مر خدیجه را و رسانید خدیجه را خبر آنچه گذشته بود و
گفت لقد خشيت على نفسي بر آینه بتحقیق ترسیدم من بر نفس خود و از غایت خوف و رعب
که مبادا هلاک شوم یا دیوانه شوم یا خوف عجز از بر داشت بار نبوت یا عدم صبر بر ایذای
قوم و قتل و تکذیب یا مفارقت وطن و مشهور در بیان خشیت خوف کهانت است و
کاهنان در عرب جماعه بودند که جنیان را با ایشان رجوعی بود و خبرهای راست
و دروغ با ایشان میرسانیدند و دعوی علم غیب میکردند پس آن حضرت از مشاهده
اینحال ترسید که مبادا ازین قبیل باشد اما این ترس پیش ازین حال شنیدن آواز و
دیدن روشنی محتمل است اما بعد از مشاهده ملک و نزول قرآن و ظهور انوار وحی بس
بعید است زیرا که درین صورت آنحضرت را علم ضروری به نبوت حاصل شد دیگر این
ترس چه احتمال دارد و لهذا قاضی ابوبکر بن العربی این احتمال را ابطال کرده است والله اعلم
فقالت خديجة كلا پس گفت خدیجه اینچنین نخواهد بود والله ما يخزيك الله ابدا بضم تحتانیه و سکون خاء
معجمه و کسر زای و سکون یا از خزی بکسر خاء بمعنی رسوائی یعنی بخدا سوگند رسوا نمیگرداند
ترا خدا تعالی ابدا اینست و بحاء مهمله و نون نیز روایت است یا برای تقدیم مفتوح
است یعنی محزون و غمگین نمیگرداند ترا خدای تعالی انك لتصل الرحم زیرا که بدرستی تو
هر آینه صله و پیوند میکنی رحم را یعنی قرابان را وتصدق الحديث و راست میگوی سخن را
و در بعض روایات زیاده کرده این را که تؤدي الامانة و ادا میکنی امانت را وتحمل الكل

الکلّ به معنی اعیای گرانی را و کلّ بفتح کاف و تشدید لام ثقل و گرانی از هر چیز که برداشته شود
به معنی عیال نیز آمده و انفاق بر ضعفا و یتیمان و فقیران نیز داخل کل است بفتح کاف
یعنی سستی و ماندگی و در فتح الباری گفته که کل مستعمل هست در کار خود و تکسب المعدوم بضم
یعنی معدوم را یعنی از سبب تجارت میکنی و این مدح بود نزد عرب بعضی تا نیز روایت کرده است
بفتح و یکسب می‌آری غیر خود را یعنی مالی میدهی مردم را که بدان کسب تجارت میکنند
و هر فقیر یعنی مال را در وجوه خیر و بعضی مراد معدوم فقیر میدارند و حکم هیئت سبب ذکر
هیئت مراد را یعنی فقیر از آنکه دست مداری میدادن مال با ایشان و تقری الضیف و مهمانی
یعنی مهمان را تقری بفتح فوقیه و سکون قاف از قری بکسر قاف و راء یعنی مهمانی کردن
و تعین علی النوائب الحق و یاری میدهی خلق را بر حوادث حق یعنی هر که حادثه در ماند
و نشود مثل قرض و مال دیت مدد میکنی و یاری میدهی او را و یاری بخشی او را از آن
و در نوائب حق تخییر است که حادثه ناحق مثل اسراف و غضب ماندن آن
در ماند و نشود که اعانت بر آن مذموم است استدلال کرد خدیجه رضی الله عنها بر اتصاف
آنحضرت بمکارم اخلاق و محامد صفات بر عدم اصابت مکروه و آفت در دنیا و دین
این از غایت فراست و معرفت خدیجه و جزالت رای او بود و چگونه نباشد که مدتها
در بود صحبت آنحضرت بود و اول کسی که بحقیقت ایمان آورد او است تحقیقا
با وی مشارکت در صفات است رضی الله عنها ثم انطلقت به خدیجة الی ورقة برد
آنحضرت را خدیجه بسوی ورقه بفتح واو و راء و قاف بن نوفل ابن عم خدیجه زیرا که خدیجه
بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بود و ورقه بن نوفل ابن عم اسد بود و مردی
نصرانی شده بود از جاهلیت و انجیل را بزبان عبری ترجمه میکرد و مرد پیر بود و اعمی
شده فقالت له یا ابن عم اسمع من ابن اخیک پس گفت خدیجه مر ورقه را ای پسر عم
بشنو از برادر زاده خود آنچه می‌گوید یعنی آنحضرت این هر دو سخن عرب است که در محاورات

یکدیگر را برادر و برادر زاده و عم و ابن عم می خوانند اینجا برادر زاده خواند بجهت کبر سن وی و بعضی
گفته اند که ورقه در سن و در مرتبه والد آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم فقال له پس گفت مر آنحضرت را
ورقه یا ابن اخی ماذا تری ای برادر زاده من چه چیز می بینی فاخبره رسول الله پس خبر داد ورقه را
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر ما رأی خبر چیزی را که می دید و مشایخ طریقت این را سندی کرده
برای عرض وقائع و مقامات بر پیران خود فقال ورقة هذا الناموس الذی انزل الله علی موسی
پس گفت ورقه این ناموس فرشته ایست که فرستاد خدای تعالی بر موسی علیه السلام
و در روایتی نزل بتشدید معلوم و مجهول آمده و ناموس صاحب سر کسی را گویند که مطلع باشد
باطن امور وی و بعضی گفته اند ناموس صاحب خیر و صاحب شر را جاسوس خوانند و مراد
اینجا جبرئیل است علیه السلام و علی موسی گفت نه علی عیسی از جهت عظم شان موسی
و جامعیت کتاب و شریعت وی اگرچه ذکر عیسی مناسبتر بود بدین نصرانیت یا لیتنی
فیها جذعا ای کاشکی می بودم من در وقت نبوت و دعوت تو جوان و قوی و جذع
بفتح جیم و دال معجمه اصل در بهایم گوسفندانی را گویند که در سال دوم و گاوی را که در سال
سیوم و شتری در سال پنجم باشد و اینجا مراد جوان و قوی است یا لیتنی اکون حیا کاشکی
من باشم زنده اذ یخرجک قومک وقتی که بیرون آرند ترا قوم تو فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم او مخرجی هم پس گفت پیغمبر خدا آیا بیرون آرندگان من اند ایشان قال نعم
گفت ورقه آری بیرون خواهند کرد ترا لم یأت رجل قط بمثل ما جئت به الا عودی
نیاورد هیچ مردی هرگز مانند آنچه آورده تو یعنی نبوت و شریعت مگر آنکه دشمن داشته
شد آن مرد و در روایتی الا اوذی یعنی هر که پیغمبر شد او را کافران دشمن شدند و ایذا
کردند و ان یدرکنی یومک و اگر دریابد مرا روز تو یعنی در آن ایام که تو دعوت کنی
و قوم تو ترا در مقام ایذا شوند و برآرند و من زنده باشم انصرک نصرا مؤزرا یاری دهم
ترا یاری دادنی سخت مبالغ از ازر بفتح همزه و سکون زای به معنی قوت ثم لم ینشب ورقة ان

و فترة الوحی توقّف پیشه و رفتن نکرد و رفته رفته میرانیده شد بیت بعض نفیس محمد ملفوظ معلوم
از کتب بعضی درنگ کردن و در اصل تعلق کردن بچیزی بدانکه در اینجا ورقه با آنحضرت
خلافی ندیت و لیکن صحبت خلاف است اگر این واقع بعد از نبوت است صحابی است
اگر در مبادی احوال است چنانکه ظاهر است صحابی نیست والله اعلم و فترة الوحی و بعد از آنکه
وحی بر آنحضرت آمد و نبوت ثابت شد فتور پذیرفت وحی و از پیاپی آمدن باز ایستاد و
فترت عبارتست زمان و میان دو چیز و مراد اینجا باز ایستادن وحی است از پیاپی آمدن
و مدتی تأخیر شدن و از آن و فتور در اصل معنی از ضعف بعد از قوت و سکون بعد از حرکت
است و گفته اند که مدت فتور سه سال بود و بعضی شش ماه گفته و بعضی دو نیم سال
و شیخ ابن حجر گفته فترت وحی میان نزول اقرأ باسم ربک و یا ایها المدثر عدم
مجیء جبرئیل نیست بلکه تأخیر نزول قرآن جبرئیل می آمد اما قرآن نمی آورد و گفته اند
که حکمت در فترت وحی و تأخیر آن آن بود که تا برود از آنحضرت خوفی که عارض
شده بود و حاصل شود شوق و انتظار   و در بیت که دلدار پیاپی نفرستاد
نوشته سلامی و کلامی نفرستاد   متفق علیه این مقدار از حدیث بخاری و مسلم
هر دو روایت کرده اند و زاد البخاری و زیاده کرده است این که حتی حزن النبی تا آنکه
اندوهگین شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فیما بلغنا در آنچه رسیده است ما را از احادیث
جزاله بر وجه این کلام یکی از راویان حدیث است که در میان آورد حزنا غدا منه
مرارا کی یتردی من رؤس شواهق الجبال اندوهگین شد آنحضرت اندوهگینی
شدنی که بامداد کرد آنحضرت و گشت چند بار تا بالای افتد از سر کوهها ملبید یعنی
میخواست از بالای کوهها خود را بیندازد و هلاک کرد از جهت فترت وحی و
غایت محنت فراق و شدت اشتیاق مکالمه وحی مدروه جبل کی یلقی نفسه منه تکی
... طلعه بالای کوهی تا بیندازد خود را از کوه و ذروه بضم ذال

میشدی که جبرئیل پیدا می‌شد مرا و را ظاهر می‌گشت جبرئیل فقال پس می‌گفت یا محمد
رسول الله حقا بدرستی که تو پیغمبر خدای براستی ظاهرا این کلام وارد می‌گردد که خوف این
آنحضرت از آنجا بوده باشد از آن بود و لیکن ممکن است که مراد آن باشد که چون
تو رسول خدای برحق از همه آفات ایمن باشی و عاقبت کار تو همه وجود در دنیا و آخرت
بخیر خواهد بود و اگر محنت و ابتلا در میان آید فکن لذلک حافظه پس آرمید
از این سخن ترس دل وی حتی انبلاج خاطرش برآمدن دل از ترس و اضطراب
بهم زدن و بی همزه و تفرنفسه و قرار میگرفت نفس مبارک وی جابر انه
سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یحدث عن فترة الوحی روایت است
از جابر که وی شنید آنحضرت را که حکایت میکرد از فطرت وحی فرمود
فبینا انا امشی سمعت صوتا من السماء یعنی در اثنای آنکه من میرفتم شنیدم
آوازی از آسمان فرفعت بصری برداشتم بینائی خود را فاذا الملک الذی جاءنی
بحراء قاعد علی کرسی بین السماء والارض پس ناگاه فرشته که آمده
بود مرا در کوه حرا نشسته است بر تختی میان آسمان و زمین فجئثت منه رعبا پس
ترسانیده شدم من از وی ترسانیدنی جئثت بجیم همزه و مثلثه ترسانیدن حتی
هویت الی الارض تا آنکه افتادم من بر زمین فجئت اهلی پس آمدم من اهل خانه
خود را فقلت زملونی زملونی بجامه بپیچید مرا بجامه بپیچید مرا و در بعض روایات
زملونی یکمرتبه است و در روایت دیگر دثرونی آن نیز بمعنی تزمیل است
و دثار بمعنی جامه که بر بالای جامها بپوشند و زملونی بجامه پس بپیچید مرا
فانزل الله پس فرو فرستاد خدای تعالی یا ایها المدثر قم فانذر ای مرد
بجامه پیچیده برخیز پس دعوت کن و خلق را بترسان و ربک فکبر و پرور
دگار خود را بزرگ دان یعنی از خلق مترس ملاحظه مکن و ثیابک فطهر و جامهای خود را

خوابی نیکو علامت نجابت است و بعضی گفته اند مراد به ثیاب صفات نفس است و تطهیر
آنها تنزیه از اکتساب رذائل الرجز فاهجر و پلیدی را ترک کن مراد بت است و عباد
اوثان نیز تفسیر کنند مآل یکی است ثم حمی الوحی و تتابع یعنی گرم شد
وحی و پیاپی آمدن گرفت متفق علیه عائشة ان الحارث بن
هشام روایت است از عائشه که حارث بن هشام که صحابیست و برادر
ابی جهل بن هشام است اسلام آورد پیش از فتح صاحب مکارم اخلاق
بود در جاهلیت و اسلام سأل رسول الله پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
فقال یا رسول الله کیف یأتیک الوحی چگونه می آید ترا وحی فقال رسول الله
یعنی بعضی وقتها احیانا یأتینی مثل صلصلة الجرس گاهی می آید مرا مانند آواز جرس
که طنینی دارد و صلصله در اصل آواز زدن آهن بر آهن چون بار بار جنبانیده
شود و آوازها بر یکدیگر تداخل کند بعد از آن اطلاق کرده شد بر هر آواز
که طنین دارد و بعضی گفته اند که صلصله آوازیست که بفهم آید در اول وهله
مفهوم نگردد مگر بتأمل و تحقیق و تشبیه وحی بآن برای تفهیم عامه است
وهو اشده علی و این قسم وحی سخت ترین آن بود که بر من در فهم مقصود
زیرا که فهم معنی از کلام مثل صلصله مشکلتر است از فهم کلام مردی تنها طلب
فیفصم عنی یعنی پس منقطع می شود یا قطع کرده می شود یعنی ملک یا وحی
از من و قد وعیت عنه ما قال و حال آنکه بتحقیق یاد میدارم از آن وحی چیزی را
که گفت فرشته و یفصم بفتح تحتانیه و ضم آن و کسر صاد و فتح آن هر سه
روایت است و فصم بفا شکستن و بریدن بی آنکه جدا کرد و بقاف
قطع با جدائی و اینجا بفاست یعنی اثر ملک منقطع می شود اما
علاقه هنوز باقی می شود و احیانا یتمثل لی الملک رجلا و گاهی متمثل

میکرد مرا پس یاد میگرفتم من چیزی را که می گفت وقفته ابدانه برای
استفاده و استفاضه میان متکلم و سامع مناسبت شرط است
و اینجا بدو طریق بود گاهی ملکیت جبرئیل و روحانیت وی بر آنحضرت
غالب می آمد و آنحضرت را از بشریت غایب می ساخت این
نوع اول است و گاهی بشریت آنحضرت بر جبرئیل غالب می آمد
و متصف بوصف بشریت می شد و این انواع ثانی است و این بر تقدیر است
که صلصله آواز وحی باشد چنانکه ظاهر عبارت حدیث ناظر در آنست
و بعضی می گویند که این صلصله آواز پر جبرئیل بود و حکمت در تقدیم وی
آن بود که تا آنحضرت را بجانب آرد و فراغ کند وحی استماع اورا
در وی جای غیر نماند و وی آماده بود برای جمع هم و توجه باینجانب
کذا فی فتح الباری والله اعلم قالت عائشة ولقد رایته ینزل
علیه الوحی فی الیوم الشدید البرد گفت عائشه بتحقیق دیدم من آنحضرت
را که فرود می آمد بر آنحضرت وحی در روز سخت بود سرد فی وی فیفصم
عنه وان جبینه لیتفصد عرقا پس منقطع می شد وحی از وی و حال
آنکه هر آینه پیشانی وی می ریخت خوی را ظاهر آنست که اینحال در
نوع اول می بوده و تواند که در نوع ثانی نیز عارض می شده باشد متفق
علیه عباده بضم عین و تخفیف باء موحده بن الصامت
صحابی مشهور است اکابر انصار حاضر شده عقبه اولی و ثانیه را
و بدر را و تمام مشاهد را قال کان النبی گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اذا انزل علیه الوحی وقتی که فرود فرستاده می شد بروی وحی کرب
لذلک غمگین و اندوهگین ساخته می شد از جهة وحی بسبب شدتی که میرسید یا بسبب اهتمام

تا بجا آرد مطالب حقوق عبودیت و اداء شکر نعمت از امت و کرب غم
که بیفتد بدان دم گرفته شود و تیره و متغیر گشت روی مبارک
وی و تیره بود چون خاکستر کونی و فی روایته و در روایتی اخنس آمده که چون نزول
میکرد بروی وحی فنکس راسه پس فرود افکند آنحضرت سر خود را و نگون
ساختند صحابه هم پایان افکندند یاران آن سرهای خود را فنکس سر فرود افکندن
فلما اتلی عنه رفع راسه پس چون برطرف کرده می شد وحی از آن حضرت
بر میداشت سر مبارک خود را و اتلی بضم همزه و سکون مثناة و کسر
لام بلفظ مجهول و اتل اتلا بمعنی ترک کردن است و سر پایان افکندن
صحابه یا از جهت رعایت حال آنحضرت بود در ایشان یا بجهت موافقت
و اتباع والله اعلم رواه مسلم ابن عباس قال لما نزل روایت است
از ابن عباس گفت هنگامی که فرود آمد این آیه که وانذر عشیرتک
الاقربین و بترسان از عذاب خدا قبیله و تبار خود را که قریش باشند
طلع النبی صلی الله علیه وسلم بیرون آمد آنحضرت حتی صعد الصفا فاخذ
برآمد تا بر صفا را فجعل ینادی پس شد ایستاد گشت آنحضرت که آواز می
کند قبیلهای قریش را نام بنام و گفت یا بنی فهر ای پسران فهر که
بفاء و سکون ها نام قبیله از قریش یا بنی عدی ای پسران عدی نیز نام
کسی است از قریش لبطون قریش ندا کرد مر بطنهای قریش را
البطن بمعنی شکم است و معنی کرده کمتر از قبیله اند حتی اجتمعوا
تا آنکه جمع شدند به قبائل و بطون فجعل الرجل اذا لم یستطع ان
یخرج ارسل رسولا پس گشت مرد چون نمیتوانست که خود بیرون
آید میفرستاد فرستاده را از جانب خود لینظر ما هو تا نگاه کند و ببیند

که چیست این ندا کردن و برای چیست وچه غرض دارد کفار ابو لهب امد ابو لهب بن عبد المطلب که عم ان حضرت بود بزرگ
... دیگر همراه وی امدند فقال ارایتم من اخبرتکم ان خیلا تخرج
من سفح هذا الجبل گفت انحضرت خبر دهید مرا که اگر خبر دهم من شما را که سواران
بیرون می ایند از کرانه این کوه وهی درواینه و ... امده که ان
خیلا تخرج بالوادی تریدان تغیر علیکم سواران بیرون می ایند
از کرانه این کوه وهی روایت ... امده که ان خیلا تخرج
بالوادی تریدان تغیر علیکم سواران بیرون می ایند یعنی بیک
درحالی که می خواهند مران سواران که غارت ازند بر شما هلاک
کنند شما را تغیر بضم وفتح وکسر غین معجمه وسکون خا نا بنده از
اغارت بمعنی غارت بودن اکنتم مصدقی ایا هستید شما راست
گوی واشناسنده مرا درین خبر قالوا نعم گفتند اری هستیم راست گوی
واشناسنده ترا ماجربنا علیک الاصدقا تجربه نکرده ایم وندیده ایم
بر تو مگر راستی را قال فانی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید
گفت انحضرت پس بدرستی من ترسا ننده ام شما را میان دو دست
عذاب سخت یعنی میترسانم که عذاب شدید شما را پیش امده
است قال ابو لهب تبالک گفت ابو لهب زیان و هلاک
باد ترا الهذا جمعتنا ایا برای همین فراهم اوردی تو مارا پس نازل
شد پس فرو دامد سوره تبت یدا ابی لهب وتب هلاک باد دو دست
ابو لهب هلاک شد ولفظ یدا مقحم است ودر بعض روایات امده هست که ابو
لهب دو دست خو سنگ برگرفت وبجانب انحضرت انداخت وانروایت در بابی تعبیر الناس لا اله ...

نقل عن … عبد الله بن مسعود قال بینما رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی عند الکعبه ور
ابتدای آنکه آنحضرت نماز می گذارد نزد خانه کعبه وجمع قریش فی مجالسهم وقال …
جماعتی از قریش در مجلسهای خود بوده اند که در حرم در نشسته اند اذ قال قائل …
گفت گوینده ودر روایت بخاری قائل منهم یعنی گوینده از قریش ودر روایت …
این بوده گرده که گفت گوینده الا تنظرون الی هذا المرائی ای آیا نگاه نمی کنید بسوی
این ریاکننده یعنی آنحضرت وگوینده این سخن ابو جهل بود لعنه الله علیه گفت ایکم
یقوم الی جزور آل فلان کدام یکی از شما باشند در برود بسوی شتر کشته شده … دراولا
فلان یعنی در فلان قبیله وفلان محله وجزور بفتح جیم … شتر پاره پاره کرده شود
… اطلاق می شود فیعمد الی فرثها ودمها وسلاها فیقصد کند ایکس بسوی فرث
وی بفتح فا وسکون را وسرگین در شکنبه وبسوی خون وی وسلای بفتح سین … تخفیف
لام … که در وی بچه می باشد از … ومی … وبعضی گفته اند مخصوص …
… ودرمیان … مذکور … سجد
… بین کتفیه … که سجده بکند آنحضرت … ادی ما
انبعث اشقاهم … برخاست وبرفت بدبخت ترین ایشان که عقبه ابن ابی معیط باشد
… وسکون … ترین … آنکه …
… زیرا که … ترین … بود …
… اذا انبعث … بکند … صالح باشد فلما سجد
وضعه بین کتفیه … سجده کرد آنحضرت نهاد آن را میان دو شانه
وی … یعنی صلی الله علیه وسلم … آنحضرت سجده کننده
… حتی مال بعضهم الی بعض من الضحک …
کردند بعضی بسوی بعضی از خنده … وضحک بکسر ضاد وسکون حا وفتح

و بسر جا تر اید فانطلق منطلق الی فاطمة پس رفت رونده بسوی فاطمه زهرا رضی
الله عنها و خبر برد گویند که راوی این مسعود بود و تا العلیت فسعی و پس بشتافت آمد فاطمه
دوان دوان و شتابان میکنند و ثبت النبی صلی الله علیه سلام ساجدا و برجای
ماند آنحضرت سجده کننده حتی القته عنه تا آنکه انداخت فاطمه رضی الله عنها آن را
از بالای آنحضرت و اقبلت علیهم تسبهم و روی آورد فاطمه بر ایشان بد گویان در حالی
که دشنام میکند ایشان را و قد عد من قوت همت فاطمه و سرعت و کرامت آنست
که با وجود صغر سنش بر روی ایشان برآمد دشنام کرد و ایشان را مجال تعرض بوی نبا
فلما قضی رسول الله الصلوة پس آنگاهی که تمام کرد آنحضرت نماز را صلی الله علیه
و سلم قال اللهم علیک بقریش خدایا بر تو باد که بگیری قریش را و در اهلاک
انداز آن و مستمر بدان و عذاب یعنی ایشان را ثلث مره بار کرد این دعا را و کان
اذا دعا دعا ثلثا بود آنحضرت چون دعا میکرد میخواند خدای تعالی را دعا میکرد
سه بار و اذا سأل سأل ثلثا و چون سؤال میکرد می طلبید چیزی از خدای تعالی سؤال
میکرد سه بار و بعد از آنکه علی العموم دعا کرد بخصوص این اشقیا که شقی ازلی بودند
نفرین کشید و گفت اللهم علیک بعمرو بن هشام نام ابی جهل لعین است و عتبه بفتح
عین و سکون تا بن ربیعه بفتح راء و شیبه بفتح شین و سکون یاء بن ربیعه برادر برادر
کند و الولید بن عتبه بضم عین و سکون تاء و امیة بن خلف بفتح خاء و لام
و عقبة بن ابی معیط و عمارة بضم عین و تخفیف میم بن الولید این اشقیا آنانند
که سرکرده سرکشان و متمردان بودند آنحضرت بر ایذای آنحضرت اصرار کرد و تحمل
ورزیدند چون وقت آمد و فرمان الهی در رسید بجزای عمل خود رسیدند و کشته
شدند   لطف حق گر چه مواساها کند   لیک چون از حد گذشت رسوا کند
قال عبد الله گفت عبد الله بن مسعود که راوی این حدیث است فو الله لقد رأیتهم

تشهد گویم پس گفته شد که اینها گویند مراد به تحقیق ابدم ایشان را هلاک شده در زمین
افتاده روند خشک بدرم شنوا الی قلیب کشیده شدند بسوی چاه قلیب بدر جاه بدر
در بی التراع قلیب چاهی که سر کرده نباشند ثم قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم واتبع اصحاب القلیب لعنة و دوری فرستاده شده این بجا که در چاه
انداخته شدند لعنت و خطاب آنحضرت با ایشان که ما وعده خدا را است یافتیم شما هم
یافتید همه گفته شد در کتاب الجهاد گذشت و انداختن ایشان همه سرگان در چاه با تنها
لعنت است و الا کی گویند که عمارة بن الولید در بدر نبود ملک در حبشه مرد عقبه بن
ابی معیط بعد از رجوع از بدر کشته شد و امیه بن خلف بسبب آماس کردن و گران
شدن وی در چاه انداخته نشد چنانکه در کتب سیر مذکور است متفق علیه بدانکه در
حدیث استدلال کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون در نماز بر جای
ماند با خود جا نبت کامنت برنست برنف وی و جواب داده اند که آنحضرت
دانسته که چه خبر است وی نهادند پس بر جای خود ماند بحث کرده اند که با
… عصمت … مثالکردن شان نفته جواب میگویند که نماز نفل بود
شاید در وقتی اگر اعاده کرده باشند و اگر فرضا بود هم وقت موسع بود کرده باشند
و بعضی میگویند که اگر مکروه نقل کرده می شد ما زندانکه نماز فرض بجماعت میکنند و حال
آنکه بجماعت نقل بکرده و بعضی میگویند که کسی را که نجاست شد او را در بنای
نماز نجاست با سای مانع انعقاد درست نماند میکرد نماز و با حدیث استدلال
میکنند … درست است و عمل ابن عمر همچنین بود والله اعلم چون می
توشه … خود … نهاد جامه از برد فا گذشت در نماز که میگذارد
عائشه … روایت است از عائشه که پرسیدی عائشه که آیا بر رسول الله صلی الله
علیه وسلم کاری سخت تر از روز احد آمده بر تو روزی که بود سخت تر از روز احد

روز احد سختتها با حضرت رسیده بود که دندان شریف مجروح شده و زخم خورد
و در رخساره مبارک علیه و جراحتهای دیگر که در حدیث آمده نمایند فقال لقد لقيت
من قومك ما لقيت گفت آنحضرت براینه بتحقیق دیدم از قوم تو آنچه دیدم وكان
اشد ما لقيت منهم يوم العقبة بود سخت ترین آنچه دیدم ازین قوم روز عقبه است
عقبات راه میان کوه ظاهر آنست که مراد بعقبه مکانی است که در منا است و جمره
بدان مضاف است و او را جمرة العقبه میگویند صاحب کتاب التیمی گذشت که آنحضرت
در موسم حج آنجا ایستاده و قبایل را دعوت کرد صاحب ... عادت شریف وی می بود که
در موسم و مجامع دعوت میکرد و مردم را از صحبت و نزد ... می بود و الحق
ازانجا بجانب طایف رفت و ابن عبد یالیل بتحتانیه بعد وی الف بعد از ان
لام مکسوره قبل تحتانیه بن کلال بضم کاف و تخفیف بود از رؤسای ثقیف او را
دعوت میکرد چنانکه مرقوم در روز عرضت یعنی وقتی که عرض کردم نفس خود را على
ابن عبد ياليل بن كلال فلم يجبني الى ما اردت پس جواب نداد مرا بآنچه خواستم یعنی قبول
نکرد دعوه اسلام را و جاهلان و سفیهان آن مکان ایذا کردند و چون الخ
ساختند فانطلقت وانا مهموم على وجهي پس رفتم و روان شدم و حال آنکه اندوهگین بودم بر
روی خود یعنی حیران و نمیدانم که در کجا میروم یا بکدام روی می آرم از زور اغبار و ...
سنگباری بارد ... در ... از زور ... بر ... بارد فلم استفق الا وانا بقرن
الثعالب پس بهوش نیامدم مگر وقتی که من بودم در قرن الثعالب بفتح قاف
و سکون نون و را آنجا میقات اهل نجد است و امرا قرن المنازل نیز گویند فرفعت
راسی پس برداشتم سر خود را فاذا انا بسحابة قد اظلتني پس ناگاه من بودم با ابری که
... بالای ... که بتحقیق سایه کرده است مرا فنظرت پس نظر کردم فاذا فيها جبريل پس ناگاه
در ان سحابه جبرئیل است فناداني پس آواز داد مرا جبرئیل فقال ان الله قد سمع
قول قومك

قوله ... بعث ... بدرستی خدای تعالی شنید سخن قوم ترا و آنچه رد
کردند بر تو و جواب تو دادند ... بدرستی ... و بدرستی ...
... احوال و برای آنکه تحقیق فرستاده است بر تو فرستادهٔ ... فرمائی او را
... زمین ... هر چه خواهی ... تا امر کنی ... فرستاده ... بر
... قوم خود از عذاب و هلاک ... و زیر کردن ایشان در میان ...
... آنحضرت ... ملک الجبال ... آواز داد مرا ... فرستاده ... سلام
علی ... سلام کرد بر من ... گفت ان فرستنده ... ان الله قد سمع قول قومک
ای محمد بدرستی خدای تعالی بتحقیق شنید سخن قوم ترا و انا ملک الجبال ... فرستاده
... یعنی ... تحقیق فرستاده است مرا پروردگار تو بسوی تو
تا امر کنی ... بامر خود ... فما شئت ان شئت ان اطبق علیهم
... تو به ... برایشان ... دو کوه ... اخشبین ... تمام
... مکه ... فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بل ارجو
ان یخرج الله من اصلابهم من یعبد الله وحده و لا یشرک به شیئا گفت آنحضرت
... امیدوارم که بیرون آرد خدای تعالی از پشتهای ایشان
کسی را که پرستد خدا را تنها و شرک نیارند بوی متفق علیه. انس ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم کسرت رباعیته یوم احد ... روایت است از انس که آنحضرت شکسته
شد یکی از چهار دندان مبارک ... که آنها را رباعیه میگویند ... رباعیه ...
... چهار دندان که میان ثنایا و ... در ...
... شکسته شد ... بر مجروح گشت و شکسته شد
... معنی ... که از ... افتاده باشد ... باشد
... جدا ... عتبه بن ابی وقاص بود برادر سعد ...

ابی وقاص بود در اسلام وی و محبت وی با صلاح است و از اولاد وی بعضی

رانده می باشند خواهی متنوع میرسید و فلان هیبش وی می افتاده می بود و صحیح می باشم

و سنگی کرده شد و کمر مبارک وی و سینه بفتح سین و تشدید جیم سنگینی و در سر و در

بعضی روایات در جبهه آمده پیش طلحه بن عبید الله و آن حضرت را در کنار گرفت

و برداشت و فرمود اوجب طلحة یعنی واجب کرد طلحه برای خود بهشت را و

آنکه بر سری از کوه فرود آمد و فا علی آنرا پاره پاره کرد و جرح های دیگر برسید کافران

در میدان گودالها کنده بودند آن حضرت در آن افتاد و طلحه که بر سر دست

در حال برفت [illegible] که ابو عبیده بن الجراح که بدندانهای

خود آنرا بر کند و دندان او بر آمد و مالک بن سنان چون آن حضرت [illegible] و

و برگ خون را میلیسید واجب شد او را بهشت [illegible] علیه السلام [illegible] آن حضرت

که پاک میکند خون را از خود [illegible] فاطمه آب کردن و [illegible] زنان حصار

را از دست [illegible] می گفت آن حضرت که پاک میکند خون را از خود کیف

یفلح قوم شجوا راس نبیهم وکسروا رباعیته و [illegible]

خود را [illegible] اشتد غضب الله علی [illegible] او رده و

زیرا [illegible] و در بعضی روایه آمده است که چون آن حضرت

[illegible] لیس لک من الامر شیء او

یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون و نیز آمده که آن حضرت خون را پاک میکرد و می

گفت که اگر قطره از وی بر زمین افتد فرود می آید بر ایشان عذاب از آسمان

و فرمود اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون و نیز آمده که آن حضرت [illegible] پاک میکرد

گفت که اگر قطره از وی بر زمین [illegible] لا یعلمون رواه مسلم [illegible] عن ابی هریره قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشتد غضب الله علی قوم فعلوا بنبیه [illegible]

یعنی [illegible] بر قومی که گیرند به پیغمبر خود که فرستاده شد بر ایشان پس الی ربا بعثه است
منزه و انکه [illegible] تا بن عقبه چه ابر کشتی نمی کند او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فی سبیل الله در راه خدا خواهد گرو از قتل بحد و قصاص و مراد به سوی الله [illegible] باب
سیف خود را مراد در اینجا به سبب آنکه این پیغمبر است و عمل استنباطی است مقبول
[illegible] و وجه الفعل و زجر است پس همه متفق علیه و بدانکه حال عن الفعل
[illegible] در این باب حالی است از فعل ثانی [illegible] الثالث یحیی بن ابی
کثیر از اعلام تابعین [illegible] است و در عباد و علما و اثبات است و ابو نعیت
کنیه ای ما [illegible] قال یحیی بن ابی کثیر قال سالت ابا سلمه بن عبد الرحمن
گفت یحیی [illegible] ابا سلمه پسر عبد الرحمن بن عوف [illegible] از کبار تابعین [illegible]
[illegible] عن اول ما نزل القرآن از یحیی خبری که فرود
آمده است از قرآن قال یا ایها المدثر گفت یحیی خبری که فرود آمده است از
قرآن یا ایها المدثر است قلت یقولون اقرأ باسم ربک الذی خلق گفت یحیی گفتم
[illegible] اول آنچه نازل شد اقرا باسم ربک است قال ابو سلمه سالت جابرا عن
ذلک گفت ابو سلمه سوال کردم من جابر را ازان یعنی [illegible] جواب گفت جابر [illegible]
گفتم و قلت مثل الذی قلت لی گفتم من او را مانند آنچه گفتی تو مرا که می گویند اول
ما نزل اقرا باسم ربک است فقال لی جابر لا احدثک الا ما حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت مرا جابر حدیث نمیکنم ترا مگر آنچه حدیث کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
قال جاورت [illegible] که آن حضرت [illegible] گفت مجاورت [illegible] بحرا [illegible]
[illegible] فلما قضیت جواری هبطت [illegible]
[illegible] کردم [illegible] خود را فرود آمدم [illegible]
[illegible] نگاه کردم من از جانب راست خود [illegible]

شنیدم حجری را که شبی [illegible] و شمائل او [illegible] جوی علم [illegible]
[illegible] حجری را [illegible] لیس بر دانستیم [illegible] خود را [illegible] جانب [illegible]
روایت [illegible] حجری را عبارت است از [illegible] که خبر داده به نبوت [illegible]
[illegible] لیس [illegible] لیس [illegible] است [illegible]
سرایت کرده و راه یافته بود [illegible] مراقبه [illegible] لیس [illegible]
و هوا علی ما [illegible] که در [illegible]
داد [illegible] انما الاتر [illegible] مانند [illegible] فطر [illegible]
در فصل اول در حدیث جابر گذشت و ذلک قبل ان یعرض الصوره و این [illegible]
از آنست که فرض کرده [illegible] متفق علیه و گفته اند که در اینجا [illegible]
و صواب آنست که اول ما انزل آخر [illegible] انما انت منذر [illegible]
فترت وحی است و شاید که راوی [illegible] اقتصار کرده [illegible]
نزول [illegible] و حقیقت حال آنست که در فصل
اول گذشت علامات النبوة علامات [illegible] علم [illegible]
نشان که [illegible] آن نشانهاست که دلالت کند بر پیغمبری آنحضرت
صلی الله علیه و سلم از صفات و اخلاق و فضائل و شمائل و در احوال آنحضرت که شامل
[illegible] که [illegible] استدلال کنند بر نبوت [illegible]
و احوال وحی صلی الله علیه و سلم [illegible]
که معجزات هم علامات نبوت است و معلوم [illegible] مؤلف [illegible]
و در علامات نبوت ذکر از معجزات [illegible] وجه است و وجه فرق [illegible]
و معجزه [illegible] خوارق [illegible] کرده [illegible]
[illegible] کرده شده است الاول [illegible]

علیه وسلم فاتاه جبرئیل وهو یلعب مع الغلمان روایت است از انس که آنحضرت
آمد او را جبرئیل و حال آنکه آنحضرت بازی میکرد با کودکان و بود در میان ایشان و الغلمان
در روز فتح بود که پسر حلیمه بود که مرضعه است فاخذه فصرعه پس بیفکند جبرئیل آنحضرت
را و خوابانید او را بر زمین فشق عن قلبه پس شکافت دل او را فاستخرج منه
علقة پس بیرون آورد از دل وی پاره خون بسته علقه سیاه که اصل مفاسد
و معاصی میباشد فقال هذا حظ الشیطان منک پس گفت جبرئیل که این نصیب
شیطان است از تو ثم غسله فی طست من ذهب پس بشست دل او را از جهة
تعلیم و تکریم وی و استعمال وی است از آنکه در وی دانش منع کرده اند از جهة امتحان و
ابتلا است آیا او را جبرئیل از اولی است و اگر آنکه واقع شده فرا پیش
طبیب و احوال این جهان است و حال آنکه آنحضرت او را استعمال کرده و
استماع بدان نموده تا بماء زمزم بآب زمزم و گفته اند اینجا معلوم میشود که آب
زمزم بهتر از آنها است اگرچه بهشت باشد چه اگر آب دیگر را جبرئیل آورده بود یا
بآب بهشتی بود ثم لامه پس بهم پیوست دل او را و اعاده فی مکانه پس
نهاد او را در جای خود وجاء الغلمان یسعون الی امه و آمدند آن کودکان که همراه
او بودند دوان بسوی مادر آنحضرت یعنی ظئره مراد میدارد از مادر دایه را
که آنحضرت را شیر میداد فقالوا ان محمدا قد قتل پس گفتند آن کودکان که محمد بتحقیق
کشته شده فاستقبلوه وهو منتقع اللون پس پیش آمدند پیش او مردم آنحضرت
را در حالی که آنحضرت متغیر رنگ است والفزاع انتقاع گونه زرد شدن قال
انس وکنت اری اثر المخیط فی صدره گفت انس بودم من که میدیدم اثر دوختن
را در سینه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدانکه شق صدر شریف چهار بار واقع شده یکبار
در طفولیت نزد حلیمه دوم در ده سالگی سوم در ابتدای بعثت چهارم در شب اسری

ودر وقتی که حضور بطلب وحی از الله صلی الله علیه وسلم مبعوث گشت نیز شق
صدر شریف بعمل آمد چنانکه وی مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد
معراج و دیگر انبیا واقع شده و از ابن عباس در حجر ملفوف و شکوه آمده که شکافتن
در وی طشتی بود که سلسله شده بود و در وی قلوب انبیا ملفوف است الله علیهم اجمعین
جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لاعرف حجرا بمکة
کان یسلم علی قبل ان ابعث گفت آنحضرت بدرستی که من می شناسم سنگی
را که در مکه است بود که سلام میکرد بر من پیش از آنکه مبعوث شوم من انی لاعرفه
الان بدرستی می شناسم آن سنگ را اکنون بعضی گویند که مراد حجر اسود است
واکثر برآنند که آن حجری است بازارست در کوچه که در آنجا اند مرفق ما تصفرست
در طریق ... حد که ... بزرگ ... این حجر ... گفته که این متواتر است آمده از اهل
مکه که خلفا بعد از سلف آن کوچه را زقاق الحجر می گویند بعم راه درفاست
یعنی کوچه رواه مسلم انس قال ان اهل مکة سألوا رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان یریهم آیة گفت انس که اهل مکه طلب کردند از آنحضرت که بنماید ایشانرا معجزه
که نشان صدق وی گردد در دعوی نبوت فاراهم القمر شقتین پس نمود ایشانرا
ماه را دو پاره یعنی بشارت است جنبی ... جدا تا آنکه دیدند کوه حرا را
میان آن دو پاره ماه متفق علیه ابن مسعود قال انشق القمر علی عهد
رسول الله صلی الله علیه وسلم شقاقه شده ماه در زمان پیغمبر خدا فرقتین
دو پاره فرقة فوق الجبل یکپاره بالای کوه فرقه دونه و پاره دیگر زیر کوه فقال
... اشهدوا ... رسول الله صلی الله علیه وسلم اشهدوا
گفت آنحضرت کافران را که این معجزه از وی طلب کرده بودند حاضر شوید و گواه شوید
و گواه شوید متفق علیه ... انشقاق قمر ... آنحضرت ...

بر وفق مفسرین اند بعضی را یعنی کبیر او مجاهد و بعضی دیگر روایت کرده اند از آن جم غفیر از صحابه
حدیث شق القمر ابن سبکی در شرح مختصر ابن حاجب گفته که صحیح نزد من آنست که این حدیث
غیر متواتر است و مروی است در صحیحین چرا که از طرق کثیره چنانکه شبهه را در آن
خطا را راه نیست کذا نقل فی المواهب اللدنیه و معتزله اجماع دارند که مراد و تعبیر
خصوص آیت اقتربت الساعة وانشق القمر همین اشعار است که معجزه آنحضرت واقع شده که
در قیامت واقع شود و نشان آنکه فرمود وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر دلالت
دارد بر آن و انکار کرده اند این معجزه را بعضی از مبتدعه منطقیه با عقلا که خرق
و التیام در فلکیات محال است و ندانسته اند این جهال که افلاک هم مخلوق پروردگار
تعالی اند و مسخر قدرت کامله او هستند چنانکه در تمام بدن انسان از زور قیامت و بعضی
از ملاحده میگویند که اگر این واقع بودی باید از عوام و خواص مردم نقل کردندی و تمام
اهل زمین و همه دیدندی این شگفت بودندی و دیدن این مخصوص باهل مکه
نبودی و در کتاب تواریخ منجمان آنرا نقل کردندی جواب آنست که چون طلبت
کرده بودند قومی مخصوص با آن بود معجزه بود بسی از آنها دادن و در اطراف آن
در وقت هم بود و زود گذشت بود لحظه بیش نبود و مردم در خواب بودند و تواند
که مردمان در بعضی منازل بوده باشند که بعض از اهل آفاق طالع نشده بود و بعضی
دیگر طالع شده باشد چنانکه در بعضی ظاهر می باشد و از بعضی غایب و چنانکه خسوف
بر بعضی از اهل بلاد می باشد و بعضی نه با آنکه در روایات آمده است که مسافران
از اطراف آمدند در آن ایام ... رسیدند خبر دادند و نقل این متواتر است لیکن بعد
... حکما و کافران و منکران نقل نکنند و منکر شوند زبان بدارد
ابی هریره قال قال ابوجهل هل یعفر محمد وجهه بین اظهرکم گفت ابوهریره انهم
... گفت ابوجهل لعنه الله علیه اگر بخاک آلوده میکرد محمد روی

خود را میان ایشان و یعفر خاک آلود دادن روی را در خاک یعنی مالیدن روی بخاک کنایه

است از سجده کردن فقیل نعم یعنی پس گفته شد آری میکند فقال واللات

والعزی لئن رأیته یفعل ذلک یعنی گفت آن ملعون سوگند میخورم بلات و عزی اگر

ببینم او را که میکند این کار یعنی سجده لاطأن علی رقبته یعنی هر آینه پای بگذارم بر

گردن وی و لاعفرن وجهه قال فاتی رسول الله پس آمد ابو جهل پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم

وهو یصلی و حال آنکه آنحضرت نماز میگذارد زعم لیطأ علی رقبته طمع کرد که

پای بگذارد بر گردن آنحضرت فما فجئهم منه الا وهو ینکص علی عقبیه و یتقی بیدیه یعنی

پس ناگهان نیامد ملعون مردم را از آن حضرت مگر آنکه واپس میگشت بر پاشنه های خود

و پرهیز میکند بدو دست خود یعنی چون آمد برگشت و چنان ظاهر میشد که گویا

از چیزی میترسد و روی را بهر دو دست خود نگاه میدارد فقیل له مالک یعنی

پس گفته شد مر او را چه کار میکنی و چه شده است ترا که برمیگردی و چه چیز را از

خود باز میداری فقال ان بینی و بینه لخندقا من نار یعنی گفت بدرستی میان

من و میان آنحضرت خندقی است از آتش و هولا و اجنحة یعنی گفت و هول یعنی ترس و بیم

بهر ... و هولا ترس و بیم ... از چیزی است واضح و اجنحة بالها است یعنی

فقال رسول الله یعنی گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو دنا منی لاختطفته الملائکة

عضوا عضوا یعنی اگر نزدیک میشد از من هر آینه میربودند او را فرشتگان چنانکه هر عضو را جدا جدا

میبردند رواه مسلم عدی بن حاتم قال بینا انا عند النبی صلی الله علیه وسلم

اذ اتاه رجل روایت است از عدی بن حاتم گفت بودم نزدیک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

... گفت در اثنای آنکه من نزد آنحضرت بودم ناگاه آمد او را

مردی فشکی الیه الفاقة یعنی گله کرد آن مرد بسوی آنحضرت فاقه و احتیاج در

... ثم اتاه آخر فشکی الیه قطع السبیل یعنی آمد آنحضرت را مردی دیگر ...

الى تراه واقع مى شود در بلاد و قال آنحضرت يا عدى هل رايت الحيرة
اى عدى آيا ديده تو حيرت را كه جاى است نزديك كوفه مسكن نعمان و در ايام سرورى پادشاهان
منسوب بود بآن [illegible] فان طالت بك حياة لترين الظعينة ترتحل من الحيرة پس اگر دراز گردد
عمر تو هر آينه بهبينى زن شتر نشين را در هودج [illegible] كوچ ميكند از حيرت يعنى
حتى تطوف بالكعبة يعنى از حيره تا مكه مى رود لا تخاف احدا الا الله در حالى كه نمى ترسد
هيچ كس را مگر خدا را اين را در جواب مردى فرمود كه گله از ناامنى و راه زنى
كرده بود و در جواب از شكايت مردى از فقر و فاقه فرمود خطاب بعدى
بن حاتم كرده بود كه در مجلس شريف حاضر بود ولئن طالت بك حياة لتفتحن كنوز كسرى يا
و هر آينه اگر دراز شد عمر تو هر آينه مى بينى كه گشاده مى شود گنجهاى كسرى پادشاه فارس
و قسمت كرده شود ميان مسلمانان ولئن طالت بك حياة لترين الرجل يخرج ملء كفه من
ذهب او فضة و اگر دراز شود حيات تو هر آينه مى بينى مردى را كه بيرون آرد پرى
كف دست خود را از زر يا نقره يطلب من يقبله منه مى جويد كسى را كه قبول
كند آنرا فلا يجد احدا يقبله منه پس نمى يابد هيچ كسى را كه قبول كند آنرا و دور نيست از جهت
[illegible] و احتياج [illegible] از براى دفع صاحب چون حساب [illegible]
بحكم آن گفته اند كه اين حال در آخر زمان خواهد بود در زمان نزول عيسى عليه السلام
چنانكه در حديث آمده و در باب نزول عيسى عليه السلام چنانكه عبارت كه گذشت
و بعضى گفته اند كه قبل از اين در زمان دولت عمر بن عبد العزيز رضى الله عنه بوده
[illegible] آورده اند كه مردى صدقه [illegible] كرده و جزم كرده بهمين يعنى ظاهر عبارت ولئن
طالت بك حياة [illegible] ساعت [illegible] عمل و چون [illegible]
قسمت [illegible] و خراج بعثت ابدا [illegible] و محبت روز قيامت با جمع
[illegible] چنانكه شان تمام [illegible] فرمود و ليلقين الله

حکم لوم بلقاه و بر انبه پس می اید خدا یکی از سما روزی که این پنجل می اید بر یعقوب
روز قیامت و لیکن بهه ترجمان بترجم و حال انکه نیست میان بنده و میان خدا
که بیان کند و تعبیر نماید برای وی و ترجمان بفتح تا و جیم و ضم هر دو ... کسی
معبر میکند کلام را از زبانی بزبانی دیگر و مراد اینجا و میش ... ملفوظ بعلم
البعث الیک رسولا فیبلغک پس بر انبه می گوید خدای تعالی ایا نفرستادم بسوی تو
رسول بلم اعطک مالا و افضل علیک میگویند خدای تعالی ایا ندادم ترا مالی
را و ما افضال نکردم و فضل نکردم در رزق بر تو میگوید بلی فینظر عن یمینه فلا یری
الا جهنم پس نگاه میکند ایا پس جانب راست خود پس نمی بیند مگر دوزخ را و
ینظر عن یساره فلا یری الا جهنم پس نگاه می کنند انکس جانب چپ را و کس
نمی بیند مگر دوزخ را و ینظر عن یساره ... خود پس نمی بیند مگر دوزخ
را فلیتق احدکم النار و لو بشق تمره پرهیز کنند الحش دوزخ را ... بنصف تمره و اگرچه
بنصف خرما باشد تا ... فمن لم یجد فبکلمة طیبة پس کسی که نیابد
خرما را پس سخن خوب و نرم که سائل گوید و بدانکه خوشحال گردد بدان ... [illegible]
... و ابن سعود قال عدی ... الطیبه ... البحره ... [illegible]
عدی پس ... زن ... را که کوچ میکرد و از حیره تا انکه طواف کنند
طواف کند کعبه را از ... و ... خدا را ... انحضرت صلی الله علیه
فرموده بود و گفت ... کسری ابن هرمز ... من در میان کسانی که
گنجهای کسری ... هرمز ... بن ... اگر ... حیوة ... ما قال النبی
ابو القاسم ... اکثر ... گردد ... و ... که ... رسم ... را که
... ابو القاسم صلی الله علیه وسلم ... که ... مشت ... را
را دی ... کسی را که قبول کند ... کسی ... قبول کند ...

عدی بن حاتم و در نسخه کتانی و سیاق مراد بیان او بیتیمیع و سیاق است معیش از زمان
بعید نیز کردند الانباری حباب بفتح حاء مهمله و تشدید موحده بن الارت بفتح
همزه و راء و در آخر تاء فوقانیه مشدده صحابی است اسلام او در روزی پیش از در آمدن آنحضرت
دار ارقم را عیان گفت خباب شکونا الی النبی شکایت کردیم ما بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و هو متوسد برده فی ظل الکعبة و حال آنکه آنحضرت زیر سر نهاده بود گلیمی را و در سایه
کعبه ایستاده و سیاده گلیم با البتة در بر و ابهم گلیم مخطط فقلنا من المشرکین شده و حال
آنکه بتحقیق یافتیم ما از مشرکان سختی و عذاب فقلت ولا تدعو الله پس گفتیم ما الا
دعا نمیکنی خدا را بر این کافران و ظالمان فقعد و هو محمر وجهه پس نشست آنحضرت و حال
آنکه سرخ شده است روی مبارک وی بجهت حالتی که عارض شد او را از شنیدن
ظلم و بی ادبی کافران بجرت جری کردن مسلمانان و شکایت نمودن از کافران
و این مناسبتر است بقول وی که فقال پس گفت آنحضرت کان الرجل فیمن قبلکم یحفر له فی
الارض بود مردی در میان ایشان که بودند پیش از شما کنده می شد برای
او در زمین فیجعل فیه پس گردانیده می شد در آن گو فیجاء بالمنشار فیوضع فوق راسه
پس آورده می شد اره پس نهاده می شد اره بالای سر او
فیجعل نصفین پس کافته می شد بدو پاره ما یصده ذلک عن دینه و یمشط
باز نمیداشت آن مرد را ازین عذاب گردش از دین وی و یمشط بامشاط الحدید
و شانه کرده می شد مر وی را به شانه های آهنین ما دون لحمه من عظم او عصب جمیع آنچه
نزدیک گوشت بود از استخوان وی یعنی شانه از جلد گذشته
را استخوان میرسید ما یصده ذلک عن دینه و باز نمیداشت او را آن عذاب
از دین وی والله لیتمن هذا الامر و بخدا سوگند که هر آینه تمام و کامل می شد این امر
یعنی دین حتی یسیر الراکب من صنعاء الی حضرموت

تا آنکه سر میکشند سوار از فضا حضرموت که مسافت معینه بیست میان این شهر و
موضع از بحار الا انند در حالی که نیز بشدان سوار میکشش را مگر چند را به فضا
شهر است میمن بسیار و زرخیست و از میان دمشق و عربستان است بر دو روش گذرانی
انعام موشش و حضرموت بسکون ضاد و فتح میم و ضم میم بیرمی گویند شهری که بعد
یمن جایی با مملی از ضاد و تا الکه گفته اند حضرموت مرد بابدار و تبار از بعضی از ابناء
زران زمین بسیاری خرید و وجه التسمیه وی این اسم است که صالح پیغمبر حاضر شد
آنجا و مرد و دران و بعضی گفته اند حاضر شد در روی موت حرجیس علیهما السلام
او الدیت علی عنه یا مرسند گرت بر تیر سفیدان خود مقصود بیان این است از ظلم
مردم بر ملک بکر جبا ملید رضا نهایت بود به این از جمله ترک بر کو سفیدان زیرا که از
خارج از عادت است و این بیر خواهد شد و تمکین در آخر زمان مردم بر رجل عیسی علیه
السلام و الکلم بسعادت و تمکن سلطانی جایی می نمایند و تصبری میکنند رواه البخاری
انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یدخل علی ام حرام بنت ملحان
تکفیف الانس بود آنحضرت که می فرا یند بر بین زن که حرام نکاح ببه حرز اب
علی آن بالاسم و بلوی اللام وی خاله انس است خواهر مادری که ام سلیم
مگر دو زن بسبب خالگی با آنحضرت برادر زاده از رضاع و بعضی می گویند خاله
پدر آنحضرت بوده اند صلی الله علیه و سلم و یا دریدی از نسبی یا همسایر بود که نسبت
از انصار و کانت تحت عبادة بن الصامت و بود ام حرام زن عبادة بن الصامت
که از کبار الصحابه و الفقهای است نسبت انس آنحضرت که می
خوابید بر ایشان می در آمد و قیلوله میکرد چنانکه در باب ... النبی
حدیث ام سلیم گذشت در حل علیها بود انس در آمد آنحضرت بر ام حرام روزی
فاطعمته پس خورانید ام حرام مر حضرت را ... که تسلیمی

مبارک آنحضرت می‌جست و در بعضی نسخ بر در وصل فالی از باب فلی فی اخلاقه گذشت
و معنی آنست که شپش در بدن مبارک آنحضرت نبود مراد آنحضرت تصحیح سر و تنها
است یا یک گوئیم پیراست ازمانند غبار و خس و خاشاک والله اعلم فنام رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثم استیقظ پس خواب کرد آنحضرت بعد از آن بیدار شد و می‌خندید
یعنی بیدار شد و میخندید آنحضرت قالت فقلت ما یضحکک گفت ام حرام پس گفتم من چه
چیز میخندی یا رسول الله قال ناس من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله یعنی
آنحضرت که جمع مردمان از امت من عرض کرده شدند بر من و نموده شدند مرا در
خواب که جهاد کنندگان اند در راه خدا یرکبون ثبج هذا البحر سوار شوندگان بر میان این
دریا است از ثبج میانه و معظم هر چیز و در اصل ثبج میان کتف و پشت و میانه هر چیز
ملوکا علی الاسرة سواری کنند بر دریا مانند ملوک بر تختها او
مثل الملوک علی الاسرة شک راوی است و معنی هر دو عبارت یکی است و مراد
نشستن بر کشتی است که چون ملوک بر تخت فقلت ام حرام پس میگوید گفتم من
یا رسول الله ادع ان یجعلنی منهم فدعا لها پس دعا کرد مرا از جماعه که سواری
کنند دریا را برای جهاد ثم وضع رأسه و دعا کرد آنحضرت ام حرام را که بر آنکه در خواست
کردم ثم وضع رأسه فنام پس نهاد آنحضرت سر مبارک خود را پس خواب کرد ثم استیقظ
و هو یضحک پس بیدار شد آنحضرت و حال آنکه خنده می‌کند فقلت یا رسول الله ما یضحکک
قال ناس من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله کما قال فی الاولی جماعه بعث
دریا را که سواری میکنند بر پشت دریا مانند ملوک بر سریرها فقلت یا رسول
الله ادع الله ان یجعلنی منهم قال انت من الاولین گفت آنحضرت تو از جماعه
اولی که جماعه نخست در دم نموده شدند جماعه بودند که در دریا جهاد
کرده شدند یعنی همه بودند که بر دریا نشستند و جهاد کنند و تو از آن جماعه جدایی

بودکه اول استغفار کنند فرکبت ام حرام البحر فی زمن معاویه یعنی سوار شد ام حرام
بر دریا بقصد غزا در زمان معاویه ظاهر عبارت است که در زمان امارت وی بود
باین رتبه رفته قاضی عیاض ذاکر شده که در وقت امارت وی بود در جانب
عثمان بن عفان در غزای قبرس سنه ثمان و عشرین کذا ذکر السیوطی فصرعت عن دابتها
حین خرجت من البحر پس افکنده شد ام حرام بر زمین از پشت چارپایه وی بهنگام
که برون آمد از دریا و هلکت پس هلاک شد و مراد در راه خدا متفق علیه
ابن عباس قال ان ضماد اقدم مکه روایت است از ابن عباس که ضماد بکسر ضاد معجمه
وخم ان و دال در آخر قدوم آورد مکه را وکان من ازد شنوءه بفتح همزه و سکون
زاء و دال و فتح شین معجمه و ضم نون و همزه و ضماد از احیای یمن است ابن
در اصل از آنجا بود و می گویند که با آنحضرت پیش از بعثت آشنا بود و بعضی ضمام بمیم
در آخر روایه کرده اند و بعضی گفته اند ضماد بن ثعلبه است و ضماد از ازد قبیلی سعد بن
ابوبکر بود و برادران ثعلبه اند و ضماد و برادران مردی مطبب افسونگر بود کما بین
علم وکان یرقی من هذا الریح ابو ضماد که افسون میکرد ازین باد مراد علت است
که از آسیب جن میرسد و جن را ریح خوانند باعتبار آنکه دیده نمی شوند چنانکه
الفسمع سفهاء اهل مکه یقولون ان محمدا مجنون پس شنید ضماد بیخردان اهل مکه
را که می گویند محمد دیوانه شده است فقال لو انی رایت هذا الرجل پس گفت
اگر ببینم این مرد را بر باشد لعل الله یشفیه علی یدی شاید که خدای تعالی شفا دهد
ویرا او را بر دست من فلقیه پس ملاقات کرد ضماد
ضماد آنحضرت را و بعد فقال پس گفت یا محمد انی ارقی من هذا الریح بدرستی که من
افسون می کنم ازین باد و هل لک فی آیا هست مر ترا رغبتی در افسون
و دعوت کردن من فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه

ان الحمد لله نحمده ونستعینه یعنی ستایش وثنا بس سزا مر خدای راست که نه چون نستعینه ملکوتیم
در حمد اما بر قیاس بعضی از صفات وی و بر شکر مشغولیم بر نعمتهای وی و یاری می جو
ییم از وی بر توفیق و ذکر عبادت و طاعت وی من یهده الله فلا مضل له یعنی
آنکه را هدایت دهد پس نیست مر او را هیچ هدایت بس نیست هیچ گمراه کننده و هر کرا گمراه کند
خدا و ربود من یضلل فلا هادی له یعنی آنکه گمراه گرداند او را خدا پس نیست هیچ
راه نماینده بمنزل مقصود و یابنده او را اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده ورسوله اما بعد این کلمه بعد از ستایش در خطبها می آورند
و مشهور است چنانکه در کتاب الجمعه گذشت خواست آنحضرت که خطبه بر خواند بر ورود ضماد
و بعضی السنه بکلمه بعضی مدد بسبب کرده و آنحضرت صلعم جواب ضماد بگفت و این
کلام خواند که مآل این بود ضماد عقلا بایند معلوم جنون و بسبب جن را گرد آمده حال
وی محال بود و شهادت ره برد بر رسالت خود اشارت بآنکه مجنون نیست قال اعد
علی کلماتک هؤلاء بگفت ضماد با آنحضرت باز بگردان و بخوان این کلمات خود را
تا ضماد بشنود علیه سول الله بس باز اعاده کرد و چون آنحضرت این کلمات را بر ضماد
بر خواند صلی الله علیه وسلم سه بار قال لقد سمعت قول الکهنه وقول السحرة
و قول الشعراء بگفت ضماد بتحقیق شنیده ام من قول کاهنان و قول
ساحران و قول شاعران را فما سمعت مثل کلماتک هؤلاء یعنی نشنیدم مانند
این کلمات ولقد بلغن قاموس البحر و بتحقیق رسیده اند این کلمات میانه دریا
معظم آن را قاموس گویند ... اکنون که ... تر است و ... بعضی موضع ...
است ... ... اما ... علی الاسلام و ...
خود را ... تو بر اسلام قال ... این ...
... آنحضرت ... رواه مسلم و فی بعض نسخ المصابیح بلغنا ناعوس

الحمر و در بعضی نسخها مصابیح انجیش واقع شده مطابقا لما فی بلغ و با عوجن موز
و بعضی معلم کانی قاموس نعاف و بهم و شیخ محی الدین نووی در شرح صحیح
مسلم گفته که این لفظ را بر دو نوع ضبط کرده اند عوش بعین و بعضی بر موجود
در اکثر نسخ بلاد ماست و ما بغش نعاف و هم مشهور در روایات است و در شرح صحیح
مسلم و قاضی عیاض گفته ما عوش بقاف کرده و شیخ ابو الحسن گفته ما عوش مخفف
قاموس است و توربشتی گفته ما بغش النحر خطا است و تصحیف است و هم راوی
است و نزد بعضی ما عوش نعاف و بعضی بزاده و با عوش در کتب مشهور
نیست مذکور است و ذکر حدیث ابو هریره و جابر بن سمره در ذکر کرد که هند حدیث
ابو هریره حدیث سمره که در ادای ملک بعد ملک کسری است والاجر و در اول حدیث
و ذکر بعضی عصابة فی باب الملاحم در باب ملاحم و بعد الفصل ... من الفصل الثانی
الفصل الثالث   عن ابن عباس قال حدثنی ابو سفیان بن حرب من فیه
الی فیّ گفت ابن عباس حدیث کرد مرا ابو سفیان حدیثی که رسیده است از دهن
وی بسوی دهن من یعنی مشافهه بی واسطه ساخت بمن فرد بی قال انطلقت فی المدة
التی کانت بینی و بین رسول الله گفت رفتم در مدتی که بود میان من و
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مراد مدت صلح حدیبیه است فبینا انا بالشام اذ جیء بکتاب
من النبی صلی الله علیه وسلم الی هرقل پس در اثنای آنکه من بودم بشام آمد
آمد کتاب آنحضرت بجانب هرقل بکسر ها و فتح راء و سکون قاف و بکسر ها و سکون
قاف نیز می گویند نام پادشاه روم قال وکان دحیة الکلبی جاء به و بود دحیه
کلبی که آورنده است آن نامه را ... رسیده که نام این جبنی خلیفه ... اورا
بود آن نامه را فدفعه الی عظیم بصری ... ... بکسر دال
و فتح ... بصری ... از اعاظم امرای هرقل بود و بصری ... بضم موحده و سکون صاد

... از شهر حمص ... بعظیم بصری الی هرقل پس چون رسانید نامه را عظیم بصری بهرقل و
همچنین حکم کرده بودند دحیه را که نامه را بعظیم بصری سپارد تا بهرقل رساند پس هرقل قال
هرقل هل هنا احد من قوم هذا الرجل الذی یزعم انه نبی یعنی گفت هرقل آیا هست
اینجا کسی از قوم این مرد که دعوی میکند که پیغمبر است قالوا نعم گفتند
آری هست اینجا کسی از قوم این مرد که بتجارت آمده است فدعیت فی نفر من قریش
پس خوانده شدم من در جماعه از قریش که ... بودند و بعض ...
فدخلنا علی هرقل پس در آمدیم ما بر هرقل فاجلسنا بین یدیه پس نشانده شدیم
ما در پیش هرقل ... بعضی ... نشاندن ما فقال ایکم اقرب
نسبا من هذا الرجل الذی یزعم انه نبی پس گفت هرقل کدام یکی از شما نزدیکتر است
از روی نسب از ... فاجلسونی بین یدیه پس نشاندند مرا در پیش هرقل واجلسوا
اصحابی خلفی و نشاندند یاران مرا پس پشت من ثم دعا بترجمانه پس خواند هرقل ترجمان
خود را که زبان رومی و عربی ... قال قل لهم انی سائل هذا عن هذا
الرجل الذی یزعم انه نبی پس گفت هرقل ترجمان بگو مر یاران او را که من سوال میکنم
این را یعنی ابو سفیان را از حال این مرد که می گوید من پیغمبرم فان کذبنی فکذبوه
پس اگر دروغ گوید مرا پس دروغ گوی شمارید او را و بگویند که دروغ میگوید قال
ابو سفیان وایم الله لولا مخافة ان یؤثر علی الکذب گفت ابو سفیان سوگند بخدا اگر
نمی بود ترس آنکه نقل کرده شود از من دروغ هر آینه می گفتم من بر هرقل ... دروغی
... که با آنحضرت ... و در آن مدت ... نشان صدق نبوت آنحضرت
... ثم قال لترجمانه پس گفت هرقل مر ترجمان خود را سله کیف
حسبه فیکم بپرس از وی که چگونه است حسب او در میان شما قال قلت گفت ابو سفیان
گفتم من هو فینا ذو حسب ... در میان ما صاحب حسب است و در صحیح بخاری کیف

نسبه فیکم و جست آنچه بسیار دو هر دو فخر کنند بدان از شرف و عقل خود چون برابر افتد
خود این حامل بسبب نسب آنرا در مراد او رسانید بوی بسیند که در میان قریش از همه ما طاهر
و بزرگتر قوم بوده اند قال گفت هرقل فهل کان من آبائه من ملک یعنی هیچ از پدران او پادشاه بوده است
تا بدین سبب خود را بجوید و میخواهد تا پادشاهی طلبد قلت لا گفتم نبوده است قال فهل کنتم تتهمونه
بالکذب قبل ان یقول ما قال گفت هرقل پیش از این تهمت کرده اید او را بدروغ یعنی پیش
از آنکه بگوید سخنی که می گوید الآن یعنی پیش از دعوی نبوت دروغی از وی
ظاهر می شد و او را متهم بدروغ میداشتید قال قلت لا گفت ابو سفیان گفتم متهم نداشتیم
او را بکذب پیش از این قول قال فمن یتبعه گفت هرقل و کیست که متابعت میکند او را
و ایمان می آرد بوی اشراف الناس ام ضعفاؤهم اکابر و بزرگان مردمان یا ضعفا
و درویشان و مراد باشراف اینجا اهل نخوت و تکبر اند و الا بعضی از اکابر و اولاد بیتی یعنی
مثل عباس و حمزه و علی و جعفر و دیگر از اکابر قریش مثل ابی بکر و عمر و دیگر صحابه از
قریش پیش از رسول بر وی ایمان آورده بودند قال قلت گفت ابو سفیان
گفتم بل ضعفاؤهم یعنی ضعیفان مردم ایمان آورده اند و در روایت ابی اسحق
آمده است که گفت ما اتبعه الا ضعفاء و مساکین و احداث اما ضعفا و بدان
آن است که هیچ متابعت نکرده اند و این محمول بر اکثر و اغلب است قال ایزیدون
ام ینقصون گفت هرقل آیا افزون می شوند مردم روز بروز یا نقصان میکنند این
محمول بر اکثر و اغلب است قال تا کم می شوند قال قلت گفت ابو سفیان گفتم بل یزیدون
کم نمی شوند بلکه افزون می شوند قال فهل یرتد احد منهم سخطة لدینه بعد ان یدخل
فیه گفت هرقل آیا مرتد می شوند و بیرون می آیند یکی از ایشان بعد از در آمدن
در دین او از جهت ناخوشی و ناخوش داشتن دین او قال قلت لا گفت
گفتم مرتد نمی شوند و بیرون نمی آیند قال فهل یغدر فاعلموه گفت هرقل پس آیا عهد می شکند

لسعادتی

سما نا دی ... نفهم از این حال میکنیم می بسیاری میان ما و میان وی مانند
ما و نیاییم که ابتیاع بسبب این نهی و کاهی از این بر داین شیء نصیب می یابد وی را
ز ما و می یابیم ... یعنی کاهی نصیب ... کاهی محروم شوند از ما بوی قال
یا قوم گفت ... اما می شکنند وی عهدی و صلح بدی می کنند ... قالی
می کند ... لا نفقهم بسیاری ... فی مده المده لا تدری ... صانع ...
از ... بعدت صلح ... ما ایم ... گمشده است در بعدت بعضی ...
میان ... صلی است و ... ایم ... کرده ... بر قرار ...
... حال ... من کلمه ... فیها ... کفت ...
شعیبا ... کند ... لبسد ... که ... و ... کلمه ...
... بعض و غیب ... حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم ... این کلمه ... اصل قال
هذا القول احد ... گفت ... این قول ... یکی از این مردی
از قوم ... خود را مراد ... الی ما ... من حسنه ...
من ... ایمود ... میان سما ... بس یعنی
تو ... در میان شما خداوند ... کذلک ... فی اصحاب
... خود و ...
... کان ... من ملک ... در ... وی ...
فرعون ... من ... ملک ...
من ... خود ... رجال ...
... ملک ... خود ...
... اضعفا ... ضعفا مردم ...

فهم انتاج از رسالت همین صفحات است با حقایق پیغمبران که منابع معرفت می نمایند
معنا نصفت و احسان اما از کار برکنار گردند و جاه و مرتبه محروم و موقوف شوند رسول
این سعادت و منافرت و مخالفت بدان ما اهل حضر شوند و بداند و در این
شکست کرد و مغفرت شوند بعد از آمدن در اسلام و در ممالک اهل کفر نمودند
با آنکه گذشت قبل از نزول قرآن و پرسیدیم تو را آیا بود که مسلمان که هجرت میکردند او
را بدروغ گویی نسبت نداد آنکه بگویند چیزی که نگفت یعنی نسبت داد و محو می شود
در حقیقت لا فیس یعنی تو که هجرت میکردم او را بدروغ نسبت ادنی غیر مسته
مه لم یکن لیدع الکذب علی الناس ثم یذهب فیکذب علی الله نسبت منافع
من و دوالسم و نسبت معقول و منصور که ترک کند دروغ گفتن را بر مردم [illegible]
از آن بخوبی نسبت دروغ گوید بر خدا و ممالک اهل بد احد منهم عن [illegible] بعد
ان یدخل فیه سخطه و پرسیدیم تو را آیا برمیگردد هیچ یکی از مردم از دین بعد
از در آمدن در دین که کینه میکرده و دانستن مرد دین او را در حقیقت ان یدخل لیس
گفتی نه باز نمیگردد و که کذلک الایمان که مرد دین که هیچ است حال ایمان تا که پردن
[illegible] حاصل لسته القلوب یعنی که ما فیرو لذت و حلاوت و السراح
ملعبا دل که ریک ایمان قرار گرفت بعد اگر یکی کم گشت ایمان در دل [illegible]
و رنجیده هم قرار گرفته بود و بعد اینکه گفته اند [illegible] اسرار فهم که الا
للاکر والی او حاصم و ممالک اهل کتاب برمیدون ام منقصون و پرسیدیم [illegible] زیاد میگردد
می سپید [illegible] تا کم میکردند در حقیقت [illegible] لیس یعنی گوتو ایمان
افزون میشوند و کذلک الایمان حتی یتم و [illegible] و ایمان که افزون
میشود تا آنکه تمام بود و کامل گردد و ممالک اهل [illegible] که [illegible]
[illegible] ما او در حقیقت [illegible] یعنی [illegible] میکند او را [illegible]

الحق

الى بيت سبيل كه فقيه سميناه لايبس مى باشد مثلث ميان آسمان و زمين او مانند دو تا دل

تسلم في كه قدرى بر آسمان و زمين بوده بدين بند و چى كه بر آسمان بر روى و لذلك الرسل شبانى و

بهيش بر بيمران مبتلا و ممتحن كرد انيده مى شوند با عداى دين ثم يكون لها العاقبة

سر مى باشد عاقبت پيغمبران را صبح و دولت ورا آخر كار و غالب مى ايد دين ايشان

و سالتك هل يغدر بار پرسيدم ترا آيا مى شكنند عهد عهدى يا مى كنند آن برد رعيت انه

لا يغدر حسن يعنى تو گفتى غدر نمى كنند و كذلك الرسل لا تغدر و اينچنين پيغمبران

غدر نمى كنند و سالتك هل قال هذا القول احد قبله و پرسيدم ترا آيا گفته است اين قول را

كسى بعضى دعوى نبوت پيش از وى پيش او و چى فذكرت ان لا فقلت لو كان

يقوله قبله فقلت لو كان هذا القول احد قبله قلت رجل ياتم بقول قيل قبله

تقيم من كه اثرى بود كه مى گفت اين قول را كسى پيش از وى قال ثم قال

گفت ابوسفيان پس گفت هرقل و پرسيد از من بما امر كم يعنى چه چيز امر مى كنند برد

شما فليا بعضهم ما ما لنا قال يامرنا بالصلوة و الزكوة و الصلة و العفاف امر مى كند ما را

بنماز و زكوة و صلة رحام و با پارسايى و باز ايستادن از حرام قال ان يك بالقول حقا ما

يعنى گفت هرقل اگر هست آنچه مى گويى بدرستى پس پيغمبر است و تحقيق مى دانستم كه

و قد كنت اعلم انه خارج و به تحقيق بودم مى دانستم كه پيغمبر آخر زمان بيرون مى آيد و

و لم اك اظنه منكم و نمى بردم گمان كه از شما و از ايشان هرقل به بيرون آمدن الحضرت

با اظهار نعت قديمه بود و تحكم كتابت و نجوم بر بود چنانكه در صحيح بخارى آمده كه گفت

هرقل نظر كردم در نجوم و ديدم ملك ختان را پس پرسيد كيست ختان

مى كنند گفتند كه عرب اند كه ختان مى كنند و لو انى اعلم انى اخلص اليه لاحببت لقاوه

و اگر دانم كه من توانم رسيد بسوى محمد صلى الله عليه و سلم و دوست مى داشتم و ديدن او را

و لو كنت عنده لغسلت عن قدميه و اگرمى بودم نزد وى پاى آنحضرت مى شستم برود با

او را ولسانش ملکه فالحسن عربی در این باب پرسید ملک وحی از صحیح آنکه رسید بود
ای پس آنست که ملک روم و سایر آن نیز تا بجا نیکتا نشکیل ... تلفظ ... بلاد
کتاب پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم پیش ایشان خواند کتاب را مضمون علیه و قد سبق
تمام الحدیث فی باب الکتاب الی الکفار بتحقیق گذشت تمام حدیث در باب
الکتاب الی الکفار از کتاب الجهاد و در صحیح بخاری آورده که هرقل عظمای روم را
در سرای جمع کرد و حکم کرد که درها ببندند و گفت ای گروه اگر فلاح میخواهید
خواهید ایمان آرید باین نبی ... پس کشیدند بدر ... و دیدند درها که فراز
و حبس کنند ... هرقل چون ... وحشت ... ایمان ... گفت حال خود
من ... آزمودم که ... چه مقدار قوت و استحکام دارید در دین ... سجده
کردند او را و راضی گشتند ... هرقل ... صلاحیت ... را ایمان
هرقل را هیچ نفع ... دست برکفر ... مسند امام احمد ... که وی ... از ملوک ...
بین حضرت صلی الله علیه وسلم که من مسلمانم آنحضرت فرمود دروغ میگوید بلکه
بر نصرانیت خود است ... هرقل معلوم میکرد که علم ... و انفس ... الکافر ...
ما بوئی ... بکرد ... حال ... بود   عشق مجازی ... که موقوف ...
و غیر معلوم میکرد که محبت ... حب ... است ... حق والله اعلم
قال الله تعالی ... المعراج عروج ... صعود ... یعنی بالا رفتن در
معراج ... صعود یعنی نردبان گویا برای آنحضرت نردبانی نهادند بالای
آسمان رسید و در ... گفته که ... صعود کرد ... نردبانی ...
که بالا ... نردبانی است که ملائکه ... عروج ... میکنند ...
... معراج ... ربیع الاول ... سال ... از بعثت ...
رمضان ...

...

و این است وجه تطبیق که در سنهٔ نهم بعثت بود و باید دانست که اینجا اصطلاحی
است که معراج و اسراء، اسراء از مسجد الحرام تا مسجد اقصی و معراج از مسجد اقصی تا آسمانها است
و اسرای ثابت است بنص قرآن و منکر این کافر است و معراج ثابت به احادیث
مشهوره که منکران ضال و مبتدع است و مختلف بوده است اقوال علما درین باب
که در خواب بود یا در بیداری یا یکبار در خواب یا یکبار در بیداری بود و بعضی
دیگر در خواب و اکثر بر آنند که در بیداری بود که در یقظه بود تا فوق و آنچه باشی
ایشان عالم حاصل کرده چنانکه در روایات و صادقه در حدیث است بلکه گفته‌اند از بار در
یقظه بود به جسد تا بیت المقدس و به روح تا آسمان و از آسمان تا آنجا که خدا خواست تا آخر
و صحیح آنست که در جمیع مذکور است و همین است ثابت جمهور علما و متکلمین و صوفیه
و بر آن ظواهر احادیث صحیحه و اخبار صریحه از صحابه در تمام کیفیت وجود دلالت کرده
عدم محال بود ... ثبت که نه حق تعالی سید ما ثابت اطلاع فرموده که معراج
جسمانی از خواص حضرت ختمیه محمدیه است و مقامی است مخصوص بوی صلی الله علیه و سلم
هیچ یکی از انبیاء اطروحی نبوده و تشریف و تکریم خاص است از حق سبحانه بوی و فهم این
معنی از جمله مهم ترین اسرار مصطفی ... عبارت ... ایمان باید آورد و
... العقل التی لعوارض بود که تحقیقت آن اطلاع نیست و وحی معجزات و خوارق
و فضائل بر جمیع انبیا اگر تابع قیاس و موقوف فهم و درک عقل خود دارد از نعمت
ایمان محروم باشند و گویند که تا معقول من نشود نمی‌کردم و اعتقاد نمی‌کنم از نعمت ایمان محروم
باشد اینجا طوری دیگر است که ولایت است در طلب علم مقام نبوت است اگر آگاه باشد
... از آن روشن و واضح میکرد و پیش از رسیدن بدان طور ایمان است که مسلک
... ولایت نیز از مقام نبوت است ... ان الله العالم والحمد لله علیم
الاولی ماده روانست ... ما ... عن التسریح

مالک که فی حالی مشهورست یعنی مالک ست صعصعه بفتح صادین و سکون
عین مهمله اولی که پیغمبر همراه لی است قایل الحدیث والبتن روی حدیث معراج
روایت کرده و این صحیح و حسن حدیث است در باب لیلة الاسری النبی صلی الله علیه وسلم
چنانچه که آنحضرت حدیث کرد و خبر داد صحابه را از عجایب لیلة الاسری که از احوال شب سری بر
شد آنحضرت را بینما انا فی الحطیم در اثنای آنکه من بودم در حطیم و ربما قال فی الحجر
نسبت با اهمال است که گفت من در حجر حطیم بفتح حا و حجر بکسر حا نام دو موضع است در
صحن کعبه و بعضی اسناد کرده اند الحج کرده است مضطجعا در حالتی که به پهلو خوابیده
فاتانی آت پس آمد مرا آینده مراد و مرسل است که جبرئیل است فشق ما بین هذه الی هذه
گفت چری که میان این تا این است یعنی من ثغره نحره الی شعرته یعنی از
بالای سینه تا زیر ناف ثغره بضم مثلثه و سکون غین معجمه جای گوی میان دو چنبر
گردن و شعره بکسر شین و سکون عین مهمله جای رستن موی زهار فاستخرج قلبی پس
برون آورد دل مرا ثم اتیت بطست من ذهب پس آورده شد با من طستی از
طلا مملو پر کرده شد ایمانا از باب کنایت و ممثل است با ممثل با حکمه شد مراد ازان
معانی چنانچه ممثل ساخته شد [illegible] معانی چنانچه ممثل ساخته می شود احوال روز قیامت
برای عرض نقش فغسل قلبی ثم حشی [illegible] پس پر کرده شد یعنی بعلم و ایمان
اعید پس باز گردانیده باشند دل و نهاده شد بجای خود و فی روایة و در روایتی
[illegible] که ثم غسل البطن بماء زمزم ثم ملئ [illegible] شد ثم من باب زمزم ثم ملئ
ایمانا و حکمة پس پر کرده شد با ایمان و حکمت ثم اتیت بدابة دون البغل و فوق الحمار
پس آورده شد بمن [illegible] تا من بایان [illegible] بالای خار [illegible]
که [illegible] می شد [illegible] با ایمان [illegible] روی [illegible]
[illegible] و [illegible] شیخ عالم عارف [illegible] شیخ عبد الوهاب متقی [illegible]

۸۰

بوده از برق مانند گفت در رکاب و لگام مانند گفت و در بعض مانند گفته چنانکه

در قلم بعضی شعرا واقع شده بعضی فرموده که پیغمبری را براقی است مخصوص

و مقام او چنانکه هر یکی را اعراف [illegible] است در اعراب موافق مقام وی [illegible] در کلام

ابن ابی اسامه که براق الله [illegible] الا مثل الفرس [illegible] اوست صلی الله علیه و سلم

و بعضی مرکوب او ذکر است و سبب و تحصیل و نسبت مقام اعلی [illegible] بوده که

ملکوت و مقام جامعیت السیر [illegible] ابراز طغیان برق است و از اینجا معلوم می‌شود

که این براق مخصوص بآنحضرت بوده صلی الله علیه و سلم و آنکه در بعضی روایات آمده

که ازین براق است که ابراهیم براق سوار شده و در بعضی شنیده نبوی سایر انبیا

در صحبت آن [illegible] است و الله اعلم [illegible] خطوه عند اقصی طرفه [illegible] و این براق

تمام خود را بر دنیا [illegible] است بسبب [illegible] بر وجود و بعض استدلال کرده اند باین بر آنکه رسیدن

او باسمان تمام باشد زیرا که نظر که بر زمین است تا اسمان هر [illegible] رسیدن

بر اسمانها در هفت گام باشد محالست علی الخصوص [illegible] بروی و در

عبارت [illegible] اشارت است بآنکه سوار شدن آنحضرت بر براق محض اعانت الهی بود و در

وی بود و ممکن است که گفته شود که حامل وی صلی الله علیه و سلم بر این [illegible] جبریل

بود بقوت ملکوتیت خود و در اینجا [illegible] جبرئیل در زمین است چنانکه

در [illegible] و در بعضی آمده است که جبرئیل رکاب آنحضرت

گرفته و میکائیل لگام براق در دست داشت فانطلق بی جبرئیل پیش برده براه جبرئیل

رفع الی السماء الدنیا یا آنکه از اسمان [illegible] و در بعضی حدیث [illegible] اسری کرد

و براق آنجا [illegible] بعضی که معراج [illegible] بود و این دلالت

[illegible] سواری تا بر آمدن اسمان بود و بعضی گمان برده اند که بعد از [illegible]

[illegible] بر پای [illegible] که براق [illegible] اسمان رسید [illegible] بر داشت

بود از قضیه عقل بر نیاید روحی با خود و با آسمان بر جود و الله و سلم فاستفتح جبرئیل طلب
کرد جبرئیل گشادن آسمان را از قبل من بعد انفجر جستی و دربانان آسمان گفتند
و من معک گفتند کیست این قال جبرئیل قیل جبرئیل ام و من معک گفتند کیست با تو
محمد گفت جبرئیل یا من محمد قیل و قد ارسل الیه استفهام و تحقیق که فرستاده
شده است بسوی ما وی بعضی گفته اند که سؤال از آنست که آیا مبعوث شده آنحضرت
و وحی فرستاده شده بوی و در بعضی بطلانست زیرا که امر بعثت آنحضرت صلی
الله علیه و سلم مشهور بود و در ملکوت چه جای سؤال از آنست و قول اول بر جالی
از صوفی نیست چه معلوم است که همراه ... کسی نمی آمد بی امر الهی جبرئیل با آنحضرت
... احسن اقوال آنست که سؤال از آن بطریق استعجاب و استبشار بقدوم
آنحضرت بود و این قول اظهر و احسن و اصح است و الله اعلم بقول وی
قیل مرحبا به فنعم المجیء جاء گفتند مرحبا بمحمد پس خوش آمد و معنی مرحبا
آمدی مکان فراخ ... لیس کشاده شد و آسمان قرآن عظیم ... باطنی
... آسمان را در ... است ... می گویند که آن در ... دعا ... بیت المقدس
است و قول ملائکه ... و استبشار ... که بر آن ... برده اند
... و استبشار بر لازم ...
فلما خلصت فاذا فیها آدم پس ... که رسیدم و در آمدم در آسمان پس ناگاه
در آسمان آدم است قال هذا ابوک آدم فسلم علیه پس گفت جبرئیل این پدر تست آدم
پس سلام ده بروی و گفته اند که امر ... آنحضرت را ... سلام ...
تعلیم و تواضع ... بود ... لاجرم ... جبرئیل ... از جانب ...
... چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم در علو و رفعت بمعانی رسیده بود ...
... معصوم نباشد ... بود که تواضع کند و شفقت نماید ... که چون آنحضرت

روی بود در صور بدانست و حقیقت آدم بود و انبیا چون در مقام خود ثابت بودند حکم
ما تقدم [illegible] و آدم سلام میگویند که پدر قاعده اگرچه فاضل باشند در وی سلطنت علیه [illegible] آدم
علیه السلام نزد او سلام پس جواب [illegible] آدم ثم قال مرحبا بالابن الصالح والنبی
الصالح پس گفت آدم مرحبا به پسر صالح و پیغمبر صالح وصف کرد مقام انبیا که مذکور شدند
در حدیث که حضرت الصلاح ورا [illegible] علیه السلام می بود که صلاح مرتبه عظیم و مقامی رفیع است
در وی و حق تعالی در چند کتاب مجید وصف کرده انبیا را بدان و گفت فضل من الصا
لحین و کلا جعلنا صالحین و صلاح ضد فساد است و مقتضی [illegible] جمله کمالات
بوده ملت را از کمالات و صفات جمله و صفت آن صالح است حضرت غوث الثقلین
رضی الله عنه در فتوح الغیب فرموده اند که رباعی [illegible] است کلمات نزد خود [illegible]
خود که انبیاء را رباعی است [illegible] است و چون فنای الله کامل شد مقام ما بعد از کامل خواهد
بود و اکمل افراد حضرت سید السادات و افضل کائنات است صلی الله علیه و سلم و صلی
الله و سلم النبی [illegible] و سایر الصالحین ثم صعد بی حتی السماء الثانیه [illegible] بالادریس و جبریل
مراد است که آسمان [illegible] فاستفتح قیل من هذا قال جبریل قیل و من معک قال محمد قیل
و قد ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا فنعم المجیء جاء ففتح فلما خلصت اذا یحیی و عیسی چون که سلام
با آسمان دوم ناگاه این دو پیغمبر که به هم نهاده اند و هما بنا بر خانه و یکی عیسی
پسران خاله [illegible] ذکریا علیه السلام بود [illegible] نسبت قرابت آن
[illegible] فسلمت فردا السلام سلام دادم مرا ایشان پس جواب سلام داده ثم قالا [illegible] گفتند که
[illegible] مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح مرحبا [illegible] صالح ثم صعد بی الی السماء الثالثه
[illegible] فاستفتح قیل من هذا قال جبریل قیل و من معک قال محمد قیل و قد ارسل الیه قال نعم
[illegible] فنعم المجیء جاء ففتح فلما خلصت اذا یوسف قال هذا یوسف فسلم علیه فسلمت
[illegible] قال مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح ثم صعد بی [illegible] الی السماء الرابعه فاستفتح جبریل

من هذا قال جبرئیل قیل ومن معک قال محمد قیل وقد ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا به
فنعم المجیء جاء ففتح فاذا ادریس فقال هذا ادریس فسلم علیه فسلمت علیه فرد ثم قال مرحبا
بالاخ الصالح والنبی الصالح اگر چه ادریس [illegible] از اجداد آنحضرت است لیکن [illegible]
[illegible] ادم و ابراهیم [illegible] الاخ الصالح
ثم صعد بی حتی اتی السماء الخامسة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل ومن معک
قال محمد قیل وقد ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا به فنعم المجیء جاء ففتح فلما خلصت فاذا هارون فسلمت
علیه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح ثم صعد بی حتی اتی السماء السادسة
فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل ومن معک قال محمد قیل وقد ارسل الیه
قال نعم قیل مرحبا به فنعم المجیء جاء فاذا موسی قال هذا موسی فسلم علیه فسلمت علیه
فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح فلما جاوزت بکی یعنی چون
گذشتم از پیش موسی گریه کرد موسی قیل له ما یبکیک یعنی موسی را چه چیز میگریاند [illegible]
[illegible] قال ابکی لان غلاما بعث بعدی [illegible] موسی
[illegible] الله [illegible] بعد از من [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] را [illegible] است [illegible] از [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible] صدای تعالی [illegible] کلام [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible] که [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]

وی علیه السلام حضرت حق را شفقت بر ایشان بود و سبب آنکه قطع نسل شد عیب
دینی ... منقطع نسل شد این تهمت را بر خود به متابعت پیغمبر خود و ترسید که شر السلاطین
حضرت این امت و تحقیق نهاد که ... را بدست مرحمت شفقت فرود
و فضایل پیغمبران برادر خود ... پیغمبران نهاده شده است لیکن گریه کرد موسی
علیه السلام سبب شفقت بر امت ... به روبیت که افعال و جود و کرم است ساده که
حق سبحانه تعالی رحم کند بر ایشان به برکت این عنایت و منفعت ... که مقصود موسی
از دخال سرور بهشت پیغمبران ما صلی الله علیه و سلم با آنکه با اعیان وی بیشتر بودی در اینجا
در بهشت می آمدی در اینجا از امتان دیگر و اما قول موسی از دخال سرور بهشت که غلف
پوکلی فرستاده شد بعد از من ... بعضی ... از ایشان وی است صلی الله
علیه و سلم ملک ... و بعضی ... و کار و علم کرم وی صحابه با عنایت آنکه
بود آنحضرت در آن سن و اعطای آنکه هیچ یکی از پیغمبران با وجود کرسی دالست
بود است وی از آنام دیگر و گاهی غلام می گویند و مراد قوی طرف ساده آدمی داشته
ابوجهل ... گفت ... اهل ... آنحضرت را صلی الله علیه و سلم شاب می گفتند
و ابوبکر صدیق را رضی الله عنه با وجود آنکه صغیر سن بود از آن حضرت پیری گفتندیم
صعد الی السماء السابعة فاستفتح جبرئیل قیل من هذا قال جبرئیل قال و من معک قال محمد
قد بعث الیه قال نعم قیل مرحبا به فنعم المجیء جاء فلما خلصت فاذا ابراهیم قال هذا ابوک
ابراهیم فسلم علیه فسلمت علیه فرد السلام قال مرحبا بالابن الصالح والنبی الصالح ثم
رفعت الی سدرة المنتهی ... سدرة المنتهی ... که نام درخت
... آسمان ... از در آسمان ششم است و سدره در بعضی معنی درخت
... منتهی ... آن گویند که علوم خلایق از ملایکه و مردم منتهی بدان می شود
... پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنان کرم ... را ... سدره ...

جبریل از ره باز ماند   رسالت الست فادر یفتا بعتا جلال ناگهانش ناگاه مبهوت با

مانند کبوترهای متحیر است یعنی بفتح نون و کسر با و بقاف پر در حجب کبریا و جلال

بکسر قاف جمع ملا بضم قاف پر در حجب کبریا و جلال و متحیر بمعنی تمام مرحلی

و معنی مرتبه که کبوترهای وحی بزرگ می‌باشد صبا با پر در حدیث طلعتی اذان

فیما مثل اذان الصلاة ناگاه کبوترهای از کوشهای جلالت مکسورا و جمع

ما جمع فیل جماله و کلا جمع و یکی بین نسبت است بر قدر فهم عامه و فناش در عقل است

والله بزرگی وحی برتر از حد حضرت قال هذا سدرة المنتهی گفت جبریل این

سدرة المنتهی است مقصود جبرئیل بالعلم والعرف آن مقام است و اشارت

بدان و اشارت الحضرت بوصل باین مقام که منتهی عقول و علوم خلایق است باعتذار

معارفت بود و بازپس ماندن از مصاحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بگفتا فراتر مجالم نماند   بماندم که نیروی بالم نماند   اگر یکسر موی برتر پرم   فروغ

تجلی بسوزد پرم   فادار زبعد انهار پس ناگاه از کجا چهار جوی است نهران باطنان

و نهران ظاهران دو جوی باطن اند و دو ظاهر گفت یا جبریل کقیم اینجا

دو نهر ظاهر و باطن ای جبریل قال اما الباطنان فنهران فی الجنة گفت جبریل اما دو

نهر است باطن دو نهر در بهشت طیبی گفته که یکی سلسبیل و دیگری کوثر است و در

بهشت که یکی کوثر و دیگر نهر الرحمة و باطن از آن جهت گویند که در بهشت روانند و از نظر

مردم مخفی‌اند و بعضی گویند از آن جهت باطن گویند که عقول بکنه وصف آن نرسد اما

ظاهران فالنیل و الفرات و فرات ظاهر است که مراد

و فرات کوفه است و بحکم حدیث اینها از بیخ سدره می‌برآیند و بعضی گویند

که دو آن مبرو ... در شیخ جلال الدین سیوطی در جمع

نیل و فرات حدیث وارد شده که متضمن عجایبست و غرایب

علم

و معلوم ... او طبعی تغذیه کما اینکه از شراب سه گانه که آب است در لطافت و عذوبت

... یافت سه گانه است یا از باب توافق شمار است که این سه ده و نیز و بنا بر توافق

... ملت در تمام کذا فی شرح الشیخ الکامل والله اعلم ثم رفع الی البیت المعمور

... کنند برای تمیز بیت معمور آن جامه السبت در آسمان هفتم محاذی

کعبه معظمه را که فرض کرده سجود افتاده ... بر زمین راست بر جانب کعبه می افتند و گروه

در حدیث آمده ... یاد ... جبرئیل ... و انا من عسل ...

اسند ... از ... از سر ... از شهد ... کدام

یکی از ... که جواهم ... اللبن پس گرفتم من شیر را و خوردم ... جبرئیل را

... الفطرة پس گفت جبرئیل سر فطرت هست ... دین اسلام که محکم شدند

مردم ... عالم ... دین و علم ... که از ... حرام

... تغییرات بود که گردیدن و علم ... و محفوظ نبودی و ...

اوی ... ابتدای ایمان است و به جهت صفا و لطافت و عذوبت و گوارایی آن

است ... بر فطرت اصلی بود و امت تو ... ام ایجانیست

و ... در حدیث دیگر آمده است که گفت جبرئیل اگر تو شراب ... فسادی

شدی ... تو اگر ... زبان ... بود خصوصا خمر حدیث اما العسل

در ... این ... اگرچه ... اما ... گوارایی

... زیاده برآنست و در حدیث ... عسل نیست ... و

... مذکور است و ... حدیث معلوم ... بالای آسمان بود و در

... که ... نبود و ظاهر آنست که در ... مقام بود و در

... اما ... و بالای آسمان اما ... و عسل والله اعلم ...

... [illegible] ... کرده ... نماز ...

فمررت علی موسی پس برگشتم من از درگاه حق چون رسیدم به موسی علیه السلام فقال بما
امرت پس گفت موسی و پرسید از من که چه امر کرده شده حق تعالی قلت
امرت بخمسین صلوة کل یوم گفتم من امر کرده شدم به پنجاه نماز در روز قال ان
امتک لا تستطیع خمسین صلوة کل یوم پس گفت موسی در نسخی امت تو نمی
توانند ادای او به پنجاه نماز در روز و انی قد جربت الناس قبلک و بدرستی
من تجربه کرده ام مردم را پیش از تو و دریافته ام که بر دوش ایشان ثقل
سخت است بر طبیعت انسان و عالجت بنی اسرائیل اشد المعالجة و علاج کرده ام
بنی اسرائیل را سخت ترین علاج و اصلاح پذیر نشدند فارجع الی ربک فسئله
برگرد و برو بسوی پروردگار خود فاسأله التخفیف لامتک پس سوال کن و درخواست
کن از پروردگار خود سبکی و آسانی برای امت خود فرجعت فوضع عنی عشرا پس
برگشتم و رفتم بدرگاه پروردگار پس بیفکند و کم کرد از من ده نماز را و چهل ماند فرجعت
الی موسی فقال مثله پس باز برگشتم بسوی موسی پس گفت مانند آنکه گفته بود
فرجعت الی مثله فقال مثله فرجعت فامرت فوضع عنی عشرا فامرت بعشر صلوات بکل
یوم پس امر کرده شدم به ده نماز در روز فرجعت الی موسی فقال فرجعت فامرت بخمس
صلوة کل یوم پس امر کرده شدم به پنج نماز در روز فرجعت الی موسی فقال
بما امرت بخمس صلوة کل یوم قال ان امتک لا تستطیع خمس صلوة کل یوم و انی
قد جربت الناس قبلک و عالجت بنی اسرائیل اشد المعالجة فارجع الی ربک
فاسأله التخفیف و در بعضی نسخ لامتک قال گفت آنحضرت سألت ربی حتی
استحییت گفت آنحضرت بموسی سوال کردم پروردگار خود را تا آنکه شرم آمد
اکنون رجوع نمی توانم کرد و لکن ارضی و اسلم و لیکن راضی باشم و تسلیم میکنم
را یا تسلیم میکنم وحی بتمام کار امت محمد از توجه وحی قال فلما جاوزت

تباهی و معصیت در بعضی چنین مقامی که عهد بستم از آن مقام و از داد و از دنبده
[illegible] کنند تا نبدم و مغرور نگردانیدم مرتبه خود را و صفت من عبادی باید که سلب
[illegible] ندم مرتبه را بر بندگان خود و نهادم بار از ایشان متفق علیه ثابت بن
اسلم [illegible] با و تخفیف بعین با تحتیه موحده از اعلام بصره و فقهای ایشان جند اهل
وقت بود و لباس فاخره پوشیدی چهل سال در صحبت انس بود و از اصحاب کبیر است
از وی روایت داشتند و انس گفت و هر اهل بیت [illegible] از منافع هر است
انس روایه می کند ثابت را انس که رسول الله صلی الله علیه و سلم قال که گفت آنحضرت
است با براق آورده شد مرا براق و هو دابه ابیض طویل فوق الحمار و دون البغل
و براق چهارپایه است سفید دراز بالای چهارپا بان است یضع حافره عند منتهی طرفه
می نهد سم او نزد نهایه نظر وی فرکبته حتی اتیت بیت المقدس سوار شدم براق
را تا آمدم بیت المقدس را بفتح میم و سکون قاف و کسر دال و بضم میم و فتح قاف
و فتح دال مشدد و بدل [illegible] فربطته بالحلقه التی یربط بها الانبیاء پس بستم براق را بالحلقه
[illegible] که می بستند پیغمبران حلقه بسکون لام و بفتح [illegible] و ربط
[illegible] روایت [illegible] راجع بحلقه [illegible]
[illegible] قال ثم دخلت المسجد [illegible] در آمدم در مسجد
[illegible] [illegible] بودم در وی دو رکعت [illegible] راوی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] چنانکه در حدیث اول [illegible]
بیت المقدس [illegible] بوده بودم ثم خرجت فجاءنی جبریل باناء من خمر و اناء من لبن
[illegible] پس آمد مرا جبرئیل [illegible] بیرون [illegible] فاخترت اللبن
[illegible] [illegible] من [illegible] فقال جبریل اخترت الفطرة [illegible] گفت جبرئیل
[illegible] [illegible] ثم عرج بنا الی السماء [illegible]

رسنمان و رسان مثل معناه و رابند راوی مثل معناه و رابند راوی است مثل معنی است
که آمده است چنانکه می فرماید قال بعث ز حضرت ماما آدم بیش [illegible]
آدم و دو سبب تو بی و حسب کرده ام من و در صبای گفت و دو عالی الجرد [illegible]
بکلی و قال فی اسمار الغالبه ملکفت و در شمار سبعم مادر اماسوف بیش [illegible]
ابو هیثم چنانکه در حدیث سالی بر بیمن بوده او هو ابو اعلی سعد حسن و حسن
دو عالی بحر بیش رحمت که در یوسف بن دو عالم کرد مرا بجرند آنکه شطر معنی جزوی لطف
و بمعنی جزوی از شی بر آید لطف باشد با کمتر از آن و بمعنی حمید و سوی مراد است
خروسب و از معنی حبه جل کنند بر دو ملت معنی داده شده است حسنی از حسن
وطرفی بزرگتر از آن و با جمله ثابت شده است و در بیان حسن رسیده علیه السلام [illegible]
دی جزی که با اندازه در هر که در برابر آن باب جزوی اعظم از همه افزون بوده
همه در بیان قصه معراج روایتی آمده است که حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند دیدم
مردی که از حسنی جلی الله بود افزون بود از خلق در حسن چنانکه مهر با نسبت سایر
ستارگان است با ترمذی حدیثی آورده در جامع خود از انس [illegible] ملک [illegible]
خدای تعالی هیچ پیغمبری را مگر خوب روی و خوب آواز و [illegible] پیغمبر شما خوب روی
و خوب آواز تر از همه [illegible] حسن در حدیث معراج مخصوص بحضرت شده چنانکه
موضع گفته اند متکلم [illegible] خطاب داخل نمی باشد و شیخ ابن حجر مکی در شرح شمایل
گفته که از تمام ایمان با حضرت صلی الله علیه و سلم آنست که اعتقاد کند که جمع شده
و بود در ظاهر صورت هیچ آدمی از حسن و لطافت آنچه جمع شده در ذاتی چنانکه
جمع شده در باطن [illegible] هیچ [illegible] آنچه جمع شده در وی زیرا [illegible]
[illegible] است [illegible] صلی الله علیه و سلم آنست که [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] بهمه [illegible]

بار گیست . نه لیلی و ملاحت بار باند رسد . نه او از بن سخن الکار کار بار رسد
که در سنگ بار خود اما بات زنند . نگی محمولی جناب عبار بار رسد . صلی الله علیه وسلم
خدا نسبت جابر و مغیره محالست بلم بدگر نکات موشی و دو کر نکرد زادهی اسعد بنت کرایس
پس حق علیه السلام را خبایله در حدیث سالی گذشت و قال فی السماء السابعة
زادهی اسعد بنت در آسمان شد هفتم ما اذا انا ابراهیم مسند ظهره الی البیت المعمور
در حالی که تکیه کننده است ابراهیم پشت خود را بسوی بیت معمور و اذا هو یدخله کل
یوم سبعون الف ملک ثم لا یعودون و ما کان بیت معموری در آید او را از برای
طواف سفیان هر روز از فرشته بسیار بسیار گردند آن فرشتها دو در نمی آیند اند یعنی روز قیامت
خانه بسیه دیگری آیند و در شرح حدیث سابق معلوم شد که این بیت المعمور
مقابل خانه کعبه است و می گویند که این بیت المعمور همان خانه است که برای آدم
علیه السلام از بهشت آورده فرود آمد بار برداشته ایم و هبت لی الی سدرة المنتهی
پس برده مرا بسوی سدره المنتهی مادا و رفتها کاذان الفیلة و اذا ثمرها کالقلال
منتهی این ... سابق معلوم شد فلما غشیها من امر الله ما غشی تغیرت پس گاه
نه پوشید سدره را از امر الهی آنچه پوشیده شد بدل از بوالهی دیگرگون شد در رنگ و طلعت
گرفت و در حدیث آمده است مثل پروانها که بر شمع می آیند و این از زر بود بعضی
گویند انوار با بهای فرشتگان بود فما احد من خلق الله یستطیع ان ینعتها من حسنها پس
نیست هیچ یکی از خلق خدا که تواند وصف کردن او را از خوبی الی ما اوحی فاوحی
گرد وحی بسوی بنده آنچه وحی کرد او را خبر چه داده شد ... ثم امر ... وا حفظ
و از ... صورت است که اکثر انبیاء و احوال گذارند و به بیان نعمات ... مکتوب
علی سائر صلوة فی کل یوم و لیله پس فرض کرده شد بر من در شبانه روز پنجاه نماز
... فنزلت الی موسی پس فرود آمدم از معراج ... تا به موسی و ...

که وی بود فقال ما فرض ربک علی امتک پس گفت موسی چه چیز فرض کرد الله
پروردگار تو بر امت تو قال خمسین صلوة یعنی فرض کرد پنجاه نماز در شبانروزی
تسبیح فی کل یوم ولیلة قال ارجع الی ربک فسئله التخفیف گفت موسی باز گرد
بسوی پروردگار خود پس سؤال کن از او سبکی را فان امتک لا تطیق ذلک
امت تو طاقت ندارد در آن فانی بلوت بنی اسرائیل وخبرتهم پس بدرستی
من آزموده ام و تجربه کرده ام بنی اسرائیل را قال فرجعت الی ربی فقلت یا رب
خفف علی امتی گفت آنحضرت پس باز گشتم من بسوی پروردگار خود و گفتم ای
پروردگار من سبک گردان بر امت من فحط عنی خمسا یعنی کم کرده از من پنج را فرجعت
الی موسی فقلت حط عنی خمسا پس باز گشتم بسوی موسی و گفتم کم کرد پروردگار
تعالی از من پنج نماز را قال ان امتک لا تطیق ذلک فارجع الی ربک فاسأله التخفیف
قال گفت آنحضرت فلم ازل ارجع بین ربی وبین موسی یعنی پس همیشه بودم
که بر گشتم میان پروردگار من و میان موسی و هر بار پنج نماز کم می شد تا آنکه پنج نماز شد
حتی قال یا محمد گفت پروردگار یا محمد انهن خمس صلوة کل یوم ولیلة لکل صلوة عشر
نمازهای فرض پنج نماز است هر نماز را ده حسنه است فذلک خمسون صلوة پس این
حساب اینها حکم پنجاه نماز دارند پوشیده نماند که از این حدیث معلوم شد که پنج پنج
نماز کم کرده پس در حقیقت نه بار باشد و از حدیث سابق ده ده معلوم شده بود ده را
پنج کم شد و در حدیث آینده نماید که شطر شطر کم کرده شد و ظاهر شطر معنی
نصف است و طیبی میان روایات تطبیق کرده اند که وضع شطر و نصف عبارت
از تکرار مراجعه کرده شده باشد یا ورود دفعات لیکن چون پنج پنج کم کرده شد و ده ده معنی کرد
وضع شطر شیخ توربشتی گفت وجه اول است و پنج کم کرده شد و در بار آخر
که پس دو بار گفت منتهی شد پس بعد از آنکه نه حسنه ملی شد زیاده تفصیل

رحمت بر اصحاب نبی کریم خود فرمود ومن هم بحسنة فلم کشتی که قصد کرد و نیت
نیکی نمود پس اگر عمل کرد آن نیکی را نوشته شود آن حسنه مراو را ده چند از مثل
آنست و در احادیث دیگر آمده است که ازان مضاعف می گرداند تا هفت
صد یا زیاده بر اندازه صدق و اخلاص ومن هم بسیئة فلم یعملها لم
تکتب و کسی که قصد کرد به بد کردن پس نکرد بدی را نوشته نمیشود
ان سیئة وفی حیز فان عملها کتبت که سیئة واحدة پس اگر عمل کرد آن بدی
را نوشته میشود آن سیئه را برابر آن یک بدی وگفته اند که این
در هم قصد است اما عزم یک مرتبه دیگر است بالاتر از هم و آن عمل قلب است
بروی مواخذه نیست چنانکه در موضع دیگر بتفصیل بیان کرده شده است
و علی گفت آنحضرت صلعم پس فرود آمدم ازان مقام عالی حتی انتهیت
الی موسی فاخبرته تا آنکه رسیدم بموسی خبر دادم او را گفت رو الیه
چیزی کم کند فقلت قد رجعت الی ربی حتی استحییت منه پس گفتم من
بتحقیق رجوع کردم بسوی پروردگار خود چندین بار تا آنکه شرم داشتم
ازوی رواه مسلم زین شهاب عن انس قال کان ابوذر یحدث
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فرج عن سقف بیتی و در بیت
روایت ابن شهاب زهری از انس که گفت بود ابوذر رضی الله عنه حدیث
میکرد که آنحضرت گفت گشاده شد و شکافته شد از من سقف خانه من و انا بمکة
یعنی در حالی که من بمکه بودم فرج بلفظ مجهول است بتخفیف و بتشدید نیز گفته اند
در روایات در بعضی مکان اسری مختلف آمده در بعضی حطیم و در بعضی حجر چنانکه
در حدیث اول از بعض گذشت و در بعضی عند البیت و در بعضی شعب
ابی طالب و در بعضی بیت ام هانی و این مشهور تر است و الجمع میان

احوال حیا کلمه اند فتح الباری گفته است که وحی صلی الله علیه وسلم بعثت
ایمانی بوده باشد او راست خود گفته باعتبار بعثت وان در سنت الخ
ما است بیش ... بیند در دو گفته او ... و ازای گرفته ... افتح برد منزل جبریل
ففرج صدری پس فرو واند جبریل پس شکافت سینه مرا و جرح ...
معلوم است شکافت ثم غسله بماء زمزم پس شست سینه را بآب زمزم ثم جاء بطست
من ذهب ممتلی حکمة وایمانا پس آورد جبریل طشتی را از زر پر از حکمت و ایمان
فافرغه فی صدری پس ریخت طشت را در سینه من ثم اطبقه پس پوشیده شد سینه را که
ازین مذ نقل اول گذشت ... ظاهر و در ایمان بود که ... ظلمت ...
وجست بود بعد از ان پر کرده شد بعلم و ایمان از اینجا ظاهر می شود که ...
بود بآب زمزم بعد از ان آورده طشت ممتلی ظلمت و ایمان ... پس ...
مبارک فقال ... ثم اخذ بیدی فعرج بی الی السماء پس گرفت جبریل دست
والیس ... والبوری ... و در اینجا ذکر سواری براق ...
نیست ... بعضی ... معراج در ... اسری بود سواری براق
و در اسری بود والله اعلم فلما جئت الی السماء الدنیا قال جبریل لخازن السماء
افتح پس ... گفت جبریل ...
... جبریل ...
فلما فتح علونا السماء الدنیا پس ... که ... ابن ...
را ... علی یساره سوده ... مردی ...
که بر جانب دست راست ... یعنی ...
... را ... ضیع ...
... فتح الباری ... نگاه ...
... ...

دست راست خود می خندد و چون نگاه میکند بجانب دست چپ گریه میکند فقال
پس گفت آن مرد مرحبا بالنبی الصالح والابن الصالح قلت لجبریل من هذا فقال من
جبریل را پرسیدم این مرد کیست هذا آدم گفت جبریل این آدم است و هذه الاسودة عن
یمینه و عن شماله نسم بنیه و این سیاهیها از جانب راست وی و از جانب چپ وی ارواح
اولاد اوست که متمثل شده اند اینجا و نسم بفتح نون و سین نفس و روح و بدن و
معنی ایشان بر آمده فاهل الیمین منهم اهل الجنة یعنی آنها که بر دست راست اند بهشتیان
اند والاسودة التی عن شماله اهل النار و شمالیها که در جانب دست چپ اند دوزخیان اند
فاذا نظر عن یمینه ضحک واذا نظر قبل شماله بکی یعنی چون نگاه می کند آدم بجانب یمین
می خندد و چون نظر می افکند بجانب دست چپ میگرید از اینجا معلوم میگردد که بدن
بیاوی و بعد ولادت باد و ماند و ... می شوند باشند یا شقی ... بی
آسمان ... تا آنکه بالا برده شد بسوی آسمان دوم فقال لخازنها افتح پس
گفت جبریل مر خازن آسمان دوم را فقال له خازنها مثل ما قال الاول پس
گفت خازن آسمان دوم مانند آنچه گفت خازن آسمان اول یکی گشتنی
و با او گفت گفتیم جبریل و با من است محمد الی آخره قال انس فذکر انه وجد فی السموات
گفت انس پس ذکر کرد آنحضرت یا او که دید یافت در آسمانها این پیغمبران را
آدم و ادریس و موسی و ابراهیم ولم یثبت کیف منازلهم و اثبات نکرد مر پیغمبران را
که چگونه بود مرتبها و مقامهای این پیغمبران غیر انه ذکر انه وجد آدم فی السماء الدنیا
و ابراهیم فی السماء السادسة و ذکر کرد که یافت آدم در آسمان نخستین و ابراهیم فی السماء الـ
ششم ... یافت ابراهیم را در آسمان ششم و در حدیث اهل ... که ابراهیم را در
آسمان هفتم دید و این روایت اقوی است زیرا که در حدیث ... جا ... آمده است
که ... او را ... بیت المعمور ... شموات ... انتهی

در احادیث دو واقع شده است و این را باشتباه روایت است تا آنکه صد بار دو دیوان

در بره نیافتند بر قال ابن شهاب فاخبرنی ابن حزم که گفت بر ابن شهاب نسبش طرف داد و موحده

حزم بجای مهمله و موحده صحابی است الانصاری کانا یقولان قال النبی بعد ابن عباس

والوجه می گفتند که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم عرج بی حتی ظهرت لمستوی اسمع فیه

صریف الاقلام پس بالا برده شد مرا تا آنکه ظاهر شدم و برآمدم بجایی برابر بلندی که می

شنودم در وی آواز قلمهای که فرشتگان بدان تقدیر و حکمهای الهی می نویسند

و از لوح محفوظ انتساخ می کنند و کیفیت آن قلمها را جز خدا و رسول خدا در

رسول خدا اند و حقیقت چیزی است که مدار آن بتفویض و حرف بیدا شوند ولی

نزاع در حقیقت آن داخل نیست و قومی از متفلسفه اشرابا و ملاحدت

ظاهر برآیند و طریقه اسلام است که آنرا حمل بر ظاهر کنند و بوجود قلم قایل شوند حقیقت

اند احوال بعلم الهی نمایند والله اعلم و قال ابن حزم وانس گفته حزم و انس

النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ففرض الله علی امتی خمسین صلوة پس فرض

گردانید خدای تعالی بر امت من پنجاه نماز فرجعت بذلک حتی مررت علی

موسی فقال ما فرض الله لک علی امتک قلت فرض خمسین صلوة قال فارجع

الی ربک گفت پس بگرد بسوی پروردگار خود زیرا که ان امتک لا تطیق ذلک

فراجعه ترجمه این عبارت از سابق ظاهر شده است فقال هی خمس و هی خمسون

پس گفت پروردگار تعالی این پنج نماز است بصورت و در عمل پنجاه است

بمعنی در ثواب ما یبدل القول لدی یعنی تبدیل و تغییر داده نمی شود قول پیش من یا مراد

با عدم تبدیل فرضیت خمس است نه بودن او مربوط باعدم تبدیل حکم با آنکه پنجاه

پنجاه است علم نمودن حسنه بده فرجعت الی موسی فقال راجع ربک فقلت

استحییت من ربی ثم انطلق بی حتی انتهی بی الی سدرة المنتهی پس برده شد

نهایه رسانیده شد نام سدره المنتهی داطلق و منتهی بر وزن بلفظ مجهول بفتح کرده
اند چنانکه ان الی ربک المنتهی و نوشته سدره المنتهی را بکجای که در نمی یابم ما
در حدیث متعلقست ان رسلها تم او علمت الحجب ... وراورده شدم من در حدیث فاوا
منتهاها ثمرها الا بیش ناگاه در حدیث کنندهای مزار بدست وجنابد جمع جنبده اسم
بضم و سکون و ضم موحده و زا معجمه دال معجمه فارسی بلند و در صحابه فتحه و عامه بفتح با معنی
شده ظاهر است که این معرب گنبدست و در حدیث مسلم آمده که سر بیکر درم من
در حدیث ناگاه در آن جوی است که برم و کنار وی قبه هاست زر مروارید جلوا
وادا در اینها مسک و بناگاه خاک بهشت از مشک است یعنی چو سوری مثل ملقان
با حقیقت مشک است متفق علیه   چنانچه قال فارسی بوتعل الله روایت است
از عبدالله بن مسعود گفت همچنانکه سیر برده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
منتهی برابر سدره المنتهی نهایه برده شد آنحضرت را با سدره المنتهی منتهی فی السماء
السادسه سدره المنتهی در آسمان ششم است و در حدیث مالک بن صعصعه آمده است
که در آسمان هفتم است و می گویند که بیخ او در آسمان ششم است و شاخ در هفتم
الیها ینتهی ما یعرج من الارض بسوی سدره المنتهی بنهایه می رسد هر چیز که بالا
برده از زمین از ارواح و علوم فیقبض منها یعنی گرفته می شود از وی بالقدرت الهی
لی ایله ملایکه موکلان رسد و الیها ینتهی ما یهبط به من فوقها فیقبض منها بسوی سدره
المنتهی منتهی می شود هر چیز که از بالا فرستاده میشود بوها بالای وی از دارم در حکام الهی
تعالی پس قبض کرده می شود از وی و می گیرند ملایکه که استاده اند اینجا منتهی علوم
خلق و عروج آنکه است و این سدره المنتهی نام کرده اند حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم بالاتر از آن بتحکش رفته و آنحضرت بجای پا رفت که انجا جای بهشت
هم ذات ... طبیعت امکان قدم نزاند   اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام
... که رفتهای عالم است   کما کان جا بهشت وی ... بنشان و تمام

سری هست بس شگرف در اینجا هیچ بیان از بیانهای عالم جان بر نیاید بدین مقام قال گفت
آنحضرت با ابن مسعود برای مانند قول خود که گفت غشیها الوان قول الله تعالی
در قرآن مجید اذ یغشی السدرة ما یغشی یعنی پوشید درخت سدره را چیزها
که می پوشید یعنی چیزی که کلمات به توان رسید که چه است و چه چیز بود و معلوم نیست
است شاید که مراد معقول آنحضرت لا ادری بیانی از بیان حقیقت تمام علم [illegible]
است و در حدیث دیگر آمده است که بر هر برگ وی فرشته ایستاده است که تسبیح می کنند
جماعتی از جانوران که از اعتبارات از ارواح انبیا و اولیا می دارند و آنکه مروی
در قال فراش من ذهب با اعتبار آنکه گفت [illegible] انوار مبارک از عالم ملکوت
راست که بواسطه نفع عاید شده بود که گرد شمع میگردند و در اینجا اعتبار آنها است
شوق و محبت ملکوت و جبرائیل و دیگر مردان الهی از سر آن اقدس رب تعالی [illegible]
جراد من ذهب یعنی ملخ از زر آمده است و این [illegible]
زیرا که بر در حال وی جانوران می آیند و می باشند [illegible]
از صفا و صفات [illegible] الفوائد که مراد حقیقت ذهب باشد و قدرت شامل همه [illegible]
والله اعلم قال فاعطی رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلاثا گفت پس داده شد
آنحضرت را در شب معراج سه چیز که تحقیق الخ داده شد نبی صلی الله علیه و سلم
هر آن سبب از مواهب علمی و عملی و انوار و اسرار و فتوح و درگاه [illegible] از حد حصر
و احصا است و لکن عبدالله بن مسعود این سه چیز که شرف و کرامت [illegible]
دارند ذکر کرد اعطی الصلوات الخمس داده شد نمازهای پنجگانه و اعطی خواتیم سورة البقرة
و داده شد خاتمه های سوره بقره است که آمن الرسول بما انزل الیه تا آخر [illegible]
و مضمون این [illegible] آن است [illegible] رحمت خداوندی مر این امت [illegible] و تحقیق
[illegible] و غفران
و غفر لمن لا یشرک بالله من امته شیئا المقحمات و آمرزیده شد مر کسی را که شرک [illegible]

منزل داند بحمد الله رست وی چیزی را که نبات لمن کبیره که می آورد در مرکب از ادر
است که در حج بزور درشدت وانجام و درافکندن شمیة یعنی عاصیان است را اجرامر
از دیده به بهشت می در آرند رواه مسلم   ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لقد رأیتنی فی الحجر رأیته بتحقیق میدانم من خود را که بودم در حجر بکسر حا
و سکون جیم موضعی است متصل بکعبه که ناودان کعبه بران جانب است و قریش
تسألنی یعنی می پرسیدند عن مسرای و حال آنکه مشرکان قریش می پرسیدند مرا از سیر شب من
به بیت المقدس او علامات نشانهای آن فسألتنی عن اشیاء من بیت المقدس
لم اثبتها پرسیدند سؤال کردند مرا از چیزها از بیت المقدس که ثابت نداشتم و یاد
نداریم آنها در وقت دیدن ایشان از جهت طریان نشان فکربت کربا
کربت مثله پس اندوهگین کرده شدم من اندوهی که هرگز اندوهگین کرده نشده
بودم مانند آن قط فرفعه الله لی انظر الیه پس برداشت خدا بیت مقدس را و ترد
و بلند کردانید برای من و برداشت حجاب از آن و وجود مراد در حالی که نظر
میکنم بسوی آن ما یسألونی عن شیء الا انبأتهم می پرسید
قریش مرا از هیچ چیز مگر آنکه می آگاهانیدم من ایشان را و خبر میدادم هر چه می پرسیدند
و قد رأیتنی فی جماعة من الانبیاء و تحقیق میدانم خود را و بیت المقدس
در جماعتی از پیغمبران فاذا موسی قائم یصلی پس ناگاه دیدم که موسی ایستاده است
نماز میکند فاذا رجل ضرب پس ناگاه موسی مردی است سبک گوشت
جعد مرد بعلل موی پا کرد اندام صفوت به رود معنی می آید گاهی بمعنی خود خوب
است سعر و گاهی بمعنی صفوت جسم اضماع و هیا کانه من رجال شنوءة گویا که وی
از مردان شنوءه است که نام قبیله ایست از یمن و اذا عیسی قائم یصلی و ناگاه عیسی بر
سلام است نماز میگذارد اقرب الناس به شبها عروة بن مسعود الثقفی

مردم بوی ارزوی مسابقه عروه بن مسعود است ثقفی است که نام یکی از صحابه است
و در کتاب الجمعة گذشت که شرح و تفسیر بوده و تطبیق بود صحابه که گویا است ... ی
می گفتند و اما ابراهیم فاشبه الناس به صاحبکم مشابه ترین مردم با ابراهیم
شما یعنی نفسه می خواهد آنحضرت از صاحبکم ذات شریف خود را اگر گویند که این
چه اندازه تکلیف نسبت بانبیا دروی چرا شد جواب آنست که انبیا صلوات الله وسلامه
علیهم زنده اند که با حقیقت دنیاوی و چون زنده اند شاید که تکلیف تر باشد
و نیز دو نوع ورا الحیات و خورستی نه خود از مجانست الصلوة بنی در شب وقت نماز
مجهم شبی امامت کرد من انبیا را و این امامت یا در بیت المقدس بود
و بعد از آن ایشان را بر آسمان بردند بالداع ایشان را در آسمان متمثل و متشکل
ساختند و مکر غیبی و ادریس که بحد بر آسمان اند و الله اعلم فلما فرغت من الصلوة
وقال لی قائل یا محمد هذا مالک صاحب النار فسلم علیه پس چون فارغ
شدم از نماز گفت مرا گوینده ای محمد این کدخدای دار آتش است سلام ده وی را
فالتفت الیه پس بازگردانیدم بسوی وی فبدانی بالسلام پس ابتدا کرد وی بالسلام
و تکلیف کرد مرا که من بر وی سلام کنم از هیبت وجود علیه السلام کرد و رحمت آنحضرت بر مالک
جاری و بیامد هم بن طاهر چنان نماید که این احوال بر آسمان باشد و لو انه
که امامت آنحضرت مر انبیا را بر آسمان نیز باشد و لیکن بیان حدیث دلالت
که در بیت المقدس بود والله اعلم رواه مسلم و هذا الباب خال عن الفصل الثانی
الثالث عن جابر انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
روایت است از جابر رضی الله عنه که وی شنید آنحضرت را که می گفت
لما کذبنی قریش یعنی قریش سفاهی که نسبت بدروغ کردند مرا منکر شدند قریش
در قصه اسری بیت المقدس و پرسیدند مرا از نشانهای این مکان قمت فی الحجر

السادم

مستلهم [illegible] فجلی الله لی بیت المقدس پیش روی من کرده اند و نمود خدای
تعالی مرا بیت المقدس را و در نوردیده بود تا میان من و وی چنانکه دیدم از برای آنچه
و احوال و هیئت بیت المقدس را بر واقع پیش آنحضرت بیاورده تا دیدند چنانکه در حدیث
ابن عباس آمده است که نعت آنحضرت پیش وی دیده شد مسجد را و نهاده شد نزد دار عقیل
و من [illegible] و او حل است در معجزه چنانکه حاضر کردانیده شد تخت بلقیس و منظره العین
نزد سلیمان علیه السلام [illegible] اما پیش [illegible] من [illegible] در پیش
را از من تنها بیت المقدس را ما نظر الیه و حال آنکه من نظر میکنم بسوی آن متفق علیه
هدایه و را [illegible] معراج حدیثی بنا در روکه حال رؤیت آنحضرت [illegible]
حکم کرده و جماعه [illegible] را اختلاف است در آن و قول مختار اثبات آنست و بعضی
گویند بدل و دیده دیدند بدل و رای و آن سخن بدل است و تحقیق و تفصیل این در [illegible] رویه
آمده و مکاشفات [illegible] را دیدست فتدبر المعجزات معجزه از عجز است
بمعنی عاجز کردانیدن و آن امری است خارق عادت که ظاهر میکرد و بوی دعوت
نبوت و خوارق عادات که پیش از ظهور نبوت ظاهر شده آنرا ارهاص گویند
و [illegible] من محکم کردانیدن بنا است بسنگ و گل کویا که در روی استحکام امر نبوت است
و مجموع خوارق عادت را چهار قسم نهاده اند آنچه از کفار و فساق ظاهر کرده اند
استدراج گویند و آنچه از عموم مسلمانان ظاهر شود آنرا معونت خوانده و آنچه از [illegible] است
و انعقاد دعوت نبوت ایشان آنرا [illegible] رفت و سحر خارق عادت نیست بلکه
ظاهر میکرد و با سبابات از بس که آنرا مباشرت کنند و هرچه با سباب عادیه ظاهر کردد خارق
عادت نبود چنانکه شفا بادویه طبیعیه هرکه آنرا خارق عادت خواند باعتبار ظاهر است
الاول انس بن مالک ان ابا بکر الصدیق قال رواه [illegible] از ابوبکر
صدیق رضی الله عنه در روایت حکایت کردن از صحبت آنحضرت و در آمدن در

در غار بود رسیدند مشرکان بر سر غار [illegible] صدیق رضی الله عنه گفت نظرت
الی اقدام المشرکین علی رؤسنا ونحن فی الغار یعنی نگاه کردم من بسوی پایهای مشرکان
که ما را می جستند و حال آنکه ما [illegible] غار [illegible] ان غار [illegible]
که گوئی بر زبر روی ایستاده اند [illegible] در درون غار [illegible] بر پایهای [illegible]
[illegible] بر جای خود چشم [illegible] در درون غار است و گفت فقلت یا
رسول الله لو ان احدهم نظر الی قدمیه لابصرنا یعنی که اگر یکی از ایشان نگاه کند
بجانب پای خود [illegible] چشم خود را بر جای خود می بیند ما را [illegible] پس گفت آنحضرت
ما ظنک باثنین الله ثالثهما چیست گمان تو بر آن دو کس که خدا [illegible]
[illegible] یعنی خدا با ایشان است بنصرت و اعانت و معجزه درین قصه [illegible]
خدای تعالی است [illegible] غار را [illegible] و [illegible] غار [illegible]
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو بکر صدیق رضی الله عنه [illegible]
فی الغار [illegible] [illegible] من [illegible] [illegible]
که آنحضرت [illegible] ایشان [illegible] خدا [illegible] و چشمهای ایشان کور [illegible]
غاری [illegible] با [illegible] ایشان [illegible] [illegible]
بود چنانکه در احادیث [illegible] متفق علیه البراء بن عازب [illegible]
[illegible] از براء بن عازب [illegible] که عازب [illegible] کفت [illegible]
[illegible] اخبرنی کیف صنعتما حین سریت مع رسول الله [illegible]
[illegible] تمام شب [illegible] [illegible] [illegible] تمام [illegible]
[illegible] [illegible] فقام [illegible] [illegible]
[illegible] که [illegible] ایستاده است [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] شد [illegible] [illegible] و [illegible]

طهوره لنا علی لبسش شود که شد ظاهر باره شد تا بشکلی و بازگرد مراد از استانیست لم و
بتاب علیها الشمس تا بدید بران صخره آفتاب ضرر لنا عنده لبسش فرود آمدم تا بر
ان صخره امو بنیت النبی صلی الله علیه وسلم مکانا بنید لی پس برابر و هموار کردم
آنحضرت را جائی با بهره و دست خود بنام علیه که خواب کند آنحضرت بران جای
و بسطت علیه فروه و قلت نم و گسترانیدم من بر ان جای پوستینی پاره و گفتم خواب
کن یا رسول الله و انا انفض ما حولک و من می بینم چیزی که گرد نشسته که بنیاد بود از
برجانب تو یعنی نگاهبانی و پاسبانی می کنم و چیزی ازرم ازینجا نیست و النفض لغة اما
نظر کردن در جای و نرم دم برکه در دست و نفضه نفضات جامه را گویند که فرستاده می کند
جنین جاسوسی بنام لبس خواب کند آنحضرت و خدمت النفض خود و بیرون آمدم
من در جاسوسی که می بینم و جاسوسی کنم جاهای که گرد آنحضرت است فاذا انا براع
مقبل بغنمه نا گاه من ملاقی شبانی شونده ام بکر انسید تا گوسفندان را الیش در شیدن گاه
خوبان قدری از شیر مجمعت بفتح قاف و سکون عین قدح خوبان معاف منظر
کثبة بضم کاف و سکون مثلثه و بای موحده یک دوشیدن که
ومعی اداوة حملتها للنبی صلی الله علیه وسلم یرتوی منها یشرب و یتوضأ
یعنی مطهره بود که برداشته بودم از برای آنحضرت که سیراب شد با در وی
می نوشید و وضو می کرد فاتیت النبی پس آمدم نزد آنحضرت و آنحضرت در خواب
بود فکرهت ان اوقظه پس خوش نداشتم که بیدار کنم او را فوافقته حین
بردم من آنحضرت را در خواب یعنی من هیچ خواب ... مقدم قاف برفاء
تصحیف کرده اند یعنی صبر کردم و توقف نمودم و بیدار نکردم حتی استیقظ تا آنکه خود
بیدار شد آنحضرت فصببت من الماء علی اللبن پس ریختم پاره از آب
بر شیر حتی برد اسفله تا آنکه سرد شد پائین قدح یعنی آب بسیار ریختم تا شیر همه سرد
شد

و این عادت عرب است که آب سرد و سبزه بر سر میزنند و می خورند تا برادر دفع حر
زحمت لیمو نماید و دارد فقلت ابن شب گفتم من ... ما رسول الله صلعم فرحت
فرحتی بیشتر بیش ازین شنیدم آنحضرت تا آنکه راضی شدم و خوشحال شدم من از اینجا
معلوم می شود که شادی جان محبت چه سر دلی و همی در خوشی و ابتهاج محب
است ابتدا رسکال میبارند و میگویند که چون بالی آدین مالک بشنید و سرود و سجده
و حور و بند و در جواب میگویند که تو شنیدن از آن دوستی از دوستان ابوبکر
رضی الله عنه که اعتماد بر وفای او داشت و بعادت اهل مکه بود که دستوری بدهند
دانند تو شنید چرا پای خود را که برای رهگذران و اسکان بشری داده باشند و لوا
که خبری داده خریده باشند فافهم والله اعلم ثم قال لم یان للرحیل [illegible]
آیا وقت نشد که کوچ کردن را قلت بلی گفتم آری وقت این شد که کوچ
کنیم قال فارتحلنا بعد ما زالت الشمس گفت ابوبکر پس کوچ کردیم پس از چند روز
امانت از مسرف ... یعنی بعد از وقت زوال و اعتماد بر دی
کرد ما را و امید ... سراقه بن مالک که از اهل مکه او را و جامه دیگر را در روی
که همه بودند که هر که محمد را اسیر گرداند او را صد شتر دهیم و این سراقه بعد از فتح مکه مشرف
اسلام مشرف شد فقلت اتینا ابوبکر رضی الله عنه می گوید پس گفتم من اتینا
شدیم ما یا رسول الله یعنی گرفته شدیم ما و گرفت ما را فقال لا تحزن ان
الله معنا غم مخور ان الله معنا یعنی خدا با ما است بعضی عارفان گفته اند
فرق میان این قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قول موسی علیه السلام که
ان معی ربی نظر شهود آنحضرت بحضرت حق و لطف و کرم وی افتاد
چون ... حال موسی که نظر وی اول بر نفس خود پس از آن بر حق
شهود اول اتم و اکمل است و موافق ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله

مارا

ما رسید به شفیها الله و روایت الله عنه او بعده اول حال اهل حدیث و عیان بیست
و ثانی حال استدلال و برهان و بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه گفت تا عمره
آنکه دانشمندان لعنه باشد و موسی علیه السلام معنی گفت و مخصوص بود گردانید
ما که مدارس کی گرد زر با حقایق الاشیا است قد عا له النبی انس دعا کرد بر سراقه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فارطمت به فرسه الی بطنها فی جلد من الارض انس گوید
یعنی سراقه با اسپ های سیاه و بی ما سکم در زمین بسبب زمین سخت و خشک در زمین و عده آمد
در کاری که بیرون نتوان انداز ی و جلد یعنی دوم مقدم صیغی زمین درشت حال الی
ارای و عده صلی انس گفت سراقه مدد یعنی می بینم شما را که دعا کردید بر زیان من خاد
دعا الی انس دعا کنید برای نجات من ما ایند کلما انس خداوند دارنده و یاری
دهنده است و شما را این ارزد ضمنا عملکا الطلب تا که دفع کنم از شما طلب
کافران را فدعا له النبی انس دعا کرد بر او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم فنجا انس
یعنی سراقه از آن محنت در روایتی این است بار دعا کرد و هر بار فرو میرفت
و نجات می یافت فجعل لا یلقی احدا الا قال انس در استانه سراقه از آن محنت
در روایتی این است بار دعا کردند و هر بار فرو میرفت و نجات می یافت فجعل
لا یلقی احدا الا قال انس در استاد سراقه که هیچ کس نیست و همی امید هیچ یکی را از کافران که
در طلب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بینی انس نیست دیگر طلب مکنید من طلب
کردم نیست اینجا کسی که او را می طلبید فلا یلقی احدا الا رده انس نیست همی آید
سراقه هیچ یکی را مگر آنکه باز میگردانید او را متفق علیه انس قال سمع عبدالله
بن سلام بمقدم رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از انس گفت شنیدم
عبدالله بن سلام که یکی از احبار یهود بود و عالم یهود آن بود آمدن
آنحضرت را بمدینه در هجرت و هو فی ارض یخترف ثمار فقال انی سائلک

عبدالله بن سلام در زمینی که بود می چید میوه را از درختان یعنی در باغ و
نخلستان خود بود میوه را از درختان می برید که چند معدود بیان را جمع آب.
بالجمله است در آمدن او نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و استعجال وی بطلب
با وجود آنکه در کاری بود کمال فرصت بندگی بود و وی صفات آنحضرت را در
توریت خوانده و تحقیق نموده منتظر ظهور نور نبوت بود و هم در روز اول جمال باکوره
بدل بود که مشتاق معاینه بودم لاجرم روی ترا دیدم و از جان بگرویدم قال یا
النبی بشنو ای پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال انی سائلک عن ثلث پس گفت
عبدالله بن سلام از برای تحقیق علامات و نشان صدق آنحضرت که سه سؤال
من سؤال کننده و پرسنده ام ترا از سه چیز که لا یعلمهن الا نبی نمیداند آن سه چیز را که
کسی که پیغمبر است فما اول اشراط الساعه یکی از آن سه چیز است که چیست اول
علامتهای قیامت و ما اول طعام اهل الجنه و چیست نخستین خوراکی بهشتیان که در
در آمدن بهشت بخورند و ما ینزع الولد الی ابیه او الی امه ... است که می
رباید بسوی پدر یعنی مانند شود سبب چه میگرداند او را یکی از پدر و مادر گاهی فرزند که
در صورت پدری آید و گاهی با مشابه مادر است از چیست قال اخبرنی بهن
انفا گفت آنحضرت خبر داد مرا باین سه چیز جبرئیل الحال همین ساعت فقال او
این شخص را عبدالله نسبت مر او را که دشمن یهود است ملکست وحی آرد
و نزول جبرئیل اما اول اشراط الساعه فنار تحشر الناس من المشرق الی المغرب
اما نخستین نشانهای قیامت پس آتشی است که بر انگیزد و گرد می آرد
از جانب مشرق تا جانب مغرب که این در بیان اشراط ... که
و اول طعام یأکله اهل الجنه و اما نخستین طعامی که می خورند آنرا بهشتیان
زیاده جگر ماهی است و این جگر پاره است و تحقیق

... ...

و بعضی سبب به آن شبیه آمدن بیان این امر در باب صفة الجنة و ابتداء آن که منشأ شبه و اراده که

ماء الرجل ماء المرأة نزع الولد و چون پیش می‌شود آب مردان زن را یعنی پیشتر

در جماع انزال می‌کنند فرزند را مانند خود گردانند و اذا سبق ماء المرأة و چون

پیشی گیرد آب زن یعنی آب مرد را و در بعضی نسخ ماء الرجل مذکور است

ترتیب می‌کند زن فرزند را مانند خود گرداند و از این حدیث معلوم می‌شود

که سبب شبه فرزند به پدر یا مادر سبقت آب یکی از ایشان است و در حدیث

دیگر که در باب الغسل از کتاب الطهارت معلوم میگردد که سبب علو است یا سبقت

و سبقت را منتفی می‌دارد یعنی توان دریافت قال گفت عبدالله بن سلام بعد از

شنیدن جواب اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و گفت عبدالله یا

رسول الله ان الیهود قوم بهت جمع بهیت یعنی بهتان گویند [illegible] کننده

دروغ گو [illegible] کننده و بهت دروغ بستن [illegible] بالقسم یا و علم

[illegible] [illegible] جمع بهوت [illegible] برای [illegible]

باسلامی من قبل ان تسألهم بهتونی [illegible] اگر بدانند اسلام آوردن

[illegible] پرسی [illegible] دروغ می‌بندند بر من بعد از رسیدن مجاز

[illegible] پس آمد یهود در حضرت و عبدالله در گوشه پنهان

پس گفت پیغمبر [illegible] کدام مرد است یعنی [illegible] عبدالله بن سلام

[illegible] قالوا اعلمنا و ابن اعلمنا گفت بهترین ما است و پسر بهترین ما است و سیدنا

و ابن سیدنا بهتر ما است و پسر بهتر ما است و عبدالله بن سلام [illegible] یوسف

[illegible] [illegible] گفت حضرت [illegible] اگر اسلام آرد

عبدالله بن سلام [illegible] [illegible] اعاذه الله من ذلک [illegible]

[illegible] از اسلام [illegible] عبدالله بیرون آمد

امر عبد الله را انجا مخفی نشسته بود شنید ان لا اله الا الله وان محمد الرسول الله
فما توا ایشان گفته بود بعد از انکه معلوم کردند اسلام عبد الله را فما توا ایشان باز
سر بالیش گفتند وی بدترین ماست و پسر بدترین ماست فانتقصوه
کردند و کم او گفتند قال هذا الذی کنت اخاف گفت عبد الله این است چیزیکه
که بودم من که می ترسیدم ازینان و افترای یهود بر رسول الله و دانی ...
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم شاور حین بلغنا اقبال ابی سفیان روایت از انس
است که انحضرت کنگاش کرد بهنگامی که رسید بار یش که امدن و ورودی او
ابی سفیان یعنی با کاروان از شام بمکه و این مقدمه غزوه بدر است که ابو سفیان اموی با
بتجارت بشام رفته بود و اموال بسیاری اورده و با وی چهل سوار بود و چون مسلمانان
این خبر شنیدند که برین قافله بزنند و چون این خبر بمکه رسید ابو جهل بالای کعبه
برامد و ندا کرد و مردم را جمع کرد و برامد و بادی گفتند که ... اهل حل و حرم
و بجانب صف بردن سپاه و چون وقت زوال ان ... نشسته بود و گفته
مردم باز بنا تعرض بدر رسیدند واقع شد انچه واقع شد ... و گفتند ...
مقصود از جنگ معجزه انحضرت است صلی الله علیه وسلم که هر ...
مواضع هلاک و افتادن مشرکان را در غزوه بود و چون انحضرت با اصحاب مشورت
کرد و تمام سعد بن عباده و اسناد سعید بن عباده که از کبرای و نقبای و نقبای
انصار بود فقال ایشان گفت یا رسول الله والذی نفسی بیده لو امرتنا ان نخیضها البحر
لاخضناها اگر ... فرمائی که در ارام مرکب را از ... در دریا
می در ارام ... را در دریا یعنی ... که ... تو در ...
یا ... حوض ... و لو امرتنا ان
نضرب اکبادها الی برک الغماد لفعلنا و اگر بفرمائی ما را که بزنیم جگرهای شتران

پیش را که تا برک الغماد ببرک بکسر موحده و فتح آن و سکون را و غماد بکسر
و ضم و فتح آن و سکون میم معجمه و جر آن و بعضی بفتح گفته اند نام بلدی است از بلاد یمن
یا در اقصای یمن یا هجر یا جمهوره بر اسپ میکنیم و میبریم جگرهای شتران کنایه است از سیر اندن
آنها که در رفتن سواری و دویدن پای با سوار بر جگر شتر میزند قال گفت انس مرت
رسول الله پس خواند و برانگیخت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب مردم را برا
تدن فانطلقوا حتی نزلوا بدرا پس برآمدند و رفتند مردم تا فرود آمدند بدر که
نام موضعی است مشهور میان مکه و مدینه و وجه تسمیه به بدر در کتاب الجهاد گذشت فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بطریق اخبار از غیب و وحی
هذا مصرع فلان این جای هلاک شدن و افتادن فلانی است نام یکی
از آنها میگفت ویضع یده علی الارض ههنا وههنا و حضرت دست خود بر زمین
برای تطبیق موضع ههنا وههنا یعنی هر کدام از مواضع را تعیین می نمود
و مقارنت میکرد قال فما ماط احدهم عن موضع ید رسول الله پس دور
نشد و در نگذشت هیچ یکی از جای که دست نهاده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ماط دور شدن و دور گردیدن رواه مسلم   ابن عباس ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال وهو فی قبة یوم بدر روایت است از ابن عباس که آنحضرت گفت و حال
آنکه وی در خیمه بود روز بدر اللهم انشدک عهدک و وعدک خداوندا سوال میکنم بتو آن
را یعنی تذکر و سوگند میدهم ترا که نصرت و ظفر من برا عدای دین داده باشد
انشد بفتح همزه و ضم شین و نشده و نشدان بالکسر سوگند آنچنان ذا العهاد تعرف کم
شده بودن گویا از خاطر وی کم شده بود و یاد داری آنرا و هم گفت آنحضرت
اللهم ان شئت لا تعبد بعد الیوم خداوندا اگر میخواهی که پرستیده نشوی پس امروز
بر روی زمین از امروز و بیان یعنی اگر این جماعه مسلمانان را هلاک میکنی و مکر

که می‌پرسیدند تر از این عبادت لطیف بود چه اینها مده و مزاح میدهست که آنحضرت
مناجات مشغول بود تا آنکه ردا از دوش مبارک افتاد و از وجود نیست فا... ابوبکر بنزد ایشان رفت
ابوبکر رضی الله عنه دست آنحضرت را گرفت چنانکه ... گفت ... و قال ... ای رسول الله
قدرکه نفسی کردی یا رسول الله النجت علی ربک بسیار مبالغه کردی بود در دعا
مستغیثین و ... آنحضرت ... برای دبر ... و ... برای کردن مسلمانان
زیرا که ایشان ... دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعیان
... اللهم ... احصو ... که الحاح کنند و مبالغه نمایند در سوال
فی الدرع ... چون گفت ابوبکر این سخن بیرون آمد آنحضرت از جایی که ... کرد
و حال است که آنحضرت بر می‌جست از زره خود از ... فرح و نشاط و یقول سیهزم
الجمع و یولون الدبر و در ... است که ... شده بود این ... و روی ...
... چون آنحضرت در ... بود ...
بود ... تعالی و ... آمد ... از جانب ...
مکر رضی الله عنه ... دل ... گفت ...
با ... مشرکان ... طریق ... که ... اطلاع داد ...
... گردد ... که ... جای ... است که ...
و ... ابوبکر ... تعالی و ... آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و در آن حال ... و ... آنحضرت را ... الحاح ... و
... اصحاب و ... آنان بود زیرا که این ... بود ...
... الله که ... کرده بود ... ایشان مبالغه کردند و ...
... و ... الذی ... و ... ایشان ... چون ... و
آنحضرت ... و اجابت ... الی ...

خاطر را که از جانب ایشان بشنیدی و بگوی ابا دوست و امام عراقی گفت
رحمه الله علیه که حال الحدیث ایشم و اکمل بود با شاخ نظر و علم لطفان عماد الله
ربانی [illegible] چون در سطوت و جلال دین و نظر ابوبکر بر ظاهر و باطن بود در صدق و این بنا
بر تحقیق دیگر است که در رساله سلسلة الصفات از شیخ کمتعین نقل کرده ایم
و در شرح بزرجی از ان مذکور است رواه البخاری و ان النبی صلی
الله علیه و سلم قال یوم بدر و هم از ابن عباس است که آن حضرت گفت روز بدر
هذا جبریل آخذ برأس فرسه این جبریل است که گرفته است سر اسب خود را و عنان و
ابزار برای جنگ کردن همراه وی در روز بدر ذکره البخاری و علیه اداة الحرب ای
که جبریل است دست افروز جنگ و سلاح آن مجرد اینجا دیدن الحضرت است
جبریل را برای جنگ کردن همراه می در روز بدر رواه البخاری و
قال بینما رجل من المسلمین یومئذ یشتد و هم از ابن عباس است که گفت در اثنای آنکه مردی
از مسلمانان در روز بدر حمله میکرد و می دوید فی اثر رجل من المشرکین امامه یعنی
مردی از مشرکان که پیش او مسلمان بود اذ سمع ضربة بالسوط فوقه ناگاه شنید
مردی مسلمان او را از زدن تازیانه بالای خود و صوت الفارس یقول و شنید
آواز سوار را که میگوید اقدم حیزوم امر از اقدام گفتنی یا حیزوم اقدام در آمدن در جنگ
و پیش رفتن مانند ای ای حیزوم و اقدام بمعنی اول بفتح همزه و سکون
قاف و کسر دال است و بروجه ثانی بضم همزه و ضم دال و حیزوم بفتح مهمله و سکون
تحتانیه و ضم زای نام اسب جبریل است که در فی القاموس [illegible] نوشته اند نام
اسب ملکی از فرشتگان است فنظر الی المشرک امامه فخر مستلقیا نگاه
کرد آن مسلمان بسوی کافری که در پیش خود بر زمین افتاده بر قفا فنظر الیه
بود بقفا [illegible] بسوی مشرک فاذا هو قد خطم انفه ناگاه آن مشرک [illegible]

زده شکافته است بینی او و دیدند را اثر آن که اثر زدن بر بینی او و شکافتن آن سلطان
بر بینی و سر چون شکافتن رسیده بود جراحت بر بینی و شده بر اثر آن و زخم بدو باقی
مانده بود آثار بر بینی وی و بدین اشارت است قول حق سبحانه سنسمه علی الخرطوم و من
وجهه کضربة السوط و یعنی کفا خضر شده است روی آن مشرک مانند زدن تازیانه
بانه فاخضر ذلک اجمع یعنی سبز شد جای ضربه همه آنکه باقی میماند اثر ضرب و درد
فجاء الانصاری یعنی آمد انصاری که بنام مرد مسلمان است که دیده
بود مشرک را بآن حال فحدث رسول الله یعنی خبر داد پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم باینکه دیده بود در زدن او از زدن سقط مشرک و افتادن او بر زمین
تا آخر آنچه گذشت فقال صدقت یعنی گفت آنحضرت بانصاری راست میگوئی
ذلک من او از زدن مدد السماء الثالثة این مذکور از زدن ملک فرشتگان
آسمان سیوم بود فقتلوا یومئذ سبعین یعنی کشتند فرشتگان [illegible] هفتاد
کشتن رواه مسلم سعد بن ابی وقاص قال رایت عن یمین و
رسول الله صلی الله علیه وسلم و عن شماله یوم احد رجلین یعنی گفت سعد دیدم
من در جانب راست آنحضرت و در جانب چپ او در روز واقعه احد
دو مرد را که علیهما ثیاب بیض یعنی بر ایشان دو مرد را [illegible] جامهای سفید
بود یقاتلان کاشد القتال یعنی کارزار میکردند همچو سخت ترین الی وقاص نان
کارزار و کشتن کردن ما رایتهما قبل و لا بعد و ندیدم من آن دو مرد را پیش از آن
و نه پس از آن یعنی جبریل و میکائیل متفق علیه سعد بن ابی وقاص آن دو مرد جبریل و میکائیل
را پس بعد از آن روز ندیدند و الله تشاجع از آنحضرت و اعتبار وی علیه السلام خواهد
متفق علیه البراء قال بعث النبی صلی الله علیه وسلم رهطا الی ابی رافع روایت است از براء
ابن عازب گفت برانگیخت و فرستاد آنحضرت گروهی را بسوی ابی رافع یهودی

[illegible]

کنیت وی ابو الحقیق بضم حاء مهمله و فتح قاف اولی و سکون تحتانیه میان
دو قاف که دشمن ترین دشمنان آنحضرت بود که عهد شکسته کرده و فتنه گریها
نموده مردم را بحرب آورد در حصنی که داشت پناه جست پس آنحضرت جماعه را بروی
فرستاد که بیخ فساد او را برکنند و هلاک سازند فدخل علیه عبد الله بن عتیک
بیته لیلا پس در لغه ابی رافع عبد الله بن عتیک بفتح عین مهمله و کسر تحتانیه
[illegible] عتیق که از مشاهیر انصار است خانه ابی رافع در شب و هو نائم
فقتله و حال آنکه وی در خواب بود پس کشت او را فقال عبد الله بن عتیک
فوضعت السیف فی بطنه حتی اخذ فی ظهره پس نهادم شمشیر را در شکم وی تا آنکه
گرفت در پشت او و در گذشت از آن موضع انی قتلته پس شناختم من
و یقین دانستم که کشته ام او را فجعلت افتح الابواب پس در ایستادم
من که [illegible] درهای حصین او را در ابتدا این رهط [illegible] فرستاده
بود آنحضرت ایشان را همراه من برای قتل او بیرون در ایستاده بودند
و منتظر بودند تا قصه عبد الله بن عتیک بکیفیت [illegible] و تفصیل
طلب در کتب سیر مذکور است و در روایت لفظ صحیح بخاری نیز در اوایل
کتاب المغازی بعد از غزوه بدر حدیث این مذکور است و لفظ
غریب و عجیب است حتی انتهیت الی درجه تا آنکه رسیدم بپای
زینه فوقعت فی لیله مقمره پس افتادم از آن پای زینه باشتباه
پای در شب مهتاب فانکسرت ساقی پس شکست ساق من فعصبتها بعمامه
پس بربستم ساق خود بدستار فانطلقت الی اصحابی پس رفتم من
بسوی یاران خود که بیرون در ایستاده [illegible] انتهیت الیه پس رسیدم
بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فحدثته پس خبر دادم آنحضرت را بقصه پس

وی فقال ابسط رجلک پس گفت آنحضرت علیه السلام بمن دراز کن پای خود
را فبسطت رجلی پس فراخ کردم پای خود را فمسحها پس مالید و گذرانید بر ساق
من دست مبارک خود را فکانما لم اشتکها قط پس گشت ساق من گویا که هیچ
نکردیم ساق را و درد مند نشدم از آن هرگز شکایت و رجل بمعنی قدم که بر دوش معنی
درد و بیماری برآید گویا که قدمی کشد از ران رواه البخاری جابر قال
انا یوم الخندق نحفر روایت است از جابر گفت که ما را روز خندق که عبارتست
از حفره اجرا می کنیم خندق را خندق گوی که در گرد شهر می کنند معرب کنده
معرب کنده و قصه آن مذکور است در احادیث و در سنت فعرضت کدیه شدیده
پس پیش آمد و پیدا شد این سنگی که کندن ایشان نبود و الکدیه بضم کاف
و سکون دال و کیانیه زمین سخت میان کوه که بر و قلیند و ردی کار نکند فجاءوا
النبی پس آمدند اصحاب نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقالوا هذه کدیه عرضت
فی الخندق پس گفتند آن زمان سختی است که پیش آمده است در خندق فقال انا
نازل پس گفت آنحضرت یعنی فرود می آیم ثم قام پس برخاست و بطنه معصوب بحجر و
آنحضرت بسته شده بود سنگی از جهت گرسنگی و لبثنا ثلاثه ایام لا نذوق ذواقا و درنگ
کرده بودیم ما سه روز در حالی که نمی چشیم هیچ چیزی را و ذواق بفتح الذال
شود از ماکول و مشروب یعنی گرسنه بودیم سه روز گرسنه بودیم که هیچ نچشیده بودیم
النبی صلی الله علیه وسلم المعول پس گرفت آنحضرت متعین و جرب فضرب فعاد
اهیل پس زد بر آن کدیه پس گشت آن کدیه توده ریگ روان معول بکسر میم و سکون
مهمله بنی که سنگ شکافته می شود بوی کوه و کثیب بفتح کاف و کسر مثلثه ریگ
مهمل بر وزن افعل بتحتانیه یک ریگ روان فانکفات الی امرا
جابر می گوید پس چون مشاهده کردم اثر جوع را در آنحضرت برگشتم و میل کردم
در

رفتم بسوی زن خود که نام وی سهله بنت مسعود انصاری بود فقلت هل
عندک شیء یعنی پس گفتم مر او را آیا هست نزد تو چیزی از طعام و بسبب آنکه فانی
رأیت یعنی پس بدرستی که من دیدم به پیغمبر صلی الله علیه وسلم خمصا شدیدا از گرسنگی
خمصا بفتح خا و سکون میم و فتح نیز آمده است گرسنگی چنانکه مخمصه
یعنی مرد باریک و لاغر شکم از گرسنگی فاخرجت جرابا فیه صاع من
شعیر پس بیرون آورد آن زن انبانی که در وی پیمانه از جو بود جراب بکسر و فتح
انبان از چرم و عبرانی ولنا بهیمة داجن و ما را بره خانه پرورده بود و بهیمه
بضم با و سکون بچه میش وی یا بزغاله بهیمه شوربره چون بره و بزغاله بره ماده در بعضی
نسخ بهیمه بلفظ تصغیر و داجن بجیم از حیوان آنچه در خانها الفت گرفته باشد فذبحتها
یعنی کشتم من آن بهیمه را و طحنت الشعیر و آرد کرد زن من جو را و در بعضی نسخ بضم
حا و فتح نون آمده است یعنی آرد کردم جو را حتی جعلنا اللحم فی البرمة تا آنکه گردانیدیم
و انداختیم گوشت را در دیگ و برمه بضم موحده و سکون را دیگ از سنگ والان
نیز متعارف در حرمین دیگ از سنگ است و برمه می گویند و قدر نیز می گویند ثم جئت
النبی پس آمدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فساررته فقلت پس سرگوشی کردم آنحضرت
را پس گفتم یا رسول الله ذبحنا بهیمة لنا وطحنت صاعا من شعیر یعنی کشته ایم ما بره
خود را و آرد کرده است زن من یک صاع را از جو پس تعال انت
و نفر معک پس بیا تو و جماعه با تو و تعبیر بنفر بجهت کم بودن از مردان کم از ده
فصاح النبی صلی الله علیه وسلم یا اهل الخندق ان جابرا صنع سورا فحیهلا بکم
پس آواز بلند کرد آنحضرت و گفت ای اهل خندق بدرستی جابر ساخته است
طعامی پس شتابی کنید و بیایید و سور بضم سین و واو طعامی که خوانند سوی مردم را
فارسی که بر زبان شریف آنحضرت رفته و چند لفظ دیگر هم هست از فارسی که

آنحضرت آنها را مشرف ساخته است فقال رسول الله بس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم لا تفضحن برمتکم ولا تخبزن عجینکم حتی اجیء فرو نهاد بس شاد کرد خود را و دهان
به بر نهید حمیر خود را تا آنکه بیایم من ولا تفضحن بضم فوقانیه و سکون لام و تحریک تا و جیم
را بر دو بفتح رجع احاد و امداد آنحضرت فاخرجت له عجینا بس بر فرمن ... ما
آنحضرت حمیری که داشت فبصق فیه بس آب دهن مبارک انداخت در خمیر و بار
و دعا کرد به برکت و زیادتی ثم عمد الی برمتنا فبصق کرد و اندر شوربای دیگر ما فبصق
و بارک ثم قال ادعی خابزة فلتخبز معک بس گفت آنحضرت برای من نان پز طلب
کن نان پزنده را انس باید که برد همراه تو و اقدحی من برمتکم و بکش پوست بکفگیر از دیگ
خود مان ولا تنزلوها و فرو دو نهاد بعد دیگ از دیگدان و هم الف جابر میگوید و این اهل
خندق هزار کس بودند فاقسم بالله لاکلوا انس سوگند می خورم بخدا که بخوردند تا که
چنانکه بود غطغط او آواز کردن دیگ مغطوط و یک ... و ان عجیننا لیخبز کما هو
... و یک ... انهم گویند چنانکه بود متفق علیه ... این شد از
دانست و منبع آثار برکات محمد صلی الله علیه و سلم که زمین و آسمان و ظاهر و باطن
از برکات وجود وی پر است و بصورت باید کرد چه در دل و سر درازش بود در دلها
اهل حضور حاصل شده باشد سادی ... و چون باطنی که بر کنار رحمة العالمین
در وی راه ماند یکبارگی این عجز و در باز از ملکه بعد موضع است از ره مرو
می شود که نزد بالی خود آن را افشاندی گوید بار که النبی فقال ...
لا ... بر ... معمور خانه ... ای انس ... اللهم صل
وسلم و زود در بارک و کرم علی سیدنا و مولانا و نبینا و شفیعنا محمد و آله و صحابه اجمعین

زمحو رسی برامد جان عالم ... ترحم یا نبی الله ترحم ... نه آخر رحمة العالمینی
ز محرومان چرا غافل نشینی ... الی غاده ان رسول الله صلی الله علیه و سلم ...

... ۹

بجا رجال بحجر المسجد مسح را نقبه و المنقول روایت است از ابی قتاده که او گفت
از بعض صحابه شنیدم که آنحضرت گفت مر عمار بن یاسر را در هنگامی که می کندند آنحضرت با خالد
خندق چندان بنش شروع کرد که مسح می کند سر عمار را و بانگ میکند که در از سر وی
وی می گوید ابن سمیه ای ابن سمیه مشقت و مصیبت لبس شده بضم سین مهمله و فتح میم
و تشدید تحتانیه نام مادر عمار است که مسلمان شد مکه و عذاب کرده شد در دین
خدا بیرون شام داران تا آنکه اصحاب رسول الله بعض و بعضی وی را و نسبت او را بکسا
آنحضرت شفقت و محبت عمار را یاد میکند و ندا می کند انرا و در حقیقت مر او را
عمار است و الله اعلم و تقتلک الفئة الباغیة وی را کشتند لشکر و بیا که بعضی می بینند و
عدول می اند از طاعت امام بر حق مراد بابن فئه معاویه و قوم اوست زیرا که
قتل عمار در لشکر معاویه است و عمار با امیر المؤمنین علی بود و وی از دلائل صحابت
است و در بعضی صحابه آورده اند که عمرو بن العاص نزد معاویه آمد و گفت
عمار کشته شده است که عمار بن یاسر کشته شد معاویه گفت مشغول صحبت
نفس من شده ای الحاله ... عمار گفت تقتلک الفئة الباغیة معاویه گفت عمار را
با امام علی کشت که او را بجنگ آورد ... و در بعضی اخبار آورده اند که معاویه
عمرو بن العاص گفت تو بحث ردی بوده که در لشکر خود می ... و الله اعلم و
را طرق کثیره است بمرتبه شهرت و تواتر صحابه و در رساله تتمیم اشارت ذکر کرده ام و
... اینجا اعتبار معیت است که از قتل عمار بروجه مخصوص خبر داده روایه مسلم
سلیمان بن صرد بضم صاد مهمله و فتح راء ابو المطرف خزاعی کوفی صحابی است بود
نبی رضی الله عنه خرقا صالح عابد بس عالی ذات و شریف بود در قوم خود و امیر بود
تهالیان که بعد اسلام شد حسین بن علی رضی الله عنهما و خلق کثیر را با این آورده
بعده اند در همان حال شهید شد در سنه ... بود و نود سال رضی الله عنه تعالی قال النبی

صلی الله علیه وسلم روایت از سلمان الفارسی کرده که گفت نبی صلی الله علیه
وسلم حین اجلی الله الاحزاب عنه گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم هنگامی که دور کرد
و پریشان کرده بود خدا گروهها که در غزوه خندق بر جنگ و عداوت آنحضرت
اجتماع و اتفاق کرده بودند چه غزوه خندق را غزوه احزاب نیز گویند یعنی جمیع
مشرکان و یهود و غیرهم گروه گروه بنا بر کمال اتفاق کرده گرد آمده بودند پس پروردگار
تعالی بادها و لشکرها فرستاد از ملائکه در هم و برهم کردند ایشان را چنانکه از احادیث
و تفسیر ماثور است پس آنحضرت بطریق اخبار از غیب فرمود الآن نغ
زوهم الآن نغزوهم ولا یغزوننا نحن نسیر الیهم اکنون غزا می کنیم ما ایشان را و غزا نمی
کنند ایشان ما را و نحن نسیر الیهم و ما نسیر مثلکم بسوی ایشان و می رویم بر سر ایشان
و نمی آیند ایشان بر سر ما و چنین شد که بعد از این غزوه قدم مشرکان نمی رسید که بجنگ
مسلمانان بیاید و مسلمانان بر سر ایشان رفتند و فتحها کردند رواه البخاری و عن عائشة
رضی الله عنها قالت لما رجع رسول الله صلی الله علیه وسلم من الخندق یعنی وقتی
که برگشت از غزوه خندق و انهزام کفار و وضع السلاح و اغتسل خلاص شد و جنگ را که
فراغ از جنگ و اغتسل و غسل کرد بعضی روایات آمده است که تمام نشده
بود یعنی هنوز غسل تمام نکرده بود که ناگاه جبرئیل آمد نزد آنحضرت جبرئیل و
ینفض رأسه من الغبار و حال آنکه جبرئیل می افشاند سر خود را و پاک میکرد از گرد که
در غزوه خندق بدان آلوده شده بود فقال قد وضعت السلاح پس گفت جبرئیل
با آنحضرت بتحقیق بنهادی تو سلاح را والله ما وضعته بخدا که ننهاده ام سلاح
جنگ را اخرج الیهم بیرون آی بسوی ایشان قال فاین قال النبی پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس کجا گفت آنحضرت پس کجا بروم و بسوی
کدام بیرون روم فاشار الی بنی قریظة پس اشارت کرد جبرئیل بسوی بنی قریظه

از سنگ و چوب بود بر سه و چهار میل از مدینه بود و حصنی داشتند والان آثار آن باقی
است و مسمی به بنی قریظه که آنحضرت در ایام محاصره ایشان اقامت نموده در بیت
آنها مسجد ساخته بودند از وی و هم آن مکان مسجدی بنا کرده اند مشهور است و آن در جانب
جنوبی مدینه است بمخرج النبی صلی الله علیه وسلم و بینهم بیش عرض ابد آنحضرت در وقت
رفتن بنی قریظه متفق علیه وفی روایة البخاری عن حمید قال انس کانی انظر الی الغبار ساطعا
فی زقاق بنی غنم بفتح زا کوچه یعنی گویا نگاه میکنم بجانب غباری که بر می خاست
در کوچه بنی غنم بفتح غین معجمه و سکون نون وفتح میم برآمده نام قبیله است از انصار
و آن بهم راه وقافیه توجه موکب جبریل او جماعت سواران که همراه جبریل بودند و در
بعضی نسخ من کوکب و این ظاهر تر است و موکب بکسر کاف جماعه سواره و پیاده
کذا فی القاموس و از عبارت بیانه که جمعی از سواران مفهوم می شود سوار بند که می
و اختلاف حاصل شد بیان رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگام سفر کردن و زمین سیر صلی الله
علیه وسلم الی بنی قریظه بسوی این قبیله و مجره اینجا آمدن جبریل است استلاح بوسیده
ما موش برای جنگ و دیدن غبار از موکب برخیزد و در رسیدن انها دیده می شد
جابر قال عطش الناس یوم الحدیبیة گفت جابر تشنه شدند مردم روز حدیبیة بتحقیق و لشکر بند
نزدیک رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش بدیه رکوه و حال آنکه آنحضرت پیش روی
رکوه بود و قدح را که ظرفی از چرم که وضو ساخته شود گویی فتوضأ منه وضو میکرد
آنحضرت از وی ثم اقبل الناس نحوه بسوی او در آمدند مردم و آمدند بجانب آنحضرت
قالوا لیس عندنا ماء نتوضأ به ولا نشرب گفتند مردم نیست نزد ما آبی که وضو کنیم بان و بنوشیم
الا ما بین یدیک مگر همین که در رکوه است فجعل النبی صلی الله علیه وسلم یده
فی الرکوة پس نهاد آنحضرت دست خود را در رکوه فجعل الماء یفور من بین اصابعه کالعیون
پس آب می جوشید از میان انگشتان آنحضرت کامثال العیون مانند چشمها قال

بگفت جابر فشربنا و توضأنا بنوشیدیم ما و وضو کردیم قیل لجابر گفتم گفته شد

مر جابر را چند کس بودید شما قال لو کنا مائة الف لکفانا گفت جابر چند بود [illegible]

[illegible] آن قدر آب روان شد که اگر می بودیم ما صد هزار کس هر آینه رسیده می بود

ما را کنا خمس عشرة مائة در واقع بودیم پانزده صد ظاهر عبارت آن بود که

برابر با صد و مکرر مقصود مبالغه در تکثیر است و [illegible] حدیبیه [illegible] بودند [illegible]

صد از [illegible] صد کس کذا قیل متفق علیه   البراء بن عازب قال کنا مع

رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع عشرة مائة یوم الحدیبیة گفت براء بودیم ما چهارده

کس در روز حدیبیه در روایه جابر پانزده صد گفت بعضی می گویند که از چهارده

صد بودند بیش الا که پانزده صد نرسید کسر را انداخت یا فوج فوج می آمدند

و میرفتند وقتی چهارده صد بودند وقتی دیگر پانزده صد شدند یا اول

صد بودند چهارده صد شدند یا مدار بر علم ظن و تخمین است والحدیبیة بئر و حدیبیه

نام جایی است نزدیک مکه بر [illegible] روز راه فنزحناها فلم نترک فیها قطرة کشیدیم

ما آب آن را پس نگذاشتیم در وی یک قطره فبلغ النبی پس رسید این خبر به پیغمبر صلی

الله علیه وسلم فأتاها فجلس علی شفیرها پس آمد آنحضرت بر سر آن چاه بنشست بر

کرانه آن ثم دعا باناء من ماء فتوضأ آنحضرت [illegible] از آب فتوضأ پس وضو

کرد آنحضرت ثم مضمض و دعا [illegible] آب در دهن کرد و دعا کرد ثم صبه فیها

ریخت آب دهن را در چاه ثم قال دعوها ساعة پس گفت بگذارید آن را ساعتی

[illegible] فارووا انفسهم و رکابهم سیراب گردانیدند مردم و انبان خود را و رکابهای

جمع رکوب [illegible] آنکه کوچ کردند [illegible] بعضی [illegible] مدت اقامت [illegible] بیشتر ان

مردان سیراب بودند مدت اقامت ایشان [illegible]

رواه البخاری   عوف روایت است از عوف که [illegible] عن ابی رجا

[illegible]

از ابی رجاء عطاردی که از کبار تابعین است ولادت وی در زمان نبوت
بوده ولیکن آنحضرت را ندیده و عمر طویل یافته از صد و بیست سال عالم عامل نبیل مرئیا
بعد وفات او در سنه خمس و مائه من عمران بن حصین که صحابی مشهور است
قال کنا فی سفر مع النبی گفت عمران بودیم ما در سفری با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فاشتکی الیه الناس من العطش پس گله کردند بسوی آنحضرت مردم از تشنگی
فنزل پس فرود آمد آنحضرت فدعا فلانا پس خواند آنحضرت فلانرا امام بخاری
را ترک نمود و طلب فلان نسخه ابو رجاء بود که نام می برد آن فلانرا ابو رجاء که راوی
حدیث است از عمران بن حصین و گشته عوف فراموش کرد نام او را عوف که
راوی است از ابی رجاء و دعا علیا و خواند آنحضرت علی را رضی الله عنه فقال
اذهبا فابتغیا الماء گفت بروید هر دو و بجویید طلب کنید آب را فانطلقا پس
رفتند هر دو علی و آن فلان فتلقیا امرأة بین مزادتین او سطیحتین من ماء فلاقات
کردند زنی را میان دو مزاده یا دو سطیحه از آب مراد از نفع منم و تحقیقت راو در اصل
بمعنی توشه دان و برداشت که در روی آب ... اطلاق میکنند دان از دو
چرم می باشد و گاهی با چرم سوم دوخته می شود تا فراخ شود کذا فی القاموس
و فی مجمع البحار یعنی مزاده مشک بزرگ که زیاده کرده می شود چرمی دیگر و سطیحه
بفتح سین و کسر طا بمعنی مزاده است یا نوعی از مزاده است از دو چرم که یکی
بر دیگری دوخته شده است فجاءا بها الی النبی پس آوردند هر دو آن شخص دیگر آن زن
را نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاستنزلوها عن بعیرها پس فرود آوردند آن زن
را با آن مزاده را از شتر او و معنی اول ظاهر است و دعا النبی صلی الله علیه وسلم
باناء و طلبید آنحضرت ظرفی را ففرغ فیه من افواه المزادتین پس ریخت یعنی
بازگردانید ... است در آن ظرف از دهانهای هر دو مزاده و لوکی فی الناس اسقوا

روز روا داشته شد و مردم که آب دهند خود را یعنی بلند بلند را اسقوا بفتح همزه و کسر اد
بود در بعض و فتح افصح است که اول فاسقوا است آب خوردند تا گفت
عمران فشربنا عطاشا اربعین رجلا پس نوشیدیم ما در حالی که تشنه بودیم چهل مرد
حتی روینا تا آنکه سیراب شدیم روینا بفتح راء و کسر واو فملانا کل قربة معنا و اداوة
پس پر کردیم ما هر مشک و هر مطهره که با ما بود و بعض ظرف که با ما بود و هی الفراغ اولاده
مطهره یعنی آبدستان و ایم الله لقد اقلع عنها و انه لیخیل الینا انها اشد ملئة منها
حین ابتدا و سوگند خدا هر آینه بتحقیق باز داشته شد و لعد السه نشدان مزاده در حال آنکه آن
مزاده در خیال ابتدا صحابه می‌نمود بر ما که آن مزاده سخت پرتر است از روی پر بود
ما خود بینم که در حجت بود یعنی همه آب خوردند و پر کردند و آن مزاده بحال خود
بود و همچنان پر بود که بحت بود ... مبالغه فرمود که او بحت پرتر بود ملع
بضم همزه ملفوظ مجهول و یخیل بفتح مجهول از تخییل و ملئه بکسر میم و سکون لام و همزه
از پری محبوس است متفق علیه جابر قال سرنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی
نزلنا وادیا افیح بفاء و حاء مهمله یعنی گفت جابر سیر کردیم ما با آنحضرت تا آنکه فرود آمدیم در دره
را مهمله بست رسول الله صلی الله علیه و سلم یقضی حاجته پس رفت آنحضرت که قضا
کند حاجت خود را مراد حاجت انسانی است فلم یر شیئا یستتر به پس ندید چیزی را
و بود در مقابل ... که پرده کند بدان از مردم و اذا شجرتان بشاطی الوادی
و دید آنحضرت دو درخت را در کرانه رودی و دو در وادی شجرتان و این ...
فانطلق رسول الله پس رفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الی احدیهما بسوی
یکی از دو درخت فاخذ بغصن من اغصانها پس گرفت آنحضرت شاخی از شاخ
های آن درخت را فقال انقادی علی باذن الله پس گفت آنحضرت گردن
و فرمان بردار شو با من بدستوری خدا فانقادت معه پس گردن نهاد

درخت مانند

درجست یا بجهت کما یعبر النحویین الذی لها نفع فایده باشد پس چوب درمیمی کشیده
بمطاوعت و فرمان برداری منکسر است کشیده خود را بجانب تکبر جا بجیه و یکجا
همین خوبی که درمیمی سرفی اسد اند بند باشد و شاهتر شود در الفعاد مضا لعت میداخل
یعنی در سوت دادن و بدایت نمودن است مراد رسی اطاعت الفعاد است
یعنی الی الشجرة الاخری تا اینکه امد الحضرت درجست دیگر را فاجز بعض من اعضا
بدایت گرفت ساحل از ساحبای او در فعال انقادی علی باذن الله فالعادت
مه کذلک همچنین که درخت بجحت امده بود جنبی ازان کان با منصف مما بینهما او قرینی
رسید الحضرت در میان را و در درخت محلت احدث بعنی حاضر ملکوید لسلسم
من هر حال که حدیث میکنم بنفس خود را و سخن ملکوید بادی بعنی در دو این امر
نسبت بدیدم از الحضرت با خودگفتم مهمان جست و مکرمت یا در جرهای جابر
ملکوید عارضه شان می باشد که با خود در سخن می باشد از احدیث نفس بکر مثل
فلاست معنی بنده بنفس حاضر شد از بس اشعالی مکر بنی بحابنی بعنی مشغول بودم بس
خود فما انفاتا نشت ندانستم هیچ جز لیش التفات کردم و نکر بستم فادا انا برسول الله
صلی الله علیه و سلم مقبلا بنفس نا کاه بن می بینم الحضرت را که روی آوردند ما
بطرف ما و اذا الشجرتین فطرفتا فقادتا ناگاه می بینم آن دو درخت را که بتحقیق
جدا شده اند فقامت کل واحدة منهما علی ساق یعنی استادند هر یکی از آن دو درخت
بر جای خود که حال آن به محال و اصلی خود بودند رواه مسلم ربه بن ابی عبید عم
بمس ورنج با تابعی بوده است مولی سلمة بن الاکوع قال رایت اثر ضربة فی ساق
سلمة بن الاکوع گفت دیدم بر موضع بدن دیدم نشان زخمی در ساق سلمة فقلت پس گفتم
یا ابا مسلم کنیت سلمة بن الاکوع است ما هذه الضربة چیست این اثر ضربه قال ضربة اصابتنی یوم
خیبر گفت زخمی اثر ضربه است که رسیده بود مرا روز غزوه خیبر فقال الناس اصیب سلمة

پس نگفتند مردم بعد از وی سلم یعنی کشته شد و برو یعنی خبر او رسید پدر رسید که مردم
گمان بردند که مرد فامیت النبی پس اندر حجرها را صلی الله علیه وسلم صعنت فیه
فلما نعمات پس در مسجد آنحضرت در آن سر رفیع و مسجد فی حجر اشکنبها حتی الساعه
پس نگاه بکردم از آن اقه در مسجد شدم تا این وقت رواه البخاری انس قال
نعی النبی صلی الله علیه وسلم زیدا و جعفرا و ابن رواحة للناس یعنی بگفت انس خبر
رسانید از مرگ سه موت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه
ز برای مردم قبل ان یاتیهم خبرهم پیش از آنکه بیاید مردم را خبر موت ایشان و این
سه صحابی در غزوه موته بقیم که شهری است از شام در سنه ثمان شهید شدند
و مسلمانان سه هزار بودند و مردم صد هزار در تمام غنیمه سطور است و کیفیت سرفعال آن
گفت آنحضرت در میان بگفت فقال اخذ الرایة زید برگرفت رایت
واحد زید بن حارثه فاصیب پس کشته شدیم اخذ جعفر فاصیب پس گرفت
رایت جعفر بن ابی طالب بعد پس کشته شدیم اخذ ابن رواحه گرفت
رایت را عبد الله بن رواحه فاصیب پس کشته شد و عیناه تذرفان و چشمان
آنحضرت این حکایت را و بر وی چشم آنحضرت اشک می ریخت حتی اخذ الرایة سیف
من سیوف الله تا آنکه برگرفت رایت را آنکه بگفت او شمشیر است از شمشیرهای
خدا یعنی خالد بن ولید و گویند که بود شمشیر از دست خالد در آن روز
حتی فتح الله علیهم تا آنکه گشاد خدای تعالی بر مسلمانان یعنی نصرت داد
بر روم و مسلمانان از دست ایشان سلامت ماندند رواه البخاری عباس
قال شهدت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم حنین گفت عباس حاضر
با آنحضرت روز غزوه حنین که بعد از فتح مکه واقع شده و حنین نام جای
و فتح بون اولی بعد از آن کنیت ساکن است نام موضعی است میان مکه و طایف

نزول آمد فلما التقى المسلمون والكفار ولى مدبرين المسلمون پس چون ملاقی گشتند یعنی
یکدیگر مسلمانان و کافران برگشتند مسلمانان در حالی که پشت دهنده اند و تحقیق این
هزیمت نمود بلکه برگشته بجای خود آمدند تا ایستادند و جویند از حضرت وحی
و با جمله این یک حوالی بود از مسلمانان که واقع شد فطفق رسول الله صلی الله علیه وسلم
یرکض بغلته قبل الكفار پس شروع کرد آنحضرت که می جنبانید استر خود را که نام او دلدل
و بجانب کفار برکض جنبانیدن و دوانیدن با پای و قبل بکسر قاف و فتح موحده جانب
و این غایت جرأت و شجاعت است که در چنان معرکه کسی پای نشد نارد و انا
آخذ بلجام بغلة رسول الله قال عباس میگوید رضی الله عنه و حال آنکه من گیرنده ام لگام استر
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اکفها ارادة ان لا تسرع در حالی که باز میدارم نعلیه
از جهت اراده اش اینکه شتابی نکند ... برود وابو سفیان بن الحارث آخذ برکاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم وابو سفیان پسر عبد المطلب پسر عم رسول الله که از
میان قریش و شجاعان عرب بود گیرنده بود رکاب آنحضرت را تا نبارد و ...
اگر نبارد و در رکاب باشد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ای عباس ناد اصحاب السمرة
پس گفت آنحضرت ای عباس آواز ده خداوندان سمره را بفتح سین و ضم
میم درختی است که بیعت کردند در زیر آن روز حدیبیه که بر اشعه رضوان خوانند
یعنی مراد اهل حدیبیه را که در بیعت رسیدند فقال عباس و کان رجلا صیتا پس
گفت عباس و بود عباس مردی صیت بفتح صاد و کسر تحتانیه مشدده بلند آواز
فقلت باعلى صوتي عباس میگوید پس گفتم من باواز بلند خود این صحبت
سمره کجا اند اصحاب سمره قال فوالله لکان عطفتهم حین سمعوا صوتي
عطفة البقر على اولادها گویا گشتن اصحاب سمره مسلمانی که شنونده ندا از مرا عطفه البقر علی
اولادها بود و باشد برگشتن گاوان بر بچهای خود که چگونه برو محبت
[illegible]

همچنین این جماعه آمدند بعد از پیش کشیدند برای طلب خدمت بطاعت اقبال
و برد نبلت ما بکنند قال کعب عباس فاقتتلوا والکفار یعنی جنگ کردند با کافران والدعوة
في الانصار يا معشر الانصار و دعوت یعنی استغاثه میکردند جز انصار بود
یقولون میگفتند یا معشر الانصار یا معشر الانصار میگریختی یکشند ای گروه انصار
مدد کنید و یاری دهید قال ثم قصرت الدعوة على بني الحارث بن الخزرج
یعنی کوتاه کرده شد دعوت بر اولاد حارث بن خزرج و اوس و خزرج دو برادر بودند یکی
اوس و دیگر خزرج و بنی حارث از اولاد خزرج اند فنظر رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو على بغلته كالمتطاول عليها الى قتالهم پس نگاه کرد آنحضرت و حال آنکه وی
بر اسپ وجود بود مانند گردن دراز کننده و در نگریستن بر بغلی است بجانب قتال ایشان
یعنی صحابه فقال نگریست آنحضرت گردن دراز کرده بجانب ایشان می نگریست
فقال هذا حين حمي الوطيس پس گفت آنحضرت این هنگام گرم شدن جنگ است
وطیس بفتح واو و کسر طا المهمله یعنی تنور است و مراد اینجا حرب است در او ارج
طیش تنور است و گفته اند که این عبارت از صحیح یکی پیش از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم شنیده نشده است ثم اخذ حصیات پس گرفت آنحضرت چند سنگریزها
فرمی بهن وجوه الکفار پس انداخت آن سنگریزها بر روی کافران ثم قال
انهزموا ورب محمد گفته آنحضرت شکست خوردند این کافران سوگند بپروردگار
محمد فوالله ما هو الا ان رماهم بحصیاته پس بخدا سوگند نبود آن انهزام مگر سبب انداختن
آنحضرت آن سنگریزها بر خود ما بود و اطلع مگر انداختن سنگریزها حاضر بود
فما زلت ارى حدهم كليلا پس همیشه بودم من که می دیدم تیزی آن سنگها کند و امرهم مدبرا و هم
کار ایشان را پس رونده رواه مسلم الى آخر نام او عمرو بن عبد الله
بفتح سین مهمله و کسر موحده و سکون تحتانیه نسبت است بسبیع که نام مردی است

رسیدی و زیستیم تا بعین کثرة الروایه معبر از یقینی است صحابی شجاع وارد قال
قال رجل للبراء گفت ابو اسحق گفت مردی به براء بن عازب که آیا بودید شما
بجای است یا ابا عماره که کنیت براء است فرار کردید روز حنین آیا گریختید شما از پیش کافران با
پدر حنین قال گفت براء لا والله ما ولی رسول الله نه والله پشت نداد پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم و لکن خرج شبان اصحابه لیس علیهم کثیر سلاح و لکن اما قدر آن بود
که بیرون آمدند جوانان از اصحاب آن حضرت که نبود بر ایشان بسیار سلاح و جلو رفتند
فاتوا قوما رماة لا یکاد یسقط لهم سهم پیش آمدند گروهی را از کافران که تیر ایشان نبود که نیفتد
بر ایشان را تیری یعنی یا هیچ تیر اندازان نبود که خطا نمی خورد تیر ایشان فرشقوهم
رشقا ما یکادون یخطئون پس تیر انداختند چندان کرده این جوانان را تیر اندند حتی که
نزدیک نبود که خطا کنند فاقبلوا هنالک الی رسول الله پس روی آوردند این جوانان
[illegible] بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی بجای را که در آنجا پناه با آن حضرت آوردند
و رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم علی بغلته البیضاء بر استر سفید خود بود که
اورا دلدل نام است و ابو سفیان بن الحارث یقوده و ابو سفیان که ابن عم الحضرة
بود می کشید آن حضرت را یعنی بغله اورا و او در رکاب آن حضرت بود فنزل و استنصر
پس فرود آمد آن حضرت از بغله و طلب نصرت کرد از خدا و دعا کرد و قال ثم گفت
چنانکه عادت غازیان می باشد در مدح نفس خود برای اظهار جلادت
و شجاعت و تمسک نموده یعنی انا النبی لا کذب من پیغمبرم نه دروغ
[illegible] انا ابن عبد المطلب من پسر عبد المطلب ام که مشهور بود بعزت و شرف
ثم صفهم پس صف بست آن حضرت صحابه را و ایستاده کرد لفظ [illegible] مسلم و بخاری
[illegible] کرد آنچه [illegible] مسلم و بخاری است معنی این و لفظ مسلم راست
[illegible] روایه لهما و در روایتی بخاری و مسلم را [illegible] آمده است که [illegible]

عبارت کنا والله اذا احمر الباس نتقی به بودیم ما وقتی که شروع می شد حرب
یعنی قتال و شروع شدن قتال سپر می ساختیم و پناهی اوست جایگه که سختی در وقت
معصیت می بود و قایم می کردیم و پناه می جستیم بآنحضرت زان استعاره مانند یا
کار دیگری به و سپرستی دلیر و مردانه از ما کسی می بود که مقابل می ایستاد با وی در
جای که روی می بود و مرجعی می بود و معنی اتقی بالنبی صلی الله علیه وسلم و تحرز
بجانب دل استظهار بود و گیرند بر سکر سرها و رند احتمال آن که باید بکار به و برکت
خوردن آن بآن مراد آنکه در حدیث اول که مذکور است دیگر حدیث های برای تاییم
و وصف جان است و بعضی گفته اند که این استعجال به آنحضرت و پناه جستن به این
نوعی در مثال این موطن معجزه است و امری است بیرون از جریان عادت
سلمة بن الاکوع قال غزونا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حنین فذکر
صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت سلمة بن الاکوع غزا کردیم ما همراه آنحضرت
غزوه حنین را پس کشیدند پشت دادند بعضی از اصحاب آنحضرت فلما غشوا رسول الله
علی محمد شده رسول الله پس نشان همتای که نزدیک آمدند و قصد اهانت کردند
کافران با آن نزل عن البغلة فرود آمدند آنحضرت از استرش قبض قبضة من تراب
الارض پس گرفت آنحضرت مشتی از خاک زمین که سکار برانم در وقت
استقبل به وجوههم پس مقابل کرد آنحضرت بآن خاک رویهای ایشان
ز بناهی آنست کما ملی الله منهم انسانا الا ملأ عینیه ترابا بتلک القبضة الا
پس نگذاشت خدای تعالی از آن زمره آدمی را یعنی هیچ آدمی نبود مگر آنکه پر
چشم او از خاک را بآن قبضه خاک که انداخت به جانب رویهای
فولوا مدبرین پس برگشتند کافران در حالی که پشت دهنده اند فهزمهم الله
هزیمت داد ایشان را خدای تعالی و نصرت داد مسلمانان را و قسم رسول الله علیه وسلم

می آمدند و بخش کرد آنحضرت غنیمتهای ایشان را میان مسلمانان [illegible]

در جنگ کافران بدست آمد رواه مسلم [illegible] رسول

آمد چنانکه گفت ابوهریره حاضر شدیم ما با آنحضرت غزوهٔ خیبر را در مواهب است از

جابر [illegible] در غزوهٔ [illegible] ذکر کرده و در صحیح البخاری [illegible] است که گفت رسول

الله علیه و سلم [illegible] پس گفت آنحضرت مردی را از

جماعتی که همراه او بودند دعوی میکرد [illegible] اسلام [illegible] ایشان [illegible]

ظاهر [illegible] این از اهل النار فرموده این مرد دوزخی است فلما حضر

القتال قاتل الرجل من اشد القتال پس هنگامی که حاضر شده جنگ مقاتله

کرد آن مرد با کافران قتالی که از قسم سخت ترین قتالها بود و کثرت به الجراح

بسیار شد بآن مرد جراحت [illegible] الجراح [illegible] رجل [illegible] آمد

[illegible] از اصحابه گفت یا رسول الله ارایت الذی [illegible] من اهل النار

[illegible] فی سبیل الله من اشد القتال [illegible] مرا از حقیقت حال [illegible] که خبر

[illegible] که [illegible] از اهل [illegible] است بتحقیق قتال کرد در راه خدا [illegible]

[illegible] به الجراح پس بسیار شد [illegible] جراحتها [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] که [illegible] از اهل نار است وکاد بعض الناس

[illegible] بعضی مردم که شک کنند در صدق [illegible]

[illegible] در [illegible] از اهل نار است

[illegible] الم الجراح پس [illegible] حال [illegible]

[illegible] آن مرد [illegible] جراحتها را [illegible]

[illegible]

[illegible]

اثر و در حدیث دیگر در صحیح البخاری آمده که مرد نهاد شمشیر خود را بر زمین و نهاد
سنانش را خود را بر تیزی شمشیر و در در گردید بران تا کشته شد و ان منافات ندارد
بهم چه ممکن است که بر هر دو کرده باشد اول تیر بر گرد و چون تمام نشد قبل شمشیر کرد و الله
اعلم می باشند رجال من المسلمین الی رسول الله پس شتابان رفتند و در روایتی مردانی
از مسلمانان دویدند پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقالوا پس گفتند یا رسول الله
صدق الله چون یک سخن را راست کرد خدای تعالی سخنی را که گفته بودی آن مرد
از اهل نار است قد انتحر فلان و قتل نفسه یعنی بر برید گلوی خود را فلان یعنی
آن مرد کشت خود را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الله
اکبر اشهد انی عبد الله ورسوله گواهی میداد بر رسالت خود از جهة تارکی
یعنی که پیدا شود دران وقت علامات را یابند و ملعن مردم بدان و فرمود
آنحضرت یا بلال قم فاذن انه لا یدخل الجنة الا مومن ای بلال برخیز پس اعلام
کن مردم را با آنکه در نمی آید بهشت را مگر مسلمان و ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل
الفاجر یعنی خدای تعالی قوی می گرداند این دین را به مرد فاجر جهاد و قتال
وی و خروج پیغمبر مالی و غایبی کردن رواه البخاری این حدیث دلالت دارد
بر آنکه قاتل نفس در دوزخ است و حدیث [illegible] است که اگر مومن است و الله اعلم
دارد و مخلد در نار نخواهد بود و همین است حکم قاتل مومن عمدا و قاتل نفس بر قرمود
مومن است و در قرآن مجید حکم خلود وی در نار کرده و علما اند ایشان تاویل
دارند و بعضی محدثان از اهل ظواهر گفته که اگرچه مومن است اما این قسم مومن
در نار پس ایشان خلود نار را مخصوص بکافر نمیدارند اما این قول [illegible]
رقاع اهل حدیث سنت و جماعت و در خصوص این مرد که قصه او در حدیث
مذکور است [illegible] گویند که وی منافق بود حالانکه [illegible] بعد از [illegible] گفته است یعنی [illegible]

[illegible]

ما بی او که بر او ظاهر نبود نقصان و الله اعلم عایشه رضی الله عنها قالت سُحِر
رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی انه لیخیل الیه انه فعل الشیء وما فعله روایت کرده شده است
عجب از علم که گفت سحر کرده شد آنحضرت را که به او در حال انداخته می‌شد
در دل او که می‌کرده است چیزی را و حال آنکه نکرده است زیرا در حدیث دیگر آمده است
که در حال انداخته می‌شد او را که وی کرده است چیزی را و حال آنکه نمی‌آید اهل خود را و جماع
نشده و همی آمد ایشان را یعنی ظاهر شد او را از زنان [illegible] کردن با [illegible]
زنان را و چون نزدیک می‌شد با ایشان قدرت نمی‌یافت بر آن بدانکه قومی از
ملاحده استبعاد نموده اند عروض سحر و امثال آن از عوارض امراض بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم و راه سخن و انکار و طعن یافته و توهم کرده اند که برین تقدیر اعتماد بر شریعت
و اقوال و افعال وی نمانده و شک و اشتباه راه یافته که شاید از این قبیل باشد و این
توهم باطل و باطل است به ادله خود و دلیل قطعیه و نقلیه بر صدق وی در نبوت وی با
صلی الله علیه وسلم و سحر مرضی است و عارضی است که از عللی که جایز است طریان آن
بر انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین چنانکه سایر انواع مرض و اگر مرض کرده شود
چیزی از اضلال و اعمال سبب مرض موجب نگردد آن کمال اضلال را در سایر
اعمالی که به جهت سبب آن مرض بعد از حصول صحت و زوال چنانکه در سایر
امراض انبیا علیهم الصلوه والسلام جایز است بر ایشان طریان عوارض بشری از امراض
و علل و آلام و اسقام زیرا که جایز است بر سایر بشر و گذرانده شده است بر اجسام و ظواهر
ایشان به سبب و علت و آثار و اوجاع و بواطن ایشان معصوم است از آن و
[illegible] اعلا [illegible] است و [illegible] از انسان [illegible] و ازواجهم
حضرتش که گویند این معنی وارد و گاهی یک گاه بعد از زوال آن مرا از امارات شریعت
و احکام ملت [illegible] اظهار [illegible]

بعضی از آثار بشریت و فنی که بقا می‌کنند از حکمت مقابله از باب ... بوده
و امثال این عکسها نیست و نیز دو آنحضرت که الیقات الفاد سقم بوده که کمتر از سحر
از علم و نسبت حکمت منتظم بشر و در جسم شریف وی صلی الله علیه و سلم ابطال
حقانیت تأثیر سحر و جز دیانت نسبت الیس بر نبوت ابکه السحر حق و اظهار نبوت و ...
این بود چه سحر در ساحر تأثیر می‌کند و کافران آنحضرت را ساحر می‌گفتند پس جز این
تأثیر سحر در وی ظاهر کردانید که وی ساحر نیست و اما تخییل فعل و عدم قدرت بر جماع
که در حدیث مذکور شد و بطلان ضعف بصر و در بعضی روایات آمده داخل در تبلیغ
شریعت و مدح در صدق وی نیست از جهت قیام دلیل بر عصمت و تواتر است وی
در ابلاغ شریعت و آن در بعضی و امور دنیاوی است آن حضرت آن مبعوث نشده که فضیلت
داده شده و در هیچ حدیثی و خبری نیامده که هیچ ماجرا را نشده از وی صلی الله علیه و سلم در
امری بر خلاف آنچه اختیار کرده و ابلاغ نموده مخالف آنچه بعضی الدین [illegible] گفته‌اند
و آنچه مذکور است خواطر و تخییلات است و این تخییلات را صادق و اعتقاد نمی‌کرد و [illegible]
مبنی نمود و اعتقادات وی بر نهج صدق و رشد بود و اقوال وی بر طریق صحت و سداد
بنا بود و اگر ضعف بصری باهم ظاهر باشد مخل عقل و تمیز نبود فافهم و بالله التوفیق و نقل
شیخ بعد از رجوع از حدیبیه بود در ذی الحجه از سنه سابع است تعالی او [illegible] چهل
روز بود و در روایتی شش ماه و بقولی تمام سال تا آنکه فوت و علیه وی چهل روز بود
و وجود بعضی آثار مستفاد و بقای بعض تا بازی او [illegible] والله اعلم بحقائق الحال
بدان حاصل شده نیست که گفت عائشه حتی اذا کان ذات یوم عندی تا
که بود آنحضرت روزی نزد من دعا و دعا کرد آنحضرت حد از الغیبی دعای بعد
دعای دیگر و مکرر کرد و بر آن نشستم بود و در اینجا دلیل است بر استحباب و سنت و تکرر
مکرر [illegible] و از خواص [illegible] وقت دعای که مناسب که رفقت اجابت [illegible]

و دیگران گفته‌اند که بعلامی بودن ... تا در روضه خود شما ... کرده‌ام

... بعد از آن گفت آن حضرت اشعرت یا عائشه ان الله ... ای عائشه ان الله

افتانی فیما استفتیته که جواب داد مرا در چیزی که من خواسته بودم ازو فتوی

جواب آن جاءنی رجلان فجلس احدهما عند راسی والآخر عند رجلی یعنی آمد مرا دو

مرد پس نشست یکی نزد سر من و دیگری نزد پای من فقال احدهما لصاحبه یعنی گفت یکی ازان

دو مرد که ملک بودند مصاحب خود را ما وجع الرجل یعنی چیست درد این مرد فقال مطبوب

یعنی پس گفت دیگری سحر کرده شده است طب بمعنی سحر آمده است و کنی

بمطبوب عن مسحور ... قال من طبه یعنی گفت کی سحر کرده است او را قال لبید بن

الاعصم الیهودی یعنی گفت او را سحر کرده است لبید بن اعصم یهودی ...

... [illegible] ... قال فی ای شیء یعنی گفت در چه چیز سحر

کرده است قال فی مشط ومشاطة یعنی سحر کرده است در مشط بضم میم و سکون شین و بضم

آن ... شانه و مشاطه بضم میم ... آنچه از شانه ... و جف طلعة و

... جف بضم جیم ... طلعه بفتح طاء و سکون

لام ... [illegible] ... می باشد و اینجا ... طاهر ... ذکر

... [illegible] ... فی بئر ذروان

... [illegible] ... گفت در چاه ذروان بفتح دال

و سکون ... نام چاهی است و در بعضی روایات ذروان بفتح همزه ... و

... [illegible] ... فاتاها النبی صلی الله علیه وسلم فی اناس من اصحابه

... [illegible] ... آن چاه فقال

... [illegible] ... گفت آن حضرت ... مراد ...

... [illegible] ... آن چاه ... [illegible]

کنایه است چون شوری معروف است وکان نخلها رؤس الشیاطین و گویا سرهای ... الکبرهای
دیوان است فاستخرجه بیش بعض آورد آنحضرت آن سنگ را که در آن چاه نهاده بود
تو رستی که نعنه کاهی اینجا تهم باشد میرود که مراد بقول وی ونخلها کانها رؤس الشیاطین
مید ... میباشند گرد آن چاه بودند که اینها شکل بر روس شیاطین داده باشند در ...
وممکن مراد شکوفه های نخل است که در چاه درون کرده بودند و عرب رؤس شیاطین
مناظر میدارند و بعضی گفته اند که مراد شیاطین مارهای خبیث است که اینها را
شیاطین کرده متفق علیه و در روایتی از ابن عباس آمده است که آنحضرت علی را
رضی الله عنهما فرستاد از برای استخراج سنگ از بر چه دان بیش با فتیله ...
و در وی علاقه شکوفه نخل را که در وی امثال آنحضرت ساخته اند و سوزنها در وی
فرو برده و در وی یازده گره بسته ... آورد جبرئیل معوذتین را آن آیتی که از آن
می خواندند گرهی گشاده می شد و ... که از آن سوزن بر می آورد دردی آنحضرت
را تسکین ... شد و رسانید که آنحضرت بر سر آن چاه رفته و علی و عمار در آمدن
چاه و برون آوردن امر کرده باشد و ... آمده است که آنحضرت
الله علیه وسلم آن یهود را هیچ نگفت و در مقام انتقام ایشان نایستاد و می
فرمود ... را دوست نمیدارم. الی سعید الخدری قال بینما نحن عند رسول
الله صلی الله علیه وسلم وهو یقسم قسما گفت ابوسعید ... آنکه ما نزد آنحضرت
بودیم و حال آنکه آنحضرت بخش میکرد مالی را و قسم بفتح قاف مصدر است بمعنی
و قسم بکسر قاف بمعنی نصیب و بخش ... از غنائم حنین بود که قسمت کرد
الجعرانه اتاه ... آنحضرت ذو الخویصره و بفتح خاء معجمه و ... واو و سکون ... مهمله
... ومهمله و هو رجل من بنی تمیم و ذو الخویصره مردی بود از بنی تمیم فقال یا رسول الله
... اعدل ... در قسمت ... همه را برابر کرده ... [illegible]

الفول ...

مدار این بیت آنحضرت وامی توانیست که عقل نبندد و وقتی که این عقل نکلم بر آنکه
معتدوار بی وجود سبیل الهی استماع نمود مدار آنست که ... و مدار رحبت المباشرت و بر آنها
بر نسبت عمل فرستاده و گرفتن عمدا است نبیند نام شمار اجرها اسدی جد بالکفاری با
جبری نیست مثل عمر انحضرت لی ... حدیث مسلم پس گفت عمر رضی الله عنه آن
ملامت ... برفتن ابدا مثل و عمدا نبایه اصحابا ایستی گفت آنحضرت ملکیا را
حرمی ... ریاکه برادر ... که تحقیر اعدم دعوی سبع مسلوبیم که جوارد جوارد
می بینداز یکی ... بیمار جود ادر معامله ... ایشان ... صباحم صباحم
بیزد ... ووفیشانی ... بمطار ... ایشان ... و فرمیبر ار ... زد
بیزد ... ورزیدن بیضان نبی ورامع بخشنده است اگرچه بیلند ... ایشان
... ملی برسند اگرچه ایشان ... عمل ... ایشان برایام
... یعوون الفراین و ... رماح ... جواهند دان ... و ... روکان
... ایشان را کنایه ... ... صعود وصل بعمل امایست ... بهر قول من
الیس کما یعرف ... من امه و بی ... ابد ... جامعی ... برانبند و بی گذرد و تر از
... اید آنچه می بود ... ... بیفطر الی ... نگاه کرده می بود ... و
زمان ... را ... که بخشنده می بود ... ... و ... بالذی ... الی ...
نگاه کرده می بود ... یعنی ... بفتح نون و کسر ... السد ... بجانبه ... چه
... مربع ... است ... ساکن دان ... جوب ... این ... زیادی
است ... قول آنحضرت یعنی ... جوب ... عدد ... نگاه کرده می بود ... سوی
... بالفتح قاف و میم و دال ... اولی ... معنی ... گذرد و تر ... سبقان
... ... پسینی ... بود ... جبری ... زراند ... سی ... والدیم
... است ... را ... بین ارکسته ... [illegible]

می گذرند که بر نیاید ضعف از شکار می گذرد که هیچ اثر آن از جوف صید پیدا نه هیچ
جزو هیچ خردهٔ از پیکان تا بالا اشتباه میکرد و با همه بحث استدلال کرده است
که گفتنی که تکفیر کرده است خوارج را او خطای گفته است که مراد ازین اینجا اطاعت امام است
امام است و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می شوند از دین چنانکه
می آید تیر از شکار نگاه میکنند تیر انداز در پیکان ناپش نمی بینند چیزی نظر میکنند در چوب تیر
نمی بینند چیزی و نظر میکنند در پرش نمی بینند چیزی و شک میکنند در فوق تا تعلق مانده
هیچ بار با ایشان است یا نی از جهت بعضی علما گفته اند که این اشارت است از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم به توقف در تکفیر خوارج سنة ایمان در رد و از امام مالک از یکی
اهل اهوا پرسیدند که ایشان کافر اند گفت از کفر گریخته اند ایشان و مثل ازین مروی
است از علی رضی الله عنه در شان خوارج نقل کرده اند و الله اعلم العلیم رجل مودن الید
اصحاب همه کردند و گفته الحروره است مهملی است که بیرون خواهند آمد از ایشان سیمای که
رضی الله عنه مثل ثدی المرأة یکی از دو بازوی او ثدی یا مانند پستان است
و ثدیه بفتح ثا و دال مهمله و سکون را اصل ثدی در توریت است جمع یعنی حرکت
میکنند ثدی با بعد و بعد و ایشان بازوی او و از این جهت او را ذو الثدیه گویند تعمیم مد
و فتح دال و تشدید یا کنایه دو ثدی بیشتر خوارج خواهند بود و ذکر خوارج تفتیح حرکت
الناس و مردم می آیند این بر دو بر که با او است یعنی بر سبیل گروهی از مردم
اطاعت میکنند ایشان را او مراد ذکر فرقه اینجا علی و اصحاب او است رضی الله عنهم
وسلم . قال ابو سعید الخدری سمعت هذا الحدیث من رسول الله صلی
الله علیه و سلم گفت ابو سعید خدری گواهی میدهم که امیر المومنین علی قتال کرد
طایفه خوارج را که این حدیث وصف کرده است از ایشان را علی با علی بوده ام
[illegible] ایشان را علی [illegible] امر کرد [illegible]

و چون

درحالی که این پسر و پسران دهقان پیش طلب کرده شد فالی به پیش او رسید که سید او را نزد
ذو علی رضی الله عنه حسنی مطلب ابن یا الله بطلبند من بشنوی او و تا فهم او را علی صیب
آنجا در صف پیغمبر صلی الله علیه وسلم الذی بعده وصی کرده تعبیر کرده بود آنحضرت
بیدا دفن بردانه و در دلشنی بجای آنان در اللوی نظره که در دل حدیث فی دل
ذهبیه سبب اینچنین واقع شده که لعل بعل امد مردی جابر العبس و در فتنه حملی
همه پیدا علی عمود کرد زمین است در زمین تا فی الجنه بیا للابرار مدبیت انی زبانی بالف
رحمه معنی درهم ادست وگفت اللهم مردم وکشف دلیلی مرتب الوجهین بلند جبار
با دست بلندی وجه نجم علیه الوادر جهاد معلوف امر ایشان برا سنده می لبرس
این سلمی استغاثت دوی الحوله آیت که هر زبان الحضرت بود و عده اسد کریم برابر
المومنین علی حرج کرد از قوم ادست قرائتم الحاد مرد دخطاست فعال لیس
لقد ابصرها من ندسکعلی بالمجدالی السماء علی محمد برین خدارا و عدل کن فعال
تشکی گفت الحضرت من صحیح اهند آدا عقبه پس نیست که فرمان برداری خواهد کرد
خدارا و فتنی که من هر بالی کنم بعضی من از همه مطیع بزرگ فرمان بردار بنده برم خدا
زمین امر با طاعت چه مکیین میامتی بعد علی اهل الارض پس ایمن میکرداند مرا
خدای جل آن پیام رسیان طای فرستد مرا بر حلق تا عدل کنم میان انسان دلاما
تمری در زمین ممکر دانند سما مرا دا عتماد میکنند برمن پس آن رحل میاه لیس حواست
امید ... مردی از صحابه که پس این شخص را که اسحر دف گفت جامله در روایت
سالی که گفت قرنعت حمرکه امس ده مراکه مرتم کردین او را گفتگوش نا در دامن الحضرت
این صحابی برادر که پسر زنی خلادی باشد چون بست و دادن مرد فال بعض صبحی
با قوفکفت الحضرت دیگر علی ربه ذکر دینی سند احوال اند شد لعزون القرآن لا یجاوز
تا نیهم میمرقون من الاسلام کما یمرق السهم من الرمیة و صبحی بر دو جاد ...

اهل و مراد از اهل ابیهم درست و معناست نه که متولد از وی زیرا که غالبا
از حبش و از بلاد دور الی البصره می‌بردند فیقتلون اهل الاسلام و یدعون اهل
بتان می‌کشند این قوم خوارج مسلمانان را وی گذارند و ترک میدهند بت
پرستان را و تخلف اینها میکنند که ایشان است دین و در کهم لاقتلنهم قتل عاد ای
الحضرت الله و اگر فرمانید باشم من آن ترا و در زمان باشند برانم می‌کشم ایشان را
همچو کشتن عاد استیصال و استئصال ایشان است بالکلیه و تعریض برای ساکنه
والاعاد کشته شده اند ملک لطف و هر سلاک شده متفق علیه ابی هریره قال
کنت ادعو امی الی الاسلام و هی مشرکه گفت ابو هریره رضی الله عنه بودم من می‌خواندم
من مادر خود را به اسلام و او بود زن مشرکان بود و مدعو نها بود مادرش دعوت کردم من
مادر خود را روزی فاسمعتنی فی رسول الله صلی الله علیه و سلم ما اکره پس شنوانید
مادر من مرا یعنی گفت من شنیدم آزردگی در شان آن حضرت چیزی که ناخوش
داشتم گفتن وی آن را ما د کردی گفتن و ظاهر آنست که مراد است انست و گریه
با قطع نظر از دیگر فاتیت رسول الله پس آمدم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وانا
ابکی و حال آنکه من گریه می‌کنم بر حال مادر ملت پس گفتم یا رسول الله ادع الله ان یهدی
ام ابی هریره دعا کن خدا را در حق والده من که راه راست نماید مادر ابی هریره [illegible]
اللهم اهد ام ابی هریره پس گفت آن حضرت خداوند هدایت کن مادر ابی هریره را ف
خرجت مستبشرا بدعوة النبی صلی الله علیه و سلم پس بیرون آمدم من از پیش آن حضرت
مژده یافته به دعای آن حضرت که کرد به هدایت مادر من فلما جئت الی الباب فاذا
هو مجاف پس هنگامی که رسیدم و آمدم نزد خانه مادر پس ناگاه دیدم که در
وی بسته و [illegible] سمعت امی خشف قدمی [illegible] شنید مادر من آواز پاهای
[illegible] فقالت مکانک پس گفت مادر بجای خود [illegible]

ومنها ان ابوهریره در صحیح مسلم از ابوهریره روایت است که گفت بودم که مادر خود را دعوت می کردم
و وی ابا می کرد روزی دعوت کردم وی را پس شنوانید مرا در حق رسول خدا آنچه مکروه داشتم پس آمدم نزد رسول خدا
و گریه کردم و گفتم یا رسول الله دعا کن تا خدا هدایت کند مادر ابوهریره را پس آمدم بخانه دیدم که در بسته است
پس مادر من آواز پای مرا شنید و گفت بجای خود باش یا ابا هریره و شنیدم آواز آب را پس غسل کرد مادر من و پوشید پیراهن خود را و شتاب کرد
و شتاب کرد و از سر برهنه بود یعنی چادر نپوشیده بود و در را گشاد و گفت
یا ابا هریره اشهد ان
لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله فرجعت الی رسول الله ابوهریره می گوید پس
برگشتم و آمدم پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و انا ابکی من الفرح و گفتم
گریه می کنم پیش از شادی و گریه من در آن وقت گاهی از غم می آید و از شادی نیز بعضی چون
می گریند نیز از شادی است که غم از صحبت گریه می آید پس گفتم یا رسول الله
ابشر اجاب الله دعوتک پس آنحضرت خدا را شکر کرد بر اسلام مادر من و قال خیرا و گفت آنحضرت
نیک کرده شده است یعنی نیکو کردی و گفتم یا رسول الله دعا کن
که محبوب گرداند مرا و مادر مرا نزد بندگان مومن پس آنحضرت دعا کرد
و محبوب گردید ابوهریره و مادر او بعد از این دعا
پس هیچ مومنی نیست که شنود مرا و نبیند مگر اینکه دوست دارد مرا
اسلام مادر ابوهریره از برکت دعای آنحضرت بود و در روایت دیگر
انکم تقولون اکثر ابوهریره عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابوهریره شما می گویند بسیار
کرد ابوهریره روایت احادیث از آنحضرت و الله الموعد
یعنی اگر من کم و بیش کرده باشم پس خدا جزا دهنده است
روز قیامت چرا که آنحضرت فرموده است من کذب علی متعمدا
فلیتبوأ مقعده من النار خود را بیان می کند که من می گویم و آن احادیث را
بیان می کنم از آنحضرت و هیچ کم و بیش نکرده ام

روزی به ملازمت رسید که آن حضرت دست برداشت ندیدن مبارک او را کتابت تشهد که بدیع و نیکو

اکنون آن تابع و تمیمی دست بر دست یکدیگر نهند از جمله نیکوئی ادب اصحاب

مجارب وان اعولی الابصار کان یشغلهم علی اموالهم و بعد از مستی مرا در آن [illegible]

نا رسید است ایشان را انکار مالهای ایشان را انکار مرا و تا با موال خود اصل بدیر [illegible]

می انشد صاحب آنکه بر و اصل آنکه شتران و گوسفندان را الفعایده با پیمانه و در روست [illegible]

و گفت مرا شکیبا ام رسول الله صلی الله علیه وسلم و بودم من مردی حکایت [illegible]

می بودم و ملازمت میکردم آن حضرت را علی ملاء بطنی بر پر کردن شکم خود [illegible]

بودم هرچه میرسید همان قدر که شکم پر گردد فرسید حرج کنند [illegible] می بودم و [illegible]

و درا عینی میدانستم تا ایشان مشغول بودم و از هر بازار [illegible] و در ملازمت

شریف می بودم و در احوال و اقوال آن حضرت را می دیدم و می شنیدم فقال الله

صلی الله علیه وسلم روزی گفت آن حضرت [illegible] این بسط احد منکم ثوبه حتی اقضی

مقالتی هذه ثم یجمعه الی صدره [illegible] چادر خود را تا آنکه تمام کنم سخن

خود را که این سخن است [illegible] بعد [illegible] آن حضرت برای است خود [illegible]

وان من آنکه بشنید بدانم آن حضرت را احادیث ثم تجمعه الی صدره [illegible]

السوی سنه خود نیشی من مقالتی شیئا ابدا البتة فراموش نکنی [illegible]

من که یاد گرفته است [illegible] دعای کنم [illegible] جامه خود را [illegible]

دعا را در آن جامه سینه خود جمع کند [illegible] احادیث من یاد گرفته است [illegible]

یاد وی [illegible] علی [illegible] کردم [illegible]

بر بدان [illegible] فکلم [illegible] نون [illegible]

باشد صیغه وصی النبی صلی الله علیه وسلم مقالته تا آنکه تمام کرد آن حضرت مقاله خود

[illegible] ثم جمعتها الی صدری [illegible] کردم [illegible] نسبته [illegible]

باب فی الملاطفه من مقاله و تلک الی بوی لیش بسوزند بخبرای که فرستاده است او را
بر اسپی فرا نشستن نمی کردم از شمعان آنحضرت که فرموده اند و شنیدم مادر مروی متفق علیه
جریر بن عبد الله قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم الا تریحنی من
ذی الخلصه یعنی جریر بن عبد الله بجلی که در عرب و در حسن صورت و رشادت
و فصاحت محل لقا بود آنحضرت او را فرمود آیا نمی رهانی مرا و خلاص نمی کنی تو مرا
از ذی الخلصه و هی بیتی [illegible] و الخلصه [illegible] و لازم بیعم [illegible] آمده و صاد
مهمله نام بتخانه بود که او را کعبه الیمانیه می گفتند از قبیله خثعم و در وی بتی بود نام او
خلصه بود یا خلصه نام درختی است که بذر خشت می بیخد خوشبوی در ایجای او بید
قلت بلی فانطلقت گفتم آری و خلاص میکردانم ترا از آن می گفتم از اوکست لا اثبت
علی الخیل و بودم من که ثابت و برجای خود نمی ماندم بر اسپ در سواری از دیا
فذکرت ذلک للنبی پیش بی افتادم یاد کردم آنرا که ثابت نمی ایم بود بر اسپ
مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فضرب بیده علی صدری پس بزد دست
شریف آنحضرت را در سینه خود و قال اللهم ثبته و گفت آنحضرت دعا کرد خدا
را ثابت دار او را و محکم و برجای دار بر اسپ تا نلغزد در همه کارها و حالها و ا
جعله هادیا مهدیا دیگران را از راه راست نمانده و راه یافته قال فما وقعت
عن فرسی بعد گفت جریر پس نیفتادم من از اسپ خود پس از آن اینجا معلوم
می شود که برگردن جنابت فوت و دلیری بخشیده بر اسپ و ناتوان نشود اللهم ارز
رزقنا. تو مرا دل ده و دلیری بمن روم خواهم که چنان و شیری ببینی
رد بنا [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله الا بسندنی اجابها بحر و این ضعیف و در فتنی از
تا قامت مله معطله مشرف بودم چون در خدمت حاجی سه حسین که از میرزایان
و پهلوانان [illegible] می بوده [illegible] بر اسپ [illegible]

فرمود و قد اللهم العنه اشد عذابی است تمام که بر طرز بوجی و تبنا بابیت ...

از ذب الله تعالی فانطلق فی بابه و حبش فانتبنا من حشو ليس بغلل شد جزیر کما

و لیس الملحفه و بکشتن این در صدد و بجاه بوراد حبش بجادر فی مهالتین بر ...

را جز نام قبا بلی است از قریش نام کرده شد بدان از جمیع سیدات و علاوت

و سنبات هر جانبه معنی جامه است فجر فنا بالبارد کسر ما بالبش بوجه ...

الملحفه را بالش ...شکست از اتفق علیه انس قال ان رجلا کان یکتب

للنبی صلی الله علیه وسلم روایت است از انس که مردی بود می نوشت برای آنحضرت

وحی با جزآن فارتد عن الاسلام و لحق بالمشرکین پس مرتد شد و باز گشت از اسلام

و باز پیوست بمشرکان و این مرد نصرانی بود که مسلمان شده و باز گشت از مسلمانی

و باز پیوست بمشرکان و به نصرانیت ... فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان الارض

لا تقبله مدرستی زمین نمی پذیرد او را یعنی بیرون خود می گذارد فاخبرنی ابو طلحه انه

اتی الارض التی مات فیها انس میگوید پس خبر داد مرا ابو طلحه آورد آنرا بر ... و

انصاری که از سایر صحابه ... ام انس است که وی آمد در ... که مرد آن

مرد و در ... شده بود و روی ... بود انس بابیت ابو طلحه ... را بر ...

انداخته شده و از قبر بر افتاده فقال ما شان هذا انس گفت در رسید ابو طلحه ...

حال این مرد که بیرون می افکند متفق علیه الی ایوب قال خرج النبی صلی

الله علیه وسلم و قد وجبت الشمس روایت است از ابی ایوب انصاری که از کبار

صحابه است در آنحضرت در ... هجرت بمنزل وی نزول کرده بود گفت بیرون

آمد آنحضرت در حال آنکه فرود افتاده بود آفتاب یعنی غروب کرد ... صوتا

شنید آنحضرت آوازی را فعال ... ... گفت آنحضرت

... است ... کرده می شوند در ... ها

یا بهتر بود است که از عذاب وبا دعی کردند با اراده واقع شدن عذاب باران
در مکان که عذاب شده‌اند و از طایر ترا است و ترود طاعونی جری است که و لازم است
دیگر بر آن متفق علیه   جابر قال قدم النبی صلی الله علیه و سلم من سفر و رایت
است از جابر رضی الله عنه گفت که آمد آنحضرت از سفری فلما کان قرب المدینه
یعنی مقامی که بود آنحضرت نزدیک مدینه هاجت ریح بر انگیخت دیر چادیت
بادی تکاد ان تدفن الراکب یعنی نزدیک بود که در گور کند سوار
را یعنی پر و پوشیده کرداند از نظر و هلاک کرداند فقال رسول الله یعنی گفت پیغمبر
خدا بعثت هذه الریح لموت منافق برانگیخته شده است این باد از جهة مردن
منافقی فقدم المدینه فاذا عظیم من المنافقین قد مات یعنی رسید آنحضرت بمدینه
پس ناگاه کلانتری از منافقان مرده است و سبب هیجان ریح بموت منافق
وجود وحشت و کدورت و [illegible] آن اسرار که در حال مردن و در زندگانی
محل مخالفت و محبت است رواه مسلم   الی سعید الخدری قال خرجنا مع
النبی صلی الله علیه و سلم بیرون آمدیم ما با آنحضرت از مکه بسوی مدینه حتی قدمنا
عسفان تا آنکه رسیدیم عسفان بضم عین و سکون سین مهملتین و بالفاء موضع است
بر دو مرحله از مکه فاقام بها لیالی یعنی اقامت کرد آنحضرت بعسفان چند شب
فقال الناس ما نحن ههنا فی شیء یعنی گفتند مردم نیستیم ما اینجا در هیچ کاری و ان
عیالنا لخلوف [illegible] اهل و عیال ما [illegible] و الحال ما [illegible] و خلوف
بضم خا و معجمه جمع خلف [illegible] و اطلاق کرده می‌شود [illegible]
[illegible] میگویند قبیله که [illegible] شوند مردان و اقامت کنند زنان
[illegible] علیهم [illegible] بر ایشان [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم فقال و الذی نفسی بیده [illegible]

و انبعث و الالفت الاعلیه کان بجز بنیا لنبانش گفت الحضرت گوکند خود

اندر بنه رانی و بنه نواحی مگر مناسب و لدا معنه بشده اندر برکت و اندر سه که باستانی

باز می آیند مدینه را سعت بلکه برسش راه میان کوه و نقب بفتح اول و سکون قاف

یعنی راه و جای خلاف دیگر آنجا مراد راه میان مدینه برای است که کوه حبای اسم است

جاکه در حدیث آمده که بر انقاب مدینه ملائکه اند که در نمی آید از طاعون و دجال

شد موی البیان با اهله قدوم از پدر گشاد شوی مدینه و بر سید انجام غار بجلو الشعر گفت الحضرت

گوی کنند غار که لنبانش گویم گروه مادر سفلیا الی المدینه و روی اور ورم نشوی

مدینه فوالذی بجلوه بسش که شد با نکشی که گوکند خورده می بود توی مراد ازا

با که گوکند بوی خوریده به بعروی وان حی حل و علامت مار صغار جا

و طیبا المدینه بنیاد عم مار جنه های جدود آ بسکه جای کود اندم مدینه را جنتی اغار ملیا

غارت بودند برابو عبد الله اعتقام بجان منحه و طار مهله مو جنتی نام

و ما بینهم قیل و لک نستی و بر بنیا آنکه بیت و ایشان بیمش ایران بیع حربی تابش

امدج ایحضرت که داده بود که نگاه میدارند مدینه را لشی ارشماق سگان

که بقدوم از پدر امرار داده شلم انس قال اغابت الناس سنه علی عهد رسول

صلی الله علیه و سلم گفت انس رسید مردم را قحطی و در زمان الحضرت سنه

رست حالت سعه سال قحط مثبا البعنی بتش و در اثنای آنکه پیغمبر صلی الله علیه

یخطب فی یوم الجمعه خطبه میخواند روز جمعه تمام اعرابی ایستاد و بانه بسمی

یا رسول الله هلکت الاال و جاع العیال هلاک شد مال از رباع و دوستان و

دو دوان از ما با فت و گرسنه شد عیال از تنگی معاش شارع امیه لنا بس دعا

خدا از برای ما فر فع مدینه بس بر داشت الحضرت دو دست خود را و ما

فی السماء و غرفه و حال آنکه نمی بینیم ما در آسمان پاره ابر نغع مقدح جات و الملحم

این حدیث فرموده یا یکی فرموده بعض بنده ما و ضعیفا صفتنا ما رأی السحاب امثال الجبال پس
... پس گویند شنیدم از آنحضرت که دست را تا آنکه برجنبت ابرها مانند کوهها و در جامع فر
آنکه یکی ما را ضعیفا ... و نمیرود دست ما و این ظاهرتر است ثم نزل عن
منبره حتی رأیت المطر یتحادر علی لحیته پس فرود نیامد از منبر که بر ... ایستاده بود
ثلاثه ... باران بر امیر ... فرود می آمد از لحیه شریف وی یا و بعض متصل فرود
... آمد منبر از فرود آمدن او مسجد باران شروع شد و اصل حد ... بالاسبابان
فرود آمدن چند صعود قطرات بر ... و ذلک پس باران داده شدیم ما انروز که
دعا کرد الحضرت ومن الغد و فردای آنروز و من بعد الغد پس
واصبح الجمعة الاخری تا جمعه دیگر و قام ذلک الاعرابی او غیره فقال و السنا و بعد
جمعه دیگر آن عرابی یا غیر وی دیگر جز وی پس گفت یا رسول الله تهدم البناء
وغرق المال و بران شد خانها و آب ... مال ما را فادع الله لنا پس
دعا کن خدا را برای ما تعینی که باز دارد باران را از ما پس برداشت الحضرت
هر دو دست خود را تعالی پس گفت الحضرت اللهم حوالینا و لا علینا خدایا
بباران گردا گرد ما در مراتع و منابت و باران بر ما ... حوالینا بفتح لام است
... وحول و حوال یکمعنی است ... بعضد معنی بعد و تکرار است ... فما یکا
... من السحاب الا تفرجت پس اشارت نمیکرد آنحضرت هیچ سوی ابر مگر آنکه
... گشت و در روایتی ... من السماء ... من السحاب وصارت المدینة
مثل الجوبة ... مدینه مانند گوی یعنی ... ابر
باران ... جوبه بفتح جیم و سکون واو و بموحده گوی یا
... و در قاموس ... که حرب ... جوبه ... و در روایتی ... مثل
الجوبة ... مدینه ... تا ... سحاب

را ایران در سال ابتلاء قحط باران شهر از مسلمانان کرد و از ایشان رفعت [illegible] بودند

آنکار بر ناتکیاه قیاه ما بین فرجه حی بیوت است عزوجع اگر روایه تر بوده [illegible]

راوی قرعه تمام [illegible] ذره ابتت حیل سلع [illegible] از آن سر شد [illegible]

راوی [illegible] آن قناه است ناتکیاه و این مواحی است تا بحر و در روایت

سحاب [illegible] الله [illegible] ولا والله ما نری فی السماء من سحاب ولا قزعة [illegible]

[illegible] علم [illegible] من [illegible] الا [illegible] الجوم و [illegible] سوی [illegible] جواو

[illegible] باران بسیار و جود الفتح جیم و سکون واو باران بسیار باران

فوق او بارانی است [illegible] فی روایه قال گفت آنحضرت اللهم حوالینا

علینا اللهم علی الآکام [illegible] باران بر تپه‌ها و آکام جمع اکمه جمع

لغات جای بلند [illegible] که [illegible] سنگ [illegible] است و ظراب [illegible] باران بر

[illegible] ظراب [illegible] جمع ظرب [illegible] کوه فراخ یا کوه [illegible]

و بطون الاودیه و [illegible] درون [illegible] و منابت الشجر و

جاهای رستن درختان قال گفت راوی حدیث که انس

فاقلعت پس قطع کردن شد و گشاده شد ابرها و خرجنا نمشی

فی الشمس و بیرون آمدیم در حالی که راه می‌رویم در آفتاب [illegible]

جابر قال النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] اسند الی جذع نخله گفت

وقتی که خطبه می‌خواند آنحضرت تکیه می‌کرد بر [illegible] جذع

جیم و سکون ذال معجمه من سواری المسجد از ستونهای مسجد که

آنحضرت ستونهای مسجد از چوب [illegible] بود و این تکیه کردن [illegible]

[illegible] بود فلما صنع المنبر [illegible] ساخته شد منبر

[illegible] آنحضرت بر منبر و خطبه خواند [illegible]

[illegible]

بود که جمعه‌ها ظهر یاد کرده‌اند جذع نخله که خطبه می‌خواند آنحضرت بر وی پس
چون منبر ساختند گذاشت آن را پس تا آنکه نزدیک شد که دو پاره شود آن نخله
فنزل النبی صلی الله علیه وسلم پس فرود آمد آنحضرت از
منبر حتی اخذها تا آنکه گرفت آن نخله فضمها الیه پس ضم نمود آن را
بسوی خود و در کنار گرفت فجعلت تئن انین الصبی الذی یسکت پس شروع کرد
نالیدن آن نخله ناله می‌کنند همچو ناله کردن کودکی که خاموش کرده می‌شود
می‌شود از گریه و زاری تا خاموش شد و در بعضی روایات حن حنین
الناقه و بعض بمعنی ... و مراد اینجا آواز بی است که والد کشیده حرف
بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم حتی استقرت تا آنکه قرار یافت و آرام گرفت
آن نخله قال گفت آنحضرت بکت علی ما کانت تسمع من الذکر گریه کرد آن نخله بر
فقدان چیزی که می‌شنید از ذکر رواه البخاری بدانکه حدیث جذع از جماعه از
صحابه از طرق کثیره روایت کرده‌اند که شک و شبهه را در اینجا مجال نیست
مشهور است البته از شیخ علامه تاج الدین سبکی که از اکابر متأخر علمای شافعیه
است نقل کرده که گفته است صحیح نزد من آن است که حدیث حنین جذع متواتر
است و حافظ ابن حجر در فتح الباری گفته حدیث حنین جذع و انشقاق قمر
هر یک منقول است بنقل مستفیض که مفید قطع است نزد کسی که مطلع است
بطرق حدیث و قاضی عیاض در شفا گفته که حدیث جذع مشهور است
و خبر آن متواتر است که اهل صحیح اخراج کرده‌اند و حسن بصری چون حدیث
مذکور می‌کرد بگریستی و می‌گفت ای بندگان خدا چوب خشک می‌گرید و ناله
می‌کند از شوق بسوی حضرت صلی الله علیه وسلم بسبب منزلت او پس شما سزاوارترید که مشتاق
باشید بلقای او تا کم از چوب نباشید
سنگی و گیاه ... از در حفاظت ...

دیگر نیست ... که در وی حرفتی نیست   سلمه بن الاکوع ان رجلا اکل
عند رسول الله صلی الله علیه وسلم بشماله بدست چپ خود از سلمه بن الاکوع روایت
بخورد نزد آنحضرت بدست چپ خود پس فرمود آنحضرت بدست راست خود فقال کل
بیمینک گفت آنحضرت بخور بدست راست خود قال لا استطیع گفت نمی توانم
بدست راست خورد قال لا استطیع گفت نمی توانم بدست راست خورد قال لا
استطعت گفت آنحضرت نتوانی و هرگز نتوانی خورد ما منعه الا الکبر باز نداشت
او را از خوردن بدست راست مگر کبر یعنی متکبر بود فما رفعها الی فیه پس ادای
که گفت بجهت دفع وهم کسی که توهم کند آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون دعا
بر وی بعدم استطاعت با وجود بودن وی صلی الله علیه وسلم رحمه
قال گفت راوی فما رفعها الی فیه پس نتوانست برداشت آن دست را بسوی
خود بعد از آن دعاء سلم   انس ان اهل المدینه فزعوا مره روایت است از انس که
مدینه ترسیدند و فریاد کردند یکبار یعنی از ورود دشمنان فرکب النبی صلی
الله علیه وسلم فرسا لابی طلحه ... چون شنید آنحضرت آواز ترسیدن ایشان را
اسپی را که مر ابو طلحه انصاری را بود سوار شد وی و کان یقطف ... یعنی
... کوتاه می نهاد گام را فلما رجع قال وجدنا فرسکم هذا بحرا پس بشتافتی ... گفت
یافتیم ما این اسپ شما را دریا ... را دریا می گویند که فراخ گام ... در
روانی او حالانکه سستی میکرد و ... فکان بعد ذلک لا یجاری ... است
آنحضرت ... نمی توانست کرد معارضه ... سبقت ...
مجهول از مجاورات بمعنی ... و در اصل بمعنی ... است ...
... بمعنی معالجه کرده ... از مجاورات بمعنی ... روایت است
جابر بن عبد الله ... سوق کرد ... کشتند ... بعد از آن ...
روایه لمسلم ...   جابر قال ... جابر بن عبد الله ...

دعای ... بود بر عرض عیال عرفا یا خیر العالم بسیح ص ... بدام خواهان ...
... یا حاصل شده بود ... در بدل چیزی که بر ... بود از وام ... او را ...
و قبول کردند ... از جهت قلت ان وحدوم فعا ... عائشة النبی صلی الله ... آمدم ...
... علیه وسلم فقلت ... ان والدی ... تحنیک ...
... شده است ... که ...
... دوست ... که به بنده را دام خواهی ...
... نعت آنحضرت ...
... فعلت ... وقت ...
... آنحضرت ... فقال النظر ... فاتی ...
... الی آنحضرت ... بشد ...
... بضم همزه و سکون معجمه و ضم ... فی الصحاح ... معجمه ...
... معجمه ... صاد ... را ... فی جول ...
... آنحضرت ... ساکنه ...
... آنحضرت ...
... آنحضرت ...
... والذی ... فی ...
... آنحضرت ... خدای تعالی ...
... والذی ... همزه ...
... والله تعالی ... دام ...
...
... فی کلام ...

سوای تعالی خرمها عبهایه معجزه للآنحضرت صلی الله علیه وسلم و حتی انفد العوالی البیدر الذی کان

حلل النبی ما اکله بدرستی [illegible] تو که خرمی که [illegible] بود برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم

منقص تمره واحده گویا که نقصان نشد یک تمره نقصان نکرد [illegible] یک خرما [illegible]

و [illegible] نیت و چون ایمان [illegible] که حضرت [illegible] نشسته [illegible] تعلیل کرد

داد وارانرا ادای دین کرد و چیزی نقصان نشد از آن [illegible] بسلامت [illegible]

روا البخاری و قال ان ام مالک کانت تهدی للنبی صلی الله علیه وسلم فی عکة لها

از جابر روایت که ام مالک انصاریه که از صحابیات بود می فرستاد برای آنحضرت [illegible]

که مراد او از روغن و عکة بضم عین [illegible] ظرفی که در وی روغن و شهد [illegible]

مخصوص [illegible] بنوها پس می آمدند ام مالک را پسران او یعنی [illegible] فیسألون الادم پس

نان خورش را و لیس عندهم شیء حال آنکه نبود نزد ایشان چیزی از نان خورش [illegible]

از روغن [illegible] نهاده بود و ادام [illegible] نان خورش [illegible]

کانت تهدی فیه للنبی صلی الله علیه وسلم پس قصد میکرد ام مالک بسوی ظرفی که

در وی روغن برای آنحضرت [illegible] فتجد فیه سمنا پس می یافت

روغن [illegible] فما زال یقیم لها ادم بیتها [illegible]

ام مالک را نان خورش [illegible] حتی عصرته

بفشرد ام مالک [illegible] فأتت النبی صلی الله علیه

وسلم پس آمد ام مالک [illegible] فقال عصرتیها [illegible]

[illegible] قالت نعم [illegible] قال لو ترکتیها ما زال قائما

اگر [illegible] نان خورش [illegible]

و انس قال قال ابو طلحة لام سلیم [illegible] ابو طلحه انصاری [illegible]

انس [illegible] ام سلیم را [illegible] لقد سمعت صوت رسول الله صلی الله علیه وسلم

و [illegible] شنودم من آواز آنحضرت را که است ضعیف میشناسم در آن آواز آنحضرت گرسنگی
یعنی ضعف از گرسنگی است فهل عندک من شیء یعنی پس آیا هست نزد تو چیزی یعنی از طعام قالت
نعم گفت ام سلیم آری پس بیرون آورد اقراصا من شعیر یعنی قرصهای نان جو پس بیرون آورد ام سلیم
[illegible] ثم اخرجت خمارا لها یعنی بیرون آورد ام سلیم سرانداز خود را که مراد از او قطعه ای از چادر
[illegible] بعضه یعنی پیچید آن نانها را به بعضی از چادر ثم دسته تحت یدی یعنی پنهان کرد آن را در زیر
دست من و لاثتنی ببعضه یعنی پیچید مرا به بعضی از چادر یعنی بر سر من بست و چادر
را بر سر من بست ثم ارسلتنی یعنی پس فرستاد مرا ام سلیم رضی الله عنها و انس رضی الله عنه در آن
وقت کودک بود و مسئله این بود که در خدمت آنحضرت می‌آمد ثم ارسلتنی الی رسول الله قال فذهبت
به فوجدت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المسجد یعنی پس بردم آن را و یافتم رسول الله صلی الله
علیه و سلم فی المسجد و معه الناس یعنی یافتم آنحضرت را در مسجد و با آنحضرت مردم بودند و گفته
اند مراد به مسجد جایی است که ساخته شده بود برای نماز در روز جنگ احزاب و آن روز جنگ خندق بود
[illegible] والله اعلم فقمت علیهم یعنی پس ایستادم بر مردم فقال لی رسول الله یعنی
پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ارسلک ابو طلحة آیا فرستاده است ترا ابو طلحه فقلت
نعم گفتم آری قال بطعام گفت با طعامی فرستاده است فقلت نعم گفتم آری فقال رسول الله صلی الله
علیه و سلم لمن معه قوموا یعنی گفت آنحضرت مردم را که بودند با او برخیزید فانطلق ابو طلحه رفتند
آنحضرت مطلع گشت که آن خبز اندک است نخواست که تنها با او رود پس معجزه ظاهر گردد
و [illegible] بر وجود فقر [illegible] جمعی بر جماعت صحابه را نیز مود که برخیزید فانطلق انس
و آنحضرت با صحابه سوی خانه ابو طلحه و انطلقت بین ایدیهم و انس پیش روی ایشان می‌رفت ثم
[illegible] حتی جئت ابا طلحة فاخبرته یعنی آمدم تا ابو طلحه پس خبر کردم او را که آنحضرت
[illegible] علیه و سلم با صحابه می‌آید فقال ابو طلحة یا ام سلیم قد جاء رسول الله یعنی آمده پیغمبر صلی الله
علیه و سلم بالناس با مردم و لیس عندنا ما نطعمهم و نیست نزد ما چیزی که طعام دهیم ایشان را

فقالت الله ورسوله اعلم پس گفت ام سلیم خدا و رسول خدا داناتر است که برای چه آمده است

[illegible] حکمت [illegible] ام سلیم که آنحضرت برای اظهار معجزه آمده است [illegible]

[illegible] در خصائص [illegible] احوال [illegible] و ذکر قصه جابر رضی الله عنه [illegible]

[illegible] فانطلق ابو طلحة حتی لقی رسول الله [illegible] روان

ابوطلحه تا آنکه [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاقبل رسول الله [illegible]

علیه وسلم وابوطلحة معه [illegible] ابوطلحه با آنحضرت [illegible] فقال رسول الله صلی

صلی الله علیه وسلم هلمی یا ام سلیم ما عندک [illegible] برای ام سلیم چیزی که

[illegible] فاتت بذلک الخبز پس آورد ام سلیم آن نانها را [illegible] فامر به رسول الله

[illegible] خبز پیغمبر صلی الله علیه وسلم که [illegible] ریزه ریزه کرده [illegible]

ریزه کرده [illegible] ففت [illegible] ریزه کردن نان [illegible]

[illegible] علیه فادمته [illegible] ام سلیم ظرف [illegible]

[illegible] ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فیه ما شاء الله ان یقول [illegible] آنحضرت

[illegible] چیزی که [illegible] دعا [illegible]

قال ائذن لعشرة [illegible] گفت آنحضرت ابوطلحه را [illegible] حاضر بودند

ده مرد را [illegible] فاذن لهم [illegible] ده مرد [illegible] فاکلوا حتی شبعوا [illegible]

[illegible] ثم خرجوا [illegible] ثم قال ائذن لعشرة ثم [illegible]

مرده [illegible] ثم خرجوا [illegible] ثم قال ائذن لعشرة

ثم لعشرة [illegible] ده مرد [illegible]

فاکل القوم کلهم وشبعوا پس خوردند قوم همه [illegible] والقوم سبعون او ثمانون

[illegible] اتفاق [illegible]

[illegible] طعام بود [illegible]

میکند مجیء او تا درک آنکه گرسنه بود دلیل گرسنگی بود طعام فطلبت اکله حرص

مقصود برا اکل بماند مکرر دو وکان فی رو که این طعام سیری نخواهد بخشد حرص

و کم عدم کفایت نمیت است دال بر کثرت والله اعلم متفق علیه وفی روایة لمسلم انه قال

ولا در روایت مسلم را آمده است که آنحضرت گفت اذن لعشرة اول که ده

کس را بخوانید پس درآمدند ده کس فقال کلوا وسموا الله پس گفت آنحضرت

بخورید طعام بر هر چه از راه کلوا پس خوردند حتی فعل ذلک بثمانین رجلا ثم اکل

از ده هشتاد مرد ثم اکل النبی صلی الله علیه وسلم واهل البیت یعنی بخورد آنحضرت

واهل خانه ابو طلحه و ترک سؤرا وکم اکتفا فی از طعام پس خورده و فی روایة

قال ادخل علی عشرة گفت درآر بر من ده کس حتی عد اربعین ثم اکل جمله

پس از آن اکل النبی صلی الله علیه وسلم فجعلت انظر هل نقص منها شیء یعنی گشتم

می نگریستم ایا کم شده است از وی چیزی یعنی دیدم که کم نشده از وی چیزی و این روایت

منافات ندارد با روایت خوردن هشتاد مرد از جهت احتمال آنکه بعد از چهل کس

آنحضرت صلی الله علیه وسلم خورده و بعد از آن چهل دیگر خوردند چنانکه ملحوظ است وفی

روایة لمسلم ثم اخذ ما بقی فجمعه ثم دعا فیه بالبرکة فعاد کما کان یعنی پس گرفت آنحضرت

چیزی را که باقی مانده بود پس جمع کرد آن را پس دعا کرد در وی برکت پس باز

چنانکه بود فقال دونکم هذا یعنی گفت بگیرید و بخورید این را و قال انس اتی النبی صلی الله

علیه وسلم باناء وهو بالزوراء از انس است که گفت آورده شد نزد آنحضرت

اوندی و حال آنکه آنحضرت در زوراء بود و زوراء موضعی است

نزدیک بازار مدینه فوضع یده فی الاناء پس نهاد آنحضرت دست مبارک

در آن فجعل الماء ینبع من بین اصابعه پس گشت آب که می جوشید آب از میان

انگشتان فتوضأ القوم پس وضو کردند قوم قال قتاده

قلت لابی بکر لم تنهم قال ملئنا به گفت قتاده نقیم مرالمیسل احمد بن عبدالله بن منا گفت بعضو
او در هٔ ملئنا به یا گفت مقدار سه صد کس یا سیصد کس یا گان راوی که است شک علیه حدثنا عبدالله بن محمد
الآیات برکة گفت عبدالله بن مسعود بودیم ما اصحاب رسول الله که می شمردیم
آیات معجزات را برکت و نور که حاصل می شد از آن در دلهای ما و انتم تعدونها تخویفا
و شما ای مردم می شمارید آن را سبب ترسانیدن کافران که منکر خدا اند و ما
آیات قرآن را سبب که می دانستیم و مثال معجزات که صادر می شد از آنحضرت صلی الله
علیه و سلم و اراده معجزات ظاهره و موافق شرح کرمانی در حدیث معنی اگرچه آیات
برای تخویف است در زمان برای کافران و منکران ولیکن موجب زیادت برکت
در دلهای مومنان که محبت و معتقدان اند و ممکن است که مراد آن باشد که عرض او نقل
معجزات در زمان صحابه بود و بعد از آن تمیز نزد خدا معجزات نبی صلی الله علیه و سلم
از جهت عدم وجود مخالفان و منکران که سال آن آن امور را تحویلات است
این زمانه که خبری از آن است و انکار را ما دیده گاهی مقصود از قول الله تخویفا و در زمان
و انکار بر واقع می شود و ما هم بعد از آن نقل کرد ابن مسعود رضی الله عنه معجزه را از معجزات
آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت کنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی سفر فقل
بودیم ما همراه آنحضرت در سفری پس کم شد آب فقال اطلبوا فضلة من ماء پس گفت
آنحضرت بجویید باقیمانده از آب را بطلبید ظرفی که در وی اندکی از آب باقی مانده
باشد فجاءوا باناء فیه ماء قلیل پس آوردند ظرفی را که در وی اندک آب بود
فادخل یده فی الاناء پس درآورد آنحضرت دست مبارک خود را در ظرف ثم
قال حی علی الطهور المبارک پس گفت آنحضرت بیایید و تعالوا
به سوی آب پاک کننده برکت کرده شده و دور کننده والبرکة من الله
از حدیث است ... فلقد رأیت الماء ینبع من بین اصابع رسول الله ...

چنانکه بر دست آن سرور مثال انگشتان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم العطاء بن صحیح
بیشتر و عظیم‌تر است از معجزه عصا که برای موسی علیه السلام بود و تسبیح الطعام بهتر کرده
بود و قول آنکس که معلوم مراد انست که این معجزه و انشقاق بود ... چون خوش کرد
[illegible] مقام جلد ... قائل برین تاویل ابدانکه معلوم جه ...
[illegible] معجزه ثابت اکثر وجود ... فصل ... جواب ... اکنون
اینکه کمال آن برده شود که آنحضرت موجد است از اصل و ایجاد از خدا عز وجل
و این معجزه ... نیز ظاهر ... بود ... ذوی ... فرمود و البرکه
من الله لعنت ... الحق ... ان ... البرکه و النفس که ... ظاهر
قسم معجزه در تکثیر طعام و شراب ... که تعلق بان کم حکم ما ده و اصل داشت موجود بوده
و ... زیاده ... که ... بسیار ... و معجزه
... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... او ... در ... بود ...
کر ... شد ... که ... شد از ظهور معجزه ... ان معجزه
... و لله الحمد ... الامر معجزه و ... که ... تسبیح الطعام
... که ... بودم که می شنیدیم تسبیح طعام را و حال آنکه آن طعام خورده
می شد رواه البخاری ابی قتاده قال خطبنا رسول الله ... ابو قتاده ... صحابه
... صلی الله علیه وسلم فقال انکم ... و ... آنحضرت
... ماء ... و ... و ... و ... از آن
و ... بود ... که
... فانطلق الناس ... ابو ... و ال
... که ... بود ... و ... ما ... و ...
... اهمام ... قال ... ابو قتاده

نماز رسول الله صلی الله علیه و سلم پیش از نماز آنکه آنحضرت [illegible]

الليل [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] ثم قال [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] الشمس [illegible] آنحضرت

ثم قال [illegible] آنحضرت [illegible]

حتی ارتفع الشمس [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وضو [illegible]

وضو [illegible]

[illegible] ثم قال [illegible]

آنحضرت [illegible]

[illegible] ثم اذن بلال بالصلوة [illegible] بلال [illegible]

نماز [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible] آنحضرت بعد از رکعت [illegible]

ثم صلی الغداة [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] والله اعلم [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم حین امتد النهار و حمی کل شیء که در آن شب و روز [illegible] اثبات صحیح
[illegible] از [illegible] همه چیز و سخت شد گرمی و هم یقولون قال ابو قتاده مردم میگویند یا رسول الله
هلکنا و عطشنا [illegible] ثم قال لا هلک علیکم بقیة [illegible] آنحضرت
[illegible] که [illegible] ابو قتاده [illegible] فدعا بالمیضاة و طلب آنحضرت
[illegible] ابو قتاده را فجعل یصب پس گشت آنحضرت که میریخت آب را از میضاة و ابو قتاده
یسقیهم [illegible] مردم را فلما رأی الناس ماء فی المیضاة تکابوا
علیها [illegible] در [illegible] یعنی مردم آب در میضاة با از دحام هجوم آوردند
بر میضاة [illegible] که آب در میضاة کم است و مردم [illegible]
از دحام نمودند بر میضاة و [illegible] بر آمده [illegible] از دحام نمودند
و [illegible] جماعت از مردم [illegible] آمده و در صحاح گفته [illegible] که کلمه [illegible]
رسول الله [illegible] گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احسنوا الملأ کلکم [illegible] خلق [illegible]
[illegible] و الملأ [illegible] خلق [illegible] اکرام قوم [illegible] خلق
[illegible] و [illegible] کلکم سیروی [illegible]
[illegible] [illegible] بروی [illegible] میضاة [illegible] سیراب [illegible]
بروی [illegible] قال ففعلوا گفت ابو قتاده [illegible] مردم [illegible] نمودند آنحضرت [illegible]
آسان خلق [illegible] فجعل رسول الله صلی الله علیه وسلم یصب و اسقیهم [illegible]
[illegible] که میریخت آب را از میضاة [illegible] حتی ما بقی غیری و غیر رسول الله
[illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم صب فقال لی اشرب [illegible]
[illegible] لا اشرب حتی یشرب [illegible] نوشم [illegible]
[illegible] رسول الله فقال ان ساقی القوم آخرهم شربا گفت آنحضرت [illegible]
ساقی قوم یعنی [illegible] مردم را [illegible] مردم [illegible] خوردن [illegible]

است که بحث همه سیر است که بعد از آن بخورند و دست مر نسبت به تبسیم که در آخر

آنحضرت قال فانی ان کنت اللهم رجلا بمثل زادی کفت این بعادت قبل از مردم را

دعوت ده و جایی که رحمت تا ... کمال و سیر است ... کامند و جام ... رحمت را روند

راوی یعنی زمانی که سیر است ... رواه مسلم هکذا فی صحیح مسلم ... صحیح

فی کتاب الحمیدی و جامع الاصول و مجانس است در کتاب حمیدی که جامع

که جامع صحیحین است و زاد فی المصابیح بعد قوله احرام و زیاده کرده است

بعد از لفظ احرام لفظه شرنا و زیاده کرده است فی مصابیح بعد از لفظ احرام شرنا

کفته الوسط فی القوم احرام شرنا ابو هریره قال لما کان یوم غزوة تبوک کفت

ابو هریره ... که بود غزوه تبوک که در سال نهم بود در رجب و آخر غزوات آنحضرت

بود ... و سلم تبوک نام زمینی است میان شام و مدینه اصابت الناس مجاعة

یعنی رسید مردم را گرسنگی فقال عمر ... یا رسول الله ادعهم بفضل ازوادهم

بخوان مردم را بر زیادتی توشه که ایشان ... ثم ادع الله لهم بالبرکة

... اللهم بالبرکة ... لعل الله ان یجعل فی ذلک

فقال نعم ... آنحضرت آری ... فدعا بنطع فبسط

آنحضرت ... و بنطع ... فبسط ... ثم دعا بفضل ازوادهم

... فجعل الرجل یجیء بکف ذرة

توشه های ایشان فجعل الرجل یجیء بکف ذرة ... مرد که می آرد ... از

... ویجیء الآخر بکف تمر ... ویجیء الآخر

تمر ... و دیگر ... ویجیء الآخر بکسرة ... و ... ال ...

... حتی اجتمع علی النطع ... اندکی ...

... فدعا رسول الله صلی الله علیه وسلم بالبرکة ... آنحضرت به برکت

[illegible]

فقال صنعوا في اوعیتکم پس گفت آنحضرت بگیرید در ظرفهای خود فاحتوا في اوعیتهم پس
جمع کردند مردم در ظرفهای خود حتی ما ترکوا في العسکر وعاء الا ملأوه یعنی تا آنکه نگذاشتند در لشکر هیچ
ظرفی را مگر آنکه پر کردند آن را قال فاکلوا حتی شبعوا گفت ابوهریره که خوردند تا آنکه سیر شدند و تمام لشکر
[illegible] شد و فضلت فضلة و زیاده آمد و باقی ماند فضلت بفتح ضاد و لفظ ما صح
و فضل بفتح فا و سکون ضاد و لشکر در غزوه تبوک گفته اند که سی هزار رسیده بود
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله
گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی بحق مگر خدا و گواهی میدهم که من پیغمبر خدا ام لا یلقی الله بهما عبد
غیر شاک فیحجب عن الجنة یعنی ملاقات نمیکند خدا را با این دو کلمه هیچ بنده که شک کننده نباشد
[illegible] پس محجوب شود از بهشت رواه مسلم انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
عروسا بزینب گفت انس بود آنحضرت نو کدخدا بزینب بنت جحش بفتح جیم و سکون
حاء مهمله في الصحاح عروس بفتح [illegible] مرد و زن نو کدخدا فعمدت امی ام سلیم الی تمر و سمن
و اقط پس قصد کرد مادر من که ام سلیم است بسوی خرما و روغن [illegible]
سمن بفتح سین و سکون میم و اقط بفتح همزه و سکون [illegible] فصنعت حیسا
ام سلیم حیس بفتح حاء مهمله و سکون یاء تحتانیه طعامی که از خرما و روغن و اقط سازند
فکان [illegible] فجعلته في تور پس ساخت مادر من ام سلیم حیس را
در تور بفتح تاء و سکون واو [illegible] که آب خورده میکرد
فقالت یا انس اذهب بهذا الی رسول الله پس گفت ام سلیم ای انس ببر این را
[illegible] صلی الله علیه وسلم فقال بهذا الی [illegible]
بهذا [illegible] که ام سلیم [illegible] السلام [illegible]
[illegible] ان هذا لک منا قلیل [illegible]
[illegible] فقال ضعه [illegible]

با در کچه بود پس گفت آنحضرت [illegible] حال [illegible]

آنحضرت [illegible] خلال [illegible] که [illegible]

[illegible] تعجب [illegible]

پس خواندم [illegible] که نام برده بود آنحضرت [illegible]

خاص [illegible] پس [illegible]

یعنی [illegible] خاص [illegible]

و [illegible] خاص [illegible]

گفته [illegible] پس بود [illegible]

بود [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

پس [illegible] آنحضرت [illegible] مبارک [illegible]

بود [illegible] خدای تعالی [illegible]

دعا کرده برکت ثم [illegible] بعشرة [illegible]

که [illegible]

بسم الله [illegible] آنحضرت [illegible]

و باید که [illegible]

[illegible] طعام که [illegible]

[illegible] طعام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

بیعی کرده است فادری حتی وضع کال الکبیر هم حتی بعض بیس در بیع انیم که در مکان‌ها
به نهاده بود یا بستر ناتمکاه که برداشتم منعی علیه بر انتظار نجویت الفکی و لیمه
[illegible] بعض تخصیص بوده که ام سلیم خرما ساده بود و مشهور از تعدادات وقت است که ولیمه
[illegible] نم بوده خیس معلوم شد که ولیمه بود و مردی ایستاده و بستر را واسع بر ارکس بحیر و لحم
[illegible] شخص درو وقت عمرو لحم اتفاق افتاده که وانی الشرح دو امر
[illegible] در روزی دیگر باشد والله اعلم تا مرقال جابر دیدم رسول الله صلی الله
علیه وسلم و ادا حیا ناصح ... بر شتری دم همراه آنحضرت قال ... بود
بودم بر شتری که مانده شده بود و ناصح بستر ... اونه فلا ... بستر
... نکه بستر نوال کردان ... بستر ... فلا ... الی ... بیع ... بیع ...
مرا بهم صلی الله علیه وسلم قال البحر ... بیس ... آنحضرت ... مستور است
مر بستر ... که راه ... فلت ... لحم ... بمه ... رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرجر ه ... اسناد آنحضرت ... ادا ... بستر را ... ردامی
دیگر ... که زد ... شریف بود ... حاله ... را ... آنحضرت
آن بستر را ... بستر ... الدلیل ... فیها ... بستر ... بستر
که ... بستر آن بستر ... آنحضرت ... آنحضرت
مرا ... بستر ... فلت ... صاحبه ... نعم ... و خوب
... بعض ... نه ... را ... فال ... آنحضرت ... را ... بستر
[illegible] ... بیع ... ذ ... بستر ... واقعه ... نصرت
[illegible] ... جهل ... بیس ... ال ... ان ...
[illegible] ... شرط ... باشد ... بیع ...
... شرط ... معلوم ... شرط ... که ...

تابع باشد نشود که اینجا حدیث صحیح باشد تا این شرط در صحت خبر نباشد مالک

بالمشاهده فایز با صحابت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از خبر دادن آنحضرت ملاحظه

ظاهر شد [illegible] والله اعلم بما قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم المدینه [illegible]

علیه الصلوة و السلام بر ما که در [illegible] آنحضرت [illegible] باید آورده بر آنحضرت

[illegible] شیر را با [illegible] فاعطانی [illegible] آنحضرت [illegible]

که [illegible] بوده بودم [illegible] و [illegible] شیر را [illegible]

داده هم شیر انعام کرد متفق علیه [illegible] فتح [illegible] الساعدی

و در بیان [illegible] که در میان جماعه اصحاب

[illegible] که [illegible] نماز [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] کتاب الصلوة [illegible] قال [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم

غزوه تبوک [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] وادی القری [illegible] وادی القری را [illegible]

[illegible] از [illegible] الاهواء [illegible] که [illegible]

[illegible] فی الصحیح [illegible] رسول الله [illegible]

صلی الله علیه و سلم [illegible] در حال که [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] اندازه کرد [illegible]

[illegible] اندازه کردیم [illegible]

و [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] واد [illegible] باشد [illegible]

و [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

در آنکه لی از آنجه برجع الملک اینست الله تعالی تا آنکه بار کردیم لوی قوارهن کبور از شکوه

نیست هناد والقلاقا حتی قدمنا توک فی زوالی شدیم تا با آنکه رسیدیم توک را که موضعی

بود بنام آن فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستهب علیکم اللیله ریح شدید پس کسی

نبود بایستد که بود در میان ما است وکی سخت شد پس فلا یقم فیها احد

شد و بر پای شد مردان با و سچ بامر کان له بعیر فلیشد عقاله پس کسی که

بود اشتری بست با و سخت به بند وتمامی شتر بهنید ریح شد پس

بعضی بود بنا و سخت فقام رجل فحملته الریح پس باشد و مردی پس کرد آن

اورا باد حتی القته بجبلی طی تا انداخت او را در دو کوه طی که جای حاتم طای در آن دیار

بود و طی بفتح طا و کسر یا رسیده در آخر همزه ثم اقبلنا حتی قدمنا وادی القری

تبسر ردی آوردیم حتی قدمنا تا آنکه فرود آوردیم وادی القری را فسأل رسول الله صلی الله

علیه وسلم المرأة عن حدیقتها کم بلغ ثمرها پس رسید آنحضرت آن زن را از حدیقه که

[illegible] ثمره آن فقالت عشره اوسق [illegible] رسیده وه [illegible]

آنحضرت [illegible] کرد و فرمود [illegible] متفق علیه [illegible] در قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

انکم ستفتحون مصر گفت [illegible] که گفت آنحضرت [illegible] شما زود باشد

که فتح کنند مصر را وهی ارض یسمی فیها القیراط و مصر زمینی است که نامیده میشود در

وی قیراط یعنی ذکر قیراط بر زبانها از زبان اهل مصر در معاملات بسیار میرود

از جهت [illegible] معامله و قلت مروت [illegible] فاستوصوا باهلها خیرا [illegible]

[illegible] اهل مصر [illegible] ذکر قیراط [illegible] که بر زبانها [illegible]

[illegible] فارسی [illegible] وقال بعض العلماء رحمهم الله [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] که در نسخه دیگر کرده است [illegible]

[illegible] کرده [illegible] قیراط [illegible] در بلاد مکه معظمه [illegible]

تا کسی خود را می‌رسد چهار چوب دنیا رود و چراغ نفوذ شفیر یعنی تا کسی خود را می‌رسد چوبها و چوب و

آن وصیت کرد آنحضرت برعایت حقوق اهل مصر و آنچه متعلق بر آنجا بود کلام حضرت

نسبت آنحضرت است صلی الله علیه و سلم در مورد فاذا فتحوها فاستوصوا الی اهلها خیرا فان لهم ذمة

فتح کنند مصر را یعنی کنند نیکوئی با اهل مصر فصیح و شعور گفت فان لهم ذمة و رحما

مر مر مصر را یعنی اهل آن را ذمه است یعنی حرمت و ثانیا آن است از جهت آنکه ام ابراهیم

صلی الله علیه و سلم بر آنکه مادر ابراهیم است بعضی از قوم آن است و رحم

رحم است یعنی نزدیکی چنانچه یعنی قرابت است زیرا که هاجره ام اسمعیل علیه السلام

که از ایشان بود اهل این دیار بود و قال ما لحقت ذمه و صهر آنکه رضا و سکون

هاجره را با اهل بیت نبوی و مصاهرت با او دختری که در دل و بر سکنی مادر

وانی بیرار جهت ام ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم است بعد از آن ذکر

کرد آنحضرت از جانب قبل آن که بر سر موضع تا حسنه مرتب

و در مدوح جانب مکه بر سر بود فلذا ابراهیم رجلین یختصمان فی موضع لبنة قیس بر

شنا و مر در آنکه بقعه مکه در جای تا یخت ولبنة للام وکرا فاخرج

منها قیس سر ول ای آن اما در یختصم حطا فی در یختصمه کال بعضی فی حنال

و از آنکه حطاب تمام باشد به جمله واقع شد از جانب آن فیها دیگر از

دو رفات عثمان و محمد بن ابی بکر بعد از وی قال بعضی بود در رات عبد الرحمن

شرحبیل بن حسنه نعیمان و اطلاه ربیعه یختصمان فی موضع لبنة فخرجت منها کعب

ابو در قیس و هم این بود که آن در آنکه حضور [illegible] و بار جای تا [illegible]

آنکه از مصر و شرحبیل قصه شان بن حسنه نعیمان [illegible]

عقبه معه ودود و وجود عبد الرحمن در معه بود و براد [illegible] و [illegible]

را روایت کرد و روایت کرده اند از وی جماعه از صحابه [illegible]

ج

در نوع علم النبی صلی الله علیه وسلم حذیفة بن الیمان که صاحب سر رسول الله بود در روی علم ما کان
بود روایت می‌کند از حضرت صلی الله علیه وسلم قال یکون فی اصحابی یعنی آنحضرت فرمود در اصحاب
من [illegible] قال و در روایتی که فی امتی و در امت من اثنا عشر منافقا لا ید
[illegible] دوازده منافق اند که در بهشت نیایند تا حتی یلج الجمال فی سم الخیاط الا که
[illegible] در سوراخ سوزن یعنی تا در آید شتر در سوراخ سوزن و خیاط و مخیط سوزن را گویند و این مسئله تعلیق
بمحال است چنانکه در قرآن مجید نیز واقع شده است و پیشتر گذشت که [illegible]
[illegible] امت دعوت اند اطلاق صحابی بر ایشان کرد مگر باعتبار ظاهر و نسبت ایشان
با صحابی ملفوظ کلمه شهادت در میان و جماعت حاضر بودند احوال حضرت
صلی الله علیه وسلم بعضی از خواص مومنان خود را از احوال این فرقه مشوم اطلاع داده
بود [illegible] ایشان را در صدر ماند و در لیلة العقبه در وقت رجوع آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از غزوه تبوک [illegible] آنحضرت [illegible] وجود آمده
چنانکه در کتب سیر مذکور است و طیبی [illegible] نقل کرده است ثمانیة منهم
تکفیهم الدبیلة هست کسی از منافقان کفایت می‌کند [illegible]
[illegible] موجود [illegible] که [illegible]
[illegible] و در [illegible]
[illegible] و در حدیث [illegible] از قول [illegible]
[illegible] که مبدا شود [illegible] آن کو [illegible]
[illegible] تا آنکه [illegible] حرارت
[illegible] صلی الله علیه وسلم و [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] و حدیث [illegible] الله [illegible]
[illegible] و در [illegible] این دو حدیث [illegible] ذکر کرده

الترمذی ابو موسی قال خرج ابوطالب الی الشام روایت است
از ابی موسی اشعری گفت بیرون آمد ابوطالب عم آنحضرت بسوی شام برای
تجارت چنانکه عادت قریش بود وخرج معه النبی و بیرون آمد با وی نبی صلی الله
علیه وسلم فی اشیاخ من قریش و در میان پیران از قریش یعنی چند مردم
از قریش همراه بود با آنحضرت و آن وقت دوازده ساله بود فلما
[illegible] علی الراهب پس چون مطلع شدند براهب که نامش بحیرا بود هبطوا
و [illegible] شکول ناحیه معروف در سرحد بوی و بود جای او بصره
نام بلاد شام هبطوا فرود آمدند فحلوا رحالهم پس بگشادند بارهای خود را
فخرج الیهم الراهب پس بیرون آمد بسوی ایشان برای ملاقات ایشان راهب وکان اذا
قبل ذلک بیرون نمی آمد بسوی ایشان پیش ازین بارها که
میگذشتند بر راهب پس بیرون نمی آمد بسوی ایشان و [illegible]
الیهم قال گفت ابو موسی فهم یحلون رحالهم پس ایشان می گشادند
بارهای خود را فجعل یتخللهم الراهب [illegible] که در میان ایشان [illegible]
حتی جاء فاخذ بید رسول الله تا آمد پس گرفت دست پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم فقال [illegible] گفت هذا سید العالمین هذا رسول رب العالمین یبعثه الله رحمة
للعالمین مبعوث سازد او را خدای تعالی بسبب رحمت مر جهانیان را فقال له اشیاخ
من قریش گفتند مر راهب را بعضی پیران از قریش ما علمک [illegible]
[illegible] بوی از کجا دانستی تو حال او را فقال انکم حین [illegible]
[illegible] چون [illegible] که ما [illegible] آمدید [illegible]
[illegible] لم یبق شجر ولا حجر الا خر ساجدا [illegible]
[illegible] سجده [illegible] ولا یسجدان الا لنبی [illegible] سجده [illegible]

مهر را دید بر کتف خاتم النبوة و مهر رسیدن می‌ بوسید بسم لو را مهر نبوت با یکعلامتی
حصر وقت گفته مثل البقاحه که در واقع رئیس با ما سر از اسحول است فرق با هم
در روانا بیت و گواه بیت که را بر کاسه آنحضرت در کنار
... را احوال صفات شریف وی که رسید از بعث و خواص طعام و سرا
... ترجمه آفتاب که در کیا سفری بودیم رحم وصنع لهم طعاما سر را
راهب پس حضرت برای ایشان طعامی فلما اتاهم و به کان هو فی رحلة الا مثل ...
منقولست که او در طعام را بود آنحضرت در تحت اشتران فقال ادعوا الیه پس
نعت راهب پس نوشته بود که فاقبل پس نوبت در آنحضرت و غلبه
غمامه تظلله وقال آنکه بر آنحضرت ابری بود که سایه مبارک و او را ملا دنا من القوم
وجدهم قد سبقوه الی فی الشجرة پس منقولست که نزدیک شد از قوم یافت قوم
را ... سایه کرده بودند و ابری که به درخت رسیده بود و سایه فلما جلس مال
فی الشجرة علیه پس منقولست که ... درخت ... آنحضرت بر سایه
بر سر مبارک گسترده بود از برای آنحضرت ... در مجلس به نیز گسترده سایه
ابر بر سر آنحضرت ... بود ... گاه گاه می‌بود ...
احتیاج فقال پس گفت ... انظروا الی فی الشجرة مال علیه ... نما به
درخت ... فقال السلام ... ابو صمت ... مثلهم
... لم ... سخن ... را ... ذلك ... از ...
... بعد از ... ابو طالب ... ابو طالب ... قلم
... که ... ابو طالب ... را ...
... و ... و ... که یهود و نصاری ... زده
... ابو طالب ... آنحضرت را ... کرد

لہما والبعیر اسرو بر روی مردم نهاد در مقام گشتن وی که بعد و نزدیکی وی و مالکی آورده اند
که در بین شهر نبوت پس از بدو آنحضرت صلی الله علیه وسلم می جستند و در قصد و کتابها
وی بودند پس آمد بحیرا و گفت چه خبر آورده است شما را در بحا گفتند [illegible] در
ه بیرون آمده است پس هیچ راهی نماند که مردم را بر الجمعه ما گفتند ما
خبر داده شما که اگر خواسته است باشد خدا امری را که [illegible] کنند میتوانند
که تغییر دهد آنرا گفتند نمیتوانند پس گفت بیعت کنید با وی و محبت ورزید [illegible] و با
معه ابوبکر و بلال الا و خرج ابو طالب آنحضرت را بسبب آنکه بر گردانید و فرستاد و با آنحضرت
ابوبکر و بلال را و زوده الراهب من الکعک والزیت و توشه داد آنحضرت را
راست از کاک و روغن زیت رواه الترمذی همانکه در نجد میت گفته اند که فرستادن
ابوبکر و بلال را همراه آنحضرت بلکه در ین قصه صورت ندارد چه حال آنکه بلال هنوز
متحول نشده بود و ابوبکر در آن وقت صبی بود و خورد تر از آنحضرت بود دو سال
و ابوبکر در آن زمان نخریده بود بلال را و لهذا ذهبی این حدیث را تضعیف کرده
و بعضی علما ابطال آن کرده و حافظ ابن حجر او را صحیح گفته که رجال
وی ثقات اند و منکر نیست در وی مگر ذکر ابوبکر و بلال پس که مدرج باشد [illegible] از حد
دیگر [illegible] از بعضی روات [illegible] گفته است که رجال این حدیث رجال
صحیح اند و ذکر ابوبکر و بلال غیر محفوظ است [illegible] کرده [illegible] روم و [illegible] له
سن که در آن وقت [illegible] بوده [illegible] علی ابن ابی طالب قال
کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم بمکه [illegible] امیر المومنین [illegible]
عنه گفت بودیم با آنحضرت در مکه [illegible]
[illegible] و بکوه و ماحیدی [illegible] الا [illegible] آنحضرت
را [illegible] السلام علیک یا رسول الله [illegible]

عباس رضی الله عنه برینی بشنید از او و تحمل کرد و علم وی بعضی از عنه ماخذ را از آنحضرت
تا شنید صلی الله علیه وسلم رواه الترمذی والدارمی انس ان النبی صلی الله علیه وسلم
اتی بالبراق لیلة اسری به ملجما مسرجا روایت است از انس که آنحضرت آورده
شد براق در شب سری لگام کرده و زین بسته فاستصعب علیه پس سرکشی کرد
براق بر آنحضرت وقت سوار شدن و رام نشد و سواری نداد فقال له جبرئیل ابمحمد تفعل هذا
پس گفت مر براق را جبرئیل آیا بمحمد میکنی این سرکشی را فما رکبک احد
اکرم علی الله منه پس سوار نشده است ترا هیچ کسی بزرگتر نزد خدا از وی
عبارت معلوم میشود که براق را انبیای دیگر هم سوار شده بودند ... الکلام
نشد و در اثناء معراج این سخن گفته شده است والله اعلم قال فارفض عرقا
السلسل پس ریخته شد عرق براق رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب
بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما انتهینا الی بیت المقدس
وسلم ... صلی الله علیه وسلم ... که رسیدیم به بیت المقدس قال جبرئیل
باصبعه فخرق بها الحجر پس در سوراخ کرد ... که براق
را ... بسته بود ... لنکه براق را بحلقه
... دیگر ... بسته بود ... موضع حلقه ...
شده باشد ... رواه الترمذی الفصل الثالث
... فی الحطیم ... قال ... رسول الله صلی
... آنحضرت ...
... همراه آنحضرت ...
... البعیر ...
... او ... نکوی

سر موضع جواله پس نهاد و سر کردن خود و بدانغیر بر دستی و حیران بماند حیرت و خوف
را ابشن کردن سر با نشو و نقعه علیه البی پس اگاه شنید شادی و نزدیکی
صلی الله علیه و سلم فقال این صاحب هذا البعیر پس گفت آنحضرت [illegible]
صاحب این شتر کجاست پس آمد صاحب شتر نزد آنحضرت فقال [illegible]
این شتر [illegible] قال بل نهبه لک گفت صاحب [illegible]
باشند [illegible] ازا مورد یا رسول الله [illegible] آنحضرت [illegible]
و در شتی این [illegible] که [illegible] را [illegible]
جوان [illegible] قال [illegible] امره گفت [illegible] ورزی [illegible]
و قال این شتر پس طلب [illegible] و صحبت [illegible]
عاقبت [illegible] النجات [illegible] که [illegible]
بسیاری [illegible] خود [illegible] را پس [illegible] نکی [illegible]
[illegible] ما [illegible] آنکه [illegible]
جای [illegible] را پس خواست [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] تشق
الارض پس آمد [illegible] رضی الله عنه [illegible] درخت
آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
فلما [illegible] رسول الله پس [illegible] صلی الله علیه
[illegible] آنحضرت [illegible] درخت [illegible]
فقال پس گفت آنحضرت [illegible] صلی [illegible]
صلی الله علیه و سلم این درخت [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] درخت [illegible]

ثم مسح فغرنا بما ... البشر سر کردیم پس گرفتم مالی وجهی که انکار بود فقالت امرأة
ابن ... پسیلی بود آنحضرت داد بر آن پسری که مراد بنا بود تا آن پسر را جنون
[illegible] کرد بعد النبی صلی الله علیه وسلم منخرین کرد پس آنحضرت ... ال
[illegible] نفخ بضم و کسر خاء و ... ثم برایده فقال پس گفت آنحضرت اخرج
[illegible] انا رسول الله بیرون شو ای دشمن خدا ... ثم شرا طها ... مر ما
بولک ... پس برکردیم ما ... که ... گفتم مالی ... الیهی
پس ... آنحضرت آن زن را از حال آن کودک که دیوانه شده بود فقالت
پس گفت آن زن والذی بعثک بالحق ما رأینا منه ریبا بعدک ... مالی ... که
در شده است ... بعد از آن کودک که ... اثر
... معارفست ... فی ضیا ما ... اطلعوا ... الله
رواه فی شرح السنة ابن عباس قال ان امرأة جاءت بابن لها الی رسول الله
نقلست ابن عباس که زنی بود آورد پسری را که مراد ... بود ... صلی الله
علیه وسلم فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله ان ابنی به جنون ... ابن ...
... وانه لیأخذه عند غدائنا وعشائنا ... جنون ... او را ...
... فمسح رسول الله صلی الله علیه وسلم صدره ودعا ...
... خود آنحضرت سینه آن پسر را و دعا کرد فثع ثعة پس ... کرد آن ...
... فخرج من جوفه مثل الجرو الاسود فسعی ...
... آن پسر ... سیاه ...
... رواه الدارمی وعن انس قال جاء جبرئیل
الی النبی صلی الله علیه وسلم ... روایت است از انس که ...
... آنحضرت ...

که در جایی که مخصوص ملک کسی نشده بود آنحضرت نخل را بر دار داشت که مراد او در
آمده است که ذیل مبارک ساکت بود و هرا جمیع در رخساره او ریخته شد فقال
بسیار گفت چه چیز است یا رسول الله بل بحسب الأرض [illegible] اما دوست [illegible]
تمام [illegible] علامات و معجزه فقال نعم گفت آنحضرت آری [illegible] [illegible]
نگاه کرد چه چیز است [illegible] در خت از پس خود یا پس آنحضرت فقال [illegible] نعت
با آنحضرت او جهها نخوا [illegible] درخت [illegible] پس خوانده آن درخت را [illegible]
پس آمد درخت [illegible] بیش [illegible] آن درخت پیش آنحضرت فقال [illegible]
پس گفت چیزی [illegible] آن درخت [illegible] دعا مرا [illegible] مراد آنحضرت [illegible]
او جعت پس [illegible] فقال رسول الله پس گفت [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
پس [illegible] مراد [illegible] و دفع [illegible] و [illegible] کرامت [illegible] و در [illegible]
دلالت [illegible] که ظهور خارق عادت [illegible] در [illegible] فعلی [illegible]
و در آنکه [illegible] که [illegible] کرامت [illegible] در کار حق [illegible] دعوی [illegible]
[illegible] رواه الترمذی ابن عمر قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی سفر فأقبل اعرابی گفت ابن عمر بودیم با آنحضرت در سفری پس پیش آمد بادیه [illegible]
قال له رسول الله صلی الله علیه وسلم تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
وان محمدا عبده ورسوله پس [illegible] گواهی [illegible] آنکه [illegible] مراد او را آنحضرت
[illegible] فقال من یشهد علی ما تقول گفت اعرابی
[illegible] قال هذه السلمة [illegible]
گواهی [illegible] این درخت [illegible] [illegible] [illegible]
فدعاها رسول الله پس خواند آن درخت را [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
الوادی نزد آنحضرت [illegible] وادی بود فاقبلت تخد الارض [illegible]

درجایی که می شتافند رفتن را خود فتح قاف معجمه و فتح سین و دال شکافتن رفتن را چیزی که مست

می جویند تا آنکه را شکافتن دال درخت پس آنحضرت را شهادت داد فی ظلیل شهادت

بعد آنحضرت نزد آن درخت همه بار شهادت داد که قبل پیش گواهی داد آن درخت

بسیار که دانی تحقیق است که بعضی رحمه و رسالت بی نمر رجوع الی شهاده

بار ... آن درخت سوی جای رو شدن خود یعنی بهمانجا رفت که از آنجا آمده بود

جارت الدعوة الاستجابة حده تمسک الله علیه السلام علامه

رواه الدارمی وعن ابن عباس قال جاء اعرابی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بم

اعرف انک نبی یعنی ابن عباس آمد اعرابی سوی آنحضرت گفت بچه دلیل بشناسم

که تو پیغمبری قال ان دعوت هذا العذق من هذه النخلة تشهد انی رسول الله یعنی آنحضرت

فرمود اگر بخوانم من این خوشه را از این درخت گواهی دهی که من پیغمبر خدا ام

والعذق بفتح همزه است و بکسر آن نیز روایت شده یعنی از خوانم و عذق بکسر عین مهمله

و سکون ذال معجمه و قاف خوشه خرما یعنی امثله خوشه انگور فی الصراح فدعاه

رسول الله پس خواند آن عذق را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فجعل ینزل من النخلة

پس آن عذق فرود می آمد از درخت خرما حتی سقط الی النبی تا آنکه افتاد

بکانست پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی گواهی داد ثم قال ارجع فعاد پس گفت آنحضرت

برگرد بجای خود پس برگشت فاسلم الاعرابی پس اسلام آورد آن اعرابی

رواه الترمذی وصححه وعن ابی هریرة قال جاء ذئب الی راعی غنم یعنی ابو هریره آمد گرگی

... گوسفندان فاخذ منها شاة ... پس گرفت گرگ از آن گوسفندان گوسفند

... علی اثر ... پس ... گرفت ... آن را ... از ...

الله ... را از ... گرگ قال فصعد الذئب علی تل

... بر توده ... فاقعی پس ... بر ... که ...

که را نهایت بر زبان مجلس رفت با شما را استاده میداد در فصل ایها فعل ترکون لسان حق سلک
و استمع و دراز دم خود را در مقال برد با ملی و استعمال حقیقت و مقاوم در میان یکی
گرفتن سالک فقال قد حرمت علی رزق رزقه الله و گفت اگر یک نخلی قصد کرده
من با قصد کردی تو لوی ازین که داد مرا و اشا بدل مرا آن رزق را صدق فعالی
و حرمت بالظلم فقیح ان الصوفیه فکلم دخطا است برد و در روایت است
بر اجی است اصدقه ثم اخرجه منه گرفتم من ان رزق را لبس کنیم گرفتی قولکه
رزق را از من فقال الرجل یا عبد ان رأیت کالیوم و دیشب تکلم لیس کعنت الی
مرد یعنی از اجی تحدا کوکه هر روم من اعجوبه یا عبد اعجوبه امروز با هر روم روزی یا مند
امروز که سخن میکند فقال الرب اعجب من ذا رحل فی انقلاب من الحزن لیس
کرکی تعجب از انتقال حال مردی است و جرنا مال مثال دو سال یعنی هر سه
عارضی است از ذات هر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحر کما مرضی
و ما هو کان لعلم خبر ما مرسا شما را ما نخبه که کسته است و ما نحیه تو بره است
عذار شما قال لعنت ابو بیره فقال الرجل یهود یا لیس بود مرد از قوم یهود فجاد
الی النبی لیس ابو موسی عمر صلی الله علیه وسلم فاخبره واسلم لیس خبر داد آنحضرت
وسلمان است و تصدقه النبی لیس تصدق کرد و را سعد کوکی کرد اعدا و را پیغمبر
صلی الله علیه وسلم انها امارات بین یدی الساعة این و امثال امور از نها
و علامتها است پیش از قیامت فقد و سالک الرجل بحرج حجی بر دمالک است
مرد که بر دل یعنی از خانه فلان حج حتی حتی یعلاه و سوط کما اعد است
لیس تا ریمکر دد فهی ابد کانه نا انکه حرمید مرا از راه و لعل
بحجری کرا عدا یدی د صبح اهل خانه دی عدار برا ادای فتی رد و فی شرح السنه
الی العلاء که از بعض است عجیب تن حند شد در صحابی مشهور است

قال سمرة كنا مع النبي بوديم با پيغمبر صلى الله عليه وسلم نتداول من قصعة و نوبت بنوبت
مى خورديم از يك كاسه يعنى در وقت ظهور معجزه آنحضرت قصعه يعنى قدح كلان
و كاسه بزرگ من غدوة حتى الليل از بامداد تا شب يعنى تمام روز يقوم عشرة
ويقعد عشرة مى ايستادند ده مرد و مى نشستند ده مرد حال تداول است قلنا فمما كانت تمد
پس گفتيم چه چيز بود كه مدد كرده ميشد قصعه حال آنكه قال من اى شىء تعجب
از چه چيز تعجب ميكنى ما كانت تمد الا من ههنا نبود كه مدد كرده ميشد مگر از اينجا واشار
بيده الى السماء و اشارت كرد بدست خود بسوى آسمان يعنى از عالم قدرت بسبب
نزول بركت از آسمان و اين قول سمرة است در سائل ابو العلاء و ما قول آنحضرت است
وسائل صحابه فافهم رواه الترمذي والدارمي وعن عبد الله بن عمرو ان النبي صلى الله عليه وسلم
خرج يوم بدر في ثلاثمائة وخمسة عشر روايت است از عبد الله بن عمرو بن العاص كه آنحضرت
بيرون آمد روز جنگ بدر در سيصد و پانزده مرد چنانچه مشهور است كه مردان آمده در سيصد و سيزده
تن بودند و [illegible] ... فقال اللهم انهم حفاة فاحملهم
پس گفت آنحضرت و دعا كرد خداوندا اينان كه صحابه اند برهنه پايانند پس سوار
كن ايشان را اللهم انهم عراة فاكسهم خداوندا اينان برهنه تن اند پس جامه
بپوشان ايشان را اللهم انهم جياع فاشبعهم خداوندا اينان گرسنگان اند پس سير
گردان ايشان را ففتح الله له پس فتح داد خداى تعالى او را فانقلبوا وما منهم
رجل الا وقد رجع بجمل او جملين پس باز گشتند از فتح بدر و حال آنكه نبود از ايشان
هيچ مردى الا آنكه باز گشت بيك شتر يا دو شتر واكتسوا واشبعوا و جامه
پوشيدند و سير شدند به غنيمت اشتران و ثياب و اطعمه و اموال كه غنيمت گرفته بودند از
مشركان و همه به دعاى آنحضرت بود و ازينجا معلوم ميشود كه اجابت دعا
لازم نيست كه في الحال باشد [illegible] ... رواه ابو

داود ... ابن مسعود عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت است از عبدالله بن مسعود

از آنحضرت که گفت انکم منصورون یعنی هر آینه شما یاری داده شوید کافران غالب

بر ایشان و مصیبون و یابید کامیابی و اموال را ومفتوح لکم و فتح کرده شود برای شما

بلاد وامصار و این پیش از ... صحابه را ... در زمان آنحضرت ... و بعد

خواهد شد فمن ادرک ذلک منکم فلیتق الله پس هر که دریابد این را از ایشان پس باید

که بترسد ... از عذاب خدا ولیامر بالمعروف ولینه عن المنکر و باید که

امر کند ... و نهی کند از ... ان یعنی ... و لیحذر ... و در ...

... از ... یقول ... صحابه الذین ان مکناهم

فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر رواه

داود ... جابر ان یهودیة من اهل خیبر سمت شاة مصلیة و روایت است از جابر رضی

الله عنه که زنی یهودیه از اهل خیبر که نام وی زینب بود در اسلام ... زهر

کرد بریان کرده شده را و مصلیه بفتح میم و سکون صاد و فتح لام ...

... بریان کردن ثم اهدتها لرسول الله پس هدیه فرستاد

... صلی الله علیه وسلم آورده اند که ... پرسید که آنحضرت کدام جای

گوسفند را دوستر دارد گفتند ذراع پس زن ... آن را ذبح کرد و

... بسیار ... در ذراع ... کرد و ...

و صحابه که حاضر بودند ... فاخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم الذراع فاکل منها

پس گرفت آنحضرت ... و اکل رهط من اصحابه معه

... از ... آنحضرت فقال رسول الله ...

علیه وسلم ارفعوا ایدیکم ... از ...

الیهودیة فدعاها ... آنحضرت ... بسوی ...

فقال بعضهم نعم ولا نشاء پس گفت آنحضرت را که زهر کرده بود این گوسفند را فقالت
بین اعرف لیس کنت نبیا بهود بها خبر کرد زن را فقال اخرجه هنه فی نوی گفت آنحضرت
خبر داد مرا این چه دو کتف مرا بشت الذراع و گفت مرا ذراع زهر ... رسید نهود
ذراع ... گفت آن بهود ... زهر کرده ام ... ولیس ... کان نبیا
... اگر ... زبان ... اگر ... ملک ... بود
... آنحضرت ... واکمال دین ...
... احتمال ... ملکه ... آنحضرت ...
... خورده بود اما این روایت صحیح ... آمده است که کسی گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که ترا اثر ... هر سال که داده بود ... در مود ... ا
... خواسته ... صلی ... لم ... دار است
... صلی ... ولا ... رسول الله ...
... صلی الله علیه وسلم ... اولاد اورا ...
... اصحاب ... الذین اکلوا ... اصحاب آنحضرت ... خوردند
... رسول الله صلی الله علیه وسلم ... آنحضرت
... اکل ... که خورد ... گوسفند
... در ... ود ... کرد ...
... آنحضرت ... دکار ... لیس
... اصحاب ...
... والداعی ... روایات اختلاف کرده اند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... کرد ... بهود ... اورا ...
... اعراض کرد ... بار ... لورد

که عفا کنید وارث دیگر که بعد از اسلام آورد پس گفت گفت بعد از آن که بکشی کس
بشرط قصاص مثل آن چنانچه قال الله از صحابه که خون شده و مرد [illegible]
کرد [illegible] پس از وارثان صحابه پس قصاص گرفته شد مثل آن والله اعلم
سهل بن الحنظلیه بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح ظاء معجمه و کسر لام و تشدید
تحتانیه صحابی انصاری است از اهل بیعت رضوان است فاضل بود و گوشه گیر از مردم
کثیر الصلوة و الذکر و حنظلیه نام مادر اوست قال انهم ساروا مع رسول الله گفت که
ایشان یعنی صحابه سیر کردند با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یوم حنین روز جنگ حنین
فاطنبوا السیر پس دراز کردند سیر را حتی کان عشیة تا آنکه بود سیر
[illegible] نماز در سیر بودند [illegible] فقال انی [illegible] پس گفت رسول الله
انی طلعت علی جبل کذا [illegible] برآمدم بر کوه [illegible] و طلعت بفتح لام است
در اکثر نسخ و بعضی تصحیح کرده اند فاذا انا بهوازن پس ناگاه من [illegible] هوازن که قوم
است از عرب یعنی دیدم سواران را [illegible] که آمده اند [illegible] بر پدر خود
همه آمده اند [illegible] که [illegible] بود در [illegible] که همه [illegible]
[illegible] نساء هوازن و اموال ایشان [illegible] از [illegible] که [illegible] بود
[illegible] کرده [illegible] که [illegible] گرفته [illegible] شده [illegible]
نبود [illegible] بود [illegible] و [illegible] دیدم هوازن را [illegible]
[illegible] بضم طاء معجمه و [illegible] مهمله [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] غنیمة المسلمین غدا ان شاء الله [illegible] قال من یحرسنا
[illegible] گفت که [illegible] فقال انس بن ابی مرثد [illegible]

[illegible]

بضم میم و سکون را و فتح مثلثه و غنوی بفتح معجمه و نون منسوب بغنی صحابی است فارس
بفتح ملہ را و صاد را بالکسر ما سوار بهتر نیکیم یا رسول الله قال ارکب گفت آنحضرت سوار
شو و آنحضرت سوار شد اسپ را که مراد او بود فقال استقبل هذا الشعب پس
گفت آنحضرت پیش برو این راه را که در کوه است حتی تکون فی اعلاه یعنی تا که
باشی تو در بالای آن کوه فلما اصبحنا خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی مصلاه
پس هنگامی که صبح کردیم بیرون آمد آنحضرت بسوی جای نماز خود یعنی جای که برای
نماز ساخته بود فرکع رکعتین پس گزارد آنحضرت دو رکعت را مراد سنت فجر
داشته اند ثم قال هل احسستم فارسکم پس گفت آنحضرت آیا احساس کردید
و دیدید شما سوار خود را و در بحا جواز تکلم است بعد از سنت فجر برای حاجت و در
باب الصلوة گذشت فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله ما احسسناه احساس
نکردیم فثوب بالصلوة پس اقامت گفته شد برای نماز فجر و تحقیق معنی تثویب در
باب الاذان گذشت فجعل رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی و هو یلتفت الی الشعب
پس گشت آنحضرت که ادا میکرد نماز را در حالیکه گشته بسوی آن شعب و در بحا
جواز التفات است در نماز برای مصلحت و نعمه و این رخصت مداخل عادات
حتی اذا قضی الصلوة قال تا چون تمام کرد آنحضرت نماز را گفت ابشروا فقد جاء
فارسکم خوش باشید پس تحقیق آمد سوار شما که پاسبانی میکرد فجعلنا ننظر الی خلال
الشجر فی الشعب پس گشتیم ما که نگاه میکردیم بسوی میان درختهای در حالی در شعب فاذا
هو قد جاء [illegible] پس ناگاه آن سوار بتحقیق آمد حتی وقف علی رسول الله فقال انی انطلقت حتی کنت
فی اعلی هذا الشعب [illegible] قال انی انطلقت حتی کنت فی اعلی هذا الشعب پس گفت آن
سوار بدرستی که من روان شدم تا آنکه بودم بر جای بلند این شعب حیث امرنی رسول الله
بجائیکه فرموده بود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما اصبحت اطلعت الشعبین کلیهما

پس هنگامی که صبح کردم برآمدم این دو صحبت را بر دو در را قلم از اصوات پس ... بم صبح
کم را فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت مرا ابوذر صلی الله
وسلم هل نزلت اللیلة آیا فرود آمدی تو امشب یعنی از اسب خود قال گفت
فرود نیامدم به هیچ حال الا مصلیا مگر در حالی که نمازگزارنده ام او قاضی حاجت ... را
ام حاجت ... را از بول و غائط قال رسول الله گفت ... صلی الله علیه وسلم فلا
ان لا تعمل ... پس ... ترک بکنی ... هیچ عملی از نوافل ...
وجهد و اجتهاد در آن ... فضیلتی و ثوابی حاصل شده است که گفت
در آن و بخشیده شده است ... توهم ... در ...
... فی نحیه ... که مراد ... جهاد ... در ... والله
نزدیک است والله اعلم رواه ابوداود عن ابی هریرة قال اتیت النبی صلی الله علیه وسلم
گفت ابوهریره آوردم نزد آنحضرت چند خرما را و گفته ... بتمرات
بود فقلت پس گفتم یا رسول الله ادع الله فیهن بالبرکة دعا کن خدا را در این خرماها
برکت ... پس ... اورد آنحضرت آن خرما ... ثم دعا لی فیهن بالبرکة
... دعا کرد آنحضرت برای من در این خرماها برکت قال خذهن فاجعلهن فی
گفت آنحضرت بگیر این خرماها را پس بگردان آنها را در توشه دان خود ثم ...
مزودک ... کلما اردت ان تأخذ منه شیئا فادخل فیه یدک
هرگاه که خواهی تو که بگیری از آن ... از ... پس ... درآوردی ...
را ... بگیر آن ... ولا تنثره نثرا ... ... اگر ...
من ذلک التمر کذا وکذا من وسق فی سبیل الله ...
چندین و چندین ... در راه خدا ... فکنا نأکل
منه ونطعم ... بودیم ... می خوردیم ... وکان لا یفارق

صوفی [illegible] در تصوف [illegible] از مراد [illegible] در طریق بود چنانکه لوم [illegible] عثمان با
آنکه [illegible] کشته شد [illegible] عثمان رضی الله عنه [illegible] پس [illegible] فرقه گشته شد
[illegible] علم [illegible] معلوم نمی شود که چون [illegible] دست [illegible] مردم [illegible]
[illegible] گفت که مردم را [illegible] مراد [illegible]
[illegible] شیخ عثمان رواه الترمذی

الثالث ابن عباس قال تشاورت قریش لیلة بمکة گفت ابن عباس
کنکاش کردند مشرکان قریش شبی بمکه فقال بعضهم اذا اصبح فاثبتوه بالوثاق پس
گفتند بعضی از ایشان چون صبح کند بر جای خود بستن وی را به بند گران یریدون النبی محمد
محمد را صلی الله علیه وسلم یعنی بعضی از مشرکان یعنی کنکاش زدند که محمد را بند بر
دست و پای نهند و قال بعضهم اقتلوه گفتند بعضی از ایشان
بکشید او را وقال بعضهم بل اخرجوه و گفتند بعضی از ایشان بلکه بیرون کنید او را
از شهر [illegible] فاطلع الله نبیه علی ذلک پس مطلع گردانید
خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم بر آنچه کنکاش کردند مشرکان
در کار وی [illegible] در قرآن مجید در سوره انفال مذکور است فبات علی رضی الله عنه
در آن شب [illegible] صلی الله علیه وسلم تلک اللیلة پس شب گذرانید علی رضی الله عنه در جامه
خواب آنحضرت [illegible] وخرج النبی صلی الله علیه وسلم حتی لحق
بالغار [illegible] در [illegible] در آنجا که [illegible]
[illegible] در کوه [illegible] [illegible]
[illegible] که بر در [illegible] بود و مطلع شدند [illegible] حضرت
صلی الله علیه وسلم [illegible] قصه [illegible] که در شرح ذکر کرده ایم
[illegible] المشرکین [illegible]

کردند مشرکان در حالی که پاسبانی می کردند علی را رضی الله عنه مضطجع بر فراش و در آن خانه
بود و پنداشتند که وی پیغمبر است و یحسبونه النبی و پنداشتند آنکه وی است که بود علی را
نبی الله صلی الله علیه وسلم و خیال می کردند که آن حضرت در آن خانه در خوابگاه است
یعنی که برای در کار زود که تکلیم و خیال که علی بود و آن حضرت از پیش ایشان بیرون رفته
فلما اصبحوا ثاروا علیه پس چون صبح کردند جهیدند و برجستند بسوی آن حضرت
بگمان خود فلما راوا علیا رد الله مکرهم پس هرگاه که دیدند علی را باز گردانید خدا
مکر ایشان و حیله و مکر ایشان را فقالوا این صاحبک هذا پس گفتند
علی را گفتند کجاست این یار تو یعنی آن حضرت و اشارت بهذا برای تحقیر و
اهانت قال لا ادری گفت علی نمی دانم من کجاست فاقتصوا اثره پس پی جستند
مشرکان نشان قدم آن حضرت را یعنی در پی قدمهای وی رفتند قصص تتبع اثر است و ظاهر
آنکه پیش رفتن فلما بلغوا الجبل اختلط علیهم پس مشتبه گشت که رسیدند کوه را که آن
جبل ثور نام است مشتبه شد بر ایشان راه رفتن آن ... فصعدوا الجبل پس بر آمدند
کوه را فمروا بالغار پس گذشتند بغاری که در آن کوه است فرأوا علی
بابه نسج العنکبوت پس دیدند بر در آن غار بافتن عنکبوت را که بعد از در
آمدن آن حضرت در غار آمده خانه ساخته بود و عرض در غار اندک بود
و عرض مقدار شبری بیش و طول مقدار ذراع نیست فقالوا لو دخل هنا لم
یکن نسج العنکبوت علی بابه پس گفتند اگر در آمده بود که محمد اینجا نمی بود
عنکبوت بر در وی و در قصه ... دیگری در حدیث آمده که ...
بیت بر در وی طنوا الحمام وظنوا العنکبوت علی خیر البریة لم تنسج
ولم تحم فمکث فیه ثلاث لیال پس درنگ کرد آن حضرت در غار سه
روز و در روز شنبه در آمد و در روز پنجشنبه بیرون رفت رواه احمد [illegible]

لما فتحت خیبر اهدیت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم شاة فیها سم بفتح سین وضم آن
هدیه کردند گفت ابو هریره هنگامی که گشاده شد قلعه خیبر فرستاده شد برای
آنحضرت گوسفندی بریان کرده مسموم که در وی زهر بود چنانکه در فصل ثانی
از حدیث جابر گذشت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجمعوا الی من کان ههنا
من الیهود پس گفت آنحضرت گرد آرید هر کس که هست اینجا از یهود فجمعوا له پس
گرد آوردند برای آنحضرت یهود را فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم انی
سائلکم عن شیء فهل انتم مصدقی عنه پس گفت آنحضرت بدرستی من پرسنده
ام شما را از چیزی پس آیا هستید شما راست گوی گرداننده مرا از آن چیز و قیل که
معنیش آنست که شما را در خواهم که بگوئید شما از آن سوال جواب که از آن صدق معلوم می گردد
و مصدقی بضم میم و فتح صاد و تشدید دال مکسور و کسر قاف و تشدید یا دو راه فقالوا
نعم گفتند یهود آری راست گوی گردانیم ترا یا ابا القاسم عادت یهود با یهود
آن بود که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بکنیت وی که ابو القاسم است نام می
بردند و محمد نمی گفتند چرا که در این نام شرف در تورات و انجیل ثابت و مشهور بود و
و دلیل بر صحت نبوت وی فقال لهم رسول الله پس گفت محمد صلی الله علیه
وسلم من ابوکم گفت پدر شما کیست که آنحضرت پرسید از پدر کلان الذی ینسب
چنانکه در قبیله می باشد قالوا فلان گفتند یهود پدر ما فلان کس است نام پدر
کلان خود را بردند قال کذبتم بل ابوکم فلان گفت آنحضرت دروغ گفتید شما بلکه پدر
شما فلان است چنانکه او را یاد کرد قالوا صدقت و بررت گفتند یهود
راست گفتی و نیکو گفتی نیکوئی ورزیدی که راست گفتی قال فهل انتم
صادقی عن شیء ان سألتکم عنه گفت آنحضرت پس آیا هستید شما راست
گوی گردانند مرا از چیزی اگر سوال کنم شما را از آن چیز که قالوا نعم یا ابا القاسم

و آن که برکت عرق کف خود در آب کرده و آن آب گرداند مبارک بر ما نو بنشانیم در آن روح کرد

ما را حکایت کرد سنا حبیب آنرا فرود آورد ما مکه بارک حنین قال انس فقال لهم جبرئیل اینها

پس گفت آنحضرت علیه السلام بهود را که ... رحی قالوا انکم ... فیها السم گفتند یهود

هم باسم با در انس ابن کعب ... خیبر و دیگر که در فرا المسجد را ... نقل کرده

که ... سنا الاخبار الا ان ما صعد و دار ثم تخلفوا فیها السم حلقه ... شمار کرد

مسلمانان ملو انس ... نسل ... ما بینهما ... و ... دوال ...

تا فسد ... فی سخن ... روایت ... چنانکه قاعده ... قال رسول

صلی الله علیه و سلم احسنوا فیها گفت آنحضرت ... در باب انس ... و احکام

برای ... را ... او ... در ... خوانده بود ... از عاقبت

رفتند گفت والی ... الکلام فیها ... اگر ... منوم شمار از در انس ...

چنانکه ... ثم قال ... گفت آنحضرت ... ثم ... ان

... فقالوا نعم یا ابو القاسم فقال ... فی ... ان ... پس گفت

آنحضرت ... و ... در ... والعلم گفتند ... کرده اند

قال فما حملکم علی ذلک گفت آنحضرت ... شمار ... فالوا ... ردنا

گفت ... تشریح ... گفتند ... در ... آنحضرت ...

و خلاص ... از ... گفت ... ما ... را گفت ... زنان ...

... در شرح ... در فصل ... در حدیث ... گفت ... برای این مرد ...

... گفت ... که زمان ... و تصدیق ... الکامله ... رواه النجار ...

من اصحابه ... الانصار ... اخراج ... بعد از ... گفت ...

غزوات ... کرده همراه آنحضرت ... غزوه ... کرده

صلی الله علیه و سلم ... دعا کرده ... در ... سال و ... نمود ...

روی کرد جابر رضی الله عنه قال گفت بود رسول الله که تکیه کردی وقتی خطبه صلی الله علیه و سلم
بجذعی از نخل و ستونی از ستونهای مسجد پس چون ساخته شد برای وی منبر و بر آمد بر منبر پس فریاد کرد درختی
خرما که نزد آن خطبه میکرد تا آنکه نزدیک شد که بشکافد پس فرود آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس فرود آمد از منبر
پس بگرفت آن را و پیوست بخود پس شروع کرد آن ستون در ناله کردن مانند ناله کودکی که خاموش کرده شود تا آنکه
قرار گرفت و گفت حضرت گریست بر آنچه بود میشنید از ذکر پس فرود آمد از منبر پس بگرفت آن را تا آنکه صعود المنبر
حتی سمعت الستون ناله ای را چون ناله طفل خرد تا آنکه فرو نشست آن ستون تمام روز در
سجده گرفت گفت حضرت فانی بنا که بکار بود نعمت پس خبر داد ما را بچیزی که مدار آن بوده
است از حوادث وقایع و حکایات غرائب تا روز قیامت قال ما عندی حفظ
گفت حفظ نمودیم آن را پس دانا ترین ما داناترین ما بود و آنکه علوم را که آنحضرت
بیان کرد و داد از خبرهای آنکه روی داد رواه مسلم . معن لعنه مسیم و سئول معن بن عبد الرحمن
عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت اما عصو علامه علوم روایت دارد بود
خود که عبد الرحمن پسر بن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه و عبد الرحمن کوفه دار برادر خود
قاسم بن عبد الرحمن گفت و روایت کرده است از وی ثوری و حریری قال گفت معن
سمعت ابی گفت شنیدم پدر خود را قال سألت مسروقا گفت پرسیدم مسروق را که از
که خبر داد مر پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بالجن لیلة استمعوا القرآن گفت خبر داد
آنحضرت را با مدن جن در شبی که شنیدند قرآن را فقال پس گفت مسروق خبر داد
پدر تو یعنی عبد الرحمن یعنی عبد الله بن مسعود انه قال که وی گفت خبر داد بهم شجره
وا نا مر آنحضرت را با مدن جن در شبی که شنیدند خبر داد که یا رسول الله جن آمده اند
تا بشنوند قرآن را پس آنحضرت بر دل رفت و جنیان را دید و قرآن
خواند برایشان متفق علیه انس قال کنا مع عمر بین مکة والمدینة گفت بودیم با عمر
عمر بن الخطاب میان مکه و مدینه فتراءینا الهلال پس دیدیم ما ماه نو را و کسی بود که حدید البصر

و بودم عمر در دی بر نعل زرامه پس دیدم عمر بلال را و لب ... عمر بود قال
انکه ... که کمال نمی برد و مسلوم که دیده است از ... مجالس ...
که خبر دیده ام فضائل اهل بدر اما تراه پس گشتم من که میکویم برابر ...
نمی میب و مجمل عمر بلال را پس گشت عمر که نمی بینم بلال را ... بشنیدم در ...
تا ... نمی فقال گفت ... عمر ... عمر را ...
نزد ملک است که بیند بلال را و قال ... خسته ام بر جامه خواست خود ...
فاحت است که اگر آن به بینم ... که نشنیدم ... ان ... از ...
که ... نمود ما کمال ... خواهم دید ... عدم ... است که ...
و عدم ... در ما ... ان ... اهل بدر ... و عمر که ...
میکند ما را از قصه ... اهل بدر از ... که ... که ...
... بود از اخبار احوال اهل بدر قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم ...
اهل بدر ... گفت که آنحضرت ... بود که ... نمود ما را ... کنی ... فلند
... اهل بدر ... بس از ... گشته ... که ... و ... که ...
... گفته خواهد ... فقال ... فلان ...
آنحضرت ... فلان ... اگر ...
... فلان است اگر ...
را ... فقال عمر ... و الحدود ... رسول الله صلی
الله علیه و سلم گفت عمر ... آن ... که ... است ...
نمودند ... که ... کرده بود و ... نموده بود آنحضرت ...
... گفت عمر پس ...
ان ... که ... بود ... فانطلق رسول الله ...

...

بر جسد النبی صلی الله علیه و سلم حتی انتهی الیهم ... مکه ... در سند ... کردند
اهل اجنه بودند فقال ایس گفت آنحضرت یا فلان بن فلان و یا فلان بن فلان هل وجدتم
ما وعدکم الله و رسوله حقا یا یافتید هر چیزی را که وعده کرده بود شما را خدا و رسول
حق یافتید فانی وجدت ما وعدنی الله حقا پس بتحقیق یافتم چیزی را
که وعده کرده مرا خدای تعالی حق فقال عمر پس گفت عمر یا رسول الله کیف تکلم اجسادا
لا ارواح فیها چگونه سخن میکنی جسدها را که نیست جانها در آن فقال ما انتم باسمع لما اقول منهم پس
گفت آنحضرت نیستید شما شنواتر مر چیزی را که میگویم من از ایشان یعنی ایشان شنوا
ترند برابر اند با شما در شنیدن یعنی ایشان هم می شنوند این سخن که میگویم غیر انهم لا
یستطیعون ان یردوا علی شیئا جز آنکه ایشان نمی توانند که رد کنند بر من چیزی را و جواب
گویند در کتاب جهاد کلام در این معنی مفصل گذشته است رواه مسلم. انیسه
بضم همزه و فتح نون و سکون مثناة و حا مهمله بنت زید بن ارقم تابعیه است زید
بن ارقم و گفته اند زید بن ارقم را اولاد نبوده و در او سخن ... مشهور بهمین
نیست ... انیسه روایت میکند از پدر ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل علی
زید یعوده من مرض کان به در آمد بر زید بن ارقم در حالی که عیادت میکرد او را از بیماری
که بود بوی قال یعنی آنحضرت لیس علیک من مرضک باس نیست بر تو از بیماری
تو باکی و لکن کیف لک اذا عمرت بعدی فعمیت فکیف چگونه باشد ترا اگر زنده مانی
بعد از من که دراز عمر کرده شده بعدی پس نابینا گردی تو و چه کار خواهی کرد
قال احتسب و اصبر گفت ... احتسب و صبر کنم قال یعنی آنحضرت
اذا تدخل الجنة بغیر حساب آنگاه در آئی بهشت را بی حساب قال یعنی انیسه
فعمی بعد ما مات النبی پس کور شد زید بعد از وفات
النبی صلی الله علیه و سلم ثم رد الله ... بصره ثم مات ...

چون رسید گفت آنحضرت کیست که در درخت هر چیزی را که بگوید آمین ... که او را ده
کندهای نیست خود در او ... در درخت نزول فتح ... و گفتند ... از خصومت بحجره در
برسان برکت ... کیست گفت رطب ... مقصود قال آنحضرت
و نشان داد مردی را ... آنحضرت ... رسول الله صلی
الله علیه و سلم پس ... آنحضرت ... و بوجد ... ماده شد از
وجود النفس ... و قال ... و سلم ... بقلة الارض و
... رفت ... و از رهی ... روایت کرد این ... صورت
رواه البیهقی فی دلائل النبوة   جابر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم جاءه رجل یستطعمه
روایت است از جابر که آنحضرت امداد داد مردی که طلب طعام کرد از آنحضرت
فاطعمه شطر وسق شعیر پس خورد ... آنحضرت او را ... و او ...
سالهای ... فما زال الرجل یأکل منه و امرأته و ضیفهما حتی کاله
... که می خورد از آن ... و آنکه ... او ... حتی کاله
... فقال النبی ... لو لم تکله
صلی الله علیه و سلم و صورت حال عرض کرد ... پس گفت آنحضرت لو لم تکله
... آنحضرت ... لاکلتم منه و لقام لکم ...
... رواه مسلم   ... ام ... کاد ... اللام ...
... خود ... و ... اردک
والله ... هر که ... کنار ...
... رجل من الانصار ... مردی از انصار که
... قال کعب ... رسول الله صلی الله علیه و سلم فی
... همراه آنحضرت ... رسول الله ...

راضی الله عنه ... و هم مع انس و قال انکه آنحضرت ... بودند در خانه ملیکه جده انس

و صیت ... آنحضرت فرمودند را قبول کرد و ادسیع من قبل رجلیه فراخ کرد قرا را

بر وی باقی ... من قبل راسه فراخ کرد از قامت ... فلما رجع استغفر

و اخی امراه بس ... آنحضرت ... آنحضرت را دعوت کرده

بطعام ... ان جدته ... آنحضرت قبول کرد و دعوت ادا

در وقت ... آنحضرت ... و طعام آنحضرت شد هم

با آنحضرت ... دعوت کرده بود ... الطعام ... طعام ... بود

بس ... آنحضرت ... خود را ... طعام ... قوم ... بها و

... خود را ... طعام را ... رسول الله صلی الله علیه وسلم

... آنحضرت ... کرد ...

... خود ... بر دم قال ... آنحضرت ... صد ... افضل

... ای ... کوشت ... کرده ... است

... رضای صاحب ... فارسلت الیه ... قول ... دارند

... بود آنحضرت در حالی که ... رسول الله الی ارسلت ... الی البقیع ...

... البقیع ... و هو موضع ... و ... موضع ...

... بود ... داین بقیع ... در ... که ...

... کرده از ... نقیع ... به آنحضرت ... کفت ... کرد

... بود ... با ... بود ... در ... بود و ... الله

... المشترک ... شد ... بود ... فلم ...

... فارسلت ... ان ... الی ...

... بود ... آن ... بود ... کرد ...

بوی می‌دهد بهای آن علم بوجه و بیش فدیه بسیار آن همسایه و در کنیز [illegible] امرأة

بیش دیدم شادم بزرگ وی فارسلت [illegible] الی بها لیس و دینار [illegible] بگوی [illegible] الله انشاء را

اول مرد خود دعا کن یا رسول الله پس گفت حضرت صلی الله علیه وسلم اطعم خدا الطعام

الاسیری بخوان این طعام اسیران را که در مدینه بودها کافر [illegible] از ذکر [illegible]

صاحب سیاه را اما ضعیف بار وی [illegible] کردند و باد [illegible] شمار [illegible] طعام [illegible]

منه و الله اعلم رواه ابوداود والبیهقی فی دلائل النبوة حزام بکسر حای [illegible]

هشام بن [illegible] روایت [illegible] از برادرش که هشام [illegible] جبیش بن خالد

[illegible] که جبیش [illegible] بضم حای مهمله و فتح موحده و سکون [illegible] و برادر [illegible]

و جبیش برادر ام معبد بفتح میم و سکون عین و فتح موحده [illegible] عاتکه [illegible] خالد

خزاعیه [illegible] که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در طریق هجرت بخیمه وی

درآمده و وی زنی بود [illegible] کرده [illegible] و در صحیح [illegible]

[illegible] ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حین اخرج من مکة [illegible]

آنحضرت [illegible] بر آورده [illegible] از مکه خرج مهاجرا الی المدینة [illegible]

[illegible] ابوبکر و [illegible] آنحضرت [illegible] بن فهیره بضم

و فتح [illegible] سکون [illegible] اسلام آورده [illegible] آنحضرت صلی الله علیه

[illegible] دلیلهما [illegible] آنحضرت [illegible] عبدالله اللیثی که [illegible] همراه کرده بود [illegible]

[illegible] در راه مدینه [illegible] مرور [illegible] خیمه ام معبد [illegible] و خیمه

معبد که [illegible] بود و خیمه بفتح خا و سکون [illegible] مشهور [illegible]

در مکان [illegible] و تمرا [illegible] ازو [illegible]

[illegible] ام معبد [illegible]

طلبیده [illegible] مرملین بضم میم [illegible] سکون را [illegible] و کسر میم [illegible]

را ودیعت نهاد از علی السلام فرزند شد ان قوم [illegible] باران سند [illegible] نصیحت و [illegible]
[illegible] و [illegible] وقوع فاتحه تا کند مرطان پیش تحفظ زده و [illegible] و صحیح نخوانده [illegible]
[illegible] الله صلی الله علیه و سلم الی [illegible] فی کرالجمعه پس نگاه کرد آنحضرت [illegible]
[illegible] که در جانب خیمه بود [illegible] [illegible] در سینه [illegible] آمده [illegible]
[illegible] خیمه قال ما هذه الشاه پس گفت آنحضرت [illegible] گوسفند [illegible]
[illegible] امام معبد قالت شاه خلفها الجهد [illegible] گفت ام معبد گوسفندی است که
[illegible] [illegible] اورا از گوسفندان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] همراه [illegible] رفتن قال هل بها من اللبن گفت آنحضرت آیا هست در وی
[illegible] قالت هی اجهد من ذلک گفت ام معبد این شاه [illegible] افتاده
[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] قال اتاذنین لی ان احلبها گفت آیا
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قالت بابی انت و امی ان رایت بها حلبا فاحلبها
گفت ام معبد [illegible] [illegible] فدای تو باد [illegible] [illegible] در این شاه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسول الله صلی
[illegible] [illegible] علیه و سلم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مبارک
[illegible] [illegible] و سمی الله تعالی [illegible] نام خدا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آنحضرت ام معبد را در [illegible] شاه [illegible] [illegible] علیه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

رای نتیجه [illegible] آورد و نتیجه [illegible] هرجا [illegible] در نص [illegible] حضرت او بود

که شیراز [illegible] کرد اندر دست راه الی الصراط در نص [illegible] کتب [illegible] نتیجه توست که [illegible]

در سنه [illegible] در نص [illegible] ذکره [illegible] ماضی [illegible]

خوانا [illegible] که [illegible] کرده که [illegible]

[illegible] و در آن [illegible]

ورود آن سنه [illegible] علاوه النهایه [illegible] مسئله [illegible]

[illegible] آمد [illegible] مسجد را [illegible]

[illegible]

[illegible]

که [illegible]

[illegible]

نمودن مسجد و با جهاد [illegible] کرد آنحضرت [illegible] مسجد را [illegible] اسلام [illegible]

کرد [illegible] مسجد [illegible] که حول آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رواه فی شرح السنة و ابن عبد البر فی الاستیعاب و ابن الجوزی فی کتاب الو[illegible]

و فی الحدیث قصه [illegible]

حول آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] مسجد آمد و در [illegible] گفت [illegible]

[illegible] مسجد [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] ابو محمد و الله [illegible]

اورا هنگام رفتن بهمین قصه الهام دادم که در راه هم صحبت بود تا آنکه همراهی راه با هم الکرامات

اهل حق اتفاق دارند بر جواز وقوع کرامت از اولیا و ولی کسی است که عارف باشد

بذات و صفات حق تعالی بقدر طاقت بشری و مواظبت نماید بر انواع طاعات و ترک

منهیات و عدم انهماک در لذات و شهوات و کامل باشد در تقوی و اتباع شرع نظر داشت

و قرآن و دلایل بر وقوع کرامت کتاب و سنت و اخبار است از صحابه و من

بعدهم قال الله تعالی خبر از مریم و غیره و ... محال نیست

و انکار نیست خصوصا از بعض اکابر مشایخ و انقوی دلایل آن حال همین است

الشیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و حکایت ال احوال بحد تواتر رسیده

... مشایخ اهل زمان آن گفته اند که کرامات

... رضی الله عنه ... مردار بود ... گاهی ... ظاهر

... از وی ... حاجت خواست ... مجالس ... مقصود ایشان شد

و امام عبد الله یافعی گفته است که کرامات ... علم ...

... نیست ... از صحابه ... و مشایخ ... در حکایات مختلفه

و در ایشان گفته اند ... کرامات ... بعضی گفته ... صادر شود کرامت

از وی بقصد و اختیار ... صادر شود ... و اختیار ... کرامت

از جنس معجزه ... مثل ... طعام قلیل ... آب از اصابع ... خوارق

است بقصد و اختیار ... از جنس معجزه و غیر معجزه و تمام کلام در اثبات کرامت

... مختلفه ... علم ... احتیاج ... الانسان

الاول ... وضم ... و فتح ... و سکون ...

... و فتح ... و سکون ... و فتح ...

... و سکون ... که ... الجلیل ...

عن النبی صلی الله علیه و سلم که در روز عید فطر و عید قربان صلی الله علیه و سلم فی حاجته ...... که ...... بکار ...... بود
و در حین ...... من اللیل ...... الکه ...... ساعتی ...... فی ملکه ...... بود
الصلوة ...... نم خرج من عند رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال ......
امر ...... دو صحابی از ...... آنحضرت ...... که ...... هر دو ...... امر ......
و ...... از آن دو صحابی ...... امر ...... کس ......
از آن دو ...... دو ...... فی ضوء ...... الکه ...... دو ...... الی ......
...... الکه ...... هر دو کس ...... راه ...... که از ......
راه ...... دو ...... دو کس ...... دیگر ...... عصای ......
امر ...... ضوء ...... از آن دو صحابی ...... روشنائی عصای خود
...... الکه ...... بخاری ...... روایت ......
الصلوة ...... از آن دو صحابی ...... آنحضرت ......
...... دو کس ......
...... جابر قال ...... من اللیل ......
که ...... انصار ...... فقال 15
الاول ...... من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم ......
...... آنحضرت ......
که ......
......
...... رسول الله ...... صلی الله علیه و سلم
......
...... صحیح است ......

و منها وصیت مرا در با مهمانان خود که تا نان نخورده بود مرا در رضی الله عنه خواب فاصبح
پس صبح کردیم او فقال لعل قتل بسبب بود و یک جانب گشته در آن غزوه و دو نفر سیح
ترجمه دیگر را دوم ابتدا از اصحاب دیگر در یک غزوه که به جا مانده در باب ان که
و ان صحابه دیگر عمرو بن الجموح بود که با رفاقه بود و گویند خواهر دیگر از داه النجاری
عبد الرحمن بن ابی بکر روایت است از عبد الرحمن که گفت او ولد ابی بکر صدیق است
او در تولد پدر دانا است که با در حالت صدوقیت اسلام آورد و در هنگام صغر بود نام
او عبد الکعبه بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را عبد الرحمن نام کرد قال ان اصحاب الصفة
کانوا اناسا فقراء گفت عبد الرحمن که اصحاب صفه بودند مردم فقیر صفه موضعی بود
مظلل از مسجد که آنجا ایشان را کسی مکان نبود در آن وانت ایشان را اضیاف المسلمین میخواندند
خانه و اهل و عیال و مال و متاع هیچ نداشتند و ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من کان له
عنده طعام اثنین فلیذهب بثالث و فرموده آنحضرت فرمود کسی که باشد نزد وی
طعام دو کس پس ببرد که برد سوم کس را یعنی از اصحاب صفه و من کان له عنده طعام
اربعة فلیذهب بخامس او سادس و کسی که باشد نزد او طعام چهار کس پس
باید که برد پنجم را یا ششم را و کلمه او برای تخییر است [illegible] یعنی پنجم را یا
برد و [illegible] که دست بهم رسد [illegible] که برادر [illegible]
که ابوبکر [illegible] جاء بثلثة و [illegible] ابوبکر آورد سه کس را
وانطلق النبی صلی الله علیه و سلم بعشرة و برد آنحضرت ده کس را و ان ابابکر تعشی
عند النبی صلی الله علیه و سلم و [illegible] ابوبکر طعام شب خورد نزد آنحضرت ثم لبث
حتی صلیت العشاء [illegible] ابوبکر [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] رجع [illegible] ابوبکر صدیق [illegible] آنحضرت [illegible]
فتعشی النبی [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]

برای گرفتن قصه از سر و برای اولی مان حسبی آنکه گرد در صی الله عنه و مهمانان نزد پیغمبر صلی الله علیه
وسلم و شب ماند پس آمد و قال ابوبکر صدیق و مهمانان همه منتظر نشسته و بعد ما مضی
من اللیل ما شاء الله پس آمد ابوبکر بخانه پس گفت زن وی که جدا نشسته بودی
کجا بودی و چرا تاخیر کردی و مهمانان انتظار کشیدند قالت امرأته ما حبسک عن اضیافک
مرا ابوبکر را پس چه منع کرد و باز داشت ترا از مهمانان تو قال او ما عشیتهم گفت
ابوبکر آیا طعام نخورانیده مهمانان را قالت ابوا حتی تجئ گفت امرأه ابوبکر ابا آوردند
و سر باز زدند از خوردن تا آنکه بیای تو فغضب پس خشم گرفت ابوبکر و قال والله
لا اطعمه ابدا گفت ابوبکر که نمیخورم این طعام را هرگز فحلفت المرأة ان لا تطعمه پس سوگند
خورد امرأه ابوبکر که نخورد این طعام را و حلف الاضیاف ان لا یطعموه و سوگند
خوردند مهمانان که نخورند این را قال ابوبکر کان هذا من الشیطان گفت ابوبکر رضی الله
عنه این سوگند ... و سوگند خوردن که نخورند این را قال ابوبکر کان هذا من الشیطان
گفت بود از شیطان پس حال از حصه آنرا آمد و استغفار کرد فدعا بالطعام
پس طلبید طعام را فاکل واکلوا پس خورد ابوبکر طعام را و خوردند بحال او و مهمانان نیز
با معدود و قیدی که مراد و دانسته که درین سوگند نخورم و با جهة الخور
و یاد خود شاید که الحصر ... موده ... که ... که سوگند خورد در امری و دید
از آن خیر پس باید که کفاره آن امر را ادا کند فجعلوا لا یرفعون لقمة
من اسفلها اکثر منها پس گشتند که برنمیداشتند لقمه را مگر آنکه بالا می آمد
می شد از زیر آن لقمه بیشتر از آن فقال لامرأته پس گفت ابوبکر مر زن خود
یا اخت بنی فراس ای خواهر بنی فراس مگر ... فاذا هی ... مثلها ام قبله ...
... ام روم ... ازان حصه بود ... این ... و ...
قالت وقرة عینی گفت امرأه ابوبکر سوگند بنور چشم که مراد ... ابوبکر

را داشته بعضی گفته‌اند آن حضرت شما مراد و بیشه و قرة العین عمار است ارشاد کرد و در وجه
محبوب است نزد او که فرا گرفت نصیحت یعنی حیا نمایان از فرط صحبت قرار داده بود که محبوب
عائشه از گرد خود برداده و برجنب مثلا است مکر دانها الا لا تزکر مها فعل ذلک بخلف مرار
وهو نشیة الی الطعام ذا الکول بسیر نیست از آنچه بسبیل ایلان بوده سر حدها کلو و بعث بها
الی النبی پس حضرت خود دست داد و ابوبکر از دو سوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم هو انه اکل منها
پس دیگر کرده است و روایت کرده شده حدیث عبد الله بن مسعود که در اول این است
ولقد کنا نسمع تسبیح الطعام فی المعجزات در کتاب المعجزات الفصل الثالث عائشه
لما مات النجاشی کنا نتحدث که مرد نجاشی بفتح نون و سکون یا در آخر که پادشاه
حبشه بود بر دین نصرانیت و ایمان آورد به آنحضرت و هم در حبشه مرد و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در مدینه بر جنازه او غائبانه نماز گزارد پس عائشه می‌گوید
که مردم با یکدیگر حدیث می‌کردیم انه لا یزال یری علی قبره نور بودیم که حدیث میکردیم
و می‌گفتیم که همیشه دیده می‌شد بر قبر وی نوری طیبی گفته که مراد
نور محسوس مثل نور چراغ‌ها یا ماه و احتمال دارد که عبارت باشد از ضیا باشد
دیده‌ها که در می‌یافتند مردم از زیارت قبر وی و مشاهده آن والله
اعلم رواه ابوداود قالت لما ارادوا غسل النبی صلی الله علیه وسلم
قالوا لا ندری گفت عائشه که خواستند صحابه غسل آنحضرت را گفتند
نمی‌دانیم که انجرد رسول الله من ثیابه کما نجرد موتانا صلی الله علیه وسلم
من ثیابه آیا جامه‌های آنحضرت را برکشیم چنانچه جامه‌ها برکشیم از مرده‌های خود
مرده‌های خود را ام نغسله وعلیه ثیابه یا بشوییم او را و حال آنکه باشد بر وی
جامه‌های وی فلما اختلفوا پس چون اختلاف کردند صحابه
بعضی گفتند برکشیم جامه‌ها را و بعضی گفتند بشوییم در جامه‌ها

وهم اتقى الله عليهم الهموم ولهذا حتى فى بركات غذاى فعاليه بيراهن آنحضرت را
و همه ميخواستند كه از وى فيض برند چنانچه منهم رجل الا وفيه فى صدره 12 آنكه مردى را
هيچ مردى نكرد الا آنكه نجاست و آن بر سينه وى بود كه تا بعث شيب از خوانده
عليهم مظلم نفسه مسح كرد است آن را مسح كنند من ماحبيت السنت از كوشه
لا يبرد دل من بود در حالى كه در ميان آمده است آن كه كيست مسح كننده وا حضرت
صلى الله عليه وسلم وعليه ثيابه لبس بعد مغفرته وقال آنكه پرو كشف ما فيها فقاموا
فعلوا وعليه قميصه پس برخاستند صحابه غسل دادند آنحضرت را
حال آنكه بر وى بود پيراهن وى والصبول الماء فوق القميص پس كشيدند
بالاى پيراهن وى به لكونه بالقميص فى ماليسه بذا آنحضرت را نه پيراهن وى وفعل
اينها از بودى كه صواب است پس زانجا كه غسل دادند در دروى مركشند
از دردكيشى و آنچه روايت كرده اند كه نگشيد درود بر ته كعبى كه گشتند صعق
صحيح ست اصحاح مراد روى البيهقى فى دلائل النبوة ابن المنكدر روايت
محمد بن المنكدر كه از ممتاز بر ائمه تابعين است و كار زنان است جامع علم و
عبادت و صدق و ثقه است گفت كه سفينه مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم
كه سفينه كه مولى آنحضرت و سفينه لقب آن نام شد كه در سفرى در صحبت
آنحضرت بود و بارها بر داشته بود و بسيار آنكه مانند كشتى شد بار خود بر دوش
انداخت وى همه بارها مى گرفت و تا آنحضرت صلى الله عليه وسلم او
مى دوانيد السفينه و نگرايش نام بر وى نام و هر كه از وى اصل نام وى پرسيد
مى گفت كه نام من همانست كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم پس
... گفت كه اين سفينه اخطات الجيش و بارض الروم گم كرد راه را
كه لشكر است در زمين روم او اسر فانطلق هاربا يلتمس الجيش تا ميرفت

رسید یعنی زمانی که روشنی از آن در حالی که خود لشکر ران و امو با السید
لمس تا کاه دی معنی سفینه شیری است که پس آمد او را افعال لیس نفس
سفینه با اما الی رب آما موی رسول الله مر نبی معجزه ام صلی الله علیه و سلم
ابوالحارث گفت شیری است کال من امری گشت و کیست بود کارش و
حال آنچنان خود چنان بعضی قصه خود را کم کرد دل را مدد و را افتاد دل در نجات لیس
بیلات فاقبل الاسد البصصه لیس آمد شیر در حالی که مراد او را چاپلوسی است
و البصصه موده مکرر در دل و جرعه دم جنبانیدن و چاپلوسی کردن و خواری نمودن
سالک کرده و حراز نصب حتی قام الی جنبه تا آنکه ایستاد شیر در پهلوی سفینه
کلما سمع صوتا اهوی الیه بر کاه می شد او ری را که تا ما باشد و دردی خوف
اندیشه قصد مکار دلسوی ان اودار تا دفع کند چیزی که دردی خوف بود و اصل
با هوا در او راز دل و بست سفینه سوی جیزی تا مکر دانرا تم اقبل یمشی الی صنعه لیس ردی
بود و حکم و می آمد در حالی که می رود در پهلوی سفینه حالی که عادت سیرال
است که جزواری رده حتی بلغ الجیش تا رسید سفینه لشکر را تم رجع الاسد
بشیر بازگشت شیر داده فی شرح السنه الی الجوری تعجیل و سلول داد
و راه یعنی مشهور الحدیث است که تا بجان از وی روایت صلعه قال قحط
اهل المدینه قحطا شدید الف قحط کرده شد مر اهل مدینه قحطا شدید فی الزمان
قحطا حبس القحط تا زنستان تا زال از هواک کوه الی حالیه که ابر گرفت
سوی تعالی تا دعا کند و عالمی است بر دفع قال انس فرفع یدیه الی السماء
لقا نظر نبی صلی الله علیه و سلم فاخذوا اشه کوی الی السماء پس نظر دامد الدر قد
بر نحبس جنا به سوی آسمان حتی لا لوح نبینه و من السماء سعفه تا آنکه می نشیند
جلوه خود مبتال آسمان سعفه معنی پردار مدار منال قدر آسمان حتی است ذکر کی
کست

جمع کوه بفتح کاف و ضم آن و تخفیف واو در مفرد و جمع روزن خانه و طاقچه بود و قع
سحاب معانی قبر شریف و اسمان ایشان باشد که این طلب شفاعت است از قبر شریف
زیرا که در حیات آنحضرت استسقا می کردند بذات شریف و حرمت او در پرده
شد امر کرد عایشه که کشف کرده شود قبر شریف تا باران ببارد و گویا که همچنین
کردند قبر دور حضور استشفاع و استسقاع است بذات شریف وی و کشف قبر به حیاد
سبب دوران فعل التماس کردند ایشان انچه امر کرد عایشه صدیقه رضی الله عنها
فمطروا المطر الیس باران داده شدند باران دادنی بسیار حتی نبت العشب یعنی
یعنی رسته شد گیاه تا اکثر رسیده گیاه و سمنت الابل و فربه شدند شتران حتی
تفتقت من الشحم تا اکثر شکافته شدند شتران از پیه که بسیار بود از غایت فربهی
فسمی عام الفتق پس نامیده شد این سال را سال فتق پس شفاعت جستن از قبر
از قبر شریف و قبول افتادن شفاعت و ظهور اثر آن کرامت است مر عایشه را
و در حقیقت معجزه است مر آنحضرت را زیرا که کرامات اولیا همه معجزه است مر
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم کما قالوا رواه الدارمی   سعید بن عبد العزیز یعنی
اهل شام است و در زهد و ورع که امام اهل شام بود و در مرتبه اوزاعی است
امام احمد گفته که در شام صحیح تر از حدیث او نبود و او را کسی ثقه
تبع تابعین است از تبع تابعین ذکر یافته وی در سال نود و رحمة الله علیه قال لما کان
یوم الحرة گفته شده که روز واقعه حره بفتح حا مهمله و تشدید را زمینی است سنگستان
مراد در مدینه است و واقعه آنکه یزید بن معاویه بمدینه لشکر فرستاد و غارت
کردند و کشتند آنجا قصه مشهور است که گفته و کشته شدند بسیاری از
اهل مدینه مذکور است از شناعت آن قصه گفت که لم یؤذن فی مسجد النبی
صلی الله علیه وسلم ثلثا اذان گفته نشد در مسجد آنحضرت سه روز و لم یقم

ثم [illegible] مجالس نماز [illegible] سعید در مسجد حاضر شد و کان [illegible] سعید بن
المسیب و بیرون نرفت سعید بن المسیب که از کبار تابعین بود از مسجد و قال لا اخرج
حتی [illegible] الصلوات و بود سعید بن المسیب که پنجاه سال در اول وقت نماز
[illegible] همه شنیده میان قبر النبی صلی الله علیه وسلم مگر آواز [illegible] که می شنید اذان را
از درون حجره که قبر شریف در آن بود همه پنجاه [illegible] مگر [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] در صلوة و فی الصلاح همه کرد [illegible] از درون شنید رواه الدارمی [illegible]
[illegible] بفتح حاء مهمله و سکون لام و دال مهمله نام او خالد بن دینار است یعنی قال قلت
لابی العالیة سمع انس من النبی صلی الله علیه وسلم گفت [illegible] خدمه [illegible] مرا [illegible]
[illegible] که در [illegible] تابعین است [illegible] شنیده انس از آنحضرت قال خدمه عشر سنین
یعنی [illegible] که خدمت کرده است انس آنحضرت را ده سال در
[illegible] آنحضرت [illegible] مدینه هجرت آمد [illegible] ساله بود و مادر انس او را آورد و [illegible] خدمت
[illegible] تا وفات [illegible] خدمت [illegible] ودعا له النبی صلی الله علیه وسلم
و دعا کرد مر او را آنحضرت فی کان له بستان یحمل فی کل سنة الفاکهة مرتین و مر انس
را باغی بود که آورد میوه را در هر سال دو بار و کان فیها ریحان یجیء منه ریح
المسک فی [illegible] نشان [illegible] که [illegible] آواز [illegible] و نیز آمده
که دعا کرد آنحضرت [illegible] برکت [illegible] عمر و اولاد و اموال انس [illegible] او [illegible] صد سال
[illegible] و اولاد [illegible] دعا [illegible] اموال
[illegible] مذکور است [illegible] بعض [illegible] و [illegible] حرف دعا
همه [illegible] است [illegible] انس [illegible] دعا آنحضرت رواه الترمذی
[illegible] غریب [illegible] الثالث عروة بن الزبیر [illegible] از کبار
[illegible] مدینه [illegible] اخت عمر بن الخطاب [illegible]

رضی الله عنهم و بود مستجاب الدعوت نفس بغایت چنانکه معروف است من الجمله آنکه سعید بن
زید جا ضمن حدیث ثبت کرده اند در اروی بنت حمزه و سکول رای فتح و او بنت
نفیع حمزه و سکول را او بحال است در نسخ مشکات و در جامع الاصول گفته که در
بیان آنکه وی صحابیه است تا بعیه لیکن مروان بن الحکم حکومت کرد از اروی حصه
من زمین او برآورد و در البوی مروان که حاکم مدینه بود از جانب معاویه قوله حدیث انه
احد شیئا من الارض و دعوی کرد این زن که سعید بن زید گرفت ... که بر
چیزی از زمین او را فقال سعید انا کنت اخذ من ارضها شیئا بعد الذی سمعت من رسول
استمعا و استغراب من ... از زمین او چیزی بلا بعد الذی سمعت من رسول الله
صلی الله سمعت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال سمعت رسول الله یقول من اخذ
سمعتم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول می گفت من اخذ شبرا من الارض
ظلما کسی که بگیرد یک وجب از زمین کسی بطریق ظلم طوقه طوق گردانیده شود
از هفت زمین در گردن وی روز قیامت طوقه الله طوق گردانیده او را خدای تعالی
از سبع ارضین تا هفت زمین فقال له مروان لا اسئلک بینة بعد هذا
بعد هذا مروان گفت مطالبه نکنم از تو گواه بعد ازین حدیث که شنیدم
و بعد پس سعید بود ... نبود مروان ... ... مراد ... سوال
... فقال سعید اللهم ان کانت کاذبة فاعم بصرها ... لعب
... خدایا اگر ... ... در بصرها
... ... آمده که اجعل قبر
فی دارها ... ... قال فما ماتت حتی ذهب
بصرها ... ... از صحابه و دیگر
... ...

و در کرد یا الحسن بر دمشق عطیه فی روایة لمسلم عن محمد بن زید بن عبد الله بن عمر با بعضی
امری صدوق است و ذکر کرده است ابو داود این حال از لغات نه روایت است
مختلفه و جواز ابن عباس و در روایت می کنند که در سرای او جنس و عمر ...
... سلطان بوده است نقطه معنی الف است و انه را احمار و طین امده است
و دوی بعد آنچه را کور ... الحمد ... می کرد و دیوار ها را در راه ...
... دعوت ... می گفت از آن رسید مراد دعای سعد بن زید که بود
... کرده بود و ... فرستاد ... الدار ... فاصبح ... نزد آن
... که در سرای بود و که خصومت می کرد ... سعد بن زید را در آن
... الشمس ... فقال ... قبر ... بود ...
... رضی الله عنه ...
روایت است از ابن عمر که عمر رضی الله عنه فرستاد سپاهی لشکری را و امیر علیهم
رجلا یدعی ساریه ... امیر کرد و آن بر این لشکر مردی را که نام ساریه بود
و ساریه بن زنیم ... و در حالی که عمر خطبه می خواند ... فصیح ...
عمر خطبه می خواند ... گفت ... یا ساریة الجبل ... ساریه
... آن ... کوه را ... خود در روایتی
الجبل الجبل ... امیر المؤمنین عمر از مدینه ... ساریه در نهاوند
بود فقدم رسول ... فقال
یا امیر المؤمنین ... عدو ما ... را شنیدیم ... یا ساریة ...
را ... یا ساریة الجبل فاسندنا
الی الجبل ... کوه ... الله ...
... رواه البیهقی فی دلائل النبوة

و فتح موحده • و سکون تحتانیه انجیلی است فقط نسخه [illegible] فی در کتب [illegible]
و قال [illegible] است بی نام و نشان است صواب است بن وهب به فتح واو و سکون [illegible]
تابعی است و برادر زاده [illegible] بن عثمان النخعی و ابن عساکر او را در [illegible]
ذکر کرده است و [illegible] کعب احبار [illegible]
می کند که کعب احبار در آمد بر عائشه [illegible] رسول الله [illegible]
و [illegible] حاضر بود [illegible] صلی الله علیه و سلم فقال کعب [illegible] من یوم یطلع الفجر الا
[illegible] من الملائکة [illegible] روزی که طلوع می کند [illegible] بر آمد
[illegible] هفتاد هزار [illegible] رسول الله [illegible]
می [illegible] صلی الله علیه و سلم یضربون باجنحتهم و یصلون علی رسول الله
[illegible] صلی الله علیه و سلم حتی
اذا امسوا عرجوا [illegible] و هبط مثلهم [illegible]
[illegible] فصلوا مثل ذلک [illegible]
[illegible]
[illegible] اذا انشقت عنه الارض خرج
فی سبعین الفا من الملائکة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و الله اعلم [illegible]

سنه احدی عشر ربیع الاول بهجرت بیست و سه سال که مطلق در ترجمه و در بعضی نسخ باب وفات النبی
صلی الله علیه وسلم و لا بنی اوست و ظاهر است چنانکه عادت مصنف است و در بعضی نسخ باب
مطلق آمده و در آن یک حکم لوح و ضمنا اشارت است و اینجا چنانکه است ملاحظه کرد
کرده است که حال متعلق به وفات آنحضرت است نه مناسب است که در ترجمه … آنحضرت
… در آن آورده است که در ترجمه متعلق به وفات است پس ظاهر است که این
باب … ختم به وفات النبی صلی الله علیه وسلم بود و وفات ایشان در … ذوالحجه و عشر …
و ضمنا است این جا آنکه ابتدای مرض آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که عادت
شد صداع … بود آخر شهر صفر که یکشنبه بود و … ازان ماند و بود و بعضی گفته اند
که ابتدای مرض در اول ربیع الاول بود و این صورت در کتاب … گفته که ابتدا
مرض در آخر صفر بوده که ده شب از آن ماند و وفات در دوازدهم ربیع الاول
بود و … اکثر از ثقات است جزم کرده است تا آنکه ابتدای مرض در
روز دوشنبه بود و شب … دوم صفر و وفات در روز دوشنبه دوم ربیع الاول
والله اعلم و این قول را ترجیح کرده اند تا آنکه وفات فاطمه زهرا رضی الله عنها در سوم
رمضان است و اتفاق دارند برآنکه حیات وی رضی الله عنها شش ماه بوده است
بعد از آنحضرت پس سخن … در … جنب از … پهلو …
فرموده است … که … اوار … کرده انما تم للاخر
زیاده است … آنحضرت مدت … دوازده روز یا سیزده روز
بنا بر اختلاف … در ابتدای مرض و … آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در مرض خود … از … که … [illegible] … مرض … روز
بعضی گفته اند … ابوبکر را … عایشه رضی الله عنها که مردم نماز …
آمده در … مسجد … [illegible] … کرده مسلمانان …

هم و پناه خدا که سپارم خدا خلیفه من است بر شما پس از من بر شما و اگر تقوی کنید و
تقاه دارید طاعت او را زیرا که من حکم کردم و نیاورد و جدا می کنم از شما و در امانت
خدا ضد است زیرا که امام ابو بکر رضی الله عنه از ابن عباس مروی است که گفت
شما زیاده از آنحضرت پس هیچ یک از آن [illegible] و دیگر پس ابو بکر و دیگر عبد الرحمن
بن عوف بیماری در [illegible] که گفت از آنچه واقع شد در مرض موت رسول الله
حضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که سخن گفت [illegible] پس خواست
که کتابت بنویسد پس گفت عمر عبد الرحمن بن عوف را [illegible] که پیغمبر را ما [illegible]
[illegible] برای ابو بکر کتابی پس چون نخواست که [illegible] موجود حاضر
نیست [illegible] که اختلاف [illegible] کردند [illegible]
[illegible] گفت [illegible] روی [illegible] پسران عبد المطلب را
[illegible] که [illegible] عبد المطلب [illegible]
گفت رضی الله عنه [illegible] که [illegible] عبد المطلب [illegible]
از آنچه واقع شد در مرض آنحضرت [illegible] که آنحضرت [illegible] الفاق
کرد [illegible] و آن [illegible] آنحضرت [illegible] مرض موت [illegible]
و [illegible] بود [illegible] که [illegible] می آرد که چون
[illegible] واقع شد در موت آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] خود را [illegible] آنحضرت پس گفت [illegible]
رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]
و روانه می کند [illegible] و سلم که [illegible] آنحضرت صلی الله علیه
و سلم [illegible] که وفات یافت پس [illegible] که طعام می خورد و
[illegible] می [illegible]

چنانکه در روایت ترمذی آمده است عمامه را از پیش و پس در دوش انداخته بودند و یعنی گفته که خو عمل داد
زیاده شده آنحضرت را چه بسیار است و فی رسالهای لا یکا قمیص بود و آستین فراخ نبود
و ابن الملک گوید در روم آستین فراخ و دامن دراز نوشته اند و دار و دبیر کس را چه کند آنحضرت
صلی الله علیه و سلم نداشته است مگر نقل از بعضی که بود در روی قمیص و عمامه و مثل آن آمده است
زیادتی شده بعضی آنحضرت صحیح نیست که در حدیث نماز آمده است عمامه
آمده و قصه قول جابر که گفت بود در روی قمیص و عمامه در بعضی گفته اند که مراد
آنست که عمامه بود در روی قمیص و عمامه که محبوب ترین نباشد و گفته اند صحیح آنست که
معنی این عبارت آنست که قمیص و عمامه در بعض آنحضرت بود و بودی گفت که
جمهور علما بر این اند چنانکه چون بعد از زیاده بر سر کرده شد و در شرح فقه عامر عمر
ستر است و نیز و مالک مستحب است مرد را که رداء را بر زانو که بر سر افکنده و نوعی خیفه
بعض علما گفته اند که اراده قمیص و لفافه در روی ما خرس [illegible] مکروه مستحب است
از برای علما و فقها که است الفتوی را از شیخ [illegible] مکروه و مجالس [illegible]
چه امر مشهور نیست که در اواخر عمر سهاده شده آنحضرت صلی الله علیه و سلم و به
در شوال که نسا موالی آنحضرت صلی الله علیه و سلم قطعه بحرانیه آنکه آنحضرت
روز جمعه ناقه بود و دو کمان که پوشیده و کمانی که گرفته اند در زیر آنحضرت و به
در سیاه و بعضی می گویند که معنی از قمیص از ابریشم و شکار دنبال در قبر آنحضرت
سختی های تمام و بلغه که مجموعه ثخن بود و خواندن فاتحه شد بر سهادل ختمها
مر قبل از وی قطعه اعلی البطن دلالت بر کراهت سهادل قطعه و ما بعد از آن در مرده
در بعد و کرد این که در قبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم منطوی و باشند که شد
مروی است و مشهور آنست که چون بوده در زیر صحیح تو آن است و نشینم قبر مستحب
است بر بسترها به از آنحضرت عمرانست و در بعض کرده شد رسول الله صلی الله علیه و سلم

روز دوشنبه بود و فوت کرده شد و در شب چهارشنبه و بعضی گفته اند در روز سه شنبه بعد

[illegible] و اهل صحیح [illegible] و بعضی گفته اند اهل بیت آنحضرت و اصحاب

و دیگر کرده ایم ما از روایات احوال مرض و موت نبوی و آنچه متعلق است بآله و در رساله

جداگانه [illegible] فی [illegible] احقاق السنة [illegible]

الآثار [illegible] از روایت [illegible] عمار [illegible] که [illegible]

[illegible] کرده [illegible] دفن [illegible]

امیر المؤمنین [illegible] بن ابی طالب [illegible] و [illegible]

مصعب بن الزبیر [illegible] عبد الله بن الزبیر [illegible]

عمار [illegible] من قوم [illegible] اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم مصعب

[illegible] که [illegible] الاصحاب

و آنحضرت [illegible] که آنحضرت [illegible] اصحاب

[illegible]

و [illegible] جعل الله [illegible]

[illegible] عمار [illegible] بلال و سعد [illegible] عمار بن یاسر

و بلال بن رباح و سعد بن ابی وقاص ثم جاء عمر بن الخطاب فی نفر من اصحاب رسول الله

[illegible] امیر المؤمنین عمر [illegible] اصحاب حضرت صلی الله علیه وسلم ثم جاء النبی

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] اهل المدینه [illegible]

اهل مدینه [illegible] آنحضرت

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

یعنی دو بار را برخواند آخر هر دو کره با ستفهام حتی فرا رسد سبح اسم ربک الاعلی
پس بیامد آنحضرت آنگاه که خواندم من بعض از ختم سوره سبح اسم ربک الاعلی این
سوره پیش از آمدن آنحضرت آموخته بودم فما کور منها من المفصل تا سورهای
دیگر آمده آن از مفصل و در ما فیه الفوائد در کتاب الصلوة معلوم شده است
واضح است که قلت و ما زادوا که این سوره در مکه نازل شده تا سر ... و در ...
... که در شرح مذکور کرده ایم رواه البخاری   عن ابی سعید الخدری ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم جالس علی المنبر روایت است از ابی سعید خدری که آنحضرت
نشست بر منبر و بود آن در مرض موت آنحضرت پس گفت پس از موت فقال
ان عبدا خیره الله بین ان یؤتیه من زهرة الدنیا ما شاء و بین ما عنده پس گفت
آنحضرت بنده بود که مخیر کرد او را خدای تعالی میان آنکه بدهد او را از زینت و
نعمت دنیا هرچه خواهد آن بنده و میان چیزی که نزد خداست از ثواب آخرت
فبکی ابو بکر پس گریه کرد ابو بکر چون شنید این خبر از آنحضرت فقال ابو بکر خطاب
با آنحضرت کرده فدیناک بآبائنا وامهاتنا بپدران و مادران ما فدای تو باد فعجبنا له
پس تعجب کردیم مر ابو بکر را فقال الناس انظروا الی هذا الشیخ یخبر رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن عبد خیره الله تعالی بین ان یؤتیه من زهرة الدنیا و بین ما عنده
پس گفتند مردم تعجب کنید بسوی این پیر که خبر میدهد آنحضرت از حال بنده که مخیر
کرد او را خدای تعالی در میان آنکه بدهد او را از زینت دنیا و میان آنچه نزد او
و هو یقول و او میگوید فدیناک بآبائنا وامهاتنا یعنی این چه حال که گریه و
ندبه میکند و آنحضرت از بنده مخیر خبر میدهد و این ... [illegible]
میکند و آنحضرت ... فقال فکان رسول الله صلی الله علیه وسلم هو المخیر
بود آنحضرت مراد بنده که مخیر کرده شده بود یعنی آنحضرت بنده ... [illegible]

ذات شریف خود را مراد داشته که قال ابو بکر اعلمنا و بود ابو بکر دانا ترین و فهم
کننده تر تبیّن این کلام را متفق علیه. عقبة بن عامر قال صلّی رسول الله صلّی الله علیه وسلم
گفت عقبة بن عامر که صحابی مشهور است فی الحوال او در مواضع متعدد و گذشته
است نماز جنازه گزارد آنحضرت بر کشتگان احد بعد هشت سال یعنی بر کشتگان غزوه
احد بعد از هشت سال از وفات ایشان کالمودع للاحیاء والاموات مانند وداع
کننده مر زندگان را بجهت رحلت آنحضرت از دنیا و مر مردگان را بجهت انقطاع
دعا و استغفار روی از ایشان و این در آخر زمان حیات آنحضرت بود و مراد
بصلوة نماز جنازه است و این مذهب حنفیه است که قائل اند به نماز گزاردن
بر شهدا و نزد شافعیه که قائل نیستند مراد دعا است و تحقیق این بحث در
شرح سفر السعادت بسیار کرده شده است و در شرح نیز در محل خود گذشت
ثم طلع المنبر پس برآمد آنحضرت منبر را فقال انی بین ایدیکم فرط پس گفت آنحضرت
بدرستیکه من در پیش شما فرطم ~~[illegible]~~ پیش رونده بمنزل برای راست کردن
دلو و رسن و پاک کردن چاه و جز آن کارسازی منزل مراد پیش رفتن آنحضرت
است به آخرت برای کارسازی این و مهیّا ساختن اسباب نجات و شفاعت
ایشان وانا علیکم شهید و من بر شما گواهم گواهی دهم بر انقیاد و طاعت و قبول
دعوت اسلام وان موعدکم الحوض و بدرستیکه وعده گاه و میعاد و میقات
و ملاقات شما با من حوض کوثر است وانی لانظر الیه و بدرستیکه من هر آینه نگاه
میکنم و می بینم حوض را من مقامی هذا از جای خود و [illegible] و انی قد اعطیت
مفاتیح خزائن الارض و بدرستیکه من تحقیق داده شده ام کلیدهای زمین را
اشاره است به آنکه [illegible] خزائن ملوک [illegible] و جز آن [illegible]
خزائن [illegible] مفاتیح [illegible] [illegible]

سوای خصلتی علیکم ان تشکروا بعدی و هو سببی من نعمه بر کسی بر شما مکتسب شد
و تا گمان شمار الیس لی ... و لکن اختصنی علیکم الله بما ان ما فعلوا فیها و لما ... بر
بر شما ... برای ... کنید مثل ... و در ما ... شمار رخصت ... گردد ... خبر
کر باشد که ... کرده ... بود و در وی ... کتاب ... کردن ... که
عبارت و ... برای ... گرده اند ... عبارت
را که ... شمار ... مثال ... الیس ... کال قال
جا که ملائکه ... که بود ... از شما ... علیه عائشه رضی الله
عنها قالت ان من نعم الله علی رسول الله صلی الله علیه وسلم توفی فی بیتی
عائشه ... از نعمتهای خدا بر من مخصوص گردانید مرا آن است که آن
حضرت ... کرده ... در خانه من زیرا که آنحضرت ... کرد از ازواج مطهره
را که مرض موت در خانه عائشه بود و روز وفات موافق نوبت ... کرده بود و
... روز نوبت ... که با وجود آنکه آنحضرت ... تا وقت
وفات ... در خانه عائشه بود و روز وفات موافق نوبت عائشه بود ... و بین
سحری و نحری قبض کرده شد آنحضرت ... سینه من و گردن من سحر ...
... و ... در اصل ... سحر ... سینه زیرا که
آنحضرت ... وقت ... عائشه و ان الله جمع بین ریقی
و ریقه ... از نعمتهای خدا بر من آن است که خدای تعالی جمع کرد میان
دهن من و ... آنحضرت ... آنحضرت ... [illegible]
وقت موت ... کرد ... دندانهای ... با ... [illegible]
... ان ... وقت ... [illegible]
... دخل علی ... عبد الرحمن بن ابی بکر

بدی برادر عائشه بود و شنید که مسواک در دست وی مسواک بود تر تازه
شده رسول الله بجانب وی نگاه کرد صلی الله علیه و سلم فرأیته ینظر الیه پس
دیدم آنحضرت را که نگاه می کند بسوی عبد الرحمن که مسواک در دست داشت
بالسوی مسواک و عرفت انه یحب السواک و دانستم که آنحضرت دوست میدارد
که مسواک کند فقلت آخذه لک پس گفتم آیا بگیرم من مسواک را برای تو فاشار
براسه ان نعم پس اشارت کرد بسر مبارک خود که آری فاخذته پس
گرفتم مسواک را از دست عبد الرحمن یعنی دادم بآنحضرت و گرفت و کرد فاشتد
علیه پس سخت آمد مسواک بر آنحضرت فقلت الینه لک پس گفتم نرم گردانم
مسواک را برای تو فاشار براسه ان نعم فلینته پس نرم گردانیدم پس امره
آنحضرت مسواک را بر دندان برد و بین یدیه رکوة فیها ماء و پیش آنحضرت
کوزه که در وی آب بود و بعضی رکوه را بکوزه آب تعبیر کرده اند فجعل یدخل یدیه
فی الماء پس گشت آنحضرت که می در آرد هر دو دست خود را در آب فیمسح بهما
وجهه و یقول پس می مالید هر دو دست را بروی مبارک خود و می گوید لا اله الا الله
ان للموت سکرات بدرستی که موت را سختیهاست و سکرة الموت
بفتح سین و سکون کاف سختی شدت موت و غم و بیهوشی است که بر دل حاصل از
شدت سختی مرگ و اینجا معلوم شود که سکرات آنحضرت [illegible]
حرارت بود [illegible] بدل شریف که بدست اطفا می کرد آنرا
و هم می در آمد [illegible] که [illegible] می [illegible] صلی
علیه و سلم [illegible] عظیم می نمود [illegible] قول عائشه که گفت
ترجیح [illegible] موت [illegible] صلی الله
[illegible] ثم نصب یده [illegible] ایستاده کرد آنحضرت دست

بعد از آن تحقیق قول ایشان گفت که مذکور شد بالرفیق الاعلی یعنی مردان صلاح و ... در رفیق
اعلی تا شهر ... در آمدن در رفیق اعلی و در روایتی آمده که فرمود اخترت الرفیق الاعلی
... رفیق اعلی ... فیصل ... تا آنکه فیصل کرده شد آنحضرت
میل کرد با ... رفیق اعلی و ... بعضی گفته اند
که مراد ... انبیا اند که ساکن اند در اعلی علیین ... در
... النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا
و رفیق اسم ... مراد ملا اعلی عالم ملکوت است
و بعضی گفته اند که مراد برفیق اعلی حضرت رب العزت است ... اطلاق رفیق
... الاسلام ... اراده ... است که ...
... که خدای تعالی ... مراد ...
... اخترت الرفیق الاعلی والله اعلم و بعضی رفیق اعلی را ...
... کرده اند ... و مراد برفیق اعلی ...
... رواه البخاری   قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من
نبی یمرض الا خیر بین الدنیا والآخرة ... است
آنحضرت ...
... الدنیا والآخرة ...
...
... وکان فی شکواه الذی قبض ... اخذته بحة ...
... بحه ...
... آنحضرت ... بحه ...
... فی الصحاح ... آنحضرت ...
الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین

[illegible] انجام کرده بود [illegible] که همراه [illegible] شهدای [illegible]

[illegible] رضی الله عنها [illegible]

[illegible] قال [illegible]

انس قال لما ثقل النبی صلی الله علیه وسلم جعل یتغشاه الکرب [illegible]

[illegible] مرض آنحضرت [illegible]

[illegible] مرض [illegible] فقالت فاطمة واکرب اباه [illegible] فاطمه

[illegible] فقال لها لیس علی ابیک کرب بعد الیوم پس

[illegible] آنحضرت [illegible] فاطمه را [illegible]

[illegible] فلما مات قالت [illegible]

آنحضرت گفت فاطمه [illegible] آنحضرت یا ابتاه اجاب ربا دعاه

[illegible] یا ابتاه من جنة الفردوس مأواه

[illegible] یا ابتاه الی جبریل ننعاه [illegible]

[illegible]

[illegible] قالت فاطمة یا انس [illegible]

کرده [illegible] آنحضرت گفت فاطمه یا انس اطابت انفسکم ان تحثوا علی رسول الله التراب

[illegible]

[illegible] انس قال لما

[illegible]

رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینه [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیمار شدن او مرقدوم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود و فی الدارمی
و در مشکوة از انس رضی الله عنه آمده است که قال لعبت الحبش لقدومه فرحا بذلک لعبوا ...
فرحا بقدومه و ما ... رسول الله ... روزی را ... که ... گردید
روزی که در آمد در مدینه صلی الله علیه وسلم ... و بعد ... صلی الله علیه وسلم و ما
... یوما کان ... ولا اظلم من یوم مات فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم و در
... روزی را ... که در روزی آنحضرت ... آمده و
در ... والا ... فی روایة الترمذی و قال و در روایت ترمذی
انس آمده که گفت انس لما کان الیوم الذی دخل فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة
... روزی که در آمد در وی آنحضرت ... اضاء منها کل شیء روشن شد
... در روزی فلما کان الیوم الذی مات فیه اظلم منها کل شیء
تاریک شد ... روزی که ... آنحضرت ... تاریک شد ... و ما نفضنا ایدینا
عن التراب لما نحن و دفنه حتی انکرنا قلوبنا ... و ما ...
... شدیم ... خود را ... دانستیم ... از آن ... شد صفا
و نور ... که حاصل بود ... آمده و حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... از
... نقل ... و غیبت ... انقطاع ماده وحی و ... نور ... و این معنی
را در رساله مرج البحرین بیان کرده شده بیان ... عائشة قالت لما قبض رسول الله
صلی الله علیه وسلم اختلفوا فی دفنه گفت عائشه ... که قبض کرده شد روح
آنحضرت اختلاف کردند ... دفن آنحضرت ... که در کجا دفن کرد
... گفتند که ... و بعضی گفتند ... دفن کرد ... و بعضی ...
... و ... فقال ابو بکر سمعت رسول الله صلی الله علیه و
سلم شیئا ... گفت ابو بکر رضی الله عنه شنیدم از آنحضرت ...

و انحرافی نیست و قال کعب آنحضرت ما قبض الله نبیا الا فی الموضع الذی یحب ان
یدفن فیه قبض نکرده است خداوند هیچ پیغمبر را مگر در جایی که دوست می دارد پیغمبر
با حق تعالی که دفن کرده شود آن پیغمبر در آن جا ادفنوه فی موضع فراشه و فی لفظ در
در جای خوابگاه وی رواه الترمذی انا الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول و هو صحیح انه لن یقبض نبی گفت عائشه بود
آنحضرت که می گفت در حالی که وی تندرست بود که هرگز قبض کرده نشود هیچ
هیچ پیغمبری حتی یری مقعده من الجنة تا آنکه نموده می شود آن پیغمبر جای نشست خود را
از بهشت ثم یخیر بعد از آن مخیر ساخته می شود آن پیغمبر تا که اگر می خواهد مرگ را ما بیاد الله
می خواهد هم در دنیا باشد و این صورت تخییر است برای اظهار ...
امتناع در کار صعود به سوی الجنة حکم است الهی نیست ... بر حال را
اختیار می کنند که اظهار حکم است قالت عائشة فلما نزل به و رأسه علی فخذی
یعنی نزول کرده شد به آنحضرت یعنی نازل شد وی را ملک الموت غشی علیه
نیز روایت آمده و در روایتی فلما نزلت به یعنی نزول کرد مرگ
مرگ به آنحضرت و سر آنحضرت بر ران من بود غشی
علیه بیهوشی افکنده شد به روی یعنی بیهوش شد ثم افاق پس به هوش آمد
فاشخص بصره الی السقف پس بلند کرد چشم مبارک خود را جانب سقف خانه ثم قال
اللهم الرفیق الاعلی خداوندا اختیار کردم رفیق اعلی را قلت اذا لا یختارنا
گفتم من اکنون که اختیار نمی کند این عالم را ... قالت گفت عائشه
و عرفت انه الحدیث الذی کان یحدثنا و هو صحیح و شناختم که این سر صدق ...
است که بود آنحضرت خبر داده ما را در حالت صحت قوله انه لم یقبض نبی حتی
یری مقعده من الجنة ثم یخیر می داد در قول خود که قبض کرده نشود هیچ پیغمبر

... وجدانی نیست ... در آن ... تخییر کرده شده می‌گوید پس این دلیل است که باب
... و ... این سخن اللهم الرفیق الاعلی ... آن سال آخر بود و از ... آسمان
آن قول که مراد به رفیق اعلی ... است ... آن ... قالت عائشة
فکان آخر کلمة تکلم بها النبی صلی الله علیه وسلم قوله ... عائشه پس بود ...
... که تکلم کرد آن حضرت این قول او بود که اللهم الرفیق الاعلی متفق علیه
... رسول الله بود ... صلی الله علیه وسلم یقول فی مرضه الذی
... یا عائشه ... که گفت بود آن حضرت می‌گفت در بیماری
... که در آن بیماری یا عائشة ما ازال اجد الم الطعام الذی اکلت
بخیبر ای عائشه همیشه ... می‌یابم درد طعام را که خورده بودم به خیبر از
گوسفندی که زهرآلوده کرده ... زهر ... برای ظهور
... که ... ظهور می‌کرد ... و ...
انقطاع ابهری من ذلک السم ... بریده شد ...
... ابهر ... صحیح ... رگ ... دل
... الصحاح ... ابهر رگی است ... دل ...
چون این منقطع شد ... آن ... رگ ...
... که ... بیرون ... ظاهر کرد
... شهادت ... که او ... رضی الله عنه
... بخاری ... رواه البخاری ... ابن عباس رضی
... رسول الله ... ابن عباس ... کرده شد
... صلی الله علیه وسلم ... امام ... شد
... حضور ... بود ... بود

و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب و در روایتی مروی شده اند که در میان اهل بیت
عمر بود رضی الله عنه قال النبی هلم اکتب لکم صلی الله علیه و سلم هلموا اکتب
کتابا لن تضلوا بعده یعنی بیائید تا بنویسم برای شما نوشته که هرگز گمراه نشوید بعد از آن
فقال عمر قد غلب علیه الوجع یعنی گفت عمر غلبه کرده است بر آن حضرت درد و نزد
عندکم القرآن یعنی نزد شما است قرآن حسبنا کتاب الله یعنی بس است ما را کتاب الله
مراد ازین ... و نا ... ذم عمر و مبنی او ... علما ... که
که نفی کنند ... از صحابه برای خلافت ... بود ...
صحیح گفته اند که خواست ... کند مهمات احکام را به تفصیل ...
اتفاق بر منصوص و عمر رضی الله عنه خواست ... کند ...
علیه و سلم نزد صحیح درد و بیماری بود ... رضی الله عنه که این علم و امر از
حضرت ... تحریم و ایجاب ... برای مصلحت ... بود از
... و اگر ... واحد و حادث ...
صحابه به ... ایجاب ... الزام ... حضرت ...
... را برای مصلحت ... و اگر امری ... و ضرر ... بود ...
... و حد ... که ... امری ...
برضا به ... استحاله ...
... حضرت صلی الله علیه و سلم ... و این مثل آن
که کرده ... اول ... بشارت داد ... که ...
... که لا اله الا الله ... آمد ... منع کرد او را عمر ...
... عمل ... گفته اند که ... از آن حضرت ...
... بعضی اصحاب ... صلی الله علیه و سلم ... که ...

[illegible] کرد و حضرت آن را وحی دانند که بعضی را خود [illegible] جمله
[illegible] نوعی وحی بود و شریک کردگار قال ابن عباس خاص فی الصفا کردانند اعلم و [illegible]
[illegible] بعضی شده اند اهل علم نقل کرده است که اکثر [illegible] علاوه [illegible]
[illegible] معروف است که [illegible] دحیه اعتماد [illegible] بعد [illegible]
اعتماد و رابطه [illegible] در نحو آمده کردار او مثال [illegible] فرموده که والمنقول [illegible]
[illegible] از صورت بخاری ما بعد فاخلف اهل [illegible]
اختلاف کرده اند که آنها کامل در فایده بوده اند و [illegible] صلال [illegible] نموده اند
[illegible] رسول الله [illegible] از آن نیز بود که [illegible]
[illegible] کرده اند [illegible] کتاب که [illegible] برای [illegible]
[illegible] و منهم [illegible] فان [illegible] از آن [illegible] بوده که [illegible]
[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
[illegible] گردند [illegible] و اختلاف [illegible]
[illegible] شده [illegible] فتح اللام [illegible] مهموز و [illegible]
[illegible] که فهم کرده بوده قال [illegible] عبد الله
[illegible] از ابن عباس فقال ابن عباس [illegible] فقول [illegible]
[illegible] ان [illegible] قال [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم و من [illegible] ذلک [illegible]
[illegible] از آن [illegible] الاختلاف [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] کرده [illegible]
[illegible] که [illegible] بوده [illegible]
[illegible] الاسول [illegible] احوال [illegible]

وائمه ایشان [illegible] روایت میکند از روی بخاری من شعبه است اجماع کرده اند

که قال ابن عباس یوم الخمیس و ما یوم الخمیس در تحبیه وجه غریب [illegible]

تحبیه و تحسر واقع شده و از مصیبت عظمی است و در آن کتاب رسید معلوم [illegible]

تحبیه که وصیت بود و وردی واقع شده هم تا آنکه گریه کرد و گریه او بر [illegible]

تحبیه نماند که مراد مرض آنحضرت بود و وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخفی [illegible]

و تحبیه آن گریه کرد که تا بکرد زمین سنگ ریزها را که در آن افتاده بود

قلت قال ابن عباس و ما یوم الخمیس لیقیم ازینکه ابن عباس [illegible] در تحبیه

وجه حال او وجه واقع شده ورودی کلام بخاری است و در آن [illegible] که قال

ابن سلیمان الاحول [illegible] و حنبلی است [illegible] قال ابن سعید بن جبیر

که سلیمان الاحول راوی است از وی و راوی او [illegible] از ابن عباس رضی الله

سیاق کلام بخاری ظاهر می شود فقال گفت ابن عباس رضی الله عنه [illegible]

وجه صلی الله علیه وسلم تحبیه شد و آنحضرت درد فقال ائتونی بکتف

اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا پس گفت آنحضرت بیار [illegible]

را [illegible] برای شما کتابی بنویسم که گمراه نشوید بعد از وی جمعیت گفته اند

ابن عباس لفظ هر دو آن مع آن که مراد کتاب احکام باشد مقصود

اعلام [illegible] جواز [illegible] کرده و [illegible] [illegible]

عند النبی [illegible] [illegible]

ظاهر سیاق کلام و در آن [illegible] کلام ابن عباس [illegible] که در مسائل [illegible]

اوراج نموده و بعضی گفته اند که کلام آنحضرت [illegible] فافهم [illegible]

قبیل بعضی گفته صحابه [illegible] او وجه [illegible] اورا [illegible]

شده و [illegible] کلام او [illegible] ابن [illegible] که میگفت

مفهوم می‌گردد از نوشتن چه حال مشتبه که مختلط شده است کلام این اعتقاد و حضرت
ایشان را و دیگر معنی تحقیق و هذیان سر می‌آمد و این ترجیح است از آنحضرت ...
آیا بیگانه نویسد و کلام مجهول بر استفهام انکاری است و اگر در بعضی روایات
جزئ استفهام مذکور نیست مفید او است فافهم استفهموه استفهام کنید از وی
تا دانسته شود که صحیح فرماید و صحیح غرض را از دفع هوا بردو ... علیه لیس ... صحابه در خواستند
که باز برداشته کلام را از وی فقال دعونی فرود ل ... مراد ... از ...
... قلنی فالذی انا فیه خیر مما تدعونی الیه لیس ... که در آنم از مراقبه
حق و توجه ... او بهتر است از آنچه شما ... خلاف ... الی ... از
... و ... فی ... ملک ... حول ... شده از ... لوکی
امر کرد آنحضرت ... فقال اخرجوا المشرکین من جزیرة العرب
... از جزیره عرب ... معنی این ... روایت ... الی سو ...
... اجیزوا الوفد ... و ... نعام ... الحال که از امرا
... شما ... ارسلند ... را خواه مسلمان باشد یا کافر
... که بودم ... جایزه ... دادم ... از ... انه
و فراموش ... آنحضرت ... او ... الحضرت ...
فراموش کردم ... آنحضرت ... ب
الله ... ار ... ار ... بعد
از ... که ... ه می‌کرد ... ...
... ... نه ... ...
... ... او ... ... الله ... الله
... و سلم ... ابو بکر و عمر را بعد ... آنحضرت ...

انطلق بنا الی ام ایمن بیا برویم بسوی ام ایمن [illegible] که مولاة آنحضرت بود

نزورها زیارت کنیم او را [illegible] بود [illegible] کما کان رسول الله

[illegible] کما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یزورها [illegible] فلما انتهینا الیها

را [illegible] بود [illegible] پس چون رسیدیم [illegible] بکت

چون رسیدیم بسوی ام ایمن [illegible] گریست [illegible] فقالا لها ما یبکیک

[illegible] فقالا لها [illegible] ابوبکر و عمر [illegible]

[illegible] پس گفتند ابوبکر و عمر چه چیز گریانید ترا [illegible]

ان ما عند الله خیر لرسول الله [illegible] که چیزی [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم فقالت انی لا ابکی ان لا اعلم ان ما عند الله

خیر لرسول الله [illegible] گفت ام ایمن که من گریه نمی کنم [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم ولکن ابکی ان الوحی قد انقطع

من السماء [illegible] می گریم از جهت آنکه بریدن وحی [illegible]

فهیجتهما علی البکاء [illegible] ابوبکر و عمر را [illegible]

فجعلا یبکیان معها پس شدند ابوبکر و عمر که گریه می کنند با ام ایمن رواه مسلم

سعید الخدری قال خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه الذی مات

فیه [illegible] ابوسعید بیرون آمد بر ما آنحضرت در بیماری که وفات کرد در وی [illegible]

فی المسجد [illegible] در مسجد [illegible] عاصب راسه بخرقة [illegible] سر مبارک [illegible]

[illegible] حتی اهوی نحو المنبر [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] فاستوی علیه [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] فقال والذی نفسی بیده انی [illegible]

الی الحوض من مقامی هذا [illegible]

من بنم نبوی بعوض ارمغانی خود که ایستاده ام ثم قال ان عبدا عرضت علیه
الدنیا وزینتها یعنی آنحضرت که بنده از بندگان عرض کرده و نموده شد بروی متاع
دنیا وزینت آن فاختار الآخرة پس گزید آن بنده آخرت را بر دنیا و در روایتی آمده
است که جبرئیل آمد و گفت یا محمد فرمان چه بود که اگر خواهی در دنیا باشی تا ابد
و شما را ملوک سازم و کوهها را برای تو از طلا و نقره گردانم باشی و نوابی و در جنت
نزد ما نیز است از آن کم نشود و اگر خواهی نزد ما بیا آنحضرت بپذیرد و دانستند که چه بود
کار و گریستند آنحضرت ما حاضر بود عرض کرد یا رسول الله خود را در پیش ما نشد
که نزد ما ایت تو را بر خود داریم و ما نیز آنحضرت نگاه بجانب جبرئیل کرد و فهمید
که مقصود چیست گفت چنان خواهم که آنجا باشم عرض که چون آنحضرت قصه آن
بنده را گفت قال فلم تفطن لها احد غیر ابی بکر پس در نیافت و فهمید که مراد این
کلام را کسی مقصود در آخر ابوبکر صدیق و تفطن بفتح نحانیه و سکون فا و تحرکات
ثلثه طا فطنت و دانشمند ان و زیرکی نمودن و فهمیدن مقصود از کلام غیر تدرفت
بعد پس بروان شد اشک بر زد و چشم ابی بکر رضی الله عنه فبکی پس گریه کرد
ثم قال بل نفدیک بآبائنا وامهاتنا وانفسنا واموالنا یعنی گفت ابوبکر که عاشق
صادق و خاص محرم بود ملک فدای تو سازیم پدران و مادران و جانهای خود را
و مالهای خود را یا رسول الله قال یعنی راوی ثم هبط یعنی فرود آمد آنحضرت از
منبر فما قام علیه حتی الساعة پس نه ایستاد آنحضرت بر منبر تا بدر رفتن از دنیا
آخر بر آمدن آنحضرت بود بر منبر صلی الله علیه وسلم رواه الدارمی ابن عباس
قال لما نزلت یعنی ابن عباس مفعلی نازل کرده آمد سورت اذا جاء نصر الله والفتح
دعا رسول الله خواند محمد صلی الله علیه وسلم فاطمة زهرا را پیش خود فقال یعنی گفت
یعنی آنحضرت نزدیک شده بشنوده است سلوک من خبر مردن من

یعنی این سوره که متضمن است بشارت نصر و فتح الهی بود از مدلول مردم در دین اسلام
و امر الله تعالی بخدمت به تسبیح و تحمید و استغفار مشعر است بتمام شدن کار رسالت و دعوت
و نزدیک شدن اوان انتقال آخرت [illegible] رجوع به درگاه عزت علت [illegible] بسیار گریه کرد
فاطمه رضی الله عنها پس بشارت داد این خبر را آنحضرت صلی الله علیه و سلم قال انها
فانک اول اهلی لحوقا بی گفت آنحضرت فاطمه را گریه مکن زیرا که تو نخستین اهل
بیت منی در رسیدن به من بودی پس خندید یعنی تو نخستین کسی از همه کسان من
باشی در رسیدن و الحاق بمن [illegible] ظاهر آنست که فاطمه زیرا که بعد از آنحضرت
بقول صحیح شش ماه زندگی کرد و بقولی هشت ماه و بعضی سه ماه و بعضی دو ماه گفته اند
و بقولی هفتاد روز و ضحکت ای پس خندید فاطمه خبر داد در رسیدن بآنحضرت [illegible]
گرد [illegible] بعضی از ازواج النبی [illegible] فاطمه از [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در [illegible] و گفته اند که مراد بعضی از ازواج عایشه است رضی الله عنها چنانکه در بعضی روایات
تصریح آمده است [illegible] ظاهر لفظ الحدیث [illegible] پس گفتند
بعضی ازواج با فاطمه را [illegible] ثم ضحکت ای فاطمه [illegible] که گریه
کردی [illegible] خندیده کردی این چه بود قالت انه اخبرنی انه قد نعیت الیه نفسه
فبکیت گفت فاطمه [illegible] که آنحضرت خبر داد مرا که نزدیک آمده است
موت [illegible] گریه کردم فقال لی لا تبکی فانک اول اهلی لحوقا
بی فضحکت [illegible] در بعضی روایات آمده است که فاطمه خبر داد و گفت [illegible]
است [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible]
قال رسول الله [illegible] محمد صلی الله علیه و سلم اذا جاء نصر الله والفتح جاء اهل
الیمن [illegible] که آمد اهل یمن [illegible]

چنانکه بوده‌اند یا شدند رضی الله عنهم مقصود تفسیر قول حق تعالی است که در ... و در روایت
در حق آن قوم احبا و اخلاص است یا آنکه مراد ناسی اند از اهل یمن بعد از آن مدح اهل یمن کرد
در ... ابرق لغة ... اهل یمن ... است و ... آن
نهایت ... از رقت ... و قبول احکام ... از قوا ... و ...
در حکمه ... ذرت الایمان یمان و الحکمة یمانیة است ... اشارت است
باهل یمن در ایمان و اطاعت و انقیاد بجهت مبالغه در مدح ... الحکمة
یمانیة و علم ... که عبارت از معرفت حقائق اشیا و احوال ایشان است
... تمام بر یمن دارد و اشارت است بآنچه ... و ...
رضی الله عنه را ... و حقائق و معارف ... از ...
حاکم در کتاب ... اسحق که ... بعضی گفته‌اند که ... آنحضرت ... در
... گفته که ... از ... یمن است پس
... مکه و مدینه است ... حدیث در آن است که
... فرموده ... مرا ... اهل یمن در
... از حدیث دیگر آورده ذکر کرده والله اعلم و ابو عبید گفته که مراد ...
انصار اند که در اصل از یمن اند ... کرده شده ایمان ... آن
... مبالغه در مدح و صحت ... حدیث انی لاجد نفس الرحمن
من قبل الیمن را ... حمل کرده که ... آنحضرت ...
... اهل ... از جانب انصار ... رواه الدارمی
عن عائشة انها قالت ... و روایت است از عائشة ... رضی الله
... آنحضرت ... و ...
... و بعضی گفته‌اند که مراد ...

سبب و بشارت کرد به وصال محبوب خود و ذکر مرض شریفا و از محبوب میشد
فقال ابو بکر الصدیق کعب حضرت صلی الله علیه و سلم و آنکه لو کان لی [illegible]
وان یعنی موت ای عائشه اگر واقع شود و من زنده باشم [illegible]
ولاد دعوات [illegible] طلب [illegible] کنم برای تو و عطا [illegible] تعالی [illegible] والعلما
ای مردان و مصنف [illegible] و نقل نسخ منقله و ضم آن در اصل [illegible]
والله نادر [illegible] موت است و ذکر مرض شریف او و از محبوب شده
و بعد این کلام [illegible] عرض [illegible] محبت و مصاحبت حضرت [illegible]
[illegible] مراد باشد والله الا لا ظاکست [illegible] عائشه [illegible]
کرد [illegible] ناری [illegible] که در مسائل الف [illegible] دکعب [illegible]
[illegible] کرم نمود که [illegible] وداری [illegible] مرا [illegible] کان له
[illegible] اگر واقع شود مرگ [illegible] آخر [illegible] محبوب منقصل از
حالت [illegible] مادری [illegible] آخر [illegible] ور [illegible] کنند [illegible]
خود [illegible] الصناع [illegible] کرد [illegible] کردن و [illegible] کردن [illegible]
در صورت [illegible] یعنی [illegible] و کمال [illegible] یا [illegible] و را
[illegible] آمد [illegible] که [illegible] کردند [illegible] الله [illegible]
و در عرض [illegible] ازر [illegible] حال است از بار [illegible] نمود این [illegible]
از [illegible] فقال النبی کعب حضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] و [illegible]
ای عائشه [illegible] خود [illegible] مشغول باشی [illegible] و ذکر [illegible]
[illegible] دار [illegible] ابو بکر [illegible] کرد [illegible] واقع [illegible]
[illegible] ول عائشه [illegible] رفت [illegible] و ل [illegible]
[illegible] مود [illegible] دارد [illegible]

ابوبکر است ... قصد کردم و خواستم که بفرستم کسی را بسوی ابوبکر و پسر وی که را د
عبدالرحمن است که بفرستم بسوی ابوبکر بود و بعضی گمان برده اند و عهد و وصیت کنم
او را بخلافت تا نگویند گویندگان که کاشکی ما خلیفه باشیم فلان تا الله بس نعم
خیر باول ... در ازدیاد خدای تعالی از خلافت غیر ابوبکر و مومنان نیز دور
می کنند ... یابی الله والمومنون یا ... جنازت ... مذکور میو
پس از جهت تعطیل ... وصیت نکردم بوده است که خلافت ... واقع شد
پس بچنان شد که آنحضرت خبر داد رواه البخاری و احمد ... دلیل
خلافت ابوبکر بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم   قالت رجع الی
رسول الله ذات یوم من جنازة من البقیع گفت عائشه رضی الله عنها باز
گشت بسوی من آنحضرت روزی از دفن جنازه از بقیع که معروف مدینه است
وجدنی و انا اجد صداعا ... فقال الحضرت حال آنکه ... ورد
سر ... و انا اقول وا راساه ... فقال و ما ضرک لو مت قبلی فغسلتک
و کفنتک و صلیت علیک و دفنتک گفت آنحضرت ... لبد
... عائشه اگر بمیری تو پیش از من ... تو ... بکارم
... فقلت لکنی من لکانی بک ... والله ... و من ... ذلک
... والله لو فعلت ذلک لرجعت الی بیتی ... کرد ... اه
... تو ... ما ... بعض ... مما ... بکی
... رسول الله ... لا ... غمزه ... ا
صلی الله علیه و سلم ... دحته ... کفایت ... کرده است
و روایت ... رواه الدارمی ... الی
... المحسن روایت ... حو ... کف

از پدر بزرگوار خود که امام محمد باقر است که مردی از قریش نزد آمد بر حضرت علی که امام عابدین
زین العابدین بن امام شهید حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم و سلام الله
علیهم اجمعین فقال الا احدثک عن رسول الله پس گفت آری حدیث کن ما را حدیث کن
ترا از محمد صلی الله علیه وسلم قال بلی حدثنا عن ابی القاسم گفت امام زین العابدین
حدیث کن ما را از ابی القاسم کنیت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم
قال لما مرض رسول الله گفت هنگامی که بیمار شد محمد صلی الله علیه وسلم
اتاه جبرئیل آمد او را جبرئیل علیه السلام فقال یعنی گفت جبرئیل یا محمد ان الله
ارسلنی الیک بدرستی که خدای تعالی فرستاده است مرا بسوی تو تکریما لک از
جهت گرامی داشتن مر ترا و تشریفا لک و از برای شرف دادن مر ترا خاصة لک
در حالی که این تکریم و تشریف مخصوص است بتو یسألک عما هو اعلم به منک
می پرسد ترا از چیزی که وی تعالی داناتر است از تو یقول کیف تجدک
می گوید خدای تعالی چگونه می یابی خود را ای حبیب قال اجدنی یا جبرئیل مغموما
گفت آنحضرت می یابم خود را ای جبرئیل غمگین و اجدنی مکروبا و می یابم خود را
اندوهگین چنانچه این غم و کرب از جهت امت خود است که واقع خواهد شد بعد از [illegible]
ثم جاءه الیوم الثانی پس روز دیگر جبرئیل و جواب داد او را آنحضرت چنانچه
جواب داده بود ثم جاءه الیوم الثالث فقال له کما قال اول الیوم [illegible]
علیه کما رد علیه [illegible] و معه ملک یقال له اسمعیل یا جبرئیل و همراه [illegible]
شود [illegible] اسمعیل علی مائة الف ملک که موکل است بر صد هزار فرشته کل
ملک علی مائة الف ملک هر فرشته [illegible] بر صد هزار فرشته و [illegible]
که این اسمعیل [illegible] و در حدیث ذکر الموت [illegible]
جهت ظهور [illegible] ملک الموت [illegible] جبرئیل [illegible]

ملک الموت آمده و حاضر شده باشد و سیوطی در کتاب خصائص گفته که فی اخبار الاولیا
و بیهقی در کتاب دلائل آورده که چون روز دوشنبه شد فرود آمد جبرئیل و با وی
ملک الموت بود و با ایشان بود فرشته موکل هوا که او را اسمعیل می گویند موکل بر هفتاد
هزار فرشته که هر فرشته از آن موکل بر هفتاد هزار فرشته باشد ذلک علیه السلام
و آن فرشته اسمعیل نام از پیش همه بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم رسید
آنحضرت جبرئیل را از حال این فرشته پرسید قال جبرئیل صلی الله علیه وسلم
جواب داد جبرئیل این فرشته مرگ است می خواهد که طلب اذن می کند
و از هیچ پیغمبری استیذان نکرده و بعد از تو از هیچ آدمی استیذان نکرده است برای چه
اذن پرسید از تو می خواهد که اذن دهی یا نه و بعد از تو استیذان
نخواهد کرد و بر هیچ آدمی بعد از تو و این بزرگی است مخصوص بحضرت
رسالت تا ملک الموت طلب اذن می کند که در آید بر تو والا براد ماند لقا
و هم چنان می شد تعالی اینک او پس گفت آنحضرت مراد از
ملک الموت اذن داد جبرئیل ملک الموت را پس در آمد و سلام علیه السلام
داد ملک الموت بر آنحضرت ثم قال یا محمد ملک الموت
محمد ان الله ارسلنی الیک ... که خدای تعالی فرستاده است بسوی تو
و امر نمود ان اقبض روحک ... پس اگر فرمائی که قبض نمایم روح
ترا قبض نمایم و ان امرتنی ان اترکه ترکته و اگر فرمائی که ترا بگذارم بروح
را بگذارم امر تعالی ولا نفعل پس گفت آنحضرت میکنی و چنین حال
یا ملک الموت قال نعم بدین مامورم پس گفت ملک الموت
... امر کرده شده ام و امر شده ام اطاعت تو
... تم قال پس گفت راوی ...

صلی الله علیه وسلم الی جبرئیل علیه السلام پس نظر کرد آنحضرت بسوی جبرئیل که چه میگوید
گوید ملک الموت وصیه مادر کرده مرا فقال جبرئیل یا محمد ان السعداء اشتاق الی لقائک
پس گفت جبرئیل بدرستی که خدای تعالی تحقیق آرزومند و خواهان لقای است بدیدار تو
و ملاقات تو فقال النبی پس گفت حضرت صلی الله علیه وسلم ملک الموت [illegible]
بر ملک الموت را امض لما امرت شد و در بعضی نسخه لما امرت به [illegible]
و جبرئیل را اکرام کرده [illegible] بعد از آن جبرئیل [illegible] رحمه خدا است منقبض کرد ملک
قبض کرد ملک الموت روح پاک آنحضرت را و با آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بعد از آمدن جبرئیل و ملک الموت و ملائکه دیگر و این گفت و
که مذکور شد در زمانی در حضرت ما [illegible] و این قصه بعضی اصحاب خبر دادند بعد از آن
شد یا بر بعضی اصحاب که حاضر بودند برای این قصه [illegible] و [illegible]
نمودند از آنجمله این صحابی بود که از وی تعزیه مردی از درش نمود و در ایام حیات
علیه که تواند که حضرت علیه السلام بصورت مردی از درش متمثل شد [illegible]
زین العابدین رضی الله عنه آمد [illegible] کرده شد و لهذا التعزیه [illegible]
حکایت کرده اند [illegible] فلما توفی رسول الله [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم جاء [illegible] الموت [illegible] تعزیه [illegible]
زده [illegible] و در بعضی نسخ [illegible]
[illegible] السلام [illegible]
گوید السلام علیکم اهل البیت سلام بر شما ای اهل بیت محمد [illegible]
[illegible] ورحمة الله وبرکاته [illegible]
الله [illegible]
را [illegible] که [illegible]

و تحصیل حلال نموده است و بعضی گفته اند که حد اصغر را مرده و نیست و بدیه است

این را بیان علم نحو میگویند نحو را است فی [illegible] العینی و [illegible] و زر [illegible] را

صحیح [illegible] را [illegible] و این مناسب است قول وی که فرموده و علمای من قبل

[illegible] است این بر ملک شمرده و علمای [illegible] جامعه انکه بجای [illegible]

در کاری و در کار [illegible] از ده وریا فانی در مسئله است از بر [illegible] بوده و لوا

[illegible] این باشد که امید ثواب [illegible] و [illegible] و اسلام [illegible] است اگر صبر

بر [illegible] بر مصیبت فی صبر [illegible] که انراد [illegible] این معنی [illegible] نیز

و حاصل [illegible] که میگویند صدا [illegible] است از [illegible] که [illegible] دی

[illegible] رالله [illegible] که اعتقاد کمند [illegible] و در بعضی [illegible] فانوا الله

یعنی [illegible] باری [illegible] کسی را باد [illegible] دار [illegible] امید دار [illegible] اجر او در وادیه

المصاب [illegible] الثواب [illegible] مصیبت [illegible] کسی که محروم کرد [illegible]

[illegible] ثواب [illegible] مصیبت [illegible] مصیبت [illegible] وجود ثواب

[illegible] مصیبت [illegible] که کسی صبر [illegible] از ثواب محروم کا [illegible] فقال

رضی الله عنه [illegible] کفت علی رضی الله عنه [illegible] ما

[illegible] گردد [illegible] که [illegible] اصحاب [illegible] اهل [illegible]

[illegible] ظاهر و مشار [illegible] کلام [illegible] که مراد [illegible] امیرالمؤمنین علی [illegible]

[illegible] احتمال دارد که امام علی زین العابدین [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] والله اعلم [illegible] و دلایل

[illegible] حصول [illegible] اوردہ [illegible] وفات [illegible] الحکمه

[illegible] این [illegible] که در [illegible]

[illegible] اورده اند که [illegible] صحیح [illegible]

در کتب سنت اهل حرم بس که مذهب نیستند القصاب کرد لوی صحابه و لعن است ابل
الله عنه البس بعث او و علی مرا آنحضرت و این و اللله فدا زوبراند مراد فحشا در
حدیث کسانی علی مرتضی است رضی الله عنه و در سماست بقوا حق
ما ترک الاول عائشه رضی الله عنها قالت ما ترک رسول الله صلی الله
علیه وسلم دینارا ولا درهما ولا شاة ولا بعیرا یعنی نگذاشت آنحضرت بعد از وفات
نه دینار و نه درهم و نه گوسفند و نه شتر ولا اوصی بشیء و نه وصیت کرد بچیزی [illegible]
از مال زیرا که نگذاشته بود هیچ مالی تا وصیت کند و اما آنچه از مال بنی النضیر و فدک بود
بود صدقه کرده بود بر مسلمانان بعد از نفقه عیال عمرو بن الحارث اخی جویریه رواه
است از عمرو بن الحارث که صحابی بود و برادر جویریه بنت الحارث که از امهات المؤمنین
و احوال وی در ذکر ازواج مطهره گذشت قال ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم عند موته
دینارا ولا درهما ولا عبدا ولا امة ولا شیئا یعنی نگذاشت آنحضرت نزد موت خود
نه دینار و نه درهم و نه غلام و نه داه و نه چیزی الا بغلته البیضاء و سلاحه و ارضا جعلها
بود که استر او دلدل نام بود و مقوقس بعضی از نصاری فرستاده بود و سلاحه ما حالش
بود [illegible] بود و صحنه در ... بار یحتاج در ... ودر بعضی روایات شد ... از
بحر صدقه واقع شده که در پیش یهودی گرو بود و ارضا جعلها صدقة و مگر زمینی که
بود از صدقه و وقف کرده بود از ابل عیال که زمین بود در خیبر بنی النضیر و فدک
ما عدا آن بود صدقه البخاری ابو هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یقسم
ورثتی دینارا الحدیث یعنی قسمت نکنند وارثان من دینار را ما ترکت بعد نفقه نسائی و حزی که لها
من بعد نیست از نفقه زنان من و نفقه عامل زمان آنحضرت تا عامل صدقات و در حدیث از جهت
خدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم است الامام بسیار امر انصار را المعقد
خانه حجه معنی است که ... علی بن ابی طالب ... الله ... عامل ... صدقه

خلیفه وی صلی الله علیه و سلم بعد از وی که صرف کند هر که را امر نماید در مصارف ... می کرده
تا بود او مستحق آن بلکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم می گذرانید آل و موونت اهل را اصل ... را
مصرف صدقه نیست لیکن ما بقی را بعد از آن نفقه و موونت عیال صدقه است مصرف
[illegible] در حالت حیات ... الی بکر رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا نورث ما ترکنا صدقة میراث ما
نمی شود از ما چیزی که گذاشته ایم از مال صدقه است ... است
شود و مسائل ... ابو بکر صدیق رضی الله عنه در وقت طلب ... فاطمه
میراث را روایت کرده و گفت که ... آنحضرت ... آل آنحضرت
صرف می کرد ... آنحضرت ... آنحضرت
شنیده ام که ما را یعنی انبیا را میراث نمی باشد ... فاطمه
گفت رضی الله عنها ... عباس و علی رضی الله عنهما ... در مال
... شد و گفتند که قسمت کرده ... قسمت کرده
... که ... میان ایشان ... اهل بیت ... بود
... و بعضی ... ابو بکر صدیق ...
و عدم میراث آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... را
... بعضی گفتند که از آنحضرت شنیده ام ...
... در احادیث ... آمده است ...
روایت است از ابی موسی اشعری از پیغمبر صلی الله علیه و سلم انه قال که آنحضرت
گفت ان الله اذا اراد رحمة امة ... هر ... خواهد خدای تعالی
... آن امت ... از ... فرطا و سلفا بین
... خدای تعالی ... فرط ... و ... کردن

اند و معنی کرد اضحاکه به سبب فعل معلوم شد که شکسته بود و عمر او با اسباب نیز بود در سه
و مالک کرد و ان تا ماه و حرا ان را گشت کند معنی نیز عمر او کشته و بهای سیار زرد و در سه
باشد از مردان و قرابتان و اسحاب دو ماست معنی اینها و اولاد و خلق امه عذابها و
بهاجی جون خواند مدای تعالی عقاب امتی با عذاب میکند آن امت ... صلی الله
الله عمران امت با زنده است که نفع این و مالک نعم و ... الله و مالک
بر آن فالکها و ... ملک مند و آنند خدای تعالی ان امت را و حال آنکه عمران
... فاذ علیه بهلکها سبب هلاکت که کرد اند دارام که دید بود و حسرت
را بهلاک شدن بوده العین کنایت است از خوشی و شادمانی و تحقیق این
لفظ در مواضع متعدد کرده شده است حال کند و مقصود از مره مکافات
که نسبت در دنیا کرده است تعجیل را و رحمانی کرد مرا امر او را بود در تکرار
بشارت عظیم است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود برحمت خود زانکه سبب
از سرزنان همیشه از روی عذاب رواه مسلم ابوهریره قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده سوگند بخدای که نفس ذات محمد در دست
قدرت اوست لیأتین علی احدکم یوم ولا یرانی ثم لان یرانی احب الیه من
و نه بیند مرا ... بکشتن دار عالم ... احب الیه من اهله و ماله معهم
مرا ... مراد دوست داشته ... لوی ... ان الحا
... احوال و ... مراد داده بود آنحضرت است که ... و
صحبت داشتن یاد کن صلی الله علیه وسلم با عمل بود وفات و درخواست
مداری ... ابن مسعود قال
... قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رواه مسلم ... فی
... تمام است ... معنی فصل و ...

نموده شعب معروف فی الصحاح شعب بر دو شعب و سه مردم صد ملیه له جمع
جمع قبائل است و شعب مثل دو امده قوم نه جماعت قبائل است فی نقوی دلی
قبیله گویند منسوب شعبه که قبائل است مگر اسم است معنی نفوی و نفخ فر صد نفوی
بیک حصه نمی معنی و نفخ اصل معنی نفس و جمع خر دو فریس قبیله فاصل
است اعرب دو اصل نام و لد نصر بن کنانه نام کرده شد بر علم نه
دو اصل نام و الله است ..... زمین و ذات دریا و کو ... دریا مای است که جمع
جو دارد جانان و سنجه مای بزرگی حل شد ... صالح و مار برگو که مشهور است
که گفته شد قبائل جمع قبیله است یعنی اولاد یک پدر و قبیله در اصل معنی
کاسه سر است و قبائل اجزای یکدیگر قبائل عرب است از بی کاست و بالاتر از
همه شعب ... قبیله ... عمارت ... بطن ... فخذ ... فصیله
جمله است کذا فی الصحاح الفصل الاول عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال الناس ... فی ... الخ ... مردم مانند ... و
... در اسلام ... مسلمان مردم ... مسلمان
... کافر ... کافر ... مردم ... کافران ... امراد
... کافر ... صحبت انسان ... که مراد
... دین ... اسلام ... دین ... گوید
... مسلمان ... مسلمانان ... کافران
... کافران ... اسلام ... فتح ...
... اسلام ... اسلام ...
اسلام ... جاهلیه ... اسلام ...
... اسلام ... فضائل ...

باعتبار اول است نه فاید کر با آنکه مراد باین غلبه باشد خواه بحجت و برهان با عتبار دوم

قاطعین برهنه است و مناسب معنی اول است اینست که غالب شدن در مقام

و جدال در دین بود نه بشمشیر و سنان و بعضی گفته اند مراد اهل غرب اند که غالب ...

است چنانکه در احادیث آمده است که مراد اهل شام است ... را نه ... قدر

مخالفت کنند و حدیث دلالت بر آن دارد که مراد ... متفق علیه

ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الناس تبع لقریش فی الخیر والشر مردم تابع

قریش اند ... در اسلام و کفر چنانکه تقریر کرده شد . رواه مسلم

عن ... ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی منهم اثنان یعنی

می باشد امر خلافت در قریش ... در آن ... باشند و ...

... خلافت ... از ... اجماع ... صحابه و ...

... کرده اند ... تا آنکه ... باشند از ...

... متفق علیه ... و ...

امر خلافت ... متفق علیه معاویه قال سمعت رسول الله

یعنی معاویه ... صلی الله علیه وسلم یقول ان هذا الامر

فی قریش ... ان امر ... خلافت ... لا یعادیهم احد الا کبه الله

علی وجهه ... ما اقاموا الدین ...

... کرده اند ... تا ما اقاموا الدین ...

و ترویج کنند احکام دین و شریعت را ... این ...

... کردند و بعضی گفته اند که مراد ... و اطلاق دین ...

آمده ... و ... اقاموا الصلوة و بعضی گفته اند که مراد

... اقامت صلوة ...

جابر بن سمره ... بخاری ... ثالث ... مردم است ... امر ... بر سبیل ...
... خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است نقل است از وی که گفت من
با پدرم ... رسول الله صلی الله علیه و سلم پس آن حضرت ... در جماعه
... یک ... جماعه ... که ... نشنیدم ...
... آن جماعه ... آن جماعه ... دست ... جماعه ...
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفه
... آن حضرت را که چه گفت ... گفت کلهم من قریش ...
دوازده خلیفه کلهم من قریش ... از قریش ... و در روایه لا یزال امر الناس
ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا کلهم من قریش ... کار مردم ... دوازده
... دوازده مرد ... الناس ...
و در روایتی لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة ... دین ...
... او یکون علیهم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش ...
دوازده خلیفه ... ابو بکر ...
ابو بکر ... دوازده ...
دوازده خلیفه بعد از آن حضرت ... که ...
... ایشان ... بعد ایشان ... ما ...
... واقع است ... آنکه ... ایشان ...
... مروان ... ایشان ...
... صحیح ... که الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم تصیر ملکا عضوضا ...
... بعد از سی سال خلفا ... ملوک و امرا ...
... امر ... و اختلاف کرده ... که مراد ...

که قائم باشند بعد از آن حضرت سلطنت و امارت انحصار در دوازده نیست تا الف [illegible]

و سلطنت بی نزاع و اختلاف و بی خلل در ظاهر امور مسلمین چنانکه [illegible]

از آن زمان بود جابر از دوازده معدل و تجاوز کرد و بعد واقع شد اختلال در احوال

ولید بن عبد الملک بن مروان که دوازدهم است اجتماع آورده ابن حجر [illegible]

مرحوم در شرح [illegible] تا سه چهار سال بعد از آن انساد و بدکرداری که کشته شدن ولید [illegible]

شد فتنه و شور گشت از آن روز احوال اهل اسلام نگوید که قاضی عیاض و احمد [illegible]

گمان کرده است که ابن حجر عسقلانی و گفته است که ظاهر تر این اقوال همه حدیث در این جا [illegible]

توجیهات ورود این قول است که موجود است آنچه مقتضی در ظاهر صحیح احمد است

واقع شده است که کلهم یجتمع علیه امر الناس مراد با اجتماع انقیاد و اطاعت والاتفاق

است بر بیعت ایشان کرده تا آنکه تمام شد و حدیث وارد و در [illegible]

اتفاق است بر [illegible] و بعد است و خفا نیست که از این جهت که انتظام و اجتماع احوال

کلمه است و خلافت که حکم کرده است حدیث تا انتهای آن تا سی سال [illegible]

کبری است که خلافت نبوت است و اختلاف در آن است و [illegible]

است قول تتمه امر بعد از خلفای راشدین خلفا چنانکه خلفای [illegible] بعضی از [illegible]

صحابه [illegible] شده تا آنکه این قول قائل است از عدم [illegible]

حدیث که فرموده است لا یزال الاسلام عزیزا لا یزال الدین قائما [illegible]

است روایت دیگر که لا یزال امر الناس [illegible] و حدیث صریح است [illegible]

صلاح دین و ظهور عز و قوت اسلام در زمان ایشان والله اعلم [illegible] خلفا

عادل و امرای صالح اند که مستحق اسم خلافت [illegible] لازم است که

بعد از آن حضرت [illegible] منصب [illegible] که این عدد تمام نبود [illegible] که از

قرب قیام ساعت باشد [illegible] که راه [illegible]

۱

در صحیح ابو داود ... معنی سیم آنست که مراد وجود ایشانست بعد از موت مهدی که دوا
زده نفر باشند که خروج عمر و مهدی باشند ... امر را بعد از او از اولاد سبط
اکبر یعنی امام حسن مجتبی ... باشند ... امر را بعد از او از اولاد سبط اصغر یعنی امام
حسین شهید ... کند احوال ... از اولاد حسین ... باشد
... او اولاد ... تمام می کرد ... دوازده ... امام ... امام
مهدی ... که ... می کردند حق تعالی ... رحم ... در زمان واحد
... دوازده ...
رابع آنکه مراد وجود ایشان ... در یک زمان ... و اطاعت ... طالب
... امت ... باشد که ... باشند ...
... ظاهر ... باشد ...
ظاهر خواهد شد آنکه در یک وقت دوازده خلیفه باشند و مراد آنست که امر دین منتظم خواهد
بود و اسلام عزیز تا این زمان و در این زمان اختلال خواهد بود ...
... که در زمان دولت این دوازده منتظم باشد و بعد از ایشان
مختل ... آنچه ذکر کرده ... والله اعلم مراد از قوله
... قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم غفار غفر الله لها ...
... غفار ... از ... ایشان را ...
... ایشان را ...
... اسلم ... سالمها الله ...
ایشان را ... که موافق باشند ...
... ایشان اسلام ...
... [illegible] ...

در کوله و تعصب کرده‌اند و از آن قبیله‌اند که هزار از ایشان متوجه گشتند و آنحضرت

صلی الله علیه وسلم دعا کرد در حق ایشان و در فتوحات این احادیث در فضیلت ایشان

و دعا در حق ایشان بسیار است و اما که [illegible] خبر باشد متفق علیه. ابوهریره قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم در شأن الانصار [illegible] و [illegible]

و لو ان [illegible] و [illegible] و شکوه شأن و [illegible] فیها

و مولای [illegible] صبر و محبت [illegible] بر [illegible] ما [illegible]

و [illegible] است [illegible] و [illegible] ما [illegible]

دوستان و یاری [illegible] قال [illegible] و دل الله و رسوله [illegible]

را محبت و با ایشان [illegible] متفق علیه [illegible] قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم و [illegible] فرموده [illegible] ایشان [illegible]

اسلام و [illegible] اما [illegible] در صحیح بخاری روایت کرده

شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] فرموده است

مر شما را [illegible] رسید [illegible] کرده

از دنیا معلوم گشت [illegible] که [illegible] رسید [illegible]

پس [illegible] و [illegible] رسید و [illegible]

[illegible] که [illegible] باشد [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] و [illegible] مر شما را [illegible] قبول [illegible]

[illegible] احتیاج و اضطرار [illegible] و [illegible] دادی [illegible]

رضی الله عنهم و [illegible] حامره [illegible] است از [illegible]

و خلفای [illegible] و [illegible] که [illegible] و خلفای [illegible]

مهمله و [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible]

ابن ماجه و عادت شریف ... ابی هریره قال ما زلت احب بنی تمیم منذ ثلث سمعت من رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول فیهم سمعته یقول گفت ابو هریره همیشه ام که دوست میدارم
بنی تمیم را از آن باز که سه خصلت یا سه کلمه شنیدم از آنحضرت را که میگفت برای
ایشان شنیدم هم اشد امتی علی الدجال یا آنست که ایشان یعنی بنی تمیم سخت
ترین مردمان هستند بر دجال با انکار و جدال و نزاع و بحث قال وجاءت صدقاتهم
گفت ابو هریره و دوم آنکه آمد صدقها در گوسفندان ایشان فقال رسول الله صلی
الله علیه وسلم هذه صدقات قومنا این صدقهای قوم ماست پس
ایشان را اضافه کرد بخود و قوم خود خواند بجهة شرف و کرم ایشان و کانت
سبیة منهم ... و گرفته شده بود منهم عند عائشه و سوم آنکه بود
جاریه از ایشان نزد عائشه فقال اعتقیها فانها من ولد اسمعیل پس
گفت آنحضرت مر عائشه را آزاد کن او را زیرا که وی از اولاد اسمعیل است یعنی از
عرب است و عرب اولاد اسمعیل اند اگر چه این شرف است در میان سایر
عرب مخصوص نیست به بنی تمیم و لیکن یاد کردن در این کلمه عنایت ... است و
از این حدیث معلوم میشود که جاری است مسترق کردن عرب و برده ساختن ایشان
متفق علیه الثانی عن سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من یرد هوان قریش
اهانه الله تعالی روایت است از سعد بن ابی وقاص از آنحضرت که گفت کسی که
خواهد خواری قریش را خوار کرد او را خدای تعالی خواه ائمه باشند یا غیر ائمه از ظاهر
است و از غیر ائمه باشند از جهة انتساب ایشان بحضرت رسول و شرف و فضل ایشان
رواه الترمذی و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم
اذقت اول قریش نکالا گفت آنحضرت خداوندا چشانیدی تو اول قریش را
عذاب و عقوبت ... فاذق آخرهم نوالا پس بچشان آخر ایشان را بخشش و عطا

کردن لهو برای حال و ادای حاجت که دیگران عزت کرده‌اند نقل عطا و احسان کردن و ما نافیه [illegible]
الحمد و بنده [illegible] از خواری و رسوائی و [illegible] ذل و نهب سبب انکار کردن نزد رسول صلعم
و [illegible] الحمد حاصل او و الاولاد [illegible] را از حرارت و دولت ملک و امارت [illegible]
مال و عمارت رواه الترمذی الی عامر الاشعری عم ابو عامر ابی موسی اشعری [illegible]
از کبار صحابه است [illegible] شد و در حالی [illegible] در طلب اوطاس [illegible]
عنه آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم الحی الاسد [illegible]
[illegible] قبیله است اسد [illegible] اسد [illegible] و [illegible]
[illegible] امام او [illegible] خوانده‌اند [illegible]
همه [illegible] او [illegible] اشعری [illegible]
از [illegible] ابو موسی اشعری و قوم او [illegible]
[illegible] تو [illegible] انفال [illegible]
[illegible] فتح یا وضم [illegible] معجمه [illegible]
و انا منهم [illegible] رواه الترمذی
و قال هذا حدیث غریب و انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الازد [illegible]
[illegible] فی الارض [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] استهزاء [illegible]
از جهت [illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] خواهد [illegible] الله [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] الناس

يقول الرجل و برآمدن او مرد مرد رساله که نگوید مرد بالفضل ایں کان از دنیا و بالمعاش [illegible] کانه
از دنیای کامل می بود و مراد از فضل ازدیاد کمال بود و مراد از ازدیاد [illegible]
از دنیا چنانکه گفته شد مردم را [illegible] برسند [illegible] ازدیادی [illegible] کامل [illegible]
ازدیاد می بود رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب . عمران بن حصین رضی
ما وفتح صاد مهمله از مشاهیر صحابه است اسلام آورد در سال خیبر [illegible]
وسی سال بر بستر بیماری افتاده بود چنانکه فوت شد [illegible] نداشت
و ملائکه بروی سلام می کردند [illegible] از دوستان [illegible]
[illegible] گفت [illegible] حرم [illegible] که ملائکه بر ما [illegible]
[illegible] سلام می کردند [illegible] می شنوم سلام [illegible]
[illegible] عمران [illegible] صلی الله علیه
وسلم [illegible] قال [illegible] آنحضرت [illegible]
ثقیف که حجاج بن یوسف ظالم مشهور از آنجاست [illegible]
بود و بنی امیه که عبدالله بن زبیر [illegible] قتل امام شهید حسین بن علی
رضی الله عنهما [illegible] افضل و محب [illegible]
عبدالله بن زبیر [illegible] بنی امیه [illegible]
[illegible] عبدالله را [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] بنی امیه
[illegible] رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب [illegible] ابن
عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ثقیف کذاب و مبیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال عبدالله بن عصمه [illegible]

در بعض کلمات وی مثل قوله تعالی الکذاب [illegible] که بعضی علما می گویند که مراد به کذاب مختار

ابن ابی عبید ثقفی است و المبیر هو الحجاج بن یوسف ثقفی حجاج ظالم مشهور است و فی [illegible]

ابن حجر [illegible] که [illegible] است [illegible] حدیث [illegible]

سیرین و بود اعلم الناس بحدیث [illegible] بسیار بزرگ است [illegible] الحجاج

شمرده و [illegible] کرده اکه کشته است حجاج [illegible] در معرکه [illegible]

[illegible] رسید [illegible] هزار [illegible] در معرکه [illegible]

که [illegible] و او را ضعیف بود [illegible] الزهری [illegible]

فی الصحیح [illegible] قتل الحجاج عبد الله بن الزبیر و روایت کرده است مسلم در صحیح خود

[illegible] که کشت حجاج عبد الله بن زبیر را [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم

حدثنا ان فی ثقیف کذابا و مبیرا [illegible] اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما [illegible]

که آنحضرت حدیث کرد ما را که در ثقیف کذابی خواهد بود و مبیری فاما الکذاب [illegible]

اما الکذاب [illegible] دیدیم او را و اما المبیر فلا احالک الا ایاه [illegible]

خطاب حجاج کرده [illegible] تمام الحدیث و مراد [illegible] است که [illegible] تمام حدیث [illegible]

[illegible] احوال حجاج مشهور است [illegible] المختار بن ابی عبید [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] مختار [illegible]

او را صحبت [illegible] مشهور بود [illegible] و افضل [illegible] می گویند که [illegible] خلاف [illegible]

[illegible] عبد الله بن الزبیر [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] رضی الله

عنه [illegible] مختار [illegible]

رضی الله عنهم [illegible]

سعادت از آنحضرت رضي الله عنهم که اظهار محبت کرد و گفته شهدای کربلا ازین قبیل است و حالی
بیزار از ایشان گشته‌اند که منکر اینهم است ازین که آنحضرت دعا و طلب رای بر ایشان فرمود اگر در سند سبع
نیست چه اعتبار مصنف بیش از هر کلام کسیست که علما او را کذاب نمی‌شمرند و در حدیث
با او صحیح نیست ضعف که اسبیت هم بروی مقدم خارج حل می‌کند والله اعلم عن جابر قال قالوا
جابر رضي الله عنه يا رسول الله احرقتنا نبال ثقيف تیرهای ثقیف و المراد جمع نبل بفتح
و سکون باء فادع الله عليهم و دعا کن بد او را بر ضرر ایشان قال اللهم اهد ثقيفا و هدایت
راه بنما ثقیف را رواه الترمذي عن عبد الرزاق بن همام عن ابیه عن میناء
لیس مطلقا ... روایت کرده از وی احمد بن حنبل و یحیی بن معین ... از پدر خود
همام بن نافع و میناء بکسر میم و سکون تحتانیه و نون و در آخر الف ضعیف گفته اند کذا
عن ابی هریرة قال کنا عند النبي صلی الله علیه وسلم بودیم نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فجاءه رجل احسبه من قیس پس آمد آنحضرت را مردی که گمان میبرم او را از قیس که نام قبیله
است بفتح قاف و سکون تحتانیه و سکون سین مهمله فقال یا رسول الله العن حمیرا
یا رسول الله لعنت کن حمیر را بکسر حاء مهمله و سکون میم و فتح تحتانیه که نام قبیله مشهور
است از یمن فاعرض عنه پس روی گردانید آنحضرت ازان مرد ثم جاءه من الشق الآخر
فاعرض عنه فقال النبي صلی الله علیه وسلم رحم الله حمیرا رحمت کناد
افواههم سلام و ایدیهم طعام دهنهای ایشان سلام است و دستهای ایشان طعام و دستها
ان الطعام یعنی سلام میکنند بر مردم و از دستهای خود طعام میدهند مردم را
دهنهای خود یعنی خاص صفت تواضع و سخاوت اند که اصل مکارم و محامد اند
و هم اهل امن و ایمان و ایشان اهل امن و اهل ایمان اند رواه الترمذي
وقال هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث عبد الرزاق و گفت ترمذی این
حدیث غریب است نمی‌شناسیم او را مگر از حدیث عبد الرزاق ...

اما سندش ضعیف است • عن ابی هریره قال قال لی النبی صلی الله علیه وسلم ممن
انت گفت مرا آنحضرت از کدام قبیله تو قلت من دوس گفتم از دوس [illegible]
دوس قبیله ایست از یمن و آخر قال ما کنت اری ان فی دوس احدا فیه خیر گفت
آنحضرت نبودم من که گمان برم که در قبیله دوس هیچ یکی باشد که در وی خیر باشد
و درین سخن اشعار است مر ابوهریره را که او از دوس است که اگر ابوهریره نبودی در
دوس خیر نبودی رواه الترمذی • عن سلمان قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تبغضنی فتفارق دینک روایت است از سلمان فارسی رضی الله عنه گفت
مرا آنحضرت دشمن مدار مرا پس جدا شوی از دین خود قلت گفتم یا رسول الله
کیف ابغضک و بک هدانا الله چگونه دشمن دارم ترا و حال آنکه بتو راه راست نمود
ما را خدا تعالی بعض و باز داشت ما را از گمراهی قال تبغض العرب فتبغضنی گفت
آنحضرت دشمن داری تو عرب را پس دشمن داری مرا دشمن داشتن عرب تو مرا ما
صحیح است که عرب را دشمن دارد ظاهر اسلام بجهت محبت و عارض است صلاح
و نبوده که عرب را یا بعضی او را سبب نمیده باشد بعضی خارجی صورت
بعضی باشد پس آنحضرت او را آگاه کرد که اجر ایشان کنید و اصلا
با حکم بعض باشد که آن بغض من باشد فافهم رواه الترمذی وقال هذا
حدیث حسن غریب • عن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله
علیه وسلم من غش العرب لم یدخل فی شفاعتی ولم تنله مودتی کسی که
غش کند عرب را و خیر خواهی نکند ایشان را اما ظاهر کند خلاف آنچه مضمر دارد
و کینه در دل داشته باشد در نیاید در شفاعت من و نرسد او را دوستی من
وقال هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث حصین بن عمر الاحمسی
ابن ملک در حدیث حصین بن عمر [illegible] ضعیف است و لیس هو عند اهل الحدیث

۱۲

است النووی و غیره فی تهذیب الاسماء [illegible] ام الحرب [illegible] و کنیه [illegible]
او [illegible] که تابعیه است مولاة طلحه بن مالک که از صحابه است
قالت سمعت مولای یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الملک فی قریش والقضاء
فی الانصار [illegible] و [illegible] در قریش است و قضا در انصار
مراد [illegible] است چنانکه دوازده نقبا از انصار ساخته بود و بعضی گویند [illegible]
مراد قضا معهود است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ را قاضی یمن
ساخته بود والاذان فی الحبشة [illegible] کار گفتن در قوم حبشه است [illegible] بلال رضی الله
عنه موذن آن سرور بود والامانة فی الازد و امین گرفتن [illegible] در قبیله ازد است
یعنی [illegible] آنحضرت [illegible] که [illegible] النسائی در
احادیث [illegible] مقصود آن است که [illegible] این مناصب را در این اقوام
[illegible] روایت موقوف [illegible] روایتی [illegible] موقوف
است بر ابوهریره و رواه الترمذی روایت کرده است او را ترمذی قال و هذا
اصح یعنی ترمذی روایت این حدیث [illegible] صحیح تر است از روایت
[illegible] و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شد   الفصل الثالث   عن عبد الله
بن مطیع روایت است که عبد الله بن المطیع قرشی عدوی از سادات [illegible]
[illegible] مطیع که صحابی [illegible] نام وی عاص بود آنحضرت
مطیع نام کرد قال سمعت رسول الله [illegible] شنیدم [illegible] صلی الله علیه
وسلم یقول یوم فتح مکه [illegible] لا یقتل قرشی صبرا بعد هذا الیوم الی
یوم القیامة [illegible]
[illegible]
[illegible] الا [illegible] معاویه بن مسلم [illegible]

و از ابن عباس و ابن عمر روایت کرده‌اند در روی صحیح قال رأیت عبد الله بن الزبیر رضی الله عنه

بعد قتلش عبد الله بن الزبیر رضی الله عنه در مکه بود که حجاج ظالم او را کشته و بر دار کرده

قال بعث معاویة بن مسلم [illegible] فرستم بر جلیه [illegible] پس بنشسته فرستم کرده از

بروی مردم و [illegible] بر جلیه آنکه گذشت بروی عبد الله بن عمر فوقف علیه پس

ابن عمر بر ابن الزبیر گذر کرد فقال السلام علیک یا ابا خبیب السلام

علیک یا ابا خبیب السلام علیک ابا خبیب سه بار گفت و ابو خبیب کنیت عبد الله بن الزبیر

است [illegible] و اول [illegible] اما والله لقد کنت انهاک

عن هذا اما والله لقد کنت انهاک عن هذا سه بار گفت یعنی آگاه باش که من ترا منع

میکردم [illegible] که از خروج [illegible] طلب خلافت [illegible]

که عبد الله بن الزبیر کرده [illegible]

و [illegible] مروان [illegible] عبد الملک [illegible] حجاج را [illegible]

[illegible] حجاج او را [illegible]

[illegible]

[illegible] تا عبد الله بن الزبیر [illegible] ابن عمر گفت

[illegible] از این معامله منع می کردم [illegible]

[illegible] ابن الزبیر [illegible]

اما والله ان کنت ما علمت صواما قواما وصولا للرحم [illegible]

[illegible] روزه دار [illegible] رضی الله عنه روزه بسیار [illegible]

[illegible] روزه [illegible] وصولا للرحم صله [illegible]

[illegible] اما والله لأمة انت شرها لأمة خیر [illegible]

[illegible] امتی [illegible] در روایت [illegible]

بود در روایت صحیح بخاری که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب آمده پس بودن آن شرط است و این رد
روایت آمده و نووی گفته که روایت مشهور لا صلوة الا بفاتحة الکتاب است و در روایت لا یجزی
صلوة و تصحیف است فاظهر شود که روایت ابو حنیفه روایت است یا از طریق روایت
ابو حنیفه روایت است فلا کلام و اگر از طریق دیگر روایت است و بحسب معنی است
این بود که تحقیق معنی این دو عبارت است معنی که ارجاع کرده است و لفظه ظاهر گفته بود
هست که رد گفته اند و این است که امتیه بود در کمال است و اعتقاد و اسناد از جمله
نزدیک مسند حنفی است که ابن حجر گفته که نووی از بزار گفته و اهل طاهر است و
بعضی روایت ها را است که تردید که این امت معین اند و اسناد امت و خبر بود و این
روایت معروف است و مشهور است و ملک و حنفی اهل ظاهر را است با وجود آن
علم گرد آورده که این حکایت است مدکور از حنفی روایت است والله اعلم نقد
عبدالله بن عمر گفت که بن عمر از کا قتل الحجاج موقف عبدالله و قوله بن
زنیه حجاج را انساد له ابن عمر و گفتن وی این سخن را فارسل الیه بسی و اسناد حجاج
نسبت ابن عمر فارسل عنه بسی فرزند آورده شد ابن الزبیر را جو بسی
که بر دار نبد شده بود در آن جمع شد جمع دستور و آل محمد نه در حرف فالقی فی قبور الیهود
بسی انداخته شد در گورهای جهود از آن قبور یهود است در مکه شعار حزب است در آن
زمان بوده است یا اهل که حجاج و در ها که بزند و شمار او در آن در ایام قبور یهود و باشد
والله اعلم ثم ارسل الی امه اسما بنت ابی بکر پس فرستاد حجاج بسی اسما بنت ابی بکر در
حال الزبیر که اسما بنت ابی بکر که ملحد یا ملحده است آن امه پس آمد از در و بسیار ز
بکشتار او نماید کرده اند ظالم فامعاذ و قتلها الرسول الحسن تا گزر آمده در حجاج
جمار از آن و همت او شده الا و گفت لنا و نه از ما لبون الا السلام سبحان
بنایت امر وی ای تو وی اسما بن عطور محکوم و با جیر و سجم گفتن گویی را که بوزیل

کشیده چه آورد نزد کلیم و های مغنی [illegible] ... گفت [illegible] بلکه [illegible]
ما [illegible] آورد اسما [illegible] که نه [illegible] و الله [illegible] حتی [illegible]
[illegible] که [illegible] ام [illegible] در [illegible] که [illegible]
[illegible] فقال [illegible] حجاج [illegible]
بکر رسانید و [illegible] گردانید [illegible] کرد [illegible]
شده است [illegible] او [illegible] شده است [illegible]
[illegible] السعلی [illegible]
فالسر [illegible] حجاج در حالتی که نزد [illegible] را [illegible]
خود را وی خواند [illegible] علیها [illegible] اسما فقال [illegible] فقال [illegible]
گفت حجاج مر اسما را کیف رأیتنی صنعت بعدو الله [illegible]
[illegible] فقالت [illegible] اسما [illegible]
کرده بود او آخرت ترا [illegible] عذاب [illegible] شد که [illegible]
یا ابن ذات النطاقین [illegible] که [illegible] خود را [illegible]
ذات النطاقین [illegible] اسما [illegible] که آنحضرت صلی الله علیه و
[illegible] که در [illegible] که آنحضرت [illegible] اسما [illegible] و طعام [illegible]
[illegible] سفره [illegible] خود را [illegible]
[illegible] دو پاره کرد [illegible] پاره سفره طعام آنحضرت صلی الله
و سلم [illegible] پاره دیگر خود را [illegible] چنانکه فرمود انا والله ذات النطاقین [illegible]
[illegible] طعام رسول الله صلی الله علیه
و طعام [illegible] طعام آنحضرت [illegible]
[illegible] النطاقین [illegible] طعام [illegible] که سفره

و بروایتی [illegible] لا تدعوا ما الاجر [illegible] الوتر افضل [illegible]

[illegible] است [illegible] طالع [illegible] ابن [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و [illegible] شده و [illegible] در [illegible]

بود که حدیث عمر رضی الله عنه صلی الله علیه وسلم و حدیث [illegible] ابو بکر [illegible] رسول الله صلی الله

علیه وسلم [illegible] که او [illegible] که آنحضرت [illegible]

[illegible] است [illegible] کند

[illegible] است [illegible]

[illegible] که آنحضرت [illegible]

[illegible] ابن عمر [illegible] قال [illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible] از این [illegible]

[illegible] نافع [illegible] نافع که [illegible] ابن عمر [illegible] ان ابن عمر

[illegible] ابن الزبیر که ابن عمر [illegible] ابن الزبیر [illegible]

الناس [illegible] که مردم [illegible]

[illegible] ابن عمر [illegible] رسول الله [illegible] عمر بن الخطاب

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] بر [illegible]

[illegible] ان الله [illegible] فقال

[illegible] حرام کرده [illegible] مسلمان [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] ابن عمر [illegible]

پس گفت ابن عمر [illegible] همراه آنحضرت [illegible]

ما آنکه [illegible] فقال [illegible] [illegible]

[illegible] الدین [illegible] قال [illegible] ما آنکه [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو هریره قال جاء الطفیل بن عمرو الدوسی [illegible]

اسلام آورد [illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت

او را [illegible] آنحضرت [illegible] قوم خود [illegible]

دعوت کند [illegible]

دعا [illegible] آنحضرت [illegible] خدایا [illegible]

درمیان دو چشم [illegible]

[illegible]

دعوت کرد قوم خود [illegible]

می کند ابو هریره که آمد طفیل بن عمرو [illegible] رسول الله [illegible] صلی الله علیه

فقال [illegible] طفیل [illegible] هلکت عصت وابت [illegible]

دوس [illegible]

[illegible] الله علیهم [illegible] الناس [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] فقال اللهم اهد دوسا

گفت آنحضرت خدایا [illegible] راه راست نما دوس را [illegible] بهم [illegible]

یعنی در حالی که مسلمان شده [illegible] ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

احبوا العرب لثلث [illegible] دوست دارید عرب را [illegible]

[illegible] عربی ام والقرآن عربی [illegible]

وجه آنکه سیوم از جهات آنکه حضرت شیخ [illegible] گفته است یعنی شرح [illegible] فصل است در
تعریف [illegible] معرفة الصحابة رضی الله عنهم
اجمعین صحابی کسی را گویند که دریافته حضرت صلی الله علیه وسلم در حالت ایمان و در دین
اسلام مراد از صحبت درین مقام [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] اصح است و بعضی شرط کرده اند طول صحبت را با حضرت صلی الله علیه
وسلم و اخذ علم از وی و حضور مشاهد غزوات و اقل آن یکسال [illegible]
[illegible] معلوم است والله اعلم [illegible]
[illegible] ملازمت کرد آنحضرت را و قتال کرد همراه وی صلی الله علیه وسلم هر کسی
ملازمت کرده و حاضر شده در مشاهد از مشاهد [illegible] آنحضرت را
[illegible] در حال طفولیت اگرچه [illegible] صحابی اصل
است [illegible] و فضیلت [illegible]
[illegible] طریقه اهل سنت و جماعت آنست [illegible]
[illegible]
و درین باب والله اعلم الاول عن ابی سعید الخدری قال قال النبی صلی الله علیه وسلم
لا تسبوا اصحابی [illegible] فلو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فضیلت صحابه [illegible]
[illegible]

کرده است زیاده خود که ابو موسی اشعری است قال رفع [illegible] رأسه الی السماء
یعنی النبی یعنی بر داشت حضرت صلی الله علیه وسلم سر را بسوی آسمان از فرط [illegible]
بسوی آسمان وکان کثیرا مما یرفع رأسه الی السماء و بود آنحضرت بسیار که
بر میداشت سر مبارک خود را بسوی آسمان بجهت انتظار وحی یا بجهت تفکر در ملکوت عالم
فقال النجوم امنة للسماء پس گفت آنحضرت ستارها که اند سبب امن آسمان فاذا ذهبت
النجوم اتی السماء ما توعد یعنی چون بروند ستارها که در قول ذی سماء [illegible] النجوم اتی السماء
و نیست شوند ستارها آمد آسمان را آنچه وعده کرده شد از شکافتن و فنا که انتی و انا امنة
لاصحابی و من سبب امنم مر اصحاب خود را فاذا ذهبت اتی اصحابی ما یوعدون
پس وقتی که بروم من از عالم آید اصحاب مرا آنچه وعده کرده شده
و اصحابی امنة لامتی و اصحاب من سبب امن اند مر امت مرا رواه مسلم
[illegible] عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یاتی علی الناس زمان فیغزو
فئام من الناس یعنی جماعتی از مردم فیقال هل فیکم من صاحب رسول الله
فیقولون نعم فیفتح لهم [illegible]
[illegible]
اما آمدن زمانی که صحبت داشته اند با حضرت صلی الله علیه وسلم فیقولون
نعم [illegible] که صحبت داشته اند با حضرت صلی
الله علیه وسلم فیفتح لهم [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم ثم یاتی
[illegible] علی الناس زمان فیغزو فئام من الناس فیقال هل فیکم

صحبت صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم یافته بود اما صحبت ایشان در زمانی بوده که صحبت داشته با صحابه
بود صلی الله علیه وسلم معنی که یا فیغزون یا مسیه فیقولون نعم فیفتح لهم ثم یأتی علی الناس زمان
فیغزو فئام من الناس فیقال هل فیکم من صحب اصحاب رسول الله یا نیست مال
ثمانیه که صحبت داشته باشد با کسی که او صحبت داشته باشد با کسی که او صحبت
داشته باشد با اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی فیقولون نعم فیفتح لهم و در بعضی طرق
این حدیث ذکر طبقه رابعه نیز آمده است چنانکه تصریح بدوره در حدیث مذکور ما بعد خلفه و
روایت مسلم هل فیکم ثم یأتی علی الناس زمان یبعث منهم البعث و در روایت مسلم
احتمال آمده است که لفظ آنحضرت بود این مردم را که هر یک دیده بود
ذات ایشان را یعنی فیفتح با فیکون علی ذمه فیفتح برآمده است که دیده بود
ثالثاً تا روایت فیقولون انظروا هل تجدون فیکم احد من اصحاب رسول الله
و مردم طبقات کمتر شده در زمانی که هیچ کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه
وسلم نماند طبقات صحابه است و در روایتی فیهم نصر عام شد و در روایت دیگر
همه حاضر است فیه رجل فیفتح لهم ... که مرد از اصحاب ... فتح
کرده شود برای ایشان یعنی بعث الثانی بعد از آن دیده بود
دیگر بعث و دیگر فیقولون هل فیهم من رای اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم
آمده است ... که صحبت اصحاب آنحضرت یا نیست ... بود
که در این ... اصحاب ... است ... صحابه آنحضرت ...
... که صحبت ... است اما در بعضی ... ما ...
... که ... صحبت مراد است فیفتح لهم ... فیقولون
... البعث الثالث ... انظروا هل ترون فیهم من رای من رای
اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ... که ...

در [illegible] که راوی [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] خیر الناس [illegible] قرنی [illegible]
پس [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] شده است
[illegible] احوال [illegible]
فصل [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
خیر امتی قرنی [illegible] ثم الذین یلونهم [illegible]
[illegible] ثم الذین یلونهم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اهل علم [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] قول مخبر صادق [illegible] ان بعدهم قوما یشهدون
ولا یستشهدون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

این دو صورت نیست که در یک جای است که معلوم است شاید بودن او [illegible] داد ل

پس از طلب صحیح است که مجهول است از عرض و مدح در جای است که معلوم نیست [illegible]

خبر میدهند که من شاهد بودم تا در وقت استشهاد ذکر و قاطع اند و شهادت میدهند [illegible]

شهادت پس از زوال مال و انتفای شهادت میشود [illegible] معاد از زوال آنچه که

می‌بینند خلاف نیست که پس از زوال دید یا دیدم مجهول نیست که اصل شهادت

است تا مجهول است به شهادت رؤیت یا دیدم در وقوف تا کسی است مدح در وقوف [illegible]

الله از مصلحت میرسند و گمان نمیکنند و بعضی گفته اند که مراد به شهادت حکم کرده

بعضی گوید مردود می‌شود پس از آنکه کسی آن را گواه دیده و گواهی داد آن [illegible]

حال که در دست دیگر آمده و گویند و اولی و میوه خانه خود را گرفته [illegible]

و اعتماد کرده بگوید از آن و مراد آن است که خانه آن [illegible] ظاهر نباشد و [illegible]

حالیکه اصل صحابت ما نیست که بدو واگذار کاه واقع است اعتبار [illegible] و [illegible] دل و

[illegible] و مثال میکند یا ضد او [illegible] و لفظ فهم السمعی [illegible] در فتح [illegible]

میرود بگوید دیدار آن در بیت معنی فریب که از توضیح در آن دل [illegible] منظم [illegible]

دیدن میرود آمدند آنکه حقیقی و طبعی معنی میگویند که مراد معنی احوال است و مراد [illegible]

که دعوی میکند چیزی را که دیدن آن است از کمال [illegible] مراتب آن را [illegible]

و دیگر گفته اند که مراد صحیح [illegible] و [illegible] توضیح در تمامی شمار است [illegible]

روایت فی علوله [illegible] مخلوق و گوئیم داده بگوید مفهوم علمه در روایت [illegible]

[illegible] تکلف قوم بحول السامانه فتح [illegible] [illegible] کرده ای که دو [illegible]

می‌دارد [illegible] در بعض روایات [illegible] است که شنیده کنند شهادت [illegible]

[illegible] که [illegible] او [illegible] اعتماد [illegible] اصل [illegible]

شهادت [illegible] کاذب [illegible] الا [illegible] دو [illegible] خانه کاری

انکار می کنند که کسی این را ... التابعی ... عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم اکرموا اصحابی فانهم خیارکم گرامی دارید یاران مرا که بهترین شمااند [illegible]

گزیدگان بوده اند و خود ظاهر باشد که [illegible] ... [illegible] گاه [illegible]

با اختلاف [illegible] حالت و حال [illegible] نکرده باشد [illegible]

در [illegible] کمال [illegible] شیخ ابو طالب مکی رحمة الله علیه گفته که [illegible]

بر حال مصطفی [illegible] و دیگران [illegible] تفاوت [illegible]

و [illegible] در انکار [illegible]

[illegible] اختیار [illegible] زمان [illegible]

[illegible] و مردان [illegible] حکم [illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible] اشارت است [illegible]

اگر [illegible] از [illegible] امور [illegible] و اعتراض [illegible]

[illegible] الرجال [illegible]

[illegible] آنکه مرد [illegible] داده [illegible]

و [illegible] اشارت است [illegible]

[illegible] دانا و آگاه باشد کسی که [illegible]

که در [illegible] باشد [illegible] و [illegible]

[illegible] که در [illegible] باشد [illegible]

[illegible] معلوم [illegible]

[illegible] اهل [illegible]

[illegible] القدس [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

ولی نهاد ذکر علامه مراد کسی است که خشیه است برای خود و منافعت میکند برای حاجت
نادیده من الله ... و استطاعت با ... و کسی نفوذ ... است ... کسی ... کسی
... فقد بود ... کسی ... است ... لا یحلو کی حال
... مرده ... مردی ... قال الشیطان فانهم ... استطاعت ...
... است که مرور ... استطاعت ... خصه ... که
... است ... کرد ... ادرا ... کسی ...
... علامت صحت ایمان و کمال وی است که ... ود ... کرد
... کی ... خود ... گو ... کسی ... دلیل است رواه در
... او است و در حاشیه و نسبه ابن النبی ... جابر عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال لا تمس النار مسلما رآنی او رأی من رآنی لفظ آنحضرت ...
... مسلمانی را که دیده است مرا یا دیده است کسی را که دیده است مرا
... اسلام ... صحابی و تابعی ... مسلمان ...
است ... صحابی و تابعی ... است ... و ... صادق و
... محصوص ... جماعه که ان ... خواهد
... است که ... است ... ما ... در حدیث ... در ک
... الحسنه ... رواه الترمذی   عبد الله بن مغفل بضم میم و فتح غین معجمه و تشدید
فاء مفتوحه صحابی است از اصحاب شجره قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم الله الله فی اصحابی ... در حق صحابه ... آن
... الله الله فی اصحابی الله الله فی اصحابی
لا تتخذوهم غرضا من بعدی ... بعد ...
... از ... بعد ... سنان ... و ...

چون ستاره‌ها انجم مخفی ... که دوست ... فبحبی احبهم ... دوستی

دوستی دارد دانستی این را که فرق ... ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم و کسی که دشمن دارد ایشان را

پس به سبب بغض و دشمنی من دارد ایشان را ... [illegible] ... محبت

و بعضی گفته‌اند ... ومن آذاهم فقد آذانی ... [illegible]

محبت ... [illegible]

محبت ... رسول الله ... [illegible]

و گفته‌اند ... [illegible]

... [illegible]

که ... رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ... انس قال قال

صلی الله علیه وسلم مثل اصحابی فی امتی کالملح فی الطعام لا یصلح الطعام

الا بالملح ... اصحاب ... طعام

و صلاح ... طعام ... قال الحسن ...

... فقد ذهب ملحنا فکیف نصلح ...

... صلاح ... صحابه ...

در ... صحابه ... بصری ...

السنه عبدالله بن بریده ... روایت ... عبدالله بن بریده اسلمی

مرد ... صحابه

... قال قال النبی ... بریده که گفت ... صلی الله علیه وسلم ما من احد

یموت بارض ... اصحاب ... الا بعث

... یوم القیمة ...

... رواه الترمذی وقال هذا حدیث

...

در حدیث ابن مسعود ذکر کرده شد حدیث ابن مسعود که اول است لا یبلغنی احد

بہت حفظ الالباب که در وی ذکر صحابه است و در مصابیح در باب ذکر کرده است

در قول ذکر وی انجا ماند شد الثالث ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم اذا رایتم الذین یسبون اصحابی فقولوا لعنة الله علی شرکم پس از نجا

را که دشنام میکنند اصحاب مرا پس بگوئید لعنت خدا دوری از رحمت [illegible]

[illegible] در بدی است تا آنکه اگر لعنت بر فعال [illegible]

[illegible] رواه الترمذی عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت رسول الله

صلی الله علیه وسلم یقول [illegible] عمر رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را که میفرمود

سألت ربی عن اختلاف اصحابی [illegible] پرسیدم پروردگار خود را از اختلاف اصحاب

من بعد از من فاوحی الله الی پس وحی فرستاد بسوی من یا محمد ان اصحابک عندی بمنزلة

النجوم فی السماء ای اصحاب تو نزد من بجای ستارگانند در آسمان بعضها اقوی من

بعض که بعضی از آن ستارگان قوی‌ترند [illegible] نور [illegible]

[illegible] بشیء مما هم علیه من اختلافهم پس کسی که گرفت چیزی [illegible]

[illegible] اختلاف [illegible] اهل علم و فقه فهو عندی علی هدی

[illegible] بر راه راست است [illegible] فرموده است اختلاف امتی

رحمة قال [illegible] عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اصحابی

کالنجوم فبایهم اقتدیتم اهتدیتم اصحاب من بمنزله ستارگانند [illegible] راه یابید

پس بهر کدام از ایشان که اقتدا کنید [illegible]

[illegible] خود [illegible] علم و فقه [illegible]

[illegible]

[illegible] والله اعلم [illegible]

[illegible]

چنانکه نعوت و علامات وضع در وی یافته شود و بر حسب اصول الحکم کرده شده است

و اینها مذکور است مانند المغنی و تاریخ و غیره فافهم و بالله التوفیق

مناقب ابی بکر الصدیق رضی الله عنه احادیث بسیار است و مناقب و

و فضائل وی رضی الله عنه از صحاح و غیر آن و صحاف بسیار وارد

محدثان به تصحیح آن حکم نموده اند اما این حدیث ان الله یتجلی للناس عامة

ولابی بکر خاصة یعنی خدای تعالی تجلی میکند مر مردم را عام و مر ابوبکر را خاص و حدیث

ما صب الله فی صدری شیئا الا وصببته فی صدر ابی بکر یعنی نریخت خدا در سینه

من چیزی را از حقائق و معارف مگر آنکه ریختم من آنرا در سینه ابی بکر و حدیث

کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتاق الی الجنة قبل شیبة ابی بکر

یعنی بود رسول خدا [illegible] مشتاق می شد بسوی بهشت بوسه میداد ابوبکر را و حدیث ان

الله لما اختار الارواح اختار روح ابی بکر یعنی خدای تعالی هنگامی که اختیار کرد

ارواح را اختیار کرد روح ابی بکر را که ذکر الشیخ مجد الدین [illegible]

و گفته است که بطلان آن معلوم است بدیهه عقل [illegible]

لازم است که لازم می آید فضیلت ابی بکر بر تمامه خلق از انبیاء علیهم

السلام و حال آنکه لازم مساوات با حضرت المرسلین صلی الله علیه وسلم

و بطلان این لازم [illegible] ثابت شده کما یدل

می آید که خارج است از دایره عقل و عادت [illegible]

تاویل غیر مسدود است اگر صحیح بوده باشد خلاف عادت و حدیث

ان الله یتجلی للناس [illegible] را در مرتبه التشریف [illegible] آورده و گفته

رواه المخلص ابو نعیم و ابن حبان فی الضعفاء و حکم کرده است

بوضع آن و بعضی حکم کرده اند و حاکم را در مستدرک آورده

ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه

الاول

امیران من الک[illegible] علی فی صحبته وماله ابوبکر کما قال حضرت پیامبر
ایشان کند که برین مردم برمن در صحبت خود و مال خود ابوبکر است
و غیر از این رسانیده اند که بر دیگران واقع شده ما انفع و این
منفعت نه نحو حواری بود بلکه برتر است و ابوبکر بود و برها برابر است
و توجیه را در شرح مذکور است و لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت
ابابکر خلیلا و اگر بودم من گیرنده دوست خالص خالص را برابر
می گرفتم ابوبکر را انجنان دوست و لکن اخوة الاسلام موجود
بلکن مراد من که نحو مسلمانی است دوستی ان با فی است
و خلیل از خلة است بضم خا بمعنی صداقت و محبت بجلال یعنی در
آمده در باطن قلب محبت که داعی است بسوی اطلاع بر محبوب
بر سر محبت یعنی اگر بودی مرا که بگیرم دوستی از خلق با این صفت
که محبت او را در دل جا داده و مطلع می بود بر سر من اما بکر
را انجنان دوست می گرفتم که لایق و قابل این صفت است و لکن
نیست مرا محبوب بدین صفت مگر حق سبحانه و محبت من خلق را
بر ظاهر دل من است و آنگاه بیشتر بمن حق تعالی و بواسطه او
[illegible] بفتح خا بمعنی حاجت یعنی اگر می گرفتم دوستی که
رجوع می کردم بوی در حاجات خود و اعتماد می کردم بر او
در مهمات خود ابوبکر را می گرفتم و لکن اعتماد در جمیع امور و تکیه
در همه احوال بخداست عزوجل و او دوست ملکی و ملاذ من و این
معنی اقرب است بلسان حدیث و لکن قوم ظلم کرده اند که معنی
اول را ترجیح داده اند فافهم و لا یبقین فی المسجد خوخة الا خوخة

ابی بکر باقی گذاشته شود در مسجد صبح روز دیگر که ... عمر در بی ...
در دیوار ابا بکر است و خوخه بفتح خاء او و خای معجمه و واو در میان
آن دو زری که گذاشته می شود در دیوار با بادها که در خانه
درآید ها و گذر دو خان ها یکی که ملاصق مسجد بنر لفت بوده باشد و که
گذار راه به مسجد می درآمدند با نگاه می کردند ایشان مسجد که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم درآمد یا نه درآمد پس امر فرمود که همه خوخه ها
بسته شوند و الا خوخه ابو بکر باشد و تفصیل او این جد اجر جمله بود
که آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواند و گفته ... که در بیع عمر
است علامت خلافت صدیق رضی الله عنه و سد مقاله دیگران
در این باب و چون مردم تکلم کردند در این باب فرمود این کار
از پیش خود نکرده ام بلکه بامر خدا عز و جل بود و در روایتی آمده است
که عمر رضی الله عنه درخواست کرد که در دیوار خانه خود دری گذارد
که نظر کند رسول خدا را هنگامی که می برآید به مسجد پس فرمود رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بگذار ذکر چه مقدار فار سوراخ باشد و در
روایتی لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابا بکر خلیلا
اگر می بودم من گیرنده خلیل جز پروردگار من هر آینه می گرفتم ابو بکر
را خلیل متفق علیه بدان که حافظ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری
گفته که به تحقیق آمده است در این باب احادیث الطرق متعدد
که به ظاهر مخالف می نماید حدیث مذکور را که در باب ابی بکر
آمده است رضی الله عنه از آن جمله حدیث سعد بن ابی وقاص
رضی الله عنه گفت امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم به سد

ابی بکر که بجانب مسجد بود مگر باب علی را و روایت کرد احمد حدیث را
بعد و طول ابی داود اسناد او قوی است و روایت کرد طبرانی در اوسط
بنقل ثقات که صحابه گفتند یا رسول الله امر کردی بسد ابواب
اصحاب و فتح کردی باب علی را گفت آن حضرت من بستم
و نگشادم و لکن خدا است که گشاد و من امر کرده شده ام
بسد ابواب بغیر باب علی و همچنین روایت کرده احمد و نسائی از ابن
عباس و ابن عمر گفت شیخ ابن حجر و بر یکی از این حدیث صالح
است مر حجت را لاسیما که منضم شده اند بعضی از آنها به بعضی و گفت
اند به مثال و گفت که ابن جوزی حکم کرده است بر این حدیث که
وارد شده است در شان علی رضی الله عنه بوضع و اقدام کرد در بعضی
طرق آن بجهت مخالفت وی مر احادیث صحیحه را که وارد شده است
در شان ابی بکر رضی الله عنه و گفته که وضع کرده اند این را روافض در
معارضه آن و رد کرده است شیخ ابن حجر بر ابن جوزی در حکم کردن بوضع
این حدیث به مجرد توهم معارضه وی بحدیث ابو بکر و گفته است مر حدیث
علی را که طرق کثیره است که رسیده است بعضی از آن بحد صحت و بعضی
بمرتبه الحسن و معارضت میان این حدیث و حدیثی که وارد شده است
در شان ابی بکر نیست و وجه توفیق آن است که امر بسد الابواب و فتح باب
علی در اول امر بود و بنا بر مسجد بود مر علی را رضی الله عنه در بیت مسجد
که ازین در آمد و می برآمد از آن و تحقیق به صحت رسیده است از آن حضرت
صلی الله علیه و سلم که فرمود در بیماری بندید این مسجد و هیچ یکی مگر
خوخه امر کرد ... مگر خوخه ابی بکر رضی الله عنه و این آخر بود در مرض

آنحضرت است که باقی مانده بود از عمر شریف وی ... ذو ولیکن
شکی نیست که وارد شده است که چون امر کرد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم تسد ابواب حجرات علی الا حمزه بن عبد المطلب بعد از آن که
ظاهر شد از وی اشک و آن چه مراد بود یعنی که برد و چشم وی گریان بود و آب
آب می رفت از آنها و گفت یا رسول الله بیرون کردی عم خود را و درون آوردی
ابن عم را گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای عم من امر کرده نشده ام ما لکم
اختیاری نیست مگر نسبت بذکر حمزه در این قصه و آن نسبت که این بعدم بود در آن
حمزه رضی الله عنه در وجود نه آمده است شد و در روایتی آمده است که خطاب
خواهر رسول خدا صلی الله علیه وسلم که گفت وحی فرستاد حضرت عزت
جل شانه بسوی موسی علیه السلام با مسجدی بنا کند مطهر که ساکن نگردد
در وی مگر وی و هارون و دو پسر هارون اکنون فرستاد وحی فرستاده
وحی سبحانه بسوی من که بنا کنم مسجدی را مطهر که ساکن نگردد در وی مگر من
و علی و دو پسر وی حسن و حسین رضی الله عنهم اجمعین و شیخ ابن حجر
در بیان این کلام گفته است بسط مرا مکه بدرستی از آن در تاریخ مدینه ذکر
کرده ایم والله اعلم عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لو کنت
متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا ولکن اخی و صاحبی لیکن ابوبکر برادر من است
و یار من است و در روایتی احمد اخی فی دارین و صاحبی فی الغار وقد اتخذ الله
صاحبکم خلیلا یعنی گرفته است خدای تعالی صاحب شما را که عبارت است
از ذات شریف خود است راوی حدیث یعنی ذات پیغمبر صلی الله علیه و
خدای تعالی دوست معلوم شد و از این حدیث دوستی مر خلیل ...
مراوا فرمود تا معلوم شد که هر که در صحبت ... است ...

از محبین و محبوبیه [illegible] او در سخن صادق آمده است هر کس محبوب صادق بوده
است حسب محبت صدیق اکبر ناشی است که او را محبت
زیادت داشت الی آنحضرت صلی الله علیه وسلم حسب الطاقه و حسب این محبت را که بعد
از مرتبه محبوبیت رسیده و بعضی خلافت را اعلی و اخص دانند و آن حضرت
آنجا گویند منافی مرتبه محبت و خلت آنحضرت را اتم و اکمل دارند از خلت
ابراهیم کما قال روایت مسلم عن عائشه قالت قال لی رسول الله صلی الله علیه
و سلم فی مرضه ادعی گفت مرا آنحضرت در مرض موت خود ادعی
لی ابا بکر اباک و اخاک بخوان و طلب کن برای من ابا بکر را که پدر تست و
بخوان برادر خود را یعنی عبد الرحمن را که برادر زاده عایشه بود و در احادیث
دیگر تصریح نام او واقع شده است حتی اکتب کتابا تا آنکه بنویسم نوشته را
یعنی امر خلافت را فانی اخاف ان یتمنی متمن زیرا که می‌ترسم
که آرزو کند آرزو کننده و یقول قائل انا اولی و بگوید گوینده من مستحق ام بخلافت او را
و من مستحق ترم و یابی الله والمؤمنون الا ابا بکر و ابا دارد خدای تعالی و
نمی‌خواهد و ابا دارند مسلمانان و نمی‌خواهند مگر ابا بکر را رواه مسلم و فی کتاب الحمیدی
و در کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین واقع است انا اولی یعنی من سزاوارترم
بخلافت بدل ولا کی انا اولی و طلب از قاضی عیاض نقل کرده که لفظ این
روایت اجود است جبیر بن مطعم نعم میم و سکون طا و کسر عین قرشی
است از اولاد نوفل بن عبد مناف کنیت او ابو محمد است اسلام
آورد در سال فتح بعد عام خیبر و بعضی گویند بعد عام الفتح مسلمان شد اسلام
دار اشراف قریش بود و موصوف بود بحلم و وقار و عالم بود بعلم انساب
و بسیار ذکر آنها کرده بود رضی الله عنه روی عنه قال اتت امرأة النبی صلی الله علیه

وسلم امرأة آمد ان حضرت را فی فکلمته فی شیء پس سخن کرد [illegible] یعنی
حاجتی درخواست با حضرت [illegible] فامرها ان ترجع الیه پس امر کرد ان حضرت
این زن را که دیگر بار بیاید بسوی ان حضرت قالت گفت این زن ارایت
ان جئت و لم اجدک خبر ده مرا که بیایم و نیابم ترا کانها تریدالموت
گویا که این زن اراده می کند با فوت ان حضرت بعد از ان
این زن بر دو مکرر [illegible] وفات ان حضرت آمده و گفته [illegible] حال
نیابم تا مرا قال ان لم تجدینی فاتی ابابکر گفت ان حضرت پس اگر نیابی مرا پس بیا ابوبکر
را اطلاق این حدیث اشارت است بخلافت ابوبکر بعد از وی صلی الله علیه
وسلم ولکن نص قطعی نیست بر صحت خلافت ابی بکر است رضی الله عنه
باجماع صحابه و صحیح این اشکال [illegible] ادعای نص بر خلافت ابوبکر
است و نهایت موجود است والله اعلم متفق علیه عمرو بن العاص ان النبی
صلی الله علیه وسلم بعثه علی جیش ذات السلاسل روایت است از عمرو بن
العاص که ان حضرت فرستاد او را وامیر کرد او را بر لشکری که در ذات
السلاسل فرستاد که نام موضعی است و سلاسل در اصل نام ریگیست که
که ریگ [illegible] بر هم بسته باشد و ان را مثل سلاسل بود و صاحب مواهب
لدنیه گفته که ذات السلاسل [illegible] ان گفته که مشرکان [illegible] خود را [illegible]
بسته بودند [illegible] و بعض گفته اند که از جهت ان گفته که [illegible]
که او را سلاسل می گفتند [illegible] بود [illegible] ان حضرت
صلی الله علیه وسلم عمرو بن العاص را [illegible] فرستاد [illegible]
و سیصد کس از مهاجرین و انصار با وی همراه کرد [illegible]
ان [illegible] و چون عمرو بن العاص [illegible]

پس کسی را طلبید پس آن حضرت ابو عبیده بن الجراح را با جمعی سپاه
بامداد ایشان فرستاد که از بزرگان مهاجرین و انصار بودند و در میان ایشان ابوبکر و عمر بودند
و فرمود که بر سر ایشان ... بعد از آنکه ملحق گردند بعمرو بن العاص و مخالفت نکنند با یکدیگر
چون ابو عبیده ... خواست امامت کند مردم را پس گفت عمرو بن العاص نزد من آمده اید
و مرا فرستاده اند و امیر ایشانم پس اطاعت کرد ابو عبیده ... و مردم را ... عمر که
... مردم را ... رسیدند بدشمن پس حمله کردند مسلمانان بر ...
پس گریختند ... و در برف ... پس چون ... عمرو بن العاص که
مهاجران و انصار را در پی ... فرستاده بود و ابوبکر و عمر در میان ایشان بودند
... ایشان ... مقدم ... در ... آن حضرت
جواب ... که ... قال گفت عمرو
بن العاص ... پس آمدم پیش آن حضرت را و گفتم ای الناس احب الیک
پس گفتم من ... آن حضرت که کدام کس از مردان دوست تر داری
... قال عائشه گفتم آن حضرت محبوب ترین مردان نزد من عائشه است
گفتم من الرجال گفتم من از مردان کدام محبوب تر قال ابوها گفت پدر
عائشه که ابوبکر است ... ثم گفتم من بعد از ابوبکر کدام محبوب تر است
قال عمر گفت بعد از وی عمر محبوب تر است ... در ... پس شمرد آنحضرت
مردان را ... متحالفه ... فی آخرهم
... متفق علیه   محمد بن الحنفیه ابوالقاسم
محمد بن علی بن ابی طالب ... ام ابوحوله بنت جعفر
... بنی حنفیه ... عالم فاضل کامل
... وفات ... اند

نزد امیرالمومنین علی زره این ابداده بود بعد که چون این بود محمد مبارک و علی که جنت جمیع
بس بکمر فت از محمد بن حنیفه ور قطع کرد تو ست ... و آنچه وزار بو کرد
وامانی ... بر سید که کیست صحبت که بعد از پیغمبر العود است ... و ست ...
می دوستند و خوش ... بر او کنند و ... ها ... کنند
می کرد ... قال قلت لابی لعنت محمد بن حنیفه گفتم به پدر خود یعنی امیر المومنین
علی رضی الله عنه ای الناس خیر بعد النبی گفتم که از ... بهتر است بعد از
پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال ابوبکر گفت پدرم ابوبکر بهتر است قلت ثم من گفتم
بعد کیست قال عمر و خشیت ان یقول عثمان ترسیدم که گوید عثمان بعد ... سید ... م
که بعد از عمر که بهتر است و ... عثمان را از ... که ... قلت ثم انت گفتم پس تو
بهتر باشی و در تفضیل عثمان بر علی ... در میان علی قال ما انا الا رجل
من المسلمین گفت نیستم مگر یک مردی از مسلمانان ... مردی این را
بر وجه تواضع فرمود و الا ... نیز مردم بود در ... ای سوال رضی الله
عنه و کرم الله وجهه رواه البخاری ... ابن عمر رضی الله عنهما قال کنا فی زمن النبی
صلی الله علیه وسلم لا نعدل بابی بکر احدا بودیم ما که برابر نمی کردیم با ابی بکر هیچ یک
را ثم عمر پس برابر نمی کردیم بعمر هیچ یک ثم عثمان پس بعثمان ... که ان ...
بزرگ بوده اند و ... در ... ما و ... وابوبکر و عمر ... و
... اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم لا نفاضل
بینهم ... اصحاب ... که فضل ... عثمان ...
... رواه البخاری و فی روایة لابی داود ...
قال کنا نقول و رسول الله صلی الله علیه وسلم حی بودیم ما که می گفتیم ...
... بوده افضل امة النبی صلی الله علیه وسلم ... فاضل ...

ابن عمر فضیلت بعد از وی ابوبکر ثم عمر ثم عثمان رضی الله عنهم و گفته اند
که مراد ابن عمر پیران و مسنان اند لذا صحیح است که چون امری کار ذی ... آمد
مشورت ... کرد آن حضرت با ایشان و علی رضی الله عنه در زمان
آنحضرت ... جوان ... و در ... و الا فضل ... را بعد از ابوبکر
... فضل ... تا ... صحابه ... حالکه
اهل ... و اهل ... الرضوان و علما رضی الله عنهما ... ابن عمر ... ده
نه گفته بودیم ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم ... خیر
الناس ابوبکر ... عمر ... و اما علی ... داده ...
... که اگر علی ... مراد باشند بهتر ... ما
... ایشان ... کرد آنحضرت او را ... که فاطمه
و ... آن حضرت را ... اولاد ... که همه ... در
علی را داد ... که ...
ابن عمر که ... می گوی در عثمان و علی ... کردن حدیث
... که ... از علی ... ایشان ... ساختی
... ذکره الشیخ فی فتح الباری الثانی . ابوهریره
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما لاحد عندنا ید الا وقد کافیناه
... آن حضرت ... را ... نعمتی
... مکافات ... کردیم ... جلا ... مگر
ابوبکر فان له عندنا یدا یکافیه الله بها یوم القیامة ...
... را ... مکافات ... بعد از ...
... نعمت ... عبارت مبالغه در ... و احسان

بهشت ازان حضرت سند عمر ابی بکر را و الا ازان حضرت سعد را ابی بکر نیز و ارباب
ان حضرت را صلی الله علیه وسلم بر همه نعمتها و منتها است که هیچ کس
ازان سو بهتر نمی تواند داشت نعمتها و منتهای ابی بکر بعد حضرت الهی
چه خواهد بود چنانکه مدینت کسی است در حدیث ما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال
ابی بکر و بکرد ابوبکر و جزا مال هیچ کس یکجا سود نکرد مرا مال ابی بکر چنانکه همه چه
در خانه داشت تحفه حضرت او در وقت هجرت که بدایست و ذو الخلال
بکر فا نعمت ابوبکر آنست که چون کلمه قال صرف کرده فدا کرد و حدیث
نوشته همچنین لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا و لکن صاحبکم خلیل الله
خلیلا ترجمه این حدیث معلوم شد الا ان صاحبکم خلیل الله [illegible] ماستن
که صاحب شما خلیل خدا است و حضرت خلیل حقیقی نداره و رواه الترمذی
عمر رضی الله عنه قال ابوبکر سیدنا و خیرنا گفت عمر ابوبکر مهتر ما است
در فضل و برتر ما است در عمل و فعل خیر ماست فاحبنا الی رسول الله محبوب تر
ما است نزدیک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و نسخه مهتری و بهتری و احمل
ابن عمر هر چه مختصر است ساده [illegible] در ما است اینست رواه الترمذی
عن رسول الله [illegible] است از ابن عمر که روایت می کند از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم قال لابی بکر انت صاحبی فی الغار و صاحبی علی الحوض گفت آن
حضرت مر ابی بکر را که تو یار منی در غار و یار منی در حوض
منی [illegible] یعنی [illegible] یار منی بر غار که می گویند [illegible]
رواه الترمذی عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا
ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره گفت عائشه که گفت آن
حضرت نمی سزد [illegible] قومی را که در میان ایشان ابوبکر

پس حضرت امامت کنند این قوم را حضرت ابوبکر این را در مرض موت فرموده باشد
ابوبکر را در آورده امامت و بعد از آن توقف کرد تا وقت دیگر بر جای اقدم و آنی
امامت بسیار بخلافت بر بود بهر اینست یا علی رضی الله عنه فرمود پس گردد
را حضرت صدیق امر دین ما پسندید پس چرا نپسندیم در امر دنیای ما رواه الزهری و قال
هذا حدیث غریب عمر رضی الله عنه قال عمر یا رسول الله صلی الله علیه
بتصدق کنید عمر امر کرد ما را آن حضرت که تصدق کنیم در راه خدا
مالی و وافق ذلک عندی مالا فقلت الیوم اسبق ابابکر ان سبقته یعنی امر کرد آن حضرت بتصدق
روزی پس با من رایعنی اتفاق در آن وقت مال بسیار بدست من بود فقلت الیوم
که اسبق ابابکر ان سبقته یوما پس گفتم من امروز پیشی گیرم ابوبکر را در بن
امر خیر اگر ممکن باشد پیشی من او را بر وی و نوانستم که آنکه با قبه باشد یعنی
اگر پیشی نکرده ام او را امروز نیم قال فجئت بنصف مالی گفت عمر پس
آوردم نیمه مال خود را فقال البته پس گفت حضرت صلی الله علیه و سلم ما ابقیت
لاهلک پس چه چیز و چه مقدار باقی داشته تو مر اهل و عیال خود را فقلت مثله
پس گفتم مثل باقی گذاشته ام برای اهل و عیال با آنچه آورده ام یعنی
نصفی آورده ام و نصفی گذاشته و آتی ابوبکر آورد ابا بکل ما عنده داشت
آورد و فضل او بر عمر باقی است چنانکه واقع شده است افضل الصدقة جهد المقل
والله اعلم فقال یا ابابکر ما ابقیت لاهلک پس گفت آن حضرت ای ابوبکر
چه چیز گذاشته تو مر اهل و عیال خود را فقال ابقیت لهم الله و رسوله پس گفت
ابوبکر باقی گذاشته ام برای ایشان خدا و رسول خدا را یعنی هیچ چیز از مال
باقی نگذاشته یعنی فضل خدا و رضای او را و اعانت رسول برای ایشان
بس است اگر چه مال ابوبکر زیاده بود بر نصف مال عمر پس هیچ نگذاشته

دراصحاب وی رضی الله عنه واکرم هم نامست در اتفاق کمال اتصال است قلبیه بلد
استغفر الا نسبت آمد انکه من شیئی نمی توانم کرد ابوبکر با برکت یعنی اثر قدر
که با وجود دست گشق و مودت آن موجود بود آسیم شفقت کرد می دانم.
که هرگز روی شفقت نخواهم کرد و دیده بعضی روایات علی فتح شده عهد
که آن حضرت فرمود مثلکما مثل ملکین کافرشتگان شما در فضل عالی اند
که میان کلمه دخول شماست که مذکور شد رواه الترمذی وابو داود وعن عائشة
ان ابابکر دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال انت روایت است
از عائشه که ابوبکر درآمد بر آن حضرت پس گفت آن حضرت صلی
مایی کرد پس گفت عتیق الله من النار آزاد کرده شده خدای از آتش دوزخ
پس نامید شد عتیق از آن روز بلند شد ابوبکر نام عتیق و گفته شده
عتیق و غیره دیگر نیز گفته اند که عتیق بمعنی حسن و جمال و کرم و نجابت و جز
نیز می آید اما حدیث صریح است که عتیق بمعنی عتیق از نار است و بعضی گفته
اند که عتیق نام او است که مادر وی نهاده والله اعلم رواه الترمذی. وعن ابن
عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا اول من تنشق عنه الارض ثم
تحقیق منم کسی که شکافته می گردد از وی زمین کنایت است از بعث ثم
ابوبکر ثم عمر بعد از من ابوبکر بعد از وی عمر که در یک حجره مدفون شده
اند ثم آتی اهل البقیع پس می آیم مرقومان اهل بقیع را فیحشرون معی
را انجا می کوند با من و حشر در اصل بمعنی جمع کرده می شوند با من در محشر
روز قیامت و بقیع ابر ... و هو قبرستان مدینه است که در وی مدفون اند بسیار
صحابه ... ثم انتظر اهل مکة حتی
می برم اهل مکه را حتی احشر بین الحرمین تا انکه جمع کرده شوم میان

چنان حرم مکه و مدینه با حشر کرده می شوم با اهل حرمین رواه الترمذی ابو هریره قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل فاخذ بیدی آمد مرا جبرئیل پس گرفت
دست مرا و ازین جهت بنمود مرا ... فارانی پس بنمود مرا در بهشت
باب الجنة الذی یدخل منه امتی پس نمود جبرئیل مرا دری که می درآیند
ازان در امت من فقال ابو بکر پس گفت ابو بکر یا رسول الله وددت یعنی
انی کنت معک حتی انظر الیه دوست می دارم که کاشکی من می بودم با تو تا نظر
می کردم بسوی آن در و میدیدم آن را همراه تو فقال رسول الله پس گفت
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم اما انک یا ابا بکر اول من یدخل الجنة من امتی
آگاه باش ای ابو بکر که تو نخستین کسی هستی که درآمد بهشت را از امت من
یعنی تو اول در بهشت ... چه آرزو می کنی نظر ... که اعلا و افضل است
و آن درآمدن است با من در بهشت رواه ابو داود الثالث عمر رضی
الله عنه ذکر عنده ابو بکر فبکی وقال یاد کرده شد نزد عمر ابو بکر رضی الله عنهما
پس گریه کرد عمر و گفت وددت ان عملی کله مثل عمله یوما واحدا من ایامه
دوست می دارم که کاشکی تمام عمر من مانند عمل ابی بکر می بود در یک روز از روزهای
عمر وی ولیلة واحدة من لیالیه مانند عمل یک شب وی که یک شب از شبهای
وی اما لیلته فلیلة سار مع رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الغار ابو بکر
پس آن شب ... که رفت با آنحضرت بسوی غار فلما انتهیا الیه قال
والله لا تدخله حتی ادخل قبلک ... پس رسیدند آنحضرت و ابو بکر
بسوی غار ... آنحضرت که در غار درآید گفت ابو بکر
... درین غار اما آنکه درآیم من پیش از تو فان کان فیه شیء اصابنی
دونک اگر باشد ... چیزی از جانوران ... رسد به من نه به تو

وچون بر سر غار رسیدند ابو بکر درآمد فدخل پیش به برد از یاران [illegible]
فاکتسحه پس غار دست داد ابو بکر غار را بسیح بفتح کاف وسکون سین [illegible]
معنی جامه زد فتق وفکسحه بکسر جاروب ووصد فی ثیابه العبا دو [illegible]
در ملوکی غار سوراخها را النقب بضم نون وفتح قاف جمع نقبة بضم نون وسکون [illegible]
یعنی سوراخ کوچک در عرفه فشق ازار و پس پاره کرد ابو بکر ازار خود را [illegible]
سوراخ ها را بر بست و بعضها انسان دماغی سوراخ سوراخ ها [illegible]
فالقمها رجله پس در او در چون دو سوراخ بر آمد پای خود را [illegible]
ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادخل پس گفت ابو بکر مر آنحضرت را [illegible]
فدخل رسول الله پس در آمد محمد صلی الله علیه وسلم ووضع رأسه فی حجره
پس نهاد آنحضرت سر مبارک خود را در کنار ابی بکر [illegible]
وفتح کنار و نام و خواب کرد آنحضرت فلدغ ابو بکر فی رجله [illegible]
پس گزیده شد ابو بکر در پا از سوراخ [illegible] صحو [illegible]
بار دگر دم و چون ولم یتحرک مخافة ان ینتبه رسول الله [illegible]
پس آنکه بیدار کرد محمد صلی الله علیه وسلم فقال ما لک یا ابا بکر
آنحضرت [illegible] ای ابو بکر ای یار غار من قال [illegible]
فداک ابی وامی گفت ابو بکر گزیده شدم من فدای تو [illegible]
فتفل رسول الله [illegible] خود را [illegible]
وسلم یعنی بر جای گزید گی ابو بکر فذهب [illegible]
یعنی [illegible] از آن [illegible] بعد از آن [illegible]
ما یجده [illegible] ابو بکر [illegible] الفضل علیهم [illegible]
[illegible] ابی بکر [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] آمده و به سبب [illegible] خود کرد [illegible]
ابوبکر بعد از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
رسول الله این حدیث [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] عقالا [illegible] زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible] عقالا [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قول ابی بکر رضی الله عنه [illegible] عقالا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اخبار [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] صحابه [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] انکار کرد و در [illegible] ابوبکر [illegible] عمر رضی الله عنهما [illegible]
[illegible] صدیق
[illegible] رضی الله عنه [illegible]
[illegible] انقطع الوحی و تم الدین [illegible] ابوبکر [illegible]

سخن وحی بیان باشد و بنابر این بعضی [illegible] و ابا نقصان جبریل و [illegible] قائل اگر [illegible]
زنده ام [illegible] مناقب عمر رضی الله عنه بسیار نوشته و سخن است
در منقبت وی که خدای تعالی ناطقه بر زبان وی ما گذاشت چنانکه عمر خود
صلی الله علیه وسلم [illegible] و ارفع آنکه ملهم می باشند به صواب و انبیا [illegible]
می شد و در دل وی حق [illegible] ادراک [illegible] و کتاب [illegible] وی دلیل [illegible]
خلافت [illegible] چنانکه [illegible] علی مرتضی
است رضی الله عنهم اجمعین و روایت آورده است [illegible] احادیث
می کرد عمر که رای می برد پس نازل شد بدان قرآن موافق [illegible] علی مرتضی
رضی الله عنه آورده که بود قرآن برای از رای عمر است و از آنچه عمر آورده موافق
که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم نگفته اند مردم سخنی در چیزی و نگوید
عمر در آن مگر آنکه نازل شد قرآن بر آنچه گوید عمر کذا ذکره السیوطی فی التاریخ الخلفا
و گفته که موافقات عمر زیاده بر بیست و دو کرده اند [illegible]
آن را نقل کرده است [illegible] الاول ابو هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لقد کان فیما قبلکم من الامم محدثون [illegible]
آنکه پس از شما بود و از امتها محدثان [illegible] ملهم است
وی تحدیث کرده می شود [illegible] می گوید [illegible]
و در مجمع البحار گفته که [illegible] شده است در دل وی سخن [illegible]
بیان [illegible] فراست [illegible] مخصوص می گرداند حق تعالی بدان
از بندگان خود و بعضی گفته اند که محدث آنکه [illegible]
گویا حدیث کرده شده است وی و بعضی گفته اند که کلام [illegible]
ملائکه [illegible] بی آنکه نبی باشد [illegible]

امتهای سابقه بیش اگر محدث باشد در امت من یکی فانه عمر لیس معنی سنی ان یک
عمر خواهد بود مقصود شک و تردید در وجود محدث در این امت نیست زیرا که
امت وی افضل امم است و هرگاه در امم سابقه موجود باشد در این
امت بطریق اولی خواهد بود بلکه مقصود تاکید و تحقیق است چنانکه می
گویند اگر مرا دوستی در دنیا باشد فلان خواهد بود مراد اختصاص فلان
است بکمال صداقت متفق علیه سعد بن ابی وقاص قال استاذن
عمر بن الخطاب علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعنده نسوة من
قریش یکلمنه روایت است از سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره
است گفت که طلب اذن کرد عمر رضی الله عنه از برای در آمدن بر آن حضرت
و نزد آن حضرت زنان بودند از قریش که سخن می کردند با آن حضرت
مراد ازواج مطهره آن حضرت اند که نفقه می طلبیدند و بسیار می
طلبیدند در آنچه آن حضرت مال آن می داشت عالیة اصواتهن در حالتی
که بلند بود آوازهای این زنان فلما استاذن عمر پس چون اذن طلب کرد عمر
برخاستند که طلب اذن کرد این زنان فبادرن الحجاب پس شتافتند
سوی پرده تا پنهان شوند فدخل عمر ورسول الله صلی الله علیه وسلم یضحک
پس در آمد عمر فقال آنکه آن حضرت خنده می کرد از برای سخن دیگر
این زنان فقال اضحک الله سنک پس گفت عمر خندان گرداند خدای تعالی
دندان ترا و خوش دل دارد ترا یا رسول الله فقال النبی صلی الله علیه وسلم
عجبت من هؤلاء اللاتی کن عندی
... بودند فلما سمعن صوتک ابتدرن الحجاب
... که شنیدند آواز ترا شتافتند و گریختند سوی پرده قال عمر

عمر خطاب نسبت آن زبان کرده با جماعت که نقصی کنی دشمنان نعیمان ک
خود که زبان دیگر خدا را کمی فهمد و بر خود دلسوزی اذیت و ابتدای آن حضرت
ستم می کند و لا ینبغی و لا ینبغی رسول الله اما هست می قرارند مراد فکر ترسید
از منی و همیشه کمی قرار نمی حضرت صلی الله علیه و سلم هست بر تسلا …
در امثال جهانه ترس دنرر کی احمال از خوف است که از سلطان هست که
دارند از خوف قتل هم است اختلاط اغلاط کلمه زبان ازی نو دست خوی
نزار مردم دیگر فقال رسول الله لیس … حضرت صلی الله علیه و سلم ثم انه ما الی …
دیگر هم نکوی زیاده کن سخنی و صلاحیت خود را بر دین و کلمه حق ای …
است دیگر همه و سکوت نخسته ادراخره … طلب … ذیت
خود هست هست بعضی دیگر گوید والذی نفسی بیده … السلطان … ل
می قطع گوید تا کسی که تقای ذات … در دولت قدر … باید
نزد سلطان در حالتی که رد شده نور دای را … الا سلاک فی زعمه فحاک مکر
انکه رفت و گرفت رای دیگر با حرزاه نود … جا نوانند شد
ببینی نو … جانکه در حدیث دیگر آمده است که سلطان می گردد
از سر … فتح … راه گشاده و گویا مراد است که
با انکه راه گشاده است و می توانند که از ملکی … دیگر بگذرد و ما خود
آن … هست تو نمی گذارد دراکه این … مراد انجا طلو …
است متفق علیه و قال الحمیدی زاد البرقانی بعد قوله یا رسول الله انا کما
کفیت است … که زیاده کرده است برقانی بعد از علمهم یا رسول الله
ما اصحابک … اند … قال المصرور … و قبح ال … بر …
اند … فی … برقانی … فلم …

قال النبی صلی الله علیه وسلم فأذنا بالمرضعا را امراه ای فی طلحه کیف اری
حضرت که در آمدم من نهب را لبس با کجا ه ملا لبس فی ملانی حسد بام بر
مفعول نضم را بفتح میم و سکون تحتانیه وضاد مهمله بود که سل ابی طلحه الانصاری
در السن بن مالک بود نعداز مالک صحبت ای فی طلحه امر داد در القمیص بعلق بحر.
بر می کو مد از قمیص حرکت نفند و در کوسنه حسنم دراهم آید و الکر روان کرد و قمیص کو سد
و بمعنی خمیصه خمیصه برادار نامی خمیصه نحا رکس تحتین و منسوخ حاس کسول
سن براه ده فاذا حرکت و صورت حسن حقی فی الصرابح
سوه تجبید ن و اد اپنی از رف له بر دکار د بد بعلف من بدالبس کفیم
لا ابت این فقال به ابلال لبس نعت این ملال ابت و نصه ملال در با
منطی علی رکنا حب الصلوه که نسبه ابت در ابت فصد انعاد و خاریه
بدم تو سنکی را که در صحن دکی ان جوالی ابت بعلف لمن هذا لبیس کفیم
الت این بضر فقالو اعمر بن الخطاب لبس فصید عمر بن الخطاب ست ابت
بر دست او خلقه فانظر الیه لبس خوا اسیم که دیدیم ان قصد را لبس نعیم انرا
ملر ست حیر بک لبس بادآوردم من زنک ترا فقال عمر بالی اثبت
می کعب عمر بدر زوما در من خدای بو یا د یا رسول الله علیک اغار یا
بو غیرت می برم و بعضی دا یا ست آمده که عمر کفت ایاست
بر دوسنه ست مرا خدای تعالی بتو دا یا ست که بد ایت کرد ه
بهست مرا خدا کر شو می علیه ای نعیمه قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم بینما انا نایم رایت الناس یعرضون علی کفت ان حضرت در
حالی که من خواب دیده ام می بینم مردم که عرض کرده می شوند
کو بدر من کدر انیده می شوند و علیهم قمص منها ما یبلغ الثدی

و قال النووی معنی مردم سرا ... بعضی از پیراهنها چیزی است که می پوشد
پستان را ثدی بضم مثلثه و سکون دال پستان زن را گویند و در بعضی نسخ الثدی
بضم مثلثه و کسر دال و تشدید یا جمع ثدی بضم مثلثه علی جمع علی بفتح و سکون
ومنها ما دون ذلک و بعضی از آن پیراهنها چیزی است که فرود تر بود و کمتر از آن
یعنی کوتاه تر از آن که تا ثدی رسد یعنی تا سینه و کمتر کرده اند این را
وعرض علی عمر بن الخطاب وعلیه قمیص یجره و عرض کرده شد
بر من عمر رضی الله عنه و حال آنکه بر وی پیراهنی است که میکشد آنرا یعنی دراز
قالوا فما اولت ذلک گفتند صحابه پس چه تاویل کردی آن را و چه تعبیر
نمودی یا رسول الله قال الدین گفت آن حضرت تاویل و تعبیر کردم آنرا
بدین که دین وی دراز تر و کامل تر است و تعبیر قمیص بدین [illegible]
آنکه ... متفق علیه ابن عمر قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول بینما انا نائم اتیت بقدح لبن گفت ابن عمر شنیدم
آن حضرت را که می گفت در اثنای آنکه من خواب کنند آورده شد
بقدحی از شیر یعنی قدح شیر پیش من آورده بود فشربت پس نوشیدم
من آن شیر را حتی انی لاری الری یخرج فی اظفاری تا آنکه هر آینه می دیدم
سیرابی را که بیرون می آمد در ناخنهای من ری سیرابی است
جهت ... ری آن ... ری ... ثم اعطیت
که ... در ناخنهای من ری ... که ... ثم اعطیت
فضلی عمر بن الخطاب پس دادم باقی خود را بعمر قالوا فما اولته قال العلم
گفتند صحابه پس چه تاویل کردی آن را گفت علم ...
... که علم خالص ... کرده

میان علما و تفسیر بسیار رسیده کما لا یخفی و کان عمر رضی الله عنه بکناری در
خواب می دید که سوی ونا ره از شیر لطیف شیر بن خطاب در سینه وارد
بها را در برده است والحمد لله متفق علیه . ابو هریره قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول بینا انا نائم رأیتنی علی قلیب علیها دلو لعب ابو بکره
شنیدم این حدیث را که می گفت در اثنای آنکه من در خواب می بینم خود را
بر سر چاهی که بر آن دلوی است نظر بر حق فا... و کشیدم از آن چاه مقدار
ما شاء خدا و گرفت آن را ابن ابی قحافه و کشید یک دلو یا دو دلو و در کشیدن
او ضعفی بود و خدای تعالی نامعلم گردد که بمنت اهل دین موقوف بر معانی معتکه
است و در توالحس بمعوله فنزع منها ما شاء الله فیس ... شدم من از آن
چاه القدر که خواسته است خدای تعالی ثم اخذها ابن ابی قحافه پس گرفت
دلو را پسر ابو قحافه یعنی ابو بکر و نام ابو قحافه عثمان است با زمان
خلافت ابو بکر بود و ابو بکر رضی الله عنه در حیات ... فنزع
بها ذنوبا او ذنوبین پس کشید ابو بکر از آن چاه یک دلو یا دو دلو یک
... صحیح رواست ذنوبین است اشارت است بخلافت او زمان خلافت
... دو سال و چند ماه است و ذنوب بفتح دال بزرگ دلو کلان را بتمامی پر باشد
و بعد از پیدل ... ضعف ... معنی بالوالی است و در بعضی ... الله
... اثبات بمطلب عمر ... ملک ... است ...
... و کثرت ... ابتدای مردم در دولت عمر و بعضی ... در ...
... بر ... بار ... معنی ونها ابوالی والله یغفر له ضعفه ... ما در
... در ... کما ... در ... ابو بکر رضی الله عنه ...
... من زمان عمر ... است که می گویند فلان ... ... ز د

صدا ماهر رد و دراثم استحالت غربا لشر کشت و تو غرب بفتح عین معجمه و
سکون را و دو نوع دلو عظیم که از چرم می بود از پوست گاو و غرب بفتح را اراقی
که بیخ آن هست منال جاه و حوض فاخذها ابن الخطاب لیس کرفته او
عمر رضی الله عنه اشارتست بکثرت فتوح و اتساع بلاد اسلام در
زمان عمر رضی الله عنه فلم ار عبقریا من الناس یفری فریه عمر یعنی ندیدم مرد
قوی بخت از مردم را که می کشد آب را چو کشیدن عمر و عبقری بفتح
مهمله و سکون با و فتح قاف کامل از هر چیز و مهتر و بزرگ قوم و قوی و بجه
تراند حتی ضرب الناس بعطن با الکاف زدند مثال در راحت کرد از جز
و عطن بفتحتین جای نشستن شتران نزدیک آب بعد از حوض [illegible] اشارتست
باتساع و انتشار صغیر و کبیر در زمان خلافت و دولت وی و فی روایة ابن
عمر و در روایت ابن عمر اینچنین آمده که ثم اخذها ابن الخطاب من ید
ابی بکر [illegible] و بود عمر بن الخطاب از دست ابی بکر فاستحالت فی
غربا لیس [illegible] عمر غرب ظاهر روایت ابو هریره دلالت
بر انکه غرب [illegible] پس از رفتن [illegible] فلم ار عبقریا یفری فریه فلم ار
من عبقری را که عمل می کند بعمل قطع کند و بمعنی قطع وری بفتح فا و کسر
را و سکون یا و بکسر را و تشدید یا و خلیل انکار تشدید کرده بمعنی
است بمعنی قطع چرم برای موزه و خراز اند و مراد اصلاح است [illegible] کا
و خوب [illegible] حتی ان احدهم فی الصراح [illegible] موزه و [illegible] ال
ان عمر [illegible] اصلاح و [illegible] بر دم کرد
[illegible] حتی روی الناس و ضربوا بعطن ما اکله سیراب شدند و [illegible]
خور [illegible] بفتح را و [illegible] غلمه الثانی [illegible] عمر رض

عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله جعل الحق علی لسان عمر وقلبه بدرستی
خدای تعالی پیدا کرده است حق جاری گردانیده است حق را بر زبان عمر و دل وی
رواه الترمذی وفی روایة ابی داود وعن ابی ذر و در روایت ابی داود از ابی ذر
آمده است که قال گفت آنحضرت ان الله وضع الحق علی لسان عمر یقول
به خدای تعالی نهاده است حق را بر زبان عمر می گوید بحق وعن علی رضی الله عنه قال
ما کنا نبعد ان السکینة تنطق علی لسان عمر گفت علی رضی الله عنه نبودیم ما که دور
می داشتیم این را که سکینه نطق می کند بر زبان عمر یعنی که عمر نطق می کند بچیزی که
سائل گردد و آرام گیرد بآن نیز نفوس اطمینان یابد بر زبان قلوب و آن از امر
غیبی است که القا کرده شده بر زبان او و احتمال دارد که مراد به سکینه فرشته باشد
که الهام می کند حق را که رقال العبد رواه البیهقی فی دلائل النبوة وعن ابن
عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اللهم اعز الاسلام بابی جهل بن هشام
او بعمر بن الخطاب روایت است از ابن عباس از آنحضرت که گفت و
دعا کرد خداوندا عزیز و غالب گردان دین اسلام را با بوجهل بن هشام
یا عمر بن الخطاب یعنی مسلمان گردان یکی ازین دو را تا بسبب آن اسلام
قوت گیرد فاصبح عمر پس صبح کرد عمر فغدا علی رسول الله پس آمد اول
روز بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاسلم پس ظاهر کرد اسلام او را و قصه اسلام وی
رضی الله عنه مشهور است مذکور است در ترجمه وی ثم صلی فی المسجد ظاهرا پس
نماز گذارد آنحضرت در مسجد آشکارا و پیش از اسلام وی هیچ کس نماز
آشکارا نمی توانست گذارد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مختفی بود در
دار ارقم رواه احمد والترمذی وعن جابر قال قال عمر لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول
الله گفت جابر که گفت عمر مر ابی بکر را ای بهترین مردم بعد از پیغمبر فقال ابوبکر

پس گفت ابوبکر اما انک ان قلت ذلک فلقد سمعت رسول الله صلی الله
علیه و سلم یقول آگاه باش ای عمر بدرستی تو اگر گفتی مرا خیر الناس پس بدرستیکه
به تحقیق شنیده ام آن حضرت را که می گفت ما طلعت الشمس علی رجل
خیر من عمر یعنی بر نیامد آفتاب بر هیچ مردی که بهتر است از عمر و در جمله تطبیق این
که ظهور و بحث متعدد و مختلف است لیکن منافات نیست میان ذوالنور ل
بهر یک از آن دو خیر الناس بودن ابوبکر و فضل از جهت کثرت ثواب
جانا که قرار داده اند و این بحثی است که از اکثر احادیث مع اشکال بی کمه
فافهم رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب عن عقبة بن عامر قال قال
النبی صلی الله علیه و سلم لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب
عقبة بن عامر که صحابی مشهور است گفت آن حضرت اکرمی بر
بالوضو والتقدیر بیقین از پس من نبی هر آینه می بود عمر بن الخطاب و ا
عبارت بیادر سیاق بر استعمال می کنند مبالغه ولو با که این جهت آن است
که عمر ملهم و محدث است و الهام می بود ملک در دل وی یعنی الیس او
مناسبتی هست بعالم وحی والله اعلم رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب
بریده قال خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم فی بعض مغازیه
اسلمی که مشهور از صحابه است گفت بیرون آمد آن حضرت در بعضی
غزو فلما انصرف جاءت جاریة سوداء پس آن هنگامی که برگشت
حضرت از غزو آمد آن حضرت ... سیاه حبشیه بود و بار نذر
بود فقالت پس گفت ای رسول الله انی کنت نذرت ان ر
الله سالما ان اضرب بین یدیک بالدف و اتغنی بدرستی من نذر کرده
اگر باز گرداند ترا الله تعالی ... که بزنم ... بود

زاده دو گویم بجهت شادمانی از دف بعد دوم فو و سلامت تو نذر کرده بودم پس بحدا
مودی نظم دال افصح است به فتح بنزد آمده تعالی رسول الله پس گفت معجزه‌را
صلی الله علیه وسلم ان کنت نذرت فاضربی و الا پس یعنی تو نذر کرده پس بزن
دف را و اگر نذر نکرده پس مزن بدانکه علما را در دف زدن اختلاف
است بعضی مباح داشته اند در عروسی و اعیاد و ما سوای آن مکروه داشته اند و
در مذهب صحیح مختار همین است و بعضی آنکه ملاهی دانند و مباح ندانند و بوقتی نهاده
بلحقه اند که او دف مکروه است باتفاق و احمد بن حنبل اباحت دف نموده است
زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم امر کرده بود بآن نیز آن دف و دف نذر
و اینست منسوخ شده است که نذر هم باشد مکر بجهت آنکه از جمیل
خاصیت فرحت است و این مذهب جمهور ائمه است و هر دو طبقه کافی
بود آن مباح و نذر و ما الحاق مباح و اما نذر معصیت جایز نیست باتفاق
و دلالت کرد حدیث بر اباحت ضرب دف و بر بودن آن مستحب و در
شرع فیه مجیء است زیرا که سرور مقدم شدن رسول خدا صلی الله علیه وسلم
منزلت مرتبه ای فرحت و عبادت است و دلالت کرد نیز بر آنکه
سماع اصوات زنان مباح است اگر خالی باشد از فتنه کذا قالوا
و آن حضرت صلی الله علیه وسلم معرض نکرد بر بعضی زنان فرمود که اگر نذر
کرده بود بوفا بزن با آنکه بعضی در دیگر نایع دید بود و بهمان حکم
دارید تا حکم بر معلوم نشده با آنکه بعضی مباح شبهه که نیست در
بعضی آنچه بود اگر او را نذر کرده بکن فانهم فدخل ابو بکر و ای الضرب
پس جد آمده ابو بکر رضی الله عنه و قال آنکه او را دف می زد
ثم دخل علی و هی تضرب بعد از آن در آمد علی رضی الله عنه و آن زن

میزد ثم دخل عثمان وهی تضرب پس درآمد عثمان رضی الله عنه و دف می زد
ثم دخل عمر بعد از آن درآمد عمر رضی الله عنه فالقت الدف تحت استها پس انداخت
آن زن دف را زیر خود ثم قعدت علیها پس نشست بر دف فقال
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الشیطان لیخاف منک
یا عمر بدرستی که شیطان هر آینه می ترسد از تو ای عمر انی کنت جالسا
بدرستی که من بودم نشسته و وی می زد دف فدخل ابو بکر
وهی تضرب ثم دخل عثمان وهی تضرب فلما دخلت انت یا عمر القت الدف
پس وقتی که درآمدی تو ای عمر انداخت دف را رواه الترمذی وقال
حدیث حسن صحیح غریب و اشکال درین حدیث اینست که چگونه
روا کرد آن حضرت فعل آن زن را حال آنکه امر کرد او را بدان
و مباح شود حمل آن بر ابی بکر و علی و عثمان و نام کرد آن را در آخر شیطان
می گویند که جواب از آن اینست که آن زن نذر کرده بود که اگر رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بسلامت آید از خدا موجب شکر گذاری گردید و دف زدن بی پرده داخل مباحات
امر کرد او را بوفای نذر وی و سرود آن امر در آن از صفت لهو بود
خطا نیست و از کراهیت بمباحات فی المثل ابن حجر گفت مکروه نادر
آن وجوب زیاده شد و از حد تجاوز کرد و تحدید کرده کشیده و موافق
وقت آمدن عمر گفت آن حضرت آنچه گفت و شاید
بمنع زیادت و امکان را از آن کردن آن حضرت درست صریح
با تحریم بالکل شود و اما ترک کردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم
را که در ایام منی پیش عائشه رضی الله عنها دف می زدند و غنی
و عدم تحدید آن بلکه ضدی در آن ظاهر درست تر است از تنبیه

اما غنا پس حالات سماع اند و بعضی از فقها استمرار می کنند و بعضی اقتصار
نمی کنند گمان کرد این کلام را تورپشتی و نقل کرده است از وی طیبی والله اعلم
عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم جالسا گفت عائشه
بود آن حضرت نشسته فسمعنا لغطا پس شنیدیم ما آوازهای درهم را و لغط
بفتح لام و غین معجمه مفتوحه بعد از آن طاء آواز و گفتگو بفتح لام و غین معجمه و صوت
صبیان و شنیدیم آواز کودکان را فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا
حبشیة تزفن پس ناگاه زنی حبشیه بازی می کرد و رقص می کند و زفن
برای رقص و نوع بازی تزفن والصبیان حولها و حال آنکه کودکان گرداگرد
وی اند رقص می کند فقال یا عائشة تعالی بفتح لام فانظری پس
گفت آن حضرت ای عائشه بیا ببین و تماشا کن فجئت فوضعت
لحیی علی منکب رسول الله پس آمدم و نهادم زنخ خود را بر دوش مبارک حضرت
صلی الله علیه وسلم و لحیی بفتح لام و سکون حاء مهمله استخوانی که جای رستن
لحیه است از رخساره و ذقن از زیر دهان فجعلت انظر الیها ما بین المنکب
الی رأسه پس گشتم من که نظر می کردم بسوی حبشیه میان دوش آن حضرت
و سر وی فقال لی اما شبعت پس گفت مرا آن حضرت آیا سیر نشدی از دیدن
تماشا و دیدن مکرر فرمود فجعلت اقول لا پس گشتم من که می گویم سیر نشده ام
لانظر منزلتی عنده تا ببینم مرتبه خود را نزد آن حضرت در محبت و این نیز مراد
طلبت رضای مرا اذ طلع عمر فارفض الناس عنها ناگاه پیدا شد عمر متفرق
گشتند مردم از هیبت عمر از رقص ارفض بتشدید ضاد معجمه بر وزن احمر
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انی لانظر الی شیاطین
الجن والانس قد فروا من عمر بدرستی که من هر آینه می بینم سوی شیاطین جن و

رد می کرده تخفیفی کرده شد و از عمر فاروق در جمعه گفت عائشه پس بار دیگر کفتیم و کلام
و بعد ثابت می را گویا که این قول با عقیده بودن اکثر در صورت نبود جست
زاده مکه می دمید نشان را آن حضرت دمی نمود عائشه را و توجیه این
نیز مثل توجیه حدیث ثانی است رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن
صحیح غریب است آنکه حدیث در زمن حبشه در صحیحین الطبرانی و غیرهم آمده که حبشه
در مسجد محراب خود بازی می کردند و آن حضرت عائشه را می نمود پس عمر
آمد و منع کرد و سنگ ها را ذیل گرفت پس آن حضرت فرمود بگذار ایشان را
یا عمر که امر در روز عید است یعنی در روز عید بازی کردن لهو و لعب مباح
است و نیز در این حدیث ذکر امراء حبشه و ضعفان است اجتماع آن
نیست که گفته شود که عائشه چون می کرد با جانب دیگر داده
شود که وی صغیر بود و در آن زمان هنوز [illegible] که این دفع و ملک است که
روانه کرد و آن دیگر است که سخن کرده اند والله اعلم الثالث
اخرج و ابن عمر رضی الله عنهم ان عمر وقال وافقت ربی فی ثلث گفت
موافقت کردم خدا را در سه خصلت گفتم یکی از آن است
که گفتم من یا رسول الله لو اتخذنا من مقام ابراهیم مصلی اگر می گرفتیم ما از مقام
ابراهیم جای نماز برای خود بهتر می شد یعنی بر آن نماز در مقام ابراهیم کنیم
و مقام ابراهیم عبارت است از سنگی که در وی اثر قدم های ابراهیم
است و آن در پیش کعبه می بود پس نازل شد و اتخذوا
من مقام ابراهیم مصلی و گفتم دوم آنکه گفتم یا رسول الله [illegible]
[illegible] و الف حرم در آید زنان تو [illegible] بیند کاش [illegible] یعنی آن
[illegible] و عظمت تو [illegible] [illegible] ان یحجبهن پس اگر امر کردی

۹

حدود الله بود برده باشند پس مردم نباید بهتر بودی فضیلت آیة الحجاب پس
فرود آمد لهذا حجاب و این حجاب که واجب بود بر زنان آن حضرت مختص
است که بر همه زنان واجب نیست به خصوصی که در فقه مذکور است
الحجاب آن معنی است که شخص خود را که در جامه نا پوشیده و مستور باشند
پس مردم نباید اینجا مصلحت ازواج مطهره است فقها حجاب است از النبی صلی الله
علیه و سلم فی الغیرة سیوم آن است که مجتمع و متفق شدند زنان آن حضرت
بر لطمه [illegible] غسل پس آن حضرت غسل احرام کردانند رجوع و فعلت [illegible]
الصحیح من عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن [illegible] پروردگار
وی صلی الله علیه و سلم اگر طلاق دهد شما را که بدل گرداند او را در زنان
بهتر از شما فضیلت که لک پس فرود آمد این آیه محقق موافق لفظ و معنی در فی
الصحیح [illegible] ابن عمر قال قال عمر [illegible] از ابن عمر را محقق آمده است که گفت ابن
عمر گفت عمر وافقت ربی فی ثلث موافقت کردم من پروردگار خود را در سه
[illegible] فی مقام ابراهیم و فی الحجاب و فی اساری بدر یعنی در نماز گذاردن در مقام
ابراهیم دوم در حکم کردن حجاب زنان آن حضرت را سیوم در اسیران
بدر که حکم کردم بکشتن اسیران غزوه بدر و آن حضرت [illegible] فدا [illegible]
[illegible] گرفته خلاص کرد [illegible] نازل شد متفق علیه اگر گفته شود
که موافقات عمر اینجا در حدیث مفهوم شد سه چیز است با چهار [illegible]
[illegible] که [illegible] است بلکه زیاده [illegible] است که تخصیص ثلث منع
نمی کند زیاده را [illegible] که در آن وقت [illegible] ذکر [illegible] سه چیز
[illegible] شد پس ذکر کرد آن را ابن مسعود قال فضل الناس عمر بن
الخطاب رضی الله عنه باربع فضیلت داده شد مردم را عمر بچهار چیز

بجز کرد الا آنستکی بودم میرا می نقتلهم بمکنی بدکر اسیران بودر میدان که امر کرد عمر بقتل ایشان
فانزل الله تعالی لیس قرینا و خدای تعالی این آیت را که لولا کتاب من الله
سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم تمام این قصه مذکور است در تفسیر
آیه در سوره الانفال و دیگر موافقت عمر حجاب است امر النساء النبی امر کرد عمر
زنان پیغمبر را صلی الله علیه و سلم ان یحتجبن که حجاب کنند و در پرده باشند
فقالت له زینب بنت جحش گفت عمر را زینب بنت جحش که یکی از ازواج
مطهره است و انک علینا یا ابن الخطاب و حال آنکه بی نبی عمر تا حکم می کنی بر
خطاب و الوحی ینزل فی بیوتنا و حال آنکه وحی فرود می آید در خانه های ما که
فانزل الله لیس قرینا و خدای تعالی این آیه را و اذا سألتموهن متاعا
و چون طلب کنید شما ای مسلمانان از زنان متاعی را فاسألوهن من ورا
حجاب پس طلب کنید از ایشان از پس پرده همچنین تحریم که بدان نعمت کرد
ان تهما انا ... عسی ربه ... النبی دیگر ... پیغمبر صلی الله علیه
که کرد آمد از اللهم اید الاسلام بعمر صدا و بعد او بی کرد دعا ان دین اسلام
را باسلام عمر و نیز آنچه مرویست از تفضیل داده است عمر بر مردم بر ای بکر
فی ابو بکر ... ابی بکر رضی الله عنهما کان اول ما بیش ... عمر
مردمان که ... ابی سعید قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم و ان الرجل لیرفع اسمی درجته فی الجنة ...
من ... مرتبه در ... الهام ...
که این مرد ... کند ...
مرتبه را ... مرتبه ... طلب ...
و عبادات فی الانصاف با خلاف و کمالات ما ذکر مرد ...

که تصنیف شناختن مقدار فضیلت [illegible] کرد آن حضرت که بزرگی منصب

کرده بود و دوام با فتح است درجه وی بعد [illegible] قال ابو سعید الخدری ما کنا نری ذلک

[illegible] الله عمر بن الخطاب گفت ابو سعید [illegible] بودیم ما که گمان [illegible] آن

مردودا که گفت مگر عمر بن الخطاب [illegible] آنچه می‌دیدیم و وی از [illegible]

[illegible] نمانده [illegible] لازم نمی‌آید قطع

قطع و یقین کرده وی افضل باشد از عمر خود و در بعض صفات فی کمالات نفسی

هیچ نماند بودن وی افضل از اینکه مگر [illegible] کرده اند این حدیث [illegible]

[illegible] قول وی یعنی مرض [illegible] تا آنکه گذشت عمر [illegible] از موت

وی و استمرار [illegible] در مدت عمر خود [illegible] این تا حد. اسلم ازده

است از اسلم که مولی عمر است و [illegible] است و اسلم نام او [illegible] نیز

هست که صحابی است اما ظاهر آن است که اینجا اسلم مولی عمر مراد است

[illegible] اسلام قال گفت اسلم سألنی ابن عمر عن بعض شأنه یعنی عمر گفت

اسلم سوال کرد مرا ابن عمر را از بعضی احوال عمر فاخبرته پس خبر دادم من او را فقال

پس گفت اسلم در حال آنکه خبر داد از حال [illegible] احدا قط بعد رسول الله

ندیدم هیچ یکی را هرگز بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم من حین قبض یعنی از آن وقتی

که وفات یافت آن حضرت کان اجد و اجود حتی انتهی من عمر که باشد وی

[illegible] تر و [illegible] تر از عمر در اعمال خیر تا آنکه نهایت رسید یعنی تا او عمر [illegible]

[illegible] است بر زمان خلافت وی رضی الله عنه ازین عموم مراد [illegible]

المسور بن مخرمه بکسر میم و سکون سین مهمله ابن مخرمه بفتح میم و سکون خای معجمه

[illegible] خواهرزاده عبد الرحمن بن عوف است و [illegible] صحبت

[illegible] بعد از هجرت [illegible] سال [illegible] که او را [illegible]

ودر آن حضرت [illegible] و سنت [illegible] بود و قال لما طعن عمر جعل يألم گفت چون [illegible]
كه مجروح گردانيده شد عمر گشت عمر كه درد ظاهر مى كند فقال له ابن عباس
پس گفت عمر را ابن عباس وكأنه يجزعه [illegible] و دگر رازى شد [illegible]
ابن عباس گفت تجزع [illegible] صبورى مى كند يا دورى مى كند از وى جزع را
يا امير المؤمنين ولا كل ذلك وفيه انه همين جزع يا بدر كرد و مبالغه دران يا امير
لقد صحبت رسول الله فأحسنت صحبته گفت تو همراه خدا را فأحسنت صحبته
پس نيكو داشتى تو صحبت آن حضرت را رعايت حقوق او [illegible]
فارقك وهو عنك راض پس جدائى كرد آن حضرت از او و حال آنكه آن
حضرت از تو راضى بود ثم صحبت ابا بكر پس صحبت داشتى نيكو و ابو بكر را
صحبه ثم فارقك وهو عنك راض ثم صحبت المسلمين فأحسنت صحبتهم پس صحبت
داشتى مسلمانان را پس نيك كردى صحبت ايشان را ولئن فارقتهم لتفارقنهم
وهم عنك راضون هر آينه اگر مفارقت مى كنى تو ايشان را هر آينه مفارقت
مى كنى در حالى كه ايشان از تو راضى اند قال اما ما ذكرت من صحبة رسول
گفت عمر اما آنچه ذكر كردى تو از صحبت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و رضا
او فانما ذلك من من الله من به على پس بدرستى آن نيكو نعمتى از خدا كه
نهاده است آن بر من منت نعمت و لطف و منت نهاده و اما ما ذكرت
صحبة ابى بكر و رضاه اما آنچه ذكر كردى تو از صحبت ابو بكر و رضاى او
فانما ذاك من من الله من به على واما ما ترى من جزعى فهو من اجلك و
اجل اصحابك يعنى اما آنچه مى بينى از اضطراب [illegible] پس آن از جهت
و از جهت ياران تو يعنى از جهت غم مسلمانان است كه حال ايشان چه خواهد
و چه خواهند كرد والله لو ان لى طلاع الارض ذهبا [illegible]

[illegible] بر روی زمین است [illegible] طلاع و طلاع بکسر طا مهمله پری که چیزی را فرا گیرد
یعنی بقدر آنکه پر کند زمین را فدیه می دادم تا بی از عذاب خدا قبل از آنکه ببینم آنرا
[illegible] کنم او را فدیه بکسر فا [illegible] و بر خود [illegible] رضا [illegible] عمر
رضی الله عنه [illegible] در وقت [illegible] در احادیث صحیحه [illegible] کرده

بعد از آن [illegible] مناقب ابو بکر و عمر رضی الله عنهما [illegible] واقع شده است
ذکر [illegible] در بعضی احادیث [illegible] و مؤلف [illegible] ذکر [illegible] کرد
[illegible] رضی الله عنهما [illegible] در اکثر احوال [illegible] بودن [illegible] در نزد پیغمبر
صلی الله علیه و سلم [illegible] گاه گاه بلکه [illegible] در امور [illegible]
و معاون حضرت وی در جمیع اوقات و احوال   الفصل الاول عن ابی هریرة عن رسول
الله صلی الله علیه و سلم قال بینما رجل یسوق بقرة اذ اعیی [illegible] ابو هریره در
[illegible] مردی می راند گاو [illegible] ماند [illegible] مرد [illegible]
[illegible] بقرة [illegible] انا لم نخلق لهذا [illegible]
[illegible] پیدا کرده نشده ایم برای این یعنی سواری انما خلقنا لحراثة الارض
پیدا کرده شده ایم مگر برای کشت کار زمین [illegible] برای آنکه
[illegible] گاو [illegible] نزد عمر رضی الله عنه شیخ ابن حجر گفته [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] آنکه [illegible] استعمال کرده نشود مگر در چیزی که
[illegible] شده [illegible] استعمال این [illegible] احتمال دارد که این
[illegible] افضل [illegible] که در اکثر [illegible]
[illegible] کرده نشود [illegible] مراد [illegible] که البته در [illegible]
استعمال [illegible] از جمله آنچه مخلوق [illegible] برای [illegible]
بالعلم [illegible] گفتند سبحان الله بقره تکلم

یا گاو مر صاحب را الکمادی سخن می کند فقال رسول الله صلعم [illegible] فانی اومن
به انا پس گفت الحمد لله [illegible] من ایمان می آرم [illegible]
که چون [illegible] و حال با ارادت [illegible] یا [illegible]
که ایشان حاضر نبودند مگر برای خواست ابو بکر و عمر در ایمان می آوردند ابو بکر
و عمر و تخصیص ایشان مذکور برای آن بود [illegible] کمال ایمان ایشان
اگر گویند که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما این را شنیدند و نشنیدند [illegible]
از آن ایمان بدان پس چرا فرمود ایمان می آرند بدان ابو بکر و عمر [illegible]
آنکه مراد آن است که این امری است که از شان او است [illegible]
بران ایمان آرند مانند قول الصدیق لو گفته بدان و تردد و شک نکنند در آن
وما هما ثمه و نبودند ابو بکر و عمر آنجا حاضر این مبالغه است در مدح و [illegible]
یعنی اگر حاضر می بودند احتمال است که مخصوص ذکر آن [illegible]
[illegible] می بود چون ذکر و مدح [illegible] عامه کرد [illegible]
مقصود و صریح [illegible] کمال و قوت ایمان است [illegible] قال [illegible]
ابو هریره بینما رجل فی غنم له در آن ما بین که مردی بود در گوسفندان که مرا [illegible]
[illegible] علی شاة منها [illegible] گوسفندان [illegible]
گوسفندان [illegible] گوسفند را استنقاذ و [illegible]
[illegible] صاحبها پس در [illegible] گوسفند را [illegible]
فاستنقذها پس [illegible] گوسفند را فقال له الذئب فمن لها یوم السبع یوم [illegible]
لها غیری پس گفت [illegible] گوسفند [illegible]
[illegible] یوم السبع [illegible]
[illegible] درندگان [illegible]

[illegible] گفته‌اند که مراد [illegible] خنده آنست که مردم بخنگ بلکه نکر افتاده باشند
[illegible] را اعنی نکرا آمدن و سبع و سباع یعنی درندگان مال آمده است و
سبع بمعنی اهمال آمده و خواندن راعی گذاشته شده و یا زاعی ان ها دیا است
یعنی این اعتبار چه از دست او خود شده اند فعل که واقع خواهد شد
و بعضی گفته‌اند که یوم السبع نام عیدی است که ایشان را بود در جاهلیت که
جمع می‌شدند در آن برای لهو و لعب که ما [illegible] و مشغول ایشان بیاز چیزی و می‌گذاشتند
[illegible] السبع می‌خورد و ندان را و ما نیست کو ما که عمر داد و او گذاشته که
[illegible] شعبان می‌شد که تو امر و [illegible] انها می‌کنی [illegible]
[illegible] دوام است لیکن [illegible] ان ها را ان روز خواندن [illegible] اما نصب معنی در مدت ان
بر معنی معنی را احتمال دارند و راجح آن می‌خوانند شد و بعضی گفته‌اند نصب بر معنی [illegible] در
[illegible] گفته است که بعضی گفته که این لفظ یوم السبع است [illegible]
[illegible] شدن است و صحیح صواب است فقال الناس سبحان الله ذئب تکلم
[illegible] تعجب کردند مردم که گرگ سخن می‌کند فقال النبی [illegible] ان [illegible]
[illegible] به انا و ابو بکر و عمر و ما هما ثم متفق علیه ابن عباس قال انی لواقف فی
قوم [illegible] ابن عباس [illegible] من [illegible] ایستاده بودم [illegible] دعای [illegible] در
روایت [illegible] عمر فدعوا الله لعمر [illegible] و دعای خیر [illegible] کرده برای عمر و قد وضع علی
سریره [illegible] نهاده شده بود و عمر [illegible] برای غسل [illegible] موت
اذا رجل من خلفی قد وضع مرفقه علی منکبی ناگاه مردی از میان آن قوم که دعای خیر
[illegible] برای عمر [illegible] من [illegible] در حالی که [illegible] دارنده خود را بر [illegible]
[illegible] یقول رحمک الله [illegible] خدای تعالی عمر بن خطاب را
[illegible] یجعلک الله مع صاحبیک [illegible] من [illegible]

امید می دارم که بگرداند ترا خدای تعالی با دو یار تو یعنی با حضرت صلی الله علیه
و ابوبکر رضی الله عنه و گردانیدن ما را ثانی در تحقیق ... قدس سره ...
لانی کثیرا ما کنت اسمع رسول الله زیرا که من بسیار بودم که می شنیدم آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم یقول می گفت کنت و ابوبکر و عمر بودم من و ابوبکر و عمر و فعلت ابوبکر
و عمر کردم من و ابوبکر و عمر و انطلقت روان شدم من و ابوبکر و عمر و دخلت ابوبکر و عمر در
آمدم من و ابوبکر و عمر فانطلقت ... و اعلم بن ابی طالب پس بار بگریستم من ...
ان حرر و علی مرتضی رضی الله عنه متفق علیه   الثانی   ابی سعید الخدری
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان اهل الجنة لیتراءون اهل علیین کما تراءون الکوکب
از ابی سعید که آن حضرت گفت که بهشتیان می بینند اهل علیین را بکسر عین و لام
و تشدید یا و دیگر ... و در قاموس گفته که علیین مقامی است در
آسمان هفتم که صعود می کند بسوی وی ارواح مومنان و بعضی گفته اند که اسم دیوان
ملائکه حفظه است که برده شده می شود بدان اعمال صالحان و بعضی این لفظ در ترجمه
آورده شده است کما تراءون الکوکب الدری فی افق السماء چنانکه می بینند
ستاره درخشنده را در کرانه آسمان که ستاره در کرانه روشن تر می نماید
و دری بضم دال و کسر رای مشدد و یا نسبت منسوب است یعنی در دار بدداده ...
روشنی و صفا وان ابابکر و عمر منهم و نیز ابوبکر و عمر از ایشان اند یعنی از اهل
علیین و انعما و زیاده اند و افزودند ... در نعمت فضل و شرف با زیاده
و افزودند ... در نعمت فضل و شرف با زیاده و افزودند ...
اهل علیین و به نهایت رسیده اند در فضل و شرف ... فی شرح السنة
و روی نحوه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه   الثالث عن انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة ابوبکر و عمر ...

معلوم میشود که این بعض [illegible] سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والآخرین از پیغمبران و پیغمبران الا النبیین والمرسلین
مرا ... کهل و کهول جمع کهل است بفتح کاف و سکون ها یعنی کسی که رسیده باشد
در ایام پیری یا کسی که از سی یا سی و چهار گذشته باشد و تا پنجاه که داخل ایام پیری است
و فی الصراح کهل مرد میانه سال یعنی از سی و سه تا پنجاه رسیدن است
جنت است که آن مکلفیت باعتبار حال آن مرد است والله اعلم
که ما بیش است معنی این است که سید کسانی اند که کهل مرده بودند در دنیا و داخل شدند
پیران جوانان خواهند شد و بعضی گفته اند که مراد کهل اینجا حلیم عاقل است
یعنی میدارد آنرا خدای تعالی در بهشت حلیم عاقل رواه الترمذی و رواه
ابن ماجه عن علی رضی الله عنه حذیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انی لا ادری ما بقائی فیکم گفت حذیفه که از کبار صحابه است که رسول الله
گفت آنحضرت بدرستی من نمی دانم که صحبت و بقای
من تا کی در میان شما فاقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر
پس متابعت و پیروی کنید ایشان دو کس را که پس از من خلیفه من خواهند بود
آن دو کس که اند ابو بکر و عمر رواه الترمذی انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا دخل المسجد لم یرفع احد راسه غیر ابی بکر و عمر بود
آنحضرت چون در آمدی مسجد را سر بلند نکردی هیچ یکی سر خود را جز ابو بکر
و عمر کانا یتبسمان الیه و یتبسم الیهما بودند ابو بکر و عمر که تبسم میکردند نگاه
کنان بسوی آنحضرت و تبسم میکرد آنحضرت نظر کردن بسوی ایشان و این
از خاصیت محبت و خوشوقت است که چون بسوی یکدیگر نظر کنند بی اختیار
تبسم کنند از [illegible] رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب
ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج ذات یوم و دخل المسجد

روایت است از ابن عمر که آن حضرت بیرون آمد یعنی از حجره خود و ابوبکر و عمر با وی بودند
در مسجد ابوبکر و عمر احدهما عن یمینه والآخر عن شماله و ابوبکر و عمر متکی اند بر دو دست
راست آن حضرت بود و دیگری در جانب چپ و هر دو آخذ بودند و دستهای آن
حضرت گرفته بود دستهای ایشان را فقال هکذا نبعث یوم القیمة
پس گفت آن حضرت همچنین برانگیخته می شویم روز قیامت رواه الترمذی
وقال هذا حدیث غریب   عبدالله بن حنطب بفتح حاء و طاء مهملتین
میان هر دو نون ساکن ذکر کرده است او را صاحب جامع الاصول در صحابه
بعضی گفته اند مراد او را دیدی تابعی است و مختار ترمذی همین است آن
صلی الله علیه و سلم رای ابابکر و عمر روایت است از وی که آن حضرت
دید ابوبکر و عمر را فقال هذان السمع والبصر پس گفت آن حضرت این
دو بمنزله شنوائی و گویائی اند یعنی این دو میان مسلمانان بمنزله گوش و
چشم اند در جسد نسبت بسایر اعضا در شرف و فضیلت و در دین
مانند مثل که بعضی گفته اند که مثل این دو در دین بمنزله سمع و بصر است در
جسد با آن نسبت بسایر اعضا در شرف یعنی بمنزله سمع و بصر که می
شنوند بایشان و می بینند بایشان و در اجع می کرد و معنی در ارشاد و
وکالت یا مراد همان شد بیشتر ظاهر آن است بر استماع
اتباع و مشاهده حق در انفس و آفاق رواه الترمذی مرسلا
سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من نبی الا وله وزیران
من اهل السماء نیست هیچ پیغمبری مگر آنکه او را دو وزیر است از فرشتگان
آسمان که امداد و اعانت او می کنند در عالم ملکوت و وزیران من
الارض و دو وزیر است از اهل زمین یا یاران او که خدمت و نصرت

کسب داد عالم با خود بکند فاما وزیرای من اهل السماء فاما دو وزیر من اهل آسمان
جبرئیل و میکائیل اند و وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر و دو وزیر من اهل زمین
ابوبکر و عمر است وزیر مشتق از وزر است بکسر واو و سکون زا بمعنی گرانی
و وزیر بر میدارد از پادشاه گرانی مهمات ملک را و اعانت می کند
او را برای و تدبیر خود و آن حضرت مشاورت می کرد با ابوبکر و عمر در مهمات
و کار می کرد بتدبیر ایشان رواه الترمذی وعن ابی بکرة صحابی مشهور است
[illegible] حصار کرده طائف مسلمان شده و خود را از بالای قلعه در چرخ چاه انداخته
در لشکر حضرت انداخت و از این جهت او را ابوبکره نام شد و بکره
بمعنی چرخ چاه است ان رجلا قال لرسول الله روایت کرده است که مردی
گفت و مر حضرت را صلی الله علیه و سلم رأیت کأن میزانا نزل من السماء
یعنی دیدم در خواب گویا که ترازوئی فرود آمده است از آسمان فوزنت انت
وابوبکر یعنی برکشیده شدی تو و ابوبکر فرجحت انت یعنی چرب آمدی تو و وزن
ابوبکر و عمر فرجح ابوبکر برکشیده شد ابوبکر و عمر پس چرب آمد ابوبکر و وزن
عمر و عثمان فرجح عمر برکشیده شد عمر و عثمان پس چرب آمد عمر ثم رفع
المیزان پس برداشته شد ترازو پس ندید که آن مرد برکشیدن عثمان و علی را
[illegible] رضی الله عنهم گویا که اشارت است بآن که در [illegible] فاصل این دو خلافت است مثال
سلف چنانکه در کتب کلام مذکور است فافهم والله اعلم فاستاء لها رسول الله
صلی الله علیه و سلم از مساءت افتعال است از سوء یعنی اندوهگین شد و غمناک
گردید و در بعضی اندوهگین [illegible] آن رؤیا که آن مرد دیده
چنانکه [illegible] تعبیر کرده بقول خود یعنی [illegible]
[illegible] آن حضرت را صلی الله علیه و سلم [illegible] تعالی [illegible]

نوبت یعنی خلافت ابی بکر و عمر و خلافت نبوت سی سال است که در روی کار [illegible] بادشاه

ملک و خلافت نیست ثم یؤتی الله الملک من یشاء و تفسیر [illegible] بعضی [illegible]

ملک را [illegible] می خوانند و تاویل کرد آنحضرت [illegible] سوال که [illegible]

خلافت [illegible] منتهی می شود با ابوبکر و عمر که اتفاق می باشند بر آن بعد از وی [illegible]

از ملک می شود خلافتی دینی استطاعتی را می باید اما بعد از خلافت [illegible] ربیعه

خود [illegible] می شود و عضوض یعنی گزنده چنانکه در حدیث آمده است و [illegible]

از رفع میزان [illegible] کردند که موازنه رعایه کرده می شود در کسانی [illegible]

خیره [illegible] که [illegible] اند و چون متتابع [illegible] شدند موازنه [illegible]

[illegible] کرده شد و [illegible] کرده شد موازنه [illegible] دلالت کرد

بر انحطاط [illegible] خلافت بعد از ابوبکر و عمر [illegible] کرده اند بسیار [illegible]

ابجد [illegible] بعضی این لفظ استاء لها [illegible] استعمل [illegible] اول خوانده اند

یعنی [illegible] تاویل کرد آنحضرت [illegible] و [illegible] قول [illegible]

یعنی [illegible] تاویل حاصل معنی باشد و برین وجه لام داخل کلمه

و کلمه استاء بر [illegible] است و بر وجه اول استاء [illegible] رواه الترمذی و ابو داود

و الثالث ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه و سلم قال [illegible]

از عبدالله ابن مسعود که آنحضرت گفت [illegible] یطلع علیکم

رجل من اهل الجنة فاطلع ابوبکر [illegible] می آید بر شما مردی از اهل بهشت

[illegible] ابوبکر ثم قال [illegible] یطلع علیکم رجل من اهل الجنة فاطلع [illegible]

می شود و می آید بر شما مردی از اهل بهشت [illegible] ابوبکر ثم قال

[illegible] عمر [illegible] [illegible]

روایت [illegible] و [illegible] این حدیث برای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما

بطلان قدح شده و جز اینها است و تکرار و اگر گوئی که چون لفظ رسید بحث برای
عمر الخطاب بر وضوح پیوسته شده همه بر یک نسق باشند و درین فضیلت چون است انکه عقد
باب مخصوص فضیلت ابی بکر است نه افضلیت و بعضی احادیث بر فضیلت
ابی بکر دارند رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب عن عائشة قالت بینا
راس رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجری فی لیلة ضاحیة گفت عائشه در اثنای
ایامی مبارک که آن حضرت در کنار من بود در شب روشن او قلت یا رسول الله
هل یکون لاحد من الحسنات عدد نجوم السماء آیا کسی باشد
که او را نیکیها شمار ستارهای آسمان قال نعم عمر گفت آن حضرت آری
یا شخص عمر آن کسی است که نیکی های او شمار ستارهای آسمان است مقصود
بیان واقع است سؤال که در شب روشن بود پس مراد نجوم آسمان است مطلق
متوجه بود که نجوم در شب روشن کم باشد قلت فاین حسنات ابی بکر گفتم پس
کجا رفتند نیکیهای ابوبکر در کدام محل و کدام مرتبه اند قال انما جمیع حسنات
عمر کحسنة واحدة من حسنات ابی بکر گفت آن حضرت نیست همه حسنات عمر
مگر مانند یک حسنه از حسنات ابی بکر یعنی حسنات ابی بکر از آن هم بیشتر
است و اگر فرض کرده شود که حسنات عمر بیشتر از حسنات ابی بکر باشد بنا
بر طول زمان ابوبکر افضل است از جهت خوبی حسنات دلیل بعضی وکیفیت
الاجر بود که حال اخلاص و شهود و می رفت چنانکه روایت کرده می شود از صدیق
که سبقت فضل ابوبکر بر شما بکثرت صوم و صلوة نیست بلکه بچیزی که نهاده
شده است در دل وی ذکر کرده است این حدیث را غزالی در احیا و می گوید
که ما نعلم من احدیث را بجز موقوف و این نزد حکیم ترمذی در نوادر الاصول از قول
بکر بن عبد الله المزنی غیر مرفوع گذشت قال ابن ربیع احادیث من اکابر علماء الیمن

مشهور فی الحدیث رواه رزین   مناقب عثمان احادیث در ذکر فضائل وی
رضی الله عنه بسیار آمده چنانکه در مناقب خلفای ثلثه آمده و بعضی [illegible]
ذکر کرده شد که ثابت است   الاول عائشة کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم مضطجعا فی بیته گفت عائشه بود آن حضرت تکیه کرده بر پهلو خفته در خانه
خود کاشفا عن فخذیه برهنه کننده بود رانهای خود را و دور دارنده کرده [illegible]
او ساقیه یا هر دو ساق خود را شک راوی است پس استدلال نموده [illegible]
کرده اند بانکه فخذ عورت نیست زیرا که محتمل [illegible] تخفیف [illegible] و بعضی
تاویل کرده اند کشف را بر کشف ازار از قمیص نه ستر و گفته اند که ظاهر در حال تحریر
وی صلی الله علیه وسلم است والله اعلم فاستاذن ابو بکر پس دستوری
خواست ابو بکر برای در آمدن فاذن له پس دستوری داد او را آن حضرت
او را وهو کذلک الحال و آن حضرت بر آن حال بود و فتحدث
پس سخن کرد ابو بکر یعنی [illegible] ابو بکر و صحبت داشت [illegible] زمان اشتداد هم [illegible]
ثم استاذن عمر فاذن له وهو کذلک پس استیذان کرد عمر پس اذن داد
آن حضرت مر عمر را و آن حضرت بر آن حال بود فتحدث یعنی [illegible]
تواصل آن است پس سخن کرد عمر ثم استاذن عثمان پس طلب اذن کرد
عثمان در در آمدن فجلس رسول الله پس نشست [illegible] صلی الله علیه وسلم بعد
از آنکه مضطجع بود و گفته اند که قعود بعد از [illegible] بود و جلوس بعد از اضطجاع
وسوّی ثیابه و برابر کرد جامه را و کرد او در آن حضرت جامهای خود را
فلما خرج قالت عائشة پس چون بیرون آمد عثمان گفت عائشه
دخل ابو بکر فلم تهتش له ولم تباله و در آمد ابو بکر پس [illegible] برای وی [illegible]
[illegible] اشارت است [illegible] در اصل [illegible]

بحالی مذکور دخل ابوبکر پس آن حضرت همچنان نشست و ما فی و تسکر ... ثم دخل عمر فاذن له وهو علی حاله پس در
آمد بحضرت و آن حضرت همچنان که بود نشست تغیر ... ثم دخل عثمان فجلس و سوی ثیابه
یعنی در آمد عثمان پس نشست و راست کرد جامهای خود را فقال الا استحیی من رجل
تستحیی منه الملائکة پس گفت آن حضرت آیا شرم ندارم من از مردی که شرم
دارند از وی فرشتگان مراد باستحیا اینجا توقیر و تعظیم و مراعات ادب است و در روایة
دیگر در روایتی بجای این آمده که قال لعائشة ان عثمان رجل حیی یعنی
عثمان مردی خود حیی شرمناک است و انی خشیت ان اذنت له علی تلک الحالة
یعنی من ترسیدم که اگر اذن کنم مر عثمان را اندر آمدن بر آن حالت یعنی
حالت کشف فخذ ان لا یبلغ الی فی حاجته که نرسد عثمان بسوی
من در حاجت خود یعنی از شرم نتواند پیش من آمد و نتواند عرض حاجت خود
کرد رواه مسلم   الثانی طلحة بن عبید الله از عشره مبشره و برادر
زاده ابوبکر صدیق است رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل
نبی رفیق و رفیقی یعنی فی الجنة عثمان فرمود مر هر پیغمبر را همراه و یار در بهشت است و رفیق
من یعنی در بهشت عثمان است و قول وی فی الجنة متعلق برادی است ...
آن را فهمیده و بیان تفسیر کرده است رواه الترمذی و رواه ابن ماجه عن ابی
هریرة وقال الترمذی هذا حدیث غریب ولیس اسناده بالقوی وهو منقطع
عبد الرحمن بن خباب بفتح خاء معجمه و تشدید موحده اول تابعی است معدود
در اهل مصر ... و خباب بن الارت بفتح همزه و راء ... از ... بن
... و قصه قتل وی از عرب ... و مذکور است
... قال شهدت النبی صلی الله علیه وسلم وهو یحث علی جیش العسرة
گفت حاضر شدم آن حضرت را فقال ... یعنی مردم را بر لشکر

نمود که او در تجهیز جیش العسرت می‌کوشید جیش عسرت لشکری که در ایامی که مسلمانان ما را بهم

و سامان بهم نمی‌رسید و در زمان سختی گرما و قحط بود لکن لشکر تبوک و بعضی از مردم ... میوه‌ها خوردن می

خورده بودی شکسته بستران را می‌خوردند و بیدو پس زمین می‌کردند به حدی که در کتب آمده که دو کس

و یکی سیب را می‌ماندند و تنها و بود فقام عثمان فقال پس برخاست عثمان پس گفت یا

رسول الله علیّ مائة بعیر یعنی بر من است صد شتر با جلهایها و اقتابها فی سبیل الله با جلهای

آن و اقتاب آن اجلاس جمع حلس جمع در راه خدا احلاس جمع حلس و بکسر حا بمعنی گلیم که

که در زیر بر پشت‌ها می‌اندازند و احلاس گلیم بر پشت افکندن و اقتاب جمع قتب

بفتح قاف و فوقیه بر پشت شتر می‌نهند بالان شتر ثم حض علی الجیش پس برانگیخت و ترغیب داد

آن حضرت بر لشکر و ترغیب کرد در سامان لشکر فقال علیّ مائتا بعیر پس گفت

عثمان بر من دویست شتر با جلهایها و اقتابها فی سبیل الله ثم حض علی الجیش

فقال عثمان علیّ ثلاثمائة بعیر باحلاسها و اقتابها فی سبیل الله بر من سیصد شتر

است با جلهایها و اقتابها فی سبیل الله فانا رایت رسول الله پس من دیدم

پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم ینزل علی المنبر و هو یقول فرود می‌آمد از منبر و قائل

آنکه وی می‌گوید ما علی عثمان ما عمل بعد هذه نیست بر عثمان باکی و ضرری اگر

بکند بعد از این حسنه که کرد یعنی این عمل اعمال او کفایت می‌کند و خطاهای او گناهان اگر

فرض واقع شود از وی چنانکه در شان اهل بدر است اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم

روایه الترمذی عبد الرحمن بن سمرة رضی الله عنه عبد الرحمن بن سمرة قال جاء عثمان الی

آورده روز صحیح و تهذیب طبقات و از ... که ... بعد سمش قال جاء عثمان الی

النبی صلی الله علیه و سلم بالف دینار فی کمه گفت آورد عثمان نزد آن حضرت

هزار دینار در آستین وی حین جهز جیش العسرة ... وقتی که سامان کرد

حضرت با عثمان تمامت جیش العسرة برای تجهیز جیش العسرة ...

فنثرها فی حجره پس پراگنده کرد آن هزار دینار را در کنار آن حضرت قال فرأیت
النبی صلی الله علیه وسلم یقلبها فی حجره ویقول پس دیدم آن حضرت را که می گردانید
آن دنانیر را در کنار خود و می گفت ما ضر عثمان ما عمل بعد الیوم زیان نمی کند عثمان
را هر عملی که کند عثمان در هر تقصیری که بر دارد پس از امروز مر دو بار
فرمود این کلمه را از این جا معلوم می شود که هر گناه که بعضی منقول و روایات افتاده در
دیوان منقولان ثبت یافته است نقصان آن گرار دین تقصیری هم بر دو نکرم الهی
امیری از جو آید بود رواه احمد وعن انس قال لما امر رسول الله صلی الله علیه وسلم
ببیعة الرضوان کان عثمان رضی الله عنه رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم الی مکة
نقل است از انس همچنانکه امر کرد آن حضرت صحابه را به بیعت رضوان که در حدیبیه
بود عثمان رسول آن حضرت بسوی اهل مکه که فرستاده بود بسوی ایشان
تا خبر دارند که بعمره در آمده و عمره می آرد قتال فبایع الناس پس بیعت کنانید آن حضرت
مردم را و عثمان رضی الله عنه در وقت بیعت حاضر نبود فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان عثمان فی حاجة الله وحاجة رسوله بدرستی
که عثمان در کار خدا و کار رسول اوست فضرب باحدی یدیه علی الاخری که
پس زد آن حضرت یک دست خود را بر دست دیگر خود یعنی دست خود را تا بمنزله
دست عثمان گردانید دار جانب عثمان بیعت کرد و بعضی گویند آن دست
راست بود و بعضی گویند دست چپ و منقول است که عثمان رضی الله عنه
می گفت که شمال رسول خدا بهتر است از یمین من فکانت ید رسول الله صلی الله
علیه وسلم لعثمان خیرا من ایدیهم لانفسهم پس بود دست آن حضرت مر
عثمان را بهتر از دستهای صحابه مر خود ایشان را و در این فضیلت خاص است
مر عثمان را رضی الله عنه رواه الترمذی ثمامة بضم مثلثه و تخفیف میم

از ثمامه بن حزن بفتح حای مهمله و سکون زای القشیری بضم قاف و فتح شین معجمه
بسبب ارتفاع نامه ور مان نبوت بدار و رفاقت امّا این حضرت ... بعد
و حلاوت وی بود ... قال شهدت الدار حین اشرف علیهم عثمان گفت
حاضر شدم سرای عثمان را هنگامی که اشراف کرد عثمان بر این قوم که گرد
او را گرد کرده بودند و قصد وی رضی الله عنه کرده شده و اشراف از بالا
بر ایشان فقال انشدکم الله والاسلام پس گفت عثمان سوگند می دهم و یاد
می دهم شما را خدا را و اسلام را یعنی سوال می کنم شما را بخدا و بحق دین اسلام
هل تعلمون ان رسول الله آیا می دانید شما که محمد صلی الله علیه وسلم قدوم
المدینه قدوم آورد بمدینه ولیس بها ماء یستعذب نبود بمدینه آبی که شیرین
دانسته شود غیر بئر رومه غیر بئر رومه بضم راء و سکون واو و فتح میم
بر کناره ... چاهی کلان است شمال مسجد القبلتین بوادی عقیق که ... در غایت
شیرینی و لطافت و پاکیزگی است که عامه آن را بئر الجنة می خوانند
از جهت بشارت جنت مر عثمان را بر خریدن و وقف کردن آن و باقی
احوال این چاه در تاریخ مدینه ذکر کرده ایم فقال من یشتری بئر رومه فیجعل
دلوه مع دلاء المسلمین پس گفت آن حضرت کیست که بخرد بئر رومه را و بگرداند
دلو خود را با دلوهای مسلمانان یعنی وقف کند ... دلو خود را
مثل دلوهای مسلمانان و از ملک خود بر آرد و مخصوص بخود نسازد بخیر له منها فی الجنه
در بدل ملکی و ثوابی که مر آن کس راست ... آن بئر خریدن و وقف
کردن آن در بهشت فاشتریتها من صلب مالی پس خریدم من بئر رومه
را از اصل مال خود ... می گویند که خرید ... و بیست هزار
درهم و ... است هزار درهم وانتم الیوم تمنعوننی ان اشرب منها

مسجد را منع می کند حرام از تو شده بر من از ان جا یعنی از سد من با ما ابوانا مگر من تو هم
انذر [illegible] یعنی است کرده که ما ندانسته یکسان در گوش بود بلی قالوا اللهم
نعم پس همسایگان [illegible] مردم صدا و سوال می دانم یعنی تصدیق عثمان کردند پس گفت
تصدیق [illegible] اللهم [illegible] گفتند [illegible] قال انشدکم الله و الاسلام
هل تعلمون المسجد ضاق باهله آیا می دانید که مسجد تنگ شد بر اهل خود یعنی در زمان
آن حضرت بنای مسجد [illegible] با ما تنگ شده و کسی پس مردم
[illegible] فقال رسول الله [illegible] پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من یشتری
بقعة آل فلان [illegible] که بخرد جای آل فلان را برای جماعت انصار [illegible]
که زیادتی بنای مسجد بود [illegible] مسجد کردانید [illegible]
بود [illegible] آن حضرت [illegible] کسی [illegible] که جای آن بقعه را بخرد [illegible]
فی المسجد [illegible] بقعه را در مسجد بخر [illegible] فی الجنة [illegible]
ما فی [illegible] آن بقعه [illegible] امروز تمنعونی ان اصلی
فیها رکعتین [illegible] امروز منع می کنید مرا [illegible] که در آن بقعه دو
رکعت قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله و الاسلام هل تعلمون انی جهزت
جیش العسرة من مالی آیا می دانید که من تجهیز کردم جیش عسرت را از مال خود
قالوا نعم اللهم قال انشدکم الله و الاسلام ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
کان علی ثبیر [illegible] آیا می دانید که آن حضرت ایستاده بود بر ثبیر [illegible] بفتح
مثلثه و کسر موحده و سکون تحتانیه نام کوهی است مشهور [illegible]
[illegible] بود [illegible] کوهها [illegible]
[illegible] ابو بکر و عمر و انا [illegible] ابو بکر و من بر
[illegible] بود [illegible] تحرکت الجبل پس جنبیدن کوه [illegible] تا حضیض

تا آنکه اتفاق بمکانهای بلندی برآمدن آن حضرت با یاران بسی مؤمن و یاران کوه و هیچ مانع نبود
که سبب جنبیدن کوه شد و دیگر بعضی صفات ... بتحقیق تجلی کرد تا ... کلمات
و خوف بجود والله تعالی اعلم بر حلیه لیس زد آن حضرت کوه را بپای مبارک خود بود
رقص چنانچه بود یای قال اسکن حرا فما علیک الا نبی و صدیق و شهید الی ...
آرام گرد و جنبش ای سر بر کشید بوبکر صدیق که ابوبکر باشد و دو شهید که عمر
و عثمان اند رضی الله عنهم صدیق بمعنی صادق ولیکن بر دال لسان ... گفته اند
که صدیق ... الصدیق و آنکه قول خود را بفعل خود صادق گرداند و گفته اند
قسم گفته اند ... سبب قال لعثمان ان الله اکرم شهید و ادب الکعبه
شهید ... ما نوای ... کعبه که من شهیدم علامت
گفت این کلمه ... برادر ... ان تصدقی و اصبر له
ان ... و ... رواه الترمذی و النسائی و الدارقطنی
مره بضم میم و تشدید ... بن کعب صحابی است ... در اصل
قال سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم و ذکر الفتن گفت شنیدم
حضرت ... قال آنکه ذکر کرد آن حضرت فتنه ها و حکمها و آنچه بهار آنکه
خواهند شد بعد از آن حضرت ... فقربها ... نزدیک گرداند
آن حضرت فتنها را یعنی گفت که نزدیک است وقوع آن ...
... که بوسیده ... جامه خود را بر سر که ...
... ظالمان ... و اخبار ... نشان ...
و بعضی آن را ... و ... و ...
... اسناد ... در شرح سفر السعادة ...
بتفصیل ... فتح ... بود

فکلمه نکلمه عمامه بر سر او بستن متضمن بکلمه بر سر ایکلمه فی زمان فقال هذا ابو سعید علی
الهدی پس گفت آن حضرت این مرد در آن روز که فتنه واقع خواهد شد
بر راه راست خواهد بود و عصمت الله مر این گفت می‌گوید پس برخاستم من
بر فتم من میروی آن مرد بعامه مبهم که گفت وی فاذا هو عثمان بن عفان است یعنی
وی عثمان است قال فاقبلت علیه بوجهه گفت مره پس اقبال آوردم
بسوی آن حضرت بوجه عثمان یعنی بودم آن حضرت را روی عثمان را
فقلت هذا پس گفتم این مرد در هدی خواهد بود در آن روز قال نعم گفت
آن حضرت آری رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث
صحیح حسن وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا عثمان [illegible]
عائشه که آن حضرت گفت یا عثمان انه لعل الله یقمصک قمیصا
[illegible] که [illegible] خدای تعالی [illegible] پیراهنی
با عبارت [illegible] از خلافت [illegible] علی خلعه پس اگر
خواهند مردم [illegible] کنند ترا [illegible] آن جامه [illegible] یعنی
[illegible] فلا تخلعه لهم پس [illegible] آن قمیص [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] خود را [illegible] و ازین جهت [illegible] عثمان
پس خود را [illegible] که محاصره [illegible] در یوم الدار [illegible] که [illegible]
[illegible] فی الصراح خلع بر [illegible] جامه [illegible] موزه و نعل [illegible] کردن
عمل رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی فی الحدیث قصه [illegible]
قصه [illegible] وآن قصه [illegible] اهل مصر [illegible]
[illegible] مصر [illegible] عثمان [illegible] محمد بن ابی بکر [illegible] مصر [illegible]
بهانه [illegible] مروان [illegible] ونقل [illegible] عثمان رضی الله

واین قضیه الست مقاتله موحشه و مولم چنانکه خود گفت سر مسطور است و این اول
فتنه ایست که در دین اسلام واقع شده فانا لله وانا الیه راجعون ابن
عمر قال ذکر رسول الله گفت ابن عمر ذکر کرد محمد صلی الله علیه وسلم فتنة فتنه را
فقال یقتل هذا فیها مظلوما لعثمان گفت آن حضرت کشته می گردد این در آن
مظلوم عثمان گفت این را برای عثمان واشارت کرد بعثمان روایت کرده
الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب اسنادا وعن ابی سهلة بفتح سین و سکون ها
مولی عثمان ست که در روز محصور شده رضی الله عنه قال لی عثمان یوم الدار
گفت ابو سهل گفت مرا عثمان روز دار که روز واقع قتل او بود و مراد بدار عثمان
ست که در وی محصور بود و شهید شد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد عهد
الی عهدا آن حضرت پیمان کرده بود و فرموده است بسوی من که عزل نکنی خود را
یا وصیت کرده است مرا بصبر و تحمل بر جفای قوم و ترک قتال ایشان
وانا صابر علیه ومن صبر کننده ام بر آن عهد و پیمان و قتال نمی کنم با ایشان و اند
بعضی اصحاب حضرت باز گفته بودند که تو خلیفه وقتی بر ذل از گر و با ایشان
جنگ کن که مجال مقاومت تو بر ایشان تمام گردد رواه الترمذی
قال هذا حدیث حسن صحیح الثالث عثمان بن عبد الله بن موهب
بر وزن مرکب تابعی ثقه است روایت دارد از ابی حنیفه و ثوری
و غیر ایشان قال جاء رجل من اهل مصر یرید حج البیت گفت آمد مردی از
اهل مصر در حالی که می خواهد حج را و قصد خانه کعبه دارد فرای قوما جلوسا
جلوس دید گروهی را نشسته فقال من هؤلاء القوم پس گفت کیستند
این گروه که نشسته اند قالوا هؤلاء قریش گفتند که اینها جماعه قریش اند
قال فمن الشیخ فیهم گفت پس کیست شیخ و بزرگ ایشان معتمد در مسائل

قالوا

قال اخبرنا ابن عمر گفت شیخ در میان ایشان عبد الله بن عمر نشسته بود قال یا ابن
عمر انی سائلک عن شیء گفت آن مرد ای ابن عمر بدرستی من سوال کننده ام
ترا از چیزی فحدثنی عنه حدیث کن و خبر ده مرا هل تعلم ان عثمان فر یوم احد
آیا می دانی تو که عثمان گریخت در روز احد قال نعم گفت ابن عمر آری گریخت
قال هل تعلم انه تغیب عن بدر ولم یشهد گفت ابن عمر آری حاضر نشد عثمان در غزوه
بدر قال هل تعلم انه تغیب عن بیعة الرضوان گفت آن مرد آیا می دانی تو که عثمان
غایب شد از بیعت رضوان که در حدیبیه شد و حاضر نبود آنجا قال نعم گفت
ابن عمر آری حاضر نبود در بیعت رضوان چون همه را ابن عمر تصدیق آن مرد کرد
قال گفت آن مرد الله اکبر از جهت تعجب و تعرض عثمان رضی الله عنه که طعنه اند
بر این مردی بود اعتقاد وی به عثمان رضی الله عنه بد شده بود قال ابن عمر
تعال ابین لک گفت ابن عمر بیا ای مرد تا بیان کنم مر ترا جواب سوال
را اما فراره یوم احد فاشهد ان الله عفا عنه اما گریختن عثمان از روز احد پس
گواهی می دهم من که خدا تعالی عفو کرده و در گذرانیده است از وی اگر چه زشت
بود مگر تتمه ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما
کسبوا ولقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم آن حضرت صلی الله علیه وسلم
در روز احد جماعه را بر کناره مامور کرده بود که از جای خود نجنبند پس کافران
هزیمت خوردند و ایشان از میان کافران گریختند بقصد غنیمت برآمدند و کافر
منزل شدند پس حق سبحانه از ایشان شکایت می نماید و می فرماید که مرا دانست حق
عفو خدای تعالی از ایشان نزد من مخصوص عثمان رضی الله عنه بود هر که داخل
این قصه بود عفو خدای تعالی شامل کرد از وی واما تغیبه عن بدر فانه کان تحته رقیه
رسول الله ما بود که عثمان رضی الله عنه حاضر نشد ... در

آن بود که در روز بدر دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وکانت مریضه ولهذا
در خدمت او ماند فقال له رسول الله پس گفت عثمان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ان لک اجر رجل ممن شهد بدرا وسهمه بدرستی ترا مرد ثواب مردی است که
در آن کس که حاضر شده است غزوه بدر را و حصه او است یعنی تو حکم حاضران
بدر داری در ثواب و غنیمت واما تغیبه عن بیعة الرضوان اما غائب بودن
عثمان از بیعت رضوان فلو کان احد اعز ببطن مکة من عثمان لبعثه پس اگر می بود
یکی از جمله مردم درون مکه از عثمان عزیزتر هر آینه می فرستاد آن حضرت او را فبعث
رسول الله صلی الله علیه وسلم عثمان الی مکة پس فرستاد آن حضرت عثمان
را بمکه بجهت آنکه از جانب آن حضرت سخن کند و آن را بر قریش
بار رساند وکانت بیعة الرضوان بعد ما ذهب عثمان الی مکة و بود بیعت از
در حدیبیه بعد از رفتن آن حضرت عثمان بمکه فقال رسول الله پس اشاره
کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیده الیمنی بدست راست خود که این
عثمان است هذه ید عثمان این دست عثمان است فضرب بها علی یده
پس زد دست راست خود را بر دست چپ خود فقال هذه لعثمان
و گفت آن حضرت این بیعت است از جانب عثمان ثم قال له ابن عمر اذهب
والان معک پس گفت ابن عمر مر این مرد را که برو این مقاله هر را که
بیان کردم با خود بگیر تا عقاید فاسده خود را ... در شان عثمان رضی الله
رواه البخاری ابی سهلة مولی عثمان قال جعل النبی صلی الله
... الی عثمان و در روایت است از ابی سهله مولای عثمان رضی
گفت که آن حضرت ... عثمان ... سخن را با عثمان ... و ...
... قایم ... و قبول ... دادا ... و ...

ثم قال [illegible] عثمان و ذکر او می کرد در وقت [illegible] عثمان ان [illegible] فلما کان

یوم الدار جعلنا الله [illegible] یعنی گفت [illegible] یوم الدار [illegible] اما انا

[illegible] قال [illegible] ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عهد الی

امرا [illegible] یعنی آن حضرت وصیت کرده است [illegible] کاری را فانا صابر

نفسی علیه یعنی من [illegible] کننده و [illegible] دارنده ام نفس خود را بر آن امر [illegible]

[illegible] را الله برای گشتن [illegible] علی القتل [illegible]

[illegible] را برای [illegible] یعنی [illegible] او گفت

این حدیث [illegible] ذکر کرده [illegible] الدار عثمان محصور [illegible]

روا [illegible] که در روز [illegible] عثمان رضی الله عنه احاطه کرده

[illegible] سمع ابوهریره

[illegible] یعنی ابو حبیبه [illegible] ابوهریره [illegible] عثمان فی الکلام فقلت

[illegible] ابوهریره عثمان را [illegible] یعنی گفت ابوهریره که عثمان

[illegible] فاذن له [illegible] عثمان ابوهریره

را رضی الله عنه [illegible] ابوهریره [illegible] الله

[illegible] علیه [illegible]

می کنند ثم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول [illegible]

شنیدم از آن حضرت را که می گوید انکم ستلقون بعدی فتنة واختلافا

[illegible] که [illegible] که در آن [illegible]

[illegible] و قال [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] بعدم [illegible]

فقال له قائل من الناس [illegible] آن حضرت [illegible]

پس گفت ما نفعنی کرد مرا نفعیست که در منافعت دیگر بود [illegible] ان
ما رسول [illegible] و ما امرنا [illegible] گفت ان گوینده پس [illegible] امر [illegible] علیکم
الامر و اصحابه گفت آن حضرت [illegible] تا که منافعت [illegible] و اصحابه [illegible]
کنند و [illegible] عثمان [illegible] فقال [illegible] اشنا [illegible] می کند
سوی عثمان [illegible] نفعی ما را منافعت [illegible] که [illegible]
[illegible] و دو صد [illegible] را صدقه ابی سهله و ابی عتبه [illegible] فی [illegible]
مناقب [illegible] الثلثه رضی الله عنهم [illegible] احادیث [illegible]
ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم [illegible] سردار [illegible] شده [illegible] آن [illegible]
ذکر کرده الاول [illegible] ان النبی صلی الله علیه و سلم صعد احدا
[illegible] انس که آن حضرت بر احد صعود [illegible] جبل مشهوری [illegible]
[illegible] و ابوبکر و عمر و عثمان بر آمده بودند [illegible] آن حضرت [illegible]
پس [illegible] مال [illegible] بضربه برجله [illegible] آن حضرت کوه را
خود فقال اثبت احد پس گفت آن حضرت [illegible] پای خود [illegible]
احد فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان پس [illegible]
و دو شهید رواه البخاری ابی موسی الاشعری قال کنت مع النبی
صلی الله علیه و سلم فی حائط من حیطان المدینه گفت ابو موسی بودم من با آن حضرت
[illegible] بستانی از بستانهای مدینه و [illegible] بستانی [illegible] که [illegible] پس
بفتح همزه و کسره رای [illegible] و سکون [illegible] مهمله [illegible]
فجاء رجل فاستفتح پس آمد مردی و طلب [illegible]
[illegible] فقال النبی صلی الله علیه و سلم افتح له و بشره بالجنه پس گفت [illegible]
در [illegible] [illegible]

در باغی دفتا دار و ابوبکر پس ماکان ابوبکر استاذن مرد فبشره کما قال رسول الله

بشّر بجنت رخصت داد مر اورا و خبر کن که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حمد الله

پس حمد گفت ابوبکر مر خدا را پس ثم جاء رجل فاستفتح پس آمد مردی که

بگشاید در را ذکر کرد فقال افتح له پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افتح له وبشره

بالجنة بگشا در برای او و بشارت ده مر او را به بهشت ففتحت له فاذا عمر فاخبرته

بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله پس بگشادم در برای او پس ناگاه او عمر بود

پس خبر دادم او را و خبر کردم که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس حمد گفت عمر مر خدا را

ثم استفتح رجل فقال لی افتح له وبشره بالجنة علی بلوی تصیبه پس طلب کرد

گشادن در را مردی پس گفت آنحضرت مرا بگشا در برای او و بشارت ده

او را به بهشت بر بلائی که می‌رسد او را فاذا عثمان فاخبرته بما قال النبی

صلی الله علیه وسلم فحمد الله پس شکر گفت عثمان بر بشارت بهشت ثم قال

پس گفت الله المستعان خدا است طلب یاری کرده شده بر بلای اله

متفق علیه الثانی عن ابن عمر قال کنا نقول ورسول الله صلی الله علیه وسلم

حی گفت ابن عمر بودیم ما که می‌گفتیم در حال آنکه آن حضرت زنده بود ابوبکر

وعمر وعثمان رضی الله عنهم اجمعین یعنی این سه کس را ایشان ذکر می‌کردیم و مفضول

و مرضی و برگزیده بودند و مشهور بودند میان صحابه رضی الله عنهم

بعد از آن رضی الله عنهم اجمعین واقع شده بود

دارالفضل بعد از ما سنه آنکه را ذکر می‌کنند و ذکر اصحاب

مر آن ما گفتیم ما که ابوبکر و عمر و عثمان را بعد از پیغمبر خدا

رواه الترمذی الثالث عن جابر رسول الله ... از جابر

که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال اری اللیلة رجل صالح محمود بشد

در خواب دید مردی صالح یعنی مردی صالح در خواب دید یعنی من خواب دیده‌ام
که کان ابابکر نیط برسول الله گویا ابوبکر در آویخته شده است برسول
محمد صلی الله علیه وسلم نیط بکسر نون و سکون تحتانیه از نوط یعنی در آویختن
و نیط عمر بابی بکر و در آویخته شده است عمر بابی بکر و نیط عثمان بعمر
در آویخته شده است عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
قلنا اما الرجل الصالح رسول الله گفت جابر چون برخاستیم از پیش محمد صلی الله علیه وسلم گفتیم اما
صالح که آن حضرت فرموده رسول خدا بوده است صلی الله علیه وسلم و اما
نوط بعضهم ببعض فهم ولاة الامر الذی بعث الله به نبیه و اما در آویختن بعضی
ببعضی ایشان پس به بعضی معنیش این است که ایشان والیان کار دین اند
آنچه فرستاده است خدای تعالی بدان درگاه محمد صلی الله علیه وسلم
یعنی خلفای او شدند و اجرای احکام دین و نشر تعلیم بمعنی بر ایشان بود الخ
مناقب علی ابن ابی طالب رضی الله عنه مناقب وی رضی الله عنه بسیار
است خارج از حد حصر و احصا مذکور است در کتب حدیث بسیار در آنکه
نیست مرغیر او را از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و بعضی از آن با وصف
راه یافته ضعیفه در بعضی مناقب ابی بکر رضی الله عنه مخالف است اکثر او ذکر کرده
و از امام احمد و امثال وی و جز ایشان منقول است که آن قدر که آمده
مناقب علی از احادیث آمده یافت نشد چندان بسیار از آنچه در غیر او از صحابی
آمده و سبب او گفته که گویا سبب آن است که علی رضی الله عنه متأخر است
در زمان خلافت وی و وقوع شده اختلاف در عصر او مردمان که با وی محاربه کرد
سبب وی خروج نمودند بسیار شدند و تنبیه علمای حق آن است که منتشر گردانیدند
آنچه از مناقب وی رد مخالفان با مرگ تا از نشر صحابه را بر سر آوردند

و الا ملعای شخصی را سرما [illegible] ان ملک [illegible] ان علمای [illegible] ذکر السیوطی
فی [illegible] سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی
انت منی بمنزلة هرون من موسی یعنی سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره
است گفت که آن حضرت علی را رضی الله عنه فرمود که تو نسبت بمن همچنانکه
هارون نسبت بموسی که برادر وی و خلیفه او بود الا آن لا نبی بعدی [illegible]
[illegible] پیغمبر بعد از [illegible] هارون پیغمبر بود و تو پیغمبر نیستی [illegible] حضرت
با آن حضرت صلی الله علیه وسلم در وقتی فرمود که خلیفه کرد علی را رضی الله عنه
بر اهل و عیال خود و غزو نموده تبوک [illegible] ابن عمر [illegible] آن حضرت
[illegible] رضی الله عنه [illegible] آن حضرت [illegible] خود فرمود
آن حضرت صلی الله علیه وسلم اما راضی نیستی تو ای علی که باشی تو از من
بمنزله هارون از موسی چون بمیقات رفت هارون را خلیفه کرد در قوم
خود و [illegible] تعلق کرده اند [illegible] نموده اند [illegible] و در آنکه خلافت
بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم حق علی رضی الله عنه بود و آن حضرت
وصیت کرده او را بخلافت [illegible] علمای اهل سنت [illegible] می گویند
که [illegible] مراد [illegible] ازین حدیث آنست که علی را
رضی الله عنه آن حضرت صلی الله علیه وسلم خلیفه ساخت [illegible] و در سفر
[illegible] نموده تبوک چنانکه موسی علیه السلام هارون را خلیفه کرد
در قوم [illegible] پیش از [illegible] هارون خلیفه بعد از
موسی [illegible] خلافت هارون [illegible] از موسی [illegible] چهل سال و آن حضرت
صلی الله علیه وسلم در [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] علی رضی الله عنه [illegible] صلی الله علیه وسلم

من بعد خلفای ایشان مکتوم و امامت می کرد عمر و هم ذلک فلا دست مطلق می بود
[illegible] امامت بر حضرت علی رضی الله عنه می فرمود [illegible] ولی دانم بود و امدی
یکی از علمای اصول است تکلم کرده است و در صحت این حدیث [illegible] و لیکن [illegible]
کرده و اما همه [illegible] صحت حدیث [illegible] الا انه [illegible]
و بعضی گفته انت الا انه لا نبی بعدی و در بعضی طرق [illegible]
[illegible] روایت [illegible] رضی الله عنه [illegible]
[illegible] بضم مهمله و فتح [illegible]
که جاهلیت و اسلام را دریافته [illegible] در جاهلیت بوده و [illegible]
در اسلام و بعضی گفته اند که عمر [illegible] سال بود و بعضی [illegible]
سال و بعضی [illegible] سال از اصحاب [illegible] عبد الله بن مسعود از کبار
علمای [illegible] بود و عبد الله بن مسعود [illegible]
قال قال علی گفت [illegible] علی مرتضی رضی الله عنه والذی فلق الحبة
[illegible] دانه را [illegible]
[illegible] و برأ النسمة [illegible] خلق النسمة [illegible]
[illegible] انه لعهد النبی الامی الی [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم الی [illegible]
ان لا یحبنی الا مؤمن [illegible] ولا یبغضنی الا منافق [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] رواه مسلم سهل بن سعد [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم

ونیز روایت می کنند که آن حضرت گفت روز غزوهٔ خیبر که یک مرحله
باز مدینه است ... ام و این غزوه قلعه‌ها و مزرعه‌ها دارد و این غزوه در سنه سبع من الهجرة
هر آینه بدهم این علم را فردا مردی را که بگشاید
خدای تعالی یعنی قلعهٔ خیبر را بر دست وی یحب الله ورسوله دوست می دارد آن مرد
خدا را و رسول خدا را ویحبه الله ورسوله و دوست می دارد او را خدا و رسول خدا فلما
اصبح الناس غدوا علی رسول الله یعنی پس چون صبح کردند مردم یعنی صحابه بامداد کردند
بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم حاضر شدند و در طلب زدند کلهم یرجو ان یعطاها در حالی که
همه صحابه امید داشتند که داده شود به ایشان علم روایت آورده اند که صحابه را تمام شب
خواب نبرد از ذوق و انتظار آنکه فردا این نعمت نصیب که باشد فقال این
علی بن ابی طالب پس گفت آن حضرت کجاست علی بن ابی طالب و پس گفته شد
بود وی رضی الله عنه که درد چشم بود از آن درد پای راه ما بعد از وصول بحر
آن حضرت صلی الله علیه وسلم حاضر نشده فقالوا هو یشتکی عینیه یا رسول الله
یعنی علی رضی الله عنه شکایت می کند از درد چشم خود را یعنی چشمان او درد آمده اند
قال فارسلوا الیه گفت آن حضرت پس بفرستید کسی را به سوی وی که
که بیارد او را فاتی به پس آورده شد علی رضی الله عنه نزد رسول الله
پس آب دهن انداخت حضرت صلی الله علیه وسلم فی عینیه در دو چشم وی که
رضی الله عنه فبرأ حتی کان لم یکن به وجع پس به شد علی رضی الله عنه
تا آنکه گویا نبود هیچ درد در وی ... باشد بدل از بیماری و بعد
قال حضرت ... از عطاه الرایة پس داد آن حضرت علی را
... فقال علی یا رسول الله اقاتلهم حتی یکونوا مثلنا ... می کنم با ایشان
تا آنکه باشند مانند ما یعنی مسلمان شوند قال انفذ علی رسلک ... از ... وز ...

خود نفوذ مثال محبت در کند شنیدن سرا ره بی که منکشف مثال و وصل تکبر اراده بلو

مشایخ رو کشین بدرم و سیر حتی تنزل بساحتهم تا آنکه فرود آمد [illegible] آن

ساحت الدار کند و کی سرای ثم ادعهم الی الاسلام فسیر کوفان [illegible]

مسلمانی و اخبرهم بما یجب علیهم من حق الله فیه و [illegible]

واجب است بر ایشان از حق خدا در اسلام فوالله لان یهدی [illegible]

مالک ملاوا صدا [illegible] کنند [illegible] کنند [illegible]

سبب نفوذ دعوت تو بکمر در اخر لک من ان یکون لک حمر النعم [illegible]

از آنکه مر تو را چارپایهای سرخ و شتران سرخ اعز و انفس اموال [illegible]

نزد عرب و این مثل شده است در بزرگی نفس [illegible] هم جمع

جمع حمار [illegible] و ذکر حدیث البراء قال لعلی و ذکر [illegible]

حدیث براء بن عازب که در وی گفته است آن حضرت صلی الله

مرتضی را انت منی و انا منک و قوله منی و من [illegible] فی باب بلوغ

النسائی بعمران بن حصین [illegible] علی و صحیح [illegible]

و فضائل آن است و ملائکه [illegible] و [illegible]

می کردند ان النبی صلی الله علیه و سلم گفت ان النبی صلی الله علیه و سلم

گفت ای علی انت منی و انا منک [illegible] کرده است که آن حضرت

که علی از من است [illegible] از علی [illegible] از کمال اتحاد و اتصال

و [illegible] علی [illegible] فی کل مومن و علی ولی هر مسلمان و [illegible]

حدیث زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من کنت مولاه فعلی

زید بن ارقم که از [illegible] و در [illegible] و در خدمت

حضرت [illegible] بوده و از خواص امیرالمومنین علی است رضی الله عنهما

روافض می گفتند که آن حضرت گفت [illegible] من مولای اویم پس علی مولای او

مولای ایشان کیست رواه احمد والترمذی این حدیث در فصل ثالث مفصل

مذکور شود ان شاء الله تعالی حبشی بضم مهمله وسکون موحده وکسر جیم

ونون تحتیه ابن جناده بضم جیم وتخفیف نون [illegible] صحبت یافته و [illegible]

[illegible] حجة الوداع اعداد او در اهل کوفه [illegible] قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم علی منی وانا من علی [illegible] ولا یؤدی عنی الا

او علی وادا [illegible] در [illegible] مجلس [illegible] علی [illegible]

که آن حضرت صلی الله علیه وسلم ابو بکر صدیق را رضی الله عنه به حج فرستاد و امیر حاج

ساخت [illegible] علی مرتضی را رضی الله عنه [illegible] فرستاد

[illegible] عهد مشرکان کند [illegible] سوره برائة را [illegible] بر مشرکان

[illegible] که [illegible] مسجد حرام [illegible]

[illegible] و [illegible] عهد [illegible] یعنی [illegible]

[illegible] و [illegible] صلح و [illegible] ادا می کرد این امور را مگر کسی که

[illegible] که [illegible] عهد [illegible] مال [illegible]

[illegible] ان نسبت [illegible] قبول نمی کرد پس آن حضرت صلی الله علیه

وسلم علی مرتضی را رضی الله عنه فرستادند تا این کار کند و اتحاد نسبت نمود

رواه الترمذی ورواه احمد عن ابی جناده ابن عمر قال آخی رسول الله صلی الله

علیه وسلم بین اصحابه [illegible] ابن عمر [illegible] داد آن حضرت [illegible]

[illegible] [illegible] بعضی [illegible] [illegible] واین

[illegible] مدینه [illegible] علی [illegible] علی رضی الله عنه

[illegible] که [illegible] و [illegible] ادا [illegible] [illegible]

و مصاحبان ... برادری و ادعیان ما را ... نبی و بعض امور برادری ... که
معانی یمنی و مشابهت ... قال رسول الله ... عنه ... صلی الله علیه وسلم انت اخی
فی الدنیا والآخرة و برادر ... من ... ساخته ...
... برادری ... رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب ... انس قال
کان عند النبی صلی الله علیه وسلم طیر ... انس گفت ...
آن حضرت ... بریان کرده شده ...
آن حضرت ... گفت اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر
خداوندا بیار نزد من محبوبترین خلق خود را ... تا بخورد با من این طیر را
فجاءه علی فاکل معه ... پس آمد آن حضرت را علی رضی الله عنه پس خورد با وی
معه رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ... این حدیث دلالت دارد
بر آنکه علی رضی الله عنه احب خلق خدا بود ... آن ...
و تخصیصات ... می کنند که احب خلق ... یعنی احب خلق
از بعضی اعمام آن حضرت یا قرابت ... صلی الله علیه وسلم ...
که او فی الواقع ... است ... کرد ... این تخصیصات
بجهت آنکه احبیت ابی بکر صدیق و عمر ... لازم ...
فاحب ... تخصیصات ... زیرا که ... که مراد تمام خلق ...
... احب خلق سید المحبوبین و افضل المحبوبین است صلی الله علیه
و در صحابه اگر بعضی را محبوب ... بعضی وجوه ...
و افضلیت از جهت ... مناقب ... و مراد ...
... که در مسئله افضلیت ... بعضی علما ...
... در کار ... فافهم بالله التوفیق علی رضی ...

قال كنت اذا سألت رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم اعطانى گفت على مرتضى
بودم من چون سؤال مى كردم و مى طلبيدم از آن حضرت عطا مى داد مرا و چون
اسكت ابتدانى و چون خاموش مى شدم مى داد مرا بى سؤال و افهام مطلوب
رواه الترمذى وقال هذا حديث حسن غريب […] هم از على […]
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحكمة وعلى بابها من مراى حكمتم و على
دروازه آن و در روايتى انا مدينة العلم و على بابها و گفته كه ساكت شد
بعض علماى اين حديث از حديث صحيح نيست و مگر آمده و صحيح مرتضى نسبت
مآل و سخن مخصوص خاص خواهد بود كه شيخ ترمذى در مصطلح ترجمه نمود
مثال آنگاه آمده است از آن على و اصل اين حديث در اين لطف عليه السلام
بى مسلمين واقع است كه بعضى است و ليكن صدوق نيست و در مصطلح اصح
بعضى همى گويند رواه الترمذى فقال هذا حديث غريب و قال روى بعضهم هذا الحديث
عن شريك و گفته است ترمذى روايت كرده اند بعضى اين حديث را
شريك و ثقه نيست كه از بعض شيخ ذكر كرده اند و اين صحيح نيست و ذكر كرده اند
ترمذى در صحيح حاكم كه در بعضى روايات آمده است ولا نعرف هذا الحديث
عن احد من الثقات غير شريك است آن حديث را از ثقات غير شريك
بعضى علما بر اين حديث بسيار گفته اند از آن در شرح مذكور است
قال دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا يوم الطائف فانتجاه فقال
خواند آن حضرت على را در غزوه طائف پس راز گفت با وى فقال الناس
لقد طال نجواه مع ابن عمه پس گفتند مردم دراز شد نجواى او با ابن عمه
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما انتجيته ولكن
الله انتجاه مرا راز نگفته ام با وى از پيش خود و ليكن خداى تعالى راز گفته

مادی معنی آن که [illegible] هر که را [illegible] فرمان برداری [illegible] تعالی

را و تواند که معنی آن باشد که من [illegible] هیچ یک مادی نکرده ام و [illegible] خدای

تعالی را [illegible] مادی و انقیاد [illegible] می کنم [illegible] من [illegible] مادی

از جهت موافقت و متابعت فعل الی [illegible] الترمذی و فی حدیث قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم لعلی گفت [illegible] تو [illegible] علی را [illegible] لا یحل لاحد

ان یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک یعنی ای علی روا نیست [illegible]

جنب [illegible] در این مسجد غیر من و غیر تو و [illegible] در آن حضرت صلی الله علیه

و در علی مرتضی رضی الله عنه و مراد آن [illegible] مسجد [illegible] بود و [illegible]

هر کسی را که در راهی که از آن می گذرد [illegible] واقع بود [illegible]

باشد از مسجد بگذرد لهذا [illegible] در این مسجد [illegible]

[illegible] در آن [illegible] مسجد قال علی بن المدینی [illegible]

فتح میم و سکون نون و کسر دال [illegible] مزدوی [illegible] از علی [illegible]

[illegible] کرده [illegible] محض

و لیکن [illegible] صدوق [illegible] ذکر کرده [illegible] قلت

[illegible] ضرار بن صرد [illegible] ضاد معجمه [illegible] صاد مهمله و

فتح را [illegible] کوفی [illegible] سلیمان [illegible] ترمذی و روایت کرد

از وی علی بن المنذر [illegible] معنی هذا الحدیث [illegible] قال

ضرار بن صرد لا یحل لاحد [illegible]

[illegible] ترمذی [illegible] قال

حدیث حسن غریب [illegible] صحابه [illegible]

[illegible] مسجد [illegible]

و قالت ام عطیه بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم جیشا فیهم علی یعنی فرستاد
آن حضرت لشکری را که بود در آن علی رضی الله عنه گفت ام عطیه
شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو رافع یدیه یقول یعنی شنیدم ام آنحضرت را
و حال آنکه آنحضرت برداشته بود دو دست خود را و دعا می گفت اللهم لا تمتنی
حتی تری علیا یعنی خدایا میران مرا تا آنکه بنمایی مرا علی را دلالت دارد بر محبت آن
حضرت او را و انتظار او رضی الله عنه رواه الترمذی
ام سلمه روایت است از ام سلمه که از ازواج مطهره است قالت قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحب علیا منافق ولا یبغضه مؤمن یعنی دوست ندارد
علی را هیچ منافق و دشمن ندارد او را هیچ مومن است خبر آنکه دلیل ایمان است
رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب اسنادا و عن ام
سلمه قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سب علیا فقد سبنی
یعنی کسی که دشنام دهد علی را پس بتحقیق دشنام داد مرا زیرا آنکه لازم می آید
از سب او سب من رواه احمد و عن علی رضی الله عنه قال قال النبی یعنی گفت علی که گفت مرا
محمد صلی الله علیه وسلم فیک مثل من عیسی در تو شبهی است از عیسی ابغضته الیهود
حتی بهتوا امه و دشمن داشتند او را یهود تا آنکه دروغ بربستند مادر او را یعنی مریم را بزنا
نسبت کردند و احبته النصاری حتی انزلوه بالمنزلة التی لیست
له و دوست داشتند او را نصاری تا آنکه فرود آوردند و فرستادند او را بمنزلتی که مرتبه
او نیست که او را اله و ابن الله گفتند ثم قال یهلک فی رجلان محب مفرط
یعنی هلاک میشوند در من دو کس یکی دوست افراط کننده در دوستی
یفرطنی بما لیس فی مدح می کند مرا بچیزی که نیست در من و مبغض
یحمله شنآنی علی ان یبهتنی دشمنی که بر دارد او را دشمنی من بر آنکه بهتان کند بر من

بسا کی علی ان جهینی و ملک دشمن که با عین آن شود آلوده عداوت بیش برا بکر
بهتان می کنند زمین تو خیر تا بر من منکر شو [illegible] کرده شده بسبب عداوت [illegible]
مرادان و از شجا صلوه می شود که محبت ها ان عذر مجموع است که با رضی [illegible] موافق
قاعده عقائد و مذهب ما باشد و چون محبت مربوط است به فضائل کنند و از
طرق مستقیم عدالت سر زدن انداز دو منسوب به ضلال کرد اند و مصنف با من
صفت اهل سنت و جماعت اند که از طرفین افراط و تفریط در [illegible]
اند خصوصا انها که کردند خصوص به جمهور قال النبی [illegible] و تر [illegible]
و ما المجلس سرمایه سعادت و مفتاح نجاح [illegible] معتبر [illegible] تعظیم اصحاب
صحی باید کرد که این سر دو جمع کرد و واحد ال [illegible] الراوی عمار
و ربدین از هم سر دو از اخبار صحابه [illegible] خلفا [illegible] ابوالی
رسول الله صلی الله علیه و سلم لما نزل بغدیر خم روایت می کند که [illegible]
چون فرود آمد در وقت خروج از حجة الوداع بموضعی که نام آن غدیر خم است
نصب [illegible] در [illegible] حدیث [illegible] علی [illegible] ان
حضرت [illegible] علی [illegible] رضی الله عنه فقال الستم تعلمون [illegible]
جمع کرد صحابه را و در روایتی آمده است که سه بار تکرار فرموده قالوا گفتند
صحابه بلی قالوا بعد از آنکه مومنان علی العموم هر مومن را [illegible] ذکر [illegible]
السنتم تعلمون انی اولی بکل مومن من نفسه [illegible] واحد که من اولی و اقرب
بهر مومن از نفس وی [illegible] مومنان را [illegible] صلاح و [illegible]
و خیر دنیا و آخرت ایشان [illegible] خلاف [illegible] که
مبشر [illegible] بلی فقال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه
[illegible] آن حضرت صلی الله [illegible] که هستم من مولای او [illegible]

دوار

او است اللهم وال من والاه وعاد من عاداه یعنی دوست دار کسی را که دوست دارد علی

را وعاد من عاداه و دشمن دار کسی را که دشمن دارد علی را و در روایتی آمده

من احبه واحبه وابغض من ابغضه وانصر من نصره واخذل من خذله یاری ده کسی

را که یاری دهد علی را و فرو گذار یاری مده کسی را که فرو گذارد یاری او

و ادر الحق معه حیث دار و بگردان حق را با علی هر سوی که گردد و صحیح عمر رضی الله عنه

بعد ذلک پس ملاقات کرد علی را عمر بعد از آن گفت هنیئا یا ابن ابی طالب

پس گفت عمر گوارنده باشد ترا ای پسر ابی طالب اصبحت و امسیت

مولی کل مومن و مومنة صبح کردی و شام کردی و گشتی مولی هر مرد و زن مسلمان

رواه احمد و اکثر این احادیث [illegible] کرده اند [illegible] الراوی السابع

نص و فصل صریح [illegible] علی مرتضی رضی الله عنه و می گویند که مولی ای بمعنی

اولی [illegible] است بدلیل قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم الست اولی

بکم من انفسکم و [illegible] الا [illegible] صحابه و خطاب کردن با ایشان [illegible]

منافی بودن و دعا کردن مر دی را رضی الله عنه بود زیرا که می دانست [illegible] و می گویند

اگر اراده نکردی از صحابه [illegible] این دعا [illegible] باشد مگر امام معصوم مخصوص الطاعة [illegible]

باشد مر علی را رضی الله عنه [illegible] آنحضرت [illegible] بود [illegible]

پس این نص صریح گشت بر خلافت [illegible] رضی الله عنه و احادیث صحیح

[illegible] روایت کرده [illegible] عشی [illegible] و [illegible] و احمد

[illegible] روایت کرده اند آنرا [illegible] صحابی و در روایتی مر احمد را

آمده که [illegible] آن را از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم [illegible] اصحابی و

[illegible] مر علی را در وقتی که [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

قول کسی که سخن کرده است در صحت این حدیث قول معتبر نیست که گفته اند زیادت اللهم
وال من والاه موضوع است زیرا که وارد شده است از طرق متعدده و صحیح
است اکثر از آنها چنانکه قال الشیخ ابن حجر فی الصواعق و بعضه و اکثر من بود
شیعه بطریق الزام که این را نقل کرده اند در اعتبار روایت دلیل آنکه
گفته اند که این حدیث متواتر است و آن استدلال بر صحت امامت
کرده و نقل کرده است که این حدیث متواتر نیست با وجود اطلاق و در آن اکثر چه
از خلاف [illegible] مردود است که طعن کنند و در آن بعضی از ائمه حدیث
عدول از [illegible] مانند ابی داود سجستانی و ابو
حاتم رازی و جز ایشان در روایت [illegible] بعضی از اهل حفظ و
که در طلب حدیث به اطراف بلاد و [illegible] مثل بخاری و مسلم و واقدی
و جز ایشان از اکابر اهل حدیث و این اگرچه محل [illegible] صحیح [illegible]
تواتر چه مثل این [illegible] است [illegible] کرده اند تواتر
اما [illegible] اهل سنت [illegible] و ذکر کرده اند که شیعه و کلام [illegible]
طویل است که در صواعق محرقه ذکر کرده و ما حاصل [illegible] الاختصار
گفته است [illegible] مولی در معنی حاکم و والی است بلکه معنی محبوب [illegible]
زیرا که لفظ مشترک است میان چند معنی معتق و عتیق و متصرف در امر و ناصر
محبوب و تعیین بعضی معانی مشترک بی دلیل اعتبار ندارد و ما دار آن
بر صحت ارادت محبوب [illegible] رضی الله عنه و کرم وجهه [illegible]
[illegible] و [illegible] در معنی است و [illegible] مولی به
امام [illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible] از ائمه لغت
نکرده است که فعل به معنی افعل می آید [illegible] است

حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه است ازروی [illegible] مخصوص بمولا است نیز درست
نزد محققان از معتمدی [illegible] زیرا که بعضی بر آن رفته اند [illegible] بر آن است [illegible]
بود آنکه علی رضی الله عنه از تصریح بنص بر آن کرد و بقول خود الست اولی بالمؤمنین من انفسهم در
دعا بر اراده معنی [illegible] است و بعضی طرق دیگر اهل سنت [illegible] ثبوت [illegible] و ذکر علی رضی
الله عنه خصوصا آمده چنانکه نزد طبرانی و غیر وی بسند صحیح [illegible] و دلالت دارد
که مراد محبت و نصرت [illegible] اگرچه محتمل آن است [illegible] من کنت مولاه [illegible] این
بدلیل که بعضی صحابه با علی رضی الله عنه در یمن بوده و شکایت از وی رضی الله
عنه در بعضی امور [illegible] بوده چنانکه بریده اسلمی و در صحیح البخاری
آمده و در صحیح [illegible] آن [illegible] روی مبارک آن حضرت متغیر گشت
و فرمود یا بریده الست اولی بالمؤمنین من انفسهم [illegible] صحابه را [illegible]
[illegible] و بعضی [illegible] ابن حجر [illegible] که مولی بمعنی اولی است
[illegible] لازم اند که اولی بامامت [illegible] مراد [illegible] و امامت
چنانکه در قرآن مجید می فرماید ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و دلیل قاطع
[illegible] نفی این احتمال [illegible] مراد اولی بامامت است اما دلیل
[illegible] مراد امامت فی الحال [illegible] مآل و در وقت [illegible] مراد [illegible] و بعد تمام
ائمه ثلاثه تا جماعت علی رضی الله عنه نیز در آن جماعت داخل است [illegible]
[illegible] صریح است بخلافت [illegible] بعد از وی صلی الله علیه و سلم [illegible] نص
[illegible] در روز [illegible] علی و عباس رضی الله عنهما [illegible]
[illegible] آن [illegible] احتجاج [illegible] علی رضی الله عنه [illegible]
خلافت [illegible] سکوت وی رضی الله عنه از احتجاج [illegible] خلافت دلیل
[illegible] نص [illegible] بر خلافت [illegible] صلی الله علیه

است نموده بود آنکه علی رضی الله عنه [illegible] نص ذکر کرده است که از بعضی [illegible] ابا

آنحضرت بر خلافت خود نه خلافت غیری [illegible] بلکه در اخبار صحیحه آمده است در صحیح

بخاری و غیر وی آمده است که علی و عباس را از نزد آنحضرت صلی الله علیه [illegible]

در مرض موت بیرون آمدند و عباس علی را گفت ای علی [illegible] این امر را اگر در ما باشد

بدانیم [illegible] علی فرمود [illegible] ذکر این حدیث نص [illegible] بود

امامت وی رضی الله عنهما [illegible] می بود [illegible]

از وی صلی الله علیه و سلم و گفتن عباس که این امر در ما باشد بدانیم [illegible]

[illegible] در ماه [illegible] صحابه [illegible]

را [illegible] امرا و خود علم [illegible] است که [illegible]

[illegible] در حالت [illegible] امرا و عالم بود

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] خطبه [illegible]

[illegible] و عمر را گفت که [illegible] چنانچه در [illegible] آمده است

[illegible] شده است که آنحضرت [illegible] کرده و [illegible] نموده است

[illegible] اهل بیت [illegible]

خلافت [illegible] که صحابه [illegible] این نص [illegible] اجماع [illegible]

انعقاد نموده [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] بود و این که [illegible] رضی الله عنه [illegible]

[illegible] اداره [illegible]

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نص شده باشد و احتجاج [illegible]

[illegible] و قول ابوبکر رضی الله عنه احتجاج [illegible]

[illegible] امام ابوحنیفه [illegible] اصل [illegible]

[illegible]

فضایل صحابه بسیار و بیدا است قال ابن حجر الهیتمی در صواعق که مدینه علم است بی جهت ما در فهید
نقض ابوبکر را جواب گفته که در نحو حدیث رد نقص بدان الصحابه عن استعلام بعضی
مسائل که در تعلیل خصوص وظایف و ازین حکمت است که در اول امر احکام اسلام مرض بعضی
را است واقع شد و لکن بر حفظ احادیث از آن گردیده شده ظاهر
هند ما سلف ... تواضع آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... کرده
در صحبت وی تحاشی بر آمده و بعضی مرتضی ... نهادن و نقص در طلب ... شد
... کرده اند کلام شیخ ابن حجر ... صواعق محرقه ... طول دارد و در الحجة ...
... فی ما الله الموفق بریده اسلمی روایت است از بریده اسلمی
که گفت خطبه ابوبکر و عمر فاطمه رضی الله عنهم خطبه کردند و خواستگاری نمودند
ابوبکر و عمر فاطمه را رضی الله عنها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انها صغیرة
یعنی آنحضرت عذر آوردند و گفت که وی صغیره است فخطبها علی فزوجها منه
یعنی خواستگاری کرد او را علی پس نکاح کرد او را با علی رضی الله عنه
رواه النسائی و در بعضی روایات آمده است که گفت ام ایمن علی خواستگار
... فاطمه را و قال ... رسول ... گفت ... آمد که با ...
مواخات کنم آنحضرت ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ...
... علی رضی الله عنه ... آنحضرت ... اظهار کرد پس
... کرد و آنحضرت فاطمه را با وی ... ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم امر بسد الابواب الا باب علی روایت است از
ابن عباس که آنحضرت امر کرد به بستن درها همه درهائی که بسوی مسجد بود
... مگر در علی ... ابوبکر ... رواه الترمذی
قال هذا حدیث غریب ... علی رضی الله عنه قال کانت لی منزلة ...

رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یکن [illegible] رضی الله عنه مراد

[illegible] آنحضرت که [illegible] را از [illegible]

[illegible] در [illegible] واقع [illegible] فقال له [illegible]

اقول [illegible] آنحضرت [illegible] کفتم السلام علیک یا نبی

الله [illegible] آنحضرت [illegible] کردان حضرت

کفتم [illegible] که [illegible] مقبول است [illegible]

وحران فی الصلاة [illegible]

آمدم بر آنحضرت و [illegible] رضی الله عنه [illegible]

بود با آنحضرت [illegible] اختلاط و مصاحبت [illegible]

الناس [illegible] رسول الله [illegible] رضی الله عنه

بودم [illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وان کان [illegible]

[illegible] کردان [illegible]

وان کان [illegible]

[illegible] کردان [illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

[illegible] اعاده [illegible] اعاده کرد

رضی الله عنه بر آنحضرت [illegible]

اخیر بشنید عمر را ما نی خود ما منته نبود ابی بن کعب فی کهف عامت محبت و انبساط
و ماهر عمر اورا ز گشت تا پی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت اما بعد فوالله
لقد علمت آنحضرت و فکر کرد صدا و ندا فشانی دران کس الزادی بیاید
روزه بیست آزادی حاصل کرد تا ابتغاء لطف فما اسکنت و حتی بعد لعنت علی رضی
الله عنه فیس بیمار شد تا روز بعد از آن رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح
مناقب العشرة المبشرة ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد
بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده بن الجراح و سعید بن زید این ده
از صحابه مشهور بعشره مبشره اند از جهت بشارت دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ایشان را بجنت در یک حدیث ایشان را ذکر نموده اند و ایشان را التقدم و مناقب تا اینکه
که بکرات احادیث وارد شده است که بشارت مخصوص ایشان نیست بلکه در جماعت دیگر وارد
است از اهل بیت نبوت از اولاد و ازواج و جز ایشان را از اصحاب و تحقیق و
تفصیل آن کرده ایم با کلام درین در رساله که مسمی است بتحقیق الاشارة الی
تعمیم البشارة الحال اکتفا به ذکر است الاول عمر رضی الله عنه قال ما احد احق
بهذا الامر من هؤلاء النفر روایت است از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که گفت
وی از عالم وصیت کرد که خلافت در اصحاب شوری را اصحاب تا برادر
نیم باشد که بعضی خلافت را این حق نبود الذین توفی رسول الله و هو عنهم راض که وفات
کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وی از ایشان راضی بود قال انکه آنحضرت از ایشان راضی بود
یعنی خلافت را نمی داند و زیاده بر از صحابه دیگر فسمی شش نام برد عمر این شش کس
را علی و عثمان و الزبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمن و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن
بن عوف است دو کس دیگر از عشره مبشره نام خود و ابو عبیده بن الجراح
که وفات کرده بود حضرت عمر پیش از ... خود را نمی خواند بر آنکه کس از عمر

فوت نشده بود و دیگر بعضی از برادران ابو طلحه لقب وی بود و این جمع را ...

وی بود و مقصود و اختلاف نیک کسی بود که ... ایشان و در بعضی روایات ...

که خبر ذکر کرده و او را از کسی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را ... بوده از ...

و آنکه در اهل شوری داخل کرده اند رواه البخاری قیس ... جابر ...

در آن مانع گردید که ... در فتنه و اسلام بوده چون ... مقصد ...

آنحضرت ... شده بود و بعضی او را در اسماء صحابه ذکر کرده ... قال رأیت

شلاء گفته اند بدین وجه که دست طلحه را شل و شلل یافته است دست یافته

شده و آن بود که در ... اول ... فی ... النبی ...

وی شل گشته از آن شده بود که ... تیر را ... صلی الله علیه و سلم روز

احد و طلحه رضی الله عنه ... از خود ... آنحضرت ساخته بود در آن روز

هشتاد و چند جراحت شده بود تا آنکه انگشت وی ... مجروح شده بود

و صحابه چون ذکر روز احد می کردند می گفتند آن روز همه روز طلحه بود رواه البخاری

جابر قال قال النبی صلی الله علیه و سلم من یأتینی بخبر القوم یوم الاحزاب

گفت جابر که گفت آنحضرت روز غزوه احزاب کیست که ما را خبر آورد از قوم

که قریش با یهود بنی قریظه ... جمع شده و اتفاق نموده با رسول خدا

... بر آمده بودند و احزاب عبارت است از ... جمع ...

کرده پس حق تعالی ما ... آن ... ملائکه فرستاده و ...

... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... گفت که

خبر این قوم ... و ... قال الزبیر

انا ... قال النبی صلی الله علیه و سلم ان لکل نبی

حواریا ... گفت آنحضرت ... حواری ...

دعوت بلیغ بهم رسانید زبیر حواری بکر را بعد از تیر بمعنی مخلص و صاف دل و
یاری کننده و اصل آن از حواریست بمعنی ناصر و حواری حواریون عیسی
[illegible] بعضی گفته‌اند که ایشان گازران بوده‌اند که جامه سفید میکردند و قصار
می بوده‌اند و زبیر [illegible] عمه آن حضرت بود که صفیه نام داشت رضی الله عنهما
عنه الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یأتینی بخبر بنی قریظة گفت آن
حضرت کیست که ما را بیارد خبر بنی قریظه که جمله ایشان از یهود بودند فانطلقت
چار دم [illegible] فانطلقت پس رفتم [illegible] آمدم خبر آن را آن
حضرت بعد از غزوه احزاب [illegible] بر دو روز ایشان زدا
محاصره ساختند و فتح کرد این حکایت آنکه گفت از غزوه احزاب
قریظه بود [illegible] فلما رجعت جمع لی رسول الله زبیر
[illegible] رضی الله عنه پس [illegible] که خبر گرفته برگشتم و باز آمدم جمع کرد برای
من آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابویه پدر و مادر خود را فقال فداک ابی
وامی [illegible] گفت آنحضرت فدای تو باد پدر و مادر من [illegible] جمع کرد
ابویه است متفق علیه عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم جمع ابویه الا لسعد بن مالک گفت علی رضی الله عنه نشنیدم
[illegible] آنحضرت را که جمع کرد پدر و مادر خود را برای هیچ کس مگر برای سعد بن مالک
[illegible] سعد بن ابی وقاص است [illegible] ابی وقاص [illegible] یوم احد
[illegible] آنحضرت را در غزوه احد که گفت سعد را در وقتی
که تیر می‌انداخت [illegible] یا سعد ارم فداک ابی وامی ای سعد تیر بینداز فدای
تو باد پدر و مادر من [illegible] رضی الله عنه [illegible] این لفظ
[illegible] متفق علیه سعد بن ابی وقاص [illegible] اول [illegible]

بسهم فی سبیل الله گفت سعد بن ابی وقاص من نخستین کسی ام از عرب که انداخته ام تیر
تیر در راه خدا و پیش از من کسی تیر در راه خدا نینداخته بود و گفته اند که این در اول
سال هجرت بود چون لشکر کفار رسید تیر انداخت پس حق تعالی وی را نصرت داد و لشکر
مشرکان دیگر فرار کردند و آن اول جنگی بود در اسلام الفصل الثالث
سعد بن ابی وقاص است که تیری که انداخت اول تیری بود
که در راه خدا انداخته شد متفق علیه عائشة رضی الله عنها قالت سهر رسول الله
صلی الله علیه وسلم مقدمه المدینة گفت عائشه بیدار بود آنحضرت شبی وقت
قدوم او در اول ورود مدینه را یعنی در وقت رسیدن به مدینه لیلة یعنی شبی
از خوف اعدای دین بیدار ماند در مقدم فقال لیت رجلا صالحا یحرسنی
پس گفت آنحضرت کاشکی مردی نیکوکار از اصحاب بیدار کند مرا و نگهبانی کند
سلاح ناگاه شنیدیم ما آواز سلاح یعنی آواز تیر و کمان و شمشیر فقال
من هذا پس گفت آنحضرت کیست این قال انا سعد گفت منم سعد ابی وقاص
جئت لاحرسک گفت آنحضرت چه چیز آورد ترا گفت سعد فقال وقع
فی نفسی خوف علی رسول الله گفت افتاد در نفس من ترسی بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم که مبادا اعدای دین مکری کنند یا آزاری رسانند
فجئت احرسه پس آمده ام تا نگاه بانی کنم او را پس دعا کرد او را رسول
الله پس دعا کرد در حق سعد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم نام پس بخواب رفت
آنحضرت متفق علیه انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعس
امثال مر برا [illegible] را نا سزاواری است که در حقوق خدا و خلق [illegible]
و امثال هذه الالفاظ [illegible] من الجراح متفق علیه
مثبت و فتح لام و سکون [illegible] [illegible]

و در صحیح مسلم آورده که ابن ابی ملیکه روایت کرده قال سمعت عائشة وسئلت
من کان رسول الله صلی الله علیه وسلم مستخلفا لو استخلفه گفت شنیدم عائشه را و حال
آنکه پرسیده شد عائشه که اگر می بود آنحضرت خلیفه خود کردانیده اگر صا
حب خود ... کرا خلیفه می کردانید کسی را از اصحاب قالت ابوبکر گفت عائشه ابو
بکر را خلیفه خود می گردانید فقیل ثم من بعد ابی بکر پس گفته شد و پرسیده شد
عائشه بعد از آن که را می ساخت بعد از ابی بکر قالت عمر گفت عمر را می ساخت
فقیل من بعد عمر گفته شد که کیست بعد از عمر که او را خلیفه می ساخت قالت ابو
عبیده بن الجراح را می ساخت که امین بود و الا فواقی کار را و ابوبکر صدیق رضی
الله عنه نیز در وقت استخلاف گفت که مرا با ملائکه ... کار است انک
علی ... و عمر است و ابو عبیده بن الجراح هر کدام را که خواهید خلیفه سازید
پس گفتند اینها لائق نیستند پس گفت ... کردم آنحضرت را که کار دین ما پس
کسی که موجود گزاند ترا کار دنیا ما رواه مسلم ابو هریره ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان علی حرا روایت است از ابو هریره که آنحضرت بود در کوه
حرا که نام کوهی است ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ...
... در ... بود با آنحضرت بود و ابوبکر و عمر و عثمان و علی
و طلحه و زبیر ... حرکت کرد سنگ فقال رسول الله پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ... نیست بر تو مگر نبی او صدیق او شهید
یعنی ... یا صدیق یا شهید که عبارت است از علی و عثمان و طلحه
و زبیر که ... شده اند و شهادت طلحه و زبیر ... است به
... ... در ... مذکور ... و بعضهم و سعد بن ابی
وقاص ... ذکر کرده ... سعد بن ابی وقاص نیز ... ذکر علما د

نموده این معنی بحسب الدلالة الالتزامی کمال است در رساله سعد بن ابی وقاص حق فضیلت است
و در قصر خود مقرر داده که در مواد کثیر عظیمی از کشف وارد شده است از آنکا وقتی کرده شد
به فتح کمر اکرده اهل حدیث وارد شده و صدیق اکبر و حضرت امیر المؤمنین از اکابر [illegible]
الله عنه فیما بین الصحابه مشهور است و وصیت [illegible] سعد
معطوف شده و در مصاحبت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه اول بوده که این اول کسی است
که ایمان آورده و اول کسی است که مرضی نخبه کند و در قاصمت و این صدیق اکبر
و فاروق این امت با افراد مشهود کسی است که او را نوافل مشهود که بعضی خاصه
منطوق حاضرا مثل آن حدیث که مسلم روایت کرده عن عبد الرحمن بن عوف رضی
الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ابو بکر فی الجنة وعمر فی الجنة وعثمان فی الجنة و
علی فی الجنة وطلحة فی الجنة والزبیر فی الجنة وعبد الرحمن بن عوف فی الجنة وسعد
بن ابی وقاص فی الجنة وسعید بن زید فی الجنة وابو عبیدة بن الجراح فی الجنة رواه الترمذی
و رواه ابن ماجه عن سعید بن زید و مع آنکه این خبر مشهور است و اعتبار این ده کس [illegible]
[illegible] که در بشارت [illegible] واقع شده [illegible]
و دلالت [illegible] در [illegible] العلماء [illegible]
که برای [illegible] که ذکر خلفای اربعه [illegible] واقع شده
[illegible] شده و [illegible]
حاصل می گردد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
من [illegible] الی النبی صلی الله علیه وسلم قال ارحم امتی بامتی ابو بکر [illegible]

[illegible] بحث [illegible] فرموده [illegible] خوانده [illegible] ابو بکر
نسبت [illegible] عمر [illegible] بدعت در کار دین خدا [illegible]
[illegible] امر معروف و نهی منکر [illegible] عمر [illegible] عثمان [illegible]
و تصحیح [illegible] صحابه [illegible] صفت [illegible] عثمان رضی الله عنه
[illegible] و اعتبار [illegible] صحابه [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] احکام [illegible] شریعت [illegible] حق [illegible]
[illegible] امام جعفر صادق [illegible] مشهور است که موافق شریعت [illegible] حق باشد [illegible]
[illegible] علم [illegible] فرایض [illegible] ثابت است که کاتب وحی
بود و از اکابر صحابه جامع و کاتب قرآن بود در زمان ابو بکر و عثمان رضی الله عنهما
و از [illegible] بدعت [illegible] خوانده [illegible] قرآن را [illegible] قرآن [illegible] بدعت است
[illegible] بدعت بود [illegible] الفوائد [illegible] گفته [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم
[illegible] نام کرده عمر رضی الله عنه [illegible] المسلمین [illegible] بدعت [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] آنحضرت [illegible] فرمود که خدا [illegible]
[illegible] حرام [illegible] رضی الله عنه [illegible] امام [illegible] بدعت آنحضرت
[illegible] امام [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم
[illegible] الحلال والحرام [illegible] حلال و حرام [illegible]
[illegible] رضی الله عنه [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] عبد الله بن مسعود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و از عالم می گفت عمر که اگر حذیفه زنده بودی از قریش نوکله مسند ... کرد و سنت ...
چنانکه گفته شد والله اعلم و این سخن گفته بودیم تا کسی نشنیده می دادیم معاذ را امام علما
علیه السلام در حضرت ... آن است که لا امته ما اجتمعا و فرمود ... خلفا و آن
آنحضرت در زمان او مکرر ... گفت عمر رضی الله عنه ... که
معاذ و ابی بن ... را از فقه فقها حاضر شد عمر رضی الله عنه هر روز او ... معاذ
و صفت گفت اصحاب ... خود را در فتنه که آنها ... که خود را ...
شما را گفته می گویم که جز علی که منقطع منکر ... و گفت علم و ...
... حاضر شد مگر ... را ... که ... ما ... که ...
وی رضی الله عنه ... خارج از ... و ... در ... گفته شد نقل امه
امین و امین هذه الامة ابو عبیدة بن الجراح ... امت را امین است و امین این
امت ابو عبیدة بن الجراح است ... را ... را ...
ابو عبیده ... وی رضی الله عنه قرشی است ... و ...
فهر بن مالک جمع می شود حاضر شد ... همراه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در ... رسول صلی ... آنحضرت صلی
علیه وسلم ... و ... در ... مبارک آنحضرت
علیه وسلم ... خود ... از ... کرد ... الله
ما عقول ... از عالم ... الصحابه ... و
و گفت امیر المومنین عمر ... ابو عبیدة بن الجراح ... بودی
این کار را ... بالا ... را ... وی بودی
کردم والله اعلم رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح ...
و مرسلا ... روایت کرده شده است ...

بدل تو بدل سال دفعه دوم در صورت مختصر آمده بسبب فضائل علی و قاضی بر وهم کرده
بر محل وی از مناقب علی است و بعد از عمر رضی الله عنه فی من نه دریافت و فتوی
[illegible] علم می کرد   عن الزبیر قال کان علی النبی صلی الله علیه وسلم یوم
احد درعان [illegible] زبیر رضی الله عنه گفت بود آن حضرت را روز احد دو زره
دو زره داشت [illegible] و نتوانست اقدام وی صلی الله علیه وسلم بود در حرب
و برگ سلاح بود و تعدد برد داد و در کار زار بحسب سلاح او و استعداد جنگ برای
بیان زیاده نبود ازینجا معلوم می شود که استعمال اسلحه و مباشرت اسباب
منافات توکل ندارد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سید المتوکلین بود
و با وجود آن محتاج بود و با وجود احتیاج می کرد و تواند که افضل این امر برای تعلیم
و منفعت می کرده باشند اما الحق و الانصاف که فعلها ناشی از شهود محض امتثال
امر است فنهض الی الصخرة پس برخاست آنحضرت و متوجه شد به سنگ
سنگی که آنجا بود تا بر وی برآید و نتوانست و آرام گرفت فلم یستطع پس نتوانست
از جهت [illegible] فاقعد طلحة تحته پس نشست طلحه زیر آنحضرت
تا وجود آنحضرت [illegible] حتی استوی علی الصخرة تا آنکه برآمد
[illegible] آنحضرت بر صخره و این صخره در احد جبل احد است معلوم
معروف فسمعت رسول الله [illegible] شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم می گوید
اوجب طلحة واجب کرد طلحه [illegible] برای خود بهشت را با این عمل که
[illegible] رواه الترمذی   عن جابر قال نظر رسول الله صلی الله علیه وسلم
الی طلحة بن عبید الله گفت جابر رضی الله عنه نظر کرد آنحضرت بجانب طلحه
فقال من سره ان ینظر الی رجل یمشی علی وجه الارض وقد قضی نحبه گفت آنحضرت
[illegible] ذکر نظر کند مردی [illegible] در زمین و حال آنکه

شخصی مرده است یعنی اگر کسی خواهد که مرده را ببیند که بر زمین می رود [illegible] فلینظر الی
[illegible] باید که نظر کند بسوی ابن [illegible] اشارت [illegible] است رضی الله عنه و در روایتی
و در روایتی [illegible] آمده است [illegible] من سره ان ینظر الی شهید یمشی [illegible]
کسی که [illegible] و [illegible] او را که نظر کند بسوی شهیدی که بر زمین [illegible] فلینظر الی طلحة
بن عبید الله یعنی باید که نظر کند بسوی طلحة بن عبید الله و [illegible] قضی نحبه [illegible] است
نحب [illegible] بمعنی [illegible] اجل [illegible] و در آیه کریمه من المؤمنین
رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر [illegible]
یعنی از مسلمانان مردانند که [illegible] راست [illegible] عهد [illegible] بعضی
[illegible] در راه خدا [illegible] بود
یعنی [illegible] در راه خدا و بعضی انتظار [illegible]
وفا [illegible] آمده شهید یمشی علی وجه الارض [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] از عالم [illegible]
و در [illegible] ملکوت [illegible] سبحانه [illegible] نحبه [illegible]
[illegible] الشیخ [illegible] رحمة الله علیه [illegible]
[illegible] که در [illegible]
شیخ [illegible] فرمود [illegible]
شیخ [illegible]
شیخ را [illegible] فرمود [illegible]
عالم [illegible] و احوال [illegible]
باید کرد [illegible] عالم [illegible]

نام سعد بود توجه کنیم ولیکن در خلوت بما گفت که این تعریف را قول کاذب‌ها می‌دانیم
باشد که در کسب شرف افتخاری نمی‌کردیم علی رضی الله عنه قال سمعت
اذنای من فی رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت علی مرتضی شنید گوش
من از دهان آنحضرت که می‌گفت طلحة والزبیر جاراي في الجنة طلحه و زبیر همسایه
من اند در بهشت رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب سعد بن ابی وقاص
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یومئذ یعنی یوم احد روایت است از سعد بن
ابی وقاص که گفت آنحضرت یعنی [illegible] وی در آن روز یعنی روز احد اللهم اسدد
رمیته واجب دعوته [illegible] و استوار گردان تیر اندازی او را و اجابت فرما دعوت او را
که دعای او در اجابت [illegible] بر حق ظاهر است که هر که از دعای او ترسیده
کرده اند چنانکه گفته شد از تیر اندازی تیر دعا تیر اندازی و گویا اجابت
دعای وی رضی الله عنه از اجابت دعای تو کرده نحست در راه خدا کرد
[illegible] که ترجمه الشده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم استجب
لسعد اذا دعاك رواه الترمذي سعد بن ابی وقاص روایت است که آنحضرت گفت
بار خدایا قبول گردان دعای سعد را وقتی که دعا کند رواه الترمذی
علی رضی الله عنه قال ما جمع رسول الله صلی الله علیه وسلم اباه وامه الا لسعد
علی مرتضی رضی الله عنه گفت جمع نکرد آنحضرت پدر و مادر خود را برای هیچ کسی مگر
برای سعد قال له یوم احد گفت آنحضرت سعد را روز احد ارم فداك ابي وامي تیر
انداز سعد فدای تو باد پدر و مادر من قال له ارم ایها الغلام الحزور گفت آنحضرت
سعد را تیر انداز ای کودک توانا و حزور بفتح حا و زای معجمه و واو مشدده
[illegible] کودک [illegible] و حزور در الصراح حزور کودک رسیده و
[illegible] شده [illegible] و بود وی رضی الله عنه حوال.

گرویدن باسلام آورد و بروایتی کهتر بود و در آن وقت هفده ساله بود و الله اعلم

جابر قال اقبل سعد فقال النبی صلی الله علیه وسلم هذا خالی روایت است

از جابر که گفت پیش آمد سعد بن ابی وقاص پس گفت آنحضرت این خال من است

پس باید که بنماید مرا هر یکی خال خود را یعنی کرا این حال

که من دارم و ما هذا رواه الترمذی و قال گفت جابر در توجیه گفتن آنحضرت سعد را

خال خود و کان سعد من بنی زهره و بود سعد از بنی زهره که محله از قبیله است اولاد

زهره بنت کلاب و کانت ام النبی صلی الله علیه وسلم و بود مادر آنحضرت

بنی زهره فلذلک قال النبی هذا خالی ازان جهت گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سعد را او

خال من قال من ... و فی المصابیح فلیکرمن ... باید که گرامی دارد مرد خال

خود را بجای کلمه من اکرام ... قال خود را بعد ... لفظ ... و بعضی

فلیکرمن امرء خاله مصحف است والله اعلم الثالث قیس بن ابی

حازم تابعی است قال او در حدیث ثالث از فصل اول گذشت قال سمعت سعد

بن ابی وقاص یقول انی لاول العرب رمی بسهم فی سبیل الله گفت

شنیدم سعد را که می گفت مر ... من نخستین مردی ام که انداخت تیر در راه

خدا و رایتنا نغزوا مع رسول الله و میدانم من خود را و دیگر اصحاب پیغمبر صلی الله

علیه وسلم و ما لنا طعام الا الحبلة و ورق السمر نبود ما را خوردنی مگر حبله

... وسکول ... و هو ... و نبود ما را طعامی مگر ...

و ... در ... است ... و ... ذلک ... احدنا

... ما ...

... که ... در ... اخرای ...

... اسلام ... شده ...

مبادا خود و فعلم حمل کنند مراد از احکام اسلام و نحو آن معنی توصیف آمده یا نحو

دیانت و فلاح می کند جزا و نصرت در حق اسلام و اصل نحو آن معنی

بود فتح [illegible] نیست و نه معنی نصرت است و اول نیز می آید چنانکه در قول حق

سبحانه و نحو [illegible] و نحو تحریر ده بدانکه ناصر فتح می کند از مقصود ز دشمنان در ۱

و مراد از اسلام اینجا ثمار است که بعد حسنات اول و فضل عظیم مرا من به تکلیف

و مقصد کسب و نحو آن کار کسب و کم شد عالی من فتح بر کاه [illegible]

اسلام و ادای آن کار تعلیم کنند مانند انسانی که من در اسلام دارم و [illegible]

را امید فلاح و مراتب چه باشد و کافر او گواه الی عمر داود [illegible]

جمع کرد و علاوه [illegible] بر ده از سعد بن ابی وقاص بر دار امیر المؤمنین عمر

بر دو کار نزد عمر رضی الله عنهما بود و قال لا احسن یصلی و گفته بود

نماز نمی کند وی نماز را دلیل عمر بهتر کرده فرستاد او را و در [illegible]

نزد عمر کشف خفقت حال کردند پس تصدیق کرد او را و گفت حال این مجالب

بسبب که او می گوید ورد کرد بر علی السعد ولا و بر من العوام من [illegible]

و از بین معلوم می شود که فخر علم و فضایل اظهار کمال خود را بمانند و [illegible]

از برای مصلحت دینی و دفع عار و منقصت در دین کار نیست و

صحابه را رضی الله عنهم معاخرات مال خود بود و بجهت اعراض صحیحه صالحه [illegible]

سعد قال رایتنی و انا ثالث الاسلام و در صحیح بخاری لفظ را این

بر این به [illegible] میدانم من خود بود و من سوم اهل اسلام بودم و در روایت

بخاری و انا ثلث الاسلام مضمون این است به بابت اهل اسلام مقصود

[illegible] و کسی مسلمان نشده بود و من سوم من مسلمان شدم و گفته اند

[illegible] و کسی [illegible] و صواب آن است که مراد سوم مرد [illegible]

اصرار نیست و در استغفار گفته کردی یا ظلم و بعضی گفته‌اند مراد بالمعاصی
از مرد و زن بود از دعای ماثوره است اما اسلم امرا الله فی الیوم الذی اسلمت فیه
و اسلام خود آورده است سال بگذرد که اسلام آورده هنوز دیگر در آن
روز مسلمان نا شده است که بشنو و بعد گفته است ایام جوانی الاسلام
تحقیق دریافت کردم که بعضی روز و سال آنکه است که من سه باسلام
بودم یعنی من اسلام آوردم بعد از دو کس و بعد از آن بعضی دیگر
که کسی که داخل بعضی روز اسلام آورده و بعد از بعضی روز اسلام آورده
هر که آورده احتمال بعضی گرده است احمد بنت را طبی فانهم رواه البخاری
عائشه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول لنسائه رواه
عائشه که آن حضرت گفت مر زنان خود را ان امرکن مما یهمنی من بعدی
که کار نفس شما و حال شما از جمله چیزی است که دراز اندوه دارند
اندر دل مرا بعد از من که حال شما چه خواهد شد و مردم با شما چه معامله خواهند
کرد که مشغول و متصدی مهمات معیشت شما خواهند شد و توجه مال
نفقه لن یصبر علیکن الا الصابرون الصدیقون و صبر نخواهد کرد
بر شما و تعهد احوال شما مگر آنهایی که کامل اند در صبر و صبر خوی کننده
است و کامل اند در صدق معامله و ادای حقوق قالت عائشه
یعنی المتصدقین قال نعت عائشه مراد می دارد آن حضرت بیان صابر را صدیق
صدقه دهند کامل و خرج کنند کامل را از برای آنکه موقوف کلام او بر نفقات است
است ثم قالت عائشه لابی سلمه بن عبد الرحمن پسر نعت عائشه صد
از برای شکر گزاری و اظهار منت و خبر که عبد الرحمن بن عوف است
دیگر که او سلمه است و ایمان گفته و رسانیده است سقی الله اباک من سلسبیل الجنه

فدای عیالی بود شراب شیر و آب روشن و خوش که [illegible] فرد کرد
و سلسبیل الجنة بر معنی سلسبیل الجنة شراب آمده بمعنی شراب بارد و بعضی گفته اند
نام چشمه [illegible] در بهشت [illegible] و طیبی گفته که [illegible] در سلسبیل [illegible]
سبب [illegible] گشت [illegible] بر عانت [illegible] سلامت [illegible]
ابن عوف فتصدق على امهات المؤمنين بود عبد الرحمن ابن عوف که [illegible]
زده بود [illegible] که آن حضرت [illegible] [illegible] الحاحی [illegible]
[illegible] هزار درهم یا دینار والله اعلم رواه الترمذی   ام سلمة قالت سمعت رسول
النبی صلى الله عليه وسلم يقول لازواجه گفت ام سلمه شنیدم آن حضرت را
که [illegible] ان الذی يحنو عليكن بعدی هو الصادق البار [illegible]
[illegible] که بعد من شما را [illegible] و [illegible] بر شما اموال [illegible]
[illegible] اللهم اسق عبد الرحمن بن عوف سلسبيل الجنة [illegible]
[illegible] عبد الرحمن بن عوف [illegible] از جمله [illegible] بهشت [illegible] که این کلام
ام سلمه [illegible] در حدیث [illegible] [illegible] و بعضی گفته
[illegible] که این کلام آن حضرت [illegible] رواه احمد   حذيفة قال قالوا يا رسول الله
رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت [illegible] حذیفه بن الیمان [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] اهل نجران [illegible] [illegible] موضعی
[illegible] در [illegible] موضعی [illegible] [illegible]
[illegible] يا رسول الله ابعث الينا رجلا امينا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نعت صدق نعت و صفت امانت با جنس قبض ابو عبیدة بن الجراح کسی فرستاد آن حضرت بامین این امت

و هو ابو عبیده بن الجراح متفق علیه * عن علی رضی الله تعالی عنه قال قیل یا رسول الله من نؤمر

مع گفته شد مر آن حضرت را یا رسول الله من نؤمر بعدک قال ان تؤمروا ابا بکر اگر امیر کنید

ابو بکر را می یابید او را امانت دار در حقوق و دین رغبت کننده در دنیا و ...

قوی امینا لا یخاف فی الله لومة لائم و اگر امیر می سازید

یابید او را قوی امانت دار که نمی ترسد در اجرای احکام دین خدا

ملامت هیچ ملامت کننده را و ان تؤمروا علیا و لا اراکم فاعلین و اگر امیر

می سازید علی را و نمی دانم شما را کننده آن را تجدوه هادیا مهدیا

یاخذ بکم می یابید او را راه نماینده راه یافته را راست یا خذ بکم الصراط المستقیم

کرد و می برد شما را راه راست در حدیث دلیل است که آن حضرت

علیه و سلم تصریح به خلافت نکرده ... هیچ کس ...

از آن حضرت ... عثمان رضی الله عنه

و بعضی گفته اند که ... آن حضرت ... کرده ... کرده ...

والله اعلم رواه احمد * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رحم الله ابا بکر زوجنی

ابنته رحمت کند خدای تعالی ابو بکر را نکاح کرده داد دختر خود را ...

دار ... و سوار کرد مرا ... و آورد ...

اند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه ... و ... کرده ...

تا که امر هجرت ... آن حضرت ... رسول الله

ابن ... و سوار ... آن حضرت ...

... و صحبت ...

و ... مال ...

...ت که دانست تا اصل حدیث ... حال ... و جمال ... است
و آنچه ... آن حضرت صلی الله علیه وسلم رحم الله عمر یقول الحق وإن کان مرا
رحمت کند خدای تعالی عمر را ... که او حق را گوید ... ترکه الحق
ما له من صدیق ... گذاشت ... عمر را حق گویی و حال آنکه ... مر او را هیچ
دوستی از آن ... که دوستی ... برای ... و ...
رحم الله عثمان تستحییه الملائکة رحمت کند خدای تعالی عثمان را شرم
میدارند ازوی فرشتگان رحم الله علیا رحمت کند خدای تعالی علی را
اللهم أدر الحق معه حیث دار خداوندا بگردان حق را با علی هر جا که
بگردد علی و این موافق حدیث دیگر است که ... در ... الحق
... مع علی و علی مع القرآن رواه الترمذی وقال ...

مناقب اهل بیت النبی صلی الله علیه وسلم ... اهل
بیت ... آنحضرت ... که ... زکوة ... بر
... و ... آل عباس و آل علی و آل جعفر و آل عقیل
... رضی الله عنهم اجمعین ... اهل ... آن حضرت
صلی الله علیه وسلم ... مطهر ... و ...
... آن حضرت از اهل بیت ...
... إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا ... خطاب ...
... و آخر ... اورد ... در ...
... می آرد ... امام فخر الدین
... آن حضرت ...
... اورد ... مخصوص کرد ...

ما سبق بود نیز گفته اند که [illegible] آنکه گفته شد که ازواج اهل بیت اند [illegible]
حضرت پیغمبر ازواج او مثل عائشه و حفصه رضی الله عنهما از آل او بودند [illegible]
بر اهل عبا و بعضی گفته اند که صحابه [illegible] از برای او و [illegible]
را صلی الله علیه و سلم که از برای اطلاق اهل بیت بر ایشان آمده که مشهور است
کرده اند بعضی از ائمه تفقها که حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین روایت
می کنند از انس رضی الله عنه که آن حضرت صلی الله علیه و سلم مدت شش ماه
فاطمه گذر میکرد و نماز صبح به مسجد می آمد و میگفت الصلوة یا اهل البیت انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا رواه الترمذی
و احمد در مسند و از ام سلمه آمده که بودم من نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم
که خادم آمد و خبر کرد که علی و فاطمه بر آستانه خانه ایستاده اند پس
آن حضرت مرا گفت که دور شو من دور شدم از خانه رفتم پس آمدند حسن و حسین پس
نشاند آن حضرت حسن و حسین را در کنار مبارک خود و گرفت علی
را پیش خود و گرفت فاطمه را در پیش و کشید بر ایشان چادر و گفت اللهم
که [illegible] الا و آن حضرت صلی الله علیه و سلم و گفت خداوندا اینها اهل
بیت من اند [illegible] اهل بیت من [illegible]
بلکه گفته اند آن حضرت [illegible] مسجد من حرام است بر هر حائض از زنان و بر جنب
از مردان مگر بر محمد و اهل بیت وی علی و فاطمه و حسن و حسین [illegible]
[illegible] کرده اند و جمله اطلاق اهل بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]

واولاد [illegible] حرمت را سبب می خوانند و مشکوة [illegible] بزرگ سبط
و ازواج مطهره آن حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] اهل بیت [illegible] اند و [illegible]
اهل بیت [illegible] و اخص و [illegible] محبت [illegible] و سادات
و اولاد شریف آن حضرت اهل بیت اولاد اند و [illegible] اهل بیت
تمام اولاد آن حضرت را شامل بود فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین
در میان ایشان که [illegible] و کرامت [illegible] محبت و مودت [illegible]
مخصوص اند چنانکه [illegible] در اطلاق اهل بیت [illegible] و فضائل و
مناقب و کرامات [illegible] ایشان [illegible] زیاده از حد عدد و احصار دارد و
[illegible] بعضی [illegible]
کرد [illegible] فاطمه و حسن و حسین را رضی الله عنهم اجمعین و ذکر کرد
رسول الله [illegible]
[illegible] محبت [illegible]
[illegible] در اهل البیت و ذکر [illegible] ازواج مطهره را بعد [illegible]
[illegible] مخصوصه
[illegible] از اهل بیت [illegible]
[illegible] والله اعلم   الاول سعد بن ابی وقاص قال لما
نزلت هذه الآیة [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم علیا وفاطمة وحسنا وحسینا
فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] مسلم [illegible]

معرفت کردند که ایشان [illegible] و مسیح نه [illegible] [illegible]
و دعا کردند بدان اصل [illegible] ابطال کرده شد [illegible]
کرده بود و در [illegible] و [illegible] فرمان خود [illegible]
کردند و طلب مباهله [illegible] و لعنت [illegible] کعبه [illegible] علی الکاذبین
و [illegible] حضرت رسالت [illegible] که مباهله با نصاری [illegible]
فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم یعنی کسی که محاجه کند با تو در عیسی از بعد
[illegible] از علم [illegible] فقل تعالوا ندع ابناءنا پس بگو بیایید تا بخوانیم ما پسران خود
و بخوانید شما پسران خود را و نساءنا و نساءکم و بخوانیم ما زنان خود را و شما زنان خود را و
انفسنا و انفسکم و خودهای خود را و خودهای شما را ثم نبتهل پس زاری کنیم فنجعل لعنة الله
على الكاذبين پس گردانیم لعنت خدا بر دروغگویان [illegible]
پس آمد رسول خدا صلى الله عليه وسلم و [illegible] حسن و حسین [illegible]
که [illegible] فاطمه [illegible] علی [illegible]
[illegible]
که [illegible] دعا کنم شما آمین گویید [illegible]
قوم خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا صلى الله عليه وسلم [illegible]

منشد مرده و دختار در تلبس سنت ... و اوی در غیر برکنده ممنوع مو

نمود حسن ناریه کار منخاله عائشة قالت خرج النبی صلی الله علیه وسلم غداة وعلیه

ما فی شرح ... آنحضرت در بامدادی و عین در لغت مرط ... ازار

... بعضی ... بود که در وی نقش ها بود و از مویی بر طرح ... سیاه ... را ... بعضی

... بود در طول ... و منجع حاء مهمله مشدده و آنها ... نقش ... را ...

و بعضی ... برد ... کرده اند یعنی آنکه دران نقش ... معنی ... اهل ...

نقش ... مردان ... آنکه ... نقصان ... فجاء الحسن بن علی

فأدخله امام حسن فادخله ... در آن حضرت ... ثم جاء الحسین فدخل

معه ... ثم جاءت فاطمة فأدخلها ... آمد فاطمه ... فادخله

... آنحضرت ... ثم جاء علی فادخله ... آمد علی ... در آورد

ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا

خدای تعالی ... دور گرداند از شما ... اهل بیت نبوت

و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی رواه مسلم البراء قال لما توفی ابراهیم

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان له مرضعا فی الجنة ...

... مرضع ... مشهور است ... که ... وفات یافت ... بود ... آنحضرت ... که از

... احوال آن ... معروف ... گرفته ...

... مادر ... مرضعه ... بهشت یعنی ... آورده اند

... مرضعه ... رضاع ... عالم

... آنکه احکام ... رضاع را تمام گرداند ...

... را که ... رضاع ... والله اعلم ...

... مرضع ... مرضعه ...

بعضی تشبیه [illegible] بعضی [illegible] اهل [illegible] بحدیث [illegible]
تا او [illegible] مخالف [illegible] حضرت [illegible] خود در وی نقل کرده [illegible]
و در صحیح [illegible] روایت [illegible] زوج النبی صلی الله علیه و سلم [illegible]
گفت [illegible] آنحضرت [illegible] فاطمه [illegible] فاطمه رضی
[illegible] الله عنها [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] رضی الله عنها [illegible]
و [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] آنست که چون [illegible] رضی الله عنها [illegible] آنحضرت
صلی الله علیه و سلم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
آنحضرت [illegible] آنحضرت فاطمه
گفت مرحبا یا بنتی [illegible]
ثم [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
گفت فاطمه [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]
آنحضرت [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] فاطمه [illegible]
که [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] ر بمعنی الآمر والفاعل یا متکلم که مقتضای لغت مراد دریابد و ل
یا خبر وانی حضر [illegible] کامل بعارضه القرآن مستحق میشود که آن حضرت خود
که [illegible] که معانی [illegible] که بعد از آن را و منحوا بنا حق قرآن [illegible] بود
[illegible] با قطعی یا که تکمیه خواند کلی سنه مره [illegible] کلمات رو
در رمضان می بود آنه غار صحبه العالم [illegible] و مرسی حضر [illegible]
دم قرآن را مقابل دو تا زید الاور مع الاجل الاقصا قرآن و کمال
[illegible] حضرت جانب با کرد الیه و بکتب مره است عصری [illegible]
قرآن که معارضه بود با رحلات [illegible] مشهور صحف [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] او است تا کامل بود امر دین [illegible] کرد و قسمت [illegible]
بیش [illegible] و ترتیب کل ای فاطمه از جبرئیل و فرح و اصرار و صحف [illegible]
[illegible] الآن [illegible] مرد بسته من [illegible] بوده ام در کمر [illegible]
من برای [illegible] مرا [illegible] قرا ما [illegible] که [illegible]
آن حضرت [illegible] داد [illegible] را [illegible]
[illegible] که در آن حضرت [illegible] را [illegible]
[illegible] آن [illegible] را [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] بهترین [illegible] العالمین [illegible]
[illegible] العالمین [illegible]
[illegible] مره [illegible]
[illegible] حضرت
[illegible] کرده [illegible]
[illegible]

خبر داد مرا که مریم بنت عمران افضل نساء [illegible] کرده است که روزی آمد او را [illegible]
[illegible] بعد از وی تو خواهی بود از نساء عالم گردیدم پس خندیدم [illegible]
است [illegible] و نیز روایت است [illegible] که [illegible]
بر فضل فاطمه بر تمامه نساء مؤمنات حتی از مریم فرا گرفته‌اند و محققین [illegible]
محققان گفته است سیوطی و در بعضی احادیث مریم بنت عمران را از
عموم نساء که زهرا رضی الله عنها بر آن نساء تفضیل داد
استثنا کرده است و در حدیث دیگر آمده که فضل فاطمه در بنی [illegible] مریم را استثنا
قوم خود یعنی فاضله‌تر از غیر خود بود و توان گفت که اختلاف این اخبار به جهت تدریج
اطلاع آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم بر فضیلت فاطمه [illegible]
پروردگار تا آخر عموم فضل وی بر تمامه نساء عالم ثابت شد والله اعلم
و بعضی از علماء عائشه را افضل نهند بر فاطمه از جهت آنکه عائشه با آنحضرت در بهشت
باشد و فاطمه با علی و لا بد مقام [illegible] اعلی و اشرف باشد
از مقام علی و لیکن در احادیث واقع شده است که آنحضرت با فاطمه
گفت که من و تو و علی و حسن و حسین در یک مکان باشیم [illegible]
بود و نیز می‌گویند که عائشه مجتهده بود و در زمان خلفا کار فتوی می‌کرد
و اجتهاد می‌کرد و سیوطی در فتاوی گفته که آنچه در [illegible] مذهب است [illegible]
مذاهب آنکه فاطمه رضی الله عنها افضل است از عائشه رضی الله عنها
بعضی عکس دانسته و بعضی در توقف شده [illegible]
[illegible] نا آنکه را [illegible]
فاطمه [illegible] فاطمه جگر پاره پیغمبر است و لا افضل [illegible]
الله [illegible] جگر پاره پیغمبر [illegible]

[illegible] ما و دین ما آنست که فاطمه افضل است بعد از وی مادرش خدیجه بعد از آن عایشه رضی الله عنهن اجمعین و در خدیجه و عایشه نیز اختلاف کرده اند و بعضی گفته اند توقف کرده و بعضی افضلیت بمعنی کثرت ثواب را اعتبار کرده اند ولیکن هیچ کس بحسب شرف ذات طهارت و نسبت و بآنکه موهبه فاطمه و حسن و حسین نرسد والله اعلم المسور بکسر میم و سکون سین مهمله ابن مخرمه بفتح میم و سکون خاء معجمه صحابی صغیر است ولادتش بعد از هجرت بدو سال و قدوم آورده بمدینه سنه ثمان آن رسول خدا [illegible] میکنند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال فاطمة بضعة منی فاطمه گوشت پاره منست بضعه بفتح با و کسر ضاد معجمه پاره از گوشت و سهیل استدلال کرده است بهمین که دشنام کند فاطمه را کافر شود فمن اغضبها اغضبنی پس کسی که در آزرد او را در خشم می آورد مرا از جهت مکان حرمت و اتحاد و فی روایة یریبنی ما ارابها در می آید در ناخوش میکند مرا چیزی که در می آید در ناخوش میکند او را و یؤذینی ما آذاها و آزار می کند مرا چیزی که آزار میکند او را و در سیاق این حدیث در بعض روایات آمده است که اجازت بن هشام برادر ابوجهل خواستند دختر ابوجهل را که نامش عوراء بود بعلی بن ابی طالب و در روایتی آمده که علی خود خواستگاری کرد او را از عم او که حارث بن هشام است و استیذان کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هرگز اذن نمیدهم [illegible] و بعد از آن فرمود و گفت [illegible] حرام نمیکنم حلالی را و حلال نمیکنم حرامی را ولیکن هرگز جمع نشود دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا [illegible] علی [illegible] آمد و عذر خواهی کرد و گفت [illegible] هرگز نگفتم چیزی [illegible] رسول الله [illegible]

گفته است زید بن ارقم صحابی مشهور است عروات [illegible] همراه آنحضرت
گروه مشهور اتفاق ابی بن سلول را اخبار کرده باعث نزول سوره [illegible]
المنافقون شده و دوی از بغض علی مرتضی [illegible] تعالی لعنت قام
رسول الله یوما فینا خطیبا بماء یدعی خما بین مکة والمدینة ایستاد آنحضرت خطبه
خوانی میان ما در موضعی که در آنجا آبی بود که خوانده می شود او خم [illegible]
شدید مهم غدیر خم که سابقا در باب مناقب علی مرتضی مذکور شد عبارت
از آن او سبب غدیر حوض آب و خم نام آن آب را غدیر خم می خوانند
و این موضع میان مکه و مدینه است بجحفه بضم خاء و سکون حاء مهمله و [illegible]
موضع مشهور است فحمد الله و اثنی علیه سپاس گفت آنحضرت خدا
را و ستایش کرد بروی و وعظ و پند داد و تذکیر کرد بعذاب و عقاب
خدا عز و جل یاد داد ثم قال پس گفت آنحضرت اما بعد الا ایها الناس
اما بعد حمد خدا و ثنا او آگاه باشید ای مردمان انما انا بشر یوشک ان
یاتی رسول ربی جز این نیست که من بشر آدمی نزدیک است که بیاید مرا فرستاده
پروردگار من یعنی ملک الموت که بجان ستاندن آید فاجیب
اجابت کنم من و قبول کنم امر پروردگار من و در روایتی قریب [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه و سلم این واقع در آخر ذی الحجه بود بعد از رجوع
از حج الوداع و رحلت فی ربیع الاول و انا تارک فیکم الثقلین و من گذارنده
ام در میان شما دو متاع نفیس را که کتاب الله و اهل بیت رسول
الله اند چنانکه بیان کند و ثقل بکسر مثلثه گرانی و بار و بفتحتین متاع
مسافر و حشم او و هر چیز نفیس مصون انچنین است و در قاموس ثقل
است که در حدیث باین معنی است و بعضی گفته اند که کتاب الله و اهل بیت

دانان چه نقل لغت را چند دلیل تابع آن نقل است که هر کس بار آن
تواند کشید ثقل است و جن و انس را ثقلین گویند که بار زمین آمده‌اند چنانچه
مرده را بار می‌گیرند و ثمار زمین آنند که بایشان معمور است اما باعتبار ثقالت
بجوابات و کتاب سبب هدایت و سبب دین و صلاح عالم اند بعد از آن بیان
ثقل اولین را فرموده اولهما کتاب الله فیه الهدی و النور اول ثقلین قرآن است
که رهنمای راه راست است که بسعادت دنیا و آخرت می‌رساند و در وی
روشنائی است یعنی بیان احکام است که بدان راه روشن گردد و بآسانی بسر منزل
مقصود می‌رساند و نور از آسمان قرآن است فخذوا بکتاب الله و استمسکوا
به پس چنگ زنید بکتاب خدا و چنگ در زنید بآن و محکم گیرید آنرا و از دست
مدهید فحث علی کتاب الله پس برانگیخت ما را پیغمبر بر عمل بکتاب
خدا و رغبت فرمود و ترغیب نمود و خواهانی داد مردم را بران ثم قال و اهل بیتی
پس گفت آنحضرت دوم اهل بیت منند اذکرکم الله فی اهل بیتی یاد می‌دهانم
شما را خدا را یعنی می‌ترسانم از عقاب او بر تقصیر کردن شما در حق ایشان اذکرکم الله
فی اهل بیتی مکرر فرموده این کلمه را برای مبالغه و تاکید و معنی اهل بیت معلوم
شد و حمل این بر جمیع معانی درست است خصوصا بر معنی آخر که محبت و تعظیم ایشان
و رعایت حقوق آداب ایشان واقدم و اهم و اتم است و ظاهر چنان می‌نماید
که اشارت است باحد ثقلین است چنانکه اول بعمل بکتاب است با سمیع تمام
چنانچه متابع منتی اهل بیت منی و آل او بیند و شیخ ولی معتمدی حکیم علی ترمذی
رحمة الله رحمة واسعه در نوادر الاصول می‌فرماید که بیت دو بیت است بیت تن
و بیت نسب و این هر دو خانه سبب آبادانی عالم ظاهر و باطن و صلاح کارخانهٔ دنیا
و دین است ساکنان بیت جسم اهل و عیال و اولاد صوری او بیند و ساکنان

بیت فخر علما و اتقیا که اولاد معنوی آنحضرت اند صلی الله علیه و سلم و سبب عمارت
خانه دین و اساس بنای شریعت اند و مثل ایشان مثل سفینه نوح و امثال آن صادق
است و هر که جامع این دو صفت افتاد و نسبت صحیح را با نسبت طینی جمع کرد نور
او اکمل شد از غیر خود چنانکه بعضی از اولیا که جامع اند میان علم و سیادت و
و حقیقت و باید خود آن رعایت ادب و تعظیم و تقدیم و ادای حقوق نسبت طینی
واجب و لازم است اهکذا قال الحکیم و فی روایته و در روایتی مدح کتاب الله
اینچنین آمده که کتاب الله هو حبل الله کتاب خدا حبل خداست حبل در لغت رسن
و بمعنی عهد و امان و پیوستگی نیز آید یعنی عهد و امان اوست که هر که بدان تمسک کند
از عذاب خدا ایمن گردد و سبب پیوستگی اصحاب قرب حق و ترقی
بمعارج قدس من اتبعه کان علی الهدی کسی که پیروی کند کتاب خدا را
و عمل کند بدان باشد بر راه راست و من ترکه کان علی الضلالة و کسی که بگذارد
او را و تمسک نکند بدان باشد بر گمراهی رواه مسلم ابن عمر رضی الله عنهما انه
کان اذا سلم علی ابن جعفر قال مروی است از ابن عمر که وی بود چون سلام
میکرد بر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب میگفت السلام علیک یا ابن ذی الجناحین
جان سلام بر تو باد ای پسر خداوند دو بازو و ذو الجناحین لقب جعفر طیار
است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را بعد از شهادت وی در غزوه
موته که از بلاد شام است در مدینه دید که دو بازو دارد و با ملایکه در طیران
حیران نشد که این چه حال است بعد از آن خبر آمد که وی شهید شده و منه
و از او را جعفر طیار می گفتند و ذو الجناحین گفته میکردند و در روایتی آمده که
دیدم جعفر را در بهشت که طیران می کند با ملایکه رواه البخاری البراء قال رایت
النبی صلی الله علیه و سلم و الحسن بن علی علی عاتقه یقول گفت براء بن عازب دیدم
آنحضرت

آنحضرت را و حال آنکه حسن بن علی بر دوش اوست در حالی که می گوید آنحضرت
اللهم انی احبه فاحبه خداوندا بدرستی که من دوست میدارم او را پس دوست دار
تو او را احبه اول بضم همزه و کسر حا و ضم با است و ثانی بفتح همزه و فتح با است متفق
علیه . ابو هریره قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی طائفة من النهار
گفت ابو هریره بیرون آمدم همراه آنحضرت در پاره از روز در حینی الی ان اتی خباء فاطمة
تا آنکه آمد آنحضرت بخانه فاطمه را و خبا بکسر خاء معجمه و بموحده بمد خیمه مراد اینجا
خانه است و در بعضی نسخ مصابیح خباء بجای لفظ بمعنی استانه و محل خانه آمده و ظاهر
آنست که این تصحیف است کذا قالوا فقال اثم لکع پس گفت آنحضرت آیا
اینجا کودک است مگر گفت یعنی حسن را می خواهد آنحضرت بلکع امام حسن را
می گفتند او را یا آن کودک اینجا هست و لکع بضم لام و فتح کاف مخفف بمعنی کوچک
آمده یکی از آن معانی صغیر است اینجا بمعنی مراد است فلم یلبث ان جاء یسعی پس
درنگ نکرد آنحضرت یا آن کودک تا آنکه آمد و در رسید میدوید در حالی که می
دوید چنانکه عادت اطفال است حتی اعتنق کل واحد منهما صاحبه تا آنکه در
آغوش یکدیگر افکندند هر یکی از این یعنی آنحضرت و امام حسن صاحب خود را یعنی
بر دوش یکدیگر رسیدند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اللهم انی احبه خداوندا بدرستی که من دوست میدارم او را فاحبه پس دوست دار او
را و احبب من یحبه و دوست دار کسی را که دوست میدارد او را
متفق علیه . ابی بکرة بفتح با و سکون کاف در آخر تا هاست مشهور بکنیت اوست
بضم نون و فتح فا بن الحارث ثقفی است و احوال او بتفصیل نوشته شده است
قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المنبر گفت دیدم آنحضرت را بر منبر
والحسن بن علی الی جنبه و حسن بن علی رضی الله عنه در پهلوی آنحضرت بود و هو

على الناس مرة وعليه أخرى ويقول إن ابني هذا سيد ... فقال آنكه آنحضرت يعني حق آورد بكرم دوم يكبار
وحسن بن علي بار ديگر يعني گاهي بجانب مردم مي نگرد و براي حفظ بعحت
كاهي بجانب حسن از روي شفقت و محبت ويقول ان ابني هذا سيد بعني
گويد آنحضرت بدرستي اين پسر من سيد است گفته اند سيد آنكه فائق باشد قوم
خود را در نيكي وبعضي گفته اند سيد آنكه غالب نيايد بروي يعني حلم واطلاق
سيد بر معاني بسيار آمده مربي ومالك وشريف وفاضل وكريم وحليم ومتحمل اذى
قوم ورئيس ومقدم ولعل الله ان يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين
واميد است كه خدا اصلح دهد بوي ميان دو جماعه بزرگ از مسلمانان اين كلمه
از آنحضرت از تفرق مسلمانان دو فرقه با معاويه وامام حسن اخبار بود
بخلافت زيرا كه شش ماه باقي مانده از سي سال كه آنحضرت خبر داده بود
بود كه الخلافة بعدي ثلثون سنة پس شفقت ورحمت بر امت چنين دانست
بر آن ... كه ترك ملك ودنيا كرد و رعيت وملك الجنان كرد و روايت
كرده اند كه گفت نميخواهم كه يك قطره خون از امت محمد ريخته شود وابن حديث
دلالت دارد بر آنكه هر دو فرقه بر ملت اسلام اند با وجود آنكه يكي بر حق بود
واهل سنت وجماعت را صلح امام حسن رضي الله عنه دليل است بر
صحت امارت معاويه رواه البخاري عن عبد الرحمن بن ابي نعم بضم نون
وسكون عين مهملة تابعي زاهد عابد فاضل ثقه است از عباد كوفه بود
همه بر گرسنگي صابر بود وحجاج او را گرفت ودر خانه تاريك در آورد
و در بعت حبس كرد بعد از پانزده روز رفتند ديدند كه ... وگمان كردند كه ... دفن كنند
ديدند كه ايستاده نماز مي گزارد پس سر داد و گفت برو هر جا كه مي خواهي قال
سمعت عبد الله بن عمر وسأله رجل عن المحرم گفت شنيدم اين را و جال

انز

آنکه سؤال کرده بود از خون پشه یعنی از اهل عراق از حکم محرم که می‌کشد پشه
را یعنی بعد از پشه که اینک جزای آن چیست و چه لازم می‌آید بر وی دم یا صدقه
یا هیچ چیز لازم نمی‌آید قال اهل العراق یسألونی عن الذباب گفت ابن عمر اهل
عراق می‌پرسند مرا از جزای کشتن مگس و قد قتلوا ابن بنت رسول الله
و حال آنکه کشتند پسر دختر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یعنی امام حسین را و قد قال
رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هما ریحانتای من الدنیا یعنی آن دو
تن اند یعنی حسن و حسین دو ریحان منند از دنیا و ریحان بمعنی رحمت و
راحت و رزق آید و ولد را نیز ریحان بدین معنی گویند و ریحان بمعنی گیاه
خوشبوی و با این معنی نیز بر ایشان اطلاق درست می‌توان کرد و ریحانتای بفتح یا و ریحانتا
و ریحانتای بکسر نون و سکون یا نیز مرویست و طیبی گفته که موقع لفظ من الدنیا
مثل قول او حبب من دنیاکم در حدیث حبب الی من دنیاکم رواه البخاری
انس قال لم یکن احد اشبه بالنبی صلی الله علیه وسلم من الحسن بن علی
گفت انس نبود هیچ یکی مانندتر بآنحضرت از حسن بن علی و قال فی الحسین
ایضا کان اشبههم برسول الله و گفت انس در امام حسین نیز بود مشابه‌تر بآنحضرت
مردم بپیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی بنسبت بمردم دیگر و در فصل ثانی
از حدیث علی رضی الله عنه بیاید که حسن مشابه‌تر بود از سینه تا سر و حسین پایان
آن رواه البخاری ابن عباس قال ضمنی النبی صلی الله علیه وسلم الی صدره
فقال اللهم علمه الحکمة گفت ابن عباس در آغوش آورده پیوست مرا آنحضرت
بسینه خود پس گفت خداوندا تعلیم کن او را علم و حکمت و معرفت حقایق
اشیا و عمل بر آنچه سزاوار است و بعضی گفته حکمت سنت است کرداری و در
گفتاری و فی روایة علمه الکتاب تعلیم کن او را کتاب الله که شامل تمامه

علم و حکمت رواه البخاری و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل

الخلاء روایت است از ابن عباس آنست که آنحضرت در آمد در متوضا یعنی در الفرج

خلا یعنی جای آید ست فوضعت له وضوءا پس نهادم من برای آنحضرت

آب وضو لیتوضأ به و او آب وضو و این در بیتی بوده است که ابن عباس

در خانه خاله خود میمونه که از ازواج مطهره بوده است بیتوتت کرده بود فـ

آنحضرت از میمونه گفت که نهاده است این آب را فاخبر پس خبر داده

شد یعنی گفتند مردم خانه که ابن عباس نهاده است فقال اللهم فقهه

فی الدین پس دعا کرد آنحضرت و گفت خداوندا دانا گردان او را در

این علم و فضل همه ایمانی ابن عباس الا انجا بوده است فیکست خدمتی

آنحضرت را کرد با این عطا مشرف شد خدمت باید کرد که مردان از حد

بجای رسید متفق علیه و عن اسامة بن زید عن النبی صلی الله علیه وسلم

کان یأخذه والحسن فیقول اللهم احبهما فانی احبهما روایت میکند اسامه

بن زید از آنحضرت که آنحضرت می گرفت او را و امام حسن را و میگفت

خداوندا دوست دار این دو را زیرا که بدرستی دوست میدارم ایشان را

را زید بن حارثه مولای آنحضرت بود متبنای او بود و اسامه پسر او

آنحضرت بعد او دوست داشتن زید را به او داد که اسامه است و در

مرتبه دوست میداشت که امام حسین نیز میکرد و در محبت شریک میداد

و انجبن ... رسول الله می گفتند یکسر جا ... محبوب بود و آ

رضی الله عنه بود که سیاه چنانکه ... دادن می باشند ... را انکه

بر متن مسکین ... است آثار از اقتاب مشهور است و فی

روایة قال ... گفت اسامه بن زید کان رسول الله

ثم قال صلى الله عليه وسلم اسامة فيقعد على فخذه مي گرفت مرا پس مي نشاند مرا
بر ران خود و يقعد الحسن بن علي على فخذه الاخرى و مي نشاند حسن بن علي را بر ران
ديگر ثم يضمهما ثم مي گرد هر دو را يعني مرا و حسن را يا هر دو ران خود را
ثم يقول اللهم ارحمهما مي گفت خداوندا مهرباني كن هر دو را زيرا كه بدرستي
من مهرباني مي كنم هر دو را رواه البخاري عبد الله بن عمران رسول الله
صلى الله عليه وسلم بعث بعثا وامر عليهم اسامة بن زيد و روايت كرد ابن عمر
كه آنحضرت فرستاده لشكري را و امير گردانيد بران لشكر اسامه بن زيد را
فطعن بعض الناس في امارته پس گفت آنحضرت ان تطعنوا كه طعن مي كنيد
در امارت وي فقد كنتم تطعنون في امارة ابيه من قبل پس تحقيق بوديد شما
كه طعن ميكرديد در امارت پدر وي پيش ازين اشارت است بامارت زيد
بن حارثه در غزوه موته بضم ميم و سكون واو و بدو فوقانيه كه از بلاد شام است
با آنكه وي در حيات نبي بود و مروي است از عائشه آمده است رضي الله
عنها كه نفرستاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم زيد بن حارثه را در هيچ لشكري
مگر آنكه امير ساخت او را بران وايم الله ان كان لخليقا للامارة و سوگند
بخدا بتحقيق بود پدر وي سزاوار امارت را وان كان لمن احب الناس
الي و بتحقيق بود از محبوبترين مردمان بسوي من وان هذا لمن احب الناس
الي بعده و بدرستي اين يعني اسامه نيز از جمله محبوبترين مردم است نزد من
پس از پدر خود چون زيد در غزوه موته شهيد شد آنحضرت اسامه را امير
ساخت تا برود از ان قوم انتقام پدر بگيرد و بزرگان مهاجرين و انصار
كه درانجا ابوبكر و عمر نيز بودند همراه وي نامزد گرديد پس قومي دران
سخن كردند كه غلامي را سردار از مهاجرين و انصار مي سازند پس آن

حضرت صلی الله علیه وسلم در اثنای این حال بیمار شد و چون بیمار گردید چون گفت
و گوی مردم را شنید سر بعصابه بر بسته و بر آمد بالای منبر رفت و حمد و ثنا گفت
و گفت ایها الناس الحدیث پس در اوّل حضرت غالب در مرض موت شد
فاین امر تمام نشد و در حدیث دلیل است بر جواز امارت مولی و تولیت صغار
بر کبار و مفضول بر فاضل اگر مصلحت باشد متفق علیه و فی روایة لمسلم نحوه و در
روایتی از مسلم مانند اینست و فی آخره و در آخر حدیث آورده است
اوصیکم به وصیت میکنم شما را باسامه که نیکی ورزید بوی فانه من
صالحیکم پس بدرستی که وی از جمله صالحان شما است و در روایتی آمده که
فاستوصوا به خیرا من خیارکم و   قال ان زید بن حارثة مولی رسول الله
وعنه از ابن عمر است که زید بن حارثه مولی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما
کنا ندعوه الا زید بن محمد نبودیم ما که می خواندیم او را مگر زید بن محمد یعنی
پسر آنحضرت می گفتیم زیرا که آنحضرت او را پسر خوانده بود و عرب پسر
خواندگان را پسر می خواندند و میراث می دادند حتی نزل القرآن تا آنکه
فرود آمد قرآن که امر کرد به نسبت کردن پسر زید بخود که متضمن نهی از نسبت
پسر زید است و آن قرآن این آیه است که ادعوهم لآبائهم بخوانید پسر
خواندگان را و نسبت کنید ایشان را به پدران ایشان و مضمون آخر
آیه اینست که خواندن ایشان به پدران ایشان عدل تر و راست تر است
اگر ندانند پدران ایشان را پس برادران شما و موالی شما اند
متفق و ذکر کرده حدیث البراء و ذکر کرده حدیث براء بن عازب قال
لعلی انت منی که در مصابیح اینجا مذکور است در باب بلوغ الصغیر و
حضانته   الثانی   عن جابر قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم

في حجته

في حجته يوم عرفة گفت جابر دیدم آنحضرت را در حج وی که حجة الوداع باشد روز
عرفه وهو على ناقته القصواء يخطب وحاصل آنکه آنحضرت سوار ناقه بود که نام او قصوا
است خطبه می‌خواند و قصوا را قصوا گویند که گوشه از گوش وی بریده باشند و
ناقه آنحضرت چنین نبود بلکه صفت وی چنین واقع شده بود و اصحاب لغت
گفته‌اند بسبب سبقت و دور شدن که با مقصود الغایة می‌دوید فسمعته يقول يا ايها الناس
اني تركت فيكم ما ان اخذتم به لن تضلوا پس شنیدم آنحضرت را که می‌گفت
ای مردم بدرستی من گذارنده‌ام در شما چیزی را که اگر بگیرید آنرا و عمل
کنید بدان هرگز گمراه نمی‌شوید کتاب الله وعترتي کتاب خدا را و اهل بیت
خود را و عترت قوم و خویشان و نزدیکان مرد و اهل بیت وی و تعبیر کرد
بقول خود اهل بيتي تصریحا اشارت کردن بآنکه مراد اینجا از عترت اخص از قوم
و اقربا است که اولاد جد قریب باشند یعنی اولاد و ذریت وی صلی الله
علیه وسلم و سابقا گذشت که این اشارت باخص ست فافهم رواه
الترمذي زيد بن ارقم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني تارك فيكم
ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدي بدرستی من گذارنده‌ام در شما چیزی که اگر
چنگ در زنید شما بدان چیز هرگز گمراه نمی‌شوید پس از من احدهما اعظم من الآخر
یکی از آن دو چیز بزرگتر از دیگر است كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض
و می‌گذارم کتاب خدا را قرآن رسنی است دراز کرده شده از آسمان
بجانب زمین بود آویخته شده تا دست دران زنید و بآسمان قدس برآیید
و عهد و امان اوست برای بندگان وعترتي اهل بيتي و می‌گذارم عترت
خود را که اهل بیت من‌اند ولن يتفرقا حتى يردا على الحوض و هرگز جدا نمی‌شوند
کتاب الله و عترت من از هم تا آنکه در آیند بر من حوض را یعنی بجای شمای

کنند و بیش شکم می کوبید تا شما ایشان را ببینید که معامله با ایشان چگونه کرده اید
آورده و زد و بر روی ... آمدن ... فانظروا کیف تخلفونی فیهما پس نظر
و تامل و تفکر نمائید که چگونه خلیفه می شوید مرا در کتاب الله و عترت یعنی
چگونه معامله می کنید و تمسک می نمائید یا نه رواه الترمذی و عن زید بن ارقم
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعلی و فاطمة والحسن والحسین انا حرب
لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم من جنگم یعنی جنگ کننده ام مرکسی را که جنگ
کنند با ایشان و صلح کننده ام مرکسی را یعنی صلح کنند با ایشان و سلم بکسر سین
و فتح آن صلح رواه الترمذی و عن جمیع بن عمیر رضی الله عنه تابعی است
تیمی محل صدق و صالح الحدیث روایت میکند از عائشه و ابن عمر و
بخاری گفته فیه نظر که در احادیث او نظر است قال دخلت مع عمتی علی
عائشه گفت در آمدم همراه عمه خود بر عائشه فسئلت ای الناس کان
احب الی رسول الله پس پرسیدم که کدام آدم از آدمیان بود محبوبتر
بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم قالت فاطمة گفت عائشه فاطمه
محبوبتر از مردم بود نزد آنحضرت فقیل من الرجال پس پرسیده شد
عائشه از مردان کدام محبوبتر بود قالت زوجها گفت عائشه از مردان
شوهر فاطمه که علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین اینجا انصاف عائشه صدق
و صدق او باید دید که چه گفت و جای آن بود که می گفت من و پدر من
دور نیست که اگر از حضرت فاطمه زهرا می پرسیدندی می گفت که عائشه
و پدرش بخلاف زعم اهل رفض و لعنت که ایشان را ... مخالف
و معاند حال کنند و حاشا ثم حاشا با وجود فرق میان محبت و فضیلت
فقد تدبر رواه الترمذی عبد المطلب بن ربیعه ... پسر ربیعه حارث

ن.

بن عبد المطلب بن هاشم قرشی هاشمی عم رسول الله صلی الله علیه وسلم
صاحب جامع الاصول او را از صحابه ذکر کرده و گفته وی مرد بود در زمان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در کاشف گفته صحابی شامی نجیب ساکن
مدینه بود بعد ازان بشام رفت و همانجا وفات یافت در سنه اثنین و ستین
روایت می‌کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و از علی رضی الله عنه ان العباس
دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم مغضبا حکایت میکند عبد المطلب بن ربیعه
که عباس عم آنحضرت [illegible] آمد نزد آنحضرت در حالی که در غضب در آورده شده
بود عباس یعنی کسی او را در غضب در آورده و کاری کرده یا حرفی گفته
که موجب غضب عباس شده و انا عنده و من نزد آنحضرت بودم فقال
ما اغضبک پس گفت آنحضرت خطاب بعباس چه چیز در غضب در آورد
ترا قال گفت عباس یا رسول الله ما لنا و لقریش چه حال است ما را و
مر قریش را اذا تلاقوا بینهم تلاقوا بوجوه مبشره وقتی که ملاقات کنند بعضی
با بعضی خود با ملاقات کنند بروبهای تر و تازه و مبشره بضم میم و سکون موحده
و کسر شین معجمه مخففه از بشر یعنی طلاقت بمعنی تازه رویی و کشاده رویی
و در روایت کرده شده است مسفره بضم میم و سکون مهمله و کسر فا از اسفار
یعنی روشنی و اذا لقونا بغیر ذلک و چون پیش آیند ما را که بنی هاشم
عبد المطلبیم پیش آیند بغیر آن صفت و حال یعنی بی بشر و طلاقت فغضب رسول
الله علیه وسلم در غضب آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حتی احمر وجهه تا آنکه
سرخ گشت روی آنحضرت ثم قال والذی نفسی بیده لا یدخل قلب
الرجل الایمان حتی یحبکم لله و لرسوله پس گفت آنحضرت بخدا سوگند
در نمی‌آید در دل هیچ مردی را ایمان تا آنکه دوست دارد شما را برای محبت

خشم و رضای او و محبت رسول ... ثم قال ایها الناس من آذی عمی
فقد آذانی پس گفت آنحضرت آگاه باشید ای مردم که ...
عمو الیس تحقیق آثار کردم فانما عم الرجل صنو ابیه زیرا که بتحقیق عم ...
مثل پدر او و صنو بکسر صاد و سکون نون یکی از چند تنه درخت که
از یک بیخ باشند و برادر پدر صنوان تنه صنوان مانند ... و بیخ
مخصوص بدرخت خرما دارند رواه الترمذی و فی المصابیح عن المطلب
نبیه بجای عبد المطلب بن ربیعه لفظ و صحیح عبد المطلب است ابن
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العباس منی و انا منه
گفت ابن عباس گفت آنحضرت عباس از من است و من از عباس
کنایت است از اتحاد و یگانگی و محبت و گفته که آنحضرت اصل است
باعتبار شرف و فضل و نبوت و عباس اصل است از جهت نسبت
عمومت و ظاهر آنست که این عبارت کنایه است از اتحاد در محبت
و اخلاص چنانکه با امیر المؤمنین فرمود انا منک و انت منی رواه الترمذی
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للعباس اذا کان غداة
الاثنین فأتنی انت و ولدک و هم از ابن عباس است گفت آنحضرت
مر عباس را وقتی که باشد بامداد روز دوشنبه بیا تو و اولاد تو و
... و جمع هر دو اطلاق یا بعید توانند که مراد ... ابن عباس با
... اول او ... است لغو عربی و غدو ... حتی ادعو لکم تا ...
... و در بعض نسخ لهم بجای لکم بدعوة ینفعک الله بها و ولدک
بدعائی که سود دهد گردانند ترا خدای تعالی بآن دعا اولاد ترا فغدا
و غدونا معه یعنی بامداد کرد عباس ... آنحضرت و آمدیم ما همراه

وی

روي مولي كت بشارة و بشارت داد آنحضرت عباس را بملک خود و اشارت بآنکه ایشان
خلفا می شوند آنحضرت الله حیث ما ندا میداد که یک سلطنت ایشان مر اشتمال است و
بانکه بسط کند خدای تعالی بر ایشان رحمت خود را چنانکه بسط کرده ام
نیکی کت بر خود ها ثم قال اللهم اغفر للعباس وولده خداوندا بیامرز عباس
و اولاد او را بمغفرة ظاهرة و باطنة آمرزشی آشکارا و پنهانی لا تغادر
ذنبا آمرزشی که بگذارد هیچ گناه را اللهم احفظه في ولده خداوندا نگاه دار او را
در اولاد او یعنی گرامی دار او را و رعایت کن حق او را یا نگاه دار او را
در آفات و بلا یا در اولاد وی یا ضایع مگردان رواه الترمذي و زاد رزین
و فیه ملحوظ است رزین که یکباره از اینجهت حدیث شمس است در روایت خود این
بمضمون که اجعل الخلافة باقية في عقبه بگردان پادشاهی را در او ملک
و دولت پاینده در اولاد وی یعنی تا مدت مدید و تا چند سال خلافت
در خلفای عباسیان بود باید حقیقت این امر است هم است که خلافت
ایشان است باید که جرأت نکند کسی را منصب نکند والله اعلم و قال
الترمذي هذا حديث غريب و انه رأى جبريل مرتين و عنه ابن
عباس است گفت ابن عباس دید جبریل را دو بار و دعا کرد رسول
الله صلی الله علیه وسلم مرتین و دعا کرد او را آنحضرت دو بار رواه الترمذي
گفت آنکه دیدن او جبریل را دو بار سیوطی در جمع الجوامع روایت کرده که
از ابن عباس گذشتم من به پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در جامه های سفید
آنحضرت را یعنی گفت با وصیه کلبی و من ندانستم که وی جبریل بود پس
گفت جبریل آنحضرت را یا رسول الله این ابن عباس است اگر سلام کردی
جواب سلام وی را می گفتیم وی البته جامه سفید جامه است و بآنکه

نبوت کنند او را و بعد از وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم جبرئیل آنحضرت را گفت
گفت علیه السلام تو از پس سلام گزاردن چون گفتی که گذشته بی آلعنتم یا رسول
الله تو این سخن میکردی و باز سکتی پس حبیب را پس تا خوش و تشنم کرده
گم را نگفتن شما را بجواب گفتن پیش شما سلام را گفت آنحضرت که وی
چنین بود الحدیث رواه ابن حبان و ترمذی گفته تا این قصه در
واقع شده کذا فی جامع الاصول گفت کاتب حروف بنده مسکین عبد
الحق بن سیف الدین بخاری پوشیده نیست که جبرئیل نزد آنحضرت
در صورت دحیه کلبی می آمد و صحابه آنرا می دیدند پیش جبرئیل
ابن عباس بدین وجه یا بسبب که ظاهر آنست که این بعد از آنحضرت
را دید و تمثیل بصورت دحیه نادر عالم ملکوت که غیر [illegible]
کسی ندید و دیدن صحابه در عالم ناسوت می بود و گفت آنحضرت
یا ابن عباس که هر که جبرئیل را جز من دید بصرش برفت و [illegible] نوایی
ابن عباس خیر رفتنی هست و لیکن بعد وفات تو بازمیدهد
بصر آورده اند که چون ابن عباس مرده بود اعدا بر کفن او
ظاهر اسفید امد و در کفن او در آمده غایب شد و هر چند جستند
پس عکرمه مولی ابن عباس گفت آیا نمیدانید شما این بصر
که وعده کرده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم روز وفات
باز خواهند داد و چون ابن عباس را در لحد نهادند آوازی از
غیب آمد که همه شنیدند یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة الحدیث و اما دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بار پس آنچه گذشت می دریابد فصل اول که آنحضرت حسنا نیز او

[illegible] شود و گفت اللهم علمه الکتاب [illegible] و هو حدیث اوست که آنحضرت وی را دید
[illegible] آب [illegible] بو بدادم رسید که نهاد این آب را گفتند ابن عباس
[illegible] اللهم فقهه فی الدین [illegible] که یکبار در بیتوتت در خانه میمونه شده بودم
[illegible] آنحضرت عباس [illegible] و دعا کردن [illegible]
قال دعا لی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یؤتینی الله الحکمة مرتین
از ابن عباس است که وی گفت دعا کرد مرا آنحضرت که بدهد مرا خدای تعالی
حکمت [illegible] نظر در وجه اول است چه [illegible] حکمت [illegible]
ابی هریرة قال کان جعفر یحب المساکین بود جعفر بن ابی طالب دوست
میداشت مسکینان را و یجلس الیهم و می نشست و میل میکرد بایشان
و [illegible] میکرد ایشان را و سخن میکردند ایشان او را و کان رسول
الله [illegible] و کان و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یکنیه بابی المساکین
کنیت میکرد جعفر را باب المساکین یعنی پدر مسکینان و مربی ایشان و مهر
بر ایشان رواه الترمذی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رایت
جعفرا یطیر فی الجنة مع الملائکة دیدم جعفر را که می پرد در بهشت با فرشتگان
رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب [illegible] ابی سعید قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة گفت ابو سعید
[illegible] گفت آنحضرت حسن و حسین مهتر و بهتر جوانان بهشت اند [illegible]
[illegible] شین و تخفیف با جمع شاب بمعنی جوان [illegible]
[illegible] شباب بضم شین و تشدید با نیز جمع شاب آمده
[illegible] که مراد آنست که ایشان افضل اند کسی که جوان مرد در راه خدا
[illegible] بر این سخن [illegible] زیرا که نیست وجه تخصیص فضل ایشان را بر کسی

به جوانان چه مردم باشند پس این ما فضل ایشان از جمیع جوانان که بمیرند پیش از پیری
است که بعضی گفته اند که مراد آنست که ایشان سید اهل الجنة اند بجز انبیا
و خلیفه هم خوانده اند لیکن تخصیص کنند بغیر انبیا و خلفای راشدین و گفته اند که
این لقب بمعنی فتوت و جوانمردی و کرم باشد که چون از عالم رفتند همه
بیشتر شباب بکنیه تعظیم و تحبیب باشد چنانکه پدر پسر را جوان عظام و صغیر
همه را جوان مینامد گویا اگرچه مسن و شباب باشند والله اعلم رواه الترمذی
وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الحسن والحسین هما ریحانای
من الدنیا رواه الترمذی وقد سبق فی فصل الاول و تحقیق گذشته است
این حدیث در فصل اول که عبد الرحمن ابن ابی نعم از ابن عمر روایت کرد
الی آخر حدیث بود و صاحب مصابیح در فصل ثانی مستقل آورده که
مولف این را اعتراض هست شاید که بتعدد طرق آمده باشد و محدثان
این را بسیار میکنند وعن اسامة بن زید قال طرقت النبی صلی الله علیه
وسلم ذات لیلة فی بعض الحاجة گفت اسامة بن زید آمدم آنحضرت
را در شب یعنی در جهت بعضی حاجتی که داشتم طرق و طروق در اصل
طارق آینده در شب فخرج النبی صلی الله علیه وسلم وهو مشتمل علی شیء
لا ادری ما هو پس بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه وی فرا گرفته بود
است بر چیزی که ندانستم من که چه چیز است الخبر فلما فرغت من
حاجتی یعنی چون بپرداختم من از حاجت خود را قلت ما هذا الذی انت مشتمل
علیه گفتم چیست این چیزی که تو در گرفته آنرا فکشفه یعنی بگشاد
آنرا فاذا الحسن والحسین علی ورکیه پس ناگاه حسن و
حسین بر هر دو سوی ران آنحضرت یعنی هر دو نشسته اند گرفته خود را

بجا لها بهما ما انسکم چنانکه شاعر نفیس [illegible] عقد و ورک بفتح واو و کسر راء و
سکون آن [illegible] بالای [illegible] ران پیر گویند چنانکه کتف بالای بازو را
مقال ابناي وابنا ابنتي پس گفت آنحضرت این هر دو پسران و دختر من اند
[illegible] معلوم میشود که این بیت این است چنانکه این و در بین ثبوت شرف
سنت [illegible] ماوه و محبت ایشان قول خداوند تعالی است در بعضها
من بعض بر خلاف آنچه شاعر گفته است بنونا بنو ابنائنا وبناتنا
بنوهن ابناء الرجال الاباعد اللهم اني احبهما فاحبهما واحب من يحبهما خداوند
بدرستی که من دوست میدارم این هر دو را پس دوست دار تو این هر دو
را و دوست دار کسی را که دوست دارد این هر دو را رواه الترمذي
[illegible] و تحقیق واقع است زنی بود که خدمت بعضی از ازواج مطهره
میکرد و دایه ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی دهنده فاطمه
دبیاه اسماء بنت عمیس قالت دخلت على ام سلمة وهي تبكي سلمى در آمد
بر ام سلمه و حال آنکه وی می گریست فقلت ما يبكيك پس گفتم چه می گریاند
ترا چه سبب میگریی قالت رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفت ام سلمه دیدم [illegible] في المنام می خواهد ام سلمه از این
[illegible] در خواب یعنی آنحضرت را در خواب میدیدم و علی راسه و
لحيته التراب و حال آنکه بر سر و ریش مبارک آنحضرت خاک بود فقلت
ما لك يا رسول الله پس گفتم چه شده است ترا یا رسول الله که خاک آلوده شده قال
شهدت قتل الحسين انفا گفت حاضر شدم کشتن حسین را اکنون رواه الترمذي
وقال هذا حديث غريب پوشیده نماند که موت ام سلمه رضي الله عنها در
[illegible] است و بعضی گفته اند سنه [illegible] و قول اول صحیح است

وشهادت حضرت امام حسین [illegible] غیر [illegible] احدی [illegible]
اگر قول ثانی صحیح است هیچ تنافی نیست و معقول که [illegible]
از وقوع آن واقع را در جواب ایشان نموده شد المعاکه عن باعتبار و
تحقیق اوست در آن وقت [illegible] انس قال سئل رسول الله صلی
الله علیه وسلم ای اهل بیتک احب الیک گفت الحسن پرسیده شد
آنحضرت که کدام یک از اهل بیت تو محبوبتر است بسوی تو قال گفت
الحسن والحسین وکان یقول لفاطمة ادعی لی ابنی و بود آنحضرت که
گفت می فاطمه را بخوان و طلب برای من پسر دو پسر منها و یضمهما الیه
می بوئید آنحضرت حسن و حسین را و گرد می آورد ایشان را بسوی
خود و چسپانید بخود رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب [illegible]
بضم با و فتح را از احوال او گفته شده است قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یخطبنا اذ جاء الحسن والحسین گفت بریده بود آنحضرت که
خطبه می خواند مارا ناگاه آمدند حسن و حسین علیهما قمیصان احمران
[illegible] سرخ [illegible] و بعد ان راه میرفتند هر دو و می
و می افتادند [illegible] چنانکه [illegible] الاطفال [illegible] بغیران لطم تا
فنزل رسول الله پس فرود آمد [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
فحملهما و وضعهما بین یدیه پس برداشت آنحضرت هر دو را [illegible]
را در پیش خود ثم قال صدق الله پس گفت آنحضرت راست گفته است
خدای تعالی انما اموالکم و اولادکم فتنة نیست اموال شما و اولاد شما
فتنه و ابتلا و محل آزمایش نظرت الی هذین الصبیین یمشیان و یعثران
نگاه کردم بسوی این دو خورد که راه میروند و می افتند فلم اصبر حتی

قطعت

قطعت حدیثی ولم یمکن صبر نتوانستم کرد تا آنکه بریدم سخن خود را و بر منبر ولصحبت آن
دو پسران احکام و امر و نهی میکردم و رفتم و بر داشتم ایشان را و این از جهت
تاثیر رفت و رحمت و شفقت بود در قلب شریف او بود و شفقت و رحمت بر اولاد
و نظایر امری مستحسن و مستحب و مرضی حق است و عمل در خطبه جایز است یا
این از قسم تداخل عبادات باشد و اعتقاد آنحضرت تواضع بود و تعلیم
اصحاب تا ابرار ارتکاب اینچنین عمل عادت نکنند و مساهله نورزند
یا آنکه از غلبه مقام قوت و خلوت صفی حزن سرزلی واقع شده باشد
و اجمال کلام در احوال شریف نیست و الله اعلم بحقیقة حال جنت صلی الله
علیه و سلم رواه الترمذی و ابوداود و النسائی و عن یعلی بن مرة بضم یا و
سکون عین مهمله و فتح لام بن مرة بضم میم و تشدید را صحابی است معدود در
اهل کوفه و بعضی گویند در اهل بصره حاضر شده حدیبیه و خیبر را و فتح و
طایف را قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حسین منی و انا من
حسین گفت آنحضرت حسین از من است و من از حسین احب الله
من احب حسینا دوست دارد خدای تعالی کسی را که دوست میدارد
حسین را حسین سبط من الاسباط حسین سبطی است از اسباط
سبط بکسر سین و سکون موحده فرزند اسباط جماعت فرزندان
یعقوب علیه السلام و اسباط از بنی اسرائیل چنانکه قبایل از عرب
و سبط در اصل بمعنی درختی که او را شاخهای بسیار باشد و یهودی یکی
و تسمیه ... بسبط اشایت است بآنکه منشعب میگردد از نسل
وی خلق کثیر رواه الترمذی و عن علی رضی الله عنه قال الحسن اشبه رسول
الله گفت امیر المومنین علی حسن مانندتر است به پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم ما بين الصدر الى الرأس ... در چیزی که میان سینه تا سر است و حسین
أشبه النبي صلی الله علیه وسلم ما كان اسفل من ذلك و حسین شبیه
است آنحضرت را در چیزی که هست تا پایان تر از سینه او یا هر دو شبیه
بوده مجموعه آنحضرت بودند وجود شریف آنحضرت قسمت یافته بود
میان هر دو رواه الترمذی حذیفه قال قلت لامی دعینی آتی النبی حذیفه
بن الیمان گفتم مر مادر خود را بگذار مرا و اذن ده که بیایم پیغمبر را و برسم
بخدمت وی صلی الله علیه وسلم فاصلی معه المغرب پس بگذارم با وی
نماز شام را و اساله ان یستغفر لی ذلك و طلب کنم از وی که طلب
آمرزش کند از خدا برای من و برای تو پس اذن داد مادر فاتیت النبی
پس آمدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فصلیت معه المغرب ...
با آنحضرت نماز مغرب را فصلی حتی صلی العشاء پس گزارد آنحضرت
نوافل تا آنکه گزارد نماز خفتن را و درین حدیث فضیلت شغل ما بین مغرب
و عشا است بنماز نفل و مشایخ این را احیا ما بین العشائین ...
ثم انفتل فتبعته پس بازگشت آنحضرت از نماز و بازگشت بجانب خانه
پیروی کردم آنحضرت را و رفتم دنبال وی فسمع صوتی پس شنید آنحضرت
آواز مرا آواز پای و نعلین مرا در رفتن یا سخن می گفت حذیفه
آنرا بشنید فقال من هذا حذیفه پس گفت آنحضرت کیست این حذیفه
با تو قلت نعم گفتم آری حضرت منم حذیفه قال ما حاجتک گفت آنحضرت
چیست حاجت تو وچه می گویی و چه میخواهی غفر الله لك و لامك بیامرزد
خدا مر ترا و مر مادر ترا ان هذا ملك لم ینزل الی الارض قط قبل هذه اللیله
بدرستی این فرشته ایست که فرود نیامده است بسوی زمین هرگز پیش ...

از بن ملک استاذن ربه ان یسلم علی و بشرنی یعنی خواست وی از پروردگار

خود که بیاید و سلام کند بر من و بشارت دهد مرا بآنکه فاطمه سیده زنان اهل جنت و بآنکه

حسن و حسین مهتری و صاحب جوانان اهل بهشت اند رواه الترمذی

وقال هذا حدیث غریب ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله

علیه وسلم حامل الحسن بن علی علی عاتقه گفت ابن عباس بود آنحضرت بردارنده

بر دوش خود فقال رجل نعم المرکب رکبت یا غلام پس گفت مردی

نیکو مرکبی است که سوار شدی تو ای کودک فقال النبی صلی الله علیه

وسلم ونعم الراکب هو و نیکو سواری است وی یعنی مرکب چنانکه نیکو

است و راکب هم نیکو است و این واو در ونعم الراکب مثل واوی

است که در عطف تلقینی کلام آمده است چون آن مرد امدح مرکب را مدح کرد گویا

وی را رضی الله عنه بخشم که ندید پس فرمود در جواب وی آنچه فرمود و در

حقیقت حال مدح و غایت فضیلت حسن را رضی الله عنه و از سیاق روایت

ترمذی عن عمر رضی الله عنه انه فرض لاسامة فی ثلاثة آلاف وخمس مائة

گفت امیر المؤمنین عمر که وی اندازه کرد و تعیین نمود مر اسامه بن زید

را در خلافت خود از بیت المال برای رزق وی دادن کرد در سه هزار

و پانصد هزار درهم وفرض لعبد الله بن عمر فی ثلاثة آلاف و تقدیر کرد برای

پسر خود عبد الله بن عمر در بیت المال دادن کرد او را در سه هزار فقال عبد الله

بن عمر لابیه لم فضلت اسامة علی پس گفت ابن عمر مر پدر خود را بچه سبب

زیادتی دادی بر من و فزونی دادی اسامه را بر من فوالله ما سبقنی الی مشهد پس بخدا

سوگند سبقت نکرده است وی از من بهیچ مشهدی از مشاهد غزوات قال

لان زیدا کان احب الی رسول الله من ابیک گفت عمر از آنجهت فضیلت دادم

اورا که زید بن حارثه که پسر خادم بود محبوبتر بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم از پدر تو که منم وکان اسامة احب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
میکنم و بود اسامه محبوبتر بسوی آنحضرت از تو فاخترت حب رسول الله
پس اختیار کردم من محبوب پیغمبر خدا را که اسامه است صلی الله علیه و
سلم علی حبی یعنی بر محبوب خود که تو ئی رواه الترمذی جبله بفتح جیم و
موحده و لام مفتوحات بن حارثه برادر زید بن حارثه است اکبر
از وی و وی صحابی نیست روایت از آنحضرت و از برادر خود دارد گفت
قدمت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت گفت قدوم آمدم
بر آنحضرت پس گفتم یا رسول الله ابعث معی اخی زید ابعث بفرست با
من برادرم را که زید است قال هو ذا گفت او یعنی زید بن حارثه اینست
قال انطلق معک لم امنعه پس اگر برود با تو منع نمیدارم اورا و نمی کویم
که نرود برود داده اند قال گفت زید یا رسول الله لا اختار علیک
احدا اختیار نمیکنم بر تو هیچ یکی را قال گفت جبله فرأیت
افضل من رأیی پس دیدم و یافتم رای برادر خود را که زید است
گزیدن خدمت آنحضرت فاضلتر و بهتر از رای که خود در بردن او بود
رواه الترمذی و اصل قصه وی و زید آنست که وی با اصل از یمن است
در عهد کودکی خود که هشت ساله بود در سنه قومی از عرب افتاده بود
پس آنکه او را بر شتر بازار آوردند تا بفروشند و حکیم بن حزام که برادر
زاده خدیجه رضی الله عنها بود و پیش از اسلام برای عمه خود خدیجه خرید و
چون در تزوج آنحضرت درآمد صلی الله علیه وسلم آنرا بآنحضرت بخشید
و آنحضرت او را به پسری برگزید و نام ایمن را که موالات آنحضرت بود

بزنی تزویج کرد و وی اول من اسلم است بقول بعضی و خود تر است از
آنحضرت بده سال و بعضی گویند به بیست سال حاضر شد در روایت بدر دیگر را
نام هیچ صحابیه در قرآن مذکور نشده مگر نام او در قول حق سبحانه فلما قضی زید منها
وطرا و آنحضرت او را با جعفر بن ابی طالب برادری داد و در غزوه موته شهید
شد سنه ثمان و پنجاه و پنج ساله رضی الله عنه اسامة بن زید قال لما ثقل رسول الله
صلی الله علیه و سلم هبطت و هبط الناس المدینة روایت است از اسامه
که چون گران شد آنحضرت و بیمار شد فرود آمدم من و فرود آمدند مردم
مدینه را یعنی از آن لشکری که آنحضرت مرا با مهاجرین و انصار روان کرده بود
بغیر عمل افتاده بود بعد از چند روز بشنیدن خبر گرانی آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بمدینه باز آمدیم و ذکر هبوط که یعنی از بالا بپایان فرود آمدن است
بجهة آنست که آن موضعی که لشکر در آنجا افتاده بود موضعی است که در جانب
علو مدینه است که او را بحرف جیم و فا و چنین گویند چنانکه عرفات در
[illegible] کلام رعایت علو و سفل می کنند چنانکه اگر از مکه بعرفات روند
گویند صعدنا الی عرفات و از عرفات بمکه بیایند هبطنا الی مکه همچنین از
مدینه بحرف رفتن صعود و از آنجا بمدینه آمدن هبوط است حتی در مسجد
ام اگر بجانب باب السلام روند که بجانب عرفات است صعدنا الی
باب السلام میگویند فدخلت علی رسول الله پس در آمدم من بر پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم و قد اصمت و حال آنکه به تحقیق خاموش گردانیده
شده بود آنحضرت و طاقت سخن کردن ندارد فلم یتکلم پس سخن نکرد
آنحضرت صمت و صموت خاموش شدن اصمات و تصمیت خاموش
گردانیدن فجعل رسول الله صلی الله علیه و سلم یضع یدیه علی و یرفعهما پس

گشت آنحضرت که می نهد هر دو دست را بر سینه و بر میدارد و بجا عرف اینه
بوی پس می شناسیم و می فهمم از هر دو دست نهادن آنحضرت بر سینه و
برداشتن آنها که دعا می کند او را رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب
عائشة قالت اراد النبي صلى الله عليه وسلم ان ينحي مخاط اسامة
از عائشه که گفت خواست آنحضرت در وقتی که اسامه خورد بود و در کنار
آنحضرت می بود که یکسو کند و دور کند آب بینی اسامه را و پاک کند بینی
او را چنانکه اطفال را می کنند مخاط بضم میم آب بینی و بمخط بینی اف کرد
قالت عائشة دعني حتى انا الذي افعل گفت عائشه بگذار مرا تا آنکه من کنم
این کار را یعنی یکسو کردن آب بینی اسامه را گویند که عائشه را رضی
الله عنها خوش نیامد این فعل از آنحضرت صلى الله عليه وسلم قال يا عائشة
احبه فاني احبه گفت ای عائشه دوست دار اسامه را زیرا که من دوست
میدارم او را یعنی اگر تو بالطبع او را دوست نمیداری ازین جهت که من
دوست میدارم دوست دار که محبوب محبوب محبوب است و حقیقت
کمال محبت آنست که از محبوب به متعلقان وی سرایت کند و سرایت
نماید هر کس و هر چیز که باشد از یار و دیار وی وعن بذهبتي الديار
والناس فيما يعشقون مذاهب رواه الترمذی اسامة بن زيد
قال كنت جالسا اذ جاء علي والعباس يستاذنان روایت است
از اسامه گفت بودیم من نشسته یعنی در ملازمت آنحضرت ناگاه آمد علی
و عباس رضی الله عنهما و در حالیکه طلب اذن می کردند بر آنحضرت
فقالا لاسامة استاذن لنا على رسول الله پس گفتند علی و عباس
طلب اذن کن برای ما بر پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و خبر کن او را

فقيل يا رسول الله علي والعباس يستاذنان علي وعباس اذن مي طلبيد كه
در آيند فقال اتدري ما جاء بهما پس گفت آنحضرت آيا در مي يابي وي
مي تو كه چه چيز آورده است ايشان را و بچه كار آمده اند قلت لا گفتم ني در نيافتم
و نميدانم قال لكني ادري گفت آنحضرت ليكن من در مي يابم كه بچه مطلوب
آمده اند ائذن لهما اذن ده مر ايشان را كه بيايند پس اذن دادم تا
در آمدند فقالا پس گفتند علي وعباس يا رسول الله جئناك لنسألك اي
اهلك احب اليك آمده ايم ترا كه بپرسيم ترا كدام كس از اهل بيت تو
محبوبتر است بسوى تو قال فاطمة بنت محمد گفت آنحضرت محبوبترين اهل
بيت من بنزد فاطمه دختر محمد است درين وصف تفخيم و تعظيم شان
فاطمه از براى بيان علت حكم است قالا ما جئناك نسألك عن اهلك
عن النساء گفتند نيامده ايم ترا كه بپرسيم ترا از حال اهل بيت تو از
زنان يعني من النساء و در مصابيح مذكور است و در جامع الاصول
ترمذي نيست قال گفت آنحضرت احب اهلي الي من قد انعم الله
عليه محبوبترين اهل بيت من بسوى من كسي است كه به تحقيق انعام
احسان كرده است خداى تعالى بهدايت و كرامت بروي و انعمت
عليه و انعام و احسان كرده ام من بروي باعتاق و تبني الكسب كيست
اسامة بن زيد پوشيده نماند كه انعام حق جل وعلا و انعام آنحضرت
صلى الله عليه وسلم در قرآن نسبت بزيد كه پدر اسامه است مذكور است
ليكن انعام بر پدر مستلزم انعام بر پسر است باين اعتبار آنحضرت
مضمون آيه كريمه را بر اسامه فرود آورد گويا فرمود زيد و پسر او
قالا ثم من گفتند علي وعباس پس بعد ازان كيست قال گفت آنحضرت علي بن

ابي طالب فقال العباس پس گفت عباس يا رسول الله جعلت عمك آخر
هم گردانيدي عم خود را آخر اهل بيت خود يعني اگر بعد از اين پس هم مهاجر سمي
گفت قال ان عليا سبقك بالهجرة گفت يا عم بدرستي علي سبقت كرده
است ترا بهجرت اسلام عباس رضي الله عنه بعد از واقعه بدر است و
بعضي مي گويند عباس هم در مكه مسلمان بود وليكن از مشركان مي پوشيد
تا وجود اشتهار هجرت بعد از ان گرديد پوشيده نماند كه اگر بعد وجوه مشغول
ملحوظ نباشد بتقدم اسامه بر علي در اجيت مشكل مي شود فافهم و بالكلية
پس التنبه در بمقام تعدد و اعتبار وجوه و حيثيات معتبر است رواه الترمذي
و ذكر ان عم الرجل صنو ابيه في كتاب الزكوة و ذكر كرده من اين حديث كه در
منقبت عباس رضي الله عنه واقع است در كتاب زكوة و اينجا در ضمن حديث
عبد المطلب بن ربيعه مذكور شد الثالث عقبه بضم و سكون قاف
بن الحارث صحابيست از اولاد نوفل بن عبد مناف اسلام آورد روز
فتح قال گفت صلي ابو بكر العصر گذارد ابو بكر صديق نماز ديگر را ثم خرج النبي
علي يمشي بيرون آمد ابو بكر كه در حاليكه راه ميرود و مبادي علي بود رضي الله عنهما
فراي الحسن يلعب بالصبيان پس ديد ابو بكر حسن را كه بازي مي كند با كودكان
فحمله علي عاتقه پس برداشت ابو بكر حسن را بر دوش خود و قال وابي شبيه
بالنبي ليس شبيها بعلي و گفت ابو بكر بطريق طيبت سوگند مي خورم به پدر خود
حسن مانند است به پيغمبر نيست مانند بعلي و علي يضحك و علي خنده مي كرد
رواه البخاري انس قال اتي عبيد الله بن زياد براس الحسين گفت
انس آورده شد نزد عبيد الله بن زياد لعنه الله عليهم كه قاتل حضرت امام
حسين و سردار لشكر يزيد بن معاويه بود سر مبارك امام حسين

آن ملعون چوبی که داشت محقق نکت زدن گردانیده شد سر بسان در طشت پس گشت
آن ملعون می زد با چوب در سر مبارک او با چوبی که در دست او بود قال فی حسنه شیئا
و گفت در حسن امام حسین چیزی یعنی گفت بطریق انکار و استبعاد که حسین
چندان حسنی نداشت و از روایت ترمذی ظاهر می شود که مدح کرد و مبالغه
نمود در حسن و جمال وی اما بطریق استبعاد و سخریت و تهییج و سرور که حاصل
شده آن بدبخت را بقتل وی رضی الله عنه قال انس فقلت والله انه کان
اشبههم برسول الله گفت انس پس گفتم من بخدا سوگند بدرستیکه وی بود
شبیه ترین مردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وکان مخضوبا بالوسمه و بود
سر مبارک وی رنگ کرده شده بوسمه که نام گیاهی است که بآن سیاه
می کنند موی را و وسمه بفتح واو است و ضم آن خطا است و سکون سین
و فتح آن و کسر سین افصح است در افصح است و در لغت اهل حجاز روا
جائز ... وفی روایة الترمذی الحسین آمده است که قال گفت انس کنت
عند ابن زیاد بودم من نزد ابن زیاد بودم من نزد ابن زیاد فجیء برأس
الحسین پس آورده شد سر مبارک حضرت امام حسین رضی الله عنه فجعل
یضرب بقضیب فی انفه پس گشت آن ملعون که میزد بچوبی که در دست
داشت در بینی امام حسین ویقول ما رأیت مثل هذا حسنا و می گوید ندیدم
مثل این حسن فقلت اما انه کان من اشبههم برسول الله پس گفتم من
آگاه باش بدرستیکه وی مشابه ترین مردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بود قال الترمذی و گفته است ترمذی هذا حدیث صحیح حسن غریب
و ام الفضل بنت الحارث والده ابن عباس است و فضل پسر
بزرگتر از عبدالله بن عباس کنیت کرده شده بنام وی و وی

خواهر میمونه است که از ازواج مطهرات است انها دخلت علی رسول الله روایت
کرده ام الفضل که روزی در آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقالت پس
گفت یا رسول الله انی رایت حلما منکرا اللیلة بد دیشب دیدم خوابی عجیب
بد ناپسند عظیم که آن خواب کریه شمرده شود فقال و ما هو
آنحضرت چیست آن خواب قالت گفت ام الفضل انه شدید دیدم
آن خواب سخت است نمی توانم گفت قال باز گفت آنحضرت و ما هو قالت
رایت کان قطعة من جسدک قطعت گفت ام الفضل گویا پاره از تن
تو جدا کرده شده است و وضعت فی حجری و نهاده شده است در کنار من
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رایت خیرا دیدی
تو ای ام الفضل خواب نیک را تلد فاطمة ان شاء الله غلاما می زاید
فاطمه اگر خواسته است خدا پسری را یکون فی حجرک می باشد آن در
کنار تو یعنی می نهند او را در کنار تو بجهت خوشبو ... فرایتها
است یا شیر دهد آن پسر تو کنیز فولدت فاطمة الحسین پس زائید فاطمه
حسین را فکان فی حجری پس بود آن مولود در کنار من کما قال رسول
خدا چنانچه گفته بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدخلت یوما علی رسول الله
پس در آمدیم روزی بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدخلت یوما علی
رسول الله پس در آمدیم روزی بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فوضعته فی حجره پس نهادم در کنار آنحضرت و در بعضی نسخ فی حجری
نهادم در کنار خود ثم کانت منی التفاتة پس شد از من یک التفات
فاذا عینا رسول الله پس ناگاه هر دو چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم تهریقان الدموع میریزند اشکها را قالت گفت ام الفضل فقلت

بابی

فقلت بابی گفت وامی گفتم ای پیغمبر خدا پدر و مادر فدای تو باد ما لک
چه خبر کرده است ترا که می گریی قال اتانی جبرئیل گفت آمد مرا جبرئیل که
امت من خواهند کشت این پسر که بکشند این پسر مرا فقلت هذا الحسین گفتم بطریق
تعجب و استفهام این پسر را قال نعم گفت آری این پسر را واتانی بتربته
من تربته حمراء و داد مرا جبرئیل خاکی از خاک آن موضع سرخ   ابن عباس
رضی الله عنهما قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم فیما یری النائم ذات یوم
بنصف النهار گفت ابن عباس دیدم آنحضرت را در آنچه می بیند خوا
بیننده یکروزی در نیمروز اشعث اغبر ژولیده موی غبار آلوده دیده
بیده قارورة فیها دم در دست آنحضرت شیشه است که در وی خون است
فقلت بابی انت وامی ما هذا گفتم پدر و مادرم فدای تو باد
این چه حال دارد این شیشه قال هذا دم الحسین واصحابه گفت آنحضرت این
خون حسین و یاران اوست لم ازل التقطه منذ الیوم همیشه ام که می
گیرم آنرا تمام امروز فاحصی ذلک الوقت ابن عباس گفت پس یاد
گرفتم و می شمارم آن وقت را فاجد قتل ذلک الوقت پس می یابم
که کشته شد حسین دران وقت رواهما البیهقی فی دلائل النبوة روا
کرده است این هر دو حدیث را بیهقی در دلائل النبوت و احمد
الاخیر [illegible] کرده است امام احمد حدیث اخیر را   قال قال ابن
رسول الله صلی الله علیه وسلم احبوا الله لما یغذوکم من النعم و ایم ارا
دوست دارید گفت آنحضرت دوست دارید خدا را از جهت چیزی
که خورش میدهد و پرورش می کند شما را از نعمت و در بعضی نسخ
من نعمه جمع نعمه از نعمتهای خود فاحبونی لحب الله پس دوست دارید

مرا از جهت دوستی خدا یعنی از جهت دوست داشتن شما خدا را و احبوا اهل بیتی
لحبی و دوست دارید اهل بیت مرا از جهت دوستی من هر دو معنی و نظایر
آن ثابت که مراد اول باشد رواه الترمذی   الی غیر ذالک قال و هو آخذ بباب
الکعبة سمعت النبی روایت است از ابی ذر که وی گفت و حال آنکه گیرنده است
در کعبه را شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقول الا ان مثل اهل بیتی فیکم
مثل سفینة نوح می گفت آنحضرت آگاه باشید که دوستان اهل بیت من
در میان شما مثل دوستان کشتی نوح است من رکبها نجا کسی که سوار
شد کشتی نوح را رستگار شد و من تخلف عنها هلک و کسی که پس ماند
و سوار نشد آنرا هلاک شد رواه احمد   باب مناقب ازواج النبی صلی الله
علیه وسلم رضی الله عنهن بدانکه ازواج آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
در وقتی نه بودند در وقت دیگر یازده و در وقت دیگر زیاده بران و بعضی
کمتر از ان در جامع الاصول آورده است که علما اختلاف دارند در عدد
ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در ترتیب ایشان و عدد آنها که
مرده اند پیش آنحضرت و آنهای که مرده اند بعد از وی صلی الله علیه وسلم
و آنها که دخول کرده با آنها و آنها که دخول نکرده و جماعه دیگر از زنان هستند
که آنها را خواستگاری کرده در نکاح نه در آورده و آن زنان که عرض کردند
خود را بر آنحضرت و گفته که ما ذکر می کنیم آنچه مشهور است از احوال
ایشان ذکر کرد و صاحب جامع الاصول اسماء ایشان را و احوال
ایشان را و کما هو معروف و در شرح اسما و تاریخ نکاح و وفات ایشان
شرح احوال ایشان نوشته است و در اینجا بر ذکر اسما و تاریخ ایشان اکتفا
نموده اول از ازواج مطهرات ام المومنین خدیجه بنت خویلد است تزوج کرد

اوایل حضرت که خدیجه چهل ساله و آنحضرت بیست و پنج ساله بود و بحضرت
نقلت یکسال پیش از هجرت به سال بر قول صحیح بعد از وی سوده بنت
زمعه تزوج کرد و بعد در سال پنجاه و چهار عایشه صدیقه بنت صدیق تزوج
کرد با آنکه وی شش ساله بود و بنا کرد با وی در نه سالگی وفاتش در
در سال پنجاه یا پنجاه و هشت حفصه بنت عمر بن الخطاب تزوج کرد
در سال دوم یا سیوم از هجرت و مرد در سال چهل و پنج یا چهل و یک زینب
بنت خزیمه تزوج کرد در سال سیوم و مرد در سال چهارم ام سلمه هند است
ابنة ابی امیه مخزومی تزوج کرد در سال چهارم یا سیوم و مرد در سال پنجاه و نه
و گفته اند در سال شصت و اول صحیح تر است زینب بنت جحش تزوج
کرد در سال پنجم و موت وی در سال بیستم یا بیست و یکم و وی اول
کسی است که رفت از عالم از ازواج بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
ام حبیبه بنت ابی سفیان خواهر معاویه و اصح و اشهر آنست که تزویج
کرد او را نجاشی برای آنحضرت بچهار صد درهم در سال ششم و در حبشه که
همراه شوهر خود عبد الله بن جحش رفته بود و عبد الله نصرانی شد و جویریه
[illegible] و فتح و او بنت حارث بند کرد آنحضرت او را در غزوه خیبر اسیر ساخت
و آزاد کرده تزوج نمود و ریحانه بنت زید سوده بند کرد و اعتاق کرده و
تزویج نموده باشد و جماعه از زنان مقدار بیست یا بیشتر بوده اند که ایشان
را تزویج نموده و پیش از دخول مفارقت نموده بعضی را خواستگاری نموده
و تزویج نفرموده و بعضی نزد نزول کریمه یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن
[illegible] دنیا اختیار کرده بیرون رفتند و تفصیل آن مذکور است در جامع الاصول و
اما سراری بعضی گفته اند چهار بوده مشهورترین آنها ماریه قبطیه ام ابراهیم بن

رسول الله صلی الله علیه وسلم وعده سالی بهشت نزده مرد در حیات بنت
یافت خدیجه که مذکور شد بعض گفته اند آن هو نه کرده وطی یک ... و
دیگر عایشه بود که زینب بنت جحش بعد و دیگری بود و از جای بیت نبوت
حق و الله اعلم . . الاول عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شنیدم آنحضرت
را می گفت خیر نسائها مریم بنت عمران بهترین زنان دنیا یا آن امت
که مریم در وی بوده مریم بنت عمران است و خیر نسائها خدیجه بنت
خویلد بهترین زنان دنیا یا این امت خدیجه بنت خویلد است متفق
علیه قال ابو کریب گفت ابو کریب که راوی این حدیث را از وکیع است
اشار وکیع الی السماء و الارض و اشارت کرد وکیع که از حفاظ حدیث
است و در ترجمه گفت و قول او دست بسوی آسمان و زمین
برای بیان معنی دنیا بهتر است از آنهایی که در زیر آسمان و روی زمین بوده
اند و از این حدیث ظاهر شد که مریم و خدیجه هر یک بهترین امت خود
است ولیکن معلوم نشد نسبت میان این هر دو که کدام فاضل تر
نقل کرده شده است از بعضی سلف که خدیجه و عایشه افضل اند از مریم بر
قول صحیح که مریم پیغمبر نیست و این خود مقرر است که این امت مرحومه بهتر
است از امتان دیگر با وجود عایشه و خدیجه نیز اختلاف کرده اند و
در فضل فاطمه بر عایشه و مالک گفت رحمة الله علیه فاطمه جگر پاره
است و من بر جگر پاره آنحضرت هیچکس را فضل نمی نهم و اقسام کلام
روی از باب مناقب اهل بیت گذشت . . ابی هریرة قال اتی
جبرئیل النبی صلی الله علیه وسلم فقال گفت ابو هریره آمد جبرئیل بمحمد

ابکی

پس جبرئیل گفت یا رسول الله هذه خدیجة قد اتت معها اناء فیه ادام او طعام او شراب
هیچ یک ازین سه چیز آورندگی است که خدیجه نان خورش است او طعام یا طعامی یا آشامیدنی
خلاف مراد نیست و اینچنین آمدن خدیجه از مکه بود بنا بر آنکه آنحضرت در آنجا مشغول
می بود و وقت چندی با خود می برد روزی با بیرون خدیجه خود برده است و این
نشان چند باشد چنین گفتند یعنی طعام پوشیده ما ننگه مشهود است مشغول
بودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از نزول جبرئیل بود فلما بعد از نزد
غار حرا چندی آنجا بوده اند و خدیجه رضی الله عنها در آن زمان طعامی برای
آنحضرت میبرد ملیحی طعام آوردن در وقتی دیگر باشد و الله اعلم ای خبر
جبرئیل او را گفت فاذا اتتک فاقرا علیها السلام من ربها و منی یعنی پس
چون بیاید خدیجه نزد تو پس بخوان بر وی سلام از پروردگار وی و از جانب
من و گفته اند که هیچ فضیلت اکثر خدیجه را نیست آنچه آمده که در حدیث
سلام جبرئیل با لفظ که از خدا پیش آید و بشرها ببیت فی الجنة من قصب
تروقه و مقصد آنچه از بهشت از قصب بفتح قاف و صاد مهمله مروارید
میان کاواک و مراد مقاربت بشکوه و در بهشت کنند یا بود از مروارید و
انجا اهرمن بود که دو رو مجوف بود در جای بهشت دیگر جایی ذکر لؤلؤ
آمده لا صخب فیه و لا نصب یعنی در آنجا غوغا و نه رنج و لغت صخب
بفتحتین نیز بفتح صاد سخت و بفتح جیم بعد آنجا گفته نه رنج و رحمت
وحشی سخن بر خلاف جاهلی و دنیایی بانگ و غوغا و کردن و رنج کشیدن در
اینجا یعنی در خانه جای غوغا و فریاد کردن و رنج کشیدن نمی باشد در آنجا
چنانچه در طلب دنیا هست و گفته اند که این جزای آنست که وی رضی الله عنها
مخالف نبود و نزاع با آن حضرت نکرد و رفع صوت و منازعت و مشقت

عليه عائشه رضى الله عنها قالت ما غرت على احد من
احد من نساء النبي صلى الله عليه وسلم ما غرت على خديجة گفت عائشه
غيرت نكرده ام و رشك نبرده ام بر هيچ يكى از زنان پيغمبر آنچنانكه غيرت
برده ام بر خديجه وما رأيتها و نديده ام خديجه را لكن كان يكثر
ذكرها وليكن بود آنحضرت كه بسيار ميكرد ياد خديجه را و ربما ذبح الشاة
و بسا كه ذبح ميكرد گوسفند را ثم يقطعها اعضاء بتشديد اعضا يعنى پاره پاره ميكرد
گوسفند را عضو عضو تقطيع پاره پاره كردن و عضو بضم و كسر اندام ثم
يبعثها في صدائق خديجة پس مى فرستاد آنحضرت آن گوسفند را
يا اعضا را در زنانيكه دوستان خديجه بودند فربما قلت له كأن لم
يكن في الدنيا امراة الا خديجة پس بسا كه مى گفتم مر آنحضرت را گويا
نبوده در دنيا هيچ زنى موصوف بصفات حميده مگر خديجه فيقول انها
كانت پس مى گفت آنحضرت در مدح و تعريف خديجه كه خديجه بود
چنين و چنين بطريق ابهام مى گفت يعنى با خبر و اشارت بملكات بيان
صفات وى از حد و شمار افزون است و مى فرمود وكان لي منها
ولد و بود مرا از خديجه اولاد و همه اولاد آنحضرت از خديجه است رضى الله
عنها الا ابراهيم از ماريه قبطيه ام الولد وقتى ... فاطمه سيدة
نساء العالمين مادر حسن و حسين سلام الله عليهم اجمعين و در اينجا
تعريض است بعائشه كه از وى هيچ ولدى نشده و اشارت است
كه احق و اعز صفات زنان و فوايد ايشان اولاد است متفق عليه
ابي سلمة ابو سلمه بن هشام صحابى مشهور است زوج ام سلمه و نيز نام
پسر عبد الرحمن بن عوف است تابعى كبير جليل القدر راوى عائشه

انتها

و اینجا سخن مراد است این عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت میکند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که عائشه گفت گفت آنحضرت یا عائش هذا جبریل یقرئک السلام ای عائشه این
جبرئیل است می خواند بر تو سلام یعنی میرساند بتو سلام عائش بحذف تا و این مراد در
اصطلاح نحو ترخیم میگویند در امر منادی حرف حذف میکنند و ترخیم گفته اند از ... ربیع
خواندن و چون معنی از سلام رسیدن جواب سلام می گویند و یا سلام خواندن برای سلام
سلام خواندن است و بار از بنجه می گویند که فلان سلام می خواند و اگر گویند و یا سلام
خواندن برای سلام خواندن است یقرأ علیک السلام صحیح یا خواند بر تو سلام و گوید
نه اسلام خواند حدیث چنانچه در حدیث این سخن مکرر گفته است قالت عائشه یعنی در
جواب سلام جبریل وعلیه السلام ورحمة الله و بر جبرئیل سلام و رحمت خدا قالت وهو یری
ما لا اری و گفت عائشه و آنحضرت می دید جبرئیل را که نمی بینم من و ان شخص جبرئیل را
که آنحضرت می دید و عائشه نمی دید متفق علیه عائشة قالت قال لی رسول الله صلی الله
علیه وسلم اریتک فی المنام ثلث لیال گفت عائشه گفت مرا آنحضرت نموده شده تو
مرا در خواب سه شب یجیء بک الملک فی سرقة من حریر آورد برای صورت تو مثال
... در قطعه از جامه ابریشمی سفید و سرقه بفتحات قطعه حریر سفید مطلق
... و در حدیث دیگر آمده است که گفت عائشه فرود آورد جبرئیل صورت مرا در
آنحضرت در ... میان و در روایت است که صورت در حریر بود و حریر در کف دست ... خواند
که دو باره در دل کرده باشد ... در آنحضرت و بار دیگر در قطعه حریر ... آمده از
گفت جبرئیل ... این زن است ... و ... بر دو ... از روی
صورت تو جانب ... و ... نا گاه ... ان صورتها که دیده بودم ما ... کردم
جامه از رو ... نا گاه ... ان صورتها که دیده ... و ... گفته اند ... هم
... ان یکن هذا من عند الله ... کلام ... حساب دیدن از ...

کرده اند خدای تعالی این را نعی بیارد این فهم را اگر قصه بشنود که سخت تر این از زکام
هیچ دارد قوم انبیا را وحی است خصوصا سید الانبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین
و اکثر آن گفته اند که از این واقعه تمام پیش از نبوت بود در زمان و کار بعد از نبوت تا شد
پس راه را بجا گرفت یک زن با نفر بر وقوع و تحقیق او نیست و این کلام را کسی گوید
که تحقیق ماست است از روی حاله سلطان می گویند اگر من سلطانم به این که چیزی تمام
را اگر نو بنا نهند و اسمه معانی است بودن این پیش را نبوت حواس ذیل بر وجه ثابت
مخصوص به معنی نیست حقوق و حالات که مخصوص است او در حق او نیست حق را از خدا
و بعضی گفته اند که اصل این روایا محض سند لیکن یک سند و بجز او نیست که مراد بهی ما یا شد
با حرف دیگر باشد خلاف ظاهر تا مراد روح و روح را نیست یاد را حرف بعد معنی علیه
ما لبث ان الناس كانوا يحرمون سيدنا تمام قوم عالیه و هم از عجایب است که برده بودند
که قصد میکردند بندهای خود و بعد روس من نمی شنا که می خواهد ستیز برای آنحضرت
بیارند نگاه میداشتند تا روزی که نوبت عالیه باشد نیست بعد و یکی می شد بدیهی …
و گوسفندش در طلب اند چنانکه تحری لسم الضدری گوید یعنی طلب آنچه سزاوار است
و اولی است و احری بسوی بذلک رضا. رسول الله طلب میکردند بان تحری رضای پیغمبر
خدا را صلی الله علیه و سلم رضا … تکون را مقصد … رضا و قالب ان
… رسول الله صلی الله و سلم … و گفت عالیه که زنان آنحضرت … دو گروه
… بود که در بین عالیه و حفصه و صفیه و سوده بود عالیه سردار
آنها بود … رسول خدا … و حفصه موافق یکدیگر بودند چنانکه ابوبکر و عمر …
بودند و گروه دیگر ام سلمه و سایر زنان رسول الله … زبان پیغمبر
خدا صلی الله علیه و سلم و سردار آن زنان ام سلمه بود … ام سلمه …
… پیغمبر خدا را …

جلد دوم

عليه وسلم و تعلم الناس قبول سخن بکن با بردم پس گفتم من اراده آن نیستم الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فانه والله حیث کان تب نخواهد که بدر فرستد بسوی الحضرت پس باید
که تو در فرستی در حالی که باشد چه در خانه عایشه و چه در خانه غیر وی بخصوص باید که عایشه
و بگذار پس گفتم نکنم و ام سلمه بحضرت درین باب گفت ای ام سلمه فی عائشه گفت حضرت
ام سلمه را آزار مکن در باب عایشه زیرا که عایشه قال الوحی لم یأتنی و انا فی ثوب
امرأة الا عائشة زیرا که بدرستی وحی نمی‌آید و حال آنکه من در خانه خواب هیچ زنی باشم
جز عائشه انی اتوب الی الله من اذاک گفت ام سلمه توبه میکنم بسوی خدا از آزار تو یا
رسول الله پس خواندند فاطمه را فاطمه الحضرت را فقالت یا نبی الله ... ما احب
گفت الحضرت ای دختر من آیا دوست نمیداری آنچه من دوست میدارم
من گفت بلی گفت فاطمه بلی دوست میدارم چیزی را که چیزی را که دوست میداری تو
قال فاحبی هذه گفت آن نیست که دوست میداری چیزی را که دوست میدارم من دوست
بدار این زن را یعنی عائشه را و الحضرت صلی الله علیه وسلم از کرده بود کسی را که در
نزد عائشه بیارد وحی آن تب ... بود از کسی بطور خود بیار ...
... و قد عرف من دان متفق علیه و ذکر حدیث انس ... کرده شده حدیث
انس ... متفق علیه الله صلی ... ما ... باب ... بروایة الی ...
در باب ... بروایت ابی موسی ... الثانی انس ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و
فاطمه بنت محمد و آسیه امراه فرعون روایت است از انس که الحضرت ... است
... از زنان ... فضایل ... که از غیر خود فاضل اند
... در حدیث ... کردن بدان ... در احادیث ...
او ... مقدم ... روایت ... است ... رواه الترمذی

عائشة ان جبريل جاء بصورتها في خرقة حرير خضراء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
روایت از عائشه که جبریل آورد صورت او را در پاره قماش ابریشمی سبز نزدیک آنحضرت و این
معلوم نمی شود که چه خصوص مخیر بسعید نسبت با عایشه معلوم است با آن شناخته باو بعث
والله اعلم فقال هذه زوجتك في الدنيا والآخرة پس گفت جبریل این زوجه تست در دنیا
و آخرت و ارا انجاب رت این عایشه را به نسبت باقی ازواج مطهره بیست اند از
حاوی معلوم مفید و دو برت مخصوص عمره نسبت چیا مله ها مد تحقیق یافته است
رواه الترمذي　انس قال بلغ صفية ان حفصة قالت ابنة يهودي فبكت پس گفت انس
صفیه را که حفصه گفت مرا دختر یهودی و بود صفیه دختر یهودی حیی بن اخطب سید
قبیله بنی نضیر و فتح خیبر ... پس گریست صفیه پس داخل شد علیها النبی پس دید او را
بر صفیه پیغمبر صلی الله علیه وسلم و وی گریه می کرد فقال ما یبکیک پس گفت
آنحضرت چه چیز گریانید ترا ای زن عایب پس گفت صفیه قالت لی حفصة انی ابنة
یهودی گفت حفصه که من دختر یهودیم فقال النبی صلی الله علیه وسلم انک لابنة نبی
پس گفت آنحضرت بدرستی تو دختر پیغمبری و ان عمک لنبی که بدرستی عم
تو پیغمبر است تحقیقه آنکه حیی ابن اخطب پدر صفیه از اولاد هارون پیغمبر برادر موسی
علیهما السلام بود و هارون جد پدر او پیغمبر بود و عم او نیز پیغمبر بود و انک لتحت نبی
و بدرستی تو هستی در زیر پیغمبر در زوجه او نی فرا داشته است و دانسته است صلی الله
علیه وسلم پس در چه چیز و نسبت کدام فضیلت می نازد حفصه بر تو و بر سپاهی که ثم قال اتقی
مقصود و فضیلت صفیه است که مکنت جامع صفات فضل و کرم است و فضیلت
در میدان پس بگویند که این صفات مخصوص صفیه نیست بلکه عام است آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که رسیده اند زینب در این صفات زیرا که دو حرف مستعمل اند برادر
آسمی است و در بحث ایدیم قال یا حفصه گفت آنحضرت که ... بعداد بسیده صفیه اتقی الله

یا حفصة

بر بینی بیش خود را و بترس از وی ای حفصه که مخالفت کنی با کس و فخر کنی و غیب کری بر کسی

رواه الترمذی والنسائی ام سلمه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا فاطمة عام

الفتح روایت است از ام سلمه که آنحضرت خواند فاطمه را و طلبید نزد خود در سال فتح مکه

فناجاها پس راز گفت با وی پنهانی فبکت پس گریست فاطمه ثم حدثها فضحکت پس باز

سخن گفت آنحضرت فاطمه را پس خندید فاطمه فلما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم

پس چون وفات یافت سألتها عن بکائها وضحکها پس پرسیدم از گریستن و خندیدن وی

آنحضرت فاطمه را پس خندید فاطمه قالت اخبرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم انه یموت

فبکیت وضحکها پس گریستن که وفات یافت آنحضرت بسر ... فاطمه را پس خندید

فاطمه از گریستن او ازو از حضرت وی با ما ... اخبرنی انی سیده نساء اهل الجنة

پس خبر داد مرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم که مرده است پس گریستم پس گفت خبر داد مرا

آنحضرت که وفات یابد و ... نزدیکی پس گریستم ثم اخبرنی انی سیده نساء اهل الجنة

الا مریم بنت عمران فضحکت پس خندیدم

... که ... ملحج باشند ... وارد شده است که مریم

... وهبت ... قال الطیبی رواه الترمذی ... ابی موسی قال

ما اشکل علینا اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث قط فسألنا ابو موسی

... مشکل نمی شد بر ما که اصحاب ... هیچ حدیث و هیچ ... مشکل ...

... و ... اشکل ... الا وجدنا عندها منه علما ... ما فهم ...

... مشکل ... که ... اشکال ... و ... علم ...

... رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب موسی بن طلحة تابعی

... و در ... موسی بن طلحه بن عبید الله ...

... قال ما رأیت احدا افصح من عائشة گفت ندیدم هیچ کسی را فصیح تر از

عالمه مبالغه است یا بر حقیقت است که وی ندیده باشد مجلس او مختصر از وی بر جماعة الاولی

وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب   جامع المناقب ذکر کرد موضعهای مناقب

جمع از سابقین اصحاب است که حق تعالی مخصوص از ایشان هم رحم مخصوص جمعکم

الفصل الاول عن عبدالله   و اصحاب عشره الله نیست ازواج و مهاجرین انصار و غیر هم

عمر قال رایت فی المنام کان فی یدی سرقة من حریر کفنیا من حریر و بدم و در خواب گوید در دست

من حلهٔ از حریر است لا اهوی بها الی مکان فی الجنة الا طارت بی الیه صلی الله علیه وسلم مانند

بسوی مکان در بهشت میل نمیکنم راهی یاد بر مانا اعاده راه مگر آنکه می پرد آن

مرا و می پرد بسوی آن مکان از جنة که خواهر ابن عمر بود فقصتها حفصة علی رسول الله

پس نقل کرد عرض کرد او را حفصه بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال ان اخاک

رجل صالح ذلک افضل صالح پس نقل الحدیث بر بهشتی برادر تو یعنی ابن عمر

صالح است و این روایت صالح است متفق علیه   حذیفة قال ان اشبه الناس دلا

وسمتا و هدیا برسول الله لابن ام عبد گفت حذیفه نزدیکترین مردم از روی

روی دل و سمت و هدی به پیغمبر خدا ابن ام عبد است یعنی عبدالله بن مسعود که مادر او

گفته ام عبد میگویند و دل بمعنی دال و سمت و هدی لام سیرت و عادت و سبب و حال

حسن هیئت گویا خدا از دال است که ظاهر حال او دلالت میکند بر حسن سیرت

و وقار و نیکی و هدی است بکسر و وقار و حسن منظر و در مجمع البحار دل

شمائل و سمت بفتح سین و سکون میم طریق و قصد بیشتر اطلاق آن در

طریق اهل خیر آمده و در قاموس گفته سمت طریق و سبب اهل خیر یعنی الصحاح هیئت

و رونق نیکو و هدی بفتح و سکون دال طریقت و سیرت و سنت و با جمله این سه

لفظ قریب المعنی هستند تا ملاحظه میکنند که او نزدیکترین است که از اصحاب عبدالله

ابن مسعود حتی میرفت و نظر میکردند نسبت و معنی در قول و فعل نسبت میکردند

نی نی

سخن حنین الجذع من شوقه الی ان رجع الله از سقای که بر وی می آید عبدالله نور جلا و قید

از خانه خود بیرون رفت که با ری لست الصوب خانه للذین بالصبح فی الله اذا جلادر

نی باهم و میدانم که چه میگفته در اهل بیت غنود و حق که بجوب مرد و نعی بر حال او

لیه یا جا از بیت بحود و از آنچه دارد در حق استقامت او دارد میدانم که یا علی [illegible]

چگونه جلوه صورت در خلوت چه حال دارد و این از خود بجه بستر استطراد جد و حال

حس و حال وی بی لو بدیعی استطراد حال عرب شد زان و روی و در سقامت مشغول نیست

بیسیر باشد و در غیب حضور ملسان بود با کچه نزد مدله بود از حرف نکفت

الصبح دلعاق و بر روی بود علم فما قعین زیاره البخاری الی موسی الاشعری

قال قدمت انا و اخی من الیمن گفت ابوموسی فرودیم او در یم من در از در می از

بی مجلسها خصایص و نکبت از ایشم حبه جا بی در سر عنه را در ما [illegible] بعضر ساعتی

آنکه ان عبدالله بن مسعود رجل من اهل بیت النبی که ان می بینم ما ملا ان له صوانه من

مسعود و مادر وی رسید از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما بر بی من حوله در دخول [illegible] الصحبة

از ختیم زن [illegible] اندر اهل دین و در آمدن ما در وی ما ه بلقاء پیغمبر صلی الله علیه وسلم

شنید و ملامل العلم بون است [illegible] بلیغ او رده اند که [illegible] عبدالله بن مسعود در

حکم کرده بود که [illegible] و مجلس را منبی که نزد [illegible] و حاجت با دل سد مسعود

علیهم عبدالله بن عمر وان رسول الله علیه وسلم قال روایه است از عبدالله بن عمر

[illegible] که الحدیث گفت خذوا القرآن من اربع طلب [illegible] قرآن کنند و بیاموزید از

چهار کس من عبدالله بن مسعود که اول ایشان بود و سالم مولی ابی حذیفه که از

فضلای موالی و خیار صحابه بود و از اهل فارس اصطخر و [illegible] هما چون

اولش [illegible] که [illegible] مدینه را [illegible] در میان [illegible] عمر بود و او سالم

رضی الله عنهما و ابو حذیفه پسر عتبه بن ربیعه [illegible] بود و نام او [illegible]

و از فضلای صحابه و از معاریف ایشان بود و اسلام او دیر بود پس از هجرت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم میان او و سلمان رضی الله عنه که از اصحاب بود و را سید الانصار
می گفتند امیر المؤمنین عمر او را سید المسلمین می نامید و کاتب وحی بود و پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ازین روش از حد حصر و احصا بیرون است و را اوری داده بود و ابا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
با عبدالله بن مسعود صحابی صاحب سواد بود و ساعات از احوال وی خبری که شمرده است
متفق علیه علما را معنی خبر است که در زمان آنحضرت بود آورده و از یاران ابن مسعود
قال قدمت الشام فصلیت رکعتین ثم قلت اللهم یسر لی جلیسا صالحا فاتیت قوما فجلست الیهم
فاذا شیخ قد جاء حتی جلس الی جنبی قلت من هذا قالوا ابو الدرداء فقلت انی دعوت الله
ان ییسر لی جلیسا صالحا فیسرک لی قال ممن انت قلت من اهل الکوفة قال او لیس عندکم ابن ام عبد
صاحب النعلین والوساد والمطهرة وفیکم الذی اجاره الله من الشیطان علی لسان نبیه
صلی الله علیه وسلم اولیس فیکم صاحب سر رسول الله الذی لا یعلمه احد غیره
ابو الدرداء را پرسیدند از حال ابن ام عبد یعنی عبدالله بن مسعود صاحب النعلین و الوساد
و المطهره که سر هم و دفع آن صاحب نعلین و بالش و ابریق و طهور آن حضرت
حواله او بود و نیز و بالای خدمات و بشارت بهشت در روز بدر مختار بود و بس که بود این جلال
مراد علیها با شکل ظاهر اشتیه مقدر داد از غیر وی و علم وی اشاره الله سلطان
عمل لسان نبیه و در بیان شمار بیست و این لیسی که امان داده است او را صرار از شیطان

۸۲۷

پناه داده از شیطان یعنی عمار را ای جواب ابو الدرداء یاد آن کس عمار بن یاسر که حضرت او را

پناه داد از شیطان و بسیار شنید پیغمبر علیه السلام او را و معنی آنکه ابواب منکر دانند

او نه بسته کمان و مثل آن بیرون کند و گفت صاحب سواد و سواک و نعلین یعنی ابن مسعود چنانکه برابر

نبود و صاحب سر پیغمبر که جز او کسی آن را نداند یعنی حذیفه ابن الیمان را

بالکلیه و این و معنی آن ها است در سلطان که برطرف بیرون مستقیم می آید و بوسه ازو

بود و بسی حکم صاحب کراسی اربعه غیره اما بشنید میان جماعت صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم

که حذیفه ابن الیمان اند که سر را حذیفه گفت مرا او صاحب سر حذیفة بن الیمان است که او را خبر داد

رسول الله صلی الله علیه و سلم آنچه واقع خواهد شد نزد او علم منافقان و علامات شان که آن حضرت

بر آن اطلاع داده بود به حذیفه بن الیمان است و آن مخصوص او بود و امیر المومنین عمر رضی الله عنه

از وی پرسید که آیا هیچ کس از منافقان ای حذیفه در میان ما هست یا نه

چنانکه چرا که بی ادبی است در سعید و طعام حاضر نبود چون حاضر شد

جدا نشسته بود و در رو و بعضی بود رواه البخاری و در حدیث معلوم و در آن عالم

جاهلیت از زیرکی را حاصل شد از خود و اند طالب احوال وی که در حالی که از در حال جز

سلطانی با اجتماع مود و الفاظ بعض ندارد جابر از رسول الله صلی الله علیه و سلم قال

از بیت المعمور آیت است از جابر که آن حضرت گفت نموده شد بهشت

تن طلحه پس دیدم زن ابو طلحه انصاری را که مادر انس بن مالک است و کنیت او ام سلیم

و نام وی اختلاف است گفته اند و گفته که ایشان مالک بن النضر بود پس را ابدا انس را او گفت

رسالت آن حضرت را اسلام آورد ام سلیم و ابو طلحه او را خواستگاری کرد و او را

اسلام و مطرح کرد که بس مسلمان نشد ابو طلحه پس قبول کرد و وقت من برابر اسلام

تو خود ترا بی دادم مهر من همین اسلام است و گفت آن حضرت و سمعت خشخشة امامی

شنیدم حرکت بسیار در میان خود و امام نام آنچه از کسی که در بهشت بود

و مستجمع يعني هر دو طلاقه و سكون سين مهمله اول و از شنيع و مرد هم كساد خوانده
او نيز ثبت باد مثل مطلع مهمل و جام و مثل اين حديث مذكور شان بلال در باب النطع گذشته
رواه مسلم   سعد قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم ستة نفر گفت سعد بوديم ما
و ما بعض يعني ما با آنحضرت شش تن فقال المشركون اطرد هؤلاء لا يجترئون علينا 10
گفتند مشركان آنحضرت را كه دور كن اينها را از مجلس خود تا نا دليري كنند بر ما قال
وحكايت بر ما نطر يعني بمره دوال و سكون طا قال گفت سعد وكنت انا وابن مسعود
ورجل من هذيل وبلال ورجلان لست اسميهما گفت سعد در ميان شش تن كه بوديم
و بوديم من و ابن مسعود و مردي از قبيله هذيل يعني بفتح هاء و كسر ذال و بلال و دو مرد ديگر
نمي برم نام ايشان را و بعضي گفته اند كه اين دو مرد صحابي بودند و ايشان گفت نام نميبرم
از جهت مصلحتي كه در نام نبردن ايشان بود و اول از حرث از صحابه
في نفس رسول الله ما شاء الله ان يقع پس واقع شد در خاطر پيغمبر صلى الله عليه وسلم آنچه خواست
كه واقع شود يعني خواست آنحضرت كه دور كند ايشان را تا مشركان اسلام آرند
و دل نرم كنند و ايمان بيارند فحدث نفسه پس حكايت كرد در آنحضرت نفس خود
و با خود انديشيد فانزل الله تعالى ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي
يريدون وجهه و دور مكن آن كساني را كه مي خوانند پروردگار خود را
در بامداد و شبانگاه و مي خواهند ذات پروردگار و رضاي او رواه مسلم   ابي موسى ان النبي صلى الله
عليه وسلم قال له يا ابا موسى لقد اعطيت مزمارا من مزامير آل داود روايت است از
ابو موسى اشعري كه گفت آنحضرت مر او را يا ابو موسى داده شده است ترا مزماري از
مزامير آل داود و مزمار به كسر ميم آلتي است كه بدان سرود گويند و مراد اينجا آواز
خوش است و لفظ آل مقحم است و مراد خود داود است كه در حسن صوت و دلكشي
آواز معروف بود و بعضي گفته اند كه آل به معني شخص داود است پيغمبر عليه السلام
اوازوي

... به او داد اما و از خویش می خواند چهار نفر از مجلس بیرون آمد ... ابو موسی اشعری

... رضی الله عنه مشغول شد ... او در ... وقتی که ... جدا بود در باب ...

... و ... علی رضی الله عنه ... آن حضرت صلی الله علیه و سلم ...

... است ... جماعت ... که ... بن ... سیم ...

... اسلام است ایمان او ... از ...

... او ... حضرت ... او ... را ...

است ... رسول الله صلی الله علیه و سلم و ... رحمه الله تعالی ...

... الحضرت ... طلب ...

... العصل ...

... عالم ...

... مصعب بن عمیر ... مصعب ... و ...

... بن ...

... را ...

...

... بود ...

... رسول ... پیغمبر صلی الله علیه و سلم ...

... او را ... واجعلوا ... من الادخر

...

... در حدیث آمده ...

مصعب بن عمیر ... رسول الله صلی الله علیه و سلم ...

... او را ... واجعلوا علی ... من الاذخر ...

بر روی پای او داود خرما بسیار می‌ریزد و آن معجزه و اسرار معجزه های پیغمبر است و در صحیح
حبیب بهم دارد و بعد احادیث دیگر آن بسیار است و در حدیث فرمود روزگاه که نزدیک بهشت
گردانیده است خدای تعالی دل او را بنور ایمان من دیده ام چون بعد از وفات او در رأی
او را سیر بر طعام و شراب را دیده ام بر روی جامه که میوه بسیار هم خریده بود در جامه ١٠
او را محبت خدا و رسول و اما الجنة فی شهد و فیها من [illegible] ایشان
میوه او خوشبوید [illegible] چنان ثمره [illegible] از [illegible]
فصح بلاد بود پس ثمره منصور برآخر آخرت نیست نوع رسیدن میوه [illegible]
و بعضی بر روایت است هشت میوه خیدن متفق علیه انس قال جمع القرآن علی عهد
صلی الله علیه وسلم اربع جمع کردند قرآن را یعنی یاد گرفتند تمام قرآن را در زمان آنحضرت
چهار کس ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابو زید و چهارم ابو زید انصاری است
نام او سعد بن عمر و بعضی گفته اند قیس بن السکن از اهل بدر روایت [illegible]
ابو زید یکی از اعمام من است و مقصود بعضی از جمع [illegible] یکی از اعمام [illegible] گرامی ابی موسی
و مراد چهار از انصار اند بلکه از خزرج که قوم انس اند و انس این را در مقام افتخار
و در وقتی که اوس افتخار کردند چهار کس از قوم خود [illegible]
کرده ام زان اعلام بهم دارم در روی الصحیح نیست مانده اثر این چهار [illegible] مسعود [illegible]
عدد در [illegible] این مقام معتبر نیست به تحقیق ثابت شده است حفظ [illegible] از اصحاب
تمام قرآن را و تمام [illegible] در اتفاق [illegible] باید حسب متفق علیه. جابر
قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اهتز عرش الرحمن لموت سعد بن معاذ [illegible] الانصاری
الاشهلی اوسی رضی الله عنه از احد صحابه [illegible] انصار [illegible] است اسلام او بعد
مصعب بن عمیر [illegible] بود او را آنحضرت پیش از قدوم [illegible]
سید [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را سید الانصار

مشغول بود و با جلالی یافت که آنحضرت بود در راه شهادت و در روز دفن وی در آن حال
جمعی نزد وی رسیده بودند بشتاب چون تا جنازه او را برداشتند و فرمود و آنحضرت عز و جل فرمود
که وی حرکت وی هفتاد هزار فرشته در جنازه وی حاضر شدند و فرمود بجنبید عرش از جنبش موت سعد بن معاذ و
بعضی گفته اند مراد از عرش یعنی اهتز العرش لموت سعد بن معاذ معنی حدیث اهتزاز اختلاف کرده اند
بعضی گفته اند عرش و جمعی گفته اند که اهتزاز ارواح
... روح وی در عرش ... و صواب آنست که محمول بر حقیقت
بود که حق تعالی در عرش تمیز نهاده است چنانکه در آنحضرت صلی الله
علیه و سلم در احد فرموده که احد جبل یحبنا است که دوست میدارد ما را و بعضی گفته اند
که مراد اهل عرش است یعنی ملائکه و بعضی گفته اند که جنبیدن عرش را علامت ساخته
بموت سعد با ابن عباس ... است و الله اعلم بشأن و فات وی چنانکه
... و کلام در تحقیق آن در اول کتاب در فصل ثالث
از باب ... گذشته است البراء قال اهدی لرسول الله صلی الله
علیه و سلم حلة حریر فجعل اصحابه یلمسونها ... که از جامه صحابه است که ...
... آنحضرت ... جامه ... از ملوک عالم ...
... تعجبون من لین هذه ... یاران آنحضرت که ...
... ان ... و ... در روایتی آمده است که
فرمود ... از آسمان ... عجب ...
... تعجبون من لین هذه ... آنحضرت ...
سعد بن معاذ فی الجنة خیر منها و الین ...
... است و ... بهتر ...
... اصل آن ... است ... جامه های ...

كما لا يخفى متفق عليه ام سليم بنت ملحان مادر انس است او را در صحيحين و در جنت ديده
بود انها قالت يا رسول الله انس خادمك گفت يا رسول الله انس خادم تو انس چون شعار
ادع الله دعا كن مر او را يعني از بركات دنيا و ثواب آخرت و حصول ايمان و بركت خدمت
و خدمت تو حاصل شده است قال گفت آنحضرت اللهم اكثر ماله وولده وبارك فيما
بسيار كن مال او را و فرزندان او را و بركت ده او را در آنچه اعطيته [illegible]
حاصل شده است فراخي دهد مر او را در جزي بعد از تو او [illegible] چون
انس فرزندان مالي لكثير گفت انس بخدا سوگند مال من بسيار است و اولاد
كه مجلسان وي در سال دو بار ميوه دادن و اولاد بر فرزندان من و فرزندان
فرزندان من بسيار شدند على نحو المائة اليوم برابر زيادت مي آيد عدد ايشان
امروز در حدود صد اندو است كه گفت روزي كرده شده ام من و اولاد
اولاد يك صد و بيست و نه نفر بود كه در خبر گفته است و خبر او كه دفن كرده
از اولاد صلبي وي بيست صغار اينجا معلوم مي شود كه اموال و اولاد بسيار
كه موجب غفلت او باعث بر معصيت او نشوند متفق عليه سعد بن ابي
وقاص قال ما سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لاحد يمشي على الارض انه
گفت سعد نشنيدم من آنحضرت را كه بگويد هيچ يكي را كه ميرود بر زمين كه وي اهل
بهشت است الا لعبد الله بن سلام مگر عبد الله بن سلام را كه از احبار يهود و علما
و ايشان و از اولاد يوسف عليه السلام بود و در زمان كه حضرت رسالت به مدينه
او به اسلام آورده مشاهده و نسبت داد اينجا الارض نمي آيد كه بسيار [illegible]
بوده باشند بشارت آمده صحيح باشند يا از خود [illegible] بود [illegible]
سخن از سعد بن ابي وقاص نيست كه [illegible] بايشان بعد از موت [illegible]
و [illegible] آمده است كه دارقطني با سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول

قبله شیخ من اهل الجنة سبق عنه حسن بن عباد بعد عن وجعفر با [illegible] اوست
یا بعضی نفره گفته است دار اخبار صالحین است در کرده است اهر از این حال در
کتاب [illegible] قباله معتقد بود قبل کرد او را اجماع روایت میکنند از جد علی ابی
بن [illegible] صدر الدین سلام و روایت کرده از وی حسن بصری و غیر وی [illegible]
قال [illegible] مسجد المدینه [illegible] حسن بود من سنبته و مسجد مدینه [illegible]
اس و [illegible] کس [illegible] مردی که بر روی وی نشان خشوع [illegible]
درون و چشم [illegible] ما [illegible] رجل من اهل الجنة [illegible] ابیه [illegible]
و از این بیت وصل [illegible] مجالس [illegible] دو رکعت که [illegible] کرد در آن دو رکعت
پس بیرون آمد و [illegible] پیروی کردم او را و در دو جا او [illegible] الله [illegible]
پس گفتم بدرستی تو [illegible] که در آمدی [illegible] رجل من اهل الجنة [illegible] از اهل
قال [illegible] ما ینبغی لاحد ان یقول ما لا یعلم گفت این مرد [illegible] در [illegible]
[illegible] را که [illegible] ظاهر است که مراد تصدیق ایشان است [illegible]
[illegible] علمی ما [illegible] داشته باشند [illegible] از آن میدانم و آن خواب است که بیان کرد
و ایشان آنرا شنیده باشند [illegible] علم بدان حاصل کرده [illegible] حدیث [illegible] شنیده اند
این را است [illegible] خود [illegible] است که [illegible] این خواب [illegible]
[illegible] کرد [illegible] که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده [illegible] علیه السلام
[illegible] و [illegible] پس این طریق [illegible] بعض [illegible] اند
[illegible] است که [illegible] سماع از آنحضرت [illegible]
در [illegible] از [illegible] ظاهر است که [illegible] سماع [illegible]
[illegible] و [illegible] است که [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] صلی الله علیه وسلم

فقصصتها علیه پس خواب دیدم و عرض کردم آن خواب را بر آنحضرت عبارت عانی فی روضة ذکر من
من سعتها و عشبها و خضرتها و کرد من وسعتها و خضرتها و گرد آنرا مرد فراخی آن روضه و سبزی آن سبزه
یکون پس عمود من حدید در میان روضه ستونی است از آهن اسفله فی الارض و اعلاه فی
السماء یعنی پایان آن عمود در زمین است و بالای او در آسمان فی اعلاه عروة و در بالای آن ستون
گوشه است عروه یعنی در اصل مقبض چیزی و دسته و استعمال کرده شود ... ستون مانند عروه
ستون مانند حلقه را عماد کرده شود بر آن ایجاد مراد این معنی است فقیل لی ارقه پس گفته شد
مرا بالای بر آی بر آن عمود ما مرا بر آی گفتم فقلت لا استطیع پس آمد من خادمی بالا بر
ما مانع ... پس آمد مرا خادمی فرفع ثیابی من خلفی بیدیه ... صیاد ... و حال
سابقی من خلفی پس بر داشت آن خادم جامهای مرا از پس من فرقیت پس بالا برآمدم حتی کنت
فی اعلاها تا آنکه شدم من در بالای آن عمود فاخذت بالعروة پس گرفتم عروه و دست زدم به آن
فقیل له استمسک پس گفته شد مرا که ... مر آن عروه و محکم گیر آنرا فاستیقظت و انها لفی یدی
شدم من و زبانی ... آنکه بیدار شدم آن عروه در دست من است فقصصتها علی النبی
فقصصها بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال تلک الروضة الاسلام پس گفت آنحضرت که آن روضه
که دیدی دین اسلام است که فراخ و سبز و تازه است و ذلک العمود عمود الاسلام
عبارت از ... ارکان اسلام یعنی ستونهای مسلمانی بر آن است و تلک العروة العروة الوثقی و آن عروه
که دیدی و چنگ زدی آن را عروه وثقی است که قول حق سبحانه فقد استمسک بالعروة الوثقی
بدان اشارت است فانت علی الاسلام حتی تموت پس تو بر دین اسلامی که چنگ بدان زده و تمام
بر آن مرد تو تا آنکه بمیری و ذلک الرجل عبد الله بن سلام و عبد الله بن سلام بود ...
قول قیس بن عباد است که راوی حدیث است متفق علیه الرجل ... عن ابیه ... ثابت
بن شماس یعنی ... و تشدید میم و سین مهمله در آخر خطیب الانصار بعنی ثابت
بن خطیب الانصار که خطیب می‌خواندند در جمیع لسان باعطاء ... و در خود ... او
او

[illegible] لما نزلت یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الی آخر الآیة
پس چون نازل شد این آیة که نهی بود از بلند کردن آواز تا بالای آواز پیغمبر صلی الله علیه وسلم
جلس ثابت فی بیته واحتبس عن النبی نشست ثابت بن قیس در خانه خود منع شد از دیدار
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فسأل النبی صلی الله علیه وسلم سعد بن معاذ فقال یا ابا
عمرو ما شان ثابت اشتکی پس پرسید آنحضرت سعد بن معاذ را و فرمود چیست حال ثابت که نمی آید [illegible] آیا بیمار است
[illegible] ثابت [illegible] حضرت شد [illegible] حالتی
خود پس چه حاصل است بوی [illegible] که مرا [illegible] ما سعد ذکر قول
رسول الله پس آمد سعد بن معاذ ثابت بن قیس را و ذکر کرد مر او را قول پیغمبر صلی
الله علیه وسلم بل هو من اهل الجنة پس گفت آنحضرت [illegible]
اهل بهشت است و واقع شد مصداق این سخن که وی کشته شد در یمامه همراه ابوبکر صدیق
رضی الله عنه در روز جنگ [illegible] ثابت [illegible] خود
و قتال کرد و هم در آنجا کشته شد رضی الله عنه رواه مسلم وعن ابی هریرة قال کنا جلوسا
عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ انزلت علیه سورة الجمعة گفت ابو هریره بودیم نشسته در نزد آنحضرت
فرود آمد سوره جمعه [illegible] چون فرود آمد [illegible] آیت و آخرین منهم لما یلحقوا بهم ترجمه
آیت اینست که دیگران ازان جماعه که فرستاده است خداوند پیغمبر را [illegible]
[illegible] که هنوز نیامده اند [illegible] از جماعه اصحاب که ایشان [illegible]
[illegible] ایشان رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] یا رسول الله قال وفینا سلمان الفارسی [illegible]
[illegible] سلمان فارسی قال فوضع النبی صلی الله علیه وسلم یده علی سلمان گفت
ابو هریره پس نهاد آنحضرت دست خود را بر سلمان ثم قال لو کان الایمان عند الثریا لناله رجال
من هؤلاء پس گفت آنحضرت اگر بودی ایمان نزد ثریا [illegible] هر آینه [illegible]

از انجا که بعضی از قوم فارسی و مراد مطلق عجم است غیر عرب مقصود است سلمان جلیل القدر [illegible]

و به پیوسته اند اهل عجم اندر ما نحن فیه و از انجا ما نحن فیه است که از دین مسلمان بر ایشان با هندی مانند [illegible]

می‌سزد بیان عرض مدح سلمان است که عجم است که ما نحن فیه عجم اند و جا به اندر سخن تحقیق [illegible]

بستد لفظ علم را احتیاط و در تابعین که طاهر است و غیر آن است و با وجود اختصاص فضل [illegible]

نامی به فهم متفق علیه و سلمان فارسی مولی رسول الله است که از [illegible] او را [illegible]

صحابه است اصل او از فارس را امیر مراست از قومی اصفهان اهلی را ایشان می‌سزد پس [illegible]

رسول الله است که از یهود بخرید و او را آزاد کرد او از کبار صحابه است اصل او از فارس [illegible] از قری

که اصفهان است و رای پرستیدند پس به طلب دین شدند صحبت نبی آخر زمان را [illegible]

مشایخ مختلف [illegible] دویست و سیصد و پنجاه سال عمر یافت [illegible]

زمان عیسی علیه السلام را دریافته و صحیح است که دویست و پنجاه سال عمر او بود [illegible]

روی [illegible] اخر زمان رسید صلی الله علیه و سلم متفق علیه [illegible]

رسول الله صلی الله علیه و سلم اللهم حبب عبیدک هذا یعنی ابا هریره و امه الی عبادک المؤمنین

و امه را ابو هریره است که دعا کرد آنحضرت [illegible] او را و مادر او را [illegible]

مادر او را به [illegible] مسلمان [illegible] من محبوب [illegible]

[illegible] در [illegible] الصحابه [illegible] ابو هریره و مادر او [illegible] مسلم اللهم

[illegible] مراد ابو هریره [illegible] مسلم [illegible]

عمر [illegible] صحابی است [illegible] بصره [illegible] حسن بصری و [illegible]

ان انا سبقان [illegible] سلمان و صهیب و بلال [illegible] روایت [illegible]

سبقان [illegible] سلمان فارسی [illegible]

که بودند [illegible] از اصحاب [illegible] در مدینه [illegible]

برای [illegible]

آمد ابوسفیان وایشان جماعه از صحابه بودند از فقرا پس گفتند اما اخذت سیوف الله من عنق عدو الله ماخذها
پس گفتند این صحابه که نگرفت شمشیر یعنی خدا یعنی شمشیرها یا مجاهدان خدا که بحکم خدا کار میکردند از گردن
این دشمن خدا جای گرفتن خود را یعنی حقیقت آنکه هنوز این بزرگ سزای بایسته نرسید پس گفت ابوبکر
پس گفت ابوبکر بجهت رعایت خاطر ابوسفیان و رعایت حق استمالت او وتألیف او اتقولون هذا لشیخ
قریش وسیدهم اما یعنی آیا میگوئید این سخن را برای بزرگ قریش و سید ایشان که ابوسفیان باشد جایی که
این مرتکب جاهلیت مشرکان که رئیسای قبائل بیابند مکرم دارند الیه پس آمد ابوبکر نزد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ماجرا پس خبر داد آنحضرت را باین قصه که بوسفیان و این صحابه
فقال یا ابابکر لعلک اغضبتهم پس گفت آنحضرت ای ابوبکر شاید که تو در خشم در آوردی
ایشان را و در بعضی روایات آمده است یا ابابکر در باب ای ابوبکر نیست اغضبتهم لقد
اغضبت ربک شاید که در خشم در آوردی تو ایشان را هر آینه در خشم در آوردی پروردگار
خود را و در بعضی روایات آمده که هرآینه اگر غضب آوردی ایشان را غضب آوردی بر پروردگار خود اما ما
هم پس آمد ابوبکر باین جماعه یا عدو الله فقال یا اخوتاه اغضبتکم پس گفت ابوبکر ای
برادران من آیا در غضب در آوردم شما را گفتند لا یغفر الله لک یا اخی پس گفتند ایشان
در غضب در نیاورده ای ما را و در غضب نشده ایم ما از تو یغفر الله لک ای برادر من و این را در بیان
مهربانی با ابی بکر این صیغه بصیغه فرمود مسلم. انس عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال آیة الایمان حب الانصار انس بن مالک که انصاری خزرجی است روایت میکند از
آنحضرت که گفت نشان ایمان محبت انصار و آیة النفاق بغض الانصار و نشان نفاق
دشمنی انصار است و انصار جمع ناصر و یاری کننده را ذات حضرت گفتند آن حضرت انصار
و اصل ایشان دو قبیله اند اوس و خزرج که دو برادر بودند که الانصار اولاد ایشان اند
و در میان ایشان تا صد و بیست سال جنگ و عداوت بود و بعلاوه اسلام توحید قلم
عداوت منقطع شد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را الانصار نام نهاد لیکن

و منکر نشدند و از آن این نام باقی ماند و نصرت ایشان علامت کمال و نفاق و جهال مخالف

موجب کمال ایمان و نقصان موجب نقص و کراهت نفرت ایشان عبادت از دین

که موجب جهنمیت خواهد بود متفق الزرار قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم برای دین

به عبارت ... گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول می گفت

الانصار لا یحبهم الا مؤمن انصار را دوست ندارد آن مرد مگر مسلمان و لا یبغضهم الا منافق و دشمن

ندارد ایشان را مگر منافق من احبهم احبه الله و من ابغضهم ابغضه الله کسی که دوست

دارد انصار را دوست دارد او را خدا و کسی که دشمن دارد ایشان را دشمن دارد او را

خدا متفق علیه انس قال ان ناسا من الانصار قالوا گفت انس بعضی که مردمان

از انصار گفتند حین افاء الله علی رسوله من اموال هوازن ما افاء گفتند که غنیمت داد

خدای تعالی بر پیغمبر خود از مالهای هوازن که نام قبیله است آنچه داد و آن غنیمت ...

غنیمت ... عبارت ... بسیار است ... از آن اموال برابر غنیمت ...

این قبیله بسیار بود در روایات آمده است که از اسیران ایشان شش هزار بودند و شتر چهار

... بود از ... چهل هزار بود و بیشتر از چهل هزار گوسفند و در روایتی آمده است

که نقره ... خارج از حد حصر بود فطفق یعطی رجالا من قریش المائة من الابل

... را ... که نو مسلم بودند و در فتح اسلام آورده بود ...

... المؤلفة القلوب می گویند ...

... یغفر الله لرسول الله ... یعطی قریشا ... از رسول خدا

صلی الله علیه و سلم ... ترک می کنند ما را و حال آنکه شمشیرهای ما

تقطر من دمائهم ... می چکد ... ایشان

ما حدیث بلغنی عنکم ... پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ... الانصار فقال

... انصار ... می گویند ... فقال فقهاؤهم ... من ادم

پیش پیش فرستاد آنحضرت سوی انصار آن را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال
یا معشر الانصار علیکم لیس بفضل آنحضرت حیث این سخن که بگوید از جانب ما
معشر ... اما والله لو شئتم لقلتم فصدقتم یا لبیب الحبان اما خداوندان عقل گفتند یا رسول الله صلعم
مقبول ... پس یکسره اند چیزی را از آنحضرت ... اما ... ما
از شما هم مادامی که مروان ... سوی ... الناس ... اندو گفتند ... رضوا الله
رسول ... بیامر ... خدا را نخبا پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم عطا و بسیار ... الانصار
... را و ... الانصار را ... عطا ... پیغمبر ... ما ... خدا از
... ان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم انی اعطی رجالا
... عهد بکفر ... من ... مروان را که بودند ... اما ... المهم ... ان
... با مال ... بدنیا ... ما ... با ... المال ... هم ... فوالله
... برحیا ... و ... ب ... را ... اما ... ان ... الناس
بالاموال ... سوی ... الصاکه ... ما ... الی رحالکم
رسول الله ... گفتند ... پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قالوا بلی لقد
ای یا رسول الله قد رضینا ... پس فرمود ما ... عنه ... پیغمبر ... قال ... ما
صلی الله علیه و سلم لولا الهجرة لکنت امرا من الانصار ... که ... بود
... انصار ... بود ... بسبب هجرت و فضیلت آن ... مقدم
... با ... یاران ... و ... ما ... باسم انصار ... ایشان
انصار ... فضل ... با وجود ... ا ... ست ... فلذا
... مهاجرین ... که ... ن ... ترک ... و ... اوامر ... خدا و رسول
... انصار ... ست ... کامله ... ست ... کن ... اند ... وطان ... درست
بود پس ... هجرت ... بود ... مهاجرین انصار را ... نقلند

که مراد [illegible] انصار [illegible] بعد از هجرت نمی [illegible] که [illegible] انصار [illegible] بودم

و مساوی و مثل ایشان می بودم در رتبه و بعضی [illegible] عظم و رفع منزلت انصار [illegible]

و لو سلک الناس [illegible] و سلکت الانصار [illegible] وادی الانصار و شعبهم

[illegible] مردم وادی را [illegible] را وادی انصار [illegible] و سلوک [illegible]

انصار را [illegible] را [illegible] سلوک [illegible] من وادی انصار

[illegible] اختلاف [illegible]

اختیار [illegible] انصار را [illegible] باشد مقصود [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] زیرا که وی صلی الله علیه و سلم متبوع مطلق است [illegible]

انصار [illegible]

[illegible] انصار را [illegible] حضرت نبی صلی الله علیه و سلم

و الناس [illegible]

[illegible] انصار [illegible]

که [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین عثمان [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

آورده‌اند که بعضی انصار فرمودند در زمان امارت معاویه از بعض مهاجرین شکایت آوردند

پس علی [illegible] پس گفت انصار [illegible] است گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که خواهند

دید بعد از من اثره را گفت معاویه چه امر کرده است شما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم

گفت به معاویه گفت پس صبر کنید که شما را امر کرده [illegible]

رسول الله صلی الله علیه وسلم روز فتح [illegible] معتقد [illegible] آنحضرت روز

فتح [illegible] گفت آنحضرت [illegible] داخل دار ابی سفیان [illegible]

[illegible] راس [illegible] است آورده‌اند که ابو سفیان در اسلام [illegible]

عباس گفت رسول الله [illegible] است که دوست دارد [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] ابو سفیان [illegible] آنحضرت در

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] الانصار اما الرجل فادرکته رغبة فی قریته [illegible] انصار [illegible]

[illegible] ابو سفیان [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] نزل الوحی علی رسول الله [illegible] پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم [illegible] انصار [illegible] می‌گویند قال گفت آنحضرت انصار قلتم

اما الرجل فادرکته رغبة فی قریته ورأفة بعشیرته قالوا [illegible] کلا انی [illegible]

عبد الله ورسوله هاجرت الی الله والیکم [illegible]

[illegible] شما [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] المحیا محیاکم والممات مماتکم [illegible]

مردست جائی بردن بنهانی خدای تو تو هم از مهمانه در خیانت نه در معانیست حق باشما تا این جا طرد در
جمع دارند قالوا والله ما قلنا الا ضنا بالله وبرسوله فقر لا تکونوا بلغه لهم والحیرة نعم مر لحسه بحل
کردن یعنی دست بهشتی و فضل مینی رساند رسول خدا منع شرف غدرا و محبت بنا هجرت
بگردون دیگر از رستنی محبت شرا با دیگران مبادا از عنایت محبت محروم مشئوم هجرت لابد
محبت بسطم رزی خواهند مقدم نظر محجوب برا اعتبار هند عزم با دو جهان اهل بیرار
دست بد بلدارم که درای بهانی و زان وصی وصیه بسر جدا و مجه محلی از دل و
مصحف یعنی المقبس را دیدیه ستوان بیت و از آمال عشقا آنحضرت ان الله و یکلم دیگو باید
و بعد را کلم بس بر سینی خدا و رسول مصدق می کند و راست گوی با عبد الله شما را و قبول عذر
شما را بعد را کلم نعم بار و سلوک عیب را و اعذار قبول از دون غدر کسی را رواد مسلم
النبی صلی الله علیه وسلم ای صبیانا و نساء مقبلا من عرس روایت است از انس آنحضرت
کودکان را و زنان را بعضی از انصار دید آورده و ایشان از طعام عروسی طعام ایشانرا
پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال پس گفت اللهم انتم من احب الناس الی الله جراند
از همه مردم بسوی من و بعض الانصار می خواند آنحضرت مخاطبین الانصار را و بعض اللهم
با معنی اوست که خدا و ندا تو مبدا محذوف داد رانچه بی کویم چون دیداریکه ... این
راز سحال سپید بودن آن و حصدار آنحضرت باغبه محبت خبر داد بو اینکه دوستدار
هستی شما را ابراز از جنه حال عنایت ... متفق علیه را کوید و اعناس گفت
مجالس الانصار وهم یبکون است اینکه گذشت گذشت ابوبکر و عباس رضی الله عنهما بمجلسی از مجالس
الانصار وهم یبکون فقال ما یبکیکم قالوا ذکرنا مجلس النبی صلی الله علیه وسلم
منکر با دوستی را و در این هر چه گریند قالوا ذکرنا مجالس النبی صلی الله علیه وسلم ... و
پس در آمد یکی از آن دو گفتند یا عباس رضی الله عنهما بر آنحضرت پس خبر داد یکی آنحضرت
برا اینکه ایشان الانصار بر باد مجالس گریند و بعد البلخ ... پیغمبر صلی الله علیه وسلم
دو نفر

[illegible] علی راسه جالسه بر وصاف الله محقق گشته است که مبارک خود را به جامه [illegible]

[illegible] بعد بر سر [illegible] بر منبر نشسته اند یعنی ازان روز که ما عکاس بر سر [illegible]

بعد المنبر پس بالا بر آمد آنحضرت منبر را با خطبه خواند و علم [illegible] و السلام [illegible]

[illegible] بعد از آن روز و این آخر خطبه بود که جامه آنحضرت محمد الله [illegible] آمین [illegible]

[illegible] بر سر ایشان کرد در جامه قال ادخلهم [illegible] الانصار [illegible] آنحضرت [illegible] وسلم

[illegible] نیکی کردن با انصار [illegible] ایشان [illegible] اند [illegible]

[illegible] پس [illegible] گشته است [illegible] و چون [illegible] مردم را [illegible]

[illegible] و موجب [illegible] ایشان را [illegible] شوند و مراد [illegible] انصار [illegible]

[illegible] اعتماد می‌اند در امور [illegible] رحمه الله [illegible]

[illegible] خود را [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] عیال [illegible] و صغار [illegible]

انصار [illegible] و [illegible] انصار [illegible] اولاد [illegible]

[illegible] رضوان الله علیهم و تحقیق [illegible] حق [illegible] این بود [illegible]

[illegible] الذی [illegible] و ما [illegible]

[illegible] الانصار [illegible]

[illegible] ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان

لهم الجنة [illegible] من [illegible] لهم [illegible]

[illegible] از [illegible] صادر [illegible] رواه البخاری ابن عباس

قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه [illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible] در مرض [illegible] رفتند از عالم در آن مرض [illegible] المنبر محمد الله

و اثنی علیه [illegible] خدا را [illegible] ایها الناس [illegible]

اما بودن این اسم [illegible] از جمله [illegible] باید که در [illegible] در اسلام [illegible]

از دین [illegible] و هر طرف [illegible] و مهاجرت می کنند از اوطان و [illegible] الا انصار [illegible]

انصار [illegible] بشمارند چه انصار را جماعتی که جای دادند آنحضرت را و نصرت [illegible]

در [illegible] که مخصوص شود [illegible] بزبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

نقل [illegible] مهاجرین که از مکه [illegible] همراه آنحضرت [illegible]

از آنحضرت بکثرت مهاجرین و اولاد ایشان [illegible]

و دران [illegible] انصار [illegible] واقع شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

که زمان [illegible]

من [illegible] الانصار [illegible]

[illegible] ایشان رواه البخاری زید بن ارقم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم اغفر

للانصار ولابناء الانصار ولابناء ابناء الانصار [illegible] پسران انصار [illegible]

پسران انصار [illegible] حدیث [illegible]

[illegible]

[illegible] رواه مسلم [illegible]

[illegible]

از [illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر دور الانصار بنو النجار ثم بنو عبد

الاشهل [illegible] انصار [illegible]

[illegible] بنو الحارث بن الخزرج [illegible]

[illegible] بنو ساعدة [illegible] و فی کل دور الانصار خیر [illegible]

انصار

الخامس که مختص بمرتضی علی بفضل و شرف قبول و سکون مقتضی عینه علی رضی الله عنه قال بعثنی
رسول الله صلی الله علیه وسلم انا والزبیر والمقداد لعنا امیر المومنین علی رضی الله عنه که
فرستاد مرا رسول الله و زبیر را و مقداد را و گفت بروید تا برسید بروضه خاخ
پس المقداد ... و زبیر ... شده ... المقداد ... الطوایح ... روضه
خاخ ... سوزنا ... مند ... خاخ ... حاجی است
... دیدیم ... ساطعیه ... کتاب ... روضه خاخ ... رسید
گفتند با وی نامه است که با اهل مکه می برد ... ظعینه ... بیرون
... نامه ... ظعینه ...
... روان شدیم ... ما ... تا آمدیم
الروضه تا آنکه آمدیم بالروضه تا آنکه آمدیم بالروضه خاخ ... الحق ... ظعینه ...
... لتخرجن الکتاب ... بیرون ... کتاب ... لتلقین الثیاب ... آنکه
می اندازیم جامهای ترا ... جامها ... می اندازیم ...
... بیرون آورد آن نامه را از گیسوهای خود ... عقاص
... آن نامه ... آوردیم ... نامه را نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم ... فیه
... این نامه است ابن عبارت من حاطب بن ابی بلتعه ... ابی ...
... الی ناس من المشرکین من اهل مکه ... نامه ...
بسوی جمعی از مشرکان از اهل مکه ... رسول الله ...
... مشرکان اهل مکه را ... پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ...
حضرت ... اهل مکه ...
... نامه اهل مکه ...
... نوشته بود ... عبارت ... می نویسد

کردن و حاطب ابی باشی من السر لکن حامل قصه استشکلند نفرستند بصحیح کرده

کتابت پیغمبر متوجه شده بود و همچنین راز حقیقت کار اطلاع نبوده و این از مکر و عیدی گفتند

آنکه در صحاح مجتهد بیشتر آمده گفته است سکلند که با مشرکان حرمت کند در حدیث

در عرب فرستاد و این حاطب بن ابی بلتعه که از جمله اصحاب بدر و اهل مکه جای داشت و از

حقیقت حال کتابی داد که پیغمبر بر سر شما می آید هوشیار باشید فقال رسول الله پس گفت پیغمبر

صلی الله علیه وسلم یا حاطب ما هذا یا حاطب چیست این نوشتن بغیر دادن تو ایشان را از

حقیقت حال پس گفت حاطب یا رسول الله لا تعجل علی شتاب مکن در سزا دادن من اگر

بر من حال ابی گشت از مصاحب بدرش حلم آن من العشیره بدرستی من هم مردی بودم پیوسته

در قریش و نیستم از دوستهای ایشان و حاطب حلیف قریش بود و نبود که او از علام ایشان

بود و کان من معک من المهاجرین لهم قرابات بمکه بود و هر که با نسب از مهاجران مر ایشان را

قرابتی با اهل مکه یحمون بها اموالهم و اهلیهم که حمایت میکنند مشرکان بسبب آن قرابتها

مهاجران را و اهل و عیال ایشان را نگاه میدارند که ضامن مهاجران باشد فاحببت اذ فاتنی

ذلک من النسب فیهم دوست داشتم من که چون فوت شده است مرا پیوند از نسب در

ایشان ان اتخذ فیهم یدا یحمون بها قرابتی یعنی دران باشد یعنی مرا یا قدر که حمایت کنند

و نگاه دارند خویش و اقارب خویشان مرا یعنی من برای عوض و مصلحت ایشان خود را ده ام که

در مکه اند و مشرکان ما بین خویش اند ایشان من صرد ار باشند و با فعلشان کفرا و کرده ام

من از جهت آنکه من کافر شده باشم که ایمان نیاورده ام و لا ارتدادا عن دینی و نکرده ام از جهت آنکه

مرتد شده ام و بعد از ایمان کافر شده ام و برابر ده ام از دین خود و لا رضی بالکفر بعد الاسلام

و نه از جهت راضی شدن کفر بعد از اسلام که بخواهم برگردم از دین اسلام فقال رسول الله

پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انه قد صدقکم بدرستی که حاطب راست

گفته است با شما و حقیقت حال همین است که وی گفت فقال عمر دعنی پس گفت عمر بگذار مرا

الف

بگذار رسول الله اجازت ده مرا تا گردن زنم این منافق را و گفتم که سابق در
بیان تعمیم و تا حضرت والا لقب عمر علیه قول را ابدا از تصدیق آنحضرت حاطب صواب
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انه قد شهد بدرا یعنی حاطب
محقق حاضر شده است بدر را گویا که عمر گفت چه شد اگر در بدر حاضر شده لیکن گفت
و ما یدریک لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم و چه دانی تو که ما بدیر حال او
میدانی که مدینه ... قول است هر که خدای تعالی مطلع شده باشد بر معابر اهل بدر پس گفته
بکنید هر چه خواهید فقد وجبت لکم الجنة پس محقق واجب و لازم شد شما را بهشت و در روایت
دیگر در جای فقد وجبت لکم الجنة فقد غفرت لکم واقع شده یعنی حق تعالی فرموده باشد
به صیغه ماضی ... و امید ... راجع است ... الا آنحضرت ... است بحقیقت امر
... که ... ای ان فرمود با اهل بدر ... اعتماد ... کنند
و اعملوا ما شئتم از برای اظهار کرم و عنایت است ...
... ما شئتم ... فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد خدای تعالی ...
... که حاطب ... این آیت را یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی
و عدوکم اولیاء آگاه باشید ای مسلمانان مگیرید دشمنان خود را دوستان ...
... رافع انصاری بدری است قال جاء جبرئیل
الی النبی صلی الله علیه وسلم قال ما تعدون اهل بدر فیکم گفت آمد جبرئیل بسوی حضرت
گفت ... چه میشمارید و از کدام طایفه می شمارید شما اهل بدر را در میان خود قال من افضل
المسلمین گفت آنحضرت می شماریم ما اهل بدر را در میان خود افضل مسلمانان او کلمه
نحوها ... گفت آنحضرت ... این کلمه را که ... این کلمه است در معنی ...
... قال گفت جبرئیل و کذلک من شهد بدرا من الملائکة گفت جبرئیل و همچنین
را افضل ملائکه میدانیم ... را حاضر شده ... بدر را از ملائکه رواه البخاری

از ام المومنین حفصه که دختر امیر المومنین عمر بن الخطاب است منقولست قال رسول الله
صلعم گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم انی لارجو ان لا یدخل النار ان شاء الله احد
شهد بدرا والحدیبیه یعنی من برانکه امید میدارم که در نیاید بدوزخ هیچ کس را که حاضر شده است جنگ بدر را
هیچ کسی از انکه حاضر شده است بدر را و حدیبیه را و نگفت بمشیت حق ان شاء الله بجهت ادب
در گاه الهی است چنانچه از برای زیب سخن طلب حفصه بی گویند گفتم من یا رسول الله الیس
قد قال الله انا ستکبه مجیبی گفت ان شاء الله وان منکم الا واردها و بشنید سیاهیم که
گر اینکه در ابتدا است الیس و هیچ را بعد در وقت اینکه از صراط چون در اوزر
عام است هر عام او میان را یعنی ان از اهل بدر و حدیبیه چون رسیده پس قال ثم ننجی
الذین اتقوا گفت حضرت سلیس شنیده ز لو خدای تعالی که می گویدم نجی الذین اتقوا
یعنی نجات میدهیم انهایی را که تقوی کرده اند لیس سرد و سلامتی بود بر ایشان چنانکه ابراهیم را سلام
بود یعنی درود می نمایند مثل خاطف ما باد و ان می گذرند و از ابرار ان می گذشتند مثل برق
خول بنیت و این از متقیان را می نهند و اهل بدر و حدیبیه از افاضل اتقیا است و در
روایه لا یدخل النار ان شاء الله من اصحاب الشجره احد و در روایتی انی احسب و اقول
یعنی امید انس را که از خواسته است خدا از اصحاب شجره هیچ یکی الذین بایعوا تحتها
که بیعت کردند با حضرت در تحت شجره ایشان اصحاب الشجره اند و در حدیبیه بودند
جابر قال کنا یوم الحدیبیه الفا واربعمائة گفت جابر بودیم ما در حدیبیه هزار و چهارصد
و در روایتی هزار و پانصد و هزار و سیصد نیز امده است و در جمع و توفیق و تطبیق در کتب است قال
قال لنا یعنی گفت ما را پیغمبر صلی الله علیه وسلم انتم الیوم خیر اهل الارض و عن جابر قال
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یصعد الثنیة ثنیة المرار فانه یحط عنه ما حط
که بالا برآید ببینه را که ثنیه مرار است یعنی تپه و تیسر توبه و گناه نیز از ایشان برود
بنی اسرائیل تر امده نام موضعی است ما بین حدیبیه از راه حدیبیه را رسید حضرت صلی الله علیه وسلم

والحاضر

و ... رضی الله عنهم ما ... و در سنن ترمذی آنحضرت ... آن را
آن و بر ... بر ایشان ما خلعت در آن چه باشد ... را خلعت اطلاع بر اهل مکه
... مکروه ... بر ادب ... خواه و در بلاد ... شود و نوشته ... غافل ... و فرمود ...
... مانند آنچه کرده شد و فرو نهاده شد از بنی اسرائیل ... مشغول ...
... حطه ... الست که بنی ... اسرائیل را ... رانده ... در بیابان
... چهل سال ... نام و ... و سایه ... فرستاده شد ... ایشان
... آورده ... ایشان ... از ... که نام آن ... بود و سجده ... و دعا ...
... استغفار ... امر ... شود ... ایشان ... بتبدیل ... طلب ...
... از انطلب ... اعراض ... کرده شد بر ایشان ... پس مراد
از بنی اسرائیل و ... و معروف است پس ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ...
... امر ... معلوم ... کرده شود ... مانند آنکه ...
... بود ... از بنی اسرائیل پس جابر رضی الله عنه ... دیده ...
... یا بنی الخزرج پس ... یا بنی ... الخزرج ...
... انصار و جابر رضی الله عنه ... است ... الصار ...
... خزرج ... بعضی ... بعضی ... خزرج ...
... تمام آمده ... معنی ... تمام ... رسول الله
... صلی الله علیه و سلم ... معلوم ... است ...
... الله ... خداوند ... مسیح ... رسول الله
عیسی مریم ... شخص خداوند ... مسیح ... صلی الله علیه و سلم
... ان الله ... احد ... گفت ...
... شده ... مسیح ... خواند

برا ما رسید که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم اشارت کرد باز بعضی [illegible] خود را

خود را در میان مسلمانان پنهان کرده بود رواه مسلم و دیگر حدیث انس که ذکر کرده شد [illegible]

انس که در وی هست که قال لابی بن کعب ان الله امرنی ان اقرأ علیک لم یکن الذین کفروا

و ابی بن کعب را که خدای تعالی امر کرده است مرا که بخوانم بر تو سوره لم یکن الذین کفروا و ابی [illegible]

نقد فضایل القرآن در بابی که بعد از کتاب فضایل القرآن مذکور است صاحب مصابیح آورده است

در فصل دوم ذکر کرده شد بعض از انجا مناسبت بکتبه در قرآن   الثانی ابن

مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اقتدوا بالذین من بعدی من اصحابی ابی بکر و

عمر [illegible] که بعد از من خلیفه خواهند بود از اصحاب من [illegible] ابی بکر و

و عمر و اهتدوا بهدی عمار و [illegible] و راه راست [illegible] و [illegible]

[illegible] و ابن ام عبد [illegible]

عبد که عبد الله بن مسعود است ام عبد [illegible]

[illegible] ابن مسعود [illegible] که حدیث [illegible]

پس [illegible] ابن [illegible]

که [illegible] ابن ام عبد [illegible] ابن مسعود [illegible]

[illegible] الله عنه [illegible]

پیغمبر [illegible] امیر المؤمنین علی رضی الله عنه [illegible] رواه الترمذی   [illegible]

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو [illegible]

غیر مشوره لا [illegible] ابن ام عبد [illegible]

[illegible] عبد الله بن مسعود [illegible]

حاجت [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] بعد از من [illegible] و در [illegible] رواه الترمذی و ابن ماجه [illegible] صحیح [illegible]

[illegible] ابن مسعود [illegible] ابو الدرداء [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مثل کرده شده است [illegible] ابن مسعود صاحب طهور رسول الله [illegible] عبد الله بن مسعود

[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] طهارت [illegible]

[illegible] صاحب سر رسول الله [illegible]

[illegible] اعاذه الله من الشیطان [illegible]

صلی الله علیه و سلم [illegible] از شیطان [illegible]

[illegible] خدا [illegible] از شیطان [illegible]

صلی الله علیه و سلم [illegible] بر زبان آنحضرت [illegible] از شیطان

[illegible] صاحب [illegible] سلمان فارسی [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] الانجیل و القرآن [illegible]

و بدان ایمان آورده بود ازان پیشتر که محمد رسول الله را بیند و قرآن را خوانده بود و بلغت

و بدا علم و مشهور است که عمر وی سیصد سال بود و صحیح آنست که بود [illegible]

بود و الله اعلم و بعضی گفته‌اند سلمان بحر است نام او معلوم نیست و چون نسبت او را

پرسیدی گفتی انا ابن الاسلام رواه الترمذی   ابو هریره قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم نعم الرجل ابوبکر نعم الرجل عمر نیکو مرد است ابوبکر نیکو مرد است عمر نعم الرجل

ابو عبیده بن الجراح نعم الرجل اسید [illegible] و ثابت بن قیس بن شماس نعم الرجل معاذ بن جبل نعم الرجل معاذ

محمد نعم الرجل معاذ بن عمرو بن الجموح [illegible] انصاری [illegible] عشره [illegible]

عالیا این صحابه کبار از مهاجرین و انصار در یک مجلس حاضر بودند پس [illegible]

و تمام شرف یافتی و یکی شده با [illegible] کردن ایشان رواه الترمذی و قال

هذا حدیث غریب   انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الجنة تشتاق الی ثلثة

علی و عمار و سلمان [illegible] بهشت مشتاق بودن ایشان به جدی که [illegible]

قال استاذن عمار علی النبی صلی الله علیه وسلم گفت [illegible] طلب اذن [illegible]

بر آنحضرت فقال پس گفت آن حضرت اذن دهید او را مرحبا بالطیب المطیب [illegible]

های باد مر پاک [illegible] و پاک کرده شده میدید صفات اخلاق رواه [illegible]

عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما خیر عمار بین امرین الا اختار ارشدهما

داده نشد مد ... عمار بن یاسر میان دو کار مگر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

را اختیار میکرد [illegible] بیشتر و سهل [illegible] و در بعضی نسخ [illegible]

[illegible] اول است رواه الترمذی   انس قال لما حملت جنازة سعد بن معاذ

[illegible] در فصل اول در حدیث [illegible] از احوال وی [illegible]

گذشت قال المنافقون ما اخف جنازته گفتند منافقان [illegible] و ذلک

لحکمه فی بنی قریظه و گفتند این جنازه او [illegible] کردن او [illegible] بنی قریظه [illegible] است

[illegible]

از سیوم مقصد آنست که این قبیله در عهد ایمان سعید بوده اند پس بعد از حصر حصن فرود
آمدند و قرار دادند که در حق ایشان سعد حکم کند ما را اختیار است پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بسعد گفت که چه حکم میکنی تو در ایشان گفت مردان ایشان را باید کشت و زنان
و اطفال ایشان را بنده کرد و آنحضرت بر همین عمل کرد و گفت سعد را که تو حکم کردی
بحکم خداوند تعالی که از بالای هفت آسمان و پس منافقان راه سخن یافتند و زبان طعن دراز
کردند و گفتند که سبکی جنازه وی بسبب این حکم است که ناحق کرد و این ماده گفت که سعد
سبکی جنازه باین معنی که فناسب ... و صحیح ... پس پرسیدند آن را منافقان
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال ان الملائکة کانت تحمله پس گفت آنحضرت که فرشتگان
برداشته بودند و آنحضرت ... صلی الله علیه وسلم که هفتاد هزار فرشته جنازه سعد را ...
... عبدالله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لقد ... عبد
... عمرو بن العاص ... آنحضرت که ... یا اطلب ... اب
... و بر زمین ... راستگوی تر از ابی ذر غفاری که از
بزرگان صحابه ... ایشان ... احوال ... در
... مواضع از کتاب نوشته شده باشد و گفته اند که این قول از آنحضرت بسبیل ...
مخصوص ... رواه الترمذی ابی ذر قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء من ذی لهجة اصدق ... ابی
... هیچ خداوند زبان ... راستگوتر از ابی ذر ... هیچ ...
... را اگر چه تلخ باشد چنانکه از احوال وی رضی الله عنه منقول است
... و روی ... ان ... ولا ... ثروا در نماند ... خدا و رسول
... و بعضی گفته اند ... کلام را ... از ... ابی ذر
از ابی ذر ... صدق ... عیسی بن مریم ...

یعنی او در مبارزه است یعنی پیغمبر علیه السلام یعنی فی الارض از زید و بحر و داود خار قال له حنظل
رضی الله عنه هر یکم بود کار حق رانده او کبشند این قول یعنی فی الارض از ید الصدا آدمی است که او وارد
مصابیح مذکور است معاذ الزینب معاذ بن جبل لما حضرته الموت قال عند انت
از معاذ بن جبل چون حاضر شد او را موت گفت التمسوا العلم عند اربعه عند عویمر نزد عویمر که
عویمر بضم عین و فتح واو و در اطراف الدرداء که نام او ابوالدرداء است مشهور شده بکنیت
نسبت دو دختر که دختر او بود و انصاری خزرجی است صحبه را یافته از اهل صفه ماری
وانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم میان او و میان سلمان فارسی و عند سلمان و ذکر گویند
علم نزد سلمان فارسی که مشار الیه مشهور و مذکور است و عند ابن مسعود و نزد عبدالله
مسعود صاحب ... از مناقب او است و عند عبدالله بن سلام و نزد عبدالله بن سلام الذی کان
یهودیا فاسلم آنکه یهودی بس پس مسلمان شد و از اول ... که آنحضرت ... مردم
که سابقه علمی و معرفتی که در حال شریف ... تورات ... است ... لشان تعالی ...
عمرا بود که در شأن او ... از حرم ... را دیدم دارجان ... کان
سمعت رسول الله ... شنیدم من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول
انه عاشر عشرة فی الجنة ... و ... است و ... است یعنی ... و ... است
... از ... است ... الطبع ... فی الجنة
... عشره ... عشره ... عبارت ...
... است ... احتمال دارد
که ... اعلم ...
الدرداء حذیفة بن الیمان ... یا رسول الله لو استخلفت ... خلیفه ...
کسی را از اصحاب ... قال ان استخلفت علیکم ... عذبتم ...
اگر خلیفه ... مجلس ... او را ... کنند ...
او قبل

و وقتی که خلاف کنند و صدق ایشان شده و عمل کرده می شوند پس ما را لابد عمل بعلم صدق ایشان نمود و لیکن
چون که حدیث کبد سیما از خبر دادن حذیفه پس حذیفه تصدیق کنند او را و در تمسک رو آورند
زور در مدار امر حکم بعید نیست الله فاورده و چون که هرگاه ما نیز سیما را عبدالله بن مسعود پس نحو اعدال آن
که فرمودند یا بیت یا همچنین راده اند که چون که آنحضرت فرموده بهم ضروری نیست سیما را که ارین
سوال مجملاً خلاف کنند زیرا که عامل می بود باتفاق ارجاع صحابه که اهل آن هم وا فتند
و دیگر که چون که آنحضرت فرموده بهم ضروری سیما را که ارین سوال است خلاف کنند زیرا که الحاصل
متمسک بود باتفاق و اجماع صحابه که اهل آن می دانستند او را تا که از نصوص مخصص می
هم نیست انچه ضروری است سیما را عمل بکلمات و سبب اشتغال بان و تخصیص کرد
حذیفه و ابن مسعود را که از هر چه اشمارت شد تفضیل در مرتبه ایشان و علم و عمل و ایمه
مجتهد باید کرد آن از اتفاق و این که حذیفه بود از جنبه بودن وی صاحب سر رسول الله
صلی الله علیه و سلم منافقین بود که امتثال باید کرد بدان از احکام و این که ابن مسعود است
که فرموده است رضیت لامتی ما رضی به ابن ام عبد راضی شدم برای امت خود هر چه
راضی شود بدان که ابن ام عبد که عبدالله بن مسعود است و فرموده تمسکوا بعهد ابن ام
عبد یعنی بند و پیمان را بدان در ابن مسعود و لهذا که درین حدیث اول از فضل مانند
خلاف ابی بکر رضی الله عنه تر است که مردی است از ابن مسعود بیعت
کرد ابوبکر را آنحضرت صلی الله علیه و سلم در کار دین تا که اتفاق کار است پس مانند اهل بیعت
ما او را که در کار دین مانند حرف قال ما ادری ما بقاء الناس فیکم فاقتدوا باللذین من بعدی
مسلم ظلم از حذیفه است که گفت ندانم که بیش از حیات خود تا کی در میان شما باشم
مراد که من ترسم تا رفتن بکند رای بروی که محمد بن مسلمه بهم و گفتن بسبب فتح لام
ما سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لا تضرک الفتنة زیرا که من سمعته ام
آنحضرت را که گفت محمد بن مسلمه را که وی را نکند فتنه و محمد بن مسلمه الانصاری حرکتی

سهیل بن سعد ... پیش ... پیش از آنکه زوجه کند ... آنحضرت
در سال ... بود از فضلای صحابه اسلام آورد بر دست مصعب بن عمیر در مدینه و مرد ...
چهل و شش یا سی و شش ... گویند ... در ایام فتنه یا ... و ... از
بشر این روایه ابوداود و ... علیه روایت کرد ابوداود ... ابوداود و ... است
بعض طعن کرده در بعض و ... و ... را از اختلاف ... گفته است
ابوداود ... صحیح است یا حسن است با ضعف حالش اصحاب صحاح در مجلس مذکور ...
المدینه و تقریر کرده اند ... اهل حدیث ... علمای اهل حدیث
و در اصل ... در ... است و در جامع این عبارت است از جریر ... ان
عائشه ان النبی صلی الله علیه وسلم رای فی بیت الزبیر مصباحا ... عائشه ...
آنحضرت آمد در خانه زبیر بن العوام چراغی دید و زبیر رضی الله عنه ... عمه
عمه رسول الله است صلی الله علیه وسلم و داماد ابوبکر صدیق است زوج اسماء ...
فقال یا عائشه ما اری اسماء الا قد نفست پس گفت آنحضرت ای عائشه گمان نمی برم
اسماء را مگر آنکه ... یعنی زاییده است یعنی این چراغ را که در ...
... است که ... را زاییده است ... و ... و ...
... صوم ... اند من الصلاح ... ان ... سوی ...
نام ... است ان ... را ... نام ... من ... عبد الله ... نام
آنحضرت او را عبد الله ابن عبد الله بن الزبیر است رضی الله عنه صحابی مشهور ...
و ... مشهور است ... رضی الله عنه مولود است ...
و ... آنحضرت ... او را ... مبارک ... و ...
... ان ... مولود ... است ... رواه الترمذی ...
ابن ابی عمره بفتح عین و سکون میم ... مضطرب الحدیث است ...

در صحابه و بعضی گفته اند صحابی نیست او را روایه کرده است ترمذی از وی مضمون این حدیث گوید
عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال لمعاویه اللهم اجعله هادیا مهدیا خداوندا گردان او را
راه نماینده و راه یافته و راه نما بوی شده و ایشان را هدایت کن مردم را بوی روایت کرده
ابن عبد البر گفته و صاحب سفر السعادت نیز می گوید که در باب فضائل معاویه حدیثی صحیح نشده و در مقابل
ثبوت هیچ حدیثی و در جامع الاصول گفته که آنچه ثابت شده است آن است که او کاتب وحی پیغمبر
صلی الله علیه و سلم ثابت شده است لیکن صحبت دارد و شده است در بیان وی حدیثی
که روایت کرده است او را احمد در مسند خود از عرباض بن ساریه که سمعت رسول الله
اللهم علم معاویه الکتاب و الحساب وقه العذاب خداوندا بیاموز این معاویه را کتاب و حساب
و نگاه دار او را از عذاب و این حدیث را اهل معدود است و در بعضی طرق این کلم زیاده کرده
و مکن له فی البلاد یعنی و قدرت ده او را و مسکن ساز او را در جای از زمین این حدیث معاویه
او را مالک ساز ای ماده یعنی مالک و پادشاه سوی ایشان کن بر مردم و سلطنت
گرداند و در روایتی آمده است احسن الیه یعنی احسان کن و موقوف همه این حدیث است ترمذی
از عبد الرحمن بن ابی عمیره روایت کرده و گفته اند که هیچ یکی از این احادیث به درجه صحت
نرسیده است والله اعلم و پوشیده نماند که هدایت یعنی راه نمودن فرع علم است جمله صحابه
پیغمبر صلی الله علیه و سلم عالم بودند باحکام دین و اوامر و نواهی الهی متفاوت در آن
در این حدیث است که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و از این لازم می آید
که در همه جا هادی و مهدی باشند پس اگر ایشان در بعض حرب اجتهاد کرده خطا کرده اند
بوجوب اجتهاد ایشان معاف است و در بادیه ضلالت افتاده از راه هدایت شده اند و در بعض
راه هدایت گم شده و در غفران و فضل نصیب و هدایت اند که این حاصل است
برخلاف معصیه طرفین والله اعلم   عقبة بن عامر صحابی است و در مصر بود
از جانب معاویه ... ... عقبة بن ابی سفیان ... ... او در سنه

عمان جیفر و [illegible] پسران جلندی کرد و روایت کرده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و روایت از او جابر و
ابن عباس دارند بعض علمای کبار که در جامع الاصول و در بعض کتب دیگر [illegible]
کبیر از ترمذی به سبب عقبه بن عامر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم واسلم الناس [illegible]
یعنی در آمدند مردم و ایمان آورد عمرو بن العاص مراد ما این روایت اند از مسلم [illegible]
مردم و ایمان آورد عمرو بن العاص مراد این است که عمرو بن العاص از مسلمه که اسلام او [illegible]
روز فتح بود و در بعد از آن صحیح شد ایمان را و در دل قبول بود از کلمه اقرار آورد تحقیق
حاصل است بنبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس اقبال کرد بجانب آنحضرت صلی الله
کسی از ما اصحاب بجانبه پس چه امد عمر به و ایمان آورد و پس از اسلام [illegible]
و بهت در عداوت آنحضرت بخصوص وی با ایمان و لیس مردم باسلام از همه [illegible]
خواست اسلام آورد و بیعت کند و دست بسته گفت آنحضرت چه بود گفت [illegible]
و گفت شرط میکنم یا رسول الله فرمود چه شرط میکنی گفت ایمان قدیم [illegible]
همه گناهان من که پیش ازین کرده ام فرمود و ندانی یا عمرو که اسلام می اندازد و [illegible]
هر گناهی را که پیش از وی کرده شد و هجرت می اندازد و می پوشد [illegible]
کرده شد و در حدیث دیگر آمده که عمرو بن العاص و برادر وی هشام بن العاص [illegible]
مؤمن اند و ترمذی که عمرو بن العاص از صالحان قریش است [illegible] روایت می کنند گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] و گفت که عمرو بن العاص [illegible] از [illegible] ان می [illegible]
و الله اعلم [illegible] عمرو بن العاص خدا [illegible] و [illegible] عمر بن الخطاب [illegible]
[illegible] گفت سبحان الله [illegible] ابن عمرو بن العاص [illegible] روایت کرده
که وی در وقت [illegible] این عالم [illegible] گفت [illegible]
پسر وی عبد الله [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] کرده [illegible] گفت ای پسر [illegible] حالت [illegible] بودم من [illegible]

یعنی [illegible] صحبت [illegible] مسلمانان سلام و صحبت [illegible]

[illegible] بودیم [illegible] و ولایت [illegible] شدم بدان و رسیدم [illegible]

رسیده‌ام که [illegible] این حال معامله خوانند [illegible]

و قال [illegible] ارشاد [illegible] جابر [illegible] رسول الله گفت

جابر [illegible] کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال یا جابر [illegible]

گفت آنحضرت [illegible] جابر [illegible] الله [illegible]

[illegible] مشتبهات و ترک [illegible]

[illegible] احد بود [illegible] پیش [illegible]

[illegible] گفت آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یا رسول الله [illegible]

[illegible] گفت آنحضرت [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible] عالم است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که حکم من له العوجان ابعاد مردن داوند ما بن عالم بار ملکوچو و تهما صرت لجسش خود شو
این الیه والحسن النبی انه والحسن الدین عملوا فی سبیل الله مزاما مطلع بهم
همکسانی فی زرکه کسنه شد باعد راه خدا مرده لا له با اجزا نه مطلق عظیمه فی رواه اثر بدینا
قال اسعودی رسول الله صلی الله علیه وسلم حصا حسرت عروه و بهم ارجا بر اینها نکت
اندرین خوارت برای آن الحضرت هیچ بار معلوم شد که اسبقا یکبدین بار وقات و فعلت
مجلس بوده اند اوقات معدوده و این طار تر مستعد الله اعلم رواه الترمذی عن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصبح عن نفسه الخضرت لیس در لعبده مولی بحد الوداد
همین خداوند ده جام کلکه طر بسر طار جام لهدیا کلم الله الا و به که ما کسند که سنه مغبور در العاب کرده
سبو و مراو ابعد دولسته مغبود او را که لیت از حلیه حارث فی ال اعتقادی دی ای نزد مردم نوا مسلم الله
للابدا کار سوکند خورد بر خدا یعنی سوکند که خدا ایچنین خواهد کرد الله را بندکی منکودا برا او بزا
خدای نما و سوکند او دهی کبدا انرا سوکند انرا خورد و بر خدا یعنی سوکند که خدا ایچنین خواهد کند
هرابه رسد کوی کمر دارند او را خدای نما و سوکند او دهی کند انرا با سوکند خورد بر فعل کرد
که چنین هم اعتماد بر خدا میبان کرداند اسباب محل و وعین شد خود او را که بکند وی ال عمل را منعم البرا
بن مالک الجهلر اب ان رسدار این مالک اوراس بن مالک رضی الله عنهما ارملما
رو یک پدر از صلاح صحابه و دلیران و پهلوانان اسبان است جامه سدا صدر او با پدر اکه خود
ازرمی اند دوست اند قسم کان صدقی را سوی که به سرتک سود با دیگران وظا استعدادی
بار رسید بند روزی جامه پوشید شد در سال بیستم رواه الترمذی و البیهقی فی دلائل النبوه
ان تسعند قال النبی صلی الله علیه وسلم الا ان کنه النبی ادی الیها اسلی هم اکانه ما سعد
که دوست و رو فی محل سر را ما نسبت به کار گشت می ایم هو لنوی ان و اهل سل او وقع بحث
و فضل اول از صریت اصل معلوم شد انچه از عقد و جمع الفاظ رواج شده وان
پیدا مانت نداده و بود و دان در بیان عرب ان حصوصا اهل بیت که احسن اند

آن یعنی صفت علامت کمال صفت اطلاق اولی الابصار است مخصوص و لفظ بکسر با بمعنی انصار است رجوع
آن باهم گسستن و الحاصل بیشتر غالب شد و مخصوص باین صفت اصل نسب عربی و پس مرفت
و بفیصله هم بسته است پس تا باشد و آن از مسمی الانصار و بوزیدن هر یکی از انصار جمع
و بس بیته و غالب در تفضیل علوم شده و در حدیث انس ما عرفتهم الا تسمیتهم انصار الله از
بیشتر زبان و اعمال ایشان بخصوص و بعد و بسیار بیکو کار است رواه الترمذی و قال اسناده جید
حسن
و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا یبغض الانصار احد یؤمن بالله و الیوم
الآخر و دشمن ندارد انصار را هیچ کسی که ایمان دارد بخدا و روز آخرت رواه الترمذی و قال هذا
حدیث حسن صحیح و عن انس عن ابی طلحة روایت است از انس که روایت می‌کند از ابی
طلحه شوهر ام او و مادر ام سلیم قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم اقرئ قومک السلام
انس گفت گفت آنحضرت مرا برسان قوم خود را اقرا بفتح همزه و سکون قاف و کسر را و بکسر همزه
و فتح را نیز آمده و برین تقدیر بعضی بفتح یا اید و بر تقدیر فتح همزه ثلاثی و معنی هر دو آن سلام
رسانیدن بعضی سلام برسانید از طرف من و یکی در خواب آن سلام می‌خوانند تحقیق آن در محل
خود کرده شده است عرض که الطرف ابو طلحه گفت که قوم خود را بپرس ایشان کسانی اند که تا علمت اعفه
صبر تا آنچه بدرستی ایشان آنچه من می‌دانم پارسایان صابرانند اعفه بفتح همزه و کسر عین و تشدید فا
جمع عفیف عطف پارسایی و بار ایشان و باز ایشان حرام و صبر بضم صاد و تشدید با جمع
صابر و لفظ صابر و لیکن بدین بار مفتوح بر تصحیح کرده اند جمع صابر بعنی صابرند و بادهٔ جماد
و بعالی باو بعضی جاهل ... عفیف رواه الترمذی و عن جابر ... عبد الله
عن ابی اسید ... النبی صلی الله علیه و سلم روایت کرد جابر رضی الله عنه که علامت رجال طلب غنائم
... ...
فقال انس گفت ان ... یا رسول الله ... انصار ... ...
... ...

اهان سبب عرضه کتابت خاطب است که باهل علم را ما نفقه لفظ نه بود با والله که بغیر برکاته بزرگ سعیها
وی حاجت شده است پیدا و صریحه ار ع او سلم عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
تلا هذه الایة رواه ابی بکر ابوهریره روایت می کند ابوهریره که آنحضرت خواند این آیه را وان
تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم و اگر روی گردانید شما از ایمان و اسلام و
اوامر خدای تعالی و رسول خدا بدل کند شما را و می آرد بجای شما گروهی دیگر پس نباشند آن گروه مانند شما در روی بر
گردانیدن و اعراض کردن از حق قالوا الصحابه یا رسول الله من هؤلاء الذین ان تولینا
استبدلوا بنا ثم لا یکونوا امثالنا کیستند آن قومی که ذکر کرده است خدا که اگر روی بگردانیم در بدل ما
بجای ما کرده می شوند آن قوم ثم لا یکونوا امثالنا پس نمی باشند آن قوم مانند ما فضرب علی فخذ
سلمان پس زد آنحضرت بر ران سلمان فارسی ثم قال هذا و قومه پس گفت آن قوم
هم سلمان و قوم او یعنی فارسیان و عجمیان و لو کان الدین عند الثریا لتناوله رجال من
الفرس و اگر می بود دین نزد ثریا یعنی ستارگان پروین هر آینه می گرفتند او را مردان از عجم صالحه
سماها معلوم شد الاعاجم عند رسول الله صلی الله علیه و سلم از ابی هریره است گفت ذکر کرده شد
اهل عجم نزد عرب از مردم عجمی در مجلس و عرب که را امده عجم اکثر بسیج هذا و صحیح مواند بعض
و ذکر از عرب باشد اعاجم چه آن در ما این اعتبار عجم اطلاق کنند مستحق الثانی
مر و عرب و صحیح پیدا شود حال رسول الله صلی الله علیه و سلم را با بعضی از ایشان اولی
از بعضی پس گفت آنحضرت را الله من نا سابق ما بعض لسان بعض عجمان و اعتقاد
درست داراند مردم در حفظ دین و امانت از آنکه شما بعض السان بعض عربان و
طبیعی گفت که خطاب بعوی مخصوص خواهد شد ما اتفاق حال فی سبیل ...
و گفت آنکه ... ایشان ... اهل عجم و عنایت ... است
... و از بعضی ... او ... است ... و اد السریری
الاثاث علی رضی الله عنه قال قال صلی الله علیه و سلم ...

[illegible] می جستند و صفت ایشان می گفتند از ایشان تا از اصحاب وقت به آن بوده
و واقف بودند از احوال ظاهر و باطن وی که با وی می بودند در صحابه بودند
جمع صحبت بوده اند صحبت و رفقا بعضی را و فتح ما تشبیه رفیقان
قافله عمار بن [illegible] و اعطیتها انا اربعة عشر و چهارده بوده اند من جمله
[illegible] رفقای من انه ملیا من هم اعظم بالسند این چهارده
مرد قال انا و ابنای جعفر و حمزه گفت علی آن چهارده مرد
پسر من یعنی حسن و حسین و جعفر بن ابی طالب و حمزة بن عبد المطلب
و ابو بکر و عمر و مصعب بن عمیر و بلال و سلمان و عمار و عبد الله بن مسعود
و ابو ذر و المقداد رضی الله عنهم از احادیث معلوم می شود که درین
چهارده صحبت کاتب نقابت خصوصیت و صحبت بوده و مخصوص بوده
[illegible] خالد بن الولید قال کان بینی و بین عمار بن
یاسر کلام فاغلظت له فی القول گفت خالد بود میان من و عمار
عمار شکایت پیش پیغمبر برد من عمار را درشتی گفتم خالد بن
الولید اعجاب گرفت بود عمار بن یاسر از وی و قدرا خالد او را
شیم لم و در درشتی کرد می گوید خالد فانطلق عمار یشکونی الی رسول الله
پس رفت عمار با او که کلمه [illegible] من [illegible]
صلی الله علیه وسلم را دید می گوید خالد [illegible] الی
رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] و قال انه عمار بن یاسر
من [illegible] علیه درشتی را رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] و قال انه آن حضرت [illegible]
گوید [illegible] عمار بن [illegible]

بسکوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقال و گفت عمار یا رسول الله
ما یعنی بقوله چه مقلد خالد و حرفی گوید و رفع الی صلی الله علیه وسلم
پس برداشت آنحضرت سر مبارک خود را و قال من عادی
عمارا عاداه الله و گفت کسی که دشمنی ورزد با عمار دشمنی ورزد با او
خدا و من ابغض عمارا ابغضه الله و کسی که دشمن دارد عمار را دشمن دارد
او را خدا بغض و عداوت یک معنی است پس این تاکید است
یا مراد مثلی دشمن بالفعل است و بدی از دل چیزی که دشمنی ارد
فما کان شیء احب الی من رضای عمار پس نبود اهدم من
هیچ چیزی محبوب تر نزد من از راضی شدن عمار یعنی چاری لنم که عمار
من راضی گردد تا مقال من وا و محب بعد ابو ملقمه
پس اقدم من عمار را تا لحرکه راضی گردد عمار از لوازم
واما عبدا زوجی پس راضی نشد الی عبیده لعم عین و رفعه
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول خالد سیف من سیوف الله
الو عبیده از وی پس راضی گشت الی عبیده لعم عین و رفع تا ره ما
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انه سیف من سیوف الله
نعم العزاج گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت شنیدم آنحضرت که انه
شمشیری است از شمشیرهای خدا در غزو و غلبه بر اعداء دین و ملت
و حریان و بی بحق ولعم مع العشیرة و فتی الحوائج خیبه دنیا خود است
بود و بی صلی الله علیه از معنی محروم بلد حق از مسکین بود و ایشان احمد روا
این دو حدیث را احمد بریده لعم باتا المسیر رسول الله صلی الله
ان الله تبارک و تعالی امرنی بحب اربعة واخبرنی انه یحبهم گفت الحمد

خدای تعالی امر کرد مرا بدوستی چهار کس و خبر داد مرا که وی ایشان را دوست
میدارد آن چهار کس اهل گفتند یعنی که صحابه یا رسول الله بگو ایشان
که ایشان هر یکی را نام ایشان مانام بنام بفرما که ایشان چه کسانند علی
میگفت الحضرت علی از ایشانست یقول ذلک ثلثا و حالی
که می گوید الحضرت این سخن را بسه بار از برای تاکید و قول الحضرت و چهار
منهم گفت الحضرت علی از ایشانست یقول ذلک ثلثا در حالی که
می گوید الحضرت این سخن را سه بار از برای تاکید و قول الحضرت
و علی منهم خدا او سه بار و یکبار بعد اعتبار و تمام است یقول
ذلک ثلثا در حالی که می گوید الحضرت این سخن در فرد جمال التحاق
ابوذر و المقداد و سلمان ع را حضرت چه [illegible] بوان از در
رضی الله عنه در کرم و حسبه و الود قنادی وار از صحابه بود عداد
[illegible] وقدم الاسلام و بنا [illegible] در اسلام بود چهار کسند را او [illegible]
[illegible] بدر را یار رسول خدا صلی الله علیه وسلم و از صحابی چهار [illegible]
بلند از صحابه بود امیر المومنین علی از وی روایت دارد و نماز گذارد
بر جنازه عثمان رضی الله عنهم اجمعین و سلمان معدود از اهل بیت است
سه صد سال در طلب نبی آخر زمان صلی الله علیه وسلم گشت از برای
معرفت [illegible] بود و [illegible] از زمانی [illegible] از برای
[illegible] امری [illegible] اخرس انه [illegible] امراد [illegible] السان
و جرد [illegible] محب خالص میداد آن [illegible] الردی و قال
لما حدیث [illegible] حایز [illegible] عمر یقول الوید [illegible]
[illegible] گفت [illegible] امیر المومنین عمر [illegible] گفت [illegible]

آزاد کرد مهتر ما را یعنی بلال را یعنی بلال را گفتند که عمر ابن عبد الله می‌گفت
گفت جز الا عمر فا فضل تر نیست از بلال رضی الله عنه و بعضی گفته‌اند
سیادت مستلزم افضلیت نیست کما قالوا دعهم من یحذر قتوعی بهم فعلم
مع ان کور طیب نسب که به مسائل بحر و ما عساکر لیس شده صد ثابت
از صحابه است پس عن اول مسائل کل است دور تا می از باد اصادیت
مره ازبرای تحصیل است می رسیده است در میان ما رواه البخاری
عن قیس بن ابی حازم بحار صحابه وسلم را یافتی که بیرون رفتند از بار
آنحضرت اسلام آورده و باد راک شرف صحبت شتافت تا رسیدن می
آنحضرت صلی الله علیه وسلم رحلت فرموده بود و در بیرون یا علی بن ابی
طالب بلال را در خواسته که در حضرت وی باشند و برای وی اذان
می گفته باشند که برای رسول خدا می گفت صلی الله علیه وسلم و
بلال را ابوبکر خریده داد و شکار آن ... شده آزاد کرده بود آن حضرت
انجا رسید مثنی ... تو که بخریدی که برای خدا خرید و طلب کن
می خواستی پس بلال مرا با عمل خود یعنی بلال از مرا با برای خدا آزاد
کرده باشم با عمل کار ... باشم و در بعضی روایات آمده که بلال گفت
مرا طاقت دیدن جای پیغمبر ... جای ... بوده بود
چه مشکل تر از این بر عکس ... دلدار ... و پس همراه
لشکری که اسلام می‌رفت برفت در دمشق در سال ... رواه
البخاری و در بعضی روایات آمده است که بلال بعد از ... پیغمبر خدا نام
پیدا ... آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بخواب دید ... که می آید
این چه جفاست ای بلال که به ... زیارت ما ... پس بلال

که ال

بلال بسبب صحبت مشتهر مدینه شد چون بمدینه آمد اول حجره که رسید این بود که فاطمه
بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم حسن حسین بعد ما پدر ما بکوید پس حسین
رضی الله عنه امر کرد بلال بموضعی که در زمان آنحضرت بانگ میگفت
بلال بشکل او درآمد بیان نو اشنید و گفت از تمام حسین بعد مادر بایستاد
بگوید پس حسین رضی الله عنه می ایستاد در آنجا و شروع کرد باذان گفتن
چون گفت الله اکبر الله اکبر غلغله در دل مردم افتاد و ناله بر آوردند و چون
گفت اشهد ان لا اله الا الله زیاده شد و چون گفت اشهد ان محمد رسول الله
گوناگون همه در رود و کوار بسیار بگریستند همه بگریه درآمدند بی اختیار شدند و از جانب
پدید آمد بلال را طاقت اذان گفتن نماند و بسجده افتاد پس بکریست
و اذان ناتمام ماند و در روایتی آمده است که آنحضرت فرموده که
بعد از شش سال زنان بسیار بی حجاب گویا بیرون کرده باشند سبحان الله
و بعد بلال از آن سی سال گذشت تا آخر رسید و این سخاوت بلال
فدا و آنکه و بدو شد با خود و صحابه همه در بیشتر میشود یکبار شد
میگردد و بدو شد اللهم ارزقنا و عن ابی هریرة قال جاء رجل الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت ابو هریره آمد مردی بسوی آنحضرت گفت ای
مجهول پس گفت آن مرد بدرستی من طالب مشقت شده ام یعنی
بدرستی که ما رسیل الی بعض نسائه پس فرستاد آنحضرت کسی را نزد بعض از زنان
خود با خبر که ما رسیل جاجب ترکی بدید عالیب پس گفت آن بعض زنان
والذی بعثک بالحق ما عندی الا ما پس فرستاد آن کسی را نزد بعض از زنان خود که
درخشان وذرت نزد بعضی بعث نزدش که از آن اخری عالیه مثل ذلک
پس نزد همه ازواج آنحضرت کسی رفت تا نزد همه رسید پس گفتند از آن جا نبید الحمد لله بود

زن بخسپید چون نشاند و ببرد بمه زبان خود و ملس فعل کتب و کلهند بمه زبان ما میزبان
فقال رسول الله پس گفت من صنیعه رحمه نشد لیکن له مهربانی للذاین مرد و زن که
کنند او را خدای تعالی لصنیعه نعم یا دلیسه صاد و معجمه و سکون نحا بعد و نعیه
بساد و کسر نحا نیه زده در روایت است الضاف و العجب بر موضع فیها می ادا
و مهمان فرود آمدن است و در اصل معنی مسافت میل کردن است و قوله
و فی رحمه مرفوع و جرم سهو معسوط است قام رجل من الانصار یقال له ابو طلحه
پس باستاد مردی از انصار که می‌گفتند او را ابو طلحه الانصاری مشهور زوج
ام سلیم فقال انا پس گفت من مهمان برم ایرا یا رسول الله فانطلق به الی
رحله پس برد ابو طلحه این مرد را بسوی خانه خود رحل بجای و جمله رحت یا
باس رو فقال لامرأته هل عندک شیء پس گفت ابو طلحه مر زن خود را آیا هست نزد
تو چیزی از طعام قالت لا الا قوت صبیانی گفت زن وی نیست چیزی نزد ما از طعام
قال فعللیهم بشیء الوجد پس مشغول گردان ایشان را بچیزی و بخوابان ایشان
مشغول کردن کسی چیزی و سهم جوانا سبقت و این محل است را
مهمان محتاج موفق نقطام و طلب قصد نیز دیگران و رخت را و چال اندرعدنا
گردید ایشان حلوا و حل صفا حاضر به ابا نا کل پس چون در آید مهمان تا بخورد
بطاهر و بالحورم فاذا اهوی لیاکل لیس جون میکند دور الوکید دست خود
بحورو فقوا الی السراج پس با یست نزدیکی چراغ ل لصلحه تا اصلاح کنی و سرور
چراغ اصلاح اصلاح نکو ما یری ادون طارف اعنا و و مانعه پیش پس بکش چراغ را فاطفا
بر طعام و اکل الصیف و حو مهمان و با باتا طاوبین و سب کرد ابو طلحه در تن آن را بشه طاما
عدا علی رسول الله پس چون بامداد کرد ابو طلحه امد بر سیعر خدا صلی الله علیه و سلم فقال
رسول الله پس گفت سیعر خدا صلی الله علیه و سلم عجب الله او ضحک عجب

صفحه ۱۷۵

خدای تعالی [illegible] صحبت [illegible] لطف را بدین خنده [illegible] خدا یعنی راضی شدم

فلان و فلانه از فلان [illegible] و فلان زن تمام ابوطلحه و زن ابو [illegible] روایه [illegible]

[illegible] و دیگر از ابوهریره [illegible] احمد [illegible] و [illegible] مسلم [illegible]

و نام مرد ابوهریره و زن [illegible] روایت [illegible] ابوطلحه را بلطف تعالی [illegible] ابوطلحه [illegible] روایت

این آمده که [illegible] الله [illegible] خدای تعالی این است [illegible]

[illegible] سهم [illegible] خند [illegible] و [illegible] او [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] این [illegible] در رسائل [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] ابوهریره است [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] صلی الله علیه وسلم

[illegible] ابوهریره [illegible] فلان [illegible]

[illegible] فلان [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible] احمد [illegible]

[illegible] این قول [illegible]

[illegible] خود را [illegible]

[illegible] خالد بن الولید [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] خالد بن الولید [illegible] سیف الله [illegible]

[illegible]

[illegible] خدا [illegible]

[illegible] خدا [illegible]

خلفا و موالی ما که ایشان را انصار گویند و صفت [illegible] ایشان را [illegible] با احسان

کرده ایشان را [illegible] شامل باشد چنانکه بعد او صلی الله علیه وسلم الانصار [illegible] و فرمود ما فعلوا [illegible]

محبتهم [illegible] منهم و حب [illegible] منافقت [illegible] فضایل و علامت [illegible]

[illegible] اندوان ازمایع مهدی [illegible] مفصل [illegible] حضرت [illegible]

و [illegible] ظاهر [illegible] عجاب [illegible] و حضرت [illegible] و عالم العباس [illegible]

نبی صلی الله علیه وسلم رواه البخاری فائده [illegible] مشهور از روایت [illegible]

قال ما نعلم حیا من احیاء العرب اکثر شهیدا اعز یوم القیمة من الانصار [illegible]

[illegible] از مجلسهای [illegible] بیشتر [illegible] شهیدان ایشان [illegible] روز [illegible]

ان ایشان [illegible] قال [illegible] قال انس قتل منهم یوم احد سبعون و [illegible]

[illegible] انصار [illegible] کسی [illegible] از عالم [illegible]

[illegible] انصار [illegible] و [illegible] حاضر [illegible]

[illegible] سبعون [illegible] قتل [illegible]

[illegible] و یوم الیمامة علی عهد ابی بکر سبعون [illegible] مسیلمه [illegible]

[illegible] رواه البخاری عن قیس بن ابی حازم قال [illegible]

الحمد [illegible] از [illegible] فصل

بعد [illegible] مسلم [illegible] ایشان [illegible] که [illegible]

البخاری ممن سمی من اهل بدر فی جامع البخاری [illegible] از اهل [illegible]

[illegible] که در [illegible] خود [illegible] کرده و [illegible] حدیث [illegible] علیحده [illegible]

[illegible] الصحابه [illegible] احوال [illegible] در [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible] کرده [illegible] ایشان [illegible] بخاری [illegible]

و [illegible] بترتیب حروف معجم کرده [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلفای [illegible]

قوم

ملازم بر وضعیف دارا ترتیب ادراك و موصوف [illegible] چون روسی

اتفاع [illegible] عالمیان الی محمد بن

عبد الله الهاشمی [illegible] و در عالم العقل [illegible] او [illegible]

[illegible] ملک [illegible] و [illegible] می [illegible] مسجد

از رسلین و خاتم [illegible] صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه [illegible]

[illegible] عبد الله بن عثمان ابوبکر الصدیق است [illegible]

احاج او با آنحضرت [illegible] در وسط است نام او در جاهلیت عبد رب الکعبه

بود [illegible] آنحضرت او را عبد الله و عتیق نام کرد و بعضی گفته اند که عتیق

قدیم اوست [illegible] گفته اند که مادر او را فرزندی نمی زیست و چون

[illegible] مادر وی را در پیش خانه کعبه برد و گفت [illegible]

این را از موت [illegible] و بعضی گفته اند که نام اصل

[illegible] عتیق [illegible] گفته اند [illegible] حسن و جمال

روی [illegible] و کرم [illegible] جمال و نجابت [illegible]

بود [illegible] تصدیق [illegible] تصدیق رسول الله صلی الله

علیه وسلم [illegible] صدق را [illegible] احوال [illegible] الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] در سال [illegible] دوشنبه [illegible] بیداری [illegible]

[illegible] و چند [illegible] وفات [illegible] بود و [illegible]

دو سال و چند ماه بوده [illegible] و سه [illegible] عمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بوده [illegible] رضی الله عنه [illegible] روی [illegible]

[illegible] الدین [illegible]

[illegible]

و ... بواسطه آنحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم ... شد و او ...
و ... بود و در ... سعادت ... به نام ... بود و ...
... برسد و ... بر مردم ... دیگر ... اسلام ...
... او ... و صحبت ... آنکه ... او ... بود
... ایشان ... بود ... این ... کوه ... او است
... او ... حق و باطل ... در اسلام ... اسلام ...
... از آنحضرت ... هجرت ... و چون ... هجرت ...
... حاصل ... ساخت ... را ... و ... گرفته ... اند ...
... طواف ... بود ...
... این ... مکه ... مجلس ... و ...
ده و نیم سال بود و عمر وی ... بنا بر قول ... و ... دیگر ... و ...
... صلی الله علیه وسلم ... و ...
آنحضرت ... را ... و ... از ... او ...
... بود و ... این ... از اهل ... بود ... و ...
... از ... اسلام ... را ... و از ... بود ...
... اسلام ... ابوبکر و چون ... اسلام ... حکم بن ابی العاص
بن امیه ... است ... از ... بدین ... و ... الله ...
... را ... و ... سیوم ... حکم ... او را ...
... رسول الله صلی الله علیه وسلم ... بود ...
... ام کلثوم را آنحضرت ... تزویج کرد ... سال ...
مردی ... آنحضرت ... بود ... سیوم ...

و پس هیچکس خوبی نبود که دو دو خبر [illegible] مردی بود و وارث جمله
دو املو زمن لعنت او شده و بود خوی زح د [illegible] مال الا خرس
مردی سعید صحیح بود [illegible] وی گفته تا [illegible] مرکب [illegible] جمال
اسامی [illegible] احمد [illegible] محمد مروج [illegible] مردم [illegible] ابراهیم
علیه السلام و پدر محمد صلی الله علیه وسلم و بود [illegible] که در [illegible]
جامه و در نسبه علی [illegible] از سیزده سال و [illegible] و دو
و بیعت [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] ابن عم [illegible] داد
او در سواهات [illegible] فاطمه زهرا [illegible] پدر حسن و حسین و اول [illegible]
که متولد شده [illegible] قدیم الاسلام [illegible] پیغمبر [illegible]
که [illegible] که مبعوث شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
[illegible] در اسلام [illegible] رضی الله عنه [illegible] در آن
مدت [illegible] سال بود [illegible] و [illegible] و
[illegible] والبو الحسن والبو تراب [illegible] القاب [illegible] و
[illegible] رضی الله عنه [illegible] اصلح
[illegible] روی [illegible] جمال [illegible] چشم عظیم [illegible]
سیاه چشم عظیم اللحیه [illegible]
[illegible] واسع العلم [illegible]
[illegible] رضی الله عنه و کرم الله وجهه مدت خلافت وی [illegible] سال و
شهادت [illegible] رمضان سنه [illegible] در
[illegible]
[illegible]

و در اقرب بسین مهمله و کسر نعم موحده و فتح کاف و سکون معجمه و بعضی از روات
بخاری بکسر تکبیر ما و شنیده بکاف ضبط کرده اند از مهاجرین اولین است
حاضر شده بدر را و مشاهد دیگر را که بعد از وی بوده و تسلیم او در اسلام
برادر او عامر بن بکیر در روز یرموک بود او را دو برادر دیگر از آن او بود و
عاقل و عامر صحبت و هم از اصل بدر بوده اند وفات او در سنه
سبع و ثلاثین بود و بلال بن رباح رضی الله عنه مؤذن ابی بکر الصدیق و مؤذن
رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیت او ابو عبدالرحمن است و بعضی
ابو عبدالله گفته و بعضی ابو عبدالکریم و بعضی ابو عمرو و مادر او حمامه
بفتح حای مهمله و تخفیف میم وی از مولدین است قدیم الاسلام حبشی
کسی است که ظاهر کرده اسلام را در مکه و عذاب کرده اند مشرکان
خدا و رسول نشده بروی سنگ نهاده و عذاب میکرد او را امیه بن
خلف الجمحی که مولای او بود و او هر دو را بلال کشته شد و بلال را
قصه است وی کشید او را امیه در دروع ... وی اندخت در ...
وی گوشت ... پس ابوبکر صدیق او را خرید و او را آزاد کرد
و آنحضرت بلال را در روز فتح مکه گفت اذان بالای کعبه و فضایل
او بسیار است و پس ... در وصف وی که آنحضرت فرمود
السابقون چهار اند من سابق عرب و بلال سابق حبشه و صهیب سابق
روم و سلمان سابق فارس بود و وفات وی بشهر دمشق کردن گرفت
در ایام ... مرد بد ... و در ایام ... و بعضی ... هم
گفته و عمر وی شصت و چند سال بود و بعضی گفته اند ... و بعضی
از احوال وی در آخر باب سابق در فصل ... ذکر کرده شده است

ابو یعلی حمزه بن عبد المطلب الهاشمی عم رسول الله و برادر او ست از رضاع
کنیت او ابو عماره است لقب وی ... و لقب او سید الشهدا و اسد الله
... در سال دوم از بعثت و بعضی گویند در سال
ششم بود از در آمدن الحضرت صلی الله علیه وسلم خانهٔ ارقم در سالی
که عمر بن الخطاب رضی الله عنه ایمان آورد [illegible] عزیز و قوی شد
دین اسلام باسلام وی و حاضر شد در بدر و احد و شهید شد روز احد بر دست
وحشی بن حرب و اسن بود از الحضرت صلی الله علیه وسلم چهار سال
و مادر وی هاله بنت وهیب خواهر آمنه بنت وهب ام رسول الله صلی
الله علیه وسلم و این اصح است دیگر است گمان وی در زمان الحضرت
[illegible] رضی الله عنه شجاع [illegible] قوی عزیز [illegible]
بود شجاعت [illegible] و در حدیث آمده است که دیدم ملائکه را
که غسل میدهند حمزه بن عبد المطلب را و [illegible] در
[illegible] آمده که مکتوب است بر صدر وی مبارک [illegible] در السماء
حمزه بن عبد المطلب اسد الله و اسد رسوله حاطب بن ابی
بلتعه بفتح موحده و سکون لام و فتح مثناة حلیف القریش کنیت
او ابو عبد الله و بعضی گفته اند ابو محمد حلیف قریش است و بعضی
گفته حلیف زبیر بن العوام و بعضی گفته اند غلام [illegible] بود
حاضر شد بدر و خندق را و مشاهد دیگر را که بعد از آن بود در سال
سی ام بمدینه و عمر او شصت و پنج بود و [illegible] او [illegible] اهل
مکه [illegible] ابو حذیفه بن عتبه بن ربیعه القرشی
در اسلام او [illegible] و مشهور است که وی هاشم بن عتبه

بن ربیعه بن عبد شمس است از فضلای صحابه و از مهاجرین لقتبای بحاز
گذارده هجرتین هجرت کرده بود و اسلام او پیش از دخول در دار ارقم را اجابه
شد بدر و احد و مشاهد را [illegible] شهید شد یوم الیمامه و عمر او پنجاه و سه یا چهار
بود حارثه بن الربیع بضم رای و فتح موحده و کسر تحتانیه مشدده و بفتح نیز
رای و کسر با و تخفیف نیز ضبط کرده و الصحیح هو الاول الانصاری قتیل یوم
بدر کشته شد روز بدر و هو حارثه بن سراقه و هی حارثه بن سراقه بضم
سین و تخفیف رای و بالقاف و ربیع نام مادر اوست و سراقه نام پدر
او کان فی النظاره بود در نظر کنندگان [illegible] کنندگان صحابه [illegible]
روانه کرده اند و در حدیث نوشته اند او را که بر جای بلند ایستاده بودند
تا بر احوال دشمنان نظر کنند و خبر دهند نظاره بفتح نون و تشدید ظای
قومی که نظر کنند بچیزی و این حارثه جوانی بود که بنظارگی [illegible]
ایستاده بود ناگاه تیری که انداز کننده ان معلوم نبود و در [illegible]
گردن خورد پس مادرش نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و گفت
یا رسول الله خبر ده مرا از حال حارثه و مرتبه حارثه نسبت بمن که چه قدر
دوست میداشتم من او را و چه مقدار متعلق بود مرا با وی اگر
در بهشت رفته است صبر کنم و اگر در آتش رفته است بدیدم بروی چندانکه
توانم و در زاری [illegible] آمده اگر در دوزخ رفته است بیند خدا از من
آنچه کنم از گریه بر وی پس آنحضرت فرمود اما حارثه آنجانکه بهشت
نیست یکتا بهشت ها بسیار است مانند یکدیگر و لیکن او در فردوس اعلاست
پس گفت مادر او [illegible] است که صبر کنم بر وی خبیب عدی
الانصاری بضم خای معجمه و فتح موحده اولی و سکون تحتانیه [illegible] شد

بدر زاده و به شهر آمد و شد و غزوهٔ رجیع در سال سیوم از هجرت و مکه بردند
و روز [illegible] عاقبت [illegible] کشتند و وی اول کسی است که بر دار کشیدند
[illegible] در اسلام و اول کسی است که سنت گذاشت که در کشتن دو رکعت
نماز [illegible] و قصهٔ او عجیب است و مذکور است در صحیح بخاری و در روضه [?]
آمده است که در وقت قتل گفت خداوندا من کسی را نمی‌یابم که سلام مرا
به پیغمبر برساند تو برسان سلام مرا [illegible] صلی الله علیه و سلم پس جبرئیل [?] آمد
و حضرت را [illegible] و سلام او را رسانید [illegible] حنیس بضم حای مهمله و فتح نون و سکون
یا و سین مهمله [illegible] بن حذافه السهمی از مهاجران بود [illegible]
[illegible] بحبشه [illegible] و بدر حاضر شد [illegible] در احد [illegible] که داشت
[illegible] زوج حفصه بود بنت عمر بن الخطاب که بعد از او حضرت
صلی الله علیه و سلم [illegible] رافع بن رافع الانصاری [illegible] بدری است
و [illegible] است و برادر او مالک بن رافع و خلاد بن رافع
است روایت میکند از وی پسر او معاذ و عبید [illegible]
بن [illegible] رفاعه بن عبد المنذر ابو لبابه الانصاری [illegible] بود حاضر
شد عقبه را و بدر را [illegible] بدر را و بعضی گفته اند که حاضر نشد بدر را
[illegible] حضرت او را [illegible] مدینه [illegible] صحابه
بدر [illegible] عثمان رضی الله عنه [illegible] وفات [illegible] عباس ابی
طالب و [illegible] او خود را بستون مسجد [illegible] واقع شده
[illegible] منسوب است و در مسجد [illegible]
[illegible] ابو لبابه [illegible] رضی الله عنه الزبیر بن العوام
القرشی عوام [illegible] حضرت [illegible]

بجا ره سطه مادر او عبد المطلب عمهٔ رسول الله صلی الله علیه
وسلم و ام المؤمنین خدیجه عمهٔ اوست و اسماء بنت ابی بکر زوجهٔ او اول اسلام
آورد در زمان [illegible] و مادر او صفیه بنت [illegible] ابو بکر صدیق بود رضی الله
عنه در آن زمان شانزده ساله بود و بعضی گویند هشت و بعضی پانزده ساله و گفته‌اند
که او را عم او بر آن میداشت که ترک کند دین اسلام را و ابا کرد و هجرت کرد
بحبشه و حاضر شد بدر را و مشاهد دیگر را همراه آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و هر جای که آنحضرت بود او در صحبت او بود و اول کسی است که کشید شمشیر را
در راه خدا و بود [illegible] در روایت خفیف اللحم کثیر الشعر خفیف العارضین
[illegible] شد یوم [illegible] سنه ست و ثلاثین و عمر وی شصت و چهار سال
بود و دفن کرده شد بوادی السباع [illegible] بصره و قبر او در [illegible] مشهور
است و کشت او را ابن جرموز که از لشکر امیر المؤمنین علی بود [illegible]
و نزد امیر المؤمنین علی آمد و گفت بشارت باد [illegible] بقتل زبیر [illegible]
گفت بشارت باد [illegible] زبیر را بآتش دوزخ و قصهٔ قتل او در کتب
و سیر مسطور است زید بن سهل ابو طلحه الانصاری حاضر شد عقبه را
با هفتاد نفر و حاضر شد بدر را و مشاهد دیگر را که بعد از آنست
زوج ام سلیم است که مادر انس بن مالک است و از تیراندازان
[illegible] که او در لشکر بهتر است از [illegible] و در روایتی
صد مرد و در روایتی دیگر از هزار مرد [illegible] داد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم میان ابو عبیده [illegible] و بود در [illegible] الانصار و اعیان [illegible]
او در فضایل بسیار است ابو زید الانصاری یکی از آنها است که جمع کرد
قرآن در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] از اعمام انس است

هانجه در روایات خلافی نیست چون مطلق سعد گویند ازو مراد معروف بود و سعد قاری سعد بن
مالک الزهری یعنی سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره است و مالک نام
ابو وقاص است از قدمای اسلام است بعد از چهار کس اسلام آورد بعد از ابوبکر صدیق و وی هفده ساله بود
و بعضی گفته اند نوزده ساله و وی گفته که من ثالث الاسلام و اول کسی ام
که انداخت تیر را در راه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پدر و مادر را بهم از برای
وی جمع کرد مر او را گفت [illegible] روز احد و فرمود تیر بزن
مادر و پدر من فدای تو باد و بغایت غلیظ بود و درشت اندام
بود [illegible] و موی بسیار و در کوتاه قد [illegible] بود
[illegible] مرده مثل [illegible] شده [illegible] کرده
[illegible] حسن و حسین [illegible] حسین [illegible] معاویه [illegible]
[illegible] و بعضی گفته اند [illegible] و دو ساله بود و وی آخر عشره
مبشره در موت و بعضی گفته اند [illegible] وی [illegible] ثم [illegible]
[illegible] سعد بن [illegible] القرشی
[illegible] و او که [illegible] عامر بن لوی و بعضی گفته اند [illegible]
[illegible] و بعضی گفته اند [illegible] در [illegible] الوداع
سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بضم نون و فتح فا و سکون [illegible]
ابو الاعور [illegible] قرشی عدوی [illegible]
[illegible] عمر بن الخطاب [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] بدر [illegible] و بود در غزوه [illegible]
همراه طلحه بن عبید الله [illegible] رفته بود [illegible]
[illegible] و [illegible] جمع [illegible] و [illegible] در [illegible]

سن بوی در اسلام احد و وی شصت ساله بود و گفت دیدم خود را
که بسته بود مرا عمر بر اسلام و در اسلام آورد زوجه وی فاطمه بنت الخطاب
پس ایشان برادر خود عمر بن الخطاب موجب بعضی قریب بدینه در بیعت
حدیبیه و حسن دیگر او بعضا و چند سال و بعضی گفته اند که متجاوز از هشتاد
بود و بعضی کمتر از این گفته وفات یافت و پدر او زید بن عمرو بن
نفیل در جاهلیت دین اسلام ابراهیم اختیار کرده و از ذبایح
مشرکان اجتناب ورزیده بوده و با حضرت پیش از نزول
وحی ملاقات کرده و او را موحد الی الله خوانند و بعضی گفته اند
نبی بوده که مبعوث به خلق نبود و در صحیح البخاری و کتب دیگر از احادیث
احوال او مذکور شده سهل بن حنیف بفتح سین و سکون هاء حنیف
بضم حاء مهمله و فتح نون و سکون یاء تحتانیه الانصاری به بدر و احد و مشاهد
دیگر حاضر شده و در احد روز احد با آنحضرت ثابت مانده بعد از آنحضرت
صحبت امیر المؤمنین علی اختیار کرده و امیر المؤمنین بعد از ... ولایت
نموده مرو ... بعد فارس والی گردانید ... و در سنه ثمان و ثلاثین
وفات یافته و علی رضی الله عنه بر وی نماز گذارده ظهیر بن رافع
الانصاری و اخوه مظهر بضم ظای معجمه و برادرزاده رافع بن خدیج هر دو
در ... حاضر شده ... و ... که بعضی از روایت
و ابن عبد البر از ابن اسحق حکایت کرده که وی حاضر شده و ...
بدر ... راوی رافع بن خدیج و ... سعید بن ... حدیث و ...
مذکور ... عبد الله بن مسعود الهذلی بضم ها و فتح دال
معجمه عبد الله بن مسعود بن غافل بغین معجمه ...

...شش من قصد خلیفت شش زهره از سابقین اولین بود و قدیم الاسلام
پیش از آنکه پیغمبر در دار ارقم در آید و پنج کس که اند پیش از عمر رضی الله عنه
[illegible] زمانی هجرت کرده و به مقام رسید در روز و بیا بدر و دیگر [illegible]
[illegible] و همان کرد و به بعضی دیگر آن داده در نامه پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بجنت و فرمود راضی شدم من از او که پیغمبر از وی راضی است
این مرد و نار راضی ام از امیر ما راست و وی مرد با فضیلت و بسیار است
و بعد از پیغمبر بسی باره از آن گذشت و بود و وی رضی الله عنه در حضر
الغایت چنانکه استادان وی با شش دیگران پیغمبر ... است بود
و هم بود و بحقیقت اهل اسلام و فضائل بود و هیچ اهل را از جانب
او ... خلافت عثمان رضی الله عنهما پیش از آن از ...
تعالی از و میان عثمان شده به مدینه آمد و در سنه ... و درود
وفات یافت و در مدینه دفن یافت و عمر او هشتاد و چند سال بوده
و می گویند دو هزار دینار ترکه گذاشت عمر از رضی و موسی الله اعلم
روایت کرده از وی خلفای اربعه ... رضی الله و تابعین رضی
الله عنهم اجمعین و عبد الرحمن بن عوف الزهری از اولاد ... بن
... بود و جمع بود با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کلاب
بن ... پیش و در وسط ... نام او در جاهلیت عبد الکعبه ...
... عبد زر عام الفیل بده سال اسلام آورد و بر دست ابو بکر صدیق
... و ما ... اسلام آورد و ... کرد وی ... و حاضر شد
... و جمیع ... با آنحضرت ... غزوه ... بود
... صدق ... خدا ... از ... هزار دینار و ... [illegible]

سوم زر بیا فکند و بیست هزار از آن صد المثقال بیرون افکند بستر را هم و نوازند
کرد امهات المؤمنین بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود اکثر
اموال وی از تجارت و منافع او بسیار رسید و بعد از وفی رضی الله
عنه چندان زر از وی ماند که به تبر شکستند تا دست مردم که در آنجا حاضر
بود آبله رسیده بود و بعد از رضیات صحابه و در زمان هجرت مدینه حاضر بود
و با همه غزوه حاضر گشت یعنی در بدر و احد و خندق و فتح مکه با وی حاضر
بود و در فتح و حنین کار ها کرد بعد از آن ربع ثمن که حق اناث بود هشتاد
هزار درهم تا هشتاد و وصیت کرد در وقت رحلت به پنجاه هزار اهل
بدر چهارصد دینار و قسمت کرده شد میراث وی بر اهل بدر و بیست لکھ
ایشان رسید هر یکی را هشتاد هزار درهم و چون بستد حضرت از عائشه
گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که گفت دیدم عبدالرحمن
بن عوف را که میرود در بهشت وی عمر و در وی بطریق چون که
بسیار کودکان بهشت بسر میکرد تصدق کرد در تصدق تمام مائه اوله
تمام آمده بود و بود وی رضی الله عنها که در آن میکرد کار ایشان که
ظهر زواره جست که در وقت وفات مدهوش آمد گفت که آمدند
مرا دو فرشته سخت و جبت خوی و گفتند که او را پیش حاکم عزیز امین
می بریم پس دو فرشته دیگر آمدند و گفتند این را کجا می برید گفتند
ملاقات پیش حاکم عزیز امین گفتند بگذارید او را که سعادت کرده است
سعادت بدو وی در وقتی که در شکم مادر بوده رواه ابو نعیم و ابن
عساکر و بود وی رضی الله عنه که جمع کرد چندان که عالی مکرمتان
بوفات ماهیت در خلافت عثمان و جون و قبالت امیر المؤمنین

صلی الله علیه وسلم بعضی روایت معروف که صاحب حسنیدی و در روی را ندیدی
منافق او بسیار است و چه در اسلام آوردن او بعضی [illegible] است
در جمع ابن الرجال ذکر نقل کرده ام عتبه بضم عین بن الحارث القرشی
گفت وی البواری است و بعضی گفته اند ابو معاویه عتبه بن الحارث
بن المطلب بن عبد مناف گفته اند در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
به پیمان اسلام آورد و بیش از در آمدن در دار ارقم و بود و هجرت او با او
برادرش طفیل و حصین مهاجرت کرد در بدر و بعد بن عتبه را و آمد
و رفت کرد میان ایشان و حرب و مرد عتبه در اینها و کشته شد
و بسیار در راه [illegible] روز روانه کرد از روی عثمان بن ابی طالب
رضی الله عنه عباده بضم عین و تخفیف موحده بن الصامت الانصار
از نقبای انصار بود حاضر شد عقبه اولی و ثانیه را و حاضر شد بدر را
و همه مشاهد را زودی یکی از اینها است که جمع کرده اند قرآن را در عهد
رسول الله صلی الله علیه وسلم و [illegible] و جبل و فرستاد او را
عمر رضی الله عنه بشام قاضی و معلم گشت بحمص اقامت کرد بعد از آن
بفلسطین انتقال کرد به رمله وفات یافت و بعضی گفته اند به بیت المقدس
در سال سی و چهار بعد از هفتاد و دو سال و بعضی گویند تا زمان معاویه باقی بود
و عمرو بن عوف علیه [illegible] عامر بن لوی بضم لام و فتح همزه شد بد
[illegible] الانصاری است حلیف بنی عامر بن لوی حاضر
بشد بدر را و ساکن شد مدینه را و [illegible] است جری از او [illegible] روایت
کرد حضرت [illegible] که فرمود نمی ترسم [illegible] فقر را و لیکن می ترسم
[illegible] دنیا [illegible] عقبه بن عمرو الانصاری ابو مسعود الانصاری

بدری انصاری از صحابه است حاضر شد عقبه ثانیه را و بود و جمهور بر این
است و جمهور بر آن اند که نسبت کرده شده بخطمه بسکون بعد جیم مضموم فوقیه
از وفات وی است در خلافت عثمان بن ابی طالب و بعضی گویند بعد از
وی در احد و از بعضی با ابهمی و از بعضی عاشوری بعد الخیر بعض نقله
دلیل معلوم است و برای سبب بحر مکه از احد ادروب و در جامع
الاصول الصوی بعض نحمه ووراد و فلیف بیع عدی و البدر و رسیف
او عدوی عمر واقع شد و در کاسیف ملتف ان خطاب گفته بحرب
حاضر شده بعد از وی هم مشاهد را در اسلام آورده پیش از عمر رضی
الله عنه و وفات یافت در سنه اثنین یا ربع ستا ... و بلد نبی
و حمل اول مسعود بن زید است و ثانی ابو حق است با هم در کالیف گفته
که باب حل عثمان از ... بن مالک الانصاری حاضر شد بدر را و یک
است که لگاه در ... روز از بنوران در و قسم که چون نشستند مشرکان
که سر او ... بجهه گفتن ... عظمای ایشان بود وی دعا
کرده ... که دیت مشترک ... نیس فرستاد فدای
نواسی ... زن ... لگاه در است از دست مشرکان ... است
سعد بن سهیل ... و روز ... در عروه و جمع بود و وی با حد با
در شام بن عمر بن الخطاب است رضی الله عنهما ... عنی ...
و فتح واو و سکون ... بن سلمه الانصاری حاضر شد مرده ... و بدر
برادر هم مشاهد را و وفات یافت در حیات رسول الله صلی الله علیه
و سلم و بعضی گفته اند در خلافت عمر ... و صحیح آن است که وی بعد
از آنحضرت باقی بود ... کرد وی با عمر بن الخطاب و بعد عمر وی
سه

عتبان وفتح باء است رضی الله عنه قال بکسر عین وسکون فوقانیه وموحده
بن مالک انصاری حاضر شد بدر را وروایت کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وروایت کرد ازوی انس بن مالک ومحمود بن الربیع وبود وی در
بصر ونصرت اعتذار کرد از آمدن بمسجد واستدعای آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بخانه وی وگذاردن نماز در آن تا اتخاذ جای نماز خود کرد مسجد بوده
است در صحیح البخاری توفی در زمن معاویه قدامه بضم قاف وتخفیف دال
مهمله بن مظعون بفتح میم وسکون ظای معجمه وعین مهمله قرشی خال عبد الله
بن عمر رضی الله عنهم هجرت کرد بحبشه وحاضر شد بدر را وهمه مشاهد
را با آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعامل گردانید اورا عمر بن الخطاب
بر بحرین پس ازان عزل کرد روایه کرده است ازوی عبد الله بن عمر ومات
سنه ست وثلثین وله ثمان وستون سنه قتاده بن النعمان الانصاری
ظفری است حاضر شد بدر را وهمه مشاهد را با النبی صلعم است که ظفری است
واعمی وحافظ مفسر آنکه واقع شد زمان خود ولعب هر چه سنیدم ازتو بن
شد نبواره وارد ازانس بن مالک واز حسن بصری وسعید بن المسیب
معاذ بن عمرو بن الجموح بفتح جیم وحای مهمله انصاری حاضر شد عقبه را وبدر
را وی وپدر وی عمرو بن الجموح روایت کرد ازوی ابن عباس و
وفات یافت در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه معوذ بضم میم وفتح
عین مهمله وکسر واو مشدده بن عفراء بفتح عین مهمله وسکون فاء وراء ممدوده
والده وبرادر وی است معاذ بن عفراء هر دو از اهل بدر اند وعفراء نام مادر
ایشان است ونام پدر ایشان الحارث بن رفاعه الانصاری ومعوذ قاتل ابو
جهل لعین است [illegible] شهید شد [illegible] معاذ ومعوذ بعد از ان

قتال کرد و کشته شد و معلوم باقی نماند و مصاحف و دیگر بعد از ورود یافت الی
ما شاء الله و الساعة را امر داد و دیگر است که نام او عوف بن او
نبیره بود کشته شد مالک بن ربیعه بفتح را و باء و بیو کشته شد بضم همزه و فتح
السین و سکون حا مهمله و فتح بفتح و کسر یعنی ابن الانصاری ابو اسید کنیت
مالک بن ربیعه است و مشهور است بکنیت حاضر شده بود در بدر و احد و
و بسیار مشاهد را دریافت کرده است و روی عن انس بن مالک و ابو
سلمه بن عبد الرحمن مات سنه ستین و هفتاد و هشت ساله بود بعد
از رفتن بصرش و روی بعضی کسی است که مرد از بدریان مسطح بکسر میم
بن اثاثه بضم همزه و ثاء مثلثه بن عباد بفتح عین و تشدید موحده
بن المطلب بن عبد مناف حاضر شد بدر را و احد را و سایر مشاهد
را و او است که بعیب عائشه متهم بود در قصه افک ای کذب و
تازیانه خورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم حد انشای کذب تازیانه زد
ایشان را مات سنه اربع و ثلثین و سن او پنجاه است و همچنین مرارة
بضم میم و تخفیف را اولی بن الربیع مروی است عمری الانصاری
از بنی عمرو بن عوف حاضر شده بود در بدر و وی یکی از آن سه کس است
که تخلف کرده اند از غزوه تبوک مشهور است بین الناس کعب بن مالک
است و دیگر هلال بن امیه و توبه کرد بر ایشان حق عز و جل و در شان
ایشان قرآن فرود آمد این سبب نامیده شد سوره توبه معن بفتح میم
بن عدی بفتح عین و کسر دال مهمله و تشدید تحتیه الانصاری حلیف
بنی عمرو بن عوف و او برادر عاصم است کعب مذکور و او انصاری حاضر شد
بدر را و مشاهد دیگر را که بعد از وی است یمامه کشته شد عقبه را بدر ادر

داد

و داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم میان او و میان عبدالله بن الخطاب برادر
عمر بن الخطاب و شهید شد بیست و چند روز [illegible] در خلافت صدیق
رضی الله عنهم مقداد بن عمرو الکندی بکسر کاف و سکون نون حلیف
بنی زهره [illegible] مقداد بن الاسود نیز گویند و آنکه کندی گویند آنکه پدر او
حلیف کنده شد و ابن حجر کندی می گویند و حلیف شده وی اسود
بن عبد یغوث زهری را گفتند و بعضی گویند از بنی حضرمه که در حجر وی
بود [illegible] و بعضی گویند ملک غلام او بود که متبنی ساخت
بود ابن عبدالبر گفت که قول اول صحیح است قدیم الاسلام بود
و بعضی گویند ششم بن اسلام بود و بعد از او در اسلام ظاهر است و او ر
معتمد یکی از کبار صحابه بود و از اصحاب نبی صلی الله علیه و سلم
روایت کرده است از وی علی ابن ابی طالب و طارق بن شهاب
و غیر ایشان و وفات یافت در جرف که موضع است در سه میل
از مدینه و برداشته شد بسوی مدینه و دفن کرده شد به بقیع سنه
ثلث و ثلثین و عمر او سبعین سنه و نماز گزارد بر وی عثمان بن
عفان رضی الله عنه هلال بن امیة الانصاری یکی از ایشان است که
تخلف کردند از غزوه تبوک و توبه کرد خدای تعالی بر ایشان و حدیث
کعب [illegible] بیان کرده ام [illegible] روایت کرد از
وی جابر بن عبدالله بن عباس رضی الله عنهم اجمعین
ابوبکر النقاش محدث [illegible] صاحب تفسیر [illegible] که در جانب
[illegible] منسوب [illegible]

یار پیغمبر گفتند او و سلام بلادی که در جانب جنب بود و شام جانب چپ

را گویند چنانکه یمن جانب راست و شام یسره و یمنه و میمنه دست

و قرن بفتح قاف و را نام بلدی و یمن است اما قرنی که منسوب است این

بعد است بسکون را است و غلط کرده است جوهری در ترکیب معنی

نسبت اویس قرنی بود قال زیرا که اویس منسوب بقرن بن ردمان

بن ناجیه بن مراد که یکی از اجداد او است کذا قال صاحب القاموس.

الفصل عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان رسول الله

صلی الله علیه و سلم قال ان رجلا یاتیکم من الیمن یقال له اویس روایت

است از امیر المؤمنین عمر که آنحضرت گفت که مردی می آید بشما از

در جانب یمن گفته می شود او را اویس لا یدع بالیمن غیر ام له قد کان

امر و در یمن جز مادری که مر او را است قد کان به بیاض بتحقیق بود

بوی یعنی یعنی برص و پیسی فدعا الله فاذهبه پس دعا کرد خدا ر

ا پس دور کرد خدا آن را الا موضع الدینار او الدرهم مگر مقدار

دیناری یا درهمی شک راوی است و در روایتی آمده است که

این مرد مادری او بود که گفت خداوندا بگذار در جسد من چیزی از آن

که یاد کنم باین نعمت ترا فمن لقیه منکم فلیستغفر لکم یعنی کسی که پیش آمد

روزی از شما پس باید که طلب آمرزش کند وی برای شما و فی روایة

قال و در روایتی دیگر چنین آمده است که گفت عمر سمعت رسول

الله شنیدم عمر چنین از رسول صلی الله علیه و سلم یقول ان خیر

التابعین رجل یقال له اویس بهترین تابعین مردیست که گفته می شود اویس

که لفظ عقوق و مراد از آن ایذای مستحق بعد والده و مراد از مادری است و گفتن
به معنی منع و لا هات مرضی شمرده است در حکم الحق را مرتکب شده و در حواشی آورده روی
بسیار کنند مر نیم را رواه مسلم عن ... طلب دعا است از اهل خیر
و صحیح اگرچه طالب افضل باشد و بعضی گفته اند که آنحضرت ... تمنا ... را
... خویش کردن قول اویس قرنی و دفع توهم نقص کند که وی تکلف ... را
... آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که وی این ... را در خدمت
خویش کردن قول اویس قرنی و دفع توهم نقص کند که وی ... بود از
صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که وی این ... در خدمت
خاطر مادر ... کردن او کرد و نیز از ... علوم ... و
... تابعین است و ... مذهب ... علم است
... احمد ... منقول است که افضل تابعین سعید بن مسیب
است و این با ... معروف علوم و احکام شرع است و این مناقب
... و ... اویس را ... کثرت ثواب است
عند الله ... که اویس ... در ... تابعین
است و ... لفظ حدیث ... محمول است ... اخبار و آثار
در شأن اویس قرنی رضی الله عنه آمده است که سیوطی در جمع الجوامع
ذکر کرده است ... ذکر بعضی بتطویل ... زیرا که
... سیوطی ...
کرده ... عمر بن الخطاب رضی الله عنه ...
... اویس ... در ... او
... اویس ... کنند

گفت آیا تو اویس بن عامر هستی گفت آری گفت من مراد اویس بن عامر هم
از قبیله مراد و از نسل قرن هستی گفت بلی گفت آیا بود
تو را مرض برص شفا یافتی از آن مگر موضع درهمی گفت بلی گفت آیا مادر
داری گفت بلی گفت عمر شنیدم از پیغمبر خدا که گفت عمر شنیدم از
پیغمبر خدا که گفت می آید بشما اویس بن عامر با امداد اهل یمن از قبیله مراد
پس از قرن بود تو را مرض برص پس شفا شد از آن مگر موضع درهمی او را مادری بود
او با او نیکوکار است که اگر قسم بخورد بر خدا هر آینه راست میگرداند
پس اگر تو توانی طلب استغفار کن از وی پس استغفار کن برای
من ای اویس گفت مثل من یا امیرالمومنین استغفار کند برای تو بلکه
تو استغفار کن برای من پس استغفار کرد اویس برای عمر رضی الله
عنه پس گفت عمر با اویس که میروی کجا گفت میروم به کوفه
گفت آیا چیزی بنویسم برای تو عامل کوفه را گفت اگر باشم در میان عامه
مردم باشم محبوب تر است بمن پس سال آینده مردی از اشراف
یمن حج آمد و ملاقات کرد بعمر رضی الله عنه و پرسید از حال اویس
که چه حال دارد گفت ترک کردم او را با خانه خراب قلیل المتاع پس عمر
حدیث آنحضرت را بوی خواند پس آمد آن مرد بر اویس و
استغفار کرد از وی اویس گفت تو استغفار کن برای من که
سفر صالحی کردی پس گفت آیا دیدی عمر را گفت آری پس
عمر را ... اویس استغفار کرد اویس برای وی ... اویس ...
مردم او را ... حقیقت حال ... اویس ...
روایت کرد این حدیث را ابن سعد در طبقات ...
و اویس

را گوشم در حلیه و سبحی مرد جلالی و در روایتی دیدم از سر بن
جا پرورده گفت مجذوبی بود [illegible] که حالت منکر ما را او وزن
بزرگ می‌شدند مردم و جامع برجای خود بکی بودند و در میان
جماعه مردی بود که تکلم می‌کرد بلغاتی که هیچکس را ندیدم که زبان
آنکه تکلم میکند نسبت آدمی نزدیکی است که آدم روزی بود و روز
[illegible] گفتم [illegible] خود می‌سماع سیند سماع مرد را که می‌گشت [illegible]
سخنان میکرد [illegible] گفت مردی از قوم او بی سماع
او در [illegible] گفتم سماع منزل او [illegible] گفت
[illegible] گفتم [illegible] مردم در [illegible] او [illegible]
[illegible] خود [illegible] گفت [illegible] اصحاب
که [illegible] میکند [illegible] و [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] که ایشان [illegible] زمین
جامه را [illegible] من [illegible] میکنند [illegible] کردم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفتم من [illegible] می‌خوانند [illegible] مرد [illegible]
[illegible] می‌کنند [illegible] و [illegible] جامه [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] خود [illegible]
[illegible] ایشان مردی [illegible]
[illegible] گفت [illegible]

پس بو روندان مردو را که مسخره می‌کردند با اویس خواند عمر رضی الله
عنه حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم در شأن اویس شنیده بود گفت
شنیده ام که دی قدوم کرده است مر شما را یعنی آن بار و گفت نشنیده
هیچ کس به درمیان ما و نمی‌شناسیم ما او را گفت عمر شما مردی تا بدانی
عاقل و عاقل چو او دروغ گوی گفت در میان ما مردی هست او را اویس نام
که مسخره می‌کنیم ما او را گفت عمر دریابید او را و روی به هم آرید که
در میان می‌یابی او را پس اعلام کردند آن مرد مراد اویس تا آنکه در آمد
بروی عمر پرسید از آنکه مر اهل و عیال خود دارد اویس گفت آورد
روشن این عادت بود این از لی است گفت از امیر المؤمنین
مر اشنیدم که در حق تو چنین و چنین می‌گفت پیغمبر مرا ای اویس
ای بنو کرده ام از مسجد ولی آنکه و استغفار کن مرا گفت میکنم
شرطی که بگوئی با کسی ای که شهیدی از عمر پس استغفار کرد مرا گفت اسیر
که راوی این خبر است بعد از این غایب شد مر اویس و در کوفه بیست روز
کرد این را ابن سعد در طبقات و ابو نعیم در حلیه و بیهقی در دلائل
و ابن عساکر در تاریخ و در رد ... و دیگر از یحیی بن سعید از سعید بن مسیب
از عمر بن الخطاب آمده که گفت گفت مرا پیغمبر خدا روزی یا عمر
... و سعد گفت یا رسول الله پس گمان بردم که مرا کار ...
... الخطاب گفت یا عمر در امت من مردی باشد که او را
روشن ... بگویند ... او را ... درجه ... دعا می‌کند
خدا او پس ... می‌کنند ... خدا ... و ... چون ...

آنچه زیاده می کنند خدا را عزوجل پیش چون ملاقات کنی تو او را بخوان او را
بدین سلام کوی وامر کن او را که دعا کند تو را زیرا که وی کویم است
چنین و چنین کار کرده و چنین کرده است مردوی اگر توکند [illegible] خود را
از وصیت کوی منکر داند او را اجرا شفاعت وی مانند ربیعه و مضر
عمر رضی الله عنه می کوید پس طلب کردم ده سال در صحبت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم هر وقت نیافتم بروی و طلب کردم در خلافت
ابی بکر پس هر وقت نیافتم مروی و طلب کردم او را در امارت
خود پس می جستم رفیقی بزرگ که از بلد وی اند بدو وی کفتم ایا هست
از مراد اما بیست از قرن در میان شما کسی که نام او اویس است
شخصی گفت مروی از قوم قرن وی این عمر من است یا امیر المؤمنین
چه پرسی او را که وی نیست با مه خوار وی و بس وی کسی که مثل تو
از وی بپرسد کفتم می بینم مرد و زبان وی را بلا [illegible] نویدکان آنچه
گفت امیر و لیکن بودم من در [illegible] سخن با کاه نمود شد [illegible]
[illegible] بالان مروی مرد [illegible] در دل من که او پس
همین باشد [illegible] گفتم ای بنده خدا تو اویس گفت
نعم گفت پیغمبر علیه السلام می خواند تو را گفت علی رسول الله السلام
علیک یا امیر المؤمنین گفتم امر کند مرا آنحضرت که دعا کنی مرا بعد
از آن [illegible] منکر [illegible] او را هر سال [illegible] و رحم پس [illegible] گفتم
من احوال و [illegible] وی گفت وی [illegible] ابو القاسم
عبد العزیز بن جعفر [illegible] در [illegible]
[illegible] حسن بصری [illegible] ۱۰

بحج آمدند پرسید امیر المؤمنین عمر بایشان که آیا در میان شما مردی هست
که نام او اویس است گفتند مردی از میان ایشان چرا می‌خواهی تو
یا امیر المؤمنین از وی مردی هست از اهل قرن که در جبانها می‌باشد
همه وز مردم همی دور آید گفت از من بوی سلام رسانید و بگوئید با ملاقات
کنید چون بازگشتند پس رسانیدند مردی سلام عمر را بوی لیکن مردم او را
اویس بر عمر و گفت اویس توئی گفت بلی یا امیر المؤمنین گفت
تو سفیدی بود که دعا کردی خدا از تو دور کرد آنرا از او یار دعا کردی
تا باقی ماند بدان گفت خبر داد مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم و امر
کرد که مرا سؤال کنم تا دعا کنی برای من پس دعا کرد اویس برای
عمر را و گفت حاجت من بتو یا امیر المؤمنین اینست که پوشیده حال مرا
فرمان وادار و نهی بامر کردم و مردم را از آن باز پس همیشه بود اویس
پنهان از مردم یکشنبه شد روز نهاوند شهید شد رضوان الله علیه
و از سعید بن المسیب آورده‌اند که ندا کرد عمر بن الخطاب بر منبر
منی و گفت یا اهل قرن پس برخاستند پیران این قوم و گفتند ما ایم
یا امیر المؤمنین چه منظر داری گفت آیا در قرن کسی هست که نام او اویس
باشد مگر دیوانه که در جبانها و ریگها می‌باشد با کسی الفت نه گیرد
نه و کسی با او انس گفت عمر همون را می‌خواهم چون بقرن روید او را
بجوئید و سلام مرا بوی رسانید و بگوئید که عمر فرمود رضی الله علیه
بشارت داده است مرا بتو و امر کرده است مرا که بخواهم مر تو سلام
آنحضرت بتو برسانم چون رسیدند بدان قوم بقرن گفتند اویس را و
.. یافتند در ریگستان نزدیک پس رسانیدند بدو سلام عمر و سلام

الی
۱۲۰۲

رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت شنید و داد مر امیرالمومنین و
ملبوس کرده اند نام مر او سلام علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی آله
در روی نهاد بلواد [illegible] جمال و حرب و واقعه [illegible] اثری تا آنکه
تا آنکه در امام علی رضی الله عنه پس قتال کرد پیش وی پس شهید
شد در جنگ صفین روایه ابن عساکر و صعصعه بن معاویه آورده
که بود عمر بن الخطاب که می پرسید وفد اهل کوفه را [illegible] که [illegible] می
آوردند مردی [illegible] آیا می شناسید شما اویس بن عامر قرنی را ایشان گفتند
نمی شناسیم و اویس مردی بود که ملازمت مسجد می کرد [illegible] در کوفه
بیرون [illegible] و او را ابن عم بود که ایذا می کرد [illegible] آن ابن
عم او در [illegible] که آمدند از اهل کوفه پس گفت عمر آیا می شناسید
اویس بن عامر قرنی را گفت ابن عم او یا امیرالمومنین [illegible] اویس کسی
[illegible] که برسد [illegible] او آدمی است [illegible]
[illegible] این عم [illegible] رفت پس گفت عمر وای تو هلاک شدی تو دروی [illegible]
[illegible] حدیث آنحضرت را که شنیده بود در شان وی و گفت چون
برسی [illegible] اویس [illegible] رفت مر او [illegible]
[illegible] رفت [illegible] و این [illegible]
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت [illegible] عمر که می پرسید
از احوال اویس [illegible] سال تا آنکه گفت در موسم حج ای اهل
[illegible] ایستاده [illegible] ایشان [illegible] ندا
که [illegible] دیگران [illegible] گفت عمر [illegible]

بنمای اویس را پس گفت مردی یا امیر المؤمنین ما نمی‌شناسیم اویس
را ولیکن یک برادرزاده هست که او را اویس می‌گویند و وی
ضعیف‌تر و خوارتر است از آنکه بمثل تو برسد از حال وی گفت
عمر وی در حرم است گفت بلی وی در وادی عرفه است می‌چراند
شتران قوم را در آنجا نگاه می‌دارند که نیز دارند که اشتری چراند پس عمر
شدند عمر و علی رضی الله عنهما بر وفق گفتار پس روان شدند تا
آمدند در آن وادی او را ناگاه دیدند وی بود که ایستاده است و نماز
می‌کند و خدمت است نظر خود بر سجده گاه خود پس چون
دیدند او را عمر و علی گفتند اگر باشد آنکه می‌جوییم او در این است
شخص را دیدند پس چون نشستند حس ایشان بشنید سبک کرد ابتدا
نماز را و برگشت پس نماز پس سلام داد و دید ایشان بر وی از سلام
کردند بر ایشان و گفت علیکم السلام و رحمة الله و گفتند
چیست نام تو رحمت کند ترا خدای تعالی گفت عبد الله
گفت عمر رضی الله عنه میدانیم که هر که در آسمان و زمین است
بنده خدای است سوگند میدهیم ترا به پروردگار کعبه و پروردگار
این حرم چیست نام تو که ما در تو از مدتهاست گفت وی
چه می‌خواهید نام من .... پس علامت گفتند هر چند که نمی‌بینی
جنب خود را پس برهنه کرد دیدند که در وی ... سفید
قدر درهمی پس بوسیدند علی و عمر که بوسه و گفتند
که رسول خدا صلی الله علیه و سلم امر کرده است ما را که سلام خود به

بر تو و منقولان نیز هم بزرگتر و عاقبت ما را لطف دعای من در حق ایشان

خوب‌تر از سایل است هم مسلمانان را مرد و زن ایشان دعا کنند

خصوصاً ما را که مخصوص گشتیم دعا کرد ایشان را و مر مومنان و مومنات

را همی گفت عمر رضی الله عنه هم مرا حاجتی در حق خود از عطای.

چو گفت خود و جامه من بوانند و مرده و نعل من پاره زده گفت

با من چهار درهم است چون تمام شود ابتدا مکنم و گفت به عمل کرد

همو بود امل میکنند ماه را و کسی که عمل کند ماه بود امل میکنند سالی بود

ایشان سه روز و قوم بر او بشیران ایشان را و بشارت داد و دیدند

معه‌داران هم مرو او این عشایر حی ما یحب والله اعلم ابو هریره عن

النبی صلی الله علیه و سلم قال اتاکم اهل الیمن گفت آنحضرت در وقتی

که آمد ابو موسی اشعری و قوم وی آمدند شما را اهل یمن هم

ارق افئدة ایشان سنگ نرم است فؤادهای ایشان والین

قلوبا یعنی نرم‌تر است قلوب ایشان افئده جمع فؤاد لصم [illegible]

[illegible] و بعضی گفته [illegible] قلب [illegible]

قلب [illegible] یمانی و فؤاد و قلب را له

الشامل [illegible] گفته‌اند و شیران در حدیث برای

تاکید است والحکمة [illegible] الله [illegible]

است ای [illegible] که ارق افئده مذکور است والین قلوبا

هست از اینجا [illegible] و ظاهر میشود [illegible] باد

پرده [illegible] است که [illegible] کنند.

سخن حق در روی وی پدید شد بدل و عقل چون نرم بود و در این و بعد دو
و رقت صفت قلب است و اللین صفت طبائع است ملازمت شیشه رقیق
است و نرم نیست و دل چون متأثر گردد زیرا که ... وصف زجاجه
کرده می‌شود در صفت و لین و طبع لفظ احتمال دارد که مراد در صفت
جودت فهم و این قول حق باشد الایمان یمان یمنی است و الحکمة
یمانیة و علم و حکمت نیز یمنی است یمانیه مخفف یمانی است و تشدید
آن نیز حکایت کرده شده است بسبب آنکه ایمان و حکمت از آنجا
همه جا کاملت در آن نشان در آن وقت در مقابل اهل مشرق
و این سخن با ملازمت مکرر است که در فصل ثالث در باب دعای
النبی صلی الله علیه و سلم ذکر کرده شده است و چون ابو موسی
اشعری با قوم خود ملازمت آنحضرت از جهت علم و دیانت کا
هر ... و در حکم ... اسرار آن استکشاف نموده ... آن کرد آنحضرت
اندر باب ایشان چنانکه در باب ... و ظهور و فضل آن ابوبکر
در شیخ ابو الحسن اشعری که رئیس اهل سنت و جماعت است از اولاد
ابو موسی اشعری است بعد رشد رحمه الله علیه و النحو و الجلا
فی اصحاب الابل و باربدل و ... ایشان ... و ... در
خداوندان شتر است جلادی بضم جای معجمه ... و ... که با
بسیار دوار ... ایشان ... و ... که
گویند هم ... که در ... آن ... جمال ... اضد
و ... و ... در ... اهل ...
و از

و از این جنس در بسیار و کرامات بسیاری در خداوندان نوشته‌اند بیت منقول علیه
چنانکه حدیث ولایت میکنند که محال طلب حیوانات مانند میکنند در نفس
زدمی [illegible] میکنند از این صفات و هیات که مناسب طباع
آنهاست بسیار بر اینده حق و موی وی مناسب حرکات است
که می‌جنبند [illegible] از طبیعت اهل قساوت و غلظت سوخت
از علم برتی و از آتم گاو و دیگر است میکنند این صفات با اهل این
[illegible] گفته اند که چون اصحاب غنم نزدیک بعمارات
می باشند و اختلاط با اهل آن دارند مزاکیه علم صبر [illegible] لذا
[illegible] سرما در طبایع ایشان نرمی و سکونی هست
و این بجهت [illegible] باتحاد و عدم خروج از طاعت امام و اما انسی
اهل وبر بودن ایشان از عمارات و بودن در صحرا و دشت
و بیابان و قلت اختلاط ایشان باهل آن باعث می‌شود بر دوری
و متعنت و سرکشی و خروج از طاعت و الفساد [illegible] گفته اند که طباع
و [illegible] من بحد الوجود ظاهر است که چون [illegible] مال و [illegible]
و از آن افتخار [illegible] محض میگردد و [illegible] بخلاف علم که [illegible]
مال [illegible] لاشک [illegible] در یکدیگر ظاهر تر است [illegible]
فافهم [illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رأس
الکفر نحو المشرق [illegible] اکثر و معظم آن سوی مشرق [illegible] ظاهر [illegible]
از جانب مشرق کفر و فتنه [illegible] و قال [illegible] تبیوطی ..

نووی نقل کرده که گفت مراد بمشرق فارس است یا اهل نجد و نجد بودن آن

زمین حجاز را غور گویند و اهل مدینه وی زمین نجد است مخالف غور و مخالف

گفته‌اند که این بشارت است باشش چنانکه آمده ... که طلوع میکند

اصحاب میان بدویان شیطان والفخر والخیلاء فی اهل الخیل و الابل

و تکبر در فدادین است هرگاه در فدادین ... شد

در فدادین زبان مطابق لغوی و مشهور و قوی تر آن خواهد بود

والفدادین اهل الوبر فخر و خیلاء در اونند بلند شدگان قال شیخ

که فدادین جمع از سیم شتران اند یعنی نگاهبان بوادی و صحرا نشینان

چنانکه عادت عرب است و بعضی واحد باسم شتر و فداد فدادین

وان ... فی العرب فدید از کردن فداد ... در ...

فدید صوت ما صوت عدد و فداد بمعنی آواز بلند در است خوی

میکند و در مشارق گفته فدو جف و فسوت و در روایت در تحر

تخفیف دال آمده است نزد اهل حدیث و جمهور اهل لغت د

معروف شمس گفته صحیح و گفته که از جماعه بلند شنید ... در تمامی

جود در ... و مواشی و اموال خود از شتران و گاوان

و زبان ... در تحقیق این لفظ در ... و ...

فی اهل الغنم ... در فدادین نوشته ... است

متفق علیه ... ابی مسعود الانصاری عن النبی صلی الله علیه

قال من ههنا جاءت الفتن نحو المشرق از اینجا آمده است

فیه

صفا و باعث نور و سرور دین اسلام و ایمان مردم در ان نحو المشرق
و همچنین دیگر اشارت کرده است انحضرت به سیما نبوی مشرق
والقسوة وغلظ القلوب مراد درشتی خوی و سختی دلها فی الفدادین
اهل الوبر عند اصول اذناب الابل والبقر و بلند آوازان
[illegible] بیرون [illegible] دمعهای شتران و گاوان که میروند دنبال
ایشان [illegible] زمین [illegible] ربیعه و مضر [illegible] دو قبیله
که از اعراب و اموال ایشان بسیار است متفق علیه [illegible] عمر قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم غلظ القلوب والجفاء فی المشرق
یعنی [illegible] سختی دلهای ایشان و درشتی خوی در مشرق است
[illegible] وی محل کفر و غش والایمان فی اهل الحجاز و ایمان
در اهل حجاز است که عبارت از مکه و مدینه و طائف و
مضافات آن [illegible] را گویند که گوئیا که حاجز است میان نجد
و [illegible] که بلند است و ان مقصود است [illegible] و
[illegible] عراق [illegible] که [illegible] الشام [illegible] کذا فی
القاموس رواه مسلم ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم اللهم بارک لنا فی شامنا خداوندا برکت ده
[illegible] ما را در شام ما اللهم بارک لنا فی یمننا خداوندا برکت
ده ما را در یمن ما تخصیص شام و یمن بجهت انست که مکه مولد
[illegible] ازیمن است و مدینه مسکن و مدفن اوست

چنان در شام است بد زاقی بود گفتند نجد ما فاطمه قال هنالک الزلازل ابن عمر مقلوب

نشین گمان می برم آنحضرت را که گفت در بار سوم هنالک الزلازل

والفتن ای نوع در نجد نزاع است و فتنها و بها یطلع قرن الشیطان

و عارض نجد ... میکنند قرین شیطان یعنی حزب او و اعوان او را و الفتنة

الفصل الثالث عن زید بن ثابت ان النبی صلی الله علیه

وسلم نظر قبل الیمن رواه الترمذی گفت زید بن ثابت که آنحضرت نظر کرد

جانب یمن فقال پس دعا کرد اهل یمن را و گفت اللهم اقبل بقلوبهم

خداوندا رو آوردن کن دلهای ایشان یعنی بسوی ما تا بیاید نزد ما و بارک لنا

رسان ... بسوی ما تا باشند مددگار ما و چون اهل مدینه در زمان قلت

و ضیق معیشت بودند و اهل یمن صاحب نعمت بودند و ... تا ... ایشان

معیشت ... فراخ برکت فرمود و ... دعا برکت

صاعنا و مدنا و برکت ده ما را در صاع ما و مد ما ... مد ...

ربع صاع ... که بجوده ... رواه الترمذی

زید بن ثابت قال قال رسول الله گفت زید بن ثابت ...

پیغمبر صلی الله علیه وسلم طوبی للشام ... مر اهل شام را

فقلنا ... گفتیم ما در ... دعا کردن مر اهل

شام ... و ... است ... ایشان ... و ...

... مصابیح ... مشکات ... الشام

ست قال لذلك ملائكة الرحمن باسطة اجنحتها عليها گفت زيرا كه فرشته ها
جدا [illegible] عروج كنند بالهاى خود را بر آن گشاده است زير
نزول [illegible] و بعد [illegible] بر اهل شام و ما [illegible] ابدال
باشند كه [illegible] ساكنان آن زمين اند والله اعلم و مراد
توضيح ملائكه [illegible] و قواى ملكيه اند و قياس نتوان كرد [illegible]
[illegible] زيرا كه پرنده [illegible] پاره پاره بالهاى باشد جداى
بسيار باز و كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در شب معراج جبرئيل
را ديد و بالجمله اثبات [illegible] ملائكه [illegible] در بيان [illegible] آن
بلا [illegible] والله اعلم رواه احمد والترمذى عبد الله بن
عمرو بن العاص قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
ستكون هجرة بعد هجرة گفت عبد الله بن عمرو شنيدم
آنحضرت را كه مى گفت زود باشد [illegible] است كه مى باشد هجرتى
ديگر بعد از هجرت كه در اول اسلام بود يعنى باشد هجرت بشام
بعد از هجرت كه بود بمدينه بعضى گفته اند كه مراد [illegible] و [illegible] بسيار
و [illegible] نفوس [illegible] صحت [illegible] آن و [illegible] اول
آنست كه بسيار شود فتنها در بلاد [illegible] شوند [illegible] بلاد
[illegible] مسلمانان دين و [illegible] در اول اسلام [illegible]
[illegible] و [illegible] كنند [illegible]
[illegible] بمانند [illegible] كنند و [illegible] كه [illegible]
[illegible] هجرت كنند بدان بلاد [illegible]

تفصیل فرموده این محل بیان بعض وجوه مختار الدنیا الی مهاجر ابراهیم
پس نیکوترین مردم هجرت می‌کنند بسوی هجرتگاه ابراهیم که شام
است مهاجر یعنی محل هجرت و موضع هجرت ... روایت
باین عبارت آمده که مختار اهل الارض الزمهم ... یعنی نیکوترین
اهل زمین لازم‌ترین و ثابت‌گیرنده‌ترین ایشانست جای هجرت ابراهیم
را و فی الارض شرار اهلها و باقی باشند در زمین بدترین اهل زمین تلفظهم
ارضوهم می‌اندازد و بیرون می‌افکند ایشان را زمینهای ایشان یعنی
میدارند از وجود ایشان و مکروه می‌بینند بودن ایشان را در آن
تقذرهم نفس الله یعنی مکروه میدارد ایشان را ذات حق
و دور میدارد از قطان رحمت و محل قرب است تحشرهم النار مع القردة
والخنازیر یعنی جمع می‌کند ایشان را آتش ... این جمع کردن
های ... است باتفاق که وقت پیدا می‌آید
و چون مراد با حقیقت و صورت ... است یا منع بودن با ایشان
... و یا صدق ... با صفات ایشان است یا مراد مردم
... خوبی ... باید ... و ...
است ... ایشان ... که است ... هم
... مشکل ... ایشان ... حفص
... و ... صاحب حال ایشان است
... باید من ذلک رواه ابوداود این حواله بعضهای ...
... است ... کرد ... را روایت
اخوانه

۱۰

شده اند از روی جماعه باب مالیات سنه ما بعد و قبل حرکتش و بخاطر نزاکت
جامع الاحوال و وزرا کابینه که قصه ترقی ما است روایه کرده بشرح ذیل
مقال ... رسول الله صلی الله علیه وسلم بعضه الامرا ... بگو نوز
بیبو و اکنده نعت ... هر دیگر است که هر دو کار و بار
نیست ... های مختلف مجدد بعضهم موقع جمع و لشکر بدون
خصوصه ... بالنام لشکر ... و وزرا بهم و جمیع بابهم و لشکر و دیگر همه
... با عراق و لشکری و نیز عراق مقابل این حواله ... اخبار
کن برای من که ما النام ... لشکر با باسم ان ... و تنگ
... این وقت را مقال عملک با اسم ... الف اخوت
للهم ... فانا ... الله من ... هر که ... هر کز بوده
... این حدود ... و فتح با دعای ... کرده
... الیها ... من عین ده به ی ... و ... درد
... کرده ... بالله ... اگر رامی ... و امتناع مي ارند
برای ... کرده و ... حدای ... ان قصد
... فقیم سکم ... که ... خود ...
... طلب عرب اند و ... از زمین
... که ... واین ملک است که ... ان
واقع شده ... عملک باب ... و میان ...
... عذر ... و ... خود ... دو ...
خود ... عدیر های و ... های خود هر عدیر ...

جای که جمع کرده و در وی است برای آنکه اینجا مخصوص شام است
یعنی باید که این وبد هر کار از علما هر چه که مخصوص است
بوی و مزرعه و معارضت نکنند با غیر حقوق [illegible] که
بر سر حدهای دار اسلام بسته اند تا کفار [illegible] و اهل
و منع قتل نکرد قالوا قال الله عز وجل و کلی فی [illegible] اگر
جدای [illegible] وکیل شده است مرادی [illegible] شام یعنی [illegible]
حفظ کرده است مراد محافظت شام و حفظ اهل [illegible]
سرکوه و دار اسلام الساعه [illegible] دنیا رواه احمد و ابو
داود ، الثالث عن شریح بن [illegible]
بن عبید [illegible] که از کبار تابعین حمص
و معدمان [illegible] است قال ذکر اهل الشام عند علی رضی الله
عنه [illegible] و ذکر کرده شدند اهل شام نزد امیر المومنین
علی مراد با اهل شام اینجا مخالفان [illegible] اند معاویه که با وی در شام
بودند [illegible] شام بود از زمان عمر [illegible] اهل العنهم
[illegible] یعنی لعنت کن ایشان را [illegible] امیر المومنین [illegible]
زمان [illegible] لعنت [illegible] را لعنت
[illegible] اهل شام [illegible] سمعت رسول الله [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم یقول [illegible]
الابدال یکونون بالشام ابدال [illegible] باشند [illegible] شام [illegible]
لعنت [illegible] ایشان را [illegible] باشند [illegible]

نبرد و گفت ابدال را علمای اهل سنت می گویند که این وضع
رسید از صحابه رضی الله عنهم اهل اسلام را اما بعضی از برای وضع
مناقب ابو بکر و عمر [illegible] لازم می آید چو از بعض عبد الله ابن زر
اهل اسلام قبایح [illegible] ظاهر شد و مکونه باشد و حال آنکه روایه
کرده شد از حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه فرمود که
ایشان برادران ما هستند که بغی کردند بر ما و آورده اند که
[illegible] از اهل [illegible] ظلمان را گرفته آوردند شیخ گفت
از کجا من میدانم که وی مسلمان بود علی رضی الله عنه
[illegible] گوئی که او مسلمان است و حرام از ارتداد و اصرار که
از [illegible] می کنند [illegible] اسلام ایشان بعد از آن [illegible] ابدال [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] رجال [illegible] ابدال [illegible] [illegible]
رجل ابدال [illegible] که [illegible] مردی [illegible] خدای
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باب واده
می [illegible] بوجود ایشان [illegible] ایشان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علی الله [illegible]
می [illegible] و وضع کرده می [illegible] و انعام شده می [illegible] ایشان
[illegible] و [illegible] علی اهل اسلام [illegible] العذاب [illegible]
[illegible] از اهل اسلام [illegible] ایشان عذاب [illegible] اهل
اسلام [illegible] [illegible] [illegible] ایشان [illegible] و الا
[illegible] ایشان عامل [illegible] خصوصا [illegible]

که استغفار و استعانت کنند از آن و وجود ابدال در حدیث
و در احادیث دیگر بزرگ عباد رضی الله عنه آمده از حجت و شیخ ابن
حجر بعد از ذکر این احادیث حدیثی دیگر از ابن عمر رضی الله
عنهما رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه و سلم ملاذ زده
است که فرمود خیار امت ما هر قرنی پانصد اند و ابدال چهل اند
پس نه آن پانصد نقصان می پذیرد و نه چهل هر وقت که می‌میرد از چهل
هر گاه که بمیرد بدلی ابدال می‌نشیند [illegible] از پانصد جای
او نشیند گفتند صحابه یا رسول الله دلالت کن ما را و بیان کن ما را
عملهای ایشان را عمل می کنند که باین مرتبه می رسند فرمود السلام
عفو میکنند از کسی که ظلم ایشان را کنند و نیکی می کنند بکسی که بدی
کنند با ایشان و مواسات و فروتنی می کنند از آنچه خدا داده است
خدای تعالی ایشان را و تصدیق این در کتاب خداست
که فرموده والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب
المحسنین. رجل من الصحابه روایت است از مردی از اصحاب
که نام معلوم نشده است در حدیث نام راوی [illegible] صحابی که همان
[illegible] ایشان همه عدول اند رسول الله صلی الله
علیه و سلم قال روایت است که آنحضرت گفت [illegible] الشام
نزدیک است که فتح کرده شود ملک شام فاذا خیرتم المنازل فیها
فعلیکم بمدینة یقال لها دمشق پس چون مخیر کرده شده بمیان
و [illegible]

للام

بندد چنین نیز بنشانند و که اقتصار کنند و نزول کنند لشکری که لغت میشود
پوار بود و بفتح بکسر دال و فتح میم و ضم اول اکثر واقع که پایه تخت
شاهی است کما قال بعض المتقدمین من الادعم [illegible] نیز [illegible] مدینه
و دمشق بای های [illegible] است از شعرا که نهادی از زمان
دمی و در [illegible] و دران و منقل بفتح میم و سکون عین و [illegible]
از [illegible] معجمه [illegible] و یای [illegible] جیم [illegible] معجمه [illegible] و [illegible] و
[illegible] ملده کلامه شام است بر وسط [illegible] بضم واو و سکون سین ملده
که جمع کنند بر دم [illegible] [illegible] [illegible] نام [illegible] و
[illegible] معجمه [illegible] [illegible] [illegible] الغوطه [illegible]
شام [illegible] است که [illegible] بغداد و در غوطه بضم غین معجمه و سکون
واو و طاء مهمله [illegible] و [illegible] غوطه نام [illegible] و [illegible]
که کرده [illegible] اند و بعضی [illegible] غوطه [illegible] [illegible]
دمشق روا [illegible] کرده [illegible] حدیث [illegible]
بعده [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الخلافه بالمدینه
والملک بالشام [illegible] که این [illegible] است [illegible]
و ملک معاویه [illegible] و در حدیث دیگر آمده که خلافت [illegible]
من [illegible] است [illegible] ملک [illegible]
که در حدیث دیگر و در [illegible] واقع [illegible] که [illegible]
[illegible] و منها [illegible] مدینه و ملک او [illegible] است مراد بدان [illegible]

و دین است چون در شام اغلب و اکثر بود والا ملک و دین او
تمام آفاق است و بعضی گفته اند که مراد بقول وی الکتاب بالشام
آنست که جهاد و قتال آنجا است زیرا که منقطع نمیگردد جهاد و غزو
بلاد شام و این ترغیب است مسلمانان را بر سکنای شام از برای درک ثواب
فضل جهاد و رباط والله اعلم عن عمر رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم رأیت عمودا من نور خرج من تحت
رأسی الحدیث دیدم من ستونی را از نور که بیرون شد از
زیر سر من بالا بر آینده مانند صبح ساطع بالا بر آمدن کرده تا
صبح صبح استقرار یافت بشام تا آنکه قرار گرفت بشام و دلالت میکند بر
ثبات دین و تمکین و استقرار و غلبه آن بشام و از این قبیل است
خروج نور از شکم والده آن حضرت صلی الله علیه وسلم در
ولادت و روشن شدن کاخهای شام از آن روایت
کرد این هر دو حدیث را البیهقی فی دلائل النبوة عن ابی الدرداء
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان فسطاط المسلمین
یوم الملحمة بالغوطة الحدیث که محل اجتماع مسلمانان است بیرون دمشق
غوطه نام موضعی است و حال آنست الی جانب مدینة یقال لها
دمشق که در جانب شرقی است که گفته می شود دمشق من
خیر مدائن الشام صفت دمشق است و دمشق از بهترین شهرهای
شام است و غوطه شهرهای نزدیک بآن چنانکه گذشت

دارد

[illegible] شامی عسقلان و دمشق را گفت و غوطه چون قریب [illegible]

بهشت است و نیز مصافات و توابع او [illegible] ملحق [illegible] در میان این

دو [illegible] رواه ابوداود عبدالرحمن بن سلیمان

[illegible] گفت [illegible] الاصل [illegible] است [illegible] و [illegible] گفته

[illegible] است [illegible] حنبل است ابن عثمان

بن عبدالله بن حنظله [illegible] و او را امام احمد بن حنبل [illegible] و گفته اند

[illegible] و هشتاد سال بود و وی دیده است سهل بن

سعد و انس بن مالک را و وفات او در [illegible] و [illegible]

[illegible] ملک من ملوک العجم گفت عبدالرحمن بن

سلیمان نزدیک است که [illegible] از پادشاهان عجم [illegible]

المدائن [illegible] غالب [illegible] و [illegible] بسم الله [illegible] دمشق

[illegible] گردند [illegible] که [illegible] پادشاه [illegible] رواه ابو داود

[illegible] احادیث فضل شام و بیت المقدس و صخره و عسقلان

[illegible] و اندلس [illegible] روان [illegible] و محدثان [illegible] کرده اند

[illegible] تضعیف [illegible] و الله اعلم [illegible]

ثواب [illegible] الامه فصل این امت [illegible]

[illegible] است [illegible] از [illegible] است [illegible]

[illegible] از [illegible] ان [illegible] سبحانه [illegible]

خیر امة اخرجت للناس و جعل ذی نبینا و کذلک جعلناکم امة وسطا لـ

تکونوا شهداء علی الناس و آنکه آنحضرت انه محمد صلی الله علیه و سلم

که خاتم النبیین و سید المرسلین و افضل الاولین و الاخرین است [illegible]

انبیا و رسل اندر وی کرده اند که کاشکی امتان احمد بودندی و [illegible]

بسیار این [illegible] از فضل [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]

و علل و صلاح و [illegible] شده مراتب [illegible] امت [illegible] امانت [illegible]

در ای [illegible] بود در امم سابقه اللهم اجعلنا من امته و ارزقنا [illegible]

دینه و ملته برحمتک یا ارحم الراحمین الاول

رضی الله عنها عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما اجلکم فی اجل من

الامم ما بین صلوة العصر الی المغرب عن الشمس [illegible] مدت

عمر شما نسبت بمدت گذشته که گذشته اند در امتها مگر بقدر زمانی

که میان نماز دیگر با فرو شدن آفتاب است اول مدت که [illegible]

بر دنیا گذشته است برای جزوی و این جمله مدت عمر است و که

الله [illegible] کرده می بود در [illegible] ما را ده [illegible] اخروی [illegible]

مدت عمر شما و صفت مجموع اعمار امم سابقه بقدر [illegible]

که از بهار عصر تا مغرب است و صفت اول نهار تا عصر [illegible]

[illegible] زمان ایشان است بقدر آن بیان کرده [illegible]

میان این [illegible] و میان [illegible] و نصاری [illegible] یهود و [illegible]

و اصل

مثل … اليهود والنصارى كرجل استعمل عمالا … فقال

شما و … يهود و نصارى همچو مانند مردی كه در عمل …

… عاملان و كار … و مزدوران را فقال من يعمل لي الى

نصف النهار على قيراط … گفت آن مرد كيست كه كار كند برای …

… روز … قيراط … هر يك را قيراطی ما گفت قيراطيم و …

… پس … فعملت اليهود الى نصف النهار على قيراط قيراط

… عمل كردند يهود در … تا نيمروز … قيراط …

… مزدوران كه كار كردند تا نيمروز هر يك قيراطی ثم قال من

يعمل لي من نصف النهار الى صلوة العصر على قيراط قيراط

گفت آن مرد كيست كه عمل كند … تا نماز عصر هر يك

قيراطی فعملت النصارى من نصف النهار الى صلوة العصر على قيراط

قيراط پس كار كردند نصارى … عمر … مشابه …

مزدوران كه كار … از نصف النهار تا نماز …

… قيراط … الاجر …

… دو بار … دو چند …

… و بار ديگر … اليهود

… يهود و نصارى فقالوا … اكثر

… عملا …

ایشان خود را در مطالب این صحبت وجود نمی باشد قال الله تعالی

فهل علمتم من حکم بیوسف لعنت جزای لعنت پیش ابا ظلم کردیم و حکم

کردیم از رخ ستمگری را از راحت دور دارد و به هم شمار را و [illegible]

کرده بودیم همیا فانو زیاد پس گفتند بود و گفتاری با ظلم کردی

از رخ با جزی بلا با جرا این عداوت و تفریق کردی قال الله تعالی

فانه قطع رغبة من سبب لعنت جزای [illegible] ابلیس بدر رستی ازو

تضعیف امر و مریدان در و لی اکرم من [illegible] میدهیم بر کرامی خواهم

و من قاس محارم هر صبح خواهیم میکنیم و میان لعنت بگردد

که زین سبب مرید ابلیس انسان بحسب جاه و مرتبت بنحو

مزد من با جای لعنت و کوی [illegible] جابه و دراه سخن مطلق لسنه کردی

و بالله التوفیق بدانکه در حدیث رواه البخاری و در این حدیث

معلوم می شود که فضل میان وقت ظهر و عصر بیشتر است

زیرا که میان عصر و مغرب و این موید مذهب حنفی است

زیرا که ایشان در [illegible] تو بنید که وقت عصر وقت تقارب [illegible]

نیست چنانکه ظهر و نصف [illegible] چنانکه در باب مواقیت

الصلوة گذشت عنه بیر   ابی هریره ان رسول الله

صلی الله علیه و سلم قال من [illegible] رشد لمن [illegible] صار و [illegible]

[illegible] که [illegible] وقت [illegible] [illegible]

[illegible] در بعض مراتب نکو بودن بعضی مردمان اند که می یابند .
[illegible] نخستین از من بود اخر هم بود ولی مانند و ماند دوست
[illegible] بدان [illegible] و از روی می برد که [illegible] دید مرا [illegible]
[illegible] اهل و عیال و مال و منال خود را هم [illegible]
[illegible] برای من اند [illegible] در جواب [illegible]
بلکه ظاهر است حدیث [illegible] باب دیگر که در این باب باید دانست
[illegible] توانند که بعد از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین [illegible]
[illegible] مساوی باشد [illegible] با افضل و این عمده [illegible]
[illegible] علمای حدیث است [illegible]
[illegible] نموده است شیخ ابن حجر [illegible]
[illegible] کرده تا که اجماع دارند بر انکه صحابه افضل امت اند و [illegible]
[illegible] ولیکن [illegible]
[illegible] ثواب ثابت است [illegible]
[illegible] مراد اصحاب [illegible]
[illegible] واحد علم [illegible] شمار کرده [illegible]
[illegible] شده واما جمیع [illegible] انکه نظر بر حال [illegible]
[illegible] در تمام عمر [illegible] باشد محل نظر و توقف [illegible] است
[illegible] و مقرر است [illegible] خود و در شرح [illegible]
[illegible] صحابه [illegible] کرده شد والله اعلم وحق الصواب [illegible]

فصل صحبت اگرچه بنظره باشد مخصوص است بصحابه و [illegible] از
دیگران بیرون است و اما فضائل دیگر علمی و عملی ممکن که فی ذاتها
واسع است اعلی و اولیٰ است که مطلق حکم که الصحابة افضل
الامة رواه مسلم — وعن معاویة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم
یقول لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله روایتی [illegible]
گفت شنیدم آنحضرت را که گفت [illegible] باشد از امت من
گروهی که برپا ایستاده باشند بامر خدا و [illegible] دین لا یضرهم
هم من خذلهم زیان نمیکنند ایشان را کسی که فرو گذارد
و یاری نه دهد ایشان را و نه زیان میکند کسی که مخالفت
ورزد با ایشان و نه راه علی خلاف ایشان حتی یأتی امر
الله تا آنکه بیاید امر خدا یعنی قیامت وهم علی ذلک ای
بر همان کار بوده باشند از قیام بامر خدا [illegible] دین [illegible]
مراد باین گروه اصحاب حدیث داشته اند [illegible]
[illegible] دین می نمایند و اکثر بر آنند که مراد گروه اهل جهاد
با کفار و [illegible] و [illegible] دین میکنند و در آخر زمان لشکر
[illegible] مراسلت دارند و در بعضی روایات آمده
که وهم بالشام و ایشان در شام اند و در بعضی روایت آمده
حتی یقاتل آخرهم المسیح الدجال و این روایات [illegible]
[illegible] وظاهر عبارت حدیث [illegible] عموم [illegible] ۲

علیه و آله از حدیث انس و دو کرده شد حدیث انس که در اول

اخوان من عباد الله و لیست بر تنزل و کرامت این

تواردح لغا سید القصاص انعالی الانس

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل امتی مثل المطر

و قال یا منک من سابه و قال ماران ایشا لا یدری اوله

ام آخره و ربانیه بحسب ما از ان نیز و باعتبار ایشان

او روایه الترمذی بدانکه مدلول ظاهر این حدیث تکلف

و عصم جرم دفع است ما که اول امت نیز و با عمل است

زان و ابهی انجمع مقصود نیست بلکه اما ایشان زر بود

است خیر حالکه مطلقا خیر و باعتبار ایشان لیس بود آن

براندید و حضرت و باعث لیس خیر عن اسم لفضل تا شد

لیس بابقان بحسب و رسیدند با حضرت رسول الله صلی

الله علیه وسلم و اتباع رفتند لعدد و رساندند دعوت او

تکلیف بعد از وی اوراد و تقویت کردند و لفرستادند

صلی الله علیه وسلم و لکن ... و ...

رفتند امرا و تمام کردند بنای امر و محکم کردند از کمال امر

بند معارا امر و سالح کردانیدند انوار امر و ظاهر کردانیدند

و ابن را کر مثل هر یک را اسم لفضل عامه نیز درست باعتبار تعدد

و با لجمله این حدیث مخالف نیست مساوی بالفضل بوجوه

متعلقه تا حدیث حضور انست که فضل تا ثابت رسول

مرضیه را و ابن ... مذاهب ... نده نوب فصل بوده خرنیز

و دیگران و مراد و رسنه لند لفصل کی الدین ثوابت [illegible]

الدنیدی و گفته است ترمذی که این حدیث منقول [illegible]

... منسل المطر حدیث غریب است و گفته اند که احمد [illegible]

روایه کرده است از عمار بن یاسر و ابن عباس [illegible]

از سلمان و صحیح گفته است که [illegible] منظر حدیث [illegible]

است که مراد از طرق است که بدان بدرجه صحت [illegible]

والله اعلم   الثالث   [illegible]

است از امام جعفر صادق که روایت میکنند از پدر خود امام محمد

باقر و پدرش از جد خود امام حسین شهید لیکن حدیث

منقطع است با از جد جعفر امام زین العابدین رضی الله عنهم [illegible]

لیکن حدیث مرسل است قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم البشر و او البشر [illegible] ابرار [illegible]

[illegible] و مرده [illegible] مثل [illegible]

بدری [illegible] معلوم نشد [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] ازان [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

که [illegible] که از [illegible]

[illegible]

قال

ن سکلی و معنی عرض و عمق و وجه کثرت ما یحوم اوست
طول نیست زیراکه عرض و عمق بعد از طول می باشد پس وجود
حضرتم از نیست و ذو حسنها حسنا و شکو مرا از روی بیلوی
سبک اتم اما اولیا اکثو نه ملاک سود امید که من
روح لمنبری وسطها و باشد مبدی معان او و ذا لمسیح
یا و باخط مشتعل ایست احد و لکن مثل ذلک صبح زعوج و لکن
سیان این حاصیه ما حج عوج تکثر عمق وصبح ذو وجهی
رفیق و در معیت و در رای و صبح بمعی لوح ابواقر ربما
زیرکا آمده میست سبکو منی ولد اما منهم سبب دان وجه
زمین نعی متاع من و هر راه و روس من و به مرز الدلیل ان
نیغو ربی در الّسان و باحر و معین الـسان ذرا رواه
عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت کنزا مخفیا فاحببت
ان اعرف ای الخلق یحب العلم الا ما اکرامی علی
ترجمه حضرت رسالت بر روی زمان
کان در مخلوقات را جو
الوزر عملی که تصنیف حسکان اند که ایمان ایشان
چه می کنند انسان که ایمان می آرند و حال آنکه انسان
روز سرور ذکا نقی انسان ما لعی در زمان
جنگ و نزد و کردد و مخرج لکد و لطار کردد
معاملی علمای و طلبات طبیعی نیست

که صحبت این اخوان بعد وحجاب اخوت ما نور فالسابقون [illegible]

ان باشند که ما ندیدیم ونمی‌بینیم وایشم ورای الدرم می‌بینند [illegible]

وملائکه بر ایشان [illegible] که [illegible] جمیع [illegible]

کما قالوا قال وما انهم لا یؤمنون [illegible] بین علیهم [illegible]

وحیث بر ایشان [illegible] که ایمان می‌آرند [illegible]

وقال آنکه وحی از آسمان فرود [illegible] وتلک [illegible]

اللهم [illegible] ساعتی [illegible]

می‌بینند ومشاهده ملکوت ومعاینه انوار ایشان میکنند [illegible]

ودر [illegible] و دل [illegible] وسخن پوشیده [illegible]

می‌بیند [illegible] که جبرئیل امین

می‌آرد بر ایشان ونزول [illegible] معلوم ومحمول [illegible]

است قالوا صحیح گفتند صحابه [illegible] ما که اصحاب [illegible]

ایمان ما [illegible] وما لکم لا تؤمنون بالله وانا [illegible]

[illegible] وحیث [illegible]

[illegible]

آنکه من [illegible] ستاره [illegible] می‌کنند [illegible]

وحی دا ایمان [illegible] ومعجزات [illegible] می‌کنند

در حال با ایمان [illegible] میکنند [illegible]

صحبت ومجالست من [illegible] می‌کردد

[illegible] من [illegible] ظاهر وباطن [illegible]

قال گفت راوی وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

الطول

لقوم

ی نا گفت بعض را ایمانا بعض ... سکفت
مؤمن ار روی ایمان ... که ... بو ند
بعض ... صحابه ... ست ... مؤمنون ... بما ...
ایشان را که ... بو ... احکام دین ایمان ... زیند
که دران ... رسیت ... شنیدن اخبار و ...
... مراد ... لقول ابن مسعود
... محمد و ... صلی الله علیه وسلم
... هر کسی را که دیده بود ... الکل ایمان
... ایمان کسی که ایمان ... دیده
... و ...
... صدق ... اما ... از دیده
... بود نا شنیدن عبد الرحمن بن العلاء
... بفتح حای مهمله و سکون ضاد معجمه وی را نسبت
... بعض از تابعین ...
نبی صلی الله علیه وسلم ... سکون
... هر کسی که ...
... که ...
... امت قوم ... مثل اجر اولهم و ...
... ایشان ... که ... زند
... بالمعروف ... که ...
... و ینهون عن المنکر و ... [illegible]

مردیم را زان منع شروع که نابخود تمام شناسا و الکاب کرده

ولقا ملوک اهل الفتن و قتال عن گفتند

روایت کرد این و وجه ... التفتی

الصوفه ... ابی امامه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال طوبی لمن رآنی گفت آنحضرت خوشا مر کسی را که

دید مرا و طوبی سبع مرات لمن لم یرنی و آمن بی خوشا

مر کسی را که ندید مرا و آمن بی ایمان ... عدد

سبع موکول است بعلم شارع تا کجا بودن او عدد

مقاربت در مطابقه و تکثیر رواه احمد ... ابن محیریز بضم میم و فتح

حاء مهمله و سکون تحتانیه و کسر راء و سکون تحتانیه ثانیه

در آخر زاء معجمه از تابعین و عباد عباد الله الصالحین است

و نام او عبدالله است قال قلت لابی جمعه رجل من

الصحابه گفت گفتم مر ابی جمعه را که صحابی است و نیز که مردی

... حدیثا سمعته من رسول الله روایت ...

کن ... حدیثی که شنیده ...

قال نعم احدثک حدیثا جیدا ...

حدیثی نیکو ... که شود ...

تغدینا مع رسول الله طعام چاشت

خوردیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و معنا و بود با ما

ابو عبیده بن الجراح فقال ...

اظهار شکر نعمت الهی و امتنان ...

قال يا رسول الله احد خير منا اسلمنا [illegible] است از ما

[illegible] با تو اسلام آوردیم و با تو کارزار کردیم

[illegible] قوم يكونون من بعدكم گفت آنحضرت آری

جماعتی که باشند پس از شما يومنون بي ولم يروني

[illegible] گفت آنکه ندیده اند مرا رواه احمد

[illegible] بحدیث را احمد و دارمی از ابی [illegible]

[illegible] من قوله روایت کرده رزین از ابو

[illegible] قال یا رسول الله احد خیر منا [illegible]

[illegible] کرده معاویه بن قره [illegible]

[illegible] عالم عامل [illegible] والله اعلم [illegible]

[illegible] عشره [illegible] ابی [illegible]

[illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

انکم فی زمان [illegible]

[illegible] که اهل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اهل خیر [illegible]

طایفة من امتی منصورین [illegible] یعنی طایفه از امت من [illegible]
داده شده و توفیق تحمل داده شده و در حافظه [illegible]
و تبدیع بحکام شریعت بحکم آن منصور باشند [illegible]
و لا یضرهم من خذلهم یعنی ضرر نمی‌رساند ایشان را آنکس که خوار کند
و دشمنی نمودن ایشان بالکلیه [illegible] الهی و توفیق [illegible]
شمار است [illegible] حتی تقوم الساعة [illegible]
قیامت قال ابن المدینی هم اصحاب الحدیث [illegible]
ابن المدینی این طایفه اصحاب حدیث اند که حدیث [illegible]
این علم شریف مشغولند و بسیار احادیث [illegible]
ضعیف و ترجیح [illegible] و [illegible] می‌نمایند رواه [illegible]
و قال هذا حدیث حسن صحیح [illegible] ابن عباس ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال ان الله تجاوز عن امتی الخطأ
و النسیان گفت [illegible] که [illegible] هرگز [illegible]
[illegible] من خطا و نسیان را
که اکراه کرده شده [illegible]
[illegible] رواه ابن ماجه و البیهقی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] وضع که شد کنند ودر خطا وضع که [illegible]
[illegible] خطی کس که قصد ثواب دارد ودر غیر صواب
[illegible] قصد کنند چیزی را که نمی ماند گردد و می گویند
[illegible] می خواهد چیزی را افکنده ناگاه در غیر آن چیز افتاد
[illegible] معنی مقابل عمد می آید چنانکه جاست که [illegible]
[illegible] دی تو رو گست او را خط ناکنند
در [illegible] درحق [illegible] و هزل و در
[illegible] ست و لسان صد [illegible] معنی [illegible]
[illegible] لسان است سهو کرد و در [illegible]
[illegible] از روی عاقل شد از آن در رحمت دل [illegible]
[illegible] خطا و لسان آنست که اثم [illegible]
[illegible] نبود مراد نه عدم [illegible] مطلق زیرا که
[illegible] در [illegible] و کفارت است و در افطار
[illegible] و در لسان که واجب
[illegible] آنکه از جانب صاحب حق [illegible]
[illegible] است که تمام کن صوم [illegible] زیرا که
[illegible] ست [illegible] و در [illegible]
[illegible] و در اتلاف مال مردم [illegible]
[illegible] میشود

احکام جداگانه در اکراه [illegible] نفس [illegible]

علم فقه است [illegible] اثم [illegible] است

نسبت [illegible] بهز بفتح و سکون [illegible] حکیم [illegible]

جده بهز بن حکیم بن معاویه بن حیده بفتح حاء مهمله و سکون [illegible]

وقال [illegible] روایت کرد [illegible]

و ابن مبارک و معمر [illegible]

روایت [illegible] صحیح [illegible] اما [illegible]

دارند و بالجمله [illegible] اختلاف کرده است [illegible]

[illegible] سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول [illegible]

گفتم روایت کرده است [illegible]

و [illegible] خدای تعالی که [illegible] است گفتم [illegible]

[illegible] بفتح [illegible]

[illegible] است [illegible]

که [illegible]

[illegible] خدای [illegible]

[illegible] علم [illegible] و [illegible]

[illegible] است و [illegible]

[illegible]

حضرت [illegible]

[illegible] بعضی ها رسید وحق آنست که عام

[illegible] بعضی انه انهم جبرئیلا واکثر بر آنکه

[illegible] بعد نهست بر آنکه شمار سر ایشان الا و بر ترین

[illegible] بعضی تکثیر است به محدود این و عدد

[illegible] و بعد وسایر که اکثر امم سالفه و جمهور

[illegible] ۲ عدد مراد با تمام مختتم است بعض

[illegible] ابتدا میس شمار جانم اسم و اکرم و اتم

[illegible] کتاب با این حدیث که مشعر بجمیع وانجام و تتمیم

[illegible] است و حسن مختتم است و حدیث ثانی که آن

[illegible] رفع عن امتی الخطاء والنسیان نیز مناسب است

[illegible] اقف و واقع شده باشد از غلط سهو و نسیان

[illegible] الحفی و بما در عبارت واقع من السهو والنسیان

[illegible] احوال ما بن صلی الله علیه وسلم و علی آله واصحابه

[illegible] و الحمد ن تمام شد

[illegible] مشکوة بالنعت جامع العلوم عبد الحق دهلوی [illegible]

[illegible]